www.javidiran.wordpress.com

تاریخ اجتماعی ایران

تألیف مرتضی راوندی

سرآغاز

تاریخ زندگی مردم ایران، یعنی شرح حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فکری و هنری ایرانیان تاکنون با روش علمی مورد تحقیق و پژوهش قرار نگرفته است، و مورخان و صاحبنظران در راه تدوین تاریخ زندگی اکثریت مردم این سرزمین قدم مؤثری برنداشته‌اند.

به حکایت کتب و آثار تاریخی، تا قبل از پیدایش تمدن جدید و رشد افکار دموکراتیک، اکثریت قریب به اتفاق مورخان ایرانی و خارجی، به اوضاع اجتماعی و اقتصادی توده مردم توجهی نداشتند؛ هدف آنها تأمین زندگی فردی بود و برای حصول این منظور نیروی فکر و قریحه خود را در اختیار ارباب قدرت می‌گذاشتند و به خصوصیات زندگی اکثریت مردم- که طبقه مثمر و فعال جامعه را تشکیل می‌دهند- توجه نمی‌کردند.

ولی این اوضاع و این طرز فکر دوام نیافت؛ از حدود دو قرن پیش به این طرف، در اثر تغییر وضع اقتصادی و اجتماعی و رشد علوم و افکار در کلیه مظاهر زندگی ملل غرب تغییراتی عظیم و بیسابقه پدید آمد. با پیشرفت سریع علوم و فنون، انقلاب صنعتی آغاز شد، و با ایجاد وسایل موتوری، کارگاهها و مؤسسات کوچک دستی قدیم جای خود را به کارخانجات عظیم سپرد، و بتدریج به‌جای دهها کارگری که در مؤسسات و سازمانهای کوچک صنعتی با وسایل ابتدایی مشغول کار بودند، صدها هزار کارگر، در کارخانجات بزرگ صنعتی به کار پرداختند، و اتحادیه‌های صنفی قدیم جای خود را به اتحادیه‌های عظیم کارگری سپرد.

رشد صنعت و پیشرفت فنون، سبب افزایش روزافزون وسایل موتوری گردید و با توسعه و تعمیم این وسایل، آمدورفت بین اقوام و ملل مختلف فزونی گرفت، راهها و جاده‌های ناهموار و خطرناک قدیم، تبدیل به جاده‌های شوسه و امن و آرام جدید گردید، مالکان بزرگ و فئودالهایی که صدها سال زمامدار اقتصاد و سیاست منطقه نفوذ خود بودند و با حقوق راهداری و غارت و تجاوز به جان و مال رعایا، زندگی مجلل و باشکوهی برای خود فراهم کرده بودند، جای خود را به طبقه جوان و انقلابی جدید، یعنی «بورژوازی» یا سرمایه‌داران تاجرپیشه واگذار کردند. این طبقه تازه به دوران رسیده، در آغاز کار، به حکم منافع اقتصادی خود، روشی انقلابی و مترقی داشت. سرمایه‌داران و بورژواها، برای آنکه بتوانند آزادانه تجارت کنند و کالای خود را در داخل و خارج مملکت، در دسترس مشتریان قرار دهند بسختی با اصول کهن فئودالیسم مبارزه کردند و به پیدایش حکومتهای متمرکز و مقتدر و رشد علوم و افکار و محو آثار فئودالیته کمکی شایان نمودند.

با شکست فئودالیسم و ایجاد راههای جدید، و آمدورفت اقوام و ملل مختلف در کشورها و جوامع گوناگون، تبادل افکار و مبادله معلومات، بین ملل عالم امکان‌پذیر شد. و در نتیجه انقلاب صنعتی و تغییر اوضاع اقتصادی، تحول عظیمی در زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری ملل پدید آمد.

پیدایش شهرهای عظیم در اروپا، و تجمع مردم در مؤسسات بزرگ صنعتی، و صف‌آرایی کارگران و کارفرمایان و ایجاد احزاب و اجتماعات و اتحادیه‌های گوناگون و ایراد نطقها و خطابه‌ها در زمینه‌های مختلف

و انتشار کتب و مجلات، به رشد اجتماعی و فکری ملل غرب کمک کرد، و با پیشرفت دموکراسی، حکومت مردم بر مردم آغاز شد و نفوذ افکار عمومی، در امور سیاسی و اقتصادی فزونی گرفت و رفته‌رفته در نتیجه انقلابات اجتماعی، رژیمهای دموکراتیک از نوع (مشروطه و جمهوری) جای حکومتهای فردی و استبدادی را گرفت و مداخله افکار عمومی، در امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بیش از پیش آشکار شد.

آثار انقلابات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی غرب پس از چندی، در دیگر ممالک جهان مؤثر افتاد و بتدریج ندای جانبخش و شورانگیز آزادی به گوش ملل محروم و ستمدیده جهان رسید و تخم استقلال‌طلبی و آزادیخواهی در مزرع دلها کاشته شد.

نتیجه این تحولات و تغییرات به مرور در کلیه مظاهر زندگی مدنی و اجتماعی و فرهنگی ملل جهان آشکار شد، ازجمله با گذشت زمان و رشد افکار عمومی، در رشته تاریخ‌نویسی نیز تغییراتی ظاهر شد و مورخان از این پس مسائل تاریخی و اجتماعی را با دید و نظر وسیعتری مورد مطالعه قرار می‌دهند و بجای آنکه هنگام تألیف تاریخ به ذکر احوال چند امیر و سلطان و بیان جنگها و خونریزیها قناعت کنند، به مسائل مهمتری نظیر اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فکری ملل توجه می‌کنند، یعنی ساختمان اقتصادی و مجموعه روابط تولیدی را به عنوان زیربنا یا پدیده نخستین، و مؤسسات و سازمانهای سیاسی، حقوقی، مذهبی و فلسفی جامعه را بعنوان پدیده ثانوی یا روبنای اجتماع مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دهند. به عبارت دیگر، صاحبنظران جدید می‌گویند، تشکیلات سیاسی، قضائی، و فرهنگی و معتقدات اخلاقی و مذهبی هرجامعه ارتباطی ناگسستنی با طرز تولید جامعه دارد، و به قول پلخانف سازمان هرجامعه تابع وضع قوای تولیدی، و مبتنی برپایه‌های اقتصادی همان جامعه است و برخلاف تصور بعضی از مورخان، تاریخ بشر محصول نبوغ

اشخاص معینی نیست بلکه تکامل نیروهای مولد، علت اصلی حرکت تکاملی تاریخ بشری است. شخصیتهای بزرگ، کسانی هستند که ضروریات زمان را بهتر و زودتر درک می‌کنند و قبل از دیگران زمام نهضتهای اجتماعی را در دست می‌گیرند، به این ترتیب، نوابغ، خود معلول عوامل اقتصادی و اجتماعی می‌باشند، و تنها انسانها هستند که تاریخ خود را می‌سازند.

از روی ابزار کار و وسایل تولیدی گذشتگان می‌توان به درجه تمدن و فرهنگ آنان پی‌برد، و همان نقشی که سنگواره‌ها و فسیلها در علوم طبیعی انجام می‌دهند، ابزار تولید نیز در علوم اجتماعی انجام می‌دهد و به کمک آن آثار می‌توان روابط سیاسی، اجتماعی، مذهبی و طرز تفکر جامعه را در گذشته و حال دریافت.

با اینکه محیط طبیعی و جغرافیایی در تکامل نیروهای تولیدی مؤثر است، باید توجه داشت که در طبیعت و محیط، طی ملیونها سال، تغییرات مهم و قابل توجهی پدید آمده است درحالی‌که تکامل اجتماعی و سازمانهای وابسته به آن و تغییر اعتقادات و ادیان با سرعت بیشتری انجام می‌گیرد. برای انقلابات جغرافیایی ملیونها سال وقت لازم است درحالی‌که برای مهمترین انقلابات اجتماعی چندین قرن کافی است.

در ممالک پیشرفته، سطح زمین، آب و هوا، نباتات، جانوران، و خود مردم، در اثر فعالیتهای گوناگون بشر در حال تغییرند، درحالی‌که تغییرات طبیعی سخت ناچیز است، و با کندی صورت می‌گیرد.

در حال‌حاضر مورخان و جامعه‌شناسان برخلاف گذشته، تاریخ را عبارت از یک رشته حوادث و اتفاقات مجزای از هم نمی‌دانند، بلکه بالعکس معتقدند اوضاع اقتصادی و

اجتماعی جوامع بشری باهم مرتبطند و درهم تأثیر متقابل دارند. به نظر محققان جدید باید پدیده‌های اجتماعی و حوادث تاریخی را بطور کلی و همه- جانبه مورد مطالعه و تحقیق قرار داد و به این معنی توجه داشت که در جهان هرپدیده‌ای با پدیده‌های دیگر و هر واقعه‌ای با دیگر وقایع، ارتباط ناگسستنی دارد. کسانی که می‌خواهند ارتباط منطقی حوادث تاریخی را انکار کنند و تاریخ را مشتی حوادث و اتفاقات آشفته و غیر مرتبط به حساب آورند، راه اشتباه می‌روند و غرض آنها از این طرز توجیه و تفسیر تاریخ، گمراه کردن افکار عمومی است.

بررسی علمی تاریخ نشان می‌دهد که زیربنای اقتصادی جامعه ابدی و تغییرناپذیر نیست، بلکه در طول تاریخ، به موازات تغییراتی که در ساختمان اقتصادی و مناسبات تولیدی پدید آمده است، در روبنا، یعنی در سازمانهای سیاسی و حقوقی و قضایی جامعه بشری نیز تحولاتی روی داده است و در نتیجه معتقدات و جهان‌بینی مردم نیز منقلب و دگرگون شده است.

تاریخ اجتماعی ایران، مقدمه‌ج 1، ص: 7

مطالعه در تاریخ تمدن و حیات اجتماعی ایران، از حدود یک قرن پیش، ابتدا به وسیله خاورشناسان و بعدها در جریان انقلاب مشروطیت به همت عده‌ای از ایرانیان، آغاز، و قدمهایی در راه روشن کردن قسمتهایی از تاریخ اجتماعی ایران برداشته شد. این فکر و تلاش مقدس از نیم قرن پیش، قوت گرفت و بخصوص در سالهای اخیر، کوششهای ثمربخش‌تری در این زمینه‌ها صورت پذیرفت و با سعی و کوشش جمعی از فضلای معاصر، نه تنها در مسائل مختلف تاریخی و اجتماعی ایران بطور مجزا، کتابها و رساله‌هایی منتشر شد، بلکه بسیاری از مهمترین کتب تاریخی که به همت مستشرقین نوشته شده است

و بعضی از سفرنامه‌های جهانگردان خارجی، که مبین جلوه‌هایی از زندگی اجتماعی ایرانیان است، توسط مترجمین ذیصلاحیت ترجمه شد و در دسترس عموم قرار گرفت. و با فراهم شدن این مقدمات تا حدی زمینه برای تألیف و تدوین تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران فراهم گردید.

ابتدا نظر نگارنده این بود که تاریخ اجتماعی ایران را بطور مستقل و بدون توجه به اوضاع اجتماعی دیگر ممالک همعصر، مورد مطالعه قرار دهد، ولی در عمل دریافت که اتخاذ این روش برای خوانندگان سودمند نیست، حق مقام را ادا نمی‌کند و ارزش حقیقی قوم ایرانی را در بین اقوام و ملل جهان آشکار نمی‌سازد.

همانطور که در زندگی اجتماعی، فقط از راه مقایسه می‌توان به ارزش و مقام یک فرد پی‌برد، در تاریخ ملل نیز فقط از راه سنجش و مقایسه جنبه‌های مختلف یک ملت در یک دوره تاریخی با دیگر ملل همعصر، می‌توان کمابیش به مقام و موقعیت اجتماعی، اقتصادی، علمی و هنری آن ملت آشنا گردید. علاوه‌براین باید توجه داشت که در دوره هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان یعنی در حدود ده قرن تمام یا قسمتهایی از خاک بعضی از ملل متمدن باستانی (نظیر بابل، کلده، آشور، مصر، هندوستان و یونان) چندی جزو قلمرو شاهنشاهی ایران بوده و خواه‌وناخواه حکومت جوان و نورسیده ایران از دوره هخامنشیان به بعد تحت تأثیر تمدن و فرهنگ و سازمانهای سیاسی و اقتصادی و قضایی کشورهای سابق الذکر قرار گرفته است.

غیر از آنچه گفتیم، مطالعه اجمالی در حیات اجتماعی و تاریخ تمدن دیگر ملل باستانی و آشنایی با آثار و افکار آنها، برای جلوگیری از رشد افکار ناسیونالیستی نیز سودمند است. برای آنکه نسل جوان ایران، هنگام ارزیابی تمدن و فرهنگ و مفاخر ملی خود، دستخوش

توهمات بی‌اساس نشود و ضمن مباهات به گذشته خویش، حیات افتخارآمیز سیاسی، اجتماعی و فلسفی دیگر ملل جهان را نادیده نگیرد، در این کتاب سعی شده است بانهایت اختصار بعضی از خصوصیات سیاسی، اقتصادی، هنری و فلسفی پیشرفته‌ترین ملل باستانی را از نظر خوانندگان بگذرانیم.

بدون تردید، هرایرانی منصفی، پس از مطالعه در آثار و افکار دیگر ملل جهان، و وقوف به مقام حقیقی ایرانیان در جامعه ملل باستانی، افکار غلط و انحرافی را رها خواهد کرد و بجای آنکه همواره به عقب برگردد و به گذشته بنگرد و مفاخر دیرین را به یاد آورد، به وضع موجود و آینده میهن خود خواهد اندیشید و برای حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی کنونی چاره‌جویی خواهد کرد.

باری، چنانکه یادآور شدیم مطالعه و تحقیق در تاریخ اجتماعی ایران به تازگی آغاز شده است و متأسفانه تاکنون هیچیک از فضلا و دانشمندان ذیصلاحیت معاصر بطور منظم در این راه دشوار قدمی برنداشته‌اند. نگارنده با آنکه بهیچوجه در خود اهلیت و شایستگی اقدام به چنین کار خطیری را نمی‌دید صرفا، برای تحریک و برانگیختن ذوق و اراده فضلا و کارشناسان معاصر، نخستین قدم را در این راه برداشت و تاریخ اجتماعی ایران را از آغاز تا ظهور نهضت مشروطیت در هشت مجلد به رشته تحریر آورد.

اکنون پس از 27 سال مطالعه مداوم، جلد اول تاریخ اجتماعی ایران (از آغاز تا ظهور نهضت اسلامی) که در اسفندماه 1340 چاپ اول و در اردیبهشت 1347 چاپ دوم آن منتشر شده بود، بار دیگر با اصلاحات و تغییرات فراوان به اهتمام مؤسسه انتشارات امیر کبیر طبع و منتشر می‌شود. در چاپ اخیر، با استفاده از آخرین مطالعات و تحقیقات شرق‌شناسان، و با توجه به منابع و اسناد جدید، تاریخ اجتماعی و

اقتصادی ایران و وضع زندگی مردم و طبقات مختلف جامعه با تفصیل بیشتری بررسی و مطالعه شده است.

و در مجلدات بعد که مربوط به دوران بعد از اسلام است نیز اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران از جهات مختلف از حمله اعراب تا آغاز مشروطیت مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته است.

خوشبختانه در سالهای اخیر عده‌یی از پژوهندگان و محققان به سائقه ذوق شخصی یا به تشویق مؤسسات فرهنگی، به انتشار چاپهای انتقادی از آثار پراکنده و متنوع گذشتگان پرداخته‌اند و با این اقدام خیر بسیاری از کتب سودمند و گنجینه‌های فرهنگی نیاکان ما را که قرنها در گوشه کتابخانه‌های ایران و جهان قرار داشت و کسی از مطالب و مندرجات آنها آگاهی نداشت در دسترس علاقه‌مندان قرار داده‌اند، و جمعی دیگر از فضلا و دانشمندان در پیرامون بسیاری از مسائل مبهم اجتماعی ایران پس از سالها مطالعه، کتب و رسالاتی منتشر کرده‌اند که در روشن کردن گوشه‌های مبهم و تاریک زندگی اجتماعی مردم این سرزمین بسیار سودمند است. و نگارنده در تألیف این 8 مجلد از تتبعات گرانقدر آنان سود جسته‌ام، با فراهم بودن این مقدمات شک نیست که دست زدن به چنین کار وسیع و دامنه‌داری- آنهم از طرف کسی که در این زمینه‌ها تخصص و مطالعه کافی ندارد- عملی جسورانه و تهورآمیز است. با این حال، امید است خبرگان و صاحبنظران، مطالب آن را مورد انتقاد سالم قرار دهند و نگارنده را با تذکرات خود، در این راه دشوار هدایت و رهبری نمایند و برای جبران این کار ناقص، به منظور احیای تاریخ مفصل اجتماعی ایران، به سبک محققان و مورخان اروپایی، به کاری عظیم و دامنه‌دار دست یازند و مانند

پژوهندگان فرنگی هریک، تحقیق و مطالعه قسمتی از تاریخ اجتماعی ایران را به عهده گیرند، تا پس از سالی چند کار و کوشش منظم سرگذشت نیاکان ما از جهات و جنبه‌های مختلف به همت محققین و فضلای معاصر به نحوی مطلوب به رشته تحریر درآید و جامعه ایرانی از این نقص عظیم فرهنگی رهایی یابد.

شمیران، بهمن‌ماه 1354 سید مرتضی راوندی

تاریخ اجتماعی ایران، مقدمه‌ج1، ص: 9

فهرست مندرجات

فصل اول- دوره ماقبل تاریخ 1

عقیده پیشینیان راجع به زمین و موجودات آن 2

اطلاعات کلی راجع به زمین و موجوداتی که ... 4

ادوار گوناگون تاریخی 15

خصوصیات عصر بربریت یا دوره نئولیتیک 35

دوران اسارت بشر در قید خرافات:

1. عقاید خرافی بین ملل شرق 67

2. عقاید خرافی در غرب 86

فصل دوم- وضع جهان در طلیعه دوران تاریخی 103

رشد تدریجی علوم و صنایع 104

شهرها و بدایع تاریخی عهد کهن 129

حکومت عیلام 133

حکومت مادها 142

همسایگان ایران 157

فصل سوم- تمدن و وضع اجتماعی و ... 163

سوابق فرهنگی خاورمیانه مقارن تشکیل حکومت هخامنشیان 164

تمدنهایی که در سواحل دجله و فرات پدید آمدند 167

تمدن سومریان 168

تمدن بابلی 173

آشور 183

شرق نزدیک 186

مصر 188

قوم یهود 204

نمونه‌ای از قوانین موسی 215

ظهور مسیحیت و چگونگی انتشار آن 228

هندوستان 232

چین 257

یونان 286

عقاید و افکار فلسفی در یونان قدیم 321

روم 345

فصل چهارم- حکومت هخامنشیان 379

ایران در عهد هخامنشیان 380

وضع اجتماعی و اقتصادی ملل در دوره هخامنشی 397

تمدن ایران در عهد هخامنشیان 407

سازمان ارتش 425

ارتش 427

قضا و دادرسی 436

وضع طبقات مختلف 441

زندگی اجتماعی در عصر ودایی 441

موقعیت اجتماعی زنان 471

سیر علوم و افکار 479

معتقدات مذهبی 482

اخلاق و عادات و رسوم مردم در عهد هخامنشیان 514

فصل پنجم- حمله اسکندر به ایران 527

وضع ایران 528

وضع اجتماعی و سیاسی ایران 530

سلوکیان 537

وضع سیاسی ایران از حمله اسکندر تا ظهور پارتیان 539

طرز حکومت و نقش سیاسی و اجتماعی و ... 544

زندگی اجتماعی و اقتصادی 547

فصل ششم- پارتیان 557

علل سقوط سلوکیان 558

وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ... 568

وضع اجتماعی زنان 587

تاریخ اجتماعی ایران، مقدمه‌ج1، ص: 11

فصل هفتم- حکومت ساسانیان 605

ساسانیان 606

وضع اجتماعی و طبقاتی در ایران 624

جنبش مزدکیان 647

وضع عمومی زنان 661

وضع اقتصادی 668

تشکیلات اداری و خصوصیات دیوانها 673

دادگستری 684

روحانیان زرتشتی 688

نیروی لشکری 698

سیر افکار و علوم 704

سیر دانش و تعلیم و تربیت در عهد ساسانیان 720

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 1

فصل اول. سرگذشت ایران و جهان در دوره ماقبل تاریخ

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 2

عقیده پیشینیان راجع به زمین و موجودات آن

اکثر مورخان و محققان قدیم قبل از نگارش تاریخ کشور خود سعی کرده‌اند که سرگذشت زمین و موجودات آن را از قدیمترین ایام مورد مطالعه قرار دهند و راجع به آغاز جهان و نخستین آدمیان، آنچه خوانده و شنیده‌اند در اثر تاریخی خود منعکس نمایند.

افسانه آفرینش

در کتاب بندهشن که از کتب معتبر زبان پهلوی است درباره آفرینش چنین آمده است:

هرمزد، چون همه‌چیز را می‌دانست به وجود اهریمن نیز آگاهی داشت؛ پس پی‌برده بود که جنگی میان او و اهریمن روی خواهد داد. ازاین‌رو آغاز به آفرینش جهان کرد، جهان در مدت سه هزار سال، تنها عالم ارواح بود. پس اهریمن روشنایی را دید و به آن حمله کرد و شکست خورد و در تهیه جنگ جدیدی با هرمزد شد و دیوها و دروجها را بیافرید، هرمزد به او گفت بیا تا صلح کنیم، اهریمن نپذیرفت ولی راضی شد که موعدی برای جنگ معین شود؛ این موعد سه‌هزار سال بعد معین گردید. هرمزد دانا می‌دانست که سه هزار سال نخستین به خواست و اراده او خواهد گذشت و در سه‌هزار سال دوم اراده او و

اهریمن به‌هم خواهد آمیخت و در سه هزار سال سوم، اهریمن توانایی خود را از دست خواهد داد ...

پس هرمزد به آفریدن جهان مادی پرداخت و در آغاز آسمان و وهومینا (اندیشه نیک) و روشنایی مادی و دین مزدیسنا و امشاسپندان را آفرید. پس از آن آب و زمین و درختان و چارپایان و در پایان آدمی را آفرید. اهریمن مشغول آفرینش چیزهای بد شد. از آفرینش هرمزد، نخستین حیوان، گاو و نخستین انسان، کیومرث بود.

پس از چندی اهریمن به‌پا خاست، او نیز:

... جانوران آزارنده و زهردار چون مار و کژدم و وزغ در زمین پراکند چنانکه به قدر سر سوزن جایی خالی نماند. سپس بر گاو و کیومرث تاختن آورد و آز و نیاز و رنج و تشنگی و ناخوشی و خواب را بر آنها چیره ساخت ... در مدت چهل سال «مشیک» و «مشیانک» که آدم و حوای ایرانیان باشند از خاک روییدند ...

هرمزد به آنها گفت شما آدمید، شما نیاکان بشرید، باید نیکوکار و نیک‌اندیش

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 3

و نیک‌گفتار باشید و دیوان را نیز نپرستید» «1»

پیدایش جهان

گاهنبار و گاه‌باره هردو دارای یک معنی است و آن شش روزی است که خدای تعالی عالم را در آن آفرید و مجوس در کتاب زند از زرتشت نقل می‌کند که حق سبحانه و

تعالی عالم را در شش گاه آفرید و اول هرگاهی نامی دارد و در اول هرگاهی جشنی سازند و گاه گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد و آن «خورروز» باشد، که روز پانزدهم اردیبهشت‌ماه قدیم است؛ گویند که یزدان از این روز تا چهل روز آفرینش آسمانها را به اتمام رسانید، و گاه گاهنبار دوم میدیوسمه نام دارد و آن خورروز است که یازدهم تیرماه قدیم باشد؛ گویند که یزدان ازاین روز تا شصت روز آفرینش آب را تمام کرد؛ و گاه گاهنبارسیم پیتی‌سهیم نام دارد ... گویند یزدان از این روز تا 75 روز آفرینش زمین را به اتمام رسانید و گاه گاهنبار چهارم ایاتهریم نام دارد و آن «اشتاد روز» است ...

گویند یزدان از این روز تا سی روز آفرینش نبات و اشجار و رستنیها را به اتمام رسانید؛ و گاه گاهنبار پنجم میدیاریم نام دارد و آن «مهرروز» است که 16 بهمن‌ماه قدیم باشد؛ گویند که یزدان از این روز تا هشتاد روز حیوانات را بیافرید، حیوانات چرنده و پرنده که دو صد و هشتاد و دو نوع است از این جمله 172 چرنده و 110 نوع دیگر پرنده ... گویند که یزدان از این روز تا 75 روز آفرینش آدم علیه السلام کرد ...» «2» ابوریحان بیرونی محقق نامدار شرق درباره عمر عالم چنین می‌نویسد:

ایرانیان مجوس عمر جهان را بنابر بروج دوازدهگانه دوازده هزار سال دانسته‌اند و زرتشت مؤسس دین ایرانیان چنین پنداشته که پیدایش عالم، تا زمان ظهور او سه هزار سال است ... یهودیان با نصاری اختلاف بزرگتر دارند، یهود می‌گویند که آنچه از زمان آدم تا اسکندر گذشته 3448 سال است و نصاری می‌گویند که 5180 سال است، و بدین سبب یهودیان از زمان کاستند تا خروج عیسی در میانه چهارهزار سال که وسط هفت هزار سال عمر عالم است واقع شود ... «3»

تا حدود یک قرن و نیم پیش که علوم و دانشهای بشری پیشرفت چندانی نکرده بود، اکثر محققان بر این تصور بودند که جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، بطور ناگهانی، در چهار هزار سال قبل از میلاد مسیح، به وجود آمده است؛ و این معنی را ظاهرا از تفسیر تورات و دیگر مذاهب سامی استنتاج کرده بودند. درمیان مورخان بعد از اسلام محمد بن- جریر طبری در کتاب معروف خود تاریخ الامم و الملوک که در سال 352 ه. ق. محمد بلعمی وزیر نامدار سامانیان آن را به فارسی برگردانیده است، ضمن بحث از فرمانروایی کیومرث از اصل آدمیان سخن می‌گوید و می‌نویسد:

... گروهی از عجم گویند که «آدم» او بود (یعنی کیومرث بود) و این خلق از پشت اویند و او را گل پادشاه خواندندی که از گل آفریده شده و جفت او

---

(1). محمد جواد مشکور، ایران در عهد باستان، ص 72.

(2). محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به نقل از: دهخدا، لغتنامه، ص 78 (به اختصار).

(3). ابو ریحان بیرونی، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، ص 24 (به اختصار).

ایلده که «حوا» خوانند هم خدا از گل آفرید و جان در تن هردو اندر یک وقت و یک اندازه کرد نه پیش و نه پس ... «4»

همچنین در مقدمه شاهنامه ابو منصوری که در سال 346 ه. ق. تألیف شده است پس از دیباچه‌ای این‌چنین نوشته شده است:

... و جهودان همی گویند از تورات موسی علیه السلام که از گاه آدم تا آن روزگار که محمد عربی (ص) از مکه برفت چهار هزار سال بود و ترسایان از انجیل عیسی همی گویند 1593 سال بود و بعضی آدم را کیومرث خوانند؛ این است شمار روزگاران گذشته ... و ایزد تعالی به‌داند که چون بود.

در کتاب حبیب السیر در این مورد می‌نویسد:

علماء معالم تنزیل و عرفاء موافق تأویل ... اتفاق دارند که طبقات سماوات و ارضین و سایر اجرام علوی و سفلی در شش روز آنجهانی که هرروز عبارت از هزار سال است از کتم عدم به عالم وجود آمد. اما این مسأله مختلف فیه است که آفرینش کدام روز بوده و در هرروزی کدام اشیاء در کسوت هستی ظهور نمود. «5» در جای دیگر این کتاب خواندمیر می‌نویسد: «چنانکه در شاهنامه بزرگ منقول است از وقت ظهور آدم تا زمان حضرت خاتم ... ششهزار و سیزده سال بود. و پنجهزار و نهصد نیز گفته‌اند ...» «6»

این بود شمه‌ای از آراء و نظریات پیشینیان راجع به ظهور انسان. حال با رعایت کمال اختصار، نظریات علماء و دانشمندان جدید را نیز مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

اطلاعات کلی راجع به زمین و موجوداتی که قبل از انسان در روی آن پدید آمده‌اند

با اینکه هدف اصلی ما، از تألیف این کتاب، روشن ساختن تاریخ اجتماعی ایران است، چون ایران جزئی از کره زمین است، و زمین خود، تاریخ و سرگذشتی دارد، برای تجهیز

ذهن خوانندگان، نخست بطور اجمال، تاریخ زمین و موجودات آن را، قبل از ظهور انسان، از نظر می‌گذرانیم.

تا حدود 150 سال قبل، عقیده عموم بر این بود که انسان نخستین موجودی است که بطور ناگهان در روی زمین ظهور کرده و کره زمین و کلیه موجودات آن برای آسایش و سعادت بشر خلق شده است؛ ولی از قرن هیجدهم به بعد، با رشد علوم طبیعی و تجربی و تحقیق مداوم دانشمندان زیست‌شناسی، بتدریج پرده از روی قسمتی از اسرار عالم حیات برداشته شد و معلوم گردید که انسان، برخلاف نظریه قدما، آخرین و کاملترین موجودی است

---

(4). ابو علی بلعمی، ترجمه تاریخ طبری به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور؛ همچنین نگاه کنید به: محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه صادق نشأت، ص 31.

(5). خواندمیر، حبیب السیر، ج 1، ص 12.

(6). همان، ص 16.

که در روی زمین ظاهر گردیده و برای تسلط بر طبیعت، از نیروی مغز خود استفاده کرده است.

سرگذشت زمین

دانشمندان زیست‌شناسی پس از سالها مطالعه، در مراحل تدریجی پدید آمدن زندگی در ماده بیجان، به این نتیجه رسیده‌اند که کلیه موجودات زنده روی زمین به اقتضای زمان و تحت تأثیر قوانین فیزیکی و شیمیایی که همواره در این سیاره جریان داشته است، پا به عرصه وجود نهاده‌اند. به عقیده دانشمندان، قریب چهار هزار و پانصد میلیون سال از عمر خورشید و زمین می‌گذرد و درباره کیفیت تکوین منظومه شمسی نظریات مختلفی ابراز می‌دارند. یکی از آنها که بیشتر مورد قبول است، این‌که «منظومه شمسی در آغاز صورت کره‌ای گازی داشته که بسیار گرم بوده و با حرکتی دورانی به دور خود می‌چرخیده است. به احتمال قوی زمین ما نیز در آغاز به صورت توده سوزانی مرکب از گاز ئیدروژن و سایر اتمها بوده است. این اتمها سرانجام به تناسب سنگینی خود مرتب شدند، بدین معنی که اتمهای سنگین، نظیر اتمهای آهن و نیکل، متوجه مرکز زمین گشتند و اکنون نیز در آنجا موجودند و اتمهای سبکتر، مانند اتمهای سیلسیوم و آلومینیوم، لایه میانی زمین را ساخته و سبکترین اتمها، چون ئیدروژن و ازت و اکسیژن و کربن، در لایه خارجی جمع شدند.

گرمای کره گازی در آغاز بقدری زیاد بود که مانع به وجود آمدن ملکولها می‌شد، ولی در نتیجه تأثیر برودت فضای میان ستارگان، رو به سردی نهاد، کاهش گرما سبب شد که اتصال میان اتمها باقی بماند. از اینجا تاریخ زندگی شیمیایی و فیزیکی زمین آغاز می‌شود و پس از میلیونها سال مولکولهای بسیار بزرگی تکوین یافتند که دارای خواص حیاتی شدند ...

سبکترین و فراوانترین مواد سطح زمین، اتمهای ئیدروژن و اکسیژن و کربن و ازت بودند.

هنگامی که کاهش گرما به درجه‌ای رسید که پیدایش مولکولها را ممکن ساخت، اتمها با هم ترکیب شدند و از آن میان از ترکیب ئیدروژن با اکسیژن مولکول آب به وجود آمد

و از ترکیب ئیدروژن با ازت مولکول آمونیاک و از ترکیب ئیدروژن با کربن، مولکول متان پدید آمد. در نتیجه سرد شدن تدریجی کره زمین درجه گرما به حدی تنزل کرد که بعضی از از این گازها به حالت مایع درآمدند و نیز بعضی از مایعات جامد شدند. موادی که نخستین‌بار مایع شدند و سپس جامد گشتند مواد مرکزی زمین بودند ... در نتیجه سرد شدن تدریجی زمین و زیاد شدن ضخامت قشر جامد، چین‌خوردگیهایی در سطح زمین به وجود آمد و نخستین کوهها تشکیل یافت ... آبهایی که به صورت بخار در آتمسفر زمین وجود داشتند، ابرهایی به ضخامت صدها کیلومتر تشکیل داده بودند که در اثر برودت تدریجی به صورت باران نازل می‌شدند ولی قشر زمین هنوز به اندازه‌ای گرم بود که آب را بسرعت بخار می‌کرد و به هوا می‌فرستاد.

سرانجام قشر زمین به برودتی رسید که توانست آب را به صورت مایع روی خود جای دهد. در این مرحله بود که بارانهای دایم بر سطح زمین بارید و گودالها و حفره‌های سطح زمین را پر ساخت و سیلابهای عظیم از کوهها سرازیر شد و تدریجا نخستین اقیانوسها به وجود آمد.

... پیدایش دریا و مواد معدنی گوناگون، ظهور زندگی را در روی زمین امکان‌پذیر ساخت.» «7»

---

(7). پل ب. وایز، آیا انسان زاده میمون است؟ ترجمه دکتر محمود بهزاد، ص 9- 13 (به اختصار).

عده‌ای از دانشمندان می‌گویند که حیات از دو میلیارد سال پیش در روی زمین وجود داشته است ولی فقط از یک میلیارد سال به این طرف، آثاری از زندگی در روی زمین مشاهده می‌شود.

در سالهای اخیر دانشمندان شوروی درباره زمین و کرات آسمانی نظریات و عقاید تازه‌ای ابراز کرده‌اند، ازجمله آکادمیسین «اشمیت» می‌گوید زمین و سایر سیارات از ابتدا سوزان و مذاب نبوده‌اند و اگر دیده می‌شود که اکنون درجه حرارت در هسته مرکزی زمین زیاد است، و وجود آتشفشانها کانون حرارت بزرگی را در مرکز زمین نشان می‌دهند، حرارت مزبور بعد از تشکیل زمین بر اثر تجزیه مواد رادیوآکتیو اجسام در مرکز زمین به وجود آمده است.

ه. ج. ولز می‌نویسد: «در نظر مردم بدوی و وحشی، این زمین هموار می‌نماید و آسمان چون گنبدی است بر فراز آن، که خورشید و ماه و ستارگان از این سوی به آن سوی می‌گذرند و از راهی رازگونه از پهلو یا از زیر زمین بازمی‌گردند. ستاره‌شناسان بابل و چین پس از قرنها رصد ستارگان، هنوز گمان می‌کردند که زمین هموار است.

«یونانیان بودند که نخستین‌بار آشکار دریافتند که زمین گوی مانند است. با اینهمه زمین را بسیار بزرگ می‌پنداشتند، کره زمین مرکز هسته بود و خورشید و ماه و ستارگان سیار و ثابت بر گرد این مرکز در مدار کوههای شفاف می‌گشتند. در سده پانزدهم از این گذشتند و کپرنیک فرضیه شگفت خویش را که خورشید مرکز است نه زمین، بیان کرد. با پیدایش تلسکوپ به دست گالیله در قرن هفدهم نظریات کپرنیک قبول تمام یافت. پیشرفت در ساختمان تلسکوپ به راستی مرحله‌ای نو بود در زمینه اندیشه آدمیان، و دیدگان مردم را بر جهان هستی گشود ... اکنون می‌دانیم که خورشید مرکز افلاک است ولی درشمار

ستارگان بزرگ است و پرتو آن نسبت به دیگران بسیار کم است ... اسپکتروسکوپ که به دست «فراونموفو» شیشه‌گر در سال 1814 م. پیدا شد، پرتو منبع نوری را می‌گیرد و از منشورها می‌گذراند و آن را به رشته‌های رنگین‌کمان مانند تجزیه می‌کند ... با این دستگاه می‌توان در رصدخانه نشست و ترکیب شیمیایی و حرارت ستارگانی را که میلیاردها میل از ما دورند دریافت ...» «8» ولز درباره زمین می‌نویسد:

«... زمین ما گویی است گردون، چون از آن‌دور شویم همچون خاشاکی است که در فضای بی‌نهایت سرگردان است، فضا بیشترش خلأست، در فاصله‌های بسیار در این خلأ مراکز خیره‌کننده نور و ستارگان ثابت به چشم می‌خورد، همه اینها در فضا با اینکه ثوابت نام دارند، گردانند؛ با اینهمه تا مدتها بشر به حرکت آنها پی نبرده بود، اینها چنان پهناورند و چنان از ما دورند که حرکت آنها دیده نمی‌شود، تنها با گذشت هزارها سال است که به این حرکت پی می‌توان برد.» «9» ... برگردیم به زمین، قطر زمین اندکی کمتر از 8 هزار میل است، سطح آن پر از فرورفتگی و برآمدگی است، با آبها و اقیانوسها، این پوشش آب در حدود پنج میل در ژرف‌ترین جاها عمق دارد. این فرورفتگی در برابر سنجش با حجم زمین ناچیز است.

(8 و 9). ه. ج. ولز، کلیات تاریخ، دورنمایی از تاریخ زندگی و آدمی از آغاز تا 1960 میلادی، با تجدیدنظر ریموند پوستکیت، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص 20 و 22.

در کنار این گوی، پوشش نازکی از هواست که جوّ نامند. چون در یک بالن یا از کوهی بالا رویم هوا اندک‌اندک رقیق‌تر می‌شود، تا آنجا که زندگی در آنجا ممکن نمی‌شود.

در ارتفاع بیست میل دیگر هوایی نیست. بلندترین جایی که مرغی می‌تواند برود در حدود چهار میل است ... بالنها با سرنشین تا هفت میل بالا رفته‌اند منتها گزند فراوانی به مسافران رسیده است ... موشکها جانوران را تا ارتفاعات بسیار بالا با ایجاد جوّ مصنوعی برده‌اند. تنها درمیان چند صد پایی بالای قشر زمین و دریا تا سطحهای پایین چهار میل است که زندگی بطور طبیعی یافته می‌شود. در ماورای این دو سطح نزدیک به‌هم و بسیار نازک زندگی دیده نمی‌شود تا آنجا که بر ما روشن است بقیه جاهای فضا قابل سکنی نیست.

دانشمندان امکان زندگی یا گونه‌ای از آن را در زهره (ناهید) و مریخ (بهرام) مورد بحث قرار داده‌اند اما در این امر تردید فراوان هست.» «10»

در پیرامون زندگی و اقلیم، ولز می‌نویسد: «هیچ موجودی بی‌آب نه‌می‌تواند تنفس کند و نه خوراکش را هضم کند. از تنفس هوا سخن می‌گوییم، آما آنچه همه موجودات را زنده می‌کند، همانا فروبردن اکسیژن محلول در آب است، هوایی که ما تنفس می‌کنیم باید نخست در رطوبت ریه‌های ما حل شود، و همه خوراکهای ما باید با آب آمیخته و سپس جذب شود. موجوداتی که در زیر آب زیست می‌کنند دستگاه تنفس خویش را که به نام گوش‌ماهی شناخته شده پی‌درپی تکان می‌دهند، و با این کار هوای محلول در آب را جذب می‌کنند و فرومی‌برند ...» «11»

اطلاعاتی راجع به زمین و خورشید

اگر خورشید را به اندازه هندوانه فرض کنیم، زمین به اندازه نخود کوچک، و ماه به اندازه ارزن است. وزن زمین در حدود 000، 000، 000، 000، 000، 000، 598 تن است. فاصله متوسط بین زمین و خورشید 5/ 149 میلیون کیلومتر است. این فاصله را پیاده

در عرض 3400 سال و با طیاره شکاری در عرض پنجاه سال می‌توان طی کرد. نور که در جهان بزرگترین سرعتها را دارد این فاصله را در عرض 8 دقیقه و 18 ثانیه طی می کند. خورشید با تمام عظمت آن بیش از یکصد میلیاردم از حجم کهکشانی را که در آن واقع است، فرانمی گیرد. در مسیر این کهکشان صدها میلیون ستاره بزرگ و کوچک در گردش و حرکتند. غیر از این کهکشان میلیونها کهکشان دیگر که هریک از میلیونها ستاره به وجود آمده‌اند و فاصله هریک از آنها از دیگری به دو میلیون سال نوری می‌رسد نیز وجود دارند که نماینده بزرگی و عظمت لایتناهی کائنات است. امروز دانشمندان، به یاری رادیو تلسکوپ، از وجود کهکشانها آگاهی می‌یابند.

عده‌ای از محققین بر این عقیده‌اند که شرایط زندگی فقط در کره زمین وجود دارد و پس از 2 الی 6 میلیارد سال دیگر درجه حرارت زمین آنقدر کاهش خواهد یافت که ادامه زندگی در آن نیز غیرممکن خواهد شد.

به عقیده دانشمندان شوروی: «خورشید میلیاردها سال وجود داشته و میلیاردها سال

---

(10). همان، ص 25.

(11). همان، ص 42.

دیگر وجود خواهد داشت. در تمام منظومه شمسی ما، خورشید نیرومندترین و فسادناپذیرترین ماشین مولد انرژی است. زمین فقط یک دو هزار میلیاردم حرارت تشعشع یافته از خورشید را می گیرد. زندگی گیاهان بدون نور و حرارت خورشید امکان‌پذیر

نیست و اگر گیاهی روی زمین نمی‌رویید، حیوانات نیز پدید نمی‌آمدند. اگر خورشید ناگهان خاموش شود، بشر می‌تواند سالی چند با انرژی ذخیره شده در نباتات زندگی کند و سپس رشته حیات در سیاره ما خواهد گسست و فروغ آن خاموش خواهد شد.» «12»

«هرگاه کسی به فکر فرورفتن به مرکز زمین بیفتد، باید چاهی به عمق 6300 کیلومتر حفر نماید و به فرض آنکه بتواند چنین چاهی را حفر کند و با سرعت 5 کیلومتر در ساعت از آن پایین رود، باید مدت دو ماه بدون لحظه‌ای توقف حرکت کند تا به مرکز زمین برسد.

بدیهی است که کندن چنین چاهی امکان‌پذیر نیست. گودترین معادن فقط در عمق دو کیلو- متری سطح زمین قرار دارد و دو کیلومتر برابر با یک سه هزارم فاصله سطح زمین تا مرکز آن است ... مساحت سطح زمین 500 میلیون کیلومتر مربع است ... در حدود هفت دهم سطح زمین را آب فراگرفته و دریاها و اقیانوسها را تشکیل می‌دهد و فقط سه‌دهم آن خشکی است.

اما حجم کره زمین چقدر است؟

آیا می‌توانید یک کیلومتر مکعب را در خاطر مجسم کنید؟

اگر جعبه‌ای را در نظر بگیرید که طول و عرض و ارتفاع آن یک کیلومتر باشد، حجم آن مساوی یک کیلومتر مکعب خواهد شد. تمام خانه‌ها و عمارات شهر بزرگی مانند مسکو را می‌توان در این جعبه‌جای داد. حجم زمین از یک میلیون کیلومتر مکعب بیشتر است.

... در بعضی کشورها دانشمندانی هستند که عقیده دارند، جمعیت زمین فوق العاده زیاد است و بزودی زمانی فراخواهد رسید که زمین دیگر قدرت تغذیه تمام مردمی را که روی

آن زندگی می‌کنند، نخواهد داشت ... اگر سطح زمین را بطور تساوی میان تمام ساکنان آن تقسیم کنند، به هرمرد و زن و کودک 7 هکتار از سطح خشکی و 12 هکتار از سطح دریاها و اقیانوسها خواهد رسید ... بدیهی است برای آماده ساختن صحراهای پوشیده از شن و بیابانهای مستور از یخ و برف باید کارهای بسیاری انجام داد ولی بشر قدرت انجام این کارها را دارد.

برخی از دانشمندان می‌گویند که بزودی منابع زغال سنگ و آهن و نفت از بین خواهد رفت.

این ادعا نیز درست نیست؛ ثروتهای زمین هرگز به پایان نخواهد رسید. امروز دیگر رفته‌رفته نیروی رودخانه‌ها و قدرت بادها و حرارت خورشید و انرژی اتمی جای زغال‌سنگ و نفت را می‌گیرد. در شکم زمین ذخایر پایان‌ناپذیر فلزات نهفته است و اگر روزی یکی از این فلزات کمیاب شود مهندسان خواهند توانست فلزی دیگر یا پلاستیک را جایگزین آن نمایند.» «13»

وضع زمین در فضا

اجداد و نیاکان ما از دیرباز در صدد کشف اسرار زمین و آسمان بودند و با خود می‌گفتند: «گنبد آسمان چیست؟ آیا از ماده سختی، مانند بلور شفاف، ساخته شده است؟ آیا این کاسه بلورین لبه‌ای دارد؟ این ستارگان درخشنده بیشمار چیستند؟ آیا به همان اندازه، که جلوه می‌کنند، کوچکند؟ آیا به گنبد نیلگون آسمان

---

(12). آ. والکوف، زمین و آسمان، ترجمه کاظم انصاری، ص 26 (به اختصار).

(13). همان، ص 70- 72 (به اختصار).

محکم شده‌اند یا آزادانه در فضا حرکت می‌کنند؟ چرا ماه درمیان ستارگان تغییر مکان می- دهد؟ چرا شکل آن دگرگون می‌شود؟ گاهی به صورت قرص کامل و زمانی به شکل هلال است ...؟»

هر قوم و ملتی درباره تکیه‌گاهی که زمین بر آن استوار است، عقیده‌ای داشت.

به عقیده هندیان عهد باستان، زمین نیمکره بزرگی بود که بر دوش چهار پیل ژیان قرار داشت و پیلان روی لاک‌پشت عظیمی ایستاده بودند. اما این مردم خوش‌باور ظاهرا رنج طرح این سؤال را که لاک‌پشت روی چه‌چیز ایستاده است، به خود نمی‌دادند.

آنچه مسلم است نطفه اخترشناسی و علم نجوم در عهد باستان به وجود آمده بود، زیرا وقوف نسبی بر اوضاع طبیعی زمین و آسمان برای مردمی که از طریق زراعت و گله‌داری زیست می‌کنند، ضروری بود. در آن دوره فقط کاهنان و روحانیان با این دانش آشنایی داشتند. از عهد فیثاغورس یعنی از 2500 سال قبل به این طرف اندک‌اندک علم نجوم از منجلاب خرافات خارج شد. برای نخستین‌بار فیثاغورس اعلام کرد: «زمین به شکل کره است و بالا و پایینی ندارد.»

ارسطو، یکی از فلاسفه دیگر یونان که دویست سال پس از فیثاغورس زندگی می‌کرد، کوشید تا حرکت ماه و زهره و مریخ و سیارات دیگر را توضیح دهد. او معتقد بود که خورشید و سیارات و ستارگان به گرد زمین می‌چرخند، اما در شگفتی و تحیر بود که چه

نیرویی آنها را به حرکت واداشته؟ و چگونه در فضا معلق مانده‌اند ... ارسطو در عصر خود با وضع این دستگاه کیهانی، هدف و نیت مفیدی داشت بدین معنی که می‌خواست خدایان را از فضای کیهان بیرون بریزد و خرافات مذهبی را از بین ببرد. کاهنان متوجه این نکته شدند و ارسطو را آماج تیر خشم و غضب خود قرار دادند و هنگام موعظه به مردم می‌گفتند: «ارسطو می‌گوید که خورشید ارابه طلایی «هلیوس» نیست و اسبهای آتشین آن را در پهنه آسمان نمی‌کشند، بلکه جرم آسمانی نورانی است که به نیروی خود، گرد زمین می‌چرخد. ارسطو کافر و دشمن خدایان است و باید مجازات شود ...» «14» صد سال پس از مرگ ارسطو، بطلمیوس نظریه جدیدی درباره کائنات عرضه داشت. بطلمیوس به آسمانهای بلورین ارسطو معتقد نبود و به شاگردانش می‌آموخت که اجسام فلکی در فضای تهی به گرد زمین می‌چرخند، اما دستگاه فلکی بطلمیوس به اندازه‌ای پیچیده بود که واضع آن ناگزیر اقرار کرد: «حرکت دادن سیارات برای من آسانتر از توضیح چگونگی حرکات آنهاست.» «15»

طی 14 قرن، هیأت بطلمیوس مورد تأیید کلیسا و صاحبنظران بود. اما اکتشافات جغرافیایی که در قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم به همت «کریستف کلمب» و «ماژلان» و دیگران

---

(14). همان، ص 23 و 24 (به اختصار).

(15). همان، ص 27.

صورت گرفت، بتدریج، بطلان نظریات بطلمیوس را آشکار کرد و سرانجام «نیکولا کپرنیک» لهستانی در قرن شانزدهم اعلام کرد که زمین مرکز عالم نیست بلکه «سیاره کوچکی است که همراه سیارات دیگر گرد خورشید می‌چرخد.» «16» بعدها با انتشار آراء و افکار «جیوردانوبرونو» و «گالیله» بنیان هیأت قدیم یکباره فروریخت.

چگونه زندگی به وجود آمد؟

در کره زمین جایی نیست که در آنجا از موجودات زنده یعنی جانوران و نباتات آثاری موجود نباشد. زندگی با تمام مظاهر آن در نواحی یخبندان قطب شمال و در بیابانهای سوزان آسیای میانه، در اعماق دریاها و در مرتفعترین کوهها، وجود دارد.

دانشمندان شوروی ضمن مطالعه درباره جانوران و نباتات در گودال «کوریل» و «کامچاتکا» در عمق ده کیلومتری موفق به یافتن موجودات زنده شده‌اند. در مرتفعترین نقطه «اورست» نیز مظاهر حیات به چشم می‌خورد. به کمک مطالعات علمی، مسلم شده است که در کره زمین بیش از یک میلیون و نیم جانور و متجاوز از 500 نوع گیاه وجود دارد. از این آثار می‌توان به تنوع موجودات زنده پی‌برد.

این سؤالات که زندگی چیست، چگونه و چه موقع به وجود آمده و از چه راهی تکامل یافته است، از روزگار قدیم توجه مردم را به خود جلب کرده است.

امروز دانشمندان به کمک دو علم زمین‌شناسی و دیرین‌شناسی، نشان داده‌اند که سطح زمین شاهد تغییرات و تحولات فراوان بوده است و تاریخ این تحولات را چنین می‌نویسند:

1. قدیمترین دوران که «آرکئوزوئیک» نام دارد، دو هزار میلیون سال طول کشیده و فاقد آثار جانداران است.

2. دوران بعدی «پروتروزوئیک» است که هزار میلیون سال طول کشیده و دارای آثار گیاهها و جانوران ساده دریایی است.

3. دوران بعد «پالئوزوئیک» نام دارد که 360 میلیون سال طول کشید و دارای آثار بسیاری از انواع جانوران بیمهره و ماهیها و سپس دوزیستان و بعدا خزندگان است.

4. دوران «مزوزوئیک» که 150 میلیون سال طول کشیده و دارای آثار انواع گوناگون خزندگان و آثار نخستین پستانداران، و پرندگان تخمگذار و بالاخره نخستین پستانداران دارای رحم است.

5. دوران «سنوزوئیک» که 75 میلیون سال طول کشیده و اکنون نیز ادامه دارد و دارای آثار همه‌گونه پستاندار و انسان‌نماهاست. در حدود یک‌میلیون سال آخر دوران سنوزوئیک آثار نوع آدمی یافت شده است.

قبل از رشد علوم و کشف قوانین پیدایش انواع، ظهور موجودات زنده را ناشی از اراده قوای ماوراء الطبیعه می‌دانستند؛ ادیان و مذاهب گوناگون نیز جملگی از این نظر پیروی می‌کردند، ولی علمای طبیعی پس از سالها مطالعه و تجربه به این نتیجه رسیده‌اند که زندگی عبارت از تغییر ماده است که از روی قوانینی معین صورت می‌گیرد و قابل درک و شناسایی است.

---

(16). همان، ص 50.

عقاید غیر علمی درباره پیدایش موجودات زنده در طول قرون وسطی نیز وجود داشته است و برای تولید مصنوعی موجودات، نسخه‌ها و دستورالعملهایی وجود داشت و گمان می‌کردند با اجرای آن دستورها می‌توان نبات را به حیوان مبدل ساخت. این نظریات غیر علمی و افسانه- مانند در قرن 18 با عقاید صحیحی که مولود علم و تجربه بود، تصادم و برخورد کرد و سر و- صدای زیادی برپا نمود. علم نشان داد که کلیه موجودات زنده از تخم یا به عبارت دیگر از نطفه به وجود می‌آیند؛ فی‌المثل برای نگهداری نسل بشر و پیدایش یک فرد انسان غدد تناسلی مرد، در هرمرتبه مقاربت، مایع محتوی کیسه‌های منی را که شامل دویست الی سیصد میلیون اسپرماتوزوئید است، به خارج می‌ریزد؛ این عددی است مساوی با جمعیت اروپای باختری، اگر ده بار مقاربت انجام گیرد تعداد اسپرما توزوئیدهایی که از یک مرد خارج می- شود مساوی با جمعیت کره زمین خواهد بود. به این ترتیب میلیاردها اسپرماتوزوئید و صدها هزار سلول ماده به وجود می‌آیند تا زن و شوهری بتوانند دارای یک یا چند کودک شوند.

پل. ب. وایز «17» ضمن بحث پیرامون تکوین حیات می‌نویسد:

... جای تردید نیست که پیدایش حیات وابسته به اوضاع شیمیایی و فیزیکی گذشته زمین بوده و هیچ عامل مافوق الطبیعه‌ای در این جریان دخالت نداشته است. در تکوین حیات در روی زمین تنها دو عامل دست‌اندرکار بوده است یکی زمان و دیگری قوانین فیزیکی و شیمیایی که همواره در این سیاره جریان داشته و دارند.

و به همان‌گونه که حیات در این سیاره ظاهر شده در هرسیاره از سایر منظومه‌های فلکی نیز که اوضاع همانند اوضاع زمین باشد، حیات همواره تکوین می‌یابد. «18»

در سال 1677 م. «لونهوک» به کمک عدسیهایی که خود ساخته بود و اشیاء را سیصد برابر بزرگ می‌کرد، به کشف جهان شگفت‌آوری که همان عالم موجودات ذره‌بینی و میکربهاست، توفیق یافت.

پس از این کشف بار دیگر این مسأله مطرح شد که آیا این موجودات خودبخود در محیطهای مساعد به وجود می‌آیند یا خیر؟ پس از 100 سال بحث و گفتگو در سال 1775 م.

«مارتین ترخوسکی» بیولوژیست روس ضمن رساله‌ای مدلل ساخت که تولید خودبخود میکربها امری محال است؛ ولی بزرگترین ضربه به این نظریات غیر علمی توسط «لوئی پاستور» دانشمند فرانسوی وارد آمد. پاستور پایه‌گذار طب جدید ثابت کرد که باکتریها از مواد بیجان به وجود نمی‌آیند، بلکه نتیجه زادوولد همنوعان خود می‌باشند.

این تجارب با نظریه تکامل تدریجی (اولوسیون) «داروین» منطبق می‌باشد. داروین ثابت کرد که انواع نباتات و جانوران تصادفی و بیمقدمه به اراده قوای ماوراء الطبیعه به وجود نمی‌آیند بلکه نتیجه «جریان» «19» طولانی و مطابق قاعده تکامل به وجود می‌آیند. تنازع بقا و انتخاب طبیعی نیرویی است که سبب تغییر شکل و گوناگونی جانوران و نباتات می‌گردد،

---

(17). P .B .Weisz

(18). آیا انسان زاده میمون است؟، پیشین، ص 9.

(19).Process

و بررسیهای علمی نشان می‌دهد که نباتات و جانوران از آغاز امر به شکل کنونی نبوده‌اند بلکه کم‌کم ساختمان مادی آنها کامل شده است.

دانشمندان معتقدند در طول سالیان دراز در کره زمین مواد بغرنج آلی تدریجا به وجود می‌آمدند، تا اینکه بالاخره مواد از ته یا پروتیدها که سرمنشأ حیات از آنهاست به وجود آمدند و این حادثه تقریبا در یک میلیارد و نیم سال قبل به وقوع پیوست.

از روی دلایل می‌توان گفت که زندگی برای اولین‌بار در اعماق دریاها و دریاچه‌های کم‌عمق به وجود آمد. در نتیجه جریان تکامل، طی قرون، در روی زمین جانوران بزرگتر و کاملتری به وجود آمدند تا اینکه تقریبا یک میلیون سال قبل، از میمونهایی که روی دو پا راه می‌رفتند، تحت تأثیر کار و گفتگوهای صوتی، اولین انسانها به وجود آمدند.

عقیده دانشمندان

درمیان دانشمندان نخست «بوفون» «20» (1707 تا 1788 م.) به- مفهوم تغییرپذیری انواع و ظهور انواع جدید پی‌برد و در آثار خود نوشت که کلیه حیوانات از یک حیوان پدید آمده‌اند و کیفیات خارجی: درجه حرارت، اقلیم، غذا، با همکاری زمان، در تحول و تکامل موجود زنده مؤثر می‌باشد و در این جریان، همواره ناقصترین، ظریفترین، کم‌کارترین و بیسلاح‌ترین انواع، نابود شده و یا نابود خواهند شد. پس از بوفون «لامارک»

«21» طبیعی‌دان مشهور فرانسه (1744- 1829 م.) بعنوان یک فرضیه، نظریه تحول را به زبانی علمی‌تر بیان کرد. پس از او داروین «22» دانشمندان معروف انگلیسی (1809- 1882 م.) نظریه اصل انواع و انتخاب طبیعی را بطور روشنی بیان کرد. وی در کتاب خود نوشت که در نتیجه جنگ عمومی که برای بقا و حفظ زندگی روی می‌دهد همواره عضو زائد و ضعیف از میان می‌رود و پیروزی نصیب موجودی می‌شود که بهتر بتواند خود را با محیط جدید سازگار کند.

داروین در اثر معروف خود به عنوان بنیاد انواع ثابت کرد که انسان از تکامل حیوانات پدید آمده و یکی از شاخه‌های میمونهای قدیمی است؛ بدین معنی که یکی از پستانداران در پیدا کردن غذا و پناهگاه مهارت بیشتری نشان داد و در گرفتن شکار پاهای جلو خود را به کار برد و تدریجا پاهای خود را مبدل به نوعی دست کرد و پس از تمرینهای متمادی توانست بدن خود را روی رانهای عقبی راست نگاه دارد. این کار بحدی دشوار است که هنوز اطفال کوچک باید مدتی آن را تمرین کنند. این موجود، شکارچی ماهری بود، بطور دسته‌جمعی حرکت می‌کرد و هنگام بروز خطر، اصوات عجیبی از خود درمی‌آورد. این حیوان که نیمه‌حیوان و نیمه‌انسان بوده نخستین جد ماست.

داروین در جواب کسانی که نظریات او را تحقیر مقام انسان می‌دانستند، گفت:

«انسان نباید این موضوع را درباره خود تحقیری بپندارد، برعکس می‌باید افتخار کند که در طول میلیونها سال سعی و زحمت و در نتیجه تکامل تدریجی، دارای ساختمان کامل امروزی شده است.» سپس می‌نویسد: «اگر بدن انسان از مس یا طلا به وجود می‌آمد آنوقت ممکن بود معتقد شویم که انسان بطور جداگانه آفریده شده و هیچ نزدیکی و ارتباطی با حیوانات ندارد،

Buffon.(20)

Lamarck.(21)

Darwin.(22)

در صورتی که گوشت، خون، رگها، اعصاب، استخوانها و اجزاء دیگری که بدن انسان را تشکیل می‌دهد در حیوانات نیز وجود دارد.» مطالعات بعدی محققین طبیعی بیش از پیش صحت این نظریه را به ثبوت رسانید و نشان داد که وجوه اشتراک و شباهتهای زیادی بین انسان و میمون وجود دارد. ازجمله اینکه میمونهای انسانی‌شکل به حال اجتماع زندگی می‌کنند و بطور معمول هنگام وضع حمل یک بچه می‌زایند. دوران بارداری آنها شبیه به انسان است، جنین انسان در مدت 270 روزی که در رحم مادر به سر می‌برد درست همان مراحلی را طی می‌کند که همه انسان‌نماها از آن می‌گذرند. جنین 32 روزه انسان مانند جنین سایر انسان- نماها، دمی آشکار دارد که در طی مراحل بعدی تحلیل می‌رود. علاوه‌براین، میمونهای انسان- نما مانند زنان قاعده می‌شوند، در مدت یک سال بچه‌های خود را شیر می‌دهند، اطفال آنها مانند اطفال انسان در ماههای اول ولادت عاجز و ناتوانند، دم ندارند و گوش و چشم آنها مانند انسان است. مغز آنها از 350 الی 600 سانتیمتر مکعب حجم دارد و شباهت آن به مغز انسان بیشتر است. علاوه بر اینها از میان تمام حیوانات فقط میمونها خونشان از لحاظ ترکیب و مواد مانند خون انسان است، و امراض میمونهای انسانی شکل شبیه به امراض انسانهاست.

این میمونها نیز به مرض سیفلیس، مالاریا، گریپ و غیره مبتلا می‌شوند. انگلهای انسان و میمون تقریبا هردو یکسان است یعنی شپش، ساس و کنه در بدن انسان و میمون دیده می‌شود. جالب توجه است که این میمونها به کمک یکدیگر شپش و سایر انگلها را از بدن خود دور می کنند و مانند انسان گاهی شادمان و زمانی غمگین می‌شوند. اگر میمونها را با حیوانات دیگری، که یک درجه از انسان پایین‌ترند، مقایسه کنیم باز به شباهتهای زیادی که بین آنها هست برخواهیم خورد و اگر مقایسه موجودات را، با توجه به درجه تکامل، از بالا به پایین انجام دهیم، سرانجام به جانداران یک سلولی خواهیم رسید.

آنچه انسان به دست آورده، مغز بزرگ و دستهای ظریف و گیرنده است؛ همان مغزی که به او قدرت تفکر و سخن گفتن داده است و همان دستهایی که اندیشه‌های او را عملی کرده است؛ مغز بزرگی که از نظر پیچیدگی و کمال، شاهکاری است که انسان را قادر ساخته که خود را از زیر بار جبر طبیعت رهایی بخشد تا بر سرنوشت خود حکومت کند و از عالم جانوری به عالم انسانی ارتقا یابد. انسان در نتیجه رهایی از جبر طبیعت، حاکم بر سرنوشت خود

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 14

گردید. امروز سه میلیارد نفر در روی زمین از قطب گرفته تا گرمترین نقاط استوایی زندگی می کنند و در هرجا، علیرغم عوامل ناسازگار طبیعت، شرایط مناسب زندگی را فراهم می‌سازند.

روزی بود که میلیونها انسان در نتیجه ابتلا به بیماریهای واگیردار به دیار عدم رهسپار می- شدند و آن روز این بیماریها را خشم طبیعت یا بلای آسمانی می- گفتند، ولی نیروی عقل

و اختیار، که محصول مغز آدمی است، سبب شد که «واکسن» و «سرم» بیماریها شناخته شود و با بیماریها مبارزه گردد.

تا پیش از اکتشافات پاستور عمر انسان از 41 سال کمتر بود، چنانکه در قرن 16 عمر متوسط 21 سال در قرن 17 بیست و پنج سال و در قرن هیجده 27 سال بوده. کشفیات پاستور عمر متوسط انسان را به 41 سال رسانید.

قبل از این کشفیات، در نتیجه مرگ‌ومیر اطفال و شیوع بیماریهای همه‌گیر گروه کثیری به سن کمال نمی‌رسیدند، کشف سولفامیدها عمر متوسط را به 53 سال ارتقا داد، ولی اکنون با کشف پنی‌سیلین و سایر آنتی بیوتیکهای بسیار مؤثر در کشورهای متمدن عمر متوسط انسان به 63 سال می‌رسد.

تعبیر غلط از داروینیسم

برتراند راسل می‌نویسد:

قبول اینکه انسانها از جهت خصوصیات ارثی مساوی هستند، زمانی خطرناک است که گروهی را ممتاز کرده و آنها را برتر یا پست‌تر از عده دیگر بدانیم. مثلا اگر شما بگویید، اغنیا بر فقرا، مردان بر زنان، سفیدپوستان بر سیاهپوستان و یا آلمانها بر سایر ملل ارجحند، شما از نظریه‌ای دفاع می‌کنید که داروینیسم به هیچ‌وجه از آن دفاع نمی‌کند و بسط چنین عقیده‌ای مسلما یا به جنگ و یا بردگی منجر خواهد شد؛ مع الوصف اینچنین عقاید باوجود بی‌پایگی به اسم داروینیسم اعلام شده است.

همچنین است تئوری بیرحمانه‌ای که می‌گوید: ضعیف را باید با کشتار دسته‌جمعی نابود کرد، زیرا روش طبیعت نیز همین است. طرفداران این عقیده می‌گویند که اگر تنازع بقا موجب اصلاح نژاد بشر می‌شود پس بگذار از جنگ استقبال کنیم، هرچه این جنگ مخرب‌تر باشد بهتر است و لذا برمی‌گردیم به نظریه «هراکلیت».

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 15

وی اولین فاشیست جهان است و عقیده دارد هومر اشتباه کرده است آنجا که می- گوید: کاش جنگ از میان خدایان و آدمیان رخت برمی‌بست ... این فلسفه متعلق به 500 سال قبل از میلاد مسیح است و بعید به نظر می‌رسد که علم کوچکترین تأثیری در احیاء چنین عقیده کهنه‌ای داشته باشد. «23»

ادوار گوناگون تاریخی

جامعه‌شناسان تاریخ زندگی بشر را برحسب پیشرفتهایی که در تولید وسایل زندگی حاصل شده است به دوره توحش، بربریت، و تمدن تقسیم می‌کنند. طبق نظریه باستانشناسان و علمای زیست‌شناسی، ساختمان بدنی و مغزی نخستین انسانهای قدیم با آدمیان امروزی اختلاف فراوان داشته است و قدیمیترین فسیلهای انسانهای آن روزگار شباهت زیادی با میمون دارد. انسانهای میمون‌نما در طول عمر خود فقط در سایه کار به صورت انسان امروزی درآمدند. آدمیان دوران توحش یا (پالئولی‌تیک) اندک‌اندک در صدد برآمده بودند از سنگ و استخوان، وسایل و افزارهایی برای رفع نیازمندیهای خود به وجود آورند.

تکامل فرهنگ و تمدن بشری

آگبرن و نیمکف می‌نویسند:

... دهها هزار سال، گذشت تا حیوان درخت‌زی نخستین، تکامل یافت و چیزی انسان‌گونه شد. انسان به وسیله امتیازات خود توانست ابزار بسازد و سخن بگوید و بسهولت بیاموزد. ابزارسازی سبب شد که قسمت بزرگی از دسترنج هرنسلی به صورت ابزار به نسل بعد انتقال یابد و در جریان این انتقال دایم، افزایش پذیرد. تکلم نیز باعث شد که هرنسلی آموخته‌های خود را به نسل بعد منتقل کند. در نتیجه هریک از گروههای انسانی نتایج محسوس دسترنج پیشینیان را، به صورت ابزار، و نتایج غیرمحسوس آزمایشهای آنان را از طریق زبان دریافت می‌داشتند.

دستگاه عصبی بسیار پیچیده و دوره طولانی یادگیری انسانی، فراگرفتن میراث گذشتگان را میسر ساخت. در عالم انسانی، مغز رشد فراوان کرده است و دوره بستگی کودک به مادر هم که نخستین و مهمترین دوره یادگیری است، بسیار دراز است. ازاین‌رو بچه انسان مرتبه‌ها بیش از بچه سایر حیوانات از همنوعان خود می‌آموزد و بوسیله آموخته‌های خود بر دشواریهای زندگی غالب می‌آید.

تجربه نشان داده است که یادگیری در زندگی حیوانات نیز راه دارد؛ مثلا معلوم شده است که بچه گربه اگر پیش از چهارماهگی طرز شکار موش را ببیند و بیاموزد بعدا صیادی ماهر می‌شود و تقریبا دوبار بیش از گربه‌های آموزش نیافته موش می‌گیرد. فیل و اسب و سگ و برخی از میمونها نیز قدرت یادگیری قابلی دارند ولی هیچ‌جانوری از این حیث به گرد انسان نمی‌رسد.

---

(23). برتراند راسل، تأثیر علم بر اجتماع، ترجمه دکتر حیدریان، ص 37 به بعد.

با اینهمه، انتقال تجارب نسلها و تکامل زندگی انسانی صرفا به سبب یادگیری عظیم انسانی صورت نپذیرفتند. اگر ابزارسازی و زبان نبودند انسان هیچگاه نمی‌توانست دسترنج خود را از نسلی به نسلی برساند و همواره گسترده و پرمایه- ترش کند. از اینجاست که برخی از اهل‌نظر، انسان اندیشه‌ورز را «انسان ابزارساز» و برخی دیگر او را «انسان سخنور» خوانده‌اند. بطور خلاصه، ضرورت زندگی، انسان را به ابزارسازی کشانید. ابزارسازی، زندگی گروهی را ایجاب کرد، زندگی گروهی افراد را به همکاری و هماهنگی برانگیخت، لزوم همکاری و هماهنگی موجد تکلم شد و تکلم و محصول مستقیم آن، خط، مردم دور و نزدیک را به یکدیگر مرتبط ساخت و نسلهای حاضر را به نسلهای گذشته پیوند داد ... «24»

اطلاعات ما درباره سلسله نسب انسانها، باوجود تحقیقات علمی، هنوز کافی نیست. آنچه مسلم است انسان از نسل میمونهای آدم‌نمای کنونی نیست یا به عبارت دیگر، این میمونها اجداد و نیاکان واقعی ما نیستند، بلکه عموزادگانی هستند که شجره اجداد آنها بیش از یک میلیون سال قبل، از شجره نیاکان واقعی ما جدا شده است. مطالعات و کاوشهای محققین در اروپا و آسیا و پیدا شدن افزارهای گوناگون سنگی از قبیل تبر و آتشزنه و چکش و چاقوی سنگی، به دانشمندان نشان داد که قبل از عصر مفرغ، عهد حجر وجود داشته و در این عهد نگاه کنید به کتاب چگونه انسان غول شد، ج 1 و سایر مجلدات

انسان ابتدایی با صیقل دادن سنگها وسایل اولیه زندگی خود را فراهم می‌کرده است. انسانهای آن روزگار با مردم کنونی جهان فرق فراوان داشتند. دانشمندان فرانسوی و انگلیسی، پس از سالها مطالعه و کاوش، سرانجام، جمجمه و دیگر اعضای انسان عهد حجر

یا انسان «نئاندرتال» «25» را به‌دست آوردند و معلوم داشتند که انسانهای آن عهد چهره‌ای زشت، هراس‌انگیز، و مانند چهره میمون داشته‌اند، راست نمی‌ایستادند و زانوی آنها خمیده بود. انتشار این نظریات، که با عقیده عامه مردم و با مندرجات کتب مذهبی تعارض داشت، موجب سروصدا و اعتراض افکار عمومی گردید، زیرا مردم نمی‌خواستند قبول کنند که انسان از تکامل تدریجی

---

(24). آگبرن و نیمکف، زمینه جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس دکتر امیرحسین آریانپور، ص 93.

(25).Neanderthal

حیوانی میمون‌نما پدید آمده است. از روی استخوانهایی که در نقاط مختلف به دست آمد، معلوم گردید که حیوانات و پستاندارانی که در آن دوره می‌زیستند با جانداران عصر ما تفاوت فراوان داشته‌اند و بسیاری از آنها، در اثر تغییر آب و هوا و ظهور طوفانهای مهیب، از بین رفته‌اند. محققین، تاریخ ظهور انسان را از 250 تا یک میلیون سال پیش می‌دانند و در نتیجه مطالعات و کاوشهایی که در آسیا و اروپا به عمل آورده‌اند، معلوم شده است که انسانهای میمون‌نما در سراسر جهان به یک شکل و هیکل نبوده‌اند، بلکه بعضی کوچک‌اندام، برخی میانه و بعضی دیگر درشت‌اندام بوده‌اند. انسانهای این عهد هنوز قدرت سخن گفتن نداشتند، فقط صدا می‌کردند و شکلک درمی‌آوردند و چون عصبانی می‌شدند بالا و پایین می‌جستند.

یکی از دانشمندان می‌نویسد: «صدها هزار سال پیش، در مکانی از منطقه حاره، نوع تکامل یافته‌ای از میمونهای انسانی‌شکل زندگی می‌کردند که به گفته داروین بدن آنها بکلی مستور از مو بود و دارای ریش و گوشهای تیزی بودند و گله‌وار روی درختها زیست می‌کردند. این میمونها رفته‌رفته تحت تأثیر شیوه زندگی از کمک دست برای راه رفتن بی‌نیاز شدند؛ و به این ترتیب، به مرور زمان، اولین قدم برای تبدیل میمون به انسان برداشته شد. باید دانست که دست نه تنها وسیله کار است بلکه خود محصول کار نیز هست، یعنی در نتیجه کار و از برکت انتقال موروثی تکامل، اعضای دست انسان به آن پایه رسید که توانست پرده‌های زیبای «رافائل» را خلق کند.

در انسانهای اولیه بتدریج احتیاج به تکلم و گفتگو پیدا شد. حنجره میمونها در طی زمان، تغییر شکل داد و تکامل یافت و بتدریج تلفظ صداهای مجزا از یکدیگر ممکن گردید.

تکامل مغز و حواس و توانایی تفکر تجریدی و استنتاج، تأثیر متقابلی بر روی کار و زبان نمود.

سیر تکامل استخوان‌بندی و دستگاههای میمونها در طول تاریخ

احتیاج به سخن گفتن سبب گردید که حنجره غیر تکامل یافته میمون با تأنی ولی پیوسته برای تغییر شکل آماده شود. با گذشت زمان، اجزای مختلف دهان موفق به ادای صداهای مجزا گردید. به عقیده عده‌ای از دانشمندان، قیاس با حیوانات ثابت می‌کند که تعبیر پیدایش زبان در جریان کار و همراه با کار تعبیری است صحیح. در نتیجه کار و بیان مقطع، اندک‌اندک مغز میمون به مغز انسان تبدیل گردید. تکامل تدریجی دست و بیان، با

تکامل تدریجی سایر اعضا و حواس انسانی همراه بوده است. حس باصره، حس لامسه و سایر حواس انسان، همراه با

تکامل مغز، قدرت تشخیص بیشتری به دست آوردند و سرانجام توانایی تفکر تجریدی و استنتاج موجب جدایی انسان از میمون گردید. پس از جدایی قطعی انسان از میمون، تکامل تدریجی مغز و حواس انسان متوقف نگردید بلکه بطور کلی و عمومی، این تکامل تا عصر ما ادامه دارد.

قدیمیترین ابزاری که از انسانهای ماقبل تاریخ برای ما به ارث رسیده ابزار شکار و ماهیگیری است. پس‌ازآنکه خوراک نباتی توأم با گوشت شکار و ماهی گردید اعضای بدن، تکامل بیشتری حاصل نمود.

استفاده از گوشت، سرانجام به استفاده از آتش و اهلی کردن حیوانات منتهی گردید.

انسانهای آن روزگار کم‌کم دریافتند که گوشت پخته مطبوعتر و سهل الهضم‌تر است و برای استفاده مستمر از این ماده نیروبخش، اهلی کردن حیوانات و نگهداری و استفاده از آتش آغاز گردید. دیگر از اموری که در تکامل حیات اجتماعی آدمیان مؤثر افتاده است، موضوع انتقال گله‌های بشری است از مناطق گرم و یکنواخت به مناطق سردتر. پس‌ازآنکه انسان به مناطقی راه یافت که سال آن به زمستان و تابستان تقسیم می‌شد، ناچار گردید که خود را در مقابل خطر سرما مجهز و آماده کند و برای تهیه مسکن و پوشاک کوشش و فعالیت نماید.

تلاش انسان در راه تهیه خوراک منظم، پوشاک، و مسکن بیش از پیش بشر را از دیگر حیوانات مشخص و ممتاز نمود. در نتیجه فعالیت مشترک مغز، بیان، و دست، انسان توانست به فعالیتهای بغرنجتری دست یازد. این فعالیتها با گذشت زمان تکامل یافت و در نسلهای بعدی کاملتر و جامعتر گردید. شکار، گله‌داری، زراعت، نخ‌ریسی، نساجی، فلزکاری، کوزه‌گری و کشتی‌سازی کمابیش زندگی انسانها را قرین امنیت و آرامش نمود و سرانجام علم و هنر، که گرانبهاترین محصول مغز بشری است، به وجود آمد.

تکامل مغز انسان

ویل دورانت می‌نویسد:

اگر بتوانیم از روی جنین‌شناسی حکم کنیم باید بگوییم که مغز از توسعه شامه به وجود آمده است. این عصب ضمیمه کوچکی به دماغ بود و قرنها هوش از راه عصب شامه عمل می‌کرد. بعد اعصاب دیگر مغزی از قبیل اعصاب چشم و صورت و گوش و گلو و زبان و گردن خود را به کره مغزی پیوستند. اعصاب شوکی جزءبجزء وارد دستگاه می‌شدند و حاکمیت سر بر بدن بتدریج بیشتر می‌شد و با نمو مغز، عمل و عکس العمل، همکاری و تطابق و اشراف نیز افزایش یافت. در ماهیها وزن مغز 5668/ 1 و در خزندگان 1321/ 1 و در پرندگان 212/ 1 و در پستانداران 186/ 1 و در شمپانزه دو ساله 25/ 1 و در کودک دو ساله 18/ 1 بدن است. ما از چنین نردبانی بالا رفته‌ایم.

پس یک امر روشن شد و آن اینکه این ذهن پیچیده انسان از تأثر عام ساده‌ترین پروتوپلاسمهای ابتداییترین موجودات زنده تحول یافته است. «26»

(26). ویل دورانت، لذات فلسفه، ترجمه زریاب خویی، ص 54.

ولز، ضمن بحث در پیرامون زندگی پستانداران و سیر تکاملی آنان، می‌نویسد:

«پستاندار جانوری است خانواده‌دار و این خوگیری با خانواده موجب امکان ادامه تجربیات می‌شود. زندگی کاملا دورافتاده و جدای یک سوسمار را با زندگی پایین‌ترین نوع پستانداران بسنجید، سوسمار هیچ فکر آن‌سوتر از خودش را نمی‌کند، جهان او به خودش پایان می‌گیرد، اما یک پستاندار از مادرش فرامی‌گیرد و آنچه آموخته به فرزندانش می‌سپرد ... همه ابتکاراتی که در تاریخ زندگی پدید آمده است با فرودستی و ناچیزی آغاز شده است ... عمل زاییدن و پرستاری کردن نیاکان پستانداران، در هنگام پستی و سختی و تنگی و دشواری زندگی پستانداران در جهان، راهی باز کرد که حتی مردم امروزی ما به اهمیت و ارزش آن اندک- اندک پی‌می‌برند ... همه پستانداران سنوزوئیک بر اثر جبر زمان مغز را رشد می‌دادند، پیشرفت اینها به موازات یکدیگر بود، هرجانوری امروز دارای مغزی است از شش تا ده برابر مغز نیاکانش ...»

ولز ضمن گفتگو از اصل و تبار آدمیان می‌نویسد: «بر سر ریشه و اصل آدمی و بستگی او با دیگر جانوران در صد سال اخیر بحث فراوان شده و اختلاف بسیار بوده است. اکنون عقیده غالب درمیان دانشمندان آن است که آدمی مانند دیگر پستانداران از نیاکان نوع پست‌تر از خود است و آن نیای پست‌تر و انسان‌ریختها مانند شمپانزه، و اورانگ اوتانت و گوریل زمانی از یک اصل بوده‌اند و این اصل هم از اصلی پست‌تر یعنی از پستانداران نازلتر که آنها نیز از خزندگان تریومورف ریشه گرفته بودند، پدیدار گشته، و باز دورتر به

دو- زیستیان و سرانجام به ماهی نوع نخستین می‌رسد. این نسب‌نامه براساس سنجش اعضای تن آدمی است با دیگر جانوران مهره‌دار، و مراحلی که تن آدمی پیش از زاده شدن می‌پیماید نیز مؤید آن است، زیرا در آغاز چنان است که پنداری ماهی خواهد شد، گوش‌ماهی و دل و کلیه ماهی دارد، سپس از مراحلی که یادآور دوزیستیان و خزندگان و پستانداران پست است می‌گذرد، تا مدتی دم دارد، با هیأت آدمی آغاز نمی‌کند، بلکه به سوی آدمی با تلاش و سختی پیش می‌رود، بسیاری از چیزهای تن او یادآور دورانهای پیشین هستند، مانند مویها و جهت رویش آنها در پاها که به این نیرو و این پایگاه رسیده است. آدمی با گذشت میلیونها و میلیونها قرن از حرکت و جنبش در آب به اینجا رسیده است که اکنون با یک شور و روشن‌بینی و اراده روزافزون، سرنوشت نسلهای بیشمار گذشته را بررسی می‌کند، و نگارنده این نظر را درباره ریشه و تبار آدمی بیان می‌کند، و آن را کاملا نظریه‌ای استوار می‌بیند. اما خوب است به خاطر آوریم که جانور بودن نیاکان آدمی هنوز هم مصرانه مورد انکار بسیاری از کسان با قدرت و دانشمند است ... گاهی چنین شایع می‌شود که دستگاههای گوناگون دینی و به‌ویژه کلیسای کاتولیک رومی با این نظریه درباره تبار آدمی و ریشه گرفتن او از جانوران، مخالف است اما این شایعه به نظر درست درنمی‌آید، زیرا که کلیسای کاتولیک همانگونه که نمی‌تواند پیرو اندیشه هموار بودن زمین و گردش

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 20

خورشید به دور زمین باشد نمی‌تواند هواخواه آفرینش خاصی برای انسان باشد.» «27»

استفاده از ابزار

یکی از خصوصیات میمونهای انسان‌نما استفاده از اندیشه و به کار بردن ابزارهای گوناگون برای رفع احتیاجات روزمره است. «داروین عنترهایی را نشان می‌دهد که با سنگ هسته‌ها را می‌شکنند و از عصا برای بالا رفتن از صخره‌ها جهت شکار حشرات و از چوب و سنگ برای زدن ضربه بهره می‌گیرند. شمپانزه با یافتن شاخه‌ها برای خود کلبه‌ای می- سازد ... به کار بردن ابزار توسط میمونها و آدمی، نمایان، ارتجالی و شتاب‌آمیز است. برای حل مشکلی که پیش‌آمده است، هرچه دم دست باشد بی‌درنگ برمی‌دارد و به کار می‌زند.

آدمیان و نیمه‌آدمیان از این نیز پیشتر رفتند. اینان عمدا و با نقشه ابزار خویش را برای منظوری که داشتند طرح می‌کردند و آن را برای استفاده آینده نگاه می‌داشتند.» «28»

ولز در صفحات بعد ضمن بحث در پیرامون انسان نئاندرتال می‌نویسد: «این مردان نئاندرتال چه شکار می‌کردند؟ تنها حربه کشتار ایشان برای از پا درآوردن جانوران هیولایی مانند ماموت یا خرسهای غارنشین و حتی گوزن همانا نیزه چوبین، چماق چوبین و سنگ پرتاب و تکه‌های بزرگ سنگ چخماق بود که بازمانده و به نام ابزار «موستری» شناخته شده است» «29» ولز در اینکه آدمیان وحشی توانسته باشند جانورانی بسیار بزرگتر از خرگوش و موش صحرایی را شکار کرده باشند، تردید می‌کند و می‌نویسد: «آدمی شاید بیشتر شکار دیگران بود تا دیگران شکار او. انسان وحشی نخستین هم علفخوار بود و هم گوشتخوار، فندق و جوز و شاه‌بلوط و بادام‌زمینی و بلوط می‌خورد. سیب و حتی توت‌فرنگی، انواع ساقه‌های زمینی خوراکی و گیاهان مانند آن ... تخم مرغان و جوجگان آنها و عسل و موم زنبوران و سوسمار و حلزون و قورباغه می‌خورد. ماهی چه زنده چه مرده و جانوران دریایی و پرندگان و پستانداران خرد را شکار می‌کرد و می‌خورد ...» «30» ظاهرا حیوانات شکاری را نمی‌پختند، شاید آنها را کباب می‌کردند.

زندگی انسان بدوی

«آن تری وایت» «31» در کتاب آدمیان نخستین در وصف انسان میمونی چنین می‌نویسد: ... انسان میمونی، با احتیاط راه خود را درمیان جنگل می‌پیماید، خطر از هرسو تهدیدش می‌کند، جانورانی مانند شیر و کفتار همیشه در کمین او هستند. گاهی چون آوای هراس‌انگیزی بشنود، بر سر درختی می‌رود. زمانی سنگی یا شاخه‌ای برمی‌گیرد تا از خویشتن دفاع کند. بیشتر اوقات می‌گریزد ... او اکنون آتش را می‌شناسد، دیگر آن را دشمن نمی‌دارد و از آن نمی‌گریزد؛ آموخته است که چگونه رامش کند، با چوبهای خشک بدان، مایه و نیرو بخشد و با آب خاموشش سازد. آتش دوست اوست ... آتش گوشتها را برایش کباب می‌کند و چون هوا به سردی گرایید به او گرمی و حرارت می‌بخشد. در دل جنگل برای خود پناهگاهی ساخته است ... پناهگاه او دیوار ندارد، تنها سقفی دارد که روی چهار ستون چوبی قرار گرفته و او را از باران ایمن می‌کند.

---

(27). کلیات تاریخ، پیشین، ص 72 به بعد.

(28). همان، ص 85 به بعد.

(29). همان، ص 98.

(30). همان، ص 103 به اختصار.

(31). Anne Terry White

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 21

آنها در زیر این سقف می‌نشینند و برای اینکه گرم شوند دست در کمر یکدیگر می‌افکنند و به‌هم می‌چسبند ... چون آفتاب از زیر ابرها سر بیرون می‌کند ... و جنگل خشک می‌شود، آنان نیز از پناهگاهشان بیرون می‌خزند و به جمع کردن میوه و فندق و کندن ریشه‌ها و دزدیدن تخم پرندگان می‌پردازند.

و سپس می‌نویسد که:

گوشت برای انسان غذای بسیار لذیذی است ولی دست یافتن به شکار کار آسانی نیست، زیرا انسان ابتدایی با سنگ و چوب قادر نیست که شکار خوبی به دست آورد، بنابراین، به فکر می‌پردازد و به یاری اندیشه و تفکر وسایلی برای در دام افکندن شکار اختراع می‌کند. غار یکی از پناهگاههای انسان اولیه است.

دهانه غار را می‌تواند با سنگ و خس و خاشاک ببندد و از ورود حیوانات درنده و یا همجنسان خود جلوگیری کند، زیرا آدمیان آن روز یکدیگر را شکار می‌کردند و از خوردن گوشت هم لذت می‌بردند، زیرا گوشت آدمی از گوشت هرجانور دیگر لذیذتر است و آسان‌تر به دست می‌آید.

آدمیان آن روزگار بتدریج با ساختن افزارهای دفاعی جرأت و جسارت بیشتری کسب کردند، از سنگ سخت شکننده‌ای آتشزنه می‌ساختند و با آن نیزه درست می‌کردند، شاخه درختان را می- تراشیدند، صاف می‌کردند و نوکش را تیز می‌نمودند و به یاری این وسایل به شکار حیوانات می‌پرداختند. قد انسانهای آن دوره از 160 سانتیمتر تجاوز نمی‌کرد، کله بزرگ، سینه برآمده، پیشانی کوتاه، دست و پای بزرگ و نازیبا، بازوانی

دراز و ساقهای کوتاه داشتند و با این جثه کوچک به کمک تدبیر و افزارهایی که برای خود ساخته بودند، به شکار حیوانات بزرگ توفیق می‌یافتند.

اخیرا باستان‌شناسان شوروی در غار «کاپووا» واقع در قسمت جنوبی «اورال» به

آثار و تصاویر جالبی برخورده‌اند که از آنجمله تصویر اسب، ماموتها، کرگدنها و گاو وحشی که با رنگ قرمز بطرزی زنده نقاشی شده‌اند، قابل توجه و مربوط به اوایل عصر مادلن قریب 20 هزار سال قبل می‌باشد. در سال 1868 در فرانسه جنوبی ضمن ریل‌گذاری راه‌آهن در دهکده «کرومانیون» «32» در دل کوه به غاری برخوردند که درون آن پنج اسکلت آدمی موجود بود. پس‌ازآنکه خبر این کشف به گوش مقامات فرهنگی رسید، فورا اشخاص صلاحیتدار برای مطالعه به کرومانیون شتافتند و در کف آن، اجاقها، سلاحها و افزارهای سنگی و استخوانی و شاخی به دست آوردند. آدمیان این غار برخلاف اجداد خود، خوش‌اندام و خوش‌قیافه بودند، و از جهاتی به انسانهای امروزی شباهت داشتند. سلاحهای بران، سنجاقها، آویزها، مهره‌ها و دگمه‌های انسان کرومانیون جالب و دیدنی بود. یکی از پژوهندگان که در نمایشگاه بین‌المللی پاریس از مشاهده آثار هنری انسان عهد کرومانیون مبهوت شده بود، درصدد برآمد که غارهای اسپانیا را از جهت آثار تاریخی مورد مطالعه قرار دهد. به این منظور به اسپانیا رفت و پس از مدتی تحقیق و جستجو مشاهده کرد که در سقف غاری 18 رأس گاو با رنگها و حالات گوناگون نقاشی شده. بعضی از این گاوها آرام و خاموش بودند و برخی خشم‌آگین به جلو می‌رفتند. این نقشها بحدی زنده و جاندار بود که نظر پژوهنده را (که دون مارسیلنو نام داشت) به خود جلب کرد. محققین تاریخ ظهور این انسان را 15 تا 20 هزار سال پیش می- دانند.

آنچه مسلم است انسان کرومانیون و غار کاپووا، از آغاز امر، نقاش، کنده‌کار و پیکر-تراش ماهری نبود. او در ابتدای کار، هنری جز تراشیدن سنگ آتشزنه و کنده‌کاری روی استخوان و تهیه وسایل دفاعی نداشته است. به مرور زمان و با گذشت هزاران سال، انسانهای این دوره موفق می‌شوند که وسایل جنگی و دفاعی خود را کاملتر کنند و قلاب ماهی، خنجر، مته، اره و دگمه‌های عاج بسازند و با استفاده از گل و آتش، به ساختن ظرف مبادرت نمایند و با ابداع تیر و کمان در شکار حیوانات پیروزی بزرگی به دست آورند و به یاری سگ وفادار به زندگی خود امنیت و آرامش بیشتری بخشند. از این دوره کمابیش ذوق هنرنمای انسان تجلی می‌کند.

به عقیده آن‌تری وایت در طی یک میلیون سالی که از عمر بشر می‌گذرد، بزرگترین پیروزی و موفقیتی که نصیب آدمی شده، سخن گفتن و کشف آتش و کشاورزی است؛ به نظر او:

زبان، آتش، و کشاورزی بزرگترین اختراعات آدمی است و در برابر اینها نیزه، نیزه‌انداز، تیر و کمان، سوزن، کوزه‌گری، خانه، قایق و بافندگی و حتی کشتیهای بخار، تلویزیون و شکافتن اتم، هیچ است. پایه‌های تمدن و فرهنگ بشر بر این سه استوار است و این سه، ره‌آورد آدم نوسنگی (عهد حجر جدید) است؛ آدمی که تا صد سال پیش، ما، در هستیش تردید داشتیم.

سپس می‌نویسد:

نخست زبان را در نظر آورید: اگر زبان نباشد، انسان چیست؟ آدمی با همه مغز بزرگ و قامت افراشته‌اش، بدون زبان جانوری بیش نیست. اگر زبان نباشد انسان

Cro Magnon.(32)

نمی‌تواند با همجنسانش گفتگو و تفهیم و تفاهم کند، نمی‌تواند در کارهای بزرگ به یاری آنان برخیزد و حتی نمی‌تواند فکر کند؛ زیرا با کمک کلمات و در قالب زبان اندیشه می‌کنیم. دوم آتش را در نظر آورید: اگر آتش نبود، انسان نمی- توانست غذای پخته بخورد، نمی‌توانست در جاهای سرد زندگی کند، فقط در روز می‌توانست کار کند، نمی‌توانست فلزات را بگدازد و در نتیجه تا پایان روزگار پایبند سنگ و استخوان و چوب بود ... سرانجام در کشاورزی مطالعه کنید: کشاورزی «مادر» تمدن است؛ زیرا اگر کشاورزی نباشد ساختمان و بنایی درمیان نیست و چون بنایی درمیان نباشد، زندگی شهری وجود ندارد و وقتی شهری نباشد، تمدنی نیست. کشاورزی به انسان امکان می‌دهد که غذا تهیه کند. اطمینان به غذای ذخیره شده بر شماره آدمیان می‌افزاید و از افراد زیاد، آسانی و آسایش می- زاید؛ زیرا عده کمی می‌توانند برای عده بسیاری غذا فراهم آورند و بقیه نیروی فکر و بازوی خود را در راههای دیگر به کار می‌اندازند. از این میان برخی چیره و چابک می‌شوند و بعضی می‌اندیشند و برای آسایش و راحت دیگران اختراعی می‌کنند. از همه مهمتر اینکه کشاورزی آدمی را پابند زمین می‌کند، انسان نسل اندر نسل در جایی می‌زید، در نتیجه نهال هنر جوانه می‌زند؛ زیرا تا انسان زندگی خانه‌بدوش شکارگران را دارد به آفریدن زیبایی و ظرافت چندان میل نمی‌کند. به یاد دارید آدم کرومانیون مادام که در غار می‌زیست و در یک‌جا مسکن داشت، هنرمندی بزرگ بود اما چون کوچیدن پیاپی آغاز کرد، هنرش مرد.

وقتی انسان هردم، هرروز و هرفصلی جای دیگری باشد نقاشی و مجسمه چه فایده‌ای دارد؟ وقتی که انسان باید مکان و مسکن خود را ترک گوید، ساختن خانه زیبا و دلگشا به چه کار می‌آید؟ اما همینکه مردم ذخیره غذایی داشته باشند، در جای خود می‌مانند و به آبادانی می‌پردازند، هنر و صنعت پیش می‌رود، مذهب نقش مهمتری در زندگی انسان بازی می‌کند، معبدها سر به فلک می‌کشد، نقاشیها و پیکره‌ها ساخته می‌شود، خط پدید می‌آید و شهرها زاده می‌شود. «33»

از آنچه گذشت روشن شد که:

در آغاز انسان ناتوان ابتدایی، بنده و زبون محیط طبیعی است، در پی خوراک و پناهگاه در جولان است و در هرجا که پناهگاه و شکار و یا گیاهی خوردنی می‌یابد، درنگ می‌کند، زندگی او بی‌ثبات است، و اجتماعات او در خاک ریشه نمی‌دواند و وسعت کافی نمی‌گیرد. این دوره، دوره گردآوری خوراک نام دارد.

... پس از دوره گردآوری خوراک، انسان با کشف رازهای کشاورزی و دامداری، تا اندازه‌ای از یوغ محیط طبیعی می‌رهد، از آن پس دیگر زندگی او بازیچه

---

(33). آن‌تری وایت، آدمیان نخستین، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص 146.

محض طبیعت نیست، بلکه اراده او اندکی از تحمیلات طبیعت می‌کاهد ... در محلی مناسب می‌ماند و با کشتکاری و دامداری زندگی می‌کند. در این دوره که دوره تولید خوراک نام دارد خوراک با سهولت و وفور بیشتری به دست می‌آید و به اجتماع مجال

آسایش و گسترش می‌دهد ... دوره تولید خوراک که در پی دوره گردآوری خوراک می‌آید، خود، شامل چند دور است؛ در نخستین دور اجتماعات روستایی ظاهر می‌شود و در دوره‌های بعدی در ناحیه‌های حاصلخیز زمین، مخصوصا در نزدیکی دریاها و رودها، شهرها قد می‌افرازد. اجتماعات روستایی وسعت چندانی ندارد و مردم آنها با ابزارهای معدود ابتدایی کار می‌کنند، اما اجتماعات شهری پهناورند و از ابزارهای فراوانتر و کارآمدتر برخوردارند. پس در شهرها تولید افزایش می‌یابد، بین شهرها دادوستد روی می‌دهد، زندگی گسترده‌تر و پرآسایشتر می‌شود. «34»

در دوره گردآوری خوراک اعضای جامعه به صورتی مشترک و مانند تنی واحد از بام تا شام به قصد تهیه غذا و حفظ حیات اجتماعی تلاش می‌کنند و برای این منظور مشترکا کارافزار و جنگ‌افزار می‌سازند. هرکس خود را جزء لاینفک جامعه می‌داند و زحمت یا راحت جامعه را زحمت یا راحت خود می‌شمارد. مفهوم سود شخصی و مالکیت خصوصی بر او مجهول است ... هرکس هرچه به دست بیاورد با شوق عظیم به جامعه عرضه می‌دارد و در اختیار همگان می‌گذارد ... انسان در دوره گردآوری خوراک حیوانی، بتدریج می‌تواند در جریان شکار از وجود سگ سود جوید و به دستگیری و نگهداری و رام کردن جانوران سودمندی چون اسب بپردازد و دامداری و دامپروری را بنیاد نهد ... پس انسان گردآور به صورت انسان دامدار و کشتکار درمی‌آید و دوره تولید خوراک آغاز می‌گردد. «35»

دوران ماقبل تاریخ در ایران

«گیرشمن» می‌نویسد:

تحقیقات زمین‌شناسی اخیر نشان داده است در زمانی که قسمت اعظم اروپا از توده‌های یخ پوشیده بود، نجد ایران از دوره باران، که طی آن حتی دوره‌های مرتفع در زیر آب قرار داشت، می گذشت. بخش مرکزی نجد که امروز بیابان نمکزار بزرگی است در آن زمان دریاچه وسیع یا دریای داخلی را که رودهای بسیار از جبال مرتفع به سوی آن سرازیر می‌شده، تشکیل می‌داده است.

بقایای ماهیان و صدفها که نه تنها در بیابان بلکه در دوره‌های مرتفع نیز به دست آمده، وضع طبیعی کشور را آنچنانکه در چند هزار سال پیش از تاریخ مسیحی بود، مجسم می‌سازد.

به عقیده دکتر گیرشمن:

در عهدی که آن را می‌توان بین 10 هزار تا 15 هزار سال قبل از میلاد قرار داد در ایران تغییر تدریجی آب و هوا صورت گرفت، عهد بارانی از بین رفت و عهدی که اصطلاحا آن را عهد خشک نامند و هنوز هم ادامه دارد، جانشین آن گردید.

---

(34). زمینه جامعه‌شناسی، پیشین، ص 221.

(35). همان، ص 279.

در نتیجه کم شدن باران جریان آب رودها بیش از پیش منظم گردید. در این عهد انسان پیش از تاریخ که بیشتر در نجد ایران می‌زیست در غارها یا پناهگاههای سنگی مسکن و

جایگاهی برای خود می‌ساخت. نمونه این قبیل مساکن ضمن حفاری غاری در تنگ پبده در کوههای بختیاری واقع در شمال شرقی شوشتر به دست آمد است.

به عقیده گیرشمن:

در اینجا انسان برای تهیه خوراک خود به شکار می‌پرداخت و برای این منظور حیله را بیش از اعمال قدرت به کار می‌برد. وی به طرز استعمال چکش سنگی، تبر دستی، تبری که به چوبدستی شکافدار متصل بود، آشنایی داشت. همه اینها ابزارهای بدوی است که بوسیله صیقل، اندکی از ناهنجاری آنها کاسته می‌شد، آلات استخوانی از قبیل درفش که از استخوان حیوانات می‌ساختند، بمراتب کمتر از مصنوعات سنگی متداول بود. لیکن انسان در آن دوره یک نوع ظروف سفالین ناهموار را که بطور ناقص پخته بود، به کار می‌برد و در پایان دوره سکونت در غار این ظروف از فرط دودخوردگی به رنگ سیاه سیر درآمده بود ... «36»

ویل دورانت می‌نویسد:

اکنون در موزه‌ها افزارهای جنگی زیادی نظیر کارد و تیر و کمان و نیزه و غیره دیده می‌شود که وسیله شکار و جنگیدن انسانهای ابتدایی با حیوانات بود.

اگر امروز شکار برای انسان جنبه تفریحی دارد، در آن روزگار امری حیاتی و ضروری بود. انسان آن روز فاقد حس پیش‌بینی و دوراندیشی بود. بعضی معتقدند حیواناتی نظیر زنبور عسل و مورچه برای نخستین‌بار به اجداد ما راه ذخیره کردن آذوقه برای فردا را آموختند. انسان ابتدایی همینکه شکاری می‌یافت با رفقای خود آن را تناول می‌کرد و غالبا

از پرخوری یا از کمبود غذا رنج می‌برد. هزاران سال طول کشید تا انسان به سه نوبت غذا خوردن در روز عادت کرد. «37»

به نظر ولز: «در حدود 12 هزار سال پیش عصر پارینه سنگی پایان می‌یابد، نقشه و وضع جهان به شکل امروزی نزدیک می‌شود و مناظر و گیاهان و جانوران به حال و وضع کنونی درمی‌آیند، زندگی فقط از راه شکار پایان می‌یابد، بسیاری از جانوران نظیر گوزن وحشی و انواع گاو وحشی جای خود را به حیوانات جدیدی می‌سپرند. در این هنگام انسان در اروپا از دریای بالتیک یا جزایر بریتانیا پا فراتر نگذاشته بود، اینک شبه جزیره اسکاندیناوی و روسیه بزرگ مناطق قابل زیست گشته بودند.

انسان دوران نوسنگی ابزارهای سنگی صیقل شده و بویژه تبر سنگی را که به دسته‌ای چوبی بسته می‌شد، به کار می‌برد و در کار جنگ و قطع درختان از آن استفاده می‌کرد. مردم این دوران بدون اینکه از شکار دست بردارند به کشت و کار و بهره گرفتن از گیاهان و تخمها پرداختند زنان در فعالیتهای کشاورزی نقش اساسی داشتند. انسان این دوران سگ، گاو،

---

(36). ر. گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، ص 8- 9.

(37). ویل دورانت، تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، ترجمه احمد آرام، ص 12.

گوسفند، بز و خوک را رام و اهلی کردند و بتدریج شبانی گله‌ها جای شکار را گرفت. سفالگری و استفاده از فلزات و فن بافندگی بکندی رو به توسعه نهاد. در حدود شش یا

هفت هزار سال پیش مردم از مس افزارهای مختلفی ساختند. مردم روزگار باستان قلع را با انتیمون اشتباه می‌کردند، در حدود سه هزار سال پیش در آسیای صغیر دست به ذوب آهن زدند. نخستین روستاهای کشاورزی مسکون در خاورمیانه به وجود آمد؛ ساختن خانه‌هایی خشتی به شکل دایره معمول شد. مردم این دوران آداب دینی پیچیده و بغرنجی داشتند، جمجمه مردگان را نگاه می‌داشتند. غیر از چهارپایان از ماکیان و تخم آنها استفاده می‌کردند، ماهی را با قلاب یا چنگال می‌گرفتند، یک طرف اتاق اصطبل چهارپایان بود و از حرارت چهارپایان زمستانها بهره‌مند می‌شدند.» «38»

به نظر ولز: «تنها کشاورزی نشانه تمدن نیست بلکه تمدن عبارت است از مسکن گزیدن، و استفاده از فعالیتهای کشاورزی و پیروی از یک رشته قوانین و وابستگی به یک شهر یا یک اثر.» «39»

نخستین شرط برای زندگی شهری، وجود آب و زمین مستعد و ذخیره علیقی برای جانوران و خوراک برای آدمیان و مواد اولیه برای برپا ساختن خانه و مسکن است؛ و این شرایط در خاورمیانه و مخصوصا بین النهرین وجود داشت. از دیرباز بین بیابانگردان و آبادی- نشینان جنگ و پیکار وجود داشت. نخستین قایقها در عصر نوسنگی ساخته شد، مردم مصر و بین النهرین گونه‌ای قایق بدوی که سبدی قیراندود شده بود، می‌ساختند. آنچه موسی را بر آن روی نیل رها کردند از اینگونه قایقها بود. فن کشتی‌سازی به مرور زمان ترقی کرد؛ در مصر کشتیهایی می‌ساختند که قادر بود چند فیل را در خود جای دهد. «نخستین جهانگردان، سوداگرانی بودند که به همراه کاروان یا در کشتی مسافرت می‌کردند و با خود کالا و پول و سکه و گوهر و عدلهای پارچه خوش‌بافت می‌بردند، یا آنکه مأموران حکومت بودند که با خویشتن معرفی‌نامه داشتند.» «40»

زندگی مردم عادی مقرون به جهل و خرافات بود. کشاورزان به کاشتن زمین می‌پرداختند و از چهارپایان نگاهداری می کردند، به زن و فرزند خود مهر می‌ورزیدند «از سختیها می‌نالیدند و و از سحر و جادوی روزافزون کاهنان و افزایش نیروی خدایان بیم داشتند و تنها آرزویشان این بود که نیروهای بالادست کاری به کار آنها نداشته باشند. این مردم در ده‌هزار سال پیش اینچنین می‌زیستند و امروز هم بیشترشان در سراسر جهان چنینند.» «41» در همین دوران فرمانروایان و پیشوایان مذهبی برای حفظ و تثبیت اختلاف طبقاتی و استثمار کشاورزان به مردم می گفتند زمینی که در آن کشت می کنند از آن آنان نیست بلکه متعلق به خداوند است و خدا آن را به پادشاه یا نجیب‌زاده‌ای فئودال داده. او باید بهره و خراج معینی را به فرمانروای زمینی بپردازد و در مواقع معین برای ارباب بیگاری و کار مجانی انجام دهد. «برستد

---

(38). کلیات تاریخ، پیشن، ص 125 به بعد.

(39). همان، ص 231.

(40). همان، ص 245.

(41). همان، ص 282.

در کتاب دین و اندیشه مصر کهن، داستانها و عبارتهای گوناگون برای نمودار ساختن آنکه پیش از دو هزار سال قبل از میلاد ناخشنودی اجتماعی آشکار گشته بود ولی این ناخشنودیها انقلابی و پرتوان نبود، به دست می‌دهد. در آن هنگام سخن از اینکه مردم

نیرنگ‌باز و داوران ستمگرند و توانگران آسایش‌خواه و مال‌اندوزند و به تنگدستان رحم ندارند، درمیان بوده است.

برای واحد پرداخت دستمزد و علیه خوراک بد و رفتار ناپسند، شورشها می‌شد و اعتصابها در می‌گرفت ... ولی هیچ راهی برای تغییر وضع اجتماعی پیشنهاد نمی‌شد.» «42»

پس‌ازآنکه زورمندان به نیروی کار و ارزش اضافی ناشی از آن پی‌بردند از کشتن و شکنجه- دادن بندگان دست برداشتند و از آنان برای بیگاری، سدسازی، استخراج معادن، ایجاد صنایع دستی و سفالگری و پارچه‌بافی استفاده کردند.

بنابراین، اگر جامعه بشری را در دنیای کهن مورد مطالعه قرار دهیم، می‌بینیم بزرگترین و ضروری‌ترین طبقات اجتماعی، کشاورزان و پیشه‌وران بودند که کار می‌کردند و خراج می‌دادند و سایر طبقات یعنی بازرگانان، خرده‌فروشان، کاهنان و پیشوایان مذهبی، افسران و سربازان و دیوانیان و بیش از همه پادشاهان و وابستگان آنها، از حاصل تلاش آنها بهره‌مند می‌شدند.

انسان ماقبل تاریخ در ایران (زندگی در غار)

در سالهای 1949 و 1951 آقای «کارلتون س. کون» «43» از دانشگاه فیلادلفیا، چند غار واقع در مازندران را بازدید نمود: غار «علی‌تپه» و غار «کمربند» (نزدیک بهشهر) و غار «هوتو» نزدیک تریجان و غار «رستم‌قلعه» و غار «کلره» (نزدیک رستم‌قلعه) و تحقیقاتی درباره وضع دوران پیش از تاریخ در این نواحی به عمل آورد ... در غار کمربند شش طبقه تشخیص داده شد که روی‌هم قرار داشت و مجموع این 6 طبقه به 28 قشر 20 سانتیمتری تقسیم شد. این طبقات از نظر تاریخ میان دورانهای «مزولیتیک» «44» و «نئولیتیک» «45»

واقع شده بود. (توضیح آنکه دوره مزولیتیک بین عصر پالئولیتیک و نئولیتیک به حساب آمده است.)

1. طبقه بالا شامل آثار دوران نئولیتیک (دوران سنگ جدید) تا عصر حاضر بود.

2. طبقه زیرین شامل سفالهای دوران نئولیتیک قدیم بود.

3. طبقه سوم ... که در عصر نئولیتیک پیش از سفال قرار دارد.

4. طبقه چهارم شامل آثار دوران «پالئولیتیک» «46» جدید، یا دوران مزولیتیک بود (مثلا چاقوهای کوچک از سنگ چخماق سیاه، ضمنا استخوانهایی شبیه به استخوانهای آهوهای پیش از تاریخ ... در آن طبقه دیده می‌شد.)

5. در این طبقه اشیائی شبیه اشیاء طبقه چهارم پیدا شد؛ بعلاوه در آن تیغه‌هایی از سنگ چخماق و قطعاتی از استخوان سگ دریایی نیز دیده شد.

6. طبقه آخر، شامل خاک رس و شن و ماسه بود که در روی قشرهای آب زیرزمینی قرار داشت ... آزمایشهایی که با روش «کاربن» (14) به عمل آمد، نشان داد که طبقات نئولیتیک یا سنگ جدید غار هوتو متعلق به حدود 6 هزار سال پیش از میلاد است ... باقیمانده‌های

---

(42). همان، ص 283.

(43).C .S .Coon

Mesolitique.(44)

. Neolitique.(45)

Paleolithique.(46)

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 28

استخوانهایی نیز به دست آمده که یکی از آنها جمجمه یک دختر 12 ساله از نوع انسان نئاندرتال بود. نمونه‌هایی از غلات و یک چنگال از جنس شاخ حیوان که از عهد نئولیتیک قدیم بود، در این طبقه دیده شد ... در دوره مزولیتیک جدید ساکنان غار کمربند زندگی خود را با شکار، خصوصا با شکار آهو یا بز کوهی و گوسفند و بز وحشی می‌گذرانده‌اند؛ این دو حیوان را در همان زمان تدریجا اهلی کردند و در خدمت خود قرار دادند. در دوره نئولیتیک قدیم، ساکنان غار مزبور اوقات خود را مصروف تربیت حیوانات اهلی می‌نمودند و گله‌های بز و گوسفند خود را به چراگاه می‌بردند. در دوران نئولیتیک جدید غارنشینان مزبور به کار زراعت پرداختند. در همان زمان مردم نامبرده با هنر بافتنی و کوزه‌گری آشنایی پیدا کردند؛ از آن پس پشم و شیر بز مورد استفاده آنان قرار گرفت. کمی بعد خوک و بز کوهی نیز اهلی شد. بنابراین، زراعت و اهلی شدن حیوانات در این ناحیه را می‌توان در آغاز هزاره چهارم پیش از میلاد قرار داد ... آثاری که از غارهای کمربند و هوتو پیدا شد، همه مکمل یکدیگرند و به ما اجازه می‌دهند که در ناحیه مازندران، تحول وجود انسان را از دورانهای یخبندان تا عصر حاضر مشخص نماییم ... اشیاء مکشوف در غارهای رستم‌قلعه و کلاردشت نیز متعلق به دوران پیش از تاریخ ایران می‌باشد. در رستم‌قلعه، نزدیک شهر ساری قاچاقچیان در ضمن کاوشهایشان یک مجموعه ظروف

برنزی به دست آوردند که بعدا وارد موزه ایران باستان گردید. بعلاوه با این ظروف برنزی کوزه‌های گلی خاکستری پررنگ و ظروفی از سنگ مرمر نیز همراه بود.» «47»

دکتر گیرشمن، ضمن بحث در پیرامون زندگی انسانهای ماقبل تاریخ، «انسان غار»، از نقش زنان سخن می‌گوید و می‌نویسد: «در این جامعه بدوی وظیفه مخصوصی به عهده زن گذاشته شده بود؛ وی گذشته از آنکه نگهبان آتش و شاید اختراع‌کننده و سازنده ظروف سفالین بود، می‌بایست چوبدست به دست گرفته در کوهها به جستجوی ریشه‌های خوردنی نباتات یا جمع‌آوری میوه‌های وحشی بپردازد ... نخستین مساعی وی در باب کشاورزی در زمینهای رسوبی انجام گرفت و در همان حال که مرد اندک پیشرفتی کرده بود، زن با کشاورزی در زمینهای رسوبی انجام گرفت و در همان حال که مرد اندک پیشرفتی کرده بود، زن با کشاورزی ابتدایی در دوره حجر متأخر (نئولیتیک) که اقامت در غار بدان متعلق است، ابداعات بسیاری نمود.

در نتیجه می‌بایست عدم تعادلی بین وظایف زن و مرد ایجاد شود؛ و شاید همین امر، اساس بعض جوامع اولیه، که زن در آنها بر مرد تفوق یافته (مادرشاهی)، بوده است. در چنین جوامعی (و همچنین در جوامعی که تعدد شوهران برای زن معمول است) زن کارهای قبیله را اداره می‌کند و به مقام روحانیت می‌رسد و در عین‌حال زنجیر اتصال خانواده، بوسیله سلسله زنان صورت می‌گیرد، چه زن ناقل خون قبیله به خالصترین شکل خود به‌شمار می‌رود.

خواهیم دید که این طرز اولویت زن یکی از امور مختص ساکنان اصلی نجد ایران بوده و بعدها در آداب آریاییان فاتح وارد شده است.» «48» به عقیده «امستد» «49» نیز:

(47). لوئی و اندنبرگ، باستانشناسی ایران باستان، ترجمه دکتر عیسی بهنام، ص 3 تا 5 (به اختصار).

(48). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 8 به بعد (به اختصار).

(49).Olmstead

انسان حقیقی نخست در شرق نزدیک پیدا شده است. پیش از نخستین دوره باران و یخبندان، او به خرد کردن و تراشیدن سنگ چخماق دست زده بود.

با این ابزارهای چخماقی می‌توانیم جا پای پیشرفت او را از میان دومین، سومین و آخرین دگرگونیهای آب و هوا که هرکدام از آنها به‌شمار سالهای ما بیرون از اندازه دراز بود، دنبال کنیم ... در این سالهای دراز او نه تنها در فن ساختن ابزارهای سنگی و استخوانی پیشرفت کرده بود، بلکه خانواده را پدید آورده بود که از راه شکار نگاهداری می‌کرد. با کندن غار، خانه ساخته بود، نیروهای خطرناک را با جادو رام می‌کرد و خشنود می‌ساخت یا از خود دور می‌راند و به زندگی در قبر امیدوار شده بود. نزدیک به پایان دوره سنگ کهن (حجر قدیم)، مردمانی از نوع خود ما، در شرق نزدیک زندگی می‌کردند، گاو و گوسفند و بز و خوک، خانگی شده بود، جو و گندم و کتان کشت می‌شد. از آن پس مردمان «شرق نزدیک» به دو دسته جدا شدند: برخی صحراگرد و برخی روستایی ماندگار.

درحالی‌که صحراگردان اصولا به همان صورت بازماندند، شهرنشینی و فرهنگ در روستاها رشد می‌کرد. برای جلوگیری از تجاوز صحراگردان دیوار می‌ساختند و برای

آنکه در جنگ بی‌سرپرست نمانند برای خود پادشاهی برمی‌گزیدند که مردان روستا را در جنگ رهبری کند. برای آنکه زمین محصول بهتری بدهد نیروهای باروری را می‌پرستیدند ... تا نخستین هزاره پیش از مسیح در ایران غربی به عیلامی سخن می‌گفتند، در ارمنستان زبان خلدی، در بین النهرین شمالی و غربی، خوزی یا متانی ... زبان سامی اصلی محدود به عربستان شمالی بود ... مردم آموخته بودند که مس ناب را چکش‌کاری کنند. سپس دریافتند که سنگ مس را می‌توان گداخت و مس را به دست آورد. بزودی زر و سیم و سرب را از همین راه به دست آوردند. با ابزارهای فلزی، کشاورزی و صنعت پیشرفت کرد. گل را برای ساختن سفال به کار بردند و با یک چرخ ساده اشکال منظمتری به ظروف خود دادند و با نقش و رنگ به زیبایی آن افزودند. پزشکان به افسون و ورد خود، دانشی از گیاههای خودرو افزودند.

نزدیک پایان هزاره چهارم، خط در بابل و مصر اختراع شد. خط، نقل کردن داستان و تاریخ را ممکن ساخت. وقتی که پادشاهان مصر یا بابل با مردمان دیگر در جنگ بودند پیشامدها نوشته می‌شد. هر شهر با روستاها و کشتزارهای آن خدای مخصوصی دارد، شاه نماینده «بغ» محلی است و به‌جای او بر زمین فرمانروایی می‌کند. پریستاران (وزیرمختار، ایلچی) آیینهای مذهبی را اجرا می‌کنند. کامیابی در جنگ نماینده پیروزی بغ محلی است بر رقیب خود. «50»

---

(50). امستد، شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه دکتر مقدم، ص 4 به بعد.

«مرگان» دانشمند امریکایی می‌گوید که در نتیجه تحقیقات و مطالعات به این نتیجه می‌رسیم که خانواده در طول عمر بشر شکلهای مختلفی به خود گرفته که با شکل امروزی آن کاملا مخالف است.

امروز عده‌ای این‌طور تصور می‌کنند که در دنیا خانواده فقط بر روی وحدت زوج و زوجه (مونوگامی) قرار داشته و فقط گاهگاهی از این قاعده تخلف شده است، ولی مطالعه تاریخ بدوی بشر نشان می‌دهد که روزگاری بوده که تعدد زوجات و تعدد ازدواج یکدیگر را تکمیل می‌کرده است و از این جهت فرزندان مشترک آنها بطور دسته‌جمع متعلق به همه آنها بوده‌اند.

این شکل خانواده در طی قرون در نتیجه تغییر شکلهای بسیار به صورت امروزی درآمده است.

مادرشاهی

مرگان پس از تحقیقات بسیار به این نتیجه می‌رسد که در روزگار قدیم روابط جنسی بشر در داخل قبیله مقید به هیچ قاعده‌ای نبوده بطوری که هرزن به هرمرد و هرمرد به هرزن تعلق داشته است.

مقصود از این‌که «روابط جنسی بشر مقید نبوده» این است که حدودی که امروز یا در دوره‌ای قبل از دوره ما برای روابط جنسی بشر دیده می‌شود، وجود نداشته است. مثلا حسد وجود نداشت و مسلما حسد از احساساتی است که بعدا پیدا شده. فکر زنای با محارم هم وجود نداشت زیرا که نه فقط در ادوار اولیه برادر و خواهر با یکدیگر زن و شوهر

بودند بلکه حتی امروز هم روابط جنسی میان والدین و فرزندان درمیان عده‌ای از قبایل آلاسکا، در مرکز امریکای شمالی، شیلی و هندوستان مجاز است.

به این طریق تضییقاتی که بعدا در اثر عادت بر جامعه تحمیل شد در آن روزگار موجود نبود، اما معنای این حرف این نیست که در عمل یک هرج‌ومرج پرابهام حکمفرما بود، بلکه ازدواجهای مدت‌دار وجود داشت و حتی ازدواجهای گروهی هم اغلب مدت‌دار بود.

در هیچیک از شکلهای خانواده‌های گروهی، نمی‌توان به تحقیق دانست که پدر فلان فرزند کیست، ولی مادرش معلوم است. مادر، کلیه فرزندان خود را فرزندان خانواده مشترک می‌خواند. در طی تاریخ، در روابط جنسی زن و مرد محدودیتهایی پدید آمد. به عقیده مرگان پس‌ازآنکه خانواده همخون به وجود آمد، در این شکل خانواده فقط افراد نسل قبل و نسل بعد هستند که از مزاوجت با یکدیگر ممنوعند یعنی برادر و خواهر، پسرعمو و دخترعمو از درجه اول و درجه دوم و درجات دورتر همگی با یکدیگر برادر و خواهرند و در نتیجه همین امر همگی باهم زن و شوهرند. ولی روابط جنسی والدین با فرزندان آنها ممنوع بود ولی در خانواده «شرکایی» «51» روابط جنسی برادران با خواهران نیز ممنوع گردید.

همینکه روابط جنسی میان برادران و خواهران و انشعابات دورتر آنها تحریم شد، گروهی که در بالا شرح دادیم به صورت ژنس درآمد یعنی حلقه ثابتی از خویشاوندان همخون از شاخه زن به وجود آمد که اعضای آن نمی‌توانستند با یکدیگر ازدواج نمایند. سپس مرگان دانشمند امریکایی می‌نویسد تحریم زناشویی اقوام همخون بوسیله ژنس توسعه یافت

---

(51). Punaluenne

و به این طریق مزاوجت گروهی بتدریج غیرممکن می‌شد و بالاخره خانواده «سندیاسمیک» «52» جای آنها را گرفت. در این مرحله یک مرد با یک زن زندگی می‌کند ولی تعدد زوجات و رابطه داشتن با زنان دیگر یکی از حقوق مردان است درحالی‌که در مدتی که زن و مرد زندگی مشترکی دارند زن باید کاملا نسبت به مرد وفادار باشد و زنای او با کمال قساوت تنبیه می‌شود. در این مرحله روابط زناشویی از هردو طرف به آسانی قابل قطع کردن است و فرزند چه قبل از قطع کردن رابطه ازدواج و چه بعد از آن، متعلق به زن است.

مرگان در پایان بحث خود چنین نتیجه می‌گیرد که دایره زناشویی که در اصل کلیه قبیله را دربر می‌گرفت و کلیّه افراد زن و مرد می‌توانستند باهم زن و شوهر باشند، دائما کوچکتر شد. اول خویشان نزدیک بعدا دورتر و بازهم دورتر، از ازدواج با یکدیگر محروم شدند، تا آنکه هرگونه ازدواج گروهی عملا غیرممکن شد. در نتیجه ازدواج اعضای ژنسهایی که با یکدیگر همخون نیستند، چه از لحاظ صوری و چه از لحاظ معنوی، یک نژاد نیرومندتر به وجود آمد و جمجمه‌ها و مغزهای جدید از جهت استعداد و نیروی تفکر و تعقل بمراتب از پدران خود قویتر بودند.

حال ببینیم هریک از خانواده‌هایی که ذکر کردیم، به کدام دوره تاریخی تعلق دارد.

طبق نظر دانشمندان، خانواده سندیاسمیک در سرحد دوره توحش و دوره بربریت ظهور می‌کند، همانطور که ازدواج گروهی مشخص‌کننده دوره توحش، و مونوگامی

مشخص‌کننده دوره تمدن است، خانواده سندیاسمیک مشخص کننده دوره بربریت می‌باشد.

نخستین پیشرفتهای صنعتی در عصر توحش

به عقیده ویل دورانت بعید نیست که انسان پس از مشاهده حیواناتی نظیر شمپانزه که چیزی شبیه کوخ بنا می‌کند و سگ آبی که بر روی رودخانه سد می‌سازد و میمونها که به دشمنان خود سنگ پرتاب می‌کنند، متوجه ساختن افزارها و وسایلی برای تأمین آسایش خود شده باشد. باستان‌شناسان در یکی از غارهای بیستون آلات و ادوات و برخی از بقایای انسانهای عصر حجر قدیم را به دست آورده‌اند که محتملا مربوط به 75 هزار سال قبل از میلاد است. مردم آن دوران در غارها یا سوراخهایی زندگی می‌کردند و این حفره‌ها را با شاخه‌های درختان و یا پوست حیوانات شکاری مستور می‌نمودند و به حیات ناپایدار خود از راه شکار و صید ادامه می‌دادند. شکارچیان آن عصر برای آنکه طعامی به دست آورند به دو دسته تقسیم می‌شدند، عده‌ای مسلح منتظر می‌شدند تا دسته دیگر حیوان شکاری را نزد آنها برانند. مدتها طول کشید تا انسان به اختراع تیر و کمان توفیق یافت و توانست حیوانات تندرو نظیر آهو و گوزن را به آسانی از پای درآورد. شاید چوبدستی و عصا قدیمیترین چیزی باشد که انسان برای خود ساخته و از آن در کارزار و فعالیتهای کشاورزی استفاده کرده است. به عقیده «پیرروسو» تحقیقات و مطالعات فکری بشر در پیرامون احوال جهان، ابتدا خالی از دقت و با ترس و وحشت انجام می‌گرفت بطوری که همه نمودهای طبیعی را به قوای اسرارآمیز و ماوراء الطبیعه نسبت می‌دادند. «اما بتدریج منطق و استدلال و نتایج تجارب را نیز به حساب آوردند و به این طریق به شامختری قلل

Syndiasmique.(52)

یعنی به معرفت علمی صعود کردند.»، بطوری که «ریبو» «53» گفته است: «صنعت، مادر منطق استدلالی می‌باشد.» «54» کشف آتش، خواه در اثر برق یا در نتیجه به‌هم ساییدن دو قطعه چوب خشک، قدم بزرگی در راه پیشرفت صنعتی انسانها به‌شمار می‌رود. به کمک آتش، انسان به کشف فلزات توفیق یافت. پیر روسو در تاریخ علوم می‌نویسد:

یک روز شخصی که آتش تهیه می‌کرد از مشاهده قطرات فلز که از سنگهای ملتهب اجاق سرازیر شده بود غرق تعجب گردید. سالهای دراز طول کشید تا انسان از این نمود سر درآورد و فهمید که در داخل بعضی از سنگها قطعات فلزی وجود دارد و اگر سنگهای معدنی را در کوره قرار دهند و حرارت را به درجه کافی بالا برند، این فلزات ذوب می‌شوند. «55»

مدتها طول کشید تا اجداد انسان، به منافع بیشمار آتش پی‌بردند و دریافتند که چگونه آتش را حفظ کنند یا با مالش قطعات چوب به یکدیگر و ضربات سنگ چخماق آن را به وجود آورند.

عهد حجر قدیم مدتی نزدیک ششصد هزار سال طول کشید. در این دوره طولانی، مردم غارنشین، هنری جز تراشیدن سنگ چخماق نداشتند. نگاهی به موزه‌ها نشان می‌دهد که قلوه‌سنگهای مربوط به ششصدهزار سال قبل تفاوت چندانی با قلوه‌سنگهایی که 150 هزار سال قبل ساخته شده، ندارد. عهد حجر جدید یا عهد حجر صیقلی بیش از ده‌هزار سال

طول نکشید ولی در این صد قرن، چندین پیشرفت اساسی نصیب انسان گردید: صیقل دادن سنگ، زراعت، گله‌داری، کوزه‌گری، ساختن انواع ظروف، و فن خانه‌سازی جزو فعالیتهای اساسی انسان در این دوره است. البته این پیروزیها در تمام سطح زمین در مدت معینی انجام نگرفت بلکه مقتضیات محیط در رشد و تکامل این کشفیات مؤثر بوده است. باید بدانیم که علت عدم پیشرفت اجداد ما در طی 6 هزار قرن (عهد حجر قدیم) سرمای مهیب عهد یخبندان بود که آنان را در غارها محبوس کرده بود و مانع از این بود که در راه کشف اسرار طبیعت قدمی بردارند ولی در عهد حجر صیقلی هوا گرمتر و خشکتر شده بود و همین مساعدت طبیعت سبب گردید که آدمی در سواحل دریاها و رودهای بزرگ جمع شود. به این ترتیب، دره نیل و بین النهرین و عیلام مرکز تمدن و جمعیت گردید.[56] پیرروسو تلاش انسان را در این دوران چنین توصیف می‌کند:

وقتی که عده کثیری در یکجا جمع شدند مسأله تغذیه به شدت مطرح گردید زیرا دیگر شکار حیوانات برای این منظور کافی نبود. بعد از آنکه ماهی و صدف و شکارهای دریایی دیگر را نیز تناول کردند برای سد جوع به علفزارها و صحاری میوه‌های وحشی هجوم کردند و بتدریج عادت خوردن سیب و گلابی و گردو و فندق و انگور و گوجه و توت‌فرنگی به وجود آمد و حتی بر بلوط تلخ نیز

---

(53). Ribot

(54). پیر روسو، تاریخ صنایع و اختراعات، ترجمه حسن صفاری، ص 22.

(55). پیر روسو، تاریخ علوم، ترجمه حسن صفاری، ص 6.

(56). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 29 به بعد.

ابقا نکردند و هرچه از این قبیل یافتند، بلعیدند. آنگاه حمله به سوی حبوبات شروع شد که جو و انواعی از گندم سفید وحشی مهمترین آن بودند. کم‌کم متوجه شدند که اگر خود این حبوبات را در محل معین و مناسب بکارند و از آن بهره‌برداری کنند، خیلی صرفه‌دارتر و عملی‌تر است تا اینکه زنان را این‌سو و آن‌سو بفرستند که حبوبات را گردآورند. به این طریق درصدد کاشتن آنها برآمدند. «57»

زندگی اشتراکی انسانهای نخستین

به عقیده آن تری وایت:

بشر در قدیمترین روزگارها در سایه درختهای جنگل زیست می‌نمود؛ غذای انسان برگ درختان، ریشه گیاهان و تخم بعضی از پرندگان بود و گاهی حیوانات کوچک نظیر گنجشک و خرگوش را شکار کرده نپخته می‌خورد، زیرا هنوز آدمیان نمی‌دانستند گوشت پخته لذت بیشتری دارد.

غالبا هنگام شب در حفره درخت یا در غاری با بچه‌های خود پنهان می‌شدند، زیرا از هرطرف خطر حمله حیوانات درنده زندگی آنها را تهدید می‌کرد.

در آن دوران وحشت و ناراحتی، یا می‌بایست حیوانات مزاحم را شکار کرد یا طعمه آنها قرار گرفت.

زندگی در آن روزگار جز یک رشته طولانی رنج و نگرانی چیز دیگری نبود؛ مردم در تابستان از اشعه سوزان خورشید و در زمستان از سرمای سخت رنج می‌بردند. «58»

به نظر محققان جدید، نظام اشتراکی اولیه، دوران بسیار طولانی را دربر می‌گیرد و از ظهور جامعه بشری تا تأسیس نخستین دولتها ادامه دارد. «تمام تاریخ جامعه طبقاتی (برده‌داری، ملک‌داری (فئودالیته) و سرمایه‌داری به زحمت به پنجهزار سال می‌رسد و حال آنکه نظام اشتراکی اولیه صدها هزار سال ادامه داشته است. انسانها مجبور بودند باهم به‌سر برند و باهم کار کنند؛ کار مشترک، مالکیت مشترک وسایل تولید و ثمرات کار را ایجاب می‌کرد. آنچه انسانها باهم به‌دست می‌آوردند به همه آنها تعلق داشت. هنوز اندیشه مالکیت خصوصی وسایل تولید، استثمار انسان بوسیله انسان و موضوع طبقات به ذهن بشر راه نیافته بود ... جامعه اولیه طی هزاران سال دستخوش تغییرات اقتصادی و اجتماعی مهمی شده است. «تومسن» «59»، باستانشناس دانمارکی، در طبقه‌بندی مکشوفات باستانشناسی برحسب ماده اساسی که برای ساختن ابزارها به کار می‌رفت نظریه «اعصار» «60» سه‌گانه را مطرح ساخت:

عصر سنگ، عصر مفرغ و عصر آهن. این تقسیم‌بندی در تعیین مراحل ماقبل تاریخ بعنوان یک اصل پذیرفته شده سپس هریک از این اعصار بنوبه خود به «عهدهای مختلف» «61» تقسیم گردید. ازاین‌رو در عصر سنگ (حجر)، عهدهای کهن‌سنگی، میان‌سنگی، و نوسنگی از یکدیگر متمایز شد. این عهدهای سه‌گانه هم بمناسبت طرز ساختن، و پرداختن سنگ و هم با توجه به هدفی که در به‌کار بردن آن تعقیب می‌شد با یکدیگر تفاوت دارند و هریک

(57). همان، ص 31 به بعد.

(58). آدمیان نخستین، پیشین.

(59).Thomson

(60).ages

(61).epoque

بنوبه خود به دورانهای مختلف (کهن‌سنگی دیرین، کهن‌سنگی پسین، و نیز به دوره‌ها یا تمدنهایی که با آن این مجموعه آثار و بقایای مادی مشخص می‌باشد) تقسیم می‌شوند.

این طبقه‌بندی، بعلت مزایایی که دارد، از جانب باستانشناسان و مورخان تمام جهان پذیرفته شده است ولی خالی از نقص نیست. به‌همین علت مورگان در سال 1880 م. در کتاب خود جامعه کهن طبقه‌بندی دیگری پیشنهاد کرد که برخلاف طبقه‌بندی نخستین به ارزیابی تکنولوژیک اکتفا نمی‌کند بلکه برپایه خصلت عمومی فرهنگ مادی هردوران قرار گرفته است. مورگان تاریخ اولیه را به دو عهد تقسیم می‌کند: «توحش» «62» و «بدویت». «63» عهد نخستین با اختراع تیر و کمان پایان می‌پذیرد، عهد دوم با اختراع سفالگری آغاز می‌گردد و ایجاد و تکامل کشاورزی و دامپروری را دربر می‌گیرد. هریک از این عهدها بر سه «درجه» «64» دیرین، میانه و پسین تقسیم شده. دانشمندان شوروی معتقدند که تقسیم‌بندی مورگان اکنون ارزش خود را از دست داده است.

به نظر مورخان شوروی: «می‌توان دوران ابتدایی تاریخ بشر را که در طی آن ساختمان «زیستی» «65» انسان کمال می‌یابد، به سه دوره تقسیم کرد: عهد «گله‌های اولیه» «66»، عهد «نظام طایفه‌ای» «67» که شکفتگی آن معمولا با مادرسالاری (مادرشاهی) و تساوی بین زن و مرد توأم می‌باشد، فرامی‌رسد.

سرانجام تکامل نیروهای مولد، ایجاد دامپروری، کشت زمین با گاوآهن و فلزکاری (مفرغ، آهن) نشانه آغاز عهدی است که در آن نخستین جوانه‌های استثمار و مالکیت خصوصی ظاهر می‌گردد و پدرسالاری (پدرشاهی) جایگزین مادرسالاری می‌شود و دموکراسی طایفه‌ای به دموکراسی نظامی تبدیل می‌یابد و این بنوبه خود زمینه را برای تأسیس دولت فراهم می‌کند.

بدیهی است این طبقه‌بندی را، که مبتنی بر خصلت روابط اجتماعی است در زمان حاضر فقط باید به عنوان فرضیه‌ای تلقی کرد.

با تقسیم تاریخ به دورانها، طرح نظم و قوای «جریان تاریخی» «68» امکان‌پذیر می‌شود.» «69»

مسکن و پوشاک

در کتاب تاریخ جهان باستان چنین آمده است:

زاغه‌های زیرزمینی که در عهد کهن‌سنگی مورد استفاده انسان بود، در عهد نوسنگی نیز به عنوان شکل اصلی مسکن، در مناطق معتدل همچنان باقی ماند.

علاوه بر آن خیمه‌هایی وجود داشت که با تیرک برپا می‌کردند و روی آن را با پوست حیوانات و پوست و برگ درختان می‌پوشانیدند. بعدها خانه‌هایی به شکل چهارگوشه یا بیضی که دارای دیوار و سقف است پدیدار می‌گردد.

سقفها را با کاه، جگن و پوست درخت غان و توده علف می‌پوشانیدند، بام را

---

(62).sauvagerie

(63).barbarie

(64).degre

(65).biologique

(66).epoque de troupeaux primitifs

(67).Clanal

(68).Processus historique

(69). هیأت محققان شوروی، تاریخ جهان باستان، ج 1، ترجمه انصاری، همدانی، مؤمنی، ص 74 به بعد (به اختصار).

شیب‌دار می‌ساختند تا آب باران از آن جریان یابد. بمنظور ایمن ماندن از گزند جانوران درنده و دشمنان خانه‌ها را بر روی چوب‌بست و غالبا در اراضی باتلاقی و بر روی دریاچه‌ها بنا می‌کردند، روی چوب‌بست سکویی چوبین نصب می‌کردند و کلبه را روی آن بنا می‌نهادند. نخستین کلبه‌ها در و پنجره نداشت و با بوریای ساده‌ای در ورودی را می‌بستند. از عهد نوسنگی قبایل خاورمیانه از درهای چوبی که روی پاشنه سنگی می‌چرخید استفاده می‌کردند. مردم به روی زمین و بر بستری از شاخ و برگ، پوست، بوریا و یا در ننو می‌خوابیدند. بجای بالش قطعه چوبی زیر سر می‌گذاشتند. در این دوران معمولا بر حصیر یا پوست حیوانات می‌نشستند.

باید دانست که نیمکت نیز سابقه‌ای بسیار قدیمی دارد. ظروف را از چرم، چوب شاخه‌های به‌هم بافته و یا پوست درختان می‌بافتند. با اختراع سفال‌سازی، امکان طبخ غذا برای انسان فراهم گردید، ظروف گلی را در آتش می‌پختند، ابداع هنر سفالگری کار زنان بود. نخستین پوشاک انسان، کمربند، شنل، پیشبند، و پاچین بوده است. در مناطق سرد اندک‌اندک آستین، شلوار، پوست حیوانات، ریسندگی، بافندگی، استفاده از پشم و الیاف گیاهان معمول گردید. کفش، که استعمال آن پس از لباس متداول گردید، و محدود به برخی سرزمینها بود. از چرم و پوست حیوانات و گاه از چوب و یا پوست درخت ساخته می‌شد. «70»

خصوصیات عصر بربریت یا دوره نئولیتیک

پس‌ازآنکه زنان در جریان بهره‌برداری از گیاهان خوراکی، که به قول «گوردون چایلد» اجداد جو و گندم ما بودند، به فن زراعت و کاشتن این غلات آشنا شدند، مقدمات یک

انقلاب اقتصادی و اجتماعی فراهم گردید و افزایش محصول سبب شد که جمعیت رو به فزونی گذارد.

در نواحی آسیای غربی که گندم و جو می‌رویید، گوسفند و گاو و بز و خوک وحشی نیز وجود داشت و حیواناتی که به دام شکارچیان می‌افتادند با سبوس و ساقه غلات سد جوع می‌کردند.

کشاورزان آن دوران ابتدا زمین را بوسیله چوبی نرم می‌ساختند، و بعدها بتدریج این چوب جای خود را به شاخ گوزن و از آن پس به کج‌بیل سنگی داد. سپس دانه به زمین می‌پاشیدند و چون مدت مقرر می‌گذشت به مدد داسی که از چخماق دندانه‌دار ساخته و در دسته چوبی تعبیه کرده بودند محصول را درو می‌کردند. انبار گندم ایشان گودالهایی بوده که در زمین حفر می‌کردند. کم‌کم آموختند که این گندم را در هاون سنگی بکوبند و آرد به دست آورند و با آن خمیر تهیه کنند. بعدها این خمیر را روی سنگ داغی قرار می‌دادند و چیزی مانند نان به دست می‌آوردند. به این ترتیب، بتدریج بعد از فن زراعت، فن نانوایی نیز اختراع شد. طبق اکتشافات نبات‌شناس شوروی «ن. ای. واویلوف» «71» اول‌بار زراعت گندم در

---

(70). همان، ص 74 به بعد.

(71).N .I .Vavilov

حدود 5 تا 7 هزار سال قبل از میلاد مسیح در شمال ترکیه و در جنوب غربی قفقاز آغاز شد و سپس از طرفی در مصر و از سوی دیگر در بین النهرین معمول گردید و بوسیله مردم این دو سرزمین در آسیا و اروپا رایج گردید. مدتها بعد در ایران و یا در افغانستان بوسیله پیوند گندم وحشی مزبور با بعضی انواع دیگر، گندم نرم به وجود آمد و این همان است که تا امروز زراعت و مصرف می‌کنیم. «اقتصاد دوران نئولیتیک (عصر بربریت) ایجاب می‌کرد که محصول فراوانی فراهم آید تا ذخیره کافی برای به دست آمدن محصول جدید در اختیار باشد و به‌همین منظور بوده که انبارها در تمام دهکده‌های بربرها، حتی در قدیمترین آنها اهمیتی بسزا داشت.

برای جدا کردن دانه‌های گندم و جو از پوست، خرمن‌کوبی و بوجاری و برای تبدیل دانه‌ها به آرد، آسیا کردن معمول بود. غلات را گاهی در هاون می‌کوبیدند ولی بیشتر اوقات برای تهیه آرد، غلات را روی سنگی به شکل نعلبکی ریخته به کمک سنگ دیگری آن را آرد می‌کردند. تهیه نانهای شیرینی یا آش و آبگوشت اشکالی نداشت ولی عمل آوردن نان، گذشته از تنور مخصوص، مستلزم اطلاعاتی در بیوشیمی بود تا بتوان خمیرمایه لازم را نیز تهیه کرد. این اطلاعات مقدماتی در بیوشیمی، راه بهشت تازه‌ای یعنی مشروبات تخمیر شده را بر مردم گشود. در آغاز دوره تاریخی مصریها و اهالی بین النهرین، طرز تهیه آبجو را می‌دانستند و سومریها برای جلب محبت خدایان مقداری از این مشروب به آنها تقدیم می‌کردند. این مشروبات در سه هزار سال پیش از میلاد مسیح در عداد ضروریات زندگی اغلب مجامع اروپایی و آسیایی بوده ... از روی مدارک مربوط به علم آثار مادی بشر (اتنوگرافی) می‌توان حدس زد که این اختراعات کار زنان بود. آنها با ساختن سفال، به علم شیمی، هنگام رشتن و نخ‌تابی به فیزیک و از راه نساجی به مکانیک آشنا شدند و کشت کتان و پنبه، راه گیاه‌شناسی را به روی آنها گشود. در دوره بربریت،

مردان هم نقش مؤثری انجام دادند. نقش عمده مردان در این راه پرورش حیوانات بود و این مطلب را با توجه به زندگی مجامع ابتدایی معاصر نیز می‌توان دریافت.» «72» در روستاهای پراکنده این دوران تمدنهای بیشماری به وجود آمد که وجه امتیاز آنها «کشت گیاهها، پرورش حیوانات، ایجاد موازنه میان کشاورزی و گله‌داری، انتخاب محلهای گوناگون برای ایجاد روستا، به کار بردن نقشه‌ها و روشهای متفاوت برای خانه‌سازی و زینت ظروف و بالاخره اختلاف بارزی در مراسم مذهبی و طلسمها و ایدئولوژی می‌باشد.» «73»

از توحش تا تمدن

انسان در طول زندگی پرماجرای خود برای کسب معیشت سه مرحله اساسی را طی کرده است: «مرحله جمع کردن غذا، مرحله تولید غذا و مرحله صنعتگری. اولین مرحله قدیمترین و طولانیترین مرحله بوده که لااقل نیم میلیون سال دوام داشت. در تمام این دوره انسان از طریق جمع‌آوری غذای نباتی یا از راه شکار حیوانات زندگی خود را بطور طبیعی ادامه می‌داد. در پایان این مرحله انسان به رمز تولید

(72 و 73). گوردن چایلد، سیر تاریخ، ترجمه احمد بهمنش، ص 50- 56 (به اختصار).

برخی از ابزارهای دوره شخم‌زنی

1. چرخ 2. ظرف مفرغی 3. زورق بادبانی 4. دم آهنگری 5. چرخ کوزه‌گری 6. خیش 7. کوزه.

تصویر گاو در عصر حجر

غذا پی‌برد، و با پرورش نباتات و اهلی کردن حیوانات از اسارت مطلق طبیعت پیرامون خویش آزاد گشت. پس از هزاران سال انسان با تهیه تبر دستی نخستین گام را در راه زندگی صنعتی برداشت و به این ترتیب عهد حجر قدیم (پالئولیتیک) آغاز گردید. در مرحله دوم ابزارهای سنگی را که از نوع چاقو، اره، اسکنه، درفش و امثال اینها بود با ظرافت بیشتری صیقل می- دادند، این دوره حجر جدید یا نئولیتیک نام دارد.

در سومین مرحله تکامل انسان، کوزه‌گری، سفال‌سازی، نساجی و چرخ اختراع گردید.

استفاده از فلزات معمول شد و استعمال زیاد مس و آلیاژ آن، برونز، مقدمه استخراج و ترکیب فلزات گردید و اندک‌اندک سیمای زندگی مردم دگرگون گردید.» «74»

و. دیاکوف می‌نویسد: «دورانهایی از تاریخ بشر وجود داشته که در آن از دولت خبری نبود. صدهزار سال پیش ... در آن زمان که امروز عصر «موستری» نام گرفته انسان نئاندرتال به صورت رمه‌های اولیه می‌زیست و ساختن مسکن، افروختن آتش و کار روی سنگ و استخوان را تازه فراگرفته بود. قریب شصت هزار سال گذشت تا ... بشر به صورت انسان معاصر، با استفاده از تیغه‌های سنگ چخماق و ابزارهای استخوانی، نیزه و گرز و زوبین و دام و تور ماهیگیری ساخت.

بدینسان زاده انسان طی صدها قرن تلاش از طریق تسلط بر طبیعت، خود را از جهان جانوران جدا می‌سازد و طبیعت را انسانی می‌کند. با جهشهای عظیم در تکامل ابزار تولید و

رشته‌های گوناگون، اقتصاد رمه‌های اولیه به واحدهای اشتراکی تولید بدل می‌شوند. جنبه اجتماعی انسان بر جنبه زیست او غلبه می‌کند و دنیای وی برای همیشه از دنیای حیوان جدا می‌شود، هم در این زمان است که نقاشی به صورت ترسیم جانوران به شکلی عالی شکوفان می‌شود. جادوگری پدیدار می‌شود، کلام یا زبان، گفتار و انتزاع که از دوران موستری آغاز شده بود به کمال می‌رسد. انسان از مرحله خانه‌بدوشی وارد مرحله نیمه‌بیابانگردی می‌شود.

گاهگاه در مسکنهایی دائمی اقامت می‌گزیند، ساختمانهایی بنا می‌کند که هم خوابگاه و هم کارگاه و هم انبار ذخیره اوست. این ساختمانها در اختیار همه و ملک مشترک همگان است. جامعه در این دوران، عشیرتی است، افراد آن‌همه کار می‌کنند، همخون هستند، ازدواج میان برادر و خواهر معمول است، نظام مادرسالاری در عیلام، پارس قدیم و ... وجود داشته و اشکال گوناگون دارد. در نظام مادرسالاری دارایی جمع به مادر می‌رسد و او مسؤولیت سنگین اداره جامعه را به عهده دارد. از این دوره عشیره برای شکار، صید، ساختمان و مناسک مذهبی سرکرده‌ای را برای مدت لازم برمی‌گزینند، و چون کار پایان یافت، مقام سرکرده منسوخ می‌شود.

حدود شش‌هزار سال پیش، هنگامی که بشر به عصر نوسنگی قدم نهاد، انقلاب واقعی کشاورزی و صنعتی روی داد. او با فلز آشنا شد، از آن ابزار ساخت، به یاری آن تسلط خود را بر طبیعت گسترش داد، زمین زیر کشت رفت، و جانور رام انسان شد، در عین حال سفالگری و بافندگی پدیدار گردید ... کشاورزی و دامپروری سبب گردید که شکار جای

---

(74). فیلیپ حتی، شرق نزدیک در تاریخ، ترجمه دکتر قمر آریان، ص 25 (به اختصار).

خود را به اقتصاد تولیدی داد و نخستین جوانه‌های تناقض میان مالکیت و توزیع پدیدار شد ...

با ظهور طوایف و کلان، کارهای تازه‌ای به وجود آمد؛ مرزبندی زمین، به کار بردن آیش در کشت، تهیه ذخائر غذایی، کمکهای متقابل و دفاع مشترک ... سازمان دادن کارهای عامه ...

از آنجمله است.

تولید اضافی نیروی کار اندک‌اندک افزایش یافت و در نتیجه جنگهای قبیله‌ای که سابقا گاهگاه به قصد ربودن چهارپایان و اموال و گرفتن اسیر صورت می گرفت، جنگ به صورت اشغال منظم سرزمینهای دیگران درآمد ... تراکم ثروت در خانواده امکان‌پذیر شد، زیرا حق پدر مقدس شناخته شده بود ... در دورانی که نابرابری ثروت همراه با حق توارث شکل می- گرفت و در اثر تکامل تولید، اسیران جنگی به صورت برده درمی‌آمدند دموکراسی نظامی شکل می گرفت. تکامل تولید در تمام رشته‌ها، دامپروری، کشاورزی، صنایع دستی یا خانگی به انسان امکان داد که از نیروی کارش بیش از حد نیاز بهره‌برداری کند؛ در عین حال بر میزان کار روزانه فردفرد اعضای قوم یا جمع خانه یا خانواده افزوده شد. صنعت نه تنها از کشاورزی جدا گردید بلکه به رشته‌های مختلف تقسیم شد ... طبقات بیش از همه در اواخر هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم پیش از مسیح در مصر و بین النهرین پدیدار شدند. در چین و هند در حدود اواسط هزاره سوم و اواسط هزاره دوم و در یونان و روم بین قرنهای هشتم و ششم پیش از مسیح به وجود آمدند.

در یک جامعه طبقاتی وجود دولت برای حفظ منافع طبقات حاکم ضرورت دارد.

دولت در طول تاریخ اشکال مختلفی به خود گرفته ولی سه شکل عمده بیش از دیگران شناخته شده است: دولت برده‌دار، دولت فئودال، و دولت سرمایه‌دار؛ هریک از این اشکال دولت با شیوه‌ها و افزارهای سیستم حاضر خود متمایز می‌شود ...» «75»

کشف کشاورزی به ظهور تمدن کمک کرد

جواهر لعل نهرو می‌نویسد:

کشف کشاورزی و به دست آوردن غذا از زمین، تغییر عظیمی در حیات بشر به وجود آورد. برای انسان خیلی آسانتر بود که بوسیله کشاورزی غذای خود را از زمین به دست آورد تا اینکه تمام‌وقت با اضطراب و نگرانی به دنبال شکار حیوانات باشد.

برای کشاورزی لازم بود که زمین را شخم بزنند، در آن بذر بکارند و بعد هم محصول آن را درو و خرمن کنند. بنابراین، لازم بود که در یکجا در روی زمین سکونت بگزینند و بمانند. دیگر انسان نمی‌توانست، مانند گذشته‌ها و زمانی که از راه شکار زندگی می‌کرد، دائما در حرکت و سرگردان باشد، بلکه ناچار بود در کنار مزرعه‌هایش باقی بماند؛ و بدین ترتیب بود که دهکده‌ها و شهرها به وجود آمد. «76» پروفسور «ایلیف» دانشمند انگلیسی می‌نویسد: «... احتمال می‌رود کشت گندم برای اولین مرتبه در تاریخ بشر در نقطه‌ای در طول سواحل غربی فلات ایران و در جلگه‌های

---

(75). تاریخ جهان باستان، پیشین، ص 1- 12 (به اختصار).

(76). جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، ج 1، ترجمه محمود تفضلی، ص 85.

عیلام صورت گرفته و به این ترتیب برای زندگی مردمان آریایی یا غربی یعنی در حقیقت زندگی خود ما (در نتیجه برای اکثریت اهالی روی زمین) یک وسیله ارتزاق و توشه و قوت اساسی به وجود آمده است.» «77»

یادگار عصر نوسنگی

کشاورزی تغییرات دیگری را هم با خود همراه آورد: خوراکی که بوسیله کشاورزی از زمین به دست می‌آمد، بیش از آن بود که یکباره خورده و مصرف شود؛ این مازاد محصول یا محصول اضافی در جایی جمع و انبار می‌شد.

به این ترتیب، زندگی عمومی، نسبت به زمانی که مردم فقط با شکار حیوانات زندگی می‌کردند، بغرنجتر و دامنه‌دارتر شد. کارهای مختلفی به وجود آمد و مردم کارهای گوناگونی که در مزرعه‌ها و در جاهای دیگر پیدا شده بود، انجام می‌دادند.

بعضیها هم کار سازمان دادن و سرپرستی کردن کارها را عهده‌دار شدند.

سازمان‌دهندگان و سرپرستان تدریجا قدرت بیشتری یافتند و همانها بودند که بعدها بتدریج به پاتریارکها و حکمرانان و پادشاهان و اشراف مبدل گشتند. آنها که قدرت و نفوذ زیادتری به دست آورده بودند، مقدار زیادی از محصولات اضافی کشاورزی را متصرف شدند و برای خودشان نگاه داشتند و به این ترتیب از دیگران ثروتمندتر شدند؛

درحالی‌که آنها که در مزارع کار می‌کردند و این محصولات را تولید می‌کردند فقط آنقدر از آن سهم می‌بردند که بتوانند زنده بمانند ...

---

(77). گروه خاورشناسان انگلیسی، میراث ایران، ترجمه دکتر معین و دیگران، ص 13.

خیش بدوی

بدینقرار، با پیدا شدن زراعت و کشاورزی، شکل زندگی انسان تغییر بزرگی کرد ...

تولید غذا و خوراک آسانتر شد، بنیان اجتماع نیز تغییر کرد. طبقات مختلف میان مردم پیدا شد، دیگر همه‌کس مجبور نبود که به جستجو و تهیه خوراک بپردازد و به این جهت بعضیها توانستند به کارهای دیگر هم بپردازند. صنایع دستی و پیشه‌های مختلف رشد یافت و مشاغل جدیدی پیدا شد اما قدرت همچنان در دست طبقه سازمان‌دهندگان باقی ماند. «78»

«رالف لینتون» «79» در کتاب سیر تمدن می‌گوید:

نخستین محققان تاریخ تمدن تصور می‌کردند که اهلی کردن جانوران پیش از پیدایش کشاورزی معمول بوده است و لکن بر ما تقریبا مسلم است که بغیر از بعضی موارد استثنایی، همواره کشاورزی قبل از اهلی ساختن جانوران رواج یافته؛ زیرا غیر ممکن است قبایلی که دائما در جستجوی غذای خود سرگردانند بتوانند جانورانی را رام خود سازند و همه‌جا آنها را با خود ببرند. بتحقیق اقوام بشر پس از آنکه شروع به برداشتن محصولات

کشاورزی نمودند و در منازل دائمی اقامت گزیدند، توانستند اکثر جانوران اهلی را که ما امروز به گرد خود داریم، رام و همدم خویش سازند. برجسته‌ترین مورد استثنایی از این قانون کلی، سگ است. مشارکت سگ در زندگی انسان از اوایل عصر نوسنگی شروع شد و ممکن است نتیجه یک نوع همزیستی متقابل و یا انگل شدن سگ بر انسان و انسان بر سگ بوده باشد. سگ با شامه حساس و گوش شنوایش می‌توانست انسان شکارچی را به وجود طعمه یا نزدیک شدن دشمن آگاه سازد و انسان هم با انداختن استخوان و باقیمانده‌های غذایش پاداش او را می‌داد. قابلیت اهلی شدن در جانوران مختلف متفاوت است، در درجه اول آنهایی قابل اهلی شدن هستند که قدرت مقاومت بدنی زیاد داشته باشند تا بتوانند در مقابل سوءرفتار و بی‌مواظبتی صاحبان و مضیقه‌های احتمالی محیط مصنوعی خود دوام بیاورند و در عین حال آنقدر خاصیت خوگرفتن و مأنوس شدن به افراد آدمی و محل زندگیشان داشته باشند که حتی اگر

---

(78). نگاهی به تاریخ جهان، ج 1، پیشین، ص 85.

(79).Ralph Linton

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 42

آزاد و بی‌قید و بند هم بمانند جایگاه خود را ترک نکنند. و باید دانست که فقط معدودی از انواع جانوران، قابلیت چنین سازشی را دارا هستند. نکته شایان توجه آنکه مهمترین ملاک و شرط اهلی شدن جانوران این است که در حال اسارت و زندگی خانگی نیز قادر به تولید مثل باشند. بسیاری از جانوران وقتی اهلی می- شوند و مورد استفاده آدمیان قرار می‌گیرند، از تولید مثل می‌افتند. مثلا باوجود آنکه اکنون متجاوز از پنجهزار سال است که

از اهلی شدن فیل می‌گذرد، معهذا تا این اواخر به هیچ نحو تخمکشی از فیلان اهلی میسر نمی‌شد ... حتی به نظر می- رسد که بیشتر جانوران اهلی کنونی نیز در همین منطقه جنوب غربی آسیا رام شده و تحت اختیار انسان درآمده‌اند. همچنین نژادهای گوناگونی از گاوان و گوسفندان و بزان و خران در این ناحیه از انواع وحشی بومی جدا شده به دست بشر پرورش و تربیت یافتند ... این قبایل قدیمی آسیای جنوب غربی نخستین مبتکرانی بودند که طریقه شیر دوشیدن را نیز کشف کردند و این امر یکی از پیشرفتهای اقتصادی است که در تاریخ بشر به وقوع پیوسته ... شاید اولین جانوری که شیرش مورد استفاده بشر قرار گرفته، بز بوده است، زیرا وزن و جثه‌اش چنان بوده که انسان نخستین می‌توانست حریفش شود و آن را در پنجه اختیار خود درآورد. این مطلب همچنین از روی اولین تصاویری که از طرز شیر دوشیدن به دست ما رسیده به ثبوت می‌رسد. این تصاویر نشان می‌دهد که افراد انسانی مستقیما در عقب چهارپایان قرار گرفته‌اند تا از زیر دمشان شیر آنها را بدوشند. و به یقین می‌توان گفت که اگر بنا بود انسان اولین تجربیات خود را با شیر گرفتن جانوری به درشتی و پرزوری گاو شروع کند آنقدر دچار زحمت می‌شد که از همان ابتداء امر از این فکر منصرف می‌گردید. «80»

به عقیده رالف لینتون: «از عصر نوسنگی تا مدتها بعد. غذای اصلی عموم اقوام اروپایی و بیشتر اقوام آسیایی همین مخلوط غله و شیر بوده، و با غلات پخته و شیر و ماهی یا گوشت تازه و سبزیها و میوه‌های فصل، رژیم غذایی کاملی برای انسانهای این دوره فراهم می‌گردید که به اندازه کافی پروتئین و انواع ویتامینهای مورد نیاز بشر را دارا بود. در مصر قدیم جو را به صورت سمنو درمی‌آوردند؛ یعنی پیش از آسیاب کردن آن را در حالی قرار می‌دادند که جوانه بزند تا مقداری از نشاسته‌اش تبدیل به قند شود و خاصیت تخمیر و الکل شدن بیشتری پیدا کند. جالب توجه است که در قوانین «حمورابی» که برای اولین‌بار

اصول عادلانه‌ای برای استخدام کارگران و مزدوران به دست بشر داده است، به صراحت و دقت تمام ذکر شده بود که به هرنفر کارگر، به تناسب شغل خاصی که دارد در هرروز چه‌مقدار و از چه نوع آبجو باید داده شود. در آن مجموعه قوانین، آبجو تیره‌رنگ برای کارهای سنگین و آبجو روشن برای کارهای آسانتر تجویز شده بود. این آبجوها علاوه بر ویتامینها، دارای مقداری پروتئین نیز می‌بود.»

---

(80). رالف لینتون، سیر تمدن، ترجمه پرویز مرزبان، ص 83 به بعد.

به عقیده دیاکونوف:

تاکنون آثار قابل اعتمادی از عصر نئولیت (عصر جدید حجر) در خاک ماد دیده نشده است. در کشورهای مجاور آن نیز (به استثنای آشور و بین النهرین و غیره) اندک آثاری از عصر جدید حجر به دست آمده است و درباره عصر حجر و مس یا (انئولیت) مدارک باستانشناسی مشخص‌تری در دست است.

نقاط مسکونی عصر حجر و مس مربوط به عهد بسیار قدیم، آنچنانکه در سرزمین مجاور یعنی پارس (پرسید) مورد مطالعه قرار گرفته در خاک ماد بقدر کافی پژوهش نشده است، ولی می‌توان گفت خصوصیات نقاط مسکونی که در آنجا (در پرسپولیس استخر) کشف شده و مربوط به پست‌ترین حد عصر حجر و مس (انئولیت) می‌باشد، ملاک درستی است برای سنجش سطح تکامل اجتماع آن زمان در کشورهای مجاور و از آنجمله ماد.

نقطه مسکون مذکور توسط «هرتسفلد» کشف شده و عبارت بود از مساکن گلی عشیرتی و دسته‌جمعی و طرز ساختمان آن، حاکی از وجود نکاح دسته‌جمعی و مادرشاهی بود. تصویر خوک و بز و گوسفند بر ظروف (که با چرخ کوزه‌گری بدوی ساخته شده) و مجسمه‌های کوچک گاو نر و ماده که محتملا مربوط به مراسم دینی بود، از وجود دامداری و به ظن غالب، دامداری در شرایط اسکان، حکایت می‌کند.

درباره جامعه ماد در عصر حجر و مس می‌توان از روی نتایج حفاریهای «تپه‌حصار» نزدیک دامغان ... و «تپه‌گیان» و «تپه‌سیلک» و «گوی‌تپه» و کرانه غربی دریاچه رضائیه، داوری کرد ... قدیمترین قشرهای تپه‌های مزبور را از لحاظ باستان‌شناسی ... می‌توان به دوره پایان هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم قبل از میلاد مربوط دانست ... علائم نخستین تقسیم مهم و اجتماعی کار، تقسیم کار میان قبایل شبان‌پیشه و زراعت‌پیشه پدید آمده بود. در دامنه کوهها، از جویها برای آبیاری استفاده می‌شد و برای نخستین‌بار غلات اهلی شده محتملا جو و گندم

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 44

وحشی و گندم کشت می‌شد. فراوانی تصاویر دامهای شاخدار و گوسفندان که بر ظروف آن دوران دیده می‌شود از اهمیت خاص دامداری حکایت می‌کند. در نواحی زراعتی، نقاط مسکون دائمی (دهکده‌ها) که هنوز مستحکم نبودند، ایجاد گشت. برخی مصنوعات مسین و بعدها آلات مسین پدید آمد. مجموع این پیشرفتها اجازه داد که پیشه نساجی و کوزه‌گری ترقی بسیار کند. بتدریج شرایطی برای انتقال به دومین دوره مهم تقسیم اجتماعی کار یعنی تقسیم به پیشه و زراعت فراهم آمد. «81»

گله‌داری

به احتمال قوی وحشت از قحطی، مردم عهد حجر صیقلی را بر آن داشت که بعد از اقدام به امر زراعت، به ذخیره کردن گوشت بپردازند و این امر مبدأ گله‌داری گردید «رنه ته ونن» «82» در این خصوص چنین می‌نویسد:

یکی از خانواده‌های آدمی که خود را در خطر گرسنگی می‌دید، صلاح دید که مقداری غذا ذخیره کند و به این منظور معمولترین حیوانی از محل را که نگهداری آن آسانتر بود و بهتر از سایر حیوانات رام و مطیع می‌باشد، در دسترس خود نگه داشت. بعدها این حیوان در محلی که او را نگاه داشته بودند زاد و ولد کرد و تبدیل به حیوان اهلی شد. احتمالا خوک اولین حیوانی بود که از مجاورت آدمی نترسید، چون درعین‌حال هم زباله‌ها و کثافات را مصرف می‌کرد، هم ذخیره‌ای از گوشت بود و هم سبد خاکروبه. بعد از خوک، بترتیب، گربه، سگ، شتر، بز، گوسفند و گاو، اهلی شدند و کم‌کم چون مدنیت، ممالک دیگر را نیز فراگرفت، نوبت به گوزن شمالی و اسب رسید و حتی در مصر یوزپلنگ و کفتار را نیز اهلی کرده بودند. مردم عهد حجر صیقلی، به این طریق، به مزارع خود و فضایی که در آن گله‌های خویش را نگاهداری می‌کردند، دلبستگی پیدا کردند و مجبور شدند زندگانی ماجراجویانه را کنار بگذارند و در محلی ساکن شوند. شکارچیان قدیم تبدیل به دهقان و گله‌دار شدند و در دره‌های بزرگی که اکنون مراکز جمعیت شده بود، اندک‌اندک شهرهایی به وجود آمد. «83»

زندگی چوپانی و شبانی از دهها قرن پیش تاکنون در ایران و کشورهای شرق نزدیک سابقه دارد. هم‌اکنون عده کثیری از کشاورزان ضمن فعالیتهای زراعی به کار دامداری مشغولند، و چادرنشینان و ایلات ایران از دیرباز از طریق دامداری امرار معاش می‌کردند،

یعنی پس از تأمین مایحتاج غذایی مازاد اغنام و احشام خود را از طریق مبادله و تهاتر به گندم و جو و دیگر کالاهای مورد نیاز تبدیل و با پشم این حیوانات غالبا لباس و فرش و چادر مورد نیاز خود را تهیه می‌کردند. سرمای زیاد، خشکسالی، حمله غارتگران و فقدان علوفه کافی، و ظهور امراض دامی از دیرباز لطمه بزرگی به گاو و گوسفند و سایر چهارپایان

---

(81). دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، ص 127 به بعد.

(82).ReneTevenin

(83). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 32 به بعد.

وارد می‌ساخت و دامپروران دنیای قدیم را که با وسایل علمی آشنایی نداشتند با مشکلات اقتصادی مواجه می‌کرد. اگر بخواهیم کمابیش به احوال شبانان واقف گردیم باید هزاران سال به جلو بیاییم. به حکایت تورات و کتب عهد عتیق، در عصر شبانی و گله‌داری مردم با مصائب و بلایای فراوانی روبرو می‌شدند. در باب اول «کتاب ایوب» به شمه‌ای از این حوادث ناگوار اشاره شده است:

روزی واقع شد که پسران و دخترانش در خانه برادر بزرگ خود می‌خوردند و شراب می‌نوشیدند و رسولی نزد ایوب آمده گفت: «گاوان شیار می‌کردند و ماده الاغان نزد آنها می‌چریدند و سابیان بر آنها حمله آورده، بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا ترا خبر دهم.» و او هنوز سخن می‌گفت که دیگری آمده گفت:

«آتش خدا (صاعقه) از آسمان افتاد و جوانان را سوزانیده آنها را هلاک ساخت، و من به تنهایی رهایی یافتم تا ترا خبر دهم» و او هنوز سخن می‌گفت که دیگری آمده گفت: «کلدانیان سه فرقه شدند و بر شتران هجوم آورده آنها را بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا ترا خبر دهم.» و او هنوز سخن می‌گفت که دیگری آمده گفت:

«پسران و دخترانت در خانه برادر بزرگ خود می‌خوردند و شراب می‌نوشیدند که اینک باد شدیدی از طرف بیابان آمده چهارگوشه خانه را زد و بر جوانان افتاد که مردند و من به تنهایی رهایی یافتم تا ترا خبر دهم.» «84»

در اسفار مختلف کتاب مقدس ما مکرر به نام گله‌داران بزرگ برمی‌خوریم؛ ازجمله در باب اول کتاب ایوب می‌خوانیم که «... اموال او هفتهزار گوسفند و سه هزار شتر بود و پانصد جفت گاو و پانصد الاغ ماده و نوکران بسیار کثیر داشت ...» همچنین در شرح‌حال حضرت ابراهیم می‌خوانیم که «چهارهزار کلب، گوسفندان او را از گرگ نگاه می‌داشتند.» «85» در عهد شبانی نیز تعدی و تجاوز به حقوق طبقات محروم کاری عادی بود. در باب بیست و چهارم کتاب ایوب بار دیگر به تجاوزات آن دوران اشاره شده است: «... بعضی هستند که حدود را منتقل می‌سازند و گله‌ها را غصب نموده می‌چرانند، الاغهای یتیمان را می‌رانند و گاو بیوه‌زنان را به گرو می- گیرند، فقیران را از راه منحرف می‌سازند ... برهنه و بی‌لباس شب را به سر می‌برند و در سرما پوششی ندارند ... از باران کوهها تر می‌شوند و از عدم پناهگاه صخره‌ها را در بغل می‌گیرند و کسانی هستند که یتیم را از پستان می‌ربایند و از فقیر گرو می‌گیرند ... جان مظلومان استغاثه می‌کند اما خدا حماقت

آنان را به نظر نمی‌آورد.» در کتاب مزامیر در مزمور دوازدهم نیز از رواج فساد و تعدی شکایت می‌شود:

ای خداوند نجات بده، زیرا که مرد مقدس نابود شده است و امنا از میان بنی آدم نابود گردیده‌اند. همه به یکدیگر دروغ می‌گویند، به لبهای چاپلوس و دل منافق سخن می‌رانند ... خداوند می‌گوید بسبب غارت مسکینان و ناله فقیران الان

---

(84). عهد عتیق، کتاب ایوب، ص 786.

(85). روضة الصفا، پیشین، ج 1، ص 136.

برمی‌خیزیم ...

در باب سی و یکم تورات، ضمن گفتگوهایی که بین «لابان» و «یعقوب» درگرفته بسیاری از خصوصیات زندگی شبانان و تکالیف و وظایف سنگین آنها مشخص شده است؛ یعقوب با دلی پرخون خطاب به لابان چنین می‌گوید:

... در این بیست سال که من با تو بودم میشها و بزهایت حمل نینداختند و قوچهای گله تو را نخوردم، دریده شده را نزد تو نیاوردم، خود تاوان آن را می‌دادم و آن را از دست من می‌خواستی؛ خواه، دزدیده شده در روز و خواه دزدیده شده در شب. چنین بودم که گرما در روز و سرما در شب مرا تلف می‌کرد و خواب از چشمانم می‌گریخت. بدین‌طور بیست سال در خانه‌ات بودم، چهارده سال برای دو دخترت خدمت تو کردم و شش سال برای

گله‌ات و اجرت مرا ده مرتبه تغییر دادی ... خدا مصیبت مرا و مشقت دستهای مرا دید و دوش تو را توبیخ نمود ... «86»

پس از اهلی کردن حیوانات و تربیت دامها و استفاده از شیر آنها، نه تنها زندگی انسان به نظم و ثبات نزدیک شد بلکه عمر و نفوس بشری فزونی یافت، و مقدمات حکومت و تفوق انسان بر دیگر موجودات روی زمین فراهم گردید و بتدریج انسان از راه خشکانیدن، دود دادن یا در یخ نگاه داشتن، به حفظ و نگهداری گوشت توفیق یافت و خوردن گوشت خام کم‌کم رو به فراموشی رفت.

به عقیده جامعه‌شناسان، اهلی کردن حیوانات در تاریخ جامعه‌های اولیه، حادثه بزرگی است. بدون تردید اول‌بار سگ را برای شکار تربیت کرده‌اند، ولی تربیت سگ نسبت به رام کردن گاو و گوسفند و تشکیل گله در درجه دوم اهمیت قرار دارد. کلانهایی که قبل از دیگران دست به کار پرورش حیوانات زده‌اند طبعا از کلانهای دیگر جدا شده‌اند و توانسته‌اند که به کار مبادله دست بزنند و بدین ترتیب، موجبات و شرایط لازم برای مبادله بین اقوام شبان و اقوام کشاورز به وجود آمد. وسیله مبادلاتی در آغاز امر یک رأس حشم بود (لغت لاتینیPecus به معنی گله) است. تفوق اقوام شبان بر اقوام دیگر بزودی محرز گردید. از طرف دیگر پرورش حیوانات موجب توسعه کشاورزی شد، زیرا برای تغذیه حیوانات علوفه لازم بود. همچنین از حیوانات برای استعمال وسیله تولیدی جدیدی که همان گاوآهن باشد، استفاده نمودند. توسعه گله‌ها اقوام شبان را وادار کرد که برای پیدا کردن چراگاه از نقطه‌ای به نقطه دیگر تغییر مکان دهند و با اقوام دیگر دست و پنجه نرم کنند. از نظر اجتماعی گله- داری موجب تفوق مرد بر زن و مبدأ پدرشاهی گردید؛ مرد همانطور که مالک ابزار شکار خود بود، مالک حیوانات اهلی نیز گردید و با این تفوق و

برتری، حقوق باستانی زن را در مورد وراثت، به نفع خود واژگون نمود و حق فرزندی را که سابقا ناشی از مادر بود به حق فرزندی از جانب پدر تبدیل کرد.

برتراند راسل می‌نویسد:

---

(86). عهد عتیق، سفر پیدایش، ص 48.

انسان متمدن را از روی حزم یا دوراندیشی او بازمی‌شناسند. انسان متمدن حاضر است رنج حال را به خاطر لذت آینده تحمل کند، هرچند این لذت مربوط به آینده‌ای نسبتا دور باشد. با آمدن کشاورزی این خصلت اهمیت پیدا کرد ...

شکار مستلزم دوراندیشی نیست زیرا نفس این عمل لذتبخش است، اما برکندن زمین زحمت دارد و انسان بر اثر تمایل ناگهانی و خودبه‌خودی بدان دست نمی- زند. تمدن جلو تمایلات ناگهانی را می‌گیرد، نه فقط بوسیله دوراندیشی که خود آن مانعی است بلکه نیز بوسیله قانون و عرف و دین ... «87»

مردم آن دوران از نعمت امنیت بی‌نصیب بودند، به‌همین مناسبت شهرنشینان عهد حجر، برای آنکه از آرامش نسبی برخوردار باشند، مساکن خود را با برج‌وبارو و خندقهایی مجهز می‌کردند. اقوامی که در کنار دریاچه‌ها زیست می‌کردند خانه‌های خود را بر روی پایه‌هایی چوبی در داخل دریاچه بنا می‌نهادند تا کمتر در معرض حمله دشمنان قرار گیرند.

تاکنون در سوئیس بیش از 370 نمونه از این منازل در دریاچه‌ها کشف شده است. دیرین‌شناسان از روی اسباب و ابزاری که از کف این دریاچه‌نشینان لغزیده و به قعر دریاچه فرورفته است، به وجود چنین تمدنی پی‌برده‌اند.

«در دوره حجر صیقلی، غیر از ساختن ابزار سنگی، انسان به بریدن تنه‌های بزرگ درختان، تراش دادن آنها و تبدیل این تنه‌ها به ورقه‌های مسطح تخته و الوار توفیق یافت.

با سنگ، انواع تیشه، کارد، قیچی، مته و اره و غیره به وجود آورد و برای آنها دسته‌هایی از شاخ گوزن تعبیه کرد. ماهیگیری چه بوسیله نیزه و چه بوسیله قلاب و تورهای ماهیگیری (که آنها را از کتان بافته بودند) معمول شده بود. غیر از کاسه‌های چوبی، انواع ظروف گلی ناهموار ساخته می‌شد. کوزه‌گران آن عصر دارای چرخ فخاری نبودند بلکه با خاک رس، به دلخواه خود، ظروفی می‌ساختند و آن را در کنار آتش می‌پختند. جالب توجه است که در این دوره نیز کوزه‌گر، مصنوع خود را با نقش‌ونگار زینت می‌داد و با گل اخرا یا اکسید سیاه منگنز، گل و بوته‌ای بر روی آن می‌کشید. مهمترین ظروفی که از آن دوران کشف شده، کاسه و بشقاب و جام و کوزه و حتی فنجان دسته‌دار و قاشق است. غیر از غذا و وسایل مطبخ، مردم این دوره پی‌بردند که با الیاف بعضی نباتات و به کمک دوک می‌توان نخ را به وجود آورد و سپس یک دستگاه نساجی ساده اختراع کردند و غیر از تورهای ماهیگیری پارچه‌هایی نیز بافتند. با این حال، اکثریت مردم این دوران لخت و عور بودند و غالبا به بدن خود خال می‌کوبیدند و نقاشی می‌کردند. بانوان این دوره نیز از خودآرایی غافل نبودند و با گردنبندها، دست‌بندها و گوشواره‌هایی که از عاج و صدف یا مرمر رنگین تهیه می‌شد، اندام خود را زینت می‌دادند.» «88»

(87). برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، ص 49.

(88). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 34 به بعد (به اختصار).

نخستین وسایل حمل‌ونقل

ویل دورانت می‌نویسد:

پس‌ازآنکه انسان به اختراع طناب، قرقره و اهرم توفیق یافت، چهار- پایان را به خدمت خود گماشت و از رنج بارکشی اندکی آزاد شد. بعد نخستین سورتمه را از تنه درختان ساخت و بر پشت حیوان بست و به مدد آن، کالاهای خود را حمل کرد. بعدا از تنه درختان چرخی ساخت و در زیر سورتمه قرار داد و دیری نگذشت که از چوب شعاعهای چرخ را ساخت و با این مقدمات بزرگترین اختراع مکانیکی دنیای قدیم یعنی ارابه به وجود آمد.

با بستن تنه درخت به یکدیگر، انسان نخستین وسیله حمل‌ونقل را در روی آب اختراع کرد و بعدها با خالی کردن تنه درخت، زورق کوچکی ایجاد کرد.

سپس انسان کوره‌راهها و جاده‌های نامساعد را کمابیش آماده کرد و با استفاده از ستارگان، شبانگاه، در بیابانها و دریاها طی طریق نمود. این پیروزیهای تکنیکی راه را برای تجارت و فعالیتهای اقتصادی دیگر باز کرد. آسیای جنوب غربی با سه اختراع مکانیکی به پیشرفت تمدن کمک کرد و این سه اختراع که پس از کتابت و فلز- کاری قرار گرفته‌اند،

عبارتند از ساختن چرخ و خیش و کارگاه بافندگی. قبل از اختراع چرخ، انواع سورتمه‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت. مدتها طول کشید تا انسان به ساختن چرخهای محکم و استوار توفیق یافت. قدیمترین چرخهایی که تا کنون کشف شده از مقابر پادشاهان در اور به دست آمده است. سومریها ارابه‌های محکم و بیقواره‌ای می‌ساختند که چهار چرخ داشت و آنها را با سرعت به درون صفوف دشمن می‌راندند و نظم و قرار آنها را برهم می‌زدند و سپس همان ارابه‌ها را مانند قلعه‌ای پناهگاه خود ساخته از بلندی آن زوبینها و ضربات خود را به دشمن نثار می‌کردند. اختراع چرخ شاهراه بزرگی در مقابل ترقیات فنی باز کرد و حتی امروز نیز رکن اساسی بیشتر ماشینها و دستگاههای مکانیکی چرخ است. چرخ کوزه‌گری با همان حال ساده و صورت عمومی خود در واقع از همان نمونه قدیمی چرخ ارابه است. اختراع چرخ سبب گردید که بتدریج انسان، جانوران اهلی از قبیل گاوان و خران را به کار گمارد و خود از رنج حمالی و باربری اندکی بیاساید. «89»

استفاده از خیش در فعالیتهای کشاورزی نتیجه مهمی داشت. اولین خیشها آلتی بسیار ساده بود؛ کشاورزان معمولا یک شاخه از تنه نهالی را قطع و نوک آن را تیز می‌کردند که در زمین فرو رود و آن را بشکافد و انتهای تنه نهال را به حیوان بارکش می‌بستند و انتهای دیگر آن را چون شکافی برای هدایت خیش در دست می‌گرفتند. چون شاخه فرعی دراز مماس با زمین زود از بین می‌رفت بعدها که فلزکاری متداول شد آن را از فلز ساختند.

هنوز با کمال تأسف در بسیاری از نقاط آسیا، ازجمله در ایران، همین خیشهای ابتدایی معمول

---

(89). تاریخ تمدن، (کتاب اول- بخش اول) پیشین، ص 23 به بعد.

و مورد استفاده کشاورزان است. انواع خیش و کارگاههای بافندگی در بهبود حیات اقتصادی و اجتماعی مردم آن روزگار نقش مهمی داشت. در این دوره تاریخی ظاهرا امور کشت و زرع و کوزه‌گری و ساختن حصیر و زنبیل و پرورش کودک و طبخ به عهده زنان بود و مردان بیشتر به کارهای دشوارتری، نظیر جنگ و شکار و نگاهداری حیوانات اهلی و فعالیتهای صنعتی، مشغول بودند.

کارگاههای بافندگی تحول بزرگی از لحاظ کیفیت و کمیت در طرز لباس پوشیدن آدمیان به- وجود آورد و همچنین فکر نظافت شخصی را باید زاده آن دانست. لباسهای چرمی دوران گذشته قابل شستشو نبود، درحالی‌که پارچه، خواه از پشم بافته می‌شد و خواه از الیاف نباتی، براحتی شسته و پاکیزه می‌شد. علاوه بر اینها پارچه‌بافی یکی از کارهای دایمی زنان کدبانو شد که در فواصل فراغت از امور طبخ و بچه‌داری مقداری پارچه برای مصارف عموم افراد خانواده تهیه می‌کردند. «90»

نخستین مصنوعات

به عقیده ویل دورانت:

... از آن‌وقت که انسان توانست سنجاق و سوزن را بسازد به کار بافندگی پرداخت و نیز می‌توان گفت که از وقتی که انسان به بافندگی آغاز کرد برحسب ضرورت سوزن و سنجاق را ساخت. چون انسان به این خشنود نبود که خود را با پوست حیوانات بپوشاند، با پشم گوسفند و الیاف گیاهان، لباسهایی برای خود تهیه کرد و همین لباس ساده است که جامه مرد هندی و شنل یونانی و لنگ مصری قدیم و سایر اقسام گوناگون و جذاب لباس

انسان را در عهدهای مختلف تشکیل داده است. پس از آن از عصاره گیاهان یا خاکهای ملون موادی به دست آوردند و جامه را با آن رنگ کردند و به این ترتیب لباسهای رنگین خاصی برای فرمانروایان و پادشاهان درست شد. «91»

رفته‌رفته الیاف نازکتر و ظریفتری به کار بردند و بافندگی هنر مخصوص زن گردید. دوکها و

---

(90). سیر تمدن، پیشین ص 113.

(91). تاریخ تمدن، (کتاب اول- بخش اول) پیشین.

ماسوره‌هایی که از آن عهد به دست آمده، نشان می‌دهد که صنعت عظیم بافندگی ریشه بسیار دوری دارد و در ضمن همین بازمانده‌ها حتی آیینه هم به دست آمده و این خود نشان می‌دهد که مدنیت تا چه حد ترقی کرده است ... انسان عهد حجر قدیم هیچ اثر مهمی برجای نگذاشته تا از روی آن بتوانیم فرض کنیم خانه یا جایگاه گرمی جز غار داشته است، ولی وقتی که به آثار عصر حجر جدید می‌رسیم، بعضی از وسایل خانه‌سازی، مانند نردبان، قرقره و اهرم و پاشنه در را مشاهده می‌کنیم ... درودگران بوسیله تیرهای چوبی که بوسیله میخهای چوبی به پایه‌ها متصل می‌شد، ستونهای چوبی استواری به وجود می‌آوردند ... آنچه از تمام دوره حجری برجای مانده نشان می‌دهد که در دوره حجر قدیم، انسان افزارهایی برای خود ساخته، به آتش دست یافته و در هنر پیشرفت کرده و در دوره حجر جدید، کشاورزی، اهلی کردن حیوانات و بافندگی و کوزه‌گری و خانه‌سازی

و تهیه وسایل حمل‌ونقل و پزشکی پیدا شده و انسان بطور قطع، خواجه و فرمانروای کره زمین گردیده است و همه‌چیز آماده برای روی کار آمدن تمدن گردیده است و تنها نقیصه‌ای که مانده شاید استعمال فلزات و خطنویسی و پیدایش دولت و حکومت بوده است.

در طی ده هزار سالی که از عمر حجر صیقلی گذشت، پیشرفتهای فنی بی‌سابقه‌ای نصیب انسان شد و مقدمات تسخیر طبیعت فراهم گردید. پیرروسو با مثالی مربوط به دوران معاصر، موضوع را روشن می کند:

ترقی صنعتی بعد از آنکه تا سال 1800 م. در حال رکود بود، ناگهان به حرکت درآمد و سیر خود را با سرعت بیشتر ادامه داد و کم‌کم پیشرفت صنعت چنان شد که آنچه در پنجاه سال اخیر حاصل شده است بمراتب بیش از آن است که طی 20 قرن گذشته به دست آمده بود. بیش از دو هزار سال طول کشید تا آدمی موفق به اختراع ماشین بخار و تلگراف و دینامو یا ماشین الکتریکی شود ولی پنجاه سال کافی بود که بتواند موتورهای انفجاری و اتومبیل و هواپیما و سینما و تلویزیون و موشکهای با برد طویل و مغز الکتریکی و پیل اتمی و اقمار مصنوعی به وجود آورد. «92»

استفاده از فلزات

در اواخر عصر حجر صیقلی، اندک‌اندک، زمین به صورت امروزی درآمد. گرم شدن تدریجی هوا سبب گردید که کوههای یخی مهیب نواحی قطبی، تبدیل به آب شود و سطح دریاها بالا آید. مردم بیش از پیش به اطراف مجاری بزرگ آب و رودخانه‌ها روی آوردند. مدنیت و شهرنشینی بتدریج قوام گرفت. صاحبنظران حدس می‌زنند که در حدود

6 یا 7 هزار سال قبل از میلاد مسیح یکی از ساحل‌نشینان نیل، به حکم تصادف، دریافت که چگونه فلز را از داخل سنگهای معدنی شبه‌جزیره سینا خارج کند. از آن پس، سنگهای معدنی را با چوب حرارت می‌دادند و فلز

---

(92). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 29.

ذوب شده را در قالب می‌ریختند و به کمک پتک و سندان آن را به صورت مطلوب درمی‌آوردند.

به عقیده رالف لینتون:

استخراج فلز خالص از سنگ معدن در خاور نزدیک، قریب چهار تا پنجهزار سال قبل از میلاد شروع شده است. از قراین‌چنین استنباط می‌شود که نخستین فلزی که بطور خالص و جدا از مواد معدنی مورد استعمال قرار گرفت، مس بود.

سنگهای معدنی کربنات مس، مانند مرمر سبز و لاجورد از ازمنه قدیمتر استخراج و پس از آسیاب شدن بعنوان رنگ مورد استفاده قرار می‌گرفت. این کشف مقدماتی و مهم که می‌توان سنگ را با فعل و انفعالاتی به صورت فلز درآورد، زمینه را برای پیشرفتها و اختراعات سریع، که اساس صنعت فلزکاری به‌شمار می‌آید، فراهم کرد ... و کشف اینکه می‌توان فلز را درمیان بعضی سنگها به دست آورد باید برای مردمان آن عصر بسیار هیجان‌انگیز و شگفت‌آور بوده باشد. همه‌چیز دلالت بر آن دارد که بلافاصله پس از اختراع اولین روش تصفیه فلزات، عموم افرادی که با این صنعت سروکار داشتند، به

مطالعه انواع سنگها پرداختند تا شاید سنگهای معدنی تازه کشف کنند و فلز جدیدی از آنها به دست آورند. خوشبختانه بیشتر سنگهای معدنی فلات، به علت سنگینی وزن و ترکیب ساختمانشان، از دیگر سنگها تمیز داده می‌شوند. به‌همین سبب، بزودی نقره و سرب و آنتیموان (سنگ سرمه) و قلع کشف شد و از آن پس، فلزکاران با آلات مختلف، سرخ شدن و به درجه حرارت سفید رسیدن و ذوب شدن فلزات و همچنین به سختی و نرمی و شکنندگی آنها، و بخواص بعضی همبسته‌های فلزی آشنا شدند، و عاقبت با پیدا کردن ترکیب مس با عیار کمی از قلع عصر مفرغ بنا نهاده شد.

از ترکیب مس با کمی قلع، آلیاژ بسیار خوبی به دست می‌آید که به همه کار می‌خورد. هرقدر عیار قلع بیشتر باشد، آلیاژ حاصل، محکمتر و به همان نسبت، شکننده‌تر می‌شود. بطور مسلم در حدود سال 1500 پ. م. صنعتگران و فلزکاران این موضوع را بخوبی دریافته بودند و به فراخور ابزارها و هرگونه مصنوعی که می‌خواستند بسازند، عیار قلع را در ریخته‌گریهای مفرغی خود، کم‌وزیاد می‌کردند. «93»

پیشرفتهای صنعتی

انسانهای نخستین در عین آنکه به کمک شکار و گله‌داری و استفاده از زمین وسایل معاش و زندگی خود را فراهم می‌کردند، همواره در جستجوی وسایل مکانیکی بودند تا به یاری آنها به مشکلات زندگی فایق آیند و حیات خود را بیش از پیش با رفاه و آسایش قرین سازند. یکی از دانشمندان عقیده دارد که انسان از موقعی که به تولید وسایل زندگی مبادرت جست از سایر حیوانات متمایز گردید. ویل دورانت می‌گوید: بعید نیست که انسان پس از مشاهده حیواناتی نظیر شمپانزه که چیزی شبیه کوخ

(93). سیر تمدن، پیشین، ص 101 به بعد.

بنا می‌کند و سگ آبی که بر روی رودخانه سد می‌سازد و میمونها که به دشمنان خود سنگ پرتاب می‌کنند، متوجه ساختن افزارها و وسایلی برای تأمین آسایش خود شده باشد.

گوردون چایلد «94» امتیاز اساسی انسان و حیوان را در این می‌داند که:

انسان خود وسایل و سلاح مورد لزوم خویش را تهیه می‌کند، درحالی‌که حیوانات با تجهیزات موروثی خود به انجام پاره‌ای اقدامات در نواحی معین و محدود قادر می‌باشند، مثلا خرگوش برای حفر زمین از پنجه‌های خود و شیر برای دریدن و خوردن شکار از دندانها و چنگال خود استفاده می‌کند ... ولی انسان برای ادامه حیات توأم با آسایش، بیل و کلنگ را برای کندن زمین و سلاحهای گوناگون را برای کشتن دشمن یا شکار حیوانات ... و لباس را برای حفظ حرارت بدن به کار می‌برد. «95»

امروز در اغلب موزه‌ها ما به اسلحه و ادواتی نظیر چکش، سندان، دیگ، کارد، اره، رنده، اهرم، داس و جز اینها برمی‌خوریم که انسان ابتدایی از سنگها و معادن برای خود تهیه کرده است. برای تمام این افزارها دسته‌های چوبی می‌ساخت و این دسته‌ها را به کمک الیاف یا چیزهای دیگر به افزار می‌پیوست.

ویل دورانت می‌نویسد: «استادی انسان ابتدائی مساوی و بلکه بیشتر از انسان متوسط در حال حاضر بود و اختلافات ما با آن مردم فقط در آن است که معلومات و مواد و ادوات زیادتری در اختیار خود داریم.» «96»

ایران در هزاره پنجم قبل از میلاد

بطوری که از مطالعات دامنه‌دار دکتر گیرشمن برمی‌آید در نتیجه پیشرفت دوره بی‌آبی و خشک شدن دره‌ها، دریاچه عظیم مرکزی ایران بتدریج کوچک شد و در نقاط مختلف و در اطراف رودها مراتع و مرغزارهایی پدید آمد. سکنه نجد ایران در این دوره تاریخی (حدود هزاره پنجم پ. م) بیشتر از طریق شکار زیست می‌کردند. از خصوصیات تمدن و شرایط زندگی مردم این دوران اطلاعات کافی در دست نیست زیرا بطوری که دکتر گیرشمن یادآور شده است: «حتی امروز سراسر محوطه ایران از نظر تحقیقات باستان‌شناسی بکر و دست‌نخورده مانده است.»

با این حال قرائن نشان می‌دهد که حیات مادی این سرزمین در دوران ماقبل تاریخ نیز تابع تأثیرات و عوامل مختلف طبیعی، وضع آب و هوا و چگونگی برخورد با ملل همسایه و هجوم و مهاجرت اقوام مختلف بوده است.

از مطالعات و حفاریهایی که در تپه سیلک، نزدیک کاشان، به عمل آمده است چنین برمی‌آید که مردم این دوران هنوز به طرز ساختن خانه آشنا نبودند بلکه در زیر آلونکهایی که از شاخسار درختان درست شده بود، زندگی می‌کردند.

اندک‌اندک مردم این ناحیه به ساختن چینه‌های محقر پرداختند و ضمن شکار

---

(94). Gordon Childe

(95). سیر تاریخ، پیشین، ص 2 به بعد.

(96). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 21.

حیوانات فعالیتهای فلاحتی را توسعه بخشیدند و مازاد محصولی را که از طریق فلاحت و اهلی کردن حیوانات به دست می‌آوردند، ذخیره می‌کردند. و این معنی از استخوانهای گاو و گوسفندی که درمیان بقایای عهد اول سیلک پیدا شده است، استنباط می‌شود.

در این دوره در فن کوزه‌گری نیز پیشرفتهایی حاصل می‌شود. و صنعتگران این عصر کاسه‌های ناهموار و بی‌دوام خود را با خطوط افقی و عمودی زینت می‌دادند که محتملا تقلیدی از طرز سبدسازی آن دوران است.

هنر ایران

پروفسور پوپ می‌نویسد:

در طول مدتی بیش از 60 قرن مردمی که در فلات ایران زندگی می‌کردند، اندیشه و فنونی پدید آوردند که موجب بقای بشر و مایه تعالی مقام انسانی شد. فنون کشاورزی و فلزکاری و مبانی اندیشه‌های دینی و فلسفی و نوشتن و علم اعداد و نجوم و ریاضی از سرزمینی که امروز خاورمیانه خوانده می‌شود، آغاز گشت و سرچشمه بسیاری از این امور فرهنگی در فلات ایران بود ...

پیشه‌ورانی که نقش سفالینه‌ها را در 5500 سال پیش از این ابداع کردند ...

خاک رس را برای آنکه نرم کنند می‌ساییدند و اغلب الک می‌کردند. سفالگران هنوز آن چرخهای پایی تند حرکت را که کاشی‌سازان زمانهای بعد اشکال متوازی و قرینه را با آنها می‌ساختند، نداشتند. ابزار کار ایشان فقط چرخی بود که روی آن، با دست، ظرف را گرد می‌کردند. وجود این چرخها، بی‌شک بهتر از آن بود که هیچ وسیله‌ای برای چرخاندن توده گل رس نداشته باشند. اما البته کافی نبود با این حال لیوانها را متناسب و دیواره آنها را به نازکی مقوا از کار درمی‌آوردند، سپس سطح خارجی لیوانها را با لعابی گلی و نقوشی ساده می‌آراستند.

آنگاه ظرف را در کوره نخاله‌ای می‌گذاشتند که میزان حرارت آن با وسایل ابتدایی منظم می‌شد. این پیشه‌وران ماهر و شکیبا موفق می‌شدند که ظرفهای ظریف خود را، بی‌آنکه تغییر شکل بدهد، در این کوره‌ها بپزند، بطوری که مثل ظرفهای چینی صدا بدهد. نقشها به حسب درجه حرارت، به رنگی از بنفش تند تا سیاه درمی‌آمد و براق می‌شد. شکل ظرفهای سفالین قدیم اغلب از شکل ظرفهایی که با مواد دیگر چون چوب، چرم و حصیر ساخته شده و بشر هزاران سال، پیش از آنکه سفال‌سازی را اختراع کند، آنها را به کار برده بود تقلید می‌شد ... پس از آنکه ده دوازده قرن گذشت، کوزه‌گران شکلهای ظروف سفالین را مستقلا و به صورتی که مواد و اسلوب فنی صنعتشان اقتضا می‌کرد، تکمیل کردند و کمیجهای کروی و آفتابه به وجود آوردند. «97»

از روی دوکهای سنگی و گلی (از گل رس پخته) که در این منطقه پیدا شده است، حدس می‌زنند که انسان قدیم مبادی صنعت نساجی را می‌شناخته است. ابزار کار، همه از

---

(97). پروفسور پوپ، شاهکارهای هنر ایران، ترجمه دکتر خانلری، ص 4 و 9.

سنگ بود، از قبیل تیغه کارد که از سنگ چخماق می‌ساختند و تیغه داس و تبر صیقلی شده و نیز آلت تراش. در اواخر این عهد، نخستین اشیای کوچک مسین، که هنوز چکش کاری می‌شد، ظهور نمود. انسان غار بتدریج دریافت که مس، نرم و قابل تورق است، اما هنوز طرز ذوب کردن آن را نمی‌دانست. به عقیده گیرشمن این عهد در ایران، درست، پایان عهد حجر صیقلی است.

در این دوره: «مرد و زن هردو علاقه داشتند که خود را آرایش کنند، گردنبندهایی از صدف ترتیب داده بودند و حلقه انگشتری و دستبند را از صدفهای بزرگ با سنگهای نرم می‌ساختند. محتملا خالکوبی و یا لااقل بزک هم معمول بود، و مواد آن را به کمک دسته هاون کوچکی در هاون ظریفی نرم می‌کردند.» «98»

ذوق هنری در کنده‌کاری روی استخوان جلوه‌گر است. هنرمندان این عصر گاه روی استخوان و دسته ابزار خود تصویر سر غزال یا خرگوشی را ترسیم می‌کردند.

تدفین اموات

«مرده را به طرز درهم و پیچیده‌ای در کف اتاق دفن می‌کردند و گمان می‌کردند که همین نزدیکی کافی است که روح میت در خوراک خانواده شرکت جوید.

چون انسان از آغاز معتقد بود که پس از مرگ به همان وجه که در روی زمین زندگی می‌کرده خواهد زیست، برای راحت متوفی خوردنیهای جامد و مایع را در دسترس او می‌گذاشتند.» «99»

در این دوره. در زندگی اجتماعی مردم ایران، از برکت اهلی کردن حیوانات، پیشرفت محسوسی حاصل شده بود. حیوانات این دوره، بدون اینکه در تغذیه خود به آدمیان نیازی داشته باشند، خوراک و پوشاک مردم را تهیه می‌کردند و در کار حمل‌ونقل کمک گرانبهایی به انسانها می‌نمودند. گله‌داری و تربیت اغنام و احشام، شکار، صید ماهی، باغداری و کشت و زرع و بالاخره بهره‌برداری از منابع زیرزمینی به زندگی مردم، قوام و تأمین بیشتری بخشید و در نتیجه تولید اضافی، تجارت و مبادله کالاها آغاز شد. ظاهرا تجارت بطور مستقیم انجام نمی‌گرفت بلکه دستفروشان دوره‌گرد واسطه مبادله کالاها بودند. گیرشمن می‌نویسد: «تجارت در این دوره منحصر به سکنه نجد ایران نبود، بلکه معاصران آنان در آلمان نیز صدف را از

(98 و 99). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 12.

اقیانوس هند وارد می‌کرده‌اند و در فرانسه و انگلستان عنبر را از بالتیک می‌آورده‌اند.» «100»

ایران در هزاره چهارم قبل از میلاد

در این دوره که گیرشمن آن را عهد دوم نامیده است، آثار پیشرفت نسبی به چشم می‌خورد؛ خانه‌های مسکونی وسیعتر گردید، چینه جای خود را به خشت خام که تازه اختراع شده بود، داد، ولی خشتهای این دوره مربع شکل نبود بلکه بیضوی و ناموزون بوده و در وسط آن گودیهایی ایجاد می‌کردند که موجب اتصال آنها با ملاط می‌گردید. این

آجرهای ناموزون از چینه بهتر بود و به دیوار نظم بیشتری می‌داد و مانع ترک خوردن آن می‌شد. در این دوره نیز، نزدیک اجاق، در جایی گود که مختص جام و کاسه بود، در عمقی قریب 15 الی 20 سانتیمتر میت را به طرز خمیده و منحنی دفن می‌کردند. در این عصر بموازات بهبود محسوسی که در وضع خانه‌ها حاصل شده بود، در ساختن ظروف گلی نیز مهارت بیشتری به کار بردند و آنها را در کوره اصلاح شده‌ای پختند. این ظروف که از اختراع چرخ حکایت می‌کند، دارای تزیینات بیشتری بود و بر زمینه قرمز آنها حیواناتی را از قبیل پرندگان و گرازها در حال جست‌وخیز نقاشی کرده‌اند.

به عقیده گیرشمن در این دوره: «کوزه‌گر با خطوطی ساده، مخلوقاتی را تصویر کرده است که حاکی از جنبش و واقع‌پردازی (رئالیسم) کامل است ... از این عهد، ایران ماقبل تاریخی، فنی را در ساختن ظروف آشکار ساخت که همانقدر با روح و زیبا بود که کنده‌کاری روی استخوان در عهد گذشته. در هیچ‌جای دیگر نظیر این فن شناخته نشده؛ و این امر می‌رساند که نجد ایران زادگاه اصلی ظروف منقوش است هیچیک از ظروف سفالین نواحی دیگر در آن روزگار دیرین، نشانه‌ای از چنان رئالیسم قوی که با این سرعت به مرحله سبک متخیل رسیده باشد، به‌جا نگذاشته است. این اقدام نخستین‌بار در حدود چهار هزار سال پیش از میلاد تنها به وسیله کوزه‌گر ماقبل تاریخی ایران صورت پذیرفت. فلز بتدریج برای ساختن ابزار مورد استفاده قرار گرفت و سنگ نیز ارزش اولی خود را حفظ کرد، مس را هنوز چکش‌کاری می‌کردند ولی ذوب نمی‌نمودند و آن را برای درفشهای کوچک یا سنجاق به کار می‌بردند. جواهر فراوانتر شد. از روی استخوانها به وجود چارپای مخصوصی که واسط میان گورخر و اسب جدید است، می‌توان پی‌برد. استخدام این چارپایان مسأله

(100). همان، ص 13 به بعد (به اختصار).

مسافرت و حمل‌ونقل و موضوع کشت مزارع را تسهیل نمود.

وضع دهکده رو به بهبود نهاد، استفاده از کار اجتماعی در ساختن خانه، هموار کردن زمین و آبیاری و به کار بردن خیش، از مشخصات این دوره است. افزایش تولید به توسعه تجارت کمک کرد. بعضی مواد نظیر پوست و پیکان و مواد غذایی، نظیر گندم، جو، میوه و گله و رمه بمنزله وجه رایج به کار می‌رفت. فعالیتهای تجاری به گسترش تمدن کمک کرد.

جو و گندم، که محصول بومی ایران بود، در نتیجه آمدورفت بازرگانان به مصر و اروپا وارد گردید. ارزن که اصل آن از هند بوده به ایتالیا فرستاده شد و در مقابل، جو دوسر و خشخاش اروپا در آسیا رواج یافت و حتی به چین هم رسید.

مرحله دیگری در تکامل تمدن ماقبل تاریخی ایران با عهد سوم سیلک مشخص می‌شود. از مشخصات این دوران پیشرفتی است که در صنعت آجرسازی نصیب انسان گردیده است، به این معنی که دیگر آجر بیضوی شکل متروک گردید و به‌جای آن، آجر صاف و مستطیل که با خاک نرم ساخته می‌شد و هنوز هم مورد استعمال است، به کار برده شد. محله‌های دهکده که کوچه‌های تنگ و پیچاپیچ آنها را قطع می‌کرد، بوسیله مرزهایی از یکدیگر مجزا می‌گردید. در دیوارها برای کسب نور و سایه تدابیری به کار می‌بردند. پی بناها را بر روی سنگهای خشک می‌نهادند. درها همچنان پست و تنگ بود و ارتفاع آنها

معمولا از 80 و 90 سانتیمتر تجاوز نمی‌کرد. پنجره نیز متداول بود و عموماً به‌طرف کوچه باز می‌شد. بوسیله قطعات سفالی بزرگ خانه را از رطوبت حفظ می‌کردند. تزیین خانه‌ها با رنگ قرمز صورت می‌گرفت. «101» ناگفته نماند که در منابع و داستانهای ملی ایران نیز جسته‌جسته از فعالیتهای یدی طبقات زحمتکش سخن به میان آمده است، چنانکه فردوسی ضمن توصیف فرمانروایی جمشید از خشت زدن و دیوار ساختن سخن می‌گوید:

بفرمود دیوان ناپاک را — به آب اندر آمیختن، خاک را
هرآنچ از گل آمد چو بشناختند — سبک، خشت را کالبد ساختند
به سنگ و به گچ، دیو، دیوار کرد — نخست از برش هندسی‌وار کرد

همچنین ضمن داستان فرمانروایی هوشنگ از چگونگی کشف آهن و راه جدا کردن آن از سنگ گفتگو شده است:

نخستین یکی گوهر آمد به چنگ — به آتش ز آهن، جدا کرد سنگ
سر مایه کرد آهن آبگون — کز آن سنگ خارا کشیدش برون

از آثار فراوانی که در تپه سیلک به دست آمده است، چنین برمی‌آید که ساختن خانه‌های گلی معمول بوده و معمولا کلبه‌ها را بجای نی با سفالهای ناهنجار و بیقواره می‌پوشانیدند.

گیرشمن، ضمن بحث از خصوصیات زندگی ایرانیان در هزاره چهارم قبل از میلاد، می‌گوید:

از مشخصات این دوره، اختراع چرخ و کوره آجرپزی با ضمایم آن بود.

(101). همان، ص 16 تا 18 (به اختصار).

در این دوره علاوه بر کوزه‌های متنوع، کوزه‌گر جامهای بزرگ، کاسه‌های عالی، خمره‌ها و جامهای شراب با پایه بلند به مشتریان خود تسلیم می‌نمود. رنگ ظروف را کوزه‌گر به میل خود، خاکستری، قرمز، سبز و یا به رنگ گل سرخ درمی‌آورد و در روی آن نقشهایی ارزنده و متنوع پدید می‌آورد. هنرمندان در آغاز کار به رئالیسم تمایل داشتند و تصاویر مار، پلنگ، قوچ، لکلک و شترمرغ را با مهارت نشان می‌دادند. و در آثار خود، تعادل نسبتها را رعایت می‌کردند، ولی بعدها تنوع سبک به وجود آمد، به این ترتیب که دم جانور، دراز و کشیده‌تر شد و شاخها نیز بدون تناسب پهن و بزرگ گردید. بعدها بازگشتی به سوی رئالیسم صورت گرفت اما آن هم بیشتر یک نوع ناتورالیسم جدید و لبریز از حیات و جنبش بود ... در مدت بیش از هزار سال که سه مرحله نخستین زندگانی انسان ماقبل تاریخ، در دشت، طول کشید، هنرمند هرگز خود را در شیوه‌ای که در آن مهارت یافته بود محدود نمی‌کرد، بلکه هنر او تغییر شکل می‌داد و قدرت و بقای آن به سرزمینهای بسیار دور از حدود و ثغور طبیعی نجد ایران سرایت کرد. «102»

سپس گیرشمن می‌گوید:

ما نمی‌دانیم که این نقاشی انعکاسی از مناظر زندگی هنرمند است یا در این نقاشی میل به بیان مطلبی نهفته شده و در حکم نویسندگی بوده است؟ ما نمی‌خواهیم این مسأله را حل کنیم ولی معهذا توجه خوانندگان را بدین نکته جلب می‌کنیم که این عهد مترقی ظروف

منقوش در نجد ایران، در اواخر، مقارن با زمانی است که در دشت بین النهرین بشر یکی از عجیبترین اکتشافات خود، یعنی فن نوشتن را به وجود آورد. «103»

رالف لینتون می‌نویسد:

کتابت نیز از اختراعات خاور نزدیک است؛ اختراعی که در توسعه و تکامل تمدن اثری بمراتب مهمتر از صنعت فلزکاری داشته است. اگر فن کتابت برای ثبت و ضبط نتایج مشاهدات به وجود نیامده بود، پیدایش علم امکان‌پذیر نبود ... فن کتابت در حدود 5 تا 6 هزار سال قبل و تقریبا مقارن هم در مصر و بین النهرین و دره سند قدم به عرصه وجود گذاشت ... در کلیه نواحی سابق الذکر، اولین مرحله پیدایش کتابت، استعمال اشکال یعنی نقش کردن تصویر واقعی اشیاء بوده است، لیکن برای آنکه این تصاویر بتوانند افاده معنی کنند و مورد استعمال عمومی قرار گیرند لازم بود که هم‌شکل آنها ساده شود و هم ترسیم آنها صورت قراردادی به خود بگیرد ... باوجود آنکه ساده کردن نقوش و اصول کتابت باعث اشاعه سواد عمومی می‌شد و مزایای بسیار داشت، معهذا کاتبان و منشیان،

---

(102). همان، ص 19 به بعد.

(103). همان، ص 20 به بعد (به اختصار).

از ترس آنکه مبادا، رقبای فنی پیدا کنند و حرفه‌شان از رونق بیفتد، ترجیح می‌دادند که دشواریهای فن کتابت را در همان حال که بود باقی نگاهدارند؛ بخصوص در مصر، با آنکه از همان آغاز کار، پیشرفتهای عمده نصیب این فن شد تا آنجا که خطوط ایدئوگراف و

خطوط هجائی و حتی خطوط الفبائی واقعی رواج یافت معذلک تا مدتها این هرسه خط، بطور مختلط، در کتیبه‌ها بکار می‌رفت ... کاتبان که هم کار علم و هم امر حکومت را در زیر نفوذ خود داشتند ترجیح می‌دادند که کتابت را، چون رازی مکتوم و دور از دسترس عموم نگاهدارند. «104»

دکتر گیرشمن می‌گوید:

آیا باید معتقد شویم که مخترع خط، از فن نقاشی پیشه‌وران نجد ایران که در برابر چشمان خود تصاویر آماده و علایم و نشانه‌هایی داشته‌اند، الهام گرفته است؟ درهرحال این امر امکان دارد و باید ضمنا بدانیم که این هنر نماینده مرحله‌ای است که راهی را به سوی خط تصویری نشان می‌دهد. کوزه‌گر این عهد به فن قالب‌ریزی هم آشنا بود و برای مجسمه همه نوع جانوران، اسباب‌بازی کودکان یا هدایای نذری قالب‌سازی می‌کرد ... «105»

آغاز خط و کتابت

بطور کلی ملل باستانی، به حکایت آثاری که در دست است، سعی می‌کردند به کمک نقوش و خطکشیهایی ناموزون، مقاصد و نیات خود را نشان دهند مثلا مصریان برای آنکه مقصود خود را نشان دهند، صورتی از اشیاء و مطالب موردنظر تصویر می‌کردند و درصورتی‌که آنچه موردنظر آنها بود صورت خارجی نداشت، با علائم قراردادی منظور خود را نشان می‌دادند مثلا دوستی نمونه‌ای از خط کهن

را با کبوتر، دشمنی را با مار، جنگ و جدال را با ببر و پلنگ، صلح و مسالمت را با گوسفند و آهو، شادی و مسرت را با زن و مردی که باهم می‌رقصند، نشان می‌دادند.

(104). سیر تمدن، پیشین، ص 107 به بعد.

(105). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 22.

این نوع خط تصویری یا «هیروگلیف» «106» قدیمیترین و ابتدایی‌ترین خطوط باستانی است. «استاد پورداود» در کتاب فرهنگ ایران باستان درباره این خط می‌نویسد:

«... نویسندگان این خط باید نقاشی دانسته باشند تا بتوانند برای هرچیز و هراندیشه و معنی، شکل و تصویری بکشند؛ مثلا نقش چشم به معنی دیدن است؛ نقش دو بازو، یکی با تبرزین و یکی با سپر، مفهوم جنگیدن را می‌رساند؛ دادگری با تصویر پر شترمرغ تبیین می‌شود ...»

با این تصاویر قراردادی نشان دادن و تفهیم مقصود کاری دشوار بود و غالبا طرف مقابل به درک مقصود توفیق نمی‌یافت و سنگ و تخته منقوش را پس می‌فرستاد. این نوع خط و کتابت ناقص که از هزاران سال قبل از میلاد مسیح بین سکنه مصر و فنیقیه معمول بود، بتدریج رو به تکامل رفت و تعداد علایم و نشانها رو به نقصان گذاشت.

بجای وسایل قدیم یعنی سنگ و تخته که حجم و وزن آنها زیاد بود از نهالی به نام پاپیروس، کاغذ ساختند و به مرور زمان، نوع و جنس آن را بهتر و کاملتر نمودند.
نمونه‌هایی از این کاغذها و مطالب مندرج در آنها، اکنون در موزه‌های مصر موجود است.
پس از قرنها سومریها به نوشتن خط میخی توفیق یافتند، بعد عیلامیها و آشوریها خط میخی را از آنها آموختند و ایرانیان نیز این خط را از دو قوم اخیر فرا گرفتند، با این اختلاف که

خط آشوری 700 علامت و خط عیلامی 300 علامت بود و حال آنکه ایرانیها فقط 42 علامت از خط میخی را برای تنظیم الفبای خود انتخاب کردند.

فینیقیان ضمن فعالیتهای تجاری حروف هجا را که تمام قبایل آرامی در ایجاد و تکامل آن دست داشتند به یونانیان و سایر ملل منتقل نمودند. استفاده از خطوط قدیم آشوری، بابلی و غیره، بعلت اشکالاتی که در خواندن آنها وجود داشت، به آسانی صورت نگرفت. و اگر منصفانه داوری کنیم باید اقرار کنیم که این اشکال هنوز در خط فارسی وجود دارد.
الفبای کنونی ما نقایص و معایبی دارد که باید دیر یا زود برای نجات نسل جوان در راه اصلاح آن بیندیشیم. در زبان ما یک حرف به چندین طریق خوانده می‌شود مثلا حرف «ج» ممکن است به صدای بالا یا پیش یا زیر یا ساکن خوانده شود درحالی‌که اروپاییان از این جهت ناراحتی ندارند و الفبای آنها مرکب از حروف با صدا و بیصداست و از ترکیب این دو نوع حروف، کلمه می‌سازند. باوجود اشکالاتی که در راه تکمیل و اصلاح

---

(106).Hieroglyphe

خط فارسی و تبدیل آن به حروف لاتین وجود دارد، امید است خیرخواهان و علاقه‌مندان به بیداری مردم ایران راهی معقول و منطقی برای حل این مشکل پیدا کنند.

قسمتی از یک پاپیروس معروف (تورن)

به نظر ولز مهمترین چیزی که در پنجاه یا شصت قرن پیشرفت بشری روی داد، همانا اختراع خط بود و اهمیت یافتن آن در زندگی آدمیان. خط ابزاری نو بود برای اندیشه

بشری که به آن امکان و میدان فعالیت فراوانی می‌داد و وسیله‌ای بود نو برای رسانیدن اندیشه‌های گذشتگان به آیندگان. در پایان پارینه سنگی و آغاز نوسنگی پدیدار شدن زبان به آدمیان وسیله‌ای داد که اندیشه‌های خود را به‌هم برسانند و پیوند دهند، و همین موجب افزایش نیرو و همکاری ایشان گشت ... پیش از پیدا شدن خط واقعی تصویرنگاری پیدا شد ... با کشیدن نقش چیزها و یا بعضی نشانه‌ها و بعضی خطها و نقطه‌ها اندیشه خود را به‌طرف می‌فهماندند ... به این ترتیب «خط و کتابت با شیوه‌ای طبیعی از نقاشی مایه گرفت و تحول یافت و نخست تا قرنها تنها طرف توجه گروهی انگشت‌شمار، در یک طبقه خاص، و رازی بود میان آنان ... و مردم عادی از از آن سردرنمی‌آوردند، ولی سرانجام فکر تفهیم و تفاهم غلبه کرد و خط برای بیان مطالب با گذشت قرنها پدید آمد.» ولز می‌نویسد: «زندگی آدمیان نخست با مردن پیران و به جهان آمدن نوزادان تکرار گسسته اندیشه بود.

خزندگان نیز مغز دارند و تجربیاتی می‌اندوزند، اما چون فردی از آنها مرد، تجربیاتش هم با او به خاک می‌رود. بیشتر هدفهای یک خزنده تنها از غریزه سرچشمه می گیرد و همه زندگی

مغزی او نتیجه ارث است.

اما پستانداران عادی براین اصل غریزی، اصل تجربه و انتقال آن را از راه تقلید بچه از مادر افزودند و جانورانی مانند سگ و گربه و میمون، که ظرفیت مغزی بیشتری دارند از همان

راه تقلید و از ادراک خاموش، تجربیات خویش را منتقل می‌سازند، مثلا گربه مادر، نوزاد خود را برای بدرفتاریش تنبیه می‌کند، مادر میمون و عنتر نیز چنین می‌کنند.

مردم روزگار کهن به نیروی انتقال تجربه، هنر بیان مطالب و سخن گفتن را افزودند.

آثار نقاشی و مجسمه‌سازی و روایت سینه‌به‌سینه از اینگونه است.

با اختراع خط که از نقاشی سرچشمه گرفت، گذشته آدمیان کاملتر و دقیقتر انتقال می‌یافت، روایات شفاهی که سینه‌به‌سینه نقل می‌شد و دگرگونی می‌یافت، اکنون ثابت برجای می‌ماند. مردمی که صدها فرسنگ از هم دور بودند، می‌توانستند اندیشه خود را به دیگری برسانند.

تا صدها نسل نیروی کامل کتابت بر جهانیان آشکار نشد زیرا که اندیشه نسخه- برداری فراوان و چاپ از یک متن عملی نشده بود؛ نسخه‌برداری همانا رونویس کردن بود که کتاب را بسیار گران و کمیاب می‌ساخت.

میل به رازداری و بر دیگری برتری یافتن، همواره در اندیشه مردم نیرو داشته است، تنها امروز است که گروه انبوهی از مردم به فراگرفتن و خواندن می‌پردازند، دست به سوی گنجینه دانش و اندیشه که در کتابها گردآمده، می‌برند ... پیشرفت فکری بشر در تاریخ همچون پرتوی است که نخست از روزنه‌ای بس خرد به بیرون می‌درخشد و درمیان تاریکی نادانی و ظلمت جهل و فراموشی اندک جلوه‌ای دارد ... سرانجام در تاریخ اروپا زمانی فرارسید که به کوشش کارگران چاپ این پرتو به سرعتی شگفت رو به گسترش گذاشت و دانش جهانگیر شد و دیگر خاص طبقه‌ای مخصوص نبود. اکنون این روزن

روزبه‌روز پهناورتر و گسترده‌تر می‌شود. این پرتو هنوز پنداری از میان مه و ابر و گردوغبار به ما می‌رسد، هنوز در دانش نیم‌باز هم نشده است.

جهان امروزی هنوز در آغاز فراگیری دانش است.» «107»

ویل دورانت معتقد است که خطنویسی محصول و نتیجه فعالیتهای تجاری است.

همانطور که کاهنان با تصاویری که وضع کرده بودند عبارات دینی و پزشکی را یادداشت می- کردند، بازرگانان نیز، به کمک علایم و تصاویر، مقاصد خود را به‌طرف اعلام می کردند.

بزرگترین اثری که انسان پس از سخن گفتن بر آن دست یافته، خط و نگارش است. پیدایش خط، حدی است که ابتدای تاریخ را نشان می‌دهد. با اختراع خط انسان موفق گردیده است که مقاصد، وقایع، احکام و قوانین و سایر مطالب مهم و ضروری را یادداشت و از خطر فراموشی حفظ کند.

بطوری که اشاره شد نقاشی و سپس کتابت در طی صدها سال راه تکاملی خود را پیموده است. بعضی از دانشمندان باستان‌شناس می گویند: ممکن است در پشت آثار هنری

---

(107). کلیات تاریخ، پیشین، ص 248 به بعد (به اختصار).

متنوعی که روی کوزه‌ها و سایر آثار آن عهد می‌بینیم، میل بیان مطلبی نهفته باشد. در هرحال ایران در ساختن ظروف سفالین منقوش پیشقدم بوده است.

«کوزه‌گران، به مرور، به فن قالب‌ریزی هم آشنا شدند و برای انواع جانوران، اسباب- بازی برای کودکان، و هدایایی که به پیشگاه رب النوع تقدیم می‌کردند، قالبهایی می‌ساختند.» «108» به عقیده پروفسور پوپ هنرمندان این دوره «ظروف سفالین را روی چرخهای مخصوصی که با دست آهسته چرخانده می‌شد، می‌ساختند و در کوره‌های سربسته برطبق قاعده معینی و با طرزی استادانه می‌پختند و محصولاتی متناسب، ظریف و زیبا به وجود می‌آوردند.»

گیرشمن معتقد است که:

مراکز مختلف ایران در آغاز هزاره سوم ق. م. تابع تأثیراتی بود که از نواحی مختلف خارج از نجد وارد می‌شد. این نفوذها که گاه‌وبیگاه اعمال می‌گردید و گاهی از جنوب غربی و زمانی از شمال شرقی می‌آمد، موجب تغییراتی در تمدن اقدم ایران شد ... در عهدی که ایران از دیگران اقتباس می‌کرده همچنان به- دیگران عاریت می‌داده است. در اینجا فقط یک مثال می‌آوریم: تمدنی که در نیمه دوم هزاره چهارم ق. م. در بین النهرین شمالی (آشور آینده) ظهور کرد سبک کوزه‌سازی فاخر را پذیرفت و توسعه داد، شکل کاسه‌ای و تزیینات منقوش آن می‌رساند که ظاهرا از مراکز ایران، که مهمترین آنها در سیلک و حصار شناخته شده، مأخوذ است.

ایران چنانکه دیده‌ایم شاهراهی بوده برای نهضت ملل و انتقال افکار از عهد ما قبل تاریخی به بعد، و در مدتی بیش از هزار سال، این وضع مهم را بمنزله واسطه و میانجی میان شرق و غرب حفظ کرد؛ در عوض آنچه او دریافت می‌داشت هرگز از تأدیه بازنایستاد. عمل او عبارت بود از دریافت داشتن، توسعه بخشیدن و سپس انتقال دادن. «109»

صنعت فلزکاری نیز در این دوران به پیشرفت خود ادامه می‌داد؛ مس را ذوب و ریخته‌گری می‌کردند. با اینکه ابزار سنگی همچنان مورد استعمال داشت، هنرمندان اشیاء متنوعی نظیر تبر صاف، کج‌بیل، دشنه و چاقوی مسین می‌ساختند و نمونه‌هایی از این آلات در خانه‌های متعلق به آن دوران به دست آمده است.

پیشه‌وران لوازم آرایش می‌ساختند؛ سنجاقهای بزرگ، انواع جواهر، صدف، عقیق و فیروزه و حلقه‌هایی از سنگ بلور و سنگ لاجورد و یشم سبز که از نقاط دوردست می‌آوردند، در ضمن کاوشها به دست آمده است.

به موازات پیشرفتهای مختلف، تجارت و دادستد نیز توسعه می‌یافت.

معمولا محتویات یک خمره یا یک عدل بار مورد مراقبت قرار می‌گرفت. برای

---

(108). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 22.

(109). همان، ص 31 به بعد.

تشخیص مالکیت «مهر» را به کار بردند، یعنی روی یک گل رس علامت‌گذاری می‌کردند و آن را در دهانه خمره جا می‌دادند یا به طنابی می‌بستند، و ظاهرا همان علائم مفهوم تحریر و نگارش داشته است. بااینحال رشد مدنیت در ایران بعلت وضع ناسازگار طبیعی و پراکندگی جمعیت با مقایسه با بین النهرین به کندی پیش می- رفت. تنها در ناحیه شوش

که در امتداد طبیعی بین النهرین است، مرکزیتی در زندگی مدنی پدید آمد و نخستین دولت متمدن یعنی عیلام به وجود آمد.

سکنه جنوب غربی آسیا در این دوران به هیچیک از دو دسته سامی و هند و اروپایی بستگی ندارد و دارای هنری هستند که مخصوص سکنه آسیای غربی و ایران است. «110»

مشخصات عصر مس و مفرغ

به عقیده گوردون چایلد در طول چند هزار سالی که میان عصر نئولیتیک و عصر مفرغ فاصله شد، ملتهای خاورمیانه به اکتشافات قابل ملاحظه‌ای مانند صنعت استخراج و استفاده از مس و مفرغ، بهره- برداری از نیروی حیوانی، وسایل نقلیه چرخ‌دار، چرخ کوزه‌گری، آجر و مهر نایل شده بودند.

قبل از هزاره سوم پیش از میلاد، این اختراعات تا دریای اژه، ترکستان و هند انتشار یافت.

یکهزار سال بعد به چین و بریتانیای کبیر نیز رسید. صنعت استخراج و استعمال فلز، دارای چهار جنبه اکتشافی بسیار مهم بود: نرمی و قابلیت انعطاف مس، امکان ذوب آن به آسانی بوسیله جدا کردن آن از سایر مواد معدنی، و بالاخره مسأله اختلاط فلز: «آلیاژ» بود ... مس در حال طبیعی به نظر مردم، نوع عالیتری از سنگ بود که تیز کردن، عمل آوردن بوسیله چکش و تبدیل به ورقه‌های صاف و سپس بریدن آن امکان داشت. البته مردم سیلک (نزدیک کاشان) مس را در این حالت می‌شناختند، منتها استفاده شایانی از آن نمی‌کردند. در حدود چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح، مصریان از فلزات برای تأمین بعضی از احتیاجات عادی خود استفاده می‌کردند. خط هیروگلیف در همین دوران اختراع شده بود و به کمک رصدهای نجومی توانسته بودند در سال 4245 ق. م. تقویم را به وجود آورند.

وحدت مصر تأمین شده بود و پادشاه واحدی در سراسر کشور فرمانروایی می‌کرد. استعمال مس رشته معماری را به نحو بیسابقه‌ای به جلو راند و مصریان در حدود سه‌هزار سال ق. م موفق شدند به کمک ادوات مسی دست به ساختمان اهرام بزنند. در حدود 3500 سال ق. م. مردم سواحل دجله و فرات نیز استفاده از فلزات را به همت سومریها آموختند. هنر معماری و فلزسازی در بین النهرین گسترش یافت.

استعمال فلزات در آسیا و افریقا صورت انقلابی نداشت بلکه به گفته پیرروسو 25 قرن بعد از کشور مصر، استفاده از مس در بین النهرین معمول گردید و باز هم 18 قرن طول کشید تا این فلز به شمالیترین نقاط اروپا، یعنی ممالک اسکاندیناوی، راه یافت. ولی در فاصله این مدت، جزایر دریای اژه، ایران، چین و اروپای غربی از این فلز استفاده می‌کردند.

---

(110). همان، ص 23 و 24.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 64

عصر مفرغ

استفاده از مفرغ، یعنی آلیاژی که از مس و قلع به وجود می‌آید، نخست در مصر و بین النهرین معمول گردید. ظاهرا سومریان در کشف مفرغ پیشقدم بودند. چون مفرغ به مراتب سخت‌تر از مس بود و بیشتر مورد استفاده صنعتگران قرار گرفت، «از این پس نه تنها می‌توانستند مانند دوران مس، تیشه و تبر و نیزه بسازند بلکه کارد و مته و همه وسایل تراشیدن نیز در اختیار آدمی قرار گرفت. مصریان در حدود سال 2850 ق. م. با آن آشنا شدند و اهالی جزیره کرت در حدود سال 2500 ق. م.

سیلی از اسباب و ابزار و بازیچه‌های مفرغی به تمام نقاط ساحلی دریای مدیترانه می‌فرستادند و اهالی چین در حدود سال 1800 ق. م. استعمال آن را آموختند.

در ایامی که شهرهای عظیم بابل و تبت در منتهای قدرت و عظمت بودند، در اروپا توده‌ای از قبایل نادان وحشی زیست می‌کردند که در مرحله حجر صیقلی باقی مانده بودند.

مدتهای مدید طول کشید تا کم‌کم فلز در این نواحی نیز راه یافت، در همان ادواری که استعمال فلزات در حدود رودخانه‌های «رون» و «رن» نیز معمول گردید، در اطراف نیل و بین النهرین، سواحل رود سند و رودخانه زرد، جامعه‌های بزرگ بشری متمرکز شده بودند.

مردم این مناطق اندک‌اندک برای جلوگیری از طغیان آب و از بین رفتن مزارع، شبکه‌ای از معابر و حوضچه‌ها و سدها ایجاد کردند و در سایه کار دسته‌جمعی و تحت‌نظر مهندسین و کار- شناسان، تا حدی آب رودخانه‌ها را در اختیار خود درآوردند. پیرروسو ضمن توصیف فعالیتهای کشاورزی مردم بین النهرین به شجاعت و کاردانی سومریان درود می‌فرستد و می‌گوید:

ایجاد جویها و زهکشیها برای آبیاری، مجاری دیواره‌دار به منظور کشتیرانی، سدهای تنظیم قدرت آب و قنوات متعدد، سرزمینی را که امروز جز صحرای مرده‌ای بیش نیست، به صورتی درآورده بود که در همه‌جا مراکز سبزو خرم دیده می- شد و گندم و حبوبات به وفور در آن عمل می‌آمد. حدائق معلقه بابل متعلق به قصر بخت النصر ... بهترین شاهد این موضوع است. این باغها بر سقف سلسله‌ای از تالارهای بزرگ تعبیه شده بود و بوسیله

ماشین خاصی که برای بالا آوردن آب ساخته بودند، آب را مستقیما از قعر چاه به باغهای مزبور منتقل و آنها را آبیاری می کردند ... «111»

سیر صعودی جمعیت

قبل از آنکه وضع عمومی ایران را در هزاره سوم قبل از میلاد مورد مطالعه قرار دهیم، خوبست بدانیم که در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد مسیح جمعیت کره زمین بیش از ده میلیون نفر نبود ولی بهنگام تولد مسیح جمعیت عالم به حدود صد میلیون نفر رسید، در سال 1830 جمعیت به یک میلیارد و در سال 1960 به سه میلیارد بالغ گردید. هر سال نیز بطور تقریب 50 میلیون بر جمعیت زمین افزوده می‌شود و اگر این ترتیب سه قرن دیگر بر تاریخ بشریت بگذرد، تراکم 7 میلیارد نفر سال 2000 مسیحی به هفتصد میلیارد بالغ

---

(111). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 44.

خواهد شد و آنوقت ... در برابر سطح قابل زندگی زمین، این جمعیت عظیم با تراکمی همسان شهر نیویورک زندگی خواهند کرد. «112»

طول عمر

در طول تاریخ همواره بر درازی عمر آدمی افزوده شده است ...

عمر متوسط انسان در آغاز عصر فلز 18 سال بوده است، ولی این رقم در اروپای قرون وسطی به 35 رسیده و از آن پس به اقتضای تکامل اجتماعی بالا رفته است. اکنون عمر

متوسط در جامعه‌های پیش‌رفته نزدیک 70 است ... با اینهمه هنوز عمر متوسط مشرق زمینیان بسیار اندک است و عوامل گوناگون مخصوصا استعمار خارجی و استثمار داخلی سبب شده‌اند که نسبت تعداد جوانان به پیران بسیار زیاد باشد ... از زمانی که انسان از دوره اقتصاد گردآوری خوراک به دوره اقتصاد تولید خوراک منتقل شد و دست از سرگردانی برداشت و به ایجاد ده و شهر پرداخت، جمعیت زمین رو به فزونی رفت و در آغاز دوره گردآوری، افزایش جمعیت بسیار کند بود و هرقرنی از یک یا دو در صد تجاوز نمی‌کرد، اما بعدا سرعت گرفت و در عصر امپراتوری روم در هرقرنی به 6 تا 10 درصد رسید. «113»

ایران در هزاره سوم قبل از میلاد

در طی آخرین قرنهای پیش از سه هزار سال قبل از میلاد، در سر- زمین شوش تمدنی پدید آمد که هرچند کاملا تحت نفوذ تمدن بین النهرین قرار داشت، خطی مخصوص به خود ایجاد کرد که به نام خط عیلامی مقدم خوانده می‌شود. بطوریکه از حفریات اخیر استنباط می‌شود، نه تنها شوش بلکه تمام سکنه شمال شرقی خلیج‌فارس، تحت تأثیر فرهنگ بین النهرین قرار گرفته‌اند. در این عهد در طرز ساختن ظروف سفالین تغییراتی پدید آمد و ظاهرا این تغییر در اثر آمدن بیگانگان، درمیان سکنه بومی ظاهر شده است. بعضی حدس می‌زنند که فرهنگ جدید از حدود سیحون و جیحون و شاید از نواحی دورتر به شمال شرقی و سرانجام به جنوب غربی آسیا راه یافته است. در ناحیه سیلک خانه‌های متعلق به پایان عهد سوم زیر طبقه ضخیمی از خاکستر قرار گرفته و این حال نشان می‌دهد که خانه‌ها طعمه آتش شده است و مردم در روی خرابه‌ها، مساکن جدید خود را بنیان نهاده‌اند. در این دوره ظروف منقوش از بین می‌رود و جای آنها را ظروف خاکستری

و قرمز یکنواخت می گیرد. چنانکه گفتیم از دیرباز فرهنگ شوش با فرهنگ بین النهرین درهم آمیخت و مختصات فرهنگ شوش با گذشت زمان جبرا به مردم سیلک تحمیل گردید و بر روی هم مدنیت در ناحیه سیلک بیش ازپیش ترقی نمود.

گیرشمن می‌نویسد: «خانه‌ها با دقت بیشتری ساخته شد، ولی درها به طرز عجیبی پست و کوتاه بود. در مدخل، اجاقی قرار داشت دارای دو قسمت که یکی برای طبخ غذا و دیگری مختص پختن نان بود. در یک‌طرف خمره‌ای برای آب در زمین قرار داده بودند. در این خانه نمونه‌هایی از اثاثه گلی که در طاقچه‌ها نگاهداری می‌شد، به چشم می‌خورد.

---

(112). مأخوذ از: موریس ماروا (مقاله)، ترجمه محمد میردامادی.

(113). زمینه جامعه‌شناسی، ص 253.

در این دوره نیز مرده را دولا در عمق 25 سانتیمتری در کف اتاق دفن می کردند.

لوازم مختلف میت نیز همراه او بود. با ظروف سفالین جدید بطریهای کوچک مرمرین که محتملا برای نگهداری عطریات ساخته می‌شد نیز به چشم می‌خورد. مرده را بیش از پیش با جواهرات می‌آراستند. زینت‌آلات سیمین، صدف، طلا، زیورها و گوشواره‌هایی که از نقره و طلا و لاجورد ساخته شده بود، دستبندهای سیمین، گردنبندهای گوناگون و بطور کلی، تنوع مواد و ظرافت کار، می‌رساند که این جواهرسازی که در شوش و حتی شاید در بین النهرین معمول بود، پیش‌آهنگ جواهری است که در مقابر سلطنتی اور پیدا شده و آنهمه مورد اعجاب جهانیان گردیده است.

اهمیت تمدن شوش در خط نیمه تصویری آن است که در آن، اعداد و جمع آنها توسط دانشمندان تشخیص داده شده. وجود الواحی که از آنها طنابی عبور داده‌اند و استعمال مهرهای استوانه‌ای که معرف مالک کالا بوده نه تنها از وجود نوعی خط حکایت می‌کند، بلکه فعالیت‌های اقتصادی آن دوران را نیز نشان می‌دهد. در آغاز هزاره سوم قبل از میلاد، ایران تابع تأثیراتی بوده که از نواحی مختلف، مخصوصا از شمال شرقی و جنوب غربی، به سکنه ایران وارد می‌شد. آنچه مسلم است مردم این سرزمین این حملات و تأثیرات را هضم می‌کردند ... ایران شاهراهی بود برای نهضت ملل و انتقال افکار؛ از عهد ماقبل تاریخی به بعد، و در مدتی بیش از هزار سال میانجی بین شرق و غرب بود و هرگز از کسب تمدن، توسعه بخشیدن، سپس انتقال دادن بازنایستاد. «114»

در آغاز هزاره سوم قبل از میلاد، دشت غنی بین النهرین وارد دوره تاریخی خود گردید. متون و آثاری که از آن دوران به یادگار مانده نه تنها بسیاری از مشخصات زندگی مردم بین النهرین را روشن می‌کند، بلکه تا حدی مسائل تاریخی ایران و عیلام را روشن می‌سازد. منطقه نفوذ بابلیان وسعت چندانی نداشت و در نظر یک نفر منشی بابلی عالم تمدن به دامنه‌های زاگرس خاتمه می‌یافت.» «115»

تنها پس از روی کار آمدن حکومت هخامنشیان آسیای مرکزی و شرق نزدیک در زیر لوای دولت واحدی گرد آمدند. هر وقت حکومت بابل رو به سستی و انحطاط می‌گذاشت اقوام نیمه‌بدوی ساکن تپه‌ها از موقع استفاده می‌کردند و دشت غنی بین النهرین را غارت و گاهی اشغال می‌کردند. سکنه عیلام غالبا روش تجاوزآمیز نداشتند، آنان در بخش بزرگی از سواحل خلیج‌فارس و بوشهر زندگی می‌کردند. پس از تشکیل سلسله سامی «سارگن» در اکد، بین عیلام و اکد زدوخوردهای شدیدی پدید آمد ولی

سرانجام عیلامیان استقلال و آزادی خود را بازیافتند و به عمران و آبادی پرداختند و یکی از پادشاهان آنان به بابل هجوم برد و پس از عیلامیان اقوام نیمه‌وحشی کوه‌نشین مکرر، به سرزمین بین النهرین حمله‌ور شدند، شهرها و مزارع را ویران کردند؛ ولی بابل پس از چندی باز قد علم کرد و اقوام کوه- نشین متجاوز را از منطقه نفوذ خود بیرون راند.
پادشاهیهای بابل در نتیجه تثبیت و دوام

---

(114). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 35- 33 (به اختصار).

(115). همان، ص 34 (به اختصار).

حکومتها به پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی توفیق یافتند. احتیاج آنها به مواد اولیه برای ساختمان و امور عام المنفعه و اسلحه و اشیاء هنری، آنها را وادار کرد که در نقاط دور و نزدیک مراکز تجارت و بازرگانی ایجاد نمایند و بخصوص به ایران، کشور همسایه خود که دارای ثروت زیرزمینی یعنی معادن طلا، مس، و قلع بود، چشم طمع دوختند. سیاست سلاطین بابل در این دوره این بود که حتی الامکان از پیدایش یک حکومت مقتدر و منظم در این منطقه جلوگیری نمایند و تا آنجا که می‌توانند از ذخایر معدنی و راه ترانزیتی ایران برای حمل کالاهای مورد نیاز خود استفاده کنند؛ ولی کوهستانیان نیمه‌وحشی، حکومتهای بابل را منقرض و نقشه‌های سیاسی و اقتصادی بابلیان را متوقف ساختند.

دکتر گیرشمن می‌نویسد: «راجع به اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران و وضع حکومت امرای عیلامی اطلاعی در دست نداریم. در «سیلک» وقفه و شکافی در حدود دو هزار سال

ما را از هرمنبع اطلاعی محروم می‌دارد، ولی در «گیان» زندگی جامعه بدون تغییرات عمیق ادامه دارد و در فن کوزه‌گری و ساختن ظروف سفالین پیشرفتهایی حاصل شده است و در قسمت غربی نجد ایران شواهد فعالیت روزافزون در فلزسازی مشهود است، به عقیده گیرشمن ایران از این زمان وارد عهد مفرغ می‌شود.» «116»

اینها بود مناظری از حیات مادی، اینک حیات فکری و معنوی مردم را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

دوران اسارت بشر در قید خرافات

1. عقاید خرافی بین ملل شرق

نخستین عقاید مذهبی تمام کوشش انسان اولیه مصروف حفظ حیات و ادامه زندگی بود.

نقص وسایل تولیدی و دفاعی به انسان بدوی مجال مطالعه و تفکر نمی‌داد؛ ولی بعدها با تکامل وسایل تولیدی، انسان موفق شد که زاید بر احتیاج تولید کند و از وحشت و نگرانی دایمی رهایی یابد. در نتیجه تمدن بشری قدمی به جلو رفت و مجالی برای مطالعه و تفکر در عالم طبیعت و اجتماع حاصل گردید. در این دوره، چون مردم نمی‌توانستند رابطه علت و معلولی قضایا و علل ظهور حوادث گوناگون طبیعی را کشف کنند، ناچار، برای هرحادثه و پیش‌آمد علت و عاملی که مانند خود انسان ذیروح باشد قائل می‌شدند تا به این وسیله خود را قانع کنند و بدبختیهای خود را تخفیف دهند؛ به‌همین مناسبت دست به دامان خدایان زدند.

برای آنکه به طرز تفکر مردم آن روزگار آشنا شویم باید هزاران سال به عقب برگردیم.

و زندگی انسانهای بدوی جاهل و مضطربی را به خاطر آوریم که در دامان طبیعت قهار و در محیط جنگلهای تاریک و وحشتزا سرگردانند. در چنین شرایطی بشر با فکر نارسای خود رعد و

---

(116). همان، ص 39 تا 43 (به اختصار).

برق و صاعقه را علامت قهر و غضب، و هوای خوش و ابر و باران را نشان مهر و محبت طبیعت می‌انگاشت. پس از قرنها تحیر و سرگردانی انسان درصدد برمی‌آید که این قدرتهای عظیم و نافرمان را به یاری ادعیه و اوراد و اجرای مراسم مذهبی با خود همراه و مساعد نماید و از قهر و بدخواهی خدایان جلوگیری کند. جادوگران با خواندن اوراد و ادعیه و انجام حرکات معینی می‌کوشیدند تا در راه جلب رضایت خدایان توفیق یابند. پیرروسو آن دوره از زندگی را چنین وصف می‌کند:

سعی کنیم که طرز تفکر انسان متمدن را کنار بگذاریم، کوشش کنیم که خود را در مقابل طبیعت به همان وضع انسان قدیم قرار دهیم، چه نمودهای عجیبی! خورشید با نظم و ترتیب کامل هرصبح طلوع می‌کند و هرشب غروب می‌نماید، ماه همیشه مسیر معینی را طی می‌نماید، طوفان می‌غرد و صاعقه‌آسا حمله می‌کند، کسوف، شب کوتاهی ایجاد می‌کند، آتش می‌سوزاند، آب یخ می‌بندد، بعضی از نباتات شفا می‌بخشند و بعضی دیگر کشنده هستند ... برای اینکه علم به وجود آید باید ابتدا سؤالاتی مطرح نمود: به چه دلیل آتش می‌سوزاند؟ چرا آب یخ می‌بندد؟ اما انسان ما قبل تاریخ چنین سؤالاتی مطرح نمی‌کرد، زیرا دخالت خدایان همه قضایا را حل می‌کرد. «117»

تنها جهل به ظهور خدایان کمک نکرد؛ ترس از مظاهر نامساعد طبیعت نیز سبب توسل به خدایان گردید.

لوکرسیوس «118» حکیم رومی، ترس را مادر خدایان می‌داند. حیات انسان ابتدایی درمیان هزاران مخاطره قرار داشت؛ قبل از آنکه پیری فرا رسد بیشتر مردم در اثر بیماریهای مهلک یا حملات متجاوزانه دشمنان، از بین می‌رفتند. به‌همین علت، بشر ابتدایی مرگ را یک جریان طبیعی نمی‌شمرد و برای آن علتی فوق طبیعت تصور می‌کرد. ترس از مرگ، ظهور حوادث گوناگونی که بشر از درک علت آنها بیخبر بود، خواب دیدن و اشباحی که شبانگاه در برابر چشم او مجسم می‌شد و هزاران علل و عوامل دیگر، انسان جاهل ابتدایی را به این فکر انداخت که هرموجود زنده باید روح یا نیروی اسرارآمیز دیگری داشته باشد که بتواند هنگام مرگ، بیماری یا خواب از بدن او خارج شود. او نه تنها برای نوع انسان بلکه برای کلیه نمودهای طبیعی، روحی خاص قائل بود. چون برای هرچیز روح و خدایی قائل بودند عدد اشیاء پرستیدنی نامحدود بود. مردم آن روزگار عوامل و موجودات مساعد طبیعت، نظیر ماه و خورشید و گاو، و عوامل زیانکار، نظیر تاریکی و رعد و مار را مورد پرستش قرار می‌دادند تا با این تدبیر، به جلب نفع عوامل مساعد و دفع ضرر پدیده‌های نامساعد توفیق یابند. ویل- دورانت می‌گوید: «این خدایان بیشمار را می‌توان در شش دسته قرار داد: آسمانی، زمینی، جنسی، حیوانی، انسانی و الهی. طبیعی است نمی‌توان گفت نخستین موجودی که مورد پرستش

---

(117). تاریخ علوم، پیشین، ص 8.

(118).Lucretius

قرار گرفته چه بوده. شاید ماه در زمره اولین خدایان بوده ... ماه، خدای محبوب زنان به‌شمار می‌رفت ... درست نمی‌دانیم چه زمانی خورشید برای حکومت آسمان جانشین ماه شده است.

شاید آن هنگام که کشاورزی جانشین شکارورزی گردید و مردم دریافتند که حرارت خورشید سبب حاصلخیزی زمین می‌شود، این حادثه اتفاق افتاده است ... از همین مقدمه بسیار ساده، آفتاب‌پرستی در دیانتهای بت‌پرستی قدیم وارد گردید. انکساگوراس «119» حکیم یونانی را مردم فهمیده یونان از آن جهت تبعید کردند که عقیده داشت خورشید خدا نیست بلکه قرص آتشینی است به بزرگی جزیره پلوپونز ... همانگونه که روح عمیق شاعرانه انسان ابتدایی سری الهی در نمو گیاه می‌دید، باردار شدن جنین زن و ولادت را نیز از تأثیر موجودی برتر از طبیعت می‌شناخت. انسان وحشی از موجود ذره‌بینی نطفه مرد و تخمه زن آگاهی ندارد و تنها چیزی که می‌بیند همان آلات تناسلی مرد و زن است که مشترکا در عمل تولید مثل دخالت دارند. به‌همین جهت بدانها نیز رنگ خدایی می‌دهد. تقریبا تمام ملتهای ابتدایی هریک آلات تناسلی را می‌پرستیدند و آنها، که بیشتر در این عمل، آداب و شعایری داشته‌اند، برخلاف آنچه در بدو امر بنظر می‌رسد، ملتهای عالیتر و پیشرفته‌تر همچون مردم مصر، هند، بابل، آشور، یونان و روم بوده‌اند. پرستش حیوانات نیز از دیرباز معمول بوده.» به گفته ویل دورانت تقریبا می‌توان گفت که: «هر حیوانی از سوسک مصری گرفته تا فیل هندی در یک گوشه زمین روزی به عنوان خدا مورد پرستش بوده است.»

برخی از مردم ابتدایی بارور شدن زمین را مانند بارور شدن انسان تصور می‌کردند و برای حاصلخیز کردن زمین همینکه جوانی می‌مرد، آلت تناسلی او را می‌بریدند، می‌کوبیدند و به شکل گرد درمی‌آوردند و بر روی مزارع می‌پاشیدند. بعضی قبایل هنگام بهار زن و شوهری را به نام شاه و ملکه انتخاب می‌کردند و آنان را در یک مجلس علنی به یکدیگر تزویج می‌کردند تا گیاهان و نباتات عبرت گیرند و شکوفه کرده بارور شوند. در برخی قبایل دیگر هنگام بذرافشانی جشنهای خاصی می‌گرفتند، زنان و مردان بدون رعایت هیچ قاعده‌ای باهم نزدیکی می‌کردند و ظاهرا از آن، سه منظور داشتند یکی آنکه یادی از گذشته کرده و دوره‌ای را به خاطر آورند که بشر از آزادی روابط جنسی برخوردار بوده است؛ دوم اینکه از این فرصت برای باردار کردن زنانی که شوهرانشان عقیمند استفاده کنند؛ سوم آنکه به زمین بفهمانند تخمهایی که به او سپرده‌اند باید خوب پرورش دهد و چند ماه بعد محصول فراوانی به بارآورد.

به نظر ولز «آدمیان دوران اخیر پارینه‌سنگی مردگان را با خوراک و اسلحه به خاک می‌سپردند زیرا چنین می‌انگاشتند که آنها هنوز به زندگی ادامه می‌دهند و ممکن است برای زندگان تولید خطر کنند؛ برای جلوگیری از دستبرد و مزاحمت آنان دست به اینگونه کارها می‌زدند.

در مصر، قبل از آنکه مرده را به خاک بسپارند پاره‌هایی از گوشت او را می‌خوردند.» «120» چنانکه

---

(119).Anaxagoras

(120). کلیات تاریخ پیشین، ص 146.

سرفلیندرز پیتری گوید شاید مقصودشان آن بود که «می‌خواستند اندکی از منشهای نیک و نیروی او را به خویشتن انتقال دهند.» «121»

اعتقاد به زندگی پس از مرگ

تقریبا تمام ملل ابتدایی از مردگان خود می‌ترسیدند و می‌کوشیدند وسایل خوشنودی آنان را فراهم سازند، مبادا زندگی را بر زندگان تلخ کنند. از کاوشها و مطالعاتی که دکتر گیرشمن در ناحیه سیلک انجام داده چنین برمی‌آید که از روزگار قدیم در ایران «مرده را بطور درهم پیچیده‌ای در کف اتاق دفن می‌کردند. این قرب و همجواری میت، زندگان را از لزوم تهیه هدایا برای او معاف می‌کرد؛ چه به‌گمان آنها روح مرده می‌توانست در خوراک خانواده شرکت کند ... در غاری تبری از سنگ صیقلی در جوار استخوانها در دسترس مرده گذاشته شده بود و نزدیک سرش دو فک گوسفند نهاده بودند. شاید خوردنیهای جامد و مایع نیز با او در قبر گذاشته می‌شد و بدن میت را به رنگ قرمز می‌آراستند. این طرز تدفین قرنها در نجد ایران معمول بود. ظاهرا از نیمه اول هزاره قبل از میلاد طرز تدفین مردگان تغییر می‌یابد و این خود علامت جانشینی قومی نو به‌جای قومی کهن محسوب می‌شود. قبرها دیگر در زمین کف خانه حفر نمی‌شد. چند صدمتر دور از شهر، گورستان که بمنزله شهر مردگان بود قرار داشت. اموات هنوز هم با لوازم متعدد و مختلف در خاک دفن می‌شدند و گاهی چند صد شیء در قبر جا داده می‌شد. در رأس آنها کلاه‌خودهای چرمی بود که اکنون از بین رفته، ولی لوحه‌های سیمین کار شده که روی کلاه‌خودها بمنزله تزیین دوخته شده بود، به دست آمده است. در این قبور زینت‌آلات بیشتر وجود داشت؛ مخصوصا اشیاء سیمین و مفرغی، سنجاقها به شکل سر

حیوانات، که تزیین آن به سبک «نردیک» «122» بسیار عالی است؛ دستبند، گوشواره، تزیینات؛ سرانگشتری و الواح کمربند که هم زنان و هم مردان آنها را به کار می- بردند ... اسلحه، شمشیر، خنجر، سپر، پیکان هم با مفرغ و هم با آهن ساخته می‌شد. هریک از قبرهای جنگجویان حاوی مجموعه‌ای از سازوبرگ مفرغی و آهنی شامل لگام و اشیاء متعدد برای آراستن سر و سینه اسب بوده است. برای تهیه غذای میت از دیگهای بزرگ مفرغی دسته‌دار ... و دوشاخه‌های مفرغی و آهنی برای برشته کردن گوشت استفاده می کردند.

علاوه‌براین در قبر مردگان تعداد زیادی ظروف به رنگهای مختلف دیده می‌شود. از این نوع ظروف نه تنها در سیلک بلکه در گیان لرستان، مغرب تهران نزدیک کرج، جنوب دریاچه اورمیه و سلدوز دیده شده است ...» «123»

از همه جالبتر پیدایش گور دختری از امراست در تپه حصار دامغان. در این قبر علاوه بر انواع و اقسام جواهرات و بازیچه‌های زمان کودکی، مقداری ظروف و اثاثه که به کار روزگار بزرگی دختر و دوران شوهرداریش می‌خورده با او دفن نموده بودند، و این

---

(121). همان، ص، 213.

(122).Nordique

(123). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 65 به بعد.

موضوع کاملا می‌رساند که معتقد بودند آن دختر پس از مرگ در عالم دیگر به حد بلوغ می‌رسد و احتیاج به اسبابهای دیگری غیر از اسبابهای زمان کودکی دارد. «124»

در نواحی جنوب روسیه همراه متوفی زوجه و خدمتگزار و اسب و جواهرات و فرش و ارابه او را دفن می‌نمودند و مهمترین قبری که از سران سکایی در چند سال اخیر با مقدار زیادی لوازم به دست آمده همان قبری است که در تپه «پازیریک» به دست یکی از دانشمندان شوروی (س. آ. رودنکو) کشف گردید و ضمن آن اشیاء، چند پارچه قالیچه و گلیم و نمد خوش‌نقش ایرانی مربوط به دوره هخامنشی یافت شد.

ضمن کاوشهای اور در بین النهرین قبری به دست آمده که 74 نفر در آن دفن بوده‌اند؛ یعنی همراه متوفی 73 تن دیگر از زن و خدمتگزار و غیره خاک شده و تمام وسایل زندگی حتی آلات موسیقی را نیز با او در قبر قرار داده بودند. پیرروسو در تاریخ صنایع و اختراعات خود در وصف این مقبره تاریخی می‌نویسد که در سال 1927 باستان‌شناس انگلیسی «وولی» «125» ضمن تجسس در مقابر پادشاهان اور با حیرت و وحشت مقبره‌ای را کشف کرد که:

... در آن پادشاه را با تمام خزاین و خدم و حشم و محافظان و قراولان و ارابه‌هایش دفن کرده بودند و حتی هنگام مرگ پادشاه همه مهتران را با گاوان آنان، تمام زنان پادشاه را که نه تن بودند و همه کارمندان قصر و بارگاه را با سلاح و اسباب در قبر قرار داده بودند.

وسایل زندگی و سازوبرگی که در همین موقع در مقبره گذاشته شده بود قابل تقویم نیست. سلاحهایی که از مس و حتی از طلا ساخته شده بود، ظروف مطبخ از نقره و طلا، جواهرات بسیار از طلا و عقیق و سنگ لاجورد، خنجرهایی که تیغه آنها از طلا و دسته

آنها از عقیق یا سنگ لاجورد بوده است، سنجاق و سینه‌بند و گوشواره و سربند طلا به‌وفور وجود داشت. حتی تزیینات ارابه‌ها از طلا و نقره و جواهرات درست شده بود. «126»

این مقبره را یکی از پادشاهان کوچک شهر اور سه‌هزار سال قبل از میلاد مسیح برای خود ساخته بود.

---

(124). همان، ص 12- 20 (به اختصار).

(125).Woolley

(126). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 52.

دین ایرانیان

«دین ایرانی در دوره باستان همان دین ساده آریایی طبیعت‌پرستی بود. سرسلسله بغان آسمان بود که به اسامی خداوند، اهورامزدا، یا دانا خوانده می‌شد. پس از چندی این جلوه‌های برترین نیرو در اهورمزد (خدای دانا) تجلی نمود.

پس از آسمان مهر یا میترا در ایران و هند مورد پرستش قرار گرفت. در سرزمینهای آریایی، مهر، خداوند چراگاههای پهناور بود، ستونهای خانه‌های بلند و چهارچوبه در را استوار می‌ساخت، از خانه‌ای که خشنود بود و به مردمی که مورد محبت او بودند رمه گاو و گوسفند و فرزندان پسر، زنان زیبا و گردونه و بالشهای خوب گسترده می‌بخشید. نام این

خدا به معنای پیمان نیز بود و با هزار گوش و ده‌هزار چشم مراقب بود که پیمان‌شکن را بیابد و به کیفر برساند. هر بیچاره‌ای که حقش را ربوده بودند به این ایزد دادگر متوسل می‌شد و با دستهای برآورده او را می‌خواند و با نذر و با نوشابه هوم «127» از او استمداد می‌نمود.» «128»

به عقیده گوردون چایلد:

... هدف مذهب در شرق، تأمین مادیات زندگی بوده است. پرستش خداوند برای تقویت حس پرهیزکاری، پاکدامنی و یا آسایش خاطر خداوند نبود، بلکه اعمال مذهبی را برای خوبی محصول، باران مساعد، پیروزی در جنگ، کامیابیهای عاشقانه، توفیق در معاملات مالی، داشتن اولاد، به دست آوردن ثروت و تأمین سلامت انجام می‌دادند. مصریها زندگی جاودانی را دنباله زندگی این دنیا می‌پنداشتند ... مصریان از زمان بنای اهرام به روز حساب و پاداش اعمال عقیده داشتند ... مسأله جاودان زیستن که سابقا از امتیازات مخصوص پادشاهان و بزرگان بود، تقریبا عمومی شد و در واقع کسانی که توانایی پرداخت حق العمل مومیاگران و عملیات ساحران را برای سفر به آسمان داشتند، یعنی طبقه متوسط، از این امتیازات عمومی برخوردار می‌شدند. پهلوی دروازه‌های بهشت درهای جهنم گشوده می‌شد. پادشاه که خود مقام خدایی داشت و بزرگان کشور نیز به داوری ارواح گردن نهادند. در هزاره دوم قبل از میلاد برای توجه مردم به تقوی و پارسایی آشکارا از وحشت و عذاب دوزخ سخن می‌گفتند. یک مرد مصری که تمکنی داشت می‌توانست تذکره عبور ساحرانه‌ای خریداری کند و به کمک آن از مقابل محکمه هول‌انگیز دوران بگذرد. در کتیبه مصری ورقه‌ای که حاوی رأی برائت گناهکار بود، می‌فروختند. نام خریدار در

محلی که به‌همین منظور خالی گذاشته شده بود نوشته می‌شد. پاره‌ای از افسونها ندای وجدان را نیز خاموش نمی‌کرد و

---

(127). هوم: درختچه‌ای از تیره گنتاسه که جزء تیره‌های نزدیک به مخروطیان است. در تداول عامه «ریش بز» نیز گویند ... آریاییان قدیم گیاه مزبور را مقدس می‌دانستند و عصاره آن را می‌جوشانیدند ... و بر آن بودند که شیره آن روح را فرح می‌بخشد ... [فرهنگ معین].

(128). شاهنشاهی هخامنشی، پیشین، ص 33 (به اختصار).

در یکی از این طلسم‌ها که برستد «129» به شرح آن پرداخته است این عبارت خوانده می‌شود: ای قلب من علیه من گواهی مده «130»

... آریاییان مانند پیروان همه ادیان معتقد به ادعیه و فدیه بوده‌اند ولی در این کار اعمال روحی مخصوصی نشان می‌دادند. ابراز ذلت و فروتنی را در برابر الهه روا نمی‌دانستند. آریایی مستمندانه استمداد و طلب یاری نمی‌کرد بلکه خود در حدود معین به خدایان خویش مساعدت می‌نمود. آریایی تصور میکرد که در کشمکش خدایان نیک و ارواح منور و قوای سودمند با اهریمنان، و قوای بد، انسان نیز باید شرکت و معاضدت کند. در نظر او سرودها، سپاسگزاریها و مدایح انسان سبب تهییج و تشجیع خدایان می‌شود. «131»

دارمستتر می‌نویسد:

... دعای بشر معمولا مطابق با طبیعت است. انسان دعای نزول باران را در موقع خشکی می‌خواند و معمولا مستجاب می‌شود زیرا که بعد از خشکی حتما باید باران بیاید. انسان در موقع تاریکی خواهش روشنایی می‌کند و مسلما بعد از تاریکی باید روشنایی باشد؛ بعبارت دیگر انسان احتیاجات ساده خود را نسبت به هر چیزی به هنگام فقدان آن چیز در ضمن دعا می‌خواهد؛ در صورتیکه مطابق مقررات خود طبیعت همان مقصود باید قهرا موجود شود. بنابراین، انسان می‌بیند دعای او مقرون به اجابت می‌گردد و از این قضیه چنین نتیجه می‌گیرد که در خود دعا اثر اجرای آن موجود است. نباید فراموش کرد که در آن زمان، احتیاجات آریاییان بسیار ساده بوده است و آنان در ضمن ادعیه چیزی مافوق عادت نمی‌خواستند بلکه همان نیازمندیهای معمول درخواست می‌شد. خواستن اولاد و اعقاب متعدد و سالم، تکثیر گاو و گوسفند، سلامت و طول عمر، غلبه بر دشمنان در جنگ؛ همه این آرزوهای ساده که موضوع دعاهای آریاییان بود، چیزهایی است که بدون هیچ نوع دعایی هم قهرا نصیب آنان می‌شد، زیرا که زندگی ساده و سالم و تفوق عددی طایفه آنان، موجب حصول این مقاصد می‌گردید؛ ولی چون اشخاص بی‌علم و ساده در هرچیزی علل خارق عادت را بر علل طبیعی ترجیح می‌دهند، همین حصول مقصود عقیده آریاییان را درباره اثر منتر راسخ‌تر می‌کرد ... درباره منترها عبارتی در هندوستان شایع است، این‌چنین: همه جهان مطیع خدایان است، خدایان مطیع منترها هستند. منترها مطیع برهمنانند،

---

(129). Braeasted

(130). سیر تاریخ، پیشین، ص 147- 48.

(131). محمد معین، مزدیسنا و ادب پارسی، ص 49.

از اینرو برهمنان خدایان ما محسوب می‌شوند. «132»

دکتر گیرشمن در مورد دین باستانی ایرانیان می‌نویسد: «اطلاع ما درباره دین قدیمیترین سکنه ایران بسیار اندک است. در بین النهرین، که سکنه بدوی آن از همان منشأ سکنه نجد ایران بودند، معتقد بودند که حیات آفریده یک ربهٔ النوع است، و جهان در نظر آنان حامله بود نه زاییده و منبع حیات؛ برعکس آنچه مصریان می‌انگاشتند. مؤنث بود نه مذکر ...» «133»

بسیاری از پیکرهای کوچک از ربهٔ النوعی برهنه که در امکنه ماقبل تاریخ نجد ایران پیدا شده است به ما اجازه می‌دهد بگوییم که انسان ماقبل تاریخ دارای این‌گونه معتقدات بوده است. این ربهٔ النوع محتملا همسری داشته که او نیز رب النوع بوده است و در آن‌واحد هم شوهر و هم فرزند او محسوب می‌شده است.

بلاشک در این مذهب ابتدایی است که ما می‌توانیم مبدأ ازدواج بین برادران و خواهران را بجوییم. این عادت در مغرب آسیا رایج بود. ایرانیان و بعد نبطیان از ملل بومی آن را به ارث بردند و همچنین اساس ازدواج بین مادر و پسر را که کمتر سابقه دارد در همین آیین باید جستجو کرد. نیز ممکن است که رسم انتساب به مادران که در نزد عیلامیان، و اتروسکیان و مصریان و مخصوصا در لیکته بسیار معمول بوده در اینجا نشأت یافته باشد. «134»

مغ، بزغاله‌ای را برای قربانی می‌برد. از نقش برجسته از استخر، قرن 5 ق. م.

در کتب باستانی ایران در افسانه‌هایی که راجع به پیدایش انسان ذکر شده، نوشته‌اند:

اهورامزدا نخست کیومرث را بیافرید. او سی‌سال سرگردان بود. هنگام مرگ از صلب او نطفه‌ای خارج شد، پس از تصفیه در اشعه خورشید در زیر خاک محفوظ بماند. پس از چهل سال از آن نطفه گیاهی رویید و بعدا به صورت دو انسان درآمد؛ یکی نر موسوم به مشیگ و دیگری ماده موسوم به مشیانگ. پس از پنجاه سال آن‌دو باهم ازدواج نموده و پس از 9 ماه از آنان یک جفت نر و ماده به وجود آمدند و از آنها هفت جفت پسر و دختر متولد شدند که کلیه نژاد- های مختلف و ایرانیان از پشت آنان می‌باشند.

«دارمستتر» از این افسانه‌ها نتیجه می گیرد و می گوید: «به این طریق، اهورامزدا با دختر خود که عبارت از زمین است ازدواج و از این وصلت کیومرث پا به عرصه وجود گذاشت.»

در ایران باستان نیز مردم از عقاید و اندیشه‌های خرافی برکنار نبودند. پس از حمله اسکندر بسیاری از عقاید خرافی

---

(132). همان، ص 26- 27.

(133). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 26.

(134). همان، ص 52- 53.

یونانیان در بین مردم ایران راه یافت. در دوره ساسانیان نه تنها توده مردم بلکه طبقه فرمانروا کمابیش تحت تأثیر اندیشه‌های خرافی بودند.

مورخان رومی می‌گویند:

شاهپور دوم بوسیله غیبگویان با همه ارواح خبیثه و قوای جهنمی سروکار داشت و راجع به آتیه از آنها سئوالاتی می‌کرد. یزدگرد اول همه اخترشناسان دربار را مأمور یافتن طالع فرزند جدید الولاده خود کرد؛ خسرو دوم برای ساختن سدی برشط دجله همه غیبگویان و جادوگران و ستاره‌شناسان را که 360 نفر بودند گرد آورد و با آنان مشورت کرد که چه ساعتی را معین می‌کنند و چون عاقبت کار او به نتیجه مطلوب نرسید، بسیاری از آنان را هلاک کرد. «135»

آیین توتم

یکی از مذاهب ابتدایی بشر است که عده‌ای از مردم را به بعضی موجودات و اشیاء مقدس که توتم نام دارد، علاقه‌مند و مربوط می‌سازد.

فلیسین شاله می‌نویسد: «به همان اندازه که تأسیسات و عقاید توتم بهتر شناخته می‌شود، این فرض قویتر می‌گردد که این آیین نقش بزرگی را در تاریخ انسان بازی کرده است ... کلمه توتم نام برخی از موجودات و یا اشیاء است که تمام اعضای یک طایفه آن را مقدس و غیرعادی تصور می‌کنند. اینها غالبا حیواناتی مانند عقاب و طوطی و گاهی گیاههایی مانند چای و اشیایی مانند باران و دریا و برخی از ستارگان می‌باشد.» «136» در این دین ابتدایی نیز حلال و حرام و مقدس و پلید وجود دارد و «تابو» اشیاء و کارهای حرام را مشخص و معین می‌کند.

دین مصریان

فلیسین شاله می‌نویسد:

در دین مصریان قدیم آثار و عقاید دین توتم و دین جان برقرار بود. (فتیش‌پرستی یا آیین جان مذهبی است که در موجودات نیرویی شبیه به روح انسان جای می‌دهد.) و از نظر مردگان ارزش فراوان داشت. سپس عقیده به خدایان متعدد و شرک وجود داشت که به سوی واحدپرستی تحول می‌پذیرفت.

روح دینی در مصر قدیم به اندازه‌ای قوی بود که مصریان تنها به پرستش مصدر زندگی بس نمی‌کردند بلکه هریک از صور مختلف زندگی را نیز می‌پرستیدند.

پاره‌ای گیاهان در نظر آنان، مانند پیاز، مقدس بود. درخت خرما که در سایه آن در وسط صحرا آرام می‌گرفتند و چشمه آبی که در واحه‌ها عطش ایشان را فرو- می‌نشاند ... همه به عللی که فهم آنها دشوار نیست، در نظر ایشان از چیزهای مقدس به‌شمار می‌رفت. «137»

دیگر عقاید مصریان

در مصر قدیم نیز عقیده به زندگی پس از مرگ وجود داشته منتها آداب مومیایی کردن ابتدا انحصار به جسد شاه داشت ولی بعدها

---

(135). کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص 419.

(136). فلیسین شاله، تاریخ مختصر ادیان، ترجمه دکتر خدایار، ص 10 به بعد.

(137). همان، ص 36.

اجرای این مراسم در مورد کلیه افراد طبقات ممتاز معمول گردید تا بتوانند جملگی به مقام خدایی نایل گردند. مصریان قدیم می گفتند که پس از مرگ:

مرده به‌طرف قلمرو زیرزمینی به راه می‌افتد و به جایی می‌رسد که کشتی در انتظار اوست. در مدت مسافرت مبهم و تاریک به زندگی گذشته خود اندیشه و فکر می کند. بعدا وارد اتاق عدالت می‌شود. «ازیریس» «138» روی تخت نشسته و اطراف او 42 خدای ایالت محکمه مهیبی را تشکیل می‌دهند و نزدیک ترازوی ابدیت خدای شغال، خدای هوش و رب النوع حق قرار گرفته و یک حیوان مهیب دورگه که از اختلاط شیر و کرگدن آبی به وجود آمده، با دهان باز در آنجا نشسته. مرده اوراد مشهور زیر را ادا می کند: «من بد نکرده‌ام، من هدیه‌ها را نثار کرده‌ام، من کسی را گریان نکرده‌ام، من پلید و ناپاک نبوده‌ام، من آتش را خاموش نکرده‌ام، من پاک هستم، من پاک هستم، من پاک هستم.» در این موقع مرده را در یک کفه ترازو و پر شترمرغ را در کفه دیگر می گذارند و خدای شغال و هوش تصمیم محکمه را اعلام می کنند.

در مصر ابتدا هرشهر خداوندی مخصوص به خود داشت ولی بعدها آن خداوندان معبود عموم اهالی مصر گردیدند و معروفترین آنها که قبول عامه پیدا کرده بود، ازیریس و ایزیس بودند. علاوه‌براین بعضی حیوانات نیز مورد پرستش و احترام مصریها بودند چنانکه برای گاو آپیس که دارای نشانیها و علایم مخصوص بود، احترام و ارزش زیادی قائل بودند. مصریها در هریک از معابد خود یکی از حیوانات مقدس را زنده نگه می‌داشتند و

او را به عنوان خدا می‌پرستیدند. یکی از کشیشان عیسوی در اسکندریه این رسم را مورد استهزاء قرار می‌دهد و می‌نویسد: «چون شخصی داخل معبدی شود یک نفر کاهن با کمال وقار نزدیک او می‌آید و سرودی می‌خواند و پرده را بلند می‌کند تا خداوند را نشان دهد. در این‌حال شخص تازه‌وارد یک گربه یا یک نهنگ یا مار یا حیوان

Osiris.(138)

دیگر را به عنوان معبود یا خدای مصریها مشاهده می‌کند که روی فرش ارغوانی آرمیده است.» «139»

در مصر قدیم هرسال یک روز به افتخار ازیریس نوحه و فریاد می‌کردند و به یاد مویه‌های ایزیس موهای خود را می‌کندند. مصریها معتقد بودند که مردگان از خوردنیها و تصاویر آنها بهره‌مند می‌شوند. مخصوصا پدران و اجداد خود را محترم می‌داشتند و خطاب به آنها می‌گفتند: «ای پدر من بیدار شو و سر خود را به سوی آسمان بلند کن! ای پدر من که مانند خداوندی، این منم که اسم ترا زنده می‌کنم! من مستحفظ تو می‌باشم، من برای تو و پرستش هرروزه تو مالها کنار گذاشته‌ام. املاک جنوبی را برای تو وقف می‌کنم که حاصل آن نقطه به مصرف خدمت معبد تو برسد.» «140»

داوری یونانیان

امستد در تاریخ شاهنشاهی هخامنشی می‌نویسد:

یونانیها معتقدات مذهبی مصریان را به دیده تمسخر می‌نگریستند و می گفتند: «چه کمکی یک اپیس (مرغ نوک‌دراز پادراز) یا یک سگ می‌تواند بدهد ...» اناکساندریدس به بومیها می گوید: من نمی‌توانم بار هم‌پیمانی شما را ببرم، رسم و روشهای ما بکلی باهم فرق دارد، شما گاو را می‌پرستید، من آن را برای بغها قربانی می کنم. نزد شما مارماهی ایزدی است، نزد ما خوراک بسیار خوبی است، شما گوشت خوک نمی‌خورید من آن را دوست دارم، شما ماده سگ را می‌پرستید من او را می‌زنم ... اگر شما گربه‌ای را در رنج ببینید لابه می کنید من خوشم می‌آید او را بکشم و پوستش را بکنم. موش صحرا نزد شما تواناست نزد من نیست.

شماره خدایان مصری بسیار بود ولی از آن میان سه خداوند از همه عالیجناب‌تر و از حیث مقام و موقعیت در درجه اول قرار داشت؛ نخست اوزیریس خداوند آفتاب و منشأ خیرات و برکات و قاضی و حاکم علی الاطلاق در هردو عالم بود.

دوم ایزیس، «141» خواهر او اوزیریس، سوم هروس «142» پسر آنان. این سه خداوند اصل و اساس تثلیث را در مصر قدیم تشکیل می‌دادند و تثلیث در اکثر ادیان عهد قدیم پذیرفته شده بود و از تشکیل خانواده درمیان خدایان حکایت می کرد و این عقیده از مصر در دین عیسی نفوذ یافته و به نام اب و ابن و روح قدس نامیده شده است ... برای هریک از ستاره‌ها در مصر قدیم مراسم دینی برگزار می‌شد و از میان آنها مهمتر از همه خدای آفتاب موسوم به «رع» «143» می‌باشد.

خداوند آفتاب هنگام غروب خدای ماه را جانشین خود می‌سازد ... در یک کتیبه مصری از فرمان آفتاب خطاب به ماه چنین می‌نویسد:

(139). اما نوئل ازرتو، مذاهب بزرگ، ترجمه تاجبخش.

(140). همان.

(141).Isis

(142).Horus

(143).Ra

من خدای آفتاب به زیر زمین خواهم رفت تا روشنایی خود را به ساکنان این عالم بتابانم، تو جانشین من خواهی بود، و تو با اینکه کوچکتر از خدایان دیگر هستی باید نیرو و قدرت خود را شامل همه آنان بنمایی ... دیده عالمیان وقتی به جمال تو افتد در تو مرا خواهند دید و بوسیله تو برای من درود و ستایش خواهند فرستاد. «144»

سابقه تاریخی حکایت آدم و حوا

از مطالعاتی که «لایارد» مستشرق انگلیسی در یک کتیبه سنگی به عمل آورده چنین استنباط می‌شود که قصه آدم و حوا نخست درمیان اکدیها و سومریها شهرت داشته و از آنان به کلدانیها و آشوریها رسیده است. در کتیبه سنگی مکشوفه (که اکنون در موزه بریتانیاست) درخت معرفت در وسط قرار گرفته و آدم و حوا در دو طرف آن بر روی چهارپایه نشسته‌اند و مار که موجب گمراهی حوا شده و او را به خوردن میوه ترغیب کرده است در پشت‌سر حوا ایستاده است. این درخت چون به آدمی امتیاز عقل و معرفت را

بخشیده و انسان را از این جهت شریک و نظیر خداوندان ساخته است مورد احترام مردم بین النهرین قرار گرفته بود و در برخی از کتیبه‌ها سلاطین و شخصیتها را در برابر این درخت مقدس ترسیم کرده بودند. این عقیده و فکر مذهبی بعدها در کتاب تورات، سفر تکوین، باب سوم، به این صورت منعکس شده است:

آدم را خداوند از خاک زمین آفرید و حوا را نیز از دنده آدم خلق کرد و هردو در باغ عدن بخوبی و خوشی می‌زیستند. در این باغ انواع و اقسام درخت میوه و آب گوارا و همه‌نوع آشامیدنی و خوردنی وجود داشت. در وسط باغ دو درخت بود یکی به نام درخت معرفت، دیگری به نام درخت حیات. آدم و حوا را خداوند اجازه داد هرچه مایل باشند از میوه درختان تناول نمایند مگر از دو درخت معرفت و حیات و از خوردن میوه این دو درخت ممنوع شدند. ولی روزی مار به حوا ظاهر شد و وی را به خوردن میوه درخت معرفت تحریص و ترغیب نمود.

حوا یک میوه از درخت معرفت تناول کرد و میوه دیگر را با خود همراه برد و به آدم داد. آدم از این میوه خورد و بر اثر آن، نیروی تشخیص پیدا کرد و به لخت و عریان بودن خود توجه حاصل کرد و شرمنده شد و وقتی آواز خداوند را شنید در پشت درختان پنهان گردید. خوردن این میوه سبب شد که آدم و حوا عقل و معرفت پیدا کردند و نیک و بد را از هم تشخیص دادند ولی برخلاف دستور خداوند رفتار نموده بودند و برای اینکه مبادا از میوه درخت حیات میل کنند و حیات جاویدان پیدا نمایند از باغ عدن رانده شدند و خداوند برای حفاظت درخت حیات، کروبیان را در این باغ مسکن داد و هرکدام شمشیر آتش‌بار در دست داشتند و از این درخت نگهبانی می‌کردند. «145»

کلمه کروبی که در تورات ذکر شده مربوط به سه هزار سال ق. م. و از اصطلاحات

(144). دکتر جوان، تاریخ اجتماعی ایران باستان، ص 321.

(145). همان، ص 103.

مردم اکد و سومر است و در قرآن به فرشتگان نگهبان عرش اطلاق شده است.

کلدانیان از ابتدای امر به خدایان متعدد و کثیر معتقد بودند و این خدایان را درمیان ستارگان آسمان جستجو می‌کردند ... دین و مذهبی که اساس آن در ستاره‌پرستی است، به نام صابئی نامیده می‌شد و این عقیده درمیان اقوام اولیه سامی که بیابان‌نورد و صحراگرد بودند و از گله‌داری و دامپروری کسب معیشت می‌کردند عمومیت داشته است. این اقوام در پرستش ستاره‌ها آفتاب را در درجه اول قرار می‌دادند اما ساکنان اولیه اکد و سومر ماه را در عبادت، به ستارگان دیگر مقدم می‌داشتند ... کلدانیان از ابتدای تمدن خود معتقد بودند که ستاره‌ها صاحب عقل و اراده و هوش می‌باشند و می‌توانند در اداره امور انسانها و تعیین مقدرات آنان نفوذ اسرارآمیز داشته باشند ... کاهنان نه تنها ستاره‌شناسان ماهری بودند بلکه به علت نفوذ و احترامی که درمیان مردم داشتند، حکومت را نیز در این سرزمین در دست گرفته بودند. «146»

در کلده و آشور مردم برای جلوگیری از مزاحمت ارواح خبیثه به سحر و جادو و دعا متوسل می‌شدند و چاره کار را از جادوگر و سحار و رمال و دعانویس و فالگیر و تسخیرکننده ارواح و امثال آنان جستجو می‌کردند و هریک از این امور در عهد قدیم یک رشته از علوم محسوب می‌شد و این عقاید از مطالعه در کتیبه‌ها و کتابهای دو کتابخانه بابل

و نینوا به دست آمده است ... اوضاع و احوال طبیعی و جوی و جغرافیایی نیز در پدید آمدن این اوهام و خرافات در بین النهرین تأثیری بسزا داشت و همه ساله دو رود دجله و فرات طغیان می‌نمود و مردم را بیخانمان می‌کرد و محصولات زمینی را تلف می‌نمود و موجبات فقر و بدبختی را فراهم می‌کرد. مردم اغلب در معرض هجوم اقوام وحشی و ناامنی و سیل و قحطی و شدت گرما قرار می‌گرفتند و جز توسل به درگاه خدایان آسمانی چاره‌ای نداشتند ...» «147»

انسان ابتدایی با فکر نارسای خود اخلاق و عادات خدایان را همانند آدمیان می‌انگاشت و گمان می‌کرد که آنان نیز مانند انسان، زمانی شادمان و گاهی غمگینند. سومریها به گروهی از ارواح بد، عفریتها و جنها معتقد بودند و برای اینکه از شر آنها محفوظ بمانند قربانی می‌کردند، نیاز و تقدیمی می‌دادند، مجسمه خدا را ساخته آن را می‌پرستیدند. اگر هیکل خدای شهری را به شهر دیگر می‌بردند عقیده داشتند که خدای آن شهر را به اسارت برده‌اند ... بعضی خدایان سومری زن داشتند و برخی از ارباب انواع پسران خدایان بودند. خدایان در نظر

(146 و 147). همان، ص 229 به بعد.

سومریها دارای صفاتی بودند مانند صفات انسانی از قبیل غضب، سفاکی، قساوت، شهوت، عشق، تنفر، و غیره. معابد را از خشت می‌ساختند و محراب را در رأس آن قرار می‌دادند. کاهنان نفوذ بسیار داشتند و می‌گفتند که خدایان مانند شاهان درمیان تجملات و فراوانی

زندگی می‌کنند. از این جهت معابد پر بود از خزاین و ذخایر و انبارهای غله و حبوبات و امتعه گوناگون ... مثل اینکه ارباب انواع تاجر یا ملاک نیز می‌باشند ... «148»

در حدود هزاره اول قبل از میلاد، شاهان، پیش از هراقدام مهمی، از روی امعاء و احشاء حیواناتی که قربانی می‌کردند تفأل می‌زدند و نتیجه را با یادداشتهای عهد عتیق مقایسه می‌کردند تا معنی تفأل را دریابند و یادداشتها همان نوشته‌های کاهنان عهد عتیق بود. در «آشور آسارخادون» در جریان جنگ با «کشتیریتی» از هاتف درباره سرنوشت شهر کیشاسو سؤالاتی می‌کند، ازجمله می‌پرسد: «آیا کشتیریتی با لشکریان وی، آیا لشکریان «گیمریان» و یا لشکریان مادیها و یا لشکریان «مانائیان» و یا دشمنی از دشمنان، درصددند و نقشه می‌کشند آیا بوسیله محاصره و یا به زور و یا بوسیله عملیات جنگی و نبرد و پیکار و یا با شکستن و یا نقب زدن و یا بوسیله آلات محاصره و یا خاکریز و یا آلت شکستن حصار و یا بوسیله قحطی و یا سوگند به نام خدا و یا الهه و یا با سخن خوش و یا پیمان صلح و یا حیله‌ای برای تسخیر شهرها؛ آیا با یکی از این وسایل، شهر کیشاسو را مسخر خواهند ساخت و وارد شهر کیشاسو خواهند شد و آیا به دست ایشان شهر کیشاسو فرمانبردار خواهد شد و آیا جزو متصرفات ایشان خواهد گشت؟ «149»

مشورت با خداوندان

سلاطین بابل در مواقع بحرانی از راه مطالعه در روده حیوانات قربانی و تفأل و یا از طریق استشاره در موقع خواب با خداوندان مشورت می‌کردند به این ترتیب که «روده گوسفند دارای علایم و خطوط مخصوصی است، این خطوط و علایم مانند کف دست انسان نسبت به فردفرد قربانیها متفاوت است و معانی هرکدام در کتابها و کتیبه‌ها معلوم بود. وسیله دیگر برای مشورت این بود که استشاره به حالت خواب انجام شود. «اینسی» پادشاه

کلده خود به معبد می‌رفت و پس از نماز و دعا و قربانی می‌خوابید و خداوند را در خواب، می‌دید و جواب مشورت را می گرفت.» «150» در این امور روحانیان در تفسیر و تعبیر خوابها مداخله داشتند. «در عهد باستان اعتقاد بر این بود که هرخدایی از جماعت و محل خود حمایت می کند و وقتی کسی به کشور بیگانه رفت باید خدای محل را پرستش کرده قربانی نثار وی سازد.» «151»

اومستد در تاریخ هخامنشیان می‌نویسد:

---

(148). حسن پیرنیا، ایران باستان، ص 1114.

(149). تاریخ ماد، پیشین، ص 587.

(150). تاریخ اجتماعی ایران باستان، پیشین، ص 83.

(151). تاریخ ماد، پیشین، 299.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 81

... مردم «دربیکی» مردانی را که بیش از هفتاد سال داشتند، می کشتند و خویشاوندان آنها را می‌خوردند و زنان پیر را خفه می کردند و به خاک می‌سپردند.

مردان بدبختی را که پیش از هفتاد سال می‌مردند فقط در خاک می کردند.

«کاسپیها» آنهایی را که از هفتاد بیش داشتند با گرسنگی دادن می کشتند، جسدها را در بیابان می گذاشتند و زیرنظر می گرفتند. اگر جسد را کرکس می‌برد آن مرده را

خوشبخت‌ترین مردم می‌پنداشتند، اگر جانوران وحشی و سگها می‌بردند او را کمتر خوشبخت می‌دانستند. ولی بدبخت‌ترین مردمان آنها بودند که جسدشان دست‌نخورده می‌ماند. در بلخ و مناطق شرقی، رسمهایی به‌همین اندازه زشت و ناپسند تا زمان تاخت‌وتاز اسکندر ادامه داشت؛ بیماران و پیران را درحالیکه هنوز زنده بودند پیش سگان می‌انداختند و این سگان را گماشتگان به خاک سپردن می‌خواندند. توده‌های استخوان درون دیوارها گواه به رسمهای به خاک سپردن است که همین اندازه سخت و بیرحمانه بود. وصف این رسمهای ترسناک در وندیداد و نوشته‌های سومریان دیده می‌شود.

با اینکه در مکتب الهیات بودا نام و نشانی از خدا نیست و هرگز وی (بودا) دعوی پیغمبری و اعجاز نکرده است، معهذا مردم هند و شاگردان مکتب او «هزاران داستان در اطراف کارهای شگفت او بافته‌اند؛ مثلا گفته‌اند که وی در یک لحظه بطرز اعجازآمیز از روی گنگ عبور کرد، خلال دندانی که از دست وی افتاد خود درختی تناور شد، در پایان یکی از وعظهای او دستگاه هزارلای جهان تکان خورد.» «152»

فنیقیها

برای بعل مقام الوهیت قائل بودند. هر وقت برای شهر خطری روی می‌داد، چنین استنباط می‌کردند که بعل متغیر است و برای فرونشاندن آتش خشم او کودکان بیگناه را با صدای نای و شیپور به پای مجسمه بعل می‌آوردند و آنها را زنده می‌سوزانیدند. پدران این اطفال خوشحال بودند که فریضه مذهبی را انجام داده‌اند. کلدانیها معتقد بودند که بعضی از مردگان از قبر بیرون آمده و مردم را می‌خورند.

بطور کلی اکثریت ملل باستانی برای مردگان خود احترام و تأثیر فراوان قائل بودند و عقیده داشتند که اموات، چه خوشخوی و چه زشتخوی، پس از مرگ، مانند دوره حیات، در زندگی مردم تأثیر دارند و ممکن است در خوشبختی یا بدبختی زندگان مؤثر باشند. به عقیده «فوستل دوکولانژ» «153» محقق معروف فرانسوی مرده‌پرستی از قدیمیترین مذاهب بشر در دوران جاهلیت بود. غالبا مردم چون به گوری می‌رسیدند می‌گفتند: «ای آنکه در زیر خاک نهانی با ما مهربان باش!»

قبایل «سیت» که بین ولگا و دنیستر زیست می‌کردند نسبت به مردگان خود عقاید خاصی داشتند. اگر رئیس قبیله می‌مرد جسد او را در ارابه می‌نهادند و به مردم نشان می‌دادند و مردم برای ابراز همدردی قسمتی از گوش و سر و صورت خویش را مجروح می‌کردند و

---

(152). ویل دورانت، تاریخ تمدن، (کتاب اول- بخش دوم)، ترجمه، مهرداد مهرین، ص 632.

(153).Fustel de Coulanges

موهای خود را می‌تراشیدند. سپس برای فرمانروای خود مقبره عظیمی ترتیب می‌دادند و او را با اسلحه و ظروف غذاخوری و طلاها و اسبان و زن و فرزندانش جملگی به خاک می‌سپردند و این اعمال دلخراش را برای احترام به شخصیت پیشوای خود لازم می‌شمردند.

قوم یهود نیز از افکار و اندیشه‌های خرافی برکنار نماند. اگر کسی با صبر و شکیبایی کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید را از آغاز تا انجام مورد مطالعه قرار دهد نه تنها با معتقدات دینی بلکه با محرومیتهای اقتصادی و اجتماعی مردم آن دوران آشنا خواهد شد. مردم آن عهد چون از کشف علل اقتصادی بدبختیها و محرومیتهای گوناگون خود عاجز بودند منشأ تمام مشکلات را بیمهری خدای خود، یهوه، می‌شمردند و گاه با او از در بحث‌وگفتگو و محاجه درمی‌آمدند. حتی گاهی یعقوب با خدای خود کشتی می‌گیرد و از سختگیریها و توقعات نامحدود خدا شکایت می‌کند و ازجمله چنین می‌گوید:

... از تنگی روح خود سخن می‌رانم و از تلخی جانم شکایت خواهم کرد. آیا من دریا هستم یا نهنگم که بر من کشیکچی قرار می‌دهی ... مرا به خوابها ترسان گردانیدی و بر دریاها مرا هراسان ساختی به حدی که جانم خفه شدن را اختیار کرد ... نمی‌خواهم تا به ابد زنده بمانم. مرا ترک کن، زیرا روزهایم نفسی است. انسان چیست که او را عزت بخشی و دل خود را با او مشغول سازی و هر بامداد از او تفقد نمایی و هرلحظه او را بیازمایی. تا بکی چشم خود را از من نمی- گردانی؟ مرا واگذار تا آب دهان خود را فروبرم. من گناه کردم، اما با تو، ای پاسبان بنی آدم، چکنم؟ برای چه مرا به جهت خود هدف ساخته‌ای به حدی که برای خود بار سنگینی شده‌ام و چرا گناهم را نمی‌آمرزی ... «154»

در باب دوم بار دیگر خدا را مخاطب ساخته می‌گوید: «جانم از حیاتم بیزار است ... به خدا می‌گویم از چه سبب با من منازعت می‌کنی، آیا برای تو نیکوست که ظلم نمایی ... برای چه مرا از رحم بیرون آوردی کاشکی جان می‌دادم و چشمی مرا نمی‌دید ... مرا ترک کن و از من دست بدار تا اندکی گشاده‌رو شوم.» «155» در باب نوزدهم می‌گوید: «... بدانید

که خدا دعوی مرا منحرف ساخته و به دام خود مرا احاطه نموده است. اینک از ظلم تضرع می‌کنم و مستجاب نمی‌شوم و استغاثه می‌کنم و دادرسی نیست ... غضب خود را بر من افروخته و مرا یکی از دشمنان خود شمرده است» «156» و بالاخره در باب بیست و یکم به نظام جهانی و بیدادگریهای آن اعتراض می‌کند و می‌گوید: «چرا شریران زنده می‌مانند، پیر می‌شوند و در توانایی قوی می‌گردند ... گاو ایشان می‌زاید و سقط نمی‌کند ... اطفال ایشان رقص می‌کنند ... و با صدای نای شادی می‌کنند و روزهای خود را در سعادتمندی صرف می‌کنند ... و به خدا می‌گویند از ما دور شو، زیرا که طریق معرفت تو را نمی‌خواهیم، قادر مطلق کیست که او را عبادت نماییم» «157» همچنین در سفر

---

(154). عهد عتیق، کتاب ایوب، ص 792.

(155). همان، ص 795.

(156 و 157). همان، ص 803 و 806.

خروج می‌خوانیم که خدا (یهوه) پس از آنهمه تعالیم و اندرزها چون دریافت که قوم به گوساله‌پرستی پرداخته در مقام انتقامجویی برمی‌آید ولی با پایمردی موسی از تصمیم خود منصرف می‌شود.

خدا پس‌ازآنکه به گوساله‌پرستی قوم بنی اسرائیل وقوف یافت، آتش غضبش مشتعل گردید و خطاب به موسی گفت:

... اکنون مرا بگذار تا خشم من بر ایشان مشتعل شده ایشان را هلاک کنم ... پس موسی نزد یهوه خدای خود تضرع کرد، گفت ای خداوند چرا خشم تو بر قوم خود مشتعل شده است ... پس، از شدت خشم خود برگرد و از این قصد بدی قوم خویش رجوع فرما ... پس خداوند از آن بدی که گفته بود که به قوم خود برساند رجوع فرمود، آنگاه موسی برگشته از کوه به زیر آمد ... «158»

در باب یازدهم سفر اعداد می‌خوانیم، پس‌ازآنکه قوم بنی اسرائیل در نتیجه بدی وضع معیشت و نداشتن خوراک کافی «شکایت‌کنان در گوش خدا بد گفتند ... آتش خداوند درمیان ایشان مشتعل شد ... قوم نزد موسی فریاد برآورد و موسی نزد خداوند دعا کرد و آتش خاموش شد.» در این موقع موسی نیز زبان به شکایت می‌گشاید و به خدا می‌گوید:

چرا به بنده خود بدی نمودی و چرا در نظر تو التفات نیافتم که بار جمیع این قوم را بر من نهادی ... آیا من ایشان را زاییده‌ام که به من می‌گویی اینها را در آغوش خود بردار ... گوشت از کجا پیدا کنم تا به همه این قوم بدهم زیرا نزد من گریان شده می‌گویند ما را گوشت بده تا بخوریم. من به تنهایی نمی‌توانم تحمل تمامی این قوم را بنمایم ... مرا کشته و نابود ساز تا بدبختی خود را نبینم.

در این موقع خدا به گفته موسی تسلیم می‌شود و قرار می‌شود که موسی با هفتاد نفر از مشایخ بنی اسرائیل، به خیمه اجتماع برود و خدا بر آنها نازل شود تا وی به تنهایی متحمل بار این قوم نباشد. در باب بیستم سفر تثنیه اثری از گذشت و بشردوستی در یهوه مشهود نیست. او به قوم خود دستور می‌دهد که: «اگر با تو صلح نکرد ... آن را محاصره کن ... جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بکش، لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد، یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر ... از شهرهای این امتهایی که یهوه خدایت

ترا به ملکیت می‌دهد، هیچ ذی‌نفس را زنده مگذار، بلکه ایشان را یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزیان و یبوسیان را چنانکه یهوه خدایت ترا امر فرموده است، بالکل هلاک ساز ...»

محاجه باخدا

در کتاب ارمیا مردم از رفتار خدا گله و شکایت می‌کنند و در کتاب هوشع خدا به انحرافات اخلاقی مردم اعتراض می‌کند. اینک عین عبارات:

ای خداوند تو عادلتر هستی از اینکه من با تو محاجه نمایم، لیکن در

---

(158). عهد جدید، سفر خروج، ص 135.

باره احکامت با تو سخن خواهم راند. چرا راه شریران برخوردار می‌شود و جمیع خیانتکاران ایمن می‌باشند. تو ایشان را غرس نمودی پس ریشه زدند و میوه نیز آوردند، تو به دهان ایشان نزدیکی اما از قلب ایشان دور ...

و در کتاب هوشع باب چهارم چنین نوشته شده است:

ای بنی اسرائیل کلام خداوند را بشنوید، زیرا خداوند را با ساکنان زمین محاکمه‌ای است، چونکه نه راستی و نه رأفت و نه معرفت خدا در زمین می‌باشد، بلکه لعنت و دروغ و قتل و دزدی و زناکاری و تعدی می‌نمایند و خونریزی به خونریزی ملحق می‌شود؛ بنابراین زمین ماتم می‌کند ... زنا و شراب شیره دل ایشان را می‌رباید ... دختران شما زنا می‌کنند و

عروسهای شما فاحشه‌گری می‌نمایند و من دختران شما را حینی که زنا می‌کنند و عروسهای شما را حینی که فاحشه‌گری می‌نمایند، سزا نخواهم داد.

به عقیده کار «159» دانشمند و محقق انگلیسی «مورخ جدی می‌تواند قائل به خدائی باشد که مسیر کلی تاریخ را نظم و معنی داد. اما نمی‌تواند به خدای عهد عتیق که در کشتار عمالقه دخالت می‌کند، یا به نفع سپاه یوشع در تقویم تقلب کرده ساعات روز را ممتد می‌سازد، اعتقاد داشته باشد.» «160»

قیام ابراهیم علیه خدایان

ناگفته نگذاریم که قرنها قبل از موسی یعنی در همان ایامی که شرک و بت‌پرستی در خاورمیانه حکومت می‌کرد و قربانی کردن انسانها برای خدایان امری عادی و معمولی بود حضرت ابراهیم (1812- 1637 ق. م.) یعنی پدر پیشوای بنی اسرائیل برای نخستین‌بار سخن از خدای واحد و طرد بت‌پرستی به میان آورد. به حکایت تورات و کتب عهد عتیق ابراهیم به دو عمل بزرگ و انقلابی دست زد: نخست اینکه به‌جای خدایان بیشمار. خدای واحدی را بر اریکه سلطنت و فرمانروایی جهان کشانید دوم آنکه بشریت را از کشتن و سوزاندن همنوع خود برحذر داشت و به مردم گفت که به‌جای ایشان گوسفند یا حیوان دیگری را قربانی کنند و با این اقدام جامعه بشری را قدمی به جلو راند. ابراهیم برای اولین‌بار گفت بتهای چوبی و سنگی و فلزی ساخته و پرداخته دست انسان، قابل پرستش و ستایش نیست. خدا یکی است و او آفریننده جهان است. پس از ابراهیم بار دیگر شرک نیرو گرفت. پس از چند قرن حضرت موسی نیز از خدایی واحد سخن گفت (1392- 1273 ق. م.) و قوانین جالبی در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اخلاقی و جزائی وضع کرد

و ما قسمتی از تعالیم او را ضمن بحث در پیرامون تاریخ بنی اسرائیل ذکر خواهیم کرد ... «161»

ولز در فصل شانزدهم کتاب خود می‌نویسد: «درمیان نویسندگان امروزی این فکر وجود دارد که کاهنان را مردمی فریبکار و شیاد بخوانند که از سادگی مردم سودجویی می کنند، اما

---

(159).Carr

(160). ای. اچ. کار، تاریخ چیست، ترجمه دکتر حسن کامشاد.

(161). دکتر لوی، تاریخ یهود ایران، ج 1.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 85

براستی اینان تا زمانهای درازی تنها طبقه نویسنده و خواننده و دانشمند و متفکر حرفه‌ای در جهان بودند. هرگز کسی نمی‌توانست به زندگی معنوی و فکری برسد یا به نوشته‌ها و دانشها دست یابد مگر آنکه به این طبقه راه جوید. پرستشگاهها، هم رصدخانه و کتابخانه و درمانگاه بود و هم موزه و گنجگاه نسخه‌های اصلی سفرنامه‌ها ... هرودت تاریخ‌نگار باستان (485- 425 ق ..) بیشتر مطالب کتابش را از کاهنان کشورهایی که به آنجا سفر کرده بود، گردآوری کرد و آشکار است که کاهنان با جوانمردی از او پذیرایی می کردند.» «162»

در چین

در سرزمین چین نیز مردم به خدایان گوناگون معتقد بودند ... خدایان آسمانی عموما نیکوکار و مفید بودند و اموری چون گردش فصول و اعمال سالیانه کشاورزی و تغییرات آب و هوا به دست آنها بود. خدایی که در قطب شمال بر مقر ربانیت جای گرفته بود بر دیگر موجودات آسمانی برتری داشت ...

مراسم و تشریفاتی که بتوسط شاه- کاهن برای ستایش خدایان به عمل می‌آمد، هرکدام تاریخ ثابت و معینی داشت و بمنظور آن بود که گردش فصول را منظم کند و نمو و رویش محصولات را تأمین سازد ... در مدارک مضبوط ذکر خدایان عالم شر و تیرگی کمتر به میان آمده است؛ شاید علت آن بوده که مردمان از شدت خوف و هراس حتی جرأت نداشتند نام آنها را تکرار کنند. مقر این خدایان در زیرزمین و قدرتشان در نازل کردن تیرگی و شر و مرگ بود ...

از روی قراین و دلایل بسیار می‌توان قبول کرد که مهمترین قربانیها عبارت از قربانی کردن خود کاهن- شاه بوده که آنهم فقط در هنگام بلاهای بزرگ آسمانی به عمل می‌آمده است. در دوره پادشاهان «چو» (221- 1027 ق. م.) رسم چنان بود که در موقع خشکسالی و نزدیک شدن خطر قحطی، شخص امپراتور دست به دعا برمی‌داشت که کلیه گناهان ملتش برگردن او بیفتد و مکافات عمومی بر او نازل شود. آنگاه موی جلو سر خود را می‌برید و آن را به دور پیشانی گاو نر سیاهی می- بست و آن گاو بجای امپراتور قربانی می‌شد ... فرمانروایان دوره شانگ به امر تفأل و غیبگویی علاقه مفرط داشتند و برای آن منظور روشهای گوناگون به کار برده‌اند. یکی از روشهای غیبگویی این بود که جلد سنگ‌پشتی را در حرارت قرار می‌دادند تا روی آن ترکها و شیارهایی پیدا می‌شد و آنگاه

غیبگو با مطالعه آن خطوط بر عالم غیب وقوف می‌یافت و سؤال پادشاه را جواب می گفت ...

سؤالات و درخواستهای پادشاهان بطور عمده مربوط به امور کاخ شاهی و موقع مناسب برای اجرای مراسم دینی و احتمال هجوم ناگهانی بیگانگان بود ... تمدن شانگ به مذهب و جادوگری اعتقاد و ایمان سخت داشت، بطوری که نظیر آن کمتر وجود داشته است.

شخص امپراتور، برای ستایش گروه خدایان بزرگ و خصوصا موجودات آسمان،

---

(162). کلیات تاریخ، پیشین، ص 263.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 86

مراسم و آدابی اجرا می کرد و به این ترتیب، خیر و برکت را شامل سراسر کشور می‌ساخت ... در چین هیچوقت روحانیان حکومت مطلق نیافتند و چینیان که اصولا مردمی اهل عمل و واقع‌بین بودند مذهب را ضمیمه دولت ساخته و آن را وسیله تقویت نیروی حکومتی قرار دادند ... و کشور را از آفت و کشمکش دایمی بین روحانیان و طبقه فرمانروا رها ساختند. «163»

2. عقاید خرافی در غرب

مردم یونان و روم نیز، در عهد باستان به زندگی پس از مرگ معتقد بودند. فوستل دوکولانژ می‌نویسد:

در یونان قدیم عادت براین بود که چون مرده‌ای را به خاک می‌سپردند، سه‌بار روح او را به نام می‌خواندند و دعا می‌کردند که در زیر خاک به نیکبختی زندگی کند و سه‌بار به او می‌گفتند که: سعادت با تو یار و جانت از رنج خاک فارغ باد ... روی قبر می‌نوشتند که «اینجا آرامگاه فلان» است. و این عبارت که پس از قرنها به ما رسیده و اکنون نیز متداول است، یادگاری از عقاید دیرینه بشر می- باشد، درصورتی‌که امروز فی الحقیقه هیچکس گور را آرامگاه وجودی جاودانی نمی‌شمارد. «164»

علاوه‌براین، کلیه اسباب و لوازم زندگی را نیز همراه مردگان به خاک می‌سپردند ... در ظرف سال، روزهای معین، مردگان را طعام می‌بردند ... کسان مرده قبر او را از گل و گیاه می‌پوشانیده و بر آن شیرینی و میوه و نمک نهاده بر خاکش شیر و شراب و گاه خون قربانی می‌ریخته‌اند ... برای هریک از قبور سوراخی مخصوص می‌ساختند تا فرستادن طعام به آرامگاه مردگان سهل شود. هرگاه برای اموات قربانی می‌کردند، گوشت آن را تماما در آتش می‌سوختند تا زندگان را نصیبی نباشد.

مردگان را از جمله مقدسات می‌دانستند و گمان می‌کردند که هرکس بمیرد به مقام خدایی می‌رسد. «یونانیان اموات را خدایان زیر خاک می‌خواندند.» «165» پرستش مردگان مخصوصا در بین مردم یونان و روم و هند مرسوم بوده است «و گمان داشتند که هرگاه غذای مخصوص مردگان قطع شود از گور بیرون آمده سرگردان می‌شوند و بازماندگان را بسبب آن غفلت نفرین می- کنند ... برایشان امراض گوناگون می‌فرستند و خاک مزارعشان را بیحاصل ساخته هرگونه آسایش را از آنان سلب می‌کنند.» «166» همینکه تقدیم هدایا آغاز می‌شد درمیان زندگان و اموات صلح می‌شد. «مذهب پرستش اموات ظاهرا قدیمیترین مذاهب نوع بشر است ... چنان به نظر می‌رسد که دیانت نیز اصولا

از همینجا ناشی شده است. همچنین بعید نیست که انسان در آغاز کار از دیدن مرگ به مافوق طبیعت متوجه گشته و طایر امید را به دنیایی برتر از دنیای مرئی پرواز داده باشد.» «167» مردم آن دوران چون به گوری می‌رسیدند، می‌گفتند: «ای آنکه در

---

(163). سیر تمدن، پیشین، ص 492 به بعد.

(164 تا 167). فوستل دوکولانژ، تمدن قدیم، ترجمه نصر اللّه فلسفی، ص 3، 7، 10.

زیر خاک خدایی بر ما مهربان باش.» «168»

یونانیان با آنکه از متمدن‌ترین ملل باستانی به‌شمار می‌روند بیش از دیگر ملل جهان در گرداب اندیشه‌های خرافی غوطه‌ور بودند. ساکنان جزیره کرت نیز:

... کوهها و غارها و سنگها و عدد سه و درختان، ستونها و خورشید و ماه و بز و مار و کبوتر و گاو را می‌پرستیدند ... برای دور ساختن دیوان، بخور می‌سوزانیدند و برای انگیختن خدایان غافل، بوق می‌زدند یا نی و چنگ می‌نواختند ... مردگان را در تابوتهای گلین به خاک می‌سپردند تا مبادا به آسانی به عالم زندگان بازگردند.

برای آنکه مردگان در زیر زمین خشنود باشند، مقادیری خوراک و وسایل نظافت نزد آنان می‌گذاردند ... در گور یک شطرنج‌باز ماهر، یک نطع شطرنج می‌نهادند و در گور یک خنیاگر یک ارکستر گلین، و در گور یک دریادوست یک زورق می‌گذاردند. «169»

می‌توان خدایان این سرزمین را به هفت گروه تقسیم کرد: «خدایان آسمان، خدایان زمین، خدایان حاصلخیزی، خدایان حیوانات، خدایان زیرزمین، خدایان گذشتگان یا قهرمانان و خدایان اولوم‌پوس.» «170»

البته ذکر نام یکایک این خدایان بسیار دشوار است. به قول یک شاعر گمنام «به- اندازه‌ای ارواح پاک و ناپاک در هوا موج می‌زد که امکان نداشت پر کاهی بتواند از خلال این خدایان بگذرد.» عبادت یونانیان مانند خدایان یونانی گوناگون بود و از موسیقی و سرود و قربانی و دعا تشکیل می‌شد و مؤمنان بوسیله قربانی و دعا از خشم خدا می‌کاستند و یا کمک او را جلب می‌کردند. معمولا برای قربانی چیزهای گرانبها را برمی‌گزیدند: همه مردم، میوه باغ و بوستانها و درختان و دامهایی را که خدا از خوردن آنها لذت می‌برد به او تقدیم می‌کردند. گاه افراد انسانی قربانی می‌شدند؛ چنانکه «آگاممنون» دختر خود و «آخیلیوس» ده تن از جوانان تروپا را بخاطر دوستش قربانی کرد. گاه قربانیان را از فراز صخره‌ای به زمین می‌انداختند تا آپولون خشنود شود. اسپارتیان در عید آرته‌میس جوانان را تازیانه می‌زدند و گاه ضربات تازیانه چنان شدید بود که جوانان می‌مردند. مردم آتن در هنگام قحط و غلا و شیوع طاعون و امراض دیگر یک یا چند نفر از افراد بشر را قربانی می‌نمودند تا شهر خود را پاک سازند.

هرساله در عید «تارگه‌لی» «171» این ماجرا تکرار می‌شد. با گذشت زمان موضوع قربانی شدن بشر محدودتر شد. قربانی کردن حیوان به‌جای انسان از گامهای بلند تمدن انسانی است. حیواناتی که در یونان بیشتر قربانی می‌شدند، گاو و گوسفند و خوک بود.» «172» مردم عادی به انواع خرافات ایمان داشتند. بعضی از خرافه‌پرستان در آغاز روز با آب نه

چشمه خویشتن را می‌شستند و اگر در سر راه با گربه‌ای مصادف می‌شدند آنقدر توقف می‌کردند تا

---

(168). همان، ص 12.

(169). ویل دورانت، تاریخ تمدن، (کتاب دوم- بخش اول) ترجمه امیر حسین آریانپور، ص 26 به بعد.

(170). همان، ص 302

(171).Thargelia

(172). تاریخ تمدن، (کتاب دوم- بخش اول)، پیشین، ص 302.

انسانی بگذرد و با خود سه‌سنگ در جاده بیفکند. اعتقاد به جن و دیو را حتی به فرزندان خود تلقین می‌کردند.

ایام را به سعد و نحس تقسیم می‌کردند و در مواقع شوم عروسی نمی‌کردند، محکمه‌ای تشکیل نمی‌دادند و به هیچ کار مهمی دست نمی‌زدند. یک عطسه یا لغزش مختصری سبب انصراف شخص از مبادرت به عملی می‌شد. یک خسوف جزئی لشکرها را متوقف می‌ساخت و وادار به عقب‌نشینی می‌کرد و گاه نیز موجب می- شد که نبرد یا واقعه‌ای ناگوار پایان یابد ... خشم پدر و نومیدی گدا سبب لعن و نفرین می‌شد ... جادوگران می‌توانستند نیروی مردی را بیفزایند یا برعکس مرد یا زنی را با داروهای پنهانی کاملا

عقیم کنند ... این مردمی که در جهانی پر از نیروهای لاهوتی و غیر طبیعی زندگی می‌کردند چنین می‌پنداشتند که حوادث زندگی دستخوش اراده شیاطین و ارواح و خدایان است. پس برای آگاهی از اراده خدایان و شیاطین و ارواح به غیبگویان و ستاره‌شناسان و تعبیرکنندگان خواب و غیره متوسل می‌شدند ... گاهی مردان و زنانی یافت می‌شدند که ادعای وحی و الهام می‌کردند و می‌گفتند پرده از پیش چشمشان برداشته شده ...» 173«

تفأل هاتف- یونانیان برای هرسانحه‌ای که پیش می‌آمد و برای مشورت در هرامر مهمی به «دلف» می‌آمدند و با «آپولون» مشورت می‌کردند. یکی برای اختیار همسر، دیگری راجع به مسافرت، بعضی برای ریختن شالوده یک بنا یا آبادی و یا سلامت خود، و سیاستمداران برای اقدام به جنگ یا تقاضای صلح استخاره را ضروری می‌دانستند. هاتف دلف که در واقع خود کهنه بودند با ناله و فریاد و کلمات مقطع و مرموز مطالبی بر زبان می‌راندند و یکی از کهنه توجیه و تفسیر می‌کرد. در سراسر یونان دویست بقعه و معبد بود که حرم و معبد دلف از همه آنها معروفتر بود تا جایی که گاه فراعنه مصر و پادشاه لیدی با فرستادن هدایا و تحف با معبد آپولون مشورت می‌کردند.

گله از خدا

کرزوس پادشاه سابق لیدی پس‌ازآنکه از کورش شکست خورد، کورش وی را مخاطب قرار داد و گفت از من چیزی بخواه «کرزوس جواب داد: آن خواهم که اجازه دهی این زنجیر را من برای خدای یونانی که می- پرستیدم بفرستم و از او بپرسم که آیا رواست خدا پرستندگان خود را چنین بفریبد.» «174

بعد کرزوس زنجیر را با رسولانی به معبد دلف فرستاد تا از قول او بگویند: «آیا برای خدایی شرم‌آور نیست که کرزوس را به جنگ با پارسیها ترغیب کرده بگوید دولت کورش را منهدم خواهد کرد، و بالاخره نتیجه فتوحات کرزوس این باشد ... آیا حق‌ناشناسی صفت عموم خدایان نیست؟» «175»

---

(173). همان، ص 333 به بعد.

(174). آلبرماله و ژوال ایزاک، تاریخ ملل شرق، ترجمه عبد الحسین هژیر.

(175). حسن پیرنیا، ایران باستان، ص 282.

«کریتاس» از معاصران سقراط نمایشنامه‌ای نوشت و در آن گفت که: «خدایان را سیاستمداران هوشیار اختراع کرده‌اند تا چون عسسان موجب هراس مردم گردند و آنان را به سوی تقوی و ادب برانند.» «176»

در تاریخ می‌خوانیم که «هانیبال ضمن کشورگشاییهای خود به «هیمرا» رفت و آن ناحیه را به آسانی گرفت و برای آنکه روح پدر خویش را شاد گرداند، سه‌هزار زندانی و اسیر را شکنجه داد و کشت ... جانشین هانیبال پسر خویش را زنده در آتش سوخت تا خدایان کارتاژ را بر سر مهر آورد.» «177»

اسکندر نیز باوجود ادعای خدایی، برای خدایان قربانی می‌کرد، عملی که واقعا از خدایان بعید است. پلوتارک و آریان ادعای خدایی اسکندر را اینطور توجیه می‌کردند که «با این

عمل می‌خواست سهلتر بر قومی خرافی و مختلط سلطنت کند.» «178» ولی اعمال اسکندر نشان می‌دهد که خود در گردابی از عقاید خرافی غوطه‌ور بود. در تاریخ می‌خوانیم که:

پس‌ازآنکه «هفاستیون» دوست صمیمی و همرزم اسکندر درگذشت، سخت اندوهناک شد. می‌گریست، موی سر می‌کند و از معاشرت و خوراک خوردن امتناع می‌کرد، دستور داد تا پزشکی که بالین مریض را برای شرکت در مسابقات ترک گفته بود، اعدام کنند. تشییع جنازه باشکوهی که ده‌هزار تالان (60 میلیون دلار) خرج برداشت برای او به راه انداخت و دستور داد با رب النوع آمون مشورت کنند که آیا اجازه می‌دهد هفاستیون را چون خدایی پرستش نمایند. در لشکرکشی بعدی دستور داد قبیله‌ای را به عنوان قربانی برای روح او بکشند. «179»

اینک قسمتی دیگر از اندیشه‌های خرافی یونانیان را مطالعه می‌کنیم:

آتش مقدس

فوستل دوکولانژ می‌نویسد:

هریک از مردمان یونان و روم را در خانواده پرستشگاهی بود و بر آن پرستشگاه پیوسته اندک آتشی میان خاکستر می‌درخشید. صاحب‌خانه مکلف بود که آن آتش را شب‌وروز روشن نگاهدارد. هرشب بر اخگرها خاکستر می‌افشاندند که تا بامداد نمیرد و بامدادان نخستین کار، تیز کردن آتش بود. آن آتش خاموش نمی‌شد مگر زمانی که تمام افراد خانواده هلاک شده باشند ... این آتش در نظر آنان مقام خدایی داشت چنانکه آن را می‌پرستیدند و دعا می‌کردند که انسان را از نعمتهای سه‌گانه سلامتی و توانگری و نیکبختی که آرزوی دیرینه بشر است، برخوردار سازد. «180»

مضمون یکی از ادعیه آنان این بود: «ای آتش جاودان زیبا که پیوسته روشنی، و روزی ما از خوان نعمت توست، سعادت و خوبی از ما دریغ مدار، هدایای ما را به نیکی

---

(176). ویل دورانت، تاریخ تمدن، (کتاب دوم- بخش دوم) ترجمه فتح اللّه مجتبایی، ص 129.

(177). همان، ص 301.

(178). ویل دورانت، تاریخ تمدن، (کتاب دوم- بخش سوم) ترجمه هوشنگ پیرنظر، ص 130.

(179). همان، ص 130.

(180). تمدن قدیم، پیشین، ص 14 به بعد.

بپذیر و در عوض با صحت و نیکبختی ما را شیرین‌کام ساز.» مادری، دردم بازپسین خطاب به آتش چنین می‌گوید: «معبود من ... نظر لطف و مراقبت از کودکان بی‌مادر من دریغ مدار، پسرم را زنی مهربان ده و دخترم را شوهری نجیب عطا فرما، مگذار که چون مادر خویش نامراد بمیرند و چنان کن که عمری دراز به سعادت و کامروایی به سر برند.» هر مردی چون می‌خواست از خانه بیرون شود آتشگاه را می‌ستود و چون به خانه بازمی‌گشت قبل از دیدار زن و فرزند در برابر آن سر فرود می‌آورد ... بیش از هرکار چوب بر آتش می‌نهادند و سپس شراب و بخور و روغن و چربی قربانیها را در آن می‌ریختند و آتش تمام

آن هدایا را به کام درمی‌کشید و چون خرسند و تابان می‌گشت ... آنگاه زمان استجابت دعا بود و پرستنده زبان به خواهش می‌گشود ... پیش از صرف طعام زبان به ستایش آتش می‌گشودند و اولین لقمه را بدو می‌دادند و چون نوبت شراب می‌رسید جرعه‌ای برآتش می‌افشاندند. پرستش آتش مقدس منحصر به یونان و روم نبود بلکه آثار آن در مشرق زمین مخصوصا در بین برهمنان نیز مشاهده می‌شود.

مذهب خانوادگی

فوستل دوکولانژ می‌نویسد: «دین قدیم بشر را با ادیانی که بعدها در نتیجه ترقیات تدریجی پدید آمده است، مقایسه نمی‌توان کرد.

اکنون قرنهاست که نوع بشر برای قبول هردینی دو شرط اساسی قایل است: یکی از شرایط دوگانه آن است که دین جدید او را به خدایی یگانه دلالت کند و شرط دیگر آنکه عمومی و شامل تمام مردم باشد و هیچ طبقه و نژادی را از پیروی خود محروم نسازد. لیکن دین قدیم به هیچ‌یک از این دو شرط مقید نبود. در مذهب قدیم بشر، هرخدایی به خانواده‌ای اختصاص داشت و هرخانواده‌ای را مذهبی مخصوص خویش بود.» «181» حتی دوستان مرده هنگام اطعام او حق حضور نداشتند. در یونان و روم و هند پسران مکلف بودند برای اجداد و پدر خود قربانی کنند و بر گور آنان شراب افشانند. در قرون قدیمه، قبرستان در ملک مخصوص خانواده و نزدیک مسکن افراد آن بود تا فرزندان در موقع خروج و دخول روزی چندبار نیاکان خود را دیده از آنان یاری طلبند. هرکس در مشکلات زندگی از عقل و تجربه مردگان استمداد می‌کرد و در اندوه و ملال از ایشان تسلی خاطر می‌خواست و چون خطایی مرتکب می‌شد از آنان آمرزش می‌طلبید. در مذاهب خانوادگی هیچگونه مناسک و رسوم مشترکی نبود. هر خانواده در نوع این امور

اختیار کامل داشت و پدر خانواده کاهن خانواده خود بود. جالب توجه اینکه در تمدن قدیم یونان و روم نسب به تنهایی اصل و بنیان خانواده نبود یا به عبارت دیگر، حق وراثت و خویشاوندی با ولادت هیچگونه رابطه‌ای نداشت بلکه شرط اولیه اشتراک در آیین خانوادگی بود. دختر و پسری که از آیین خانوادگی منحرف می‌شد یا از قیمومت پدر خارج می‌شد از عضویت خانواده نیز محروم می‌گردید درحالی‌که پسر خوانده را به علت توافق مذهبی چون فرزند حقیقی در خانواده می‌پذیرفتند.

بنابراین، خانواده فقط به کسانی که به پرستش آتشگاه واحد و اطعام نیاکانی معین مبادرت

---

(181). همان، ص 23 به بعد (به اختصار).

می‌کردند، اطلاق می‌شد. دختر چون به خانه شوهر می‌رفت و از دین پدری خارج می‌شد خدای جدید، آتشگاه جدید و مردگان جدیدی را مورد پرستش قرار می‌داد. افلاطون قرابت را اشتراک در پرستش خدایان خانگی می‌داند. «... در اساطیر یونانی غالبا به خدایانی برخورد می‌کنیم که هیأت جانوران دارند. این نشانه آن است که معتقدات مذهبی یونان قدیم به دوران کهن جامعه بی‌طبقات، به ابدئولوژی توتمی ازمنه اولیه برمی‌گردد، مثلا پرستش مار که تجسم نیروهای دوزخی بود از کهنترین ایام در یونان بسیار رواج داشته است ... از پرستش گرگ(Lukos) نیز آثار و بقایای بسیار بجا مانده است ... آثار آنیمیسم، که مشخص دوران اوج نظام طایفه‌ای است به این مبانی کهن افزوده می‌شود. طبیعت در نظر یونانیان، در موجوداتی نیمه‌انسان، نیمه‌جانور، تجسم می‌یافت ... بعدها که

نظام اشتراکی نخستین تجزیه می‌شود، و اشرافیت نظامی تقویت می‌گردد، مذهبی نو و پیچیده، مذاهب خدایان المپ، صاحبان آسمانها ...

که تصور می‌شد بر فراز قله المپ اقامت دارند، پدیدار می‌گردد ... غیر از این خدایان ارشد، خدایان کوچکتر فرزندان زئوس نیز حکومت می‌کردند ... بدین‌سان مراحل گوناگون تکامل نظام اجتماعی کهن و اشکال ساده مبارزه اندیشه‌ها، در اساطیر و معتقدات یونانیها انعکاس یافته است. بعدها در دوران کمال جامعه برده‌داری خدایان المپ به حامیان عناصر گوناگون زندگی سیاسی مبدل می‌شدند مثلا «آپولون» حامی کاهنان و غیبگویان بود و «هرمس» از بازرگانان حمایت می‌کرد. مذهب برای آنکه ایدئولوژی برده‌داری را استحکام بخشد وسیعا از جانب نویسندگان و هنرمندان یونان کهن مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.» «182»

اندیشه‌های خرافی ارسطو

ارسطو بزرگترین متفکر دنیای قدیم نیز از پندارهای خرافی در امان نبود:

وی عقیده داشت که تعداد دندانهای زن کمتر از دندانهای مرد است و با اینکه دو دفعه ازدواج نمود هیچگاه به فکرش خطور نکرد که با مشاهده دندانهای زن خود، به صحت یا سقم این نظریه پی‌برد. وی همچنین عقیده داشت که اگر نطفه کودکان در موقعی که باد شمال می‌وزد منعقد شود، کودکان سالمتر خواهند بود ...

ارسطو همچنین می‌گوید: گزیدن سگ هار باعث دیوانگی انسان نمی‌شود ولی جانوران دیگر را دیوانه می‌کند. نیش موش صحرایی، مخصوصا اگر آبستن باشد، برای اسبها خطرناک است. «183»

تغییر قوانین و مقررات اجتماعی

قوانین و مقررات اجتماعی روم و یونان و هندوستان قدیم با امروز فرق فراوان داشت، فی المثل در مورد وراثت، ملک خانواده از پدر به پسر بزرگ منتقل می‌شد و همانطور که ادامه شعایر دینی از وظایف پسر بود اموال پدر نیز منحصرا نصیب وی می گردید. میل و اراده پدر و وصیت او به هیچ‌وجه در میراث وی تأثیری نداشته «و به قول یکی از فقهای قدیم پسر بنابر حق ثابت

---

(182). تاریخ جهان باستان، پیشین، ص 40 به بعد (به اختصار)

(183). تأثیر علم بر اجتماع، پیشین.

خویش وارث پدر می‌شده ... رد و قبول پسر نیز در وراثت او هیچگونه تأثیری نداشته است و میراث پدر، خواه‌وناخواه، با دیون و وظایف وی همه به پسر منتقل می‌شده است. «184» قوانین یونان و روم از مذهب سرچشمه می گرفت و عدل و انصاف و منطق در آن راه نداشت. در هندوستان بموجب قانون «مانو» پس از مرگ پدر، میراث او بین برادران تقسیم می‌شد و فقط برادران موظف بودند «جهیز» خواهران را تهیه و تسلیم نمایند. دختران پس از ازدواج از قیمومت خارج می‌شدند. با گذشت زمان، عقل و منطق بر مقررات خشک مذهبی چیره شد؛ اندک‌اندک پدران اجازه یافتند که قبل از مرگ، بموجب وصیتی، ثلث یا نصف دارایی خود را به زنان و وارثان واگذار کنند. افلاطون در مباحث قانونی خویش به قوانین ظالمانه آن ایام اشاره می کند و از قول کسی که در حال احتضار است، شکوه

آغاز می‌کند و می‌گوید: «ای خدایان آیا در پیشگاه شما سزاوار است که مرا در اموال خویش اختیار نباشد و نتوانم آن را به میل خود، میان دوستان، به نسبت محبت هریک، تقسیم کنم؟» «185» آنگاه از جانب قانونگذار در جواب آن مرد می‌گوید که «ترا در حیات خود نیز اختیاری نیست و در این جهان مسافری بیش نیستی، پس انجام اینگونه امور نیز از حدود اختیار تو خارج است. وجود و دارایی تو از آن خانواده تو یعنی در اختیار اسلاف و اعقاب تست.» ناگفته نماند که در آغاز امر میراث پدر به اولاد ارشد او می‌رسید. پس از قرنها بحث‌وگفتگو در زمان «دمستنسن» حق وراثت ارشد، میان آتنیان منسوخ شد لیکن باز برای پسر ارشد امتیازی قایل بودند، ازجمله پس از مرگ پدر علاوه بر سهم خویش، خانه پدری را نیز مالک می‌شد. در قوانین یونان و روم و در قانون مانو صریحا مذکور است که «زن در زمان کودکی باید مطیع پدر باشد و در عهد جوانی فرمانبردار شوی، و اگر شوی او مرد، باید سر به اطاعت پسران نهد و هرگاه پسر نداشت خویشاوندان نزدیک را فرمان برد، چه زنان را در اعمال خود مختار نمی‌توان کرد.» «186» بموجب قوانین کهن، زن حق طلاق خواستن نداشت و نمی‌توانست از قیمومت خارج شود ولی پدر می‌توانست نوزاد خود را به فرزندی بپذیرد یا آنکه رد کند. همچنین شوهر می‌توانست زن بدکار یا سترون خود را طلاق گوید و در صورتیکه مایل باشد دختر خود را به دیگری واگذارد و برای پسر خود همسری برگزیند یا او را از خانواده خود طرد کند و پسر دیگری را به فرزندی بپذیرد. بموجب قانون روم «در قضاوت به قول زنان و پسران و غلامان تسلیم نمی‌توان شد ...». «محاکمه زنان و پسران در خانه انجام می- گرفت و قاضی محکمه پدر خانواده بود که بنابر حق ابوت یا سلطه شوهری بر کرسی قضاوت می‌نشست و به نام خانواده، در حضور خدایان خانگی، مقصر را محاکمه می‌کرد و می‌توانست محکوم به اعدام سازد و هیچ مقامی در رأی پدر خانواده حق مداخله و تغییر نداشت.» «187» در

زمینه اخلاقیات نیز فکر مردم قدیم سخت محدود و بچگانه بود. مردم همنوعان خود را دوست و برادر خود نمی‌شمردند بلکه به حکم معتقدات مذهبی، هرکس به خدایان خود، برای سعادت خویش، توسل می‌جست و مردم دیگر و خدایان آنها را دشمن خود می‌انگاشت و گمان می‌کرد که خدا ناظر کوچکترین اعمال اوست و لحظه‌ای از او غافل نیست. بطور خلاصه شعایر

---

(184). تمدن قدیم، پیشین، ص 63.

(185). همان ص 75.

(186). همان ص 72.

(187). همان ص 86.

دینی و مذهب چون زنجیری مردم را پای‌بند مقررات می‌ساخت. هر فردی در زندان خانواده خود اسیر بود و پس از مرگ هم از بند مقررات مذهبی رهایی نداشت. چون هرخانواده برای خود خدایان مخصوصی قائل بود، طبعا هزارگونه شعایر و آداب دینی پدید می‌آمد و گاه پرستش خدایان به منازعه می‌کشید و در نتیجه اختلاف خدایان، نه تنها خانواده‌ها بلکه بلوک و شهرها به خاک و خون کشیده می‌شدند. در دنیای قدیم شهر به مکانی اطلاق می‌شد که به حدی مقدس محدود و خانه‌های آن، گرد پرستشگاهی بنا شده باشد.

«تیتوس لیوسوس» درباره شهر «روم» می‌نویسد: «در این شهر مکانی که از مذهب عاری و از وجود خدایان محروم باشد، نمی‌توان یافت.» «188» آنچه این مورخ راجع به روم نوشته درباره عموم شهرهای قدیم صادق است:

مردم هرشهری سعادت و نیکبختی را از خدایان خویش متوقع بودند و چون خطری رخ می‌نمود با اینگونه عبارات از آنان استعانت می‌کردند: ای خدایان شهر، راضی نشوید که آتشگاه و خانه‌های ما ویران گردد. ای خدایی که سالهاست در شهر ما مسکن داری به این شهر خیانت مکن. ای حافظین برج‌وباروهای ما این شهر را از دشمن نگاه دارید. «189»

مردم آن روزگار در عوض گاومیشهای فربهی که در راه خدایان قربانی می‌کردند، انتظار داشتند که دعاهای آنان اجابت شود و شهر آنان از خطرات گوناگون مصون ماند. اگر در جریان نبرد، شکست می‌خوردند گناه متوجه خدایان بود و باران ملامت بر ایشان باریدن می‌گرفت و گاه معبد خدایان را سنگسار می‌کردند. پلوتارکوس می‌نویسد که:

سولون چون خواست شهر آتن را بر جزیره کوچک سالامیس فرمانروا سازد با کاهنه دلفی مشورت کرد و کاهنه بدو گفت که اگر می‌خواهی بر جزیره مسلط شوی نخست خدایان حامی آن را به خویشتن متوجه ساز. سولون نیز با دادن عطایا و تقدیم قربانیها خدایان را مرهون خود ساخت و جزیره به آسانی تسخیر شد.

بطور کلی مردم آن روزگار خدایان را گاه حامیان و گاه دشمنان خونخوار بشر می‌پنداشتند و در کلیه شؤون زندگی از آنان استمداد می‌جستند، حتی هنگام جنگ، کنسول روم حیوانی را با تیر می‌کشت و سپس متفئلی را مأمور می‌کردند تا در امعاء او دقت کند و موافقت یا مخالفت خدایان را با آغاز جنگ اعلام دارد.

در سپاه یونان نیز چنین مراسمی معمول بود. پس از هرفتحی معمولا برای خدایان قربانی می‌کردند، چه پیروزی را ثمره لطف خدایان می‌پنداشتند و همواره قبل از جنگ خطاب به خدایان می‌گفتند: ای خدایانی که مالك و ساکن سرزمین مایید، متعهد می‌شویم که چون سپاهیان ما غالب شدند پرستشگاه شما را از خون میشها سیراب کنیم ... و معابد شما را از غنایمی که با نیزه از دشمن گرفته‌ایم بی‌نیاز سازیم. «190»

---

(188). همان، ص 131.

(189). همان، ص 152.

(190). تمدن قدیم، پیشین.

در دنیای قدیم روح و جسم، حیات فردی و اجتماعی، محاکم و اعیاد، جنگها و تمام جزئیات زندگی محکوم اوامر مذهب بود.

مذهب انسان را از هرسو با خدایانی مواجه می‌ساخت که غالبا زود- رنج و حقیر و زشتخوی بودند. بشر پیوسته از بیم خصومت خدایان در عذاب بود.

هریك از افراد روم بر خانه خویش به همان دیده می‌نگریست که اکنون ما بر مساجد و معابد می‌نگریم، زیرا مذهب و خدایانش در آنجا جمع بودند. هرکس هنگام خروج از خانه بر آسمان می‌نگریست و اگر از پرندگان شوم یکی پرواز می‌کرد قدم از خانه بیرون نمی‌گذاشت ... در هرامری از خدایان اجازه می‌خواست. و موقعی به کاری دست می‌زد

که قبلا در امعاء قربانیها یا پرواز طیور، آثاری نیک مشاهده کرده باشد ... از خانه با پای راست بیرون می‌رفت و موی سر را جز در ماهتاب نمی- چید. بی‌تعویذ حرکت نمی‌کرد و برای آنکه خانه خویش را از خطر محفوظ دارد بر درودیوار طلسمات عجیب می‌کشید. داروی امراض او ادعیه‌ای مخصوص بود که بایستی 27 بار بخواند و هربار به طریق خاصی آب دهان را بیرون اندازد.

... آتنیها مانند رومیها برخی از ایام سال را شوم می‌پنداشتند و در آن ایام از ازدواج و معامله و حضور در مجامع و صدور احکام قضایی پرهیز می‌کردند ...

کوچه‌های آتن از کهنه و غیبگویان و معبرین پر بود و آتنی به تفأل و تطیر عقیده تام داشت. هرگاه صدای عطسه‌ای می‌شنید یا اینکه اتفاقا گوشش صدا می‌کرد یکباره از کاری که در پیش داشت، چشم می‌پوشید ... مردم در زندگی خصوصی نیز آزاد نبودند چنانکه در غالب مدینه‌های یونان، مجرد زیستن ممنوع بود و در اسپارتا علاوه بر مجردان کسانی را هم که دیر متأهل می‌شدند مجازات می‌کردند.

حکومت در آتن می‌توانست مردم را به کار و در اسپارتا به بی‌کاری محکوم سازد. «191»

تغییرات کلی در قوانین و سنن عهد کهن

تکامل تدریجی وسایل تولیدی، و افزایش روزافزون محصولات فلاحتی و صنعتی، زندگی مردم را بیش از پیش قرین آسایش و امنیت نموده از طرف دیگر در نتیجه استقرار نظام بردگی و استثمار غلامان و مردم بی‌حقوق، طبقات متوسط و ممتاز اجتماع می‌توانستند با فراغ خاطر در مسائل مختلف اجتماعی مطالعه و بررسی کنند و در پیرامون صحت و سقم معتقدات و نظامات اجتماعی عصر خویش بیندیشند. چیزی که متفکران

جامعه و سیاستمداران عصر را به چاره‌جویی برمی‌انگیخت بیش از همه جنبش طبقات محروم و قیام بردگان و غلامان بود که گاه‌وبیگاه برای از هم گسستن زنجیرهای اسارت و رهایی از چنگال ستمگران و قوانین و سنن غلط اجتماعی، قیام و امنیت و آرامش طبقات مرفه را مختل می‌کردند. مجموع این عوامل و سست شدن بنیان معتقدات مذهبی مردم، زمامداران یونان و روم را بر آن داشت که در مقام

---

(191). همان، ص 221 به بعد.

چاره‌جویی برآیند. بموجب الواح دوازده‌گانه که قبل از کشف قوانین حمورابی از قدیمترین قوانین مدون به‌شمار می‌رفت «هر امری که مورد قبول عامه بود قانون خوانده می‌شد و چون از آن پس قانون زاده فکر افراد بشر بود، تغییر آن مانعی نداشت.» «192» در قوانین جدید از خدایان سخنی به میان نمی‌آمد و قانون از جمله احکام دینی به‌شمار نمی‌رفت. در الواح دوازده‌گانه برخلاف قوانین قدیم تقسیم میراث پدر را میان برادران تمام مجاز می‌دانستند و مردم برخلاف گذشته مردم حق وصیت داشتند و می‌توانستند در اموال خود تصرف کنند.

در حقوق آتن نیز در اثر تغییر اوضاع اقتصادی و قیام طبقات محروم، تغییراتی پدید آمد. در شهر مزبور به فاصله سی‌سال دوبار مجموع قوانین مدنی بوسیله دراکو «193»، و سولون تغییر یافت. قوانین دراکو حافظ منافع اشراف بود ولی قوانین سولون مولود انقلابات اجتماعی آتن بود. و سولون در اشعار خویش افتخار می‌کند که زبردستان و زیردستان از

قوانین واحدی پیروی می‌کنند. بموجب قوانین جدید، میراث پدران بین فرزندان ذکور بالسویه تقسیم می‌شد.

قرابت از طریق زنان نیز ارزش قانونی داشت ولی قرابت ذکور بر آن مقدم بود. علاوه‌براین، مردم برخلاف گذشته حق وصیت داشتند و پدران نمی‌توانستند دختر یا پسر خود را بفروشند. علاوه‌براین، خانواده مقتول، حق تعقیب قاتل را نداشت بلکه تمام افراد مدینه در این امر ذیحق بودند. به این ترتیب در نتیجه تکامل اجتماعی حکومت اکثریت و مصلحت خلق تا حدی جای فرمانروایی بی‌چون و چرای مذهب را گرفت. «از سولون که مردی آزاداندیش و خیرخواه بود پرسیدند: آیا قانون خویش را برای وطن مفیدترین قوانین می‌شمارد؟

در جواب گفت: مفیدترین قوانین نیست ولی از هرحیث با اوضاع کنونی وطن متناسب است.» «194» در عصر سولون از برکت دموکراسی ناقصی که وجود داشت برای اتخاذ تصمیم در مسائل مهم اجتماعی عموم مردم صاحب حقوق را جمع و با آنان مشورت می‌کردند درحالیکه در دوره‌های پیش، نظر کاهن، شاه و حاکم بر عموم مردم تحمیل می‌شد. با این حال در آن دوران از دموکراسی حقیقی اثری نبود، همواره بین توانگران و فقیران جنگ و ستیز بود.

جمعی با ناز و نعمت و تن‌آسانی زیست می‌کردند و روزبروز بر ثروت خود می‌افزودند درحالی‌که اکثریت در عین تیره‌روزی و احتیاج از حقوق سیاسی و اقتصادی بی‌نصیب بودند و بدین سبب همواره مترصد انقلاب بودند.

دوشادوش انقلابات سیاسی، انقلابی فکری و ایدئولوژیک نیز در جوامع کهن پدید آمد. از مقام و منزلت خدایان کاسته شد، مردم دریافتند که مردگان در گور زندگی را از سر نمی‌گیرند و به صرف اغذیه این جهانی نیازی ندارند. «آتشگاههای خانوادگی مانند پیش افروخته بود ... لکن ستایش ایشان برخلاف عقیده باطنی و بنابر عادت دیرین انجام می‌گرفت.» «195» رشد فکری مردم موجب پیدایش اندیشه‌های فلسفی گردید. فیثاغورس به خدایان گوناگون و شعایر مذهبی به دیده بی‌اعتنایی می‌نگریست، آناکسا گوراس چنان تیشه به ریشه خدایان زد که آتنیان مرگش را واجب شمردند. پس از این دو، سوفسطاییان پرچم عقل و استدلال را

---

(192). تمدن قدیم، پیشین، ص 326.

(193).Dracon

(194). همان ص 337.

(195). همان، ص 376.

را در دست گرفتند و با صبر و شکیبایی بیشتر، با مقررات مدنی و خرافات مذهبی به جنگ و ستیز برخاستند.

به قول افلاطون: «سوفسطاییان آنچه را که تا آن زمان ثابت و تغییرناپذیر می‌نمود، به طریق تغییر رهبری کردند. اعتقاد ایشان براین بود که عقاید دینی و سیاسی باید متکی بر ضمیر و

وجدان آدمی باشد نه بر عادات نیاکان و معتقدات قدیم ...» افلاطون از قول یکی از سوفسطاییان می‌گوید: «ای کسانی که در این مجلس گرد آمده‌اید، من شما را چون خویشاوندان یکدیگر می‌نگرم، زیرا از لحاظ طبیعت همگی اهل یک مدینه‌اید اما افسوس که قانون ستمکار در بسیاری از امور مخالف طبیعت است!» «قانون و عادات اجتماعی را مخالف طبیعت شمردن، حمله‌ای مستقیم به اساس سیاست بوده. آتنیان «پروتاگراس» را تبعید کردند و نوشته‌هایش را تماما سوختند، لکن از این کار ثمری حاصل نشد و تعلیمات سوفسطاییان در حیات اجتماعی تأثیر بسیار کرد، چنانکه بتدریج از اهمیت مقررات مدنی و اقتدار خدایان بکاست و بحث در مسائل اجتماعی در خانه و مدینه آزاد گشت.» «196» سقراط نیز کمابیش با نظریات انقلابی سوفسطاییان موافق بود. او می‌گفت: حقیقت فوق عادت و عدالت برتر از قانون است.

چون وی عملا به قربانیها و اعیاد مذهبی ایمانی نداشت و با مذهب مدینه مخالفت می‌کرد و نسل معاصر را به تعقل و تحقیق برمی‌انگیخت، حکم قتلش را صادر کردند. پس از مرگ سقراط بحث در پیرامون مسائل اجتماعی ادامه یافت و مردان پژوهنده‌ای چون افلاطون و ارسطو در این زمینه‌ها به تحقیق و تفحص پرداختند و چنانکه ضمن مطالعه در تاریخ اجتماعی یونان خواهیم دید، در زمینه‌های مختلف اجتماعی و فلسفی کتب و آثار گرانقدری از خود به یادگار گذاشتند. ارسطو گفت: «قانون آن است که مقرون به حق و صواب باشد.» و در تعالیم خویش می‌گوید: «از پی آنچه با عادات نیاکان ما موافق است برنباید خاست و آنچه را بنفسه نیکو و پسندیده است جستجو باید کرد.» و در جای دیگر می‌نویسد که: قوانین و مقررات بشری ناچار بایستی بمرور ایام تغییر یابد. و درباب حفظ احترام نیاکان می‌گوید: «پیروی آراء و عقاید آنان کاملا مخالف عقل و صواب است.» «197»

کلبیون تنها منکر عقاید پیشینیان نبودند بلکه حب وطن را نوعی تحقیر به امم جهان می‌دانستند و سراسر عالم را وطن آدمی می‌شمردند. رواقیون با دید وسیعتری به مسائل و امور اجتماعی می‌نگریستند. زنون می‌گفت: «باید تمام افراد بشر را چون هموطنان خویش بنگریم.» و آرزو داشت روزی مردم جهان در زیر پرچم دولت واحدی گرد آیند. وی بشر را آگاه ساخت که مقام انسانیت برتر از مقام عضویت مدینه است.

فتوحات اسکندر و پیروزیهای فلسفه راه را برای آیینهای جدید باز کرد. آتن قرن سوم چنان مورد حمله آیینهای خارجی قرار گرفته بود که همه بطور کلی وعده بهشت می‌دادند و تهدید به جهنم می‌کردند. «اپیکور» مانند «لوکرسیوس» (در روم قرن اول) احساس کرد که لازم است مذاهب را دشمن آرامش فکری و لذت زندگی خواند ... مذهب قدیمی، اشرافی

---

(196). همان، ص 378 به بعد.

(197). همان، ص 280 به بعد.

بود و خارجیان و بردگان را مستثنی ساخته بود، آیین جدید شرقی، تمام مردان و زنان را از بیگانه و غلام و آزاد می‌پذیرفت و نوید زندگی جاوید را به همه یکسان می‌داد ...
تصویری که «تئوفراستوس» از مرد خرافی می‌کشد نشان می‌دهد تا چه حد قشر فرهنگ حتی در مرکز تمدن و فرهنگ نازک بود. شماره 7 مقدس بود! هفت سیاره، هفت روز هفته، هفت عجایب، هفت عصر زندگی بشر، هفت آسمان، هفت در دوزخ، همه از این

قبیل است ... مردم بی چون‌وچرا می‌پذیرفتند که ستارگان خدایانی هستند که جزئیات سرنوشت مردم و دولتها و شخصیتها و حتی افکار را تعیین می‌کنند ... زندگی آنکه زیر مشتری است، شاد و آنکه زیر زحل است شوم می‌باشد. حتی کلیمیها که کمتر از دیگران خرافی بودند با این جمله تعارف می‌کردند: «انشاء اللّه ستاره‌ات میمون باشد» «198» ریشه عمیق عقاید خرافی سبب گردید که جمعی از متفکران یونانی به جنگ با عقاید غیر علمی برخیزند؛ اپیکور گفت:

... هدف فلسفه آزاد کردن بشر از ترس، بخصوص از خدایان است. اپیکور از مذاهب بیزار بود زیرا به عقیده او مذهب در جهل پیش می‌رود و آن را ترویج می‌کند و زندگی را از وحشت جاسوسان آسمانی و خشم و غضب بیرحمانه و مکافاتهای بی‌انتها تیره و تار می‌سازد ... دنیا را نه خدایان ساخته‌اند و نه رهبری آن با ایشان است ... ما نمی‌توانیم از ماوراء حواس چیزی بفهمیم. عقل باید خود را با تجربه حواس راضی کند و تجربیات را بعنوان حقایق بپذیرد.

تمام مسائلی که لاک و لایب نیتز در دو هزار سال بعد مطرح کرده‌اند در این جمله حل می‌شود: اگر دانش از حواس حاصل نمی‌شود پس از کجا می‌آید؟ «199»

به این ترتیب اندک‌اندک مردم از قید معتقدات قدیم آزاد شدند و انقلاب فکری که از قرنها قبل از میلاد مسیح آغاز شده بود، بتدریج آثار آن ظاهر شد. چنانکه دیدیم هیأت اجتماعیه قدیم مبتنی بر مذهبی کهن بود و هرخدایی را منحصرا حامی خانواده یا مدینه‌ای می‌شمرد. حقوق آدمیان نیز از مذهب ناشی می‌شد چنانکه حق تملک و حق وراثت و طرح دعاوی به‌جای آنکه بر اصل عدل و انصاف متکی باشد، براساس معتقدات مذهبی استوار بود.

حکومت پدر در خانواده و حکومت شاه یا حاکم در مدینه از مذهب پدید می‌آمد.

وطن‌پرستی از جمله عبادات، و تبعید چون تکفیر بود. آزادی فردی مفهومی نداشت. هرکس ناگزیر بود بر بیگانگان به دیده دشمن بنگرد. وضع شهرهای یونان و ایتالیا در قرون اولیه تاریخ چنین بود ولی این اوضاع و احوال، چنانکه گفتیم، با تغییر زیربنای اجتماع و تکامل وسایل تولیدی و افزایش محصولات صنعتی و کشاورزی دگرگون گردید. معتقدات اجتماعی و مذهبی مردم با تغییر اوضاع اقتصادی و ظهور متفکرین و فلاسفه رو به تغییر نهاد و مردم از اسارت دین کهن رهایی یافتند. با ظهور مسیحیت بار دیگر معتقدات مذهبی بر افکار بشر مستولی شد ولی دین مسیح بمراتب از ادیان کهن مترقی‌تر بود. عیسی به اصحاب خویش می‌گفت بروید و جهانیان را به راه راست هدایت کنید. بنابراین، این دین برخلاف ادیان قدیم، خانوادگی و

---

(198). تاریخ تمدن، (کتاب دوم- بخش سوم)، پیشین، ص 148.

(199). همان، ص 155 و 256.

منحصر به مدینه معینی نبود و راه و رسم تقدیم هدایا و قربانیها را برای خدایان منسوخ کرد.

با ظهور و اشاعه مسیحیت، چنانکه خواهیم دید، جامعه بشری در راهی نو قدم نهاد که همان دوران رشد اقتصاد بردگی و عصر مبارزات طبقاتی است.

نبرد علم با جهل و خرافات

بطوری‌که دیدیم در دوره جاهلیت، بشر مغلوب، عاجز، ضعیف و محروم از لذات در جستجوی یک وسیله تسلی بود؛ به‌همین مناسبت، دست به دامان خدایان می‌زد و به نیروهای مافوق الطبیعه توسل می‌جست. انسان جاهل آن روز با معلومات نارسای خود نمی‌توانست با دانش و روشهای عقلی آشنا و مأنوس گردد. ولی امروز روی گردانیدن از دانش و پشت کردن به چشمه فروزان علم تنها نتیجه جهل و بیخبری نیست بلکه اغراض و منافع اقتصادی بعضی طبقات با اتخاذ چنین روشهایی سازگاری کامل دارد. کسانی که با اینهمه دلایل روشن به حکومت علم و عقل و استدلال ایمان نمی‌آورند و مردم را به موهوم‌پرستی دعوت می‌کنند، هدفی جز گمراه کردن و غارت مردم ندارند. جامعه‌شناسان و دانشوران مترقی تغییرات تکاملی عالم را مولود قوا و انگیزه‌های مرموز نمی‌دانند بلکه آنها به کمک مشاهده و تجربه و به نیروی عقل می‌کوشند تا علل علمی و اساسی تغییرات و تحولات طبیعی و اجتماعی را دریابند. جان لوئیس دانشمند انگلیسی در کتابی که علیه ایدآلیسم جدید نوشته است، می‌گوید:

اگر در جریان پژوهش و تحقیق ... حلقه‌ای از زنجیر قانون علت و معلول مفقود و رابطه دوپاره زنجیر مقطوع شد، دانشمند برای جستن حلقه مفقود دست به دامان معجزات نمی‌زند بلکه روی این اعتقاد که بیشک حلقه مفقود را خواهد جست به تفحصات خود ادامه می‌دهد. علمای مادی بر اثر مجاهدات پی‌گیر و تسلیم نشدن به امور غیر معقول، مسائل بیشماری را حل کرده‌اند که اگر به عالم مافوق الطبیعه قائل بودند هرگز به حل آنها توفیق نمی‌یافتند ... کسی که به مافوق الطبیعه معتقد است بدون اینکه علل علمی بیماری را بجوید آن را به سحر سیاه و شیطان یا مجازات خدایی نسبت می‌دهد و بجای آنکه راه

رستگاری طلب کند، به آغوش ادعیه و قربانیها پناه می‌برد. بومیهای افریقای مرکزی وقتی که از ذوب آهن با ادوات ابتدایی خود مأیوس می‌شدند به‌جای آنکه دنبال اشتباه فنی خود بروند ناکامی خود را معلول سحر و جادو می‌شمردند. به این ترتیب موهوم‌پرستی نه‌تنها انعکاسی از نادانی است بلکه سبب جاوید ساختن آن است. در نظر موهوم‌پرستان، دانش چیزی کفرآمیز است.

جان لوئیس در جای دیگر می‌نویسد:

... در دورانی که تناقضات و معضلات اجتماعی رو به فزونی است و فقر و غنا باهم قوس صعودی می‌پیمایند ... در عصری که جنگ و بحرانهای اقتصادی مانند بلایای آسمانی بر مردم نازل می‌شوند، در چنین احوال و شرایطی بشر بر اثر هجوم بلایا و ندانستن راه چاره تصور می‌کند که بازیچه دست نیروهایی است که قدرت تأویل و استنباط آنها را ندارد. ولی حقیقت این است که راه حل

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 99

این معضلات منحصر است به کشف علل اقتصادی فقر، بیکاری و جنگ که ریشه آنها را باید در روش حکومتهای طبقاتی جست و فقط با پایان دادن به حکومتهای طبقاتی است که می‌توان این بلایا را معدوم کرد. تا وقتی که در دنیا بهره‌گیران از وضع موجود، و آنها که سود خود را در تثبیت وضع حاضر می‌جویند وجود دارند تا زمانی که افراد جامعه از نظر اقتصادی به طبقه حاکمه بسته‌اند و افکار خود را از تعلیمات و تبلیغات آنها کسب می‌کنند ... با یک تحول اساسی مخالفت جدی به عمل می‌آید ... میل شدید به فرار از جلو

حقایق، فکر را به دامان اقسام توهمات و تأویلات و تدابیر مافوق الطبیعه می‌اندازد. دلیل رواج طالع‌شناسی، عرفان و انواع عقاید خرافی همین است ...

همانطور که «ویو کاناندا» متفکر عالیقدر هند گفته است:

... ما را نیاز به مذهبی است آدمی‌ساز، این اندیشه‌های موهوم و ناتوان‌کننده را ترک کنید و نیرومند باشید ... بگذار تا پنجاه سال بعد ... خدایان، همه از ضمیر ما محو شوند، تنها خدای بیدار همین است، همین نسل ماست که دست و پا و گوش او همه‌جا پیداست. او همه‌چیز را دربرمی‌گیرد، تنها آن‌کس که به دیگر موجودات خدمت کند به خالق خود خدمت کرده است. «200»

«آنچه ایدئولوژی باستانی‌ترین دولتهای برده‌دار را مشخص می‌سازد رنگ مذهبی آن است. این حقیقت در مورد بابل، مصر، هند، اورارتو، ایران و کشورهای باستانی امریکا بیش از همه صدق می‌کند. هرچند اشکال مذاهب و مراسم دینی و محتوای اساطیر در سرزمینهای مختلف گوناگون است، ولی مضمون مذهبی آن همواره یکسان است؛ زحمتکشان باید مطیع می‌بودند، و الا خدایان آنها را در این جهان یا پس از مرگ کیفر می‌دادند.

بسیاری از آیینهای مذهبی در اذهان توده تصوری از دوزخ و بهشت می‌پرورانید.

کاهنان با وسایل گوناگون توده‌ها را متقاعد می‌ساختند که قدرت ثروتمندان از خداوند ناشی شده است. الوهیت قدرت شاه و شخص سلطان، در دولتهای مستبد قدیم بارزترین نتیجه مساعی کاهنان است. علاوه بر قوای عالی قانونگذاری، اجرائی و قضایی، قوه مذهبی نیز در دست پادشاه متمرکز بود ... تقدیس یک فرمانروای واحد بر روی زمین، تصور

وجود شاهی را نیز در جمع خدایان آسمان، در ذهن توده‌ها به وجود می‌آورد ... عبور تدریجی از «شرک» «201» به «توحید» «202» در درجات گوناگون و به اشکال متفاوت، در بیشتر دولتهای برده‌دار تحقق می‌یابد.

زحمتکشان در برابر طبیعت و نیز در مقابل استثمارکنندگان و ستمگران، ناتوان بودند و این وضع برای استقرار ایدئولوژی طبقه حاکم، زمینه مساعدی را در ضمیر توده‌ها به وجود می‌آورد. با اینهمه درک ایده‌آلیستی نیز چندان ریشه‌دار نبود. عناصر ماتریالیسم و دیالکتیک رفته‌رفته تکامل می‌یابد. دو عامل اصلی، مفاهیم مذهبی را از همان آغاز سست می کرد و

---

(200). تاریخ تمدن، (کتاب دوم- بخش دوم) پیشین، ص 863.

(201).Polytheisme

(202).monotheisme

به توسعه درک ماتریالیستی میدان می‌داد.

عامل نخست، افزایش معلومات و اطلاعات مثبت و انباشته شدن آن است. پیشرفت نیروهای مولد امکان می‌دهد که قوانین طبیعت یکی پس از دیگری کشف شود، مثلا اگر در روزگاران گذشته ساکنان جلگه میان دجله و فرات به طغیانها همچون خشم نیروهای غیر قابل درک ماورای طبیعت می‌نگریستند، اینک دیگر رفته‌رفته به علل آن پی‌می‌بردند و

می‌توانستند طغیان ادواری رودخانه‌ها را پیش‌بینی کنند ... بدبختیها و مشقات طبقات محروم آنها را وادار می‌کرد که نه فقط به ضد دولت بلکه در برابر کاهنان نیز به پا خیزند ... نیازمندیهای اقتصادی، در دولتهای باستانی آسیا و افریقا مبانی شناخت علمی را به وجود می‌آورد ... «203»

گسترش فعالیتهای فکری انسان

«انسانی که در آغاز پیدایش خود تازه یاد می‌گرفت که با ابزار غیر مؤثر و غیر کافی با طبیعت درآویزد، اینک در امر تکنولوژی به مرحله‌ای از ترقی و تکامل رسیده که قادر است وابستگی حقارت‌آمیز خود را در قبال نیروهای طبیعت یکسره به دور افکند. این سیر تکاملی مفهوم دیگری هم دارد، و آن این است که سلطه روزافزون انسان بر نیروهای طبیعت، به او امکان می‌دهد که لاینقطع بر مقیاس تولید بیفزاید ... تولید لوازم مادی حیات، در شرایط کنونی بالقوه به درجه‌ای وسعت یافته است که برای تأمین حیات ساکنان کره ارض کفایت می‌کند ...

فعالیت فکری انسان در جریان تاریخ، همواره تشدید می‌شود و توسعه می‌یابد ... در طی تاریخ مسائل جدیدی مطرح می‌شود و مسائل کهن تغییر می‌یابد. آنگاه تفسیرات دچار دگرگونی می‌گردد و راههای مختلفی پیموده می‌شود تا انسان در حل مسأله تازه‌ای توفیق یابد. اما در مجموع، جریان آرام، پر از تضاد ولی دایمی، دانش انسان را همواره توسعه می‌دهد. و آن را در برخی جنبه‌ها به نتایج قطعی می‌رساند و همچنان به پیش می‌رود ... حاصل فعالیتهای فکری انسان متقابلا خود انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر انسان آفریننده تاریخ است، تاریخ نیز به نوبه خود سازنده انسان است. یک نظام اجتماعی که بوسیله انسان ایجاد شده، به سهم خود، در شکل دادن به انسان مؤثر است. دانش را انسان

می‌آفریند، ولی این دانش به نوبه خود آفریننده شعور انسان نیز هست. به این جهت است که انسان در جریان حیات تاریخی خود، از طریق فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی که همواره با فعالیتهای فکری او ارتباط دارد، زندگی خود را به‌پیش می‌برد ... توسعه فعالیتهای فکری انسان از تکامل «زبان» او نیز بخوبی آشکار می‌شود. زبان درخشانترین و نزدیکترین نشانه تکامل فکری انسان است ... اندیشه انسان و میزان پیشرفت آن، و سطح تکامل آن را می‌توان به وسیله زبان اندازه گرفت ... انسان طی حیات تاریخی خود زمین و منابعی را که در اختیار داشته، بنحو خستگی‌ناپذیر، توسعه داده است. او یاد گرفت که نیروهای طبیعت را مهار کند، و آنها را به خدمت خود درآورد، ازاین‌رو توانسته است نیازمندیهای خود را که هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی روزافزون است برآورده سازد ... انسان قوانین طبیعت را کشف

---

(203). تاریخ جهان باستان، ج 2، پیشین، ص 12.

کرد، و شیوه‌هایی به کار برد تا آنها را به سود خود به کار اندازد ... انسان همه اقدامات را به عمل می‌آورد و تمام وسایل را به کار می‌برد تا فعالیت علمی و فکری خود را بسط دهد.

انواع اسباب و ابزار علمی می‌سازد، و سیستمی از دانشها، که بر تمام زمینه‌های گوناگون زندگی مربوط می‌شود، بوجود می‌آورد. تاریخ نشان می‌دهد که برای رشد بعدی فعالیتهای فکری بشر، امکانات عظیمی در پیش است ... تردید نیست که پیشرفت صعودی انسان به هیچ‌وجه منظم و پیوسته انجام نیافته است ... با این حال سیر تاریخ جنبه صعودی

دارد؛ به این معنی که بشریت طی تاریخ، لا ینقطع و با گامهای استوار در همه زمینه‌ها تکامل یافته است.

اصل انسانی، جوهر تاریخ است ... تاریخ نشان می‌دهد که انسان موجودی است هوشمند و اجتماعی؛ طبیعت او چنین است ... شواهد تاریخی رنسانس «204» یعنی دوره بین مرحله اول و مرحله آخر قرون وسطی، در تمام مراکز تاریخ: اروپا، آسیای غربی، آسیای میانه، چین و هند نشان داد که حیات اجتماعی و ترقی فرهنگی دیگر نمی‌توانست در چهارچوب اصولی که در دوران قبل به وجود آمده و به آن عمل شده، پیشرفت کند. این اصول الزاما بد نبودند ولی به مرور متحجر شده و به صورت دگم (تعالیم ثابت و تغییرناپذیر) درآمده بودند، و ازاین‌رو اندیشه انسان را از پیشرفت بازمی‌داشتند؛ در چین دگم کنفوسیوس، در آسیای میانه دگم اسلام و در ایتالیا دگم مسیحیت. برای پیشرفت، این قیود می‌باید از سر راه برداشته می‌شد و راه به سوی اندیشه خلاق و آزاد باز و هموار می گردید.

... هومانیستها در کشورهای مختلف، برحسب محیط تاریخی متفاوت خود به شخصیت انسانی، ارزشهای متفاوتی نسبت می‌دادند. پرچمداران رنسانس چین شخصیت انسان را در شایستگی او در اصلاح و پیشرفت خود می‌دانستند. متفکران بزرگ آسیای میانه و ایران روی خصوصیات اخلاق عالی انسان، مانند شایستگی و نیکخواهی و ظرفیت دوست-داشتن، تأکید می کردند. پیشگامان، رنسانس خصلت مشخصه انسان را عقل او می‌دانستند ... در روشنایی این تعریف می‌توان به طرف تاریک و تیره تاریخ یعنی اقیانوس غمها و رنجهایی که جامعه بشری تا امروز در آن غوطه‌ور است نظر افکند. این حقیقت که آدمیان قادر بودند واقعیتها را ببینند و شر را شر، تجاوز را تجاوز، و جنایت را جنایت بنامند، حقا فضیلت بزرگی است که از هومانیسم سرچشمه گرفته است ... شایسته‌ترین فرزندان انسان

هرگز از مفهوم واقعی خوب و بد بمنزله آنچه که به همه انسانها ارتباط دارد، دوری نجسته‌اند. این مردان بزرگ فارغ از تنگ‌نظریهای طبقاتی، تصور خوب و بد را در دایره منافع مشترک تمام مردم ارزیابی کرده‌اند و هرچند این مفاهیم در زمان خود آنها تحقق نیافته باشد با اینهمه در پیشرفت انسان، سهم بزرگی ایفا کرده و فرا راه تاریخ چراغ راهنمایی برافروخته است ... وظیفه کنونی انسان این است که همه دانشهای طبیعی را جنبه انسانی بخشد و اگر این کار را نکند، قدرتش در قبال نیروهای طبیعت به چیزی بیهوده که شایسته

---

(204). Renaissance

انسان نیست، مبدل خواهد شد. منشأ شر باقی می‌ماند، منشأ اصلی شر همانا استثمار انسان از انسان و استفاده از جنگ بعنوان وسیله حل اختلاف است. استثمار انسان بوسیله انسان چیز تازه‌ای نیست ... ولی در سطح کنونی تکامل نیروهای تولیدی، چنین استثماری را می‌توان از میان برداشت و نیز در شرایط کنونی تکامل عقل و اخلاق، استثمار مانند جنگ جنایت شمرده می‌شود. انسان این اعتقاد را به اصل انسانی خود مدیون است. پس‌ازآنکه جنگ و استثمار انسان بوسیله انسان از میان برداشته شود و پس‌ازآنکه دانشهای طبیعی، جنبه انسانی به خود گرفت، آنگاه جامعه قادر خواهد بود که توسعه تاریخ و جنبش ارزشهای اخلاقی را که اصل انسانی مهمترین آنهاست، با یکدیگر بیامیزد و ترکیب کند.» «205»

---

(205). تاریخ جهان باستان، ج 1، پیشین، ص 26 به بعد (به اختصار).

رشد تدریجی علوم و صنایع

اگر بخواهیم از تاریخ علوم و صنایع بشری آگاه شویم، باید سرگذشت علم و تاریخ صنایع را از روزگار قدیم تا امروز مورد مطالعه قرار دهیم. غالبا مردم تصور می‌کنند که علوم و دانشهای بشری از قرون جدیده، یعنی از سده شانزدهم و هفدهم به بعد آغاز گردیده است، ولی چنانکه «جرج سارتن» در تاریخ و سرگذشت علم متذکر شده است، این اندیشه درست نیست؛ و مانند آن است که کسی را در سن کمال ببینیم و فراموش کنیم که وی برای رسیدن به این مرحله ناگزیر از مراحل کودکی و جوانی گذشته است ... بدبختانه باید اذعان کرد که مبانی تربیتی بسیاری از اهل علم طوری نیست که آنان را وادارد که برگردند و به عقب نگاه کنند ... برای آنان تاریخ علم حتی از قرن هفدهم هم شروع نمی‌شود و هرچیز و هرکار را ساخته و پرداخته سده‌های نوزدهم و بیستم می‌دانند. این فکر از آن‌روی درست نیست که نتایج بسیار درخشانی که در زمانهای جدید به دست آمده است بر روی کوششهای پیشینیان استوار است و اگر آن مساعی به کار نرفته بود، این نتایج به بار نمی‌آمد ... هرچه بیشتر به آنچه در زمان ماضی شده است واقف شویم، بهتر به معنی و مفهوم تکامل علم پی می‌بریم و لااقل درک می‌کنیم که ترقیات کنونی، نتیجه زحمات مدتی بسیار دراز است.

اگر هم از قرون متمادی که خبر و سند و مدرکی از آنها در دست نیست، چشم بپوشیم باز تاریخ علم شامل چهار تا پنجهزار سال است که مقدم بر دوسه قرن اخیر می‌باشد. در قرون باستانی و وسطی، علم، در ادوار کم یا بیش کوتاهی که بر اثر عوامل متعدد قطع و وصل گردیده، بطور متوالی در پیشرفت بوده است ...

البته پیشرفت علم در قرون گذشته نامنظم‌تر و تصادفی‌تر از زمان حاضر بوده و نیروی خیلی بیشتری در راههایی که امیدی در آنها نبوده، صرف می‌شده است. «1»

با این حال در اوایل هزاره پیش از میلاد مسیح در کشورهای بین النهرین، مصر، هندوستان و چین علم در راه کمال پیش می‌رفت و اهالی بین النهرین و مصر گذشته از خط بر بسیاری از مسائل ریاضیات و نجوم و طب نیز دست یافته بودند.

---

(1). جرج سارتن، سرگذشت علم، ترجمه احمد بیرشک، ص 175 به بعد.

بنابر آنچه گفته شد، مسلم است که آفتاب تمدن از شرق طلوع کرده است.

ضرب‌المثل «از خاور روشنایی برخاست و از باختر قانون» بسیار پرمغز و بامعنی است ... ما عادت کرده‌ایم که تمدن خود را غربی بخوانیم و آداب‌ورسوم غربیان را به رخ شرقیان بکشیم و گاهی هم‌چنین می‌پنداریم که اختلاف بین آداب‌ورسوم ما و آنان کاهش‌پذیر نیست. اینکه گفته می‌شود «خاور خاور است و باختر باختر، این دو هیچ‌گاه به‌هم نخواهند رسید» تصوری است نادرست ...

ما نباید اشتباهی را بکنیم که یونانیان کردند، قرنها خود را تنها قوم باهوش و متفکر پنداشتند و ... بیگانگان را وحشی دانستند. در نتیجه سقوطشان به همان اندازه سهمگین بود که تمدنشان خوش درخشید. نوسان علم را بین شرق و غرب به یاد آوریم، چرا تجدید چنین نوسانی را غیرممکن پنداریم؟ باز ممکن است از شرق فکرهای عالی به ما الهام؛ شود ما باید این افکار را با آغوش باز بپذیریم ... امریکاییها به تمدن امریکایی خود می‌نازند، اما پرونده آن بسیار کوتاه و ناچیز است. سیصد سالی که از عمر آن می‌گذرد در مقابل عمر مجموع تجربیات بشر چنان کوتاه است که چشم برهمزدنی را می‌ماند. آیا این تمدن به سوی ترقی خواهد گرایید یا راه تدنی و انحطاط خواهد پیمود. بسیار عناصر ناباب در آن عصر وجود دارد و اگر امریکاییان بخواهند این عناصر را، پیش از آنکه از سلطه آنان خارج شود نابود و ریشه‌کن کنند، باید بناچار آنها را با بیرحمی فاش و برملا سازند ... باید علم را بخاطر خود آن ترویج کنیم. حقیقت را آنچنانکه شیوه دانشمندان است دوست بداریم و از آن نهراسیم، از خرافات بپرهیزیم، هرچند ظاهری آراسته داشته باشند ... متواضع باشیم زیرا که هنوز از بوته امتحان سربلند بیرون نیامده‌ایم. هنوز ممکن است الهامات دیگری از شرق برسد و بی‌شبهه خواهد رسید و ما باید برای درک آنها عاقلتر باشیم ... شرق و غرب در حکم واحدند، هردو قیافه‌های مختلف یک موجود هستند و دو مرحله اصلی و مهم تلاش بشر را مجسم می‌سازند. حقیقت علمی مانند خوبی و زیبایی در شرق و غرب یکی است ... بگذار با حقشناسی آنچه را که به شرق مدیونیم به یاد آوریم ... نباید زیاد به خود مطمئن باشیم. علم ما بزرگ است و شاید جهل ما بزرگتر. باید به هروسیله در ترقی دادن و پیش بردن روشهای خود جهد کنیم و نظم فکری خود را قوام بخشیم. کار علمی خود را به آرامی و استواری و با روحی متواضع دنبال کنیم. درعین‌حال

نیکوکار باشیم. خانه خود را از زشتیها پیراسته کنیم، ستمی را که به دیگران روا می‌داریم به یک‌سو نهیم.

بخصوص از دروغ که از گناهان دیگر بدتر است بپرهیزیم. مراقب باشیم که کوچکترین چیزهای خوب و معصوم از گزند مصون بمانند ... هیچ اهل دلی نمی‌تواند از زندگی لذت ببرد درحالی‌که بسیاری از افراد جوامع ما در زیر چرخهای اجتماع خرد می‌شوند. ما اگر بدیهای قرن هیجدهم را از یاد ببریم

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 106

معذوریم، اما به هیچ‌روی مجاز نیستیم که معایب زمان خود را، که رفع و علاج آنها در اختیار و قدرت ماست، به دیده اغماض بنگریم. «2»

جرج سارتن ضمن بحث انتقادی از سیر علوم در شرق و غرب و فتوحات و پیروزیهای علمی، ملل شرق را فهرست‌وار نام می‌برد و می‌گوید:

... در اواسط هزاره چهارم پیش از میلاد مسیح مصریان با نوعی دستگاه اعشاری حساب آشنا بودند. در اواسط هزاره بعد سومریها به یک دستگاه محاسبه فنی جالب دست یافته‌اند و اطلاعات نجومی این قوم نیز شایان توجه است.

در تقویم مصری، سال 365 روزی در 5241 سال پیش از مسیح تدوین و وضع شده است و بابلیان از مشاهدات و مطالعات خود درباره سیارات، در احکام نجومی استفاده می‌کردند ... طولی نکشید که آنها توانستند خسوف و کسوف را پیش‌بینی کنند. علم قدما نه تنها وسعت داشت بلکه بر یک روش علمی (متد) دقیق استوار بود ... ریاضیدانان مصری 17

قرن پیش از میلاد به حل مسائل دشواری، که مستلزم به کار بردن معادلات درجه اول و حتی درجه دوم بود، قادر بودند و استعدادشان در حساب موجب اعجاب است. مسائل تناسب و خطائین را حل می‌کردند و مساحت دایره و کره را، با تقریب بسیار قابل ملاحظه، می‌دانستند و اندازه گرفتن حجم استوانه و مخروط ناقص را بلد بودند. «3»

سپس جرج سارتن از ارزش فنی اهرام مصر و مقام مصریان در رشته طب سخن می‌گوید. آنچه مسلم است تاریخ علم نسبت به تاریخ صنعت بسیار جوان است.

به عقیده امستد، استقرار دولت و رواج سوداگری با رشد تدریجی علم همراه بود.

دولت و سوداگران برای کارهای گوناگون به حساب و اندازه‌گیری نیازمند بودند؛ به‌همین علت در بابل و مصر علم حساب پایه‌گذاری شد و در مصر اندازه‌گیری کشتزارها هندسه ابتدایی را به وجود آورد. زندگی در فضای آزاد و مشاهده ستارگان آسمانی، مردم را به مسائل نجومی علاقه‌مند ساخت، روزوشب از روی حرکت خورشید شناخته شد. مصریها در گاهشماری پیشرفت کردند، قبل از دیگران متوجه شدند که سال خورشیدی نزدیک به 365 روز است.

بابلیها سال را به 12 ماه تقسیم کردند و در رشته جبر و هندسه و نجوم، مردم بابل و مصر پیروزیهایی به دست آوردند. صورت گیاهان را عموما برای سود دارویی آنها فراهم می‌کردند.

درعین‌حال که عده‌ای به جادوگری مشغول بودند دانش آزمایشی نیز در ترقی بود.

نشانهای بیماری به ترتیب از سر تا پا وصف شده است. می‌توانیم بیشتر این بیماریها را بشناسیم. ضمادگذاری، گرم کردن، مالش، پرزجه و میل به کار برده می‌شد. داروها معمولا خوردنی بود. جیوه، راسخت، زرنیخ، گوگرد و پیه حیوانی نیز مورد استعمال داشت، ولی عموما از همان گیاهانی که در داروسازی امروزین یافت می‌شود، به کار می‌بردند. نوشته‌های پزشکی مصری بیشتر همین‌سان بود ... برای شناختن هربیماری با دقت بررسی می کردند ... زخمها را با انگشتان

---

(2). همان، ص 220.

(3). همان، ص 182.

وارسی و آزمایش می کردند. سوزاندن زخم را با چرخ آتش‌افروز انجام می‌دادند.

پزشک مصری هنگام عمل کردن، پوشال کتانی آبکش، زخم پاکیزه کن و سوراخ- گیر کتانی. زخم‌بند و کمان به کار می‌برد. سر زخمها را با نوار یا بخیه هم می‌آوردند ...

پزشک، مغز سرو پیچ‌وتابهای آن را شناخته و با ارتباط مغز با دستگاه اعصاب واقف است. او می‌داند که دل مانند تلمبه است؛ نبض را می گیرد و تقریبا گردش خون را کشف کرده است. «4»

علم و دین در آغاز تمدن بشری از هم جدا نبودند و اقوام دور از تمدن نمی‌توانستند افکار علمی و دینی خود را از هم تفکیک کنند.

بعدها در اثر تولید اضافی و تقسیم کار اندک‌اندک بین پیشوایان مذهبی و اهل علم اندکی جدایی افتاد ولی رابطه بین این دو هیچگاه بکلی قطع نمی‌شد. به قول جرج سارتن «بدنبال هربلا، مانند یک بیماری همه‌گیر، یا زمین‌لرزه، دین احیاء شده و حتی تعصبات مذهبی بسیار شدید بروز کرده است.» «5» در طول تاریخ همیشه حوائج صنعتی و فکر بهتر و آسوده‌زیستن به پیشرفت صنایع و علوم کمک کرده است. به‌همین مناسبت، تاریخ علم با تاریخ صنعت درهم آمیخته و تفکیک آن‌دو امکان‌پذیر نیست. آنچه مسلم است پیروزیهای علمی و صنعتی بشر نتیجه همکاری تمام اقوام جهان است. «هزاران فرد دانشمند زندگی خود را وقف کار دسته‌جمعی کرده‌اند و مانند زنبوران عسلی که در یک کندو کار می‌کنند، در کندوی بزرگی که جهان نام دارد از بام تا شام به کار پرداخته‌اند ...» «6» تا علوم و صنایع بشری پس از گذشت هزاران سال به پایه کنونی رسیده است.

اینک به پاره‌ای ابداعات و اختراعاتی که در طول تاریخ نصیب بشر شده اشاره می‌کنم:

گاوآهن

در همان ایامی که در بعضی از روستاها از گاو به عنوان وسیله حمل و نقل یا حیوان بارکش استفاده می‌کردند، عده‌ای به فکر افتادند که برای کشیدن کج‌بیل و تسطیح زمین به‌جای زن از این حیوان نیرومند استفاده کنند. به این ترتیب:

یک جفت گاو جای زنان را گرفت و گاوآهن به کار افتاد. برای بهره- برداری بیشتر از نیروی کشش حیوانات، یوغ و مالبند نیز اختراع شد. شانه‌های پهن حیوان نقطه اتکاء

مناسبی جهت تحمل سازوبرگ جدید بود و مانع تنفس و حرکت او نمی‌گردید ...
بموجب مدارک مکتوب، مسلم است که استعمال گاو- آهن در بین النهرین و مصر از سه هزار سال پیش از میلاد معمول بود. در سال 1400 پیش از میلاد، گاوآهن به چین نیز رسید و چندی بعد شکل آن بر روی تخته سنگهای سوئد نقش شد و بالاخره در آغاز هزاره اول، گاوآهن و مفرغ در تمام دنیای قدیم انتشار یافت. گاوآهن کار روستاییان را تغییر داد. به‌جای قطعات کوچک زمین مزارع وسیع زیرکشت رفت و گله‌داری از امور وابسته به کشاورزی به

---

(4). شاهنشاهی هخامنشی، پیشین.

(5). سرگذشت علم، پیشین، ص 41.

(6). همان، ص 45.

به شمار آمد. اختراع جدید، زنان را از کار سختی که به عهده داشتند نجات داد، لیکن آنها را از انحصار تولید غلات و بالنتیجه از مقامی که در جامعه به دست آورده بودند، محروم ساخت و بیل زدن مزارع نیز به مردان محول شد. و اما درباره گاوها باید گفت که در وضع جدید، غذایی مقوی‌تر از آنچه از مراتع نصیب آنها می‌شد ضرورت داشت؛ بنابراین، آنها را در اصطبل نگاه داشتند و یونجه و جو را که برای همین کار کشت می‌شد، به آنها می‌دادند و فضولات آنها به عنوان بهترین کود طبیعی به کار می‌رفت. با بستن گاو به گاوآهن، انسان به مهمترین اکتشافات نایل شد و نیروی محرک دیگری را غیر از عضلات

خویش به اختیار درآورد و راه برای استفاده از ماشین بخار و موتورهای انفجاری باز شد. «7»

بطوری که دیاکونوف در تاریخ ما نوشته است: «مادیها از خیش و بستن گاو به آن ... در هزاره دوم و حتی پایان هزاره سوم قبل از میلاد اطلاع داشتند ..» «8»

... روزی در یکی از نواحی جنوب غربی آسیا به این فکر افتادند که دو گاو را بوسیله یوغی به‌هم اتصال دهند و بوسیله آنها گاوآهنی را که از قطعه‌ای چوب و میله‌ای فلزی تشکیل می‌یافت، به حرکت درآورند. به این وسیله قدرت حیوانی جانشین انرژی انسانی شد و ازدیاد محصول با این تدبیر سی تا چهل برابر گردید. روش جدید چنان توفیق یافت که بزودی در مصر و در چین نیز متداول شد. «9»

پیرروسو با استناد به حفریات باستان‌شناسان در عور و تپه گورا اختراع چرخ را که محور تمام صنایع جدید است، مولود مساعی مردم جنوب غربی آسیا می‌داند و می‌نویسد:

طبق نظر ژنرال «فروژیه» «10» از عهد حجر هروقت آدمی مجبور بود بار سنگینی را حمل کند آن را روی شاخ‌وبرگ درختان می‌انداخت و شاخه را مانند ارابه‌ای می‌کشید. بعدها در نتیجه تجارب عدیده دریافت که تنه‌های بزرگ درختان را می‌توان بوسیله غلتانیدن بسهولت حرکت داد. به این ترتیب از آن‌پس بار خود را روی دو تنه درخت قرار داد، و فکر اختراع چرخ را از این غلتکها الهام گرفت. «11»

در سرزمین سومر ارابه‌هایی به دست آورده‌اند که در حدود 2500 تا سه هزار سال قبل از میلاد مسیح ساخته شده است. «وقتی که چرخ اختراع شد پیدایش ارابه نتیجه طبیعی آن بود، می‌بایست دو چرخ را بوسیله محوری به‌هم متصل سازند و بر آن نشیمنی مستقر کنند

و به این مجموعه مالبندی بیفزایند ... با این حال ارابه مقدماتی مزبور بزودی اصلاح و تکمیل شد و تبدیل به وسیله نقلیه کاملی که چهارچرخ داشت گردید.» «12» در اینکه ارابه بوسیله چه

---

(7). سیر تاریخ، پیشین، ص 74.

(8). تاریخ ماد، پیشین، ص 450.

(9). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 44.

(10).Frugier

(11 و 12). همان، ص 45.

حیوانی کشیده می‌شد بین صاحبنظران وحدت‌نظر نیست «ژورژ کونتنو» «13» معتقد است که اولین‌بار از نوعی خر وحشی که در بین النهرین فراوان بود برای کشیدن ارابه استفاده می- کردند، ولی بعدها که اقوام خشن و وحشی آسیای مرکزی به سوی جنوب غربی این قاره روی آوردند، مردم بین النهرین به وجود اسب پی‌بردند و از این حیوان نجیب و سودمند برای حمل ارابه و فعالیتهای رزمی سود فراوان بردند.

«بعد از اینکه اسب و ارابه در حدود دو هزار سال قبل از میلاد مسیح وارد بین- النهرین شد چند قرن بعد به وسیله چادرنشینان سامی که مصر را احاطه کرده بودند به این کشور وارد شد و در قشون فرعون همان وحشتی را ایجاد کرد که در سال 1917 به وسیله اولین

ارابه‌های جنگی متفقین در قشون آلمان ایجاد شده بود. مصریان در این هنگام فقط از خر و گاو بعنوان وسیله کشش استفاده می‌کردند ... بعد از آنکه مصریان قشون متجاوز را از مملکت خود راندند دستگاه جدید جنگی را مورد استفاده قرار دادند ... از آن پس در مدتی بیش از ده قرن ارابه به سراسر جهان راه یافت. بوسیله ارابه و فقط بوسیله ارابه بود که در حدود هزار سال قبل از میلاد مسیح، آشوریان قدرت خود را بسط دادند و نفوذ خود را بر تمام ممالک خاور نزدیک اعمال نمودند. این ارابه‌های سبک بوسیله دو اسب کشیده می‌شد و کماندار تیر- اندازی که دو تن دیگر با سپرهای خود او را حفظ می‌کردند، ارابه را هدایت می‌کرد و نیز بوسیله ارابه‌ها، که تبدیل به ماشینهای جنگی واقعی شده بود، جنگجویان «سارگون» و «سناخریب» و «آشور بانیپال» شهرهای بزرگ را محاصره و فتح می‌کردند. این ماشینهای جنگی عبارت بودند از قلعه‌کوبهای سنگینی که رانندگان آن، همه، زره‌پوش بودند و یا برجهای عظیم متحرکی که بوسیله آن، باروها و استحکامات شهر را می‌کوبیدند و از بالای آن، باران تیر به سوی شهر می‌فرستادند ... سوارنظام آشوری بر پشت اسب بدون زین و برگ و فقط روی قطعه‌فرش ساده‌ای می‌نشست و به حمله می‌پرداخت.» «14»

صنعت فخاری

چرخ موجب پیدایش گردونه فخاری گردید. صنعت فخاری چنانکه دیدیم از عهد حجر صیقلی معمول بود و فخار می‌توانست با دست خود گل را به صور مختلف درآورد و در آفتاب خشک کند. مدتها طول کشید تا فهمیدند که برای تسریع در خشک شدن و افزایش استحکام بهتر است این ظروف را در آتش قرار دهند و بازهم مدتها طول کشید تا فهمیدند که برای اجتناب از خاموش شدن کوره، در نتیجه باد و باران و عوامل دیگر،

بهتر است که سر آن را بپوشانند و به این طریق کوره‌های ساده بدوی پیدا شد و ظرفها و کوزه‌های رنگین بین النهرین در سراسر خاور نزدیک منتشر گردید.

پس از چندی، هنرمندان به این فکر افتادند که به‌جای دست، عمل شکل دادن به گل را بوسیله قرار دادن آن روی گردونه مسطح و دواری تسهیل کنند. این فکر بکر در چه زمانی صورت عمل به خود گرفت؟ به احتمال قوی نزدیک به همان

---

(13).Georges Contenau

(14). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 46 به بعد.

اوقات که چرخ به وجود آمد، زیرا در مصر و در بین النهرین شکل گردونه فخاری را روی ظرفهایی که متعلق به چهارهزار سال قبل از میلاد مسیح است، یافته‌اند ... به این طریق عده نامحدودی کوره‌های فخاری به وجود آمد که محصولات زیبای آنها زینت‌بخش موزه‌های لوور و بریتیش میوزیوم است. بدل چینیهای مصری با لعاب آبی آسمانی، سبوهای زیبای شوش که آن را «سور» «15» ایرانی نامیده‌اند، کاشیهای رنگارنگ و منقوش ایران، آبخوریهای قرمز رنگی که در سواحل سند ساخته می‌شد، ظروف سه‌پایه‌ای که در چین از خاک سیاه و سفید تهیه می- کردند و بخصوص محصولات حیرت‌انگیز جزیره کرت قابل ذکرند. این نوع مصنوعات فقط مصرف محلی نداشت بلکه با کالایی نظیر عطر، چرم، پارچه، حبوبات، اشیاء هنری، مرمر، عاج و مصنوعات فلزی بوسیله خران و شتران از کوره‌راهها به کشورهای مختلف صادر می‌شد. «16»

از سه‌هزار سال قبل از میلاد مسیح اهالی جزیره کرت و مردم بین النهرین و ساکنان مصر مفرغ را برای ساختن تمام وسایلی که سابقا فقط از مس ساخته می‌شد، به کار می‌برده‌اند.

مفرغ، که از اختلاط نود درصد مس و ده درصد قلع به دست می‌آمد، صنعتی به وجود آورده بود که رونق بسیار داشت و در همه این کشورها دستگاههای ذوب فلز و ریخته‌گری و فلزکوبی بنا شده بود. ریخته‌گران آموخته بودند که با ایجاد برجستگی در داخل قالب در اسبابها و ابزارهای ریخته شده سوراخ ایجاد کنند و به این وسیله ممکن بود که نیزه و خنجر و تیشه و سایر وسایل را بر دسته‌هایی از چوب یا استخوان و یا عاج مستقر سازند ... غالب جواهرات و زینت‌آلات مردم عادی نیز از مفرغ تهیه می‌شد. در فهرست مشاغل آن عصر که چندان زیاد نبود، شغل جواهرساز و طلاکار از مهمترین مشاغل بوده است. گوشواره‌ها و گردنبندها، دستبندها، نیمتاجها و سینه‌بندهای زیبایی با مفرغ تهیه می‌شد که مصریان و اهالی بین النهرین عشق فوق العاده‌ای به آنها داشتند و به وفور برای زینت خود و سلاح خود و حتی برای زینت اسبهای خود از آنها استفاده می‌کردند. مگرنه این است که در بعضی مقابر لرستان دستگاه زین و برگ کاملی به دست آورده‌اند که از لگام اسب گرفته تا سینه‌بند حیوان و دسته و کمربند شمشیر همه از جنس مفرغ است و مزین به نقوش حیوانات و صور دیگر می‌باشد؟ و چنانکه دکتر کونتنو گفته است: منظره‌ای شورانگیز و حیرت‌آور با قدرت بیمانند به وجود می‌آورند. «17»

اشراف و قدرتمندان آن روزگار به این فلز ارزانقیمت اکتفا نمی‌کردند بلکه آنها، از سه‌هزار

---

(15). Seures

(16). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 46 به بعد.

(17). همان، ص 51.

سال قبل از میلاد مسیح، طلا را خوب می‌شناختند. رنگ و تلألؤ و عدم تأثیر هوا و رطوبت و عوامل خارجی بر روی آن و بخصوص سهولت استعمال آن در فلزکاری سبب شده بود که از همان زمان پیدایش از آن برای تهیه جواهرات و زینت‌آلات استفاده کنند. کشفیاتی که در مقبره یکی از پادشاهان عور به عمل آمد، نشان داد که چقدر زورمندان و ثروتمندان آن روزگار از طلا و نقره برای تهیه سلاحها و زینت‌آلات مختلف استفاده می‌کردند.

عهد آهن یا آغاز تاریخ

تا یک قرن و نیم قبل، باستان‌شناسان اروپا گمان می‌کردند که تمدن امروزی بشر از دو مرکز یونان و روم سرچشمه گرفته است، ولی پس‌ازآنکه ناپلئون در سال 1798 به معیت جمعی از دانشمندان به مصر قدم نهاد و بررسیهای علمی آغاز شد، جهانیان دریافتند که قرنها قبل از تشکیل تمدن یونان و روم تمدنهای بزرگی وجود داشته است. در سال 1842 افق اطلاعات پژوهندگان بیش از پیش وسعت گرفت و «بوتا» «18» قنسول فرانسه در موصل اولین آثار تمدن عتیق بین النهرین را از زیر خاک خارج کرد و اندک‌اندک تمدن سومریها و بابلیها و مردم جزایر «اژه‌اید» و اقوام «هی‌تیت» و دیگر سکنه آسیای مرکزی در سایه تلاش پیگیر باستان- شناسان آشکار شد و جهانیان متوجه شدند که بسیاری از خصوصیات تمدن یونان و روم مأخوذ از تمدنهایی است که هزاران سال پیش در جنوب غربی آسیا رشد و تکامل یافته است.

... آنچه شرق نزدیک به ما داد، فقط پرورش و اهلی کردن نباتات و حیوانات، استخراج فلزات و صنعت کوزه‌گری و سفال‌سازی و دیگر چیزهای مادی نبود، منشأ هفت روز هفته ما، ناشی از داستان خلقت است بدانگونه که که در سفر پیدایش آمده است. بابلیها اجرام هفتگانه سماوی را سیارات تلقی می‌کردند ... از همین مردم بین النهرین است که ما سیستم شصتگانی را به میراث برده‌ایم و امروز بوسیله آن، ساعت را به 60 دقیقه و دقیقه را به 60 ثانیه و دایره را به 360 درجه تقسیم می‌کنیم. تقسیم روز به 12 ساعت از مصر است. همچنین تقویم شمسی که ژولیوس سزار آن را معمول کرده و پاپ گرگوار آن را اصلاح نمود؛ از مصر گرفته شده است.

هرقدر این تشریک مساعی اقوام در میراث فرهنگی ما بزرگ باشد باز عناصر روحی و معنوی که بوسیله فلسطین و فنیقیه در آن وارد شده است، بزرگترند.

اسلام سومین دین یکتاپرستی، نتیجه تاریخی رشد یهودیت و مسیحیت بود. هر سه اینها حاصل تجربیات دینی قوم واحدی هستند که بزبان سامی سخن می‌گفتند و در ناحیه‌ای بمساحت چند صد میل مربع زندگی می‌کردند. «19»

«قبلا گفتیم که گاوآهن و لگام اسب و وسایل بستن حیوانات به ارابه‌ها همه از ابداعات مردم این حدود است. قبایل «هی‌تیت» آسیای صغیر در 1300 ق. م. به کشف آهن توفیق یافتند، ولی قبل از این تاریخ نیز مردم بین النهرین از وجود آهن باخبر بودند چنانکه تبر

---

(18). Bota

(19). شرق نزدیک در تاریخ، پیشین، ص 8 به بعد.

کوچکی از آهن در قبور سلطنتی عور مربوط به 2950 ق. م. کشف گردید و در هرم خئوپس اسباب و ابزار آهنی به دست آمده است. ولی در آن روزگار آهن بسیار کمیاب و گرانبها بود، بطوری که در شهر بابل در زمان سلطنت حمورابی (سال 2000 ق. م.) قیمت آهن هشت‌برابر بیش از نقره و معادل سه‌ربع قیمت طلا بود زیرا در آن دوره تهیه مس و مفرغ بمراتب آسانتر از تهیه آهن بود. برای ذوب کردن مس و جدا کردن آن از سنگهای معدنی 1083 درجه حرارت کافی بود ولی آهن فقط در 1535 درجه حرارت ذوب می‌شود و قبایل هی‌تیت که درصد کیلومتری شرق آنکارا زندگی می‌کردند با اصول فنی اولین انواع کوره‌های مرتفع را به وجود آوردند و موفق شدند با مقیاس بزرگ، مواد آهنی را به نقاط مختلف صادر نمایند. باستان- شناسان توانستند در قصور سلطنتی «خورساباد» بیش از 160 تن اسلحه و اسباب و ابزار آهنی جمع‌آوری کنند.

به این ترتیب آهن بسرعت در مصر و بالکان و هند معمول گردید. از مواد آهنی، نخست برای فعالیتهای جنگی استفاده می‌کردند ولی کم‌کم از این ماده ارزنده و سودمند برای تهیه لوازم و کارهای خانه نیز بهره‌برداری کردند. در همان ایامی که در شهرهای بابل و «تب» اشیاء هنری و همه‌گونه وسایل آسایش وجود داشت، یونان تنها نقطه درخشان در خاک اروپا بود. در سایر نقاط این قاره مردمی کشاورز در کلبه‌های حقیر زندگی می‌کردند. این بود سیر فنون و صنایع و اختراعات ملل جنوب غربی آسیا قبل از طلوع تمدن یونان و روم.» «20»

نتایج استعمال آهن

استعمال روزافزون آهن موجب تغییرات مهمی در حیات اقتصادی و اجتماعی ملل گردید. با اینکه «هیتیان» و حکمرانان «میتانی» در قرن پانزدهم قبل از میلاد، و مصریان در قرن چهاردهم ق. م. آهن را می‌شناختند، معهذا تا قرن هفتم قبل از میلاد از این فلز سودمند استفاده شایانی نمی‌کردند.

ظاهرا از قرن هفتم ق. م. صنعتگران به اهمیت و ارزش آهن پی‌بردند و بیش از پیش از این فلز در فعالیتهای کشاورزی و جنگی استفاده کردند و چون نیرو و مقاومت آهن از آلات و ادوات مسی و مفرغی بمراتب بیشتر است، کشاورزان با استفاده از گاوآهن و بیل و کلنگهای آهنی موفق گردیدند که زمینهایی را که سابقا بایر و غیر مسکون بود، به زیر کشت درآورند. یکی از مراکز صدور آهن، مناطق شمالی ایران و کشورهای هم‌مرز آن بوده. استعمال آهن وضع دنیای کهن را دگرگون کرد و این تغییر شکل به قول گیرشمن از اسپانیا تا چین مشهود بود و ایران در این میان در جنبش تجارتی که دامنه آن از گل و برتانی (در فرانسه کنونی) تا هند و آسیای مرکزی و چین کشیده شده بود، شرکت می‌کرد. با اینکه مردم این دوران کمابیش به ارزش صنعتی آهن پی‌برده بودند باید بدانیم که مس و مفرغ تا مدتی دراز مورد استفاده مردم بود. در قرون اول هزاره اول قبل از میلاد، در گورستان سیلک، در قبر طبقات حاکمه، ضمن اشیاء، نوعی آلات و ابزار آهنی نیز دیده می‌شود. فهرست غنایم آشوریان نشان می‌دهد که وزن آهن‌آلاتی که از شهرهای ایران حمل کرده‌اند هرگز به پایه

---

(20). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 63 و 64 (به اختصار).

آلات مسی نمی‌رسد. درمیان کشورهای مجاور ایران، آشور معدن آهن نداشت و به این فلز و سایر فلزات نیازمند بود. علاوه بر آلات فلزی، مردم آشور به اسب که عامل مهمی در فعالیتهای رزمی به‌شمار می‌رفت، احتیاج داشتند. همین عوامل و نیازمندیها موجب پیدایش سیاست تجاوزکارانه آشور نسبت به ایران گردید. آشوریان در طی محاربات خود با ایران غیر از گرفتن اسیر، به غارت کردن و سوختن شهرها و اخذ ذخایر فلزی و حمل اسبان و چهارپایان مبادرت می‌کردند.

استفاده از فلزات در فعالیتهای اقتصادی و جنگی، به کار گماشتن چرخ، ارابه و گاو- آهن و استفاده از خر و چهارپایان دیگر در کار باربری سبب گردید که محصول روستاها بیش از پیش فزونی یابد. علاوه‌براین، ایجاد ترعه‌ها و جلوگیری از طغیان رودها و زهکشی باتلاقها و آبیاری مناطق خشک و به کار بردن کود در کارهای کشاورزی نه تنها از خطر قحطی و گرسنگی تا حد زیادی کاست بلکه سبب گردید که کشاورزان علاوه بر مصرف عادی خود مقدار زیادی محصول اضافی ذخیره کنند.

بطوری که گوردون چایلد نوشته:

بموجب مدارکی که از هزار و پانصد سال پیش از میلاد در دست است، یک زمین جوکاری هشتاد و شش مرتبه بیش از آنچه در آن کشت شده بود حاصل می‌داد و کشاورزان به این ترتیب می‌توانستند علاوه بر مصرف خویش مقدار زیادی محصول ذخیره داشته باشند؛ منتهی مواد اولیه برای تهیه تجهیزات و لوازم زندگی در دسترس آنها نبود. در گلهای رسوبی، سنگ و سیلکس وجود نداشت و مجبور بودند چوب و سنگ ساختمان را نیز از خارج وارد کنند. خوشبختانه رودها وسیله آسان و ارزانی برای حمل این قبیل مواد از نواحی شمالی و کشورهای آن سوی خلیج‌فارس محسوب می‌شد و چون درهرحال

وارد کردن مواد اولیه برای ساخت تبر و کارد ضرورت داشت، ظاهرا مردم، تهیه مس را که محکمتر از سنگ و سیلکس بود نزدیکتر به صرفه می‌دانستند و از این فلز استفاده می کردند.

لوازمی که این پیشقدمان تمدن در سومر به کار می‌بردند شبیه به لوازمی است که در روستاهای ایرانی عصر مفرغ یا در دهکده‌های حلفی سوریه و آشور مورد استفاده بود ... «21»

هر مدینه بوسیله حصاری از خشت و خندقی محصور می‌شد و نخستین‌بار در داخل این حصار، مردم، دنیایی مخصوص و متعلق به خود داشتند که تا اندازه‌ای از مخاطرات مصون بود.

هر شهر در سایه کوشش اجتماعی نسلها در وسط منظره‌ای از باغ و مزارع و چراگاهها قرار داشت.

در این دوره مدینه از لحاظ وسعت هم، با دهکده سابق، اختلاف بسیار داشت. گرچه مقایسه آن با لندن و نیویورک بیمعنی است، باز هم معرف عظمت

---

(21). سیر تاریخ، پیشین، ص 82.

جدید مجامع بشری است. شهر اور دارای شصت هکتار مساحت و شاید جمعیتی در حدود 24 هزار تن بود. در لاگاش، یکی از بلاد سومر که اطلاعات دقیقتری از آن در دست

است، یکی از فرماندهان مباهات می‌کرد که اوامر خود را بر جمعیتی در حدود دوشار (معادل 36 هزار تن) تحمیل کرده است و شاید این تعداد فقط شامل جوانان بوده است. جمعیت شهرهای لاگاش، اوما، و خفاجه، در طول هزاره سوم پیش از میلاد بترتیب در حدود نوزده، شانزده و دوازده هزار نفر بوده است. معابدی که جهت خدایان می‌ساختند، معرف وحدت اقتصادی و معنوی دنیای جدید بود ... «22»

در این بلاد غیر از مالکین و اجاره‌داران، کهنه یا پیشوایان مذهبی نیز موقعیت ممتازی داشتند. غیر از کشاورزان عده کثیری از پیشه‌وران وسایل زندگی طبقه ممتاز را فراهم می‌کردند. تهیه پشم، تابیدن نخ، بافندگی، تهیه آلات و ادوات فلزی و گاوآهن، ساختن گاری و قایق، کار طبقه زحمتکش بود. از همین ایام پیشوایان مذهبی و طبقه ممتاز به طبقات زحمتکش ظلم و ستم می‌کردند. در یکی از فرمانهایی که مربوط به 2500 سال ق. م. است، از مظالم طبقه ممتاز شهر لاگاش به توده مردم سخن رفته است.

کهنه‌ای که صاحب امتیازاتی بودند به انواع مختلف، مردم را تحت فشار می- گذاشتند. آنها فی المثل مبالغ گزافی بعنوان مخارج تشییع جنازه از مردم می‌گرفتند و با زمین و دواب و لوازم و خدمتکاران خدایان، آنچنان رفتار می‌کردند که گویی ملک شخصی و غلام خصوصی خود آنها بودند. کاهن بزرگ به باغ زیردستان می‌رفت و از آنان درخواست هیزم می‌کرد. اگر خانه یکی از رجال متصل به خانه یکی از افراد عادی مدینه بود، وی می‌توانست خانه مرد عادی را بدون پرداخت خسارتی تصاحب کند. اگر یکی از رعایا کره‌خر زیبایی داشت و ارباب وی اظهار تمایل به خریدن آن می‌کرد، صاحب خر نمی‌توانست قیمت عادلانه آن را دریافت دارد. به این ترتیب برخورد و اختلاف واقعی میان طبقات به وجود آمد. «23»

در این جامعه مقدماتی فقط طبقه ممتاز قدرت خرید محصولات صنعتی جدید را داشت، به‌همین علت، پیشه‌وران و هنرمندان این دوره از کمی مشتری و نبودن خریدار رنج می‌بردند.

زندگی اقتصادی و اجتماعی و وضع طبقات در طلیعه تاریخ

چنانکه اشاره شد در حدود سه‌هزار سال پیش از میلاد مسیح در نتیجه اختراعات و اکتشافاتی که نصیب سکنه دره‌های دجله و فرات و نیل و سند گردید، وضع زندگی مردم، بهبود کلی یافت. مردم این دوران مانند گذشته تسلیم طبیعت نبودند و در نتیجه خشک کردن باتلاقها، ایجاد ترعه‌ها، و استفاده از چرخ و گاوآهن و وسایل دیگر، تا حد زیادی، از مشکلات کار کشاورزی کاسته شده بود. روی کار آمدن دولتها و حکومتهای جدید، در مناطقی که سابقا نام بردیم، سبب گردید که جنگهای داخلی و خانوادگی از بین برود و ثبات و آرامش نسبی که شرط اول پیشرفتهای اجتماعی است، برقرار گردد. مدتها فعالیتهای اقتصادی در

---

(22). همان، ص 85.

(23). همان، ص 91.

نتیجه عدم وجود مسکوک و پول رایج به کندی انجام می‌گرفت. در مقبره‌های مصر صحنه‌هایی از مرکز خرید و فروش و مبادله کالاها مانند یک کوزه با یک ماهی، یک دسته پیاز با یک بادبزن و جز اینها به چشم می‌خورد. وضع طبقات زحمتکش، همانطور که

گفتیم، رضایت‌بخش نبود. روستاییان مانند حیوانات وابسته به زمینی بودند که در آن زراعت می‌کردند. انجام بیگاری، کندن ترعه، کشیدن قایق بوسیله طناب، استخراج معادن مختلف و حمل سنگ برای اهرم، از وظایف آنها بود. در مصر، دولت، غذا و مسکن آنها را تأمین می‌کرد، بطوری که «ستی اول» در هزاره دوم پیش از میلاد می‌گوید: وی به هریک از هزار کارگر خود روزانه دو کیلوگرم نان، دو دسته سبزی و یک کباب و هرماه دو لباس کتانی داده است. نه تنها در مصر بلکه در بابل نیز مالیاتها، کرایه‌ها، محصول بد و هجوم دشمنان، روستاییان کوچک را از پای درمی‌آورد و بازرگان کوچکی که به خارج می‌رفت، اغلب مجبور بود از سرمایه‌داران و کهنه کمک بخواهد و اینها که به وی وام می‌دادند قسمت عمده منافع را ازآن خویش می- دانستند. قوانین بابلی که بوسیله حمورابی جمع و تنظیم شده بود، حقوق طلبکاران را تضمین می‌کرد، و استثمار تولیدکنندگان کوچک را بوسیله مالک مجاز می‌شمرد. گاهی بدهکار مجبور بود زمین خود را در اختیار طلبکار گذاشته، همسر، فرزندان و حتی شخص خود را بعنوان گروگان به وی بسپارد. قیمت مواد غذایی بالا می‌رفت و قوه خرید طبقات محروم کم می‌شد.

علاوه‌براین، وجود جنگهای دایمی سبب ویرانی خانه‌ها و غارت باغها و محصولات بود.

قشون و نیروی نظامی در آن دوران نیز جز دردسر و خسارت چیزی تولید نمی‌کرد. به گفته گوردون چایلد: «عمل سربازان حرفه‌ای تنظیم یک سازمان منظم دزدی است که قدیمترین وسیله برای جبران خستگی و زحمات آنها می‌باشد.» در قوانین مصری ذکر شده که آنها حتی به اموال هموطنان خود دستبرد می‌زدند. قضات و مأمورین دولتی بوسیله دریافت رشوه و تعارف مالدار و ثروتمند می‌شدند. در قوانین حمورابی و قوانین مصری دستورهایی علیه این عناصر دیده می‌شود. در دوره‌های بعد نیز در وضع عمومی کشاورزان

بهبود محسوسی حاصل نشد بلکه از جهاتی بدتر هم شد. «در مصر، تیبر «24» حق اعتصاب را بوسیله لغو مصونیت معابد، ممنوع ساخت» «25» در چنین وضع دشواری بینوایان که از همه‌جا رانده شده بودند از «هاتف» می‌پرسیدند که «آیا باید فرار کنیم، آیا روزی من گدا خواهم شد؟»

در عصر فراعنه غیر از فرعون و درباریان او و کهنه و دبیران و سران سپاه، که موقعیت ممتازی داشتند، در شهرها تجار و کسبه و ارباب حرف و پیشه‌وران زندگی می‌کردند. تجار مردمی ثروتمند بودند ولی کسبه در دکه محقری بشخصه یا به کمک یکی دو شاگرد به ساختن اشیاء یا فعالیتهای دیگر مشغول بودند. به قول آلبرماله در شهرهای مصر عده‌ای «جولاه، کفشدوز، سبدباف، نجار، صندلی‌ساز، کوره‌پز، بنا، آهنگر، اسلحه‌ساز، کوزه‌گر، عطرگیر، نقاش، حجار، جوهری و غیره» مشغول کار بودند. مزدوران مصری وضع رقت‌باری داشتند، اغلب مزد ماهانه خود را به جنس می‌گرفتند و قبل از پایان ماه آذوقه آنان تمام می‌شد و گاه

---

(24). Tibere

(25). سیر تاریخ، پیشین، ص 264.

برای تأمین معاش دست از کار می‌کشیدند و با اعلام اعتصاب در مقابل انبارهای گندم، تظاهر و اعتراض می‌کردند. کشاورزان وضعی رقت‌بار داشتند. غیر از پرداخت انواع

عوارض و انجام بیگاریهای مختلف، هرقریه مکلف بود عده‌ای سرباز بدهد. متخلفین را با چوب و فلک و دیگر شکنجه‌های شدید کیفر می‌دادند.

دبیر جهان‌دیده‌ای که می‌خواهد فرزند خود را متقاعد سازد، که شغل نویسندگی بهترین مشاغل دنیاست، خطاب به فرزند خود چنین می‌گوید:

آیا زندگی رعیتی را، که کارش کشت و زرع است، پیش خود تصویر کرده‌ای؟

محصل دیوان در کنار نهر ایستاده، عشریه خرمن را می‌طلبد و جمعی فراش یا سپاه که چوب یا الیافی از نخل در دست گرفته‌اند، فریاد می‌کنند زود باشید غله بدهید و اگر رعیت نداشته باشد روی زمینش دراز کرده می‌بندند و به سوی نهرش می‌کشند و سرش را زیر آب می‌کنند ... ارباب حرف (پیشه‌وران) نیز خوشبخت‌تر نیستند. من آهنگر را کنار کوره آهنگری دیده‌ام؛ انگشتانش، مانند چیزی که با پوست نهنگ ساخته باشند، چین برمی‌دارد. سنگتراش از طلوع آفتاب در یک نقطه می‌نشیند تا آنجا که زانو و کمرش می‌برد. سلمانی تا شب در کار تراشیدن است و فقط موقع غذا خوردن می‌تواند به دستش تکیه کند. نمی‌دانی بنا چگونه در معرض آفتاب می‌باشد، زیرا همان وقتی که بالای چوب‌بستها قرار گرفته و مانند باقلای مصری به سرستونها آویزان شده، دستخوش انواع بادهاست، دستهایش از کثرت کار فرسوده می‌شود، سر و وضع حسابی ندارد، روزی یک‌بار بیشتر خود را نمی‌شوید و چون روزی خود را تحصیل کرد به خانه برمی‌گردد و فرزندان خود را می‌زند ... جولاه از خانه تکان نمی‌خورد، زانوهایش به محاذات شکمش قرار دارد و اگر یک روز از مقداری که معین شده کمتر ببافد دست و پای او را می‌بندند.

چاپار که عازم ممالک خارجه است از ترس حیوانات درنده و دشمن باید وصیت خود را بنویسد و بر فرض اینکه عصر برگردد هنوز پایش به خانه نرسیده باید بازگردد. دست رنگرز بوی ماهی گندیده می‌دهد ... نانوا باید سر را در تنور بکند و پسرش پای او را نگاهدارد تا نان را بچسباند و اگر از دست پسرش رها شود در وسط شعله می‌افتد. «26»

در صنعت رقابت نیروی کار غلامان مانع افزایش دستمزد پیشه‌وران و کارگران بود.

نه تنها در مصر و بابل بلکه در بین قوم یهود و دیگر اقوام شرق نزدیک آثار ظلم و نابرابری به چشم می‌خورد. مطالعه کتاب مقدس بسیاری از خصوصیات اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی مردم آن دوران را در برابر دیدگان ما مجسم می‌کند. در کتاب ارمیاء وضع اخلاقی مردم چنین توصیف شده است:

در کوچه‌های اورشلیم گردش کرده ببینید و بفهمید و در چهارسوهایش تفتیش

---

(26). تاریخ ملل شرق، پیشین، ص 51 به بعد.

نمایید که آیا کسی را که با انصاف عمل نماید و طالب راستی باشد، توانید یافت تا من آن را بیامرزم. و اگر بگویند قسم به حیات یهوه لیکن به دروغ قسم می‌خورند ... رویهای خود را از صخره سختتر گردانیدند و نخواستند بازگشت نمایند ... من گفتم به درستی که اینان فقیرند و جاهل، راه خداوند و احکام خدای خود را نمی‌دانند. پس نزد بزرگان می‌روم و با ایشان تکلم خواهم نمود ...

لیکن ایشان متفقا یوغ را شکسته و بندها را گسیخته‌اند ... چون من ایشان را سیر نمودم مرتکب زنا شدند و در خانه‌های فاحشه‌ها ازدحام نمودند و مثل اسبان پرورده شده مست شدند که هریکی از ایشان برای زن همسایه خود شیهه می‌زند. «27»

در انجیل متی باب بیست و سوم از فساد روحانیان یهودی سخن رفته است:

آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده گفت کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته‌اند؛ پس آنچه به شما می‌گویند نگاه دارید و به‌جا آورید لیکن مثل اعمال ایشان نکنید زیرا می‌گویند و نمی‌کنند، زیرا بارهای گران و دشوار را می‌بندند و بر دوش مردم می‌نهند و خود نمی‌خواهند آنها را به یک انگشت حرکت دهند ... حمایلهای خود را عریض و دامنهای قبای خود را پهن می‌سازند و بالا نشستن در ضیافتها و کرسیهای صدر کنایس را دوست می‌دارند و تعظیم در کوچه‌ها را و اینکه مردم ایشان را آقاآقا بخوانند ... وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و از روی ریا نماز را طویل می‌کنید، ازآن‌رو عذاب شدیدتر خواهید یافت. «28»

در باب دهم انجیل مرقس به مال‌پرستی ثروتمندان اشاره شده است:

... چون به راه می‌رفت شخصی دوان‌دوان آمده پیش او زانو زد. سئوال نمود که: ای استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟ عیسی بدو گفت:

چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط. احکام را می‌دانی، زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، دغل‌بازی مکن، پدر و مادر خود را حرمت دار. او در جواب گفت: ای استاد این همه را از طفولیت نگاه داشتم، عیسی بدو نگریسته او را محبت نمود و گفت ترا یک چیز ناقص است، برو آنچه داری بفروش و به

فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیا صلیب را برداشته مرا پیروی کن. لیکن از این سخن ترشرو و محزون گشته روانه گردید زیرا اموال بسیار داشت. آنگاه عیسی گرداگرد خود نگریسته به شاگردان خود گفت: سهلتر است که شتر به سوراخ سوزن درآید از اینکه شخص دولتمند به ملکوت خدا داخل شود.

از خصوصیات زندگی کارگران و پیشه‌وران در بین قوم یهود اطلاعات دقیقی نداریم. بطوری

---

(27). عهد عتیق، کتاب ارمیاء، ص 1100.

(28). عهد جدید، انجیل متی، ص 39.

که از مندرجات کتاب مقدس (عهد عتیق) برمی‌آید صنعت آجرسازی و استفاده از قیر و گچ و سنگ در کارهای ساختمانی در بین این قوم معمول بوده است. «به یکدیگر گفتند بیایید خشتها بسازیم و آنها را خوب بپزیم و ایشان را آجر به‌جای سنگ بود و قیر به‌جای گچ ...» «29» در چند جای کتاب مقدس اجرت کارگر، روزی یک دینار نوشته شده است: «اجرت کارگر در عصر خداوند ما عیسی مسیح روزی یک دینار بوده است.» صنعت آهنگری و نجاری نیز مورد توجه بود ولی از جزئیات زندگی کارگران اطلاعی نداریم. قرائن تاریخی حاکی است که طبقات زحمتکش وضع رضایت‌بخشی نداشتند مخصوصا در دوره سلیمان در اثر جاه‌طلبی وی و قصور گوناگونی که برای خود ترتیب داد، به قول ویل دورانت شیره قوم بنی اسرائیل کشیده شد.

نخستین مبادلات

پس‌ازآنکه آدمی به تولید مازاد بر احتیاج خود توفیق یافت مبادله و تجارت آغاز گردید. فعالیتهای تجاری و مبادله کالاها در آغاز امر نظم و حسابی نداشت ولی بعدها مراکز دایمی به وجود آمد و هرکس می‌خواست کالای اضافی خود را به آنجا می‌برد و با متاع مورد احتیاج مبادله می‌کرد. هنوز بشر نتوانسته بود یک میانجی بهاداری که وسیله مبادله باشد اختراع کند و کار تجارت را آسان نماید. اگر کسی مقداری عسل به بازار می‌آورد ناچار بود روزهای متوالی منتظر کسی باشد که به عسل احتیاج و کالاهای موردنظر او را نیز در اختیار داشته باشد.

نخستین موادی که به عنوان میانجی مبادلات انتخاب گردید کالایی بود که مورد نیاز عمومی است؛ نظیر نمک، خرما و زینت‌آلات و جز اینها. پس‌ازآنکه انسان به استخراج فلزات توفیق یافت بتدریج فلز جانشین کالاهای مختلف گردید. در طول تاریخ، مس، برنز، آهن و سرانجام نقره و طلا بعلت کمی حجم و ارزش بسیار، پول رایج تمام بشریت را تشکیل دادند. با گذشت زمان و به حکم احتیاج، پول فلزی، اعتبار و وام اختراع گردید و به سرعت فعالیتهای اقتصادی و تجاری کمکی شایان نمود. دکتر گیرشمن معتقد است که در ایران پس از رواج گله‌داری و تربیت اغنام و احشام ... «کار تولید وسعت گرفت و با تولید مواد اضافی نخستین قدم در راه تجارت و مبادله برداشته شد.» وی حدس می‌زند که «در ایران تجارت در آغاز امر بوسیله دستفروشان دوره‌گرد صورت می‌گرفت و انسان می‌توانست تولید اضافی خود را اعم از پوست، پیکان و غیره را با مواد مختلف غذایی، نظیر گندم و جو و میوه مبادله کند و یا گله و رمه را مانند وجه رایج به کار برد.» «30» با تکامل فعالیتهای تولیدی در سرزمین عیلام بازرگانان ثروتمند برای رهبری مال التجاره

خود، در مناطق ناامن، ناچار بودند سرمایه خود را به دست سلاطین و نجبا و روحانیان به کار اندازند و آنان از این رهگذر سود کلانی می‌بردند و «بازرگانان را ریزه‌خواران خوان خویش می‌شمردند.» «31» در این دوره بازار تجارت در بابل، آسیای صغیر و مصر بمراتب از ایران گرمتر بود.

«پیشرفت تجارت در نتیجه دو نقص عمده، دچار مشکلاتی بود، هربار که می‌خواستند

---

(29). عهد عتیق، سفر پیدایش، ص 14.

(30). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 17.

(31). همان، ص 55.

متاعی را بفروشند لازم بود مقداری نقره، که معادل قیمت کالا باشد، وزن شود و در این کار تقلب در وزنها بسیار آسان بود. از طرف دیگر ممکن بود فلزی را هم‌که در ازاء قیمت کالا می‌دادند تقلبی باشد. کمی بعد از سال 800 قبل از میلاد، پادشاهان آشور و سوریه، شمشهای نقره را علامتگذاری کردند و به این ترتیب، عیار آن را تضمین نمودند و سپس سکه‌هایی که شکل و وزن واحدی داشت و از طرف دولت علامتگذاری شده بود، به جریان افتاد و از وزن کردن آنها دیگر جلوگیری شد. بنا به روایات قدیم و افسانه‌ها، کرزوس پادشاه لیدی که از راه حمل‌ونقل کالاها از کشور خود ثروتمند شده بود مخترع سکه می‌باشد ...

نخستین سکه‌های لیدی از «االکتروم» یعنی مخلوطی از طلا و نقره بود. سکه‌های نقره و مسکوک طلای پارسها هم ارزش زیادی داشتند ... تا قبل از تعمیم سکه، کشاورز تهی‌دست که می‌خواست خیش آهنی بخرد فدای منافع دستفروش ماهر بود و کارگر که در مقابل کار خود جنس دریافت می‌کرد، نمی‌توانست از دستمزد خود استفاده کند. مسکوک کوچک، همه این مسائل را حل کرد، یک دهقان از این‌پس می‌توانست مازاد محصول مزرعه خود را به پول، که استفاده از آن آسان بود، تبدیل کند و در خرید لوازم مورد نیاز خود آن را به کار ببرد. تولیدکنندگان کم‌سرمایه یعنی خرده‌فروشها، متاع خود را در مقابل پول که صرفه‌جویی و پس‌انداز کردن آن امکان داشت به فروش می‌رسانیدند. کارگر دیگر مجبور نبود که دستمزد خود را (که تا آنموقع با جنس پرداخت می‌شد) بخورد. ظهور اقتصادی پولی به همه اجازه داد که از مزایای تمدن بهره‌مند شوند. اما پول، تولیدکنندگان کوچک را مطیع صاحب‌اختیار دیگری کرد. این صاحب‌اختیار، پولدار رباخوار بود و متأسفانه هرجا که پول ظاهر می‌شد، منفعت و رهن و بدهکارانی را که کارشان به غلامی می‌کشید، همراه خود داشت. در مجامع یهود، یونانی، و ایتالیایی جدال بدهکار و طلبکار، رایجتر از نخستین اختلافات سیاسی بود. بعد از استقرار امپراتوری روم، فعالیتهای اقتصادی بیش‌ازپیش کسب اهمیت کرد.

... کاروانهای شتر درحالی‌که کالاهایی از قبیل ادویه، عطریات، دارو و جواهرات داشتند مرتبا از صحرا می‌گذشتند. این کاروانها از عربستان و بین النهرین به راه افتاده به شهرهای پترا، غزه، بعلبک، پالمیر ... می‌رفتند. تجارت دریایی میان مصر و هند بر اثر مراقبت روم توسعه یافت و در نتیجه، اعراب که حمل‌ونقل کالاها را با قافله منحصر به خود کرده بودند تا حدی از میدان فعالیت خارج شدند ... با استفاده از بادهای موسمی مسافرت میان مصر و

هند شش‌ماه طول می‌کشید و برای مراجعت از هند به مصر حداکثر سه‌ماه کافی بود ... کاروانهای دریایی کالاهای هندی و چینی را به بازارهای روم حمل می‌کردند.

واردات معمولا شامل محصولات تجملی از قبیل رقاصه، طوطی، آبنوس، عاج، مروارید، سنگهای قیمتی، ادویه و عطر هند و ابریشم و داروهای چینی بود. بعضی از آنها مانند فلفل مورد نیاز عموم و در درجه اول اهمیت قرار داشت ... رومیها علاوه بر سکه‌های طلا، پارچه‌های درجه اول، لوازم شیشه‌ای یا فلزی، و پوست آهو برای نوشتن به شرق صادر می‌کردند ...» «32»

---

(32). سیر تاریخ، پیشین، ص 183 به بعد (به اختصار).

تعمیم افزارهای آهنی

پیشرفت در صنایع فلزی و کاهش نرخ فلزات و شیوع لوازم آهنی ارزان در تمام شؤون اقتصادی و اجتماعی مردم مؤثر افتاد. در زمان حمورابی با یک سیکل نقره 120 تا 150 سیکل مس یا 14 سیکل قلع خریداری می‌شد. در آسیای صغیر با همین مبلغ 40 سیکل آهن به دست می‌آمد. هزار سال بعد ارزش یک سیکل نقره برابر با دویست و بیست و پنج سیکل آهن و 180 سیکل مس بود. علت تنزل قیمت مس را می‌توان با شیوع استعمال لوازم آهنی ارزان و استفاده روزافزونی که از آهن در کارهای عمومی می‌شد، دریافت. کاهش بهای آهن نه تنها به توسعه کشاورزی و صنعت کمک کرد بلکه موجب گسترش دامنه جنگ نیز گردید. هر روستایی می‌توانست تبر و تیشه از آهن برای آماده کردن مزارع

خود داشته باشد و با خیشهای آهنی زمینهای سنگلاخ را شخم بزند. ازاین پس اشخاص عادی که اسلحه آهنی داشتند، نجبا و اشراف را حقیر می‌شمردند و نیمه‌وحشیان عقب‌مانده هم می‌توانستند با دولتهای متمدن، که بعلت انحصار لوازم مفرغی مدتها رویین‌تن و شکست‌ناپذیر محسوب می‌شدند، به جنگ برخیزند.

... در عصر آهن، توده‌ها در سایه سه کشف و اختراعی که صورت گرفته بود یعنی، آهن، الفبا و پول مسکوک، از مزایای تمدن بهره‌مند شدند. آهن سبب شد که روستاییان از مزایای سیستم اقتصادی جدید استفاده کنند. کشاورزان کم‌بضاعت می‌توانستند از این پس قطعه‌زمین کوچکی را آباد کنند و با استقلال و آزادی بیشتری میزان تولید خود را افزایش دهند. به موازات این پیشرفت، صنعت نیز توسعه یافت و نرخ حمل‌ونقل پایین آمد، جنس و کیفیت محصولات مرغوبتر شد و درعین‌حال بهای کالاها تخفیف یافت. از سال 1200 ق. م.

به بعد استعمال فلز جدید بسرعت در آسیای غربی و یونان و در نتیجه فعالیت فنیقیها و اتروسکها در غرب معمول گشت و از سال 650 به بعد در مصر نیز مورد استفاده قرار گرفت.

وضع اقتصادی مردم در یونان به علت کثرت منابع روشنتر است:

به عقیده پیرروسو:

در یونان در عهد پریکلس هنوز صنعتگران گروهی از پیشه‌وران ساده و مجزا بودند از قبیل نانوا، قصاب، آسیابان، میوه‌فروش، نساج، رنگرز، کفاش، نجار، نقاش، سراج، پشم‌ریس، تراش‌دهنده مرمر، آب‌طلاکار، آهن‌کوب ... و غیره، و حتی هرروز در میدانهای عمومی،

استادان طباخ همراه شاگرد آشپزها و اسباب و ابزار آشپزی به انتظار مشتری می‌ایستادند. غیر از اینها که تنها در دکان خود کار می‌کردند، کارگران دیگری نیز در کارخانه‌ها استخدام شده بودند، اما این کارخانه‌ها بسیار حقیر بود. در سال 404 ق. م. مهمترین کارخانه در یونان کارگاهی بود که سپر می‌ساخت و 129 کارگر در استخدام خود داشت و در همه‌جا با تحسین بسیاری از دو کارخانه دیگر، که متعلق به پدر دمستن «33» بود، گفتگو می‌کردند که یکی اسلحه می‌ساخت و 32 کارگر داشت و دیگری رختخواب درست می‌کرد و بیست نفر در این کار شرکت داشتند.

---

(33). Demosthene

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 121

مهمترین کارگاههای عمومی مراکز نساجی بود و اگرچه در آن زمان هنوز پارچه‌های معمولی و مصارف عمومی در خانه‌ها بافته می‌شد ولی رویهمرفته صنعت نساجی پیشرفت بسیار کرده و روشهای قدیمی تکمیل شده بود ... در این عهد روش رنگ کردن پارچه‌ها را خوب می‌دانستند. «34»

در یونان آن دوران طبقه متوسط، برای آنکه نتیجه‌ای از مبارزات خود به دست آورد، معمولا متحدین خود را از میان تهیدستان یعنی خرده‌مالکین مقروض، اجاره‌داران و دهقانان و حتی پیشه‌وران و کارگران انتخاب می‌کرد.

«در دموکراسی یونان، در قرن پنجم، زنان هیچ نقشی در زندگی اجتماعی انجام نمی‌دادند. آنها هم زندگی محدود خانه‌داری مسلمانان کنونی را داشتند. عنوان مدنی و ذیحقوق یک

امتیاز موروثی شده بود و بیگانگان آتن ... و بیشتر صنعتگران و پیشه‌وران نمی‌توانستند از این عنوان استفاده کنند. «35»

بازرگانی و تجارت

فعالیت بازرگانی و تجارت رابطه‌ای ناگسستنی باامنیت و وسایل ارتباطی دارد.

«... تحول و تکامل وسایل حمل‌ونقل، ارتباط نقاط مختلف را از راه دریا و خشکی آسان کرد. مصریها، در دوره امپراتوری میانه، قایقهایی با 16 متر طول و 20 متر عرض می‌ساختند که ظرفیت حمل 120 نفر را داشت. کشتیهای کرتی که در آغاز کار دارای 20 متر طول بود در دوره میسنی طول آنها به 30 متر رسید ... در جلگه‌های سوریه یک کاروان در روز پنجاه کیلومتر راه می‌پیمود. ارابه سبک، که با اسب کشیده می‌شد، مدت مسافرت را بسیار کوتاه می‌کرد ... زین و یراق که ابتدا برای استفاده از گاو تعبیه شده بود برای حیوانات در کشیدن ارابه‌ها به کار می‌رفت ... مناطق متمدن به صورت مجموعه واحد و پیوسته‌ای از دجله تا نیل و آدریاتیک و از سواحل دریای سیاه تا خلیج‌فارس به‌هم مربوط بودند و در این مجموعه واحد رفت‌وآمد دایم و آزادی صورت می‌گرفت. در زمان صلح، پادشاهان بابل، آشور، میتانی، هاتی و مصر به مبادله سفرا، زنان، هدایا، خدایان، پزشکان و پیشگویان می‌پرداختند.

بطوری که از بایگانی اسناد سیاسی مربوط به قرن چهاردهم و سیزدهم برمی‌آید در شرق، اتحاد واقعی کشورها، نظیر اتحاد کشورهای اروپایی در قرن 19، معمول بود و خط میخی و زبان اکدی زبان رسمی این ملتها محسوب می‌شد.» «36»

مورخان نوشته‌اند:

با پیدایش و توسعه صنایع دستی و بازرگانی، شهرها به عنوان مرکز تولید و توزیع صنایع و محل تمرکز تجارت پدیدار می‌شوند. و بیشتر این شهرها در کنار قرار گاههای قدیمی و مراکز فرهنگی و در جوار منابع آب و یا در محل تقاطع راههای بزرگ ایجاد می‌شوند.

---

(34). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 73 و 74.

(35). سیر تاریخ، پیشین، ص 198.

(36). همان، ص 164 تا 166 (به اختصار).

تماس بازرگانی، قبل از همه درمیان کشورهایی که در کرانه دریا یا ساحل رودخانه واقعند برقرار می‌شود. حدود هزاره سوم پیش از میلاد شهر در دولت های برده‌دار فنیقی، واقع بر قسمت شمالی ساحل شرقی مدیترانه، تقریبا کاری جز دادوستد نداشتند.

جهان باستان را شبکه‌ای از راههای بازرگانی شیار می کرد. این راهها دورترین کشورها را در آسیا و افریقا به یکدیگر مربوط می‌ساخت.

پیشرفت مناسبات کالایی- پولی، اختلاف ثروت را تشدید می کرد. «37»

پیدایش مالکیت خصوصی

در شرق نزدیک تا مرحله پایین بربریت، ثروت قبیله‌ها عبارت بود از محل سکنی، البسه، جواهرات خشن و غیر صیقلی و بعضی ظروف و اثاثه بسیار ساده خانه. در این دوره غذای

هرروز در همان روز تهیه می‌شد. ولی با گذشت زمان، اهلی کردن حیوانات و تربیت گله‌ها سرچشمه تازه‌ای از ثروت، که تا آن زمان ناشناخته بود، به وجود آورد و شرایط اجتماعی تازه‌ای پدیدار گردید.

قبایل چوپان در اثر داشتن گله‌های اسب، شتر، خر، گاو، خوک و غیره از دیگران جلو افتادند و به این ترتیب، اقوامی که در اطراف دجله و فرات و نیل و سیحون و جیحون و دره گنگ زیست می‌کردند، از برکت گله‌داری و زراعت استفاده از فلزات، ثروتهایی به دست آوردند و از شکار حیوانات تا حدی بی‌نیاز شدند. حال ببینیم با تکامل طرز تولید چه تغییراتی در سازمان جامعه بوجود آمده است.

چنانکه قبلا گفتیم ژنس درمیان کلیه دسته‌های بشر اولیه مشترک بود و تشکیل می‌شد از اشخاص همخون که نسبت آنها از طریق مادر معین می‌شد. هر ژنس یک رئیس، موقع صلح، و یک فرمانده در هنگام جنگ انتخاب می‌کرد و تمام اعضای ژنس اعم از زن و مرد در انتخاب آنها شرکت می‌جستند. اختیارات رئیس مذکور پدرانه و اعمال او براساس مشاوره صورت می‌گرفت.

هر قبیله از چندین ژنس تشکیل می‌شد. زن و شوهر نمی‌توانستند از یکدیگر ارث ببرند، بچه‌ها هم از پدر خود ارث نمی‌بردند، هیچیک از اعضای ژنس حق نداشت در داخل ژنس با کسی مزاوجت نماید. اگر متوفی مرد بود ارث او بین برادران و خواهران امی و برادر و مادرش، و اگر زن بود بین فرزندان و خواهران امی غیر از برادرش تقسیم می‌شد. در تشکیلات ژنس از سرباز، ژاندارم، پلیس، اعیان و اشراف و پادشاه، حاکم، رئیس شهربانی، قاضی و زندان سخنی درمیان نبود. تمام اختلافات بوسیله اجتماع حل می‌شد. زمین به قبیله تعلق داشت. در بین مردم، فقیر و محتاج دیده نمی‌شد. زندگی اشتراکی ژنس

وظایف خود را به پیرمردان و بیماران و مجروحین جنگ انجام می‌داد. تمام افراد قبیله از زن و مرد آزاد و باهم برابر بودند. هنوز بردگی پیدا نشده بود. همه کار می‌کردند و هنوز فرقی میان حق و

---

(37). تاریخ جهان باستان، ج 2. پیشین، ص 9.

تکلیف وجود نداشت. در تشکیلات ژنس مرد به جنگ می‌رفت، شکار می‌کرد، به صید ماهی می‌رفت، مواد اولیه خوراک و ظروفی که برای این کار ضروری بود، تهیه می‌نمود، و زن به امور خانه رسیدگی می‌کرد، می‌پخت، می‌بافت، می‌دوخت. هریک از آنها صاحب اختیار قلمرو خودشان بودند. آنچه بطور مشترک حاصل می‌شد، بطور مشترک مورد استفاده قرار می‌گرفت. هنوز این جمله که می‌گویند: «مالکیت ثمره کار شخصی است» معنی و مفهومی نداشت. ولی بشر در این مرحله باقی نماند بلکه، چنانکه قبلا اشاره کردیم، در شرق نزدیک و خاورمیانه بشر به پرورش و تربیت حیوانات توفیق یافت و قبایل چوپان از برکت گله‌داری و زراعت، دارای شیر، گوشت، پوست، پشم و نخ و پارچه شدند. کشاورزان نیز با افزارهای ابتدایی خود مقداری مواد غذایی تهیه می‌کردند. از این دوره به بعد فکر مبادله در بین قبایل قوت گرفت. قبایل چوپان به همسایگان خود یکی از حیوانات اهلی را عرضه می‌کردند و قبایل زارع، حیوان را با میل برای مبادله می‌پذیرفتند. در آن دوره حیوان نقش «پول» را انجام می‌داد.

پیدایش بردگی

تربیت حیوانات، و اختراع چرخ ارابه و گاوآهن و افزایش محصولات کشاورزی و رشد تدریجی صنعتهای خانگی، سبب گردید که انسان بیش از محصولی که برای نگاهداری خود لازم داشت، تولید کند. از این دوره همه به فکر افتادند که از نیروی کار خود و دیگران بهره‌برداری کنند. جنگ، این نیروها را در اختیار فاتحان قرار داد، به این معنی که از این پس اسرای جنگی را به غلام مبدل نمودند. قبل از این تاریخ، دشمنان مغلوب را یا می‌کشتند یا آنها را به عنوان برادر در قبیله فاتحین می‌پذیرفتند. زنان را شوهر می‌دادند و یا آنها و فرزندانشان را درشمار اعضای قبیله قبول می‌کردند. ولی بعدها، که در اثر پیشرفت زراعت و پرورش حیوانات و استفاده از فلزات و پارچه‌بافی نیروی کار بشر ارزش مبادله پیدا کرد و در معرض فروش قرار گرفت، از کار اسیران جنگی برای فعالیتهای اقتصادی استفاده کردند، بخصوص که اسیران مذکور هم مانند حیوانات تولید نسل می‌کردند و زیاد می‌شدند. از این تاریخ نه تنها گله‌های چهارپایان بلکه گله‌های بشری نیز به نام غلام و برده در اختیار رؤسای خانواده‌ها قرار می‌گیرد.

به این ترتیب، می‌بینیم که تقسیم قبیله‌ها به چوپان و زارع و بالا رفتن میزان تولید و افزایش ثروت یک دنباله و نتیجه قطعی به بارآورد و آن عبارت از بردگی بود. از این پس جامعه بشری به دو طبقه ارباب و بنده تقسیم می‌شود.

از این دوره انقلاب عظیمی در خانواده‌ها پیدا شد، سود و بهره‌برداری همیشه نصیب مرد بود زیرا اهلی کردن حیوانات و حفظ و نگهداری از آنها بر عهده مرد بود و زن برخلاف گذشته مقام دوم را احراز کرد. در این مرحله کاری که زن در خانه انجام می‌داد در پهلوی کار پرمحصول مرد هیچ بود. از همینجا می‌توان فهمید که نجات زن و مساوات او با مرد تا وقتی که زن از کار مثمر اجتماعی برکنار باشد غیر ممکن است.

نظام برده‌داری

«یکی از دوره‌های مهم تاریخ بشر دوران پرتلاطم برده‌داری است ...

کشورهایی که در آنها نظام برده‌داری کلاسیک پدید آمد و تکامل

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 124

یافت، قبل از همه، مصر، بابل، آشور، پارس، چین، هند در آسیا و افریقا و یونان و روم در اروپا بوده است ... بعضی از کشورها در تکامل فرهنگی و اجتماعی خود از کنار نظام برده‌داری گذشته و بدون عبور از این مرحله تاریخی مستقیما به نظام فئودالی گام نهادند ...

در شرایط جهانی خاص عصر ما، عبور به مرحله برده‌داری یا فئودالیسم یا حتی سرمایه‌داری نمی‌تواند امری اجتناب‌ناپذیر تلقی شود. برعکس در شرایط کنونی برخوردهای اجتماعی در عصری که حیات هرملتی بطریقی با زندگی فرهنگی و اقتصادی ملل دیگر پیوند یافته است و در زمانی که سیر تاریخ، در مجموع، بوسیله ملتهایی هدایت می‌شود که در جبهه مقدم تکامل اجتماعی و تمدن قرار دارند، طبیعی‌ترین راه تکامل ملتهایی که در شاهراه عمومی تاریخ، عقب مانده و یا بر اثر هجوم استعمار عقب رانده شده‌اند، جهش از روی تمام مراحل تاریخی به عالیترین مرحله تمدن زمان است ... نظام برده‌داری در مقایسه با نظام اشتراکی اولیه گامی به پیش محسوب می‌شود. زیرا فقط با ظهور برده‌داری است که قسمتی از نیروی انسانی، از مشقات کار دستی فراغت می‌یابد. با تکامل ادوات و وسایل تولیدی رفته‌رفته مالکیت خصوصی به وجود می‌آید و حق تملک نه فقط بر محصول کار بلکه بر خود تولیدکننده نیز مسلم می‌گردد. به این ترتیب بردگان ملک طلق ارباب شدند. بردگان از راه جنگ و غارتگری به دست فاتحان می‌افتادند. بعدها

افراد وامدار و تهیدست نیز به خیل بردگان اضافه شدند. در نظام برده‌داری برای نخستین‌بار جامعه به طبقات مختلف المنافع تقسیم می‌شود. طبقه به گروهی از مردم اطلاق می‌شود که دارای منافع اقتصادی و اجتماعی مشترک هستند. پس‌ازآنکه در نتیجه تکامل وسایل تولیدی اضافه تولید به وجود آمد، صاحبان برده به بهره‌کشی از کار بردگان پرداختند، و چون بردگان غالبا در نتیجه مظالم برده‌داران راه طغیان پیش می‌گرفتند، طبقه اربابان برای حفظ موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود، سازمانی به نام دولت پدید آوردند تا در پناه آن بتوانند از سرپیچی بردگان جلوگیری کنند.

نخستین وظیفه دولت برده‌دار اعمال فشار به منظور بهره‌کشی دایمی از کار زحمتکشان بود، و وظیفه دوم آن گسترش خاک به قصد غلبه بر اقوام و قبایل دیگر و تبدیل آنان به برده یا خراجگزار بود. نخستین دولت برده‌دار آسیا و افریقا در بین هزاره چهارم و دوم قبل از میلاد، در بین النهرین، سومر، اکد، بابل، و نیز در سرزمینهای چین و هند تأسیس شد.

پادشاهی آشور در نیمه اول هزاره دوم به وجود آمد. در همین دوران بود که امپراتوری نیرومند هیتی در فلات آسیای صغیر بنیان گرفت. در قرن پانزدهم پیش از میلاد در سرزمین کنونی یمن، پادشاهی قدیمی عرب، میتانی، تشکیل شد و در هزاره اول در ماورای قفقاز، پادشاهی اورارتو ایجاد گردید.

بعدها در قرن هفتم تا ششم پیش از میلاد در آسیای مرکزی، دولت خوارزم و در سرزمین افغانستان کنونی پادشاهی کوشانها به وجود آمد. در قرن هشتم پیش از میلاد، در بخش غربی ایران، مادها حکومت خود را تأسیس کرده بودند و در قرن ششم پیش از میلاد امپراتوری پارس جانشین آنان شد.

در قرن هشتم تا ششم پیش از میلاد در یونان، و در قرن ششم در روم نظام برده‌داری پای به عرصه نهاد.» «38»

ویژگیهای نظام برده‌داری در آسیا و افریقا

«خصلت مناسبات تولیدی، نظام اقتصادی جامعه را تعیین می کند این نظام شالوده‌ای است که بر روی آن، مناسبات اجتماعی گوناگون اندیشه‌ها و نهادها «39» بنا می‌شود. ابتدا، نهادهای قضایی و سیاسی بنیان می‌یابد، سازمانهای دولتی و مذهبی و گروه‌بندیهای سیاسی و خلاصه روبنای سیاسی جامعه شکل می گیرد، سپس ایده‌ها و اندیشه‌های سیاسی، فلسفی، مذهبی، قضایی و هنری و مانند آن، که همه آنها روبنای ایدئولوژیک جامعه را درست می کنند، قوام می‌یابد.

جابجا شدن و تغییر پایه و شالوده، یعنی مناسبات تولید، تغییرات متناسبی را در روبنای جامعه موجب می‌شود، ولی روبنا هرچند به زیربنا بستگی دارد، با این‌همه به نوبه خود در چگونگی نیروهای تولید، و ریشه آن اثر می گذارد و می‌تواند تغییر یا جابجا شدن آن را کند یا تند سازد ... جامعه یک صورت‌بندی اقتصادی و اجتماعی است. جامعه برده‌دار، در مجموع جامعه‌ای است انباشته از تضادها و مخاصمات که برمبنای مالکیت خصوصی وسایل تولید و استثمار طبقه حاکم از تولیدکنندگان فاقد این وسایل، قرار دارد ...» «40»

پدرشاهی یا آغاز فرمانروایی مرد بر زن

تا روزگاری که اصول مادرشاهی برقرار بود و نسب فقط از سمت زنان معین می‌شد، میراث عموما به نزدیکترین اقوام یعنی به همخونهای شاخه مادر می‌رسید، زیرا که ثروت ژنس باید درخود ژنس باقی بماند. ولی پس‌ازآنکه، در اثر گله‌داری و پیشرفت زراعت، ثروت فزونی یافت و موقعیت اجتماعی و اقتصادی مردان بالا رفت، به این فکر افتادند که رسم موجود میراث را به نفع فرزندان خود دیگرگون سازند. این تحول که به عقیده بعضی از جامعه‌شناسان و مقتصدین از شگفت‌ترین و بزرگترین انقلابات اجتماعی است بالاخره به این صورت عملی شد که تصمیم گرفتند که اخلاف مرد در ژنس باقی بمانند و اخلاف زن از ژنس بیرون بروند یعنی به ژنس پدر خودشان بروند و به این ترتیب، تعیین نسب از جانب مادر و حقوق ارثی مادری ملغی گردید. واژگون شدن حقوق مادری، شکست بزرگ تاریخی جنس زن بود. به این طریق مرد در خانه فرمانروا نیز گردید، مقام زن پایین آمد و اسیر و بنده شهوت مرد و افزار ساده توالد و تناسل شد. از این‌پس زن را بدون قید و شرط در اختیار مرد قرار دادند. با ظهور پدرشاهی، ما وارد قلمرو تاریخ می‌شویم. به عقیده جامعه‌شناسان در دوره‌ای که سرحد میان مرحله وسط و مرحله بالای بربریت است، از خانواده سندیاسمیک، خانواده «مونوگامیک» «41» براساس وحدت زوج و زوجه به وجود می‌آید، و مراد از تشکیل این خانواده این است که بچه‌هایی از یک

---

(38). همان، ص 5 به بعد (به اختصار).

(39). Institution

(40). تاریخ جهان باستان، ج 2، پیشین، ص 8 به بعد، (به اختصار).

(41). La Famille monogamique

پدر مشخص و غیر قابل انکار به وجود بیایند و وارث و مالک ثروت پدر خود بشوند. اختلاف این خانواده با خانواده سندیاسمیک در این است که رابطه میان زوجین خیلی محکمتر است و گسستن آن به دلخواه طرفین نیست و فقط مرد می‌تواند رابطه زناشویی را قطع کند. از مشخصات خانواده مونوگامیک یکی این است که مرد کاملا آزاد است، و عده کثیری کنیز و غلام زیبا در اختیار خوددارد و می‌تواند با آزادی تمام از آنها متمتع شود، ولی اگر احیانا زن به یاد روابط قدیمی جنسی بیفتد و بخواهد آن را تجدید کند، شدیدتر از کلیه ادوار گذشته تنبیه و مجازات می‌شود. به این ترتیب می‌بینیم که خانواده مذکور در حقیقت مونوگامیک نیست، مگر برای زن.

پیدایش خانواده مونوگامیک، یکی از نشانه‌های مشخص‌کننده تمدن است که در کنار بردگی و مالکیت خصوصی در جوامع بشری ظهور کرده است.

در طول تاریخ، آزادی روابط جنسی، که در عهد کهن متداول بود، با غلبه ازدواج سندیاسمیک و مونوگامیک از بین رفت. زنان مقید و محدود شدند ولی زن‌بازی برای مردان عملا مورد تسامح قرار می‌گیرد و فقط به زبان از آن بدگویی می‌کنند. ازاین‌پس ازدواجها غالبا براساس مصلحت دودمان و برای حفظ و ازدیاد مکنت خانواده صورت می‌گیرد و عشق و اراده زوجین در عقد ازدواج مدخلیت ندارد و غالبا می‌بینیم که مثلا نامزد فلان شاهزاده یا بهمان فئودال‌زاده را پدر و مادر آنها و یا شیوخ قوم انتخاب می‌کنند، بدون اینکه با او در این امر حیاتی مشورت و گفتگو نمایند.

از آنچه گذشت به این نتیجه می‌رسیم که با پیدایش و تکامل گله‌داری حق مادری در مقابل حق پدری مجبور به عقب‌نشینی شد و مرد از زن خواست که کاملا به شخص او وفادار باشد تا کودکانی که از او به دنیا می‌آیند و میراث می‌برند، فرزندان حقیقی خود مرد باشند. با این انقلاب، انتقال ارث، که تا آن تاریخ از طریق زن صورت می‌گرفت، به اختیار جنس مرد درآمد. «هنگام زناشویی و ازدواج همان‌طور که غلام و کنیز را در بازار می‌خریدند زن را نیز می‌خریدند. هنگام وفات مرد، زن نیز مانند سایر دارایی او به میراث می‌رفت و در برخی نقاط زن را خفه می‌کردند و با شوی مرده به خاک می‌سپردند تا در آن جهان به خدمت شوهر خود قیام کند.

پدر خانواده به خود حق می‌داد که با زن و فرزندانش هرچه می‌خواهد بکند حتی در فروش و کرایه دادن آنها نیز آزاد بود.

از دوره پدرشاهی به بعد زن موظف است که عفت خود را قبل و بعد از زناشویی حفظ کند و مطیع و منقاد شوهر خود باشد ...

با پیشرفت مالکیت، زنا، که سابق بر آن از گناهان صغیره به‌شمار می‌رفت، در زمره گناهان کبیره قرار گرفت. نصف ملتهای ابتدایی که ما می‌شناسیم به زنا اهمیت چندانی نمی‌دهند.

هنگامی که مرد به مالکیت رسید نه تنها از زن وفاداری کامل می‌خواست، بلکه بزودی به این نکته متوجه شد که زن نیز ملک او می‌باشد و حتی وقتی هم‌که زن خود را از راه مهمان‌نوازی، به همخوابگی مهمان وامی‌داشت، این عمل را از آن‌رو می‌کرد که زن را از لحاظ

جسد و روح ملک خود می‌پنداشت. پایان این تصور به آنجا رسید که زن را مجبور ساختند با سایر اشیاء مرد پس از مردن وی در قبر برود و با او دفن شود. در رژیم پدرشاهی مجازات زنا با مجازات دزدی یکسان بود گویی زنا نیز تجاوزی نسبت به مالکیت محسوب می‌شود، و این مجازات که در قبایل ابتدایی چیز قابل ذکری نبود، تا پاره کردن شکم زن زناکار، پیش رفت. چون در طی قرون متوالی زنان بر اثر اقدام به زنا مجازاتهای سخت چشیده‌اند، اینک حس وفاداری زن نسبت به شوهر حالت استقراری پیدا کرده و جزء ضمیر اخلاقی وی گردیده است» تعدد زوجات امری عادی بود و مرد بی‌زن مقام و منزلتی نداشت. در زمانهای ابتدایی برای زنان نازا بودن ننگی عظیم بود و از کف دادن بکارت عیب نبود، حتی اگر زنی قبل از ازدواج فرزندی می‌آورد زودتر مردان داوطلب زناشویی با او می‌شدند، و در برخی قبایل چون داماد عروس خود را بکر می‌یافت نگران و برآشفته می‌شد و مادر عروس را به باد ناسزا می‌گرفت.

ولی این آداب و سنن پس از استقرار مالکیت فردی تغییر کلی یافت. پس‌ازآنکه مرد مالک زن شد می‌خواست این مالکیت به پیش از ازدواج هم امتداد یابد و بدین ترتیب، عفت و بکارت زن مورد توجه قرار گرفت و علامت امانت و وفاداری زن به شوهر گردید. ولی چنانکه گفتیم مردان هرگز خود را به هیچ اصلی مقید نکرده‌اند. ویل دورانت محقق عالیقدر امریکایی در پایان این بحث می‌نویسد: «در تمام تاریخ حتی یک نمونه نمی‌توان یافت که اجتماعی از مرد خواسته باشد که تا موقع ازدواج عفت خود را حفظ کند و در هیچیک از زبانهای عالم نمی‌توان لغتی یافت که معنی آن مرد بکر باشد.

هاله بکارت همیشه بر گرد سر و صورت دختران دیده می‌شود و از بسیاری جهات سبب خرد کردن و از پا درآوردن آنان شده است.» «42»

چگونه دولت به وجود آمد

در دوران زندگی اشتراکی همه مردم دارای حقوق مساوی بودند و از جهات مختلف بین مردم اختلافی نبود و اگر اتفاقا در موردی گفتگو و اختلافی روی می‌داد پیران و ریش‌سفیدان قوم به حل مشکل می‌پرداختند و اثری از حاکم، مأمورین انتظامی، قاضی و زندان نبود. پس از پیدایش مالکیت، و رواج مبادله و ظهور پول و سود، اندک‌اندک آثار مبارزات و اختلافات طبقاتی ظاهر شد. ویل دورانت می‌نویسد: در مراحل اولیه تکامل اقتصادی غریزه مالکیت بسیار ضعیف بود. در بین اقوام ابتدایی، زمین بصورت اشتراکی ملک همگان بود. اروپاییهایی که پیش از ورود مدنیت به قاره افریقا سفر کرده‌اند، نوشته‌اند که چون به یک سیاه افریقایی خوراک یا چیزهایی دیگری را می‌بخشیدند، بیدرنگ، میان همراهان خود قسمت می کرد.

اگر آن چیز مثلا یک دست لباس بود، کلاه را یکی بر سر می گذاشت و کت را یکی و شلوار را

---

(42). تاریخ تمدن، (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 75. در تنظیم مطالب مربوط به تحول خانواده، از بخش اول تاریخ تمدن ویل دورانت از صفحه 52 به بعد و از دایرة المعارفهای خارجی و چند کتاب دیگر استفاده شده است.

دیگری می‌پوشید. یکی از مبلغین مذهبی می‌نویسد: «این قبایل با چنان محبت و ادبی با یکدیگر رفتار می کنند که بندرت نظیر آن درمیان ملل متمدن دیده می‌شود، و این بدون

شک نتیجه آن است که دو مفهوم مال من و مال تو که آتش احسان را در دلها می‌کشد و شعله آز را برمی‌افروزد، در نزد آنان وجود ندارد.» «43»

«در دوره بردگی دولت دو وظیفه اساسی برعهده دارد: یکی سرکوبی مقاومت توده‌های مردم و سپس توسعه مرزها و یا دفاع از آنها در برابر همسایگان. نابرابری طبقاتی و دولت، هردو حقانیت ایدئولوژیک خود را در مذهب می‌یابند.»

در نتیجه پیشرفت زراعت و گله‌داری و تکامل وسایل تولیدی، ازدیاد محصول در تمام شاخه‌ها، اعم از فلاحت و گله‌داری، بشر را قادر به تولید بیش از احتیاج خویش ساخت.

در نتیجه بنیان مالکیت و تولید اشتراکی متزلزل گردید و مالکیت خصوصی و بردگی به وجود آمد. در این دوره است که طبقه حاکمه با استفاده از کار غلامان، زاید بر احتیاج تولید می‌کند و نیروی کار بشری ارزش مبادله می‌یابد و در معرض فروش قرار می‌گیرد و استفاده و بهره‌کشی انسانی از انسانهای دیگر آغاز می‌شود. در نتیجه عده‌ای با استفاده از غلامان و تکامل فن تولید ثروت کلانی به دست آوردند و بر دیگران مسلط شدند. در این دوره است که در نتیجه کار مداوم و رقابت غلامان، دهقانان به فقر و تنگدستی گرفتار می‌شوند و طبقه فرمانروا پول و ثروت حاصله را به آنان در مقابل ربح قرض می‌دهند و چون این طبقه معمولا قادر به پرداخت دین خود نبودند ناچار پس از مدتی زمین آنها به تصرف داین درمی‌آمد و اگر فروش زمین تکافوی پرداخت قروض را نمی‌کرد یا قرضه بدون وثیقه بود آنوقت شخص مقروض ناچار بود فرزندان خود را به بردگی بفروشد. فروش فرزند بوسیله پدر نخستین میوه رژیم بردگی بود. از این دوره به بعد، چنانکه گفتیم در نتیجه استحکام مبانی پدرشاهی، تسلط و اقتدار اقلیت به ارث به اولاد آنها منتقل می‌شود و با استقرار و تثبیت رژیم بردگی اختلافات و مبارزات طبقاتی وسعت می‌گیرد.

بردگان و دیگر طبقات ناراضی برای رهایی از قید و بندهای موجود، غالبا طغیان می کنند و طبقه فرمانروا، برای مطیع و منقاد ساختن طبقات ناراضی، تشکیلات و سازمانی برای فشار به محرومین به وجود می‌آورد که پایه اساسی دولت را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب از دوران بردگی به بعد دولت به صورت آلت و ابزار کار طبقه حاکمه وقت درآمد. در دوره بردگی، ارباب، غلام را جزو دارایی خود می‌دانست و در بهره‌کشی و کشتن و فروختن او آزاد بود. غلام حق نداشت زنی اختیار کند، بلکه ارباب هروقت مصلحت می‌دید زنی را در اختیار او می گذاشت تا از راه توالد و تناسل بر تعداد غلامان خود بیفزاید. زن غلام، کنیز ارباب بود و ممکن بود او را به همخوابگی خود یا دیگران درآورد. اربابان و طبقات حاکم آن دوره و حتی متفکرینی چون ارسطو غلام را انسان نمی‌دانستند، بلکه او را ابزار ناطق و جانداری می‌شمردند، و وجود بردگان را برای رفع نیازمندیهای مردم آزاد لازم می‌دانستند و معتقد بودند که غلام، غلام خلق شده و باید عمر خود را در خدمتگزاری مردم آزاد سپری سازد.

---

(43). تاریخ تمدن، (کتاب اول- بخش اول) پیشین، ص 75.

حال ببینیم چرا ارسطو یعنی بزرگترین متفکر دنیای قدیم از این فکر ارتجاعی جانبداری می کند.

عده‌ای از صاحبنظران معتقدند که اخلاق و عادات بشری و کلیه ناعدالتیها و تمام صور فساد اجتماعی، مانند دروغگویی، تزویر، وقاحت، و پستی که در یک اجتماع طبقاتی که بر اصول آقایی انسان بر انسان مبتنی است وجود دارد، خود نتیجه و محصول وضع قوای

تولیدی است. هر وقت قوای تولیدی تغییر کند سازمان اجتماعی و اخلاق و عادات جامعه نیز دگرگون می‌گردد. به عقیده این دسته از دانشمندان، تاریخ بشر از قسمتهای مجزا و بدون ارتباط به‌هم؛ یعنی تاریخ حقوق، تاریخ اخلاق، تاریخ فلسفه، و غیره تشکیل نمی‌شود بلکه تاریخ بشر عبارت است از یک تاریخ منحصربه‌فرد مناسبات اجتماعی افراد بشر که در نتیجه وضع و درجه تکامل قوای تولیدی اجتماع به وجود می‌آید، آنچه که به نام «طرز تفکر» «44» معروف است، عبارت است از همان انعکاس ساده و متنوع این تاریخ منحصربه‌فرد و غیرقابل تقسیم بشری در مغزهای افراد انسان. بنابراین، اگر مردی چون ارسطو نظام بردگی را می‌پسندد و به مظالم رژیم بردگی صحه می‌گذارد برای آن است که فکر ارسطو محصول و انعکاس سازمان اقتصادی آن دوره است و منافع طبقاتی ارسطو ایجاب می‌کند که نظام اقتصادی بردگی را مورد تأیید قرار دهد.

از آنچه گفتیم چنین برمی‌آید که نیروهای تولیدی که در اختیار بشر است سرچشمه و منشأ کلیه روابط اجتماعی است. این روابط منافع و تمایلاتی را به وجود می‌آورد و با گذشت زمان، این منافع به صورت قوانین تظاهر می‌کند و هرقانون حامی و مدافع طبقه بخصوصی است.

تکامل نیروهای تولیدی باعث می‌شود که اجتماع بشر به طبقات مختلف تقسیم شود. منافع این طبقات نه تنها با یکدیگر اختلاف دارد بلکه در مواردی بین منافع طبقات تضاد کامل حکمفرماست. در نتیجه تضاد منافع، کشمکشهای خصمانه بین طبقات یا مبارزه طبقاتی پدید می‌آید و در نتیجه سازمان خانوادگی جای خود را به سازمان دولتی واگذار می‌کند. و وظیفه سازمان دولتی این است که منافع طبقه حاکمه را حمایت و نگهداری نماید. به این

ترتیب، حقوق اجتماعی، نظم دولتی، و اخلاق هریک از اقوام، نتیجه مستقیم روابط اقتصادی حاکم در بین آن قوم است.

شهرها و بدایع تاریخی عهد کهن

معلوم نیست از چه تاریخی جامعه‌های ده‌نشین به جوامع شهر تبدیل شده‌اند؛ آنچه مسلم است اینکه، پیدایش و بقای شهر هنگامی میسر است که دادوستد کالاها و مصنوعات گوناگون در سایه امنیت راهها امکان‌پذیر باشد و در پناه حکومت مرکزی مقتدر، فئودالها و یاغیان، متعرض مردم شهرنشین نشوند. تأمین آذوقه شهرهای بزرگ و پرجمعیت فقط با داشتن راههای

---

ideologie.(44)

زمینی و دریایی امن و آرام صورت‌پذیر است. در دوره‌های قدیم بهترین وسیله حمل‌ونقل، آب بود و در صورت نبودن راههای آبی، ناگزیر به چهارپایان یا به آلات نقلیه چرخدار متوسل می- شدند؛ زیرا عملا حمل کالا و آذوقه بتوسط انسان مقرون به صرفه نبود. از مختصات شهرها، قوانین و نظامات و مقرراتی است که طبقه حاکمه وقت برای تثبیت موقعیت خود، تدوین می- کند. در دهات و شهرهای کوچک، بعلت آشنایی مردم با یکدیگر، تشخیص گناهکار و بیگناه چندان دشوار نیست ولی در شهرهای بزرگ برای تأمین امنیت و آرامش، وجود قوانین و نظامات اجتماعی ضرورت دارد.

به عقیده دکتر گیرشمن، در ایران، دهکده ماقبل تاریخی سیلک با گذشت زمان به یک شهر مستحکم تبدیل شد. «کاخ، ساختمانهای فرعی، و شاید یک معبد و محله‌های سکونت و اطراف آن را دیواری با استحکامات و برجها، برای مقاومت در برابر محاصره فرا، گرفته بود.» «45»

بعدها در نتیجه زدوخوردهایی که بین سکنه نجد ایران با آشوریها درگرفت، منظره نجد ایران تغییر یافت و به تقلید ساختمانهای سلطنتی آشور و کمابیش به همان وضع، شهرهای مستحکم ایران را با دیوارهای دوگانه یا سه‌گانه که اطراف آن را خندقها و باروهایی فراگرفته بود مجهز کردند. برجها بوسیله افراد مدافع نگهبانی می‌شد. تمدن و شهرنشینی در بین النهرین، مصر و هندوستان بعلت مساعدت و آمادگی محیط زودتر آغاز گردید.

پیش از آنکه شورویها دست به کار کاوشهای پردامنه در آسیای میانه بزنند، گمان می‌رفت که شرق ایران و آسیای مرکزی سرزمینی بوده است بیشتر خالی از شهر و آبادی که بیابان‌گردان در آن سکونت داشتند. کاوشهایی که در مرو و بخارا و خوارزم و جاهای دیگر شده این نظر را دگرگون ساخته است؛ زیرا اینک بر وجود کانالهای آبیاری بزرگ و آبادیهای پرجمعیت در نیمه اول پیش از میلاد آگاه گشته‌ایم. فرهنگ مادی شاید برابر با مغرب ایران پیش نرفته بود ولی در آن زمان ایشان به عصر آهن رسیده بودند و بر سفال نقاشی رنگی می‌کردند. «46»

در همین ایامی که هنوز مردم شهر روم و آتن در کلبه‌هایی نظیر مساکن عهد حجر قدیم زندگی می‌کردند، در مصر و بین النهرین و هندوستان، شهرهایی نظیر ممفیس و تب «47» (در کنار نیل) و بابل و نینوا در ساحل فرات و دجله و موهنجودارو «48» در کنار رود سند

با قدرت و عظمت خودنمایی می‌کردند و از قوانین و نظاماتی پیروی می‌کردند. پیرروسو خصوصیات شهر موهنجودارو را چنین بیان می‌کند:

این شهر بزرگ در ساحل سفلای رود سند ساخته شده و قدیمترین قسمتهای آن مربوط به چهارهزار سال ق. م. بود. در طول خیابانهای بسیار وسیع شهر، ساختمانهای دو طبقه‌ای با آجر پخته ساخته شده بود که عده بسیاری از آنها دارای حمام مخصوص بودند، و تمام شهر لوله‌کشی آب جاری داشت و فاضل‌آب شهر

---

(45). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 70.

(46). میراث ایران، پیشین، ص 63.

(47).Thebes

(48). Mohenjodaro

به مجرای فاضل‌آبی که با نهایت استادی ساخته شده بود، منتقل می‌گردید. «49»

و درباره مختصات شهر افسانه‌ای بابل پایتخت حمورابی چنین می‌نویسد: «شهر به تمامی در داخل دو دیوار عظیم قرار گرفته بود و دیوار خارجی در حدود 18 کیلومتر طول داشت. رود فرات از وسط شهر عبور می‌کرد و پل واحدی دو قسمت آن را به‌هم متصل می‌کرد. بیش از چهل کیلومتر بارانداز در کنار رودخانه برای پهلوگرفتن کشتیها ساخته شده بود که در دو سوی رودخانه صفوف منظم کوچه‌ها مشاهده می‌شد که عموما عمود بر یکدیگر

بودند. و به قول آندره پارو «50» «در نقشه شهر دیده می‌شد که نهایت مجاهدت را برای ایجاد نظم و توافق انجام داده‌اند.» در دو طرف این کوچه‌ها گروه بیشماری از ساختمانهای بزرگ سه تا چهار طبقه پی‌درپی یکدیگر قرار داشتند. در مرکز شهر توده انبوه و متراکم قصور سلطنتی واقع بود که از جانب شط بوسیله برج و باروی عظیمی که فقط کلفتی دیوار آن 25 متر بود محافظت می‌شد. به فاصله چهارصد متر از کاخ سلطنتی ذیقورات بزرگ یا برج بابل قرار داشت که قاعده آن مربعی به طول 91 متر و بر روی آن هفت طبقه به ارتفاع 84 متر بنا شده بود.» «51» پیرروسو این دوره از تاریخ بشر را عهد بناهای غول‌پیکر نام نهاده و در مورد عجایب هفتگانه «52» می‌نویسد: «... ما فرصت شرح همه آنها را نداریم، بنابراین از باغهای معلق بابل حدائق معلقه یعنی معجزه ایجاد جنگلی از گلهای نادر و ذیقیمت در زیر آفتاب سوزان صحرا صرفنظر می‌کنیم و حتی از تظاهرات پرشکوه و جلال نبوغ یونانی، از قبیل مجسمه ژوپیتر در کوه اولمپ که بوسیله «فیدیاس» از طلا و مرمر ساخته شد و 13 متر طول داشت نیز می‌گذریم. مجسمه پرابهتی را که سه قرن قبل از میلاد مسیح در انتهای بندرگاه رود «53» از مفرغ خالص ساخته شده بود و 32 متر طول داشت، ندیده می‌انگاریم و حتی از شرح چراغ دریایی اسکندریه که مقارن همین ایام بر جزیره فارو «54» ساخته شده، می‌گذریم و فقط متذکر می‌شویم که طبق اظهار جغرافیادان عرب «ادریسی» پایه این چراغ از قطعات بزرگ مرمر ساخته شده بود که بوسیله سرب به‌هم اتصال داده بودند و ارتفاع آن بین 120 تا 180 متر بود و نور آن از مسافت 60 کیلومتر دیده می‌شد. اما صرفنظر از این آثار بزرگ قدرت و فعالیت آدمی، آیا قصور و معابد و ساختمانهای بزرگ مصر و بین- النهرین و بخصوص عجایب بابل و نینوا و خورساباد (نزدیک موصل) و ممفیس و تب ارزش این را نداشته‌اند که بواقع در عجایب واقعی جهان به حساب آیند؟ خوبست همراه باستانشناس فرانسوی مادام دیولافوا «55» به شوش برویم؛

آنجا که خیمه و خرگاه پادشاهی هخامنشی برقرار شد؛ و از زبان وی ارقام حیرت‌آور دیگری بشنویم: تالار تخت شاهنشاهی 23 متر ارتفاع داشت و وسعت تالار با حیاط داخلی قصر لوور برابر بود. مجموعه کاخ که بر روی نوعی ایوان مصنوعی به ارتفاع 3 متر از سطح زمین ساخته بودند صدوبیست و سه هکتار یعنی معادل جنگل بولونی «56» وسعت داشت و برای بنا نهادن آن انتقال 24 میلیون و ششصد هزار متر مکعب

(49 و 51). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 54 و 55.

AndreParrot.

(52). عجایب هفتگانه دنیای قدیم عبارتند از اهرام مصر، چراغ دریایی اسکندریه، باغهای معلقه بابل، مجسمه فیدوس در المپیا، معبد افسوس، مقبره موزولوس، ستون مشهور رودس.

Rhude.(53)

Pharos.(54)

Dieulafoy.(55)

Boulogne.(56)

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 132

خاک لازم گردید.

خوب است اکنون خاورمیانه را ترک کنیم و رهسپار مصر شویم ... معبد مقدس کارناک ... که از عهد سزوستریس «57» (19 قرن قبل از میلاد مسیح) تا زمان «تاهارکا» (7 قرن قبل از میلاد مسیح) مرتبا اصلاح و تکمیل شده، مجموعه وسیعی است که 350 متر طول دارد و در راه ورود به آن سر در بزرگی است که بر دیوار موربی به طول 113 متر و ارتفاع 43 متر قرارگرفته و در داخل آن یک سلسله تالارها و حیاطها و درهای بزرگ، قسمتهای متفاوت را به‌هم متصل می‌سازد. در مرکز آن، تالار بزرگ «هیپوستیل» واقع است که براستی جنگلی از ستونهای عظیم است که به ترتیب، در ردیف هم بر یک استقامت قرارگرفته‌اند ...

این تالار 103 متر از عرض و 52 متر از طول بنا را اشغال کرده و بنابراین، وسعت آن معادل 1/ 3 حیاط بزرگ کاخ لوور است ... معبد کارناک در واقع اعجوبه ساختمانهای دوران وسطی و جدید امپراتوری مصر است. لیکن هنگامی که این بنا ساخته شد بیش از هزار سال بود که رکورد عظمت و ابهت در معماری شکسته شده بود. در واقع، از ابتدای دوران قدیم امپراتوری در 2850 سال قبل از میلاد مسیح، فرعون خئوپس ساختمان هرم بزرگ را شروع کرد که تا قبل از پیدایش سد بزرگ گران‌کولی «58» در امریکا بزرگترین و پرحجمترین مصنوعات قدرت و نبوغ آدمی بوده است.

... هرم بزرگ خئوپس توده متراکمی به شکل هرم مربع القاعده است که طول هر ضلع از قاعده آن 223 متر و ارتفاع آن 146 متر است. باوجود صدماتی که به آن رسیده و قطعاتی که از بدنه آن جدا شده است حجمی معادل دو میلیون و سیصد و پنجاه و دو متر مکعب دارد ... و از دو میلیون و سیصد قطعه سنگ تشکیل شده است که هریک از آنها تقریبا 2500 کیلوگرم وزن دارند ... اگر قول هرودت را باور کنیم مدت 10 سال و

هرسال سه ماه (زیرا فقط طی این سه ماه بود که بواسطه طغیان رود نیل کارگران و کشاورزان دست از کار می‌کشیدند) صدهزار تن کارگر برای انجام اعمال مقدماتی کوشش کرده‌اند. این اعمال مقدماتی عبارت بود از ساختن جاده‌ای به طول 925 متر و عرض 19 متر که تمام آن از سنگ صیقلی درست شده بود؛ و مواد اولیه لازم برای ساختمان هرم را از این راه انتقال می‌داده‌اند. اما ساختمان هرم نیز با همین شرایط 20 سال دیگر به طول انجامید. نکته مهمی که هرودت آن را نقل می‌کند این است که آنان با چه تدبیر و چه وسایلی می‌توانستند این قطعات مهیب سنگ را که هریک بیش از دوهزار و پانصد کیلوگرم وزن دارد، از معدن جدا کنند، تراش دهند، منتقل سازند و از همه مهمتر تا ارتفاع 150 متر از سطح زمین بالا برند. در چنین مقامی اهل فن نمی‌توانند جز اعجاب و تحسین و تحیر احساسات دیگری از خود بروز دهند ... برای ساختن برج بابل، برای بالا بردن سرستونهای صدتنی معبد کارناک به ارتفاع 24 متر، برای حرکت دادن میله‌هایی که از سنگ یک‌پارچه درست شده بود و از 500 تا هزار تن وزن داشت، برای تراش دادن و حجاری مجسمه‌های غول‌پیکری همچون مجسمه «ممنون» که طول آن مساوی با

---

(57). Sesostris

(58). Grandeoulee

ارتفاع یک ساختمان 6 طبقه است و برای آنکه سنگهای نوک‌تیز هرم خئوپس را به ارتفاع 146 متر از سطح زمین بالا برند، مهندسین دوران عتیق نه منجنیق و نه قرقره‌های مرکب و نه موتور در اختیار داشتند؛ تنها نیرو و انرژی انسانی و حیوانی به میزان نامحدود در اختیار

خود داشتند ... اما اگر این لشکر، وسیله‌ای برای بالا رفتن از برج نداشته باشد، انرژی همه افراد آن حتی تکافوی بالا بردن یک بسته سیگار را تا ارتفاع طبقه اول برج نخواهد کرد ... پس باید قبول کنیم که آنها دو حربه اساسی در اختیار خود داشتند، یکی اسباب و ابزار فلزی که وجود آن مسلم است و دیگر شناسایی ماشینهای ساده ... وقتی که قدما مجهز به تیشه و تبر شدند بسهولت می‌توانستند قطعات سنگ را از معدن جدا سازند، قطعه‌قطعه کنند، بتراشند و به شکل مکعب درآورند. و اما مراد از ماشین عبارت است از سطح مورب و اهرم و غلتک. ولی از کیفیت این ماشینهای ساده و نحوه استفاده از آنها اطلاع کافی در دست نداریم.» «59»

اکنون که تا حدی به اوضاع اجتماعی، اقتصادی و هنری ملل شرق نزدیک در طلیعه تاریخ آشنا شدیم، بطور اجمال تاریخ مللی را که در این منطقه قدرت و نفوذی کسب کرده‌اند، مورد مطالعه قرار می‌دهیم و نخست از حکومت عیلام سخن می‌گوییم.

حکومت عیلام

اکثر محققان و تاریخنویسان معتقدند که در حدود چهارهزار سال قبل از میلاد مسیح، سکنه ایران از قبایل شکارچی و گله‌دار تشکیل می‌شد و در شرق ایران، گله‌داران چادرنشین و در مغرب، شبانان ساکن، زندگی می‌کردند که به امور کشاورزی نیز اشتغال داشتند. این قبایل با حفظ ترکیب تیره و قبیله خود، گاهی با یکدیگر متحد شده اتحادیه‌ای تشکیل می‌دادند. هر قبیله از چندین کمون قوی تشکیل می‌شد که در رأس آنها پیرترین افراد قوم قرار داشتند. در حدود سه‌هزار سال ق. م. در منطقه ایران کنونی در دشت کارون قدیمترین دولت، یعنی عیلام که پایتختش شهر سوس یا شوش بود، تشکیل گردید.

مناسبات بردگی که در عیلام به وجود آمده بود با مناسبات پدرشاهی و حتی بقایای مادرشاهی توأم بود.

قبایل جنگجوی عیلامی در طول هزاره دوم و سوم قبل از میلاد، به عناوین مختلف، با دول بیشتر تکامل یافته بین النهرین، یعنی سومریها و اکدیها و بابلیها و آشوریها، در جنگ و نبرد بودند. مجاورت قبایل عیلام با دول بین النهرین و تصادم دایمی با آنها موجب آن شد که جریان تجزیه رژیم کمون و پیدایش جامعه طبقاتی و برده‌داری در عیلام زودتر از سایر نقاط آغاز شود.

در اوستا، کتاب زردشتیان، نوشته شده است که قبایل ایران گویا از مراتع وسیع آسیای مرکزی به ایران آمده‌اند.

فرضیه مهاجرت آریاها

ظاهرا قبایل وحشی گله‌دار در عهد باستان به همان ترتیب از آسیای مرکزی به سرزمین ایران کنونی نفوذ کرده‌اند که در ادوار بعد قبایل دیگر به ایران رخنه نمودند. با این حال، فرضیه‌ای که

---

(59). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 56 (به اختصار).

پیدایش قبایل ایرانی را فقط نتیجه مهاجرت گروهی از نژاد خاص و کاملا نوین از آسیای مرکزی می‌داند اساس درستی ندارد و بیشتر احتمال می‌رود که قبایل ایرانی بعد از اختلاط سکنه ایران با مهاجرین به وجود آمده باشند.

سکنه‌ای که به این ترتیب تشکیل شد نام آریاها را برخود نهاد و مسکن خود را کشور آریا نامید. تصور می‌رود که نام کنونی ایران نیز از همین لغت مشتق شده باشد.

به عقیده استاد فقید سعید نفیسی:

در حدود هزاره پنجم ق. م. هنگامی که دیگر آب و هوای پامیر برای آریاییان سازگار نبوده است بنای مهاجرت را به سوی جنوب گذاشتند و در دامنه جنوبی پامیر به دو دسته تقسیم شدند؛ دسته‌ای رو به شرق رهسپار شدند و از راه دره سند و پنجاب به هندوستان رفته‌اند که همان آریاییان هندی باشند، دسته دیگر رو به مغرب آورده‌اند و از راه آسیای مرکزی و صحرای قراقوم امروز یا «دشت خاوران سابق وارد ایران امروز شده‌اند و طوایف مختلفی را که در ایران سکونت داشتند در خود مستهلک کرده‌اند. «60»

به عقیده ریچاردن فرای:

... می‌توان در آغاز فرض کرد که آریاها در مرحله بیابانگردی و شاید بهتر است بگوییم گله‌چرانی بودند که چیزهایی هم از کشاورزی می‌دانستند. بحث درباره پرورش احشام نباید لازم باشد زیرا که احشام برای آریاییها مایه زندگانی بود؛ همچنانکه شتر برای تازیان چنین است. هم در گاتها و هم در وداها از احشام همچون سرچشمه خوراک و ثروت یاد می‌شود. فلزات را می‌شناختند ولی به آنها کمتر دسترسی داشتند. اسب و گردونه جنگی، چنانکه از وداها برمی‌آید، بسیار در کار جنگ مهم بودند. کشاورزی نزد هندیان و ایرانیان

دست‌کم بیش از جدا شدن ایشان از دیگر اقوام هند و اروپایی شناخته بود و بسیاری از دانه‌ها و گیاههای اهلی شده دیگر را می‌خوردند. از لحاظ سازمان اجتماعی، همچنانکه انتظار می‌رود، در زندگی شبانی بودند و کلان مهمترین واحد به‌شمار می‌رفت. معلوم نیست که واحد بزرگتری مانند مردم و ملت یا نژاد مفهومی داشته است یا خیر ...

صفت بارز زندگی بیابانگردی یا شبانی در سراسر تاریخ، نداشتن طبقات معین یا کاست بوده است. «61»

در جای دیگر، ریچاردن فرای می‌نویسد:

می‌توان گمان برد که عیلامیان با دیگر مردم باستانی و بیش از تاریخ نجد ایران پیوندی داشته‌اند و عیلامیان خود از کوههای شرق به دشت خوزستان آمدند.

به‌هرحال، عیلامیان که تاریخ ممتدی دارند همچون رابطی بودند میان کوه‌نشینان

---

(60). سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی، ج 1، ص 5 به بعد.

(61). ریچاردن فرای، میراث باستانی ایران، ترجمه رجب‌نیا، ص 39.

و دشت‌نشینان. ایشان در درجه اول بسیار تحت تأثیر سومریان که در جنوب بین النهرین بودند (و شاید خط از اختراعات ایشان باشد) قرار گرفتند و در درجه دوم از اکدیهای سامی تأثیر پذیرفتند؛ شرح تاریخ عیلام در اینجا غیرممکن می‌نماید، زیرا تاریخ آن اساسا از لوحهای میخی اکد استخراج شده است و بسیار ناقص است ... نقش زنان در جامعه

کهن عیلام بر مردان برتری داشت زیرا که حتی رسیدن به پادشاهی از طریق مادر انتقال می‌یافت. ازدواج برادر و خواهر در آنجا رایج بود و شاید هخامنشیان از ایشان این آیین را گرفتند که بعدها در دین زرتشت به زناشویی بستگان همخون منجر شد. پرستش پادشاه در آن دیار مورد تردید است. آیین نشستن برادر به‌جای برادر بر تخت شاهی به‌جای رسیدن افسر از پدر به پسر گویا ویژه عیلامیان بود؛ گو اینکه این رسم در جاهای دیگر کم‌وبیش رواج داشت. «62» به عقیده دکتر گیرشمن: «واقعه‌ای که در تاریخ آسیای غربی در طی هزاره دوم ق. م.

برجسته می‌نماید، ظهور عناصری از اصل هند و اروپایی، درمیان اقوامی که ما می‌توانیم آنها را بومی بنامیم، در این قسمت از دنیای کهن می‌باشد.

ایران از منطقه مهاجرت بیرون نماند، ولی نقشی که این تازه‌واردان در نجد ایران ایفا کردند نسبتا محدود است. به نظر می‌رسد که هند و اروپاییان زادگاه خود را که به اغلب احتمال در دشتهای اوراسی «63» در روسیه جنوبی بود، بر اثر فشار اقوام دیگر از عقب، ترک گفتند. در طی مهاجرت، آنان ظاهرا به دو دسته تقسیم شدند؛ یک دسته آنها که شعبه غربی می‌نامیم، بحراسود را دور زدند و پس از عبور از بالکان و بسفر در داخل آسیای صغیر نفوذ کردند ... شعبه شرقی که به نام هندو ایرانی معروف است، در سمت شرق بحر خزر حرکت کرد. یک دسته که ظاهرا بیشتر از افراد جنگجو مرکب بود از قفقاز عبور نمود و تا انحنای عظیم شط فرات پیش راند ... عاقبت بخش عمده قبایلی که تشکیل‌دهنده شعبه شرقی جنبش هند و اروپایی هستند بتدریج به‌سمت مشرق رفتند، از ماوراء النهر و جیحون، آمودریای جدید عبور کردند و سپس بعد از توقف کوتاهی در

دشت بلخ از معابر هندوکش بالا رفتند و جاده باستانی مهاجمان را به سوی هند تعقیب نمودند و در طول «پندیشیر» و رودهای کابل فرود آمدند.» «64»

قدرت سیاسی عیلامیان

دکتر گیرشمن می‌نویسد: «نتیجه اختلاط مهاجرین با سکنه بومی این شد که کشورهایی که سابقا امیرنشینهای متفرق و غیر مقتدری بودند به صورت اتحادیه مقتدری درآمدند و بزرگترین حکومتهای مقتدر زمان خود را به وجود آوردند. از مختصات هزاره دوم قبل از میلاد یک سلسله ملی در عیلام است که پادشاه خود را پیامبر خدا، پدر و شاه (برای انزان و شوش) می‌خواندند.» «65» این سلسله ملی چنانکه

---

(62). همان، ص 89.

(63).EUrasique

(64). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 46.

(65). همان، ص 42 به بعد (به اختصار).

خواهیم دید موفق گردید حوزه قدرت خود را وسعت بخشد و به شهر تاریخی اوروک و بابل مسلط شود. در همین دوره «کاسیان» «66» که قومی کوهستانی بودند به زور خاک بابل را تصرف کردند و به عنوان یک فاتح خارجی قریب 6 قرن در آن سرزمین فرمانروایی کردند.

انقراض کاسیان، توسط قوای بابلی صورت نگرفت بلکه عیلام نخستین دولتی بود که در هنگامی که کاسیان هنوز به شدت بابل را تحت اشغال داشتند نیرو گرفت و آخرین ضربت خود را وارد آورد.

در حدود هزاره سوم ق. م. سلسله‌ای جدید در عیلام مستقر شد. حکمرانانی عالیقدر مانند «شوتروک ناخونته»، «کوتیرناخونته» و «شیلهاک- اینشوشیناک»، عهد طلایی عیلام را به وجود آوردند. یکی از اسلاف این پادشاهان به نام «اونتاش- هوبان» ... کشور را با شهرهای جدید بیاراست و شهرهای کهن را تعمیر کرد. اگر از روی مجسمه زوجه اونتاش هوبان یعنی ملکه «ناپیرازو» داوری کنیم باید بگوییم در آن عصر، هنرها و در رأس آن، فلزکاری به درجه بسیار عالی از کمال رسیده بود. بابل با سلسله منحط کاسی دیگر رقیبی خطرناک به‌شمار نمی‌رفت، تهدید بیشتر از جانب آشور بود ... عیلام در زمان شوتروک ناخونته (1207- 1171 ق. م.) به اوج قدرت خود رسید. وی به بابل هجوم برد و آخرین نماینده سلسله کاسی را برانداخت و پسر خود کوتیرناخونته را جانشین کرد و این پادشاه مجسمه «ماردوک»، خدای ملی بابل، را به شوش انتقال داد. کشور بابل از تسلط کوهستانیان ایران نجات یافت و زیر یوغ ایرانیان ساکن دشت درآمد. «67»

به نظر محققان شوروی:

کاوشهایی که در جنوب غربی فلات ایران در شهر عیلامی شوش و پرسپولیس صورت گرفته است، رشد و تحول تمدن محلی را از دوران نوسنگی نشان می‌دهد. به موجب متون سومری، از هزاره سوم قبل از میلاد، در عیلام در دره‌های کارون و کرخه یک دولت برده‌دار تشکیل شده بود. در پایان هزاره سوم، عیلامیان بین النهرین سفلی را اشغال کردند و ساکنان آن را مطیع خویش ساختند. تنها حمورابی پادشاه بابل، متحد کننده بین النهرین،

موفق شد آنان را از این سرزمین براند. رشد نیروهای مولده یعنی ترقی کشاورزی، توسعه صنایع فلزی مس و برنز، پیشرفت سفال‌سازی، و سایر حرفه‌ها در هزاره سوم و دوم، اختلافات اجتماعی را شدیدتر کرد و اشکال اولیه بردگی را به وجود آورد؛ و همین جریان شکفتگی تمدن را تسریع کرد. در هزاره سوم کتابت خطی مشتق از خط تصویری پدیدار گردید.

آثار تمدن عیلامی نشان می‌دهد که کتابت تحت تأثیر سومر و اکد قرار داشته است. «68»

فتوحات پادشاهان عیلام دنبال شد؛ آشور را هرچه دورتر راندند و بابل را محاصره

---

(66). Kassites

(67). ایران از آغاز تا اسلام، ص 49 به بعد.

(68). تاریخ جهان باستان، پیشین، ج 1، ص 251.

کردند. همه ایران غربی در این زمان متشکل و متحد شده بود و نخستین شاهنشاهی در زیر فرمان سلاطین عیلام به وجود آمده بود. در این دوره پیروزی، کتیبه‌ها را غالبا به زبان و خط عیلامی می‌نوشتند و در زمینه‌های هنری، چنانکه خواهیم گفت، پیشرفتهایی حاصل آمد. ولی در پایان هزاره دوم قبل از میلاد «بخت‌نصر»، پادشاه بابل، پس از تلاشهای متعدد، سرانجام عیلام را شکست داد، شوش را متصرف شد و مجسمه ماردوک را بار دیگر به معبد اصلی بازگردانید و نام عیلام قرنها به دست فراموشی سپرده شد. ولی فعالیت

اجتماعی و اقتصادی در نجد ایران همچنان دوام یافت و مطالعات گرانقدر دکتر گیرشمن در ناحیه سیلک و گیان معرف پیشرفت هنرمندان آن دوران در ساختن انواع ظروف گلی منقوش و دیگر آثار هنری است.

وضع اقتصادی

گیرشمن می‌نویسد:

ظهور عهد مفرغ، که در ایران در حدود دو هزار سال قبل از میلاد وقوع یافت، به نظر می‌رسد که موجب تغییرات مهم در اقتصاد این ناحیه شده باشد. مراکز روستایی، که می‌توانیم آنها را از آخر عهد حجر متأخر مشاهده کنیم، توسعه یافت؛ اما آنها هرگز به اهمیت شهرهای مغرب نرسیدند، و اقتصاد آنها نسبت به مراکز شهرهای بزرگ، بابل آسیای صغیر، و مصر عقب‌مانده تلقی می‌شود. البته عیلام مستثنی است. وضع نجد و اشکال ارتباطات داخلی را محققا باید علل درجه دوم برای وضع ایران در آن زمان محسوب داشت و در حقیقت، کمی آب که مانع توسعه فلاحت می‌گردید و وضع آب و هوا و شرایط طبیعی که غالبا زندگی بدوی یا نیمه‌بدوی را تحمیل می‌کرد در درجه اول اهمیت قرار دارند.

اما در هزاره دوم، ایران کمتر از سابق از دنیا مجزا ماند. در این دوره مملکت مذکور وارد زندگی اقتصادی آن عهد شد و بر اثر منابع زیرزمینی خویش، به حد وسیع، در اقتصاد مدنی ممالک غربی شرکت کرد. درهرحال، تجارت تحت شرایط مشکل انجام می‌گرفت، بازرگانان ثروتمند برای رهبری تجارت خود، غالبا مجبور بودند در نواحی آشفته و ناامن سفر کنند و در نتیجه برای احتراز از مخاطرات می‌بایست سرمایه خود را به دست سلاطین،

نجبا و روحانیان به کار اندازند. آنان منافع سرشاری از آن سرمایه به دست می‌آوردند و بازرگانان را ریزه‌خوار خوان خویش می‌کردند. نیز در این عهد بازرگانان دوره‌گردی بودند که فلزات کهنه و مستعمل را می‌خریدند و به عنوان گدازگر و آهنگر به کار می‌پرداختند. عده‌ای از این متخصصان بر اثر انتقال به مناطق مختلف. مصنوعات خود را در نواحیی که پیشتر هرگز با آنها تماس نداشتند، حمل می‌کردند.

اختراع مفرغ، موجب تکمیل روش ایجاد و تحصیل اشیاء فلزی گردید و تقاضای مواد خام روزافزون شد. این سرچشمه ثروت، ایران را به عنوان یکی از مهمترین تهیه‌کنندگان مس، قلع، سرب، چوب، و سنگ، لایق دخول در جمع ملل کرد. سابقا همسایگان غربی تنها مشتری وی بودند اما در این زمان هند نیز داخل دایره مشتریان وی گردید. بدین وجه، روابط تجارتی ایران رو به تزاید گذاشت؛

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 138

بدون آنکه بتواند بابل را از میدان بدر کند. همچنانکه روابط بازرگانی توسعه می- یافت کاروانها زیادتر می‌شد و مردم بیش‌ازپیش به نقاط دورتر مسافرت می‌کردند.

توسعه روابط سیاسی، موجب بسط اطلاعات فنی نیز گردید و تغییرات بسیاری در ظرف‌سازی هزاره دوم رخ داد؛ و این قرینه ثابت می‌کند که ارتباط نزدیکی بین نجد ایران و ناحیه مغرب آن وجود داشته است. تفوق سیاسی ایرانی در مدتی متجاوز از 5 قرن در هزاره دوم در ناحیه‌ای که دارای تمدن مترقی، مانند تمدن بابل، بود می‌بایست تحول روابط با مغرب را در حیطه امور اقتصادی نیز اعمال کند. «69»

فرهنگ و تمدن عیلام

تا قبل از حفریات شوش اطلاعات ما درباره تمدن و سوابق تاریخی عیلام سخت محدود بود. مساعی دیولافوا و دمورگان و سایر مستشرقین موجب کشف آثار جدید و احیاء تاریخ عیلام گردید. در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد مسیح، چنانکه دیدیم، در سرزمینی که شامل خوزستان، لرستان، پشتکوه و کوههای بختیاری است حکومت عیلام رشد و تکامل یافت. مردم عیلام دولت خود را انشان یا انزان می‌خواندند و ظاهرا به زبان انزانی تکلم می‌کردند و مطالب و مقاصد خویش را به خط میخی می‌نوشتند که دارای سیصد علامت بود و از جهاتی با خط سومریها شباهت داشت.

مهمترین شهرهای این سرزمین، شوش، «ماداکتو،» «خایلدالو» (شاید خرم‌آباد کنونی در روی خرابه‌های آن بنا شده باشد) و اهواز است. درمیان این شهرها، شوش، قدمت و اهمیت بیشتری دارد. دمرگان خرابه شوش را به چهار قسمت تقسیم کرد: «1. ارک یا قلعه شوش که از ادوار قدیم تا حمله اسکندر مسکون بود؛ 2. قصور شاهان هخامنشی؛ 3. محله تجارتی؛ 4. محله‌ای در طرف راست رود کرخه. در قسمت دوم خرابه‌های قصر داریوش و اردشیر دوم و تالار معروف آن‌که موسوم به آپادانا بود، کشف شده.» «70» ویل دورانت محقق آمریکایی می‌نویسد:

در همین ناحیه باستانشناسان فرانسوی ... شواهد و اسنادی از فرهنگ و تمدن پیشرفته پیدا کردند که قدمت آن تا 4500 سال پیش از میلاد بالا می‌رود.

ظاهرا چنان به نظر می‌رسد که در آن زمان مردم عیلام تازه از زندگی بیابانگردی و شکار و ماهیگیری بیرون آمده‌اند ولی در همان زمان، سلاح و افزارهای مسی داشتند و زمین را می‌کاشتند و جانوران را اهلی می‌کردند و خطنویسی دینی و اسناد بازرگانی و آینه و زیور را می‌شناختند، و بازرگانی آنان از مصر تا هند امتداد داشت. در کنار افزارهای سنگ

چخماقی صاف شده که ما را به دوره حجر جدید می‌رساند، گلدانهای خوش ساخت گردی می‌بینیم که بر آنها نقشهای هندسی با تصویر زیبای جانوران و گیاهان رسم شده و پاره‌ای از آنها چنان است که درشمار بهترین آثار هنری ساخت دست بشر به‌شمار می‌رود. در همین‌جاست که نه تنها نخستین چرخ کوزه‌گری آشکار می‌شود بلکه نخستین چرخ ارابه نیز به نظر می‌رسد.

این افزار ظاهرا ساده و کم‌اهمیت که در حقیقت، برای انسان بسیار حیاتی و

---

(69). ایران از آغاز تا اسلام، ص 54 به بعد.

(70). ایران باستان، پیشین ص 132.

سودمند است بعدها در بابل و بسیار دیرتر از آن در مصر روی کار آمده است. مردم عیلام از آن زندگی مقدماتی پیچ‌در پیچ خود به زندگی جنگ و کشورگشایی پردردسر پرداختند و سومر و بابل را گرفتند و پس از آن وضع دگرگون شد. و این هردو دولت یکی پس از دیگری عیلام را در تصرف خود گرفت.

شوش، شش هزار سال زیست و در این مدت، شاهد اوج عظمت سومر و بابل و مصر و آشور و ایران و یونان و روم بود، و نام شوش با کمال و جلال تا قرن چهاردهم میلادی پابرجای ماند. در طول این تاریخ دراز بر شوش دوره‌های مختلف گذشت و ثروت آن گاهی بی‌اندازه زیاد بود. در آن هنگام که آشور بانیپال بر شوش مسلط شد و آن را غارت

کرد (646 ق. م.) وقایع‌نگاران شاه فهرستی از طلا و نقره و مجسمه ملکه بدون سر موسوم به نیپر آزو، موزه برلین

عکس شماره 1

سنگهای گرانبها و زینت‌آلات سلطنتی و جامه‌های فاخر و اثاثه عالی و ارابه‌هایی که فاتحان با خود به نینوا برده‌اند، ثبت کرده‌اند. تاریخ دوره تناوب غم‌انگیز خود را میان پیشرفت هنر و جنگ به این ترتیب آغاز کرده است. «71»

«تلاش مستشرقین در راه کشف آثار تمدن باستانی عیلام هنوز ادامه دارد.

پروفسور گیرشمن چهارسال پیش خانه یکی از اعیان شوش را، که 3500 سال قبل در آن محل ساخته شده بود، از زیر خاک بیرون آورد و نشان داد که آقای «سوکالماهو» که یکی از شاغلین حکومت آن زمان بوده زندگی آبرومندی داشته است. علاوه‌براین، مجسمه بزرگ ملکه عیلامی «نیپر آزو»، که 1750 کیلوگرم وزن دارد و از برنز ساخته شده است،

---

(71). تاریخ تمدن (کتاب اول. بخش اول) پیشین، ص 176 و 177.

معرف رشد صنعت مجسمه‌سازی در آن دوران است. با اینکه روی دامن آن ملکه نوشته شده بود که هرکس آزاری به آن مجسمه برساند به انواع بلیه آسمانی گرفتار خواهد شد، با این حال سر آن را از تنش جدا کردند.

علاوه‌براین مجسمه نقره (عکس شماره 2) که 4200 سال عمر دارد، و گوشواره‌های زرین بانوان آن زمان، و کشف مجسمه خدایان و به‌دست آمدن چرخهای یکی از گردونه‌های آن زمان (که وسیله حمل‌ونقل بود) و بسیاری چیزهای دیگر معرف رشد صنعت عیلامیان است.» «72»

متجاوز از 300 لوحه سنگی متعلق به 2300- 1700 سال قبل از میلاد در شوش کشف شده است که حقایقی را درباره تاریخ شوش در آن زمان روشن می‌کند. این لوحه‌ها اکثرا اسناد و قراردادهای حقوقی می‌باشند. در تمام این لوحه‌ها اجرای قرارداد، با یک قسم به اسم یکی از خدایان ... تضمین می‌گردید. قسمی که به نام پادشاه یاد می‌گردید به همان ترتیب آلزام آور بود چون پادشاه نماینده خدا در روی زمین محسوب می‌شد. «73»

مجسمه نقره از شوش مربوط به 4200 سال پیش،

عکس شماره 2

ورود ایرانیان

به عقیده دکتر گیرشمن: «در آغاز هزاره اول قبل از میلاد دو واقعه بسیار مهم ولی غیر مرتبط در حیات اجتماعی ملل آسیای غربی مؤثر افتاده است که یکی مهاجمه هند و اروپاییان و دیگری استعمال روزافزون آهن است.

نفوذ ایرانیان در ایران، در آغاز هزاره اول ق. م. به وضعی جز وضع مهاجمه در هزار سال پیش مؤثر افتاد. مهاجمان به زور و با امواج متوالی وارد می‌شدند و ظاهرا همان دو جاده‌ای را که در نخستین مهاجمه سپرده بودند، این‌بار نیز طی کردند؛ یعنی قفقاز و ماوراء النهر.

(72). پیرآمیت، (تتبعات)، ترجمه دکتر عیسی بهنام، در مجله هنر و مردم، شماره 58، ص 3 به بعد (به اختصار).

(73). ایرانشهر، ج 1، ص 287.

به‌هرحال در این زمان، آنان توسط قوم بومی آسیایی مستهلک نشدند ... پس از نفوذ تدریجی که مدت چند قرن طول کشید، آنان به عنوان ارباب این ناحیه- که بعدا از آنجا برای فتح دنیا حرکت کردند- مستقر گردیدند ... نیمه اول هزاره اول ق. م. در تاریخ بشر مرحله‌ای قاطع به‌شمار می‌رود.

مرکز «سیاست جهانی» در این عصر، بعوض دره‌های دارای آب و هوای مطبوع که موجب پیدایش تمدنهای عالی است، مانند دره نیل که مسکن مصریان بود، یا دشتهایی که توسط دجله و فرات آبیاری می‌شد و مسکن سومر و سامیان بود، به سوی شمال به نواحیی که از جهت مناظر طبیعی و آب و هوا کمتر ملایم بود، انتقال یافت، و در آنجا محاربات برای کسب قدرت جهانی درگرفت. در اینجا سه خصم نمودارند: آشوریان سامی با شاهنشاهی وسیعشان، اورارتو دولتی مقتدر از اصل آسیایی- حریف سخت‌کوش آشوریان که گاهی نیز برآنان غلبه می‌کرد- دیگر آریاییان؛ همین ایرانیان که گوشواره زنان ایلامی عکس شماره 3

پس از نزاع طویل و شدید بر دو رقیب خود غلبه کردند و با غنایم خویش نخستین شاهنشاهی را تأسیس نمودند. سرانجام فاتحان چنان با مغلوبان مخلوط شدند که همه آثار

اصل و منشأ خود را از دست دادند ... این سواران ایرانی، با زن و بچه و گله، وارد خدمت امرای محلی گردیدند. ایشان سربازانی را تشکیل دادند که می‌بایست یک روز جانشین همان امرایی بشوند که در خدمت ایشان بودند. بدین‌وجه این ممالک کوچک که غالبا چیزی بیش از شهرهایی که توسط کمربندی از باغها و مزارع محاط شده بود محسوب نمی‌شد، به دست تازه‌واردان افتاد. در طی قرون، جانشینی تدریجی صورت گرفت و ساکنان بومی بیش‌ازپیش مجبور بودند که متصرفات خود را به قشون مهاجم تسلیم کنند. فعلا غیرممکن است که تاریخ این توسعه و انبساط را به رشته تحریر درآوریم، زیرا منابع بسیار کم و متفرق است. چیزی که مؤید این هجوم و تغییر اوضاع و احوال اجتماعی است، اینکه در سیلک قبرها دیگر در زیر کف خانه حفر نمی‌شد. چند صدمتر دور از شهر، گورستان که بمنزله «شهر مردگان» بود، قرار داشت.

اموات هنوز هم با لوازم متعدد و مختلف در خاک دفن می‌شدند ... در رأس آنها کلاه‌خودهای چرمی بود که اکنون ازبین‌رفته ولی لوحه‌های سیمین‌کار شده که روی کلاه‌خودها بمنزله تزیین دوخته شده بود به دست آمده است. در این قبور زینت‌آلات بیشتر وجود دارد؛ مخصوصا اشیاء سیمین و مفرغی؛ سنجاقهایی به شکل سر حیوانات که تزیینی به سبک نوردیک (وابسته به کشورهای اسکاندیناوی) بسیار عالی است؛ دستبند، گوشواره، تزیینات سر،

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 142

انگشتری و الواح کمربند که هم زنان و هم مردان از آنها به کار می‌بردند.

اسلحه، شمشیر، خنجر، سپر، پیکان، هم با مفرغ و هم با آهن، ساخته می‌شد. هریک از قبرهای جنگجویان حاوی مجموعه‌ای از سازوبرگ مفرغی و آهنی شامل لگام و اشیاء متعدد برای آراستن سر و سینه اسب بوده است. برای تهیه غذای میت از دیگهای بزرگ مفرغی دسته‌دار، که نزد سکها متداول بود، و از دو شاخه‌های مفرغی یا آهنی برای برشته کردن گوشت، استفاده می کردند. درهرحال، ظروف، بخش غالب اشیاء مذکور را تشکیل می‌داد؛ ظروف به رنگهای مختلف یا یک‌رنگ، خاکستری، سیاه، قرمز یا خرمایی کمرنگ بود ... این نوع ظروف ممتاز در همه نقاط ایران رواج یافت. ظرفهای مذکور در سیلک و گیان، لرستان، مغرب تهران و جنوب دریاچه اورمیه به دست آمده است ... منشأ این ظروف نجد ایران بود که عملا ساخت آن هرگز قطع نگردید.» «74»

حکومت مادها

تا صدسال پیش برای نوشتن تاریخ ماد، جز نوشته‌های مورخان بیگانه و مخصوصا آثار مؤلفان یونانی، چیزی در دست نبود؛ ولی از یک قرن به این طرف، در نتیجه تلاش باستانشناسان، هزاران سند کتبی و آثار ارزنده تاریخی از زیر خاک به دست آمد. با اینکه این آثار مستقیما مربوط به تاریخ ماد نیست و از تاریخ بابل و آشور و دیگر کشورهای شرق نزدیک حکایت می کند، باز کم‌وبیش در روشن کردن تاریخ امپراتوری ماد مؤثر است، زیرا مادها تنها قبیله‌های آریایی بودند که در سایه اتحاد، امپراتوری بزرگ آشور را برای همیشه شکست دادند و اقوام و قبایل بسیاری را از قید اسارت آشوریان متجاوز و ستمگر رهایی بخشیدند. با اینکه کتیبه‌ها و اسناد تاریخی آشوریان برای تخلید نام و تجلیل جهانگشایان آشوری تنظیم شده است و «غالبا شکستها و ناکامیهایشان را با خاموشی برگزار کرده و در وصف فتوحاتشان طریق اغراق می‌پیمایند، معهذا به یاری انتقاد تاریخی

غالبا می‌توان به‌آسانی هسته حقیقت تاریخی را از آن جدا کرد.» «75» و تا حدی به احوال اقوام و قبایلی که با آشوریان در جنگ و ستیز بودند واقف گردید.

انسان بدوی در سرزمین ماد

در نتیجه کاوش باستانشناسان، آثاری مربوط به عهد حجر قدیم (پالئولیت) در غارهای سلیمانیه و غارهای نزدیک بیستون و در جنوب شرقی آذربایجان و دیگر نقاط به دست آمده است. «درباره جامعه ماد در عصر حجر و مس، می‌توان از روی نتایج حفاریهای تپه حصار، نزدیک دامغان، ... و تپه گیان، نزدیک نهاوند، و تپه سیلک، نزدیک کاشان، و گوی‌تپه، نزدیک رضائیه ...

داوری کرد ...» «76» در مورد قیافه مردم ماد و فلات ایران عده‌ای از مردمشناسان آنها را سیه‌چرده و درازکله و از خمیره شبه‌اروپایی کرانه‌های دریای متوسط (مدیترانه) می‌شمارند که اکنون نیز در خراسان و آذربایجان دیده می‌شوند.

به عقیده دیاکونوف، در هزاره دوم پیش از میلاد، پیشرفتهای مهمی در تولیدات و

---

(74). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 58 تا 65 (به اختصار).

(75 و 76). تاریخ ماد، پیشین، ص 16 و 127.

زندگی اجتماعی مردم سرزمین ماد و نواحی مجاور آن یعنی قفقاز و ایران صورت گرفت. در آن زمان، تولید مفرغ را کاملا آموخته بودند و چرخ کوزه‌گری در همه‌جا به کار افتاده

بود. و در شکل ظروف و تزیینات آن و در دیگر مظاهر فرهنگ مادی، تغییرات نسبتا مهمی پدید آمده بود و به‌همین مناسبت، دانشمندان غرب حدس می‌زنند که در این دوره مهاجرتهای کم‌وبیش منظمی به وقوع پیوسته. به عقیده دیاکونوف، دلیلی برای نقل و انتقالهای مهم توده‌های یک نژاد از نقطه‌ای به نقطه دیگر در دست نیست. بدین سبب، می‌توان گفت که ترکیب نژادی مردم آن سرزمین بر روی‌هم از هزاره سوم تا آغاز هزاره اول بلاتغییر بوده است و مردم سراسر این ناحیه از دریاچه ارومیه تا بخش علیای دیاله از نژاد «گوتی» و «لولوبئی» بوده‌اند. مدارک مربوط به میزان رشد نیروهای تولیدی قبایل مزبور اندک است؛ معهذا بااطمینان می‌توان گفت که دامداری و پرورش اسب درمیان ایشان بسیار ترقی کرده و در دامنه کوهها زراعت رونق داشته است و از فلزکاری با مفرغ بخوبی اطلاع داشتند. ولی آهن فقط در آغاز هزاره اول اندک‌اندک در آن ناحیه نفوذ کرد. به عقیده دیاکونوف:

اگر بگوییم که در پایان هزاره دوم و آغاز هزاره اول قبل از میلاد در ماد غربی جامعه در آستانه روابط طبقاتی قرار داشته چندان اشتباه نکرده‌ایم. این روابط در پیشرفته‌ترین نواحی آن سرزمین برقرار یا در شرف استقرار بود، ولی در نواحی عقب‌مانده زندگی اشتراکی بدوی همچنان پایدار بود. اکتشافات باستانشناسی از تکمیل اسلحه دفاعی و تهاجمی (خنجرهای مسین، و سرنیزه و خود) و توسعه مبادله میان قبایل (کشف عنبر و عقیق سرخ و پیروزه و سنگ لاجورد و مارسنگ و سنگ یمانی) حکایت می‌کند. در گورستانها گورهای عظیم پیشوایان، میان گورهای کوچک افراد عادی، به چشم می‌خورد و این خود دلیل آغاز پیدایش اختلاف در میزان مال‌ومنال است. «77»

در سرزمین ماد در قرنهای هفتم و هشتم ق. م. به موازات توسعه حدود، دایره انتشار زبان مادی- ایرانی نیز وسیعتر گردیده است و همین جریان به اتحاد قبایل ماد کمک کرده است.

از آغاز زندگی اجتماعی در ایران اطلاع دقیقی نداریم. بطوری که از مندرجات گاتها که متنی بسیار قدیمی است برمی‌آید، تاریخ تنظیم گاتها و بخشهای مختلف اوستا خیلی قبل از روی‌کار آمدن سلسله ماد و حکومت پارسیان بوده است.

«ساکنان ایران هنوز آریایی نامیده می‌شوند و کشور آنان سرزمین آریا نام دارد. در میان این آریاییان هنوز پول و سکه‌ای معمول نیست، معامله با خود جنس مثل گوسفند و گاو و اسب و استر و اشتر انجام می‌گیرد. مزد پزشک و اتربان (پیشوای دینی) با جنس پرداخته می‌شود. به قول بعضی، عهد اوستایی متعلق به عهد برنج می‌باشد. هنوز با آهن سروکاری ندارند. با آنکه در اوستا غالبا از آلات فلزی برای جنگ گفتگو کرده‌اند، در گاتها به هیچ‌وجه از آهن یاد نشده. استعمال نمک هم نزد آریاییان معمول نیست؛ همین نمکی که امروز از استعمال آن ناگزیریم. آریاییان عهد اوستا، مانند برادران هندوی خویش، با آن آشنایی نداشتند

---

(77). همان، ص 183 به بعد.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 144

... گاتها چون تقسیمات جامعه را نام می‌برد از خانه، خانواده، قبیله، شهرستان یاد می‌کند.

(به یسنای 31: 18 و 16 و یسنای 46: 4 رجوع شود.) یک حکومت و سلطنت مرکزی هرگز در گاتها دیده نمی‌شود. رؤسای دسته‌ها در گاتها فقط به نام «سرورخانه» خوانده می‌شوند، ولی بدون شک این امر اتفاقی است. در اوستای متأخر نام همه رؤسای دسته‌ها و طوایف تا رئیس ایالت یاد شده است.

در هیچ‌جای اوستا از هکمتانه (همدان) که از قرن هفتم پیش از مسیح پایتخت ایران و شهر معروف دنیا بود، نامی نیست. گذشته از پایتخت بودن هکمتانه، به قول پلوتارخس شهر مزبور مرکز روحانیت ایران باستان و اقامتگاه مغان بود. در اوستا از شهرهای قدیم، فقط از بابل، نام برده شده است.

سراسر اوستا حاکی است از قومی بسیار ساده و دارای همان مشخصات زندگی اولیه آریاییان اصلی. به قول خاورشناس معروف هلندی تیل، «78» زمان اوستا را پایین‌تر از 800 سال قبل از مسیح نمی‌توان قرار داد ... همه اوستا متعلق به یک زمان نیست؛ گاتها، سرودهای زرتشت و پیروان او از قدیمترین بخشهای اوستان محسوب می‌گردد.» «79»

پس از آنکه امیرنشینهای متفرق، بعضی به میل و عده‌ای جبرا، قدرت خود را به حکومت مرکزی تفویض کردند، مقدمات نیرومندی حکومت ماد فراهم گردید. گیرشمن می‌نویسد:

اوضاع طبیعی، موجب توسعه نوعی استقلال در هرناحیه و حتی در هردره گردیده، بدین‌وجه که آثار آن هنوز ازبین نرفته است. این است علت آنکه ایران شامل چندین قبیله بدوی، نیمه‌بدوی و غارنشین بوده و هنوز هم هست که لهجه‌ها و اطوار و عادات خود را حفظ کرده‌اند ... مادها، که بوسیله کشور اورارتو و بیشتر بر اثر سیاست استعماری آشور

مورد تهدید قرار گرفته بودند، مجبور شدند یکی از دو طریق را برگزینند: زندگی در زیر رایت وحدت یا محو شدن احتمالی تحت یوغ خارجیان. آنان راه نخستین را انتخاب کردند و تعبیر فصیح این امر در نام پایتخت ایشان هکمتانه (محل اجتماع) مشهود است. مادها با اسلحه از استقلال خود دفاع کردند و برای مقاومت بهتر در مقابل دشمن متحد شدند ... «80»

بزرگترین دشمن مادها، آشوریان بودند. هدف قوم اخیر از لشکرکشی و تجاوز، غارت دامها و گرفتن اسیر و برده و بردن آلات و ادوات فلزی بود. هربار که لشکریان آشور نزدیک می‌شدند، مردم (همچنانکه در اورارتو نیز معمول بود) بوسیله آتشی که در قلل جبال می‌افروختند از نزدیکی دشمن باخبر می‌شدند. بیشتر ساکنان، دهکده‌های خود را ترک گفته و دامها را به قلل صعب الوصول کوهها سوق می‌دادند و دشمن علی الرسم آنان را تعقیب نمی‌کرد. با اینکه دهکده‌ها، استحکامات و حصارها و وسایل دفاعی داشت، نمی‌توانست

---

(78).Tiele

(79). مزدیسنا و ادب پارسی، پیشین، ص 175، 176 و 177 (به اختصار).

(80). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 103 به بعد.

محاصره منظم لشکریان آشور را که به بهترین وسایل فنی زمان مجهز بودند، تحمل کند.

بعدها که نیروهای تولیدی ترقی و تکامل یافت، بردن اموال و ثروتها به کوههای صعب العبور دشوار و غیر عملی گردید. به‌همین علت، مادیها برای نجات از تجاوز مداوم آشوریها دست اتحاد به یکدیگر دادند و سرانجام، چنانکه خواهیم دید، نه تنها آشوریان را شکست دادند بلکه نینوا پایتخت آنان را تسخیر کردند. هرودت می‌نویسد:

آشوریان در طی پانصد و پنجاه سال در آسیای علیا حکمرانی کردند، نخست مادها از اطاعت ایشان سرپیچیدند و بخاطر آزادی خویش با آشوریان جنگیدند و ظاهرا مردانگیها کردند و خود را از قید اسارت آزاد نمودند. پس از آن، دیگر اقوام نیز به مادیها تأسی کردند ... میان مادیها مرد خردمندی وجود داشت به نام دیوک (دیاکو) ... او بیشتر از پیشتر عدالت را مرعی داشت ... مادیهای ساکن دهکده وی، چون رفتار او را دیدند به داوریش برگزیدند ... «81»

خصوصیات اجتماعی مادها

در سرزمین ماد مختصات خانواده پدرشاهی وجود داشت. وجود قلعه‌هایی که تصویر آنها به ما رسیده از جنگهای غارتگرانه‌ای که بین مادها جریان داشته حکایت می‌کند و نشان می‌دهد که آثار اختلافات طبقاتی در جامعه ماد آشکار و خصوصیات سازمان جامعه برده‌داری در شرف تکوین بوده است. به عقیده دیاکونوف، وجود شهرها و دژهایی با حصار سنگی یا آجری، و ایجاد برجها، و آغاز تفکیک و تجزیه پیشه‌ها، وجود مناصب دایم، و جنگ و جدالهای مداوم، و انتقال به دوره وحدت زوج و زوجه و رواج برده‌داری و ایجاد تأسیسات اداری برای اسارت و انقیاد طبقات محروم، بسیاری از خصوصیات جامعه ماد را بر ما روشن می‌کند.

جامعه ماد را نخست عشیره‌های پدرشاهی یا ویس «82» تشکیل می‌دادند و آنان در دهکده‌ها زیست می‌کردند. سالمندترین عضو خاندان معمولا به ریاست عشیره برگزیده می‌شد.

در هرروستا و ده، شیخ خاندان، رئیس ده یا دهخدا نیز محسوب می‌شد و در کتیبه‌های آشوری مکرر از آنان یاد شده. همین رؤسا و خداوندان ده، رفته‌رفته که جامعه طبقاتی قوام می‌گرفت، به صورت اشراف و طبقه حاکمه زمان درآمدند. در خاک ماد، دژها و حصارهایی وجود داشت که اهالی هنگام بروز خطر به درون آن پناه می‌بردند. دژها را معمولا برفراز صخره‌های طبیعی یا تپه‌های مصنوعی می‌ساختند و گرداگرد آن یک دیوار و گاهی حصارهای متحد المرکز می‌کشیدند. سر برجها کنگره داشت و از این کنگره‌ها برای تیراندازی استفاده می‌کردند.

کشور ماد از واحدها یا به عبارت دیگر از کشورهای خودمختار و مستقل تشکیل شده بود و در رأس آن شاهکهایی قرار داشتند. به عقیده دیاکونوف، فرمانروایان افرادی مستبد و فعال- مایشاء نبودند. هرودت می‌نویسد: «مادیها مجامع و مجالس خلق داشتند و بلاشک شورای شیوخ از بهترین مردمان نیز وجود داشته است. اوستا نیز از اینگونه جلسات و شوراها به نام

---

(81). تاریخ ماد، پیشین، ص 198 به بعد.

(82).Vis

هنجمن یاد می‌کند ...» «83»

پادشاهی ماد

چنانکه قبلا اشاره کردیم، امیرنشینهای متفرقی که در سرزمین ماد وجود داشت در سایه حسن سیاست و کاردانی افراد خاندان دیوک یا دیاکو ازهم‌پاشیده شد و امرای نواحی مختلف، بعضی طوعا و داوطلبانه و برخی اجبارا، در زیر پرچم واحدی گرد آمدند. به عقیده گیرشمن، وحدت ایران نسبت به اقوامی نظیر مصر و سومریان، کندتر و آهسته‌تر صورت گرفت. چه، می‌دانیم که اقوام مذکور، همینکه وضع شکارگری را ترک گفته به وضع جامعه منظم روستاییان و گله‌پروران درآمدند، حکومتهایی تشکیل دادند. اما در ایران، حال چنان نبود و ترکیب اجتماعی قوم ماد و وضع طبیعی و اقلیمی ایران سبب گردید که وحدت ایران به کندی صورت گیرد.

ایران توسط رودهایی، مانند نیل، دجله و فرات، که با طغیانهای سالیانه خود موجب حاصلخیزی ناحیه می‌شدند، مشروب نمی‌گردد و از بارانهای سودمند منظم که باعث حاصلخیزی زمین است برخوردار نمی‌باشد. از قدیمترین روزگاران مسأله آب در ایران امری حیاتی به‌شمار می‌رفت، زیرا بشر فقط در جایی می‌تواند استقرار یابد که آبیاری امکان داشته باشد. بنابراین، سکنه ایران اجبارا متفرق گردیدند و قوم ایرانی بسیار کمتر از اقوام مصر و بین النهرین متراکم شدند. این امر با مشاهده تفرق تلها یا تپه‌های مصنوعی، بقایای اجتماعات قدیم که مسافر امروزی آنها را در فواصل چندین ده کیلومتر می‌یابد، بخوبی مجسم می‌گردد. همین اوضاع طبیعی موجب توسعه نوعی استقلال در هرناحیه و حتی در هردره گردید.

این است علت آنکه ایران شامل چندین قبیله بدوی، نیمه‌بدوی و خانه‌نشین بوده و هنوز هم هست که لهجه‌ها، اطوار و عادات خود را حفظ کرده‌اند. «84»

درهرحال، عوامل خارجی به شرحی که گفتیم سکنه ماد را برآن‌داشت که در زیر پرچم واحدی گردآیند. به عقیده دیاکونوف: «شاهان ماد به توده‌های وسیع مردم آزاد و طبقه بزرگ بنده‌داران (طبقه تازه به دوران رسیده) و به تولیدکنندگان کوچک و آزاد نعمات مادی، مستظهر بودند. دیوک یا «دیوکس» که در آغاز امر دهقان‌زاده‌ای فعال و مورد اعتماد بود در سایه حسن تدبیر، نخست به مقام داوری و پس از چندی از طرف مردم به پادشاهی برگزیده شد و سرانجام به یاری اکثریت خلق، پادشاهیهای کوچک را برانداخت. «اینکه شاهان ماد به قدرت استبدادی گرایش داشتند و هرودت نیز بدان اشاره کرده به هیچ‌وجه با مراتب پیش‌گفته مغایرت ندارد. در دوره بدوی هرجامعه برده‌داری، حتما مبارزه میان افراد عادی آزاد و اشراف عشیرتی جریان داشته است و فقط برانداختن قدرت اشراف مذکور و رفع ستم به کشاورزان آزاد ... می‌توانست موجب بسط شیوه کامل تولید برده‌داری شود. در این مبارزه، عامه مردم آزاد معمولا از استقرار قدرت فردی هواداری می‌کردند ...» «85»

---

(83). تاریخ ماد، پیشین، ص 239.

(84). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 103.

(85). تاریخ ماد، پیشین، ص 344 به بعد.

نخستین سازمان درباری

هرودت ضمن گفتگو از نظامات نوینی که دیوک در دوران فرمانروایی خود وضع کرده بود، می‌نویسد که وی حصارهایی به دور منزل خود کشید و مردم را برآن‌داشت که در پیرامون حصار زندگی کنند و دستور داد:

... هیچکس به منزل شاه وارد نشود و همه امور بوسیله پیکان صورت گیرد و شاه در نظر هیچکس مرئی نشود. گذشته از این، در حضور او هرکس که بخندد یا تفو کند این کار بی‌ادبی شمرده شود ... اگر از وجود گناهکاری اطلاع می‌یافت، می‌فرمود او را بیاورند و طبق جرم هرکس مجازاتش می‌کرد. و او در سراسر زمین پادشاهی، جاسوسان و منهیان داشت. «86»

پس از دیوک، فرزندش، فرورتیش، زمام امور را به‌دست گرفت و در مدت سلطنت 22 ساله خود موفق شد حوزه قدرت خویش را وسعت بخشد. وی سرانجام در جنگ با آشور کشته شد. «کیاکسار» (هووخ‌شتره)، پسر و جانشین فرورتیش خشترینه، بیش از دیگران به تجهیز قوا پرداخت. در سپاه او سوارنظام و کمانداران و پیاده‌نظام هریک نقش و وظیفه معینی داشتند. او به سرداران خود فنون جنگی سواران سکایی را که در جنگ متحرک استاد بودند، بخوبی آموخت و در جنگ با سکاییان و دیگر دشمنان پیروزیهایی به دست آورد. مانای سلطنت او را به رسمیت شناخت و پارسیان به تبعیت او گردن نهادند. در حدود سال 650 قبل از میلاد پادشاهی ماد دولت بزرگی در ردیف مانا و اورارتو و عیلام بود. یکی از اقدامات درخشان و افتخارآمیز کیاکسار، به نحوی که ضمن توصیف حکومت آشوریان گفتیم، حمله به نینوا و شکست دادن آشوریان بود. این فتح بزرگ، که با همکاری بابلیان صورت گرفت، ملل شرق نزدیک را برای همیشه از حملات

خانمان‌برانداز آشوریان آسوده کرد. حکومت اورارتو در همان ایام سقوط کرد. کیاکسار به‌طرف نواحی غربی‌تر، یعنی به سرزمین لیدی روی آورد ولی پس از پنجسال جنگ، بین طرفین صلح برقرار شد و همه آسیای غربی بین ماد و بابل و عیلام تقسیم شد. قدرت ماد به پایه‌ای رسید که دولت مقتدر بابل آن را به حساب آورد. زمامداران بابل مخصوصا «نبوکدنصر» متوجه قدرت و خطر مادیها گردید و در مناطق سرحدی استحکاماتی پدید آورد. بالاخره جنگی بین بابل و ماد درگرفت. جنگ بین «نبونید» آخرین پادشاه بابل و «استیاگس» در حدود حران آغاز شد. نبونید با کورش دوم که می‌خواست بر جاده بزرگ تجارتی همدان نظارت داشته باشد، پیمان اتحاد بست، استیاگس از این اتحاد آگاه شد و کورش را به حضور خود فراخواند ولی وی راه عصیان پیش‌گرفت و پادشاه ماد ناگزیر شد که با او دست‌وپنجه نرم کند. محاربه در دو مرحله انجام گرفت و در آخرین نبرد استیاگس به دست کورش افتاد، ولی کوروش با او از در وفق و مدارا درآمد و در نتیجه این فتح، قوم ماد و پارس باهم متحد شدند. دیاکونوف می‌نویسد: به گفته کتسیاس، کورش با دختر استیاک که «آمی‌نیدا» نام داشت، ازدواج نمود ولی قبلا شوهر اول او «اسپیتام» را، که مدعی

---

(86). همان، (حواشی) ص 629 و تاریخ هرودوت، ترجمه دکتر هدایتی، ص 188.

تاج‌وتخت ماد و رقیب وی بود، اعدام کرد و منظور او این بود که برای مدعای خویش یعنی حکومت «قانونی» بر امپراتوری استیاگ (استیاگس) دلایل متقن تهیه کند. ظاهرا در میان مادیها و پارسیان، مانند مصریان، رسم بود که پسر و دختر و یا داماد (شوهر دختر)

پادشاه پیشین قانونا به سلطنت می‌رسید. بدین سبب پادشاهان غالبا با خواهران خود مزاوجت می‌کردند ... و این رسم خارج از خاندان سلطنتی نیز در ایران باستان و آسیای میانه جاری و ظاهرا گرایشی بود به حفظ سهم مال‌ومنال زن در داخل خانواده پدرشاهی و جلوگیری از خروج آن. به این ترتیب، با پیروزی کورش دوران سلطنت استیاگس و حکومت مادها به سر رسید.

از سازمان اداری امپراتوری ماد اطلاع صحیحی نداریم:

ظاهرا تشکیلات امپراتوری ماد شبیه دستگاه آشور و اورارتو بود؛ منتهی متکامل‌تر و بعدها پارس هم از آن متابعت کرد. اختیارات ساتراپهای پارسی (ایرانی) که در رأس دستگاه اداری و دادگستری و امور مالی قرار داشتند و در قلمرو خویش به جمع‌آوری لشکریان می‌پرداختند، با رئیس ایالت آشور مشابهت داشت ...

حدفاصل میان رئیس ایالت آشوری و ساتراپهای ایرانی، ساتراپهای مادی بودند. «87»

وضع طبقات مختلف

در سرزمین ماد پس از پیشرفت زراعت و گله‌داری و تقسیم کار و پیدایش حرفه‌های جدید، در نتیجه کار بردگان و استثمار قشرهای محروم، اندک‌اندک رؤسا و سران قبایل ثروتمند شدند و مقدمات اختلافات طبقاتی فراهم گردید.

«خرده اوستا از تقسیم جامعه به گروههای صنفی و حرفه‌ای یا پیشترا سخن می‌گوید.» «88» و از سه صنف یعنی کاهنان و خادمان آتش، ارابه‌سوران، و دامداران و کشاورزان سخن می‌گوید. گذشته از اینها در یک مورد از پیشه‌ور نیز ذکری شده است. در اینکه در جامعه

آن روز ماد بردگان نیز بوده‌اند تردیدی نیست ولی آنان در عداد اصناف نبودند. آنچه در خرده اوستا ذکر شده وضعی را که طبق قانون «مانو» در هند به وجود آمده بود، به خاطر می‌آورد. ظاهرا در این دوره در جامعه ماد افراد ثروتمند، کم‌ثروت، برده‌داران و تولیدکنندگان کوچک بی‌برده در کنارهم زیست می‌کردند و مغان صنف خاصی از مردم را تشکیل می‌دادند و بزرگان قوم را به نام «ارابه‌سواران» می‌خواندند.

در پایان قرن ششم قبل از میلاد هنوز ارتش ماد از خلق جدا نشده بود ...

ظاهرا سپاهیان از داوطلبان قبایل بود. هر فرد آزادی که قادر به حمل سلاح بود، سپاهی شمرده می‌شد. تصادفی نیست که آشوریان دایما نام مادیها را با صفت نیرومند موصوف می‌سازند. این می‌رساند که مادیها به‌رغم تفرقه ظاهری و تقسیم به کشورهای کوچک ... متحد بوده‌اند ...

در قلمرو اتحادیه قبایل ماد، افراد جامعه بطور کلی به دامداری اشتغال داشتند؛ گرچه از زراعت که برپایه آبیاری مصنوعی بود نیز اطلاع داشتند.

---

(87). همان، ص 445.

(88). همان، ص 240.

بزرگان ماد. از نقشه برجسته‌ای در استخر- قرن پنجم ق. م.

پرورش اسب اهمیت خاصی داشت (آشوریان تقریبا جز اسب چیزی به‌رسم خراج از مادیها نمی‌گرفتند.) دامهای بزرگ شاخدار و گوسفند نیز پرورش می‌دادند.

با پرورش شتران دوکوهان (باکتریایی) نیز آشنا بودند. «89»

«بطوری که می‌دانیم زادگاه ینجه در آسیای میانه بود، و از قدیم کشت آن با اسب‌داری ملازمه داشته و چینیان کشت مزبور را از آسیای میانه اخذ کردند.» «90»

کشاورزی در ایران کهن

از نتیجه مطالعات باستانشناسان و آثاری که به‌دست آمده است، عده‌ای معتقدند که از دیرباز در ایران به رشته کشاورزی اهمیت فراوان می‌دادند. کاوشهای تپه سیلک نشان می‌دهد که از 6 هزار سال پیش در حدود کاشان عده‌ای از طریق کشاورزی زندگی می‌کردند. «از نقش روی استوانه‌ای که در شوش کشف شده است، معلوم می‌شود که در سه هزار سال قبل از میلاد مسیح گندم را در مخزنهایی شبیه «تاپو» که امروز هم در بعضی از نواحی دیده می‌شود ریخته و انبار می‌کردند.» «91»

در کاوشهای تپه «مارلیک» (رودبار) که اخیرا انجام یافته است، مجسمه کوچک یک‌جفت گاو که با تمام یراق و آلات شبیه به آنچه که امروز در بعضی از نقاط وجود دارد

---

(89). همان، ص 242.

(90). همان، (حواشی) ص 625.

(91). دکتر بهرامی، تاریخ کشاورزی ایران، ص 1330.

به گاوآهن بسته شده و آماده شخم می‌باشد، به‌دست آمده. این مجسمه که از سه هزار سال پیش در زیرخاک مانده شاهد گویایی است که در عصر مفرغ، در این قسمت کوههای البرز، کشاورزی یک رشته مهم اقتصادی و وسیله معیشت اهالی بود.

سرآرتورکیت «92» و دکتر ارنست هرتسفلد «93» می‌نویسد که: «فلات ایران از نخستین کشورهای جهان است که به کشت و زرع و پرورش دام پرداخته است.» «94» پس از مهاجرت و استقرار آریاها در فلات ایران، کشاورزی و دامپروری و مخصوصا تربیت اسب بیش‌ازپیش مورد توجه قرار گرفت. هرودت از چراگاههای فراوان و اسبهای پرخون و زیبای ماد سخن می گوید. ظاهرا اسبهای ماد به سرزمین بین النهرین و عربستان و مصر نیز صادر می‌شد. در دوره هخامنشیان کشاورزی بیشتر مورد توجه قرارگرفت. به قول هرودت «به امر کوروش 180 جوی آب در طرف راست و 180 جوی دیگر در طرف چپ کارون احداث کردند.» «95»

زندگی اقتصادی

تغییر وضع اجتماعی و اقتصادی و انتقال از جامعه اشتراکی و متساوی الحقوق به جامعه طبقاتی، در تمام مناطق ماد، یکسان و در زمان واحد صورت نگرفت. به عقیده دیاکونوف، در هزاره دوم قبل از میلاد در طرز تولید و بالنتیجه در زندگی اجتماعی ساکنان ماد غربی تغییرات مهمی پدید آمده است. در این دوره نه تنها چرخ کوزه‌گری در همه‌جا به کار افتاده و در نوع ظروف و تزیینات آنها دگرگونیهایی پدید آمده است بلکه مردم آن دوران

به تولید مفرغ نیز آشنایی داشتند. پدید آمدن حصارهای دفاعی در اطراف مناطق مسکون از زندگی ثابت اسکان یافته و افزایش نسبی ثروت حکایت می‌کند. دامداران به تربیت دامهای کوچک نظیر خوک و بز و گوسفند بیش‌ازپیش اهمیت می‌دهند.

در این دوره نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار صورت گرفت و قبایل شبان‌پیشه و زراعت‌پیشه پدید آمدند. از دیگرسو بعضی قبیله‌ها در تولید انواع گوناگون مواد خام (مثلا فلزات) و پیشه‌های گوناگون تخصص یافتند، و این تخصص بسته به ناحیه سکونت ایشان فرق می‌کرد. مثلا قبایل کوهستانی ناحیه واقع میان ماد و عیلام (در لرستان کنونی) چیره‌دستی فوق العاده‌ای در ساختن مصنوعات مفرغی به دست آوردند. «96»

بطور کلی از اسناد تاریخی و اشیایی که به‌دست آمده است بخوبی پیداست که در سرزمین ماد تمدن و فرهنگ یکدست و یکسانی وجود نداشته است؛ فی المثل کاسیان (کاستیها) که در آن زمان مهمترین قبایل کوهستانی زاگرس به‌شمار می‌رفتند، بیشتر از طریق دامداری زندگی می‌کردند. به عقیده دیاکونوف:

به احتمال قوی آنچه مفرغهای لرستانی نامیده می‌شود مربوط به قبایل کوهستانی کاسی می‌باشد. اینها مقداری مصنوعات مفرغی هستند که بر اثر حفریات وحشیانه سالهای پیرامون 1920- 1930 در ناحیه لرستان (در ایران کنونی) و بخصوص

---

(92). Sir Arthur Keith

(93). Herzfela

(94 و 95). ایرانشهر، پیشین، 1559 و 1560.

(96). تاریخ ماد، پیشین، ص 160.

در «ناحیه» هرسین (بر جاده کرمانشاه و خرم‌آباد) به‌دست آمده و به اروپا منتقل شده است. مکشوفات لرستان زمانی مورد توجه باستانشناسان قرارگرفت که معلوم شد تقریبا تمام گورها را غارت کرده‌اند ... سازنده این مصنوعات، زیبایی خطوط و اشکال را درک و احساس می‌نموده است. مفرغ لرستانی گواه چیره‌دستی عجیب فلزکاران عهد باستان است. «97»

از آثار مکشوفه بخوبی آشکار است که فلزکاران در آن دوران مورد توجه و احتمالا در محل معینی از دهکده‌ها به کار و کسب مشغول بودند.

از خصوصیات زندگی مردم و خوراک و پوشاک آنها اطلاع دقیقی نداریم. بطوری که از نقش برجسته نینوا (مربوط به قرن هفتم قبل از میلاد که کوچاندن اهالی را به عنف نشان می‌دهد) برمی‌آید، زنان آن دوران با صورت و مویی باز (بدون حجاب) حرکت می‌کردند و پیراهنی تنگ تا مچ‌پا با آستینی کوتاه دربرمی‌کردند و ظاهرا در فعالیتهای اقتصادی دوشادوش مردان شرکت داشتند. به حکایت نقش سابق الذکر، نه تنها مردان، بلکه زنان نیز حمل قسمتی از مایحتاج زندگی را به عهده گرفته بودند. «98»

کوچاندن مادیها به عنف، از نقش برجسته آشوری نینوا- قرن هفتم ق. م.

از جزئیات زندگی زنان نیز بیخبریم. آنچه مسلم است در این دوران در اثر استقرار پدرشاهی تا حدی از حقوق و اختیارات دیرین زنان کاسته شده بود. درمیان اشیاء مفرغی

مکشوفه در لرستان و سقز مقدار زیادی لوازم آرایش زنان به‌چشم می‌خورد «سر سنجاقها دارای تنوع بسیارند و به شکل سر جانوران و پرندگان یا حیوانات کامل می‌باشند ... آینه‌های مفرغی در این زمان دارای دسته‌ای است به شکل زنی عریان، مانند ستونی که مجسمه زن باشد.» «99»

«علاوه‌براین، بطوری که از نقش برجسته «لی‌شیر پیرعینی» که در پایان هزاره سوم ق. م. بر صخره‌ای کنده شده است، برمی‌آید، مرد مادی ... فقط به دامنی ملبس است و دستاری (یا کلاهی از نوع بابلی) برسر و گردنبندی با آویزه مدوری به گردن دارد، تبرزینی به کمر زده است، در دست چپ کمانی دارد و با دست راست، تیر از تیردان بیرون می‌کشد. پا را به روی دشمن مغلوب نهاده است و دشمن دیگری در برابر وی دست استغاثه بلند کرده بخشایش می‌طلبد.» «100»

---

(97). همان، ص 170 و 171.

(98). استنتاج از تصویر تاریخ ماد، ص 382.

(99). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 89 به بعد.

(100). تاریخ ماد، پیشین، ص 154.

دکتر گیرشمن می‌نویسد:

مادها، از لحاظ هنری، مانند سکاییان و گیمریان می- بایست سلیقه‌ای برای ساختن اسلحه کاملا مزین، ساز و برگ مزین اسبان، ظروف مصنوع از فلزات گرانبها و جامه‌هایی که با الوان مختلف قلابدوزی شده بود، داشته باشند. صورت ظاهر مردم طبقه سفلی را باید از تصاویری که در نقوش برجسته آشوری دیده می‌شود، قضاوت کرد. مردان دارای سبیل و ریشند، پوست حیوانات بر جامه خود افکنده‌اند، کفش آنان بلند، بندی و با پنجه برگشته است ... فقط چند اثر از یادگارهای هنری مادها باقی مانده است، از قبیل شیر عظیم همدان که قسمت اعظم آن خراب شده؛ و بعضی مقابر صخره‌ای که یکی از آنها نزدیک سرپل، در دامنه‌های زاگرس و بقیه در کردستان می‌باشند. اینها اصولا حجاریهایی هستند که در کنار کوه کنده‌اند. «101»

شاهک مادی با نمونه دژخود- پایان قرن هشتم ق. م.

درمیان سکنه ماد بردگان در شرایط دشوارتری زندگی می- کردند:

اگر سخن هرودت را باور کنیم، در ماد ... بردگان دولتی به اتفاق افراد آزاد در دهکده‌ها یا نقاط مسکونی مشترک زندگی می‌کردند. مثلا فرزند «میترادات» برده با پسر «ارتمبار» که از بزرگان ماد و با وی هم‌دهکده بوده بازی می‌کند. ارتمبار، کسی بود که به محضر پادشاه ماد راه داشت ... هرودت وجود بردگان دامدار شاهی را در سرزمین ماد حدس می‌زند. گذشته از اسناد بایگانی استخر، گزنفون نیز از باغداران شاهی و ایجاد پارکهایی توسط هخامنشیان خبر می‌دهد.

وی می‌گوید:

هرجاکه او (شاه پارس) وارد می‌شود و یا سری می‌زند مراقب است که باغهای به اصطلاح «بهشت» ایجاد گردد ولی رسم ایجاد این بهشتها از مادیها مأخوذ گشته بود. کتسیاس در تاریخ کورش درباره برده یکی از بزرگان ماد، مهتر طویله و کودک او که به غل و زنجیر مقید شده بود، صحبت می‌دارد و این خود می‌رساند که در سرزمین ماد، دستگاههای اقتصادی بالنسبه بزرگی متعلق به بزرگان که بر رنج بردگان مبتنی بود وجود داشت ... همه مؤلفان باستان به ثروت فوق العاده بزرگان ماد اشاره کرده‌اند که مستلزم وجود دستگاه اقتصادی کلان برده‌داری بوده؛ از دیگرسو بزرگان از کار بینوایان که به ایشان التجا می‌جستند استفاده می‌کردند. «102»

---

(101). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 104.

(102). تاریخ ماد، (حواشی) پیشین، ص 726.

ارابه ثروتمندان مادی

ظاهرا وضع اجتماعی بردگان، در آشور و دیگر کشورهای شرق نزدیک دشوارتر بود. آکادمیسین «و. استرووه» مدارک جالبی مربوط به اردوگاه زنان اسیر در زمان یکی از شاهان سلاله سوم اور که به قید بردگی درآمده بودند، منتشر کرده است (محتملا مربوط به 2051 ق. م. مسیح می- باشد) که «نمودار شرایط و اوضاع وحشتناک زندگی زنان اسیر و از آنجمله زنان‌باردار و بچه‌دار می‌باشد. و گرسنگی و مرگ‌ومیر عجیبی که در اردوگاه حکمفرما بود از آن مستفاد می‌گردد.» به عقیده استرووه:

این اسناد تصویر روشنی از خصوصیات روابط متقابل دولت برده‌دار بین النهرین و قبایل کوهستان زاگرس به دست می‌دهد. مقام بلند فرهنگ و مدنیت دو رود (بین النهرین) آن دوران در تاریخ جهان هرچه باشد، این نکته مسلم است که از لحاظ قبایل کوتیان و لولوبیان، سومریان و اکدیان ظالم و ستمگر بودند و قبایل مزبور را بمنزله مخزنی می‌شمردند که از آن برده به‌دست آورند. «103»

دیاکونوف در فصل دوم کتاب خود، ضمن توصیف حمله آشور در سال 744 ق. م. می‌نویسد:

پیشتر، بخش اعظم ساکنان ناحیه تسخیر شده را سرمی‌بریدند و فقط عده معدودی افراد کارآمد را برهنه کرده، طوق و زنجیر بر گردنشان نهاده، به بردگی می‌بردند، ولی از زمان سلطنت «تیگلاتپا لاسار» سوم تشخیص دادند که این شیوه نامناسب و از لحاظ نتایج حاصله برای طبقه حاکمه و دولت آشور کم‌سود است. این‌بار چون توانسته بودند سرزمین مفتوح را جزء خاک آشور سازند مردم آن دیار را یا در محل باقی گذاشته مالیاتهای سنگینی برایشان وضع می‌کردند یا در بیشتر موارد، ایشان را به شیوه‌ای متشکل با بخشی از اثاث البیت و لوازم و کودکان و غیره به نقاطی که قبلا بر اثر لشکرکشیهای آشور ویران و غیر مسکون شده بود، تبعید می‌نمودند

---

(103). همان، ص 158.

و به‌جای آنان ساکنان نقاطی را که در دیگر مرزهای امپراتوری خویش مستقر کرده بودند، متمکن می‌ساختند. بدینطریق بهره‌برداری عقلانی‌تری از اراضی امپراتوری آشور تأمین می‌شد و عواید آن منظمتر وصول می‌گردید و انتقال و تغییر محل مردم، امکان تبانی و مقاومت در برابر متجاوزان را برای مردم دشوار می- ساخت. «104»

دکتر گیرشمن درباره وضع طبقات مختلف مردم ایران در این دوران چنین می‌نویسد:

جامعه به چندین طبقه تقسیم می‌شد: امیر، نجبا، آزادمردان مالک زمین، کسانی که چیزی نداشتند، و در آخر بردگان. در این عهد ازپیش نشانه‌هایی از ستیزه آینده‌بین طبقات غیرمالک و روستاییان ضد نجبا دیده می‌شود ... در ایران در سرای امرا و بزرگان قرنهای نهم و هشتم، غلامان و کنیزان، بردگان و همه انواع پیشه‌وران که تمام چیزهای مورد احتیاج مخدوم خود را می‌ساختند وجود داشته‌اند.

محققا پیشه‌ور آزاد هم بود (ولی بسیار بندرت از آنان استفاده می‌شده). اینان مازاد عواید و محصولات خود را که در وهله اول عبارت از محصولات کشاورزی و اغنام و احشام بود به فروش می‌رسانیدند ... دانشمندان عموما معتقدند که روستاییان این عصر از آزادی در ایران بیشتر استفاده می‌کردند تا در بین النهرین و مصر ...

امیر نمی‌توانست فقط از محصولات فلاحتی یا استخراج معادن یا غنایم جنگی زندگی خود را تأمین کند، لذا وی حامی تجار گردید و بازرگانان غالبا غیر ایرانی بودند. «105»

بطوری که از تاریخ ماد اثر دیاکونوف استنباط می‌شود در جامعه ماد، مانند پارس، مردم لشکری (کار) «106» افرادی آزاد بودند، دسته‌های مختلف کارگران به نام «کورتش» «107» خوانده می‌شدند و اکثر آنها کارگران ساختمان بودند. کاخ و قلعه باشکوه

«اکباتانا» که «پولی‌بی» درباره آن اطلاعاتی به دست می‌دهد، مانند قصرهای استخر به دست کورتشها ساخته شده و صنعتگران آن از اتباع پیشین آشور و مانا بودند. شاهد این مدعی ارتباط مشهودی است که میان تزیینات حجاری کاخهای هخامنیشان و هنر آشور وجود دارد. بدون شک در مؤسسات اقتصادی اعیان و معابد عده‌ای برده نیز مشغول کار بودند.

به روایت کتسیاس در ماد قانون رسمی وجود داشت که مرد مستمند می‌توانست وجود خود را به آدم متمولی که تغذیه او را تعهد نماید، نثار کند. چنین مرد مستمندی وضع بردگان را پیدا می‌کرد، با این تفاوت که اگر از خوراک و تغذیه خویش راضی نمی‌بود حق داشت ارباب را ترک گوید. مرد مستمند در این مورد مسلما همان آزادمرد عضو جماعت بود که وسیله زندگی در جماعت (یعنی زمین) را از دست داده بود. علی الرسم، عضویت جماعت با از دست دادن زمین منتفی می‌شد و چنین مرد مستمندی فردی از همه‌جا رانده و بی‌حق می‌گشت و چاره‌ای

---

(104). همان، ص 245.

(105). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 71.

(106).Kara

(107).Kurtis

نداشت جزاینکه به حمایت مردی برده‌دار متوسل شود و در نتیجه یکنوع استثمار نیمه پدرشاهی و نیمه‌برده‌داری پدید آمد ... قلع‌وقمع آشور بطور کلی کشور ماد را ثروتمند نساخت بلکه فقط سران نظامی و بزرگان خاندانها و عشیرتها تمول سرشار به‌هم زدند ... عصر کیاکسار را باید دوران ثروت‌اندوزی بزرگان ماد و پیدایش اختلاف شدید مالی در آن جامعه و افزایش سریع تضادها شمرد. «108»

ویل دورانت راجع به مردم این دوران می‌نویسد:

طبقات بالای اجتماع بنده مد و زندگی تجملی شده بودند؛ مردانشان شلوارهای قلاب‌دوزی شده می‌پوشیدند و زنان خود را با غازه و جواهر می‌آراستند و حتی زین و برگ اسبان را با طلا زینت می- دادند. قوم ساده‌ای که پیش‌ازاین به چوپانی زندگی می‌کردند و از سوار شدن به ارابه‌های خشکی که چرخهایشان جز گرده‌های ناهموار بریده شده از تنه درختان نبود، لذت می‌بردند، اکنون کارشان آن بود که بر ارابه‌های گرانبها سوار می‌شدند و از مجلس جشنی به مجلس دیگر می‌رفتند «109»

مرد مادی

فرهنگ و تمدن مادی

تاریخ فرهنگ ساکنان سرزمین ماد، چنانکه باید، روشن نیست.

بدون شک اگر حفریات باستانشناسان در مساکن دیرین قوم ماد آغاز شود، بسیاری از خصوصیات اجتماعی آنان آشکار خواهد شد. ظاهرا یک فرد مادی در خانه‌ای که با خشت خام ساخته می‌شد، زندگی می‌کرد. عمارتها یک‌طبقه و دارای جلوخان و ایوانی

بود که بر ستونهای چوبی تکیه می‌کرد. در مورد لباس آنها از روی شواهد و آثاری که به یادگار مانده، باید گفت:

... روی نیمتنه (پیراهن آستین کوتاه، تا زانو) پوستی افکنده بر شانه چپ استوار می‌کردند و گاهی پوست را از زیر کمربند رد می‌کردند. مردم ثروتمند پوست یوزپلنگ و مستمندان پوست گوسفند به کار می‌بردند. لباس مانناییان و دیگر قبایل اتحادیه ماد و خود مادیها همین‌گونه بود. این رسم یعنی افکندن پوست گوسفند بر شانه تا امروز نیز درمیان شبانان کوهستانی آذربایجان محفوظ مانده است. موها را با نواری سرخ می‌بستند و ریش را می‌زدند ... در تصاویر آشوری، کلاه بلند نمدی یا تاج، که به زبان لاتینی یونانی «تیار» نامیده می‌شد و

---

(108). تاریخ ماد، پیشین، ص 410 به بعد.

(109). تاریخ تمدن، (کتاب اول- بخش اول) ص 517.

مخصوص ساکنان ماد بوده، دیده می‌شود ... پاپوش مخصوص ایشان موزه‌های نرم و نوک برگشته بود ... در آغاز هزاره اول قبل از میلاد نیزه و سپر مربع جزو سلاح عادی مادیها بود. بعدها تسلیحات ایشان تا حدی متنوع گشت و از آنجمله شمشیر کوتاه ... به دیگر سلاحهای جدید ایشان افزوده شد.

چنانکه می‌دانیم اسب ثروت عمده قبایل ماد بود. هنوز از زین و لگام اطلاعی نداشتند و سوار، بر غاشیه مانندی می‌نشست. و زین و برگ کاسی و مادی دارای ویژگیهایی بود. از

خیش و بستن گاو به آن، چنانکه به‌جای خود متذکر شدیم، در هزاره دوم و حتی هزاره سوم قبل از میلاد اطلاع داشتند.

در قسمت پیشه‌ها، هنرنمایی برمفرغ و آهن به درجه عالی رسیده بود ...

سنگتراشی و صنعت سفالینه‌سازی و محتملا نساجی نیز پیشرفت کرده بود.

راجع به فرهنگ معنوی ... مسلما در هزاره اول قبل از میلاد خط و کتابت در سرزمین ماد وجود داشته ... در مورد ماد مرکزی و شرقی موضوع پیچیده است ... به هرتقدیر، ایشان در قرن هفتم ق. م. دارای خط و کتابت بودند، و این خط همان است که امروز «خط باستانی پارسی» یا خط هخامنشی ردیف اول می‌خوانیم؛ ولی در واقع، از لحاظ اصل و منشأ، مادی می‌باشد. «110»

به عقیده ویل دورانت:

این دولت مستعجل فرصتی پیدا نکرد که بتواند در بنای مدنیت سهم بزرگی داشته باشد؛ تنها کاری که کرد آن بود که راه را برای فرهنگ و تمدن ایرانی باز و هموار ساخت. ایرانیان، زبان آریایی و الفبای سی‌وشش حرفی خود را از مردم ماد گرفتند و همین مادها سبب آن بودند که ایرانیان به‌جای لوح گلی، کاغذ پوستی و قلم برای نوشتن به کار بردند، به استعمال ستونهای فراوان در ساختمانها توجه کردند. قانون اخلاقی ایرانیان، که در زمان صلح صمیمانه به کشاورزی بپردازند و در جنگ متهور و بی‌باک باشند و نیز مذهب زرتشتی ایشان، و اعتقاد به اهورامزدا و اهریمن، و سازمان پدرشاهی یا تسلط پدر در خانواده، و تعدد زوجات و مقداری از قوانین دیگر ایران از شدت شباهت، با قوانین ماد با هم و یکجا ذکر می‌شوند. «111»

«دین در ایدئولوژی و معتقدات مشرق باستانی عامل بارزی بوده است. دین مادیها در هزاره اول قبل از میلاد مبتنی بر اعتقاد بر خدایان و بتها بود. در سرزمینهای غربی ماد از تصاویر ابلیسان عجیب الخلقه‌ای که نیمه‌دد و نیمه‌آدمی بوده‌اند و حیوانات عجیب تخیلی که بدن شیر و بال عقاب و غیره داشته‌اند.» «112» می‌توان بر اندیشه‌های مذهبی آنان پی‌برد. ظاهرا کیش کاسیان و معتقدات بابلیان در افکار مادیها آثاری گذاشته است.

---

(110). تاریخ ماد، پیشین، ص 447.

(111). تاریخ تمدن، (کتاب اول، بخش اول) پیشین، ص 516.

(112 و 113). تاریخ ماد، ص 455 و 464.

به عقیده «هرتل»: «مغان کاهنان، کیش قدیمی پرستش خدایان طبیعی یعنی «دیوان» بوده‌اند که زرتشت آن دین را رد و نفی کرده بود، ولی چون موفقیت زرتشتیگری را دیدند بظاهر به آن دین درآمدند که از درون متلاشیش کنند و عملا معتقدات خویش را جایگزین آن سازند.» «113» ولی فرضیه هرتل مورد قبول محققان نیست. به عقیده دیاکونوف: اصطلاح مغان از آغاز مربوط به پیروان کیش زرتشتی و کاهنان زرتشتی بوده است.

ظاهرا رسم «قربانی کردن» از دیرباز در ایران معمول بوده. خشاریارشا برای «آتنه تروا» هزار گاو قربانی کرد، و مغان، اسبان سفید برای رود «استریمون» قربانی کردند. درمیان نقوش برجسته استخر تصویر مغی که بزغاله‌ای را برای قربانی می‌برد، دیده می‌شود.

همسایگان ایران

چنانکه دیدیم ایران در دوره زندگی ماقبل تاریخ و تاریخی خود با کشورهای بابل، آشور، اورارتو، مانا و غیره مناسبات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و جنگی داشته است.

حکومت آشور

پادشاهان آشور، چنانکه خواهیم دید، از دیرباز برای دست یافتن به منابع زیرزمینی استفاده از ذخایر فلزی و احجار قیمتی و اسبان و چهارپایان دیگر به ایران حمله‌ور می‌شدند. پس‌ازآنکه سلاطین آشور استفاده از سوارنظام را در عملیات جنگی از ایرانیان آموختند، دشتها و دره‌های ایران که بهترین زادگاه نژاد اسب بود بیشتر توجه پادشاهان آشور را جلب کرد. آشوریان در دوره‌های اول فرمانروایی خود غالبا پیروز بودند و نسبت به ملل مغلوب با بیرحمی و سبعیت بسیار رفتار می‌کردند. دیاکونوف می‌نویسد: «در حدود قلمرو امپراتوری آشور شمار آرزومندان نابودی آن دولت بسیار بود. در تورات مجموعی از سخنرانیهایی که بمناسبت سقوط نینوا ایراد شده ... محفوظ است» «114» اقوام آسیای مقدم، کلیه اعیان و بزرگان آشور و کاهنان بزرگ و نظامیان و بازرگانان آن سرزمین را، که از طریق چپاول ملل مغلوب ثروت کلانی گردآورده بودند، دشمن بی‌امان خود می‌شمردند.

به‌همین علت،

مردم سراسر شرق آرزومند نابودی آشور (کنام‌شیران) و سقوط نینوا (شهر خون) بودند. نمایندگان و افراد قبایل مرزی و دوردست که هنوز منقاد آشور نگشته بودند و بردگان دولت که از میهن خویش به جاهای دیگر کوچانده شده بودند و افراد آزاد جماعتها و

نمایندگان محافل برده‌دار کشورهای خارج از آشور، همه در این آرزو شریک بودند ... علت اصلی جان‌سختی آشور فقدان وحدت لازم و نیروی جنگی کافی در صف مخالفان آن بود ولی موفقیتهای مکرر آشور موجب شد که طبقه حاکمه آن کشور خطر خارجی را کوچک انگارد و اختلاف و جدال میان دسته‌های مختلف آن شدیدتر شود. «115»

همین جریان سرانجام منتهی به سقوط آشور گردید.

در پایان قرن هفتم قبل از میلاد، دشمنان آشور با تمام فنون جنگی آشور آشنا و در

---

(113). تاریخ ماد، ص 455 و 464.

(114 و 115). همان، ص 366 به بعد.

مبارزه علیه آن دولت تجارب فراوان اندوخته بودند. در ائتلافهای نخستین علیه آشور، بیشتر بابل و عیلام شرکت می‌کردند، ولی در سال 614 ق. م. لشکریان ماد به فرمان «کیاک» پس از راه‌پیمایی و مانور درخشان نظامی، خاک آشور را از کمک خارج محروم ساختند و با سرعت تمام شهر تاریخی آشور را تصرف کردند و ثروتهایی که آشوریان در نتیجه قرنها غارت اقوام آسیای غربی گردآورده بودند، به دست فاتحان افتاد و شهر نینوا که بزرگترین مرکز ظلم و جنایت بود، در اثر حمله سخت متحدان، تسخیر گردید و پس از جنگهای خیابانی شدید، دشمنان وارد نینوا شدند. پادشاه آشور خود را به میان شعله‌های آتش کاخ خود، که درحال اشتعال بود، افکند.

در کتاب نائوم (ناحوم) تصویری از فجایع هیأت حاکمه نینوا و عاقبت کار آنها رسم شده است؛ ازجمله چنین آمده است:

وای بر شهر خون که تمامش از فریب و غارت مملو است و خوی ددی از آن دور نمی‌شود ... هم‌اکنون کشته‌ها بسیار و تلهای جنازه پدید آمده ... یهوه صبایوت گوید: اکنون برضد تو هستم و دامنت را می‌درم ... و رسوای جهانت خواهم ساخت ... قوم خود را ببین، جز زنان باقی نمانده‌اند، دروازه‌های کشورت به روی دشمنان گشاده شد ... ای پادشاه آشور شبانانت خفته‌اند و جنگاورانت غنوده‌اند ... هرکه آوازه مصائب تو را می‌شنود دستک می‌زند زیرا کسی نیست که از شر دایم تو ایمن مانده باشد ... «116»

در کتاب صفنیای نبی نیز از عاقبت شوم نینوا سخن رفته است:

«و او ... آشور را هلاک خواهد کرد و نینوای را به ویرانی و به زمین خشک مثل بیابان مبدل خواهد کرد ... این است شهر فرحناک ... که در دل خود می‌گفت من هستم و غیر از من دیگری نیست، چگونه خراب شده، خوابگاه حیوانات گردیده است ...»

نمونه‌ای از فجایع آشوریان، قرن نهم ق. م.

در کتاب ناحوم نبی در وصف آشور می‌نویسد: «تو (آشور) تاجرانت را از ستارگان آسمان زیادتر کردی؛ مثل کرمها تاراج می‌کنند و می‌برند؛ تاجداران تو مانند ملخهایند ...» در جای دیگر این کتاب می‌نویسد: «... آواز ایلچیانت دیگر مسموع نخواهد شد ... وای برشهر خونریز که تمامش از دروغ و قتل مملو است ...»

به عقیده محققان و مورخان بزرگ، جنگ مادیها و متحدان آنها علیه آشوریان یعنی

(116). همان، ص 379 به بعد.

وحشیانه‌ترین حکومتهای مستبده جهان، جنگی افتخارآمیز و ترقیخواهانه بود. دیاکونوف می- نویسد:

باوجود دموکرات منشی نسبی جامعه ماد، این نکته مسلم است که آن دولت براساس برده‌داری قرار داشت. از سوی دیگر ماد با بابل متحده شده بود و جنگی که بابلیان می‌کردند مسلما بیشتر بخاطر تقسیم ثروتها و غنایم بود و کمتر برای آزادی و نجات؛ زیرا در گذشته بابل در کنار آشور در اینگونه جنگها شرکت می‌جست. «117»

به عقیده ریچاردن فرای:

باوجود تمام ستمگریهای آشوریان، نمی‌توان برخی از امتیازهای حاصل از آرامش و فرمانروایی آنان را که موجب رونق بازرگانی و پدید آمدن ساختمانهای بزرگ و ایجاد وسایل آبیاری شد، انکار کرد ... دستگاه اداری بین المللی و سپاه جهانی دو میراث بسیار مهم آشوریان به‌شمار است.

هنر امپراتوری آشور نیز سرچشمه الهامی شد برای آیندگان. البته هنر آشور هنری صرفا ابتکاری نیست؛ چون هنر بابل و هیت پایه‌های آن هستند.

با اینهمه در نقشهای برجسته روی سنگ و مهرهای این امپراتوری، زندگی و کار و کوشش [آشکارا] دیده می‌شود. «118»

کشور اورارتو

غیر از آشور، ایرانیان همسایه دیگری در شمال داشتند و آن دولت اورارتو (واقع در ارمنستان کنونی) بود. با آنکه منطقه نفوذ آنها قسمتی کوهستانی بود، اراضی بسیار حاصلخیز و اغنام و احشام و رودها و جویبارهای کافی نیز داشت و از برکت همین وضع طبیعی مناسب، در اینجا تمدن ابتکاری جدیدی که بنیان آن بر بقایای تمدن باستانی بابل قرار داشت به وجود آمد. در این منطقه شهرهای مستحکمی با بناهای بزرگ وجود داشت، ساختمانها دارای بامهای شیروانی شکل (دارای دو شیب) بود و مهندسان و معماران آن سرزمین در اسلوب ساختمانها از سبکی خاص پیروی می‌کردند. پس‌ازآنکه حکومت آشور متزلزل گردید، قدرت سلاطین اورارتو فزونی گرفت و پارسیان یک چند زیر تسلط اورارتیان ماندند. در این مدت، پارسیان از تمدن و فرهنگ این قوم مخصوصا در رشته معماری استفاده فراوان کردند. سرزمین اورارتو نیز از حملات تخریبی آشوریان در امان نبود. دیاکونوف می‌نویسد:

نگارنده گزارش سارگون، بویژه به کارهای بزرگ و کوشش فراوانی که اورارتوییها برای آبیاری این سرزمین و حفر جویها و ترعه‌ها و قنوات و کاریزهای زیرزمینی و ایجاد بند و سد و غیره به عمل آورده بودند، اشاره می‌کند. در پیرامون «اولخو» که مهمترین شهر اورارتو بود، باغهای شکوفان و تاکستان و مراتع سرسبز بود؛ آشوریان تمام اینها را سوزاندند و غارت و پایمال کردند ...

---

(117). همان، 384.

(118). میراث ایران، پیشین، 95 و 96.

دولت مانّا

قوم مانّا که مرکز حکومت آنان در کردستان یا در جلگه جنوبی دریاچه اورمیه در آذربایجان بود، اخیرا در اثر کشف اشیاء زیبایی از منطقه نفوذ آنان، بیش‌ازپیش، کسب شهرت و اهمیت کرده است. ریچاردن فرای با استفاده از منابع آشوری معتقد است که:

مانّا ملتی یا اتحادیه‌ای از چند ملت و قبیله بوده است و در کتیبه‌های اورارتو آن را یک دولت یا- پادشاهی می‌شناسانند. سازمان سیاسی مانّا غیرعادی و شاید حکومت آن به صورت الیگارشی و در دست گروهی معدود از زورمندان بوده است؛ اما یقین نداریم که چنین بوده باشد. تعیین زبان یا زبانهایی که درمیان مردم مانّا رواج داشته ... دشوار است، اما از روی نام جاها گویا بتوان پی‌برد به اینکه عیلامی به زبان ایشان نزدیک بوده است. «119»

با اینکه دولت مانّا از قرن هشتم قبل از میلاد بارها با آشور و اورارتو به مبارزه برخاسته و مغلوب هیچیک از آنها نشده است، به علت کشف نشدن کتیبه‌ها و اسناد و مدارک تاریخی، موقعیت سیاسی و اجتماعی آنان، چنانکه باید، روشن نشده است.

آنچه از مدارک و اسناد موجود استنباط می‌شود، اینکه ساکنان این منطقه بیشتر به دامدارای اشتغال داشتند و از راه پرورش گوسفند و دامهای شاخدار و اسب و خر و شتر و تولیدات مختلف کشاورزی زندگی می‌کردند. در مانّا پیشه‌ها و حرف مختلف نیز ترقی کرده بود. دیاکونوف می‌نویسد: سکنه مانّا ... در حیات اجتماعی با فعالیت تمام شرکت می‌کردند.

بعدها مردم علیه یکی از پادشاهان آن کشور شورش کردند، و این در تاریخ مشرق‌زمین در آن عصر و دوران پدیده‌ای بینظیر بود ... مطالبی نیز درباره شورشهای مردم علیه ستمگران بیگانه در دست است، اما برافراشتن علم عصیان علیه ستمگران خودی، حاکی از چنان فعالیت اجتماعی و تعاون درونی عامه مردم است که دیگر اقوام به سبب برخی شرایط تاریخی جامعه بنده‌داری شرقی، در آن زمان فاقد آن بودند. فقدان فشار بر آزادمردان نیز در خصوصیات سازمان دولتی ماننا مؤثر بود. ظاهرا پادشاه امور ملك و دولت را با استبداد رأی اداره نمی- کرد و فعال مایشاء نبود، بلکه قدرت شیوخ محدودش می‌نمود ... می‌توان گفت که دولت ماننا مرحله نخستین جامعه طبقاتی بود که شاه و شورای شیوخ، مرکب از بزرگان اصیل، متفقا آن را اداره می‌کردند و عامه مردم آزاد، که با حکومت خاندانهای عمده در مبارزه بودند، هنوز فعالیت قابل ملاحظه‌ای ابراز می‌داشتند ... شکی نیست که بردگی در در ماننا رایج بود و با مطالعه سطح عمومی تکامل آن اجتماع به وجود آن می‌توان پی‌برد.

فرهنگ و تمدن مادی کشور ماننا، به طوری که از اشیاء مکشوفه در سقز برمی‌آید، در همان سطح تمدن اورارتو قرار داشت. از اینجا می‌توان استنتاج کرد که ساختمانهای اجتماعی آن‌دو نیز همانند بوده است ... مرحله رونق و پیشرفت اتحادیه ماد مصادف با دوران مبارزه شدید ماننا علیه اورارتو بود. در اثر تفوق آشور بر اورارتو، ماننا توانست قد راست کند.

بطوری‌که اسناد تاریخی برمی‌آید در همان ایامی که مادها تحت قیادت دیوك، در راه وحدت

(119). همان، ص 105

و یگانگی پیش می‌رفتند، حکومت مانا قوی و نیرومند بود. یکی از منابع آشوری، ضمن ذکر وقایع سال 715 ق. م. «دیوک را حاکمی از طرف مانا می‌خواند.» «120» دیاکونوف می‌نویسد:

«بسیار محتمل است که در آغاز امر دیوک به عمل سنجیده و بخردانه‌ای دست‌زده است و دولت ضعیف کوچک و جدید خود را تحت حمایت مانا که در آن زمان قدرتی به‌سزا داشت، قرار داده است؛ ولی بعد کوشید کاملا مستقل گردد.» «121»

(120 و 121). تاریخ ماد، پیشین، ص 220 به بعد.

سوابق فرهنگی خاورمیانه مقارن تشکیل حکومت هخامنشیان

در حدود سال 700 ق. م. پارسیان در ناحیه «پارسوماش» واقع در کوههای فرعی سلسله جبال بختیاری، در شرق شوشتر، مستقر شدند و در این ناحیه که همواره بخشی از حکومت عیلام بود تحت قیادت هخامنش حکومت کوچکی تأسیس کردند. در این ایام که آشور

سرگرم مبارزه با حکومت عیلام بود، «هخامنش» و «چیش‌پیش» پسر او از فرصت استفاده کردند و منطقه نفوذ خود را وسعت بخشیدند و بتدریج از تابعیت حکومت عیلام و مادها سرباز زدند.

کورش اول (حدود 640- 600 ق. م.) تنها شاه بزرگ پارسوماش و ناحیه انشان و پارس نبود بلکه او با کاردانی و سیاست عاقلانه‌ای که داشت ممالک وسیعی را ضمیمه حکومت خود کرد. کورش و داریوش در دوران پادشاهی خود وسیعترین شاهنشاهی را در تاریخ جهان پدید آوردند. کشور آنان شامل بین النهرین، سوریه، مصر، آسیای صغیر، شهرها و جزایر یونانی و قسمتی از هند بود. ممالکی که نام بردیم، قرنها پیش‌ازآنکه حکومت جوان هخامنشی روی‌کار آید، دارای تمدن و فرهنگی بودند که از جهت عمق و استحکام با تمدن قوم جوان و پرحرارت پارس که بتازگی در اجتماع ملل خاور نزدیک قدم گذاشته و از راه کشورگشایی نام و نشانی کسب کرده بود، قابل قیاس نبود. چون نظر ما در این کتاب نشان دادن سهم حقیقی ملت ایران در تمدن و فرهنگ جهانی است برای آنکه از عدالت و بیطرفی دور نشویم باید نظری اجمالی به تمدن کشورهای همجوار ایران بیفکنیم و زبده و خلاصه‌ای از آثار تمدن اقوام مزبور را بیان کنیم تا در مقام مقایسه، خوانندگان بتوانند به موقعیت و ارزش واقعی قوم ایرانی در بنای تمدن و فرهنگ جهانی واقف گردند.

دکتر گیرشمن ضمن بحث درباره شاهنشاهی هخامنشی می‌نویسد که:

اگر هخامنشیان پس از تسخیر خاور نزدیک این ممالک را با سطح تمدن مخصوص خود تطبیق می‌دادند سیر قهقرایی به‌شمار می‌رفت. آنان از تفوق تمدنهای قدیم آگاه بودند. بنابه استقلال داخلی وسیعی که در زمان کورش اعطا شد و بنابر سیاست زیرکانه داریوش، این فرهنگهای قدیم محفوظ ماندند و شاید هم در توسعه و ثبات و استقرار مملکت مؤثر

شدند. در سراسر تاریخ شاهنشاهی، این فقدان تعادل، ضعفی پنهانی و گاهی خطرناک بود و در برابر تمایلات توسعه‌طلبانه قوم جوان و پرحرارت پارس، این ناهم‌آهنگی یکی از علل شکستهای بزرگ و سقوط نهایی به‌شمار می‌رود. «1»

---

(1). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 117.

قدیم‌ترین تمّدن‌ها

ریچاردن فرای نیز به مقام شامخ فرهنگی ملل شرق نزدیک اشاره می کند:

هنگامیکه ایرانیان نخستین بار در خاور نزدیک گام نهادند از دوران تاریخ مصریان و بابلیان قرنها گذشته بود. تمدنها و اندیشه‌های دینی کهن این بخش ... در جهان پرآوازه بود، و پیروان فراوان داشت؛ فی المثل مردم بین النهرین حتی پیش از حمورابی کتاب قانون داشتند. مدتها از دوران پرسرافرازی فرعونهای خدا مرتبت سپری گشته بود و فرهنگ و تمدن مصر همچنان برجای بود.

امپراتوریهایی با دستگاههای فرمانروایی واحد و متمرکز و حکومتهای فئودالی پی‌درپی پا به پهنه هستی گذاشته و گذشته بودند و برای هرپدیده سیاسی یا اجتماعی که به ظهور می‌پیوست، سابقه‌ای در تاریخ گذشته خاور نزدیک وجود داشت.

نفوذ مصر و بین النهرین، بویژه بین النهرین، در مردم پیرامون و مخصوصا

در نجد ایران با شدت بیشتری محسوس گشته بود. در آناتولی ختیها یا هیتیها آیین بستن پیمان و سوگندهای قانونی و داوری با صدور حکم و بسیاری از رسمهای دیگر را، که از بین النهرین گرفته بودند، روان ساختند.

نوشته‌های میخی بابلی همچون زبان بین المللی در همه‌جا شناخته بود و همانند زبان رسمی سیاسی در بستن پیمانهای سیاسی و بازرگانی پذیرفته شده بود و زبانهای دیگر هم، حتی آنها که وابسته به خانواده دیگری از زبانها بودند؛ اورارتی «2» و هیتی، شیوه عبارت‌پردازی آن قراردادها را تقلید کردند. «3»

بنابرآنچه گذشت در تمدن پیش از اسلام ایران، مردم بابل، مصر، کلده، آشور، هند، یونان و دیگر ملل و اقوام متمدن باستانی، هریک، کم‌وبیش، سهمی داشتند و در راه بردن چرخهای آن به نحوی دخیل بوده‌اند. با این‌حال، تمدن و فرهنگ خاص ایرانی به هیچیک از تمدنهای ملل قدیم عالم شباهت تام ندارد و قوم غالب و اداره‌کننده پارسی و ایرانی درآمیختن این تمدنها، برطبق ذوق و سلیقه خود، چنان استادی و مهارتی نشان داد که تمدن و فرهنگ ایران قبل از اسلام را جز به نام تمدن ایرانی به نامی دیگر نمی‌توان خواند.

بنابراین، قبل از آنکه وارد تاریخ ایران بشویم، بهتر آن است که با رعایت کمال اختصار، شمه‌ای از خصوصیات فرهنگ و تمدن ملل کهنسال شرق را، که به حکایت اسناد و مدارک تاریخی قرنها قبل از روی‌کارآمدن حکومت جوان هخامنشی دارای قوانین و نظامات اجتماعی و فرهنگ و تمدنی درخشان بوده‌اند، توصیف و بیان کنیم تا خوانندگان پس از مطالعه سرگذشت اجتماعی ملل شرق بتوانند به‌نحوی منطقی و دور از تعصب درباره تمدن باستانی ایران داوری و اظهارنظر نمایند.

ویل دورانت محقق معروف امریکایی در فصل هفتم تاریخ تمدن می‌گوید:

از آن زمان که تاریخ نوشته در دست است تاکنون لااقل ششهزار سال می‌گذرد و در نیمی از این زمان، تا آنجا که برما معلوم است، خاورمیانه مرکز امور و مسائل بشری بوده است. از این اصطلاح مبهم «خاورمیانه» منظور ما تمام جنوب باختری آسیاست که در جنوب روسیه و دریای سیاه و مغرب هندوستان و افغانستان قرار دارد و با مسامحه بیشتری این نام را شامل مصر نیز می‌دانیم؛ چه این سرزمین از زمانهای بسیار دور با خاور پیوستگی داشته و با یکدیگر شبکه پیچ‌درپیچ فرهنگ و تمدن خاوری را ساخته‌اند. در این صحنه‌ای که تحدید حدود دقیق آن مقدور نیست و بر روی آن مردم و فرهنگهای مختلف وجود داشته، کشاورزی و بازرگانی، اهلی کردن جانوران و ساختن ارابه، سکه زدن و سند نوشتن، پیشه‌ها و صناعت، قانونگزاری و حکومت‌رانی، ریاضیات و پزشکی، استعمال مسهل و زهکشی زمین، هندسه و نجوم، تقویم و ساعت و منطقة البروج، الفبا و خطنویسی، کاغذ و مرکب، کتاب و کتابخانه و مدرسه، ادبیات و موسیقی، حجاری و

---

(2).Urartian

(3). میراث ایران، پیشین، ص 92 و 93.

معماری، سفال لعابدار و اسبابهای تجملی، یکتاپرستی و تک‌همسری، اسباب آرایش و جواهرات، نرد و شطرنج، مالیات بر درآمد، استفاده از دایه، و شرابخواری و چیزهای فراوان دیگری، برای نخستین‌بار پیدا شده و رشد کرده است و فرهنگ اروپایی و

امریکایی ما در طی قرون از راه جزیره کرت و یونان و روم از فرهنگ همین خاور- میانه گرفته شده است. «آرینها» خود واضع و مخترع تمدن نبودند بلکه آن را از بابل و مصر به عاریت گرفته‌اند و یونانیان نیز سازنده کاخ تمدن به‌شمار نمی‌روند، زیرا آنچه از دیگران گرفته‌اند بمراتب بیش از آن است که از خود برجای گذاشته‌اند. یونان در واقع همچون وارثی است که ذخایر سه‌هزار ساله علم و هنر را، که با غنائم جنگ و بازرگانی از خاورزمین به آن سرزمین رسیده، بناحق، تصاحب کرده است. با مطالعه مطالب تاریخی مربوط به خاور نزدیک و احترام گذاشتن به آن در حقیقت، وامی را که نسبت به مؤسسان واقعی تمدن اروپا و امریکا داریم، ادا کرده‌ایم. «4»

تمدنهایی که در سواحل دجله و فرات پدید آمدند.

سرزمین عراق که سابقا به نام بین النهرین خوانده می‌شد از روزگار قدیم زادگاه تمدن و فرهنگ درخشانی بوده است. در این منطقه تاریخی حکومتهایی به نام سومر، اکد، بابل، آشور و کلده، بنوبت، روی کار آمده و آثاری از فرهنگ و تمدن خویش برجای گذاشته‌اند.

همچنین در گذشته خیلی دور، چنانکه اشاره کرده‌ایم، در حوزه رود کارون حکومت عیلام که شامل اهواز، لرستان و پشتکوه و کوههای بختیاری است، پدید آمده و پایتخت آن شهر شوش بود. قبل از آنکه از تمدن و فرهنگ ممالکی که در سواحل دجله و فرات رشد کرده و تکامل یافته‌اند سخن بگوییم بار دیگر یادآور می‌شویم که در کشور شوش که یهودیان آن را «عیلام» یا «آلام» می‌خوانند در روزگار قدیم ملتی می‌زیسته که نژاد و منشأ آن بر ما کاملا روشن نیست و در همین ناحیه است که باستانشناسان فرانسوی به آثاری انسانی دست یافته‌اند که قدمت آن به بیستهزار سال پیش می‌رسد و نیز مدارک و

اسناد و آثاری در این منطقه پیدا کرده‌اند که قدمت آن به 4500 سال قبل از میلاد می‌رسد؛ و چنانکه ضمن تاریخ عیلام گفتیم، به حکم این آثار مردم این منطقه با سلاح و افزارهای مسی آشنایی داشتند، زمین را می‌شکافتند، جانوران را اهلی می کردند، خطنویسی دینی، اسناد بازرگانی و آینه و زیور بین آنان معمول بود و حوزه بازرگانی آنان از مصر تا هند امتداد داشت.

در ساختن ظروف گلی و گلدانهای زیبا با خطوط هندسی و تصاویر زیبای جانوران و گیاهان، مهارت داشتند. مردم این سرزمین قبل از سایر ملل باستانی نخستین چرخ کوزه‌گری و اولین چرخ ارابه را که برای انسان، حیاتی و سودمند است به وجود آوردند. پادشاهان این سرزمین در دوران کشورگشایی خود به فتح سومر و بابل توفیق یافتند ولی این وضع دوام نیافت و دیری نگذشت که عیلام خود به تصرف سومر و بابل درآمد. اکنون ببینیم سومریان

---

(4). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول) پیشین، ص 176.

چه آثار و افکاری از خود به یادگار گذاشته‌اند.

تمدن سومریان

مردم کوتاه‌قد و تنومند سومر ضمن تلاشی که در راه جلوگیری از هجوم و مهاجرت سامیان از خود نشان می‌دادند، پس از اختلاط با اقوام نامبرده به کمک یکدیگر بنیان تمدن و فرهنگی را ریخته‌اند که شاید از لحاظ ابداع و تازگی قدیمترین تمدن جهان باشد.

کاوشهایی که سبب بیرون آمدن این تمدن و فرهنگ فراموش شده از زیر خاک گردیده خود در واقع از گیرنده‌ترین داستانهای باستانشناسی است. آنان که بغلط ایشان را «قدما» می‌خوانیم، یعنی یونانیان و رومیان و یهودیان، چیزی از سومر نمی‌دانستند. ظاهرا نبایستی هرودت مورخ یونانی چیزی از سومر شنیده باشد و اگر چیزی به گوشش خورده چون فاصله سومر تا زمان او از فاصله وی تا زمان ما بیشتر است از ذکر آن صرفنظر کرده است. «5»

سومریان از پوست گوسفند و پشم تابیده نازک برای خود لباس درست می‌کردند.

زنان روپوشی از روی شانه چپ بربدن خود می‌انداختند و مردان پوشش خود را به کمر می- بستند و نیمه بالای تنشان برهنه می‌ماند. ولی با پیشرفت تمدن، لباس هم بلندتر شد و به‌جایی رسید که همه بدن خود را تا گردن با آن می‌پوشانیدند. معمولا کلاهی بر سر و نعلینی برپا داشتند. ولی زنان ثروتمند کفشهایی بی‌پاشنه از پوست نرم می‌پوشیدند که روی آن بندی شبیه بند کفشهای امروزی داشت. دستبند، گلوبند، پابند، انگشتری و گوشواره، اسباب آرایش زنان سومری بود و مانند زنان امروز امریکا با این تزیینات اندازه ثروت شوهران خود را نمایش می‌دادند. در حدود 2300 سال قبل از میلاد شاعران و دانشمندان این سرزمین درصدد تدوین تاریخ خود برآمدند. شاعران داستانهایی درباره آفرینش و بهشت نخستین و طوفان سهمناکی که در نتیجه گناهکاری یکی از پادشاهان قدیم پیدا شد و آن بهشت را در خود غرق کرد، تألیف کردند. این داستان طوفان را بابلیان و عبرانیان گرفتند و پس از آن پاره‌ای از معتقدات مسیحی شد. کاهنان تاریخنویس سومری، تاریخی بس طولانی برای کشور خود جعل کردند و برای دو تن از شاهان خود به نام تموز «6» و گیلگمش «7» داستانهای شگفت‌انگیزی ساختند و این داستانها چنان نفوذ و شهرت یافت

که بعدها گیلگمش قهرمان بزرگترین افسانه منظوم بابلی شد. از روی لوحهای گلی گزارشهایی مربوط به سه‌هزار سال ق. م. در خرابه‌های اور «8» به‌دست آمده که قسمتی از تاریخ مردم این سرزمین را آشکار می‌کند؛ و مطالبی که حاکی از ظلم و استبداد بعضی از سلاطین و عدل و شفقت برخی دیگر از آنهاست در این الواح منعکس است. یکی از سلاطین این سرزمین افتخار می‌کند که «به ملت خود آزادی بخشیده است.» وی بموجب فرمانهایی از سوء استفاده ثروتمندان و کاهنان جلوگیری کرده و می‌گوید «کاهن بزرگ ازاین‌پس حق ندارد که در باغ مادر فقیر داخل شود و از آنجا چوب بردارد

---

(5). همان، ص 187.

(6).Tammuz

(7).Gilgamesh

(8).Ur

و یا از میوه‌های آن مالیات بگیرد.» «9» همین پادشاه عوارض دفن مردگان را، به پنج‌یک آنچه بود، تقلیل داد و نگذاشت که کاهنان و مأموران بزرگ آنچه را که مردم به خدایان پیشکش می‌کنند، میان خود تقسیم نمایند.

ولی این دوره با روی‌کار آمدن جهانگشایی خون‌آشام و مستبد پایان یافت. سومر در دوران حیات خود سلاطین خوب و بد زیاد دیده، گوده‌آ «10» شاه روشنفکری بود که

بعضی او را «مارکوس اورلیوس» سومری می‌دانند. وی که شاهی فیلسوف و متفکر بود، با جرأت، از ظلم و ستم ثروتمندان بر ناتوانان جلوگیری می کرد؛ به‌همین جهت رعایا او را می‌پرستیدند. در یکی از آثار او چنین نوشته شده: در مدت 7 سال کنیز با

یکی از الواح افسانه گیلگمش

بانوی خود برابر بود و بنده در کنار خواجه خود راه می‌رفت و در شهر من ناتوان در پهلوی توانا آسایش داشت. «11» یکی دیگر از سلاطین این سرزمین نخستین قانون‌نامه‌ای را، که تاریخ می‌شناسد، انتشار داد و گفت: «با قوانین شایسته و عادلانه، من برای همیشه بنیان دادگری را برقرار ساختم.»

پس از برافتادن حکومت سومریان مدنیت و فرهنگ آنان همچنان برجای ماند و از سومر و اکد صنعتگران و هنرمندان و شاعران و حکیمان و قدیسان برخاستند، و این میراث تمدن بین النهرین را به بابل و آشور رسانیدند.

وضع اقتصادی

«در زمینه کشاورزی سومریان موفقیتهایی کسب کردند و با کندن مجاری متعدد، از خطرات ناشی از سیل جلوگیری کردند. آنها برای نخستین بار، سازمان آبیاری منظم، که تاریخ آن به 4 هزار سال ق. م. می‌رسد، به‌وجود آوردند و برای اولین بار گاوآهن را برای شخم زمین به کار بردند و برای کوبیدن خرمن چرخهای بزرگ چوبی استعمال کردند که دندانه‌هایی از سنگ چخماق داشت و به این ترتیب، در ضمن آنکه دانه جدا می‌شد کاه نیز برای علوفه چهارپایان به‌دست می‌آمد. با آنکه با مس، قلع، مفرغ و آهن

(9). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 181.

(10).Gudea

(11). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 184.

اسبابهای بزرگی درست می‌کردند، فلز در نزد آنان عنوان تجملی داشت و ابزار کار آنها بیشتر با سنگ چخماق ساخته می‌شد. خانه‌های آنها از نی و کاهگل پوشیده می‌شد، و کلبه‌ها دری چوبین داشت که روی پاشنه‌ای سنگی می‌چرخید؛ سقف را به شکل قوسی می‌ساختند.

گاو و گوسفند و بز و خوک در خانه‌ها، با مردم به‌سر می‌بردند و برای آب آشامیدنی از چاه استفاده می‌کردند. کالاها را از راه آب با قایق حمل‌ونقل می‌کردند و به وسیله ترعه‌ها به باراندازها می‌رسانیدند.» «12»

حمل‌ونقل از راه خشکی نیز معمول بود. هیأت اکتشافی دانشگاه اکسفرد بتازگی در «کیش» کهن‌ترین وسیله نقلیه چرخدار جهان را اکتشاف کردند. از روی مهره‌هایی که در نقاط مختلف به دست آمده به وجود روابط بازرگانی بین سومر و هند و مصر پی‌برده‌اند ...

با آنکه در آن ایام مبادله جنس‌به‌جنس صورت می‌گرفت، سیم و زر برای سنجش بهای کالا نیز به کار می‌رفته و قرض با ربح سالانه‌ای از همان جنس، بین 15 تا 33٪ درصد، معمول بوده است. طلا و نقره از گورهای آن زمان زیاد به دست آمده است. مردم از جهت

اجتماعی و اقتصادی به طبقات ثروتمند، بینوا و طبقه متوسط تقسیم می‌شدند. در این جامعه بازرگانان کوچک و پزشکان نیز موقعیتی داشتند. به تقویم و تقسیم سال به دوازده ماه قمری آشنا بودند.

سازمان حکومت

استبداد مطلق سلاطین سومری سبب شده بود که اطراف آنها را محیطی از شدت عمل و ترس فراگیرد. کشتن سلاطین ستمگر زیاد معمول بود؛ به‌همین جهت، شاهی که برتخت می‌نشست برای آنکه کسی قصد جان او نکند در قصر مستحکمی، که بیش از دو در تنگ نداشت، مقر می‌گزید و بوسیله مأمورین و پاسبانهای مخفی، خود را از شر دشمنان حفظ می‌کرد.

هنگام جنگ، شاه بر ارابه می‌نشست و پیشاپیش قوای خود، که به تیر و کمان و سر- نیزه مسلح بودند، حرکت می‌کرد.

جنگ را برای به‌دست آوردن راههای بازرگانی یا غارت کالاهای تجاری به راه می‌انداختند. ویل دورانت می‌نویسد: «هیچ دربند آن نبودند که این هدف را در زیر پرده‌ای از الفاظ فریبنده و رنگین بپوشانند و کسانی را که دنبال کمال مطلوبهایی می‌گردند به آن گول بزنند.» ملتهای مغلوب را علی الرسم بعنوان غلام می‌فروختند و اگر امیدی به سود آن نداشتند در راه خدایان تشنه به خون، قربانی می‌کردند. قوانین سومریان، ساده و عاری از شدت و قساوت است؛ مثلا در قوانین سامی چون زنی زنا دهد، حکمش کشتن است ولی در قوانین سومری شوهر جفا کشیده حق دارد زن دیگری بگیرد و جایگاه زن اول خود را از آنچه بوده پایین‌تر بیاورد.

در قوانین سومری، که الهامبخش قانون‌نامه حمورابی است، از روابط بازرگانی و ارتباطات جنسی، شرایط وام گرفتن و ترتیب عقد قراردادهای مختلف و نیز از وصیت و

---

(12). تاریخ جهان باستان، پیشین، ج 1، ص 125 به بعد.

قبول کردن فرزند، سخن رفته است. مطلب جالب در قوانین سومری اینکه سعی شده حتی المقدور مردم از مراجعه به محکمه خودداری کنند؛ و کلیه اختلافات در آغاز امر به داوری عمومی مراجعه می‌شد و به طرفین دعوی تکلیف صلح می‌شد؛ یعنی قبل از توسل به حکم قانون، دعوای میان خود را دوستانه حل نمایند. و این درسی است که مردم متمدن امروز باید از آن قوم ابتدایی فراگیرند.

دین و اخلاق

پس‌ازآنکه سلاطین و فرمانروایان دریافتند که توجه کردن به دین، فواید سیاسی فراوانی برای اداره کشور دارد، شماره خدایان فزونی گرفت؛ هر شهر و هرایالت و هریک از فعالیتهای بشری برای خود خدای مدبر و الهام‌دهنده‌ای پیدا کرد.

پیش از تمدن سومری پرستش خورشید مدتی بود که انتشار داشت. بیشتر خدایان در معابد بودند و برای آنها هدایایی از مال و خوراک و زن می‌آوردند. چیزهایی که مورد پسند خدایان بود، عبارت بود از: گاو نر، بز، گوسفند، کبوتر، جوجه‌مرغ، مرغابی، ماهی، خرما، انجیر، خیار، کره، روغن و نان دوآتشه. از این صورت که در یکی از الواح منعکس است می‌توان فهمید که توانگران آن زمان چه خوراکهایی تناول می‌کردند.

ظاهرا در آغاز امر خدایان گوشت آدمی را به همه‌چیز ترجیح می‌دادند، ولی بعدها در اثر رشد اندیشه‌های اخلاقی، خدایان نیز ناچار به گوشت جانوران راضی شدند. در این ایام کاهنان از عموم طبقات مالدارتر و نیرومندتر و فرمانروای واقعی، آنها بودند. چون این طبقه در غارت اموال مردم از حد گذشتند، «اوروکاژینا»، مانند «لوتر» که بعدها در مقابل کشیشان مسیحی قیام کرد، به‌پاخاست و حرص و آز کاهنان را تقبیح کرد و آنها را در راه اجرای عدالت به رشوه گرفتن متهم کرد و تا مدتی محاکم را از وجود این عناصر پاک نمود. ولی این وضع دوام نیافت و بار دیگر تسلط کاهنان فزونی گرفت. آنها عهده‌دار تعلیم و تربیت نیز بودند.

در کنار معابد بیشتر مدرسه‌هایی بود که کاهنان در آنجا به پسران و دختران، خط نوشتن و حساب را می‌آموختند و فکر وطنپرستی و نیکوکاری را در آنها تقویت می‌کردند.

«لوحه‌هایی از آنها به‌دست آمده است که بر آنها جدولهای ضرب و تقسیم، و جذر و کعب و مسائلی از هندسه عملی دیده می‌شود.» «13» آنچه در آن زمان به اطفال تعلیم داده می‌شد پست‌تر از چیزی نیست که ما امروز به فرزندان خود می‌آموزیم؛ و این معنی از روی لوحه‌ای برمی‌آید که خلاصه‌ای از مسائل مربوط به انسانشناسی در آن‌چنین نوشته شده:

«در آن زمان که انسانها آفریده شدند از نانی که خورده می‌شود و لباسی که در بر می‌کنند کسی آگاهی نداشت، همه چهار دست و پا راه می‌رفتند و مانند گوسفند با دهان خود علف می‌خوردند و از گودالهای آب رفع عطش می‌کردند.»

عده‌ای زن وابسته به هرمعبد بود که بعضی از آنان خدمتگزار بودند و پاره‌ای

(13). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 194.

همسر خدایان یا جانشینان و نمایندگان برحق ایشان بر روی زمین محسوب می‌شدند. دختر سومری نه تنها از این خدمتگزاری ننگی به خود راه‌نمی‌داد بلکه پدر او به خود می‌بالید که دختر صاحب‌جمال خود را در راه رفع ملال کاهنان وقف کرده است. پدری که به این افتخار می‌رسید، جشن می‌گرفت و جهیزی همراه وی به معبد می‌فرستاد. در آن ایام جهیز دختر در اختیار خود او بود و تعیین وارث نیز از اختیارات زن بود. زن و شوهر به یک اندازه بر فرزند خود حق داشتند و این قدرت و آزادی زن ناشی از این بود که زن استقلال اقتصادی داشت؛ یعنی می‌توانست مستقل از شوهر خود به کار بازرگانی بپردازد و بندگان خود را آزاد کند یا در خدمت خود نگهدارد. زن گاهی به مقام ملکه‌ای می‌رسید. با این‌حال در حالات بحرانی و سخت، وزنه قدرت و اختیار به نفع مرد می‌چربید. زنان طبقات بالا زندگی پرتجمل داشتند، ظروف زرین و سیمین و انگشترها و گردنبندهای مطلای آنان با زنهای امروزه فرقی نداشت.

«چه نیکو گفته‌اند که زیر این خورشید هیچ‌چیز تازه‌ای وجود ندارد. تفاوت زن ابتدایی با زن امروزه به اندازه‌ای ناچیز است که از سوراخ سوزن می‌گذرد.» «14»

هنر و ادبیات

سومریان هنر خطنویسی را تکامل بخشیدند و به یاری آن، افکار و اندیشه‌های خود را در زمینه‌های مختلف اقتصادی و ادبی و مذهبی برجا می‌گذاشتند. آثار مکتوب این قوم تقریبا

مربوط به 3500 سال ق. م. است. آنها اندیشه‌های خود را، بجای آنکه با مرکب روی کاغذ فاسدنشدنی بنویسند، با آلت تیزی شبیه به میخ بر گل نقش می‌کردند. آنچه برجای گذاشته‌اند، از قبیل صورت قراردادها، قباله املاک، صورت خرید و فروش، متن احکام قضایی و نظایر اینها، که معرف تمدن آنهاست، برای ما جالب و قابل توجه است.
پس‌ازآنکه منشی از نوشتن لوح فراغت می‌یافت، آن را در آتش می‌پخت و یا مقابل حرارت آفتاب می‌گذاشت. در نتیجه، طول عمر نوشته او به مراتب بیش از مکتوب کاغذی می‌شد. تنها آثاری که بر سنگ نوشته شده، از این جهت، بر آن نوع لوحه‌ها ترجیح دارد. اختراع خط میخی و تطور و تکامل آن، بزرگترین منتی است که سومریان بر تمدن جهان دارند.

قبل از فرارسیدن قرن بیست و هفتم ق. م. در شهرهای سومری عده‌ای کتابخانه تأسیس شد. در ویرانه‌هایی که از آثار آن ایام به‌دست آمده، 30 هزار لوح گلی پیدا کرده‌اند که با ترتیب و نظم خاصی روی‌هم چیده شده بود. نوشته‌های سومری از راست به چپ خوانده می‌شود ولی بابلیان نخستین کسانی هستند که از چپ به راست می‌نوشتند.

در بعضی از الواح یادداشتهایی از حوادث و صورت قراردادها و قباله املاک و صورت خرید و فروش و متن احکام قضایی را می‌نوشتند، و به قول ویل دورانت: «تمدنی ساخته بودند که اثر نیش قلم در آن از دم شمشیر هیچ کمتر نبود.» «15»

بطور خلاصه تمدن ابتدایی سومری دارای شاهکارهایی است؛ ازجمله در این سرزمین

(14. و 15). همان، ص 197.

نخستین حکومت به‌دست انسان تأسیس گردید، نخستین سازمان آبیاری، و اولین‌بار استفاده از سیم‌وزر برای ارزیابی کالا و نخستین قراردادهای بازرگانی و اولین سازمان اعتبار معاملاتی و نخستین کتاب قانون و نخستین‌بار استفاده وسیع از خطنویسی و نخستین‌بار گفتگو از داستان آفرینش و طوفان و نخستین مدرسه‌ها و کتابخانه‌ها و نخستین ادبیات و شعر و نخستین داروهای آرایشی و زینت‌آلات و نخستین حجاری و نقش برجسته و نخستین کاخها و معابد و نخستین‌بار استفاده از فلزات در تزیین و نخستین طاقها و قوسیها و گنبدهای ساختمانی در جهان پیدا شده است. و نیز در همین سومر است که برای اولین‌بار، آنگونه که تاریخ نشان می‌دهد، پاره‌ای از زشتیهای تمدن از قبیل بردگی و استبداد و چیرگی کاهنان بر مردم و جنگهای استعماری به شکل وسیع دیده می‌شود.

در همین سرزمین، زندگی قرین آسایش برای نیرومندان، و حیات توأم با رنج و بدبختی برای دیگر مردم پدید آمده است.

تمدن بابلی

از برکت طغیان رودهای دجله و فرات و در نتیجه کوشش نسلهای فراوان، سرزمین بابل به صورت یکی از مهمترین مراکز تمدن قدیم درآمد.

نژاد بابلی در نتیجه آمیختن اکدیان با سومریان به وجود آمد و در این نژاد جدید غلبه با عنصر سامی بوده است. در آغاز این دوره تاریخی، شخصیت ممتاز حمورابی (2123- 2081 ق. م.) جلوه‌گری می‌کند که در طی 43 سال سلطنت خود غیر از کشورگشایی با تدوین قانون‌نامه بزرگ تاریخی خود نظم و آیینی در آن سرزمین برقرار ساخت که تا آن

ایام سابقه نداشت. این قانون‌نامه از ستایش خدایان آغاز می‌شود ولی بزودی رنگ مذهبی خود را از دست می‌دهد. در این مجموعه قانونی، آزاد منشانه‌ترین قانونها و سخت‌ترین کیفرها در 285 ماده پهلوی یکدیگر قرار گرفته است و از حقوق متعلق به اموال منقول و اموال غیرمنقول و تجارت و صناعت و خانواده و آزارهای بدنی و کار و غیره بحث شده و بدون شک از مجموعه قوانین آشور که بیش از هزار سال پس از آن تدوین یافته، مترقی‌تر و به اصول تمدن نزدیکتر است و از پاره‌ای جهات به اندازه قانون یک کشور جدید اروپایی خوب است.

حمورابی در مقدمه قانون‌نامه خود می‌گوید: «خدایان به من که حمورابی هستم فرمان دادند تا چنان کنم که عدالت بر زمین فرمانروا باشد، گناهکاران و بدان را براندازم و از ستم کردن توانا بر ناتوان جلوگیرم و روشنی را بر زمین بگسترم و آسایش مردم را فراهم سازم. این منم که هنگام سختی دست کمک به جانب ملتم دراز کرده‌ام و مردم را برآنچه در بابل دارند، ایمن ساخته‌ام. من حاکم ملت و خدمتگزاری هستم که کارهای او مایه خشنودی انونیت است.» با اینکه ریشه این قانون‌نامه از قوانین سومری گرفته شده و اکنون ششهزار سال از تاریخ تدوین آن می‌گذرد، هنوز در پاره‌ای از مواد آن آثار تجدد و عدالتخواهی به حدی قوی است که با قوانین جدید غرب برابری می‌کند.

غیر از این اثر گرانبها، که بر روی ستونی از سنگ دیوریت به صورت زیبایی نبشته شده و در سال 1902 م. از میان کاوشهای باستانشناسی شوش به‌دست آمده است، حمورابی

حمورابی دربرابر خدا ایستاده است.

در دوران حکومت خود ترعه بزرگی میان کیش و خلیج‌فارس حفر کرد که سرزمینهای پهناوری را آبیاری می‌کرد و شهرهای جنوبی را از خطر طغیان مخرب دجله محفوظ می‌داشت. وی با رساندن آب به اراضی خشک، آنها را برای کشت و زرع و چراندن حیوانات اهلی مساعد کرد.

وی انبارهایی برای ذخیره گندم ساخت و از مالیاتهایی که می‌گرفت، قشونی را، که برای حفظ نظم و حمایت قانون لازم بود، اداره می‌کرد و بقیه عواید مالیاتی را به مصرف ساختن پلی بر روی فرات، ساختن کشتی، و ایجاد کاخها و پرستشگاهها برای مردم رسانید. در آن ایام کشتیهایی که کمتر از 90 کارگر نداشت بر روی فرات رفت‌وآمد می‌کرد. در نتیجه همین اعمال خیرخواهانه، حس احترامی عمیق از طرف مردم نسبت به وی پیدا شده بود.

زندگی خصوصی مردم

سکنه بابل مشکین‌موی و سیه‌چرده بودند. مردان غالبا ریش داشتند و کلاه‌گیس به‌سر می‌گذاشتند. زن و مرد هردو گیسوان خود را بلند نگاه می‌داشتند و با مواد خوشبو، معطر می‌ساختند. لباس معمولی هردو میانبندی از کتان سفید بود که تا نزدیک دو پا را می‌پوشانید. در زنان شانه چپ برهنه می‌ماند، مردان بر این لباس مشترک قبا و عبایی می‌افزودند.

با افزایش ثروت عمومی، لباسهای رنگارنگ با صور و نقوش مختلف معمول شد.

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 175

بابلیان پاپوشهای زیبایی به‌پا می‌کردند. مردان در دوره حمورابی عمامه به سر می‌گذاشتند.

زنان با گردن‌بند و دستبند و نظرقربانی خود را می‌آراستند و گیسوان خود را با مهره‌ها زینت می‌دادند. مردان عصاهای منبت‌کاری شده به دست می‌گرفتند و به کمربندهای خود مهرهای زیبایی آویخته داشتند تا با آن اسناد و نامه‌های خود را مهر کنند. کاهنان کلاههای مخروطی شکل بر سر می‌گذاشتند. شهر زیبای بابل که در دو هزار سال پیش از میلاد مسیح یکی از ثروتمندترین و زیباترین شهرهایی بود که تاریخ قدیم شاهد آن بود، سرانجام مقهور کاسیان، که مردمی کوهستانی بودند، گردید. این قوم گرسنه و جنگجو، که سالها به چشم حسرت به ثروت و نعمت بابلیان می‌نگریستند، هشت سال پس از مرگ حمورابی پی‌درپی به سرزمین بابل هجوم آورده و سرانجام قدرت را به دست گرفتند و 6 قرن بر بابل حکومت کردند و بعد از آنها قرنها آشوریان در این سرزمین حکومت داشتند تا سرانجام بابل استقلال گم شده خود را بازیافت و نبوکد نصر (بخت النصر) زمام امور را در دست گرفت. از این زمان به بعد بار دیگر برنامه‌های عمرانی در سرزمین بابل اجرا می‌شود.

قسمت عمده اراضی را رعایا یا غلامان شیار می‌کردند. تعداد کشاورزانی که مالک زمین بودند کم بود. شیار زمین ابتدا به کمک کج‌بیلهای سنگی انجام می‌گرفت. بموجب نقشی که به دست آمده در 1400 ق. م. استفاده از گاوآهن در سرزمین بابل معمول بوده است.

بابلیان، مانند مردم مصر، آبهای زیادی را به هنگام طغیان رودخانه در ترعه‌ها می‌انداختند یا در مخازنی ذخیره می‌کردند و بعدا به مصرف زراعت می‌رسانیدند.

غیر از برزگران، عده‌ای از رنجبران، برای دست‌یافتن به نفت و بیرون آوردن مس و سرب و آهن و سیم و زر، زمین را زیرورو می‌کردند. استرابو «16» در کتاب خود وصف می‌کند که چیزی را، که به قول او نفت یا قیر مایع نام دارد، چگونه از زمین بیرون می‌آوردند و این کاری است که هم‌اکنون نیز صورت می‌گیرد. به گفته او چون اسکندر شنید که این مایع شگفت‌انگیز آب قابل سوختن است برای آزمودن آن دستور داد تا یکی از غلامان را با آن آلوده کردند و وی را آتش زدند. ابزارهای کار در زمان حمورابی هنوز سنگی بود و در آغاز هزاره اول پیش از میلاد با مفرغ و سپس با آهن ساخته می‌شد. ریخته‌گری فلزات در همان زمان آغاز شد.

پارچه‌ها را با پنبه و پشم می‌بافتند و چنان خوب رنگرزی و زرکشی می‌کردند که گرانبهاترین کالای صادراتی بابل همین پارچه‌ها بود. هر اندازه در تاریخ بین النهرین به عقب برمی‌گردیم، همواره دستگاه نساجی و چرخ کوزه‌گری را می‌یابیم. شاید آنها تنها ماشینهایی باشند که آن مردم می‌شناختند. خانه‌ها را با گل مخلوط به کاه می‌ساختند. بعدها خشت خام و سپس خشت پخته و آجر، بسرعت، معمول گردید. صنعتگران و اصناف رسته‌های مختلفی تشکیل می‌دادند و استادان و شاگردان در این تقسیمات صنفی شرکت داشتند.

«در شهرها پیشه‌وران از حرفه خود امرار معاش می‌کردند. آنان در میدانهای خرید و

---

(16). Strabo

فروش دکه‌ها و کارگاههای کوچکی داشتند و در آنجا سفارشها را می‌پذیرفتند و انجام می- دادند.» «17»

برای حمل‌ونقل ارابه‌ها را به کار می‌بردند که ابتدا خران و سپس اسبهای قوی آن را می‌کشیدند. پس‌از آنکه نبوکد نصر روی‌کار آمد در راه اصلاح راههای تجاری کوشش بسیار کرد. کاروانهای تجاری در آن ایام محصولات نیمی از جهان را به بازارها و دکانهای بابل حمل می‌کردند. قافله‌های هند پس از عبور از کابل و هرات و اکباتان و کاروانهای مصر پس از گذشتن از فلسطین به بابل می‌آمدند. ولی بازرگانان همواره از دزدانی که سر راهها در کمین بودند و از زمینداران‌ی که هنگام عبور از قلمرو آنها باید حقوق راهداری به آنها پرداخت، رنج می‌بردند.

در معاملات پایاپای آن زمان، غیر از گندم و جو، از شمشهای سیم و زر، بعنوان ملاک ارزیابی استفاده می‌کردند. «بازرگانی توسعه و تکامل یافت. پادشاه و روحانیان با مباشرت بازرگانان عمده در فعالیتهای بازرگانی شرکت می‌کردند. گندم، پشم، روغن، خرما، بادام، نقره، و مس در معرض خرید و فروش قرار می‌گرفت. نرخ بهره بسیار بالا بود و به 1 /3 وام می‌رسید.» «18»

قدیمیترین قوانین مدون جهان

با آنکه در آن زمان از دموکراسی خبری نبود و حکومت مطلقه‌ای، براساس تأمین منافع زمینداران و اشراف بزرگ و بازرگانان برقرار بود، قوانین نسبت به عموم طبقات بشدت اجرا می‌شد. سلطه قانون بزرگی که حمورابی واضع آن بود، مدت 15 قرن دوام یافت. تا سال 1901 م. حقوقدانان الواح دوازدهگانه رومی را قدیمیترین قوانین مدون می‌شمردند،

ولی پس‌از آنکه در آغاز قرن بیستم میلادی دومورگان «19» در کنار رود فرات در شوش قدیم به کشف ستون سنگی بزرگی که حاوی قوانین حمورابی است توفیق یافت، معلوم شد که در حدود 18 قرن قبل از میلاد، حمورابی پادشاه بزرگ بابل قانون‌نامه‌ای مشتمل به 282 ماده از خود به یادگار گذاشته است که از شاهکارهای حقوقی دنیای کهن به‌شمار می‌رود. با گذشت زمان قانونگزاران به‌جای کیفرهای دینی و فوق‌طبیعی کیفرهای دنیوی قرار دارند. از خشونت مجازاتها کاستند و بعضی از کیفرهای بدنی را به غرامت مالی بدل کردند. تا قبل از حمورابی، قضات همان کاهنان بودند ولی از زمان حمورابی به بعد، محکمه‌های غیر دینی تشکیل شد که در مقابل دولت مسؤول بود.

مجازات در ابتدای امر بر اصل قصاص قرار داشت یعنی اگر کسی دندان مرد آزاد شریفی را می‌شکست یا چشم او را کور می‌کرد یا اندامی از او را عیبناک می‌ساخت، همان گزند را به وی می‌رسانیدند. هرگاه خانه‌ای فرومی‌ریخت و مالک کشته می‌شد معمار یا سازنده آن، محکوم به مرگ بود؛ و اگر در نتیجه ویرانی، پسر صاحب‌خانه می‌مرد پسر معمار یا سازنده آن را می- کشتند. اگر کسی دختری را می‌زد و می‌کشت به خودش کاری نداشتند بلکه دخترش را به‌قتل می‌رسانیدند. رفته‌رفته این کیفرهای غیبی از میان رفت و به‌جای کیفر جسمی، فدیه و غرامت مالی می‌گرفتند. با گذشت زمان، تنها کیفری که قانون آن را جایز می‌شمرد همان تاوان و دیه

---

(17). تاریخ جهان باستان، پیشین، ج 1، ص 143.

(18). همان، ص 143.

(19). De Morgan

بود، مثلا تاوان کور کردن چشم مرد عادی شصت سکه نقره بود و این مجازات برحسب شخصیت طرفین فرق می‌کرد. اگر شخصی از طبقه اشراف جرمی را مرتکب می‌شد، مجازاتش شدیدتر از مجازاتی بود که برای همین جرم در حق یکی از مردم عادی روا می‌داشتند.

کتک زدن را با اخذ مبلغی جریمه کیفر می‌دادند ولی اگر کسی پدر خود را می‌زد دستش را می‌بریدند و اگر جراحی در ضمن عمل جراحی، سبب مرگ بیمار یا کور شدن چشم او می- شد انگشتانش را قطع می‌کردند. برخی از گناهان را با کشتن کیفر می‌دادند. هتک ناموس، بچه‌دزدی، راهزنی، دزدی با شکستن در خانه، زنای با محارم، پناه دادن بنده گریخته، و سبب قتل شوهر شدن زنی، برای آنکه شوهر دیگری انتخاب کند، و داخل شدن زن کاهنه‌ای در میخانه و پشت کردن به دشمن در میدان جنگ و سوءاستفاده از مقام اداری و اهمال کردن زن در کارخانه‌داری، پس از رسیدگی، با مرگ کیفر داده می‌شد.

در آن دوره دولت تا حدودی میزان و نرخ اجناس و دستمزد جراح، بنا، خیاط، خشت‌زن، سنگتراش، چوپان، و کارگر را معین کرده بود. مطابق قانون، میراث مرد به فرزندانش می‌رسید و همسر مرد حقی نداشت. زن بیوه کابین و جهیز خود را می‌گرفت و تا زنده بود بانوی خانه به‌شمار می‌رفت. مالکیت خصوصی در اشیاء منقول و غیرمنقول در قانون‌نامه حمورابی به رسمیت شناخته شده بود. کاهنان مقام سردفتری را داشتند و نویسندگان مزدوری بودند که از وصیتنامه تا شعر و غزل همه‌چیز را می‌نوشتند. وکیل دعوی وجود نداشت، هر کس شخصا دعوی خود را در محکمه طرح می‌کرد. قانون گفته بود که «اگر شخصی دیگری را متهم به گناهی کند که کیفر آن مرگ است و از عهده اثبات آن

برنیاید، خود وی محکوم به‌مرگ خواهد شد.» در آن زمان نیز قضات رشوه‌گیر وجود داشتند. در شهر بابل محکمه استینافی که داوران شاهی در آن داوری می‌کردند، وجود داشت و متداعیان می‌توانستند از خود شاه تمیز بخواهند.

با اینکه در قانوننامه حمورابی افراد حق ندارند علیه دولت اقامه دعوی کنند معذلک در مواد 24 و 22 آن قانون نوشته شده:

اگر کسی در حین دزدی دستگیر شود محکوم به اعدام خواهد شد. اگر دزد دستگیر نشود مردی که اموالش به سرقت رفته باید در برابر خدا صورت تفصیلی آنچه را از او دزدیده‌اند بازگوید، و شهری که دزدی در آن واقع شده یا حاکم ناحیه خارج شهر باید تاوان خسارت وی را بدهد. اگر دزدی منجر به کشته شدن صاحب مال شود، شهر و حاکم باید یک مینا (000/ 40 ریال) به ورثه مقتول بپردازند.

ویل دورانت می‌گوید: «آیا کدام شهر جدید امروز است که در آن، حسن اداره به اندازه‌ای رسیده باشد که تاوان جرمی را که بسبب اهمال پیش‌آمده بپردازد؟ آیا براستی قانون از زمان حمورابی به این طرف ترقی کرده یا فقط افزونتر و پیچیده‌تر شده است؟» «20»

مشیر الدوله پیرنیا درباره قوانین حمورابی می‌نویسد:

---

(20). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 350.

از خصایص قوانین حمورابی این است که انتقام کشیدن ممنوع است.

مجنی علیه یا کسان او باید دادخواهی کنند. این ماده نشان می‌دهد که دولت بابل به آن درجه از تمدن رسید که احقاق حق را به عهده خود گرفته بود. پادشاه حق عفو دارد ... علماء فن پس از غور و مداقه در قوانین حمورابی به این نتیجه می‌رسند که قوانین مزبور نتیجه زندگی ملتی است که در مدت قرون عدیده در ترقی و تکامل بوده و حتی بعضی مواد آن موافق افکار ملل کنونی می‌باشد (یعنی کهنه نشده). شایان توجه است که حقوق زن نسبت به اموالش موافق قوانین حمورابی به قدری است که حتی بعضی ملل کنونی اروپا هم آن حقوق را به زن نداده‌اند. بموجب قوانین حمورابی طلبکار می‌تواند حبس بدهکار را در صورت عدم تأدیه قرض بخواهد، ولی اگر بدهکار از بدرفتاری طلبکار بمیرد این مسؤول است؛ برخلاف قوانین الواح دوازده‌گانه روم که طلبکار می‌توانست بدهکار را در صورت عدم تأدیه قرض شقه کند. «21»

معتقدات مذهبی

قدرت شاه تنها بوسیله قانون و طبقه اشراف و طبقه کاهنان، که پیشوای دین بودند، محدود می‌گردید. عنوان حقیقی سلطنت نصیب کسی می‌شد که کهنه لباس قدرت را بر او بپوشانند و از وی حمایت کنند. مالیاتها و عوارض فراوانی که به خزانه معابد می‌ریخت، به وسایل گوناگون، مورد استفاده قرار می‌گرفت، چه کهنه خود بزرگترین تجار و مالداران بابل به‌شمار می‌رفتند. آنها، گاه از سر لطف و عنایت، به درویشان و بیماران بدون درخواست ربح، وام می‌دادند و چنانکه گفتیم تنظیم وصیتنامه‌ها و قراردادها و رسیدگی به دعاوی مردم از کارهای آنها بود. حوادث مهم و معاملات بازرگانی را ثبت می- کردند.

نفوذ جامعه روحانیت بیش از شخص شاه بود؛ به‌همین علت، گاه می‌توانستند با اتحاد کلمه، شاه را از کار برکنار کنند.

تعداد خدایان به احتیاجات و نیازمندیهای بشر آن روز بستگی داشت. مطابق یک آمار رسمی، که در قرن نهم ق. م. برداشته شده، شماره خدایان نزدیک 65000 به دست آمده است.

یهودیان برای خدایان خود و نیز برای آفرینش جهان داستانها و اساطیری ساخته بودند که از راه دین یهود به ما رسیده و قسمتی از معارف دینی بشر را نشان می‌دهد.

یک فرد متدین بابلی از دعا و نمازی که می‌گذارد، اجر اخروی طلب نمی‌کرد بلکه همواره دنبال خیرات زمینی بود و به اصطلاح، دین او دین زمینی و عملی بود نه دین آسمانی و اخروی. بیشتر اجساد مردگان را می‌سوزاندند و خاکسترشان را در گلدانها محفوظ نگاه می‌داشتند. مرده‌شویان مرده را پس از شستن و تحنیط لباس نیکو می‌پوشانیدند، گونه‌هایش را رنگین می‌کردند و انگشترهای زیبا بر انگشتان او می‌کردند. و اگر مرده زن بود، شیشه‌های عطر و شانه و روغنهای آرایش در گور او می‌نهادند. آنها معتقد بودند که اگر مرده را دفن

---

(21). ایران باستان، پیشین، ص 123 به بعد.

نکنند و آزار رسانند تمام شهر گرفتار طاعون و وبا خواهد شد.

در سرودها و مزامیری که از بابلیان به یادگار مانده آثار کمال خضوع و فروتنی در برابر خدای بزرگ دیده می‌شود؛ ازجمله در سرودی چنین آمده است: «پروردگارا گناهان من بزرگ است و کارهای بد من فراوان است. من در دریای محنت و بدبختی غوطه‌ور شدم و دیگر نمی‌توانم سر خود را بلند بکنم. من رو به سوی خداوند بخشنده خود می‌کنم و اوراد می- خوانم و ندبه می‌کنم ... پروردگارا خدمتگزار خود را مران!» برای جلوگیری از گزند شیاطین، طلسم و تعویذ و اقسام مختلف باطل السحر به کار می‌بردند و گمان می‌کردند که اگر کسی تصاویری از خدایان همراه داشته باشد شیاطین از او می‌ترسند.

هیچ تمدنی از لحاظ پابند بودن به اوهام و خرافات به پای تمدن بابلی نمی‌رسید. هر حادثه و اتفاقی را کاهنان با تأویلات سحرآمیز توجیه و تفسیر می‌کردند. با تمام قیود مذهبی، دولت بابل در دوره اخیر حکومت خود در منجلاب فساد غوطه‌ور بود تا آنجا که اسکندر که تا دم مرگ از میخوارگی دست برنداشت، از اخلاقی که درمیان مردم بابل رواج داشت، اظهار تعجب می‌کرد.

هرودوت ضمن وصف اخلاق بابلیان، چنین می‌نویسد:

بر هرزن بابلی واجب است که در مدت عمر خود یک‌بار در معبد زهره بنشیند و با یک مرد بیگانه ارتباط جنسی پیدا کند. بعضی از زنان به علت کبری که از ثروتمندی در آنها پیدا شده از اختلاط با دیگر زنان عار دارند؛ به‌همین جهت، در ارابه دربسته می‌نشینند و به معبد می‌آیند و تاجی از ریسمان بر سر خود قرار می‌دهند. گروهی پیوسته داخل می‌شوند و گروهی از معبد بیرون می‌روند.

زنی که به این ترتیب در معبد نشست حق بیرون رفتن ندارد مگر آنکه بیگانه‌ای قطعه نقره‌ای در دامان او بیندازد و در خارج معبد با او همخوابگی کند.

زن با نخستین مردی که نقره به دامن او می‌اندازد به راه می‌افتد و حق ندارد که او را رد کند و چون با او همخوابه شد تکلیف واجبی را که نسبت به خدایان برعهده داشت، انجام داده است. زنان زیبا از برکت زیبایی و تناسب اندام بزودی معبد را ترک می کنند، ولی زنانی که از نعمت جمال بی‌بهره‌اند گاه سالها انتظار می کشند تا نوبت امر واجبی که برعهده دارند، برسد. «22»

روابط جنسی

پدران و مادران با دادن هدایایی وسایل ازدواج قانونی فرزندان خود را فراهم می‌ساختند. کسانی که دختران قابل شوهر رفتن داشتند هرسال آنان را به محلی می‌آوردند، و دلالی آنها را توصیف کرده، می‌فروخت؛ ولی هریک از دختران را به‌شرط زناشویی می‌فروختند. با تمام این خصوصیات عجیب، زناشویی آن روز بابلی از لحاظ اکتفا کردن مرد به یک زن و وفاداری نسبت به او اختلاف زیادی با روش

---

(22). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 367؛ در ضمن نگاه کنید به: تاریخ جهان باستان، پیشین، ج 1، ص 153 به بعد.

مسیحیان امروز نداشت. آزادی پیش از ازدواج جای خود را به وفاداری سختی پس از ازدواج می‌داد.

در دوره انحطاط، پسران جوان بابلی گیسوان خود را پیچ‌وتاب داده، رنگ می‌کردند و به خود عطر می‌زدند و به گونه‌ها غازه می‌مالیدند و با گردنبند و بازوبند و گوشواره خود را می‌آراستند. زنان خانواده‌های بزرگ در آراستن و پیراستن و خودنمایی بر یکدیگر سبقت می- گرفتند.

یکی از مورخین می‌نویسد: «در هیچ‌جا این اندازه برای استفاده از لذتهای شهوانی وسیله فراهم نیامده است.» غرق شدن بابلیان در فساد و خوشگذرانی سبب شد که این ملت متمدن باستانی بنوبت از کاسیان، آشوریان، ایرانیان و یونانیان شکست بخورد و به فرمانبرداری آنها گردن نهد.

در این دوره اصناف گوناگون زنان بدکار، در حول‌وحوش معابد می‌زیستند و از این راه امرار معاش می‌کردند و بعضی از آنان که صاحب جمال و فریبنده بودند، می‌توانستند از این راه سرمایه هنگفتی گردآورند.

در بعضی نقاط نظیر لیدی و قبرس دختران از این راه جهیزیه خود را تأمین می‌کردند.

عادت زنای مقدس به شرحی که گفتیم در بابل تا حوالی سال 325 ق. م. که قسطنطین آن را ممنوع ساخت، رواج داشت. علاوه‌براین، عده زیادی از زنان روسپی در میخانه‌هایی که خود اداره می‌کردند، به فسق و فجور مشغول بودند.

بابلیان مانند بسیاری از مردم امروز دنیای غرب، روابط جنسی را پیش از زناشویی مجاز می‌شمردند و به خود اجازه می‌دادند که پیش از ازدواج، آزادانه با یکدیگر ارتباط داشته داشته باشند که در واقع ازدواج آزمایشی به‌شمار می‌رفت. هر وقت یکی از دو طرف می‌خواست، می‌توانست این رشته ارتباط را از هم بگسلد. از بعضی الواح برمی‌آید که

بابلیان آن روزگار شعر و غزل می‌ساختند و اشعار عاشقانه می‌سرودند ... «نامه‌ای از تاریخ 2100 ق. م.

اکنون موجود است که روش نگارش آن با روش نگارش نامه‌های ناپلئون اول به ژوزفین شباهت دارد.»

مرد می‌توانست زن خود را طلاق گوید و تنها کاری که می‌کرد آن بود که جهیزیه زن را به وی بازگرداند و به او بگوید: «تو زن من نیستی!» ولی زن چنین حقی نداشت.

نازایی، زنا دادن، ناسازگاری کردن با شوهر و بد اداره کردن خانه ممکن بود به شوهر اجازه دهد که زن خود را طلاق گوید.

اگر زنی می‌توانست ثابت کند که نسبت به شوهرش وفادار مانده و شوهر در حق وی سختی روا داشته است البته طلاق نمی‌گرفت ولی عملا حق داشت خانه شوهر را ترک گوید.

در چنین حالتی به خانه پدر و مادر بازمی‌گشت و علاوه بر جهیزیه هرچیز دیگر را که پس از آن به دست آورده بود نیز با خود می‌برد. (زنان انگلستان تا اواخر قرن نوزدهم‌چنین حقی را به دست نیاورده بودند.)

اگر مردی برای اشتغال به کار یا جنگ، مدت درازی از زن خود دور می‌ماند و برای

آن زن، چیزی برجای نگذاشته بود که با آن زندگی کند، آن زن حق داشت که با مرد دیگری به سر برد؛ و این امر به صورت قانونی، مانع از آن نبود که چون شوهر غایب حاضر شود زن دو- باره زندگی با او را از سر گیرد.

بطور کلی، وضع زن در بابل از وضع زن در یونان یا در اروپای قرون وسطی بدتر نبود.

زنان وظایف متعددی نظیر بچه آوردن، بچه پروردن، آب از چاه یا رودخانه آوردن و پختن و رشتن و بافتن و پاکیزه نگاهداشتن خانه به عهده داشتند و برای انجام این امور چون مردان در کوچه و بازار آمدوشد می‌کردند و می‌توانستند بخرند، بفروشند، میراث ببرند و برای ما ترک خود وصیتنامه بنویسند.

ادبیات بابلی و آثاری که از آن ایام به یادگار مانده نشان‌دهنده قومی است که به امور بازرگانی و مسائل دینی و شهوانی توجه داشته است. نویسندگان و ادبا در این دوره مورد توجه و علاقه مردم بودند و زندگی مرفه و آسوده‌ای داشتند. از آثار فراوان ادبی آن ایام داستان مذهبی گیلگمش برجای مانده است.

فرهنگ بابلیان

مردم تاجرپیشه بابل به پیشرفت علوم ریاضی و نجوم کمکهای قابل توجهی کودند.
ریاضی‌دانان بابل دایره را به 360 درجه و سال را به 360 روز تقسیم کردند. حساب کردن را با تهیه جدولهایی آسان کردند؛ علاوه بر ضرب، تقسیم، نصف و ربع و ثلث و مربع و مکعب اعداد اساسی در آن ثبت شده بود.

هندسه در نزد آنان به پایه‌ای رسیده بود که می‌توانستند مساحت اشکال غیر منظم و پیچیده را اندازه بگیرند. عددی که بابلیان برای «پی» (یعنی نسبت محیط دایره به قطر آن) به حساب می‌آوردند عدد 3 بود؛ و البته این اندازه تقریب برای ملت منجمی چون بابلیان شایسته نبود (علم نجوم مختص بابلیان بود). آنها برای تعیین سرنوشت مردم در ستارگان مطالعه می‌کردند و عقیده داشتند که هرستاره خدایی است که در کار مردم مداخله دارد.

و در نتیجه همین مطالعات می‌توانستند خط سیر کاروانها و کشتیها را رسم کنند. علم نجوم و هیأت کم‌کم از این رصدهای فلکی و نقشه‌های نجومی که برای پی‌بردن به احکام نجوم و کشف اسرار غیب صورت می‌گرفت، به وجود آمد. بابلیان در دو هزار سال ق. م. مقارنه غروب و طلوع ستاره زهره را با غروب و طلوع خورشید ثبت کردند و موضع ستارگان مختلف را در آسمان معین نمودند.

آنها برای اولین‌بار به وجود ثوابت و سیارات پی‌بردند. تاریخ دو انقلاب صیفی و شتوی و دو اعتدال ربیعی و خریفی را منجمان بابلی تعیین کردند. زمان را با ساعت آبی و شاخص آفتابی اندازه می‌گرفتند. سال را به دوازده ماه قمری، که 6 ماه هریک سی‌روز و 6 ماه دیگر هریک 29 روز بود، تقسیم می‌کردند و برای هماهنگ ساختن سال با فصول، ماه سیزدهمی بر آن می‌افزودند.

آنها هرماه را به چهار هفته تقسیم کردند. تقسیم ساعت به 60 دقیقه و هردقیقه به 60 ثانیه یادگار بابلیهاست.

مداخله دین در امور مختلف، مانع پیشرفت علوم نیز شده بود بطوری که جادوگران

و غیبگویان بیش از پزشکان مورد توجه مردم بودند.

مردم گمان می‌کردند بر اثر گناهی که مریض مرتکب شده. شیطان به جسم او مسلط گردیده؛ و به‌همین جهت، با خواندن عزائم و اوراد و سحر و جادو سعی در معالجه بیمار می‌کردند.

داروی آنها معجونی بود از کثافات و گاهی برای تسکین مرض شیطانی که در تن بیمار است، به او شیر و عسل و کره و گیاهان خوشبو می‌دادند. از الواح طبی که از بابلیان به‌جای مانده می‌توان تا حدی به پیشرفت آنها در این زمینه پی‌برد.

حمورابی تا حدی فن درمان بیماران را از حیطه قدرت کاهنان خارج کرد و دستمزد و کیفر اشتباهات طبی را معین نمود. هرگاه طبیب خطا می‌کرد و یا کار خود را خوب انجام نمی- داد ناچار بود تاوانی به بیمار بپردازد. ویل دورانت می‌گوید: «تمدن بابلی برای بشریت، آن ثمربخشی تمدن مصری و یا تنوع و عمق تمدن هندی یا دقت و پختگی تمدن چینی را نداشت ... از همین بابل، یونانیان جهانگرد بیش از مصر، اصول ریاضیات، نجوم، طب، صرف و نحو و فقه اللغه و باستانشناسی و تاریخ و فلسفه را به کشور خود انتقال دادند و همین میراث است که از آنجاها به روم و از روم به ما رسیده است. نامهایی که یونانیان برای فلزات و صور فلکی و سنگ و اندازه و آلات موسیقی و بسیاری از داروها گذاشته‌اند یا ترجمه اسامی بابلی است و یا گاهی همان کلمه بابلی است که با حروف یونانی نوشته شده است. قوانین حمورابی برای اجتماعات قدیم حکم میراثی را داشته که از هدیه کشورداری که از رومیان به عالم جدید رسیده، کمتر نبوده است.» «23»

(23). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 328 تا 395؛ نگاه کنید به: تاریخ جهان باستان، پیشین، ج 1، ص 159 به بعد.

آشور

در ایامی که تمدن بابلی راه افول می‌سپرد، تمدن جدیدی در شمال بابل رو به تکامل می‌رفت.

سکنه این منطقه، بعلت مبارزه دایمی که با قبایل کوهستانی مجاور داشتند، برای حفظ خود از خطر، به زندگی جنگی خوگرفتند. در نتیجه نه تنها بر دشمنان و مهاجمان چیره شدند بلکه شهرهای عیلام، سومر، اکد، بابل، فنیقیه و مصر را ضمیمه خاک خود ساختند و مدت دویست سال با قدرت خشونت‌آمیزی بر خاورمیانه فرمانروایی کردند. سکنه آشور مخلوطی از سامیان و قبایل غیرسامی و کوه‌نشینان کرد قفقاز بودند. این قوم به علت وضع خاصی که داشتند در دوران حیات سیاسی خود به تن‌آسانی دچار نشدند بلکه با قامت رسا و چهره عبوس و پاهای ستبر و توانای خود مناطق وسیعی را به حیطه تصرف خود درآوردند و تحت رهبری سلاطین خون‌آشام، به مظالم و جنایات کم‌نظیری دست زدند؛ ازجمله «سنخریب» در طی یکی از جنگها 89 شهر و 820 دهکده را غارت کرد و 7200 اسب و 11 هزار خر و 80 هزار گاو و 800 هزار گوسفند و 208 هزار اسیر به غنیمت گرفت. سپس نسبت به مردم بابل، که خواهان کسب آزادی بودند، خشم گرفت و پس از محاصره و گشودن شهر و آتش زدن آن تقریبا همه مردم را، از زن و مرد و کوچک و بزرگ، قتل‌عام کرد؛ بطوری‌که از کثرت اجساد کشتگان، امکان آمدورفت در کوچه‌ها

نبود. سپس به غارت اموال پرداختند و خدایان عزیز بابلیان را قطعه‌قطعه کردند. بابلیانی که از این کشتار فجیع جان به سلامت بردند، به‌جای آنکه در مقام شامخ خدایان و صحت معتقدات خود تردید به خود راه دهند، مانند اسرای یهودی گفتند: «خدایان این اهانتها را برخود روا داشتند تا ملت خود را کیفر دهند.»

سلاطین آشور غنایمی را که در طی جنگها به‌دست آوردند، در راه عمران نینوا و آشور، خرج کردند. جانشین سنخریب، به جبران مظالم پدر خود، در راه عمران و بهبود اوضاع بابل و عیلام قدمهایی برداشت. دوران فرمانروایی آشور بنی‌پال درخشانترین ایام حکومت آشوریان است، ولی این پادشاه نیز شقی و بیرحم بود. او ویران کردن عیلام را بدین نحو توصیف می- کند:

من از شهرهای عیلام آن اندازه ویران کردم که برای گذشتن از آنها یک‌ماه و بیست‌وپنج روز وقت لازم است. همه‌جا (برای بایر کردن زمین) نمک و خار افشاندم و شاهزادگان و خواهران و اعضای خاندان سلطنتی را، از پیر و جوان، با رؤسا و حکام و اشراف و صنعتگران همه را با خود به اسیری به آشور آوردم. مردم آن سرزمین از زن و مرد را با اسب و قاطر و الاغ و گله‌های چهارپایان کوچک و بزرگ را، که شمار آنها از دسته‌های ملخ فزونتر بود، به غنیمت گرفتم و خاک شوش و «مدکتو» و «هلتماش» و شهرهای دیگر را به آشور کشیدم. در ظرف مدت یک‌ماه، تمام عیلام را به تصرف درآوردم. بانگ آدمیزاد و اثر پای گله‌ها و چهارپایان و نغمه شادی را از مزارع برانداختم و همه‌جا را چراگاه خران و آهوان و جانوران وحشی گوناگون ساختم. «24»

---

(24). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 104.

در نظر او این مظالم و بیدادگریها امری عادی و برای استوار ساختن پایه‌های حکومت، در میان ملل غیر متجانس لازم و ضروری بوده است.

حکومت آشور بنی‌پال شامل آشور، بابل، ارمنستان، سرزمین ماد، فلسطین، سوریه، فنیقیه، سومر، عیلام و مصر بود؛ و این وسیعترین سازمانی بود که شرق نزدیک تا آن زمان به خود دیده بود. چنانکه خواهیم دید بعدها حکومت ایران در عهد هخامنشی توانست مناطق وسیعتری را تحت اداره خود درآورد. در آن ایام، روش متجاوزین براین جاری بود که هر ملت مغلوبی که خراج می‌داد دین و قوانین و فرمانروایی خود را حفظ می‌کرد و ناچار نبود به مقررات جدیدی گردن نهد. همین خصوصیات به ملل مغلوب اجازه می‌داد که چون در بنیان حکومت مرکزی ضعف و رکودی مشاهده کردند سر به شورش بردارند یا لااقل از ادای خراج سرباز زنند. عملیات وحشیانه زمامداران آشور در ممالک تابعه بیشتر برای جلوگیری از جنبشهای آزادیخواهانه ملل مغلوب بود.

سازمان جنگی

احتیاج، حکومت آشور را برآن داشت که سازمان جنگی معظمی ترتیب دهد: ارابه‌های جنگی، دسته‌های سواره‌نظام و پیاده و مهندسی، هر یک بموقع و با سرعت، نقش خود را ایفا می‌کردند.

هنر جنگی آشوریان در حمله برق‌آسا و تفرقه‌اندازی در صفوف دشمن بود؛ و این نشان می‌دهد که روش کار ناپلئون در جنگهای اروپا ریشه بسیار کهنی دارد. سربازان از سلاحهای آهنین استفاده می‌کردند، تیراندازان و نیزه‌داران خودهای مسین یا آهنین بر سر

می‌گذاشتند، سپرهای ضخیم با خود حمل می‌کردند و مهمترین سلاح آنها تیر، نیزه، شمشیر کوتاه، گرز، چماق، فلاخن و تبرزین بود. در آن ایام بزرگان قوم و شخص پادشاه در ارابه مخصوص خود سوار و نقش فرماندهی واحدها را به عهده داشتند. «ابتکار کمک دادن به ارابه‌های جنگی بوسیله سوارنظام از آشور بنی‌پال است.» در محاصره شهرها از گلوله‌های قلعه‌کوب که نوکی آهنین داشت، استفاده می‌کردند. محاصره شدگان از بالای برج‌وباروها تیر و نیزه و و سنگ و مشعل و کوزه‌های متعفن برسر دشمن فرومی‌ریختند. معمولا پس از گشوده شدن شهر آن را با خاک یکسان، و غنایم جنگی را میان شرکت‌کنندگان در جنگ تقسیم می‌کردند.

هنگامی که تصمیم به کشتار دسته‌جمعی می‌گرفتند اسیران را وادار می‌کردند که به زمین زانو بزنند سپس یا با کوفتن گرز بر مغز آنها و یا با گردن زدن با شمشیر تیز به عمر آنان پایان می- دادند. نسبت به بزرگان روش وحشیانه‌تری پیش می‌گرفتند.

بردن اسیران زن و مرد تحت الحفظ. از نقش برجسته «دروازه بالاوات» «سالامانسار» سوم. قرن نهم ق. م.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 185

گاه زنده‌زنده پوست تن آنها را می‌کندند و گاه روی آتش ملایمی ایشان را کباب می- کردند. شاه پس از افراد قشون با دادن پاداشی گزاف کمک کاهنان را به خود جلب می‌نمود و از این راه بنیان فرمانروایی جابرانه خود را استوار می‌ساخت.

کتیبه‌های تاریخی و فرهنگ آشوریان

پادشاهان آشور با آنکه مردمی سبع و خون‌آشام بودند و قتل و غارت را نوعی عبادت در برابر خدایان خود می‌شمردند، گاه بعضی از آنها در راه آبادی و عمران پیشرفت فرهنگ و تأسیس کتابخانه قدمهایی برداشته‌اند. آشور بنی‌پال در کتابخانه‌ای که در شهر نینوا تأسیس کرد، «علاوه بر کتابهای عصر خود که بوسیله روحانیان نگاشته می‌شد، از کتابهای ازمنه قدیمتر نیز که در معابد شهرهای خارج پایتخت به دست می‌آمد، استنساخ می‌نمود و در آن جمع‌آوری می‌کرد. یکی از احتیاجات اولیه در تمدن آشوریان این بود که از حوادث و اتفاقات گذشته آگاهی پیدا کنند. پادشاه آشور گزارش جنگها را بر روی کتیبه آجری می‌نوشت و به معبد پایتخت می‌فرستاد ... قاضی در داوری خود دعاوی را برطبق سوابق قضائی و عرف و عادت مردم حل و فصل می‌کرد و روحانیان علوم متداول عصر را روی کتیبه‌ها می‌نوشتند و در معابد نگاهداری می‌کردند ... و این امکنه بتدریج به دفتر بایگانی و سپس به کتابخانه مبدل گردیده است.

تاریخ چند هزارساله دولتهای آشور و بابل و عیلام تا یکصدسال قبل از عصر کنونی ما برای محققان و مورخان اروپایی مجهول بود و پژوهندگان غیر از مندرجات پراکنده تورات و بعضی از کتب مورخان یونانی اطلاعات دیگری در دست نداشتند.» «25» پس‌ازآنکه مندرجات کتیبه‌ها و اسناد فراوانی که در نینوا و دیگر نقاط بین النهرین به دست آمده است مورد مطالعه باستانشناسان قرار گرفت نه تنها پرده از روی بسیاری از مسائل مهم تاریخی برداشته شد بلکه سیر علوم و افکار و اطلاعات نجومی و مجموعه قوانین آشوری کمابیش در دسترس اهل تحقیق قرارگرفت. قوانین و کیفرهایی که بوسیله دادرسان آشوری اجرا می‌شد از قانون حمورابی پیچیده‌تر و ظالمانه‌تر است. بریدن گوش و بینی زیاد معمول بود. گاهی اجرای مجازات به خود شاکی واگذار می‌شد. بموجب قوانین آشوری زنهای بی‌شوهر و زنان هرزه و بردگان از داشتن حجاب ممنوع بودند.

زندگی مردم

مهمترین فعالیت اقتصادی در سرزمین آشور کارهای کشاورزی بود؛ درحالی‌که مردم بابل، بخصوص ثروتمندان آن، بیشتر به امور بازرگانی و تجارت توجه داشتند. سدبندی و ترعه‌سازی در فعالیتهای کشاورزی معمول بود.

مهمترین محصول فلاحتی، گندم، جو، ارزن و کنجد بود. فلزات مورد احتیاج را اکثر از خارج کشور وارد می‌کردند. در حوالی 700 ق. م. آهن به‌جای مفرغ، فلز اساسی در صناعت و ساختن سازوبرگ جنگی، به شمار می‌رفت. گداختن فلزات، ساختن شیشه، رنگ کردن پارچه و لعاب دادن سفال در آشور رایج بود. آراستن و پیراستن منازل بطرزی اشرافی به عمل می‌آمد، وام با نرخ 25٪ صورت می‌گرفت. سرب، مس، نقره و طلا عنوان پول را داشت و وسیله مبادله اجناس

---

(25). تاریخ اجتماعی ایران باستان، پیشین، ص 64 به بعد.

قرار می‌گرفت.

«در آشور مردم به 5 طبقه تقسیم می‌شدند: اعیان و اشراف، صاحبان صنایع و رؤسای حرف- که تشکیلات صنفی داشتند و تجار و پیشه‌وران هردو در این طبقه قرار می‌گرفتند- کارگران و کشاورزان آزاد و غیرماهری که در شهرها و دهکده‌ها به‌سر می‌بردند، و کشاورزانی که مانند کشاورزان اروپای قرون وسطی در املاک اربابی بزرگ کار می‌کردند و با زمین خریدوفروش می‌شدند، و غلامانی که یا اسیر جنگی بودند و یا

بواسطه مقروض شدن به حالت بندگی درآمده بودند و ناچار برای آنکه همه، آنها را بشناسند باید گوششان سوراخ و سرشان تراشیده باشد و معمولا پست‌ترین کارها به دست آنان انجام می‌گرفت.

مقررات و قوانین مدنی و جزائی در آشور سخت‌تر از بابل بود. زن در این سرزمین از بابل پست‌تر بود و مردان می‌توانستند تعدادی کنیز برای خود بعنوان معشوقه بگیرند، ولی زنان موظف بودند که کاملا نسبت به شوهر خود وفادار باشند. روسپیگری معمول و تابع قوانین بود. اگر مردی زن خود را در حال خیانت دستگیر می‌کرد، حق کشتن او را داشت.

ثروت فراوانی که در نتیجه جنگهای وحشیانه آشوریان به جانب آشور و نینوا سرازیر شد هنرمندان و صنعتگران آشوری را برآن داشت تا برای شاهان و اشراف و کاهنان آن سرزمین آثار جالب و دلنشینی به‌وجود آورند. ساختن زینت‌آلات از جواهرات و فلزات گوناگون و جا دادن آنها در چوبهای قیمتی و ساختن اثاثه خانه با چوبهای گرانبها، هنرهایی بود که آشوریان بمرور از معلمین بابلی خود فراگرفته بودند.» «26»

شرق نزدیک

شرق نزدیک در طول تاریخ پرماجرای خود غیر از امپراتوریهای بزرگی نظیر امپراتوری مصر، بابل، آشور و ایران ناظر فعالیتهای اقوام نیمه‌بیابانگردی نظیر گیمریان، بیشونیان، اشکانیان و صدها قوم دیگر بوده که بر اثر خشکسالی و احتیاج هرچند وقت یکبار به سرزمینهای ثروتمند همسایه خود حمله می‌کردند. این نوع زدوخوردها و مهاجرت اقوام و کوچاندن اجباری جمعیتها سبب گردید که نژادها و زبانهای مختلف چنان با یکدیگر آمیخته شود که هیچ نژاد و تمدنی صاف و خالص باقی نماند. بنابراین، وقتی که مورخین

اصطلاح «هند و اروپایی» را به کار می‌برند منظورشان این است که جنبه هندواروپایی غلبه دارد و هرجا که عنصر سامی غلبه داشته باشد اصطلاح سامی را به کار می‌برند. به این ترتیب، هیچ فرهنگ و تمدن نیست که از فرهنگ و تمدن همسایگان یا دشمنان خود متأثر نشده باشد.

خاورمیانه در آن روزگار صحنه جنگها و نوسانات نژادی گوناگون بود که گاهی نژاد هندواروپایی و گاه نژاد سامی غلبه داشته است. حمورابی و داریوش اول از حیث خون و دین با یکدیگر تفاوت داشتند و زمانی که میان آن دو فاصله بود تقریبا به اندازه زمانی است که

---

(26). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 396 (به اختصار).

ما را از میلاد مسیح جدا می کند. باوجوداین، چون زندگی این دو پادشاه بزرگ را مطالعه می کنیم این مطلب دستگیر می‌شود که شباهتهای اساسی بسیار عمیقی با یکدیگر داشته‌اند.

پرورشگاه نژاد سامی، عربستان است. از این زمین خشک و بیحاصل مهاجرتهای پیاپی و موجهایی از مردم قانع و مصمم و بی‌پروا برخاسته که در طلب روزی به مبارزات دلاورانه‌ای دست برده‌اند. بدویان این سرزمین تا ظهور اسلام با اصول پدرشاهی زندگی می کردند و دین را امری جدی تلقی نمی کردند و از هنر و خوشیهای زندگی غافل بودند و اینگونه امور را شایسته زنان می‌دانستند. این قوم مدت زمانی بازرگانی شرق دور را در

اختیار داشتند و بنادر عدن و کنه «27» از کالاهای خارجی انباشته بود و کاروانهای صبور عرب این کالاها را به بابل و فنتیقیه حمل می‌کردند.

فنیقیان یعنی مردم دریانوردی که در روزگار قدیم با کشتیهای خود به همه دریاها آمدورفت کرده و کالاهای متنوعی را در کلیه بنادر خالی می‌کردند، در ساحل جنوب شرقی مدیترانه میان دریا و کوههای لبنان زندگی می‌کردند. فنیقیان که شاید سامی‌نژاد بوده‌اند ظاهرا در حدود سه‌هزار سال قبل از میلاد در این منطقه سکونت گزیده‌اند. این قوم تاجرپیشه تنها به نقل کالاهای دیگران قناعت نمی‌کردند، بلکه خود مصنوعات گوناگونی از شیشه و فلزات و گلدانهای چینی و اقسام سلاح و اسباب آرایش و جواهر تولید می‌کردند و به دیگران می‌فروختند. زنان بندر «صور» از برکت مصنوعات زیبا و سوزن‌زنی و زردوزی شهرت جهانی داشتند. مردم فنیقیه با کالاهایی که از هندوستان و شرق نزدیک فراهم می‌آوردند کشتیهای خود را به شهرهای دور و نزدیک مدیترانه روانه می‌کردند و از سواحل دریای سیاه، سرب، طلا و آهن و از قبرس، مس و چوب سرو و گندم و از افریقا عاج و از اسپانیا نقره و از بریتانیا قلع و از همه‌جا غلام و کنیز به دست می‌آوردند و به دادوستد آنها می‌پرداختند. بازرگانان فنیقی مانند همه جهانگردان قدیم بین معامله و حقه‌بازی و دزدی تفاوت چندانی قائل نبودند، مال مردم ضعیف را می‌دزدیدند و اشخاص جاهل را گول می‌زدند و با دیگر مردم با کمال درستی رفتار می‌کردند. گاهی در وسط دریا کشتیهای دیگران را می‌گرفتند و کالاهای موجود در آن را مصادره می‌کردند و کارکنان کشتی را به اسارت درمی‌آوردند.

کشتیهای فنیقی در حدود 20 متر طول داشت و برای آنکه هوا و آب را بخوبی بشکافد نوک تیزی برای آنها تعبیه کرده بودند. هر کشتی یک بادبان داشت. غلامان پاروزن در دو

طرف کشتی به پارو زدن مشغول بودند و کشتی را به حرکت درمی‌آوردند. در عرشه کشتی سربازان آماده ایستاده بودند تا در جنگ غافلگیر نشوند. چون قطب‌نما وجود نداشت کشتیها زیاد از ساحل دور نمی‌شدند (تنه کشتی بیش از یک‌متر و نیم در آب فرو نمی‌رفت.)

پس‌ازآنکه دریانوردان دریافتند که به کمک ستارگان قطبی می‌توانند راه خود را تشخیص دهند، دریانوردی هنگام شب نیز معمول گردید و رانندگان کشتی جرأت کردند که در وسط اقیانوس کشتیرانی کنند. سرانجام کار این قوم دریانورد به جایی رسید که در حدود

---

(27).Canneh

دو هزار سال پیش از واسکودوگاما «28» توانستند دماغه امیدنیک را کشف کنند. هرودت درباره این گردش به دور افریقای فنیقیان چنین می‌گوید: «و چون فصل پاییز رسید به خشکی فرود آمدند و زمین را کشت کردند و منتظر فصل درو ماندند و پس‌ازآنکه محصول را درو کردند دوباره شراع کشیدند. چون دو سال براین بگذشت در سال سوم پس از گذشتن از ستونهای هرکول (جبل الطارق) به مصر رسیدند. چه حادثه شگفت‌انگیزی!»

در نقاط سوق الجیشی اطراف مدیترانه مانند قادس، کارتاژ، مارسی، مالت، سیسیل، ساردنی، کورس و حتی در نقطه دورافتاده‌ای همچون انگلستان پادگانهای نظامی برای خود ترتیب دادند. جزیره‌های قبرس و ملوس «29» و رودس را در ضمن همین دریانوردی

تسخیر کردند. دریانوردان فنیقی در ضمن آمدوشدهای خود، هنرها و علوم مصر و کرت و شرق نزدیک را گرفتند و آنها را در یونان، افریقا، ایتالیا و اسپانیا پراکنده ساختند و شرق و غرب را با روابط بازرگانی و فرهنگی به یکدیگر اتصال دادند. اینان در واقع نخستین مردمی هستند که اروپا را از چنگال توحش بیرون کشیده‌اند.

با اینکه این قوم جهانگرد و تاجرپیشه عقاید و نظرات خرافی عجیبی داشتند به عقیده ویل دورانت: «فنیقیان شایسته آنند که در تالار ملتهای متمدن طاقچه‌ای داشته باشند، چه به احتمال قوی بازرگانان این قوم الفبای مصری را به ملتهای قدیم آموخته‌اند ... روایات یونانی در این مسأله اجماع دارد که فنیقیان سبب داخل شدن الفبا به یونان بوده‌اند ...

بازرگانان فنیقی در سال 1100 ق. م. پاپیروس را از مصر وارد می‌کردند و شک نیست که این گیاه برای ملتی که می‌خواست صورت حساب نگاه دارد، و آن را از جایی به‌جای دیگر بفرستد، بسیار سودمند و مورد توجه بوده است. یونانیان برای آنکه از چپ به راست می‌نوشتند شکل پاره‌ای حروف را معکوس کردند، ولی الفبای آنان اساسا همان الفبای فنیقیان بود که به ایشان آموخته بودند و همان است که یونانیان بعدها به مردم اروپا آموختند. این رمزهای عجیب بدون شک گرانبهاترین قسمت میراثی است که از تمدنهای قدیم به ما رسیده است.» «30»

در پشت تپه‌های لبنان، سوریه قرارگرفته است. شاهان دمشق مدتها در برابر آشوریان مقاومت کردند. مدارک نشان می‌دهد که در این شهر، صنعتگران و غلامان به خدمت اربابان خود مشغول بودند. جالب توجه است که در آن روزگار بنایان اتحادیه بزرگی تشکیل داده بودند «و کارگران نانواخانه‌ها در شهر مگنسیا «31» دست به اعتصاب زدند.» «32»

مصر

کشور باستانی مصر در شمال‌شرقی افریقا قرارگرفته و آبادترین مناطق آن قاره است که میان آبشار آسوان و دریای مدیترانه واقع شده است. از روزگار قدیم مصریان حیات خود را مدیون رود پربرکت نیل می‌دانستند. هرودت مورخ یونانی می‌گوید: مصر هدیه نیل است.

---

(28). Vasco de Gama

(29). Melos

(30). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین.

(31). Magnesia

(32). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 433 تا 440 (به اختصار).

در مصر تقریبا باران نمی‌بارد و هوای آن صاف است. رود حیاتبخش نیل، از دریاچه- های ویکتوریا و آلبرت سرچشمه می‌گیرد و در اواسط بهار کم‌آب است ولی بعدا بر اثر باران استوائی افریقا و ذوب شدن برف کوهها رودخانه به طغیان می‌افتد و آب آن، زمینهای دو طرف را فرامی‌گیرد. از اوایل پاییز فرو رفتن آب رودخانه شروع می‌شود و در اواخر زمستان به سطح طبیعی خود می‌رسد و طبقه‌ای از گل‌ولای حاصلخیز باقی می‌گذارد.

همینکه زمین خشک شد کشاورزان به کار کشت می‌پردازند. گندم را در آذر می‌کارند و در فروردین درو می‌کنند.

شناسایی مصر

اکتشاف تاریخ مصر با حمله ناپلئون در سال 1798 آغاز گردید.

دردوره قرون وسطی تنها چیزی که از مصر می‌دانستند این بود که این سرزمین روزی جزو مستعمرات رومی بود. در دوره رنسانس نیز آغاز تمدن را از یونان می‌دانستند و از مصر جز اهرام آن چیزی نمی‌شناختند. پس‌ازآنکه شامپولیون «33» با صبر و شکیبایی بسیار به حل و کشف رموز و نوشته‌های هیروگلیفی مصر توفیق یافت، مقدمات کشف اسرار تاریخی این ملت باستانی فراهم گردید.

در حدود چهارهزار سال ق. م. ساختن افزارهای سنگی در سرزمین فراعنه رفته‌رفته ظریفتر می‌شود و آثار مصنوعات فلزی آشکار می‌گردد. در این دوره تمدن در میانه راه شکار و کشاورزی بود. مردم کرجی می‌ساختند، گندم را آرد می‌کردند، با الیاف کتان پارچه و فرش برای خود می‌بافتند، خود را می‌آراستند و با مواد معطر، خوشبو می‌کردند، از ریش‌تراشی و اهلی کردن حیوانات آگاه بودند، نقاشی و صورت‌سازی را دوست می‌داشتند. در همین ایام، بتدریج، طبقات و در نتیجه حکومت و دولت به وجود می‌آید و سلاطین و فراعنه‌ای براین مملکت حکومت می‌کنند که چند تن از آنان ظاهرا خیرخواه و دادگر و اغلب ظالم و بیدادگر بودند. ساختن اهرام مصر، که یک یادگار مذهبی است، به دست سلاطین مستبد و بیدادگر انجام گرفته؛ به گفته هردوت: «بنای نخستین اهرام مصر با تحمل رنج فراوان صورت گرفت، از کوههای عربستان سنگ می‌کندند و به دره نیل

می‌آوردند. در هرنوبت صد هزار نفر ناچار بودند برای مدت سه‌ماه بیگاری کنند. دو سال طول کشید تا مردم راه ساختند و سنگها را به پای هرم رسانیدند و به نظر من این کار از ساختن خود هرم کمتر نیست.»

مهندسی در مصر نه تنها از یونان و روم پیشرفته‌تر بود، بلکه از اروپای قبل از انقلاب صنعتی نیز برتر و بالاتر بود؛ مثلا در عهد «سنوسرت» سوم دیواری به طول 43 کیلومتر دور دریاچه موریس کشیدند و با این کار دو هزار متر زمین باتلاق را قابل کشت ساختند.

مهندسین مصری ترعه‌های فراوانی حفر کردند که بعضی از آنها نیل را به بحر احمر اتصال می‌داد. برای کار کردن در زیر آب از صندوقهای غوطه‌ور استفاده می‌کردند. سنگهای کوه‌پیکر را بر روی تیرهای آغشته به پیه حرکت می‌دادند. حمل‌ونقل انسان بوسیله حیوانات بارکش انجام می‌گرفت. شتر تا زمان بطالسه در مصر وجود نداشت. مردم فقیر پیاده سفر می‌کردند ولی ثروتمندان در تخت روان می‌نشستند و بندگان، آنها را به هرجا می‌خواستند می‌بردند. و بعدها استفاده از ارابه نیز معمول گردید. وسایل ارتباطی زیاد نبود

---

(33).Champollion

ولی چاپارهای مصری منظم بودند. در یکی از پاپیروسهای قدیم نوشته شده: «بوسیله نامه‌رسان برای من چیزی بنویس.» بازرگانی داخلی بیشتر جنبه مبادله جنس‌به‌جنس داشت و این کار در جمعه‌بازارهای دهکده‌ها صورت می‌گرفت. در تجارت خارجی دولتهای

مختلف خاورمیانه ازجمله مصر، به اصل حمایت بازرگانی بوسیله سدهای محکم گمرکی ایمان داشتند.

مصریان بر اثر مبادلات تجاری ثروت فراوانی کسب کردند. مدتها سکه در معاملات رواج نیافته بود، همه‌چیز حتی حقوق کارمندان به صورت جنسی پرداخت می‌شد. پس از فراوان شدن فلزات قیمتی، بهای اجناس بوسیله شمشهای طلا داده می‌شد. اعتبار تجاری و حواله با سند، جانشین مبادله جنس به جنس گردید و در همه‌جا محرران و نویسندگانی بودند که با تنظیم اسناد قانونی و انجام کارهای محاسباتی، به سرعت معاملات کمک می‌کردند.
«هرکس از موزه لوور دیدن کرده باشد ناچار مجسمه آن محرر مصری را دیده است که چهارزانو نشسته و تقریبا لخت است و علاوه بر قلمی که به دست دارد قلم دیگری از راه احتیاط بر پشت گوش زده است. این محرر از کارهای انجام شده و کالاهایی که تحویل داده‌اند و بها و سود و زیان آنها صورت برمی‌دارد، حساب جانورانی که به کشتارگاه رفته‌اند یا اندازه غله‌ای را که فروخته‌اند، نگاه می‌دارد و وصیت‌نامه‌ها به دست وی تنظیم می‌شود.» «34»

دولت

شاهان و اشراف بوسیله مأمورین و محرران خود نظم و تسلط خود را در مملکت حفظ می‌کردند. بعضی الواح قدیمی محررانی را نشان می‌دهد که مشغول سرشماری هستند، یا حساب مالیات بردرآمد و یا حساب بالا آمدن آب نیل را می‌کنند تا بتوانند میزان محصول و درآمد تقریبی دولت را تشخیص بدهند. این محرران بر امور تجارت و صناعت نیز نظارت داشتند و تقریبا در آغاز تاریخ، سازمان اقتصادی را تحت نظارت دولت درآورده بودند.

قوانین مدنی و جنایی با قدرت اجرا می‌شد. برای مالکیت و تقسیم ارث قوانین دقیقی وجود داشت. کسانی که از لحاظ وضع اقتصادی و اجتماعی یکسان بودند در مقابل قانون متساوی الحقوق بودند. در یک سند تاریخی قضات از طرفین دعوی خواسته‌اند که اظهارات خود را از طریق نطق و خطابه ایراد نکنند بلکه کلیه مطالب را به صورت کتبی به محکمه تقدیم کنند. در آن ایام جزای سوگند دروغ، کشتن بود. گرفتن اقرار با شکنجه، بریدن بعضی از اعضای تبهکاران، زدن با چوب، تبعید به محل استخراج معادن، دار زدن، خفه کردن، بر چهارمیخ سوزاندن و زنده‌زنده مومیایی کردن جزو کیفرهای معموله بود.

اداره مملکت بوسیله وزیری صورت می گرفت که سمت نخست‌وزیری و ریاست دادگستری و خزانه‌داری را داشت. او به شکایات عموم رسیدگی می کرد و موظف بود که عدالت را رعایت کند. شاه قدرت و الوهیت داشت. بیست نفر مأمور تزیین و آرایش فرعون بودند. موی سر، کلاه و ناخنهای او هریک مأمور و مراقب خاصی داشت.»

---

(34). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 240 به بعد (به اختصار).

اخلاق اجتماعی

دولت مصر در بسیاری از چیزها حتی همخوابه شدن با نزدیکان و محارم به دولت ناپلئون شباهت داشت. شاه غالبا خواهر و گاهی دختر خود را به همسری خویش انتخاب می کرد به این بهانه که خون خاندان سلطنتی را پاک و پاکیزه نگاه دارد ... فرعون غیر از خواهران خود، زنان دیگری از میان اسیران جنگی برمی گزید ... ولی توده مردم، مانند همه افراد

ملتهای دیگر که درآمد متوسطی دارند، به یک زن قناعت می‌ورزیدند. طلاق بندرت اتفاق می‌افتاد. هرگاه زنی زنا می‌داد شوهر او می‌توانست بدون دادن هیچ حقی او را از خانه بیرون کند. ولی اگر جز در اینصورت، وی را طلاق می‌گفت ناچار بود قسمت بزرگی از املاک خانواده را به وی واگذارد. وضع زنان بطور کلی خوب بود، آنها در کوچه و خیابان، با آزادی کامل آمدورفت می‌کردند. بعضی از زنها به کارهای صنعتی و تجاری می‌پرداختند.

سیاحان یونانی از نظاره تسلط و آزادی زنان در امور اجتماعی سخت متعجب می‌شدند.

«پتاح حوتپ» در نامه‌ای به فرزند خود چنین می‌نویسد:

اگر کامیاب شدی و خانه خود را آراستی و از ته دل زنت را دوست داشتی شکم او را پرکن و پشتش را بپوشان ... و تا زمانی که او را در اختیار داری دلش را شاد نگاه دار، زیرا که وی برای کسی که مالک آن است همچون کشتزار حاصلخیزی است ... و اگر به مخالفت با وی برخیزی باید بدانی که این سبب خانه‌خرابی توست. «35»

او در نوشته دیگری به فرزند خود چنین اندرز می‌دهد:

هرگز مادرت را فراموش مکن ... چه وی مدت درازی ترا چون بار سنگینی در شکم نگاه داشته و پس‌ازآنکه ماههای حمل تمام شد ترا زاییده.

سه سال تمام ترا به دوش کشیده است و پستان به دهانت گذاشته، به تو غذا داده و از پلیدی و ناپاکی تو روی ترش نکرده است. در آن هنگام که به مکتب می‌رفتی و نوشتن را می‌آموختی، هرروز از خانه نان و آبجو با خود به نزد آموزگار تو می‌آورد.» «36»

شاید این منزلت عالی که در مصر برای زنان موجود بود از این جهت پیدا شده که در آن سرزمین تسلط زن و مادرشاهی بر تسلط مرد یا پدرشاهی غالب بوده است. سبب زناشویی با خواهران آن بود که مردان می‌خواستند از میراث خانواده که از مادر به خواهر انتقال می‌یافته بهره‌برداری کنند و نگذارند به چنگ بیگانگان بیفتد. ولی این وضع بعدها تغییر یافت و ظهور جنگهای استعماری و تسلط یونانیان به تغییر اوضاع اجتماعی کمک کرد.

حق طلاق گرفتن که از حقوق مسلم زنان بود از آنان سلب شد، نگاهداری و پرستاری اطفال با دقت کامل صورت می‌گرفت، در اظهار عشق و زناشویی حق تقدم با زن بود، نامه‌ها و غزلهای عاشقانه‌ای که از آن ایام به یادگار مانده بیشتر از طرف زن به مرد خطاب شده و زن از مرد می‌خواسته تا زمان و مکانی برای ملاقات تعیین کند یا با صراحت از او خواستگاری

(35 و 36). همان، ص 249.

نماید.

در یکی از نامه‌ها چنین نوشته شده «ای دوست زیبای من، من خواستار آنم که همسر تو باشم و کدبانو و صاحب اختیار املاک تو شوم.» «37»

شرم و حیا به صورت کنونی در آن روزگار نبود. قبرها و معابد را با صورتها و نقشه‌های برجسته‌ای که همه قسمتهای مختلف بدن با کمال وضوح در آن دیده می‌شد، تزیین می‌کردند. دختران خونگرم مصری در دهسالگی آماده ازدواج بودند و پسران و دختران

پیش از ازدواج باهم ارتباط داشتند. زنان بدکار و دختران رقاص در محافل طبقات عالی راه داشتند، حتی لواط در مصر طرفدارانی داشت. دختران لباسهای شفاف برتن می‌کردند یا اصلا بدون لباس خود را با دستبند و گوشواره و خلخال می‌آراستند. زنان مانند امروز موهای خود را کوتاه می‌کردند. مردان ریش خود را می‌تراشیدند و سر خود را با گیسوان عاریه زینت می‌دادند و گاه برای آنکه بهتر بتوانند کلاه‌گیس بر سر بگذارند سر خود را می‌تراشیدند، گونه‌ها و لبان خود را با غازه سرخ می‌کردند و به ناخنهای خود رنگ می‌زدند، گیسوان و دست و پا را روغن‌مالی می‌کردند. زنان سرمه می‌کشیدند. در معابد آن ایام مقدار زیادی اسباب آرایش، آینه و استره و اسباب مجعد ساختن مو و سنجاق زلف و شانه و هفت نوع روغن و کرم و اسباب بزک و بشقاب و قاشقهای مختلف از چوبی و عاجی و مرمری و مفرغی به صورتهای زیبا، به دست آمده است. در دوره سلطنت قدیم بدن مردان و زنان در کوچه و بازار تا نافگاه برهنه بود و لنگ کوتاهی از پارچه سفید تا بالای زانو را می‌پوشانید و چون شرم و حیا مولود عادت است و طبیعت را در آن دستی نیست، این پوشش ساده اسباب آسایش خاطر آن مردم را فراهم می‌آورد؛ همانگونه که دامنها و سینه‌بندهای انگلیسی زمان ملکه ویکتوریا یا لباسهای شب‌نشینی زمان حاضر نیز چنین است. این ضرب المثل قدیمی چه صحیح می‌گوید که: «فضیلت چیزی نیست جز معنایی که گذشت روزگار به کارها و عادات ما می‌دهد.» ولی این احوال دوام نیافت و به گفته ویل دورانت روشها و رسوم جدید «بهشت برهنگی ابتدایی را به جهنم تجمل در لباس‌پوشی مبدل ساخت.»

اهرام مصر

در سرزمین مصر اهرام بسیاری از فراعنه همچنان برجای مانده است. ازجمله هرم خئوپس «38» که بزرگترین بنای سنگی دنیاست، به نظر جهانگردان چون کوهی جلوه‌گری می‌کند و هنر و قدرت بشر پنجهزار سال پیش را که با نداشتن وسایل علمی جدید به چنین کار شگرفی دست زده است، آشکار می‌سازد. به قول مورخان برای برافراشتن این بنای رفیع متجاوز از یکصد هزار کارگر قریب سی‌سال به کار و کوشش مشغول بودند و یک‌سوم آنها در اثر دشواری کار و ستمگری عمال فرعون بر سر این کار تلف شدند. زیربنای این هرم سی‌هزار متر مربع است. به گفته هرودت، درون هرم نزدیک سه‌هزار اتاق ساخته بودند. در این بنا دو میلیون و سیصد هزار قطعه سنگ، که هریک بین دو تا سه تن وزن داشته، به کار رفته است. وزن تقریبی آن هفت میلیون تن است

---

(37). همان، ص 250.

(38).Cheops

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 193

و با این مقدار سنگ می‌توان دیواری به ارتفاع یک‌متر اطراف خاک فرانسه کشید.

هنوز به خوبی معلوم نیست که قطعات تراشیده سنگهای هرم را که گاهی به 14 متر مکعب می‌رسیده، با چه وسایلی تا حدود 160 متر ارتفاع بالا برده‌اند. و مصریان برای آنکه عظمت این شاهکار بشری را نشان دهند، می‌گویند: «همه عالم از زمان می‌ترسند ولی خود زمان از اهرام بیم دارد.» اهرام جایگاه مردگان بود.

بعضی معتقدند که مصریان قدیم مانند هندوان، زنان و بندگان مرده را با او در گور می‌کردند که پس از مرگ به خدمت او کمر بندند؛ ولی بعلت دشواریهایی که این عمل داشت، مصریان بتدریج به تصویرهای کوچکی از زنان و غلامان و ملزومات دیگر اکتفا کردند که بجای آنان در گور می‌نهادند. پس‌ازآنکه رسم گذاشتن تصویر به‌جای اصل پذیرفته شد، هنرمندان مصری آثار هنری بسیار زیبایی از خود در گورها به یادگار گذاشتند.

منظره مزرعه در حال خیش کردن، منظره درو کردن محصول، صحنه پختن نان، و جفتگیری گاو نر با گاو ماده و نظایر اینها زیاد در مقابر مصری دیده می‌شود.

با اینکه سنگ اهرام از صدها فرسنگ راه به پای اهرام آورده می‌شد چنان می‌نمود که این سنگها در نزدیکی دست کارگران است زیرا در به کار بردن سنگهای عظیم هرگز صرفه‌جویی نمی‌کردند. هرم خوفو (خئوپس) دارای دو میلیون و نیم پاره سنگ است که وزن متوسط پاره‌سنگها دو تن و نیم است. این هرم زمینی به وسعت 46 هزار متر مربع را می‌پوشاند و 146 متر ارتفاع دارد. در داخل آن تابوتهای مرمرین فرعون هنوز باقی است ولی دزدان آنها را شکسته و محتوای آنها را به یغما برده‌اند. قبل از آنکه مرده را در تابوت بگذارند جسد او را با دقت تمام مومیایی می‌کردند.

هرودت طرز مومیایی کردن را چنین بیان می‌کند:

طرز مومیایی

در آغاز کار مخ مرده را با چنگکی از بینی بیرون می‌آوردند و چون پاره‌ای از مخ را به این ترتیب بیرون می‌آوردند، باقیمانده را با داخل کردن بعضی داروها بیرون می‌آوردند. پس

از آن با سنگ برنده‌ای پهلوی میت را می‌شکافتند و امعاء و احشاء او را خارج می‌کردند. آنگاه درون شکم را با شراب خرما می‌شستند و در آن گردهای خوشبو می‌پاشیدند. سپس آن را با مواد معطر پر می‌کردند و به صورت اول خود می‌دوختند. چون این کارها انجام شد نعش را مدت 70 روز در حمامی از نترون (سیلیکات دوسدیم و آلومینیوم) قرار می‌دادند. بعد مرده را می‌شستند، و با نوارهای پارچه‌ای آغشته به موم نوارپیچ می‌کردند و این نوارها را با قشری از صمغ مخصوص می‌پوشانیدند که مصریان آن را به‌جای سریشم به کار می‌بردند. چون این کارها تمام شد صاحبان مرده، جسد مرده خود را می‌گیرند و برای آن تابوتی از چوب به صورت انسان می‌سازند و مرده را در آن می‌گذارند و پس‌ازآنکه در آن را محکم بستند، آن را در لحد به صورتی قرار می‌دهند که ایستاده و به دیوار تکیه داشته باشد. با این خرجهای سنگین، اجساد مردگان خود را برای محفوظ ماندن مومیایی می‌کردند.

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 194

ویل دورانت با توجه به این ضرب المثل مصری که «همه عالم از زمان می‌ترسند ولی خود زمان از اهرام ترس دارند.» می‌نویسد که:

از ارتفاع هرم خوفو (خئوپس) با گذشت زمان 6 متر کاسته شده و تمام پوشش مرمرین آن از بین‌رفته، همینطور به سایر اهرام مصر کمابیش آثار تسلط زمان مشهود است.

شاید هیچ کشوری به اندازه مصر به خود شاه ندیده است. یکی از شاهان این سرزمین در دوره سلطنت میانه به فرزند خود دستورهایی می‌دهد که برای نشان دادن سطح فکر و طرز حکومت آن ایام نقل پاره‌ای از آنها خالی از فایده نیست: «بر تمام زیردستان خود سختی

کن؛ چه، ملت به کسی اهمیت می‌دهد که از او بترسد. هیچوقت به تنهایی به ایشان نزدیک مشو، دلت را از محبت یک برادر پر مساز و برای خود دوست مگیر. در آن هنگام که به خواب می‌روی قلب خودت را پاسبان خود قرار بده، چه هیچکس در روزهای بدبختی دوستی ندارد.» در دوره این پادشاه وضع عمومی مردم بهبود یافت و ترعه‌ای میان نیل و بحر احمر حفر گردید. «39»

وضع اقتصادی

مهمترین فعالیت اقتصادی مصریان زراعت بود. هرودت که در 450 ق. م. از این سرزمین دیدن کرده وضع کشاورزی آنها را چنین توصیف می‌کند:

آنان میوه‌های زمین را با تحمل رنج کمتری به دست می‌آورند؛ چه، آنان ناچار نیستند زمین را خیش کنند یا بیل بزنند یا هرنوع کاری که دیگران برای به دست آوردن محصولی از دانه می‌کنند، انجام دهند؛ و این از آنجهت است که وقتی آب نیل زیاد می‌شود، زمینهای آنان را آبیاری می‌کند و چون آب آن پس می‌نشیند هرکس بر زمین خود دانه می‌افشاند و خوکهای خود را در آن رها می‌کند و چون این خوکها با دست و پای خویش دانه‌ها را در زمین نشاندند، وی منتظر می‌ماند تا هنگام درو برسد. آنگاه محصول را جمع می‌کند.

«اقتصاد مصر مبتنی بر کشاورزی و دامپروری و تکنیک آن سخت ابتدایی بود. از کلنگ و خیش چوبی استفاده می‌کردند.» «40»

غلات، ماهی و گوشت خوراک اصلی مردم را تشکیل می‌داد ولی نباید تصور کرد که کشاورزان زندگی متوسطی داشتند؛ چه هرجریبی از زمین مصر ملک فرعون به‌شمار

می‌رفت. از برزگران مالیاتهای مختلف می گرفتند. نویسنده ظریفی در آن ایام وضع این طبقه را چنین بیان می کند:

آیا در خیال خود مجسم ساخته‌ای که چون ده یک غله را از کشاورزان بعنوان

---

(39). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین.

(40). تاریخ جهان باستان، پیشین، ج 1، ص 168 به بعد.

مالیات می گیرند، چه حالی دارند؟ کرمها نیمی از گندم را خورده‌اند و اسب آبی، بازمانده را از میان برده است. بر مزرعه دسته‌های بزرگی از موش هجوم آورده و ملخ بر سر آن ریخته و چهارپایان و پرندگان قسمت مهمی از آن را ربوده‌اند و اگر کشاورز لحظه‌ای از جمع‌آوری باقیمانده غفلت ورزد، دزدان خواهند ربود.

از این گذشته تسمه‌هایی که گاوآهن و بیل را بوسیله آن می‌بندند پاره شده و باید نو شود و گاوی که به گاوآهن بسته می‌شد، مرده‌است. درست در این هنگام تحصیلدار از کشتی پیاده می‌شود تا عشریه را وصول کند و دربانان انبارهای شاهی با چوبدستی و زنگیان با شاخه‌های نخل فرا می‌رسند و فریاد می‌زنند: «بیایید!» ولی چیزی نیست که بگیرند و به‌همین جهت، فلاح بیچاره را به زمین می‌اندازند و دست‌وپای او را می‌بندند و به‌طرف ترعه می کشند و از سر او را به آب می‌اندازند، زنش را نیز با او می‌بندند و کودکانش را به زنجیر می کشند و همسایگان از اطراف او فرار می کنند ...

با اینکه این قطعه ادبی، خالی از گزافه‌گویی نیست تا حدی وضع آن روزگار را مجسم می‌کند.

پس‌ازآنکه در نتیجه کار کشاورزان محصول بیش از احتیاج فراهم گردید مجالی برای فعالیتهای صنعتی و تجاری پیدا شد. چون در مصر مواد معدنی کمیاب بود ناچار مواد مورد نیاز را از نوبه و عربستان وارد می‌کردند و چون معادن مصر در نقاط دوردست بود استخراج آنها مقرون‌به‌صرفه نبود. ظاهرا سلاطین مصر زندانیان محکوم و اسرای جنگی را گاهی تنها و گاه با خانواده‌هایشان به معادن طلا می‌فرستادند و آنان آنقدر در این راه رنج می‌بردند تا بمیرند. «مبادلات به صورت جنس‌به‌جنس انجام می‌شد یعنی مثلا ماهی با کفش یا سبزی مبادله می‌شد.» «41»

صنعتگران

صنعتگران مصری با مفرغ، شمشیر، خود، زره، چرخ ارابه، غلتک، اهرم، قرقره، چرخ خراطی و مته‌هایی که سخت‌ترین سنگ را سوراخ می‌کرد و اره سنگ‌بری می‌ساختند. علاوه‌براین، آنها آجر، سیمان و گچ تهیه می‌کردند.

ظروف سفالین را با ورقه‌ای از شیشه لعاب می‌دادند و شیشه و بدل چینی را با الوان مختلف تزیین می‌نمودند. در منبت‌کاری مهارت داشتند و کشتی و ارابه و صندلی و تخت و تابوت را به این ترتیب آرایش می‌دادند. با پوست جانوران چیزهای مختلف می‌ساختند و با گیاه پاپیروس، ریسمان، طناب، حصیر، کفش سرپایی و کاغذ درست می‌کردند. عده‌ای در میناکاری، لعاب دادن و ورنی‌زدن مهارت داشتند و علم شیمی را عملا در کارهای صنعتی به کار می‌بردند. در پارچه‌بافی استاد بودند. ضمن کاوشها، قطعه پارچه‌ای مربوط به چهار

هزار سال قبل پیدا شده که باوجود تصرف زمان، ظرافت خود را حفظ کرده و از بهترین پارچه‌های بافت امروز ظریفتر است. پشل «42» می‌گوید: «اگر اطلاعات فنی مصریان را با آنچه خود داریم مقایسه کنیم درخواهیم یافت که پیش از اختراع ماشین بخار، ما تقریبا در هیچ‌چیز

---

(41). همان، ص 169.

(42).Peschel

بر آن مردم برتری نداشتیم.»

اهل صنعت بیشتر مردم آزاد بودند. هر صنعت به طبقه خاصی اختصاص داشت و پسران، حرفه پدر خود را تعقیب می‌کردند. هر صنف رئیس و سرکارگری داشت که کارها و مصنوعات آنان را می‌فروخت و حق هریک را می‌داد. برروی یک لوحه گچی که در موزه انگلستان محفوظ است یکی از سرکارگران نام 43 کارگر را نوشته و در برابر نام هریک، روزهای غیبت و علت آن را از بیماری و عبادت یا تنبلی ذکر کرده است.
اعتصاب فراوان پیش می‌آمد و یک‌بار چنان اتفاق افتاد که مزد کارگران مدت زیادی پرداخت نشد و آنان رئیس خود را محاصره کردند و گفتند: «ما را گرسنگی و تشنگی به اینجا کشانیده است.

لباس و روغن و خوراک نداریم. دراین‌باره به خواجه ما فرعون بنویس و به حاکم ولایت که کارهای ما به دست اوست، بنویس تا چیزی به ما بدهند که از آن گذران کنیم.» بنابر

روایتی یونانی، یک‌مرتبه شورش بزرگی در مصر روی‌داد که در نتیجه بندگان به یکی از ایالات مسلط شدند و با گذشت زمان تسلط آنان بر آن ایالت به رسمیت شناخته شد.

زنان و مردان به خودآرایی و زینت علاقه فراوان داشتند و خود را با انگشتری، بازوبند و گلوبندهایی که با مروارید و سنگهای گرانبها آراسته شده بود، زینت می‌دادند. بطور خلاصه باید گفت که اگر زنان قدیم مصر اکنون دوباره به دنیا می‌آمدند از لحاظ رنگ کردن و روغن زدن سر و صورت و خود را با جواهرات آراستن، محتاج آن نبودند که چیزی از زنان معاصر بیاموزند.

علوم و معارف

در جامعه مصری کاهنان مقدمات علوم را به فرزندان طبقات ممتاز می‌آموختند و برای علم مقام و ارزش بزرگی قائل بودند. در پاپیروسهایی که از آن ایام به یادگار مانده جملاتی از این قبیل به چشم می‌خورد: «به درس و علم دل بده و آن را همچون مادرت دوست بدار!»، «هیچ‌چیز گرانبهاتر از علم نیست.»، «هیچ حرفه‌ای نیست که آدمی در آن تحت امر دیگری نباشد و تنها مرد عالم است که در تحت حکومت خویشتن است.»

فضیلت و تقدس و انضباط مورد توجه بود. در یکی از دفاتر چنین نوشته‌اند: «وقت خود را به هوس و آرزو ضایع مکن که چون چنین کنی عاقبت بدی خواهد داشت، کتابی را که دردست داری با دهان بخوان و از کسی که از تو داناتر است نصیحت بپذیر!» کتک زدن نوآموزان معمول بود. پس‌ازآنکه جوانان معلومات لازم را فرامی‌گرفتند، مدتی به‌عنوان کارآموزی نزد کارمندان حکومت تمرین و ممارست می‌کردند. کاغذ از مهمترین کالاهای تجاری است که جامعه مصر قدیم به جهان بخشیده است. آنها برای اولین‌بار از

پاپیروس کاغذ ساختند و یکی از ارکان تمدن را به وجود آوردند. در روی همین اوراق نوشته‌هایی که مربوط به پنجهزار سال پیش است باقی‌مانده که به آسانی خوانده می‌شود.

برای نوشتن، مرکب و قلم خاصی به کار می‌بردند. الفبای مصری پس از تکامل مرکب از 24 حرف بود که با تجار مصری و فنیقی ابتدا به کشورهای اطراف مدیترانه و سپس از راه یونان و روم در سراسر زمین پراکنده شد.

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 197

آثار ادبی که از روزگار قدیم باقی‌مانده نیز جالب و شامل داستانها و مضامین افسانه‌ای و غزلیات و اشعار عاشقانه زیباست. قبل از آنکه کلیله و دمنه و آثار «لافونتن» و «کریلوف» در جهان منتشر شود، ادبای مصری به زبان جانور و مرغ، نقایص و شهوات و عواطف انسانی را مجسم ساخته و به زبانی حکیمانه مردم را به حقایق اخلاقی و اجتماعی واقف می‌نمودند. در غزلیات عشقی بیشتر سخن از عشق خواهر و برادر به میان است.

حساب و هندسه

اغلب علما و دانشمندان مصری از بین کاهنان برخاسته‌اند، چه، این طبقه به اقتضای شغل، آسایش و مجال کافی برای مطالعه و تحقیق داشته‌اند.

سابقه علوم ریاضی در مصر به عهد اهرام و پیش از آن می‌رسد، زیرا نقشه اهرام و اندازه‌گیری آن بدون داشتن اطلاعات وسیع ریاضی ممکن نبود. علاوه‌براین، بالا آمدن و فرونشستن آب نیل و ارتباط آن با میزان محصول سبب شد که ریاضیدانان قدیم مصر در علم هندسه پیشرفت نمایند. مصریان برای نمایاندن عدد «1» خطی می‌کشیدند و برای «2»

دو خط می‌کشیدند و همینطور برای رقم «9» نه خط می‌کشیدند. بطور کلی ارقامی که برای نمایش اعداد به کار می‌رفت سخت و دشوار بود. مصریان اعداد را با ده رقم نمایش می‌دادند و از صفر و سلسله اعشار بیخبر بودند. کسر متعارفی را که صورت آن همیشه واحد باشد می‌شناختند و برای نمایاندن 3/ 4 آن را به صورت 1/ 4+ 1/ 2 نمایش می‌دادند.

«جدول ضرب و جدول تقسیم به اندازه اهرام مصر قدمت دارد.» در پاپیروسی مربوط به دوهزار سال ق. م. با مقیاسهایی راه اندازه گرفتن انبار گندم یا مساحت مزرعه را نشان داده است و از معادلات جبری درجه اول سخن رفته است. علمای هندسه مصری تنها به اندازه گرفتن مساحت مربع و دایره و مکعب قناعت نداشتند بلکه حجم استوانه و کره را نیز اندازه می‌گرفتند و برای نسبت محیط دایره به قطر آن یعنی عدد «پی» رقم 16/ 3 را به دست آورده بودند. به‌قول ویل دورانت: فخر ما به این است که در مدت چهار هزار سال آن اندازه پیش رفته‌ایم که از 16/ 3 به 1416/ 3 رسیده‌ایم!

مصریها در رشته نجوم اطلاعات وسیعی نداشتند. با اینهمه قرنهای متوالی حرکت سیارات و وضع آنها را در آسمان تحت نظر گرفته و ثبت می‌کردند. ثوابت را از سیارات تشخیص می‌دادند و در زیجهای خود از ستارگان قدر پنجم که عملا با چشم غیرمسلح دیده نمی‌شود یاد کرده‌اند.

آنها درباره تأثیر ستارگان در سرنوشت انسان چیزها نوشته‌اند که سرانجام به وضع تقویم منتهی گردید و این تقویم بعدها عنوان بزرگترین هدیه مصر به نوع بشر را پیدا کرد.

مصریها در ابتدا سال را به سه فصل چهار ماهه قسمت می‌کردند که فصل اول، فصل برآمدن و زیاد شدن و فرونشستن آب نیل است و فصل دوم، فصل زراعت و فصل سوم، فصل درو بود. آنها عدد روزهای ماه را 30 به حساب می‌آوردند. «43»

---

(43). همان، ص 202 سه.

مصریان قدیم با آنکه هنگام مومیایی کردن فرصت کافی برای مطالعه و تحقیق در ساختمان بدن انسان داشتند، در این کار پیشرفت شایانی ننمودند. با این حال آنها استخوانهای بزرگ و امعاء و احشاء را با دقت وصف کرده‌اند. قلب را محرک اصلی بدن و مرکز جهاز دوران خون دانسته‌اند. در یک پاپیروس نوشته شده: «رگهای قلب به همه اندامهای بدن می‌رود و طبیب، خواه دست خود را بر پیشانی انسان بگذارد یا بر پشت‌سر یا بر دست و پای او، همه‌جا با قلب روبرو می‌شود.» میان این گفتار و آنچه لئوناردو داوینچی «44» و هاروی «45» گفته‌اند گامی بیش نیست ولی برای برداشتن این گام سه‌هزار سال زمان لازم بود.

در علم طب مصریان موفقیتهایی کسب کردند. باید دانست که طبابت قدیم مصری بیشتر صورت سحر و جادو داشته و گمان می‌کردند که چون شیطان به جسم کسی درآید بیمار می‌شود و علاج آن را خواندن عزایم و اوراد می‌دانستند. مثلا زکام را با خواندن این عبارت معالجه می‌کردند: «ای سرمای پسر سرما بیرون شو، ای که استخوانها را خرد می‌کنی و هفت سوراخ سر را بیمار می‌سازی ... خارج شو و بر روی زمین بیفت. ای گند، ای گند، ای گند!» ولی بعدها طب مصری ترقی کرد و در رشته جراحی و قابلگی و

امراض زنانه و امراض معده و چشم، عده‌ای به نام متخصص مردم را مداوا می‌کردند. در یک پاپیروس قدیمی از 48 حالت جراحی از شکستگی کاسه سر تا جراحتهای نخاع بحث شده. اهمیت طبیب مصری به پایه‌ای بود که کورش یکی از آنها را به کشور خود دعوت کرد. امراض معمولی آن ایام عبارت بود از سل استخوان، تصلب شرایین، سنگ کیسه صفرا، آبله، فلج اطفال، فقر الدم، التهاب مفاصل، صرع، نقرس، اپاندیسیت، چرک کردن لثه و کرم‌خوردگی دندان، در مقابل این امراض پزشکان مصری دستورهای دارویی می‌دادند. در یک پاپیروس نام هفتصد دارو برای درمان امراض گوناگون از گزش افعی تا تب نفاسی ذکر شده. علاوه بر گیاهها و ریشه‌های شفابخش از خون سوسمار، دندان گراز، مغز سر سنگ‌پشت، شیر زن تازه‌زا، و پیشاب دختر بکر برای مداوای بیماران استفاده می‌کردند.

مصریان سعی داشتند با وسایل بهداشتی نظیر ختنه کردن و استعمال مسهل و تنقیه تندرستی خود را حفظ کنند.

پلینی «46» عقیده داشت که مصریان عادت به تنقیه کردن را از لک‌لک آفریقایی آموخته‌اند. این حیوان که غالبا مبتلا به یبوست است منقار خود را در مقعد داخل می‌کند و آن را به عنوان آلت تنقیه به کار می‌برد.

هنر

ویل دورانت می‌گوید: «در زمانی که باید گفت تازه تمدن آغاز می- شده در مصر هنر نیرومند و رسیده‌ای را مشاهده می‌کنیم که بر هنر تمام ملتها برتری دارد و جز هنر یونان هیچ هنری به پایه آن نرسیده است ... معماری باشکوهترین هنرهای باستانی است؛ چه در

آن، مراعات دوام و عظمت و در عین‌حال زیبایی و کارآمدی شده و این عناصر باهم هماهنگ درآمده است. این هنر از کار ساده آراستن گورها و نقش کردن دیوار خارجی خانه‌ها آغاز کرده است. در بعضی جاهای خانه کارهای ساده

---

(44).Leonardo DA Vinci

(45).Harvey

(46).Pliny

چوبی (پنجره و درهای چفت شده) دیده می‌شود. سقف را از چوب نخل، که نرم و با مقاومت است، می‌پوشانیدند ... توانگران در اطراف خانه خود باغهای زیبایی داشتند. در شهرها برای مردم فقیر باغهای عمومی وجود داشت. کمتر خانه‌ای بود که در آن گلی دیده نشود.

استفاده از گلیم و قالی و فرش معمول بود. مصریها هنگام صرف غذا چهار زانو می‌نشستند و با دست غذا می‌خوردند، بعدها طبقات ممتاز از صندلیهای بلند بالش‌دار استفاده کردند. استفاده از سنگ، به علت گرانی، فقط برای کاهنان و سلاطین میسر بود. در ساختمانهای مجلل قدیم، طاقها و دهانه‌های قوسی ماهرانه و نقشهای تزیینی بینظیر دیده می‌شود.

حجاری و مجسمه‌سازی نیز در مصر ترقی و پیشرفت فراوان کرد. هنر مجسمه‌سازی در مصر به حدی زنده و جاندار است که در هیچ کشوری نظیر آن دیده نشده؛ مجسمه زنی

که دارد گندم آسیاب می‌کند چنان است که گویی با تمام حواس و عضلات خود به کار اشتغال دارد.

هنرهای کوچک در مصر بزرگترین قسمت هنر را تشکیل می‌داد. مهارت و نیرویی که سبب ساخته شدن کرنگ و اهرام شده و معابد را از آنهمه مجسمه پر کرده است، به آراستن داخل خانه‌ها و زینت دادن بدن و فراهم آوردن تمام وسایل لذت و آسایش و تجمل زندگی نیز پرداخته است. بافندگان مصری فرشها و پارچه‌های گلابتون‌دار برای زینت دیوارها و پشتیها و بالشهایی چنان ظریف و لطیف می‌بافتند که مایه حیرت است و همان نقشهای ابتکاری مصر است که به سوریه انتقال یافته و در این زمان مایه شهرت زریهای دمشقی شده است.

آثار هنری مصر بسیار متنوع بود؛ صندلیهای مرصع به سیم و زر، تختخوابهای بدیع با نقش‌ونگار، جبه‌های جواهر، گلدانهای زیبا، جامهای بلور، بشقابهای درخشنده، بدل چینیهای زیبا، زیورهای گرانبها از قبیل گردنبند عاج، انگشتر، دستبند، آیینه و گلهای سینه.

هنرمندان لباس ساده می‌پوشیدند و پس از فراغت از کار روزانه از نوای روحبخش عود، چنگ، و زنگ و نای بهره‌مند می‌شدند. معابد و کاخها برای خود، گروه خوانندگان و نوازندگان مخصوص داشت. با این حال وضع عمومی هنرمندان رضایت‌بخش نبود، آنها در نظر کاهنان و بزرگانی که به خدمت آنها برخاسته بودند مقام و منزلتی بیش از صنعتگران عادی نداشتند.

فلسفه

ویل دورانت می‌نویسد: «مورخان فلسفه را عادت برآن است که تاریخ این علم را از یونان آغاز کنند و این مایه ریشخند هندیان و چینیان است که دسته اول خود را مخترع فلسفه و دسته دوم خود را کامل کننده آن می‌دانند، ولی ممکن است ما و ایشان همه در اشتباه باشیم؛ چه، درمیان قدیمترین آثاری که از مصر برجای مانده، قطعاتی است که فلسفه اخلاق را، و لو بطور حرفی و بدون نظم هم که باشد، مورد بحث قرار می‌دهد. حکمت مصری ضرب المثل مردم یونان بود که خود را نسبت به این‌نژاد قدیمی کودکی بیش نمی‌شمردند.»

کهنه‌ترین اثر فلسفی تعالیم پتاح حوتپ مربوط به 2880 ق. م. یعنی 2300 سال پیش از عصر کنفوسیوس، سقراط و بودا می‌شود. وی که نخست، وزیر شاه در شهر ممفیس بود پس از کناره‌گیری از کاراندرزهای حکمت‌آمیزی به فرزند خود می‌دهد بدینقرار:

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 200

به آنچه آموخته‌ای مغرور مباش، و با حکیم و نادان یکسان سخن‌گوی، چه حذاقت را حدی نیست؛ همانگونه که هیچ صنعتگری نیست که از تمام مزایای فن خودبرخوردار باشد. سخن زیبا از زمردی که میان سنگریزه به دست آید، نایاب‌تر است ... از آن بترس که با زبان برای خود دشمنانی بسازی ... پاس حق را نگهدار، هیچگاه کلامی را که شاهی یا گدایی هنگام گشودن در صندوقچه دل‌خویش به تو گفته به دیگران باز مگوی که این، خشم و نفرت نفس را برمی‌انگیزد ... اگر چنان دوست داری که مرد حکیمی باشی، پسری بپروران که خدایان را خوش‌آید.

اگر می‌خواهی فرزانه باشی زنی برای خانه خود برگزین و زنت را که در آغوش تست دوست بدار ... و بدان‌که خاموشی برای تو از کثرت کلام سودمندتر است.

فکر کن که ممکن است در مجلسی که سخن می‌گویی کارشناسی درمیان حاضران مجلس باشد و به معارضه با تو برخیزد. به‌همین جهت است که نباید در هرمجلس از هردری سخن گفته شود، که این عین دیوانگی است ... از این بپرهیز که سخن دیگران را ببری و با گرمی فراوان پاسخ گویی. این را از خود دور کن و بر نفس خویش مسلط باش. «47»

ولی این فلسفه مثبت دوام نیافت و پس از فرارسیدن عصر آشفتگی و قحطی، بدبینی و انحطاطی در افکار و عقاید مردم پدیدار شد و حکیمی به نام ایپوور «48» همچون شوپنهاور می‌گوید:

«آیا ممکن است روزی بیاید که نسل بشر از میان برود تا دیگر زنی باردار نشود و فرزندی به دنیا نیاید. دیگر سروصدایی در زمین شنیده نشود و جنگی پیش نیاید؟ ...» وی در جای دیگر چنین می‌گوید:

امروز با چه‌کسی باید سخن بگوییم، برادران اشرارند، دوستان امروز دوستان محبت نیستند ... دلها همچون دل دزدان است، و هرکس کالای همسایه خود می‌رباید ... مرد شریف هلاک می‌شود و بی‌آبرویان به‌همه‌جا می‌روند. امروز مرگ برای من همچون شفایی برای مرد بیمار جلوه‌گر است ... امروز مرگ برای من همچون عطر گلهای نیلوفر و همچون نشستن بر ساحل مستی است ... امروز مرگ برای من همچون اشتیاق مردی به دیدن زادگاه خویش پس از سالها اسارت است ...

این بدبینی و شک نتیجه شکستها و خرابی وضع اجتماعی بود. چنانکه در یونان شکست-خورده فلسفه رواقی و اپیکوری راه یافت. ولی این دوره‌های یأس و حرمان دوام نیافت و با تغییر و بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی عشق به زندگی و کار در مردم بار دیگر زنده شد.

دین

دین در مصر تقریبا در تمام شؤون زندگی اثر می‌گذاشت. فرد مصری آغاز آفرینش را از آسمان می‌دانسته و رود نیل و آسمان بزرگترین رب النوع او بودند. ماه و خورشید درشمار خدایان بودند. خورشید را پدر درخشنده‌ای می‌دانستند که «مادر» را با شعاعهای نافذ نور و حرارت خویش باردار ساخته است.

---

(47). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 293.

(48).Ipuwer

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 201

مصریان تنها به پرستش خورشید که اساس زندگی است قناعت نمی‌کردند؛ بلکه پاره‌ای گیاهان، درخت خرما، چشمه آب، ریشه انجیر بیابانی، هریک به‌نحوی برای مردم سودمند و در نظر مصریان مقدس بود. غیر از خدایان گیاهی، خدایان حیوانی نیز مورد تقدس بود؛ گاو نر، نهنگ، باز، گاو، غاز، بزغاله، قوچ، گربه، سگ و غیره در عداد خدایان به‌شمار می‌رفتند و معابد مصری نمایشگاهی از حیوانات گوناگون بود. پس‌ازآنکه خدایان رنگ آدمی پیدا کردند صورت مزدوج حیوانی و رموز آن محفوظ ماند. مصریان قدیم بز نر و

گاو نر را به شکلی خاصی تقدیس می‌کردند و آنها را رمز و نماینده نیروی جنسی خلاق می‌دانستند.

این دو جانور در نظر آنها رمز و علامت اوزیریس به‌شمار می‌رفتند. غالبا اوزیریس را با آلات تناسلی بزرگ ترسیم می‌کردند و پیکرش را بزرگ می‌ساختند. پس‌ازآنکه انسانها به صورت خدایان درآمدند، خدایان جدید که با استخوان و عضله و خون آفریده شده بودند گرسنه می‌شدند، خوراک می‌خوردند، تشنه می‌شدند، عشق می‌ورزیدند و دچار خشم و غضب می- شدند و می‌کشتند. کاهنان در تمام شؤون زندگی مردم نفوذ داشتند. هرودت آنها را چنین توصیف می‌کند: «اینان بیش از دیگر مردم نسبت به پرستش خدایان اهتمام می‌ورزند ... لباس کتانی پاک و شسته می‌پوشند ... ختنه می‌کنند ... هر روز یک‌بار موهای سراسر بدن خود را می‌سترند تا شپش و دیگر پلیدیها در آن راه نیابد ... هر روز دوبار و هرشب نیز دوبار با آب سرد بدن خود را می‌شویند.»

یکی از وسایل رستگاری این بود که انسان برائت خود را به صورت «اعتراف منفی» اعلام کند.

سلام بر تو ای خدای بزرگ، و ای پروردگار راستی و دادگستری! .. من جز براستی در برابر تو سخن نگویم ... من هرگز در حق دیگران ستم نکردم ... و درویشی را نیازردم ... و هرگز به انسان آزادی بیش از آنچه خود برای خویش خواسته، کار نفرمودم ... من مرتکب بزهی نشده‌ام که خشم خدایان را برانگیزد ... به هیچ کس خیانت نورزیده‌ام ... من پاکم، من پاکم، من پاکم!

شاه زندیق

پس‌ازآنکه در سال 1380 ق. م. «ایخناتون» زمام حکومت را در دست گرفت، برخلاف گذشتگان، به‌جای‌آنکه با دین و کاهنان همکاری کند و به عیش و فرمانروایی پردازد، به مخالفت با دین و کاهنانی که در لباس مذهب به خوشگذرانی مشغول بودند، برخاست. شاه جوان که نمونه‌ای از پاکی و امانت بود اعلام کرد که همه خدایان و آداب و شعایری که در این دین است، پست و بت‌پرستانه است و جهان را جز خدایی یگانه نیست. در آن ایام عده‌ای از کنیزان و همخوابگان کاهنان در معابد به سر می‌بردند و وسیله عشرت آنان بودند. هدیه گوسفندان به نفع شکم آنان بود و از راه طلسم و تعویذ و عزایم فروشی و پیشگویی و تاریک نگاه داشتن مردم و ایراد فشارهای گوناگون بر آنها سود کلانی به دست می‌آوردند. ولی این روش بر شاه جوان که روحی آزاد و شاعرانه داشت سخت گران آمد و به هیچ نوع حاضر به همکاری با آن دستگاه فاسد نشد.

«ایخناتون مانند اکبر که 30 قرن پس از وی در هند پیدا شد چنان می‌پنداشت که

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 202

خدایی بالاتر از همه در خورشید هست که سرچشمه روشنی و زندگی بر روی زمین است.» معلوم نیست این شاه شیرین سخن نظریه خدای یگانه «اتون» را از شامیان گرفته یا ابداع فکر خود اوست. درهرحال، وی سرودهای حماسی جالب و دلنشین در مدح و وصف این خدای زیبا سروده است که ما در اینجا چند بیت آن را نقل می‌کنیم:

وه که بر آمدن تو از افق آسمان چه زیباست!

ای اتونی زیبا و ای سرچشمه زندگی!

در آن هنگام که از افق مشرق طلوع می‌کنی،

سراسر زمین را به زیبایی خود آکنده می‌سازی.

تو زیبایی، بزرگی، درخشانی، و در بلندی، بالای سر زمینی!

شعاع تو زمین را و هرچه را که تو ساخته‌ای فرامی‌گیرد.

در آن هنگام که در افق غربی آسمان پنهان می‌شوی،

زمین همچون مرده‌ای در تاریکی فرومی‌رود.

ویل دورانت می‌گوید: این قصیده عظیم، نخستین شرح بلیغی است که درباره عقیده یکتاپرستی، هفتصدسال قبل از ظهور اشعیا سروده شده. و این فکر جدید، نسبت به خدایان قبیله‌ای قدیم پیشرفت عظیمی به‌شمار می‌رفت. ایخناتون فرمان داد که نام همه خدایان را از نوشته‌ها و نقشهای عمومی بزدایند و هردینی جز دین خود را نامشروع و حرام شمرد، تمام پرستشگاههای قدیمی را بست، هنر را از قید سنتها و تعالیم کاهنان خارج ساخت و روح عالی دین نوین خود را در هنر نفوذ داد. وی برای نمودن هنر، هیچ قید و شرطی وضع ننمود و هنرمندان را در کار خود آزاد گذاشت؛ فقط هنرمندان را از ساختن صورت خدای یگانه (اتون) بازداشت و به آنان تأکید کرد که اشیاء را همانگونه که می‌بینند مجسم سازند. نقاشان و هنرمندان نیز با پیروی از نظریه او همه موجودات زنده را از گیاه و حیوانات با توجه به جزئیات، نقاشی می‌کردند. به این ترتیب، هنر که از گزند مداخلات دین رهایی یافته بود گامی چند به جلو برداشت و شکفتگی و پیشرفت فراوان یافت.

ویل دورانت می‌نویسد:

اگر ایخناتون عقل کاملتر و پخته‌تری می‌داشت درمی‌یافت که آنچه به مردم پیشنهاد کرده کاری است که ممکن نیست در مدت کوتاهی صورت‌پذیر شود. اگر چنین بود در کار خود درنگ می‌کرد و انتقال از یک مرحله را به مرحله دیگر تدریجی قرار می‌داد؛ ولی وی بیش از آنکه فیلسوف باشد، شاعر بود ... ایخناتون با یک ضربه هم‌گروه توانگر و توانای کاهنان را از قدرت انداخت و خشم آنان را برانگیخت و هم پرستش خدایانی را که در نتیجه اعتقاد و سنت طولانی برای مردم مصر عزیز بود، حرام کرد ... کاهنان در پس پرده کنکاش می‌کردند و خود را آماده کار می‌نمودند، و توده مردم در خانه‌ها و نهانگاهها به پرستش خدایان متعدد ادامه می‌دادند. آنچه وضع را بدتر می‌کرد آن بود که صاحبان پیشه‌های گوناگون که در خدمت معابد کار می‌کردند، از این تغییر دین ناخرسند بودند ...

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 203

حتی در خود کاخهای سلطنتی نیز وزیران و سران لشکر از شاه نفرت داشتند و آرزوی مرگ او را می‌کردند. «49»

ولی شاه جوان شاعرپیشه علی‌رغم این ماجراها با سادگی و آرامش با یگانه ملکه خود زندگی می‌کرد. در همین ایام بود که خبرهای بدی از شام و سایر مستعمرات به مصر می‌رسید و شاه با روح عطوفتی که داشت نمی‌خواست با کشتن سربازان مصری ملتی را به زور تحت نفوذ خود درآورد و به‌همین جهت به تقاضای کمک فرمانداران مصری گوش نداد. در نتیجه آتش انقلاب در همه مستعمرات مصر روشن شد و خزانه مصر که از مالیاتهایی که از خارج می‌آمد پرشده بود خالی ماند. مالیاتهای داخلی نقصان پذیرفت، کار اجباری در معادن طلا متوقف ماند و بینظمی در دستگاههای اداری راه یافت. در چنین شرایطی شاه جوان که بیش از سی‌سال نداشت دریافت که ملت شایسته‌ای ندارد و در راه

خود خطا کرده است. وی در سال 1362 ق. م. با دلی شکسته چشم از این جهان فروبست.

دو سال پس از مرگ ایخناتون داماد وی، که طرفدار کاهنان بود، بر تخت نشست.

دین و دولت بار دیگر دست‌به‌دست هم دادند و آزادی مردم را در پرستش خدایان کهن اعلام کردند. بردن نام شاه خیرخواه شاعرپیشه بر مردم حرام شد. هرکس می‌خواست نام او را بر زبان راند «تبهکار بزرگ» نام می‌گرفت. روزهای جشن قدیم و سنن و آدابی که منسوخ شده بود از نو زنده شد و همه‌چیز به صورت سابق برگشت.

پس‌ازآنکه «رامسس» دوم زمام امور را به دست گرفت، لشکرکشی و کشورگشایی بار دیگر آغاز شد. بعضی وی را همان فرعون معاصر موسی می‌دانند که نام او در سفر خروج آمده است. وی فرمان داد گزارش پیروزیهای او را بدون مبالغه بر روی 50 دیوار نقش کنند و ساختمانهای عظیمی از خود به یادگار گذاشت، ترعه‌ای میان نیل و بحر اخضر حفر کرد، چندصد زن گرفت و صد پسر و پنجاه دختر به وجود آورد. در این ایام نیروی کاهنان بر قدرت شاه فزونی داشت. آنها از غنایم جنگ و خراجی که از کشورهای گشوده شده به مصر سرازیر می‌شد، سهم عظیمی می‌بردند. معابد در آن زمان 107 هزار بنده که یک سی‌ام جمعیت مصر بود در اختیار داشتند. هفت یک اراضی قابل کشت از آن کاهنان بود، اغنام و احشام و میزان طلا و نقره آنان نیز به حساب نمی‌آمد. در نتیجه این احوال، سلطنت خدمتگزار معابد شد و توجه به خرافات بیشتر گردید. و مقدمات انحطاط ملی مصر فراهم شد.

در همین ایام مهاجمان خارجی خود را آماده حمله به مصر می‌کردند تا ثروتهای انباشته را به چنگ آورند. پس‌ازآنکه مردم لیبی و حبشیان و آشوریان بر مصر لطماتی زدند، در سال 525 ق. م. ایرانیان به رهبری کمبوجیه از برزخ سوئز به مصر وارد شدند و استقلال این کشور را از بین بردند و در سال 332 ق. م. اسکندر مصر را به صورت ایالتی از مقدونیه درآورد. با اینکه کشور باستانی مصر در طول تاریخ پرماجرای خود تحت تسلط مسلمین و

---

(49). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 318.

در قرون معاصر زیر نفوذ خارجیان قرارگرفته و به جسد او لطمات زیادی وارد گردیده است، به گفته ویل دورانت: روح آن به صورت میراثی از معرفت و یادگارهای عالی در نوع بشر پیوسته باقی خواهد ماند. کافی است به یاد بیاوریم که پیشرفتهای نخستین در کشاورزی و استخراج معادن، و صناعت و مهندسی از سرزمین مصر است، و به‌گمان بیشتر، اختراع شیشه و بافتن پارچه کتانی و ساختن کاغذ و مرکب و ساعت آبی و علم هندسه و حروف الفبا از کارهای مصریان است. همین مصر است که ساختن لباس و زینت‌آلات و اثاث خانه را بهبود بخشیده و اصلاحاتی را در اوضاع و احوال اجتماعی و شؤون زندگی سبب شده است و از لحاظ پیشرفت مفهوم حکومت، و نگاهداری نظم عمومی و سرشماری و پست و تعلیمات ابتدایی و متوسطه و حتی تعلیمات فنی خاص برای تربیت کارمندان اداری، به این سرزمین دین فراوان داریم. همین مردمند که سبب پیشرفت هنر خطنویسی شده و ادبیات و علوم و طب را ترقی داده‌اند. تا آنجا که می‌دانیم مصریان برای نخستین‌بار تعریف و دستور آشکاری برای ضمیر فردی و ضمیر اجتماع وضع

کرده‌اند، و هم آنان نخستین منادی عدالت اجتماعی و نخستین مبلغ تک همسری و یکتاپرستی و نخستین مقاله‌نویسی در فلسفه اخلاق بوده‌اند.

قوم یهود

زندگی اقتصادی

گوشه جنوب شرقی دریای مدیترانه، یعنی سرزمینی که امروز به نام فلسطین خوانده می‌شود در روزگار قدیم مرکز تجمع و مهاجرت اقوام سامی مخصوصا کنعانیان و عبرانیان بود. قوم یهود در آغاز امر به حال شبانی در این سرزمین زیست می‌کرد و غالبا در طلب آب و مرتع مناسب تغییر محل می‌داد. مالکیت زمین بین آنان اشتراکی بود، گله گوسفند ثروت اصلی ایشان بود و از لبنیات و پشم آنها خوراک و پوشاک خود را تأمین می‌کردند و بین مردم از جهات مختلف فرق محسوسی وجود نداشت. ولی این وضع دوام نیافت؛ قوم بنی اسرائیل پس از چندی در اثر ترقی وسایل تولیدی، به زراعت و شهرنشینی و تربیت حیوانات اهلی مشغول شدند، زمینها را بین خود تقسیم کردند و آنها که قدرت و نفوذ بیشتری داشتند املاک دیگران را در حیطه اختیار خود درآوردند.

در این دوره فلسطین از برکت موقعیت مناسب جغرافیایی خود یکی از مراکز فعالیتهای اقتصادی و بازرگانی دنیای قدیم بود و انواع کالاهای مصری و محصولات بین النهرین از قبیل مفرغ، مواد غذایی، پارچه‌ها و جواهرات در بازارهای فلسطین خرید و فروش می‌شد.

همین خصوصیات و رواج بازار و دادوستد سبب گردید که قوم یهود برای تنظیم حیات اجتماعی خود خط و کتابت را از بازرگانان فنیقی و آرامی فراگیرد و مانند مصریها روی اوراق پاپیروس مطالب مهم را یادداشت کند.

پیشرفت فعالیتهای اقتصادی و رواج بازرگانی سبب شد که عده‌ای ثروت کلانی کسب کنند و آثار اختلاف طبقاتی و زندگی اشرافی در بین مردم آشکار شود. یهودیان که در آغاز امر زندگی ساده و بی‌پیرایه‌ای داشتند پس‌ازآنکه ثروتمند شدند لباسهای فاخر بر تن کردند و زنان ایشان که از زیباترین زنان به‌شمار می‌روند، به‌گونه‌های خود غازه می‌مالیدند و به

چشم سرمه می‌کشیدند و خود را با همه‌گونه جواهر و زینت‌آلات می‌آراستند و از روشهای تازه آرایش بابل، نینوا، دمشق و صور پیروی می‌کردند.

طبقات مرفه برای خود قصرهای زمستانی و کاخهای ییلاقی ترتیب دادند. روی مخده‌ها لمیدند و با آهنگ دف و چنگ مطربان، همه‌روزه به تناول غذاهای گوشتی و شراب مشغول شدند. برای آنکه اغنیا بتوانند محل این مخارج گزاف را تأمین کنند روزبروز بر فشار خود به فقرا افزودند. قضات و مأمورین دیوانی از میان گروه متمولین انتخاب می‌شدند و آنان با داشتن قدرت تا می‌توانستند حق ضعفا و بیوه‌زنان و یتیمان و کودکان صغیر بیدفاع را به نفع اغنیا پایمال می‌کردند. ثروتمندان با ربحهای سنگین به افراد طبقه پایین قرض می‌دادند و چون شخص مقروض قادر به پرداخت قرض خود نبود زمین و ملک و اموال او را مصادره می‌کردند و او را با فرزندانش به غلامی می‌فروختند. بتدریج خرده مالکین جای خود را به- صاحبان املاک بزرگ دادند. با این مقدمات اختلاف طبقاتی فزونی می‌گرفت و مظاهر ظلم و بیدادگری آشکارتر می‌شد. همین جریانات عده‌ای از متفکرین و خیرخواهان قوم بنی اسرائیل را بر آن داشت که از راه اندرز و خیرخواهی زبان به نکوهش ثروتمندان بگشایند و آنها را به رعایت عدالت و انصاف

دعوت کنند. این عناصر مصلح و عدالتخواه که به نام پیغمبر بین قوم بنی اسرائیل تظاهر کردند اغلب مردم متقی و پاکدامنی بودند که هموطنان خود را به پرستش خدای واحد (یهوه) دعوت می‌کردند.

سرزمین کوچک فلسطین ثروتمند بود و مردمی تاجرپیشه داشت که همواره می‌کوشیدند در محیط امن و آرامی زندگی کنند، ولی عبرانیان بدبخت میان دو سنگ آسیاب یعنی دو امپراتوری مصر و بین النهرین قرار داشتند و ناچار بودند در جنگ بین آنها به یکی از دو طرف بپیوندند و جزیه بپردازند و یا زیرپای جنگاوران لگدمال شوند. این موقعیت خاص مردم فلسطین از مطالعه تورات و توجه به زاری و فریاد نویسندگان مزامیر معلوم و روشن می‌شود. همین وضع نامطلوب مردم را به این فکر انداخت که برای خود پادشاهی برگزینند تا از این راه از تسلط بیگانگان جلوگیری کنند. ولی سموئیل آنها را از خطراتی که از تسلط فرمانروای واحد پیش می‌آید باخبر ساخت و گفت پادشاه فرزندان شما را به خدمت خود خواهد گماشت و آنها را برای شیار کردن زمینها و درویدن محصول و ساختن آلات جنگی و اسباب و ارابه‌هایش تعیین خواهد نمود.

دختران شما را برای عطرکشی، طباخی و خبازی خواهد گرفت و بهترین مزرعه‌ها و تاکستانها و باغات زیتون شما را گرفته به خادمان خود خواهد داد و عشر زراعات و تاکستانهای شما را گرفته به خواجه‌سرایان و خادمان خود خواهد داد و غلامان و کنیزان و نیکوترین جوانان و بهترین الاغهای شما را گرفته برای کار خود خواهد گماشت و عشر گله‌های شما را خواهد گرفت و شما غلام او خواهید بود و در آن روز از دست پادشاه خود، که برای خویشتن برگزیده‌اید، فریاد خواهید کرد و خداوند در آن روز شما را

اجابت نخواهد نمود. اما قوم از شنیدن قول سموئیل ابا نمودند و گفتند، نی بلکه می‌باید بر ما پادشاهی باشد تا ما نیز مثل سایر امتها باشیم و

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 206

پادشاه ما بر ما داوری کند و پیش‌روی ما بیرون رفته در جنگهای ما برای ما بجنگد «50» گفته‌های سموئیل سرانجام به حقیقت پیوست. پس‌ازآنکه سلیمان به سلطنت رسید در دوران پادشاهی دراز وی آثار نابرابری در بین مردم بیش‌ازپیش آشکار شد. می گویند: «وزن طلایی که در یک سال نزد او رسید 666 وزنه (تالنت) طلا بود.» «51» او قسمت بزرگی از در آمد کشور را صرف خوشگذرانیهای شخصی می کرد، مخصوصا علاقه فراوانی به جمع‌آوری کنیزان و همخوابگان داشت. می گویند: «700 زن و سیصد کنیز در اختیار خود داشت.» «52» به حکایت تورات سلطنت 37 ساله سلیمان یک دوره آرامش و امنیت بود. در قرآن 56 آیه راجع به سلیمان وجود دارد و 16 بار نام او ذکر شده است. در بعضی منابع سلیمان را حکیم و دانشمند دانسته‌اند. در قرآن مجید در سوره نمل: «وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ وَ سُلَيْمانَ عِلْماً ...» به علم داود و سلیمان اشاره شده است.

توفیق الحکیم می‌نویسد:

قضاوت سلیمان

نخستین دلیل اعطای لقب «حکیم» به سلیمان جلوس او برمسند قضا بود. وی در آغاز کار میان دو زن بر سر نوزاد زنده‌ای که هرکدام او را فرزند خود می‌دانست، حکمیت نمود. سلیمان فرمان داد تا نوزاد را دو نیم کنند و هرقسمت را به یکی از آن‌دو زن بدهند. مادر

واقعی کودک به شنیدن این حکم فریادکنان تقاضا نمود کودک را نکشند و زنده و سالم به مادر ادعایی او بدهند بدین طریق مادر حقیقی کودک شناخته شد. «53»

سلیمان برای تأمین مخارج دربار و ساختن کاخهای بزرگ به عموم طبقات مخصوصا کشاورزان مالیاتهای سنگینی تحمیل کرد.

ویل دورانت می‌نویسد: «در آن هنگام که سلیمان از دنیا رفت، شیره قوم اسرائیل کشیده شده و طبقه‌ای از کارگران فقیر و بیکاره و ناراضی برجای مانده بود که کاری نداشتند، و رنج فراوانی که این طبقه را می‌آزرد، سبب آن شد که دین جنگی یهود به صورت دین سوسیالیستی انبیای بنی اسرائیل درآید.» «54» برای آنکه به ریاکاری دولتمندان آن عهد پی ببریم کافی است که گفته اشعیا را خطاب به مردم زمان خود در اینجا نقل کنیم:

اینهمه قربانی برای چیست؟ من از قربانی قوچ و چربی گله‌های شما سیرم، من از خون گاومیش و بره و میش لذت نمی‌برم ... کی این قربانیها را از شما خواسته است؟ خود را بشویید و پاک کنید، افکار بد را از خود دور نمایید، از بدی دست بکشید، نیکی کنید، دنبال حق بروید، مظلومین را حمایت کنید، حق یتیم را فرومگذارید، بیوه‌زنان را در ظل عنایت خود گیرید، آنوقت نزد من آیید و از قول خودتان بگویید. آن‌وقت اگر گناهان شما مانند شنجرف قرمز باشد مانند برف سفید خواهد شد. «55»

---

(50). عهد عتیق، (کتاب اول سموئیل)، باب 8.

(51 و 52). همان، کتاب اول، پادشاهان، ص 545.

(53). توفیق الحکیم، سلیمان و ملکه سبا، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، (مقدمه).

(54 و 55). تاریخ ملل مشرق، پیشین، ص 113.

معتقدات مردم

یهودیان در آغاز امر یعنی در دوران بیابانگردی از اجنه، و هوا می‌ترسیدند و سنگ، چهارپا، گوسفند و ارواح غارها را می‌پرستیدند.

هرگز از پرستش گاو، گوسفند، و بره غافل نبودند. حضرت موسی با تمام تلاش خود نتوانست عادت گوساله طلایی پرستیدن را از میان قوم خود ریشه‌کن کند. در سفر خروج می‌خوانیم که موسی به کمک کاهنان، سه هزار تن از این بت‌پرستان را کشت. با گذشت زمان مفهوم «یهوه» تغییر کرد و به صورت خدای ملی درآمد و تا حدی شرک جای خود را به وحدت سپرد. خدای یهود معصوم از خطا نبود، ازجمله اشتباهات این خدا آفرینش آدم و رضایت دادن به پادشاهی شاؤل بود که براین اعمال پشیمان شد ولی فرصت گذشته بود. دیگر آنکه در این خداگاهی علامت حرص، خشم، کج‌خلقی مشاهده می‌شود. از مکر و حیله ابائی ندارد و خلاصه، این خدا از بسیاری جهات به انسان شباهت دارد. این خدا می‌گوید: «و رأفت می‌کنم بر هرکه رؤف هستم و رحمت خواهم کرد بر هرکه رحیم هستم» یهوه با صلح‌وصفای بیمعنی کاری ندارد و می‌داند ارض موعود جز با شمشیر به‌دست نخواهد آمد. او خدای جنگ است و آنقدر سخت انتقام است که می‌خواهد همه قوم یهود را به کیفر آنکه گوساله زرین را پرستیده‌اند، هلاک کند و موسی ناچار می‌شود از وی بخواهد و مسألت کند تا جلو خود را بگیرد و از این‌کار دست بردارد. موسی به یهوه می‌گوید: «از شدت خشم برگرد و از این قصد بدی به قوم خویش رجوع فرما!» پس

خدا از گفته خود برگشت. پس‌ازآنکه قوم یهود از موسی نافرمانی کرد یهوه تصمیم می‌گیرد که این قوم را از کوچک و بزرگ از میان بردارد ولی باز موسی رحمت وی را به یادش می‌آورد و می‌گوید: «نیک بیندیشد که مردم پس از این‌کار درباره وی چه خواهند گفت.» از ملت خود آزمایشهای بسیار سخت می‌خواهد؛ ازجمله از ابراهیم خواستار می‌شود که جگرگوشه خود را قربانی کند. ابراهیم مانند موسی خدای خود را به جانب رحمت و بخشایش می‌کشاند. ویل دورانت می‌گوید:

دین، خود بخوبی مجسم می‌سازد که چگونه تکامل و تطور اخلاقی بشر مستلزم آن است که در زمانهای متوالی، آدم در تصویری که از خدای خود می- سازد تجدیدنظر کند تا آن را با این تطور اخلاق هماهنگ سازد. لعنتهایی که یهوه در مقابل نافرمانی به ملت برگزیده خویش می‌فرستد خود سرمشق لعنت و دشنام است و شاید همینها الهامبخش کسانی بوده است که در محاکم تفتیش دینی اسپانیا حکم به سوزاندن کافران می‌دادند، یا اشخاصی مانند اسپینوزا را از جامعه طرد می‌کردند. «56»

یهودیان کمتر به زندگی دیگری پس از مرگ اشاره می‌کردند و در دین آنها هیچ‌چیز درباره خلود آدمی نیامده و پاداش و مزد عبادت را در همین جهان می‌دانستند. در آن زمان که یهودیان امید آقایی و سلطنت در این سرزمین را از دست دادند به فکر جاودانی بودن روح افتادند و احتمال دارد که این اندیشه را از ایرانیان یا مصریان گرفته باشند. از همین تطور

---

(56). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 464.

و تکامل روحی است که دین مسیحیت بیرون آمده است.

شماره پیامبران

بطور کلی آسیای جنوبی غربی زادگاه پیغمبران است. در این مقال بیمناسبت نیست سطری چند در عدد انبیا از کتاب روضهٔ الصفا نقل کنیم:

در کمیت پیغمبران اختلاف کرده‌اند و اکثر ارباب تاریخ گفته‌اند که از وقت آدم تا زمان خاتم، 124 هزار پیغمبر مبعوث شده‌اند و «ابن حنان» در صحیح خود بدین قول اشاره کرده و جمعی را عقیده آن است که عدد ایشان از هشتهزار تجاوز نکرد.

و ابو العلای موصلی در جامع خود موافق این قول روایت می‌کند که حضرت رسالت پناه (ص) چنین فرموده که: باریتعالی مرا که محمدم بر اثر هشتهزار پیغمبر مبعوث گردانید و این هشتهزار پیغمبر چهار هزار به هدایت و ارشاد بنی اسرائیل مأمور بودند و چهار هزار دیگر به امم مختلفه و فرق متباینه ... فرقه اولی گویند که ازجمله 124 هزار، سیصد و سیزده‌نفر مرسلند و باقی غیر مرسل؛ و مرسل آن است که وحی الهی بر وی بتوسط جبرئیل (ع) نازل شد، اعم از آنکه صاحب صحیفه و کتاب باشد یا نی؛ و نبی غیر مرسل آن است که بنابر الهام بمجرد مقام به دعوت قومی مأمور شده باشد و مرتبه پیغمبران منحصر در چهار قسم است: نبوت و رسالت و اولوالعزم و خاتمیت ... «57»

خیرخواهان قوم

گودالی که میان توانگران و بیچیزان پیدا شده بود سبب گردید که عده‌ای مانند «عاموس» و «اشعیا» زبان به نکوهش ثروتمندان بگشایند.

از دوره سلیمان به بعد تجمل و شکوه دربار پیوسته رو به افزایش بود، ثروتهای شخصی زیاد می‌شد، کلبه‌ها و محله‌های کثیف نیز در کنار آنها به وجود می‌آمد، بهره‌کشی از مردم و ربا- خواری رسم متعارفی بود که میان زمینداران، بازرگانان و رباخوارانی که اطراف معبد را احاطه کرده بودند، جریان داشت. همین وضع آشفته و انحطاط اقتصادی و سیاسی و مذهبی سبب گردید که عده‌ای از زهاد قوم بنی اسرائیل که به صورت خرده‌گیران و نقادان زمان خود درآمده بودند، زمامدار سیاست کوچه و بازار شوند و مردم ثروتمند را از عواقب کار خود بترسانند. غیر از این جماعت نیک‌اندیش و خیرخواه جمعی شیاد و هوسباز نیز به نام غیبگویی سعی در فریب مردم داشتند. عاموس خود را پیامبر نمی‌دانست، او چوپان ساده‌ای بود که از وضع غیرطبیعی زمان خود و اختلاف فراوانی که در زندگی مردم وجود داشت به وحشت افتاد و زبان خود را چون تازیانه‌ای بر پیکر ثروتمندانی که از رنج بینوایان متأثر نمی‌شدند، مسلط ساخت. وی گفت:

بنابراین چونکه مسکینان را پایمال کردید و هدایای گندم را از ایشان گرفتید خانه‌ها را از سنگهای تراشیده بنا خواهید نمود، اما در آنها ساکن نخواهید شد و تاکستانهای دلپسند غرس خواهید نمود ولی شراب آنها را نخواهید نوشید.

وای بر شما که بر تختهای عاج می‌خوابید، در بسترها دراز می‌کشید و آلات

---

(57). روضة الصفا، پیشین، ج 1، ص 491.

موسیقی را مثل داود برای خود اختراع می‌کنید و شراب را از کاسه‌ها می‌نوشید و خویشتن را به بهترین عطریات تدهین می‌نمایید. [خدا می‌گوید] من از عیدهای شما نفرت و کراهت دارم ... اگرچه قربانیهای سوختنی و هدایای آردی خود را برای من بگذارید آن را قبول نخواهم کرد.

آهنگ سرودهای خود را از من دور کن زیرا نغمه بر بطهای ترا گوش نخواهم کرد. «58»

هوشع نیز از کسانی بود که با جمله‌های نیشدار ثروتمندان را تهدید می‌کرد و می‌گفت:

«البته گوساله سامری شکسته خواهد شد، بدرستی که باد را کاشتند پس گردباد را خواهند درویدند.» «59»

در کتابهای عاموس و اشعیاء آغاز مسیحیت و سوسیالیسم هردو دیده می‌شود و همین دو کتاب بمنزله سرچشمه‌هایی است که سازندگان کشورهای خیالی و مدینه‌های فاضله از آنها مدد گرفته و در خیال خود طرح کشورهایی را ریخته‌اند که فقر و جنگ نتواند در آنها برادری و صلحی را که حکمفرماست، تیره سازد ...

آنها کسانی هستند که برای برگردانیدن پروردگار جنگها به صورت پروردگار مهر و محبت سخت کوشیدند و این وظیفه سنگین را به عهده گرفتند. همانگونه که افراطیون قرن 19، مسیح را برای بسط اصول عقاید سوسیالیستی خویش بسیج کردند، آن مردم نیز یهوه را برای اشاعه اصول انسان‌دوستی بسیج کردند. «60»

«ارمیا» مانند هوشع درشمار منتقدین بزرگ به‌شمار می‌رفت، او معتقد بود که ضعف سیاسی، انحطاط ملی و کشیدن یوغ تسلط بابلیان همه کیفری بود که یهوه در برابر گناهانی

که قوم یهود مرتکب شده بودند به ایشان داده. او گفت: «در کوچه‌های اورشلیم گردش کرده ببینید و بفهمید و در چهارسوهایش تفتیش نمایید که آیا کسی را که با انصاف عمل نماید و طالب راستی باشد توانید یافت تا من آن را بیامرزم. همه‌جا را ظلم و ستم فرا گرفته و فسق و فجور پر کرده ... هریک از ایشان برای زن همسایه شیهه می‌زند.» «61» ارمیا به مردم ریاکار و عابدنمایی که مقداری از آنچه از دیگران ربوده‌اند با خود به معبد می‌آورند و نیاز می‌کنند، گفت که خدا از مردم قربانی نمی‌خواهد بلکه خدا خواهان انصاف و دادگستری است.

فساد و بدکاری نه تنها درمیان قوم یهود بلکه در بین اقوام دیگر و پیشوایان مذهبی و اجتماعی آنها نیز شایع شده بود، چنانکه کتب مذهبی به نوح نسبت مستی داده و به ابراهیم نسبت دروغگویی! و می‌گویند لوط با دختر خود جماع کرد و یهودا با عروسش زنا کرده است و داود با زن «اوریا» که یکی از خادمان او بود مرتکب زنا شد؛ و به «ابشالوم» پسر داود نسبت می‌دهند که با زنهای داود رابطه نامشروع داشته است. با این‌حال

---

(58). عهد عتیق، کتاب عاموس نبی.

(59). همان، کتاب هوشع نبی.

(60). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین.

(61). عهد عتیق، کتاب ارمیا.

اکثریت پیشوایان اجتماعی قوم یهود مردمی متقی و پرهیزگار بودند و با دلسوزی و علاقه فراوان مردم را به راه راست هدایت می‌نمودند و زورگویان و متجاوزان به حقوق اجتماعی را متوجه عواقب خطرناک کار خود می‌کردند.

عاموس طبقه متمولین را که بر تخت عاج تکیه می‌زنند و با بهترین عطریات بدن خود را می‌شویند و از بز و گوساله‌ای که از گله بینوایان ربوده‌اند خوراک می‌خورند نکوهش می‌کند و با وضوح تمام اظهار می‌دارد که: «زندگی باشکوه و مجلل این طبقه حتما در نتیجه فقر و بینوایی طبقه دیگر است.»

وی در جای دیگر گفت: «بوسیله باج و خراجی که شما از گندم بیچارگان دریافت می‌نمایید عمارات قشنگی برپا می‌کنید، فقرا خوراک اغنیا هستند و اغنیا بینوایان را چون گاو می‌دوشند.»

یکی دیگر از بشردوستان قوم می‌گوید: «خداوند کسانی را که پیوسته پهلوی خانه خود خانه دیگری می‌سازند و به مزرعه خود مزرعه دیگری می‌افزایند و خود را ارباب دیگران می‌نامند و برای فقیران جایی باقی نمی‌گذارند به لعنت ابدی گرفتار می‌نماید.»

در همین ایام که جمعی از منتقدین و خیرخواهان زبان به اعتراض گشوده علیه نظام موجود سخن می‌گفتند، گروهی از قوم یهود به نام «صنوعیان» برای اجرای عدالت، جمعیتی تشکیل دادند و مصرف طلا و نقره را ممنوع ساخته و مالکیت فردی را موقوف کردند، بطوری که هیچیک از آنان خانه اختصاصی نداشت. زندگی آنها از هرحیث اجتماعی بود، در خانه آنها بر روی همه رفقا که از خارج می‌آمدند، گشاده بود. جماعت صنوعیان فقط برای آنکه قوت بخورونمیری تهیه کنند به کار زراعت و ماهیگیری مشغول می‌شدند. از

بیم آز و طمع و عشق جمع‌آوری مال، هرگز به تجارت نمی‌پرداختند. با اینکه همه آزاد و باهم برابر بودند کوشش آنان برای جدایی از جریان عمومی دنیای آن روز مؤثر نیفتاد و این جمعیت پس از چندی از هم پاشید و عقربک تاریخ زمانه به عقب برنگشت و در خارج از محیط محدود آنها فعالیتهای مختلف اقتصادی و اجتماعی جریان داشت. طبقات مرفه و ممتاز به استثمارگری و ستمگری خود ادامه می‌دادند و پیشوایان اجتماعی زبان به طعن و لعن آنها می‌گشودند. ارمیا عقیده داشت که کاهنان و انبیا نیز از حیث فساد دست‌کمی از بازرگانان ندارند؛ آنها نیز مانند تمام مردم محتاج تطهیر اخلاقی هستند و باید همان‌گونه که تن خود را ختنه می‌کنند روح خود را نیز ختنه کنند. ولی گفته‌های او در نظر امیران و درباریان، آنهم در دوران جنگ با بابلیان، خیانت به میهن تلقی می‌شد.

ویل دورانت می‌نویسد: «در همان هنگام که بودا در هند مردم را به سرکوبی شهوات دعوت می‌کرد و کنفوسیوس در چین تخم حکمت را میان قوم خود می‌افشاند، اشعیای دوم با نثر شیوا و باشکوهی اصول یکتاپرستی را برای یهودیان تبعیدی به صورت آشکاری بیان می‌کرد و بر آنان خدای مهربانی را عرضه می‌داشت که مهر و محبت و بخشایش وی با یهوه خشمناک و سختگیر اشعیای اول به هیچ‌وجه قابل مقایسه نبود ... مقصود وی آن بود که در دل شکسته مردم تبعید شده نور امیدی بتابد ... اشعیای دوم پیشگویی می‌کند که وسیله

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 211

آزادی قوم یهود سرزمین ایران است و اظهار می‌دارد که کورش شکست‌ناپذیر است و بر بابل مسلط خواهد شد و قوم یهود را از اسارت نجات خواهد داد، آنگاه به اورشلیم بازخواهند گشت و معبد تازه و شهری نو خواهند ساخت که چون بهشت خواهد بود ...

شاید محرک اشعیای دوم در توجه به یک خدای واحد جهانی، جنبشی بوده است که در ایران پیدا شد و نیرومندی مردم آن تمام دولتهای شرق نزدیک را در زیر فرمان این کشور درآورد و همه آنها را در امپراتوری عظیمی قرارداد که از لحاظ پهناوری و سازمان اجتماعی هیچ‌یک از سازمانهای دیگری که می‌شناختند به پای آن نمی‌رسید. این خدا مانند یهوه موسی چنین نمی‌گوید که:

«من خدای پروردگار تو هستم تو نباید در برابر من خدایان بیگانه داشته باشی!» بلکه می‌گوید: «من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی!» ... ساعتی که کورش همچون مرد جهانگشایی به بابل در آمد و یهودیان اسیر را آزاد گذاشت تا به سرزمین خود بازگردند یکی از باشکوهترین ساعات تاریخی بنی اسرائیل به‌شمار می‌رود. شاهنشاه ایران بابل را به حال خود واگذاشت و به مردم آن آزاری نرسانید و به خدایان آن سر اطاعت فرود آورد. (گو اینکه این اطاعت ظاهری و مشکوک به نظر می‌رسد.) کار دیگر کورش آن بود که سیم‌وزری را که نبوکد نصر از معبد اورشلیم به غارت برده بود و هنوز در بابل باقی بود به‌جای خود بازگردانید.» «62»

عهد موسی و قوانین او

پس‌ازآنکه بنی اسرائیل به همت کورش آزاد شدند و راه وطن پیش گرفتند دولتی غیرنظامی تشکیل دادند و با استفاده از امنیت و آرامشی که حاصل شده بود، به یاری پیشوایان مذهبی، به تدوین قوانینی که مبتنی بر سنن و احادیث علمای دین بود، مبادرت کردند. در سال 444 ق. م.

«عزرا» که از کاهنان دانشمند یهود بود یهودیان را برای اجتماع تاریخی مهمی دعوت کرد و از صبحگاه تا نیمروز سفر شریعت موسی را بر ایشان فروخواند. پس کاهنان و پیشوایان سوگند یاد کردند که آن دستورها را راهنمای قانونی و اخلاقی خویش قرار دهند و تا ابد از آن پیروی کنند.

در چگونگی تدوین تورات که شامل اسفار پنجگانه عهد عتیق یعنی سفر پیدایش، سفر خروج، سفر اعداد، سفر لاویان، و سفر تثنیه است، سخن بسیار گفته‌اند. آنچه مسلم است قسمت اول تورات که عهد عتیق نام دارد شامل داستانهای دوره بداوت، قوانین مذهبی، تاریخ فلسطین، و سرودهای جالب و دلپذیری است که از روح ادبی دنیای قدیم حکایت می‌کند.

«در سال 1546 میلادی شورای «ترانت» شک‌وتردید درباره الهی و آسمانی بودن کتب عهد قدیم و جدید را ممنوع ساخت. کنیسه‌های یهود و کلیساهای مسیحی این کتب را وحی الهی می‌دانستند ... در قرن هفدهم فیلسوف یهودی و هلندی موسوم به اسپینوزا در کتاب خود: مذهب و سیاست تناقضات و اختلافات کتاب مقدس را بیان کرد، و دانشمندانی را

---

(62). قسمتی از مطالب این فصل خلاصه‌ای است از: فلیسین شاله، تاریخ مالکیت، ترجمه فخری ناظمی، ص 39 به بعد.

که معتقدند این تناقضات ظاهری ست به باد ریشخند گرفتند. ریشارد سیمون فرانسوی در سال 1678 در کتاب انتقاد تاریخی از کتاب عهد قدیم نوشت: از پنج کتاب نخستین عهد عتیق آنجا که از مرگ حضرت موسی بحث می‌کند، نمی‌تواند از وی باشد ... دانشمندان عقیده دارند که داستانهای مخصوص به «یهوه» در «یهودا» و داستانهای مخصوص به «الوهیم» در «افراییم» نوشته شده و پس از سقوط سامره آن دو دسته داستانها را با یکدیگر مخلوط کرده و از آن داستان واحدی ساخته‌اند. سفر تثنیه ظاهرا بوسیله نویسنده یا نویسندگانی دیگر نوشته شده ...

داستانهای آفرینش و فریب خوردن آدم و طوفان نوح از سرچشمه افسانه‌های بین النهرین گرفته شده که ریشه آنها به سه هزار سال قبل از میلاد و پیشتر از آن می‌رسد. احتمال دارد که بعضی از این داستانها را یهودیان در زمان اسارت خود در بابل از مردم آن سرزمین اخذ کرده باشند، و احتمال بیشتر آن است که پیش از آن زمان از منابع سومری و سامی قدیم که مشترک میان تمام مردم شرق نزدیک بوده است، این داستانها به ایشان رسیده باشد.» «63»

چگونگی پیدایش زمین و موجودات در نظر تورات

در بخش اول تورات که سفر پیدایش یا تکوین نام دارد، درباره ماهیت جهان و چگونگی پیدایش آن‌چنین اظهارنظر می‌شود:

ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید؛ و زمین تهی و بایر بود و تاریکی سطح آبها را فروگرفت؛ و خدا گفت، روشنایی بشود و روشنایی شد؛ و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت و روشنایی را روز و تاریکی را شب

نامید (روز اول)- در روز دوم خدا گفت، فلکی باشد در میان آبها و آبها را از آبها جدا کند ... و چنین شد و خدا فلک را آسمان نامید. در روز سوم خدا گفت آبها در زیر آسمان در یکجا جمع شوند و خشکی ظاهر گردد و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها را دریا؛ و خدا گفت زمین نباتات برویاند. روز چهارم خدا گفت نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند ... خدا دو نیر بزرگ ساخت: «نیر اعظم» را برای سلطنت روز و «نیر اصغر» را برای سلطنت شب.

روز پنجم خدا گفت آبها به انبوه جانوران پرشود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند. روز ششم خدا گفت زمین جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد ... و خدا گفت آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و تمامی زمین و حشراتی که بر زمین می‌خزند حکومت نماید ... روز هفتم خدا از کارهای خود فارغ می‌شود و این روز را مبارک و میمون می‌خواند ...

در باب سوم تورات راجع به خلقت آدمیان چنین آمده است:

خداوند بنی آدم را از خاک زمین سرشت و در بینی او روح و حیات دمید و آدم نفس زنده شد و با حوا در باغ عدن جای گرفت. در وسط باغ دو درخت بود که یکی درخت معرفت و دیگری درخت حیات نام داشت و

---

(63). فلیسین شاله، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ترجمه دکتر خدایار محبی، ص 273 به بعد.

خداوند آدم و حوا را از خوردن میوه این درخت منع کرده بود؛ تا روزی مار، حوا را به خوردن میوه معرفت ترغیب کرد. و او پس از خوردن، میوه‌ای از این درخت به آدم داد. از برکت تناول این میوه از نعمت عقل و معرفت بهره‌مند شد ولی چون آدم و حوا برخلاف دستور خدا از این میوه خورده بودند برای آنکه به میوه حیات دست نیابند از بهشت رانده شدند. «64»

جالب توجه است که

این حکایت قبل از موسی و پیش از تورات با مختصر تفاوت درمیان اکدیها و سومریها شهرت داشته و از آنان به کلدانیها و آشوریها رسیده است. در نتیجه حفریات و کاوشها، یک کتیبه سنگی به دست آمده که در آن، درخت معرفت در وسط قرار گرفته و آدم و حوا در دو طرف آن برروی چهارپایه نشسته‌اند و مار در پشت‌سر حوا ایستاده است. این کتیبه آشوری از نفایس زیرخاکی است و اکنون در موزه بریتانیا می‌باشد. «65»

در باب ششم تورات چنین آمده است: «خداوند پس از چندی از کرده پشیمان شد و تصمیم گرفت نسل آدمی را براندازد. پس به نوح فرمان داد که برای رهایی خود و کسانش کشتی بسازد و او کشتی ساخت و طوفان درگرفت و همه مخلوقات را جز آنها که در کشتی بودند به دیار نیستی فرستاد.» سپس در تورات می‌نویسد که: «پسران نوح هریک در یکی از قطعات سه‌گانه جای گرفتند و به زندگی و زادوولد مشغول شدند. مردم افریقا فرزندان «حام»، اروپاییان فرزند «یافث»، و سکنه آسیا اولاد «سام» می‌باشند.» ویل دورانت می‌گوید: «داستانهای لذتبخش آفرینش و فریب خوردن آدم و طوفان نوح از سرچشمه افسانه‌های بین النهرین گرفته شده که ریشه آن به سه هزار سال قبل از میلاد و پیشتر از آن می‌رسد ... احتمال دارد که بعضی از این داستانها را یهودیان در زمان اسارت خود در بابل

از مردم آن سرزمین اخذ کرده باشند و احتمال بیشتر آن است که پیش از آن زمان از منابع سومری و سامی قدیم که مشترک میان تمام مردم شرق نزدیک بوده است، این داستانها به ایشان رسیده باشد. قصه بهشت تقریبا در تمام داستانهای توده‌ای جهان؛ در مصر، هند، تبت، بابل، ایران، یونان، پولینیزی، مکزیک و غیر آن آمده است. در بیشتر این بهشتها سخن از درختانی است که نزدیک شدن به آنها حرام است، یا سخن از مار و اژدهایی است که نعمت جاودانی بودن را از انسان ربوده و به عبارت دیگر بهشت را مسموم ساخته‌اند.»

این بود خلاصه‌ای از جهان‌بینی تورات در زمینه پیدایش جهان و ظهور انسان. حال ببینیم ولتر، نویسنده قرن هیجدهم فرانسه، دراین‌باره چه می گوید:

اگر خدا تورات و انجیل را انشاء نموده جای بسی تعجب و شگفتی است، زیرا این خدا درباره نجوم دارای افکار بس نادرستی است. علم ازمنه و تاریخ را نمی‌داند، از جغرافیا هم بی‌اطلاع است ... و در موضوع اخلاق با خودش

(64 و 65). تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ص 103.

توافق ندارد. آیا ممکن است فکر کرد که همان خدایی که قانون قصاص (چشم در ازای چشم، و دندان در ازای دندان) را انشاء نموده است در انجیل به ما دستور بدهد که اگر بر گونه چپ ما سیلی زدند گونه راستمان را نشان دهیم و اگر جامه ما را دزدیدند باز شنل

خود را هم به دزد بدهیم (در برابر شرور مقاومت نکنید) آیا این قانونی است که با حکم تورات توافق دارد؟

آیا چگونه می‌توان افسانه‌های کتب مقدس یهود و مسیحی را باور کرد و معجزاتی را که دایما در طی تاریخ یهود به ظهور رسیده، باور داشت که در نتیجه ظهور این معجزات عبور از دریای سرخ و اردن با پای خشک و متوقف ساختن آفتاب از طرف یوشع ... میسر گشت ... چه بسا حکایات عنیف و باورنکردنی درباره این پیغمبران که یکی به خوردن مهوعترین غذاها و دیگری به جماعهای مشمئزکننده محکوم گردیده، به چشم می‌خورد. علاوه‌براین، رسواییهای دیگری که معلوم نیست خداوند از چه‌رو نصیب آنها گردانیده در تورات وجود دارد ... خیر حقیقتا نمی‌توان ذره‌ای از این مطالب بی‌سروته را باور کرد ... «66»

قوانین و تعلیمات موسی

چنانکه اشاره کردیم اصول عقاید مذهبی و قوانین مدنی و اجتماعی قوم بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی تنظیم شده است. موسی 13 قرن قبل از عیسی مردم را به پرستش خدا «یهوه» دعوت کرد.

عبادت در این مذهب سخت دشوار و تابع مقررات سنگینی است. از جمله عبادات اجرای نذورات، قربانی، اجتناب از خوردن گوشت حیوانات ناپاک، اجرای مراسم مذهبی در عید فصح و سایر اعیاد بوده است. «رنان» درباره این قوانین می‌گوید: «این قانون موحشترین وسیله شکنجه‌ای است که تاکنون اختراع شده.»

در این شریعت همه‌چیز از خوراک خوردن، پزشکی و بهداشت شخصی و مسائل مربوط به حیض و نفاس و بهداشت عمومی، انحرافات جنسی و شهوات حیوانی، عنوان واجبات و محرمات دینی و الهی پیدا کرده است.

قوانین مدنی و اجتماعی موسی شبیه به مجموعه قوانین حمورابی است. در این قوانین از طرز کیفر گناهکاران، قواعد و رسوم زناشویی، طرز رفتار با بیوه‌زنان، رحم به یتیمان، حقوق زن و شوهر و غیره سخن رفته است.

واضعین تلمود

برای آنکه مجموعه قوانین و تعالیم موسی دستخوش فنا و تباهی نشود، در کنیسه‌ها و مدارس فلسطین و بابل کاتبین و فقهای یهود به تدوین و تنظیم تلمود یا مجموعه قوانین و احادیث موسی همت گماشتند. «بعد از پراکندگی یهود در سال هفتاد میلادی چون فرقه صدوقیها از بین رفت و خاخامها سنت فریسیان را به میراث بردند، کلیه یهودیان ارتدکس قانون شفاهی را نیز از احکام الهی شمردند و آن را به اسفار

---

(66). آندره کرسون، فلاسفه بزرگ، ترجمه کاظم عمادی.

ضمنا برای آشنایی بیشتر درباره پیدایش زمین و انسان رجوع کنید به صفحات پیش (فصل اول).

خمسه ضمیمه کردند و از مجموع این دو، تورات یا قانون به وجود آمد که برطبق آن زندگی می‌کردند.

تلمود مانند کتاب مقدس، وحی خداوندی علیم و قادر مطلق را مسلم می‌گیرد.

این خدا بدون مجادله شبیه است به انسان؛ به این معنی که محبت می‌ورزد، متنفر می‌شود، خشمگین می‌گردد، می‌خندد، می‌گرید، پشیمان می‌شود، تعویذ می‌بندد، بر اریکه‌ای تکیه می‌زند که در اطرافش گروه اندر گروه فرشتگان و کروبیان حلقه زده‌اند، و هرروز سه‌بار تورات می‌خواند. الهیون یهود تصدیق می‌کردند که این قبیل صفات بشری تا اندازه‌ای جنبه فرضی داشته و می‌گفتند: «ما تعابیری را که خاص مخلوقات وی است به عاریت می‌گیریم و در مورد خود آفریدگار به کار می‌بریم تا کمکی به شناخت وی کرده باشیم.»

با اینکه در کتاب مقدس بحثی در پیرامون مجازات و پاداش پس از مرگ نیست بعضی از علمای یهود از بهشت و دوزخ سخن گفته‌اند و برخی دیگر معتقد بودند: «هیچکس نمی‌تواند از ماجرای بعد از مرگ سخن گوید» ادعیه و شعایر دینی یهود متنوع و مانند مقررات اسلامی کمرشکن بود. هر روز باید یک یهودی با ایمان ادعیه و آیاتی از کتاب مقدس بخواند.

بعضی از روحانیان مردم‌آزار گفته بودند که دعا وقتی مستجاب می‌شود که شخص در کنیسه بدان پرداخته باشد. گوشه‌گیری مردود و مقررات «سبت» سخت و دشوار بود.

یهودیت، مسیحیت و اسلام، هرسه در این نکته متفق الرأی بودند که یک اصول اخلاقی غیرمذهبی عملا مردود است و اکثریت افراد بشر را فقط با ترس از خدا می‌توان به رفتاری تحمل کردنی وادار ساخت. ادیان ثلاثه مذکور در حرمت خانواده، محترم شمردن ابوین و

دستگیری از خلق، متفق القولند. تلمود مانند تورات و قرآن تعدد زوجات را جایز می‌شمرد، طلاق با تراضی طرفین مجاز بود، زن را می‌شد بدون رضایت او طلاق داد ...

روی‌هم‌رفته قانون تلمود مانند قوانین اسلام از مرد جانبداری می کرد، گویی فقهای یهودی از قدرت زن بیم داشتند. از کلمات قصار یهودیان است که: «مردی که زن بد داشته باشد هرگز روی جهنم را نخواهد دید.» «67»

نمونه‌ای از قوانین موسی

کلمات و تعالیم مستقیم خدا

در باب بیستم از سفر پیدایش گفته‌های خدا «یهوه» با موسی و هارون برای قوم بنی اسرائیل بازگو شده است. چون این باب حاوی مهمترین احکام و قوانین موسی است و قسمتی از این تعالیم و احکام در شرایع و قوانین اسلامی مؤثر افتاده است، به نقل پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت: من هستم یهوه خدای توکه ترا از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم. ترا خدایان دیگر غیر از من نباشد. صورتی تراشیده و هیچ تمثالی ... برای خود مساز، نزد آنها سجده مکن

---

(67). ویل دورانت، عصر ایمان، ترجمه ابو القاسم طاهری، ص 6 به بعد و 25 به بعد (به اختصار).

و آنها را عبادت منما زیرا من یهوه خدای تو می‌باشم. خدای غیور هستم که انتقام گناه پدران از پسران تا پشت سیم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند، می‌گیرم و تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند، رحمت می‌کنم. نام یهوه خدای خود را به باطل مبر ... روز «سبت» را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی. شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را به جاآور، اما روز هفتمین سبت یهوه خدای توست، در آن روز هیچ‌کار مکن، تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمه‌ات و مهمان تو که درون دروازه‌های تو باشد؛ زیرا که در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را در آنهاست بساخت و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خوانده آن را تقدیس نمود.

پدر و مادر خود را احترام نما، قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، بر همسایه شهادت دروغ مده، به خانه همسایه خود طمع مورز و به زن همسایه‌ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ‌چیزی که از آن همسایه تو باشد طمع مکن ... «68» و خدا به موسی گفت به بنی اسرائیل چنین بگو شما دیدید که از آسمان به شما سخن گفتم با من، خدایان نقره و خدایان طلا برای خود مسازید، مذبحی از خاک برای من بساز و قربانیهای سوختنی خود و هدایای سلامتی خود را از گله و رمه خویش بر آن بگذران ... و بر مذبح من از پله‌ها بالا مرو مبادا عورت تو بر آن مکشوف شود.

در باب بیست و یکم و بیست و دوم سفر خروج نیز قسمتی از احکام موسی (ع) دیده می‌شود:

اگر غلام عبری بخری شش سال خدمت کند، در هفتمین، بی‌قیمت آزاد بیرون رود ... هرکه انسانی را بزند و او بمیرد، هرآینه کشته شود؛ هرکه آدمی را بدزدد و او را بفروشد یا

در دستش یافت شود، هرآینه کشته شود؛ و هرکه پدر یا مادر خود را زند، هرآینه کشته شود. هرکه پدر یا مادر خود را لعنت کند، هرآینه کشته شود. اگر دو مرد نزاع کنند و یکی دیگری را به سنگ یا به مشت زند و او نمیرد و لیکن بستری شود، زننده او ... عوض بیکاری، خرج معالجه او را بدهد ... جان به عوض جان بده و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پا به عوض پا، و داغ به عوض داغ، و زخم به عوض زخم، و لطمه به عوض لطمه. و اگر کسی چشم غلام یا چشم کنیز خود را بزند که ضایع شود او را به عوض چشمش آزاد کنند ...

هرگاه گاوی به شاخ خود، مردی یا زنی را بزند که او بمیرد گاو را البته سنگسار کنند و گوشتش را نخورند و صاحب گاو بیگناه باشد؛ و لیکن اگر گاو قبل از آن شاخ زن بود و صاحبش آن را نگاه نداشت ... گاو را سنگسار کنند و صاحبش را به قتل رسانند ... اگر گاو غلامی یا کنیزی بزند سی مثقال نقره به صاحب او داده شود

---

(68). به این فرمانها احکام عشره)Ten Commandments(گفته می‌شود.

و گاو سنگسار شود. اگر کسی گاوی یا گوسفندی بدزدد و آن را بکشد یا بفروشد به عوض گاو، پنج گاو و به عوض گوسفند، چهار گوسفند بدهد ... اگر کسی دختری را که نامزد نبود فریب داده با او هم‌بستر شد البته می‌باید او را زن منکوحه خویش سازد و هرگاه پدرش راضی نباشد، موافق مهر دوشیزگان، مهری بدو باید داد. هرکه با حیوانی مقاربت کند ... هرکه برای خدایی غیر از یهوه و بس قربانی گذراند، البته هلاک گردد ... غریب را

اذیت مرسانید، بر بیوه و یتیم ظلم مکنید. اگر نقدی به فقیری قرض دادی ... هیچ سود بر او مگذار ...

در سفر تثنیه، باب 15، آیه 7 چنین آمده است که اگر «... یکی از برادرانت فقیر باشد دل خود را سخت مساز و دستت را بر برابر فقیر خود مبند.» و در باب 24 آیه 14 مذکور است: «بر مزدوری که فقیر و مسکین باشد خواه از برادرانت و خواه از غریبانی که در زمینت در اندرون دروازه‌های تو باشند ظلم منما.»

«به خدا ناسزا مگو و رئیس قوم خود را لعنت مکن ... خبر باطل را انتشار مده و با شریران همداستان مشو که شهادت دروغ دهی ... رشوت مخور زیرا رشوت بینایان را کور کند ... بر شخص غریب ظلم منما»

در باب بیست و پنجم سفر خروج خداوند به موسی خطاب کرده می‌گوید:

به بنی اسرائیل بگو که برای من هدایا بیاورند ... و این است هدایا که از ایشان می‌گیرید: طلا و نقره و برنج و لاجورد و ارغوان و کتان نازک و پشم بز و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز و چوب شطیم و روغن برای چراغها، و ادویه برای روغن مسح و برای بخور معطر و سنگهای عقیق و سنگهای مرصعی برای ایفود و سینه‌بند.

و سپس در این فصل از خصوصیات محل و طعام خدا و تابوت مطلای خدا و حلقه‌های زرین آن و تخت رحمت و دو کروبی طلایی سخن رفته است. خدا به موسی می‌گوید: «از بالای تخت رحمت از میان دو کروبی که بر تابوت شهادت می‌باشند با تو سخن خواهم گفت.» از فصل بیست و پنجم تا پایان فصل سی و یکم، خدا «یهوه» توقعات و انتظارات فراوان خود را بوسیله موسی به قوم بنی اسرائیل ابلاغ می‌کند و از آنها می‌خواهد که

بی‌کم‌وکاست، احکام، فرایض و گفته‌های او را به کار بندند و پس از ساختن «مذبحی برای سوزاندن بخور» و «حوضی برای شستن و آراستن آنها به انواع تزیینات» قربانیهای سوختنی و هدایای آردی و روغنی خود را به خدا تقدیم دارند. بسیاری از تعالیم مذهبی موسی در سفر لاویان تکرار شده. در باب بیستم سفر لاویان می‌نویسد: «کسی که با زن دیگری، یا زن پدر خود، یا عروس خود بخوابد یا لواط کند یا زنی و مادرش را بگیرد یا با بهایم جماع کند یا با خواهر خود جماع کند یا با زن حایض بخوابد، کشته خواهد شد.» در سفر تثنیه باب چهاردهم‌چنین تعلیم می‌دهد:

هیچ‌چیز مکروه مخور ... گاو و گوسفند و بز و آهو و غزال و گور و بز کوهی و ریم و گاو دشتی ... و هرحیوان شکافته سم و نشخوارکننده را بخورید ولی از خوردن

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 218

گوشت خوک، شتر، خرگوش و ونک احتراز کنید. از حیوانات آبی آنها را که پر و فلس دارند بخورید. از مرغان طاهر بخورید ولی از خوردن عقاب و حیوانات استخوان‌خوار و نسر بحر و لاشخوارها و غراب و شترمرغ و جغد و بوتیمار و قاز و امثال آنها و همه حشرات و میته‌ها خودداری نما.

برخلاف موسی، اشعیا به مراسم قربانی و اعیاد فراوان مذهبی توجه نداشت؛ او مانند کنفوسیوس و بودا می‌کوشید تا مردم را با حقایق و واقعیات زندگی آشنا سازد.

در کتاب اشعیا باب اول، بشدت به عوامفریبیها، درغگوییها و ریاکاریهای سران قوم یهود حمله شده است:

... ای حاکمان «سدوم» کلام خداوند را بشنوید، و ای قوم «عموره» شریعت خدای ما را گوش بگیرید. خداوند می‌گوید از کثرت قربانیهای شما مرا چه فایده است، از قربانیهای سوختنی قوچها و پیه‌پرواریها سیر شده‌ام و به خون گاوان و بره‌ها و بزها رغبت ندارم ... هدایای باطل دیگر میاورید. بخور نزد من مکروه است و غره ماه و سبت و دعوت جماعت نیز. گناه را با محفل مقدس نمی‌توانم تحمل نمایم. غره‌ها و عیدهای شما را جان من نفرت دارد. آنها برای من بار سنگین است که از تحمل نمودنش خسته شده‌ام. هنگامی که دستهای خود را دراز می‌کنید چشمان خود را از شما خواهم پوشانید ... زیرا که دستهای شما پر از خون است.

«... سروران متمرد شده و رفیق دزدان گردیده، هریک از ایشان رشوه را دوست می‌دارند و در پی هدایا می‌روند، یتیمان را دادرسی نمی‌نمایند و دعوی بیوه‌زنان نزد ایشان نمی‌رسد.»

غیر از اشعیا ارمیا و حزقیال، دیگر پیشوایان قوم بنی اسرائیل، مخصوصا عیسی مسیح، علیه تشریفات مذهبی نظیر هدایا و قربانیهای سوختنی قیام کردند و به مردم نشان دادند که این قربانیها و هدایا فقط کیسه روحانیان یعنی کاتبان و فریسیان را پر می‌کند.

باید راستگو و درستکار بود و به بنی نوع انسان عشق ورزید.

«تبلیغ دیانت موسی (برخلاف اسلام) درمیان مردم غیر یهودی، هرگز یکی از مبانی دین یهود نبود و هیچ یهودی نیز طبعا چنین وظیفه‌ای را بطور ارادی بر خود تحمیل نمی‌کرد.» «69»

«جالب توجه است که یهودیان قدیم به آخرت عقیده نداشتند و عالیترین پاداشها عبارت بود از عمر طولانی ... از مردگان و سرنوشت آنان چندان خبری ندارند، اندرزی که به

زندگان می‌دهند این است که از زندگی در کنار عزیزان خود بهره بردارند، زیرا که در جهان اموات که شما نیز مسافرین آن دیارید نه عملی هست نه فکری، نه علمی و نه هنری ...» «70»

---

(69). گیبون، انحطاط و سقوط امپراتوری روم، ترجمه ابو القاسم طاهری، ص 191.

(70). دکتر ترابی، تاریخ ادیان، ص 278.

یهودیان به آخرت معتقد نبودند

گیبون می‌نویسد:

... پس‌ازآنکه عزرا پیشینه‌های کهن دیانت یهود را به شکل نخستین بازگردانید تدریجا در بیت المقدس دو فرقه صدوقی و فریسی پدید آمد. دسته اول ... اعتقاد داشت که احکام موسی را باید به معنای لفظی و موبه‌مو رعایت کرد. همین فرقه صدوقی جدا مخالف با آرای مربوط به بقای روح بود و می‌گفت که تنها منبع معتبر در دین یهود، کتاب آسمانی تورات است و تورات اظهار نظری درباره فناناپذیری روان آدمی نمی‌کند. ولی فریسیان که به احادیث و آراء و عقاید دیگر اقوام نیز توجه داشتند اندک‌اندک مساله بقای روح را پذیرفتند. به این ترتیب می‌بینیم که از فلسفه بقای روح در احکام موسی اثری وجود ندارد. «71»

یکی از عالیترین تعلیمات موسی رعایت حال همسایگان است: «همسایه خود را مثل خویشتن دوست بدار!» هیلل، یکی از پیشوایان یهود، می‌گفت: «آنچه که به خود نمی‌پسندی به همنوع خود مپسند. شریعت این است و باقی همه تفسیر.» «72»

خانواده

در شریعت موسی پس از معبد، خانواده بزرگترین مقام و منزلت را دارا بود. ویل دورانت می‌نویسد: «این اهمیت و احترامی که در آن زمان برای خانواده گذاشته شده بود در تمام قرون وسطی و قرون جدیده در اروپا مراعات می‌شد؛ ولی چون انقلاب صنعتی معاصر آغاز شد مقام خانواده نیز متزلزل گردید و انحطاط یافت.

خانواده عبرانی که در آن تسلط با پدر خانواده بود، سازمان اقتصادی و سیاسی وسیعی بود که تشکیل می‌شد از بزرگترین مرد زن‌دار خانواده و زنان و فرزندان ایشان و غلامی که ممکن بود در اختیار خانواده باشد که مجموع آنها بر کاشتن زمین و بهره‌برداری از آن توانایی پیدا می‌کردند. ولی ارزش سیاسی آن در این بود که نظم اجتماعی استواری برقرار می‌ساخت و باوجوداین نظم، جز در هنگام جنگ، ضرورتی برای موجود بودن دستگاه دولت و حکومت وجود نداشت. قدرت پدر در خانواده عملا نامحدود بود، زمین تنها به او تعلق داشت و فرزندانش تا زمانی می‌توانستند زنده بمانند که به فرمان او گردن نهند و در واقع خود وی عنوان دولت و حکومت را داشت. اگر فقیر بود می‌توانست دختران خود را پیش از بلوغ به عنوان کنیز بفروشد، و با آنکه در امر شوهر دادن دختران گاهی رضایت ایشان را نیز جلب می‌کرد، ولی معمولا حق داشت بدون جلب رضای آنان به هرکس بخواهد شوهرشان دهد. درمیان ایشان چنان شایع بود که پسر نتاج بیضه راست و دختر نتاج بیضه چپ است؛ و معتقد بودند که بیضه چپ کوچکتر و ضعیفتر از بیضه راست است. در

ابتدا مردی که زن می‌گرفت، به خانه زن خود انتقال پیدا می‌کرد و لازم بود پدر و مادر را رها کند و به قبیله زن خویش بپیوندد، ولی پس‌ازآنکه دستگاه سلطنت درست شد این عادت نیز رفته‌رفته از میان رفت.

فرمان «یهوه» به زن شوهردار چنین بود: «چشمت باید به شوهرت باشد و وی بر تو

---

(71). انحطاط و سقوط امپراتوری روم، پیشین، ص 198.

(72). تاریخ ادیان، پیشین، ص 280.

حکومت خواهد کرد.» باوجود آنکه از لحاظ رسمی و تشریفاتی، زن زیر فرمان مرد بود، اقتدار و احترام فراوان داشت و در تاریخ یهود نام زنهایی همچون ساره، راحیل، مریم و استر جلب توجه می‌کند. دبوره «73» زنی بود که مقام قضاوت داشت. داشتن چند فرزند برای زن افتخار بزرگی بود. عزوبت را گناهی بزرگ می‌شمردند. در بیست سالگی ازدواج اجباری بود، به دختران بیشوهری که در سالهای ازدواج بودند و نیز به زنان نازا به چشم حقارت می‌نگریستند، بچه انداختن و فرزند کشتن و قطع نسل را عملی کفرآمیز می‌دانستند. در کتاب امثال سلیمان زن کمال مطلوب چنین توصیف شده است: «زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد؟ او از لعلها گرانتر است، دل شوهرش بر او اعتماد دارد و محتاج منفعت نخواهد بود. برایش تمامی روزهای عمر خود خوبی خواهد کرد؛ پشم و کتان را می‌جوید و با دستهای خود به رغبت کار می‌کند، او مثل کشتیهای تجار است، خوراک خود را از دور می‌آورد، وقتی که هنوز شب است برمی‌خیزد و با اهل خانه‌اش

خوراک می‌خورد و به کنیزشان حصه ایشان را می‌دهد، درباره مزرعه فکر کرده، و از کسب دستهای خود تاکستان غرس می‌نماید. کمر خود را با قوت می‌بندد و بازوهای خود را قوی می‌سازد، چراغش در شب خاموش نمی‌شود، دستهای خود را به دوک دراز می‌کند، و انگشتهایش چرخ را می‌گیرد، دست خود را برای فقیران دراز می‌کند. قوت و عزت، لباس اوست، درباره وقت آینده می‌خندد، دهان خود را به حکمت می‌گشاید، و تعلیم محبت‌آمیز بر زبان وی است، پسرانش و شوهرش او را می‌ستایند.»

آنچه در بالا گفتیم مختصات زن کمال مطلوبی است که دست یافتن به آن آسان نیست. اگر گفته اشعیا را باور کنیم، زن اورشلیمی مانند همه زنهای عالم، لباس زیبا و زینت را دوست می‌داشته و درصدد صید کردن مردان بوده است. خداوند می‌گوید: «از آن جهت که دختران صهیون متکبرند و با گردن افراشته و غمزات چشم راه می‌روند و به ناز می‌خرامند و به پای خویش خلخالها را به صدا می‌آورند. الخ ...»

در کتب مذهبی یهود، از روابط جنسی قبل از ازدواج سخنی به میان نیست و بموجب مقررات معموله دختر باید روز ازدواج دوشیزگی خود را اثبات می‌کرد و الا سنگسار می‌شد تا بمیرد. با این‌حال، عمل زنا و لواط در بین یهودیان انتشار داشت. زنان بدکار در سراسر راههای بزرگ در کوهها یا زیر چادرها به‌سر می‌بردند و کار پیله‌وری و روسپیگری هردو را با هم انجام می‌دادند. سلیمان در این امور زیاد سختگیری نمی‌کرد و کار تساهل او به جایی کشید که معبد اورشلیم به صورت فاحشه‌خانه درآمد و موجب خشم و اعتراض یکی از مصلحان زمان شد.

مسائل عشقی بسیار نادر بود: «یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد و به سبب محبتی که به وی داشت در نظرش روزی چند نمود.» امر زناشویی بوسیله والدین عروس و داماد

از طریق خرید و فروش صورت می گرفت. حتی یعقوب «لیه» و «راحیل» را با کار خود خریداری کرد. پدر عروس در مقابل مهری که به عنوان بهای دختر خود دریافت می‌داشت او را به داماد واگذار می کرد. توانگران می‌توانستند چندین زن داشته باشند. چون برادری می‌مرد

---

(73). Deborah

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 221

به برادر دیگر واجب بود که هراندازه هم که زن داشته باشد زن برادر خود را به زنی اختیار کند، و اگر مرده برادر نداشت این کار بر نزدیکترین خویشان واجب می‌شد. زنا در آن زمان به معنی همخوابگی با زنی بود که مرد دیگری او را خریده است یعنی در واقع زنا عنوان تجاوز به حق مالکیت غیر داشت و زن و مرد زناکار هردو اعدام می‌شدند. اگر مرد عزبی با زن بیشوهر فسق می کرد، گناه قابل آمرزش بود.

برای آنکه خوانندگان بیشتر به جزئیات زندگی اجتماعی آن ایام واقف شوند، وصف زن بدعملی را عینا از کتاب مقدس کتاب حزقیال نبی، باب 16، نقل می کنیم:

اصل ولادت تو از زمین کنعان است، پدرت آموری و مادرت «حتی» بود. روزی که متولد شدی نافت را نبریدند و تو را به آب غسل ندادند و طاهر نساختند و نمک نمالیدند و به قنداقه نپیچیدند. چشمی بر تو شفقت ننمود و ترا بر روی صحرا انداختند و من از نزد تو گذر نمودم و ترا در خونت غلتان دیدم. ترا مثل نباتات صحرا بسیار افزودم تا بزرگ شدی و به زیبایی کامل رسیدی، پستانهایت برخاسته و موهایت بلند شد؛ لیکن برهنه و عریان

بودی. عریانی ترا مستور ساختم، با تو عهد بستم، تو از آن من شدی و ترا به آب غسل دادم، ترا از خونت طاهر ساختم و ترا به روغن تدهین کردم و ترا به لباس قلابدوزی ملبس ساختم و نعلین پوست خز به پایت کردم و ترا به کتان نازل آراسته و به ابریشم پیراسته ساختم و ترا به زینتها زیور دادم و دستبندها بر دستت و گردنبندی بر گردنت نهادم و حلقه در بینی و گوشواره در گوشهایت و تاج جمالی بر سرت نهادم. پس با طلا و نقره آرایش یافتی و لباست از کتان نازک و ابریشم قلابدوزی بود و آوازه تو به سبب زیباییت درمیان امتها شایع شد. اما به سبب زیبایی خود، زناکار گردیدی و زنای خود را بر هررهگذری ریختی. وای بر تو! وای بر تو! زیرا بعد از تمامی شرارت خود، خراباتها برای خود بنا نمودی و عمارت بلند در کوچه برای خود ساختی و برای هررهگذری پایهای خود را گشوده زناکاریهای خود را افزودی.

خشم مرا به هیجان آوردی، تمامی این اعمال را که کار زن زانیه سلیطه است، به عمل آوردی. به سر هرراه، خرابات خود را بنا نمودی و در هرکوچه عمارات بلند برای خود ساختی و مثل فاحشه‌های دیگر نبودی ... به جمیع فاحشه‌ها اجرت می‌دهند اما تو به تمام عاشقانت اجرت می‌دهی و دلشان را اجیر می‌سازی و کسی به تو اجرت نمی‌دهد پس عادت تو برعکس دیگران است.

مناظری از زندگی اجتماعی و اقتصادی

با مطالعه کتاب عهد عتیق، تنها با شرایع و قوانین روزگاران کهن آشنا نمی‌شویم بلکه کمابیش مناظری از حیات اقتصادی و اجتماعی آن ایام برای ما روشن می‌شود.

قوم بنی اسرائیل در انواع هنر و معماری شاهکار جالبی از خود به یادگار نگذاشته است؛ در ساختن بناها از سنگ، آجر، گچ و آهک استفاده می‌کردند.

صنعت آهنگری و نجاری نیز مورد توجه بود و هنرمندان از آهن و چوب، سر نیزه، ارابه

جنگی، ادوات زراعت و شخم زمین‌واره و تختخواب و غیره می‌ساختند. داستان کشتی نوح معرف درجه رشد صنعت تجاری در آن ایام است. می‌گویند یوسف شوهر مریم، نجار بود و حضرت عیسی در بدایت امر به کار نجاری اشتغال داشت. نجاران غیر از دروپنجره، تخت روان و هودج نیز می‌ساختند و آن عبارت از مرکب سر پوشیده‌ای بود که اشخاص محترم را با آن حمل‌ونقل می‌کردند. «ارابه سلیمان» ظاهرا بهترین نوع آنها بوده است. شیشه یکی از مصنوعات قدیمی است و نمونه‌هایی از ظروف شیشه‌ای در شام و فلسطین به دست آمده و ظاهرا اهل فن با امتزاج «نطرون» مذاب با شن به ساختن شیشه اقدام می‌کردند. ساختن چراغ شیشه‌ای در قدیم معمول بود؛ چراغهایی که از زیر خاک به دست آورده‌اند بیشتر از گل فخاری یا مس ساخته شده و ثروتمندان برای خود چراغدان طلایی تهیه می‌کردند که مرکب از پایه، ساقه و شش شاخه بود که ارتفاع آنها به چند قدم می‌رسید و بر سر هرشاخه چراغی بود که در داخل آن، روغن پاک تصفیه شده می‌ریختند و در تمام شب‌روشن نگاه می‌داشتند. در هیکل سلیمان، ده چراغدان طلایی بود. فتیله چراغ را از کتان یا لباس کهنه ترتیب می‌دادند. در کتاب مقدس به زندگی مجلل طبقات مرفه اشاره شده است. در کتاب تورات، کتاب اول- پادشاهان ضمن توصیف پادشاهی سلیمان می‌نویسد: «... آذوقه سلیمان برای هرروز سی کر «74» آرد نرم و شصت کر بلغور بود و ده گاو پروار و بیست گاو از چراگاه و صد گوسفند سوای غزالها و آهوها و گوزنها

و مرغهای فربه ... و سلیمان را چهل هزار آخور است به جهت ارابه‌هایش و دوازده هزار سوار بود.»

در باب دوم، کتاب دوم- تواریخ ایام، می‌خوانیم که:

سلیمان قصد نمود که خانه برای اسم یهوه و خانه بجهت سلطنت خودش بنا نماید، و سلیمان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت آنها شمرد و سلیمان نزد «حورام» پادشاه «صور» فرستاده گفت چنانکه با پدرم داود رفتار نمودی و چوب سرو آزاد برایش فرستادی تا خانه جهت سکونت خویش بنا نماید، همچنین با من رفتار نما ...

کسی را برای من بفرست که در کار طلا و نقره و برنج و آهن و ارغوان و قرمز و آسمانجونی ماهر و در صنعت نقاشی دانا باشد ... زیرا خانه‌ای که من بنا می‌کنم عظیم و عجیب است و اینک به چوب بران که این چوب را می‌برند من بیست‌هزار کر گندم کوبیده و بیست هزار کر جو و بیست هزار پیت شراب و بیست هزار پیت روغن برای بندگانت خواهم داد.

شرح ولخرجیها و تجملات و طلاهایی که در این بنا به کاررفته است، در باب سوم تا پنجم، به تفصیل ذکر شده است.

بطور کلی یهودیان فرزندان خود را به کار و صنعت مشغول می‌کردند. یک ضرب المثل یهودی می‌گوید: آنکه پسر خود را صنعت مفیدی نیاموزد وی را به دزدی واداشته است.

---

(74). به ضم اول، واحد وزنی معادل 10900 مثقال (فرهنگ معین).

نقاشی و مجسمه‌سازی زیاد مورد توجه بود. فرمان مذهبی این بود که هیچگونه صورت مجسمی از خدا نسازند؛ با این حال ملل شرق حتی یهودیان به زیور بستن و خودآرایی توجه مخصوص داشتند. استعمال طوقها، گوشواره‌ها، دستبندها و حلقه‌های بینی سابقه‌ای بس کهن دارد. پیروان عیسی برخلاف مردم عصر خود به زیور ظاهر توجه نمی‌کردند و کردارنیک و روح سلیم را بهترین زینت می‌شمردند. با این‌حال، طبقات مرفه اعم از مردان و زنان از آرایش غافل نبودند و در اعیاد و ایام عزاداری سروریش خود را با روغنهای معطر تدهین می‌کردند. مصریان قدیم جز در ایام ماتم، مویهای سر و ریش خود را می‌تراشیدند، ولی آشوریها، بابلیها و قوم یهود از تراشیدن موی سروروی، خودداری می‌کردند. بطور کلی، ریش بلند و انبوه نشانه وقار و احترام اشخاص بود و برعکس، ریش تنک (کوسه) عیبی عظیم به‌شمار می‌رفت. ناسزا گفتن به ریش، و تف انداختن به آن، بی‌احترامی بزرگ بود.

بریدن و کندن ریش علامت تحقیر و بیحرمتی به حساب می‌آمد.

لباس

لباس پیشینیان عبارت بود از پیراهن، عبا، کمربند، عمامه و کفش.

پیراهن لباسی بود که بدن را از شانه تا زانو می‌پوشانید و ابتدا آستین نداشت ولی بتدریج به پیراهنها آستین اضافه شد و بلندتر گردید و کمربندی بر آن افزودند.

جنس پیراهن از کتان و پشم بود. معمولا کمربند را وقتی می‌بستند که آماده کار بودند. گشادن کمر- بند نشانه استراحت بود. کمربند از ریسمان، پارچه و یا پوست بود. علاوه بر سنگهای گرانبها و سنجاقها، به گاه جنگ، شمشیر، خنجر و کارد را نیز به کمر می‌بستند. عبا را نیز که لباسی مربع مستطیل بود گاه به دوش می‌افکندند و زمانی زیربغل می گذاشتند و هنگام شب به عنوان روپوش از آن استفاده می کردند. در زمستان به‌جای عبا پوستینی از پوست گوسفند یا بز بر دوش می گرفتند. در روزگار قدیم بین لباس زنان با مردان فرق زیادی نبود. دستمالها را یا بر دست می گرفتند، یا بر صورت می‌افکندند. کفشها بیشتر از چوب یا پوست بود که بوسیله ریسمانهای پوستی به پای خود می‌بستند. اغنیا لباس خود را با جواهر، طلا، نقره و سنجاق زینت می‌دادند.

با اینکه نظافت زیاد مورد توجه نبود، ظاهرا بعضی املاح و قلیائیات را با روغن و دهنیات دیگر مخلوط می کردند و صابونی مایع درست می کردند که برای شستن تن، لباس و تصفیه فلزات به کار می‌رفت.

خوراک

از انواع خوردنیها در روزگار قدیم اطلاع دقیقی نداریم. تهیه غذا معمولا با زنان بود؛ ولی خانواده‌های توانگر معمولا آشپز زن یا مرد نگاه می‌داشتند. گوشت حیوانات را پس از ذبح فورا می‌پختند، یا در آتش بریان می کردند و پس‌ازآنکه با نمک می‌آمیختند بر سر سفره می‌آوردند. شوربا و گوشت را علیحده بر سر سفره می- چیدند. از قدیم همکاسه شدن و باهم غذا خوردن دلیل صمیمیت و اتحاد بود و همواره افراد یک خانواده گرد یک سفره مجتمع می‌شدند و باهم غذا می‌خوردند.

بعضی از ملل باستانی را عادت براین بود که گرد میز مربع یا مستطیلی مجتمع می- شدند و به تناول غذا می‌پرداختند؛ و گاه میزبان اگر لقمه لذیذی در سفره می‌یافت با دست خود

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 224

بردهان مهمان می گذاشت. با دست غذا خوردن کاری معمولی بود. شخصیتهای بزرگ غالبا غذای خود را از سایرین جدا می کردند و آش یا غذای مایع را با قاشق صرف می‌نمودند. از قدیم همکاسگی و همغذایی را شرط صداقت و یکدلی می‌دانستند. در یکی از کتب مذهبی عهد عتیق چنین می‌خوانیم: «و آن دوست خالص من که بر او اعتماد می‌داشتم و نان مرا نیز می- خورد، پاشنه خود را بر من نیز بلند کرد.» دادن ولیمه از قدیم معمول بود. معمولا گوسفندی برای این موضوع می کشتند و ساق و ران او را پیش عزیزترین مهمان می گذاشتند.

اوقات غذا تقریبا در طول زمان تغییر نکرده است. تمام انواع غذای اصلی را ظهر، و شام را موقع غروب تناول می کردند. شستن دست قبل از غذا پیش‌ازهمه، بین ملل شرق معمول بود. در انجیل کسانی که با دست نشسته غذا می‌خورند ملامت شده‌اند. هنگام نشستن بر سر سفره، رعایت مقام و منزلت هرکس واجب بود.

ازدواج و طلاق

ازدواج از دیرباز تحت شرایط خاصی صورت می گرفت. موسی بموجب قوانینی چند ازدواج با محارم نظیر مادر، خواهر، زن‌پدر و نیز ازدواج با دختر دختر و دختر پسر، و دختر زن پدر و عمه و خاله و زن‌عمو و عروس و زن برادر و غیره را منع کرد. همچنین ازدواج دو خواهر را ممنوع نمود و مقرر داشت که چون برادری بی‌اولاد درگذشت، بر برادر او

واجب است که زوجه بیوه برادر را تزویج کند و نسل برادر متوفی را برقرار سازد. در شریعت موسی قصاص زنا، سنگسار کردن زانی و زانیه بود؛ ولی مسیح فقط سزای این عمل را طلاق‌نامه تعیین کرد. از قدیم در مشرق‌زمین عمل ازدواج با اجازه و موافقت خویشاوندان طرفین صورت می‌گرفت و غالبا داماد مهر را به پدرزن خود تسلیم می‌کرد؛ یعنی در واقع داماد عروس خود را می‌خرید. در دوره نامزدی در بین بسیاری از ملل، گفتگو بین مرد و زن با واسطه صورت می‌گرفت. هنگام عروسی، داماد و عروس خود را با البسه فاخر می‌آراستند، عروس جواهرات و تاجی از گل برسر می‌نهاد. عروسی با چراغانی و ولیمه توأم بود. ضیافت اشراف تا هفت روز طول می‌کشید. طلاق از قدیم ناپسند بود.

پیروان موسی، گاه به جزئی سبب، زن خود را طلاق می‌دادند و طلاقنامه‌ای به او تسلیم می- کردند که در آن، تاریخ طلاق و سبب آن و اجازه اختیار شوهر جدید مسطور بود. مرد می- توانست مادام که زن سابق او شوهر تازه‌ای اختیار نکرده به او رجوع کند و از قراری که از انجیل مرقس معلوم می‌شود: «در ایام آخرین، زوجه نیز زوج خود را طلاق می‌داده است.» ولی مسیحیت با عمل طلاق بسختی مخالفت نمود. مردانی را که با عمل طلاق رشته زناشویی را می‌گسستند بسختی ملامت کرده و طلاق را جز بعلت زنا تجویز ننموده است.

دفن اموات

مدح و توصیف میت و ذکر عادات و اعمال پسندیده او قبل از تدفین معمول بود. بعضی اقوام چون یکی از عزیزان خود را از کف می‌دادند، فریاد و شیون و حرکات وحشیانه دیگری مرتکب می‌شدند.

یهودیان بدن میت را غسل داده در اتاق مناسبی می‌گذاشتند، و گاهی با روغن تدهین می‌کردند و سپس وی را در پارچه‌ای می‌بستند و درصورتی‌که کسان میت نمی‌خواستند او را مومیایی کنند، دفن فورا عملی می‌شد. معمولا بین فوت و دفن بیش از 24 ساعت فاصله

نبود. دادن ناهار و شام بعد از دفن از قدیم معمول بود. در بین بعضی اقوام تا چندی پس از مرگ، هرروز بستگان او به قبرستان می‌رفتند و گریه و ندبه می‌کردند و بر قبر او گلهای تازه می‌افشاندند و این رسم هنوز کمابیش در بین بعضی ملل و اقوام معمول است.

اطلاعات طبی یهودیان به احتمال قوی، بیشتر مأخوذ از مصریان بود؛ چه، قوم اخیر ضمن حنوط و تدهین اموات، به ساختمان داخلی بدن انسان آشنا شدند و در طبابت و جراحی موفقیتهایی کسب کردند. در کتب باستانی از امراضی نظیر ضعف چشم و عقیم بودن، دمل، گوژپشتی، لکه چشم، جرب، گری، آبله، بواسیر، خارش، دیوانگی، برص، فلج، تب، صرع و غیره نام برده‌اند و معالجاتی نظیر استعمال اقسام روغن و شربتها و عسل و شیر و روغن زیتون و روغن خشخاش و بهار و صفراء السمک و غاز و نمک و لعابیات و گاه آب خالص، متداول و معمول بوده است.

کسب و تجارت

از فعالیتهای اقتصادی قوم یهود، اطلاعات زیادی در دست نیست.

قبل از رواج سکه، در مبادلات تجاری، و زنی از طلا و نقره را به کار می‌بردند. بازرگانان همواره ترازو و محک را همراه خود داشتند. موسی دستور داده بود که «ترازو و سنگ و ایفه «75» و هین «76» باید حق باشد.»

با این‌حال، غالبا تجار ترازوی نار است و کسبه سنگهای مغشوش همراه داشتند و سعی می‌کردند حریفان و همکاران خود را فریب دهند. از فعالیتهای کشاورزی این قوم نیز اطلاع دقیقی نداریم. آنچه از مندرجات کتاب مقدس برمی‌آید در مناطق خشک هرکس برای رفع احتیاج خود چاهی حفر می‌کرد و به کمک دلو آب را بیرون می‌کشید و گاه ثروتمندان در مناطق خشک چاهی عمیق حفر می‌کردند و به نفع مردم وقف می‌نمودند. پس از قرنها استفاده از چرخ برای کشیدن دلو معمول گردید. ازجمله چاههای تاریخی که در کتب مذهبی از آنها یاد شده چاه «بیت لحم» و چاه «هاجر» و چاه «یعقوب» است. در بعضی مناطق خشک، مردم آب باران را در آب‌انبارها و سردابه‌های روپوشیده جمع می‌کردند و در موقع احتیاج از آنها استفاده می‌کردند. عمق چاههای قدیم گاه از صد متر تجاوز می‌کرد.

کشاورزان پس‌ازآنکه با زحمت بسیار گندم و جو و سایر حبوبات را فراهم می‌کردند به کمک آسیا خرد می‌نمودند. باید دانست که آسیا و دستاس سابقه‌ای بس کهن دارد و سنگ دستاس بسیار سخت و سنگین بود؛ اما «چرخشت» که آلت فشردن زیتون و انگور است بی- شباهت به سنگ آسیا نمی‌باشد و بوسیله حیوانی به گردش می‌آید.

ادبیات و هنر

کاهنان و پیشوایان مذهبی از فعالیتهای هنری، تنها معماری و موسیقی را جایز می‌دانستند. نقاشی و مجسمه‌سازی نیز چندان مورد توجه آنها نبود و بموجب دستور مذهبی، ساختن هرگونه صورت مجسمی از خدا ممنوع بود، ولی موسیقی و آواز و سرود جایز بود. نوازندگان آلات مختلف موسیقی، در هنگام تسبیح و تقدیس خدا هنرنمایی می‌کردند و از این راه اندکی از سختی و تلخی زندگی مردم می‌کاستند.

---

(75). ملاحظه در وزن.

(76). ملاحظه در پیمانه.

«داود و تمامی خاندان اسرائیل با انواع آلات و بربط و رباب و دف و دهل و سنجها به حضور خداوند بازی می‌کردند.» به عقیده ویل دورانت: کتاب عهد عتیق گذشته از مطالب مذهبی، حاوی مسائل تاریخی، شعر و فلسفه نیز هست. این نخستین گزارش ثبت شده از کوششهای آدمی است که خواسته است حوادث بیشمار گذشته را با یکدیگر تألیف و مقایسه کند و از میان آنها وحدتی بیرون آورد و غرض و منظور و ارتباط علت و معلولی موجود در آنها را تا حدی اکتشاف کند ... تصوری که انبیا و کاهنان مؤلف اسفار پنجگانه درباره تاریخ داشتند در مدت هزار سال دوام یونان و روم باقی ماند و به صورت نظر کلی متفکران اروپایی از بوئثیوس «77» گرفته تا بوسوئه «78» درآمد ... زیباترین چیزی که در مزامیر مشاهده می‌شود، آن است که حالت نشئه روحی را که از تقوی به آدمی دست می‌دهد توصیف می‌کند و تشبیهات و استعارات آن نیز عالی و کم‌نظیر است ... آفتاب مثل داماد از حجله خود بیرون می‌آید و مثل پهلوان از دویدن در میدان، شادی می‌کند. در

کتاب سلیمان آثاری که رنگ غزلهای عشقی دارد به چشم می‌خورد. ما نمی‌دانیم چگونه علمای دین غافل مانده یا خود را به غفلت زده و اجازه داده‌اند که این غزلها با آنهمه عواطف شهوانی در آن کتاب درج شود و در میان گفته‌های اشعیا و سفر جامعه قرارگیرد؟

... ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوهای صحرا قسم می‌دهم که محبوب مرا، تا خودش نخواهد، بیدار نکنید. محبوبم از آن من است و من از آن وی هستم. درمیان سوسنها می‌خرامد. ای محبوب من برگرد تا نسیم روز بوزد و سایه‌ها بگریزد. مانند غزال با بچه آهو بر کوههای باثر باش ... و صبح زود به تاکستانها برویم و ببینیم که آیا انگور گل کرده و گلهایش گشوده و انارها گل داده است. در آنجا محبت خود را به تو خواهم داد ...

در امثال سلیمان، سخنان حکمت‌آمیز بسیار است: «راحت غافلانه احمقان، ایشان را خواهد کشت.»، «در هرمشقتی منفعتی است.»، «احمق تمامی خشم خود را ظاهر می‌سازد، اما مرد حکیم به تأخیر آن را فرومی‌نشاند»، «مرد احمق نیز چون خاموش باشد، او را حکیم می شمارند.»، «عقل برای صاحبش چشمه حیات است، اما تأدیب احمقان حماقت است»، «خوشا بحال کسی که حکمت را پیدا کند و شخصی که فطانت را تشخیص نماید زیرا که تجارت آن از تجارت نقره و محصولش از طلای خالص نیکوتر است، از لعلها گرانبهاتر است و جمیع نفایس تو با آن برابری نتواند کرد؛ به دست راست وی طول ایام است و به دست چپش، دولت و جلال؛ طریقهای وی طریق شادمانی است و همه راههای وی سلامتی می‌باشد.»

در کتاب ایوب که از کتب قدیمی یهود و شاید در زمان اسارت این قوم نوشته شده باشد، مشکلات و مصیبتهایی که بر قوم یهود وارد آمده بطرزی ادبی و استادانه توصیف شده.

کارلایل «79» نسبت به این کتاب تعصب شدیدی دارد و می‌گوید: «این بزرگترین اثری است که با قلم نوشته شده ... کتاب جلیلی است، کتاب همه مردم است. این نخستین و

---

(77). Boethius

(78). Bosuet

(79). Carlyle

قدیمیترین شرحی است که درباره معمای سرنوشت آدمی و مشیت خدا با بندگانش بر روی این کره زمین به رشته تحریر درآمده.» «80» ایوب با تلون و تردید «یهوه» را می‌پرستیده، از او سؤالاتی می‌کند که بیجواب می‌ماند. وی ضمن اظهار تأسف از خرابی اورشلیم و آوارگی امت یهود، خطاب به خدا می‌گوید: «ای خداوند تو عادلتر هستی از اینکه من با تو محاجه نمایم، لیکن درباره احکامت با تو خواهم گفت؛ چرا راه شریران برخوردار می‌شود، و جمیع جنایتکاران ایمن می‌باشند؟» ایوب از خود می‌پرسد: چرا بابل که منکر این خدا بوده و نسبت به آن کفر می‌ورزیده به اوج ترقی رسیده، در صورتیکه بنی اسرائیل در بدبختی غوطه می‌خورد و لباس مذلت و اسارت بر تن دارد. آدمی درباره چنین خدایی چه می‌تواند گفت؟ ایوب با تمام مصائب و مشکلاتی که بر سرش فرود آمده صبر می‌کند؛ به‌همین مناسبت، صبر ایوبی از روزگار قدیم تا زمان ما ضرب المثل است. ایوب در جواب یکی از دوستانش که با اصرار خدا را عادل می‌خواند چنین می‌گوید: «مرا نیز مثل شما فهم است. خیمه‌های دزدان بسلامت است، آنان که خدا را غضبناک

می‌سازند، ایمن هستند. اینک چشم من همه این چیزها را دیده و گوش من آنها را شنیده و فهمیده است؛ اما شما دروغها جعل می‌کنید و جمیع شما طبیبان باطل هستید. کاش که شما بکلی ساکت می‌شدید که دین برای شما حکمت می‌بود! ..»

در سفر جامعه نیز نوشته شده: خوشبختی و بدبختی هیچ پیوندی با فضیلت و رذیلت ندارد: «برگشتم و زیر آفتاب دیدم که مسابقت برای تیزروان و جنگ برای شجاعان و نان نیز برای حکیمان و دولت برای فهیمان و نعمت برای عالمان نیست؛ زیرا برای همه ایشان وقتی اتفاقی واقع می‌شود.» در جای دیگر می‌گوید: «آنکه نقره دوست دارد از نقره سیر نمی‌شود، و هرکه توانگری را دوست دارد از دخل سیر نمی‌شود، این نیز بطالت است. خواب عمله شیرین است، خواه کم خواه زیاد بخورد؛ اما سیری مرد دولتمند او را نمی‌گذارد که بخوابد.» نویسنده سفر جامعه نیز بدبین است و زندگی را درهرحال و به هرصورت، مشغله غم‌انگیزی می‌داند: «برای انسان زیر آسمان چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و شادی کند اما این هم بطالت است.»

نویسنده درعین‌حال که از حکمت ستایش می‌کند، گمان می‌کند که علم چون از مقدار اندک تجاوز کند، خطرناک می‌شود: «ساختن کتابهای بسیار انتها ندارد و مطالعه زیاد تعب بدن است.» در جای دیگر از سفر جامعه نوشته شده «انسان بر بهایم برتری ندارد، چونکه همه باطل هستند، همه به‌یک‌جا می‌روند و همه از خاک هستند و همه به خاک رجوع می‌نمایند ... لهذا فهمیدم که برای انسان چیزی بهتر از آن نیست که از اعمال خود مسرور شود، چونکه نصیبش همین است. هرچه از دستت بجهت عمل نمودن بیاید همان را باتوانایی خود به عمل‌آور، چونکه در عالم اموات که به آن می‌روی نه کار، نه تدبیر و نه علم و نه حکمت است.»

به عقیده ویل دورانت، این آثار آمیخته به بدبینی، نماینده تمدنی است که به آخرین

---

(80). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 506.

مرحله پیری خود رسیده است. ملت یهود از جنگهای دایمی با دول نیرومندی که اطراف او را فراگرفته بودند، خسته و فرسوده شده بود.

«یهوه» که اینقدر مورد ستایش قوم یهود بود در تمام این بدبختیها ابراز وجودی ننمود و به کمک این قوم بلادیده نشتافت؛ در نتیجه تخم یأس و تردید در عدالت یهوه، در مزرع دلها کاشته شد و محصولی که همان ادبیات تلخ و گزنده عهد عتیق است، به بارآورد.

اورشلیم در عمر دراز خود چندین بار ویران‌شده و از نو برپا گردیده است و اکنون نیز چون شهر زیبایی خودنمایی می‌کند. «یهودیان که به اندازه تاریخ قدمت دارند، ممکن است تا زمانی که تمدن برقرار است در جهان باقی بمانند.» «81»

ظهور مسیحیت و چگونگی انتشار آن

آشفتگی وضع اجتماعی، وجود اختلاف شدید طبقاتی و یأس و حرمان عمومی، زمینه را برای ظهور مسیحیت مساعد گردانید. تعلیمات مسیح چکیده سخت‌ترین ایامی است که بر قوم یهود گذشته است. طبق مدارک و روایات موجود، مسیح مانند سایر بشر دوستان قوم بنی اسرائیل برضد ثروت و علاقه به مال و دولت قیام کرده است. مسیح در قراء و قصبات گردش می‌کرد و برای آنکه شنوندگان بیانات او را بخوبی دریابند، غالبا امثال و حکایاتی

که مفهوم اخلاقی داشت تقریر می‌نمود؛ ولی چون تبلیغات او با منافع و نفوذ دیرین کهنه یهود تناقض داشت در مقام مخالفت جدی با او برآمدند و به هدایت یکی از حواریون به نام یهودا عیسی را در شورای عالی یهود، که تحت ریاست کاهن بزرگ تشکیل می‌شد، به محاکمه دعوت کردند و بر اثر اصرار کهنه یهودی، حکم اعدام او صادر و اجرا گردید و عیسی را بین دو نفر گناهکار دیگر، که به‌همین کیفر محکوم شده بودند، مصلوب کردند و عیسی پس از سه ساعت رنج و عذاب، جان سپرد.

نمونه‌ای از تعلیمات مسیح

کتاب مقدس بطور کلی شامل دو قسمت است: عهد عتیق و عهد جدید. نمونه‌هایی از افکار و ادبیات عهد عتیق را قبلا از نظر خوانندگان گذرانیدیم، اکنون ببینیم قسمت دوم کتاب مقدس که معروف به کتاب عهد جدید یعنی انجیل مقدس است چه می‌گوید و حاوی چه مطالبی است.

انجیل شامل چهار قسمت است:

متی، مرقس، لوقا و یوحنا. و بعد از آن رساله اعمال رسولان است که از احوال اولین اجتماعات مسیحیون حکایت می‌کند.

بموجب مندرجات انجیل (یعنی خبر خوش) عیسی خود را مسیح موعود بنی اسرائیل، پسر خدا و منجی خلایق خوانده است و می‌گوید: «برای تکمیل ادیان آمده‌ام نه برای نسخ آنها.» درمیان متفکرین و مجاهدین قوم بنی اسرائیل، هیچکس مثل او نوعدوستی، عفو گناهکاران، فروتنی و گذشت از مال دنیا را به این پایه توصیه نکرده است.

عیسی می گوید:

---

(81). همان، ص 513.

بنی نوع خود را مانند خویش دوست خواهی داشت. شنیده‌اید که در تورات گفته شده است چشم را به عوض چشم و دندان را در عوض دندان قصاص کنید، اما من به شما می گویم، در مقابل آدم فاسد و شریر مقاومت نورزید؛ بر عکس اگر کسی طرف راست تو را سیلی بزند طرف دیگر را به سوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و قبای ترا بگیرد، عبای خود را نیز بدو وا- گذار. آنکه دربند جان است از دستش می‌رود، و آنکه جان فدا می کند برخوردار است. اندیشه ندارید که چه خورید و چه آشامید و یا چه پوشید، مرغان نه می- کارند نه می‌دوزند و نه ذخیره می کنند؛ پدر آسمانی شما آنها را می‌پرورد. نه آنچه به دهان فرومی‌رود انسان را نجس می کند، بلکه آنچه از دهان بیرون می آید (سخن زشت).

خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد.

خوشا به حال رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد. خوشا به‌حال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید! خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند؛ زیرا که به‌همین‌طور به انبیای پیش از شما جفا می‌رسانیدند. شما نمک جهانید، لیکن اگر نمک فاسد گردد به کدام چیز باز نمکین شود. شما نور عالمید، بگذارید، نور شما بر مردم بتابد. با مدعی خود، مادامی که در راه هستی، صلح کن؛ مبادا مدعی تو را به قاضی سپارد

و قاضی تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شوی. شنیده‌اید که به اولین گفته شده است زنا مکن، لیکن من به شما می‌گویم هرکس به زنی نظر شهوت اندازد همان دم در دل خود با او زنا کرده است. گفته شده است که هرکس از زن خود مفارقت جوید طلاقنامه بدو بدهد، لیکن من به شما می‌گویم هرکس، بغیر علت زنا، زن خود را از خود جدا کند، باعث زنا کردن او می‌باشد و هرکه زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد.
هرگز قسم مخورید، نه به آسمان که عرش خداست نه به زمین که پای‌انداز او است و نه به اورشلیم؛ زیرا که شهر پادشاه عظیم است؛ و نه به سر خود قسم یاد کن زیرا که مویی را سفید یا سیاه نمی‌توانی کرد، بلکه سخن شما بلی‌بلی و نی‌نی باشد. چون صدقه دهی کرنا منواز چنانکه ریاکاران در کنایس و بازارها می‌کنند تا نزد مردم اکرام یابند. هرآینه به شما می‌گویم ... تو چون صدقه دهی دست چپ تو از آنچه دست راستت می‌کند مطلع نشود تا صدقه تو در نهان باشد و پدر نهان‌بین، تو را آشکارا اجر خواهد داد. و چون عبادت کنی مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در کنایس و گوشه‌های کوچه‌ها ایستاده نماز گذارند، مردم ایشان را ببینند. تو چون عبادت کنی به حجره خود داخل شو و در را بسته پدر خود را که در نهان است عبادت نما. چون روزه دارید مانند ریاکاران ترشرو مباشید زیرا صورت خویش را تغییر می‌دهند تا در نظر مردم روزه‌دار نمایند.

لیکن تو چون روزه‌داری سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی تا در نظر مردم

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 230

روزه‌دار ننمایی. «82»

در جای دیگر می‌گوید: «آنچه از دهان فرومی‌رود داخل شکم می‌گردد و در مبرز افکنده می‌شود، لیکن آنچه از دهان برآید از دل صادر می‌گردد. و این چیزهاست که انسان را نجس می‌سازد: خیالات بد، قتلها، زناها، فسقها، دزدیها، و شهادت دروغ و کفرها ... خوردن با دستهای ناشسته انسان را نجس نمی‌گرداند.» «83»

نظامات اجتماعی

«بسیاری از مؤمنان صدر عیسویت بدون بیم و تشویش از فردای خود، اموال و مایملک خود را می‌فروختند و بهای آن را نثار قدوم حواریون می‌کردند و به حصه‌ای که پس از تقسیم وجوه در بین تمامی آحاد عیسوی به خود آنها می‌رسید، کاملا قانع بودند. ولی این گذشتهای سخاوتمندانه دوام نیافت «پس از اندک مدتی هرکس به دین عیسی می‌گروید، مجاز بود که اموال خود را نگاه دارد، از حق ارث برخوردار باشد، با وسایل مشروع مانند دادوستد و کسب و کار دارایی خود را زیاد کند؛ هر مؤمنی به تناسب دارایی خود داوطلبانه سهم خود را برای تأدیه هزینه‌ها به صندوق همگانی کلیسا می‌پرداخت ... به همگان تلقین می‌کردند که موضوع عشریه به همان‌سان که در احکام و تعالیم موسی آمده هنوز بر مؤمنان فرض است ... قبل از پایان سده سوم میلادی، املاک و اراضی زیادی به کلیساهای متمکن روم، و میلان و سایر شهرهای بزرگ ایتالیا تفویض شده بود. شخص اسقف، مباشر اموال و دارایی کلیسا بود، اموال عمومی بدون دفتر حساب یا ممیزی در اختیار و زیر نظر شخص وی بود ...

بعضی از مباشران بی‌ایمان، ثروت کلیسا را در راه لهو و لعب خویش به باد می‌دادند، برخی دیگر با خرید و فروشهای نامشروع و از طریق رباخواریهای آزمندانه در پی کسب مال و نفع شخصی بودند. کسانی که با قتل نفس، تزویر، ریاکاری، بدعتگذاری و جز اینها، از

مبانی مذهبی عدول می‌کردند کیفر می‌دیدند. شخص تکفیر شده از جامعه عیسوی رانده می‌شد، در پیشانی او داغ بدنامی می‌نهادند کسی با وی حشرونشر نمی‌کرد. مگر آنکه از راه اقرار و توبه به جامعه عیسویت راه بیابد.» «84»

در باب دهم انجیل مرقس می‌نویسد:

چون عیسی به راه می‌رفت شخصی آمد و نزد او زانو زده سؤال نمود که ای استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم، عیسی بدو گفت چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا.

احکام را می‌دانی: زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، دغل‌بازی مکن، پدر و مادر خود را حرمت‌دار! او در جواب گفت: ای استاد اینهمه را در طفولیت نگه داشتم. عیسی به وی نگریسته به او محبت نمود و گفت: ترا یک چیز ناقص است برو آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیا صلیب را بردار، مرا پیروی کن! لیکن او از این سخن ترشرو و محزون

(82 و 83). عهد جدید، انجیل متی، ص 6 به بعد.

(84). انحطاط و سقوط امپراطوری روم، پیشین، ص 214 تا 217 (به اختصار).

گشته روانه گردید. آنگاه عیسی به شاگردان خود نگریسته گفت: سهلتر است که شتر به سوراخ سوزن درآید از اینکه شخص دولتمند به ملکوت خدا داخل شود.

عیسی در پایان باب بیستم از انجیل بار دیگر، به ریاکاران حمله می‌کند و می‌گوید:

«بپرهیزید از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را می‌پسندند و سلام در بازارها، و صدر کنایس و بالا نشستن در ضیافتها را دوست می‌دارند و خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعند و نماز را به ریاکاری طول می‌دهند؛ اینها عذاب شدیدتر خواهند یافت.»

بطوری که دیدیم، تعالیم انجیل برخلاف تورات، دشوار نیست. مسیحیت طریقت است نه شریعت. این مذهب مردم را به ناچیز شمردن زندگی جهان و تسلیم و رضا و اجتناب از مقاومت در مقابل حوادث و مشکلات دعوت کرده است؛ درحالی‌که در شریعت موسی که محصول محیطی امید بخش‌تر است، احکام و مقررات خاصی برای تنظیم امور اجتماعی وجود دارد. موسی قوانینی برای خانواده و روابط زن و شوهر و کیفر مجرمین و تقسیم ارث و غیره تنظیم کرده است که جملگی از محیط مادی و فعال عصر موسی حکایت می‌کند، ولی در شریعت عیسی که محصول عصر یأس و شکست دوران بردگی است، دستورهای عملی برای بهبود زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم وجود ندارد بلکه عیسی ضمن تبلیغ نظریات اخلاقی خود، مردم را به اعراض از زندگی مادی و توجه به امور معنوی و مبارزه با افزون‌خواهی و ریاکاری دعوت کرده است. و اگر نیکو بنگریم امروز کلیه پیروان ظاهری عیسویت درست در جهت خلاف تعلیمات او گام برمی‌دارند.

علل انتشار و رشد مسیحیت

با آنکه روحانیان یهود برای حفظ منافع و موقعیت خود، عیسی و پیروان او را مشتی ماجراجو و ملحد می‌خواندند و برای جلوگیری از انتشار آراء و افکار آنها کارشکنیها و موانع فراوان ایجاد می- کردند معذلک دیری نگذشت که نه تنها مردم اسیر و غارت شده

دوران بردگی از مسیحیت استقبال کردند بلکه طبقه حاکمه زمان نیز از جنبه‌های عرفانی مسیحیت به سود خود استفاده نمودند و برای جلوگیری از جنبشهای مخالف، در راه نفوذ تعلیمات مسیح در بین توده و تخدیر افکار ملل، کوشش فراوان نمودند و مذهب و آیینی را که روح مبارزه و مخالفت را به هرشکل و صورتی محکوم می‌نمود، ترویج و انتشار دادند. «کری ولف» می‌نویسد: «قشرهای زیرین اجتماع که زجر دیده و ناتوان، در مبارزات انقلابی شکست می‌خوردند، بیش‌ازپیش به ناجیان آسمانی امید می‌بستند و منتظر می‌ماندند تا آنان از آسمان فرود آیند و در جهان عدل‌وداد بگسترانند. ایمان بر چنین ناجیانی قبلا در مذاهب متعدد، بخصوص در ادیان شرقی، وجود داشته و این مذاهب بسرعت درمیان ستمکشان کشورهای مختلف شیوع یافته بود.» «85»

وی در جای دیگری می‌نویسد:

هرکس می‌داند که نظام برده‌داری چگونه رژیمی بوده است. از یک نظام اجتماعی چه چیز نفرت‌انگیزتر از اینکه در آن انسان به مقام حیوان چهارپا

---

(85). کری ولف، درباره مفهوم انجیلها، ترجمه محمد قاضی، ص 83.

تنزل کرده باشد.؟! انجیلها اغلب از بردگی سخن می‌گویند لیکن حتی کلمه‌ای برای محکوم ساختن این فضیحت غیرانسانی در آنها یافت نمی‌شود ... انجیل با تشدید اختلاف طبقاتی موافق است، زیرا می‌گوید: «... به شما می‌گویم، به هر که دارد، داده شود، و هرکه ندارد، آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد.» (انجیل لوقا باب 19 آیات 12- 26). «86»

همو می‌نویسد:

علت اشاعه مسیحیت این بود که مسیحیت برای قشرهای مختلف مردم، قابل قبول آمد. غلامان و دهقانان و صنعتگران پاکباخته و همه مردم گرسنه و غارت شده تسلای خاطری در انجیلها می‌جستند. یکی از دانشمندان علم اقتصاد می‌نویسد که در آن دوران در تمام طبقات اجتماع مردمی بودند که از به‌دست آوردن آزادی خود مأیوس شده بودند و لاجرم در پی یک آزادی معنوی می‌گشتند؛ لیکن اکثریت عظیم کسانی که آرزوی چنین تسکین و تسلای روحی را در سطح وجدان بشری در دل می‌پروراندند و از دنیای ظاهر و ملموس به دنیای باطن می‌گرویدند، ناگزیر از بردگان بودند و ستمدیدگان از پیدا شدن بهبودی در وضع فلاکت‌بار خود و از واژگون کردن ستمگران ناامید بودند و اینک مسیحیت یک امید واهی به پیروزی، به ایشان می‌بخشید؛ لیکن مسلما نه در این دنیا بلکه بعدا ... نجات‌دهنده‌ای پیدا خواهد شد و همه‌چیز را اصلاح خواهد کرد ... بنابراین، غم هیچ‌چیزی را نباید خورد و در پی تغییر هیچیک از ارکان نظام اجتماعی موجود برنباید آمد و هر چیزی به همان وضع که هست نیکوست ... در طی مدت دو قرن، مسیحیت که ابتدا مذهب بینوایان و ستمکشان بود تبدیل به مذهبی غالب گردید که آهنگ آن را نه غلامان و مستمندان بلکه برده‌داران می‌نواختند. مسیحیت دژ خلل‌ناپذیر دولت طبقه استثمارگر برده‌دار شد و از آن پس بایستی تکیه‌گاه فکری و ایده‌ئولوژیکی فئودالها و سرمایه‌داران گردد ... «87»

هندوستان

ویل دورانت می‌نویسد:

وضع طبیعی

تاریخ شبه جزیره پهناور هندوستان که مساحت تقریبی آن دو میلیون میل و جمعیت آن متجاوز از 450 میلیون نفر است، تا این اواخر بر جهانیان مکتوم بود و مورخان گمان می‌کردند که تاریخ از یونان آغاز شده و آریاییها پس از مهاجرت از سواحل بحر خزر به سرزمین هندوستان که در ظلمت و جهل فرورفته بود، علم و دانش را به ارمغان برده‌اند. ولی کاوشهای اخیر خط بطلانی براین اندیشه‌های باطل کشید و بیل و کلنگ باستانشناسان، اسرار تمدن کهنسال هند را بر اهل تحقیق

---

(86). همان، ص 115.

(87). همان، ص 137 به بعد.

آشکار ساخت. در سال 1924 «سرجان مارشال» و همکاران او در کرانه باختری سند سفلی به آثاری برخوردند که از قدیمیترین یادگارهای تمدن انسانی است.

سرجان مارشال درباره آثار مکشوفه چنین می‌گوید:

این اکتشافات ثابت می‌کند که در سند و پنجاب، طی هزاره چهارم و سوم پیش از میلاد، یک زندگی شهری بسیار مترقی وجود داشته است. وجود چاهها و گرمابه‌ها و مجاری فاضل‌آب مجهز، در اغلب خانه‌ها، دلالت دارد بر اینکه وضع اجتماعی مردم آن منطقه با وضع مردم سومر برابر بوده، و بر وضعی که در مصر و بابل حکمفرما بوده برتری داشته

است ... حتی در «اور» خانه‌ها به هیچ‌وجه از لحاظ کیفیت ساختمان با منازل موهنجو قابل مقایسه نیست. ازجمله اشیاء مکشوفه، ظروف منزل، لوازم آرایش، ظروف سفالی و منقوش که هم با دست و هم با چرخ ساخته شده، مهره‌های نرد و شطرنج و سکه‌های قدیمی، کاشی‌کاری بسیار عالی که حجاری آن خیلی بهتر از سنگتراشیهای سومری است، سلاحهای مسین و یک مدل از گاری دوچرخه ... دستبندهای زرین و سیمین، گوشواره‌ها، گردنبندها و سایر جواهراتی که به گفته مارشال، گویی از یک جواهرفروش «بونداستریت» به دست آمده نه از یک خانه ماقبل تاریخی پنجهزار سال پیش. «88»

پس‌ازآنکه آریاییها بر طوایف مترقی ساکن هند متناوبا حمله کردند، موفق شدند با نیروی جنگی خود برای حشم خود، زمین و چراگاهی تأمین کنند و به کشت و زرع پردازند.

آنها دولتهای کوچکی تشکیل دادند. هریک از این دولتها بوسیله پادشاهی اداره می‌شد و قدرت و اختیارات این پادشاه در دست شورایی از سلحشوران بود و هرطایفه را «راجه» یا رئیسی رهبری می‌کرد.

آریاییها مانند همه اقوام دیگر، مقرراتی برای ازدواج داشتند؛ آنها نمی‌توانستند با خویشان خیلی نزدیک و افرادی خارج از نژاد خود ازدواج کنند.

طرز زندگی

هندیهای آریایی در آغاز امر، از راه جنگ و غارتگری امرار معاش می‌کردند و سپس از راه گله‌داری و کشت‌وزرع گذران می‌کردند؛ زیرا تا فرارسیدن انقلاب صنعتی که ما در آن به سر می‌بریم، اساس زندگی اقتصادی و سیاسی آنان به همان صورت عصر نوسنگی باقی‌مانده بود.

صنایع دستی در بین صنعتگران و شاگردان تازه‌کار رواج داشت و پانصد سال پیش از میلاد، سازمان نیرومند اصناف مختلف، فلزکاران، درودگران، سنگتراشان، دباغان، صنعتگران عاج، سبدسازان، نقاشان خانه، تزیین‌کنندگان، کوزه‌گران، رنگ‌سازان، ماهیگیران، دریانوردان، شکارورزان، دام‌اندازان، قصابان، قنادان، آرایشگران، ریش‌تراشان، مشت‌ومال‌گران، گاو- فروشان و آشپزان، در این کشور کهنسال وجود داشته است. فهرست این اصناف، معرف میزان تمدن و تنوع زندگی مردم آن سامان است. اصناف امور داخلی خود را حل و تسویه می‌کردند.

---

(88). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش دوم)، پیشین، ص 578 به بعد.

قیمت اشیاء در آن روزگار براساس عرضه و تقاضا معین نمی‌شد، بلکه میزان قیمت به تمایل مشتری و ساده‌لوحی او مربوط بود. تجارت و مسافرت با استفاده از اسب و گاریهای دوچرخه‌ای امکان‌پذیر بود.

تجارت و مسافرت

مداخله مأمورین وصول مالیات و مزاحمت راهزنان، کار تجارت و آمدورفت را سخت دشوار کرده بود. حمل‌ونقل از طریق رودخانه‌ها و دریاها بیشتر معمول بود. در حدود 860 ق. م. کشتیها با شراعهای متوسط و صدها پاروزن به بین النهرین و عربستان و مصر کالاهایی از قبیل عطر، ادویه، منسوجات، پنبه، حریر، مروارید و سنگهای قیمتی حمل‌ونقل می‌کردند. در معاملات، چهارپایان، نقش پول را ایفا می‌کردند.

اکثر معاملات تهاتری بود. بعدا که سکه مسین رایج گردید چون بانک وجود نداشت پولهای اندوخته را یا در خانه یا در زمین مدفون می‌کردند یا در نزد دوستی به امانت می‌سپردند. در عصر بودا، سیستم اعتبار به وجود آمد و تجار در شهرهای مختلف با دادن اوراق اعتبار، موجبات تسهیل کار دادوستد را فراهم کردند. کم‌کم سفته و قبضهای وعده‌دار معمول گردید. استفاده از طاسهای تخته نرد، زود، بین مردم متداول گردید. شاه تالارهای قماربازی برای رعایا فراهم و یک جزء از منافع آن را به خزانه خود می‌ریخت.

به گفته مورخان یونان در هند توجه به اخلاقیات و راستی و درستی به پیشرفت فعالیتهای تجاری و اقتصادی کمک شایان می‌کرد. زدن قفل به درها و اخذ تعهدات کتبی ضرورت نداشت و قول‌وقرارها معتبر بود.

در آثار آن دوره، از زنای با محارم، اغوا، فحشا، سقط جنین و لواط سخن رفته است.

ازدواج با تراضی طرفین اندکی غیر آبرومندانه بود. زنان ترجیح می‌دادند که آنها را بخرند یا بربایند تا موقعیت عالی‌تری پیدا کنند. تعدد زوجات معمول بود. قراینی نشان می‌دهد که ازدواج یک زن با چند مرد (که معمولا برادر بودند) نیز معمول بود. و آثار آن هنوز در دهکده‌های تبت باقی است. قدرت پدرشاهی در آن سرزمین نیز حاکم بود و مرد حق مالکیت همسر و فرزندان خود را نیز داشت و می‌توانست آنها را بفروشد یا از خانه بیرون کند.

با این‌حال، در این دوره زنان حق شرکت در ضیافتها و مجالس رقص را داشتند.

در انتخاب همسر خود، تا حدی مداخله می‌کردند؛ می‌توانستند تحصیل کنند. ولی در دوره بعد، یعنی عصر پهلوانی، زنان قسمتی از آزادیهای خود را از کف می‌دهند؛ حق

مطالعه از آنها سلب می‌شود، زنان بیوه از حق ازدواج محروم می‌شوند، بدبختی پرده‌نشینی و حجاب آغاز می‌گردد و رسم ننگین زنده‌سوزی زنان، که در گذشته یعنی عصر ودایی وجود نداشت، رو به افزایش می‌گذارد.

معتقدات مردم

«جواهر لعل نهرو» وضع معتقدات مذهبی مردم را در حدود قرن ششم ق. م. چنین توصیف می‌کند: «یک عده از مردان بزرگ و بنیانگذاران مذاهب در کشورهای مختلف از چین و هند گرفته تا ایران و یونان پیدا شدند بطور دقیق همه آنها در یک زمان زندگی نمی‌کردند، اما تقریبا به زمان یکدیگر نزدیک بودند.

... مثل اینکه در آن زمان، یک موج فکری در سراسر جهان به حرکت درآمده بود. یک موج عدم

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 235

رضایت از اوضاع و احوال موجود، و امید و آرزو برای به وجود آوردن یک وضع بهتر و رضایت‌بخش‌تر، در همه‌جا مشهود بود. در واقع بنیانگذاران مذاهب همیشه در جستجوی یک زندگی بهتر بوده‌اند و می‌کوشیدند که مردم زمان خودشان را تغییر بدهند و زندگی آنها را بهتر سازند.

همه آنها مردان بزرگ انقلابی بودند که از حمله بردن به وضع فاسدی که در زمانشان وجود داشت، باکی نداشتند ... در قرن ششم پیش از میلاد در هند، بودا و مهاویرا را داریم.

در چین، کنفوسیوس و لائوتسه پیدا شدند. در ایران، زرتشت و در جزیره یونانی ساموس، فیثاغورس زندگی می‌کرد.

در چین ... آنها (یعنی کنفوسیوس و لائوتسه) یک نوع روشهای اخلاقی و دستورهای اجتماعی وضع کردند که مردم چه باید بکنند و چه نباید بکنند؛ اما پس از مرگ ایشان، معابد متعددی برای تجلیل خاطره ایشان در چین بنا شد و کتابهای آنها به همان اندازه که کتاب وداها برای هندوها و انجیل برای مسیحیها عزیز و محترم است، محترم شمرده شد. یکی از نتایج تعلیمات کنفوسیوس آن بوده است که مردم چین متواضعترین و مؤدب‌ترین و خوشرفتارترین و بافرهنگترین مردم جهان هستند.

در هند هم در آن زمان، مهاویرا و بودا بودند. مهاویرا مذهب جین را آغاز کرد که هنوز هم وجود دارد ... جین‌ها به نظریه عدم خشونت اعتقاد جدی دارند و کاملا مخالف آن هستند که هرنوع عمل تجاوزآمیزی نسبت به موجودات زنده و جاندار صورت گیرد ... فیثاغورس هم جدا گیاهخوار بود و اصرار داشت که تمام شاگردانش به هیچ‌وجه گوشت و مواد حیوانی نخورند.

اکنون به بودا یا گوتاما بپردازیم ... او یک شاهزاده از خاندان سلطنتی بود ...

پدر و مادرش او را در ناز و نعمت و درمیان تجمل و آسایش فراوان بزرگ کردند و می‌کوشیدند که او را از دیدن هرنوع منظره دردناک، تیره‌روزی و رنج دور نگهدارند، اما این کار مقدور نبود. بنابر روایات، او فقر و رنج و مرگ را دید و احساس کرد و بشدت تحت تأثیر آنها قرار گرفت. از آن پس در کاخ پرشکوهش هرگز آرام نداشت و تمام تجمل و جلالی که او را احاطه کرده بود حتی زن جوان و بسیار زیبایش که او را بسیار

دوست می‌داشت نمی‌توانستند فکر او را از رنجهای بشری دور و غافل نگهدارند. یک شب در سکوت شبانه، کاخ پرشکوه و عزیزان خود را ترک گفت و به سوی دنیای بزرگ حرکت کرد تا برای پرسشهایی که در ذهنش پیدا شده بود و او را آزار می‌داد، پاسخی پیدا کند. جستجوی او برای یافتن این پاسخها بسیار طولانی و رنجبار بود ... پس‌ازآنکه روشنایی و حقیقت بر وی آشکار شد به تعلیم مردم پرداخت و راه خوب زیستن را به مردم نشان داد. او قربانی کردن هرنوع چیزی را برای خدایان نادرست می‌دانست و می گفت به‌جای کشتن حیوان و قربانی کردن، ما باید خشم و کینه و حرص و بداندیشی خودمان را بکشیم و قربانی سازیم.

در موقعی که بودا متولد شد هنوز مذهب قدیمی ودا در هند رواج داشت اما از مدتها قبل تغییراتی پیدا کرده و از مقام عالی خود ساقط شده بود. کاهنان و روحانیان برهمن، انواع ادعیه و اوراد و نمازها و مراسم مذهبی و انواع خرافات گوناگون را بر آن

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 236

افزودند ... وضع کاست‌ها «89» و طبقات اجتماعی خیلی بدتر شده بود، مردم عادی از فالگیران و غیبگویان و افسونگران و ساحران و شیادانی که به این امور می‌پرداختند وحشت داشتند ...

در چنین موقعی، بودا به عنوان یک مصلح بزرگ و عمومی ظهور کرد و برضد جباریت کاهنان و روحانیان و تمام بدعتها و مفاسد و معایبی که بر آیین قدیمی ودا ضمیمه شده بود، حمله برد.

او تأکید داشت که مردم باید خوب زندگی کنند و رفتار و اعمال نیک و پسندیده را رواج دهند و عمل کنند نه اینکه کورکورانه به «پوجا» ها و مراسم مذهبی بیمعنی از آن قبیل بپردازند.» «90»

در هند قرنها نویسندگی برای مقاصد بازرگانی به کار می‌رفته و در وداها معلوم نیست که مؤلفین با خط و کتابت آشنایی داشته‌اند یا خیر. ظاهرا شریعت بودا پیش از قرن سوم ق. م.

تدوین نشده است و هندیها قرنها ادبیات مذهبی خود را از راه روایت و حافظه حفظ کرده‌اند.

ودا بمعنی دانش است و کلیه اطلاعات ما درباره هند باستان از آن به دست می‌آید.

تعلیمات استاد که به بهترین و عزیزترین شاگردان تفویض شده به نام اوپانیشادها خوانده می‌شود که بوسیله پاکان و فرزانگان تصنیف شده است و حاوی تعلیمات فلسفی و مذهبی است.

ویل دورانت می‌نویسد: «تم اصلی اوپانیشادها حول اسرار این جهان دور می‌زند؛ ما از کجا پا به عرصه وجود گذاشته‌ایم، کجا زندگی کرده‌ایم و به کجا می‌رویم؟ این برهمنانی که دانای را زند به ما بازگویند به فرمان چه‌کسی در اینجا رحل اقامت افکنده‌ایم؟ آیا باید زمان یا طبیعت و یا احتیاج و یا تصادف و یا عناصر، علت شناخته شوند، یا کسی علت شناخته شود که روح برتر خوانده شده است.» «91»

متفکرین هندی عقل آدمی را برای کشف اسرار جهان نارسا می‌دیدند و می‌گفتند:

«این مغز ناتوان که از یک عمل حساب مختصر رنج می‌برد چگونه می‌تواند فراخنای بغرنج و درهم پیچیده این جهان را که خود جزئی ناپایدار از آن است، ادراک کند.»

فلسفه

از آن روزگار کهن، در هند نیز شکاکان، زندیقها، سوفسطاییان و ملحدینی وجود داشتند که حکما و پیشوایان دین را به باد تمسخر می‌گرفتند و اعلام می‌کردند: «نه خدایی هست، نه بهشتی، نه جهنمی، و نه تناسخی و نه عالمی؛ و می‌گفتند وداها و اوپانیشادها تألیف سفهایی است خودبین و اوهامی بیش نیست و الفاظ هم دروغ و باطلند و مردم گول سخنان شیرین افسون‌آمیز را می‌خورند و به خدایان و معابد مقدس روی می‌آورند ... موقعی که بودا رشد کرد و مرد شد، جمیع

---

(89). در مذهب هندو مردم به طبقات مختلف روحانیان، جنگجویان، پیشه‌وران و دهقانان تقسیم می‌شدند که هرطبقه یک کاست نامیده می‌شد. گروهی هم خارج از تمام طبقات ... به کارهای پست می‌پرداختند. هر کاست نیز به کاستهای دیگر تقسیم می‌شد. اکنون پس از استقلال هند، برطبق قانون اساسی، این وضع ازمیان رفته است.

(نقل از: نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی).

(90). نگاهی به تاریخ جهان، ص 87، 90 (به اختصار).

(91). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش دوم)، پیشین.

محافل، خیابانها و حتی جنگلهای شمال هند را از مباحثات فلسفی، پرغوغا یافت و اغلب این مباحث به مادیگری و الحاد تمایل داشت ... برخی از آنان منطق را به عنوان فن اثبات همه‌چیز تعلیم می‌دادند و برای خود القابی از قبیل «موی‌شکافان» یافتند و برخی دیگر عدم وجود خدا و عدم ضرورت فضیلت را اثبات می‌کردند. برای استماع این قبیل سخنرانیها و مباحثات، افراد بیشماری گرد می‌آمدند و برای پذیرایی از این نوع افراد، تالارهای بزرگ ساخته شده بود و گاهی شاهزادگان به کسانی که در این مسابقه فکری پیروز می‌شدند، جوائزی می‌دادند. دوره‌ای بود که آزاداندیشی بطرز شگفت‌آوری رواج داشت و هزاران آزمایش در قلمرو فلسفه به عمل می‌آمد. از این شکاکان چیز مهمی به ما نرسیده و خاطره آنان در مباحث انتقادی دشمنان آنان باقی‌مانده است؛ ازجمله از شخصی به نام بری‌هاسپاتی «92»؛ شعری به این مضمون باقی‌مانده است:

نه بهشت وجود دارد نه نجات اخروی

نه روح وجود دارد و نه جهان دیگر و نه تشریفات فرقه‌ها

اینها وسایل معیشت انسانها را فراهم می‌کنند که بری از هوش و مردانگیند.

چگونه ممکن است این جسد که مبدل به خاک شده دوباره به زمین بازگردد؟ مراسم و تشریفات پرخرجی که در مورد مردگان، امر و قدغن شده است چیزی جز وسایل معیشت نیست که روحانیان محیل ابداع کرده‌اند ... مادام که حیات هست بگذار زندگی در آسایش و خوشی طی شود.

عده‌ای از مادیون آن زمان می‌گفتند که حقیقت از طریق حواس قابل درک است.

«به زعم آنان حتی نمی‌توان بر عقل تکیه کرد، زیرا صحت و اعتبار هرنوع استنتاج، نه تنها بر مشاهده دقیق و تعقل صحیح استوار است، بلکه براین فرضیه نیز تکیه دارد که آینده همچون گذشته خواهد بود، و از این‌روست که به گفته هیوم: به هیچ‌گونه علم الیقین نمی‌توان رسید. چارواکاس می‌گفت، آنچه بوسیله حواس دیده نمی‌شود، وجود ندارد، بنابراین، روح وهم است و «اتمن» فریبی بیش نیست. ما، در آزمایشها، یا در تاریخ به مواردی برنمی‌خوریم که معلوم گردد نیروهای مافوق طبیعی در کارهای جهان مداخله کرده باشند.

تمام نمودها طبیعیند؛ فقط ساده‌لوحان، اصل و منشأ آنها را به اجنه و یا خدایان نسبت می‌دهند.

اصل حقیقت، ماده است. جسم مجموعه‌ای از اتمهاست و عقل چیزی، جز ماده متفکر نیست.

آنچه حس می‌کند، می‌بیند و می‌شنود و می‌اندیشد، تن است نه روح. چه‌کسی روح را در حالتی جدا از بدن دیده است؟ حیات جاودانی و بازگشت به حیات مفهومی ندارد، مذهب یک خبط دماغی، یک مرض و مغالطه و حیله‌بازی است. فرض خدا برای توجیه و ادراک جهان بیفایده است. مردم مذهب را فقط ازآن‌رو لازم می‌دانند که به آن عادت کرده‌اند و هنگامی که پیشرفت علم ایمانشان را از میان می‌برد یک نوع گم‌کردگی و خلائی ناراحت کننده در خود احساس می‌کنند. اخلاقیات فرمان آسمانی نیست، بلکه یک قرارداد اجتماعی

---

(92).Brihaspati

و وسیله‌ای برای تأمین آسایش اجتماع است. طبیعت به نیک و بد و فضیلت و رذیلت کاری ندارد. خورشید همچنان یکسان بر همه مردم اعم از پاکان و ناپاکان می‌تابد ... هیچ نیازی به دهنه زدن بر غریزه و شهوت نیست، زیرا اینها فرمانهای طبیعت به آدمیان است.

فضیلت یک اشتباه است، هدف حیات زندگی کردن است و بس و یگانه حکمت، سعادت است.

این فلسفه انقلابی چارواکاس به عصر وداها و اوپانیشادها خاتمه داد، از نفوذ و اقتدار برهمنها در زندگی هندیان بسی کاست، و در جامعه هند خلائی برجای گذاشت که تقریبا پیدایش و رشد یک مذهب جدید را ایجاب می‌کرد. ولی مادیون کار خود را چنان کامل انجام داده بودند که هردو مذهب جانشین کیش کهن ودایی، تمایل به الحاد و بی‌خدایی داشته ... و این واکنشی بود برضد تشریفات پرآب‌وتاب و الهیات. با آمدن جینیسم «93» و بودیسم عصر جدیدی در تاریخ هند آغاز گردید.

حال ببینیم جینیسم چگونه پدید آمده است. در حدود پنج قرن قبل از میلاد در استان بهار پدر و مادری ثروتمند هنگامی که فرزند آنها به 31 سالگی رسید، با گرسنگی عمدی به زندگی خود خاتمه دادند. این پیشامد در اعماق روح فرزند مؤثر افتاد و بر آن شد که به تزکیه نفس و خویشتن‌شناسی پردازد. پس از سیزده سال رنج پیروانش او را مرد «پیروز» یا جینا خواندند و عقیده داشتند که وی یکی از بزرگترین آموزگارانی است که برای تنویر افکار مردم پدیدار شده. پیشوای خود را قهرمان بزرگ یا ماهاویرا گفتند و پیروان نیز نام جین برخود نهادند. پیروان این مکتب با یک نوع واقع‌بینی منطقی، علم را امری محدود به

چیزهای نسبی و موقتی می‌دانستند و می گفتند هیچ‌چیز حقیقت ندارد مگر به یک اعتبار و همان حقیقت به اعتبار دیگر ممکن است باطل باشد. و برای روشن کردن عقیده خود داستان شش مرد کوری «94» را که دستهای خود را بر اعضای مختلف فیل می‌نهادند، نقل می کردند: آنکه دستش را روی گوش فیل می گذاشت تصور می کرد فیل یک بادبزن است، آنکه پای فیل را می گرفت، خیال می کرد فیل، ستون بزرگ مستدیری است ... پس تمام قضاوتها محدود و مشروط به شروطی است ... جین‌ها می گفتند لازم نیست فرض کنیم خالق یا علت نخستین وجود دارد ... منطقی‌تر آن است که معتقد باشیم جهان از اول وجود داشته و تقلبات و انقلابات بی‌پایانش از قوای نهفته طبیعت سرچشمه گرفته است، نه از مداخله یک

---

(93). Jainism

(94). مولوی این تمثیل را بدین صورت بیان کرده است:

پیل اندر خانه تاریک بود — عرضه را آورده بودندش هنود

از برای دیدنش مردم بسی — اندر آن ظلمت همی شد هرکسی

دیدنش با چشم چون ممکن نبود — اندر آن تاریکیش کف می‌بسود

آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد — گفت: همچون ناودان است این نهاد

آن یکی را دست بر گوشش رسید — آن بر او چون بادبیزن شد پدید

آن یکی بر پشت او بنهاد دست — گفت خود این پیل چون تختی بدست

همچنین هریک به جزوی که رسید — فهم آن می کرد هرجا می‌شنید

از نظر گه گفتشان شد مختلف | آن یکی دالش لقب داد، این الف
در کف هرکس اگر شمعی بدی | اختلاف از گفتشان بیرون شدی...

مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 445.

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 239

قدرت الهی. جینها می‌گفتند راه رستگاری در ریاضت‌کشی و خودداری از آزار موجودات حیه است. هرجین پارسا باید موجودی را نکشد، دروغ نگوید، چیزی که به او داده نشده، نگیرد، عفیف باشد و به لذتهای جسمانی پشت‌پا بزند. مشکلاتی که در مذهب جینها بود نگذاشت که این مذهب قبول عامه پیدا کند و در این کشور پرجمعیت فقط یک میلیون و سیصد هزار نفر پیرو مذهب جینی هستند و گاندی درشمار کسانی بود که تحت تأثیر و نفوذ این فرقه قرار داشت.

ویل دورانت می‌گوید:

بودا

برای ما بسی دشوار است که بفهمیم شرایط اقتصادی و سیاسی و اخلاقی در 2500 سال قبل چگونه بود و چه عواملی باعث شده است که کیشهای مبتنی بر ریاضت و بدبینی از قبیل کیش جین و بودا پدیدار گردد. بی‌گمان از آن هنگام که آریاییها در هند فرمانروایی آغاز کردند، هند به پیشرفتهای مادی بسزایی نایل شد، شهرهای بزرگ ساخته و پرداخته گردید، صنعت و تجارت، ثروت به دنبال خود آورد و از پی آن راحت و آسایش فراهم گردید؛ و آسایش سبب رشد علم و فرهنگ شد. شاید ثروتهای هند باعث شد که فلسفه

«اپیکوری» و مادی قرنهای هفتم و ششم ق. م. به وجود آید. مذهب در ایام کامکاری و پیشرفت رونق نمی‌گیرد، حواس در چنین دوره‌ها خود را از قید و بندهای روحانی آزاد می‌کند و فلسفه‌هایی می‌سازد که آزادی آنها را توجیه کند؛ همانطور که در چین عصر کنفوسیوس و یونان عصر «پروتاگوراس» رخ داد. در هند عصر بودا هم انحطاط معنوی مذهب، موجبات پیدایش تشکیک و هرج‌ومرج اخلاقی فراهم کرده بود. «95»

از آغاز زندگی بودا اطلاعات دقیقی در دست نیست. آنچه مسلم است وی پس، از سالها خودآزاری و سیروسلوک، دریافت که با این رنجها نور علم تازه‌ای بر او نتابیده. پس، از این کارها دست کشید و بر آن شد که مانند سایر متعلمان همعصر خود از طریق مناظره، نطق و تمثیل به مردم تعلیم دهد. این مرد قوی الاراده با رفتار ملایم خود ادعا می‌کرد که روشن شده است. وی هرگز در مقام دروغگویی و عوامفریبی نبود و ادعای وحی و الهام نداشت و نمی‌گفت که خداوندی به وساطت او سخن می‌گوید. در مناظره بسیار صبور بود. «بنابر تعالیم بودا زندگی شر است و زیستن رنج بردن؛ پس باید کوشید جریان پی‌درپی حیات قطع شود تا به فنای روح بینجامد. در نتیجه چشم‌پوشی از امیال و مجاهدت می‌توان به نیروانا رسید. آیین بودا توکل و تفویض را موعظه می‌کرد، و از نظر اخلاقی ستمدیدگان را در مقابل ستمگران خلع سلاح می‌کرد ...» «96»

بودا مانند لائوتسه و مسیح آرزو داشت تا بدی را به نیکی، و نفرت را به محبت، سزا دهد. اگر کسی به او دشنام می‌داد، سکوت اختیار می‌کرد. روزی بودای شوخ‌طبع به مرد

---

(95). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش دوم)، پیشین.

(96). تاریخ جهان باستان، پیشین، ج 1، ص 269 به بعد.

ساده‌لوحی که به او پرخاشجویی می کرد چنین گفت: «اگر کسی نخواهد هدیه‌ای را که به او پیشکش می‌شود بپذیرد، هدیه به چه‌کسی تعلق دارد؟» مرد جواب داد «به کسی که او را پیشکش کرده.» بودا گفت «پسر من، من نمی‌خواهم دشنام تو را بپذیرم و از تو درخواست می کنم که هدیه را برای خودت نگاه داری ...» بودا اگرچه مقداری از تعالیم خود را مدیون دوره گردان یا سوفسطاییان سیار همعصر خویش بود، اما در تعلیم، روشی شگرف و بینظیر داشت ... نزدیک 1200 نفر پیروانش به دنبالش حرکت می کردند، هرگز به فکر فردا نبود ... بعدازظهرها به تفکر می‌پرداخت و عصرها را صرف موعظه می کرد. گفتارهای او روش سقراطی داشت و به صورت سؤال و جواب و تمثیلهای اخلاقی و مباحثات مؤدبانه با کلمات قصار و موجز بود ... وی نظر خود را درباره حیات چنین تشریح کرده است: «زندگی رنج است، و رنج ناشی از خواهش است؛ و خردمندی در فرونشاندن همه خواهشهاست ...» به آداب دینی و یا پرستش ماوراء الطبیعه و الهیات ادنی اعتنایی نداشت. یک‌بار برهمنی گفت که می‌خواهد با غسل در گایا خود را از گناهان پاک کند، بودا به وی چنین گفت:

«ای برهمن، غسلت را در همین‌جا بکن، آری در همین‌جا نسبت به جمیع موجودات مهربان باش. اگر تو سخن دروغ نگویی، و کسی را از حیات محروم نکنی و چیزی را که به تو تعلق ندارد نستانی و در انکار نفس استوار بمانی، از رفتن به گایا چه نفعی به دست خواهی آورد؟

هر آبی برای تو گایا خواهد بود.» «97»

در تاریخ دین هیچ‌چیز شگفت‌انگیزتر از این نیست که می‌بینیم بودا یک دین جهانی بنیاد می‌گذارد، و درعین‌حال از هرگونه بحث درباره ابدیت و جاودانی بودن روح، و یا خدا پرهیز می‌کند؛ می‌گوید: «بینهایت افسانه‌ای بیش نیست، افسانه فلاسفه‌ای است که آنقدر فروتن نیستند که اعتراف کنند یک ذره نمی‌تواند جهان را ادراک کند ...» بودا صریحا به نظام طبقاتی حمله نمی‌کند، ولی آشکارا به شاگردان خویش می‌گوید: «به همه کشورها بروید و این عقیده را تبلیغ کنید که فقیر و غنی پست و بلند، همه یکی هستند و همه فرقه‌ها در این آیین به‌هم می‌پیوندند؛ همچنین که رودخانه‌ها و دریاها به‌هم می‌پیوندند.» رسم قربانی کردن حیوانات را محکوم می‌کرد ... کلیه آیینهای پرستش موجودات مافوق طبیعی، کلیه ریاضتها و عبادات را مردود می‌شمرد. به آرامی و بدون مباحثه، دینی را پیشنهاد می‌کرد که از اصول جزمی و کهانت کاملا مبری است و برای رستگاری راهی را نشان می‌داد که بر روی کافر و مؤمن هردو گشاده است ... بر اندیشه عبادت به خدای مجهول لبخند می‌زند و می‌گوید: «این فکر، که اسباب خوشبختی و بدبختی ما را موجود دیگری فراهم می‌کند احمقانه است؛ زیرا سعادت و شقاوت همیشه محصول سلوک و امیال خود ماست.» در تعلیمات او از بهشت و دوزخ و برزخ اثری نیست، اعتقاد به روح را رد می‌کند، اعتقاد او درباره جهان، موافق با عقیده هراکلیوس و برگسن است. و در مورد روح با نظریه هیوم موافقت دارد: «آنچه ما می‌دانیم همه از حواس و تأثرات خود ماست.» با این حال فلسفه بودا

---

(97). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش دوم)، پیشین، ص 626.

کورکورانه به تناسخ معتقد است و معلوم نیست اگر روح وجود ندارد چطور در وجودهای دیگر حلول می‌کند. اعتقاد به تناسخ ضعیفترین بحث فلسفه او بوده است. بودا کسانی را که برای او مقام الوهیت قائل بودند مؤدبانه سرزنش می‌کرد و می‌گفت: «هرکس، چه اکنون و چه بعد از مرگم، باید چون چراغ رستگاری خود باشد و به خود پناه برد. هرکس باید محکم بر حقیقت تکیه کند و آن را چراغ راه خود قرار دهد. فقط کسانی که چنینند می‌توانند به بالاترین مقام نایل گردند؛ ولی آنها باید مشتاق آموختن باشند.» بودا به سال 483 ق. م.

در هشتاد سالگی درگذشت.

جواهر لعل نهرو ضمن بحث کلی پیرامون مذاهبی که در قرن 6 ق. م. در خاورمیانه و شرق ظهور کرده‌اند می‌نویسد:

آیین بودا به عنوان یک مذهب، تا مدتی در هند رواج زیاد پیدا نکرد و پس از مدتی در مذهب برهمنی یا هندویی جذب گردید. معهذا باید گفت که آیین بودا در مذهب برهمنی تأثیر زیادی به وجود آورد و لااقل بسیاری از خرافات و تشریفات بیجای مذهبی را از آن دور ساخت ...

با اینکه مذهب بودا در وطن خودش، یعنی هندوستان، عنوان یک مذهب اصیل را از دست داده، در کشورهای دوردست دیگر، از سیلان گرفته تا چین رواج می‌یافت. امروز مذهب بودایی از تمام مذاهب جهان بیشتر پیرو دارد.

مذاهب دیگری که پیروان و معتقدان زیادی دارند عبارتند از: مسیحیت، اسلام، و آیین هندو و در جنب اینها مذاهب یهود، سیک، زردشتی و مذاهب دیگر وجود دارد.

نهرو سپس می‌نویسد:

مذاهب و بنیانگذاران آنها در تاریخ جهان نقش بزرگی اجرا کرده‌اند ... اغلب در تاریخ می‌بینیم که مذهب هرچند که برای تکامل ما و بهتر ساختن ما و نجیبانه‌تر شدن رفتار ما بوده است عملا مردم را به صورت حیوانات پست درآورده است. بجای آنکه در مردم روشن‌بینی به وجود آورد، اغلب آنها را در تیرگی نگاهداشته است؛ بجای آنکه وسعت ذهن و فکر در آنها ایجاد کند اغلب موجب تنگ‌فکری و کوته‌نظری و تحمل نکردن دیگران شده است. با کمک مذهب، کارها و چیزهای بسیار عالی و بزرگ انجام گرفته است؛ اما به نام مذهب نیز هزاران هزار و میلیونها نفوس بشری کشته شده‌اند و جنایات مهیب و تصورناپذیر صورت گرفته است.

پس آیا تکلیف ما با مذهب چیست؟ برای بعضی اشخاص، مذهب به معنی یک دنیای دیگر، دنیای پس از مرگ، بهشت و دوزخ یا هرچه اسمش را بگذاریم می‌باشد. اینها به امید اینکه پس از مرگ به بهشت بروند مذهب را دنبال می‌کنند و بعضی مراسم و اعمال را انجام می‌دهند. این اشخاص مرا به یاد کودکانی می‌اندازند که به امید دریافت نقل و شیرینی و سود، خود را مؤدب و معقول جلوه می‌دهند ... آیا درباره مردان بالغ و بزرگی که به این شکل کودکانه

فکر و عمل می‌کنند چه باید گفت؟ زیرا بالاخره میان آن نقل و شیرینی که به کودکان وعده می‌شود و بهشتی که در آخرت وعده داده شده است تفاوت اساسی و عمده‌ای وجود ندارد. پیروان مذاهب هرکدام چیزی می‌گویند؛ یکی می‌گوید چنین باید کرد و

دیگری می‌گوید که چنان. اغلب هریک از آنها دیگری را ابله و بدکار و کافر می‌شمارد. آیا کدام یک حق دارند و چه‌چیز صحیح است؟ از آنجا که آنها درباره چیزهایی حرف می‌زنند که نمی‌توان دید و ثابت کرد، خیلی دشوار است که بتوان در این زمینه قضاوتی کرد؛ اما به نظر می‌رسد که درهرحال، نادرست و بیجاست که با یقین و بطور قاطع درباره چنین مسائلی صحبت کنند و بخاطر اختلاف خود، به سر یکدیگر بکوبند. بیشتر ما بسیار کوچک فکریم و عاقل نیستیم. آیا ما چه حق داریم آنقدر گستاخ باشیم که تصور کنیم که فقط ما از حقیقت کامل باخبریم و به این جهت گلوی همسایه خود را بفشاریم و او را از گفتن حقیقتی که به آن معتقد است، بازداریم.

ممکن است که در آنچه می‌گوییم حق داشته باشیم، اما ممکن هم هست که همسایه ما نیز حق داشته باشد ... تا آنجا که به شخص من مربوط است دنیای پس از مرگ برایم جالب نیست ... اگر وظیفه‌ای که من در اینجا دارم برایم روشن باشد، دیگر به هیچوجه خود را برای یک دنیای دیگر به دردسر نمی‌اندازم و ناراحت نمی‌کنم. «98»

ولز محقق نامدار انگلیسی درباره بودا می‌نویسد: «... زمانی درمیان 600 و 500 پیش از میلاد هنگامی که کروزوس در لیدیه، کر و فری داشت و کورش برای به دست آوردن بابل از دست نبونید آماده می‌شد، بنیادگذار آیین بودا در هند دیده بر جهان‌گشود ... به نظر او همه شوربختیها و ناخشنودیهای زندگی در خودخواهی سیری‌ناپذیر مردم است ... سه‌گونه خواهش نفس در زندگی آدمیان هست که هرسه سرچشمه شوربختی است؛ یکی خواهش برآوردن آرزوهای حواس و حیات است، دومی خواهش رسیدن به زندگی جاودانی، سومی خواهش رسیدن به نعمت و فراوانی و فراخی زندگی. همه اینها را باید از خویش راند ...»

ولز می‌نویسد: «پند تاریخ، آنچنان‌که ما در این کتاب بر خواننده آشکار می- کنیم، کاملا با این آموزش بودا سازگار است، و چنانکه می‌بینیم هیچ نظام اجتماعی و هیچ امنیت و آرامش و خوشی و رهبری درست به وجود نمی‌آید مگر آنکه مردم وجود خود را در وجودی بزرگتر از خود فراموش کنند. بررسی تکامل و پیشرفت در زیست‌شناسی نیز درست همین پند را می‌دهد، و آن ستردن و نابود ساختن فهم کوتاه و اندک فرداست در وجودی پهناورتر و بزرگتر و فراموش کردن و از یاد بردن فرداست برای چیزهای پرارزش‌تر و بزرگتر؛ و با این راه از زندان خودی و فردی گریختن و رها شدن و به دریا پیوستن. دست از خویش شستن باید کامل باشد ... از بعضی جهات آیین بودا با دینهایی که تاکنون از آنها سخن رفته

---

(98). نگاهی به تاریخ جهان، پیشین، ص 96 تا 98.

است، متفاوت است؛ دینی است که بیشتر به رفتار می‌پردازد و کمتر به تشریفات و قربانی توجه دارد.» «99»

در این دین از خدا یا خدایان، از پیغمبر و الهام، از نمازهای متعدد و تشریفات مذهبی، از روزه و عزاداری نام‌ونشانی نیست.

یاسپرس، ضمن توصیف فیلسوفان بزرگ، در مورد بودا می‌نویسد: «که وی در آغاز به ریاضت گرایید ولی بزودی دریافت «... امساک در خوردن و تحمل سختی و ریاضت موجب اشراق نگردید، بلکه برعکس، گوماتا دریافت که حاصل ریاضت و به کار بستن

دقیق قواعد آن فقط این است که حقیقت از نظر پنهان گردد ... آنگاه تصمیم گرفت مانند مردم معمولی غذا تناول کند تا نیروی خویش را بازیابد ... یاران مرتاض او دل‌آزرده از این تصمیم، بودای مرتد را رها کردند. او تنها ماند و در طهارت و تقوا دور از ریاضت به تمرین تأمل و مراقبت پرداخت ... به نظر او نه با لذت زیستن و از دنیا تمتع گرفتن راه هموار زندگی است نه با ریاضت گذراندن که تن خویش آزردن است، می‌توان از جهان تمتع یافت. آن، زشت و فاسد است و این، سرشار از درد و رنج، راه میانه راه نجات و سعادت است.» «100»

بودا برای تبلیغ افکار خود نه تنها به زور شمشیر توسل نجست بلکه از مبارزه و منازعه نیز خودداری کرد. در مباحثات به سلاح منطق و تفکر با مخالفان سخن می‌گفت.

مذاهب نوین

مذهب بودا در دوران قدرت سلطان عدالت‌گستری به نام «آشوکا» بسرعت انتشار یافت ولی محیط آزاد هند و عوامل اقتصادی و اجتماعی گوناگون، سبب گردید که در جامعه هندی خدایان عدیده، عرض وجود کنند. پس از آنکه مذهب هندو جایگزین آیین بودا گردید در نتیجه تساهل مذهبی برهمنان و آزاداندیشی مردم آن سرزمین نه تنها مذاهب گوناگون با نامهای مختلف به وجود آمد، بلکه همراه با الهیات توجه به خرافات، نذر و نیاز، طلسمات، جن‌گیری، علم احکام نجوم، سروش غیبی، جادوگری، سوگند خوردن، کف‌بینی، غیبگویی و فال‌بینی رواج فراوان یافت. کافی است یادآور شویم که یک میلیون نفر به کار فال‌بینی، یکصد هزار مارافسای، یک میلیون فقیر و جوکی با آزادی کامل به کار خود مشغول بودند. ساحران، احضارکنندگان ارواح، رمالان با مطالعه کف‌دست، شنیدن خواب، و خواندن آیاتی چند، از گذشته و آینده مردم سخن می‌گفتند.

چون هندوان علاقه فراوان به فرزند داشتند نیروی جنسی را نیز ستایش می‌کردند.

پرستش آلت رجولیت گاه‌وبیگاه در اغلب کشورها رواج داشته و در هند از قدیمترین ایام تا قرن بیستم همچنان برجا مانده است ... علایم این پرستش جنسی را در سراسر قاره هند می‌توان دید؛ مثلا شکل آلات تناسلی را در نپال و دیگر معابد بنارس ... و تصویرهای ذکر را که بر بازو یا گردن می‌آویختند، می‌توان دید. دادن قربانی و مراسم غسل و طهارت نیز در هند مدتی از وقت مردم را می‌گرفت. از قرون پیش تا به امروز، رودگنگ هیچگاه

---

(99). کلیات تاریخ، پیشین، ص 487 به بعد (به اختصار).

(100). کارل یاسپرس، فیلسوفان بزرگ، ترجمه دکتر اسد اللّه مبشری، ص 218 (به اختصار).

خورشید را ندیده مگر با زمزمه عبادت غسل‌کنندگان. این عمل مذهبی هزار سال است که بوسیله مؤمنین در زمستان و تابستان طی تشریفات خاص، صورت می‌گیرد. در محیط آزاد هندوستان شکاکان و زندیقها با آزادی کامل بر کلیه این معتقدات لبخند می‌زنند. ویل دورانت می‌نویسد:

... بدون شک، در زمانی که هند ثروتمند بود شکاکان بیشمار داشت، زیرا انسان در دوران سعادت و اقبال نسبت به خدایان خود شک پیدا می‌کند. و بیش از همه وقت، زمانی آنها را می‌پرستد که بدبخت و بیچاره شود. ما به چارواکاس و سایر زندیقهای دوران بودا اشاره کردیم ... در یک کتاب قدیمی به نام الهیات چند قضیه خلاصه و ساده شده است: 1)

هیچ‌نوع تناسخی وجود ندارد، نه خدایی هست و نه بهشت و دوزخی و نه جهانی؛ 2) همه نوشته‌های مذهبی قدیم کار یک عده احمق فریبگر است؛ 3) طبیعت ابداع‌کننده و زمانه ویران‌کننده حاکم بر تمام اشیائند ... شایان توجه آنکه بیان این سخنان، آنهم در جامعه‌ای که همواره طبقه روحانی بر آن سلطنت می‌کرد، امکان‌پذیر بوده است بی‌آنکه بر گوینده آن زیان و رنجی رسد. صرفنظر از فشارهای خارجی، قاره هندوستان همواره از آزادی اندیشه برخوردار بوده است، و این آزادی از آزادی اروپائیان قرون وسطی، که تمدن آن با تمدن هند مطابقت دارد، خیلی بیشتر بود ... به نام دین در هند هیچ خونی نریخته است مگر به دست مهاجمان. عدم تساهل همراه دین اسلام و مسیحیت به هند رفت. مسلمانان معتقد بودند که با خون کفار بهشت را خریداری می‌کنند و پرتغالیها نیز هنگامی که گوآ «101» را تسخیر کردند، تفتیش عقاید را در هند رواج دادند ... «102»

متفکرین و فلاسفه جدید

«سرزمین هند گهواره نخستین افکار فلسفی است، و شاید در هیچیک از ممالک جهان شوق به فلسفه به اندازه شوقی که هندیان به امور فلسفی دارند، نبوده است. بررسی در مسائل فلسفی، تنها مورد علاقه توده مردم نبوده بلکه بزرگان و سلاطین هند با شوق و افتخار، در محافلی که رهبران مکاتب مختلف فلسفی در آن به بحث و جدل می‌پرداختند، شرکت می‌کردند و گاه پادشاه به برنده مسابقه جایزه‌ای گرانبها می‌پرداخت.

در هند بیشتر معلمان فلسفه به بحث‌وگفتگو با مخالفان خود می‌پرداختند و بدون بیم و هراس، خود را معروض مخالفتها و پرسشهای آنان قرار می‌دادند. غالبا استادان فلسفی زیر درختی بر بوریا می‌نشستند و شاگردان روبروی استاد چهارزانو قرار می‌گرفتند. مکاتب

فلسفی هند بسیار است. در دوهزار سال پیش یک هندوی اهل منطق آیین «نیایا» (یعنی روشی که ذهن آدمی را به نتیجه رهبری می کند) را در پیش کشید. این متفکر هندی برای

Goa.(101)

(102). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش دوم)، پیشین.

آنکه بحث و جدلهای فلسفی را تحت ضابطه‌ای درآورد و در برابر نیرنگها و سفسطه‌های فلسفی سدی ایجاد نماید، بحث منطقی را پیش کشید.

این شخص که ظاهرا «گواتما» نام داشته ارسطوی هند به‌شمار می‌رود. وی برای نخستین‌بار ارغنون تحقیق و تفکر به قاره هند داد و قاموسی از مفردات فلسفی به وجود آورد.

متفکر دیگری به نام «کانادا» که ذیمقراطیس هند است، عقیده داشت که عالم را اشیاء گوناگون فراگرفته و هرشییء از ترکیبات اتمی پدید آمده، صور متغیرند ولی اتمها انهدام- ناپذیرند. او عقیده داشت که هیچ‌چیز جز اتم و خلأ وجود ندارد و گردش اتمها به اراده خدایی ذیشعور نیست بلکه یک قانون نادیدنی، محرک آنهاست.

یکی دیگر از مهمترین مکاتب فلسفی هند، آیین «سانکهیا» ست که بوسیله کاپیلا «103» پایه‌گذاری شده. در این مکتب فلسفی، برای اولین‌بار به آزادی کامل عقل آدمی تکیه شده است. کاپیلا مانند «لاپلاس» برای تفسیر و توضیح خلقت یا تطور، استمداد از یک خداوند را ضرور نمی‌دانست. وجود مذاهب و فلسفه‌های بی‌خدا، آنهم درمیان این ملت

که بیش از همه ملتها مذهبی و فلسفی است، امری غیرعادی نیست. در بسیاری از متون سانکهیا وجود خالق صاحب ذات بکلی انکار شده. امر خلقت تصورپذیر نیست؛ زیرا یک چیز از هیچ‌چیز به وجود نیامده، خالق و مخلوق یکی است. کاپیلا خود را به این گفته راضی می‌کند (تو گویی امانوئل کانت سخن می‌گوید) که: «اثبات وجود خالق صاحب ذات از طریق برهان بشری هرگز امکان‌پذیر نیست؛ زیرا به گفته این شکاک هوشمند هرچه وجود دارد یا مجبور است یا آزاد، و خدا هیچیک از این دو نمی‌تواند باشد. اگر خدا وجود کاملی است محتاج به خلقت عالم نمی‌باشد و اگر غیر کامل است خدا نیست. اگر خدا خوب بود و قدرتهای الهی داشت، قهرا نمی‌توانست جهانی این‌چنین غیرکامل خلق کند که رنج دایم آن فراوان و مرگ آن مسلم است. توجه به این امر برای ما آموزنده است که متفکران هند تا چه‌اندازه با آرامش به اینگونه مسائل می‌پردازند و بندرت متوسل به تعذیب و دشنام می‌شوند و همواره در مقامی گفتگو می‌کنند که نظیر آن فقط در مباحثات دانشمندان پخته این عصر دیده می‌شود.» «104»

با این حال، باید دانست که کاپیلا فیلسوف مادی نبوده بلکه معتقد به اصالت تصور و روح بوده؛ منتها با شیوه‌ای خاص به تشریح نظریات خود می‌پردازد.

آیین یوگا

کلمه یوگا «105» به معنی یوغ است ولی نه به این مفهوم که روح زیر یوغ ذات باری قرار گیرد بلکه مفهوم آن سیروسلوک زاهدانه سالک مشتاق است که می‌کوشد تا با در دست گرفتن زمام نفس خود، روح را از همه قیود مادی و علایق جسمانی آزاد کند، و برای درک این حقیقت، طالب یا سالک این راه باید هشت منزل را یکی بعد از دیگری طی

کند، تا ذهن او از جسم جدا شود و همه علایق از ضمیر او برود. وی (سالک یا جوکی) در طلب خدا و یا به فکر اتصال به خدا نیست و به پاداش

---

(103).Kapila

(104). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش دوم)، پیشین (به اختصار).

(105).yoga

دهنده و خالق هم عقیده ندارد.

این مردان عجیب در جنگلها، کنار جاده‌ها، بی‌حرکت و مستغرق در خود دیده می‌شوند. برخی پیر و برخی جوانند، بعضی لنگی به کمر می‌بندند، تن‌پوش برخی فقط خاکستر است. چهارزانو می‌نشینند و بیحرکت به بینی یا ناف خود خیره می‌شوند. برخی ساعتها و روزها یکراست به خورشید نگاه می‌کنند و آهسته‌آهسته کور می‌شوند. برخی در گرمای نیمروز پیرامون خود آتش روشن می‌کنند. بعضی پای برهنه بر آتش راه می‌روند، یا آتش روی سر خود می‌ریزند. بعضی با پیکری برهنه 35 سال بر تخت میخ می‌خوابند. برخی پیکر خود را هزاران فرسنگ بر زمین می‌غلتانند تا به زیارتگاه برسند. برخی خود را به درخت زنجیر می‌کنند یا در قفس زندانی می‌شوند تا بمیرند. برخی تا گردن خود را در خاک دفن می‌کنند و به‌همین وضع چندین سال یا تا پایان عمر می‌مانند. بعضی از میان دوگونه خود سیمی می‌گذرانند تا از حرکت آرواره جلو گیرند و بدینسان خود را به خوردن مایعات محکوم می‌کنند. برخی مشتها را به‌هم قفل می‌کنند و چندان نگاه می‌دارند

تا ناخنها از پشت دست بیرون زند. بعضی یک دست و یک پا را بالا نگاه می‌دارند تا سرانجام خشک می‌شود و می‌میرد ... روش تأمل و تفکر توأم با ریاضت یعنی آیین یوگا در دوران وداها نیز وجود داشته. اسکندر مقدونی از قدرت «برهنه مرتاضان» در تحمل درد به حیرت افتاده، از نگریستن بازایستاد و یکی از آنان را فراخواند تا با او زندگی کند، اما جوکی هند هم به صلابت «دیوگنس» بود و از پذیرفتن دعوت سرپیچیده گفت به‌همین‌که هیچ ندارد خرسند است.

مرتاضان همدم وی نیز به آرزوی کودکانه مقدونیان که می‌خواستند بسیط زمین را تسخیر کنند لبخند می‌زدند و می‌گفتند آدمی را از مرده و زنده چند وجب خاک کفایت می‌کند.

فرزانه دیگری به نام «کالانوس» «106» (326 ق. م.) همراه اسکندر به ایران رفت، در آن دیار بیمار شد و رخصت مرگ خواست و گفت مرگ را بر بیماری ترجیح می‌دهد و آرام بر توده هیمه بالا رفت و در برابر دیدگان حیرتزده یونانیان که هرگز چنین دلیری عاری از خونریزی ندیده بودند، زنده‌زنده سوخت. غیر از آنچه به اجمال گفتیم، در سرزمین هند، مکاتب و آیینهای فلسفی دیگری وجود داشته که ذکر آنها در این مختصر امکان ندارد. از مطالعه نظریات عمیق فلاسفه شرق به این نتیجه می‌رسیم که همانطور که شرق به علم غرب وامدار است غرب نیز مدیون تفکرات فلسفی هندیان و دیگر ملل شرقی است. «107»

یک شاه منظم و عدالتخواه

پس‌ازآنکه اسکندر از ایران به هند روی آورد و دوران حکومت او سپری شد، زمام اختیار هند به دست «چاندرا گوپتا» افتاد. وی پادشاه منظمی بود، همه اوقات او صرف رتق‌وفتق امور قلمرو مترقی وی می‌شد. روز او به شانزده بخش نود دقیقه‌ای تقسیم شده بود؛ در

بخش اول روز از خواب برمی‌خاست و خود را برای تفکرات مذهبی آماده می‌کرد؛ در بخش دوم، گزارش

Calanus.(106)

(107). «آیین یوگا» خلاصه‌ای است از: تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش دوم)، پیشین.

کارگزاران خود را می‌خواند و دستورهای محرمانه صادر می‌کرد؛ در بخش سوم، با مشاوران خود در تالاری گفتگو می‌کرد؛ در بخش چهارم، امور مالی دولت و دفاع ملی را رسیدگی می‌کرد؛ در بخش پنجم، شکوائیه‌ها و مرافعات رعایای خود را می‌شنید؛ در بخش ششم، حمام می‌رفت و ناهار می‌خورد و نوشته‌های مذهبی می‌خواند؛ در بخش هفتم، مالیات و خراج می‌گرفت و مقامات اداری را منصوب می‌کرد؛ در بخش هشتم، هیأت مشاورین خود را ملاقات می‌کرد و گزارش جاسوسان خود را که فاحشه‌ها هم درمیان آنها بودند گوش می‌داد؛ در بخش نهم، به استراحت و عبادت می‌پرداخت و در بخش دهم و یازدهم به مسائل نظامی رسیدگی می‌کرد؛ در بخش دوازدهم، مجددا به گزارشهای محرمانه گوش می‌داد؛ در بخش سیزدهم، به حمام عصرانه می‌رفت و شام می‌خورد و بخش 14- 15- 16 صرف خواب می‌شد.

کشور با قدرت نظامی اداره می‌شد و قدرت نامحدود شاه را شورای وزیران محدود می‌کرد.

این شورا قوانین تازه‌ای وضع می‌کرد، امور مالی و امور خارجه را منظم می‌ساخت. سازمانهای دولتی بوسیله مأمورین اداره می‌شد. مهمترین ادارات آن دوره عبارت بود از: دارایی، گمرک، مرزبانی، گذرنامه، ارتباطات، رسومات، معادن، کشاورزی، رمه، تجارت، انبارها، دریانوردی، جنگلها، تفریحات عمومی، فحشاء و ضرابخانه. رئیس کل رسومات، فروش داروها و نوشابه‌های الکلی، محل میخانه‌ها و مقدار نوشابه‌هایی را که به فروش می‌رسید، تعیین می‌کرد. رئیس کل معادن، مناطق معدن‌دار را به افراد اجاره می‌داد و آنها اجاره‌های ثابت و سهمی از منافع را به دولت می‌دادند. رئیس کل فحشاء به امور روسپیان رسیدگی می‌کرد و نرخ کار و هزینه‌های آنها را در نظر می‌گرفت و مالیات دولتی را از آنها مطالبه و از آنان برای جاسوسی استفاده می‌کرد. همینطور سایر ادارات هریک وظیفه مشخص و معینی داشتند.

در پایتخت، شورای سلطنتی، آخرین مرجع رسیدگی به دعاوی مردم بود ولی در دهات، یک شورای پنج نفری از ریش‌سفیدان، اجرای قوانین را به عهده گرفته بود؛ و دادگاههای بدوی و عالی وجود داشت. جاده‌ها و خطوط دریایی، پلها، بندرگاهها و وسایل ارتباطی تحت نظارت دولت بود. عرض جاده‌های تجارتی از 30 تا 60 قدم می‌رسید. در فاصله هرمیل دولت بوسیله ستونهای سنگی، جهت حرکت و فاصله تا مقصد را نشان می‌داد. حمل‌ونقل به کمک گردونه، تخت روان، گاری، اسب، شتر، فیل، الاغ و افراد انسانی صورت می‌گرفت. داشتن فیل جنبه تفننی داشت و ناموس یک زن بهای متوسطی برای خرید یک فیل بود. در نزد هندیها ننگ و عار نبود که برای اعطاء یک فیل با مردی همخوابه شوند.

ترتیب و نظم و نسقی که در آن ایام وجود داشته از هرجهت جالب است.

وینسنت اسمیت «108» می‌گوید: «... براستی جزئیات اداری و اینکه چنین سازمانی در قرن سوم ق. م. در هند وجود داشته و با موفقیت مورد اجرا قرار گرفته است بیشتر ما را متحیر می‌سازد.»

پس از مرگ چاندراگوپتا، شاه فیلسوف، «آشوکا» زمام امور را در دست گرفت. این پادشاه در آغاز امر، مانند پدر، مستبدانه زندگی می‌کرد. وی زندانی ساخت که به عنوان «جهنم»

---

(108). Vincent Smith

آشوکا معروف بود. وضع فکری او پس از چندی تغییر یافت. کلیه اسرا و زندانیان بی‌تقصیر را آزاد کرد، زمینهایی را که بزور از مردم گرفته بود، پس داد. در سنگ‌نبشته‌هایی که از آن ایام در دست است آشوکا نفرت و پشیمانی خود را از کشتارها و خونریزیهای گذشته ابراز می‌دارد و می‌گوید:

«تنها پیروزی واقعی پیروزی بر نفس خود و پیروزی بردلهای مردم از راه خدمتگزاری است.» وی در جای دیگر می‌گوید: «من می‌خواهم که تمام موجودات جاندار برای خود امنیت و تسلط بر نفس و آسایش فکری و شادمانی داشته باشند.»

آشوکا در دوران سلطنت سی و هشت ساله خود کوشید تا تمام نیروی خود را در خیر و رفاه عمومی به کار برد. در یکی از فرمانها می‌گوید: «در هروقت و هرجا، چه مشغول غذا خوردن باشم و چه در اندرون زنان، چه در بستر باشم و چه در خلوتگاه، چه در ارابه باشم

و چه در باغها و کاخها، خبرگزاران و مأموران باید دایما امور مربوط به مردم را به اطلاع من برسانند.»

«ه. ج. ولز» در کتابش به نام سطور ممتاز تاریخ درباره آشوکا می‌گوید: «درمیان دهها هزار نام پادشاهان و حکمرانان که ستونهای تاریخ با القاب عظیم الشأن، آسمان اقتدار، کیوان پایگاه، و اعلیحضرت و قدر قدرت و کلمات مشابه آنها که برای ایشان به کار رفته است پرشده، نام آشوکا همچون یک ستاره تنها می‌درخشد ...» «109»

ادبیات و هنر هند

همانطور که در اروپای قرون وسطی آثار علمی و ادبی به زبان مرده لاتین که مردم از فهم آن عاجز بودند به رشته تحریر درمی‌آمد، در هند باستانی نیز فلسفه و ادبیات به زبان سانسکریت که پیوند خود را از مردم گسیخته بود، نوشته می‌شد؛ ولی این وضع دوام نیافت و از قرن پنجم ق. م. هندیان زبان خود را تغییر دادند و در سده چهارم پیش از میلاد برای خود دستور زبان نوشتند. نویسندگان عهد عتیق از برگ خرما و پوست درخت بجای کاغذ و از میله آهن بجای قلم استفاده می‌کردند. کاغذ در حدود هزار سال بعد از میلاد بوسیله مسلمین به هند راه یافت.

در آموزش و پرورش هندی، روحانیون نقش اساسی داشتند و شاید برای آنکه راز کتب مذهبی بر همه آشکار نشود از اشاعه خط و کتاب جلوگیری می‌کردند. فرزندان برهمنان و بعضی فرقه‌های دیگر حق فراگرفتن علم را داشتند. آموزش جنبه مذهبی داشت، حفظ کردن درسها و خواندن و نوشتن و حساب جزء برنامه بود. بعدا دستور زبان، هنرهای دستی، طب، منطق و فلسفه را به دانشجو می‌آموختند و هنگامی که او را به جهان خارج

روانه می کردند، می گفتند، ربع تعلیم و تربیت را معلم، ربع آن را مطالعه شخصی، ربع آن را دوستان خصوصی، و ربع دیگر را زندگی تدارک می کند.

پس از پایان تعلیم سرخانه، محصل به یکی از دانشگاهها روانه می‌شد. بطور کلی در فرهنگ هندی به کتاب کمتر توجه داشتند بلکه آموزش بیشتر شفاهی بود و مردم عالیترین میراث فرهنگی خود را از راه گوش حفظ می کردند.

---

(109). تاریخ تمدن (کتاب اول بخش دوم)، پیشین، ص 640 به بعد.

در ادبیات هند، هرچه درخور نوشتن بود به قالب شعر درمی‌آمد؛ حتی رساله‌های علمی، پزشکی، منطقی و هنری همه یا موزون و یا مقفی و یا به هردو صورت بیان شده. حکایات تمثیلی هند بیشتر به صورت شعر بود. «سر ویلیام جونز» می گوید که: «هندوها سه چیز را از آن خود می‌دانند؛ آموزش از طریق حکایات تمثیلی، شطرنج، و دستگاه اعشاری.»

درام

درام در هند سابقه‌ای کهن دارد، زیرا جشنها، نمایشهای مذهبی و رقص و ذوق عمومی، سبب پیدایش درام و تئاتر هندی گردیده است. در تئاتر هندی تراژدی وجود ندارد، هرنمایشنامه پایان خوشی دارد، عاشق وفادار همیشه پیروز است، فضیلت همیشه حاکم است، بازیکنان از زن و مرد نقش خود را بخوبی ایفا می کنند.

هند در طول تاریخ پنجهزار ساله خود هنرنماییهای فراوان کرد، ولی بازمانده آثار گرانبهای هندی بیشتر شکسته و ناقص است و «نشئه بت‌شکنی مسلمانان، شاهکارهای بیشماری از ساختمانها و پیکرها را ویران کرد.» موسیقی هند دست‌کم سه‌هزار سال عمر دارد؛ شعر و سرود و موسیقی و رقص همه جزء زندگی مذهبی و شعائر باستانی هند است.

موسیقیدانان، خوانندگان و رقاصان، مانند همه هنرمندان هند از طبقات پست بودند.

نقاشی نیز در هند سابقه‌ای قدیم دارد. گچ‌نگاره‌های بودایی مربوط به صد سال قبل از میلاد است. در یکی از غارها چهار آهو نقاشی شده و رقت احساس بوداییان را نسبت به حیوانات نشان می‌دهد و در سقف نقش گلها و مرغ دیده می‌شود. نظایر این آثار هنری در سایر غارها دیده شده است. پیکرتراشی نیز در هند مورد توجه بوده منتها این هنر مانند سایر پدیده‌های هنری رنگ مذهبی داشته. «پیکرتراش بیشتر آنچه را روحانیون خواستارند قلم‌زده نه آنچه راکه خود آرزو می‌کرده. در هند همه هنرها به مذهب تعلق داشته نه به نفس هنر؛ و هنر همواره کنیز کمربسته الهیات بوده است.» «110»

جواهر لعل نهرو می‌گوید:

مبادلات ایران و هند

درمیان مردمان و نژادهای بسیار که با زندگی و فرهنگ هند تماس پیدا کرده‌اند و در آن نفوذ داشته‌اند، قدیمترین و مداومترینشان ایرانیها می‌باشند. در واقع، روابط میان دو کشور به زمانی حتی پیش از آغاز تمدن هند و آریایی می‌رسد، زیرا قبایل هند و آریایی و ایرانیان قدیم، هردو از یک اصل و نسب مشترک جدا شده‌اند و هریک راه جداگانه‌ای برای خود در پیش گرفته‌اند. از آنجا که این دو ملت از نظر نژادی باهم مربوط بوده‌اند،

مذاهب ودای هند با مذهب زردشتی ایران وجوه اشتراک فراوان دارد. زبان سانسکریت ودایی نیز با زبان پهلوی باستانی که زبان اوستا بوده است، هریک به دیگری بسیار شبیه هستند.

زبانهای باستانی سانسکریت هندی و پهلوی اوستایی، هریک، جدا از دیگری تکامل یافته‌اند، اما بسیاری از اندیشه‌های لغات و کلمات در آنها مشترک بود؛

---

(110). تاریخ تمدن، (کتاب اول- بخش دوم)، پیشین، ص 806 به بعد.

«مهاباد» هندوستان معبد بودا؛ قرن چهارم ق. م. بوگایا

همچنانکه ریشه‌های بعضی لغات در تمام زبانهای آریایی مشترک است. زبانهای دو کشور ایران و هند و حتی پیش از آن، هنر و فرهنگ هریک از آنها، تحت تأثیر محیط اطراف خودشان قرار می‌گرفت. ظاهرا هنر ایران با سرزمین آن کشور و با مناظر ایران، ارتباط فراوان دارد و محتمل است که مداومت سنن هنری ایران از همین جهت باشد.

در هند نیز سنن هنری هندوآریایی و ایده‌آلهای عمومی با کوههای پوشیده از برف و جنگلهای غنی و رودهای عظیم شمالی هند ارتباط پیدا می‌کند.

ایران مانند هند چنان بنیانهای فرهنگی استواری داشت که می‌توانست در مهاجمان خارجی اثری بگذارد و اغلب آنها را در خود تحلیل ببرد. عربها که ایران را در قرن هفتم میلادی

فتح کردند بزودی در برابر این نفوذ فرهنگی تسلیم شدند و به‌جای زندگی ساده صحرانشینی خودشان راه‌وروش پر تصنع و تشریفات فرهنگ ایران را اقتباس کردند. زبان فارسی، مانند زبان فرانسوی، در اروپا، در سرزمینهای پهناوری در آسیا، زبان مردم تحصیلکرده و با فرهنگ گردید. هنر و فرهنگ ایران از قسطنطنیه در غرب تا کناره‌های صحرای «گوبی» در شرق گسترش یافت.

در هند نفوذ ایران مداومت داشت و در دوران تسلط حکومت افغانها و مغولان در هند، زبان فارسی، زبان درباری کشور بود و این وضع تا اوان دوران تسلط بریتانیا ادامه داشت.

تمام زبانهای جدید هندی پر از کلمات فارسی می‌باشد. بدیهی است این امر برای زبانهایی که فرزندان زبان سانسکریت باستانی می‌باشند و مخصوصا برای زبان هندوستانی که خود مخلوطی از زبانهای مختلف می‌باشد بسیار طبیعی است؛ اما حتی زبانهای «دراویدی» جنوب هند نیز تحت تأثیر لغات زبان فارسی واقع شده‌اند.

هند در زمانهای سابق، چندتن شاعر نامدار و عالی در زبان فارسی به وجود آورده است، و حتی امروز نیز درمیان هندیان چه هندو، چه مسلمان، دانشمندانی متعدد و فراوان هستند که به زبان فارسی آشنایی و تسلط کامل دارند ... همچنین قرائن مورد اعتمادی در دست است که میان ایران و هند در دوران پیش از هخامنشیها تماسهایی وجود داشته است. در اوستا، کتاب مقدس زردشتیان ایران، یک نوع اشارات و توصیفهایی از نواحی شمال هند هست. در ریگ‌ودا که قسمت قدیمی کتاب مقدس هندوان و یادگار دوران باستانی ودایی می‌باشد، نیز به ایران اشاراتی شده است و ایرانیها پارشاوا و بعدها پاراسیکاها نامیده شده‌اند که کلمه جدید پارسیها از همین کلمات ناشی و مشتق گشته است. از پارسیها هم بنام «پارتاواها» یاد شده است. بدین قرار، ایران و نواحی شمال هند از قدیمترین ایام و پیش از

سلسله هخامنشیان، نسبت به یکدیگر علایقی داشتند. با روی‌کار آمدن کورش کبیر، شاه‌شاهان، تماسها و ارتباط بیشتری به‌وجود آمد و کورش به نواحی مرزی و محتملا به حدود کابل و بلوچستان رسید. در قرن ششم ق. م. امپراتوری ایرانیها در دوران سلطنت داریوش بزرگ تا نواحی شمالی هند گسترده بود و ایالت سند و احتمالا قسمتی از پنجاب غربی را شامل می‌گشت ... هرودت تاریخ- نویس یونانی، شرح ثروت و کثرت جمعیت هندیان و خراجی را که به داریوش می- پرداختند برای ما نقل می‌کند و می‌نویسد: «جمعیت هند از تمام کشورهای دیگری که ما می‌شناسیم و خبر داریم بیشتر است و خراجی هم که آنها می‌پردازند

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 252

به نسبت از سایر نواحی زیادتر است و مبلغ 360 تالان عیار طلا (معادل بیش از یک میلیون لیره انگلیسی) می‌باشد.» همچنین هرودت متذکر می‌شود که: «سپاهیان هندی نیز در ارتش داریوش شرکت داشتند و شامل صفوف پیاده و سوار و ارابه‌ها بودند و بعدها فیلهای هندی نیز در این سپاه بکار می‌رفت.» بطور مسلم پیش از قرن هفتم ق. م. روابط میان ایران و هند از راه بازرگانی و دادوستد وجود داشته است. مخصوصا بازرگانی قدیمی میان هند و بابل رواج داشت که از راه خلیج‌فارس صورت می‌گرفت. از قرن ششم ق. م. بر اثر لشکرکشیهای کورش و داریوش، تماسهای مستقیم میان ایران و هند رشد و توسعه یافت.

پس از فتوحات اسکندر، ایران در مدت چند قرن، تحت نفوذ حکومت یونانیها بود. در این دوران، تماسهای ایران با هند ادامه داشت و بطوری که گفته می‌شود ساختمانهای زمان آشوکا بزرگترین پادشاه و امپراتور باستانی هند، تحت تأثیر معماری پرسپولیس (تخت جمشید) قرار داشت. «111»

از آنچه به قلم استادانه سیاستمدار فقید، جواهر لعل نهرو، به رشته تحریر درآمده است، می‌توان به تأثیر متقابل فرهنگ و تمدن دو کشور باستانی ایران و هند پی‌برد.

رالف لینتون نیز می‌گوید که داریوش، سند و پنجاب را بیستمین استان قلمرو خود قرار داد. از سربازان هندی در جنگها استفاده کرده و همه‌ساله ده تن خرده طلا به عنوان خراج که معادل یک‌سوم کل عایدی سالیانه امپراتوری هخامنشی بود، مطالبه می‌کرده «... به اغلب احتمال، در اثر تمدن ایرانی بود که الگوهای تشکیلات سیاسی و حتی مفهوم سازمان امپراتوری در شبه جزیره هند قدم به عرصه وجود گذاشت ... در انتهای تسلط ایرانیان به هند به‌جای پادشاهیهای قبیله‌ای ... در هند مرکزی به تقلید از امپراتوری ایران، کشورهای نیرومند و وسیع به وجود آمد. همچنین در آثار هنری امپراتوری موریان «112» واقع در شمال و شمال غربی هندوستان، نفوذ هنر و تمدن ایرانی کاملا نمایان بود ... «113»

در حدود قرن پنجم ق. م. ناحیه هند شمالی صاحب بسیاری از خصوصیات تمدنی شده بود که تا زمان حال نیز دوام آورده است. چنین می‌نماید که زندگی عادی دهکده‌نشینان آن ناحیه در این فاصله بعید زمانی، تفاوت قابل ملاحظه‌ای نیافته و فقط با فرارسیدن رادیو و ماشینها و وسایل حمل‌ونقل در قرن اخیر بود. که اوضاع زندگی آن مردمان دستخوش انقلاب و تحول بزرگی شده است ... در بسیاری از نقاط این سرزمین هنوز دهقانان به سبک مرسوم دوره امپراتوری «موریانی» یعنی زمانی که خاک هند شمالی پوشیده از جنگلهای انبوه بود، بسیاری از اشیاء خود را از چوبهای جنگلی می‌سازند و یا غذای خود را با تپاله‌های خشک شده گاو می‌پزند. در شرق ناحیه مورد بحث، هنوز جامه مردمان عادی منحصر است به شال پنبه‌ای درازی که به دور کمر می‌پیچند؛ درحالی‌که زنان برای پوشاندن پایین‌تنه خود

(111). جواهر لعل نهرو، روابط هند و ایران، گردآوری و ترجمه تفضلی، ص 56- 58.

(112).Mauryan

(113). سیر تمدن، پیشین، ص 458.

پاچینی کوتاه به پا می‌کنند. دولتمندان برای جبران حقارت و ارزانی این نوع جامه پارچه‌های اعلای نفیس می‌پوشند و با جواهرات فراوان خود را می‌آرایند. همان اختلاف سطح فاحشی که از لحاظ اقتصادی درمیان طبقه تنگدست و طبقه توانگر امروزی مشاهده می‌شود در امپراتوری کهن هند شمالی نیز حکمفرما بود و اگرچه محتملا وضع اقتصادی دهکده‌نشینان در دوره امپراتوری موریانی اندکی بهتر از روزگار حاضر بوده، لیکن بازهم در آن زمان فشار فقر و عسرت بر دوش طبقه دهقانان سنگینی می‌کرد ... در همان عهد که ستونهای قصر چاندراگوپتا در غلافی از زر ناب پوشیده می‌شد دهقانان فرسوده روی حصیری می‌خسبیدند و با غذایی ساده سد جوع می‌کردند.» «114»

ناگفته نماند که از دیرباز نوعی دموکراسی در سرزمین هند حکومت می‌کرد. رالف- لینتون می‌نویسد:

... از همان اوایل دوره تاریخی تا مدتها بعد یک نوع حکومت ملی در هند جنوبی برقرار بوده است. حتی پادشاهانی که دایما دست در کار لشکرکشی و جنگ داشتند، بدون آنکه با نمایندگان ملت خود مشورت نمایند، به هیچ امر خطیری دست نمی‌زدند. حتی در اجتماعات کوچکتر، واحدهای اجتماعی از هرنوع و به هراندازه در تحت حکومت و

هدایت انجمنهای انتخابی قرار داشتند و این انجمنها تصمیمهای خود را بتوسط هیأتهای مجریه اجرا می‌کردند ... کلیه افراد؛ حتی زنان ... می‌توانستند به عنوان عضو انجمن انتخاب شوند ... «115»

زندگی اقتصادی مردم

قرنها قسمت اعظم خاک هند را جنگلهای بزرگ فراگرفته بود و شیران، پلنگان، فیلان وحشی، و پیروان اصالت فرد، که همچون روسو به چشم حقارت بر تمدن می‌نگرند در آن مسکن داشتند؛ ولی این وضع دوام نیافت و بعدها با طرد حیوانات وحشی، زمینه برای کشت برنج، عدس، ارزن، انواع سبزی و میوه فراهم گردید.

هندیان که مردمی منظم و ممسک بودند از این وضع برای امرار معاش استفاده می‌کردند.

استعمال ادویه به مقدار زیاد بین هندیان از قدیم معمول بود، و اروپاییان به حدی به این ادویه علاقه داشتند که در راه دست یافتن به آن، به کشف قاره‌ای توفیق یافتند.

در هند قدیم، آبیاری و سدسازی به عهده دولت بود. بقایای قناتهای قدیمی و دریاچه‌های مصنوعی هنوز باقی است. گویا هندیان قبل از سایر ملل، به استخراج طلا توفیق یافتند. در قرن 5 ق. م. بیشتر طلاهایی که در ایران مصرف می‌شد از هند می‌آمد. علاوه بر این، نقره، مس، سرب، قلع، روی، و آهن نیز در 1500 ق. م. در هند استخراج می‌شده.

صنعت آب دادن آهن، و ریخته‌گری قبل از اروپا در هند مراحل رشد و تکامل خود را طی کرده بود. ستونی آهنی در 380 بعد از میلاد در دهلی برپا شده که هنوز بعد از 15 قرن از جلا نیفتاده است.

پنبه در هند زودتر از سایر کشورها کشف شده. هرودت از روی سادگی و بی‌اطلاعی

---

(114). همان، ص 458.

(115). همان، ص 464.

درباره پنبه هند می‌گوید: «بعضی از درختهای وحشی آنجا به‌جای میوه پشم می‌دهند که از پشم گوسفند هم بهتر است.»

مسافرین غرب که در قرن نهم از هند دیدن کرده‌اند می‌گویند هندیان چنان لباسهای کاملی تهیه می‌کنند که نظیرش در هیچ‌جا دیده نمی‌شود. مارکوپولو و سایر سیاحان جملگی از ظرافت مصنوعات پارچه‌ای هند سخن گفته‌اند. غیر از صنعت بافندگی، اروپاییان، تقریبا در هررشته صناعت از قبیل کار چوبی، کار عاج، فلزکاری، سفیدگری، رنگرزی، دباغی، صابون‌پزی، شیشه‌گری، باروت‌سازی، آتش‌بازی، سیمان و غیره هندو را متخصص شناخته‌اند.

چین در سال 1290 بعد از میلاد، از هند عینک وارد می‌کرد. تجارت داخلی در هند رونق داشت و تاریخ تجارت خارجی این کشور نیز بسیار قدیمی است. اشیایی که در سومر و مصر پیدا شده نشان می‌دهد که از سه هزار سال ق. م. بین این کشورها و هند مناسبات اقتصادی برقرار بوده است. در هند تکامل فن ضرب سکه چندین قرن طول کشید. در قرن چهارم ق. م.

در هند، مانند ایران و یونان، به ضمانت دولت ضرب سکه معمول گردید. برای تأمین مخارج دولت هم از محصولات کشاورزی و هم از کار بازرگانی مالیات سنگین می‌گرفتند. دهقانان می‌بایست 1/6 تا نصف محصول خود را تحویل دهند، و از گردش و مبادله کالاها نیز مالیات سنگین می‌گرفتند.

اخلاقیات و ازدواج

هندوها برطبق سنن و نظامات کهنی که داشتند برای خود، حقوق، تکالیف و محدودیتهای خاصی قائل بودند. یک دستور هندی می- گوید: «اگر تو کار خود را، و لو ناقص، با دست خود انجام دهی، بهتر از آن است که دیگری آن را، و لو بطرز بسیار عالی، انجام دهد.»

قانون‌نامه مانو می‌گوید: «مرد فقط وقتی کامل است که سه تا باشد؛ خودش و همسرش و پسرش» تحدید نسل و سقط جنین چون جرم بزرگی شناخته می‌شد. پدری که چند فرزند داشت برخود می‌بالید و ملاطفت سالخوردگان به نونهالان از زیباترین جنبه‌های تمدن هند است.

مرد بی‌زن مطرود جامعه بود. بکارت طولانی مایه ننگ بود. ازدواج به میل افراد و براساس «عشق آتشین» صورت نمی‌گرفت بلکه مقدمات ازدواج خیلی پیش از آنکه «تب جنسی» طغیان کند با حزم و احتیاط بوسیله والدین فراهم می‌شد. در هند یک دختر 12 ساله به اندازه یک دختر 15 ساله امریکایی رسیدگی دارد و همین بلوغ پیشرس هندوها مشکلی برای استقرار نظم اخلاقی و اجتماعی است.

زنان روسپی در هند وجود داشتند و قسمت اعظم آنها در معابد بودند. هر معبد یک دسته‌زنان مقدس داشت که برای سرگرمی برهمنها و آوازخوانی و رقصیدن برای بتها استخدام شده بودند. بعضی از آنها اجازه داشتند به هرکس که پول دهد خدمت کنند و قسمتی از عواید خود را به طبقه روحانی تسلیم نمایند.

خانواده هندو پدرشاهی بود و پدر تسلط کامل بر زن و اولاد داشت. یک منبع یونانی می‌گوید: «کسانی که بعلت فقر نمی‌توانستند به دختران خود شوهر دهند، دختران خود

را با صدای شیپور و طبل به بازار می‌بردند. هر مردی که جلو می‌آمد اول قسمتهای عقب تا شانه‌های زن را نشان می‌دادند و سپس قسمتهای جلو را؛ اگر می‌پسندید با شرایط خاص با او ازدواج می‌کرد.»

مقام و موقعیت خوبی که زن در دوره ودا داشت، تحت تأثیر نفوذ روحانیان و سرمشق اسلامی از دست رفت. در قانون‌نامه مانو با لحن زننده می‌گوید: «زن سرچشمه بی‌آبرویی است، زن سرچشمه نزاع است، زن سرچشمه زندگی خاکی است؛ لذا از زن حذر کن.»

دربند دیگر می‌گوید: «زن نه تنها مرد احمق بلکه مرد خردمند را می‌تواند از راه صحیح زندگی منحرف کند و می‌تواند مرد را اسیر هوی‌وهوس و یا خشم سازد.» همین قانون‌نامه می‌گوید: «زن در سراسر زندگی باید تحت قیمومت باشد، نخست قیمومت پدر و سپس شوهر و سرانجام قیمومت پسر.» رسم سوزاندن بیوه‌زنان با شوهران مرده بر توده هیزم ظاهرا از مراسم «سکه‌ها» و «تراکی‌ها» بوده و سپس در هند معمول گردیده است.

یکچند از شدت اجرای این رسم کاسته شد و قرار براین نهادند که زن شوهر مرده قبل از شروع مراسم سوزاندن جسد، چندی در کنار شوهرش و توده هیزم بنشیند. ولی این روش مشئوم بار دیگر زنده شد و اغلب بیوه‌زنان پارسا مایل نبودند بعد از شوهر به زندگی خود ادامه دهند بلکه مغرورانه وارد آتش می‌شدند.

باوجود مراسم خاصی که هندیان در ازدواج داشتند و باوجود روسپیگری و زنده سوزاندن زنان بیوه، جامعه هندی در مهربانی و نزاکت و ادب، مرتبه‌ای شامخ و عفت جنسی مردم، مقامی بلند داشت. یک زن هندو بدون ترس و هراس می‌توانست بین مردم آمدورفت کند. در هند پاکیزگی مرادف با خداشناسی بود؛ «بگذار او (برهمن) صبح زود خود را غسل دهد، تن را بیاراید و دندانها را بشوید و سرمه به چشم بکشد.»

یوان چوانک در 1300 سال پیش، آداب غذا خوردن هندوها را اینطور شرح داده است: «آنها خودبه‌خود به تمیز نگاهداشتن خوردنی همت می‌گمارند و اجباری در کار نیست.

قبل از هرغذا باید خود را بشویند. خرده‌ریز و بقایای غذا دوباره صرف نمی‌شود. ظروف غذا از فردبه‌فرد دیگر تحویل نمی‌گردد ... تا صرف غذا پایان می‌پذیرد با خلال، دندان خود را تمیز می‌کنند، قبل از شستشو باهم تماس نمی‌گیرند.» «116»

علوم و معارف هندی

فرهنگ هندی نیز رنگ مذهبی داشت و بیشتر آن‌دسته از علوم پیشرفت داشت که به مذهب کمک می‌کرد. کتب نجوم هندی بیشتر براساس علم یونان نوشته شده و در آن از معادلات درجه دوم، جیبها و ارزش کسوف و انقلابین و اعتدالین سخن رفته است و کرویت زمین و گردش آن تأیید شده است. دستگاه اعشار، میراث خاص هندیان است و

این کشف ریاضی به وسیله اعراب به مغرب زمین رسیده است و بغلط از طرف اروپاییان اعداد «عربی» خوانده شده است.

ویل دورانت می‌نویسد: این هند است که روش هنرمندانه بیان اعداد را با ده رمز

---

(116). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش دوم)، پیشین، ص 700 به بعد.

به ما داده است. این رمزها هریک ارزش وضعی و مطلق دارد ... چون به خاطر آوریم که نبوغ دو مرد دوران باستان ارشمیدس و آپولونیوس از ابداع آن دستگاه غافل مانده، آن وقت عظمت این توفیق را درک خواهیم کرد.

دستگاه اعشاری، مدتها پیش‌ازآنکه در نوشته‌های اعراب و سوریان پدیدار گردد بوسیله «آریابهاتا» و «برهماگوپتا» شناخته شد. چینیان از طریق هیأتهای مذهبی بودا آن را اقتباس کردند.

و به اغلب احتمال، «صفر» که اندک‌ترین و ارزنده‌ترین همه اعداد به‌شمار می‌رود از تحفه‌های بسیار ظریف و دقیق هند به دنیای آدمی است. جبرهم به دست هندوها و هم به دست یونانیان مستقل از یکدیگر توسعه یافت. دانشمندان هندی علامت رادیکال و بسیاری علائم دیگر جبری و تصور عدد منفی و ریشه جذر عدد را خلق کردند و در حدود قرن هشتم میلادی معادلات درجه دوم را حل کردند؛ و این معادلاتی است که تا هزار سال بعد یعنی تا عصر اولر «117» نزد اروپاییان مکتوم بود.

هندیان در رشته هندسه توفیق عظیمی کسب نکردند با این‌حال، قضیه فیثاغورس را چند سال قبل از میلاد مسیح به حساب درآوردند و شاید با استفاده از منابع یونان مساحت مثلث و شبه ذوذنقه و دایره و عدد پی را دریافتند. در مسائل فیزیکی و شیمیایی و تشریح و وظایف الاعضاء از علمای هندی آثار جالبی باقی مانده است.

«پزشکان هندو، در قرن 6 ق. م. پیوند، بخیه، لنف‌بر، شبکه عصبی، پوشش وتری، بافت روغنی و آوندی، فشار مخاطی و زلالی و بسیاری از عضلات را بیش‌ازآنچه نعش امروزی می‌تواند نمایش دهد، شرح و توضیح کردند. پزشکان هندی پیش از میلاد مسیح نیز مانند ارسطو به اشتباه، دل را جایگاه و عضو نیروی تعقل می‌پنداشتند و خیال می‌کردند که اعصاب به سوی دل بالا می‌رود و از دل پایین می‌آید. اما روند هضم، وظایف مختلف عصیرهای معدی، تبدیل کیموس به کیلوس و کیلوس را به خون، خوب دریافته بودند. دوهزار و چهارصد سال پیش از وایزمن، آترگا «118» حدود 500 ق. م. معتقد بود که تخمه پدر و مادر، مستقل از بدن آنهاست و تمام ارگانیسم ابوین را منتها به صورت کوچک در خود نهفته دارد. آزمایش مردی، به عنوان شرط ازدواج مردان توصیه شده است و قانون‌نامه مانو مردان را از ازدواج با زنان مبتلا به سل، صرع، برص و سوءهضم مزمن و بواسیر برحذر می‌دارد.»

در کتب طبی آن دوره، از جراحی، مامایی، تغذیه، استحمام، داروها، غذا و بهداشت کودک، آموزش‌وپرورش طبی، بحث می‌شود. «چاراکا» در دایرهٔ المعارف طبی خود شعاری نزدیک به سقراط به پیروان مکتب خود تعلیم داده به این شرح:

«نه بخاطر خود و نه برای پول بلکه صرفا برای خیر و نیکی بشر، باید بیماران خود را درمان کنید و از این راه بر همه پیشی گیرید.»

(117).Euler ,Leonhard :)7071- 3871 م.) ریاضیدان سویسی.

(118).Atrega

یک طبیب هندی صدسال قبل از هاروی «119» از گردش خون سخن می‌گوید و برای معالجه سفلیس، جیوه را تجویز می‌کند.

در رشته جراحی نیز هندیان مقام شامخی داشتند. گاریسون می‌گوید: هندوهای باستانی دست به هرنوع عمل جراحی می‌زدند؛ مگر بستن شریانها. «سونشووتا» بسیاری از اعمال جراحی را از قبیل آب مروارید، فتق، بیرون آوردن سنگ، بیرون آوردن غیرطبیعی بچه و غیره را شرح می‌دهد. جراحان آن روزگار از نشتر، میل جراحی، انبر قابلگی، میل مجرای پیشاب و غیره استفاده می‌کردند.

اگر بیماری دنباله پیدا می‌کرد و با روزه هفت روزه مداوا نمی‌شد، پزشکان دارو به کار می‌بردند. پیش از استعمال دارو پزشکان سعی می‌کردند با تغذیه، استحمام، اماله، تنفس، تزریقات داخل مجرای پیشاب یا فرج و خونگیری بوسیله زالو یا حجامت، بیمار را معالجه کنند.

تلقیح که تا پیش از قرن 18 در اروپا مجهول بود در حدود سال 550 بعد از میلاد در هند رایج بود. بطور کلی علم پزشکی در دوران ودایی و بودایی در هند پیشرفت سریع داشته و درست معلوم نیست در پیشرفتهای ابتدایی در رشته طب تا چه حد یونانیان مدیون هندیان و

یا هندیان مدیون یونانیانند. ظاهرا در دوران اسکندر پزشکان و جراحان هندی بر کلیه کشورها تفوق داشته‌اند. «120»

چین

گذشته چین

سرزمین کهنسال چین، پس از اتحاد شوروی، وسیعترین ممالک جهان است. جمعیت آن در حدود ربع جمعیت دنیا (بالغ بر 650 میلیون نفر است) و بلندترین کوهها و وسیعترین بیابانهای جهان و پهناورترین اقیانوسها آن را احاطه کرده است. با اینکه از دیرباز مورخان چین همه وقایع را ثبت کرده‌اند، محققین گزارشها و آثاری را که پیش از سال 766 قبل از میلاد به رشته تحریر درآمده است درخور اعتماد نمی‌دانند؛ زیرا وقایع‌نگاران چینی زیاد دربند ذکر حقایق تاریخی نبودند بلکه به فراخور ذوق و سلیقه خود، مطالب و داستانهایی بر تاریخ این مملکت افزوده‌اند. بنابر داستانهای کهن چین:

آدم نخستین پس‌ازآنکه 18 هزار سال رنج کشید، توانست در دو میلیون و دویست و بیست و نه هزار سال پیش از مسیح، به گیتی شکل بخشد.

در آن حال که کار می‌کرد از نفسش ابر و باد، از آوازش تندر، و از رگهایش رودها، از گوشش زمین، از مویش سبزه و درخت، از استخوانش فلزات و از عرقش باران پدید آمد و از حشراتی که بر بدنش نشسته بودند نوع انسان

---

(119). Harvey ,William) 8751 تا 1657 م.) پزشک انگلیسی که گردش خون را کشف کرد.

(120). مطالب این قسمت، از تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش دوم)، ص 749 به بعد خلاصه شده است.

نمونه‌ای از هنر چین

زاده شد. نخستین شاهان چین هریک 18 هزار سال سلطنت کردند. پیش از ظهور این «خاقانهای آسمان» مردم همچون ددان می‌زیستند، پوست به خود می‌پوشیدند و گوشت خام می‌خوردند و تنها مادران خود را می‌شناختند و از پدران خبری نداشتند.

بنابر روایات تاریخی، خافانهای چین درست از 2825 ق. م. بتدریج راه و رسم زندگی را به مردم آموخته‌اند. طرز زناشویی، خنیاگری، پیکرنگاری، ماهیگیری، دامداری، ابریشم- پروری، کشاورزی، استفاده از خیش‌چوبی، فعالیتهای بازرگانی، استفاده از گیاهان شفا بخش، ساختن آجر و منزل، ایجاد رصدخانه و تقویم، هماهنگ ساختن اوزان و مقیاسات و هزاران صنعت و هنر دیگر در طی قرون بوسیله خاقانها به مردم آموخته شده است.

تاریخ افسانه‌ای چین در عین ابهام و پیچیدگی، شیرین و سرگرم‌کننده است. با تمام تلاش و کوششی که در راه کشف تمدن و فرهنگ قدیم چین به عمل آمده است هنوز معلوم نیست که چینیان از کجا آمده‌اند و قدمت تمدن آنها تا چه پایه است ... «دورافتادگی چین نباید سبب شود که فرهنگ آن کشور و مردم آن را زیاده از حد یک‌دست و خالص بدانیم. گویا بعضی از عناصر هنر و صنعت دیرینه آنان از بین- النهرین و ترکستان آمده باشد؛ چنانکه سفالگری عصر نوسنگی «هونان» تقریبا عین سفالگری آنو «121» و شوش

می‌باشد. تیره مغولی کنونی نتیجه آمیختگیهای مکرر و پیچیده اقوام متجاوز یا مهاجری است که از مغولستان و روسیه جنوبی (سکاها) و آسیای میانه فراآمده‌اند. «122»

---

(121). Anau

(122). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش سوم) پیشین، ص 891 به بعد.

پیش از آنکه چینیان با تمدن غرب آشنا شوند سکنه اروپا و آمریکا را وحشی می‌شمردند. حتی تا 1860 در اسناد رسمی به‌جای کلمه بیگانه واژه «بربرها» را استعمال می کردند و خود را برگزیده‌ترین اقوام جهان می‌شمردند. با وجود هرج‌ومرج سیاسی، علوم پس افتاده و صنایع کم‌مزد و شهرهای بویناک و کشتزارهای پلشت و سیلها و خشکیها و بیدردی و بیرحمی و فقر و خرافات و تولید مثل بی‌بندوبار و جنگهای خودکشی مانند و کشتار و شکستهای حقارت- آمیز، باز شاید حق با آنها باشد؛ زیرا در پس این پرده تاریک که به چشم بیگانه می‌خورد یکی از کهنترین و غنی‌ترین تمدنهای زنده وجود دارد. سنن شعری آن به 1700 سال پیش از مسیح می‌رسد. فلسفه کهنسالی دارند که گرچه خیال‌آمیز است باز عملی است و گرچه ژرف است باز دریافتنی است. چینی‌سازی و پیکرسازی آنان استادانه، و در نوع خود بینظیر است. هنرهای خرد آنان در اوج سادگی و کمال است و جز در ژاپن رقیبی ندارد. در هیچیک از ادوار تاریخ چین و ژاپن اثربخش‌تر از اخلاقیات چینیان دیده نشده است. سازمان اجتماعی آنان بیش‌از همه سازمانهای اجتماعی تاریخ، تاب آورده و انبوهترین جمعیتها را سامان بخشیده است. شکل حکومت آنان، تا زمانی که بر اثر انقلابها نابود شد، همواره کمال مطلوب فیلسوفان بود.

جامعه آنان چنان است که فرازونشیب بابل و آشور و ایران و سرزمین آتن و روم و ونیز و اسپانیا را دیده و در زمانی که یونانیان در توحش به سر می- بردند، متمدن بوده و شاید پس از این نیز که اروپای آشفته به ظلمت و توحش باز گردد، پایدار بماند. باید دید که راز دیرپایی حکومت و هنرنمایی و چیره‌دستی و وقار و عمق روحی چینیان چیست. «123»

تمدن چینی در دوره ملوک الطوایفی

در چین قدیم، صدها منطقه فئودالی وجود داشت و هریک، تحت فرمان یک امیر به سر می‌بردند. مهمترین فعالیت اقتصادی، کشاورزی بود.

حوزه قدرت هرفئودال را یک شهر و حومه آن تشکیل می‌داد. هر یک از شهرها بوسیله دیوار محکمی از مزارع جدا می‌شد و حومه هرشهر نیز، بوسیله دیوارهای کوچکتر، از خطر هجوم احتمالی صیانت می‌شد. در داخل شهرها ارباب حرف و صنایع و پیشوایان دین و دولت زندگی بهتری داشتند. پس از قرنها یکی از امرا یعنی امیر «جی» یا «چین» نفوذ و قدرت بیشتری کسب کرد و پس از فتح سایر امیرنشینها، شاهنشاهی یگانه به وجود آورد و نام خود «چین» را به تمام مناطق تسخیر شده داد. باوجود تمرکز نسبی که به این ترتیب ایجاد شده بود دربارهای ملوک الطویفی کماکان برقرار بودند. امارت چین پس از چندی به وضع قوانین و مقرراتی تازه دست زد، ولی این قوانین که براساس مصالح و منافع اشراف تدوین شده بود با عرف و رسم و شیوه قدیم مردم تباین داشت؛ به‌همین علت،

---

(123). همان.

دهقانان و طبقات پایین بسختی اعتراض کردند. سرانجام، عرف و قانون باهم از در سازش در آمدند و در مواردی چند، عرف بر قانون غالب آمد. آرامش مناطق ملوک الطویفی هرچندسال یکبار با حمله وحشیان گرسنه درهم می‌ریخت و مردم به جان هم می‌افتادند و گاهی دهها هزار سر از تن جدا می‌شد.

دهقانان، گاه برای خود و بیشتر برای تیولداران که هم صاحب زمین و هم مالک کشاورزان بودند، کار می کردند. بیگاری معمول بود. ایجاد ترعه‌های طولانی، فعالیتهای وسیع کشاورزی، درختکاری، ابریشم‌سازی و در برخی نقاط ماهیگیری و استخراج معادن با با مداخله دولت صورت می گرفت. در داخل شهر، طبقه تاجرپیشه‌ای (بورژوازی) به وجود آمدند که از بهترین وسایل زندگی آن‌روز برخوردار بودند. آنها بهترین لباسها را بر تن می- کردند، بر گاری و زورق و ارابه سوار می‌شدند و در خانه‌های خوش ساخت خود از میز و صندلی و کاسه و بشقابهای سفالین مزین استفاده می کردند و به عقیده ویل دورانت، محتملا سطح زندگی اینان از سطح زندگی معاصرانشان در یونان عصر «سولون» یا روم عصر نوما «124» بالاتر بود. در همین ایام، از برکت تولید و سازمان اقتصادی بالنسبه منظمی که پیدا شده بود، زبان و ادبیات و فلسفه و هنر چینی راه کمال پیش گرفت و خلاقترین متفکرین چینی، یکی بعد از دیگری، در شهرها و در بازارها به اشاعه آثار و افکار خود مشغول شدند.

«در قرن ششم و پنجم ق. م. چین نیز مانند هند و ایران و سرزمین یهود و یونان، نوابغ درخشانی در فلسفه و ادب به بارآورد. روشنفکری در چین نیز، مانند یونان، آغاز این دوره بود. جنگها و هرج و مرجها راه پیشرفت فکر را باز کرد و مردم شهری را جویای

آموزگارانی ورزیده ساخت، تا هنرهای فکری را به ایشان بیاموزند. پس، از میان مردم آموزگارانی برخاستند و بزودی دریافتند که الهیات برپایه‌ای لغزان استوار است و اخلاق امری نسبی ... می‌باشد. ناچار مدینه‌های فاضله‌ای در خیال ساختند. صاحبان شوکت و اقتدار که پاسخ گفتن به سؤالات آموزگاران مردم را دشوارتر از کشتن آنان می‌یافتند برخی از آنان را به هلاکت رسانیدند.» برخی از این متفکرین چنان در بحث و سفسطه مهارت داشتند که می‌توانستند یک روز امری را ثابت کنند و روز دیگر خلاف آن را به ثبوت رسانند.

لائوتزه

عده‌ای لائوتزه را بزرگترین متفکر چین قبل از کنفوسیوس می‌شناسند.

وی به اقتضای محیط نامساعدی که در آن زندگی می‌کرد، افکار و عقایدی منفی و ایده‌آلیستی داشت و به تلاش و کوشش برای بهبود زندگی معتقد نبود. او می‌گفت، علت هرچیزی تائو یا قانون طبیعت یا روح کلی است. آنها که در راه کسب ثروت و افتخارات این جهان کوشش می‌کنند تائو را در اشیاء مادی خواهند دید؛ درحالی‌که مادیات فناپذیرند. خردمندان واقعی کسانی هستند که هیچ آرزو ندارند و سعی و تلاش نمی‌نمایند بلکه با خیالی آسوده خویشتن را تسلیم حوادث می‌کنند.

لائو معتقد بود که در روزگار قدیم، حیات، از صلح و آرامش برخوردار بود، ولی این

---

(124). Numa

وضع دوام نیافت. ابداعات و اختراعات بشر سبب گردید که آدمیان از مزارع به شهرها روی آورند و به آشفتگی و عوارض شهرنشینی دچار شوند. خردمند بجای پیروی از عقل و تدبیر سر به فرمان طبیعت می‌گذارد. این متفکر چینی، مانند رواقیان و روسو، مردم را به فرار از مظاهر تمدن و شهرنشینی دعوت می‌کند و مسیحاوار مردم را به صلح و سلم می‌خواند:

اگر ستیزه نکنید هیچ‌کس در جهان نخواهد توانست با شما ستیزه کند ... گزند را با مهربانی تلافی کنید. به کسانی که نیکوکارند نیکی می‌کنم و با آنان که نیکوکار نیستند نیز نیکی می‌کنم. با این شیوه همه به نیکی کشانیده می‌شوند ... در جهان چیزی ملایم‌تر و کم‌نیروتر از آب نیست و با این همه برای حمله به اشیایی که قدرت و استحکام دارند چیزی تواناتر از آن وجود ندارد. «125»

کنفوسیوس

بزرگترین متفکر چینی، کنفوسیوس، وقتی به جهان آمد که پدرش 70 ساله بود و چون به سومین مرحله زندگی قدم گذاشت، پدرش درگذشت. به‌همین سبب، وی ضمن تحصیل، برای کمک به مادر خود، کار می‌کرد و در ضمن از هرفرصتی که دست می‌داد برای فراگرفتن تیراندازی و خنیاگری استفاده می‌کرد. چنان به موسیقی علاقه داشت که از شنیدن آهنگی موزون و دلنشین منقلب می‌شد. در 22 سالگی کار اساسی خود را که آموزگاری بود آغاز کرد و خانه خود را به صورت آموزشگاه درآورد و در مقابل حقوق ناچیزی، به داوطلبان، تاریخ و شعر و آیین مردمداری می‌آموخت و می‌گفت:

«شعر منش انسانی را می‌سازد، آیینها را با آداب و تشریفات، پرورش می‌دهد و موسیقی آن را کمال می‌بخشد.» وی مانند سقراط، شاگردان خود را زبانی درس می‌داد و چیزی نمی‌نوشت.

ازاین‌رو آنچه را از او می‌دانیم ناشی از گزارشهای اعتمادناپذیر شاگردان اوست.
کنفوسیوس ... از حمله کردن به فرزانگان دیگر پرهیز کرد و رد عقاید دیگران را اتلاف وقت شمرد.

وی هیچگونه روش منطقی دقیق تعلیم نکرد بلکه به آرامی خطاهای شاگردان را آشکار می‌ساخت و از آنان فراست فراوان می‌خواست و به این ترتیب هوش آنان را تیز می‌کرد. و می‌گفت: «برای کسی که مشتاق نباشد حقیقت را نمی‌گشایم و کسی را که نگران بازنمایی نباشد، یاری نمی‌کنم. چون یک گوشه موضوعی را به کسی بنمایم و او خود سه گوشه دیگر را از آن درنیابد، درسم را تکرار نمی‌کنم.» «126» با اینکه در آغاز کار بیش از تنی چند شاگرد نداشت، دیری نگذشت که شاگردانش به سه هزار رسیدند و اکثر آنها پس‌ازآنکه خانه استاد را ترک گفتند به مقامات مهم نایل آمدند. وی از شاگردان تنبل خود متنفر بود و به آنان توجه چندانی نمی‌کرد و می‌گفت: «اگر امیری بود که مرا به کار می‌گماشت در جریان دوازده ماه کاری قابل می‌کردم و در طی سه‌سال حکومت او کامل می‌شد.» اما بر روی هم عظمت او با فروتنی همراه بود. شاگردانش به ما اطمینان می‌دهند: چهار چیز بود که استاد از آنها یکسره برکنار بود: وی با تصدیق بلاتصور و تصمیمات نسنجیده و لجاجت و خودخواهی سروکار نداشت. خود را ناقل و نه واضع می‌نامید و سخت آزمند شهرت و مقام بود، اما

(125). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش سوم)، پیشین، ص 908.

(126). همان، ص 915 به بعد (به اختصار).

به هیچ سازش دور از شرف تن درنمی‌داد و بارها مقامات والا را رد کرد؛ زیرا گمارندگان او کسانی بودند که حکومتشان به نظر او عادلانه نبود. هنگامی که موطن خود را به قصد امارت «چی» ترک می گفت در راه به پیرزنی برخورد که در کنار گوری می گریست. کنفوسیوس از دیدن آن منظره تعجب کرد و بوسیله یکی از شاگردانش از احوال او پرسید، پیرزن گفت، در این مکان پدرشوهرم، شوهرم و اخیرا پسرم بوسیله ببری به قتل رسیدند. کنفوسیوس از وی پرسید چرا در چنین جای خطرناکی به سر می‌برد؟ زن پاسخ داد: در اینجا حکومت ستمکار نیست. کنفوسیوس به شاگردانش گفت: فرزندان من این را به یاد بسپارید، حکومت ستمکار سبع‌تر از ببر است! هنگامی که کنفوسیوس برای امیر «چی» معنی حکومت نیک را بیان کرد، وی خشنود شد و خواست خراج شهر «لین‌چیو» را برای معیشت او اعطا کند ولی متفکر چینی از قبول آن امتناع ورزید و گفت «کاری که درخور چنین پاداشی باشد، نکرده است.» «127»

پس از این مسافرت، کنفوسیوس به «لو» بازگشت و 15 سال دیگر شاگردان خود را درس داد و سپس برای تصدی مقامات دولتی دعوت شد. در ایامی که مقام سرکلانتری شهر «چونک تورا» را به عهده داشت، بنابر یک روایت چینی: «درستکاری مانند مرضی مسری شهرگیر شد و اگر اشیاء گرانبها در خیابان رها می‌شد به همان حال می‌ماند یا به صاحبش مسترد می گردید.» وی در دوره‌ای که سرپرست خدمات عمومی بود در کار کشاورزی

اصلاحات فراوان کرد و دستور داد اراضی را مساحی کنند. چون وزیر جرایم شد «نادرستی و فساد به شرم افتادند و چهره پنهان کردند ... کنفوسیوس بت مردم شد.» وقتی که کنفوسیوس مشاهده کرد که امیرلو تغییر روش داده و شیفته دختران و اسبان زیبا شده و از امور حکومت غافل مانده است، زبان به اعتراض گشود و گفت: امیر باید سرمشق رعایای خود باشد. ولی امیر به گفته او توجه نکرد. ناچار استاد از کار خود کناره گرفت و 13 سال به آوارگی عمر گذاشت و به یاران خود گفت که هرگز کسی را ندیده است که تقوی را به قدر جمال دوست بدارد. در طول این مسافرت، استاد با مصائب و مشکلات گوناگون روبرو شد ولی وی گرسنگی و حمله اوباشان را به چیزی نگرفت. وقتی که به سن 69 سالگی رسید امیر سه تن را با هدایایی نزد او فرستاد و دعوت کرد که به مسقط الرأس خود بازگردد، ولی استاد از کار کناره گرفت و به تنظیم تاریخ قوم خود همت گماشت. زمانی امیر «شی» از «تسه‌لو» احوال استاد را پرسید و تسه‌لو از پاسخ دریغ ورزید. کنفوسیوس چون از آن خبردار شد به تسه‌لو گفت: «چرا نگفتی که او مردی است که از شوق دانش‌پژوهی، خوراک خود را فراموش می‌کند؛ از شادی (دریافتهای خود) غمها را از یاد می‌برد و فراآمدن پیری را درنمی‌یابد.» در گوشه عزلت با شعر و فلسفه خود را تسلی می‌داد و مسرور بود که غرایزش با عقل هماهنگ شده است. می‌گفت: «در 15 سالگی به آموختن دل دادم، در سال سی‌ام سخت به خود قائم شدم، در چهل از شک رهایی جستم، در پنجاه به نوامیس آسمانی پی‌بردم، در شصت گوشم بنده‌وار آماده پذیرفتن حقیقت

---

(127). همان، ص 915 به بعد.

بود، در هفتاد سالگی توانستم از درخواست دل پیروی کنم، بی‌آنکه از راه صواب انحراف جویم.»

استاد در سن هفتاد و دو سالگی درگذشت. در ایام بیماری یکی از شاگردانش خود را بدو رسانید، استاد به او گفت زمان مرگ من فرارسیده است. و چون درگذشت، شاگردانش باشکوه و تشریفاتی که زیبنده او بود وی را به خاک سپردند و عده‌ای از آنها سالها، در کلبه- هایی که کنار گورش ساختند سوگواری کرده ماتم گرفتند.

آثار و افکار کنفوسیوس

کنفوسیوس نماینده طبقه پیشرو و مترقی عهد خود بود. او می‌کوشید که اذهان و افکار مردم را متوجه زندگی مادی کند و حتی الامکان آنها را از دقت در امور آسمانی و فلسفه ماوراء الطبیعه بازدارد.

با آنکه به اقتضای زمان، گاه‌وبیگاه از دعا و نماز و توجه به شعائر مذهبی و نیاپرستی سخن گفته، از پاسخ به مسائل لاهوتی روی‌گردان بود. وقتی از او پرسیدند که آیا مردگان دانش دارند یا بیدانشند؟ کنفوسیوس از دادن پاسخ قطعی خودداری نمود. و چون درباره ماهیت مرگ از او سؤالی شد، جواب داد: «تو که زندگی را نمی‌شناسی چگونه می‌توانی به شناسایی مرگ نایل آیی؟» یکی از شاگردانش پرسید: «خرد چیست؟» استاد در جواب گفت: «خود را سخت به وظایف انسانها وقف کردن و به موجودات روحانی حرمت نهادن ولی از آنها دوری گرفتن؛ این را می‌توان خرد دانست.» بنا به گفته شاگردانش، چیزهای خارق العاده، قدرت‌نمایی، و موجودات روحانی هیچگاه مورد بحث او قرار نمی‌گرفت. شاگردانش برای اثبات خضوع فلسفی او می‌گویند: وقتی کودکان ولگرد از او پرسیدند،

«آیا خورشید هنگام بامداد که درشت‌تر می‌نماید به زمین نزدیکتر است یا نیمروز که گرمتر است؟» او اظهار عدم اطلاع کرد و مورد ریشخند آنها قرارگرفت. او در کتاب آموزش بزرگ خود نظریات اخلاقی و اجتماعی و راه ترقی و تکامل جامعه را به این نحو بیان می‌کند: «پیشینیان که می‌خواستند فضیلت اعلی را در سراسر شاهنشاهی پخش کنند نخست امارتهای خود را بخوبی انتظام می‌بخشیدند؛ برای انتظام بخشیدن به امارتهای خود، نخست به خانواده‌های خود نظام می‌دادند؛ برای نظام دادن به خانواده خود، نخست نفوسشان را پرورش می‌دادند؛ برای پرورش خویشتن، نخست قلوب خویش را پاک می‌کردند؛ برای پاک کردن قلوب خود، نخست می‌کوشیدند تا در افکار خود صادق و صمیمی باشند؛ برای آنکه در افکار خویش صادق و صمیمی باشند، نخست دانش خود را تا برترین مرز می‌گستردند؛ گسترش دانش زاده پژوهش در احوال اشیاء است. از پژوهش در احوال اشیاء دانش کامل می‌شود. از کمال یافتن دانش، افکار آنان خلوص می‌یافت؛ از خلوص افکار آنان، قلوبشان پاک می‌گشت؛ از پاکی قلوبشان، نفوسشان پرورش می‌یافت؛ از پرورش نفوسشان، خانواده‌هایشان نظام می‌گرفت؛ از نظام گرفتن خانواده‌هایشان، امور امارات قوام می‌پذیرفت؛ از گردش درست امور، امارات سراسر شاهنشاهی به آرامش و سعادت می‌رسید.» «128»

کنفوسیوس در جواب «تسه کونگ» که پرسیده بود: «آیا کلمه واحدی وجود دارد که

---

(128). همان، (به اختصار).

می‌تواند در سراسر عمر قانون عمل محسوب شود؟» گفت: «آیا این کلمه، معامله متقابل نیست؟» در حقیقت، کنفوسیوس 5 قرن قبل از مسیح گفت: آنچه به خود نمی‌پسندی به دیگران مپسند. او برخلاف لائوتزه نمی‌خواست بدی را با نیکی پاسخ دهد بلکه عقیده داشت مهربانی را با مهربانی و آزار را باید با عدالت جواب داد.

به نظر کنفوسیوس، انسان برتر با همه انسانها همدردی می‌کند، سعی می‌کند به مقام مردم گرانمایه برسد و وقتی فرومایگان را می‌بیند سعی می‌کند ببیند که در خطای همسایگان تا چه‌حد سهیم است، به بدگویی و بهتان اعتنا نمی‌کند، زبان به ستایش ناروا نمی‌گشاید، فرودستان را خوار نمی‌دارد، در گفتار آهسته و در رفتار صدیق است، از تندگویی و چرب‌زبانی می‌پرهیزد، کوشا و جدی است زیرا کار بسیار در پیش دارد، آنچه شک دارد از دیگران می‌پرسد، وقتی خشمگین است به عواقب کار خود می‌اندیشد، و چون منفعتی در پیش دارد از تقوی غافل نمی‌شود.

از کنفوسیوس پنج کتاب باقی مانده، در کتاب آداب‌نامه، راه معاشرت و نگهداری صلح و نظم اجتماعی نموده شده، در کتاب چکامه‌ها، حیات آدمی و اصول اخلاقی را باز نموده است، در کتاب سالنامه بهار و خزان، حوادث تاریخی وطن خود را بیان کرده و در کتاب تاریخ، سرگذشت شاهنشاهی چین را به رشته تحریر درآورده است. علاوه‌براین، وی بر کتاب تحولات که گویا بوسیله «ون‌واک» نوشته شده تفسیری نوشت و آن را منظم و مدون نمود.

این کتاب که به منزله آغاز تاریخ فکر در سرزمین چین است مهمترین و قدیمترین کتب باستانی چین به‌شمار می‌رود، و با اینکه فاقد تعلیمات مثبت و عملی است مورد توجه و علاقه کنفوسیوس قرار گرفته است.

به عقیده رالف لینتون:

در قرون 17 و 18 یعنی در دوره شکفتگی و گسترش عظمت اروپا چین به درجات از کشورهای اروپایی ثروتمندتر و از بسیاری جهات از آنها متمدن‌تر بود. اروپاییان با اشتیاق تمام، باب تجارت وسیعی را با چین بازکردند، ابریشم و ظروف چینی نفیس از آن کشور خریداری کردند ... اعیان و دولتمندان فرانسوی باغها و خانه‌های ییلاقی خود را به سبک چینی می‌ساختند. بسیاری از کشیشهای ژزوئیت به چین فرستاده شدند ... این افراد با احترام تمام در دربار چین پذیرایی شدند ولی امپراتور نسبت به خدمات علمی و ریاضی و نظامی دانشمندان فرقه ژزوئیت خیلی بیشتر علاقه و کنجکاوی نشان داد تا نسبت به عقاید مذهبی ایشان. درعین‌حال ژزوئیتهای فرانسوی به مطالعه آثار حکیمان و نویسندگان کلاسیک چین پرداختند و حاصل آن مطالعات را به اروپا هدیه آوردند. شکی نیست که بسیاری از افکار و عقاید دوران روشنفکری اروپا در قرن 18 که زمینه را برای بروز انقلاب کبیر فرانسه آماده ساخت از منابع چینی به جامعه فرانسه رخنه و نفوذ یافته. عقایدی ازاین‌قبیل که «اگر فرمانبر ملزم است از فرمانروای خود تمکین و تبعیت داشته باشد، فرمانروا نیز به نوبه خویش موظف است گروه تابعان و فرمانبران را در

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 265

تحت حمایت خود گیرد و وسایل رفاه ایشان را فراهم سازد.» و باز اعتقاد به اینکه اگر چنین نکرد فرمانبران حق دارند از راه طغیان حکومت خود را واژگون سازند، چیزی بجز خلاصه قسمتی از تعالیم کنفوسیوس نبود ... «129»

سیاست و مملکت‌داری

به نظر کنفوسیوس، حکام و فرمانروایان باید نسبت به عموم، پدرانه و مشفقانه رفتار کنند و اشخاص کاردان و راسترو را به تصدی کارها بگمارند؛ «گرداندن حکومت وابسته به انتخاب مردان شایسته است.» او در جواب یکی از شاگردانش درباره حکومت گفت: اگر مردم به حکام خود ایمان نداشته باشند دولت قوام و دوامی نخواهد داشت. او در مدینه فاضله‌ای که برای خود ساخته، از جمهوریت جهانی سخن می‌گوید و خواهان روزی است که مردم زمام کارهای خود را به دست اشخاص با استعداد و فضیلت بسپارند تا آرامش و صلح عمومی در جهان برقرار شود و فکر همانندی و برادری چنان وسعت یابد که مردم تنها والدین خود را والدین خود ندانند و تنها کودکان خود را کودکان خود نشمرند. سالخوردگان تا هنگام مرگ از وسایل معیشت برخوردار شوند و از بیوگان و یتیمان و علیلان درست نگهداری شود. حقوق هرمرد محفوظ و مقام هرزن محترم باشد، همه به تولید ثروت پردازند و از اسراف و تبذیر خودداری کنند، از کاهلی دوری گزینند و در کارها تنها به فکر نفع شخصی نباشند، خودپرستی محکوم شود، تا دزدان و خائنان فتنه‌جو به ظهور نرسند.

کنفوسیوس به حقوق فردی احترام می‌گذارد ولی درعین‌حال که قوام نظام خانواده را بر فرمان بردن کودکان از پدران و مادران، و اطاعت زن از شوهر می‌داند، می‌گوید فرزند در حین خدمت به والدین می‌تواند آنان را به حق نکوهش کند، اما به آرامی. وقتی که دریابد که مایل به پیروی اندرز او نیستند، بر شدت تکریم بیفزاید ولی (از قصد خود) چشم نپوشد.

هرگاه فرمانی ناصواب باشد باید که فرزند در برابر پدر خود مقاومت کند و وزیر در مقابل خداوندگار خویش بایستد و دستورات ناصواب او را به کار نبندد.

به نظر محققان شوروی، «منافع اشرافیت در مکتب کنفوسیوس انعکاس یافته است.

این متفکر بزرگ، آیینی ایده‌آلیستی بنیان نهاد که در آن سیاست با اخلاق درهم‌آمیخته ...

کنفوسیوس براساس اصل انسانی مناسبات بین مردمان را به شکلی تنظیم کرد که احترام به فرد سالمندتر و انجام بیقید و شرط تکالیف افراد در قبال اجتماع، در هروضعی که هستند، خطوط اصلی آن را تشکیل می‌دهد.» «130»

نفوذ فکر کنفوسیوس

با مرگ کنفوسیوس آثار و افکار او از خاطره‌ها محو نشد، بلکه عده‌ای از دانشمندان از عقاید و نظریات او پیروی کردند و به گسترش افکار او همت گماشتند. در این جریان، عده‌ای به نام قانونگرایان به مخالفت با پیروان کنفوسیوس برخاستند و گفتند نمی‌توان به اتکاء نیکنهادی مردم، حکومت را به اشخاص معین سپرد. بهتر آن است که به‌جای افراد، قانون را بر سرنوشت مردم حاکم ساخت تا با گذشت

---

(129). سیر تمدن، پیشین، ص 225.

(130). تاریخ جهان باستان، ج 1، پیشین، ص 297.

زمان، رعایت قانون، طبیعت ثانوی افراد شود. حتی بعضی از آنان گفتند بازرگانان دنبال منافع شخصی می‌روند و مصلحت دولت را در نظر ندارند. صلاح حکومت در این است که سرمایه از دست افراد خارج شود و دادوستد انحصارا به دست دولت صورت گیرد تا از

نوسان قیمتها و تمرکز ثروت جلوگیری شود. ولی سرانجام فلسفه کنفوسیوس پیروز شد و پیروان او در هر شهر و دهی به نام استاد معبدی بنا کردند و بعدها نحله پرشوری به نام «نوکنفوسیوسیان» وارد میدان شدند و با تفاسیری که بر آثار استاد نوشتند نظریاتش را در سراسر خاور دور و ژاپن گسترش دادند. نفوذ افکار استاد در جامعه چین به جایی رسید که طی قرون متوالی، نوشته‌های او جزو متون درسی مدارس رسمی گردید. تأثیر افکار کنفوسیوس در جامعه چین به حدی است که به گفته ویل دورانت، می‌توان تاریخ چین را به عنوان تاریخ نفوذ کنفوسیوس به نگارش آورد. با این‌حال، سیر تاریخ ناتوانی و بطلان قسمتی از افکار کنفوسیوس را به ثبوت رسانید. پس از کنفوسیوس، مدت دو قرن جدالهای پرشور فلسفی در خاک چین درگیر بود.

در همان قرونی که «بنارس» و آتن، کانون فیلسوفان بود متفکرین چینی در شهر «لویانگ»، پایتخت چین، گرد می‌آمدند و با همان آزادگویی و آزاداندیشی که آتن را مرکز عقلی دنیای مدیترانه ساخت به بحث و فحص پرداختند.

سوفسطاییان در پایتخت ازدحام کردند تا فن اغوا کردن هرکس را به هرکار بیاموزند و ترویج کنند. «منسیوس» وارث جبه کنفوسیوس و «چوانگ‌تزه» بزرگترین پیرو لائوتزه و «شون‌تزه» منادی بشر نخستین و موتی «131» پیامبر محبت جهانی به لویانگ آمدند. «132»

فیلسوف مردم‌دوست موتی

منسیوس پیرو وفادار کنفوسیوس، با اینکه مخالف جدی موتی بود درباره او می‌گوید: «موتی همه مردم را دوست می‌داشت و با شادی همه وجودش را از سرتاپا برای خیر بشر به

رنج می‌انداخت.» موتی، مانند کنفوسیوس، اهل «لو» بود و اندکی پس از مرگ آن خردمند شهرت یافت، فلسفه غیر عملی کنفوسیوس را محکوم کرد و کوشید تا با ترغیب مردم به دوست داشتن یکدیگر، فلسفه جدیدی فراهم آورد. از اولین منطقیان و سرسخت‌ترین اصحاب استدلال چین است. او معتقد بود که باید از آزمایش خردمندترین مردان گذشته استفاده کرد و واقعیات زندگی موجود مردم را معاینه و بررسی کرد و از آن، قوانین و رویه‌هایی برای اداره زندگی به دست آورد و دید که آیا اجرای آنها به رفاه دولت و مردم منجر می‌شود یا خیر؟ با اینکه او به خدا معتقد بود اشباح و ارواح را منکر شد «و مانند پاسکال دین را قمار یا سوداگری سودمندی می‌دانست و می گفت اگر نیاکانمان که برایشان قربانی می کنیم نسبت به ما هشیار باشند معامله سودمندی کرده‌ایم؛ اگر مرده محض و از قربانیهای ما بیخبر باشند باز قربانیهای ما مجالی فراهم می‌آورد که بستگان و همسایگان خود را گرد آوریم و درخوردنیها و نوشیدنیهای نذری سهیم

---

(131).Moti

(132). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش سوم)، ص 933.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 267

گردانیم.» «133»

موتی محبت جهانی را تنها راه حل مسائل اجتماعی می‌دانست و معتقد بود که اگر مردم یکدیگر را دوست بدارند نیرومندان ناتوان را شکار نخواهند کرد، کثیر به غارت قلیل برنخواهد خاست، توانگران به تهیدستان دشنام نخواهند گفت، نجیب‌زادگان نسبت به

فرومایگان گستاخ نخواهند بود و فریبکاران به ساده‌دلان مسلط نخواهند شد. او آزمندی را منبع همه بدیها می‌شمرد و آزمندی را ناشی از خودخواهی می‌دانست. وی از اینکه دزد خوک را محکوم و مجازات می‌کنند ولی مهاجم و متجاوزی که کشور را غارت می‌کند تشویق می‌کنند سخت به حیرت می‌افتاد. باوجود مخالفت پیروان کنفوسیوس، موتی پیروان بسیاری داشت و مدت دو قرن پیروان وفادار او در راه خلع‌سلاح و گسترش محبت جهانی سعی و مبارزه کردند. هنگامی که شی هوانگ تی فرمان تاریخی خود را برای سوختن کتب و آثار باستانی صادر کرد کتب موتی، برخلاف آثار کنفوسیوس، از خطر فنا و نیستی رهایی نیافت.

یک فیلسوف جبری

درمیان متفکرین چین «یانگ چو» معتقدین و طرفداران زیاد داشت.

او می‌گفت افراد بشر بازیچه نیروهای کور طبیعی هستند و منش و نسب آدمی تغییرپذیر نیست. مرد خردمند این سرنوشت تحمیلی را با خوشرویی می‌پذیرد ولی فریب گفته‌های کنفوسیوس و موتی را درباره فضیلت و نام نیک نمی‌خورد.

به عقیده او خدا و عقبی وجود ندارد و ناموس حیات، عدالت جهانی است نه عشق جهانی. خوشبخت‌ترین مردم کسانی هستند که از همه لذات غریزی برخوردار می‌شوند و نفس‌پرستی را اساس کار خود می‌دانند.

در قرن چهارم و سوم پیش از میلاد مسیح، چین دستخوش انحطاط اقتصادی و اجتماعی شده بود و ظهور متفکرینی نظیر یانگ چو معلول اوضاع محیط بود.

منسیوس

منسیوس که پس از کنفوسیوس بزرگترین فیلسوف و متفکر چینی است به طرفداری جدی از نظریات کنفوسیوس برخاست و بشدت با لذت‌طلبی یانگ چو و خیالپرستی موتی مبارزه نمود. وی گفت: «سخنان یانگ چو و موتی، جهان را فرامی‌گیرد. اگر به گفتگوهای مردم گوش فرادهی، درخواهی یافت که پیرو نظر یکی از این دو هستند. نظر یانگ این است: «هرکس برای خودش» این نظر به حقوق سلطان معترف نیست. نظر موتی چنین است: «همه را یکسان دوست‌بدار» این هم از مهر ویژه پدری غفلت می‌ورزد ... من از اینها وحشت دارم و برخود فرض می‌دانم که به دفاع نظریات خردمندان پیشین برخیزم.»

وی برای تدریس فلسفه، مدرسه‌ای برپا کرده و عده‌ای از بهترین دانشجویان را گردآورد. در همین ایام امیران برای استفاده از نظریات اجتماعی او، از اطراف و اکناف دعوتش کردند که به دیار آنان رود ولی او نمی‌خواست مادر پیر خود را تنها گذارد ولی مادر با سخنان زیر که معرف موقعیت اجتماعی زنان در آن روزگار است فرزند خود را به سفر

---

(133). همان، ص 933.

ترغیب کرد: «زن را حق آن نیست که خود تصمیم بگیرد، بلکه وظیفه او اطاعت امر است.

در کودکی باید از پدر و مادر خود فرمان برد، پس از زناشویی باید شوهر را اطاعت کند، و چون بیوه شد باید مطیع فرزند خود باشد. تو مردی هستی در حد کمال و من سالخورده‌ام.

آنچه را صواب می‌دانی جامه عمل بپوشان و من نیز بر وفق قانونی که ازآن من است عمل می‌کنم. چرا باید بهر من دغدغه به خود راه دهی.» منسیوس راه سفر پیش‌گرفت، نخست به «چی» رفت و با قبول شغلی افتخاری کوشید که امیر آنجا را به راه صواب هدایت کند ولی مساعی او در راه هدایت فکری این امیر و سایر امرایی که به دربار آنها مسافرت کرده بود به نتیجه نرسید؛ ناچار باردیگر به تعلیم دانشجویان و تصنیف کتابی، حاوی مکالمات خود با سلاطین، همت‌گماشت.

بهترین طرز حکومت

به عقیده منسیوس، حکومت سلطنتی بر حکومت دموکراسی ترجیح دارد؛ زیرا در حکومت دموکراسی برای موفقیت در کارها باید همه مردم را تربیت کرد ولی در حکومت سلطنتی اگر فلاسفه بتوانند شاه را تعلیم داده به راه صواب هدایت کنند حکومت اصلاح می‌شود. منسیوس، مانند استاد خود، کنفوسیوس، بیشتر به امور دنیایی توجه داشت و «فلسفه اولی» را به چیزی نمی‌گرفت. وی می‌گفت: «زمامدار نیک باید به‌جای جنگ با سایر کشورها به مبارزه با فقر و جهل برخیزد، زیرا جنایت و اغتشاش زاییده فقر و جهل است.» او مجازات کردن اشخاصی را که بر اثر بیکاری و بیچارگی مرتکب جرمی می‌شوند ناجوانمردانه می‌دانست و با صراحت می‌گفت که: حکومت مسؤول رفاه و آسایش مردم است.

بهترین راه تکامل مدنیت را آموزش و پرورش عمومی و اجباری می‌دانست. با این حال، سلاطین، نظریات اصلاح‌طلبانه او را مردود شمردند و سوسیالیستها و کمونیستهای زمان به گناه کهنه‌پرستی ملامتش کردند؛ ویل دورانت می‌گوید:

چون این جریانات را به یاد آوریم درمی‌یابیم که مسائل و نظریات و چاره‌گریهای عصر منور ما چقدر کهنه است. در زمان منسیوس بود که «شوشینگ» درفش دیکتاتوری رنجبران را برافراشت و خواستار شد که رهبری دولت به کارگران سپرده شود. شو می‌گفت: «کلانتران باید کارگر باشند». بسیاری از دانایان مانند حالا زیر درفش نو گرد آمدند، ولی منسیوس با این نظر درافتاد و گفت، حکومت باید در دست مردان بافرهنگ باشد ... وی برای مردم حق انقلاب را شناخت و و علنا در برابر چشم شاهان در ترویج این رأی کوشید. جنگ را جنایت شمرد و قهرمان‌پرستان عصر خویش را چنین خوار کرد: «مردانی هستند که می‌گویند من در تجهیز نیروهای نظامی مهارت دارم، من در آراستن صحنه جنگ چیره‌دستم؛ اینان بزهکارانی بزرگند.» جنگ مقرون به خیر، هیچگاه وجود نداشته است.

منسیوس با تجمل دربارها مخالفت نمود و به پادشاهی که در خشکسالی مردم را گذاشته بود و سگ و خوک می‌پرورید تاختن گرفت. چون شاه مدعی شد که قادر به جلوگیری نیست منسیوس گفت که باید از سلطنت کناره گیرد. وی می‌گفت ...

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 269

مردم حق دارند زمامداران خود را خلع کنند و حتی گاهی ایشان را به قتل برسانند.

وقتی از منسیوس درباره مسؤولیت وزیران سؤال شد وی گفت: «اگر امیر تقصیر عظیم کند آنان باید بحق، او را نکوهش کنند، و اگر آنان چندبار چنین کنند و امیر گوش به سخن آنان ندهد باید او را خلع کنند.» شاه شوان از منسیوس پرسید، آیا وزیر می‌تواند سلطان خود را به هلاکت رساند؟ منسیوس پاسخ داد کسی که از خیر تخطی کند راهزن است،

کسی که از صواب کنار رود از اوباشان است. راهزنان و اوباشان را ما افرادی معمولی می‌نامیم ... شاهان و مردم چین بر آن بودند که اگر زمامداری دشمنی مردم را برانگیزد «نمایندگی خدا» را از کف می‌دهد و می‌توان او را برکنار کرد.

بنابراین نباید به حیرت افتاد که «هونگ‌وو» بنیادگذار دودمان «مینگ» از خواندن مکالمه منسیوس با شاه شوان دژم شد و فرمان داد لوحه او را که در سال 1084 در معبد کنفوسیوس نصب شده بود پایین آورند، اما یکی دو سال بعد لوحه را به‌جای نخستین نهادند و منسیوس تا انقلاب 1911 به نام یکی از قهرمانان چین و دومین فرزند پرنفوذ تاریخ فلسفه رسمی چین باقی ماند. کنفوسیوس پیشوایی عقلی خود را که مدت دو هزار سال در چین برقرار بود به او، و «چوشی» مدیون است. «134»

پس از منسیوس، عده‌ای به مخالفت با آراء او پرداختند. ازجمله شون‌تزه مانند هابس «135» انگلیسی معتقد بود که طبع انسانی ذاتا شریر است، سودپرستی و حسد و خشونت از آغاز تولد در سرشت انسان موجود است و باید به یاری قوانین و مقررات در راه تصحیح اخلاقی و آراستن عواطف بشری کوشش کرد. او مانند «فرنسیس بیکن» بشر را به مهار کردن طبیعت و استفاده از مظاهر گوناگون آن دعوت کرد و به زبان شعر چنین گفت:

تو طبیعت را می‌شناسی و در آن تأمل می‌کنی، چرا رامش نکنی و نظامش ندهی.

طبیعت را اطاعت می‌کنی و در مدحش حماسه می‌خوانی، چرا زمام آن را به دست نگیری و به کارش نبری ... به اشیاء تکیه می‌کنی و از آنها به حیرت می‌افتی، چرا توانایی خود را بروز ندهی و آنها را دیگرگون نسازی؟

شون‌تزه گویا در حدود 235 ق. م. در سن 70 سالگی درگذشته است.

چوانک تزه

این فیلسوف ادیب‌منش، طبیعت را دوست می‌داشت و مانند ژان- ژاک روسو حساس بود. از قبول مشاغل دولتی سر باز زد و به امیری که او را برای قبول مقام وزارت دعوت کرده بود گفت: «زود بازگرد و با حضور خود مرا میالای. ترجیح می‌دهم در گودالی پلید خود را سرگرم و سرخوش سازم تا آنکه اسیر مقررات و محدودیتهای دربار یک سلطان شوم.» این فیلسوف خیالپرست می‌گفت که مرد خردمند دور از فیلسوفان و شاهان در سکوت جنگل به سر می‌برد و مرگ و زندگی را به

---

(134). همان.

(135).Thomas ,Hobbes

یک چشم می‌نگرد. چون ساعت مرگ او نزدیک شد، شاگردانش برای تشییع جنازه او تدارک فراوان دیدند ولی وی خطاب به آنها چنین گفت: «آسمان و زمین، کفن و تابوت من است.

خورشید و ماه و اختران، چراغهای مدفن منند و سراسر آفرینش مرا تا گور مشایعت می‌کنند. آیا با اینها وسایل دفن من مهیا نیست؟ شاگردان اعتراض کردند که اگر به خاک سپرده نشود مرغان لاشخور هوا وی را خواهند خورد. چوانک با تبسم طنزآمیز همیشگی خود پاسخ داد:

«روی زمین خوراک زغنها خواهم بود، و زیر زمین خوراک آبدزدکها و موران؛ چرا یکی را بی‌نصیب سازم و طعمه دیگری شوم؟»

به عقیده ویل دورانت: دانش فیلسوفان چین گرانبهاترین ارمغانی است که چین به جهان داده است. در سال 1697 لایب نیتس «136» خواهان آمیختن پیوند شرق و غرب گردید و گفت اگر خردمندی در مقام داوری بین محاسن شرق و غرب برگزیده شود، سیب زرین را به رسم جایزه، به چینیان خواهد داد. پس‌ازآنکه اروپا در خط تجدد و ترقی قدم نهاد، متفکرین و نویسندگان غرب بیش‌ازپیش به فرهنگ و آراء فلاسفه چین توجه کردند.

گوته، ولتر، و تولستوی از مطالعه آثار فلاسفه چین لذت می‌بردند. ولتر می‌گوید: «من کتابهای کنفوسیوس را به دقت خوانده‌ام، از آنها یادداشتها برداشته‌ام. آنها را سرشار از پاکترین اخلاق و دور از هرنوع فریبکاری دیده‌ام.» رالف لینتون علت ظهور متفکرینی چون کنفوسیوس را اینطور توجیه می‌کند:

با دور شدن طبقه اشراف از عالم کشورداری و دانش و فرهنگ و توجه روزافزون ایشان به امور جنگی و تجملات درباری، میدان برای به وجود آمدن طبقه‌ای از دانشمندان سیاستمدار باز شد. تعلیم و تربیت که تا آن زمان از امتیازات انحصاری طبقه اشراف بود جنبه عمومی و حتی «کارگری»، به خود گرفت؛ و در بسیاری از شهرها مدارسی تأسیس شد که در آنها رشته‌های مختلف علوم و فنون (سابقا اشرافی) ... به عموم افراد طبقات مختلف مردم آموخته می‌شد. مقام مشاور سیاسی در دربار امراء شغلی سودمند شناخته شد و افرادی از عامه مردم که در مدارس، تاریخ تحصیل کرده و به تدابیر و فنون سیاسی و کشورداری آشنایی یافته بودند، چون از طبقه اشراف رقیبی بر سر راه خود نداشتند داوطلب اشغال آن مقام شدند و مورد عنایت و جوانمردی امراء که نیازمند خرد و دانش

ایشان بودند قرار گرفتند. فیلسوفان بزرگ قرون 6 و 5 ق. م.، مانند کنفوسیوس و منسیوس و نظایر آنان، از میان همین گروه برخاسته بودند. «137»

شی هوانگ‌تی وحدت چین را تأمین کرد

بنابر اخبار و روایات چینی «شی هوانگ‌تی» که از آمیزش نامشروع ملکه امارت چین با لو «138» زاده شده بود، پس از تلاش بسیار بر اریکه امارت نشست. پس از یک رشته جنگهای خونین برای اولین‌بار

---

(136). Leibnitz

(137). سیر تمدن، پیشین، ص 504.

(138). Lu

وحدت چین را عملی کرد و خود را نخستین خاقان شمرد. این مرد خشن و لجوج که خدایی جز خود نمی‌شناخت پس‌ازآنکه، مانند بیسمارک، کشور خود را با خون و آهن متحد کرد بر آن شد که دیوارهای چین را که برای دفاع از حملات احتمالی بربرهای شمالی بطور ناقص کشیده شده بود، به یکدیگر متصل کند. او برای انجام این کار بزرگ از دشمنان خود استفاده کرد. این دیوار که 1500 میل طول دارد عظیمترین ساختمانی است که بشر تاکنون برپا کرده است. به گفته ولتر «اهرام مصر در کنار آن، چیزی جز توده‌هایی سست و بی‌اعتبار نیست».

در طی ده سال عده‌ای بیشمار در راه ساختن این سد، جان دادند و به گفته چینیان: «مایه انهدام یک نسل و نجات نسلهای بسیار شد.» «139»

طول این دیوار 2450 کیلومتر است. بنا به عقیده «وارت اگ»، سیاح آلمانی، ارتفاع این دیوار در حدود 12 متر و عرض آن 5/ 10 متر و با سنگهای سماق چهارگوش بنا شده. بموجب حسابی که کرده‌اند برای ساختن دیوار چین در حدود سیصد میلیون متر مکعب سنگ سماق به کار رفته است (یعنی 12 بار بیشتر از مقدار سنگی که برای برافراشتن هرم خئوپس مصرف شده است. با این مقدار سنگ می‌توان دیواری به قطر 90 سانتیمتر و ارتفاع 40/ 2 متر، اطراف زمین در مدار خط استوا کشید. برای حفظ کشور و نگهداری دیوار نهصد هزار سرباز در برجها و نقاط مختلف دیگر به مراقبت و دیده‌بانی مشغول بودند. این دیوار سترگ در خط سیر خود از وسط صحراها و قلل شامخ کوهها و دره‌های عمیق گذشته و بدون تردید بزرگترین سنگری است که دست بشر تاکنون در روی زمین برای مدافعه از دستبرد وحشیان و حفظ جان و مال خود به وجود آورده است. این اثر عظیم که بیش از دو هزار سال از عمر آن می‌گذرد، شاید با استحکاماتی که دارد چندین هزار سال دیگر برجای بماند. «140»

رالف لینتون درباره این دیوار تاریخی می‌نویسد:

چنانکه در بسیاری از کتب تاریخی منعکس شده، منظور اصلی از ساختن دیوار بزرگ چین علاوه بر ممانعت از ورود قبایل وحشی، جلوگیری از خروج برزگران چین نیز بوده است. توضیح آنکه در آن زمان، مانند دوره‌های بعدی، اساس اقتصادی امپراتوران به سهمیه محصولاتی بود که عده بیشماری برزگران و خرده‌مالکان به دولت می‌پرداختند. و چون در اثر فشار حکومت مستبدانه «شی هوانگ‌تی» بسیاری از رعایا بخصوص آنها که در

نواحی مرزی مسکن داشتند دیار خود را ترک کرده و به قبایل بیابانگردان می‌پیوستند، کاملا منطقی می‌نماید که دولت وقت برای جلوگیری از پراکنده شدن منبع ثروتش اقدام به ساختن آن دیوار حصین کرده باشد. «141»

---

(139). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش سوم)، پیشین، ص 955.

(140). مأخوذ از: مجله کاوه، دوره جدید، شماره 37، ص 513 به بعد.

(141). سیر تمدن، پیشین، ص 513 به بعد.

با اینکه این دیوار بطور کامل از ترکتازی بربریان جلوگیری نکرده است تا حد زیادی از یورشهای آنان کاسته و کمابیش سبب یورش تاریخی هونها به جانب غرب و سقوط روم گردیده است.

شی هوانگ‌تی برآن شد که خودمختاریهای محلی را از بین ببرد و قوانین حکومت مرکزی را در سراسر چین جاری سازد و عمال و مأمورین خود را به‌جای تیولداران به نقاط مختلف مملکت گسیل دارد. او برای اجرای نقشه‌های خود، املاک تیولداران را گرفت و بین دهقانان تقسیم کرد و از این راه کمکی عظیم به سعادت مردم چین نمود و به پیشنهاد وزیر خود، پایتخت خود را با احداث راههای بزرگ به نواحی مختلف مملکت متصل نمود. در شهرها کاخهای زیبا برقرار کرد و برای وقوف بر اوضاع عمومی با لباس مبدل سفر می‌کرد و عیوب و بینظمیها را می‌دید و برای اصلاح آنها فرمانهای قاطع صادر می‌کرد. با علم، سر دوستی داشت ولی با فلاسفه و شعرا به سختی مبارزه می‌کرد و برای

محو آثار و افکار آنها بنابر پیشنهاد وزیر خود فرمان زیر را صادر کرد: «تمام کسانی که آثار گذشته و باستانی را به کار برند و آثار دوران جدید را مورد تحقیر قرار دهند خودشان با تمام کسانشان اعدام خواهند شد.» او به فرمان خود عمل کرد و صدها محقق و دانشمند را که سعی در پنهان کردن کتب مورد علاقه خود داشتند زنده‌زنده در خاک دفن کرد.

جواهر لعل نهرو در کتاب خود، نگاهی به تاریخ جهان، پس از ذکر مقدمه‌ای به ملت کهنسال هند تعلیماتی می‌دهد که توجه به آنها برای ما ایرانیان، که بیشتر به گذشته‌های خود می‌بالیم و کمتر به فکر حال و آینده خود هستیم، نیز سودمند و آموزنده است.

همیشه وقتی که می‌شنوم کسانی گذشته هند را بیش از اندازه می‌ستایند آن امپراتور چینی را به خاطر می‌آورم و جایش را خالی می‌کنم. در واقع بعضی از مردم کشور ما هستند که همیشه به گذشته می‌نگرند، همیشه به آن افتخار دارند و همیشه می‌خواهند از آن الهام بگیرند. اگر گذشته واقعا الهام‌بخشی برای انجام کارهای بزرگ باشد حرفی نیست و باید از آن الهام بگیریم اما به نظر من، برای هیچ فرد و هیچ ملتی، مناسب و شایسته نیست که دایما به گذشته نظر داشته باشد. همانطور که بعضیها می‌گویند اگر قرار بود که انسان به عقب برود یا همیشه به عقب بنگرد چشمانش در پشت‌سرش بود.

ما باید با تمام وسایلی که در دست داریم گذشته خود را مورد مطالعه قرار دهیم و هرچه در آن قابل تحسین است بستاییم؛ اما چشمهای ما باید متوجه جلو باشد و قدمهای ما هم باید همیشه به پیش برود. بیگمان روش شی هوانگ‌تی بسیار وحشیانه بود که کتابهای قدیمی و مطالعه‌کنندگان آن را سوزاند یا مدفون کرد. او گمان می‌کرد که حکومت او و

خاندانش تا دنیا دنیاست دوام خواهد کرد. اما اتفاقا این سلسله سه سال پس از مرگ این شاه مستبد پایان یافت و کتابها بار دیگر از پناهگاهها بیرون آمد.

در این جریان گویا کتب علمی و آثار کنفوسیوس و منسیوس طعمه آتش نشد و چون کتابها را

روی باریکه‌های خیزران می‌نوشتند و آنها را با سنجاق به‌هم می‌پیوستند هرجلد کتاب برای خود وزنی داشت؛ به‌همین جهت چهارصد و شصت تن از دانشمندانی که اصرار در حفظ آثار فکری چین داشتند به قتل رسیدند و جمع کثیری به ساختن دیوار بزرگ چین گماشته شدند.

نتیجه این اقدام مستبدانه این شد که این کتابها رنگ کتب آسمانی به خود گرفت و وی مورد کینه مردم واقع شد و چند تن قصد هلاک او کردند ولی توفیق نیافتند و او به‌مرگ طبیعی درگذشت. با مرگ او، بار دیگر فئودالیسم جان گرفت و حکومتهایی مستقل در گوشه‌وکنار به وجود آمدند. ولی بالاخره راهزنی به نام کائوتسو تخت سلطنت را ربود و حکومت 400 ساله دودمان «هان» را برقرار ساخت. بزرگترین خاقان این سلسله «ووتی» بود (104- 87 ق. م.) که غیر از مبارزه با قبایل بربر، سلطه چین را به کره و منچوری و هندوچین و ترکستان رسانید و آزمایشهایی در سوسیالیسم به عمل آورد؛ بدین معنی که مالکیت منابع طبیعی را از آن دولت دانست و نیز نمک و آهن و فروش نوشابه‌ها را در انحصار دولت درآورد، دستگاه حمل‌ونقل و مبادله کالاها را انتظام بخشید و برای جلوگیری از تغییر سریع قیمتها تجارت را تحت نظارت قرار داد و از فعالیت دلالان،

سفته‌بازان و کسانی که کالاها را می‌خریدند و انبار می‌کردند جلوگیری نمود. دولت، کالاهای اضافی را انبار می‌کرد و چون قیمتها بالا می‌رفت شروع به فروش می‌کرد، و همین‌که قیمتها پایین می‌آمد شروع به خرید می‌نمود و به این ترتیب، قیمتها در سراسر شاهنشاهی انتظام یافت. همه‌کس مجبور بود درآمد خود را به دولت اطلاع دهد و 5 درصد آن را به نام مالیات تسلیم حکومت نماید. با ضرب مسکوکات جدید و ایجاد مؤسسات عمرانی و حفر ترعه‌ها و ایجاد پلها میلیونها کارگر بیکار را به کار گماشتند، تجارت با ممالک شرق نزدیک رونق گرفت، علم و شعر و کارهای صنعتی و هنری مورد توجه واقع شد. در کتابخانه سلطنتی کتب فراوانی در زمینه‌های مختلف معرفت بشری گرد آمده بود.

اشغال مقامات دولتی فقط برای کسانی ممکن بود که از عهده امتحانات مخصوص برآیند ولی این اقدامات خیرخواهانه بر اثر سیلها و خشکسالیها متوقف گردید. قیمتها از نظارت حکومت خارج شد و فساد و تباهی بار دیگر در اوضاع راه یافت. سوداگران و تجار که از گذشته ناراضی بودند به کارشکنی مشغول شدند و از پرداخت مالیات سرباز زدند، استثمار ضعفا و غارتگری سوداگران از نو آغاز شد. پس از یک قرن «وانک مانک» بار دیگر از توسعه بردگی در املاک جلوگیری نمود، زمین را به قطعات کوچک درآورد و بین دهقانان تقسیم نمود و برای جلوگیری از تمرکز مجدد ثروت از خرید و فروش زمین جلوگیری کرد و در زمینه تجارت و سایر رشته‌های اقتصادی نظیر ووتی دست به اصلاحات زد و شب‌وروز برای بهبود حال مردم تلاش می‌نمود. ولی بار دیگر سوانح طبیعی، خشکسالی و سیل در کار اقتصاد با نقشه او اخلال کرد و به دشمنان او فرصت خرابکاری داد. با حمله تاتارها به چین و اختلاط با سکنه بومی فصل جدیدی در تاریخ

گشوده شد. به گفته ویل دورانت «چینیان فاتحان را پذیرفتند، با آنها وصلت کردند، آنها را متمدن ساختند و به سوی عالیترین دوره تاریخ خود پیش رفتند.»

دودمان تانگ

با تأسیس «تانگ» و روی‌کار آمدن «تای تسونگ» بار دیگر ملت چین روی صلح و آرامش دید. وی پس از طرد دشمنان از جنگ

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 274

دوری جست و به مطالعه آثار کنفوسیوس مشغول شد. از تجملها روی‌گردانید و سه‌هزار بانویی را که برای تفریح خاطر او انتخاب شده بودند مرخص کرد. او راه مبارزه با دزدی را در آزاد گذاشتن مردم، کم کردن مخارج، و انتخاب کارگزاران درستکار می‌دانست. عده کثیری از زندانیان محکوم به اعدام را آزاد نمود و از آنها قول گرفت که به مزارع خود بروند و به کشت زمین بپردازند و آنها به قول خود وفا کردند و خاقان را خوشنود نمودند. سعه نظر او به حدی بود که مبلغین آیین زردشتی و مسیحیت و نسطوری را در اشاعه تبلیغ نظریات خود آزاد گذاشت.

در مدت نیم قرن حکومت او، چین از صلح و ثبات نسبی برخوردار بود و می‌توانست به راحتی برنج و گندم و ابریشم و ادویه اضافی خود را صادر کند. از برکت امنیت و آرامش و رواج بازار تجارت، وضع اقتصادی مردم بهبود یافت و اکثریت مردم از خوراک و پوشاک و خانه آسوده برخوردار شدند. پس‌ازآنکه «مینگ هوانگ» زمام امور را در دست گرفت، مجازات اعدام را لغو کرد و زندانها و دادگاهها را اصلاح نمود. بی‌ترحم مالیات بست، و به تشویق هنرمندان پرداخت. بطور کلی بعضی از خاقانهای چین کمابیش به فکر

رعایای خود بودند و روحی فلسفی و اجتماعی داشتند و گاه‌بیگاه به اقدامات انقلابی دست می‌زدند و ما نمونه‌ای چند از فعالیتهای اجتماعی آنان را که در سایر کشورهای آسیایی بیسابقه است برای اطلاع خوانندگان ذکر کردیم.

نمایش در چین رواج داشت ولی بازیگران آن بیشتر از قشرهای پست انتخاب می- شدند و در دهکده‌ها زیر آسمان باز صحنه‌ای می‌ساختند و مردم را مشغول می‌کردند. دستگاه حکومت و روحانیان به این کارها توجه نداشتند. در نمایشات آن روزگار، صحنه، دکور و اثاثه به کار نمی‌بردند و مردم ضمن گفتگو، گاهی که فریاد بازیگران بلند می‌شد به عملیات آنها توجه می‌کردند. بازیگران در بندبازی و رقص استاد بودند و بعضی از آنها از آواز و موسیقی بهره داشتند و با ادا و اطوار خود می‌توانستند توجه حاضران را جلب کنند. «نمایش چینی نه نمایش کامل بود، نه اوپرای کامل و نه رقص محض، بلکه معجونی بود از همه اینها.»

عصر علم و هنر

دودمان تانگ پس از یک قرن ضعف و انحطاط سقوط کرد و دودمان «سونگ» زمام امور را به دست گرفت. وقتی به فرمان خاقان بزرگ، شامخترین مقامات دولتی به «وانگ آن شی» واگذار گردید او از سر صدق و صفا، هم خود را مصروف امور حکومت و بهبود زندگی مردم نمود و برای خوراک و آسایش خود وقتی باقی نگذاشت. وی اعلام کرد که دولت باید اداره امور بازرگانی و صنعت و کشاورزی را در دست بگیرد تا طبقات زحمتکش قوام یابند و در زیرپای اغنیا با خاک یکسان نشوند. وی کار اجباری را که از زمانهای دور از طرف حکومت به مردم تحمیل و سبب می‌شد که کشاورزان به هنگام تخم پاشیدن یا درو کردن از مزارع خود آواره شوند منع کرد و برای جلوگیری از سیل، مساعی

عظیم مبذول داشت. دهقانان را از چنگ رباخوارانی که آنها را به بردگی می- می گرفتند رهانید و با نرخ نازلی همه‌ساله به آنها وام داد. پول و ابزار کار در اختیار بیکاران گذاشت تا برای خود خانه بسازند و کشتکاری کنند و پس از برداشت محصول، آنچه را گرفته‌اند، بازدهند. در هرناحیه‌ای هیأتی گمارد تا به تعیین دستمزد کارگران و قیمت لوازم ضروری زندگی

بپردازند. تجارت را ملی کرد؛ به این معنی که بوسیله عمال حکومتی تمام محصولات هرناحیه را می‌خرید و قسمتی از آن را برای حوایج آتی محل نگاهداری می کرد و بقیه را برای فروش به انبارهای خویش می‌فرستاد. صورت دخل و خرج مملکت یا بودجه بقدری دقیق بود که مقادیر هنگفتی پول که سابقا در جیبهای بی‌انتهای مأمورین ریخته می‌شد پس‌انداز گشت و حقوق مستمری برای سالخوردگان و بیکاران و بینوایان تأمین شد. آموزش و پرورش و روش امتحانات بهبود یافت ... یک مورخ چینی می گوید: «حتی شاگردان مدارس روستایی کتابهای معانی بیان خود را دورانداختند و به خواندن کتب تاریخی و جغرافیایی و اقتصادی و سیاسی آغاز کردند.» «142»

ولی فعالیت اصلاح‌طلبانه وانگ بر اثر تحریکات توانگران و نبودن سازمان صحیح و عدم رشد اکثریت، متوقف گردید و کهنه‌پرستان به رهبری برادر وانگ به کارشکنی مشغول شدند و اعلام کردند که نظارت بر فعالیتهای اقتصادی بی‌حاصل است. باید افراد را به حال خود گذاشت تا هرکس به اقتضای میل خود دنبال کاری برود و چیزی تولید کند. سیل و قحطی و ظهور ستاره دنباله‌دار به کمک کهنه‌پرستان وارد میدان شد. در نتیجه خاقان به حکم اجبار «وانگ آن شی» را خلع و قدرت را به دشمنان او سپرد. در عصر دودمان

سونگ علم و هنر پیشرفت فراوان کرد، فن چاپ به مرحله تکامل رسید و به گفته ویل دورانت:

این هنر به صورت اختراعی درآمد که پس از کتابت، بزرگترین اختراع تاریخ بشر به‌شمار می‌رود. در نتیجه تکامل چاپ، ضرورت یافت که به‌جای ابریشم سنگین‌بها و خیزران سنگین‌وزن، ماده دیگری به عنوان کاغذ اختراع شود. شی هوانگ‌تی ناچار بود هرروز به 60 کیلوگرم اسناد حکومتی رسیدگی کند. بالاخره یک نفر چینی این معما را حل کرد. تسای‌لون «143» در حدود سال 105 به خاقان خبر داد که از ترکیب پوست درخت و لنف گیاهان و پارچه کهنه می‌تواند کاغذی ارزان و سبک تهیه کند. اختراع او گسترش یافت و مورد استفاده عموم قرار گرفت. در قرن هشتم بوسیله چینیان به اعراب و در قرن سیزدهم بوسیله اعراب به اروپاییان آموخته شد.

مرکب نیز از چین به اروپا راه یافت. آنچه بین غربیان به مرکب هندی معروف است، در واقع از چین آمده است. مرکب سیاه به پیشرفت و رواج فن چاپ کمک کرد. کتابهای اولیه با مهرهای چوبین چاپ می‌شد. یکی از نتایج چاپ مهری ظهور پول کاغذی است که برای اولین‌بار در قرن دهم میلادی در «سه‌چوان» معمول گردید. در سال 1294 ایران فن چاپ را از چین فراگرفت و مارکوپولو در 1297 با حیرت فراوان از این تکه کاغذهای گرانبها یاد می‌کند. اروپا از 1656 به این راز پی‌برد و به انتشار اسکناس مبادرت کرد. ادبیات چین به مدد

---

(142). مطالب این قسمت از تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش سوم)، پیشین، نقل شده است.

Tsai Lun.(143)

این اختراع چون سیلی بیسابقه جاری شد. چین دویست سال پیش از ایتالیا مشعل نهضت مردم‌دوستی «144» را برافروخت. آثار دیرین کلاسیک دهها بار تدوین و منتشر و صدها بار تفسیر شد. مورخان دانشمند به زندگی گذشته پرداختند و برای میلیونها خواننده کتابها نوشتند. گلچینهای ادبی بزرگ و لغتنامه‌های عظیم و دایرهٔ المعارفهای قطور به‌وجود آمد.

در زمینه افکار فلسفی نیز تحولاتی آشکار شد. دیگر دانشمندان کمتر پیرو کنفوسیوس بودند، زیرا آیین بودا و طرز جهان‌بینی او بتدریج در بین متفکرین چینی طرفدارانی پیدا کرده بود. انقلابات پیاپی، قحطیها، سیلها و حوادث گوناگون، متفکرین چینی را بیش‌ازپیش به فلسفه اولی متمایل کرد؛ گویی نفوذ و سلطه فکری کنفوسیوس پس از 15 قرن تا حدی متزلزل شده بود. بااین‌حال، در نزد چینیان معنی «دانشدوستی» غوطه‌ور شدن در ماوراء الطبیعه و فلسفه اولی نبود بلکه آنها طالب فلسفه‌ای مثبت بودند که به یاری آن بتوانند به رشد و انتظام جامعه خود کمک کنند. بدون شک، توجه عده‌ای از سلاطین چین به امور اجتماعی و اقتصادی مردم، تلاش آنها در راه ایجاد یک اقتصاد رهبری شده، محصول محیط اجتماعی و اقتصادی و تعلیمات و تبلیغات متفکرین این سرزمین بوده است. دانشدوستی و زیبایی‌پرستی از خصایص چینیان است. در عصر دودمان سونگ در سایه آرامش و رفاهی که دست داده بود فرصت مناسبی برای ترقی تمام رشته‌های هنری فراهم گردید. در منسوجات و مصنوعات فلزی، مفرغ- کاری، لاک‌کاری و یشم‌تراشی و کنده‌کاری چوب و عاج موفقیتهای بیسابقه‌ای به دست آوردند.

اسباب و اثاثه خانه را به اشکال متنوع و زیبا می‌ساختند. هنرمندان و صنعتگران چینی که روزانه با کاسه‌ای برنج زندگی می کردند جواهرات را با مهارت بسیاری می‌تراشیدند. لاک، محصول طبیعی یکی از درختان بومی چین است، لاک‌کاری نخست در چین شروع شد ولی این فن در ژاپن به حد کمال رسید.

یشم نوعی سنگ است و از 2500 ق. م. چینیان با این سنگ آشنایی داشتند. در کهنه‌ترین گورها مصنوعات یشمی دیده شده. ظریفترین و زیباترین مصنوعات چین، صنعت چینی‌سازی است. ویل دورانت چین را مهد فلسفه و چینی‌سازی می‌داند. فن معماری و ساختمان نیز در چین سابقه‌ای کهن دارد. بطوری که از تصاویر منازل و معابد دوره کنفوسیوس که در «کتابخانه پاریس» وجود دارد، برمی‌آید معماری چینی در طی مدتی بالغ بر 23 قرن تغییر قابلی نکرده است و بر روی هم چینیان از خود ساختمانهای بزرگ و پرجلالی برجای نگذاشته‌اند.

خانه‌های چینی، اگر قصر هم باشد، بیش از یک طبقه نیست؛ عمارات فرعی در طرفین قرار دارند. مواد اصلی ساختمان، آجر و چوب و سنگ بود. در ورودی و راهروها معمولا تنگ و کف اتاق خاکی بود ولی طبقات مرفه، کف اتاق را از آجر و حصیر مفروش می کردند.

هنر نقاشی چینیان قرنها پیش از میلاد مسیح سابقه دارد ولی بر اثر جنگها و حدوث وقایع و سوانح طبیعی در رشد این هنر وقفه رخ داده است.

---

(144).Humanism

چینی‌سازی

چینیان چینی‌سازی را یکی از هنرهای زیبای خود می‌دانند و برای آنکه همواره از این اثر هنری لذت ببرند ظرفهای خود، مخصوصا لوازم چای‌نوشی را با ظرافت بینظیری می‌سازند. سفالگران چینی پس‌ازآنکه گل پخته را به اشکال مختلف درآوردند با پاره‌ای مواد معدنی می‌آمیختند و در معرض آتش قرار می‌دادند تا ذوب شود و به چینی شفافی تبدیل گردد. عده‌ای از محققین، قدمت سفالگری چین را به عصر سنگ یعنی 3 هزار سال ق. م. می‌رسانند. عصر سونگ عصر عظمت چینی‌سازی چین است. بر اثر حمایت جدی دربار خاقان، اشیاء متنوع چینی از قبیل بشقاب، کاسه، گلدان، جام، بطری، لولهنگ، جعبه نطع شطرنج و غیره به خانه‌ها راه یافت و پس از چندی این آثار نفیس به ممالک هنردوست صادر گردید. ایرانیان و ترکان به اینگونه آثار نفیس سخت علاقه‌مند بودند.

نقش حیوانی از مفرغ (از چین)

چینی‌سازی در قرون اخیر راه افول پیمود. «امروز چینی‌سازی مانند صنعت شیشه رنگین اروپای قرون وسطی از میان رفته و جز نامی از آن نمانده. چینی‌سازان اروپا هرچه کوشش کرده‌اند نتوانسته‌اند به پای چینیان برسند» و به‌همین جهت قیمت آثار چینی عهد قدیم روزبروز افزایش می‌یابد؛ بطوری که یک فنجان را به پانصد دلار و یک گلدان (هاتورن) را به 23600 دلار می‌خرند «ولی کسی که با چشم و انگشت و حواس خود زیبایی چینیهای چین را احساس کرده است از این ارزش‌گذاریها بیزار است و آن را کفر می‌داند؛ دنیای زیبایی را با دنیای پول ارتباطی نیست ...» «145»

(145). مطالب این قسمت از تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش سوم)، پیشین، نقل شده است.

وضع زندگی مردم

به عقیده کارشناسان، سرزمین چین که در 280 ق. م. در حدود 14 میلیون جمعیت داشته در 726 میلادی چهل و یک میلیون و پانصد هزار جمعیت داشته و در 1919 جمعیت آن به سیصد و سی میلیون تن رسیده است. و در حال حاضر، جمعیت آن را بیش از 700 میلیون می‌دانند. قامت مردم چین جنوبی کوتاهتر از مردم چین شمالی است. تمام مردم این سرزمین پهناور پرکار و پرطاقت هستند و با شجاعت بسیار، انواع ناملایمات را تحمل می‌کنند. با اینکه چهره آنان زیبا نیست به خودآرایی علاقه دارند. پوست آنها تقریبا زرد و چشمهای آنها مورب است. زنان روستایی، مانند مردان، بسیار قوی و فعالند ولی زنان طبقات بالا بسیار ظریفند و به آرایش خود علاقه دارند. لبان و گونه‌ها را گلگون می‌سازند، ابروها را سیاه و گاه به شکل برگ بید و گاه به شکل هلالی درمی‌آورند. موی هردو جنس، زبر، قوی و بدون جعد است. در زمان قدیم زنان معمولا موهای خود را دسته می‌کردند و به گل می‌آراستند، مردان ریش کمی می‌گذاشتند و اطراف آن را می‌تراشیدند. سلمانیها بازار گرمی داشتند.

مردان معمولا سر برهنه بودند، و در زمستان کلاههایی از مخمل یا پوستهای لطیف بر سر می- گذاشتند و در تابستان کلاه از حصیر ظریف برای خود می‌ساختند. در ساختن کفشها از پارچه‌های گرم استفاده می‌کردند. در زمان «خاقان لی هوجو» (970 میلادی) رسم شد

که پای دختران را در هفت‌سالگی با نوارهای محکم ببندند تا رشد نکند و هنگام بلوغ، راه رفتن آنها زیبا باشد. مردان نیمتنه و شلوار می‌پوشیدند. زنان روستایی در کار شریک مردان بودند و مدپرستی بین زنان چینی معمول نبود.

زبان چینی در آغاز امر نه «الفبا» داشت نه «دستور»، پس از قرنها بتدریج نوعی «خط تصویری» به وجود آمد. ششصد علامت اصلی خط چینی بازمانده خط تصویری قدیم آنهاست.

از جهاتی زبان چینی، زبان ابتدایی است که بر اثر سنت‌پرستی چینیان تا عصر حاضر دوام آورده است. چینیان برای آموختن چهل هزار علامت خود از 10 تا 50 سال وقت صرف می‌کنند اما وقتی که ما دریابیم که علامات در حکم الفبا نیستند بلکه هریک از آنها نمودار اندیشه‌ای می‌باشند، وقتی طول زمانی را در نظر آوریم که خود ما برای آموختن هزار اندیشه یا حتی 40 هزار لغت صرف می‌کنیم، می‌بینیم که این زبان از لحاظ چینیان دشوار نیست. بهتر آن است که بگوییم هرکسی را 50 سال عمر باید تا چهل هزار اندیشه فراگیرد. «146»

برای زندگی روزمره فراگرفتن سه یا چهار هزار علامت برای چینیان کافی است.

کشاورزان

دهقانان چین در روزگار قدیم بعلت وجود جنگلها، بیشه‌ها، ددان، حشرات، خشکسالی، سیل و سرما و غیره با موانع و محظورات بسیار روبرو می‌شدند. علاوه بر خطرهای طبیعی حمله بربرها، دهقانان را مجبور می‌کرد دست اتحاد به‌هم داده دور دهکده‌های خود را

دیوار بکشند و شبها مزارع را نگهبانی نمایند. کشاورزی آنان ابتدایی بود و، مانند ممالک عقب‌مانده امروز، از بیل و خیش چوبی و آهنی برای شخم زمین

---

(146). همان.

استفاده می‌کردند. کودهای طبیعی و حیوانی را برای تقویت زمین به کار می‌بردند. برای نقل آب رودخانه ترعه می‌ساختند. ارزن و برنج بیش از گندم و جو کشت می‌شد. از شراب برنج به حد اعتدال استفاده می‌کردند ولی نوشابه معمولی آنان چای بود. بعد از برنج، چایکاری بیش از هرچیز دیگر معمول بود. چای ابتدا به صورت دارو به کار می‌رفت ولی بعدا به صورت مشروب عمومی درآمد. سبزیها و بقولات و انواع میوه‌ها کشت می‌شد. دهقانان به گوشت توجه چندانی نداشتند ولی در مهمانیهای مجلل «پکن» انواع خوراکهای گوشتی در سفره دیده می‌شد و صرف غذا، گاه چند ساعت طول می‌کشید. ولی رنجبران چینی برای تأمین دو وعده غذای روزانه خود تلاش می‌کردند. با اینکه عده‌ای از خاقانهای چین در راه تقسیم زمین بین دهقانان قدمهایی برداشتند ولی این کوششها موقتی و بیدوام بود و سالی نبود که عده‌ای از کشاورزان چینی به علت گرسنگی هلاک نشوند؛ چون در طی قرون، همواره تولید مثل از تولید کشاورزی بیشتر بود و به علت استثمار شدید دهقانان و نبودن وسایل حمل‌ونقل، رسانیدن آذوقه به نقاط قحطی‌زده امکان نداشته است. بطور متوسط سالی یک‌بار چین با قحطی دست به گریبان بوده است. بین قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد، مزارع اشتراکی از بین رفت و نوعی مالیات جنسی که معادل یک‌سوم و حتی نصف محصول بود جایگزین آن گردید و این جریان با مخالفت

عمومی کشاورزی روبرو شد. یکی از ترانه‌های «شی کینگ» نفرت و انزجار دهقانان را نسبت به مأمورین خون‌آشام نشان می‌دهد:

موشها، موشها، گندم ما را نخورید.

ما سه سال است که با قانون شما سر می‌کنیم و از شما تاکنون هرگز سودی ندیده‌ایم. شما را ترک خواهیم گفت و به جاهای دوردست خواهیم رفت ... «147»

دهقان چینی سخت قانع است و می‌گوید: «آنچه آدم در این زندگی گذران لازم دارد یک کلاه و یک کاسه برنج است.»

کار دهقان، دائمی ولی کند بود. فقط در جشنهای سال نو و جشن فانوس، کشاورزان اندکی استراحت می‌کردند.

پیشه‌وران و اصناف

از روزگار قدیم چین یکی از بزرگترین مراکز صدور صنایع دستی بود.

پارچه‌بافی و تهیه کرم ابریشم هردو به دست زنان در کارگاهها و کلبه‌ها اداره می‌شد. بافتن قماش ابریشمین در هزاره دوم ق. م. در چین رایج بود؛ اما کسانی که انواع لباس، دیوارکوب، پارچه‌های مزین و گرانبها برای ثروتمندان جهان تهیه و تدارک می‌کردند، خود جامه پنبه‌ای به تن داشتند. اصنافی مرکب از کارگران و کارفرمایان از 300 ق. م. در چین وجود داشته. در عصر «قبلای قاآن» چین از نظر گرمی بازار صنایع- دستی با اروپای قرن هجدهم برابری می‌کند. مارکوپولو می‌نویسد: «برای هرصنعتی هزار کارگاه وجود

دارد و عده کارگران هرکارگاه به ده یا پانزده یا بیست و در مواردی به چهل می‌رسد ... صاحبان توانگر این دکه‌ها با دست خود کار نمی‌کنند، بلکه برعکس با قیافه‌های

---

(147). تاریخ جهان باستان، پیشین، ج 1، ص 287.

آراسته، به خودنمایی می‌پردازند.» اصناف مانند سازمانهای منظم صنعتی امروزی رقابت را محدود می‌ساختند و دستمزد و ساعات کار و قیمتها را تنظیم می‌کردند و گاه از توسعه تولید جلوگیری می‌کردند تابهای کالاها پایین نیاید. اصناف برای جلوگیری از اختلافات بین کارگران و کارفرمایان و تقلیل اعتصاب، بطور مساوی هیأتهای مرکب از نمایندگان کارگران و کارفرمایان تشکیل می‌دادند. در آن زمان نه اقتصاد متمرکز دولتی وجود داشت و نه «اقتصاد بی‌بندوبار». «148» این سازمانها منحصر به صنعتگران نبود بلکه پیشه‌وران جزء، باربرها و آشپزها و حتی گدایان از مقررات سازمان خود سخت اطاعت می‌کردند. بردگی وجود داشت و عده‌ای از کارگران شهر و خدمه خانه‌ها غلام بودند. در ایام قحط و غلا دختران و یتیمان را به چند درهم می‌فروختند. پدران حق فروش دختران خود را داشتند ولی در چین هیچگاه بردگی به پایه یونان و روم نرسید. حمل‌ونقل کالا و بردن تخت- روان بوسیله انسان کاری معمولی بود. گاریها را گاه با خر و اغلب بوسیله آدم می‌کشیدند.

بهای آدم بقدری نازل بود که استفاده از حیوانات و وسایل ماشینی صرفه نداشت. خیابانها چندان عریض نبود. با ترعه‌های متعددی که وجود داشت حمل کالاها صورت می‌گرفت. با آنکه بازرگانی کاری پست شمرده می‌شد، بازار کارهای تجاری رونق داشت.

دانشمندان، معلمان، کارگزاران دولتی، طبقه اول؛ کشاورزان، طبقه دوم؛ و صنعتگران، طبقه سوم؛ و بازرگانان، طبقه چهارم اجتماع به‌شمار می‌رفتند. چینیان بازرگانان را از عموم طبقات فرومایه‌تر می‌شمردند زیرا از دسترنج دیگران ثروتمند می‌شدند. با این‌حال، تجار چین محصولات کشور خود را به همه زوایای آسیا می‌بردند و باوجود مالیاتهای سنگین داخلی و دزدان خشکی و دریا فعالیت آنها متوقف نمی‌شد. دادن اعتبارات مالی و رواج مسکوکات به فعالیتهای بازرگانی کمک می- کرد. نرخ بهره به سی و شش درصد می‌رسید؛ با این‌حال، از نرخ معمول یونان و روم بیشتر نبود. یک مثل قدیمی چین می‌گوید: «دزدان عمده صرافی می‌کنند.» از حدود قرن پنجم ق. م.

در چین استفاده از مسکوکات فلزی معمول بوده. از عصر دودمان چین، طلا، معیار رسمی پول چین شد، چون در عمل استفاده از مسکوکات مشکل بود، یک چند رسید (پول پرنده) و سپس پول کاغذی معمول گردید.

حدود علم

به قول تاریخگزاران چینی امیر چو برای راهنمایی فرستادگان کشورهای بیگانه، قطب‌نما را اختراع کرد. ظاهرا چینیان قدیم خواص مغناطیسی سنگ آهنربا را می‌دانستند و از سوزن مغناطیسی برای جهت‌یابی استفاده می‌کردند. باروت در عصر دودمان تانگ اختراع شد و ابتدا برای آتشبازی مورد استفاده بود ولی بعدها از آن نارنجک ساخته و در جنگها مورد استفاده قرار دادند. «باوجود قطب‌نما، باروت، کاغذ و ابریشم و چاپ و چینی، باز نمی‌توان چینیان را مردمی صنعتگر و مخترع دانست.» با اینکه از اولین اقوامی بودند که ذغال سنگ را برای سوخت به کار بردند، مدت دو هزار سال حیات صنعتی چین دگرگون نشد. چنانکه اروپا هم از زمان پریکلس تا عصر انقلاب صنعتی تغییری نکرد.»

Laissez Faire.(148)

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 281

قرنها پیش از میلاد مسیح دانشمندان چینی در زمینه کشاورزی، کرم ابریشم، جغرافیا، ریاضی، جبر و هندسه مطالعات و تحقیقاتی کردند. ستاره‌شناسان عصر کنفوسیوس خسوف و کسوف را محاسبه و گاهشماری چین را تنظیم کردند. پزشکی چینی، معجونی از اطلاعات تجربی و خرافات رایج بود. در عصر دودمان «چو» از کسانی که قصد طبابت داشتند، آزمایشهایی به عمل می- آمد. در قرن چهارم ق. م. کالبدشکافی و تشریح آغاز شد ولی انجمنهای نظری از ادامه این فعالیت عملی جلوگیری کردند. در زمینه رژیم غذایی و انواع تب و بیماریهای زنان و کودکان کتبی نوشته شد. با این‌حال بهداشت عمومی، پیشگیری و جراحی در چین ترقی نکرد. صابون کالای تجملی بود. شپش و حشرات موذی مخصوصا در بین چینیان فقیر زیاد دیده می‌شد. علم پزشکی در چین قدیم مانند طب اروپا از دوره «بقراط» تا عصر «پاستور» ترقی شایانی نکرد. در قرون معاصر، مسیحیت طب اروپایی را به چین برد.

به نظر محققان شوروی:

افتخار اختراع پرگار ازآن چینیان است. در ریاضیات نظریات استواری داشتند؛ و مخصوصا از خواص ریشه‌های جذر و کعب آگاه بودند. رسالات کشاورزی چینیان که مبین آشنایی کامل آنها به علم فلاحت زمان خود بوده به دست ما رسیده است ... صنعتکاران چینی در ساخت منسوجات ظریف هنری و اشیاء مختلف از مفرغ، آهن، عاج، لاک و سنگهای

گرانبها مهارت فراوان داشتند. در زمینه نقاشی و پیکرتراشی استادکاران چینی شاهکارهای بسیاری به وجود آوردند ... «149»

مذهب و اخلاق مردم چین

چینیان، مانند سایر اقوام ابتدایی، مظاهر طبیعت را می‌پرستیدند و از آنان بیم داشتند، ولی نیروی خلاق و زاینده طبیعت بیش از هرچیز مورد تقدیس بود. «دختران و پسران در جشنهای بهاری می‌رقصیدند و باهم می‌آمیختند تا مادر زمین را سرمشق باروری و زایندگی باشد.» ادیان و مذاهب مختلفی در طول تاریخ در این کشور پهناور راه یافت که اهم آنها آیین تانو، آیین کنفوسیوس و مذهب بودا بود. با این‌حال: «در چین برخلاف آسیا، اروپا و امریکا، ادیان جنبه اختصاصی و انحصاری به خود نگرفته و هرگز موجب جنگهای دینی نشده است. ادیان چینی نه‌تنها در حیطه حکومت باهم کنار می‌آیند، بلکه در قلوب مردم باهم اختلاط می‌یابند. فرد میانه‌حال چینی همه عقاید را در خود جمع دارد. فیلسوفی است افتاده‌حال و به هیچ‌چیز یقین نمی‌کند.» به کاهنان فرق مختلف پول می‌دهد تا سر قبر او دعا بخوانند تا سخن هریک راست باشد او رنج نبرد. چینی برروی‌هم اهل دنیاست و وقت دعا کردن در فکر آخرت نیست بلکه در تلاش معاش زمینی است. اگر خدا حاجتش را برنیاورد او را به باد ناسزا می‌گیرد و در آخر کار او را به رودخانه می‌اندازد.

«ازاین‌روی، چینی میانه‌حال با شوروشوق، اسلام و مسیحیت را پذیره نشد؛ زیرا این دو دین، بهشتی به او عرضه داشتند که دین بودا قبلا بشارتش را داده بود. آنچه او

---

(149). تاریخ جهان باستان، ج 1، ص 297.

می‌خواهد تضمین سعادت دنیوی است.» «150»

درمیان ادیان و مذاهب مختلفی که به سرزمین هند راه‌یافته آیین کنفوسیوس، و نیاپرستی در طی 20 قرن بر آیینهای مختلف غالب آمده است؛ چه ادیان مزبور مبانی اخلاقی داشته و به‌همین علت بر اذهان و افکار مردم در طول زمان رسوخ کرده‌اند. از نظر چینیان، کثرت اولاد مایه فخر است؛ مخصوصا مادران آرزوی پسرزایی داشتند تا بتوانند از نیروی بازوی آنها در کشتزار و میدان جنگ به سود خود استفاده کنند. خانواده‌ها دختران را چون بار سنگینی بر دوش خود تحمل می‌کردند و با بیصبری منتظر روزی بودند که او را به خانه شوهر روانه کنند تا خانواده جدیدی تشکیل دهد. اگر در مواقع سختی، دختری بر دختران متعدد خانواده افزوده می‌شد بیم آن بود که نوزاد بیگناه را در دامن طبیعت رها کنند تا تلف شود. اما کودکانی که از این ورطه‌های خطرناک جان سالم به‌در می‌بردند با مهر و محبت بسیار تربیت می‌شدند. والدین، کودکان خود را کتک نمی‌زدند بلکه با اسلوبی شایسته تأدیب می‌کردند و گاه اطفال خود را با فرزندان خانواده‌ای آشنا، بطور موقت، معاوضه می‌کردند تا محبت دایمی والدین آنها را فاسد به بار نیاورد.

کودکان تا هفت‌سالگی در قسمت اندرونی خانه با زنان به سر می‌بردند و از این سن به بعد، توانگران فرزندان خود را به مدرسه می‌فرستادند. پاکدامنی برای دختران اهمیت فراوان داشت و بسا دخترانی که بر اثر تماس تصادفی دامن خود را لکه‌دار پنداشته دست به خودکشی زده‌اند.

روابط جنسی

اما برای پاکدامنی جوان مجرد، هیچ قانون اخلاقی و مذهبی وجود نداشت. تمایلات جنسی در نظر چینیان، مانند گرسنگی، حاجتی طبیعی به‌شمار می‌رفت و از دیرگاه روسپی‌خانه‌ها برای رفع حوائج جنسی در آن سرزمین وجود داشته و دولت بر این مؤسسات نظارت می‌کرده است.

مارکوپولو می‌گوید: «در دوره قبلای قاآن، روسپیان بسیار بودند و حکومت به آنها جواز می‌داد و آنها را تحت نظارت می‌گرفت و زیباترین آنها را به رایگان نزد سفیران می‌فرستاد.

عده‌ای از زنان کامبخش نه‌تنها در آواز بلکه در موسیقی و رقص و محاوره و گفتگو با اشخاص زبردست بودند و از ادبیات و فلسفه بیبهره نبودند.»

زناشویی

تجرد برای مردان و حتی روحانیان عملی ناپسند بود. عشق و عاطفه در کار زناشویی، کوچکترین تأثیری نداشت. والدین برای اولاد خود جفت برمی‌گزیدند و معمولا همسر نمی‌بایست از خویشاوندان بسیار نزدیک باشد. پدر داماد، ارمغان قابلی به پدر عروس می‌فرستاد و عروس در عوض، جهیز پرمایه‌ای با خود به خانه داماد می‌آورد. عروس و داماد تا هنگام جشن عروسی از شکل و شمایل هم بیخبر بودند. در جشن عروسی به داماد شراب فراوان می‌دادند تا دستخوش شرم و حیا نشود. عروس، مادام که صاحب اولاد نشده بود، مکلف بود برای شوهر و مادرشوهر آنقدر رنج بکشد تا خود صاحب

---

(150). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش سوم)، پیشین.

فرزند و عروس شود. تهیدستان بیش از یک زن نمی‌گرفتند ولی مردم متوسط الحال می‌توانستند چند زن نگهداری کنند. غیر از زن اصلی، داشتن متعه نیز معمول بود و فرزند متعه یا زن فرعی نیز مقام فرزندان اصلی را داشت.

خاقانهای چین در گردآوری زنان زیبا افراط می‌کردند. یکی از آنها برای محافظت حرمسرا، سه‌هزار خواجه‌سرا داشت که پیش از هشت‌سالگی آنها را اخته کرده بودند. مرد چینی می‌توانست زن خود را به بهانه پرگویی و نازایی و غیره طلاق دهد. قبل از استقرار حکومت ملوک الطوایفی در چین، وضع زنان بهتر بود، ولی بعدا مقام و موقعیت اقتصادی و سیاسی زنان تنزل یافت. در زمان کنفوسیوس، پدران قدرتی مطلق داشتند و می‌توانستند همسر و کودکان خود را به کنیزی و غلامی بفروشند. مرد غالبا به تنهایی غذا می‌خورد و بندرت، زن و فرزندان را به سفره خود می‌خواند. پس از مرگ شوهر، ازدواج مجدد زن ناپسند بود و تا پایان سده نوزدهم، زنان بیوه برای ابراز وفاداری نسبت به شوی، خودکشی می‌کردند.

شوهر به زن و همه‌کس باادب رفتار می‌کرد ولی مقام خود را رفیع‌تر از مقام زن و فرزند خود می‌شمرد.

بانوی ادیب «پان هویان» در رساله مشهوری با فروتنی و به لحنی روشنی‌بخش درباره مقام زنان چنین می‌نویسد: «درمیان انواع انسان، فروترین جایگاه از آن ماست؛ ما بخش ضعیف بشریت هستیم؛ پست‌ترین کارها بر عهده ماست و باید باشد ... کتاب قوانین مرد و زن، به

حق و به صحت اعلام می‌دارد که: «اگر زنی شویی دارد به مراد دل، برای سراسر عمر است و اگر زنی شویی دارد به خلاف دل، نیز برای سراسر عمر است.» «151»

رفتار حکومت با مردم

وجود موانع طبیعی (از قبیل کوهها و بیابانها و رودهای بی‌پل و غیرقابل کشتیرانی) و نبودن وسایل ارتباطی سریع و فقدان ارتش و حکومت مرکزی قوی، سبب دوام ملوک الطوایفی در سرزمین چین گردید. حکومتهای خودمختار هرناحیه کمتر بر مردم اعمال زور و قدرت می‌کردند. رژیم آنها که معجونی از دموکراسی و اریستو کراسی بود مردم را در شبکه رسوم و آداب کهن و مقررات صنفی و عقاید دینی خود آزاد می‌گذاشت. دولت برای اداره و اخذ مالیات و اجرای عدالت در هربخش یک کلانتر انتخاب می‌کرد و برای هرایالت یک قاضی و خزانه‌دار و یک حاکم و گاه یک نایب السلطنه تعیین می‌کرد.

دعاوی و اختلافات مردم غالبا با مداخله مردم و از راه حکمیت حل می‌شد و در مواردی که موضوعی از راه حکمیت حل نمی‌شد، دولت مداخله می‌کرد. سایر امور به حکم عرف خانواده‌ها، و اصناف حل و فصل می‌شد. هر ایالت، مادام که مالیات خود را می‌داد و آرامش را حفظ می‌کرد، از مداخله دستگاه خاقانی مصون بود. مردم بطور کلی نسبت به قوانین دولتی و محاکم آن بدبین بودند و همواره سعی می‌کردند از راه سازش به اختلافات

---

(151). همان.

خود خاتمه دهند. در شهرهای بزرگ، سالها می‌گذشت و کسی به محاکم مراجعه نمی‌نمود.

انگشت‌نگاری در چین سابقه‌ای کهن دارد؛ اثر انگشتان اشخاص مورد سوءظن را حفظ می‌کردند. گاه متهمین را برای گرفتن اقرار، شکنجه می‌دادند. کیفرها در چین سخت بود ولی به پای مجازاتهای وحشیانه سایر کشورهای آسیایی نمی‌رسید. از تراشیدن سر و زدن تازیانه شروع و به اعدام ختم می‌شد. اگر جلیل القدری محکوم می‌شد او را آزاد می‌گذاشتند تا خود را بکشد. ظاهرا تمام افراد در برابر قانون برابر بودند. قدرت خاقان را دستگاه تفتیش محدود می‌کرد و می‌توانست او را توبیخ کند و در صورت لزوم وی را خلع و سرکوبی نماید. این دستگاه معتبر و والامقام می‌توانست به اعمال تمام کارگزاران حکومتی رسیدگی کند.

مدت هزار سال، کارگزاران حکومتی آزادانه از بین عموم کسانی که برای این کار تربیت و تعلیم دیده بودند، انتخاب می‌شدند؛ به این ترتیب که در هرناحیه مجلس امتحانی برپا می‌شد و از کلیه مردان پیر و جوان که در امتحان شرکت می‌کردند درباره آثار کنفوسیوس، شعر، تاریخ و نوشتن مقالات سیاسی و اخلاقی سؤالاتی می‌شد. قبول‌شدگان می‌توانستند در امتحانات ایالتی، که سه‌سال یکبار تشکیل می‌شد، شرکت کنند. این امتحان از امتحان نخستین دشوارتر بود و کسانی که در آزمایش موفق می‌شدند، می‌توانستند مقام و موقعیت مهمتری به دست آورند. «152»

گرچه تمدن چینی به هیچ‌وجه از کهنه‌ترین تمدنهای روی زمین نیست، لیکن ساکنان آن سرزمین، از لحاظ وحدت تمدنی، گذشته‌ای طولانی‌تر و مداوم‌تر از کلیه اقوام دیگر دارند ... چینیان تا قبل از ظهور روش کشاورزی علمی به احتمال قوی دارای مکمل‌ترین روش و

وسایل کشاورزی و بهترین محصولات بوده‌اند؛ بطوری که در بسیاری نواحی وسیع آن سرزمین، جمعیتهایی به انبوهی جمعیتهای نقاط حاصلخیز مصر و بین النهرین باستانی می‌توانستند تغذیه و زندگی کنند.

چینیان از زمانهای بسیار کهن، به موضوع سیاست مدنی و روشهای حکومتی توجه خاصی مبذول داشتند و مدتها پیش از آغاز دوره میلادی، موفق به وضع مقررات و موازینی شده بودند که به کمک آن می‌توانستند مغزهای عالی‌تر را به خدمات دولتی بگمارند. چینیان به کمک روشهای خاصی که در دست چین کردن و بازآوردن زمامداران و متصدیان امور دولتی به کار برده‌اند، توانسته‌اند در طول دو هزار سال اخیر تاریخ خود، دارای حکومتی باشند که هم مزایای روش کشورداری انگلیسی، هم فواید حکومت دموکراسی امریکا را، بخصوص از لحاظ استفاده بردن از قوا و استعدادهای عموم افراد، در خود جمع داشته باشند. «153»

از مطالعه سطحی و سریعی که از تمدن کهن‌ترین ممالک جهان به عمل آوردیم

---

(152). بیشتر مطالب مربوط به چین، نقل و تلخیصی است از: تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش سوم)، پیشین، ص 887 به بعد.

(153). سیر تمدن، پیشین، ص 484 به بعد.

بشقاب از چین (ق. م.)

معلوم شد که مصریان، قدیمترین شیوه کشاورزی و آبیاری و صنایع‌دستی و مهندسی را به جهانیان آموخته‌اند. عیلام چرخ کوزه‌گری و چرخ ارابه ساخت. فنیقیان با کشتیهای خود افریقا را دور زدند. مردم چین پس از ساختن ابریشم و باروت به اختراع قطب‌نما توفیق یافتند و قبل از تمام کشورهای جهان پول کاغذی را جانشین طلا و نقره ساختند. و در زمینه تفکر، چینیان فلسفه را از دین تفکیک کردند و بالاخره چین، قبل از عصر سقراط، دانشمندی چون کنفوسیوس پروراند که هنوز هم آراء و افکار او الهام‌بخش متفکرین جهان است. بابلیان اختران را مورد بررسی قرار دادند، تقسیمات منطقة البروج را تعیین کردند، و ماه را به چهار هفته و روز را به 12 ساعت و ساعت را به 60 دقیقه و دقیقه را به 60 ثانیه منقسم ساختند.

اوران گور «154» و حمورابی قوانینی مترقی تدوین کردند. هندیان موفقیتهای علمی خود را در زمینه ریاضیات و ارقام اعشاری بوسیله اعراب به اروپاییان آموختند. متفکرینی نظیر اوپانیشاد و بودا فلسفه و دین را درهم‌آمیختند.

ایرانیان با ایجاد ارتش منظم و سازمان اداری و دستگاه چاپاری بی‌نظیری، منظم‌ترین شاهنشاهیهای جهان را به وجود آوردند و مثبت‌ترین مذاهب جهان یعنی آیین مزدیسنا را

---

(154). Ur -Engur

به جهان عرضه کردند.

یهودیان افسانه‌های مذهبی را به صورت جالب و دلنشینی تدوین کردند و در پیرامون حیات و مرگ و راه استقرار عدالت اجتماعی مقالات بسیار نوشتند.

یونان

وضع طبیعی و اقتصادی

با اینکه یونان شبه‌جزیره‌ای اروپایی است، از لحاظ تمدن و فرهنگ، نمی‌توان آن را اروپایی خالص شمرد. سکنه یونان و جزیره «کرت» از حدود دو هزار سال ق. م. در نتیجه مسافرت به مصر و آسیای صغیر و استقرار مناسبات اقتصادی با این ممالک، بطور مستقیم و غیرمستقیم، با فرهنگ و تمدن ممالک خاورمیانه و شرق نزدیک آشنا شدند. جزیره کرت در چهارراه مدیترانه شرقی قرار دارد. وضع طبیعی آن از جهاتی مساعد است. دریانوردان این منطقه از دیرباز به، آسانی به مصر، فنیقیه و یونان مسافرت می‌کردند و ضمن مبادلات تجاری، از گنجینه فرهنگ قدیمی این ممالک، به سود خود، استفاده می‌نمودند.

مدارک تاریخی و مطالعات باستانشناسان نشان می‌دهد که تمدن و فرهنگی که در «تروا» و سایر شهرهای یونانی رو به تکامل رفته، نخست در جزیره کرت نشوونما یافته است.

در یونان، برخلاف مصر و بابل، وضع طبیعی برای ایجاد یک حکومت متمرکز و مقتدر مناسب نبود. کثرت کوهها و خلیجها و موانع طبیعی، راه مواصلات خشکی را سد کرده بود؛ به‌همین مناسبت، در هرناحیه کوچک یک واحد سیاسی (پولیس) «155» دولت شهری به وجود آمد و در همین قصبات بود که تمدن یونان مدارج ترقی و انحطاط خود را طی کرد. باوجود زحمات و مطالعات شلیمان «156» آلمانی و سایر باستانشناسان هنوز وضع تمدن قدیم یونان روشن نیست و حتی بین ارباب اطلاع راجع به شخصیت «همر» و

تاریخ تألیف اشعاری که به او منسوب است، بحث‌وگفتگو است. عده‌ای زمان تألیف ایلیاد و ادیسه را قرن نهم یا هشتم ق. م. می‌دانند. حماسه‌های یونان قدیم می‌تواند تا حدی مختصات اجتماعی یونانیان را برای ما روشن کند. همر، رژیم «پدرشاهی» عصر خود، تندخویی مردم و خدایان، قهرمانیهای مردم، اقتصاد ناپایدار و توأم با غارتگری، دزدان دریایی و پیشه‌وران و صنعتگران عصر خود را تا حدی توصیف می‌کند. درمیان حکومتهای باستانی این منطقه، آتن و اسپارت که دو طرز حکومت مخالف هم داشتند، بیشتر جالب توجه و شایان ذکر است.

طرز حکومت اسپارتیها

میان اسپارتها سه طبقه مشخص دیده می‌شود: یکی اسپارتهای اصیل که طبقه ممتاز خلق بودند و پنج تا ده درصد جامعه را تشکیل می‌دادند و عبارت از فرمانروایان و طبقه رزمجوی جامعه بودند؛ دوم غلامان که وابسته به زمین بودند و فعالیتهای کشاورزی و بیگاری به دوش آنها تحمیل می‌شد؛ طبقه سوم حومه‌نشینان بودند که به کارهای کشاورزی و بازرگانی و صنایع دستی اشتغال داشتند و

---

(155).Polis

(156).Schliemann

مانند غلامان از حقوق اجتماعی محروم بودند. طبقه فرمانروا بتدریج بوسیله قوانین و مقررات مخصوصی فرمانروایی خود را تثبیت نمودند. اسپارتها برخلاف آتنیها نظامات و

قوانین سختی را بر خود هموار می‌کردند؛ کلیه کودکان ضعیف و ناقص الخلقه را به دست مرگ می‌سپردند.

پسران در سن هفت سالگی از پدر و مادر جدا شده و یک دوره تربیت بدنی و تعلیمات وطن‌پرستانه می‌دیدند. خواندن، موسیقی، تمرین کشتی‌گیری، دویدن و استعمال اسلحه جزو تعلیماتی بود که باید جوانان بخوبی فراگیرند. علاوه‌براین هنرها، باید در دزدی نیز مهارت داشته باشند و هرگز هنگام دزدی دستگیر نشوند و به گناه خود اعتراف ننمایند.

می‌گویند طفلی روباهی دزدید و در زیر لباس پنهان کرد، وقتی بزرگترها از او پرسیدند روباه کجاست؟ با اینکه روباه شکم او را می‌خورد او زبان نگشود و به دزدیدن اعتراف نکرد و در همان‌حال جان داد و قهرمان اطفال شد. دختران نیز تعلیمات سختی می‌دیدند و اعصابی پولادین داشتند. چون اسپارتیها پسران خود را به جنگ می‌فرستادند، می‌گفتند: «یا مرگ یا پیروزی». شهرنشینان تا سن سی سالگی در سربازخانه‌ها به تربیت بدنی و فعالیتهای نظامی اشتغال داشتند و از حیث خوراک و پوشاک وضع مناسبی نداشتند. برای آنها جنگ بزرگترین سعادت بود، زیرا از تنعمات و مزایای بیشتری برخوردار می‌شدند و بطور موقت از زندگی سخت و یکنواخت آسوده می‌شدند. ویل دورانت می‌نویسد:

... اگر کودکی لحظه‌ای تسلیم ترس می‌شد، روزگاری دراز مورد بیمهری قرار می‌گرفت. اسپارتیان به تحمل دردها و سختیها و بردباری در برابر پیشامدهای نامساعد و خودداری از ناله و شکایت تشویق می‌شدند تا جایی که هرساله جمعی از جوانان زبده را در برابر کشتارگاه آرته‌میس «157» به قدری تازیانه می‌زدند تا تن آنان متورم می‌گردید و زمین از خون آنان رنگین می‌شد. کودکی که به 12 سالگی می‌رسید از پوشیدن جامه زیرین ممنوع بود و تمام سال را می‌باید با یک جامه سپری سازد. نوجوانان اسپارتی باید برخلاف

نوجوانان آتنی استحمام نکنند زیرا به نظر اسپارتیان شست‌وشو و تدهین، بدن را نرم و سست می‌سازد، درصورتی‌که هوای سرد و خاک پاکیزه موجب تقویت نیروی مقاومت بدن می‌شود. نوجوانان اسپارتی در زمستان و تابستان در فضای باز می‌خوابیدند و بسترشان از شاخه‌های درختان بود.

... دولت از دختران می‌خواست که در پاره‌ای از بازیهای خشن، مانند دو و کشتی و پرتاب دیسک و تیراندازی شرکت جویند تا دارای بدنی سالم و نیرومند گردند و برای مادری، کاملا شایستگی یابند ... پلوتارخوس که سخت علاقه‌مند به اخلاق است، می‌گوید: «برهنه شدن دختران چیزی شرم‌آور نبود زیرا پرهیزگاری شعار آنان بود و از بدکاری سخت به دور بودند». دختران در حال رقص سرودهایی در مدح جنگجویان دلاور می‌خواندند. «158»

---

(157).Artemis

(158). ویل دورانت، تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش اول)، پیشین، ص 147 به بعد.

نتیجه انضباط شدیدی که در جامعه اسپارتی حکومت می‌کرد شجاعت قابل تحسین سربازان بود. در این محیط خشک نظامی، بازار هنر، علم و فلسفه رواجی نداشت. اقتصاد اسپارت بسیار عقب‌مانده بود، و بازرگانی و صنعت صورت خوبی نداشت. حکومت اسپارت با استعمال سکه‌های زر و سیم مبارزه می‌کرد و عمدا می‌کوشید تا شمشیرهای سنگین آهنی بعنوان پول مبنای دادوستد مردم باشد. جنبشها و افکار مخالف حکومت

بسختی و با شدت سرکوب می‌شد. در بین غلامان عده‌ای جاسوس گماشته بودند تا توطئه‌کاران و مخالفان حکومت را بیدرنگ بکشند. حکومت اسپارت بر ترس و انضباط نهاده شده بود.

وضع اقتصادی در یونان قدیم

شبه جزیره یونان و جزایر اطراف آن از روزگار قدیم دارای وضع طبیعی مناسبی نبود. کمی آب، فقدان اراضی حاصلخیز، تضریس زیاده از حد سواحل، و وجود رودخانه‌ها و نهرهای سریع کم‌عمق و غیرقابل کشتیرانی به نامساعد بودن وضع طبیعی آن سرزمین کمک کرده است. بااین‌حال، در خاک یونان، غلات، بخصوص جو، انگور، میوه و عسل به عمل می‌آمد و مناطق کوهستانی و ییلاقی آن برای پرورش بز و گوسفند و گاو آماده بود. علاوه‌براین، سواحل این مملکت و جزایر آن، بخصوص در فصل تابستان، برای کشتیرانی مناسب بود. دریانوردان یونان از دیرباز با کشتیهایی که با پارو یا بادبان و یا به کمک هردو حرکت می‌کردند، به فعالیتهای تجاری می‌پرداختند. بازرگانان یونان روغن زیتون، شراب و سایر کالاهای یونان و آسیای صغیر را به مناطق دیگر حمل می‌کردند و با غلات، برده، فلزات، و سایر مواد مورد احتیاج مبادله و معاوضه می‌کردند. بدین ترتیب از قرنها پیش از میلاد مسیح، در یونان، تجارت مانند یک واسطه ضروری بین دو تولیدکننده بوجود آمده و به دوشیدن هردو طرف مشغول شده است. بازرگانان این منطقه، پس از چندی، به‌جای معاملات تهاتری و مبادله جنس به جنس، پول مسکوک را وسیله معامله قرار دادند و تولیدکننده و محصولش را بیش‌ازپیش در اختیار خود درآوردند. پس‌ازآنکه پول فرمانروای بازار شد، کم‌کم موضوع قرض، تنزیل و ربا به وجود آمد. عده‌ای به حکم احتیاج، زمین خود را فروختند. رشد فعالیتهای بازرگانی و تکامل مالکیت و رواج

رباخواری، سبب اختراع معاملات شرطی و رهنی گردید و بتدریج طبقه ناچیزی از مردم در پناه تجارت و معامله، ثروت کلانی کسب کردند و عده کثیری در نتیجه استثمار شدید مالکین و ارباب صنایع، و فروش اراضی خود، به خیل بینوایان پیوستند. تجار از برکت پول سرشاری که به دست آورده بودند کشتیهای بزرگی ساختند و کالاهای گوناگون از قبیل پارچه‌های پشمی، ظروف، زینت‌آلات و اسلحه و غیره را به مصر، فنیقیه و سایر مناطق صادر کردند و با تصرف سواحل «آگیا» و آسیای صغیر مستعمراتی برای صدور اجناس مختلف به وجود آوردند. از این دوره بر اثر بهره‌کشی و استثمار شدید غلامان، و محروم کردن عده‌ای از مردم آزاد از حقوق اجتماعی، اختلاف و جنگ طبقاتی در محیط یونان آشکار می‌شود.

وضع طبقات

چنانکه گفتیم در یونان به اقتضای وضع طبیعی و وجود کوهها و موانع گوناگون، زمینه برای ظهور یک حکومت واحد و متمرکز مناسب نبود. به‌همین علت، در شهرها و مناطق مختلف یونان، نخست پادشاهان فرمانروایی

می‌کردند ولی بتدریج، اشراف و مالکین بزرگ قدرت را از کف پادشاهان خارج کردند. در میان شهرهای یونان، آتن به اقتضای وضع مناسب جغرافیایی خود، پس از چندی، اهمیت و اعتبار بیشتری کسب کرد و سایه قدرت و نفوذ خود را بر سایر بلاد یونان گسترد. یونان با اینکه در اثر فعالیتهای اقتصادی تجار، و توسعه مناطق استعماری، ظاهری آراسته داشت، در باطن در اثر اختلاف شدید طبقاتی وضعی متشنج و بحرانی داشت. در یونان در

حدود قرن ششم ق. م. اشراف که مالک زمین بودند و اختیارات حکومت را که سابقا در دست شاه بود، به خود انحصار داده بودند در یک جبهه، و سایر طبقات و کسانی که فاقد حقوق اجتماعی بودند، در صف دیگر قرار داشتند؛ یعنی بازرگانان، غلامان، دریانوردان، کشاورزان مقروض و مردم آزاد فقیر برای کسب حقوق اجتماعی به مبارزه با اشراف برخاسته بودند.

در این دوره کار کردن ننگی عظیم بود. نه تنها طبقه اشراف، بلکه طبقه آزاد فقیر نیز، به حکم مقررات اجتماعی، تن به کار نمی‌دادند و از دولت حقوق می‌گرفتند؛ در نتیجه، فقط غلامان بودند که وسایل معیشت همه را فراهم می‌کردند. چون این طبقه و طبقه آزاد فقیر که اکثریت مردم یونان را تشکیل می‌دادند از زندگی اقتصادی و روش حکومت ناراضی بودند، به یاری بازرگانان به جنگ «اشراف» برخاستند و حکومت دموکراسی یا حکومت عامه را برقرار کردند. فوستل دوکولانژ، محقق معروف فرانسوی، در کتاب تمدن قدیم؛ مختصات این جنگهای داخلی را چنین توصیف می‌کند:

هرموقع که به یک جنگ داخلی برمی‌خوریم، جبهه اغنیا را در یک سمت و جبهه فقرا را در مقابل آن می‌بینیم. فقرا میل دارند بر تمول و ثروت اغنیا دست یابند و حال‌آنکه اغنیا می‌خواهند دارایی خود را حفظ کنند یا تمول از دست‌رفته را دوباره بازیابند. در کلیه بلاد، تمول انحصار به عده‌ای معدود داشت؛ یعنی زمین، کارخانه، صرافی، کشتیهای تجاری و کلیه سرچشمه‌های ثروت و عایدی در دست اقلیت و خواص بود و آنها بودند که در امور سیاسی و اجتماعی مداخله می‌کردند.

اکثریت مردم به گناه غلام یا اجنبی بودن نمی‌توانستند در کار حکومت مداخله کنند. ارزش اجتماعی یک غلام در آن دوره به اندازه حیوانی بود که قوه نطق و بیان داشته باشد.

در حدود قرن پنجم ق. م. از چهارصد هزار سکنه آتن، تنها چهل هزار نفر در مجمع شرکت می‌کردند و از هرچهار هزار نفر سه‌نفر به نحو مؤثری در فعالیتهای جمعیت دخالت می‌کردند. در اسپارت، تعداد مالکین به صد نفر نمی‌رسید و به گفته پلوتارک: «بقیه مردم که جماعتی محتاج و بیکاره بودند به پریشانی عمر می‌گذاشتند و به دلسردی با دشمن خارجی می‌جنگیدند و مدام انتظار تغییر یا انقلابی را می‌کشیدند.» در این دوره، تعداد بندگان ده‌برابر صاحبان حقوق بود و علت بندگی این سیه‌روزان یکسان نبود. بعضی در جنگ اسیر شده بودند، برخی زرخرید آتنیها بودند و جماعتی به دست دزدان دریایی افتاده بودند و از این راه در زمره غلامان به‌شمار می‌رفتند. بنده در یونان، مانند سایر کشورها، ملک طلق مالک بود و مالک می‌توانست او را چون متاعی در

معرض خریدوفروش قرار دهد.

در زمینهای زراعتی اگر به زارعی اجازه می‌دادند که به عنوان مستأجر در اراضی باقی بماند و با 1/ 6 محصول کارش زندگی کند و 5/ 6 آن را به صاحب زمین بدهد، خیلی خوشبخت بود. اگر محصول زمین برای پرداخت کافی نبود و اگر قرض بدون دادن تضمین انجام گرفته بود، بدهکار می‌بایست فرزندان خود را به عنوان غلام به بیگانگان بفروشد تا بتواند قرض داین را بپردازد.

به این ترتیب، به خوبی می‌توان دریافت که دموکراسی یونان قدیم عمومیت نداشت، بلکه مقررات آن به نفع اقلیت صاحب حقوق بود و عموم مردم در مقابل قانون یکسان نبودند.

اگر کسی فرد ذیحقوقی را می‌کشت مجازاتش اعدام بود ولی هرگاه شخص اجنبی را می‌کشت، فقط مجازاتش تبعید بود.

تولید و توزیع عادلانه ثروت اساس دموکراسی یونان نبود.

اینکه برخی مردم می‌توانند به کشورداری، حقیقت‌جویی، نوازندگی، مجسمه‌سازی، صورتگری، نویسندگی، تعلیم و تربیت و خداپرستی بپردازند، تنها ازاین‌روست که برخی دیگر رنج می‌برند تا خوراک پدید آورند، پارچه ببافند، خانه بسازند و سایر ضروریات زندگی را فراهم سازند، کالاها را نقل و مبادله کنند یا هزینه تولید و جریان آن را مهیا سازند. اساس در همه‌جا همین است. پایه‌های اجتماع بر دوش دهقانان است که فقیرترین و ضروری‌ترین طبقه را تشکیل می‌دهند ... «159»

ویل دورانت می‌گوید:

ایسوکراتس «160» در حوالی سال 366 قبل از میلاد نوشت: «ثروتمندان چنان با مردم بیگانه شده‌اند که راضیند مال خود را به دریا بریزند و از بینوایان دستگیری نکنند و بینوایان چنان دلشان پرخون است که به زور گرفتن از ثروتمندان را به یافتن گنج ترجیح می‌دهند.» سرانجام شارمندان تهیدست بر مجلس آتن مسلط شدند و رأی دادند که اموال اغنیا به نفع خزانه عمومی ضبط شود و از طریق سرمایه‌گذاریها و کمکهای دولتی دوباره درمیان مردم توزیع شود ... در «موتولیه» بدهکاران، طلبکاران را یکجا قتل عام کردند و در «آرگوس» دموکراتها به جان ثروتمندان افتادند و صدها تن را کشته و اموالشان را ضبط کردند. «161»

در حدود قرن پنجم قبل از میلاد، که اوج اقتصاد برده‌داری در یونان است، کشور از تعدادی دولتها و مناطق خودمختار و ناهماهنگ، که از جهت رشد اقتصادی باهم تفاوت کلی داشتند، تشکیل می‌شد. در بعضی مناطق، اقتصاد چوپانی و کشاورزی ابتدایی وجود داشت

---

(159). تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش دوم) ترجمه مجتبائی، ص 165.

(160).Isocrates

(161). ویل دورانت و اری‌یل دورانت، درسهای تاریخ، ترجمه سید احمد بطحائی، ص 108 به بعد.

و در بعضی مناطق و پولیسها، مانند آتن، فعالیتهای بازرگانی و صنعتی تکامل شایان حاصل کرده بود. پلوتارک در پریکلس از درودگران، حجاران، مسگران، بنایان، زرگران، عاجکاران، نقاشان، میناکاران، حکاکان، ریسمان‌بافان، بافندگان، دباغان، راه‌سازان و نظایر آنها نام می‌برد. به این فهرست می‌توان نانواها، شیرینی‌پزها، پنه‌دوزها، سراجها، و دیگران را افزود. در آتن و چند ناحیه دیگر کارگاههای کوچک بسیاری وجود داشت. درآمد صنعتکار در قرن پنجم از یک «دراخم» «162» و در قرن چهارم از دو دراخم در روز بیشتر نمی‌شد.

تهیدستان در کلبه‌هایی سکونت داشتند که به سختی می‌توان نام خانه به آن نهاد. حرف و کارهای دستی مورد تحقیر بود. گزنفون می‌نویسد: «حرفه صنعتکار را تحقیر می‌کنیم و این

کاملا طبیعی است ...» «163» اینهمه زحمتکشانی که از خوراک و پوشاک و منزل شایسته برخوردار نبودند، یا از طریق انقلاب یا از راه مبارزه منفی و تنبلی، با دشمنان طبقاتی خود پیکار می‌کردند. بنیانگذاران سوسیالیسم علمی در مانیفست می‌گویند: «آزاده و برده، پاتریسین «164» و پلبین، «165» ارباب و رعیت، استادکار و شاگرد، در یک کلمه ستمکاران و ستمدیدگان، در کشمکش دایمی، به جنگی لا ینقطع، گاه نهان و گاه آشکار، پرداخته‌اند ...» هومر می‌گوید:

«این عادت خدمتکاران است که همینکه اربابان خود را غایب یا ناتوان و بی‌اعتبار دیدند، به اجرای تکلیفشان نمی‌اندیشند ...» «166»

ارزش اقتصادی غلامان

«غلامان استخوانبندی اقتصادی مملکت را تشکیل می‌دادند.

بعضی از ایشان برای دولت کار می‌کردند و به امور راه‌سازی می‌پرداختند و برخی مستخدم دولت می‌شدند و عده‌ای دیگر در خدمت اشخاص عادی بودند.

عده‌ای در خانواده‌ها خدمتکار می‌شدند، برخی به عنوان کارگر در کارگاهها مشغول می‌شدند، و از وجود بعضی دیگر در مزارع به عنوان کارگر استفاده می‌کردند. در سال 419 ق. م.

ممکن بود با پرداخت 167 درهم (دراخم) غلامی بالغ به دست آورد؛ درحالی‌که ارزش زنان، به تفاوت احوال، از 135 تا 220 درهم بود. مدیر کارگاهی که در جستجوی

کارگران ورزیده بود، می‌توانست با پرداختن دو «مین»، یعنی دویست درهم، نجار کاردانی تهیه کند ...

کشور آتن در آن عهد، قدرت و افتخارات و وفور نعمت خود را مدیون این غلامان معدنچی است. اگر پریکلس یا «فیدیاس» و یا افلاطون می‌توانستند اوقات خود را به تفکر و مطالعه بگذرانند و درجستجوی حقیقت و زیبایی باشند از برکت کار مداوم هزاران غلام بدبختی بود که در معادن نقره و مس، مانند محکومین به اعمال شاقه، مجبور بودند شب‌وروز خمیده یا به زانو کار کنند. هیچکس زحمت این را به خود نمی‌داد که دیواره راهروها را با شمع یا تیری محکم کند؛ و بکرات اتفاق می‌افتاد که دیواره‌ها فرومی‌ریخت و همه غلامان را یکجا مدفون

---

(162).drachma : واحد وزن و پول درمیان یونانیان قدیم.

(163). تاریخ جهان باستان، پیشین، ص 98 به بعد.

(164).Patrician : هریک از اعضای هریک از خاندانهای اولیه شارمند رم قدیم. پاتریسینها طبقه «پوپولوس رومانوس» (خلق رم) را تشکیل می‌دادند و سایر مردم در حکم «موالی» بودند.

(165).Plebeians : یاپلبها: (عوام الناس).

(166). تاریخ جهان باستان، پیشین، ص 107.

می‌کرد. این واقعه هیچ اهمیتی نداشت زیرا کارگر فراوان و قیمت آن در واقع هیچ بود ...

باستانشناسان در این راهروها مکرر با استخوانهای خرد شده غلامان تصادف کرده‌اند که در نتیجه ریزش یا خفه شدن در هوای عفن یا در اثر خستگی مفرط جان سپرده‌اند.» «167»

در تاریخ تمدن ویل دورانت، ضمن توصیف عصر پهلوانی به اوضاع و احوال پیشه‌وران اشاره شده است:

آهنگر در پای کوره و سفالگر کنار چرخ کوزه‌گری خود کار می‌کند ولی سایر پیشه‌وران عصر هومروس؛ زین‌سازان، بنایان، نجاران، قفسه‌سازان، در خانه کسی که متاعی را به آنان سفارش داده است، به کار می‌پردازند. این مردم برای فروش و سود تجارتی دست به تولید نمی‌زنند، ساعات دراز سرگرم کار می‌شوند اما از سر فراغت کار می‌کنند و از نیش و انگیزه رقابت علنی مصونند. هر خانواده‌ای بیشتر نیازمندیهای خویش را برمی‌آورد. همه اعضای آن با دستهای خود کار می‌کنند، حتی بزرگ خانه، حتی امیر محل مانند «اودوسئوس» برای خانه‌اش تخت و صندلی می‌سازد و برای خود چکمه و زین فراهم می‌آورد و همه، برخلاف یونانیان اعصار بعد، به مهارت یدی خویش می‌بالند ... پیشه‌وران مردمی آزادند و برخلاف یونان کلاسیک «برده» شمرده نمی‌شوند ... بردگان معدودی وجود دارند ولی آنان نیز در وضعی پست به‌سر نمی‌برند؛ بیشتر آنان در کارخانه کار می‌کنند و همپایه خدمتگزاران خانگی کنونی ما هستند؛ با این تفاوت که برخلاف اینان برای مدتی کوتاه به خدمت فرادستان درنمی‌آیند بلکه برای خدمتی طولانی خرید و فروش می‌شوند ... در بیماری و ملال و پیری از حمایت محروم نمی‌مانند. «168»

ولی پس از سپری شدن عصر پهلوانی، در نتیجه رشد نسبی صنعت، بازرگانی، و تجارت؛ و استثمار شدید غلامان؛ روزبه‌روز فاصله طبقاتی و اختلافات ناشیه از آن فزونی گرفت تا جایی که طبقه حاکمه ستمگر، برای نجات خود از طغیان غلامان، ناگزیر به تنظیم قوانین و نظامات جدیدی رضایت داد و دراکون «169» را مأمور انجام این خدمت نمود.

قوانین دراکون

در سال 620 ق. م. دراکون، برای مبارزه با فساد، مأمور تنظیم قوانین کتبی گردید. با اینکه قوانین دراکون به نفع اشراف بود و از بسیاری جهات جنبه ارتجاعی داشت، فقط این حسن را داشت که از کیفرهای شخصی و کینه‌جویی تا حدی جلوگیری می‌کرد. دراکون برای نجات وامداران و محدود ساختن استثمار بینوایان گامی برنداشت و با اینکه تا حدی دامنه حقوق سیاسی فقرا را توسعه داده بود باز نفوذ طبقه اشراف را در دادگستری به حال خود گذاشته و به آنان حق داده بود که قوانین را

---

(167). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 76 (به اختصار).

(168). تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش اول)، پیشین، ص 82.

(169).Dracon

به نفع خود تفسیر کنند ... اگر صاحبان امتیاز دست به دزدیهای کوچک می‌زدند، به زندان می‌افتادند، ولی همین جرایم سبب اعدام مردم عادی می‌شد. در اواخر قرن هفتم ق. م.

حس کینه و انتقامجویی در بینوایان علیه ثروتمندانی که از پشتیبانی قانون برخوردار بودند، سخت تحریک شد؛ بدانگونه که بیم آن می‌رفت که آتن را یکباره در آتش انقلاب بیفکند. پلوتارک می‌گوید: «اختلاف طبقات از لحاظ ثروت به‌جایی رسیده بود که چیزی جز قدرت استبدادی قادر به رفع آن نبود.» در چنین شرایطی نمایندگان طبقات متوسط از سولون که مردی 45 ساله بود درخواست کردند که مقام حکومت را رسما به عهده بگیرد و قانون اساسی جدیدی برای نجات کشور تنظیم نماید. طبقات ممتاز بااینکه سولون را مردی ثروتمند می‌شناختند با اکراه با تفویض اختیارات به وی موافقت کردند. سولون، قبل از زمامداری، قدمهای مؤثری در راه بهبود و تأمین زندگی اکثریت برداشت و بموجب قانون «برداشتن بارها و تعهدات» زمینهایی را که در گرو ثروتمندان بود آزاد ساخت و کسانی را که از این راه گرفتار بردگی شده بودند، رهایی بخشید. علاوه‌براین، افرادی را که در خارج از کشور به عنوان برده به فروش رفته بودند، به کشور بازگردانید و آزاد ساخت و از آن پس این کار را ممنوع ساخت. علاوه‌براین، سولون پول رایج را تغییر داد و ارزش آن را پایین آورد و از این راه به بدهکاران کمک کرد. کلیه زندانیان و مجرمین سیاسی آزاد شدند. بیشتر قوانین ظالمانه و یکطرفی دراکون را منسوخ ساخت و قوانین یکسانی برای اغنیا و فقرا تدوین کرد و کیفرهای واحدی درباره آنها معمول داشت.

وی مردم را برحسب دارایی به چهار دسته تقسیم کرد و طبقه چهارم را که دارایی ناچیزی داشتند از مالیات معاف کرد.

ویل دورانت می‌نویسد:

اصلاحات اجتماعی در یونان قدیم

بنابر قول پلوتارک، در آتن سال 594 پیش از میلاد، تفاوت فاحش ثروت اغنیا و فقرا به اوج خود رسیده بود، و پیدا بود که شهر به- وضع خطرناکی دچار شده است و برای رهانیدن آن از آشوب و اغتشاش چاره‌ای جز برقراری حکومت استبدادی نیست. فقرا دریافته بودند که وضع اجتماعیشان سال‌به‌سال بدتر می‌شود ... کم‌کم سخن از شورشی سخت به میان آوردند. اغنیا نیز خشمگین از خطری که ثروتشان را تهدید می‌کرد، تدارک دیدند که با اعمال زور از خود دفاع کنند؛ اما عقل سلیم چیره شد و عناصر اعتدالی سرانجام موجباتی فراهم آوردند که سولون که بازرگانی نجیب‌زاده بود به مقام «ارخون اعظم» (صاحبمنصب عالیمقام) برگزیده شود. سولون ارزش پول رایج را کاهش داد تا بار همه بدهکاران سبکتر شود (گرچه خود در زمره بستانکاران بود) از وامهای خصوصی مقداری کاست و بدهکاران را آزاد کرد. توقیف اشخاص را به سبب پس افتادن بدهی مالیاتی یا سود وام گروگان، ملغا کرد. قانون مالیات بر درآمدی وضع کرد که تصاعدی بود و بنابرآن، ضریب مالیاتی ثروتمندان دوازده برابر ضریب مالیاتی فقرا بود.

دادگاهها را بر اساسی عامه‌پسندتر، از نو، سازمان داد و مقرر کرد که

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 294

فرزندان آنان که بخاطر آتن در جنگ کشته شده بودند به هزینه دولت پرورش یابند و تحصیل کنند. اغنیا زبان به اعتراض گشودند که اقدامات او مصادره علنی اموال آنهاست. اصلاح‌طلبان افراطی گله‌مند بودند که چرا از نو تقسیم اراضی نکرد. اما نسلی بیش نگذشت که بر همه روشن شد که اصلاحات او آتن را از انقلاب رهانید، ولی سنای روم با آنکه به خردمندی شهره بود، وقتی که تمرکز ثروت در آن کشور به مرحله‌ای بحرانی

رسید سرسختانه به راه خود رفت و چاره‌ای نیندیشید. حاصل این غفلت درگیری جنگی طبقاتی و داخلی بود که تا صد سال طول کشید ... «170»

به نظر محققان شوروی:

همه این اقدامات علیه اشرافیت زمیندار و به منظور رهایی دهقانان انجام می‌شد.

سولون در یکی از منظومه‌هایش درباره رفورم خود چنین می‌گوید: از سرزنش ...

مادر والامقام اولمپیان هراس ندارم ... برده سابق اتیک آزاد است. من بسیاری از مردمان را که به بردگی فروخته شده و برخی از آنها که بر اثر الزامی وحشتناک به تبعید فرستاده شده بودند به زادگاهشان آتن ... بازگرداندم و آنان را که اسارتی حقارت‌بار تحمل می‌کردند و در مقابل اربابان می‌لرزیدند، آزاد ساختم.

سولون تکامل اقتصاد و حرف را تسهیل کرد، صدور مواد غذایی را ممنوع نمود. برای کار آنچنان مقامی قائل بود که بموجب قانون به پسران اجازه می‌داد که از نگاهداری پدران خود، هرگاه پدر حرفه‌ای به پسر نیاموخته باشد، خودداری کنند. صرفه‌جوئی را تشویق کرد، و برای صرفه‌جویی، مخارج غیرتولیدی اشراف، و کارها و سنتهای بی‌حاصل را که در ازدواج و عزا معمول بود، از میان برد. یک اقدام بسیار مهم سولون، رفورم سیاسی او بود که قدرت منحصر به فرد اشراف را برمی‌انداخت و اصل مالیات بر دارایی را برقرار می‌ساخت. چهار طبقه مالیات‌دهنده وجود داشت. او حتی به طبقه چهارم یعنی روزمزدان و کشاورزان فقیر اجازه داد که در مجمع خلق و دیوان فرجام راه یابند، یعنی حق داشته باشند رأی بدهند و انتخاب بکنند، بدون اینکه خود انتخاب بشوند. درحقیقت مجمع خلق به

شورای چهارصد نفری و دیوان فرجام به پایه‌های اصلی مشروطیت آتن مبدل شدند و بدین ترتیب، نظامی که سولون بنیان نهاد نقش مترقی بزرگی ایفا کرد. «171»

وضع اجتماعی صاحبان حقوق

مردم آزاد و ذیحقوق آتن بی‌فرزند بودن را عیب می‌دانند و معمولا کودکی را به فرزندی می‌پذیرند و گاه به نام جلوگیری از افزایش جمعیت، کشتن نوزادان را مباح می‌دانند. در آتن «هر پدری که فرزند ضعیف یا ناقص به وجود آورد و یا او را از صلب خود نداند، در کشتنش مختار است ...

---

(170). درسهای تاریخ، پیشین ص 76 به بعد.

(171). تاریخ جهان باستان، پیشین، ص 74 به بعد.

دختران را بیش از پسران می کشند ... این گونه اطفال را در ظرفی سفالین نهاده در نزدیکی معبدی یا در مکان دیگری قرار می‌دهند تا اگر کسی خواستار کودکی باشد آن را به آسانی بیابد.

زنان به آرایش خود علاقه دارند؛ با مخلوطی از آهک و زرنیخ موهای زاید برخی از نقاط بدن را از بین می‌برند. صدها نوع عطر وجود دارد و سقراط از اینکه مردان در به کار بردن عطر افراط می کنند، شکایت دارد. زنان والامقام تعداد کثیری آیینه و سنجاق و سنجاق زلف و موچین و عطردان و سرخابدان و روغندان برای خودآرایی به‌کار می‌برند. لبها و

گونه‌ها را با شنگرف و دیگر مواد و ابروان و پلکها و مژه‌ها را با مواد دیگر می‌آرایند. چین و چروکها، ککمکها و خالها را با مالیدن روغن و شستشوی پی‌درپی برطرف می‌کنند. مردان و زنان با جواهرات گوناگونی که همراه دارند درجه ثروتمندی خود را به رخ مردم می‌کشند. هر مردی لااقل یک انگشتری بر دست دارد. عصای مردان ممکن است بندهایی از طلا و نقره داشته باشد. زنان با دستبند و گردن‌بند و نیمتاج و گل‌سینه و سنجاق طلا خود را زینت می‌دهند.

از لحاظ اخلاقی وضع آتنیان رضایتبخش نیست. دروغگویی و تقلب در کسب‌وکار، خیانت در امانت، و رشوه‌گیری سخت شایع است.»

... رشوه طریقه شایع ترقی، وسیله فرار از مجازات و راه پیروزیهای سیاسی است. پریکلس مبالغ هنگفتی در اختیار دارد تا به مصرف امور سری برساند؛ و به احتمال بسیار مذاکرات بین‌المللی را بوسیله آن حل‌وفصل می‌کردند. درمیان روسپیان، فواحش ممتاز، در مجامع مردان، موقعیت خاصی داشتند و جمعی از سیاستمداران و فلاسفه در جلب محبت آنان با یکدیگر رقابت می‌کردند. بازرگانان پسران خوبروی وارد می‌کنند و آنان را به کسانی که بیش از دیگران پول بدهند، می‌فروشند و به این ترتیب، امردان زیبا رقیب عمده روسپیان ممتاز به شمار می‌روند. گاه زنان با همجنسان خود روابط جنسی برقرار می‌کنند.
«تئوبومپوس» با بیانات مبالغه‌آمیز معلمان اخلاق می‌گوید: «جوانان تمام‌وقت خود را در عیش و عشرت با دختران و مطربان می‌گذرانند و آنانکه کمی مسن‌ترند خویشتن را وقف قمار و فساد می‌نمایند و مردم بطور کلی، بیش‌ازآنکه متوجه بهبود وضع دولت خود باشند، در مجالس عیش و عشرت و تفریحات عمومی صرف وقت می‌کنند.» جلوگیری از تولید نسل چه از راه سقط، یا کشتن نوزاد، آیین روز بود. ارسطو یاد- آوری می‌کند که: بعضی

زنان با مالیدن روغن میوه سرو به دهانه رحم و یا مالیدن مرهم سرب مخلوط با صمغ و روغن زیتون از بچه‌دار شدن جلوگیری می- کردند. «172»

«در یونان معمولا در حدود سی‌سالگی تأهل اختیار می‌کردند و اصرار فراوان داشتند که همسرشان بیش از 15 سال نداشته باشد. بعضی معتقد بودند، دوشیزه جوان را به همسری جوان درآوردن، خطاست زیرا نیروی مرد پایدار است ولی شکوفه زیبایی زن زود فرو-

---

(172). ویل دورانت، تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش سوم) ترجمه هوشنگ پیرنظر، ص 13 و 14.

می‌ریزد. پس از انتخاب زن و توافق در جهیزیه مراسم نامزدی در خانه پدر عروس انجام می‌گرفت. پس از انجام مراسم عروسی و پایان ضیافتها عروس را بر گردونه‌ای می‌نشانند و جمع کثیری از دوستان داماد گرداگرد گردونه را می‌گیرند، دختران نی‌نواز با مشعلها راه را روشن می‌کنند، چون به مقصد رسیدند داماد، عروس را از آستان خانه به درون می‌برد، پدر و مادر داماد، عروس را تهنیت می‌گویند و او را در مجمع خانوادگی می‌پذیرند و در عبادت خدایان شرکت می‌دهند. بعد مهمانان، عروس و داماد را به حجله می‌برند و در اطراف آنقدر پایکوبی و فریاد و فغان می‌کنند تا داماد بیرون آمده پایان و نتیجه کار را اعلام دارد. یک مرد می‌تواند علاوه بر همسر خویش با زنان دیگر نیز آمیزش کند.

دموستنس می‌گوید:

«از فواحش تمتع می‌بریم با کنیزکان و زنان غیر مشروع خود در اوقات روز، سلامت جسم خویش را تأمین می‌کنیم و زنانمان فرزندان مشروع برای ما می‌آورند و وفادارانه خانه‌هایمان را حفظ و حراست می‌کنند.» خانواده یونانی عبارت است از پدر و مادر (گاه زن دوم) دختران شوهر نکرده، غلامان و زنان و فرزندان و غلامان آن پسران. سوگواری نیز در یونان مراسمی خاص دارد. جامه سیاه می‌پوشند تمام یا قسمتی از موی سر خود را برای اهداء به مرده می- تراشند و در روز سوم تابوت را درمیان جمعی از مشایعین در خیابانهای شهر گردش می‌دهند.

زنان شیون و زاری می‌کنند، بر سینه خویش می‌کوبند و گاهی نوحه‌سرایان حرفه‌ای را استخدام می‌کنند. بر خاک گور شراب می‌ریزند تا عطش روح مرده را فرونشاند و گاه حیوانی را بر آن قربانی می‌کنند تا خوراک روح مهیا باشد.» «173» بعد مجلس تذکری ترتیب می‌دهند و از او به نیکی یاد می‌کنند و مدایحی بر سنگ قبر می‌نویسند.

مختصات دموکراسی یونان

چنانکه گفتیم در یونان قدیم غلامان و اشخاص اجنبی حق مداخله در سیاست و امور اجتماعی نداشتند؛ بلکه این حق انحصار به کسانی داشت که پدر و مادرشان یونانی باشد و پس از 18 سالگی این سوگند را که سولون نوشته بود یاد کنند: «سوگند یاد می‌کنم که سلحشوری را به دیده بی‌احترامی ننگرم و هم‌میهنان خود را در صف جنگ تنها نگذارم و برای نگهداری معابد و منافع میهن، خواه بتنهایی خواه بهمدستی دیگران، بجنگم و کاری کنم که در موقع درگذشتن از این جهان، کشور خود را بهتر از آنکه تحویل گرفته بودم به بازماندگان بسپارم، به قوانین کشور فرمانبردار باشم و دین کشور را محترم شمارم.» برای

آنکه خوانندگان بهتر به خصوصیات دموکراسی یونان واقف شوند قسمتی از خطابه معروف پریکلس را در مراسم یادبود سربازان آتنی نقل می‌کنیم.

«نام حکومت ما حکومت عامه است و این ازآن‌جهت است که اداره امور در دست عموم قرار دارد نه در دست عده‌ای معدود. اما در ضمن اینکه قانون برای عموم است و به نحو یکسان در اختلاف خصوصی، عدالت را تأمین می‌کند، حق برتری نیز مورد قبول ماست و هرگاه یک‌تن شهرنشین به طریقی از طرق ممتاز گردد، اشتغال یافتن او به خدمت عامه نه از باب امتیاز او بلکه پاداش استعداد و برتری اوست. فقر نیز مانع خدمت کسی نیست، زیراکه هرمردی

---

(173). همان، ص 60 تا 99 (به تناوب).

هرقدر هم که اوضاع او نابسامان باشد می‌تواند به کشور خود سودها برساند.»

دراین خطابه روح آتن و روح اسپارت بشدت مقابل یکدیگر قرار داده شده است «... شهر ما به روی دنیا بازاست و ما هرگز یک‌تن خارجی را از شهر خود نمی‌رانیم و از تماشای چیزی که کشف راز آن محتملا به دشمن سودی برساند او را منع نمی‌کنیم ... ما دوستدار زیبایی هستیم و چنان مغز خود را می‌پرورانیم که گزندی به مردانگی ما وارد نیاید ... اعتراف به فقر در نظر ما رسوایی نیست، رسوایی واقعی در آن است که کاری برای احتراز از آن انجام ندهیم.

شهرنشین آتنی در کار دولت غفلت نمی‌کند، زیراکه از خانه و زندگی خود توجه می‌نماید و حتی درمیان ما آنها که در کار دادوستدند از سیاست بی‌خبر نیستند.» «174»

با اینکه پریکلس در خطابه خود تا حدی مبالغه کرده است باید حکومت آتن را در آن روزگار مترقی‌ترین و آزادترین دولتهای شهری شمرد.

سولون یک قرن‌ونیم پیش از پریکلس می‌زیست. وی در بحرانی‌ترین ایام، یعنی در موقعی که جنگهای طبقاتی بشدت جریان داشت، از طرف اشراف برای اجرای یک نقشه اصلاحی، زمام امور را در دست گرفت. سولون، چنانکه گفتیم، به ریشه جنگها و مبارزات طبقاتی توجه کرد و برآن شد که تا حدامکان تعدیلی در اوضاع پدید آورد. وی نخست قوانین یکطرفه و ظالمانه‌ای را که دراکون (مقنن آتنی در 624 ق. م.) به دستور اشراف ستمگر تدوین کرده بود، لغو کرد. بموجب این قوانین نه تنها بزهکاران بزرگ بلکه اشخاص تنبل و بیکاره و کسانی که به جرایم کوچک دست می‌زدند محکوم به اعدام می‌شدند. شدت این قوانین به حدی بود که می‌گفتند قوانین دراکون با خون نوشته شده و امروز هم هرقانون جابرانه‌ای را منسوب به او می‌شمارند.

سولون برای آنکه تعدیلی در اوضاع پدید آورد، قوانین ظالمانه قدیم و شکنجه‌های بدنی را لغو کرد، کشاورزان مقروض را از قید اشراف آزاد نمود، کسانی را که بر اثر قرض به غلامی درآمده بودند آزاد کرد، مالکیت اراضی را محدود نمود؛ و زمینهایی که در گرو مالکین بود، به صاحبان آنها رد شد و با فروش اموال غیرمنقول و انتقال آنها موافقت کرد و از این‌راه لطمه‌ای بزرگ به اشراف قدیم وارد کرد.

به‌همین علت، سولون مورد حمله اشراف محافظه‌کار و آزادیخواهان تندرو قرار گرفت. در واقع عوام الناس و توده محروم انتظار داشتند که وی دست به تقسیم اراضی بزند و یکباره به قدرت محافظه‌کاران پایان بخشد. اما نجبا و اشراف از او می‌خواستند که با احتیاط بیشتری نقشه‌های اصلاحی خود را عملی کند. ولی سولون که به نجات میهن خود دلبستگی فراوان داشت، به حرف هیچیک از دو جناح توجه نکرد و ترجیح داد که مورد اعتراض هردو جبهه قرارگیرد و قوانین و نظامات مناسبی برای نجات مردم میهن خویش تدوین نماید.

سایر اصلاحات اجتماعی سولون

سولون مجلس سنای جدیدی تشکیل داد که افراد آن فقط از متنفذان قدیم انتخاب نمی‌شدند بلکه درهای آن به روی تمام افراد طبقه اول باز بود. علاوه‌براین، وی مجلس دیگری تأسیس کرد که

---

(174). ک. برینتون، ج. کریستوفر، ر. لی دولف، تاریخ تمدن غرب، ترجمه پرویز داریوش، ص 48 به بعد.

400 عضو داشت و پس از مجلس سنا بزرگترین مرکز قدرت بود و هریک از چهارطبقه صد عضو برای شرکت در این مجلس انتخاب می‌کردند. علاوه‌براین، سولون مقرر داشت که یک شورای عدالت مرکب از 6 هزار نفر به وجود آید. تمام اعضای جامعه حق داشتند با قرعه به این مقام برگزیده شوند. از این شورا اعضای انواع دادگاهها انتخاب می‌شدند و

به تمام دعاوی، جز قتل و جنایت، رسیدگی می‌کردند و صلاحیت رسیدگی به هرگونه شکایت از مأموران دولتی را داشتند.

سولون حق مالکیت را که طبق عرف و عادت رسمیت یافته بود، قانونی ساخت. اگر کسی فرزندانی داشت مکلف بود، قبل از مرگ، دارایی خود را بین آنها تقسیم کند و اگر کسی فرزندی نداشت می‌توانست مایملک خود را به هرکس که میل دارد واگذار کند. وی مردم را به کاروکسب ترغیب می‌کرد و به موجب قانونی مقرر داشت که فرزند مجبور نیست به پدری که به وی حرفه خاص نیاموخته است کمک کند. او بیکاری، ولگردی و هرزگی را جرم می‌شمرد. او بر زناکاران مالیات بست و روسپیگری را قانونی کرد و روسپی‌خانه‌هایی تحت نظارت دولت به وجود آورد. «175»

یکی از معاصرین هوشمند وی خطاب به سولون گفت: «... اگر قانون حکمیانه تو نبود این جوانان تن به مزاحمت زنان نجیب می‌دادند». «176» «برای کسی که به ناموس زنی آزاد تجاوز کند صد دراخم (درهم) جریمه قرارداد و این مجازات خیلی کمتر از آن است که در قانون دراکون مقرر شده است، لیکن به کسی که مرد زناکاری را در حین عمل بگیرد، اجازه داده است که او را در دم بکشد. جهیز عروسان را محدود ساخت.» «177»

بدگویی از مردگان و زندگان را جرم شمرد و به‌پا کردن جشنهای عظیم و قربانیهای پرهزینه و نوحه‌سرایی طولانی را تحریم کرد و مقدار کالایی که باید همراه اموات دفن شود محدود ساخت و مقرر داشت که فرزند کسانی را که در جنگ کشته شده‌اند دولت نگهداری و تربیت نماید. سولون مردی آزادمنش و دموکرات بود. چون از او خواستند که خود را فرمانروای مطلق و همیشگی سازد امتناع کرد و از قبول مقام سلطنت که درهرحال از آن رایحه استبداد و خودسری به مشام می‌رسد، خودداری کرد و گفت: «حکمروایی

مطلق به حقیقت، مقامی بس نیکوست ولی راهی برای فرود آمدن از آن وجود ندارد.»
سولون به انتقاد آزادیخواهان تندرو و محافظه‌کاران گوش می‌داد و به نقص قوانین خود اعتراف می‌کرد و می‌گفت، برای آتنیان بهترین قوانینی را که می‌توانستند بپذیرند وضع کردم. قوانین سولون آغاز حکومت قوانین مدون دایمی بود. این مرد مصمم و پرکار در سال 572 در سن 66 سالگی پس از 22 سال زمامداری از کارفرمانروایی دست کشید ولی از مأموران و کارمندان خود قول گرفت که قوانین او را تا ده سال به کار بندند.
«178»

(175 تا 178). تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش اول)، پیشین، ص 197 تا 208.

قسمتی از آراء و نظریات اجتماعی سولون که مخالفت شدید با منافع طبقه حاکمه داشت یک چند صورت عمل نگرفت و با مخالفت اشراف روبرو گردید. سولون مجموع قوانین خود را در صفحات تخته‌ای نوشت و در معابر و مجامع عمومی به دیوار آویخت و برای بهبود اوضاع در اوزان و مقادیر و وضع پول تغییراتی داد ولی کوشش سولون و کاردانی پریکلس نتوانست به مشکلات اجتماعی یونان پایان دهد؛ زیرا نظام اقتصادی یونان براساس صحیحی استوار نبود. پرداخت مالیات بر دوش زحمتکشان تحمیل می‌شد و وجوه آن در راه آسایش اشراف و حقوق کارمندان و دادرسان صرف می‌گردید. برای دریافت مالیات قاعده و اصولی نبود بلکه دولت مالیات هرناحیه را به اشخاص داوطلب می‌فروخت و هرکس در مزایده برنده می‌شد اخذ مالیات یا غارت مردم به او واگذار می‌گردید. همین عوامل موجب سقوط حکومت دموکراسی یونان گردید.

پس از سولون جانشینان او کمابیش راهی را که او پیش‌گرفته بود تعقیب کردند تا دوران زمامداری پریکلس فرارسید. این مرد کاردان در دوره طولانی حکومت خود از اختیاراتی برخوردار بود که امروز رئیس‌جمهور، وزیر خارجه و رئیس ستاد امریکا از آن بر- خوردارند.

طرز مداخله مردم در کار حکومت

چون در سرزمین آتن صاحبان حقوق و رأی‌دهندگان زیاد نبودند، انتخابات مستقیم امکان‌پذیر بود. برای انجام انتخابات، صاحبان حقوق در محلی گرد می‌آمدند و پس از انجام قربانی و دعا به خیر- خواهان ملت، و نفرین به اغفال‌کنندگان، مقصود از تشکیل انجمن را متذکر می‌شدند، سپس خطاب به مردم می‌گفتند: «کی اجازه نطق می‌خواهد؟» در این موقع هر فرد ذیحقوقی که میل داشت، در روی سکوی سنگی قرارمی‌گرفت و تاجی از مورد برسر می‌گذاشت و شروع به سخن گفتن می‌کرد. پس‌ازآنکه ناطقین در مسائل مختلف نظریه خود را اعلام می‌کردند با بلند کردن دست رأی می‌دادند. این رأی قطعی بود و به حکم همین آراء قوانین جاریه، سیاست خارجی مملکت، تکلیف جنگ و صلح، و زمامداران مملکت تعیین و معلوم می‌شد. از مختصات دموکراسی یونان یکی این بود که هرکس برای مدتی معین به مقامی گماشته می‌شد و اعمال و رفتار او از طرف انتخاب‌کنندگان مورد نظارت قرار می‌گرفت و خطاکاران از مقام خود عزل و به محاکمه دعوت می‌شدند. دموکراسی یونان با تمام نقایص آن مورد علاقه مردم بود.

هرودت که او را پدر تاریخ می‌خوانند در کتاب خود می‌نویسد:

... با هزاران دلیل و برهان می‌توان ثابت نمود که حکومتی که در مقابل آن تمامی اهالی مملکت مساوی و برابر باشند، بهترین حکومتهاست و تنها یک مثال برای اثبات این ادعا کافی خواهد بود؛ مادامی که اهالی آتن در تحت اطاعت و انقیاد جباران خود بودند در موقع جنگ تفاوتی در بین آنها و همسایگان آنها از حیث شجاعت و غیره مشهود نبود ولی همینکه گردن خود را از زیر یوغ ین جبارها رها ساختند، نسبت به همان همسایگان دارای مزیت بزرگی گردیدند.

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 300

و این خود ثابت می‌دارد که تا وقتی غلام و برده بودند چون هرکاری می- کردند برای ارباب و بزرگان خود بود، رفتارشان براساس بیغیرتی بود؛ درصورتی‌که پس از آزاد شدن هرکس هرکاری می‌کرد در نفع و خیر و صلاح خودش بود و از روی نهایت میل و رغبت انجام می‌داد. چنین بود رفتار و کردار اهالی آتن.

آزادی و جمهوری آتن

توسیدید «179» از اهالی آتن (متولد سال 471 ق. م.) ضمن تدوین تاریخ جنگهای پلوپونز و شرح وقایع سال 433 ق. م. از آزادی و جمهوریت آتن دفاع می‌کند، ازجمله می‌نویسد:

... ما دارای طرز حکومتی بودیم که ... می‌توانست، بی‌آنکه هرگز نیازی به تقلید داشته باشد، برای دیگران سرمشق باشد. از آنجایی که اداره امور به دست اکثریت ملت سپرده شده نه به دست عده معدودی، حکومت ما را حکومت دموکراسی می‌خوانند. در مورد محاکمات قضائی، تمام افراد ملت در مقابل قانون یکسانند، ولی هرکس که بخواهد داخل

ادارات حکومتی بشود برطبق استعداد و قابلیت خود، باید مطیع قضاوت و تشخیص عموم باشد تا شغل و رتبه و مقامی را که با لیاقت او متناسب است، برایش معین کنند؛ بدون اینکه جاه‌ومقام شخصی او را درنظر بگیرند. بنابراین، اشخاص تهیدست همینکه بتوانند نفع و سودی به جمهوریت برسانند، ولو دارای هیچگونه نام و نسبی هم نباشند، می‌توانند برای مملکت مفید واقع شوند و مصدر خدماتی بشوند. همانطور که در اداره امور مملکت آزادیم، از ترس‌وهراس اینکه درمیان خودمان در قبال رفتار و کردار روزانه خود مورد تفتیش این و آن واقع گردیم ... ما همواره قانونگزاران و قوانین خود را محترم می‌شماریم، از قوانینی که حامی مظلومین است و همچنین از قوانینی که مکتوب نیست و تدوین نشده پیروی می‌کنیم ... به تمام این دلایل، جمهوری ما شایسته تحسین و تعظیم تام و تمام است ... احدی از ما نباید از فقیر بودن شرمنده باشد؛ شرمنده باید کسی را دانست که برای رهایی از تهیدستی و بیچارگی، سعی و کوشش لازم را مبذول نمی‌دارد. درمیان ما چه‌بسا اشخاصی هستند که درعین‌حال هم به کارهای شخصی خود می‌رسند و هم متصدی اداره امور عمومی هستند و حتی اهل حرف و صنایع یدی نیز در فیصله امور عمومی و ملی بقدر کافی سررشته دارند. ما اشخاصی را که به امور و مصالح عمومی بی‌اعتنا باشند یارویاور اساس جمهوری نمی‌شناسیم و وجودشان را عاطل و باطل و بیهوده می- شماریم ... بدانید که سعادتمندی بسته به آزادی است و آزادی بسته به فداکاری و شجاعت است. پس بدون هیچ ترس و بیمی در مقابل مخاطرات جنگ سینه سپر کنید ... برای مرد با شهامت شکستی که نتیجه ضعف و سستی باشد، از مرگی که مرد جنگاور در هنگام جانبازی احساس می‌کند، بمراتب، ناگوارتر است. «180»

---

(179).Thucydide

(180). سید محمد علی جمالزاده، آزادی و حیثیت انسانی، ص 343 به بعد.

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 301

«جنگهای یونان و ایران در توده‌های مردم یونان شوری عظیم برانگیخته بود. پس از هجوم خشایارشا، آتن دیگر توده ویرانه‌ای بیش نبود؛ حصارهای شهر باید از دوسو برپا می‌شد.

تمام آتنیها، پیر و جوان، دست به کار شدند و آن را یکماهه بناکردند. دیوارها به طول 9 کیلومتر به بلندی 5/ 3 و به پهنای 6 متر در کوتاهترین زمان و به نحوی کامل از نو ساخته شد. ملاط در آن به کار برده نمی‌شد، سنگها چنان با دقت و مراقبت تراش خورده بود که گویی به یکدیگر چسبیده بود.

با توجه به فعالیت روزافزون توده‌ها، دوران جنگهای یونان و ایران با یک مبارزه سیاسی عمیق در پولیسها مشخص است؛ زیرا جنگ برتناقض میان قشرهای مختلف برده‌دار افزود. در بسیاری از نقاط دموکراسی پیروز شد ... تاریخ آتن در قرن پنجم پیش از میلاد که دموکراسی در آن بسط می‌یابد و به سطحی عالی می‌رسد، بهترین نمونه مبارزه ظفرمند در راه دموکراسی برده‌داری را به دست می‌دهد. در آتن دو حزب وجود داشت: گروه ارضی، محافظه‌کار بودند و گروه دریایی طرفدار دموکراسی بودند. حزب دموکراتیک یا دریایی را بازرگانان، صادرکنندگان، کشتی‌داران، مالکان بارانداز‌ها، و صاحبان کارگاهها رهبری می- کردند. قسمت اعظم حزب تشکیل می‌شد از صنعتگران و تهیدستان شهر. حزب دموکراتیک دو شعار داشت؛ یکی تساوی حقوق مدنی (حقوق مساوی زن و مرد در اداره اموال، ارث و غیره) و دومی به معنای برابری حقوق سیاسی (حق رأی مساوی در انتخابات فعال و غیر فعال). سیاست خارجی دموکراتها تهاجمی بود؛ تکامل تجارت و

صنعت، گسترش قدرت یونان، الحاق سرزمینها و بنادر بیگانه. در فاصله میان تهاجم خشایارشاه در سال 480 ق. م.

و آغاز جنگ پلوپونز، در سال 431 یونان یک دوره پنجاه ساله پرهیجان را از سر گذرانیده است. در جریان مبارزاتی که بین محافظه‌کاران و دموکراتها درگرفت، نقش اساسی را دموکراتها ایفا کردند که رهبر آنها افیالت «181» بود.

افیالت مردی آزاداندیش و فناناپذیر و دموکرات حامی جدی خلق بود. او را پشتیبان تهیدستان می‌دانستند. در چشم او توده‌های مردم ارباب واقعی دولت بودند. دشمنان دموکراسی از او نفرت داشتند، او را سرزنش می‌کردند که «جام سرشار آزادی را یکسره در کام مردم فروریخته و آنان را مست کرده است، (افلاطون)» افیالت، دزدان و اتلاف‌کنندگان اموال عمومی را بیرحمانه سرکوب کرد. او در سال 462 ق. م. در چندین دادرسی علیه کارمندان متهم به اختلاس اقامه دعوی کرد. بالاخره نجبا و محافظه‌کاران این مرد مبارز را در سال 461 ق. م. شبانه ناجوانمردانه کشتند. پس از قتل افیالت، حزب دموکراتیک زیر رهبری پریکلس، همکار و پیرو او بر سر قدرت باقی ماند ... «182»

برای آنکه خوانندگان به حدود آزادمنشی و قانون‌دوستی یونانیان واقف گردند قسمتی از نامه پادشاه «لاسیدومنی» را به خشاریاشا از کتاب هرودت عینا نقل می‌کنیم: «ای شاهنشاه،

---

(181). Ephialt

(182). تاریخ جهان باستان، پیشین، ج 2، ص 112 به بعد (به اختصار).

حالا که می‌فرمایی، حقیقت را به تو خواهم گفت و در آینده هرگز نخواهی توانست به کسی که با تو بدین زبان سخن می‌راند نسبت دروغ بدهی ... ای شاهنشاه، من می‌توانم نخست به اطمینان به تو بگویم که اینها (اهالی لاسیدومنی) هرگز زیربار پیشنهادهای تو نخواهند رفت، زیرا منظور از این پیشنهادها بنده ساختن یونان است. و بدان‌که و لو تمام یونانیان دیگر هم با نظر تو موافق باشند لاسیدومنیها با تو مخالفت خواهند کرد. ای پادشاه پادشاهان، خواهشمندم از من مپرسی که مگر شماره آنها چقدر است که جرأت داشته باشند به چنین کاری اقدام نمایند؟ بدان که خواه زیاد باشد و خواه کم، لشکر آنها با تو بنای ستیز را خواهند گذاشت. لاسیدومنیها هرچند مردم آزادی هستند، اما در هرکاری آزاد نیستند. قانون در نظر آنها حکم پادشاه مطلق و واجب الاطاعه را دارد و ترسی که از قانون دارند بیشتر از ترسی است که رعایای تو از تو دارند. آنها مطیع محض قانونند و حکم و فرمان قانون تغییر- پذیر نیست. قانون حکم می‌کند که هریک نفر باید در جای خود استوار بماند یا باید بمیرد و یا فاتح گردد.» «183»

عقیده ارسطو

«به گفته ارسطو قانون، حاکم، و دادرسان و حاکمان، خادمان قوانینند.

او درحالی‌که از حکومت عامه خرده‌گیری می‌کند، به نحو خاصی اصل حاکمیت ملت و ترجیح قضاوت جمعی بر قضاوت فردی ... را پذیرفته است و می‌گوید:

فردفرد مردم ممکن است نالایق و اشتباه‌کار باشند، اما جمع مردم به‌هرحال، از حیث نیروی جسمی و عقلی و قوت تمیز بر فردفرد برتری دارند و می‌توانند با حکم جمعی، مدیران و عاملان خود را انتخاب کنند و از آنان حساب بخواهند. قدرت را تا ممکن است باید به

قانون سپرد نه به افراد ... با آنکه ارسطو طبعا محافظه‌کار است، می‌گوید: قوانین و مقررات بشری ناچار بایستی به مرور ایام تغییر یابد.» «184»

اجتماعات مردم

در دموکراسی یونان، اجتماعات و احزابی به صورت امروزی وجود ندارد، ولی مجامع مختلفی که وابسته به جبهه الیگارشی و یا دموکراسی یونان است، وجود دارد؛ «چنانکه در عصر پریکلس مجامع دینی، مجامع خویشاوندی، مجامع نظامی، مجامع کارگری، مجامع هنرپیشگی، مجامع سیاسی و مجامعی که صادقانه به خوردن و آشامیدن می‌پردازند خودنمایی می‌کنند. ولی در این میان، جبهه اولیگارشیک، نماینده طبقه اشراف و خصم بی‌امان جبهه دموکراتیک است که از کاسبان اندک‌مایه تشکیل یافته است.

در جریان مبارزات سیاسی، گاه نمایندگان اشراف زمامدار می‌شوند و زمانی، نمایندگان صنف دباغ، گوسفندفروش، کتابفروش و یا چراغ‌ساز به مقام رهبری می‌رسند. در مجامع صنفی، نظیر مجمع بنایان، سنگتراشان، درودگران، عاج‌تراشان، سفالگران و ماهیگیران، اعضای هرصنف در پیرامون منافع و مصالح صنفی خود گفتگو می‌کردند. سقراط عضو یکی از مجامع سنگتراشان بود.

---

(183). آزادی و حیثیت انسانی، پیشین.

(184). نقل از مقدمه دکتر غلامحسین صدیقی بر کتاب اصول حکومت آتن، ترجمه دکتر باستانی پاریزی.

«اریستوفان» در کمدی خود، به سال 393 ق. م، ما را با زن کمونیستی به نام «پراگساگورا» آشنا می‌کند که در خطابه خود می‌گوید: «من می‌خواهم که همه‌کس از همه‌چیز بهره‌ور گردد و همه اموال بین همه مردم مشترک باشد. دیگر ازاین‌پس فقیر و غنی وجود نخواهد داشت.

دیگر از این پس نخواهیم دید که یکی از کشتزارهای وسیع سودجویی کند و دیگری حتی بقدر گوری زمین نداشته باشد تا در آن دفن شود. مقصود من آن است که زمین و پول و هرچیز دیگری را که ملک شخصی است بین همه مردم مشترک سازم.» «185»

به عقیده پراگساگورا فقط بردگان از عهده انجام این کار برمی‌آیند. پریکلس در دوران زمامداری، دوستان و دشمنان فراوان داشت. دشمنان پریکلس که اقدامات او را با منافع خود سازگار نمی‌دیدند، از مدتها پیش او را هدف تهمتهای بی‌اساسی قرار داده بودند؛ ازجمله «اسپاسیا» زن یا معشوقه پریکلس را به نام بی‌عفتی و اهانت به خدایان یونان تحت تعقیب قرار دادند. شاعری فرومایه و پست «اسپاسیا را دلاله پریکلس می‌دانست و او را متهم کرد که زنان آزاد برای عیاشی وی می‌برد، در محاکمه اسپاسیا که در حضور هیأتی مشتمل بر هزار و پانصد داور تشکیل یافته بود، پریکلس در دفاع از وی سخن گفت و همه فصاحت و بلاغت خویش را تا حد گریستن به کار برد و دعوی خاتمه یافت. از آن تاریخ (432 ق. م.) به بعد تسلط پریکلس بر مردم آتن رو به کاهش نهاد و سه سال بعد هنگامی که مرگ او فرارسید، مردی درهم شکسته بود.» «186»

عهد پریکلس

چنانکه اشاره کردیم، پس از سولون بزرگترین شخصیت سیاسی یونان قدیم مردی است به نام پریکلس. وی که بین سالهای 499 تا 429 ق. م. می‌زیست بنیانگذار و مؤسس حزب دموکرات است و غیر از تشویق علما و دانشمندان و بسط تمدن و فرهنگ یونانی در راه بهبود و پیشرفت نیروی دریایی و افزایش قدرت استعماری یونان سعی و تلاش فراوان کرده است. در اواسط قرن پنجم، آتن مرکز فرهنگی دنیای هلنی شد.

مارکس می‌گفت: دوران پریکلس اوج شکفتگی یونان را نشان می‌دهد.» دانشمندان، سخنسرایان، و هنرمندان سایر دولتهای هلنی به آتن می‌آمدند، از آنجمله «اناکساگور» و «پروتاگور» سوفسطایی از تراکیه، و گورگیاس از سیسیل بود.

هرودت از حقوق یک تبعه آتن برخوردار شد؛ فیدیاس، سقراط، اشیل، سوفوکل، اوری پید، اریستوفان، و توسیدید و عده‌ای دیگر، که نمایندگان نام‌آور فرهنگ بودند در آتن به جهان آمدند. هنر آتن در کمال شکفتگی تنها تیول نخبگان و ثروتمندان نبود. در عصر پریکلس، در آتن، نزدیک 60 بار در سال جشن می‌گرفتند ... «187»

چیزی که بر عظمت و افتخار پریکلس می‌افزاید، صبر و شکیبایی او در برابر منتقدان و خرده‌گیران بود. ولز در کلیات تاریخ خود می‌نویسد: «در آن هنگام هنوز روزنامه‌نویسی رایج

---

(185). تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش دوم)، ص 32 و 54.

(186). همان، ص 14.

(187). تاریخ جهان باستان، پیشین، ج 2، ص 129.

نشده بود که نقاط ضعف و ناتوانیهای مردم برجسته و کامیاب را برهمگان فاش کند. اما مردم عادی که کمی واقع‌بین بودند از هنر کمدی، که در آن زمان پیشرفتی فراوان کرده بود، بهره‌می گرفتند و دل‌خنک می کردند. کمدی‌نگاران حس تنفر مردم عادی را نسبت به کسان برجسته آشکار می‌ساختند. این نویسندگان پیوسته پریکلس و یارانش را لجن‌مال می کردند ... وجود اسپازی نیز مایه بهره‌برداری فراوان و داستان‌پردازیهای مردم می‌شد.

خیال‌پردازانی که از شرارتهای زمان ما خسته شده‌اند، همواره آرزو کرده‌اند که ای کاش به روزگار برجسته و متعالی پریکلس می‌رفتند. اما اگر ایشان به آن آتن می‌رفتند، خویشتن را در محیطی می‌یافتند ... که در آن تهمتهای زشت و میهنپرستی افراطی و سفلگی عمومی فرمانروایی داشت ... هرگز او را تبعید نکردند، زیرا که رفتاری پرشکیبایی و آرام نسبت به مردم عادی داشت، اما مردم با گستاخی و دلیری به او می‌تاختند. وی در تنگدستی زیست و در تهیدستی درگذشت ... تعصب دینی و اتهامات اخلاقی سلاح طبیعی مردم حسود نسبت به پیشوایان است. «دامون»، دوست پریکلس، را با رأی عمومی تبعید کردند؛ «فیدیاس» را به بیدینی متهم ساختند ... فیدیاس در زندان مرد؛ «انکساغورس» که بیگانه‌ای بود و پریکلس او را در آتن پذیرا شده بود ... سخنان بسیار شگفتی درباره خورشید و ستارگان می گفت، و به کنایه و استعاره و ایهام می‌رسانید که آنها خدایان نیستند ... انکساغورس از تهدیدها و دنبال کردنها گریخت ... پریکلس تا هنگامی که آتنیان او را از فرمانروایی راندند، سرگرم خدمت بود، اکنون بیش از سی‌سال بود که بر ایشان فرمان می‌راند ... در سراسر این داستان کوتاه، می‌توان دریافت که پریکلس تا چه حد با مردم زمان و شهر خویش ناهماهنگ بود. این پیشرفت اندیشه و هنر در آتن، بی گمان، مرهون

اوضاع زمانه و تا حدودی هم معلول پدید آمدن مردم بسیار برجسته بود. جنبش عمومی نبود بلکه جنبشی بود از گروهی کوچک. که استعدادی شگفت داشتند و در جایی استثنایی پدیدار شده بودند.» «188»

عهد پریکلس نه تنها از لحاظ سیاسی یکی از درخشانترین ایام حکومت یونان است بلکه از لحاظ علم و صنعت نیز عصر ممتازی به‌شمار می‌رود. پیرروسو در توصیف این دوران می‌نویسد:

... دانش آدمی در آن عهد منحصر به ریاضیات و حتی بطور دقیق‌تر، فقط هندسه بود. تمام صنایعی که می‌توانستند از هندسه برخوردار شوند از قبیل فن معماری و ساختمان ساعتهای آفتابی و آلات و ادوات نجومی و نقشه‌برداری حداکثر استفاده را از این وضع مساعد کردند. اما تمام صنایع دیگر هنوز اسیر همان قواعد تجربی و مقدماتی دوران کهن بودند. در عهد پریکلس هنوز صنعتگران جز گروهی از پیشه‌وران ساده و مجزا نبوده‌اند؛ از قبیل نانوا، قصاب، آسیابان، میوه‌فروش، نساج، رنگرز، کفاش، نجار، نقاش، سراج، پشم‌ریس، تراش‌دهنده مرمر، آب‌طلاکار، آهنکوب ... و غیره. غیر از اینها که تنها در دکان خود کار می‌کردند کارگران

---

(188). کلیات تاریخ، پیشین، ص 407 به بعد (به اختصار).

دیگری نیز در «کارخانه‌ها» استخدام شده بودند؛ اما این کارخانه‌ها بسیار حقیر بود. در سال 404 قبل از میلاد مهمترین کارخانه در یونان کارگاهی بود که سپر می‌ساخت و 120

کارگر در استخدام خود داشت و در همه‌جا با تحسین از دو کارخانه دیگر که متعلق به پدر دموستن خطیب یونانی بود، گفتگو می‌کردند که یکی اسلحه می‌ساخت و 32 کارگر داشت و دیگری رختخواب درست می‌کرد و بیست نفر در این کار شرکت داشتند. مهمترین کارگاههای عمومی مراکز نساجی بوده‌اند. «189»

غیر از نساجی فخاری و فلزکاری نیز مورد توجه بود.

طرز دادرسی و انتخاب قضات

برای حل‌وفصل دعاوی نیز یک مجلس قضایی که تعداد نمایندگان آن به 6 هزار نفر می‌رسید، تشکیل می‌دادند و نمایندگان آن را به 12 دسته پانصد نفری تقسیم می‌کردند و برای رسیدگی به دعاوی مختلف یکی از شعب را به حکم قرعه انتخاب می‌کردند و در تحت ریاست یکی از ولات به موضوع رسیدگی می‌نمودند. «هریک از اهل مدینه که بر او ستمی می‌رفت می‌توانست علیه مرتکب، ادعانامه‌ای با تصریح مواد قانون مورد استناد و مورد تخلف به محکمه عمومی بدهد. همانطور که گفتیم قروض و دیون در صورت عدم توانایی پرداخت، افراد را به مزدوری می‌کشاند و همه زمینها در دست تنی چند بود.» «190» برای آنکه خوانندگان به روش محاکمات آن دوره آشنا شوند نمونه‌ای ذکر می‌کنیم:

محاکمه سقراط در حضور دوازده هزار عضو صورت گرفت؛ ولی معمولا در هرشعبه دادگاه دویست تا سیصد عضو حاضر می‌شدند. برای جلوگیری از رشوه و فساد، در آخرین لحظه معین می‌کردند که فلان محاکمه در کدام دادگاه باید اجرا شود؛ و چون مدت محاکمات غالبا از یک روز تجاوز نمی‌کرد، امکان تبانی و تطمیع کمتر بود. در ابتدا

طرفین دعوی شخصا از خود دفاع می کردند؛ ولی بعدها تعیین وکیل مدافع نیز معمول شد. معمولا دلایل طرفین کتبا به دادگاه تسلیم می‌شد و منشی جلسه به قرائت آنها می‌پرداخت. گواهان را باهم مواجهه نمی‌دادند. غالبا گواهان علیرغم سوگندی که خورده بودند گواهی دروغ می‌دادند. شهادت زنان و کودکان را، جز در مورد قتل، نمی‌پذیرفتند و شهادت بردگان را نیز فقط وقتی قبول می کردند که با شکنجه از آنان گرفته شود؛ زیرا معتقد بودند که این طبقه تا تحت شکنجه قرار نگیرند راست نمی گویند. «این جنبه غیر انسانی حقوق یونان است که بعدها در زندانهای روم و در سردابهای تفتیش عقاید، بشدت و به حد افراط اعمال می‌شود و شاید آنچه در حجره‌های پنهانی دادگاههای پلیسی عصر ما روی می‌دهد نیز از آن کمتر نباشد.» «191» مجازاتها عبارتند از تازیانه زدن، اخذ جریمه، سلب حق رأی، داغ نهادن، مصادره اموال، نفی بلد و اعدام.

---

(189). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 73.

(190). ارسطو، اصول حکومت آتن، ترجمه و قحشیه دکتر ابراهیم باستانی پاریزی، ص 16.

(191). تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش دوم)، پیشین، ص 22 به بعد.

مجرمین را بندرت محبوس می‌سازند و معتقدند که بردگان باید جسما مجازات شوند و مردان آزاد جریمه مالی بپردازند.

پس‌ازآنکه مدعیان سقراط دعوی خود را اقامه نمودند و او را به مخالفت با ارباب انواع و گمراه کردن جوانان متهم ساختند، وی موقع را مغتنم شمرده خطابه دفاعیه خود را آغاز کرد و بسیاری از نظریات اجتماعی خود را در ضمن دفاع بیان کرد.

سقراط گفت: «من را گنهکار می‌دانند و می‌گویند به علت کنجکاوی می‌خواهم اوضاع آسمان و زمین را دریابم و طریقه ضلال اختیار کرده قصد دارم دیگران را به متابعت آن وادارم و عقاید خود را به آنان بیاموزم.» سقراط در ضمن بیانات خود قسمتی از اتهامات وارده را ناروا دانست و بطلان آنها را به ثبوت رسانید. سپس گفت: «علت دشمنی بعضی از دانشمندان با من، این است که من با آنان مصاحبه و گفتگو می‌کنم و در این ضمن، آنان را به جهل خویش واقف می‌سازم؛ و این جمله سبب می‌شود که مورد بغض و عداوت آنان قرار بگیرم. من و آنها هیچیک معرفتی نداریم لیکن این اختلاف بین ما هست که آنها با آنکه هیچ نمی‌دانند خود را دانا می‌پندارند و حال آنکه من چنین پنداری ندارم و لذا در جهل مرکب نیستم.» سپس سقراط گفت: «کسی که راهی را، راه شرافتمندی تشخیص داد و پیش‌گرفت و یا فرمانده او را به رفتن آن راه مأمور ساخت، به نظر من، باید هرخطری را با جان بخرد و از مرگ و از هرخطر دیگری در قبال ننگ و بدنامی، بیم و هراسی به خود راه ندهد ... ای اهالی آتن، از مرگ ترسیدن چیزی نیست جز اینکه انسان خود را دارای معرفتی می‌پندارد که از آن محروم است؛ و چون در واقع احدی نمی‌داند که مرگ چیست و آیا مرگ بزرگترین نعمتهاست یا نه، جهت ندارد که هرکول، یونان. در حدود 490 ق. م. از سنگ

مردم از آن اینهمه هراسان باشند ... اگر روزی ادعا کنم که از دیگران داناترم تنها از این لحاظ خواهد بود که چون درباره آن دنیا هیچ اطلاع صحیحی در دست ندارم، لااقل

مدعی نیستم که در آن خصوص چیزی می‌دانم؛ و تنها چیزی که بدان اعتقاد استوار دارم این است که شرم‌آور و خیانت‌آمیز است که انسان مرتکب کار ناروایی بشود ... من هرگز به آنچه

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 307

یقین دارم زیان‌آور است، توسل نخواهم جست؛ و حتی اگر شما هم‌اکنون مرا برخلاف میل «انیتوس» تبرئه کنید، از راهی که پیش‌گرفته‌ام برنخواهم گشت. یعنی اگر شما به من بگویید:

«ای سقراط اکنون ما نمی‌خواهیم به گفته انیتوس عمل کنیم بلکه تو را آزاد می‌سازیم به این شرط که از تحقیقات خود دست‌برداری و گرد معرفت نگردی و اگر بار دیگر این راه درپیش بگیری به مرگ محکوم خواهی شد، در جواب خواهم گفت که: «ای مردم آتن، من شما را دوست دارم و به دیده احترام به شما می‌نگرم ... ازاین‌رو تا جان در بدن دارم از جستجوی معرفت و آگاه ساختن شما به آنچه باید بدانید، دست نخواهم کشید و هریک از شما را که ببینم، به همان عادت دیرینه مرسوم خودم پیش‌خواهم کشید و با او به گفتگو خواهم پرداخت و خواهم گفت که: ای مرد آزاد ... چگونه شرم نمی‌داری که شب‌وروز در فکر پول و ثروت و شهرت و مقام و اعتبار هستی ولی در راه کسب افتخار و شرافت و خردمندی و حقیقت- جویی و ترقی و تکامل روح خود کمترین قدمی برنمی‌داری ... من با تمام مردم، خواه پیر، خواه جوان، خواه خودمانی و خواه بیگانه باشد، به‌همین طرز رفتار خواهم کرد ... شاید شما مرا به‌مرگ و یا به تبعید محکوم نمایید و یا از حقوق مدنی محروم سازید؛ البته این نوع سیاستها و تنبیه‌ها در نظر «ملیتوس» و دیگران زیان بزرگی به‌شمار می‌رود، درصورتی که در نظر من چنین نیست.

آنچه به عقیده من در حقیقت زیان است همانا کاری است که او امروز می‌کند که می‌خواهد آدم بیگناهی را به کشتن بدهد. ازاین‌رو ای مردم آتن، من نیز برخلاف آنچه بعضی اشخاص می‌پندارند، بخاطر خودم نیست که از خود دفاع می‌کنم، بلکه در واقع بخاطر شماست ... و اگر من به‌جای شما بودم، سقراط را فورا آزاد می‌ساختم. اما شاید تذکرات و کوشش من شما را خسته ساخته و حکم کسی را پیدا کرده‌اید که به خواب رفته و بخواهد کسی را که بیدارش می‌کند، بزند؛ و سخنان ملیتوس را باور کرده‌اید و بدون دغدغه خاطر می‌خواهید مرا محکوم به مرگ نمایید و دوباره به خواب خرگوشی بروید ... این درمیان ابناء بشر معمولی و عادی نیست که کسی سالیان دراز فکر خانه و زندگی شخصی خود را کنار گذاشته و مدام در فکر رستگاری همشهریهای خود باشد و برای این منظور به دنبال یکایک شما بیفتد و مانند پدر یا برادر بزرگتری با شما سخن گوید و راهنمایی نماید و پند و اندرز بدهد که راه صلاح و فلاح و پارسایی را باید پیش بگیرید. اگر من لامحاله در ازاء این کار اجر و پاداش گرفته بودم می‌توانستید فرض نمایید که مقصود و منظوری در این امر داشته‌ام ولی همانطور که امروز خودتان به رأی العین می‌بینید، مدعیان با همه بیشرمی که در مقصر ساختن من نشان داده‌اند نتوانستند دلیل یا شاهدی بیاورند که من در مقابل خدمت خود مزدی درخواست نموده یا گرفته باشم؛ در صورتی‌که من شاهد قاطع و عادلی برای راستی گفته‌های خوددارم که همان فقر و تهیدستی من است.

شاید رویه و طرز رفتار من در نظر پاره‌ای از اشخاص عجیب و شگفت‌آمیز باشد و تعجب نمایند که من دنبال فردافرد مردم می‌افتم و از این راه می‌خواهم خدمتی انجام بدهم؛ در صورتیکه جرأت و شهامت آن را ندارم که در مجامع عمومی شما حضور یافته درباره امور

و مسائل ملی اظهار عقیده‌ای بنمایم ... اگر من از آغاز کار خواسته بودم در امور سیاسی مداخله

نمایم، مدت زمانی پیش ازاین به قتل رسیده بودم؛ بدون آنکه از وجودم به شما و یا به کسی سودی رسیده باشد. اگر من با اینهمه راستی و صداقت با شما سخن می‌گویم نباید رنجیده خاطر شوید ... شخص من که در دوره زندگی همیشه به تمام آنچه مورد اقبال و توجه اغلب مردم است بی‌اعتنا بوده‌ام و ثروت و منزل و زندگی قابل توجهی نداشته‌ام و درپی تأمین معاش برنیامده، هیچوقت به این فکر و خیال نبوده‌ام که مقامی به دست بیاورم و یا اعتباری برای خود دست‌وپا کنم. من که نه داخل حزبی شده‌ام و نه اهل پشت‌هم‌اندازی و توطئه و نطق و خطابه بوده‌ام و همواره حیف دانسته‌ام که با این وسایل برای خود شأن و احترامی فراهم سازم و مدام احتراز داشته‌ام دست به کاری بزنم که نه برای خودم و نه برای دیگران سودمند باشد، من چرا باید به چنین روزی مبتلا شده باشم. مگر تلاش و کوشش من در زندگی جز در این راه بوده که به فکر و زعم خودم می‌خواسته‌ام شما را متنبه و متوجه سازم ...

اکنون چون من آدمی، سزاوار چه مجازاتی هستم؟ ای مردم آتن، اگر شما خواسته باشید خدمات مرا در نظر بگیرید باید مرا مستحق اجر و پاداش بدانید؛ اجر و پاداشی که مستحق شأن و مقام من باشد ... مردی که احتیاج به فراغت و آرامش دارد تا بتواند از عهده هدایت شما برآید و شما را از کارهای نکوهیده بازدارد ... شاید تصور نمایید همانطور که نخواستم از شما استرحام نمایم، اکنون نیز می‌خواهم خودپسندی و کبر و غرور نشان بدهم ولی به حقیقت سوگند که چنین نیست و من اطمینان دارم به اینکه از روی عمد به احدی

اهانت نمی‌کنم و البته برای من مقدور نیست در این مدت کوتاهی که در اختیار من است شما را به سخنان خود معتقد و متقاعد سازم. اگر، مانند ممالک دیگر، قانونی داشتید که برطبق آن در باره مرگ و زندگی در یک روز و به این زودی تصمیم نمی‌گرفتید و بلکه روزهای بیشتری را مصروف چنین امری می‌داشتید، من در آن صورت می‌توانستم شما را قانع سازم؛ اما با این ترتیب حاضر، امکان‌پذیر نیست کسی بتواند در چنین مدت کوتاهی خود را از اتهامی به این سنگینی تبرئه نماید، و در هرصورت، چون معتقدم که عمل ناحقی مرتکب نشده‌ام چگونه برایم مقدور خواهد بود که برضد خود سخنی بگویم و بی‌آنکه گناهی از من سرزده باشد و بدون آنکه به احدی بدی کرده باشم اکنون به خودم بدی روا دارم و برای خود مجازاتی پیشنهاد کنم. گذشته ازاین، من از مجازاتی که برایم پیشنهاد کرده‌اند بیم و هراسی ندارم، زیرا نمی‌دانم که این مجازات بحقیقت خوب است یا بد؛ و بنابراین، علتی ندارد که بخواهم آن را به مجازات دیگری تبدیل نمایم که خوب می‌دانم آن‌هم ناحق خواهد بود و مثلا اگر حبس و زندان را اختیار نمایم و قبول کنم که با بند و زنجیر عمرم را بگذرانم و مدام در تحت نظر و مراقبت و اختیار پاسبانان و مراقبتهای یازدهگانه باشم، آیا کار معقولی باشد و یا آنکه پول بدهم و مجازاتی را که برایم مقرر داشته‌اند، بخرم.

اما من پول ندارم و بنابراین، باید تا موقعی که پول آن را نپرداخته‌ام در زندان بمانم و این باز همان حبس و زندان است. شاید منتظرند برای خود مجازات تبعید بخواهم و تصور می‌کنم گاهی هم از چنین مجازاتی بدتان نیاید. چیزی که هست من چندان دلبستگی جنون‌آمیزی به زندگی ندارم و اینقدر عقل و شعور دارم که بفهمم جایی که شما که هموطنان

من هستید، نتوانستید سخنان مرا تحمل نمایید، بیگانگان به طریق اولی تحمل نخواهند کرد.

و بنابراین، محال است که من فکر تبعید را به خود راه دهم ... من خوب می‌دانم به هرشهری که روی بیاورم جوانان آنجا گرد من جمع خواهند شد و سخنان مرا خواهند شنید و اگر من آنها را برانم خود آنها به تبعید و زندان من همت خواهند گماشت و اگر آنها را نرانم پدران و کسان آنها مرا از شهر خود بیرون خواهند کرد. ممکن است درمیان شما یک نفر پیدا شود که بگوید ای سقراط حال که چنین است پس خاموشی گزین و دست از اظهار عقاید و افکار خود بردار، ولی برای من خیلی مشکل است که بتوانم به شما بفهمانم که تن دادن به چنین کاری برای من مقدور نیست ... از تمام اینها گذشته من خود را مستوجب عقوبتی نمی‌دانم. اگر تمکنی داشتم پیشنهاد می کردم معادل تمام ثروت و دارایی خودم جزای نقدی بپردازم زیرا از چنین معامله زیانی به من وارد نخواهد آمد و لیکن من چیزی در دستگاهم نیست و مبلغی که می‌توانم بپردازم بیشتر از یک مینه نیست و لهذا پیشنهاد می کنم که همین مبلغ ناچیز نقدی را که برایم میسر است بپردازم (باید دانست که در یونان قدیم شخص متهم حق داشت در مقابل مجازاتی که مدعی پیشنهاد می کرد خود او نیز پیشنهاد متقابلی تسلیم کند).

صدور حکم اعدام

... ای مردم، شما به ملاحظه اینهمه بیحوصلگی که از خود نشان دادید، شهرت زشتی پیدا خواهید کرد و اشخاصی که از بدگویی و تهمت درباره این شهر لذت می‌بردند، به شما توبیخ و سرزنش روا خواهند داشت که مرد دانایی چون سقراط را از بین بردید. من هرچند

از دانش و دانایی بی‌نصیبم، ولی بدگویان و بداندیشان شما برخلاف آن را ادعا خواهند کرد. اگر قدری صبر می‌کردید آرزوی شما به خودی‌خود برمی‌آمد؛ زیرا شما خود می‌بینید که من به سن پیری رسیده‌ام و در آستانه مرگ قرار گرفته‌ام. ولی در اینجا روی سخن من با همه نیست بلکه تنها با کسانی است که رأی به کشتن من داده‌اند ... اگر من محکوم شدم بعلت این نیست که دلایل و براهین قاطعی برای تبرئه خود نداشتم بلکه برای این است که از گستاخی و بیشرمی برکنار بودم و نخواستم مطالبی به شما بگویم که شنیدن آن برای شما لابد دلپسندتر و مطبوعتر بود؛ و هم نخواستم لابه و زاری کرده باشم و اشک بریزم. خلاصه آنکه، نخواستم کاری کرده باشم که درخور شأن و احترامم نباشد. من در موقع دفاع نه حاضر بودم که به قصد دفع مخاطره به کار پستی تن دردهم و هم نه‌اکنون از دفاعی که کرده‌ام پشیمانم. من مردن پس از چنین دفاعی را بر زندگی که در پرتو عجز و التماس نصیب شده باشد ترجیح می‌دهم؛ زیرا برای احدی سزاوار نیست که در مملکت یا در میدان جنگ بخواهد به هرقیمتی شده از مرگ جان بدر برد. چون اگر بنا باشد که کسی برای رهایی از خطر از اقدام به هرعملی و از گفتن هرسخنی بیم و باک نداشته باشد قیمتی برای جرأت و شرافتمندی باقی نمی‌ماند. نه برای من و نه برای احدی مجاز نیست، چه در مقابل محاکم چه در میدان جنگ، برای رهایی از مرگ بدین وسایل پست متوسل گردد ...

خلاصه آنکه در هرموقع خطرناکی اگر انسان خود را به بعضی کارها و پاره‌ای حرفها حاضر سازد، هزارها وسایل برای خلاصی از مرگ موجود است و رویهمرفته رهایی از مرگ کار مشکلی نیست؛ ولی خودداری از خیانت و کار زشت خیلی دشوارتر است ... شما مرا محکوم

به مرگ کرده‌اید و من بزودی معدوم خواهم شد، ولی دشمنان من از جانب حقیقت محکوم به ننگ و بدنامی شده‌اند. من به جزای خود می‌رسم و آنها نیز به جزای خود خواهند رسید ... در پایان سخن، ای اهالی آتن، خواهشی هم از شما دارم و آن خواهش این است که وقتی پسران من بزرگ شدند و به سن مردی رسیدند، اگر شما دیدید که آنها به پول و به مقام بیشتر توجه دارند، تا به پارسایی و تقوی، آنها را تبعید کنید؛ همچنانکه من خود شما را اذیت و آزار می‌دادم ... در جریان این دادرسی 281 نفر سقراط را مقصر دانسته و 275 نفر به بی‌تقصیری او رأی داده بودند. در ایامی که سقراط در زندان بود مکالمات جالب و دلپذیری بین او و «اقریطون» که یکی از شاگردان و یاران او بود درگرفت. همینکه روز مرگ فرارسید سقراط با زن و دو فرزند خود وداع کرد. در این موقع خادم زندان حاضر شده خطاب به او گفت:

«سرزنشی که به دیگران می‌کردم البته برای تو مورد نخواهد داشت، زیرا چون به آنان حکم قضات را ابلاغ می‌کردم که باید شوکران بنوشند بر من خشم می‌گرفتند و دشنام می‌دادند، اما تو را بردبارترین و رامترین و بهترین اشخاصی که به این زندان آمده‌اند، یافتم و یقین دارم که تو بر من غضبناک نیستی؛ و اگر خشم داری به کسانی است که سبب بدبختی تو گردیده‌اند و آنها را می‌شناسی. اکنون ای سقراط، می‌دانی با تو چه کار دارم. بکوش تا آنچه را که از آن گریز نیست با متانت تحمل کنی ... این بگفت و روی بگردانید و اشک ریخت و دور شد.» «192»

سقراط گفته او را اجابت کرده و جام زهر را تا آخر نوشید. در این موقع دوستان و یاران او زاری و شیون کردند، لیکن سقراط با متانت آنها را تسلی داد و لحظه‌ای بعد جان سپرد.

نقایص دموکراسی یونان

در دموکراسی یونان نکته جالب شرکت مستقیم افراد ذیحقوق در امور قضائیه، اجرائیه، و تقنینیه است. چنانکه دیدیم در کارهای قضائی عده کثیری را شرکت می‌دادند و امیدوار بودند ازاین‌راه کمتر حقی تفویت شود. برای هردادگاه حداقل صد نفر قاضی تعیین می‌کردند. می‌گویند در عصر پریکلس آتن 315 هزار جمعیت داشته که از این عده 30 هزار نفر بالغ و واجد حقوق شهرنشینی بودند و 15 هزار نفر غلام و 30 هزار خارجی بود. این خارجیان به علت فعالیتهای اقتصادی که با خارج از کشور داشتند از بعضی حقوق برخوردار بودند ولی حق نداشتند مالک زمین، یا شهرنشینی آتنی بشوند. از این جمع، چنانکه قبلا گفتیم، غلامان وضعی سخت و ناگوار داشتند و از کلیه حقوق فردی و اجتماعی محروم بودند.

زنان یونانی نیز از حقوق سیاسی و اجتماعی بی‌بهره بودند. کار زنان تنظیم امور داخلی، تهیه غذا و تربیت کودکان بود.

در یونان قدیم، آتن نیرومندترین دولت دریایی بود که در رأس اتحادیه بیش از دویست دولت شهری قرار داشت. دولتهای شهری از تفوق و رجحانی که آتنیان بر دیگران داشتند، سخت ناراضی بودند. جنگهای ایران و یونان و پیروزی یونانیان در جنگ «ماراتون» (در 490 ق. م.) و موفقیتهای بعدی آنها در جنگ با خشایارشا، اتکاء به نفس و قدرت آتنیان

---

(192). افلاطون، حکمت سقراط، ترجمه محمد علی فروغی، ص 145 به بعد (به اختصار).

را بیش‌ازپیش بالا برد. باوجود نقایصی که از طرز حکومت یونان یاد کردیم، یونان نخستین کشوری است که حکومت عامه را در محیطی محدود صورت عمل بخشید و به اقلیت صاحب حقوق اجازه داد در امور قانونگزاری، اجرائی، و قضائی کشور مداخله و اظهارنظر نمایند.

مظاهر تمدن و فرهنگ یونان

چیزی که تمدن یونان را از سایر کشورهای متمدن باستانی ممتاز می‌سازد، تنوع و ظرافت آثار هنری و عمق و رشد آثار علمی و فلسفی این ملت قهرمان است.

ورزشهای اولمپیک، تئاتر یونان، معماری، و ادبیات این سرزمین آمیخته به عقاید مذهبی است. یونانیان همواره در امور مهم زندگی با خدایان خود مشورت و از ایشان استمداد می‌کردند، و برای جلب حمایت خدایان نه‌تنها مواشی بلکه انسان را نیز قربانی می‌کردند.

مقررات مذهبی و اجتماعی

یونانیان معتقد بودند که روح انسان پس از مرگ، زندگی مجدد خود را در دنیای جدید آغاز خواهد کرد. به‌همین جهت، نسبت به گور مردگان و مراسم تدفین آن توجهی مخصوص داشتند و مانند بسیاری از ملل شرقی همواره با مردگان خود، لباس و آلات و لوازم زندگی او را به خاک می‌سپردند و بر گور آنان شیر و شراب می‌ریختند تا سدجوع کنند. در یونان هرخدایی به خانواده‌ای خاص منسوب بود و هیچکس جز پدران خود را ستایش نمی‌کرد و به عقیده آنان مردی که پسر نداشت تا ابد از غذا و هدایا محروم بود.

ازدواج برای بقای خانواده امری ضروری بود و با رضایت زوجین صورت می‌گرفت. مردان می‌توانستند زنان سترون (بی‌اولاد) را طلاق دهند و زنی دیگر اختیار کنند، در صورتیکه شوهر علت نازادن بود، زن باید خود را به برادر شوهر یا مرد دیگری تسلیم کند؛ تا صاحب فرزندی شود. پسری که از این نزدیکی به وجود می‌آمد فرزند شوهر اول محسوب می‌شد و می‌توانست آداب مذهبی را برای دوام خانواده و سعادت پدران انجام دهد. افلاطون قرابت را اشتراک در پرستش خدایان خانگی می‌دانست. مردم حق وصیت نداشتند و انتقال اموال و میراث طبق مقررات مذهبی صورت می‌گرفت. ولی با گذشت زمان، بتدریج مردم بر سنن و مقررات مذهبی و اجتماعی خود شوریدند؛ چنانکه افلاطون در یکی از آثار خود از زبان مردی که در حال مرگ است، چنین می‌گوید: «ای خدایان آیا در پیشگاه شما سزاوار است که مرا در اموال خویش اختیار نباشد و نتوانم آن را به میل خود میان دوستان به نسبت محبت هریک تقسیم کنم؟» آنگاه از قول قانونگزار، روش ظالمانه زمان خود را توضیح می‌دهد: «تو را در حیات خود نیز اختیاری نیست و در این جهان مسافری بیش نیستی.

پس، انجام این‌امور از حدود اختیار تو خارج است. وجوه و دارایی تو از آن خانواده تو یعنی در اختیار اعقاب و اسلاف تست.»

پدران نه تنها ریاست مذهبی خانواده را به عهده داشتند، بلکه از حقوق و اختیارات زیرین نیز برخوردار بودند: حق قبول یا رد فرزند، حق طلاق دادن زنان (خواه به علت نازا بودن یا به علت بدکار بودن)، حق شوهر دادن دختر، و زن دادن پسر، حق خارج ساختن پسر از قیمومت و قبول پسری به فرزندی خود. در محاکمه زنان و فرزندان که در محیط خانواده صورت می-

گرفت، حق قضاوت قطعی با پدر بود و او می‌توانست حتی فرزند و زن خود را محکوم به مرگ کند.

یونانیان زمانی خدایان را یار و مددکار خویش و گاهی دشمن خونخوار خود می‌شمردند و اگر با انجام تشریفات و مراسم مذهبی از آنان اثری نمی‌دیدند معبد و خدایان خود را سنگسار می‌کردند. چنانکه گفتیم با تکامل اجتماع و ترقی وسایل تولیدی، بتدریج در کلیه شؤون مذهبی و اجتماعی و مذهبی یونانیان تغییرات عظیمی پدیدار شد.

قوانین سولون و الواح دوازدهگانه، بنیان انتظامات ثابت قدیم را سست نمود. بموجب مقررات جدید، تقسیم میراث پدر بین تمام برادران تجویز گردید. به پدران اجازه داده شد که در وصیت آزاد باشند. حق فروش پسر یا دختر در صورتی که گناهی مرتکب نشوند، از پدران سلب گردید. به این ترتیب، بعضی از مقررات مذهبی جای خود را به قوانین اجتماعی، که کمابیش براساس مصالح اجتماعی تدوین شده بود، سپرد و با ظهور متفکرین و فلاسفه و سوفسطاییان و شکاکان، بنیان عقاید عمومی نسبت به خدایان و مقام و منزلت آنان سست گردید. سقراط نیز بشدت با معتقدات مذهبی و آداب و سنن ناصحیح زمان خود به مبارزه بر- خاست. ارسطو، علیرغم کهنه‌پرستان زمان خود، گفت نباید آنچه را که با عادات نیاکان ما موافقت دارد پذیرفت بلکه باید آنچه را که بنفسه نیکو و پسندیده است جستجو نمود. وی قانونی را خوب می‌دانست که به حق و عدالت مقرون باشد و می‌گفت: «قوانین و نظامات بشری باید بمرور زمان تغییر پذیرد. رواقیون نیز در راه تحول و انقلاب فکری مردم عصر خود عامل مؤثری بودند؛ یکی از آنان می‌گفت به عموم افراد بشر باید مانند افراد یک شهر نگریست و آنان را از حقوق مساوی برخوردار نمود. «193»

نمایشنامه‌های یونانی

در میان ملل غرب، یونانیان قبل از همه در راه تهیه صحنه‌ها و نمایشهای تراژدی و کمدی رنج برده‌اند. آتنیان در آغاز امر به احترام خدای شراب، مجالس رقص و سرور برپا می‌کردند، ولی از قرن ششم ق. م. به بعد، بازیگران و هنرپیشگان برای نشان دادن منظور خود در صحنه نمایش بیش‌ازپیش صرف وقت کردند تا در مسابقاتی که به این منظور داده می‌شد، پیروز شوند و جایزه‌ای به کف آرند.

«اسکولوس» (آشیل) (525- 456 ق. م.) و «سوفوکل» (496- 406 ق. م.) از کسانی بودند که در این مسابقات با کسب موفقیت شرکت کرده‌اند. نمایشات در محلی سرگشوده صورت می‌گرفت و بازیگران، برخلاف امروز، خود را در پشت نقاب مستور می‌کردند و مطالب را با لحن و صدای مخصوصی ادا می‌کردند. کفشهای پاشنه بلند و لباس مخصوص بر تن می‌کردند و غالبا منظور از این نمایشات، نشان دادن جنبه‌های ضعف اخلاقی مردم و برانگیختن احساسات تماشاچیان بود. در نمایشهای تفریحی (کمدی) نمایش‌دهندگان سعی می‌کردند تماشاچیان را از راه تفریح و خنده وادار به اندیشه کنند. «آریستوفانس» (445- 385 ق. م.) کمدی- نویس معروف یونان در نمایشهایی که به عناوین مختلف می‌داد، نقاط ضعف همشهریان خود را آشکار می‌کرد و در لباس هزل و مسخرگی آنان را از ادامه روشی که پیش‌گرفته بودند،

---

(193). «مقررات مذهبی و اجتماعی» از: تمدن قدیم، پیشین، ص. 28 به بعد، اخذ شده است.

بازمی‌داشت. در عالم شعر و ادبیات نیز یونانیان علاوه بر حماسه هومری آثار ادبی دیگری به وجود آوردند: سافو «194» غزلهای عاشقانه سرود، پیندار «195» قصاید دلنشین گفت؛ از جمله در مدح یک برنده مسابقه چنین می‌گوید:

آنکه او ناگهان جایزه‌ای می‌برد،
در سالهای شاداب جوانی امیدش بلند می‌گردد،
مردیش بال درمی‌آورد،
در دل خود چیزی دارد که از ثروت برتر است،
اما دوران شادی آدمی کوتاه است
...

در هنر ساختمان و معماری نیز یونانیان آثار جالبی به وجود آورده‌اند که مهمترین آنها «پارتنون» و ساختمانهای «آکروپولیس» است. پارتنون که بین سالهای 447- 432 ق. م. برپا شده است، در عین سادگی بسیار بغرنج و دارای ریزه‌کاریهای هنری است؛ ستونهای یکپارچه و خیاره‌دار آن نظر بینندگان را جلب می‌کند. این بنای تاریخی اکنون به صورت ویرانه‌ای درآمده است. مهمترین مجسمه‌های یونانی، مجسمه معروف «ونوس دومیلو» و مجسمه «زینوس» در المپ و چند شاهکار دیگر است که اکنون اکثر آنها از بین رفته است. مجسمه‌های مرمرین یونانی بطرزی استادانه رنگ می‌شدند. «مجسمه‌سازان عصر پریکلس در نمودار ساختن بدن انسان به حد اعلای قدرت و مهارت رسیدند، مثلا مجسمه وزنه پرتاب کن که «مورون» ساخته است به نحو جالبی یک وزنه پرتاب کن برهنه را، در

آن لحظه که پیش از پرتاب وزنه، همه عضلاتش بر هم آمده است و نوک پای چپش در زمین کشیده می‌شود نشان می‌دهد.» «196»

علم یونانی

چنانکه قبلا گفتیم یونانیان وارث فرهنگ و تمدن شرقیان هستند.

بازرگانان ایونی ضمن مراوده و آمدورفت در ممالک آشور، مصر و ایران فقط پارچه‌های قیمتی، ادویه و مواد معطر به دست نمی‌آوردند بلکه از ذخایر علمی، فرهنگی و اخلاقی و فنی این کشورها نیز استفاده می‌کردند و حاصل مطالعات خود را به کشور یونان به ارمغان می‌آوردند؛ مثلا یونانیان ضمن بررسی در تمدن بابلی به این حقیقت پی‌برده‌اند که اهالی بابل طریقه بدیعی برای ساختمان گونیا می‌دانند، یعنی مثلثی رسم می‌کنند که اندازه طول اضلاع آن بترتیب 3 و 4 و 5 باشد و یک زاویه چنین مثلثی حتما قائمه می‌شود. و یا مصریها برای محاسبه کسور، طرق جالبی در دست دارند و فلان کار را با فلان تدبیر انجام می‌دهند.

به این ترتیب، دانش شرقی در ایونی نفوذ کرد و در این محیط مساعد تمام عوامل عجیب و ماوراء الطبیعه آن طرد گردید. در حدود 650 ق. م. غنی‌ترین شهرهای ایونی یعنی شهر «ملطیه» که مرکز مبادلات تجاری و فکری آن روز بود بوسیله دانشپژوهان کنجکاو خود بیش از سایر بلاد یونانی به تجزیه و تحلیل آراء و عقاید خارجی پرداخت. متفکرین این سرزمین سعی می‌کردند بدون توجه به اراده و عمل خدایان، به علل طبیعی امور و خواص نمودها پی‌ببرند.

قدیمترین این فلاسفه که خود را فیزیولوگ «197» می‌خواندند، طالس بود که در حدود 637

---

(194).Sappho

(195).Pindar

(196). تاریخ تمدن غرب، پیشین.

(197).Physiologue

ق. م. در ملطیه متولد شد. وی ضمن فعالیتهای سیاسی به کارهای علمی نیز علاقه داشت.

او در سفری که به مصر کرد در حضور شاه و اعضای دربار و روحانیون بوسیله طول سایه هرم، ارتفاع هرم را اعلام داشت و بزرگان را دچار حیرت و شگفتی نمود؛ و موقعی به این عمل مبادرت کرد که سایه هرم با ارتفاع آن برابر بود. وی بدون آنکه دلیل و برهانی اقامه کند به کشف احکام زیر توفیق یافت:

1. هریک از اقطار دایره، آن را به دو جزء مساوی تقسیم می کند.

2. زوایای طرفین قاعده یک مثلث متساوی الساقین، با یکدیگر برابرند.

3. از تقاطع دو خط راست، دو زاویه متقابل به رأس به دست می‌آید که باهم برابرند.

4. هر مثلث قائم الزاویه را می‌توان در یک نیمدایره محاط کرد.

به احتمال قوی طالس بعضی اطلاعات جدید از قبیل فهرست خسوف و کسوف و غیره را از مصر با خود به یونان آورد. وی می‌توانست با تقریب بسیار، خسوف و کسوف را به همان طریقی که بابلیها در دو هزار سال پیش از آن می‌دادند، پیش‌بینی کند ... «به عقیده آبل ری «198» شاید مدتی در حدود یک قرن طول کشید تا یونانیها توانستند همه معلوماتی را که اهالی کلده به آن دسترسی یافته بودند، بیاموزند و به میل خود در آن دست ببرند.» در همان ایام که خدایان گوناگون بر عقاید و افکار مردم یونان حکومت می‌کردند، و مردم بی‌علم و اطلاع در مقابل آنها تعظیم و سجود می‌کردند، طالس شجاعانه قیام کرد و طبیعت را از قید خدایان و قوای ماوراء الطبیعه نجات داد. مردم به او می‌گفتند: علت اینکه باران می‌بارد آن است که خدای باران چنین خواسته است؛ اما وی جواب داد، نه اینطور نیست، خدایان کاری به این کارها ندارند بلکه هوا تبدیل به آب شده است و به زمین می‌ریزد.

شیمیدانهای امروز 92 عنصر در طبیعت تشخیص داده‌اند و کیمیاگران قدیم فقط چهار عنصر می‌شناختند ولی طالس فقط به وجود یک عنصر که آن آب بود عقیده داشت.

محیط مناسب ایونی، با ظهور سلاطین مستبد محلی و حمله ایرانیان، وضع دیرین را از دست داد. عده زیادی از فلاسفه و دانشمندان در نتیجه نامساعد بودن شرایط، راه فرار پیش گرفتند و جمعی بوسیله حکومت وقت تبعید شدند؛ از جمله فیثاغورس از «ساموس» تبعید گردید.

این شخص که از نظر افکار اجتماعی مردی محافظه‌کار و مرتجع بود، با جهان‌بینی مثبت ایونیها نیز به سختی مبارزه نمود و خود نیز هیچ فکر بدیع علمی اظهار نکرد؛ ولی پیروان او برای عدد، مقام ممتازی قائل بودند. برای آنها حتی محاسبه، چهار عمل اصلی جمع، تفریق، ضرب و تقسیم کاری عادی بود. عده‌ای از پیروان این مکتب، اعداد زوج و فرد را از هم متمایز کردند و مجذورات و مکعبات اعداد را به دست آوردند. «چرتکه را از مصریان به عاریت گرفتند و آن مبدأ پیدایش جدول ضرب گردید.» به عقیده آنها اشیاء همه از نقاطی تشکیل یافته‌اند که در پی یکدیگر قرار دارند. مثلا خط راست از اجتماع یک عده نقاط واقع بر یک استقامت تشکیل یافته است ... تمام جهان را می‌توان بوسیله اعداد صحیح و یا بوسیله کسور نمایش داد.

---

(198).Abel Rey (0781- 4491 م.) فیلسوف مورخ علوم، اهل فرانسه.

مریدان فیثاغورس عادت داشتند که اکتشافات علمی خود را به استاد نسبت دهند ولی این روش دوام نیافت. عده‌ای از پیروان استاد، ضمن مطالعات خود، پی‌بردند که در عالم چیزهایی وجود دارد که نمی‌توان با اعداد صحیح و یا کسری بیان کرد؛ و این جمله اعلام جنگ با مذهب فیثاغورسی بود. به‌همین علت، پس از چندی پیروان استاد به دو دسته تقسیم شدند:

عده‌ای که به سنن قدیم و عقاید عرفانی خود پابند بودند، دور هم جمع شده به اشاعه تعالیم استاد پرداختند؛ و جمعی دیگر که علم را برتر از کهنه‌پرستی دیدند، رفقای قدیم را رها کرده به تحقیق و تعمق در مسائل علمی مشغول شدند. در نتیجه مطالعات پیگیر دسته

اخیر در هندسه مسطحه پیروزیهای بزرگی به دست آمد و قضایای تازه‌ای کشف گردید؛ از اینقرار:

«مجموع زاویای داخلی هرمثلث مساوی با دو قائمه است ...» سپس از مشاهده طریقه فرش کردن کوچه‌ها به این نتیجه رسیدند که صفحه را می‌توان فقط با مثلث متساوی الاضلاع یا مربع یا 6 ضلعی منتظم پوشاند و نه با سایر اشکال منتظم. و آنگاه به اشکال فضائی پرداخته هرمی را که چهار وجه متساوی دارد در نظر گرفتند و از مکعب که دارای 6 وجه متساوی است، سخن گفتند ... سپس قضیه زیبای مجذور وتر مثلث قائم الزاویه را در مورد انواع مثلث قائم الزاویه تعمیم دادند ... علاوه‌براین، اصول مختصری درباره دایره و اندازه‌گیری مساحت و اشکال فضائی ذکر کردند. نتیجه این کارها آن شد که در حساب نیز مطالعاتی شود ... بین حساب و هندسه رابطه‌ای برقرار شد و حتی یک نوع جبر بدون حرف به وجود آمد که معادلات درجه اول و دوم در آن مورد استعمال قرار گرفت.

این پیروزیها که در نیمه دوم قرن پنجم ق. م. به دست آمد، متوقف نگردید. یکی از فرزندان با ذوق یونان مسأله ترسیم خط عمود بر خط دیگر را حل کرد و نشان داد که چگونه می‌توان زاویه‌ای برابر با زاویه دیگر رسم کرد و تاجر ورشکسته‌ای به نام ابقراط، اولین کتاب هندسه را تألیف کرد و تصمیم گرفت مسأله تربیع دایره را حل کند؛ یعنی مربعی رسم کند که مساحت آن با مساحت دایره مفروض برابر باشد. ابقراط برای حل مسأله به کمک خطکش و پرگار، دایره را به قطعاتی چند تقسیم کرد و مساحت هریک از قطعات دایره را که به شکل هلال بود، پیدا کرد و سپس مساحت هلالها را (که اهله ابقراط می‌باشد) با هم جمع کرد.

چون عدد (پی) دارای بینهایت رقم اعشاری بود ابقراط می‌خواست راه ساده‌تری به دست آورد.

بالاخره یک ریاضیدان یونانی موفق گردید یک کثیر الاضلاع منتظم 384 ضلعی در دایره محاط کند و به این ترتیب، مقدار پی را با تقریب نزدیک به حقیقتی به دست آورد.
پیروزیهای علمی در رشته هندسه و ریاضیات پس از چندی متوقف گردید. افلاطون با اینکه بر سر در آکادمی حک کرده بود «هرکس هندسه نمی‌داند اینجا داخل نشود» به هیچ‌وجه حاضر نبود هندسه را از لحاظ علمی مورد مطالعه قرار دهد؛ و حتی کسانی را که علم هندسه را برای استفاده‌های عملی مورد مطالعه قرار می‌دادند سخت لعن و سرزنش می‌کرد.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 316

انتقال مراکز ملی از یونان به اسکندریه

اسکندر مقدونی پس از حمله به مصر، شهر اسکندریه را بنا کرد. پس از مرگ او یکی از سردارانش به نام «بطلمیوس» در 323 ق. م.

سلسله جدیدی به نام «بطالسه» به وجود آورد و شهر اسکندریه را پایتخت این دولت قرار داد. پس از آنکه در حدود قرن چهارم ق. م. تمدن یونانی محکوم به شکست گردید، حوزه مطالعات علمی و فلسفی از یونان به اسکندریه منتقل گردید. اسکندریه از برکت موقعیت مناسب جغرافیایی، دروازه شرق و غرب محسوب می‌شد و محققین این ناحیه می‌توانستند در محیط مساعدی که به همت بطلمیوس، سردار نامی اسکندریه، پدید آمده بود، به مطالعات علمی و عملی دامنه‌داری دست بزنند؛ بخصوص که در این ایام در شهر

زیبای اسکندریه رصدخانه، کتابخانه و محلهایی برای تربیت و نگهداری انواع حیوانات و نباتات وجود داشت. می‌گویند در کتابخانه اسکندریه ششصد هزار جلد کتاب وجود داشت و اهل تحقیق می‌توانستند با آزادی کامل از تمام منابع و وسایل موجوده برای بررسیهای علمی استفاده کنند. در چنین شرایطی بود که «اقلیدس» معلم بزرگ هندسه، که در حدود 330 ق. م. در آتن متولد شده بود، در سی‌سالگی، به خواهش بطلمیوس، برای تدریس عازم اسکندریه شد و پس از مدتها رنج و مطالعه کتابی در هندسه نوشت که مدت 20 قرن تمام هرگونه تغییری در آن، توهین به مقدسات شمرده می‌شد. و حتی امروز نیز هندسه اقلیدس در دبیرستانها با تغییری جزئی تدریس می‌شود.

به عقیده پیرروسو، پس از کتاب مقدس انجیل که کثیر الانتشارترین کتب جهان است نوبت به کتاب هندسه اقلیدس می‌رسد که سه قرن قبل از میلاد مسیح نوشته شده و مکرر به زبانهای مختلف جهان ترجمه و منتشر گردیده است. اقلیدس به کمک نبوغ و استعداد خود توانست اکتشافات مبهم و کتب متفرق گذشتگان را مرتب و منظم سازد.

بطلمیوس (168- 90 ق. م.)

دانش اسکندریه

به نظر ولز، «بطلمیوس از میان همه یاران جوان اسکندر گویا در آوردن سازمان منظم علمی که ارسطو به دربار فیلیپ مقدونی رواج داده بود، بیشتر کوشید. بطلمیوس مردی بود باهوش، فوق العاده، و آفریننده و متعادل، با واقع- بینی ... موزه‌ای که در اسکندریه برپا کرد، نخستین دانشگاه جهان بود. همچنانکه از نامش برمی‌آید آن را برای خدمت موزه‌ها

اختصاص داده بود ... اصولا دانشگاهی بود از مردم دانشمند که بیشتر به کارهای پژوهش و ثبت می‌پرداختند و همچنین تا حدودی آموزش می‌دادند ...

به ویژه پژوهشهای سیاسی و جغرافیایی ایشان درست و خوب بود. نامهای اقلیدس که هر دانش‌آموزی آن را می‌شناسد و اراتوستن که اندازه زمین را گرفت و رقم او تنها 50 میل از

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 317

قطر درست زمین کمتر بود، و آپولونیوس، که در مخروطات پژوهش کرده، هنوز هم مورد استفاده آموزشی است. هیپارک، نخستین کسی بود که دست به کار فراهم ساختن فهرست ستارگان و کشیدن نقشه فلکی زد ... هرون نخستین ماشین بخار را طرح افکند. ارشمیدس برای تحصیل به اسکندریه آمد و با موزه همواره مکاتبه داشت ... اما این اخگر دانش اسکندریه بیش از صد سال نپایید ... سازمان آن‌چنان طرح نشده بود که بتواند رشته اندیشه و دانش را ادامه دهد؛ زیرا دانشگاهی پادشاهی بود و استادان به فرمان فرعون گمارده می‌شدند.» «199»

ارشمیدس

ولی ارشمیدس تنها به تکمیل تتبعات دیگران اکتفا نکرد بلکه خود مبدع و مکتشف بزرگی بود. وی در سال 287 ق. م. در «سیراکوز» متولد شد و وقتی که به اسکندریه آمد اقلیدس مرده بود. وی با عده‌ای از دانشمندان بزرگ عصر خود نظیر کانون «200» ریاضیدان و اراتوستن «201» (مدیر کتابخانه و اولین کسی که برای اندازه‌گیری زمین

اقدام کرده است) طرح دوستی ریخت و با آنان مکاتبه داشت؛ و ضمن مطالعه این نامه‌هاست که می‌توان به اکتشافات بزرگ او پی‌برد.

در ایامی که سیراکوز در محاصره رومیان بود، برای طرد دشمن به ارشمیدس متوسل شدند؛ او با استفاده از اهرم و چرخ و قرقره، ماشینهایی ساخت و آنان با کمک آنها به پرتاب سنگها و وزنه‌های بسیار عظیم بر سر پیاده‌نظام دشمن مشغول شدند و کاری کردند که بینظمی و شکست در قشون رومیها افتاد. علاوه‌براین، ماشینهای بزرگی بر برج و باروی شهر قرار داده بوسیله آنها دیرکهای بزرگی به‌طرف کشتیهای دشمن می‌فرستاد و بوسیله چنگکها، کشتیها را از جا می‌کندند و به یک ضربت در دریا غرق می‌کردند.

در نتیجه تدابیر علمی ارشمیدس، مدت سه‌سال سردار رومی با عدم موفقیت مواجه بود. سرانجام به حیله متوسل شدند و شهر را ناگهان از پشت‌سر مورد حمله قرار دادند و درحالی‌که مردم با بیخبری سرگرم تهیه مقدمات جشن بزرگی بودند متجاوزین وارد شهر شده به قتل و غارت مشغول شدند؛ و در این حال، ارشمیدس که در یکی از میدانهای

ارشمیدس (287 تا 212 قبل از میلاد)

---

(199). کلیات تاریخ، پیشین، ص 471 (به اختصار).

(200). Canon

(201). Eratosthene

عمومی نشسته و شکلی در روی شنها رسم کرده و مشغول مطالعه آن بود، بوسیله سرباز گمنامی که شاید قصد دزدیدن وسایل کار او را داشت، کشته می‌شود. دانشمندان، ارشمیدس را بزرگترین نابغه دنیای عتیق و پدر مستقیم دکارت و نیوتون و لایب نیتس می‌دانند. «وی دو هزار سال از معاصرین خود جلوتر بود و اگر معاصران وی می‌توانستند آثار او را بفهمند و آنها را تعقیب کنند ریاضیات می‌توانست از قرن سوم قبل از میلاد مسیح به همان ترقیاتی نایل شود که از قرن هفدهم بعد از میلاد به آن دست یافت؛ و علم فیزیک نیز می‌توانست از همان زمان، دانش تجربی زمان گالیله بشود ... ارشمیدس توانست سطح و حجم اجسامی از قبیل کره و استوانه و مخروط را حساب کند و گذشته از آن، سطح محدود به منحنیاتی از قبیل سهمی و منحنی پیچی را به دست آورد. وی اولین کتاب را در علم استاتیک «202» یعنی علمی که از تعادل اجسام گفتگو می‌کند، نوشت. در این کتاب، اصول اساسی مربوط به مرکز ثقل و اهرم و اکتشافات دیگری دیده می‌شود که بدون شک لازمه آنها مبانی عمیق تجربی بوده است ... بیهوده نبود که ارشمیدس اظهار کرد: «نقطه اتکائی به من بدهید تا به کمک اهرم خود، جهان را بجنبانم» ... بعد از اختراع استاتیک، ارشمیدس هیدروستاتیک یا علم تعادل مایعات را به وجود آورد. می‌گویند دوست عالیمقام او هرون دستور داده بود تاج بزرگ زیبایی از طلا برایش بسازند. بعد از پایان کار حدس زدند شاید زرگر مقداری از طلا را ضبط کرده و به‌جای آن نقره به کار برده است. برای حل مشکل به دوست خود ارشمیدس مراجعه کرد. وی پس از مطالعات بسیار، روزی در حمام از کم شدن وزن خود در آب دریافت که اجسام را می‌توان بوسیله وزن مخصوصشان مشخص کرد؛ و این وزن بخصوص بوسیله وزن آب هم- حجم آنها مشخص می‌شود.

وی پس از کشف این راز، لخت و عور از حمام بیرون آمد و فریاد کشید «یافتم، یافتم». از این اصل مشهور ارشمیدس این نتیجه حاصل گردید که «اگر جسمی در مایعی غوطه‌ور شود از پایین به بالا فشاری بر آن وارد می‌شود که با وزن مایع جابه‌جا شده متعال است.» در نتیجه مطالعه در این علم تعادل مایعات بود، که او پیچ معروف ارشمیدس را اختراع کرد و آن دستگاهی برای بالاکشیدن آب بود که در آن زمان بسیار معمول بود و در یکی از نقوشی که اخیرا

هیپارک قرن دوم قبل از میلاد

Statique.(202)

در خرابه‌های شهر «پمپئی» به دست آمده، شکل آن دیده می‌شود که غلامی با پای خود آن را به حرکت درمی‌آورد. ارشمیدس و همفکران او در عصری که استفاده عملی از علم، کاری قابل تحقیر بود، با نهایت شجاعت با روش معمول زمان و عقاید افلاطونی مخالفت کردند و علم را از تنگنای ماوراء الطبیعه به میدان کار و عمل و صحنه زندگی پیش راندند و برای نخستین‌بار دانش را به نحو مؤثری به خدمت بشر درآوردند.

ترقی علم نجوم

ترقی هندسه و ریاضیات و پیشرفتهایی که در این زمینه‌ها حاصل شده بود، راه را برای حل مشکلات نجومی آسان کرد. هیپارک «203» نجوم قدیم را قدمی چند به جلو راند. طی

دهها قرن، حاصل رصدهای بزرگ روحانیان و کاهنان مصری و مطالعات نجومی بابلیان از بین النهرین به محیط دانش‌پرور اسکندریه منتقل شده بود.

از قرن چهارم ق. م. مصالح لازم برای ساختمان هیأت «کوپرنیک» فراهم می‌گردید.

هراکلید «204»، مرید افلاطون، گفت زمین در یک شبانه‌روز به دور محور خود دوران می‌کند؛ و مانند هیپارک درباره محل زمین معتقد بود که درست در مرکز عالم قرار دارد.

ولی آریستارک «205» با این نظر مخالفت کرد و گفت، خورشید در مرکز عالم قرار گرفته و زمین در مدت یک سال به دور آن دوران می‌کند. این دانشمند که در سال 131 ق. م. در شهر «ساموس» متولد شده بود در کتابی که به نام درباره عظمت و فواصل خورشید و ماه نوشته برای اولین‌بار ثابت می‌کند که زمین، مرکز عالم نیست بلکه در دستگاه منظومه شمسی بین زهره و مریخ قرار دارد. این اظهارنظر گستاخانه سبب اعتراضات شدیدی علیه او گردید تا جایی که او را کافر خواندند و گفتند: «چطور می‌خواهند آتش مقدس ابدی را از اجاق خدایان بربایند، چه جسارت بزرگی!»

طب ابقراطی

معالجه و مراقبت از بیماران از قدیم در مشرق زمین و یونان معمول بود و متخصصین طبی آن ایام سعی می‌کردند تا روح خبیثی که وارد بدن مریض شده است به کمک ادعیه و اوراد خارج کنند. از قرن چهارم ق. م.، یعنی از همان ایامی که تمدن در راه رشد و کمال پیش می‌رفت، عده‌ای از روحانیون پرستار در ضمن عمل دریافتند که معالجه و دوا بیش از ادعیه و اوراد در بهبود حال بیماران مؤثر است.

به‌همین علت، کم‌کم اطبای زمان، خدایان را رها کرده و به پیروی از روش طالس و سایر فیزیولوگها به تحقیق و تجربه مشغول شدند و از آزمایشها و مطالعات کسانی که در میدانهای ورزشی، مصدومین و مجروحین را معالجه می‌کردند، استفاده کردند. در بعضی از مدارس، برای اطلاع از ساختمان بدن، به تشریح حیوانات پرداختند و حاصل مطالعات خود را نوشتند. در بعضی دیگر از محافل علمی، به مطالعه احوال بیماران پرداختند و با توجه به علایم و آثار امراض، صور مختلف بیماریها را یادداشت کردند.

ابقراط پدر علم و طب

نتیجه بررسیهای گذشتگان را شخصی به نام ابقراط «206» مورد مطالعه قرارداد. این مرد را که در سال 460 ق. م. در جزیره «کرس»

---

(203) Hipparchus.

(204) Heraclide.

(205) Aristarque.

(206) Hippocrate.

متولد شده بود، و پدر علم طب خوانده می‌شود، نباید با همنامش که ریاضیدان بود اشتباه کرد. درباره مقام و ارزش ابقراط، افسانه‌های بسیار گفته‌اند. در آغاز قرن سوم ق. م.

جمعی از دانشمندان، 59 کتاب طبی را به نام مجموعه ابقراطی جمع‌آوری کردند، ولی ظاهرا فقط دو یا سه کتاب از آنها اثر فکر ابقراط است و بقیه، که اهمیت کمتری دارد، گویا از مریدان او باشد. در زمان این دانشمند، نظریه چهار عنصری مورد قبول اطبای زمان بود و تصور، می- کردند که بدن انسان از عنصر خاک، آب، هوا و آتش تشکیل شده و به این چهار عنصر چهار کیفیت گرم و سرد و خشک و مرطوب را نسبت می‌دادند. از این چهار کیفیت چهار طبع را به وجود می‌آوردند: صفرا (از کبد)، سودا (از طحال)، بلغم و دم. بقراط عقیده داشت:

چار طبع مخالف سرکش چند روزی شوند باهم خوش
چون یکی زین چهار شد غالب جان شیرین برآید از قالب

[سعدی]

اطبای قدیم برای حفظ تعادل بدن و جلوگیری از غلبه یکی از طبایع، پرهیز درخوردن غذا، امساک، حجامت و خوردن مواد مهوع و فصد را تجویز می‌کردند؛ یعنی همان علم طبی که در دوره «مولیر» در فرانسه رواج داشته و تا قبل از رسوخ تمدن غرب در ایران نیز مورد قبول بود. اطباء از اسرار درون بدن اطلاعی نداشتند. تنها نظریه علمی و با ارزشی که منسوب به بقراط است روش حدسی و احتمال مرض از روی آثار و قراین است. ابقراط و پیروان او بدون آنکه از میزان الحراره و دستگاه گوشی اطباء امروزی استفاده کنند، سعی می‌کردند از راه معاینه و دقت در وضع صورت، چشمها، زبان، دستها، حالت عمومی، اخلاط، و مدفوعات، به نوع بیماری پی ببرند. پدر علم طب برای تشخیص بیماری چنین می‌گوید: «باید هرچه را که می‌توان دید و شنید و احساس کرد مورد دقت قرارداد.

قضاوت طبیب بوسیله چشم‌وگوش و دست و بینی به عمل می‌آید؛ باید نگاه کرد، گوش کرد، لمس کرد، بو کشید، و چشید.»

در کتاب دیگری به نام: آبها، هواها، مکانها از تأثیر هریک از این عوامل در کیفیت مزاج انسان، با استادی تمام گفتگو می‌کند. در آن زمان، برای مرض صرع، مبادی ماوراء الطبیعه قائل بودند، ولی ابقراط علیه این نظریه قیام می‌کند و می‌گوید: «به نظر من در این مرض هیچ عامل مقدسی بیش از امراض دیگر دخالت ندارد این مرض، مثل سایر امراض، علل طبیعی دارد.» ابقراط در رساله‌ای که درباره آب‌وهوا و مسکن نوشته، می‌گوید: «انسان می‌تواند با اعتماد کامل بدن خود را در برابر سرما قرار دهد به شرط آنکه بعد از غذا و بعد از ورزش نباشد ... برای بدن انسان خوب نیست که در معرض سرمای زمستان قرار نگیرد ...»

در سوگندنامه ابقراط از وفاداری شاگرد به استاد سخن رفته و تعهد شده است که شاگرد آموخته‌ها و دانسته‌های خود را از فرزندان خود و فرزندان استاد و شاگردان سوگند خورده خود دریغ نورزد. دردهای بیماران را تا حد امکان درمان کند و به اغوای دیگران کسی را مسموم نکند. داروی سقط جنین ندهد، در کار جراحان مداخله نکند و در حفظ اسرار بیماران بکوشد. پس از مرگ ابقراط، عده‌ای از شاگردانش درباره مقام طبی او افسانه‌ها گفتند، و به ثبت و ضبط کلمات قصار او، که ارزش طبی داشت، همت گماشتند. ابقراط اعتدال را، راز صحت و

سلامتی می‌دانست و می‌گفت افراط در خواب و افراط در بیداری، هردو زیان‌آور است.

علم طب در شهر دانشپرور اسکندریه به سیر تکاملی خود ادامه داد. فرمانروایان این شهر با سخاوت بسیار برای رشد علوم و معارف بشری به تأسیس دانشکده‌ها و کتابخانه‌های بزرگ مبادرت کردند. دانشجویان از ممالک اطراف برای کسب علم به این شهر هجوم آوردند؛ تعداد آنها را تا 14 هزار نفر گفته‌اند. برای پذیرایی بیماران و مطالعه در احوال آنها بیمارستانهای بزرگی برپا کردند و چون مذهب و ماوراء الطبیعه چندان مزاحم علم نبود پزشکان شروع به تشریح نعش مردگان کردند. معروف است که پزشکی به نام هروفیل «207» اشخاص جانی محکوم به اعدام را تشریح می‌کرد. او در حدود سیصد سال ق. م. اعلام کرد که مغز مرکز هوش است. وی شریانها و ریه‌ها را مشخص کرد و تعداد ضربات را با کمک ساعت شنی معین نمود. وی زندگی را محصول چهار نیروی اساسی یعنی نیروی غذایی، حرارتی، متفکره و احساساتی می‌شمرد و محل آنها را بترتیب: کبد، دستگاه هضم، قلب، مغز، و اعصاب می‌دانست. اراسیسترات «208» بیش از هروفیل به وظایف الاعضا اهمیت می‌داد. او اول کسی است که جریان خون را بیان کرده است؛ به عقیده او خون منشأ حیات است و هوا بعد از تنفس وارد شریانها می‌شود و نیرو و انرژی را با خود همراه می‌برد. در همین ایام، پژوهش در رشته‌های مختلف طب آغاز گردید. علم امراض زنانه، چشم‌پزشکی، ادویه- شناسی بوسیله اطبای اسکندریه در خط کمال پیش‌رفت و به قول پیرروسو، همانطور که ارشمیدس راه را برای نیوتون و لایب نیتس بازکرد و آریستارک مقدمه کار گالیله و کوپرنیک را به وجود آورد، هروفیل و اراسیسترات نیز پس از ابقراط، راه را برای تحقیقات کسانی نظیر میشل- سروه «209» و وزال «210» و هاروی هموار کردند؛ ولی پیشرفتها و موفقیتهای علمی قرن دوم و سوم ق. م. چندان نپایید و فرهنگ دنیای عتیق راه افول پیش‌گرفت و قرنهای فراوان گذشت تا بار دیگر علوم اسکندریه احیاء شد و بازار مطالعات تجربی رواج گرفت. «211»

در روزگار خیلی قدیم، انسان بطور دسته‌جمعی زندگی می‌کرد و بر اثر نقیصه‌های کمی و کیفی که در ابزارهای تولیدی وجود داشت نمی‌توانست مایحتاج زندگی خود را تأمین کند، به‌همین علت، بشر ابتدایی همواره در تلاش بود که قوت و غذای بخورونمیری برای خود فراهم کند و مجالی برای تفکر و اختراع ادیان و مذاهب مختلف نداشت؛ ولی این وضع دوام نیافت و در طی قرون متمادی، انسان به کمک تجربه و عمل، در جریان کار تولید، به کشفیاتی نایل آمد و به ساختن افزارهای فلاحتی و صنعتی توفیق یافت و در نتیجه محصول اضافی زاید بر مصرف شخصی به دست آورد. از این زمان، بتدریج عده‌ای، که زور و قدرت بیشتری داشتند، وسایل تولیدی را به اختیار خود درآوردند و دیگران را به خدمت خود گماشتند.

---

(207). Herophile

(208). Erasistrate

(209). Servet

(210). Vesal

(211). در بحث پیرامون «علم یونانی» از تاریخ علوم، پیشین، ص 30 به بعد، استفاده فراوان شده است.

در یونان قدیم نیز این حکم تاریخی اجرا شد و بعضی از دارندگان وسایل تولیدی و مردم آزاد، و کسانی که کار کردن را ننگ‌وعار نمی‌دانستند، از برکت مجال و فرصتی که داشتند می‌توانستند در مسائل گوناگون فلسفی، اجتماعی و طبیعی به بحث و اظهارنظر مشغول شوند.

به‌همین علت، از قرن هفتم ق. م. آثار فرهنگ و هنر یونانی در بعضی از بلاد آسیای صغیر ظاهر شد و از آنجا به یونان اصلی راه یافت و چنانکه خواهیم دید مدت چند قرن یونان و بزرگترین مرکز آن آتن، مجمع محققان و صاحبنظران بود.

نخستین کوششها

بشر نخستین چون نمی‌توانست رابطه علت و معلولی قضایا را کشف کند، برای ارضای نفس خود، اساطیر و افسانه‌هایی تنظیم کرد؛ از جمله یونانیها به این نتیجه رسیده بودند که هریک از موجودات عالم را رب النوعی است که حالات و خصوصیات نفسانی بشر را شدیدتر و قوی‌تر دارا می‌باشد و با مردم دنیا به هرنحوی که بخواهد رفتار می‌کند. در حقیقت، در آن دوره انسان خود را مانند یک واحد سنجش در کلیه قضایا به کار می‌برد؛ یعنی چون خود احساسات و حب و بغض داشت، گمان می‌کرد که خدایان و سایر موجودات نیز دارای چنین احساساتی هستند. این افکار ناشی از این بود که یونانیان، مانند دیگر ملل باستانی، از درک ماهیت زندگی و علل بروز حوادث طبیعی نظیر باد، باران، طوفان، زلزله، سیل، قحطی و غیره عاجز بودند و غالبا بروز حوادث ناگوار را به خشم خدایان و غضب رب النوع منسوب می‌نمودند. از قرن ششم ق. م. وضع مناسب اقتصادی و اجتماعی به متفکرین یونان اجازه داد که برای کشف اسرار جهان به مطالعات نظری مشغول شوند و درباره مسائلی ازاین‌قبیل: «من که هستم؟ تکلیف من چیست؟ تغییر و

حرکت دایمی عوامل گوناگون طبیعت، قاعده و اصولی دارد یا خیر؟ آیا غیر از محسوسات، وجود و حقیقتی در عالم هست یا خیر، و منشأ تغییرات و تحولاتی که در عالم می‌شود، چیست؟ آیا این عالم به خودی‌خود موجود است یا صانع و ایجادکننده‌ای دارد؟ چگونه انسان مطالب مختلف را درک می کند؟ آیا آنچه درک می کند، حقیقت دارد یا خیر؟ انسان در اعمال خود مجبور است یا مختار؟ و بالاخره حقیقت کدام است و تکلیف بشر در زندگی چیست؟» این مسائل و امور دیگری از این قبیل همواره پیشینیان را به تفکر و تعقل وامی‌داشت؛ تا شاید پرده از روی اسرار مکتوم بردارند.

فلسفه، مادر علوم

فلسفه مادر علوم و دانشهای بشری است. انشعاب علوم از فلسفه از دوران قدیم آغاز گردید؛ چنانکه ارشمیدس به مبحث مکانیک و اقلیدس به رشته هندسه توجه خاص داشت.

گوبلو «212» در کتاب خود موسوم به سیستم علوم می‌نویسد: «علوم از فلسفه متولد گردید. فلسفه، علوم را پرورش داد و در آغوش خود تا حد رشد طبیعی تربیت کرد و اینک خود به عنوان رسوبی از آنها باقی است و در واقع، فلسفه آن قسمتی از معرفت انسانی است که هنوز نتوانسته است مختصات علمی را دارا باشد و ارزش علم را حائز گردد؛ به‌همین جهت،

---

(212).Goblo

فلسفه باید سرانجام در علوم حل شود.» ویل دورانت می‌نویسد:

فلسفه وظیفه‌ای سنگین و خطرناک دارد؛ و آن عبارت است از حل مسائلی که هنوز ابواب آن به روی روشهای علوم باز نشده است؛ مانند مسائل خیروشر، زیبایی و زشتی، جبر و اختیار، حیات‌وموت ... هر علمی مانند فلسفه آغاز می‌شود و مانند فن پایان می‌پذیرد؛ با فرضیه‌ها بیرون می‌آید و با عمل جریان پیدا می‌کند.

فلسفه ساکن و متحیر به نظر می‌رسد؛ ولی این امر از آن جهت است که وی ثمرات پیروزی خود را به دختران خود یعنی علوم، واگذار کرده است. وی راه خود را به سوی مجهولات و سرزمینهای کشف نشده ادامه می‌دهد و در این کار اشتهای ملکوتی سیرناپذیری دارد. «213»

اولین افکار فلسفی

در یونان قدیم، فلسفه مفهوم کلی داشت و شامل کلیه معلومات نظری و علمی انسان می‌شد و معمولا کسی را فیلسوف می‌خواندند که عاشق و دوستدار حکمت و خرد باشد و حکمت را عبارت از درک واقعیت زندگی و تکامل عواطف عالی انسانی می‌دانستند؛ و فیلسوف به کسی اطلاق می‌شد که برای هرسؤالی پاسخی داشته باشد و به مسائل مشکل جهان جواب روشن و صریحی بدهد. از میان متفکرین و فلاسفه، آنها که طرفدار تشریح و توضیح علمی جهان هستند و ماده محسوس را عنصر اصلی می‌دانند، مکاتب مختلف فلسفه مادی را به وجود می‌آوردند؛ و آنان که جهان را مخلوق دانسته و عقیده دارند که روح ماده را آفریده است، اردوی ایده‌آلیسم را تشکیل می‌دهند. در یونان قدیم، از برکت فعالیتهای سودمند تجاری و توجه به فنون دریایی، یونانیان عموما و سکنه ایونی مخصوصا

زندگانی سعادتمندانه‌ای داشتند. این عوامل مساعد اقتصادی سبب گردید که یونانیان بزودی گریبان خود را از چنگ اوهام و خرافات معموله زمان رهایی بخشند.

علاوه‌براین، عامل دیگری که به رشد علوم و افکار یونانیان کمک فراوان کرد این بود که در سالهای 490 تا 470 پیش از میلاد مسیح، یعنی در همان ایامی که ایرانیان تحت سرپرستی داریوش و خشایارشا، می‌خواستند یونان را مستعمره آسیا سازند، زعمای اسپارت و آتن متوجه خطر شده رقابتهای دیرین را کنار گذاشته متحد شدند. اسپارت نیروی زمینی خود را تجهیز کرد و آتن قوای دریایی خود را آماده نمود و سرانجام ایرانیان را شکست دادند. ارسطو می‌گوید: «پس از جنگ با ایرانیان، یونانیان از فتوحات خود سرمست شدند و خیلی دورتر رفتند و انواع علوم را کسب کردند.» در نتیجه تماس با ملل باستانی شرق و نزدیکی با اقوام ایرانی، هندی، مصری، کلدانی، یونانیان از دانشهای معموله بین آنان، نظیر هندسه، حساب، احکام نجوم و ستاره‌شناسی و غیره استفاده کردند و بر اثر مطالعات و تحقیقات خود و استفاده از ذخایر فرهنگی آسیای کهن، حکمت و دانش را به مقامی رفیع بالا بردند؛ بطوری که «تقریبا نطفه تمام رشته‌های علوم جدید را می‌توان در جهان‌بینی یونان قدیم پیدا کرد.»

انگلس می‌نویسد: «ما ناگزیریم در فلسفه، مانند بسیاری زمینه‌های دیگر، پیوسته

---

(213). ویل دورانت، تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب خوئی، ص 2.

به دست‌آوردهای این خلق کوچک بازگردیم که ظرفیت عالمگیرش چنان مقامی در تحول تاریخ بشری برای او کسب کرده که هیچ خلق دیگری هرگز نمی‌تواند تصورش را بکند.» در حقیقت، ما تا امروز هم از برخی جهات بهره‌برداری از آثار یونان باستان را رها نکرده‌ایم؛ پیکرتراشان و معماران، آثار یونانیان باستان را سرمشق قرار می‌دهند. بنیانگذاران ماتریالیسم دیالکتیک که به آثار فیلسوفان، دیالکتیسینها و ماتریالیستهای یونان عمیقا علاقه‌مندند، غالبا «غولهای اندیشه» دنیای باستان را در برابر فیلسوفان بورژوا نهاده‌اند.

دموکراسی برده‌دار، زمینه‌ای بود که گنجینه تمدن یونان باستان را به وجود آورد ...

نیروهای ایجادکننده دموکراسی برده‌دار هیچگاه به کشفیات علمی و اختراع افزار و وسایل تولید تازه رو نکردند؛ تنها هدف آنان ترقی هنر و فکر مجرد بود.

جوانان در حیات فرهنگی یونانیان نقش بزرگی بازی می‌کردند. در آتن و پولیسهای دموکراتیک دیگر، بچه‌ها تا هفت سالگی در خانه تربیت می‌شدند. برای کودکان هفت تا چهارده‌ساله، مدارس خصوصی فراوانی وجود داشت که با پرداخت مبلغی ناچیز، در آنجا آموزش می‌دیدند. و نوجوانان از پانزده تا هجده‌ساله در ورزشگاهها و مدارسی که از اشخاص و ادارات اعانه می‌گرفتند، تعلیم می‌دیدند. در این مدارس، ورزش و تعلیمات نظامی فرامی‌گرفتند. تقریبا تمام مردم آزاد، در ساعات فراغت در اماکن عمومی و در زیر طاق ایوانها و در کوچه‌هایی که فیلسوفان و خطیبان سخنرانی می‌کردند، گرد می‌آمدند. ده‌هزار نفر تماشاچی در تئاترها، که درعین‌حال مکتب بزرگ هنر و سیاست بود، مجتمع می‌شدند. از آغاز قرن هفتم پیش از میلاد به بعد، دهها شاعر و غزلسرا ظهور کرد. آوازخوانان ترانه‌های خود را با ایماء و اشاره و رقص اجرا می‌کردند. حدود سال 530 ق. م.، هنر نمایشهای تئاتری معمول گردید. تئاتر نخست در جشنهای روستایی پدیدار شد و

سپس گروههای دایمی و سازمان یافته در شهرها به نمایش پرداختند. سیرک، ایجاد فضای مناسب برای پذیرایی از دهها هزار نفر تماشاگر، تأمین محلی برای تعویض لباس و استراحت هنرپیشگان، اندک‌اندک معمول گردید.

«نمایشها چندین بار در سال، در جشنها و عیدهای توده‌ای اجرا می‌شد و چند روز بتناوب ادامه می‌یافت. هربار در حدود ده نمایشنامه بازی می‌شد. نمایش از طلوع تا غروب آفتاب ادامه داشت. برای هردسته از نمایشنامه‌ها یک هیأت داوران انتخاب می‌شد که برنده را برمی‌گزید و تاجی به عنوان جایزه به او اعطا می‌کرد. در قرن پنجم و چهارم، هزاران تراژدی و کمدی به وجود آمد که در آنها از جبر و تقدیر، دولت و تکالیف مدنی، عشق و وظایف خانوادگی، حق خوشبختی فرد و مانند اینها سخن می‌رفت.» «214»

فلاسفه مادی

چنانکه قبلا اشاره کردیم، از حدود قرن هفتم ق. م. در نتیجه موفقیتهای اقتصادی و اجتماعی در یونان، بخصوص در ناحیه «ملط»، زمینه برای رشد افکار مادی فراهم گردید. طبقه متوسط و متمول اجتماع یونان، از برکت کار غلامان، می‌توانستند در مسائل مختلف طبیعی و اجتماعی بحث و مطالعه کنند و از طریق

---

(214). تاریخ جهان باستان، پیشین، ج 2 ص 146 به بعد (به اختصار).

استدلال و تکیه بر محسوسات و مشهودات، رابطه علت و معلولی قضایا را کشف کنند.

ازجمله فلاسفه و متفکرین طبیعی یونان یکی طالس است (637- 548 ق. م.) که آراء و نظریات علمی او را قبلا یاد کردیم.

از طالس پرسیدند که چه‌کاری دشوار است؟ گفت: خود شناختن؛ پرسیدند چه کاری سخت آسان است؟ جواب داد: اندرز دادن؛ پرسیدند که کمال تقوی و عدالت چیست؟

گفت: در آن است که هیچگاه آنچه را که در دیگران عیب می‌شماریم خود نکنیم. «215»

او برای نخستین‌بار به وحدت اساسی تمام موجودات توجه کرد، وی آب را اساس طبیعت می‌پنداشت، و درشمار نخستین کسانی بود که قوای ماوراء الطبیعه را نفی و انکار می‌کرد و برای نمودهای طبیعی، دلایل معقول ذکر می‌نمود. پس از طالس، آناکسیمندر «216» (610 تا 540 ق. م.) و «آناکسیمن» آراء فلسفی استاد خود را در راه کمال پیش بردند. آناکسیمندر برخلاف استاد خود، «آپیرون» را به عنوان مادهٔ المواد معرفی کرد و آن را چنان توصیف کرد: «... این ماده منشأ و آغازی ندارد ولی خود منشأ و مبدأ اشیاء دیگر است، جامع همه‌چیز و حاکم برهمه‌چیز است.» آناکسیمن به‌جای آب و آپیرون، هوا را نامحدود و منشأ طبیعت معرفی کرد. به نظر او هوا چون منقبض شود به ترتیب: باد، ابر، خاک و سنگ به وجود می‌آید؛ و چون منبسط شود آتش پدیدار می- شود. قبض و بسط هوا جریانی است دایمی و همیشگی و به‌همین علت، مظاهر طبیعت پیوسته در تغییرند و از صورتی به صورت دیگر درمی‌آیند.

فیثاغورس

یکی از شخصیتهای ممتاز این عصر که در پراکندن تخم علم و خرافات سهمی بسزا دارد فیثاغورس است. وی دینی پدید آورد که اصول عمده آن عبارت بود از تناسخ ارواح و حرمت خوردن حبوبات بود. دین وی فرقه‌ای پدید آورد که در بعضی نقاط، قدرت دولتی را به دست می‌آوردند.

ازجمله تعالیم او این بود که باید از خوردن حبوبات پرهیز کرد، نباید آنچه را افتاده است برداشت، نباید نان را شکست، نباید به خروس سفید دست زد، نباید در جاده راه رفت و نظیر اینها ... از کشفیات علمی او این است که در مثلث قائم الزاویه، مجموع مجذورین دو ضلع مجاور زاویه قائمه، برابر است با مجذور ضلع سوم (یعنی وتر).

هراکلیتوس 535- 475 ق. م.

پس از فلاسفه ملطی هراکلیتوس «217» تحقیقات آنان را در راه تفسیر و توضیح مادی جهان ادامه داد و قانون تکامل و دیالکتیک را پایه‌گذاری کرد؛ و برای نخستین‌بار، حرکت و تغییر دایمی جهان را بیان نمود. به نظر او «همه‌چیز درعین‌حال هم وجود دارد، هم وجود ندارد، زیرا همه‌چیز در جریان است، همه‌چیز در تغییر دایمی است، همه‌چیز پیوسته در حال به وجود آمدن و از بین رفتن می‌باشد.»

هراکلیت، در دوره‌ای که یونانیان به پرستش خدایان گوناگون سرگرم بودند و کلیه

---

(215). تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش اول)، پیشین، ص 240 و 241.

(216).Anaximander

Heraclites.(217)

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 326

مشکلات جهان را به کمک خدایان حل و فصل می کردند، نظر فلسفی خود را راجع به پیدایش جهان اعلام کرد و گفت: «دنیا را خالق و صانعی نیست، بلکه جهان مادی خارج از تصورات بشری، همیشه وجود داشته و دایما در حال تغییر و تبدیل است؛ دنیا یکی است؛ بوسیله هیچیک از خدایان و انسانها آفریده نشده؛ همیشه، چه درگذشته چه در حال و آینده، به سان آتش جاودان و درخشنده است که هم فروغ گرفتنش و هم خاموش شدنش برطبق قوانین جبری صورت می‌پذیرد.»

هراکلیتوس به جبر معتقد بود و می گفت، ایجاد و حرکت مواد برطبق قوانین جبری که در اختیار خدایان و انسان نیست، صورت می گیرد و هیچ اراده‌ای در آن تأثیر ندارد. او تغییر و تبدیل جهان را به رودخانه‌ای تشبیه می کند که پیوسته روان است و یک‌دم مانند دم دیگر نیست. به نظر او هرچه را بنگری به یک اعتبار هست و به یک اعتبار نیست. به هیچ‌چیز نمی- توان گفت می‌باشد بلکه باید گفت می‌شود ... زندگی یکی، مرگ دیگری است و عدم این، مایه وجود آن است.

هراکلیتوس می گفت: «این جهان ... نه ساخته خداست نه ساخته انسان، بلکه همیشه بوده است و هست و خواهد بود. آتشی جاندار و جاویدان است.» وی در جای دیگر می گوید:

«خدا روز است و شب، زمستان است و تابستان، جنگ است و صلح، پرخوری و گرسنگی است ...» وی به تغییر دایمی پدیده‌های گوناگون طبیعی معتقد بود و می گفت: «مرگ و زندگی فقط وجوهی از تغییر بی‌پایان هیاکلند. در هرلحظه‌ای جزئی از ما می‌میرد ولی کل

آن به زندگی ادامه می‌دهد. در هرآنی یکی از ما می‌میرد اما حیات ادامه دارد. مرگ هم آغاز کار است هم پایان کار ...» «218» برآورده شدن همه آرزوهای انسانی لطفی ندارد، بیماری است که تندرستی را خوشایند می‌سازد.

جملات زیر از گفته‌های هراکلیت و معرف منطق مادی او درباره حرکت و تغییر دایمی جهان می‌باشد: «نه تنها هرروز بلکه پیوسته و لاینقطع خورشید تازه است ... در یک رودخانه نمی‌توان دو دفعه وارد شد.»

در یونان قدیم، مادام که آثار شوم اقتصاد بردگی آشکار نشده بود، متفکرین یونانی، مادی و منطقی فکر می‌کردند، ولی پس‌ازآنکه تمدن یونانی در نتیجه تضادهای اقتصادی رو به انحطاط رفت، تصوف و ایده‌آلیسم در آراء و عقاید یونانیان راه یافت. سوفسطاییان می‌کوشیدند تا از راه سفسطه و جدل، طرف خود را متقاعد کنند؛ از جمله آنان کسنوفان «219» که در حدود قرن ششم قبل از میلاد می‌زیسته عبادت خدایان متعدد را مورد استهزا قرار داد و گفت عالم مخلوق حادث نیست، بلکه جاودان بی‌آغاز و انجام است؛ زیرا اگر بگوییم عالم حادث است ناگزیر باید قبول کنیم که قبل از حدوث در وادی عدم بود، درصورتی‌که عدم نمی‌تواند صورت هستی به خود بگیرد یا به چیزی وجود ببخشد و ممکن نیست چیزی از عدم به وجود آید.

---

(218). تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش اول)، ص 253.

(219).Xenophanes

برمانید «220» یکی دیگر از سوفسطاییان معتقد بود که وجود، یک کل واحد و به‌هم پیوسته است که تمام فضا را پرکرده و عدم، نه موجود است نه قابل تصور؛ زیرا اگر فکر کنیم که عدم وجود دارد خودبخود عدم را نفی کرده‌ایم، زیرا همین فکر که عدم وجود دارد بخوبی می‌رساند که عدم وجود است نه لا وجود. برمانید برخلاف مادیون به تبدیل و حرکت معتقد نبود و عالم را ازلی و لایتغیر و غیر متحرک می‌دانست.

در قرن پنجم ق. م. وضع اجتماعی و اقتصادی یونان سخت آشفته بود. کار مداوم غلامان و بیکاری اشراف و طبقه آزاد و مبارزه دموکراتها با اشراف و مالکین قدیم، وضع عمومی یونان را متشنج کرده بود. در این اوضاع و احوال، متفکرینی که وابسته به جبهه دموکراتها بودند، بیشتر مادی و منطقی فکر می‌کردند؛ درحالی‌که دانشمندان وابسته به جبهه اشراف سخت ایده‌آلیست و مرتجع بودند. فیثاغورس که یکی از اشراف‌زادگان یونان بود با دموکراتها به سختی مبارزه می‌کرد و اطاعت از اشراف قدیم را امری طبیعی و منطقی می‌شمرد، به فلاسفه روشن‌بین ایونی لعنت می‌فرستاد ولی آناکساگوراس «221» و «دموکریت» که وابسته به جبهه دموکراتهای یونان بودند، کمابیش مبلغ نظریات علمی بودند. آناکساگوراس کسی است که بر اثر مخالفت با خدایان به دستور روحانیون از شهر آتن اخراج گردید. او می‌گفت: «هرگز ماده از غیر ماده به وجود نخواهد آمد و به غیر ماده تبدیل نخواهد شد.» به عقیده او از بین رفتن و به وجود آمدن امکان‌ناپذیر است؛ بلکه تغییر و یا پیدایش اشیاء نتیجه تجزیه یا ترکیب اجزای مادی مرکبه آنهاست. هر جسمی از تخمه‌های بسیار کوچک و بی‌نهایت کثیری به وجود آمده است و تخمه تمام اشیاء در یک شیء موجود است؛ منتها در هرشیء، تخمه مخصوص آن شیء بر سایر تخمه‌های موجود غلبه دارد. مثلا در یک قطعه گوشت ماده استخوان، گوشت، رگ‌وپی و چیزهای دیگر وجود دارد ولی ماده گوشتی در آن غالب است. به عقیده آناکساگوراس، کون و

فساد، مرگ و ولادت، چیزی جز جدایی اجزاء از یکدیگر نیست و این امور احتیاج به عامل خارجی ندارد. و به این ترتیب، از تعالیم خود نتیجه می‌گرفت که جهان را خالق و صانعی نیست. در نتیجه این افکار، او را تبعید کردند ولی او از تصمیم همشهریان خود متأثر نشد و به ایشان گفت: «من آتن را از دست نمی‌دهم، بلکه آتنیان مرا از دست می‌دهند.»

دموکریت 460- 360 ق. م.

این فیلسوف پس از سیر و سیاحت و مصاحبه با متفکرین زمان، چندی به فعالیتهای سیاسی مشغول شد. او عقیده داشت که: «سیاست مهمترین و بزرگترین هنر است. تحصیل سیاست و اشتغال به فعالیتهای سیاسی مفید است، زیرا به زندگی انسان عظمت و درخشندگی می‌بخشد.»

او می‌گفت که انسان از حکمت سه نتیجه می‌گیرد:

1. باید و می‌تواند خوب فکر کند.

2. باید خوب گفتگو کند.

---

(220). Parmenide

(221). Anaxagor

3. باید خوب عمل نماید.

فکر خوب آن است که با واقعیات وفق دهد و عمل نیک آن است که انسان، چه از لحاظ جمع ثروت و چه از نظر افکار سیاسی، طریق اعتدال پیش‌گیرد و از افراط و زیاده‌روی خودداری نماید.

تأثیر ذیمقراطیس در طرز تفکر قدما فراوان بوده است و موضوعات محاوره و حتی معلومات فلسفی که افلاطون و ارسطو از این حکیم به عنوان استشهاد می- آورند، دلیل واضحی براین مدعاست. تمایل این فیلسوف به تحقیق و تتبع و عدم توجه او به جنبه غم‌انگیز زندگی و سرنوشت و همچنین انساندوستی عالمانه او ...

همه اینها مسائلی است که نماینده عصر جدیدی به‌شمار می‌رود؛ و این همان عصر سوفسطائیان و سقراط و روزگاری است که فلسفه در شهر آتن مستقر می‌شود. «222»

دموکریت عاشق بیقرار علم و دانش بود. به مصر، حبشه، بابل، ایران و هند سفر، و با اکثر متفکران زمان، بحث‌وگفتگو کرده است. به عقیده وی برای مرد خردمند و نیک، همه جای جهان وطن است. دموکریت می‌گفت: «اگر تنها یک برهان (در هندسه) کشف کنم بهتر از آن است که تخت شاهی ایران را به دست آورم.» «223»

فرضیه اتم

دموکریت نخستین کسی است که فرضیه اتم را پیش کشیده و می‌گوید:

«اشیاء مختلف از ترکیب نامحدود اتمها که دارای انواع و اشکال بی‌نهایت گوناگونی هستند، به وجود آمده است. دموکریت اتمها را شبیه ذرات غبار می- دانست و می‌گفت:

«اتمها ازلی و ابدی هستند؛ نه منهدم، و نه معدوم می‌گردند، غیرقابل تقسیم و نفوذناپذیرند و از برکت وجود خلأ پیوسته موقعیت خود را در فضای لایتناهی تغییر می- دهند.» دموکریت می‌گفت: «ضرورت جبری در سراسر طبیعت حکمفرماست و جهان را جایی برای ظهور اتفاقات و تصادفات نیست و جهان قابل شناسایی است. عقل یگانه وسیله حصول معرفت است؛ به این ترتیب که حواس برای عقل مواد تهیه می‌کنند و عقل بوسیله ربط و اتصال این مواد، به ماهیت قضایا و اشیاء پی می‌برد». او محسوسات را به تنهایی قابل اعتبار نمی‌دانست و از این لحاظ مانند یک راسیونالیست فکر می‌کرد.

سقراط 469- 399 ق. م.

ازجمله کسانی که بر اثر انحطاط تمدن یونان و آشفتگی وضع اقتصادی، برای درمان دردها متوجه به تعالیم اخلاقی شده و کوشش کرده است تا از این راه مشکلاتی را که معلول سازمان غلط اقتصادی است درمان نماید، سقراط، متفکر و خطیب معروف یونان، است.

از سقراط نوشته‌ای باقی نمانده. این حکیم همه وقت خود را مصروف آن می‌داشت که در بازار و باغهای عمومی و چهارراهها و میدانهای ورزشی، با طرح سؤالات استادانه‌ای، شنوندگان را به جهل خودشان واقف سازد. سقراط کلامی نافذ و مؤثر داشت. افلاطون در وصف او

---

(222). پیر دوکاسه، فلسفه‌های بزرگ، ترجمه احمد آرام.

(223). تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش دوم)، پیشین، ص 163.

می گوید: «هنگامی که من سخنان او را می‌شنوم، قلبم بشدت به تپش می‌افتد و اشک از دیدگانم جاری می‌شود و می‌بینم گروه کثیری از مردمان دیگر همان تأثرات را در خود حس می کنند.»

سقراط برای آنکه مفهوم عدالت، نیکی و یا خیر را تشریح کند، به روش زایمان متوسل می‌شد؛ یعنی یک نفر را مخاطب قرار می‌داد و از او می‌پرسید: خیر چیست؟ پس از گفت‌وشنود بسیار و انتقاد از گفته‌های طرف، بالاخره به نتیجه‌ای که تا حدی جامع و قابل قبول باشد می‌رسید. وی می گفت: «من مانند مادرم فن مامایی را به کار می‌برم، او کودکان را در زادن مدد می کرد و من نفوس بشری را برای درک حقیقت یاری و کمک می کنم.»

او با روش استهزایی خود مردم را وادار می کرد که هنگام قضاوت اشتباه نکنند و بدانند آنچه، از روی وهم و خیال، به آن علم و ایمان دارند در واقع نسبت به آن بصیرت و اطلاعی ندارند.

سوفسطاییان با گفتگوهای خود، عقاید جوانان را درباره خدایان سست کرده بودند.

آنها که از بیم خدایان بیشمار که در همه‌جا حاضر و ناظر بودند، از متابعت هوای نفس خودداری می کردند، وقتی که ایمانشان به خدایان سست شد مانعی در پیروی از شهوات و لذایذ نمی- دیدند. سقراط می کوشید تا مردم را به رعایت اصول اخلاقی و پیروی از قانون وادار نماید؛ تا مردم تنها دنبال منافع شخصی نروند، بلکه مصلحت اجتماعی را نیز مورد توجه قرار دهند.

او می‌گفت: «اصول اخلاقی باید چنان در جامعه حاکم باشد که بیدین و متدین یکسان آن را بپذیرند. به این‌ترتیب، می‌توان اشخاص سرکش و نافرمان جامعه را به اعضای مفید اجتماع مبدل ساخت.»

گفتگوهای مداوم سقراط با جوانان در زمینه‌های مختلف مذهبی و اجتماعی، بنیان عقاید آنها را نسبت به خدایان سست کرده بود؛ تا جایی که بعضی از آنها به ریش پدران متعصب خود می‌خندیدند و عقاید آنان را خرافی می‌شمردند. در نتیجه عده‌ای از منتقدین زمان که تعلیمات سقراط را از هرجهت زیانبخش می‌دیدند مقدمات محاکمه تاریخی او را فراهم کردند و سقراط، بطوری که دیدیم، پس از دفاعی دلاورانه بدون اینکه از مردم استرحام نماید، در هفتاد سالگی نخستین شهید راه آزادی فکر گردید.

افلاطون

جوانانی که دور سقراط جمع می‌شدند، وابسته به طبقات مختلف، و دارای آراء و نظریات اجتماعی گوناگون بودند. افلاطون که جوانی ثروتمند، پرزور، و زیبا بود یکی از شاگردان و دوستان صمیمی استاد بود و غالبا می‌گفت: «از اینکه یونانی هستم نه بربر، آزاد هستم نه بنده، مرد هستم نه زن، و مخصوصا از اینکه در عهد سقراط به دنیا آمده‌ام، سپاسگزارم.» هنگامی که سقراط مرد او 28 سال داشت. تلاش مداوم وی در راه آزادی سقراط از زندان، زعمای یونان را نسبت به وی ظنین کرده بود. دوستانش به وی تذکر دادند که در آتن تأمین نخواهد داشت، بهتر است راه سفر پیش گیرد. به‌همین جهت وی در سال 399 ق. م. آتن را ترک گفت و طی 12 سال با ملل و اقوام گوناگون بحث‌وگفتگو کرد و به سال 387 ق. م. در چهل‌سالگی به آتن بازگشت و باغی را که در خارج از شهر داشت

برای ترویج عقاید خود برگزید. این باغ که به نام آکادمی معروف شده مرکز اجتماع پیروان او بود و

بر سردر این باغ نوشته شده بود: «آنکه هندسه نداند نباید اینجا بیابد.» افلاطون که از اشراف یونان بود تحت تأثیر شرایط بحرانی عصر خویش متوجه معنویات و تخیلات و عالم مثل گردید و از توجه و تحقیق در عالم محسوسات اعراض کرد.

مثل افلاطونی

افلاطون برای موجودات، دو عالم قائل بود: یکی عالم مثل یا معقولات و دیگری عالم محسوسات یا اشباح. به نظر او عالم مثل عالمی است حقیقی و عالم اشیاء عالمی است مجازی و فناپذیر. افلاطون برای توضیح نظریه خود گفت: «کسانی را در نظر آورید که در غاری محبوسند و روی آنها به دیواری است که در مقابل در غار قرار گرفته. این اشخاص چون پشت به در غار ایستاده‌اند، قادر نیستند آنچه را در خارج غار تحقق می‌پذیرد، مشاهده نمایند. اشخاصی که در بیرون غار با محمولات گوناگون درحرکتند وقتی که با بارهای خود از مقابل غار می‌گذرند سایه آنها از روزنه به دیوار مقابل می‌افتد و زندانیان این اشباح را می‌بینند، ولی از حقیقت این سایه‌ها بیخبرند و بغلط با خود گمان می‌کنند که سایه‌ها حقیقتا دارای شخصیتی است ...» «224»

افلاطون ازاین تقریر، نتیجه ایده‌آلیستی بزرگی می‌گیرد و می‌گوید که کلیه محسوسات و مدرکات بشری از حقیقت عاری است و مردم روی زمین مانند زندانیان آنچه را که حس می‌کنند و حقیقت می‌پندارند، در حقیقت، مانند همان سایه‌هایی که از روزنه غار به دیوار

می‌افتد، جز سایه و شبح چیز دیگری نیست. به این ترتیب، «اساس حکمت افلاطون به این است که محسوسات ظواهرند نه حقایق، و گذرنده‌اند نه اصیل و باقی، و علم به آنها تعلق نمی‌گیرد بلکه محل حدس و گمانند و آنچه که علم به آنها تعلق می‌گیرد، عالم معقولات است ...» «225»

بسیاری از نظریات ایده‌آلیستی افلاطون بشدت مورد اعتراض ارسطو، شاگرد او، قرار گرفت. ارسطو می‌گفت: «با قبول نظریه «مثل» نه تنها مشکلی حل نمی‌شود، بلکه بر تعداد مشکلات افزوده خواهد شد. پیر روسو در تاریخ علوم خود می‌نویسد: «افلاطون رابطه‌های ظریف و حساسی را که مابین فکر علمی و حقیقت در حال پیدا شدن بود، قطع کرد و چون برخلاف اراده خود شاگرد سوفسطاییان بود، به علم جنبه عرفانی داد و آن را وارد در ظلمات مسائل غیرمنطقی نمود؛ و علم چه رنجها و زحمتها دید تا خود را از این ظلمت رهایی بخشید ...» ارسطو در یکی از آثار خود می‌گوید: «با اینکه هم افلاطون و هم حقیقت را دوست دارم، ولی وظیفه مقدس به من فرمان می‌دهد که حقیقت را ارجح بدانم.»

نظریات اجتماعی افلاطون

ویل دورانت در تاریخ فلسفه خود می‌نویسد: «مکالمات افلاطون از گرانبهاترین گنجینه‌های جهان محسوب می‌شود. بهترین آنها جمهوریت است که خود کتاب مستقل کاملی است و همه نظریات افلاطون در این کتاب است. در این مجموعه، نظریات افلاطون درباره ماوراء طبیعت، خداشناسی، اخلاق، روانشناسی، فن تربیت، سیاست و هنر مندرج است. در آنجا مسائلی مطرح می‌شود که

(224). محمد علی فروغی، سیر حکمت در اروپا، (دوره کامل)، ص 17 (به اختصار).

(225). همان، ص 18 (به اختصار).

رنگ‌وبوی زمان ما را دارد؛ از قبیل کمونیسم و سوسیالیسم، طرفداری از حقوق زنان، تحدید تناسل و تزکیه نسل، مسائل «نیچه» درباره اخلاق و اریستوکراسی، عقاید روسو درباره برگشت به طبیعت و تربیت آزاد، عقیده برگسون درباره نیروی حیاتی «226»، تحلیل روحی «فروید»؛ که همه در آنجا پیدا می‌شود.

این کتاب بمنزله خوان پهناوری است که میزبانی مسرف و دریادل گسترده باشد.

امرسون می‌گوید: «افلاطون مساوی است با فلسفه و فلسفه مساوی است با افلاطون.» امرسون درباره جمهوریت همان سخنانی را می‌گوید که «عمر» درباره قرآن می‌گفت: «همه کتابخانه‌ها را بسوزانید؛ هرچه در آنها هست در این کتاب هست ...»

جمهوریت افلاطون

با اینکه افلاطون در کتاب جمهوریت و قوانین از زندگی اشتراکی سخن گفته و برای اصلاح زندگی اجتماعی پیشنهاد کرده است که شعرا تبعید شوند و عموم مردم تحت تربیت سخت قرار گیرند و ثروت و زنان از انحصار عده‌ای معدود خارج شوند، معذلک باید وی را طرفدار جدی اختلاف طبقات شمرد. او می‌گوید: «هدف دولت باید این باشد که مناسبات بین اصناف و طبقات مختلف را حفظ کند و نگذارد غلامی در صف

پیشه‌وری وارد شود و یا پیشه‌وری در صف تجار درآید.» افلاطون طرفدار جدی حکومت اشراف بود و در راه تجدید قدرت آنها کوشش بسیار کرد. به عقیده او، هیأت حاکمه در حکم سر و سپاهیان و قوای تأمینیه بمنزله سینه و پیشه‌وران و کشاورزان که برای رفع احتیاج مادی کار می‌کنند، مانند شکم می‌باشند.

باوجود کوششهای علمی که افلاطون برای حفظ اوضاع موجود عصر خود کرده است، و با تناقضاتی که در آراء او موجود است، نظریات ایده‌آلیستی او راجع به جامعه اشتراکی (در کتاب جمهوریت) نیز قابل توجه است.

فیلیسین شاله جامعه خیالی افلاطون را چنین توصیف می‌کند:

حکومت برای برآوردن نیازمندیهای مردم به وجود می‌آید. فرد برای ادامه زندگی خود به دیگران نیاز دارد تا به یاری آنان منزل داشته باشد، غذا بخورد، لباس داشته باشد، حمایت و حفاظت شود. تمام افراد از روز تولد با خصایص و استعدادات مختلف به وجود می‌آیند. دولت باید با در نظر گرفتن این طبقات مختلف، کارها را میان اهالی شهر تقسیم کند. مردم باید به سه دسته تقسیم شوند: کشاورزان و صنعتگران، جنگجویان، کارمندان دولت. طبقه اول باید تابع طبقه دوم و طبقه دوم زیر نظر طبقه سوم باشند.

در این اجتماع که از نظر سیاسی هرطبقه زیرنظر و تسلط طبقه دیگر است، نباید تسلط اداری به تسلط اقتصادی تبدیل شود، بلکه منافع مادی باید میان مردم بطور تساوی تقسیم شود.

در مورد کشاورزان و صنعتگران، افلاطون معتقد نیست که اموال آنان به فرزندانشان به ارث برسد ولی به آنان اجازه می‌دهد که از دسترنج خود آزادانه استفاده کنند؛

Elan Vital.(226)

مشروط برآنکه مقداری نیز برای کمک به زندگی دیگران به دولت بپردازند.

جنگجویان باید در مورد دشمن کشور خویش بسیار بیرحم باشند ولی به هموطنان به هیچ‌وجه جوروستمی روا ندارند. البته چنین مردم وظیفه‌شناسی فقط در سایه آموزش و پرورش درست به وجود می‌آیند؛ و آن مردم تربیت شده را مقررات منطقی و صحیحی باید اداره کند. «227»

در کتاب سوم جمهوری، قسمت اصلی نظریه افلاطون، راجع به زندگی اجتماعی مردم است: «من معتقدم که مردم نباید چیزی داشته باشند که فقط به خودشان تعلق داشته باشد، هیچ خانه یا دکانی نباید باشد که کسی حق ورود به آن را نداشته باشد. همه باید سر یک میز باهم غذا بخورند و باهم بدون تکلف زندگی کنند. سربازان باید زیر چادر و در خیمه‌ها بطور مساوی باهم به‌سر برند. برای سربازان نگهداشتن پول و تزیین لباس یا طلا و نقره و غذا خوردن در ظرفهای قیمتی و حتی دست زدن به پول ممنوع است.»

مقام زن در جامعه

افلاطون می گفت:

همانطور که ثروت باید بین مردم مشترک باشد، زنان و بچه‌ها نیز مال همه است. بمنظور تولید نسل و تکثیر افراد مملکت، دولت به مردان و زنان اجازه می‌دهد، بچه‌هایی که به

وجود می‌آیند به شیر- خوارگاههای عمومی سپرده شوند و بوسیله دایگانی غیر از مادر خود بزرگ شده در دبستانهای همگانی پرورش یابند. زمانی که ثروت و زن و فرزند، عمومی و مال همه باشد غم و شادی نیز میان مردم به تساوی تقسیم می‌شود. «228»

«در اجتماع ما نباید میان زن و مرد حائلی وجود داشته باشد، مخصوصا در زمینه تعلیم و تربیت؛ دختران همان امتحانات فکری را که پسران می‌گذرانند، خواهند گذرانید و مانند پسران می- توانند به مقامات عالیه مملکتی نایل شوند ... تقسیم کار برطبق استعدادات و قابلیتهاست نه بر طبق جنس مرد و زن؛ اگر زنی خود را مستعد اداره مملکتی نشان داد باید آن امور را به وی تفویض کرد، و اگر مردی جز ظرف شستن کاری از دستش برنمی‌آید، باید فرمان تقدیر را گردن نهد.

معنی اشتراکی بودن زنان، جفتگیری کورکورانه نیست، بلکه به عکس باید کلیه روابط جنسی تحت مراقبت دقیق درآید تا اینکه کودکان زیبا و خوب به وجود بیایند. تربیت حیوانات دراینجا برای ما مستند خوبی می‌تواند باشد؛ اگر ما در تربیت حیوانات برای به دست آوردن صفاتی که مطلوب است نر و ماده‌های معینی را انتخاب می‌کنیم و از هرنسلی فقط بهترین موالید را تربیت می‌نماییم، چرا همان نتایج را در بهبود نسل بشر به کار نبریم ...

تربیت باید پیش از تولد آغاز شود؛ بنابراین هیچ زن و مردی در صورت بهره‌مند نبودن از سلامت کامل نباید تولید نسل کند. باید هریک از زن و مرد گواهی صحت مزاج در دست داشته باشند. مردان باید در سن متجاوز از سی و پایین‌تر از 55 به تولید نسل بپردازند ...

(227 و 228). فیلیسین شاله، تاریخ مالکیت، ترجمه فخری ناظمی.

ازدواج میان خویشاوندان قدغن است زیرا؛ که موجب تباهی نسل است ... زنان و مردان برگزیده باید باهم زیاد رفت‌وآمد کنند ... و این خود موجبی خواهد بود که بیشتر کودکان جامعه از این نسل باشند.» «229»

آراء و نظریات افلاطون و نقشه او برای ایجاد مدینه فاضله، پس از انتشار مورد اعتراض قرار گرفت؛ حتی ارسطو شاگرد او گفت: «این چیزها و چیزهایی دیگر در طی قرون بارها فرض و توهم شده است.»

جملات زیر منسوب به افلاطون است:

عدالت آن است که هرکسی آنچه حق اوست به دست بیاورد و کاری را در پیش گیرد که استعداد و شایستگی آن را داشته باشد.

زندگی برای انسانی که با موانع حیات خود می‌جنگد، بسیار جالب است.

از ناتوانی منال، از چیزی گله و شکایت مکن، زیرا حاصل آن تأثر و دلسوزی است از ضعف که آنهم تراوش روحهای ناتوان است.

کوشش برای پیشرفت به جلو هدف زندگی است.

سالهای آخر عمر دراز افلاطون به خوشی در آکادمی سپری گردید. یکی از شاگردانش وی را برای شرکت در جشن عروسی دعوت کرد. استاد در سن 80 سالگی دعوت او را پذیرفت و به آن جشن رفت و در سرور و شادمانی آنها شرکت جست. پس از ساعتها،

فیلسوف پیر گوشه خلوتی خواست تا کمی استراحت کند. صبحگاهان، وقتی به دنبال استاد رفتند تا او را بیدار کنند، دیدند که وی به خواب ابدی فرورفته است.

ارسطو، بزرگترین متفکر دنیای قدیم

ارسطو در سال 374 ق. م. در «ستاگیرا» متولد گردید، در 15 سالگی پدرش درگذشت و تحت سرپرستی قیمی دانشمند قرارگرفت. پدر او دوست و طبیب پادشاه مقدونیه بود. ارسطو در محیطی علمی تربیت یافته بود؛ به‌همین مناسبت، از آغاز جوانی از تمام عوامل مناسب برای تنظیم و پایه‌گذاری علم استفاده کرد. ظاهرا در 18 سالگی به آتن رفت و در صف پیروان افلاطون درآمد. باوجود تأثیر فراوانی که عقاید افلاطون در نظریات ارسطو باقی گذاشته در موارد بسیاری بین عقاید افلاطون و ارسطو اختلاف دیده می‌شود. پس از مدتی ارسطو از آکادمی افلاطون بیرون رفت و یکچند برحسب دعوت «فیلیپ مقدونی» به معلمی اسکندر اشتغال ورزید. بعدها پس از مراجعت به آتن در 53 سالگی مکتب فلسفی خود را به نام لیسه «230» در باغی تأسیس نمود. چون استاد هنگام تعلیم مسائل فلسفی قدم می‌زد او را رهبر فلسفه «مشائی» نیز می‌گویند. ارسطو از آغاز کار برای وقوف بر نظریات علمی و فلسفی گذشتگان به خرید و جمع‌آوری کتب موجود همت گماشت و در این راه از بذل مال دریغ نورزید. افلاطون منزل ارسطو را «قرائتخانه» می‌نامید.

اگر افلاطون به ریاضیات و فلسفه نظری و سیاست علاقه داشت، ارسطو بیشتر مطالعات خود را

---

(229). تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش اول)، پیشین.

Lycee.(230)

معطوف به علم الحیات و علوم طبیعی نمود. می گویند به شکارچیان و مأمورین خود دستور داده بود که کلیه حیوانات و نباتات و ماهیهای مورد علاقه او را در اختیارش بگذارند.

غیر از مخارج سرشاری که ارسطو برای انجام نیت بزرگ خود کرده است اسکندر نیز برای تهیه وسایل کار او 800 تالان (معادل 4 میلیون دلار) داده بود. با آن وسایل و مقدمات بود که ارسطو دست به کار تهیه دایرهٔ المعارف قدیم گردیده است. ولز، در کلیات تاریخ درباره ارسطو می‌نویسد: «ارسطو اندیشه‌ای بسیار معقول و تابناک دارد ولی اهل هیجانات و احساسات نیست. بر افلاطون، به سبب آنکه گفته است شاعران را باید از مدینه فاضله راند خرده می گیرد. زیرا که به دیده او شعر خود نیرویی است. ارسطو پیشوای بیکن و جنبش نوعلمی است در دریافتن اهمیت تنظیم علمی و تقسیم‌بندی و دانش. ارسطو نخستین نویسنده تاریخ طبیعی بود. دیگران پیش از او درباره پدیده‌های طبیعی به حدس و گمان چیزهایی گفته بودند، اما او به یاری جوانانی که می‌خواستند با او کار کنند دست به کار طبقه‌بندی و سنجش اشیاء زد. افلاطون گوید: «باید زندگی را بگیریم و به شیوه‌ای نو درآوریم» «231» این جانشین هوشیارتر او گوید که: بیایید نخست زندگی را بهتر بشناسیم.

نزدیکی ارسطو به اسکندر وسایلی به او داد که تا سالها هیچ دانشمند دیگری از آنها برخوردار نشد. صدها تالان (هر تالان برابر 700 لیره) در اختیار داشت. زمانی هزار تن را

در سراسر آسیا و یونان در فرمان داشت که برای کتاب تاریخ طبیعی او مطالب گرد می‌آوردند ... اینک علم سیاست هم مانند علم طبیعت آغاز شد. شاگردان لیسه زیرنظر استاد به تحلیل 158 سازمان سیاسی پرداختند ...

این نخستین‌باری بود که با دید علمی به جهان نگریسته می‌شد. اما مرگ اسکندر ... تا دو هزار سال اینگونه کوششها را متوقف ساخت. تنها در موزه اسکندریه مصر بازهم جستجو و پژوهشهای علمی ادامه داشت، آنهم تا چند نسل بعد از ارسطو. پنجاه سال پس از مرگ ارسطو لیسه به گمنامی افتاده بود.

پیرروسو می‌نویسد: «ارسطو شاگردان خود را به دسته‌های چندی تقسیم کرد که هریک از آنها می‌بایست در قسمت معینی از معرفت انسان مطالعه نماید و ازاین کار مشترک دایرهٔ المعارف باعظمتی نتیجه گردید که از منطق مطلق شروع شده و به

ارسطو 384- 322 ق. م.

---

(231). کلیات تاریخ، پیشین، ص 416 (به اختصار)

حیوان‌شناسی، فیزیک، نجوم، هواشناسی و غیره می‌رسید.» بنابراین، همانطور که آقای «لئون- روبن» «232» اظهار داشته است: «بسیاری از مطالعات مفصلی که در آثار ارسطو دیده می‌شود ممکن است تألیف خود او نبوده و فقط در مکتب او مطالعه شده باشد.» با تمام عوامل مساعدی که در راه اجرای نقشه ارسطو وجود داشت، به قول ویل دورانت: «باید به خاطر آوریم که او مجبور بود زمان را بدون ساعت اندازه بگیرد، درجات حرارت

را بیواسطه میزان الحراره مقایسه کند، آسمان را بدون دوربین نجومی مشاهده نماید، هوا را بی‌میزان الهوا بسنجد ... از همه آلات و ادوات مربوط به ریاضیات و فیزیک و علم مناظر که ما در دست داریم، او فقط یک خطکش و یک پرگار داشت ... تجزیه شیمیایی، اوزان دقیق، قوه جاذبه ماه، قوه جاذبه عمومی، پدیده الکتریک، شرایط ترکیب شیمیایی، فشار هوا و نتایج آن، ماهیت نور و حرارت و خلاصه تمام حقایقی که نظریات فیزیکی علم جدید مبتنی برآن‌است، تقریبا هیچکدام در آن روزگار کشف نشده بود ... به علت فقدان دوربین نجومی، علم نجوم ارسطو یک خیالبافی کودکانه است؛ بجهت در دست نداشتن میکروسکپ، زیست‌شناسی مجموعه‌ای از اشتباهات است ... معذلک معلومات عظیمی که او و دستیارانش گرد آوردند مایه پیشرفت علم گردید و مدت دو هزار سال رساله علمی دانش بشری شناخته شد.

ارسطو معلومات عصر خویش را در چهار بخش مورد مطالعه قرار داد:

1. ارغنون «233» که درباره منطق و کشف و بیان حقیقت گفتگو می‌کند.

2. الهیات یا فلسفه اولی (متافیزیک) که درباره منشأ و اصل وجود گفتگو می‌کند.

3. طبیعیات یا فلسفه سفلی (فیزیک) که متضمن بحث در مسائل طبیعی و علمی است.

4. سیاسیات که از امور و مسائل اجتماعی نظیر دولت، حقوق و تکالیف بشری گفتگو می‌کند.

ارسطو کوشش کرده است که کلیه اطلاعات علمی عصر خود را با اسلوبی صحیحتر از گذشتگان در دسترس مردم قرار دهد. او حکمت را به سه شعبه تقسیم می‌کند:

1. حکمت نظری: در این رشته انسان می‌کوشد به یاری فکر خود صحت و سقم فرضیات و تصورات خود را کشف کند. حکمت نظری شامل الهیات، طبیعیات، و ریاضیات است.

2. حکمت عملی: این شعبه از حکمت شامل اخلاق، اقتصاد، و سیاست است. انسان به یاری این علم، کردار و رفتار خود را هدایت و رهبری می‌کند.

3. حکمت هنری: که به یاری آن علم و معرفت برای تجسم و بیان و جلب منافع مورد استفاده واقع می‌شود و شامل شعر و نقاشی و مجسمه‌سازی و غیره می‌باشد. ارسطو برخلاف افلاطون در مورد طبیعت، مادی فکر می‌کرد، یعنی به واقعیت خارجی محسوسات معتقد بود.

وی می‌گفت: «سعی در اثبات اینکه طبیعت وجود دارد مضحک است، زیرا این موضوعی است واضح و بدیهی ...

ارسطو علیرغم افلاطون می‌گوید: «هیچ تجربه‌ای به ما نشان نمی‌دهد که کدام انسانی (فی نفسه) انسانهای جزئی را به وجود آورده است، یا از کدام درخت بلوطی فی نفسه

---

(232). Leun Rubin

(233). Qrganon

درختهای بلوط جزئی ناشی شده ... بلکه تجربه به ما می‌آموزد که انسان جزئی است که انسان جزئی را تولید می‌کند ... وجود جوهری همان وجود فردی است و نباید آن را در

جای دیگر جستجو کرد.» وی در جای دیگر می‌گوید: «هر فردی را ممکن است از ده صورت مختلف مورد بررسی قرار داد.» و این ده صورت را مقولات می‌نامند. راجع به یک فرد می‌توان گفت وجود دارد (جوهر) و در یک مکان هست (مکان) و در یک لحظه‌ای هست (زمان) و دارای پاره‌ای صفات است (کیفیت) و در کمیتی هست (کمیت) و پاره‌ای روابط با دیگران دارد (اضافه) و نشسته یا خوابیده است (وضع) و تحت بعضی تأثیرات قرار دارد (انفعال) برخی اعمال انجام می‌دهد (فعل) و بالاخره پاره‌ای تملکات دارد (ملکیت). هرکس فردی را از این جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار دهد از او شرح و بسط کاملی دارد.

اما داشتن شرحی از افراد، کافی نیست، بلکه برای شناختن باید ببینیم رشته عللی که هر واقعیت فردی بدان وابسته است، کدامند؟ ارسطو این علل را بر چهار نوع تقسیم می‌کند:

علت مادی، علت صوری، علت فاعلی، و علت غائی. علت مادی عبارت از چیزی است که شیء با آن ساخته می‌شود؛ مثلا در مجسمه مفرغی، مفرغ علت مادی مجسمه است.

علت صوری «قالب» و «جوهری» است که وقتی به ماده متصل گردیده، علایم مشخصه‌ای را که در تمام افراد همنوع دیده می‌شود، به وجود می‌آورد؛ مثلا علت صوری یک مصنوع انسانی، مثل مجسمه، همان صورت و شکلی است که مجسمه‌ساز به مجسمه خود خواهد داد.

علت فاعلی عبارت از مجموعه اعمالی است که اثری را به وجود می‌آورد. این علت منشأ حرکت است. علت فاعلی مجسمه مفرغ، مجموع حرکاتی است که مجسمه‌ساز بوسیله آنها مجسمه خود را طرح‌ریزی کرده است.

علت غائی مقصدی است که بخاطر آن هرچیز یا فعلی به وجود آمده است؛ مثلا مجسمه‌ساز یا برای سود شخصی یا بمنظور کسب افتخار، و یا برای ایجاد یک اثر هنری مبادرت به ساختن مجسمه می کند. یا در مقاربت مرد و زن، علت غائی پیدایش فرزند است.

ارسطو جهان را جاودانی می‌داند و آغاز و انجامی برای آن قائل نیست؛ وی مکان (جهان) را محدود و زمان را عبارت از لحظه بینهایت کوچکی می‌داند که بین گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و آینده‌ای که هنوز نیامده است، قرارگرفته است. «234»

قوه و فعل

ارسطو مدار عالم را بر قوه و فعل می‌دانست. قوه یعنی استعداد و امکان برای بودن یک شیء و فعل یعنی بودن وجود خارجی آن شیء. پس وجود گاه بالقوه و گاه بالفعل است؛ چنانکه گل بالقوه آجر است و همینکه عمله در آن کارکرد و حرارت دید بالفعل آجر می‌شود؛ و یا تخم هرگیاه بالقوه گیاه است. ارسطو به حرکت معتقد بود و اساس طبیعت را بر حرکت و تغییر می‌دانست و می گفت حرکت در خارج از اشیاء وجود ندارد بلکه حرکت و تغییر، ذاتی اشیاء است. ارسطو برای وجود مراحل و

---

(234). مطالب مربوط به ارسطو اقتباس از: آندره کرسون، ارسطو، ترجمه کاظم عمادی.

درجاتی قائل است و می گوید، جمادات چون کمال یافته و نمو کرده‌اند به صورت نبات در آمده‌اند و نباتات حساس گردیده به مرحله حیوانیت رسیده‌اند و به مرور زمان،

حیوانیت تا انسان کمال یافته است. به عقیده او امتیاز انسان بر سایر حیوانات به تفکر و منطق است.

ارزش آثار ارسطو

ارسطو بدون استعانت از گذشتگان به نیروی تفکر خاص خود، دانش نوینی را که همان علم منطق است، بنیاد گذاشت. کتاب ارغنون ارسطو در منطق، تنها قالب اندیشه و تفکر قرون وسطی و مادر فلسفه اسکولاسیتک نبود بلکه این شاهکار، در قرون جدید، اروپای جوان را به استدلال و باریک‌بینی عادت داد و به دانشپژوهان روش درست فکر کردن را آموخت.

ارسطو برای روشن کردن هرمطلب، به تعریف و حدود توجه خاصی داشت. امروز در هیچ علمی نمی‌توانیم وارد شویم مگر آنکه اصطلاحاتی را که ارسطو به کار برده است، استعمال کنیم که از آنجمله، قوه مقوله، نیرو، فعل، محرک، غایت، اصل، صورت و غیره را می‌توان نام برد.

مطالعه در طبیعت

قبل از یونانیان چنانکه دیدیم مصریان، بابلیان و هندیان در راه علم پیشرفتهایی کردند ولی علم آنها با الهیات آمیخته بود؛ یعنی هر امر طبیعی که از درک آن عاجز بودند با خدایان یا عوامل فوق طبیعت آن را تفسیر می کردند.

به عقیده آنان سراسر جهان مملو از خدایان بود. در یونان، نخست فیزیولوگهای ایونی با شهامت بسیار امور پیچیده جهان را با طبیعت توضیح کردند. طالس که او را پدر فلسفه

می‌دانند برای نخستین‌بار با، طرد خدایان، اعلام کرد که آفتاب و ستارگان گویهای آتشین هستند. آناکسیمندر نقشه‌های نجومی و جغرافیایی ترتیب داد، و آناکسیمن منشأ اشیا را از توده بسیار رقیقی شمرد و گفت باد و ابر و خاک و سنگ در نتیجه غلظت آن ماده پیدا شده است. آناکساگوراس علت خسوف و کسوف را بیان کرد و طرز تنفس نباتات و ماهیان را کشف نمود. هراکلیتوس به جنبش و تغییر دایمی موجودات معتقد بود و جنگ و مبارزه دایمی را اساس همه‌چیز دانست و گفت در نتیجه جنگ است که عده‌ای آزاد و گروهی برده‌اند. به عقیده او فقط یک چیز ثابت وجود دارد و آن قانون است که همیشه بوده و هست و خواهد بود. دموکریت اعلام کرد که جهان از اجزاء لایتجزی و خلأ درست شده است. این بود خلاصه نظریات علمی پیش از ارسطو.

آشفتگی اوضاع اقتصادی و سیاسی یونان و جنگ دایمی بین دو جبهه دموکراسی و اریستوکراسی، سبب گردید که سوفسطاییان و متفکران یونانی از تتبعات فیزیکی و زیست‌شناسی چشم بپوشند و برای پایان دادن به مبارزات اجتماعی، در راه علوم سیاسی و اخلاقی مطالعه و تحقیق نمایند.

درمیان متفکرین این دوره فقط ارسطو شجاعانه مطالعات خود را در طبیعت و اخلاق دنبال و کارگذشتگان را با مشاهدات و بررسیهای بیشتری تکمیل کرد و نتایج حاصله را در کتابی چند به رشته تألیف درآورد.

ارسطو در هرمقوله علمی که قدم می‌گذاشت، نخست آراء متفکرین سلف را بیان می‌کرد و سپس به رد آنها می‌پرداخت. به عقیده «بیکن» همین روش ارسطو سبب شده است که بسیاری از نظریات علمی پیشینیان به دست ما برسد. قطع نظر از عقاید شخصی که

ارسطو در زمینه زیست‌شناسی ابراز کرد، باید وی را نخستین کسی دانست که علم زیست‌شناسی را به جلو

رانده است. وی اعلام کرد که مرغان و خزندگان در ساختمان به‌هم نزدیکند. میمون، از حیث شکل، واسطه میان چهارپایان و انسان است. او انسان را از طبقه حیواناتی دانست که بچه زنده می‌زایند (در مقابل حیوانات تخمگذار). از مطالعات جالب او این است که غذا، روش زندگی موجود زنده را معین می‌کند. اگر بعضی از حیوانات به حال اجتماع و برخی بطور منفرد زندگی می‌کنند برای آن است که طرز تغذیه آنها متفاوت است.

ارسطو واضع علم جنین‌شناسی است. خود او می‌گوید: «هرکه نمو اشیاء را از مبدأ مطالعه کند بهترین نظر و اطلاعات را درباره آنها به‌دست می‌آورد.»

خدای ارسطو

خدای ارسطو وجودی است خودآگاه و شاعر به نفس. ویل دورانت ضمن بحث پیرامون نظریات ارسطو می‌نویسد:

خدای ارسطو روح مرموزی است که هیچ‌کاری نمی‌کند، برای آنکه میل و شوق و خواهش ندارد، و چنان فعل محض است که هیچ فعلی از او سرنمی‌زند ... و چون خود او مبدأ و جوهر اشیاء و صورت همه صورتهاست این مشاهده، مشاهده ذات خویش است. بیچاره خدای ارسطو شبیه پادشاهی است که خود کاری نمی‌کند و همه کارها را به دست درباریان و عمال خود می‌سپارد (پادشاهی است که سلطنت می‌کند ولی حکومت

نمی‌کند). جای تعجب نیست که انگلیسیها اینقدر ارسطو را دوست دارند زیرا پادشاه آنان نمونه‌ای از خدای ارسطوست.»

به نظر برتر اندراسل:

اخلاق ارسطویی

... در آثار ارسطو جای چیزی که می‌توان آن را نیکخواهی یا بشردوستی نامید کاملا خالی است. رنجهای نوع بشر تا آنجا که ارسطو از آنها آگاه است او را تکان نمی‌دهد. این رنجها را از لحاظ عقلی به عنوان بدی می‌شناسد، ولی هیچ نشانی در دست نیست از اینکه این رنجها باعث نگرانی او می‌شوند ... بطور کلی در رساله اخلاق، نوعی فقر عاطفی دیده می‌شود که در آثار فلاسفه پیش هویدا نیست. در تفکرات ارسطو راجع به امور بشری نوعی راحتی و آسودگی غیر موجه دیده می‌شود.

گویی همه آن‌چیزهایی که باعث می‌شود انسان عشق پرشور و شوق نسبت به دیگران احساس کند، از یاد رفته است ... ظاهرا همه جنبه‌های عمیق زندگی اخلاقی بر او مجهولند ...» 235

نظریات اخلاقی

به نظر ارسطو آنچه انسان انجام می‌دهد برای سود و خیر است و مطلوب نهائی انسان خوشی و سعادت است، منتها مفهوم خوشی و سعادت برای همه یکسان نیست، بعضی خوشی را در جمع مال، برخی در احراز مقام و جمعی خوشی را در لذت جسمانی

می‌دانند. به نظر او فضیلت در اعتدال است و انسان باید بین زیاده و نقصان حد وسط را انتخاب کند؛ زیرا فی المثل «تهور» و «جبن» هردو ناپسند و

---

(235). تاریخ فلسفه غرب، پیشین، ص 351.

حد وسط آن یعنی «شجاعت» مطلوب و پسندیده است. ارسطو در کتاب اخلاق در توصیف عدالت می گوید:

عادل کسی است که از قوانین پیروی کند و در رفتار خود با دیگران قواعد تساوی و برابری را رعایت نماید؛ ظالم کسی است که هم از قوانین سر بپیچد و هم از ثروتها و خوشیها نصیب خود را بیشتر از آنچه بایستی، طلب کند و در اموری که به خوشی منتهی نگردد، سهم خود را کمتر سازد.

دولت در نظر ارسطو

ارسطو انسان را حیوانی سیاسی می‌دانست، و چون بین غلامان و صاحبان برده اختلاف اصولی قائل بود، این تباین را امری عادی و ضروری تصور می کرد و عقیده داشت که جسم در غلامان و روح در آزادگان مقام اول را احراز کرده است؛ و چون روح همواره بر جسم حکومت می کند، پس حکومت آزادگان بر غلامان نیز امری عادی و لازم و ضروری است. او حتی عقیده داشت که غلام بودن به نفع و صلاح زیردستان است و غلام جزو آلات و وسایل جاندار خانه است.

ارسطو حکومت جمهوری را، به معنی اخص، اختلاطی از اولیگارشی و دموکراسی می‌داند و می‌گوید حکومتهایی را جمهوری می‌خوانند که تمایل به‌طرف دموکراسی دارند؛ حکومتهایی اشرافی هستند که بیشتر به‌طرف اولیگارشی متمایلند.

ارسطو با حکومت جباران و مستبدین، مخالف است و اعمال شخص جبار «236» را بدین نحو توصیف می‌کند:

سرکوب کردن گردنفرازان، راندن مردان قویدل، جلوگیری از تشکیل اجتماعات، مبارزه با آموزش و بیداری افکار، جلوگیری از رفت‌وآمد از شهری به شهر دیگر، اعزام جاسوس در بین مردم برای گوش دادن به حرفهایی که در اجتماعات گفته می‌شود، کاشتن تخم نفاق و افتراق بین مردم. اصل دیگر استبداد فقیر کردن مردم است، برای اینکه خلق را به تأمین معاش روزمره خود سرگرم سازد تا دیگر وقت اینکه برضد او توطئه‌چینی کنند، نداشته باشند. جبار به جنگ می‌پردازد تا فعالیت رعایای خود را بدان جانب معطوف سازد. جبار جز نابکاران را دوست ندارد زیرا تشنه تملق و مزاجگویی است و هیچ روح آزادی نیست که در برابر او حاضر به زبونی و تملق شود.

علت اختلافات و انقلابات

ارسطو علت اساسی کلیه انقلابات اجتماعی را در اختلاف زندگی مادی مردم می‌دانست و می‌گفت در محیط اجتماع عده‌ای در رفاهیت و جمعی در بدبختی به‌سر می‌برند و همین منشأ اختلافات و مبارزات اجتماعی و سبب اصلی تغییر دولتهاست.

ارسطو می‌گوید انقلاب هنگامی رخ می‌دهد که مردم در حقوق یکسان نباشند و از نظر اموال و اجر و مزد و مراتب و درجات، میان آنها تناسب و استحقاق رعایت نشود.

Tyran.(236)

ارسطو، بهترین نوع حکومت را جمهوری دموکراسی می‌داند و معتقد است که کلیه مردان آزاد «237» باید در اتخاذ تصمیمات شرکت کنند و آزادی و برابری برای همه آنها رعایت شود.

ارسطو با حکومت اشراف و سلاطین، در صورت رعایت مصالح عمومی روی موافق نشان می‌دهد. به نظر ارسطو فضیلت حاکم، با فضیلت هرفردی که جزو مدینه شمرده شود یکسان است. هرکس باید فرمان دادن و حکومت کردن را، از فرمان بردن و اطاعت نمودن آغاز نماید.

وی می گوید زندگی از جنگ و صلح، و فعالیت و آسایش، ترکیب یافته؛ مقصود از جنگ رسیدن به صلح و مقصود از کار رسیدن به آسایش است.

نظریات اقتصادی ارسطو

ارسطو موضوع تحقیقات اقتصادی را تدبیر در حسن اداره اموال خانه، شهر و کشور، و پیدا کردن وسایل ازدیاد درآمد می‌دانسته است. فروغی از قول ارسطو می‌نویسد:

بشر در زندگی به مال و ثروت محتاج است و ابتدا آن را به‌طور ساده و طبیعی از آب و خاک تحصیل می‌نمود، در جمعیتهای کوچک، بخوشی زیست می- کرد. کم‌کم مال فراوان شد و معاوضه پیش‌آمد، و چون دامنه مبادلات وسیع گردید به زندگی اجتماعی

فساد راه یافت. مشکلات معاوضه منتهی به اختراع نقود شد. مسأله ارزش و بهای اجناس و بازرگانی و صرافی و مرابحه و ربا و کارگری و کارفرمایی و مزدوری پیش‌آمد و مردم از زندگی ساده خود، دور شدند و به تعیش و تفنن افتادند. بهترین اشکال اجتماع این است که دول، کم‌وسعت و کم- جمعیت و مرکب از ملاکان و فلاحان باشند و از این جمع، آزادگان صاحب زندگانی و زن و فرزند بوده به فراغت به کسب معرفت بپردازند و زیردست خود بندگانی داشته باشند که حوائج زندگی را فراهم سازند. در جای دیگر ارسطو می گوید: ... نظر به اینکه مردم در استعداد، فهم و هوش یکسان نیستند و یونانیان از اقوام دیگر اشرفند، اگر آنها را به بندگی بگیرند رواست، که آزادگان باید به- فراغت به وظایف انسانیت و کسب معرفت و تفکر بپردازند و کارهای بدنی را به بندگان واگذارند که در حکم بهائم و بمنزله آلات و ادواتند ... «238»

ارسطو از لحاظ تفکر اجتماعی، مردی محافظه‌کار بود و با غوغا و جنجالهایی که ناشی از دموکراسی یونان بود موافقت نداشت. او با تغییر سریع نظامات و قوانین اجتماعی مخالف بود. به‌همین علت به جامعه اشتراکی افلاطون و پیشنهادهای او روی مخالف نشان داد. او نه تنها از کار جسمانی متنفر بود، بلکه کسانی را هم که به بازرگانی و صرافی اشتغال داشتند، در زمره بندگان می‌شمرد.

---

citoyen.(237)

(238). سیر حکمت در اروپا، پیشین، ص 49 و 50.

مقام زن در نظر ارسطو

ارسطو زن را ذاتا پست‌تر از مرد می‌شمرد و می گفت: «نسبت زن به مرد، مثل نسبت غلام به مولی و بدن به روح است. زن، مرد ناقصی است که در مرحله پایین‌تری قرار دارد. جنس نر، حاکم و ماده، محکوم است. صلاح زن در این است که امور خانه‌داری را به عهده بگیرد.» وی برخلاف افلاطون، می گوید: «زنان نباید مانند مردان تربیت شوند. سقراط می‌پنداشت که شجاعت در زن و مرد یکسان است، درحالی‌که چنین نیست، شجاعت مرد در فرماندهی، و شجاعت زن در اطاعت و فرمانبری است. به عقیده او اگر مرد ازدواج خود را تا 37 سالگی به تأخیر اندازد و سپس با دختری 20 ساله ازدواج کند به صلاح اوست، زیرا مرد در 70 سالگی و زن در 50 سالگی از تولید مثل بازمی‌ماند؛ بنابراین در آغاز ازدواج، یک اختلاف سن 20 ساله به مصلحت طرفین است.

تعلیم و تربیت، باید تحت نظارت دولت صورت بگیرد، و باید به مردم اطاعت از قانون را آموخت. «انسان تربیت یافته از تمام حیوانات بهتر است ولی انسان بی‌تربیت، بدترین حیوانات است.» ارسطو زندگی اجتماعی را برای انسان لازم و ضروری می‌شمرد و می گفت:

«آنکه تنها زندگی می کند یا حیوان است و یا خدا.»

اندیشه‌های ارتجاعی ارسطو

ارسطو باوجود پژوهشهای علمی گرانقدری که انجام داده است مردی مرتجع بود. از جمله آراء سخیف او: «مقابل هم قرار دادن یونانی و غیر یونانی؛ پست شمردن جمعی از مردم، و شریف و اصیل دانستن جمعی دیگر؛ و اینکه مردم غیر یونانی طبیعتا پست‌تر از یونانیانند؛ و

طبقه‌بندی مردم برحسب نژاد و برابر دانستن بیگانه و برده؛ و تقسیم نوع بشر به دو دسته آزاد و بنده؛ و بر حق و به مصلحت دانستن اصل بردگی و نظام برده‌داری بنا به عادت و مقتضیات زمان، و غریب‌تر از آن، طبیعی دانستن و مقرون به عدل شمردن آن اصل ... و قول به عدم تساوی زن و مرد ...

و تحقیر صنعتگران، از اموری است که نقص علمی و ضعف بینش فلسفی ارسطو را نشان می‌دهد ...» «239» با این حال، اکثر صاحبنظران ارسطو را، بزرگترین متفکر یونان باستان و دنیای قدیم می‌شمارند. نظریات فلسفی و کتب و آثار او که خلاصه‌ای از معلومات بشر در آن دوره است، تا انتهای قرون وسطی یعنی قریب 20 قرن، بر افکار بشر فرمانروایی داشته است. منطق ارسطو با تمام نقایص آن تا قرن 13 و 14 ارزش و اعتبار خود را کاملا حفظ کرده بود. پس از انتشار افکار اوکام «240» و بیکن و استوارت میل کم‌کم نقاط ضعف منطق ارسطو آشکار شد. منطق ارسطو قیاسی و مبتنی بر سه جزء کبری، صغری و نتیجه بود؛ فی‌المثل می‌گفت: هر درختی خشک می‌شود (مقدمه یا کبری) بید درخت است (صغری) پس بید خشک می‌شود (نتیجه). مطالعات او در علوم طبیعی نیز در قرون جدیده، بارواج بازار مشاهده و تجربه، ارزش و اعتبار خود را از دست داد.

سیر فلسفه یونانی بعد از ارسطو

اسکندر مقدونی امپراتور جوان، با اینکه شاگرد ارسطو بود، خشونت و استبداد ذاتی را از دست نداده بود. او امیدوار بود که فرهنگ و تمدن یونانی را بدون مانع و عایقی در شرق بسط و رواج دهد،

---

(239). نقل از مقدمه دکتر صدیقی بر اصول حکومت آتن، پیشین.

Occam.(240)

ولی به قول ویل دورانت: «او از اهمیت مقاومت فکر شرقی و عمق و عظمت فرهنگ آن آگاه نبود.

این خود آرزوی خامی بود که تمدنی کم‌دوام و ناپخته، مانند تمدن یونانی، می‌تواند بر تمدن بسیار پهناوری که ریشه‌های آن در سنن و آداب مقدسی مستحکم شده بود، غالب آید. کمیت آسیایی بر کیفیت یونانی چربید.

خود اسکندر در هنگام پیروزی خویش مغلوب فکر شرق شد. با همه زنانی که داشت دختر داریوش را به زنی گرفت. این فکر شرقی را که سلطنت یک ودیعه الهی است با خود به اروپا آورد، و هنگامی که مانند پادشاهان شرق خود را خدا خواند، یونانیان شکاک را به حیرت انداخت ... آداب و عقاید شرقی، از همان راهی که امپراتور فاتح بازکرده بود به سوی غرب هجوم آورد ... درمیان مردم فقیر یونان ریشه دوانید و روح لاقیدی و تسلیم شرقی در سرزمین منحط و مأیوس یونان زمینه خوبی پیدا کرد. به این ترتیب از اواخر قرن چهارم قبل از میلاد، بر اثر آشفتگی اوضاع اقتصادی و سیاسی، روح تصوف و عرفان قوت گرفت و بازار منطق صحیح و واقع‌بینی رو به کسادی گذاشت؛ ازجمله مکتب سینک «241» و «کلبیها» طرفدار اصول اخلاقی بودند و راه سعادت را در اعراض از علائق زندگی می‌دیدند.

کلبیون، کسی را عاقل و حکیم می‌دانستند که فقر و برهنگی و رنج و گمنامی را بر لذات زندگی ترجیح دهد و قوانین و نظامات اجتماعی را به دیده استهزاء بنگرد. علمدار این افکار دیوژن «242» معروف است که از علائق زندگی جز کاسه سفالین چیزی نداشت.

روزی جوانی را دید که با مشت به نوشیدن آب مشغول است فورا کاسه را به دورافکنده گفت، معلوم می‌شود که در این جهان به این هم نیاز نیست. کلبیها تنها با دولت مخالف نبودند بلکه مذهب را هم چیز غیر لازمی می‌شمردند. دیوژن می‌گفت: «خدایان یا لازم نیستند یا مضر می‌باشند.»

رواقیون

درمیان مکاتب فلسفی این دوره، رواقیون با اینکه به روح و خدا معتقد بودند طبیعت را منشأ تمام قضایای جهان می‌دانستند و وجود را مستعد همه‌گونه تغییر و تبدیل و تحول و تکامل می‌شمردند. به نظر آنها درک و استنباط هر مطلب، دارای چهار مرحله است که عبارتند از: وهم، گمان، درک و علم. حصول علم موقعی امکان‌پذیر است که جهت تصورات کاملا معین و روشن باشد. پیدایش فلسفه رواقیون تقریبا همزمان با فلسفه اپیکور است. پیروان این مکتب می‌کوشند تا دوایی برای دردهای اجتماعی پیدا کنند. زنون «243» (در حدود 310 ق. م.) یکی از علمداران این مکتب است. وی از یک جمهوریت جهانی برپایه برابری و مساوات سخن می‌گوید. به نظر عده‌ای از افراد این مکتب، رژیم بردگی باید ازبین برود، نباید بین غلام و آزاد اختلافی وجود داشته باشد، باید کاری کرد که کلیه اقوام و ملل عالم از هرطبقه و نژاد از حقوق و مزایای اجتماعی، بطور یکسان برخوردار شوند. به این ترتیب، رواقیون بجای دموکراسی طبقات ممتاز، حمایت خود را از

دموکراسی و آزادی عموم افراد بشر اعلام کردند، و در راه اشاعه و اجرای مقاصد اجتماعی خود، تا حد امکان، سرسختی و پافشاری نشان می‌دادند.

---

(241). Cynies

(242). Diogen

(243). Zenon

پیروان این مکتب، براثر آمدورفت و تماس با اقوام و ملل مختلف و استفاده از ذخایر فرهنگی آنان، به این نکته پی‌بردند که نژاد یونانی، برخلاف عقیده ارسطو، مافوق نژادهای دیگر نیست و کلیه ملل و اقوام می‌توانند در مراحل علم و کمال، ترقی و تکامل یابند. از نظر اخلاق می گفتند انسان باید عقل را حاکم بر اعمال خود بداند، پس عمل نیک و فضیلت آن است که با عقل موافق باشد.

به نظر این مکتب، انسان باید، برطبق تمایلات طبیعی خود، زندگی و در راه حصول سعادت و نیکبختی کوشش کند و درهرحال باید شکست را با لاقیدی و از یاد بردن تلخی شکست، تلقی نماید. آنها می گفتند که انسان حتی در شرایط غلامی و بندگی نیز می‌تواند خوش باشد. هرگز نباید «لذت» را با «خوشبختی» اشتباه کرد، زیرا لذات و شهوات حیوانی زودگذر و ناپایدارند، درحالی که خوشبختی که عبارت از آرامش فکر و خشنودی روح از اشیاء و امور است، ممکن است ثابت و پایدار باشد؛ یعنی درصورتی که ما بتوانیم بر

تصورات و اندیشه‌های خود، نظارت کرده و بر قضاوتهایی که می‌کنیم مسلط باشیم، خوشبخت خواهیم بود.

به عبارت دیگر می‌گفتند که: «قضاوتهای ما هرطور باشد اشیاء خارجی هم همانطور جلوه خواهند کرد.» و از گفته خود نتیجه می‌گرفتند که: «همه‌چیز عقیده است و عقیده هم به ما بستگی دارد.»

فلسفه ابیقوری «اپیکور»

اپیکور «244» (343- 270 ق. م.) منسوب به یکی از خانواده‌های فقیر یونان است که پس از چندی به کسب زندگی متوسط و مناسبی توفیق یافته است. او که نماینده طبقات مرفه و پیشرو آن دوره است بیش از دیگران مادی و منطقی فکر می‌کرده است؛ ازجمله می‌گفت: «هیچ‌چیز از عدم به وجود نمی‌آید؛ به عبارت دیگر همه از هم ناشی شده‌اند، بدون اینکه به هیچ مبدأ یا مبادی احتیاج داشته باشند ... غیر از طبیعت هیچ‌چیز دیگری نیست که بتواند در آن نفوذ کند یا باعث تغییرش گردد.» اپیکور منشأ بدبختی مردم را وحشت از خدایان و بیم از مرگ می- دانست و می‌گفت مردم به‌جای آنکه به یاری علم فیزیک، طبیعت واقعی اشیاء را کشف کرده از آن استفاده بنمایند، می‌کوشند تا به یاری روحانیون و از راه نذر و دعا زندگی بهتری برای خود تأمین کنند، غافل از آنکه خدایان کوچکترین مداخله در کار مردم ندارند. اگر ظهور حوادث ناگوار، نظیر رعدوبرق و طوفان، ناشی از اراده و غضب خدایان بود هیچوقت صاعقه معابد و مجسمه‌های پارسایان و حرمهای خدایان را با خاک یکسان نمی‌کرد، بلکه فقط گنهکاران را کیفر می‌داد.

پس بهتر آن است که برای توضیح و تعلیل جهان، دستخوش وهم و خیال نشویم، بلکه به عالم طبیعت رجوع کنیم و ماهیت اشیاء را، چنانکه هست، دریابیم.

اپیکور می‌گفت هیچ‌چیز از عدم به وجود نمی‌آید و هیچ‌چیز به عدم نمی‌پیوندد. اگر ممکن بود هرچیزی از عدم به وجود آید، هیچ‌چیز به دانه و تخم محتاج نبود و ممکن بود از دریا انسان و از درخت مرغ به وجود آید. عناصر تشکیل دهنده هرشیء پس از انهدام باز

Epicurus.(244)

به هستی خود ادامه می‌دهند، و نیست و نابود نمی‌شوند. اپیکور برای توضیح جهان، مانند دموکریت، فرضیه «اتم» را پیش کشید و گفت؛ اتمها حقایق و عناصر بسیطی هستند که نه از چیزی به وجود آمده‌اند و نه مرگ و فنا بر آنها چیره می‌شود. اتمها تجزیه‌ناپذیر و بی‌حرکتند؛ فقط بر اثر خلأ، حرکت اشیاء صورت می‌گیرد.

اپیکور، انسان و حیوان را مخلوق خدا نمی‌داند، بلکه می‌گوید انسان اولیه، مانند کرمها و موجودات دیگر، از زمین متولد شده و در طی قرنها ترقی و تکامل یافته است. او تمدن بشری را ثمره کار و تجربه انسانها می‌دانست، نه محصول لطف و عنایت خدایان. اپیکور، که مردی قانع و زحمتکش بود، نسبت به همه مهربانی می‌کرد. شعار او و دوستانش این بود که مزاحم کسی نشوند شاگردانش او را چون خدایی میان انسانها می‌دانستند؛ با این‌حال او از خدا و مذهب بیزار بود. در فواصل درسها سیصد جلد کتاب نوشت. به عقیده

او: انسان، محصول طبیعت است، عقل چیزی جز نوع دیگری از ماده نیست، روح در تمام بدن پراکنده است و با مرگ بدن از بین می‌رود، هدف انسان در زندگی پیروی از عقاید بیهوده نیست بلکه ما باید بکوشیم که زندگی خود را قرین آرامش کنیم و از خدایان و وحشتهای ناشی از مذاهب بپرهیزیم. به نظر او ممکن نیست که زندگی خوشی داشت، بدون اینکه جانب حزم و شرافت و عدالت را در نظر گرفت و ممکن نیست که با حزم و شرافت و عدالت زندگی کرد بدون اینکه خوش بود. مراد وی از لذت، هرزگی و عیاشی نیست بلکه قصد او آزادی بدن از رنج و خلاصی روح از مزاحمت است. بزرگترین نعمتها عقل و فهم است که انسان را از درد و رنج خلاص می‌کند. توهمات غلط، سبب وحشت انسان از مرگ می‌شود. عادت کردن به زندگی ساده، بهترین راه سلامت و خوشی است. او مرگ را چیز ترسناکی نمی‌دانست و می- گفت مادام که ما هستیم مرگ نیست و وقتی که مرگ فرارسید ما دیگر نخواهیم بود. عقیده به تناسخ را رد می‌کرد و می‌گفت هیچکس در زندگی خود خاطره‌ای از زندگی پیشین ندارد.

پس، این فکر که روح از کالبد انسان به کالبد حیوان منتقل گردد قابل قبول نیست. همینکه جسم فانی شد روح نیز فانی می‌شود و رابطه‌ای بین روح و جهان باقی نمی‌ماند.

اپیکور می‌گفت بدبینان و کسانی که هردم از ادامه زندگی شکایت می‌کنند، در گفتار خود صادق نیستند، زیرا اگر براستی از زندگی سیر شده‌اند چرا رشته حیات خود را قطع نمی‌کنند. وی رعایت اعتدال را بهترین راه کسب سعادت می‌دانست و توصیه می‌کرد که برای حصول سعادت، دایره آرزوهای خود را محدود کنیم و فقط امیال طبیعی و ضروری خود را اقناع و از افزون‌خواهی و جاه‌طلبی خودداری کنیم. وی معتقد است که رعایت

اعتدال نه- فقط مانع حصول لذات نیست، بلکه بزرگترین لذات را نیز برای ما فراهم می‌سازد.

مبارزه و جنگی که اپیکور علیه قدرت خدایان آغاز کرد سبب گردید که او را از روزگار قدیم تا قرون معاصر مورد طعن و لعن قرار دهند تا جایی که «هگل» فیلسوف ایده‌آلیست آلمان می‌گوید: «خدا را شکر که نوشته‌های او از بین‌رفته است.» یکی از طرفداران اپیکور به نام «لوکرس» می‌گوید: «بشریت، بدبخت و بیچاره ادیان است، زیرا دین به انسان می‌آموزد که پس از او روح باقی می‌ماند و می‌تواند تا ابد عذاب بکشد. همین ترس باعث شده که

آدمی در زندگی از خوشی روی بتابد. باید این وحشت را از بین برد ...» آثار حرمان و نومیدی که مولود خرابی اوضاع اقتصادی و اجتماعی، و انحطاط تمدن یونان بود، در عقاید شکاکان به بهترین وجهی آشکار شد. اصحاب شک «245» حصول معرفت را امری غیرممکن می‌دانستند و می‌گفتند، دانش انسان در هرامری نسبی است و حواس بشری، که یگانه وسیله کسب اطلاعات است غالبا خطا و اشتباه می‌کند. علاوه‌براین، شکاکان دایره اطلاعات بشری را محدود می‌شمردند و عقیده داشتند که: «حقیقت یکی است، و وجود عقاید و آراء مختلف بین فلاسفه، بخوبی می‌رساند که انسان قادر نیست که علم حقیقی را به دست آورد و به اسرار عالم پی‌ببرد؛ بنابراین بهتر است از اتخاذ تصمیم و روش قطعی خود- داری کنیم و در طلب تحصیل احکام ثابت، سرگردان نشویم.» پورهون «246» (365- 275 ق. م.) پیشوای این جماعت می‌گفت: «چون حواس و دلایل عقلی ما قابل اعتماد نیست بهتر است از هرگونه اظهار نظر مثبت و منفی درباره اشیاء و نمودها خودداری

کنیم.» شکاکان (یا اصحاب احتمال) با تبلیغ نظریات خود می‌کوشیدند تا در مقابل عقاید جاهلانه و تعصب- آمیز و بی‌چون و چرای مردم عصر خود ایستادگی و مقاومت کنند و مردم بیخبر را از تعقیب افکار سخیف و پرستش ارباب انواع بازدارند و به اشتباه و گمراهی خود واقف گردانند.

یکی از پیروان این مکتب می‌گوید: کسانی که بطور مسلم وجود خدا را تأیید می‌کنند نمی‌توانند از سقوط در نوعی بیدینی خودداری کنند، زیرا اگر می‌گویند که خدا همه‌چیز را در ید اختیار دارد، او را سازنده چیزهای بد نیز دانسته‌اند؛ و اگر بگویند که او فقط برخی چیزها را در اختیار دارد یا اینکه هیچ‌چیزی در اختیار او نیست ناچار باید خدا را خسیس بدانند یا ناتوان، و پیداست که این، نوعی بیدینی است! ... از رنسانس به بعد، شکاکیت دینی در غالب موارد با اعتقاد و جذبه نسبت به علم همراه بوده است، ولی در زمان باستان چنین زمینه‌ای برای «شک» وجود نداشت. جهان باستانی بی‌آنکه بر استدلالات، شکاکان پاسخ دهد، روی خود را از آنان برتافت. چون اعتبار خدایان «آلپ» از میان رفت، برای هجوم ادیان شرقی که در جلب‌نظر خرافات‌پرستان بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند، راه باز شد، تا آنکه کیش مسیحی پیروز آمد.» «247»

روم

وضع طبیعی

وضع طبیعی شبه جزیره ایتالیا و منابع ثروت آن زیاد خوب نیست، ولی اگر این مملکت را با یونان مقایسه کنیم باید بگوییم که ایتالیای قدیم، وضع طبیعی بهتری داشته و کوههای

ایتالیا برخلاف مرتفعات یونان، مانع مواصلات زمینی و اتحاد سیاسی نیست. جلگه‌های این کشور از جلگه‌های یونان حاصلخیزتر و برای فعالیتهای اقتصادی مناسبتر است.

---

(245).Scepticists

(246).Pyrrho

(247). تاریخ فلسفه غرب، پیشین، ص 249 (به اختصار).

از سکنه اصل ایتالیا و سوابق زندگی آن اطلاع دقیقی در دست نیست. عده‌ای معتقدند که قبل از تمدن رومی، تمدن یونانی و تمدن اتروسکی در حدود 600 سال ق. م. به این سرزمین راه یافت و سالها، نقاط حساس ایتالیا و سیسیل تحت نفوذ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی یونان بود. درمیان شهرهای ایتالیا شهر روم از نظر وضع جغرافیایی و سوق الجیشی بسیار اهمیت دارد، زیرا این شهرکه بر فراز هفت‌تپه و در محل پلی بر روی رودخانه تیبر ساخته شده است، بخوبی تقویت می‌شود و به آسانی قابل دفاع است و چون به دریا نزدیک است می‌تواند در فعالیتهای اقتصادی مدیترانه نقش مهمی ایفا نماید.

سازمان اجتماعی

در روم قدیم، هرقبیله از ده «کوری» و هرکوری از ده «ژنس» ترکیب یافته بود. برای آنکه کسی جزء مردم روم به حساب آید و از حقوق اجتماعی بهره‌مند شود، باید عضو یکی از ژنسها باشد. ژنسها سازمانهایی خونی و نسبی بودند. مدیران کشور از بین قدیمیترین و

سابقه‌دارترین افراد ژنسها انتخاب می‌شدند که آنها را پدر یا پاتر «248» می‌خواندند. شرکت در مجلس سنا و احراز مقامات مهم، حق این خانواده‌ها بود. با گذشت زمان و تکامل طرز تولید و وسعت حکومت روم و آمدن مهاجرین بسیار به سرزمین ایتالیا وضع اجتماعی روم تغییر کلی یافت. بموجب مقررات و سنن اجتماعی، فقط پاتریسینها که وابسته به خاندانهای قدیم بودند، جزء ملت روم به حساب می‌آمدند و از حقوق اجتماعی برخوردار می‌شدند. سایر افراد ملت، یعنی مهاجرین و تازه‌واردها، جزء طبقه متوسط و محروم محسوب می‌شدند و پلبین نامیده می‌شدند.

تغییر اوضاع اقتصادی، رشد صنعت و تجارت و فعالیتهای نظامی حکومت روم سبب گردید که امتیازات نسبی و خونی، بتدریج، جای خود را به امتیازات مادی بدهد، در سازمان نوین اجتماعی، کسانی که فعالیتهای مؤثر اقتصادی و نظامی انجام می‌دادند از حقوق و مزایای بیشتری برخوردار بودند. پرولترها، فقیرترین طبقات مردم روم را تشکیل می‌دادند. بعضی از افراد این طبقه آنقدر فقیر بودند که به قول مردم آن روز جز سر خود، دارایی دیگری نداشتند.

در این دوره کارهای تولیدی زیاد مورد توجه نبود و مهمترین کارها، اشتغال به امور جنگی بود. از این راه حاصل کار و ذخایر تولیدی و زمین دیگران را غصب کرده و به مالکیت خود درمی‌آوردند و مردم غارت شده را به نام غلام به خدمت خود می‌گماشتند و به استثمار آنها می‌پرداختند. در نتیجه جنگهای دایمی، قدرت پاتریسینها فزونی گرفت و وضع اقتصادی پلبینها و سایر طبقات به فلاکت گرایید و به تعداد پرولترها افزوده می‌شد. در این دوره عده‌ای با گرو گذاشتن زمین، با نرخی سنگین، از پاتریسینها قرض می‌گرفتند و غالبا به علت عدم پرداخت دین خود، نه تنها زمین خود را از دست می‌دادند بلکه به

غلامی آنان درمی‌آمدند. همین اوضاع و تحمیلات گوناگون، سبب گردید که از قرن پنجم ق. م. بین پاتریسینها و پلبینها برای الغاء قروض و استفاده از اراضی دولتی و شرکت در مشاغل رسمی مبارزاتی درگیرد. در غالب این مبارزات، غلامها با پلبینها همداستان بودند و به اتفاق با پاتریسینها مبارزه می‌کردند.

Pater.(248)

وضع اقتصادی

غیر از پاتریسینها در روم قدیم عده‌ای با قبول سمتهای مهم و شرکت در مناقصه‌ها و مزایده‌های دولتی و ساختن عمارات و جاده‌های سوق الجیشی و اداره باربری و تأمین ملزومات ارتش، ثروت کلانی کسب کرده بودند.

فعالیتهای اقتصادی و تجاری در آغاز امر، در روم قدیم از راه مبادله جنس‌به‌جنس صورت می‌گرفت، ولی این وضع دوام نیافت و پس از چندی تعویض جنس در مقابل وزن معینی از فلزات معمول شد. ولی چون نبودن مسکوک معین و ثابتی برای مبادله، تولید اشکال می- نمود، دولت روم مداخله نمود و ظاهرا مس را به صورت مسکوک درآورد؛ بطوریکه از نیمه قرن سوم ق. م. سکه‌های دولتی صورت عمومی یافت و دادوستد تسهیل گردید، قرض دادن و تنزیل گرفتن، معمول شد و نرخ ربح در مواقع بحرانی تا 48 درصد می‌رسید. در نتیجه رباخواری و استثمار شدید غلامان و تجاوز به سرزمینهای همجوار و

غارت هستی مردم، عده‌ای ثروت منقول و غیرمنقول فراوانی کسب کردند؛ چنانکه در قرن اول ق. م. شخصی به نام کراسوس «249» 35 میلیون فرانک طلا ثروت داشت.

هرقدر ثروت و قدرت اقلیت فزونی می‌گرفت فقر و فلاکت اکثریت نیز شدت می‌یافت و مبارزات طبقاتی دامنه‌دارتر می‌شد. برای حفظ آرامش و سرکوبی نهضتهای مخالف و ادامه سیاست تجاوز به سرزمینهای دیگران، وجود ارتش و لشکریان مجهزی لازم بود.

سازمان جنگی

واحد نظامی رومیان قدیم «فالانکس» بود که از 8 هزار سرباز پیاده تشکیل می‌گردید. هر فالانکس از چندین رسد صد نفری تشکیل می‌شد که فقط چند رسد آن مجهز به زره و سلاحهای جنگی بودند و بقیه، سلاحهای سبکتری داشتند. چون فالانکس عملا در میدان جنگ قابل انعطاف نبود پس از چندی تبدیل به «لژیون» گردید. هر لژیون از 3600 نفر تشکیل می‌شد و مرکب از دسته‌های 60 تا 120 نفری بود.

لژیونها به سازوبرگ قدیم خود، کلاهخود، سپر، نیزه، شمشیر و زوبینهای نوک‌تیز را نیز اضافه کردند. در سازمان جدید، سرعت عمل و قابلیت انعطاف سربازان بمراتب بیشتر بود و زودتر از سابق می‌توانستند ابتکار عملیات جنگی را در دست بگیرند. با گذشت زمان، در ارتش روم انضباطی آهنین برقرار گردید. یک مورخ یونانی در قرن دوم ق. م. می‌نویسد: سربازی که در وقت نگهبانی به خواب رود برای او محاکمه صحرایی تشکیل می‌دهند. چنین سربازی سنگسار می‌شود و اگر به فرض محال، جان به سلامت برد، هیچکس حق پذیرش و سخن گفتن با او را ندارد. سران ارتش همانطور که اهمال‌کاران را بسختی مجازات می‌کردند، جوانان شجاع و دلاور را نیز بنحوی شایسته تشویق می‌کردند، یعنی

علاوه بر تمجید اعمال آنها به هرفردی که دشمن را زخمی کرده بود یک نیزه و به کسی که دشمن را کشته و لخت کرده بود یک‌جام، و به اولین نفری که هنگام حمله به یک شهر از دیوار بالا می‌رفت، یک تاج طلا می‌دادند.

جمهوریت در روم قدیم

با اینکه کلمه رپوبلیک «250» یا جمهوری به معنی امور عامه یا امور جمهور است، در روم قدیم، مانند آتن، همیشه اغنیا و شریف‌زادگان تشکیلات سیاسی و اقتصادی مملکت را به دست

---

(249).Crasus

(250).Republique

نمایندگان خصوصی خود می‌سپردند. در روم قدیم پس از سقوط رژیم سلطنتی، شریف‌زادگان مناصب مهم مملکتی را که عبارت از مقام کنسولی و سنا و مجمع بود، به دست نمایندگان خود سپردند. دو نفر کنسول برای مدت یک‌سال به عنوان رؤسای قوه مجریه خدمت می‌کردند، هریک از دو کنسول می‌توانست اقدامات کنسول دیگر را با استفاده از حق و تو متوقف سازد. بنابراین، اجرای سیاستی که مورد موافقت هردو کنسول نبود، امکان نداشت.

ارتش نیز تحت نظر کنسولها اداره می‌شد ولی در مواقع بحرانی، با توصیه سنا، کنسولها اختیارات خود را برای مدت 6 ماه به یک نفر، که دیکتاتور خوانده می‌شد، واگذار می‌کردند.

اعضای سنا 300 نفر بودند و کنسولها به نظر سنا احترام می‌گذاشتند. مجمع، کنسولها و سایر مأموران را انتخاب می‌کرد و قوانینی را که کنسولها و سنا به مجمع تقدیم می‌کردند، تصویب یا رد می‌کرد.

شهرنشینان روم اعم از شریف‌زادگان و عوام الناس حق شرکت در مجمع را داشتند.

مجلس سنا

مظهر دموکراسی اشرافی در روم قدیم مجلس سنا بود و کنسولها مکلف بودند در امور مهم سیاسی و اجتماعی با آنان مشورت کنند.

مهمترین کارهای این مجلس، عبارت بود از تعیین تاریخ انتخابات، رفع اختلافات بزرگان، انتصاب فرمانفرمایان ایالات، تعیین میزان مالیات، تنظیم خزانه عمومی، تصویب مخارج، پذیرفتن سفرای خارجی و اعزام نماینده به خارجه، تصویب جنگ و عقد صلح. در جلسه سنا نخست، رئیس مجلس سنا موضوع مذاکره را بیان می‌داشت، سپس نظر نمایندگانی را که در یمین و یسار او نشسته بودند، استعلام می‌کرد. کرسی خطابه معمول نبود، بلکه هریک از نمایندگان به‌پا خاسته جواب می‌دادند و می‌توانستند هرقدر می‌خواهند، صحبت کنند و رئیس نمی‌توانست مانع نطق سناتورها بشود. در پایان مذاکره، رأی می‌دادند. گاهی دستها را بلند می‌کردند و زمانی موافق و مخالف در سمت راست‌وچپ رئیس قرار می‌گرفتند. پس از اخذ رأی، رئیس مجلس با ادای این جمله «ای پدران محترم که اسم

شما در دفتر نمایندگان ثبت است بیش از این مزاحم شما نمی‌شوم» ختم جلسه را اعلام می‌کرد. تصمیم سنا به منزله قانون بود و به نام رأی ملت اجرا می‌شد.

طرز انتخابات

اشخاص صاحب حقوق یعنی، اقلیتی که از کار و زحمت مداوم اکثریت زندگی کرده و خود را ملت روم می‌خواندند، همه‌ساله در ماه ژوئیه در میدانی مجتمع می‌شدند و در امور مهم عقد صلح، اعلان جنگ، تعیین نمایندگان و حکام و قضات و غیره نظر خود را اظهار می‌کردند. در این ایام نیز انتخابات بطور طبیعی صورت نمی‌گرفت و کسانی که داوطلب این مقام بودند از راه رشوه، دروغ، و ریاکاری مردم را فریب می‌دادند. برای آنکه خوانندگان به ماهیت و طرز انتخابات آن روز و شباهت آن با طرز انتخابات امروز بعضی از کشورها آشنا شوند توصیه‌های «کنتوس سی‌سرون» را به کسی که داوطلب نمایندگی است، عینا نقل می‌کنیم: «در طبقات مختلفه مردم دقیق‌شو و تمیز بده که از هرکسی چه کاری ساخته است تا بتوانی کمک و همراهی او را تحصیل کنی ... تمام شهر و همه اصناف و جمیع قراء و مزارع مجاور را در نظر داشته باش ... آداب معاشرت که برای

یک نفر تربیت شده لازم است در تو جمع است، اما در صورت لزوم با تملق و مداهنه باید کارکرد. در غیر این موقع، عرض خدمت به دیگران لازم نیست. اما اگر امروز با حرارت هر چه تمامتر وعده مساعدت به جمع کثیری ندهی، هیچکس تو را کاندیدا نخواهد شناخت.»

مبارزات طبقاتی در روم قدیم

مبارزات خونینی که بین عوام و خواص در روم قدیم صورت‌گرفته، مانند مبارزات کنونی اجتماعات بشری، ریشه اقتصادی داشت.

طبقه خواص (پاتریسینها) از کلیه حقوق اجتماعی برخوردار بودند، درحالی‌که طبقه عوام (پلبینها) از هرگونه حق اجتماعی بی‌نصیب بودند. ازجمله مطالبات اکثریت یکی این بود که آنها را در کار حکومت و اداره کشور مداخله دهند و موافقت نمایند تا نمایندگان اکثریت در حل‌وفصل امور شرکت کنند؛ ولی طبقه خواص مدتها در برابراین درخواست مقاومت کردند. در نتیجه طبقات محروم برای عملی کردن مقاصد خویش به انقلابات شدیدی دست زدند. آلبرماله در تاریخ روم می‌نویسد: «چون عوام از فقر و پریشانی به ستوه آمده بودند، تصمیم گرفتند خواص را ترک گویند. موقعی که در اردو بودند متفقا کناره‌جویی اختیار کردند و به تپه‌ای، که کوه مقدس نام داشت، پناه بردند و هموطنان خود را به احداث شهری که با روم رقابت نماید تهدید نمودند. خواص ترسیده صلاح را در تسلیم دیدند، سپس نماینده‌ای از طرف خواص نزد عوام آمد و پس از مذاکره مقرر گردید خواص از قرض فقرای عوام صرفنظر کنند و اشخاصی که بواسطه عدم تأدیه دین خود به حالت غلامی افتاده بودند، آزاد شوند. علاوه‌براین، عوام به سال 493 ق. م. موفق شدند که برای خود حامیانی موسوم به تریبون «251» انتخاب کنند.

دیگر از مزایایی که طبقات محروم کسب کردند، حق ازدواج با شریف‌زادگان و استفاده از زمینهایی بود که اخیرا به تصرف جمهوری درآمده بود، و همچنین تحدید مالکیت اشراف به میزان معین. علاوه‌براین، عوام الناس می‌توانستند در ارتش به مقام افسری برسند.

استفاده از حق «وتو»

تریبونها یعنی نمایندگان عوام الناس برای مبارزه با تحمیلات اشراف و تصمیمات ظالمانه مجلس سنا و کنسولها گاه از حق «وتو» استفاده می‌کردند. به محض اینکه تریبون کلمه لاتینی «وتو» یعنی «من مخالفم» را ادا می‌کرد اجرای قانون یا هرامری که به زیان اکثریت بود، موقوف می‌شد. به این ترتیب می‌بینید که حق وتو که امروز در شورای امنیت مورد استفاده قرارگرفته، سابقه‌ای بس کهن دارد و نخستین‌بار نمایندگان اکثریت مردم از آن استفاده کرده‌اند. «252»

الواح دوازدهگانه

در نتیجه عدم رضایت و فشار عوام الناس، دستگاه حاکمه رومی در 449 پیش از میلاد، هیأتی را مأمور کرد که مقررات جدید و قوانین موجود را بر روی دوازده لوح چوبی نقش نماید. با اینکه یکی از مواد این قانون این بود که:

---

(251).Tribun : عنوان بعضی از صاحبمنصبان در روم قدیم است که دارای اختیارات کشوری یا لشکری یا هردو بودند.

(252). وتو در شورای امنیت: شورای امنیت مرکب است از 11 نفر نماینده که عضویت 5 نفری آنها یعنی نمایندگان امریکا، شوروی، انگلستان، فرانسه و چین دایمی است. تصمیمات شورا با رأی مثبت 7 عضو، که آراء تمام اعضای دایم جزو آن باشد، قانونی و معتبر است. بنابراین هرتصمیمی با رأی مخالف یکی از اعضای دایم شورای امنیت غیرقانونی می‌گردد.

«در روم سلطنت حق ملت است و به هرکس مصلحت می‌داند، تفویض می‌کند ... و قانون درباره همه افراد یک شهر یکسان است» باید متوجه بود که مراد از کلمه ملت و همه افراد یک شهر فقط طبقه اشراف بود و عوام الناس و غلامان در عداد ملت به‌شمار نمی‌رفتند. برای اینکه ماهیت این قوانین بهتر روشن شود بعضی از مواد آن را نقل می‌کنیم: «اگر مقروض نتواند دین خود را بپردازد داین حق دارد او را بکشد یا در ممالک وراء «تیبر» بفروشد. هرگاه تعداد طلبکاران از یک نفر تجاوز کند می‌توانند بعد از 60 روز بدن مقروض را قطعه‌قطعه کنند.» مواد کیفری: «کسی که عمدا و از روی شرارت، عمارت یا خرمن مجاور خانه را آتش زند باید بازوانش را بسته چوبش زده و او را بسوزانند.» «کسی که با سحر و افسون محصول دیگری را فاسد کند، قربانی خواهد گشت» «کسی که اعضای دیگری را بشکند محکوم به قصاص خواهد شد مگر اینکه جبران خسارت کند و دیه بدهد؛ دیه جراحتی که به صورت مرد آزاد وارد آید، سیصد آس است ...»

انقلابات سیاسی و اصلاحات گراکوس‌ها

در پناه ارتش روم، آرامشی نسبی در سرزمین ایتالیا برقرار بود.

حکومت روم بتدریج موفق گردید قلمرو نفوذ خود را بر تمامی شبه جزیره ایتالیا بسط دهد و از تجاوزات «گل» ها و فنیقیان و قرطاجنه‌ایها (در شمال افریقا) جلوگیری کند و «هانیبال» سردار معروف قرطاجنه را پس از یک رشته جنگهای طولانی از ایتالیا بیرون رانده و حوزه قدرت سیاسی خود را تا خارج از مرز ایتالیا بسط دهد؛ ولی این پیروزیهای خارجی موجب تثبیت اوضاع داخلی نمی‌شد. هرقدر روم بیشتر بر قلمرو خود می‌افزود آثار گرفتاری چند برابر می‌شد و مشکلات اقتصادی و جنبشهای اعتراضی روزبروز دامنه وسیعتری پیدا می‌کرد. سنا و هیأت حاکمه روم نظارت و توجهی به اعمال فرماندهان و

استانداران اعزامی به نقاط مختلف نمی‌کردند. اگر یک فرماندار، افراد لازم برای ارتش، و مالیات و غلات برای حکومت مرکزی می‌فرستاد، در مقام خود باقی می- ماند و کسی متعرض او نمی‌شد. به‌همین علت، آنها از وضع آشفته استفاده کرده دوبار مردم بینوا را غارت می‌کردند؛ یک‌بار برای خودشان و یک‌بار هم برای حکومت مرکزی.

وضع اقتصادی طبقات مختلف

محرومترین طبقات در روم قدیم غلامان بودند. در نظر طبقه حاکمه رومی، غلام یک انسان نبود بلکه موجودی بود که می‌توانست حرف بزند. اگر غلامی پس از آزادی به تعهدات خود عمل نمی‌کرد، دوباره طوق عبودیت به گردنش می‌افتاد و اگر بنده‌ای در انجام خدمت قصور می‌کرد، چوب می‌خورد، زنجیر می‌شد، به آسیابش می‌بستند، به حفر معادن می‌گماشتند و اگر گناهش بزرگ بود به دارش می‌زدند. به این ترتیب، بین حقوق اجتماعی و اقتصادی یک ارباب با یک غلام، اختلاف از زمین تا آسمان بود.

ارتش رومی، ستونهایی از سربازان مغلوب همراه می‌آورد و این بیچارگان، این آدمیانی که با ایشان همچون حیوانات رفتار می‌شد، موظف بودند که به‌جای مردم روم کار کنند و خدمات شخصی ایشان را نیز انجام دهند. فراوانی غلامان به اندازه‌ای بود که هرکس می‌توانست با ناچیزترین قیمتی غلام خریداری کند و

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 351

از این لحاظ شرایط زندگی غلامان رومی دشوارتر از غلامان یونانی بود. غلام در روم متاعی بود که هنگام خرید آن را زیرورو و آزمایش می‌کردند، برای خرید آن چانه می‌زدند و همچون اسب و خر برای علامتگذاری با آهن ملتهب وی را داغ می‌کردند.

بسیاری از ایشان در کشاورزی خدمت می‌کردند و به‌جای گاو به گاوآهن و و خرمنکوب بسته می‌شدند و فی الجمله همه خدمات ممکن را انجام می‌دادند. برای تهیه آرد آنان را با مالبند به آسیابهای چرخنده، که دو یا سه قرن قبل اختراع شده بود، می- بستند ... در شهرها همه کارگاهها بوسیله غلامان تحت‌نظر مردان آزاد اداره می- شد. به عنوان کارگر نساجی، پارچه‌های کتانی و پشمی و ابریشمی تهیه می‌کردند.

در مراکز فلزکاری پتک و سندان و گازانبر به کار می‌بردند و نه فقط روشهای جوش دادن فلزات را می‌دانستند، بلکه روشهای حدیده کردن و ورقه ساختن فلزات را نیز آموخته بودند و از ترکیب آلیاژها و روش ایجاد آنها اطلاع داشتند.

غلامانی که در معادن کار می‌کردند، از همه بدبخت‌تر بودند. مواد معدنی گوناگون را در کشورهای مختلف استخراج می‌کردند. به این منظور گاهی وسایل و ابزارهای معمولی معدنچیان را به کار می‌بردند، ولی گاه مجبور بودند که در زیر شلاق محافظان، زمین را با ناخنهای خود حفر کنند. «253»

طبقه ممتاز رومی را اصیلزادگان و اشراف قدیمی و عده‌ای از عوام الناس تازه‌به‌دوران رسیده، تشکیل می‌دادند. فرمانداران شهرستانها، افسرانی که در جنگها پیروز شده بودند، پیمانکارانی که برای دولت جاده می‌ساختند و مواد لازم برای ارتش تهیه می‌کردند، و صاحبان اراضی بزرگ، جزو طبقه راضی کشور به‌شمار می‌رفتند. غیر از غلامان، اکثریت مردم، یعنی پلبینها که زمینهای خود را از دست داده و به جهات مختلف مورد تجاوز قرار می‌گرفتند، سخت از اوضاع ناراضی بودند. در چنین شرایطی «تیبریوس» که خود وابسته به طبقات ممتاز و مردی روشن‌بین و اصلاح‌طلب بود در سال 131 قبل از میلاد بعنوان وکیل عمومی یا تریبون به نمایندگی مردم انتخاب شد.

قیام تیبریوس و گراکوس به نفع طبقات محروم

تیبریوس و برادرش گراکوس که برای نجات توده محروم به‌پا خاستند، فرزندان تیبریوس گراکوس «254» بودند، که در بین رومیان مقام و موقعیت ممتازی داشت، یعنی دوبار به‌سمت کنسولی و یک‌بار به مقام قضا و دادرسی ارتقا یافته بود و در بین مردم حسن شهرت داشت. چون این مرد بدرود حیات گفت زن کاردان و با شهامتش به تربیت فرزندان همت گماشت و آنان را مردانی مبارز و عدالتخواه به‌بارآورد.

پلوتارک می‌گوید، این دو برادر در خلقیات کاملا برابر نبودند ولی «... جوانمردی آنان در برابر دشمن و عدالت‌گستری در حق رعایا و مراقبت در تمشیت امور، خودداری نفس از تمنیات

---

(253). تاریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص 96.

(254).Tiberius Graechus

شهوانی، و اعتدال در لذایذ در هردو برادر مشابه و برابر بود.» تیبریوس از آغاز فعالیتهای سیاسی و اجتماعی خود متوجه شد که وضع تریبونها و عامه مردم بسیار ناگوار است. بینوایان و طبقه محروم این دوران، روی الواحی که در نقاط مختلف شهر، یا دروازه‌ها و معابر نصب کرده بودند با اصرار و ابرام تمام از طبقه حاکمه وقت می‌خواستند که به طبقه فقیر و تهیدست روم، زمین و یا حقوقی که به آنها تعلق داشته، بازگردانند. ظاهرا دادن شعار و استفاده از لوحهای تبلیغاتی، نخست در روم قدیم معمول گردید. پس‌ازآنکه

تیبریوس به‌سمت وکیل عمومی یا تریبون برگزیده شد، تصمیم گرفت به نفع طبقات محروم قیام کند و به کمک قانون و با بحث و مشاوره با برگزیدگان شهر، که جزو اشراف بودند، زمینهای غصبی را به مستمندان مسترد دارد.

به این ترتیب، پس از گفتگوی بسیار، مقرر شد کسانی که به حریم قوانین تخطی کرده و زمینهایی را غصب کرده‌اند در مقابل بهایی که از خزانه عمومی دریافت می‌دارند، اراضی را مسترد دارند تا دولت آن زمینها را به مستمندانی که ضیاع و عقاری ندارند، تفویض نماید. با اینکه لحن این قوانین و نحوه اجرای آن بسیار ملایم بود، اغنیا که ثروت بیکران خود را از راه تجاوز کسب کرده بودند، با شدت تمام به مبارزه برخاستند و به او تهمتهای ناروا زدند.

ولی تیبریوس در پناه حمایت مردم بسختی از حقوق عامه دفاع کرد. اصول پیشنهادات او این بود:

1. حدود املاک یک خانواده به میزان معینی محدود گردد و هیچکس زاید بر هزار جریب رومی نداشته باشد.

2. به کشاورزانی که زمینهای خود را از کف داده‌اند بار دیگر زمین داده شود.

3. به بینوایان رومی به قیمتی نازل، هرماه 43 لیتر گندم داده شود.

4. به کلیه طوایف لاتین و بعضی ایتالیاییهای دیگر، حق شهرنشینی داده شود.

نطق تاریخی تیبریوس

تیبریوس در پاسخ اعتراضات غیرمنطقی اغنیا در پشت تریبون قرار گرفت و طی یکی از نطقهای پرهیجان خود چنین گفت:

... حتی حیواناتی که در سرزمین ایتالیا وجود دارند پناهگاهی برای خود دارند و در غار یا شکاف کوه مسکن می‌کنند و حال آنکه مردم محروم ایتالیا که برای این سرزمین جان خود را فدا می‌کنند فقط از هوا و روشنایی استفاده می‌کنند. این مردم با زن و اطفال خود حیران و سرگردان ازاین‌سو به آن‌سو می‌روند ... اینکه فرماندهان به سربازان در میدانهای جنگ می‌گویند که برای خود و آب و خاک و مقابر و معبد خانواده خود بکوشید و از جان خود نهراسید، سخنی دروغ است ... بلی این بیچارگان که به میدان جنگ می‌روند و کشته می‌شوند، بخاطر حفظ ثروت و مال و لذت دیگران است. آنها را بدروغ صاحب زمین و ارباب می‌نامند؛ چه آنها صاحب یک وجب زمین در تمام قلمرو مملکت نیستند ...

اغنیا و ثروتمندان که در مقابل سخنان منطقی تیبریوس و حمایت جدی مردم، موقعیت اجتماعی خود را در خطر دیدند به تحریکات دامنه‌داری دست زدند و گفتند تیبریوس مصمم است که اساس مملکت را واژگون کند. ولی وی با صبر و شکیبایی بسیار از اغنیا خواست که طرح قانونی او را

تصویب کنند و حتی در حضور عامه مردم تضرع‌کنان دست «اوکتاویوس» رقیب و مخالف سرسخت خود را گرفت و تقاضا کرد که دست از مخالفت خویش بردارد، ولی اوکتاویوس ذره‌ای از مخالفت دست برنداشت ... سناتورهای محافظه‌کار، به‌جای آنکه به پیشنهادهای خیرخواهانه تیبریوس رضا دهند، با پشتکار و سرسختی، با اجرای هرگونه نقشه

اصلاحی مخالفت کردند و به یاری عمال خود، این مرد مبارز و سیصد تن از طرفداران جدی او را در سال 133 ق. م. به کشتن دادند. رفتار طبقه فرمانروا نسبت به این جوان مجاهد بسیار سبعانه بود. پلوتارک می‌نویسد: «... به برادرش اجازه ندادند که جسد او را که به دست آورده بود، تدفین کند، بلکه با سایر اجساد به رودخانه پرتاب کردند و به‌همین هم اکتفا نکردند و پس از او نسبت به یاران و متابعان او قساوت بسیاری به خرج دادند.» سنا وقتی که آتش خشم مردم را شعله‌ور دید، برای ارضای خاطر خلق، با تقسیم زمینهایی که متعلق به دولت بود مخالفت ننمود و اجازه داد که در تحت نظر شخص دیگری این کار عملی شود. پس از این فاجعه بزرگ، عوام الناس و طبقه متوسط به فکر افتادند گراکوس، برادر تیبریوس را به مقام تریبون یا نمایندگی خود برگزینند. بطوری که سیسرون و بعضی از مورخان نوشته‌اند: «گراکوس پس از قتل فجیع برادر تصمیم داشت از جنجالهای سیاسی کناره‌گیری کند ولی برادرش به خوابش آمد و او را به نام خواند و گفت: «چرا معطلی؟ ممکن نیست که از این سرنوشت فرار کنی؛ چه، یک نوع زندگی و یک عاقبت برای هردوی ما مقدر است. تقدیر چنین می‌خواهد که ما موجبات رفاه و آسایش مردم را فراهم سازیم.» ظاهرا از این پس وی در فعالیتهای سیاسی شرکت می‌کند و مردم با شور و هیجان از او پشتیبانی می‌کنند. پس‌ازآنکه از طرف عامه مردم به عنوان خطیب برگزیده شد، به ایراد نطقهای پرشوری پرداخت و از مصائبی که بر سرگذشتگان، در راه خدمت به خلق آمده است، سخن گفت و رشته سخن را به برادر خود کشانید و گفت:

برادرم تیبریوس را به ضرب چوب و چماق هلاک ساخته و جسد بیجانش را از قله ارک تا تمام گوشه‌های شهر کشانیدند و سرانجام به رودخانه پرتاب کردند و سپس جمله یاران باوفای او را با قساوت و بیرحمی کشتند، بی‌آنکه اندک توجهی حتی به صورت ظاهر محاکمه داشته باشند و تقصیر هیچیک را معلوم کنند. و حال آنکه از ابتدای تأسیس این

شهر روم بنای کار براین بوده است که هرخطاکاری را محاکمه می‌کردند ... هیچ قاضی قصاص مرگ را درباره محکوم مجری نمی- داشت مگر اینکه تشریفات و سنتهای قضایی در حقش جاری شده باشد.

گراکوس پس‌ازآنکه به کمک مردم به مقام تریبون برگزیده شد، روش برادر خود را تعقیب کرد، رابطه نزدیک خود را با مردم قطع نکرد و با استفاده از حمایت جدی پلبینها قانون غلات را به تصویب رسانید و مقرر گردید که هریک از اهالی شهر هرماه 43 لیتر گندم به قیمت ارزان بخرد. با این قانون نه تنها فقرا نان پیدا کردند بلکه اصول رشوه‌گیری در انتخابات موقوف گردید، زیرا مردم، که نان خود را تأمین شده دیدند، به جاه‌طلبانی که گندم تقسیم می‌کردند و رأی ملت را می‌خریدند اعتنا و توجه نکردند. این مرد با پشتیبانی مردم از اختیارات مجلس سنا کاست و حق تسویه و تنظیم مسائل مالی و سیاسی را از انحصار سنا

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 354

خارج کرد و در سال 122 ق. م. بار دیگر به نمایندگی مردم انتخاب شد. او می‌خواست با استفاده از حمایت اکثریت، جمهوریت روم را از صورت اشرافی خارج کند و سکنه آزاد ایتالیا را کمابیش از حقوق سیاسی و اقتصادی برخوردار سازد. ولی سنا و اشراف روم با استفاده از نفوذ و تجارب فراوان خود در برابر گراکوس و متحدین او صف‌آرایی کردند و برای فریب مردم و اجرای نقشه‌های تخریبی، حیله‌ها و وسایل گوناگون به کار بردند؛ ازجمله در قبال هرپیشنهادی که او به نفع مردم می‌کرد یکی از سناتورها پیشنهادی می‌کرد که ظاهرا نفعش برای ملت بیشتر بود. با این سیاست مزورانه سناتورها موفق شدند که عده‌ای از ساده‌لوحان خوشباور را بفریبند و این مرد را برای انجام مأموریتی به «کارتاژ»

گسیل دارند و نگذارند که رشته دوستی و نزدیکی او با مردم برقرار باشد. در این فاصله اشراف روم به انواع وسایل موجبات شکست و قتل این مرد مبارز را فراهم کردند. پس از بازگشت زن وفادار او چون دید شوهرش بدون سلاح به میدان می‌رود، گفت: «... تو جان خود را در مقابل آدمکشان و جانیان یعنی همان کسانی که برادرت را کشتند، به خطرخواهی انداخت ... اکنون بدترین کسان در رأس قدرتند و با شمشیر قضاوت می‌کنند ... از آنوقت که تیبریوس را کشتند دیگرچه اعتمادی به قوانین و داوری مردان و رأفت خدایان توان داشت.» این مرد بدون اینکه پاسخی به همسر فداکارش بدهد با یاران عازم میدان شد و سعی کرد با سنا وارد مذاکره شود ولی سنا که مقدمات کار را از هرجهت فراهم کرده بود، به حرف گراکوس گوش نداد. سنا بوسیله جارچیان اعلام کرد: «... هرکسی دست از تبعیت وی بردارد نان خواهد یافت.» بسیاری از یاران قدیم نه تنها او را ترک گفتند بلکه روش خصمانه پیش‌گرفتند و به تعقیب او برخاستند. دو تن از یاران وفادارش سعی کردند که او را نجات دهند ولی سرانجام موقعی که جز چند تن از یاران صدیق کسی از وی حمایت نمی‌کرد، کشته شد.

پلوتارک سرگذشت گراکوس را پس از قتل چنین توصیف می‌کند:

مردی سر او را بریده برای کنسول می‌برد. در راه یکی از دوستان سر را از او گرفت، زیرا در اول جنگ اعلام کرده بود هرکس سر گراکوس و طرفدار او فولویوس را بیاورد هموزن آن طلا خواهد گرفت. این مرد تقلب را بر جنایت افزود، مغز سر او را بیرون آورد و به‌جای آن سرب ریخت. نعش این دو نفر و سایر هواخواهان و مقتولین، که به سه هزار نفر بالغ شدند، تماما به رودخانه پرتاب و اموالشان مصادره شد و به بیوه آنان دستور داده شد که لباس عزا بر تن نکنند.

علاوه‌براین، همسر گراکوس را از مقرری و مهریه‌اش نیز محروم نمودند.

مردم بیعاطفه و ناجوانمردی که با کمال قساوت و سنگدلی مدافع سرسخت خودشان را به دست دشمنان سپرده بودند، بزودی به خطای خود پی‌بردند و دریافتند که چقدر فقدان این دو برادر، ناروا و اسف‌آور بوده است. پلوتارک می‌نویسد:

بزودی مجسمه‌های متعدد به افتخارشان به‌پا ساختند و قتلگاههای آنان را مقدس و متبرک شمردند. مردم دسته‌دسته میوه‌های نوبر را در هرفصلی به آن نقاط برده با گلهای فراوان نثار روح برادران شهید می‌نمودند. ادعیه مخصوص

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 355

تلاوت می‌کردند و به زانو افتاده زاری و تضرع می‌کردند و همان مراسمی را به جا می‌آوردند که در معابد خدایان برای ارباب انواع مرسوم بود. گویند مادرشان با عزت و شرافت بسیار همه مصائب را تحمل کرد و چون در محل شهادتشان با حرمت بسیار معابدی برپاساختند، گفت: «اینها شایسته چنین تکریم و تعظیمی بودند.» این بانوی شجاع و شیردل هرگز هنگام تقریر مصائب فرزندان خود اظهار عجز و انکسار ننمود و قطره اشکی رخسارش را تر نکرد. «255»

با مرگ این دو برادر جنبشهای اعتراضی خاموش شد و نمایندگان سنا پس از این جریان به هیچ‌یک از مواعید خود عمل نکردند. در پایان این مقال، نباید فراموش کرد که کوشش برادران گراکوس بیشتر برای تأمین منافع طبقه متوسط و مالکین ورشکست شده بود؛ درحالی که بدبخت‌ترین و محرومترین مردم آن روز ایتالیا غلامانی بودند که دایما از مستعمرات به ایتالیا گسیل می‌شدند و به علت محرومیت از کلیه حقوق اجتماعی چاره‌ای

جز انقلاب نداشتند. به‌همین علت از آغاز قرن دوم ق. م. مکرر غلامان محروم علیه اربابان ستمگر قیام کردند و هربار با وارد کردن تلفات و خسارات زیاد برآنها شکست خوردند.

در این جنگهای دامنه‌دار، نبرد غلامان سیسیل (از 132 تا 141 ق. م.) و مبارزه شجاعانه اسپارتاکوس و یارانش از جهت نظم و سازمان قابل توجه است. در سال 73 ق. م.

از دویست نفر غلامی که برای مرگ به گلادیاتوری می‌بردند فقط 76 تن از آنها دست اتحاد به‌هم داده به سرکردگی اسپارتاکوس راه فرار پیش گرفتند و پس از تهیه اسلحه و وسایل دفاعی، به یاری غلامانی که از هرطرف به جانب آنها می‌شتافتند، قوای دولتی را شکست دادند و به انتقام خونهایی که ریخته شده و فجایع بیشماری که اربابان رومی مرتکب شده بودند، سیصد تن از نجبای اسیر روم را مانند گلادیاتورها به جان یکدیگر انداختند تا مزه بیدادگری را بچشند. اسپارتاکوس پس از دو سال با وارد کردن تلفات بسیار به دشمن، شکست خورد و کراسوس، جلاد رومی، دستور داد 6 هزار دار برپا کنند و کلیه یاران و همرزمان اسپارتاکوس را به دار آویختند.

در مقدمه کتاب تاریخ جهان باستان چنین آمده است:

برده‌داری در جمهوری رم

«توسعه اقتصادی جامعه روم بتدریج نقش کار بردگی را تقویت می‌کرد. دولت، بعنوان ابزار سلطه سیاسی برده‌داران و قشرهای ثروتمند جامعه نیرو گرفت. در جمهوری روم، سنا سازمان عالی حکومت بود و قدرت شاه به دو مأمور عالیمقام که بعدها «کنسول» نامیده شدند، انتقال یافته بود.

کنسولها بر سنا ریاست داشتند و بر سپاهیان فرماندهی می‌کردند. مأموریتهای عالی ازجمله حق انتخاب شدن در سنا از امتیازات پاتریسینها بود.

مبارزه میان پاتریسینها و پلبینها مدام درگیر بود. این مبارزه از این جهت که در

---

(255). از «قیام تیبریوس» خلاصه‌ای است از: پلوتارک، حیات مردان نامی، ترجمه مهندس مشایخی، ص 78 تا 138؛ در ضمن نگاه کنید به: تاریخ باستان، پیشین، ص 141 به بعد.

داخل جامعه پلبینها نیز تفاوت بزرگ اجتماعی وجود داشت، صورت پیچیده و بغرنجی به خود می‌گرفت. سرانجام پلبینها، مزایای چندی به دست آوردند که از آنجمله است الغای بردگی بر اثر وامداری، راه‌یافتن آنها به محاکم، و تحصیل تریبونهای خاص پلبها ... اصطلاح پلب، مفهوم اولیه خود را از دست داد و از این پس بر قشرهای پایین و استثمار شده جامعه اطلاق می‌شد ... توسعه مناسبات برده‌داری و تمایل طبقه حاکم برای حل‌وفصل مشکلات ارضی از طریق کلونیزاسیون، روم را در پایان نیمه اول قرن سوم پیش از میلاد، به تعقیب سیاست توسعه‌طلبی نظامی در خارج از شبه‌جزیره ایتالیا سوق می‌دهد. این جنگها سیل نیروی انسانی برده‌ها را به جانب روم روانه ساخت که خود به افزایش سهم کار بردگی در اقتصاد روم منجر گردید.

کار بردگی جای کار اتباع آزاد را می‌گرفت. اقتصاد املاک کوچک به ویرانی کشیده می‌شد و املاک بزرگ (لاتیفوندیا) توسعه می‌یافت. دهقانان محروم از زمین به

اجاره‌دارانی مبدل شدند که مالکان بزرگ به آنها زمین واگذار می‌کردند. برخی از دهقانان به شهرها روانه شدند، عده‌ای از آنان صنعتکار شدند، و بسیاری از آنان به خیل تهیدستان شهر پیوستند.

صنعتکاران در کوئرپراتیوها متحد شدند، و کاربردگان در آنجا نیز رفته‌رفته رواج یافت. از قرن دوم پیش از میلاد، بردگان بتدریج به تولیدکنندگان اصلی نعم مادی مبدل می‌شوند، بازرگانی خارجی بیش از تجارت داخلی توسعه می‌یابد، کمبود صادرات با غارت سرزمینهای زیردست و بویژه چپاول نقره، به مقادیر کلان، جبران می‌شود. رباخواری رونق می‌گیرد ... بازرگانان و رباخواران به صف طبقه حاکم ارتقا می‌یابند. در نتیجه استثمار بیرحمانه بردگان، شورش بردگان، که بزرگترین آنها قیام اسپارتاکوس است، مدام تکرار می‌شود ...» «256»

«اسپارتاکوس در سراسر سال 73 میلادی کار تدارک جنگی را دنبال می‌کرد و به سپاهیان و پیروان خود درس انضباط می‌آموخت. غنایم بتساوی تقسیم می‌شد و استفاده از زر و سیم ممنوع بود. «سالوست» با شگفتی خاطرنشان می‌کند که اسپارتاکوس، که نیروی جسمی و روحی عظیمی داشت، از راه منطق، توده‌ها را متقاعد می‌کرد و هرگز به روشهای وحشیانه و غیر انسانی نظامیان توسل نمی‌جست.

همین مورخ گزارش می‌دهد که اسپارتاکوس از افراط در خونریزی، که بردگان هنگام تصرف روستاها مرتکب می‌شدند خشمگین می‌شد. او توصیه می‌کرد که: «سرزمین را همچون ملک خود حفظ کنید» و بدینسان سنتهای آتنیون «257» را زنده می‌ساخت. نقشه جنگی اسپارتاکوس روشن نیست و نمی‌دانیم چرا اسپارتاکوس نخست سپاهیان خود را به

سوی شمال تا گردنه‌های آلپ پیش برد و سپس آنها را به جنوب بازگردانید و در راه مکرر سپاهیان دشمن را شکست داد. کراسوس در رأس سپاهی عظیم که از سراسر ایتالیا

---

(256). تاریخ جهان باستان، پیشین، ج 2، ص 24 و 25 (مقدمه).

(257).Athenion

گردآمده بود تا راه را بر اسپارتاکوس ببندد، در این نقشه توفیقی نیافت. دو لژیون از قوای دشمن درهم شکسته شد. شورشیان سیسیل به او کمک نکردند. عده‌ای از سپاهیان و همراهانش منشعب شدند و به دست سپاهیان کراسوس از پای درآمدند.

آخرین نبرد بین اسپارتاکوس و سربازانش با کراسوس در لوکائی شمالی درگرفت. ران اسپارتاکوس زخم برداشت. او به زانو افتاد و درحالی‌که خویشتن را با سپر پوشانده بود با مهاجمان، می‌جنگید تا سرانجام خود او و عده‌ای فراوان که به گردش حلقه زده بودند، ازپا درآمدند.

حتی در روایات نویسندگان عهد باستان نسبت به این رئیس بردگان عصیانگر، که درمیان مردم به قهرمانی افسانه‌ای مبدل شده، احترامی عمیق احساس می‌شود. جنبش بردگان درهم شکست، اسپارتاکوس از میان رفت، بازمانده سپاه او که در کوهستانهای ایتالیا در تنگنا افتاده بود، قلع‌وقمع شد. کراسوس 6 هزار برده اسیر را در طول راه از کاپو تا روم به دارآویخت ... اما آرمان اسپارتاکوس که با سلاح مغلوب شده بود، در معنی پیروزی یافت! و اگر تاریخ‌نگاران جهان برده‌دار، مانند پلوتارک و «آپی‌ین» که در قرن دوم میلادی

می‌زیستند، نیز نسبت به شخص اسپارتاکوس با هواخواهی آشکار قضاوت می‌کنند، از آن‌روست که به نظر آنان نیز شیوه‌های استثمار بردگی که در زمان کراسوس وجود داشت دیگر غیرقابل قبول و خطرناک بوده است. اینان طرز تفکر نسلهای تازه جامعه برده‌دار را منعکس می‌کردند.» «258»

شکست جمهوریت

با مرگ گراکوس مبارزه بین طرفداران اصلاحات و مخالفان آن ادامه یافت و همین جنگها موجب عدم ثبات اوضاع و تزلزل جمهوریت گردید و سرداران نظامی از هرفرصتی برای زیرپا گذاشتن قوانین و سنن جمهوریت به نفع خود استفاده می‌کردند و هیأت حاکم، علیرغم اعتراضات و شورشها، به مردم ظلم‌وستم روا می- داشتند و قدمی در راه تعدیل و بهبود زندگی اکثریت برنمی‌داشتند. چیچرو (سی‌سرون) «259» مظالم قدرتمندان را چنین وصف می‌کند:

مبالغ بیشمار پول بموجب مقررات جدید و عاری از اصلی از کیسه کشاورزان کشیده می‌شد. با آن مردم که صمیمی‌ترین متحدان ما هستند چنان رفتار می‌شد که گویی دشمنان ملت ما هستند. شهرنشینان رومی را مانند بردگان شکنجه و عذاب می‌دادند، و دراین‌حال گناهکارترین مجرمان برائت خود را با پول می‌خرید و شریفترین و درستکارترین مردم، بی‌آنکه سخنانش را کسی بشنود، محکوم و تنبیه می‌گردید. بندرگاههای مستحکم و شهرهای بزرگ و قابل دفاع بر روی حملات و تاخت و تازهای دشمنان و دزدان باز بود. سربازان و ملاحان سیسیل، یعنی مستمندان و دوستان ما تا حد مرگ گرسنگی می‌کشیدند. بحریه عالی و بسیار مجهز ما به نحوی که موجب رسوایی ملت ماست، نابود شد ... «260»

(258). تاریخ جهان باستان، پیشین، ج 3، ص 180 تا 186 (به اختصار).

(259).Cicero)Ciceron(

(260). تاریخ تمدن غرب، پیشین، ص 83.

در چنین اوضاعی «ماریوس» با استفاده از شهرت نظامی به مقام کنسولی انتخاب شد و بدون اعتنا به مقررات، چندبار به این رتبه رسید و با اینکه خود را طرفدار اصلاحات برادران گراکوس معرفی می‌کرد، قدمی در این راه برنداشت. با لشکرکشی مهرداد در آسیای صغیر (88 قبل از میلاد) زمینه برای مداخله بیشتر نظامیها در امور مملکتی فراهم شد. سنا «سولا» را به فرماندهی در آسیای صغیر برگزید. وی پس‌ازآنکه مخالفین خود را از پای در- آورد، به‌سمت دیکتاتور مدت چهار سال به‌جای 6 ماه فرمانروایی کرد.

دوران قیصر و جانشینان او

پس از او قیصر (سزار) با کسب افتخارات نظامی و فتح منطقه وسیعی از «پیرنه» و بحر «مانش» و تسخیر «گل» و هجوم به خاک بریتانیا شهرت فراوان به دست آورد. سپس برای سرکوب کردن «پمپی» رقیب خود، از ایتالیا به اسپانیا، یونان و مقدونیه و مصر لشکر کشید و در کشور اخیر با «کلئوپاتر» ملکه جوان و زیبای مصر عشق باخت. این سردار شجاع رومی تا سال 44 ق. م. یعنی پیش از آنکه به دست مخالفان خود از پای درآید، یکتنه و با استبداد کامل بر مردم حکومت می‌کرد و پس از او «اوکتاو» پسر خوانده او ملقب به «اوگوست» زمام امور را به دست گرفت. وی با آنکه خود را احیاکننده جمهوری روم

معرفی می‌کرد، در واقع پایه‌گذار امپراتوری روم بود و با آنکه برای حفظ ظاهر جمهوریت، سنا و مجمعها و سایر دستگاههای جمهوری را حفظ کرد ولی در عمل، مانند قیصر، تمام اختیارات را در خود جمع کرده بود. بجای تعطیل سنا کلیه سناتورهایی را که با حکومت فردی او سرجنگ داشتند از میدان سیاست بیرون راند. نظارت سنا را بر امور سیاسی و ارتش و دستگاه جمع مالیات قطع نمود، فرزندان خود را برآن‌داشت که صنعت ریسندگی و بافندگی را بیاموزند و خود در خانه‌ای معمولی مسکن گزید و در ایام بحرانی از ثروت بیکران خود، حقوق سربازان و مخارج نان رایگان بینوایان و هزینه تعمیر آب‌انبار شهر و بناهای عمومی را پرداخت. اخذ مالیات را بر اصولی صحیح بنیان نهاد و مأمورینی صالح و کاردان برای اداره امور مالی و سایر کارها تعیین نمود و آنها را در برابر خود مسؤول نمود و کاری کرد که به قول «تاسیت» مورخ معروف، رومیان: «نظم و ترتیب و سلامت جدید را بر نظم و ترتیب و ماجرای قدیم ترجیح می‌دادند.»

چهار امپراتوری که پس از اوگوست زمام امور را به دست گرفتند، هیچیک شایستگی و کاردانی اوگوست را نداشتند. با این حال، سازمان و تشکیلاتی که اوگوست بنیانگذار آن بود، همچنان به کار خود ادامه می‌داد. امپراتوری عظیم و وسیع روم شامل اقوام متمدنی نظیر یونانیان و مصریان و اقوام نیمه متمدنی نظیر سکنه «سلت» در بریتانیا بود. طبیعی است در چنین منطقه وسیعی، با چنین اختلاف فاحشی که در درجه تمدن و فرهنگ ملل مختلف وجود داشت، ایجاد یک حکومت ثابت و اتخاذ روشی یکسان برای اداره کلیه کشورهای تابعه امکان‌پذیر نبود. به‌همین علت، امپراتوران روم کمابیش نرمش و انعطاف نشان دادند و به هرمنطقه مأموری مناسب گسیل داشتند و سعی کردند که در قلمرو وسیع آنان پول مشترک، زبان مشترک یونانی و لاتین، کیش مشترک امپراتورپرستی و شهرنشینی مشترک حاکم و فرمانروا باشد.

امپراتوران روم افتخار می‌کردند که مردم مناطق وسیع امپراتوری، از بریتانیا گرفته تا مصر و

از موریتانیا گرفته تا ارمنستان، می‌گفتند: «من شهرنشین رومی هستم.»

برتراندراسل می‌نویسد:

شایان توجه است که «اپیکتتوس» و مارکوس اورلیوس در همه مسائل فلسفی اتفاق نظر دارند ... فلاسفه عموما وسعت‌نظر دارند و می‌توانند حوادث زندگی خود را تا حد زیادی به حساب بیاورند ولی با این حال نمی‌توانند از محاسن و معایب بزرگ زمان خود فارغ نمانند.

... گیبون که تاریخ مفصل او با شرح کارهای زشت «کومودوس» آغاز می‌شود، با بیشتر نویسندگان قرن هیجدهم همداستان است که دوره «آنتونینها» «261» را باید عصر طلایی نامید. اگر از کسی بخواهند تا دوره‌ای از تاریخ را معین کند که در آن دوره نوع بشر بیش از مواقع دیگر از سعادت و ثروت برخوردار بوده است، چنین کسی بی‌تردید دوره‌ای را انتخاب خواهد کرد که از مرگ «دومیسین» آغاز می‌شود و با تاجگذاری کومودوس به پایان می‌رسد.

نمی‌توان با این نظر بطور کلی موافقت کرد، چه در آن دوران، بردگی همراه با رنجهای توانفرسای بسیار بود و نیروی دنیای قدیم را از ریشه می‌خورد.

در آن هنگام نمایشهای گلادیاتوری و نبرد با جانوران وحشی مرسوم بود ...

نظام اقتصادی بسیار بد بود، محصول ایتالیا در کاهش بود، همه اختیارات در دست امپراتور و وزیران او بود ... مردم خوبیها را درگذشته می- جستند و در نظر آنان آینده به بهترین شکل خود ملال‌آور و در بدترین شکلش هراس‌انگیز بود. هنگامی که لحن سخن مارکوس اورلیوس را با سخن بیکن یا لاک یا کوندورسه مقایسه کنیم، فرق میان عصر خسته و عصر امیدوار را عیان می‌بینیم. در عصر امیدوار، معایب عظیم موجود را می‌توان تحمل کرد، زیرا پنداشته می‌شود که این معایب گذرانند ولی در عصر خسته حتی محاسن واقعی هم رنگ‌وبوی خود را از دست می‌دهند ... «262»

علل انحطاط و سقوط امپراتوری روم

دوران صلح و آرامش و عصر شکفتگی تمدن رومی با مرگ مارک اورل در 180 میلادی پایان یافت. امپراتورانی که پس از مرگ این سلطان فیلسوف‌منش زمام امور را به دست گرفتند جملگی نالایق و ضعیف بودند و در نتیجه بیکفایتی آنها، قدرت نظامیان و مداخله آنان در امور سیاسی و اقتصادی فزونی گرفت تا جایی که به میل خود امپراتوران را عزل و نصب می کردند. در طی نیم‌قرن، از 235 تا 284 بعد از میلاد، بیست و چهار امپراتور بر تخت نشستند که فقط یکی از آنها به مرگ طبیعی مرد بقیه یا در میدان جنگ به دست مهاجمان کشته شدند و یا بر اثر پافشاری

---

(261).Antonines

(262). تاریخ فلسفه غرب، پیشین، ص 487 به بعد.

در راه نظم و ثبات اوضاع، به دست نظامیانی که خواهان بازار آشفته بودند از پای درآمدند.

در چنین احوالی، حکومت جوان ایران مرزهای شرقی روم را تهدید می‌کرد و ژرمنها سراسر مرز دانوب- رن را مورد حملات شدید قرار می‌دادند. در چنین اوضاع نامساعدی دیوکلسین «263» یکی از جنگجویان نظامی، زمام امور را به دست گرفت و ضمن اقدامات اصلاحی، حکومت مطلقه مرکزی را بار دیگر برقرار کرد. بعد از او «گالسریوس» و «قسطنطین» روش او را ادامه دادند و امپراتوری را از شکست قطعی رهایی بخشیدند.

دیو کلسین در دوران زمامداری خود حدود شهرستانها را تقلیل داد ولی بر قدرت و اختیارات فرمانداران افزود. به‌جای 45 شهرستان 101 شهرستان به وجود آورد که هریک دارای ادارات و سازمانهای مستقلی بود.

وی امپراتوری عظیم روم را به دو نیمه شرقی و غربی تقسیم کرد که هریک دارای چندین ناحیه بود. پایتخت نیمه غربی را از رم به میلان در شمال ایتالیا منتقل نمود.

و قسطنطین، پایتخت امپراتوری شرقی را قسطنطنیه قرار داد. دیوکلسین برخلاف گذشته، که از اوباش و عناصر بیکاره و چاقوکش، افراد جنگی را انتخاب می‌کردند، سربازان را از بین افراد مزدور و مخصوصا از بین ژرمنها برگزید. برای بالا بردن موقعیت امپراتور، از روش ایرانیان که شاه را نماینده خدا در روی زمین می‌شمردند، پیروی کرده و برای خود دربار و تشریفات و طمطراق بسیار به وجود آورد تا قدرت و نفوذ امپراتوران را بار دیگر بالا ببرد.

مساعی او در راه بهبود وضع مالی امپراتوری و جلوگیری از تورم از راه نظارت بر قیمتها مفید نیفتاد و منجر به ایجاد بازار سیاه و طغیان کسبه و خریداران گردید. بطور کلی کوشش دیوکلسین و جانشینان او برای به عقب انداختن مرگ امپراتوری اثری ناچیز داشت. انحطاط و سقوط امپراتوری روم به علل اقتصادی و سیاسی چندی اجتناب‌ناپذیر بود که اهم آنها را ذیلا یادآور می‌شویم:

در آغاز دوره امپراتوری، چنانکه یادآور شدیم، از برکت ثبات و امنیت و تمرکزی که در اوضاع پیدا شده بود، تمدن و فرهنگ رومی قدمی چند به جلو رفت و در ظواهر زندگی امپراتوری پیشرفتهایی حاصل آمد، ولی امپراتوران روم مانند زمامداران عصر جمهوریت در راه تعدیل زندگی اقتصادی توده مردم قدمهای مؤثر و مفیدی برنداشتند. طبقات ممتاز یعنی صاحبان املاک بزرگ، فرمانداران نظامی، صاحبان ثروت، و مدیران مؤسسات اقتصادی از تمام حقوق و اختیارات خود به زیان اکثریت استفاده می‌کردند. طبقه پیشه‌وران، حقوقدانان، کارمندان- اداری حکومت، نویسندگان و هنرمندان که وابسته به طبقه اشراف بودند کمابیش زندگی مرفه و آسوده‌ای داشتند و می‌توانستند نه تنها از لذایذ مادی بهره‌مند شوند بلکه به امور علمی و فلسفی نیز اشتغال ورزند، ولی اکثریت مردم، بخصوص، کشاورزان و جمعیت عظیم بردگان و کارگران مزدور نیز زندگی دشواری داشتند و همواره خواهان تغییر اوضاع اجتماعی بودند و آنها که در معدن کار می‌کردند و یا به شغل دشوار پاروزنی کشتیهای جنگی، روزگار می‌گذاشتند،

---

(263). Dioeletian

همواره آرزوی مرگ می‌کردند. دولت برای جلوگیری از طغیان، ناگزیر بود از گندمی که در مزارع دولتی تهیه می‌شد به بینوایان نان مجانی بدهد، ولی وضع مزارع دولتی بسیار بد بود.

کشاورزانی که مجبور به کار در این مزارع بودند، به علت سختی شرایط کار و بیدادگری مباشرین، غالبا راه فرار پیش می‌گرفتند. به‌همین علت، دیوکلسین و جانشینان او کشاورزان را وابسته به زمین کردند و به صورت «سرف» درآوردند تا آنها نتوانند زمین را ترک گویند. دولت این روش نامطلوب را در مورد صنعتگران و مکانیکها نیز اعمال نمود و آنها را مجبور کرد که هرگز حرفه خود را تغییر ندهند و فرزندان آنها را مجبور می‌کرد که جز حرفه پدران خود چیزی نیاموزند. محصول این اقدامات از بین رفتن آزادی فردی و بیعلاقگی طبقه مولد ثروت به هرنوع کار تولیدی بود. در نتیجه این سیاست جابرانه نه تنها تولید محصولات صنعتی و کشاورزی تقلیل یافت بلکه بر اثر کم شدن عایدات عمومی، قوه خرید مردم نقصان یافت و تجار و کسبه و پیشه‌وران، در نتیجه بحران اقتصادی، روبه ورشکستگی رفتند.

«لوکرسیوس»، در کتاب خود، انحطاط زراعت را نتیجه از میان رفتن نیروی خاک می‌داند ولی در واقع، انحطاط کشاورزی، محصول سازمان غلط اقتصادی و اجتماعی بود، و این شکست تنها در قلمرو فعالیتهای کشاورزی دیده نمی‌شد بلکه در تمام سازمانهای اقتصادی مشهود بود؛ شهرها رو به خرابی می‌رفت، جاده‌ها مرمت و مراقبت نمی‌شد، فعالیت و دادوستدهای تجاری کمتر صورت می‌گرفت. در نتیجه خرابی زندگی اقتصادی، پرداخت مالیات و تأمین مخارج دستگاه حکومت امکان‌پذیر نبود. جوانها که گرانبهاترین ذخایر کشور روم بودند، در جریان جنگهای پایان‌ناپذیر از بین می‌رفتند، کشاورزان در نتیجه

مالیاتهای سنگین و طول مدت سربازی، به صورت گداهای حرفه‌ای درمی‌آمدند و یا اجیر مالکین و ثروتمندان می‌شدند و به این ترتیب، به صورت سرفهایی درمی‌آمدند که نه آزاد بودند و نه برده و مانند چهارپایان و درختان وابسته به املاک اربابان بودند. قبایل خشن و وحشی ژرمن از وضع آشفته امپراتوری استفاده کردند، از مرزها گذشتند وارد خاک روم شدند. عده‌ای از آنها به فعالیتهای کشاورزی مشغول و برخی دیگر در ارتش امپراتوری مشغول خدمت می‌شدند. این عوامل نامساعد اقتصادی و اجتماعی سبب گردید که غرور و افتخار آغاز امپراتوری جای خود را به یأس و نومیدی بسپارد. رومیان که از داخل و خارج در معرض خطر بودند به مذهب و ایده‌آلیسم روی آوردند. افکار عرفانی و روح تسلیم و رضا و افکار ابیقوریان و رواقیون در بین مردم طرفدارانی پیدا کرد، و آیین مسیح که اساس آن بر ناچیز گرفتن زندگی مادی است، در امپراتوری منحط روم و در بین اکثریت مردم طرفداران زیادی پیدا کرد. عدد کلیساها و نفوذ و قدرت پاپها به سرعت روبه فزونی نهاد و این عوامل از لحاظ ایدئولوژیک زمینه را برای نفوذ اقوام خشن و وحشی خارجی فراهم می‌ساخت. امپراتوری روم غربی در سال 476 در نتیجه حملات پیاپی ژرمنها از پا درآمد ولی بقیه امپراتوری یکباره سقوط نکرد بلکه بتدریج از هم فروریخت و طی سه قرن از حدود 200 تا 500 میلادی به شرحی که یاد کردیم، حکومت روم از داخل و خارج دستخوش تاخت‌وتاز و مشکلات گوناگون گردید. نیروی مقاومت سپاهیان روم در قرن پنجم نقصان کلی یافت. ژرمنها دسته‌دسته وارد خاک امپراتوری می‌شدند. تیره‌های اصلی که

وارد سرزمینهای امپراتوری شدند، عبارت بودند از: «گتها، و اندالها، فرانکها، بورگندیها، آنگلها و ساکسونها» در طی سالیانی که امپراتوری روم در معرض تهاجم اقوام خارجی بود، امپراتوران روم در شهر قسطنطنیه و روم حکمرانی می‌کردند. امپراتوری روم شرقی هزار سال برپا ایستاد و سرانجام در سال 1453 به دست ترکان عثمانی از پا درآمد.

علل سقوط امپراتوری روم

گیبون می‌نویسد:

اگر از انسان بخواهند که دورانی از تاریخ جهان را معین کند که دنیای بشر در طول آن به مرفه‌ترین و شاد کامترین وجهی می‌زیسته، شخص بدون تردید از عهدی نام می‌برد که با مرگ دومیتیانوس «264» آغاز شد و برجلوس کومودوس پایان یافت. در این عهد امپراتوری پهناور روم زیر لوای حکومت مطلقه‌ای با ارشاد فضیلت و خرد اداره می‌شد. عنان سپاهیان در دست محکم ولی مهربان چهار امپراتور، یکی پس‌از دیگری، بود که خصال و نفوذ کلام همگی آنها بی‌اختیار احترام سربازان را جلب می‌کرد. شکل سازمانهای اداری کشور را نروا، تراژان، هادریان و دوآنتونین دقیقا حفظ کردند؛ چه همگی آنها از فکر بقای آزادی مشعوف می‌شدند و دوست داشتند خود را مجریان مسؤول قوانین بدانند ... این امپراتوران بارها متوجه می‌شدند که نیکبختی مردم عهد نااستوار و منوط به صفات حمیده شخص واحدی است. همواره بیم فرارسیدن آن لحظه حساسی را داشتند که مثلا جوانی هرزه یا ستم‌پیشه‌ای حسود، آن قدرت مطلقی را که ایشان در راه خیر ملت به کار بسته بودند، در طرق شر به کار برد و حکومت را به ورطه فنا کشاند ... «265»

... از دوران امپراتوری «گالیینوس» مدعیان تخت‌وتاج فزونی یافتند. گیبون می‌نویسد:

از 19 تن مدعیان سلطنت در این دوره حتی یک‌تن به اجل طبیعی نمرد. افرادی که چند روزی بر اریکه شهریاری تکیه می‌زدند، به دریافت عناوین و افتخاراتی نایل می‌شدند. اگر درمیان غوغاها و مصائب عمومی ابنای بشر امکان می‌داشت که حکیمی با دیده بی‌اعتنایی و بیقیدی به اینهمه تبدلات بنگرد، مسلما این ارتقای سریع و پیاپی افراد مختلف از کنج گمنامی کلبه، به سریر زمامداری و از آنجا به زیر خاک تیره، مایه تفریح خاطر وی می‌شد. انتخاب این امپراتوران ناپایدار قدرت و مرگ ایشان برای رعایا و پیروان آنها، به یکسان مخرب و زیان‌آور بود. به مجردی که یکی را به مقام امپراتوری برمی‌داشتند وی مکلف بود که بدون اتلاف وقت مبالغی به زور از رعایای مفلس بازستاند و همان را بر سبیل انعام به لشکریان خویش بذل کند. این قبیل افراد هرقدر حمیده خصال و خوش‌نیت بودند، بارها ناگزیر می‌شدند که با چپاول و ستمگری مقامی را که غصب کرده بودند، تحکیم کنند. و هنگامی که از مقام خویش سرنگون می‌شدند سپاهیان و ایالات امپراتوری

Domitian.(264)

(265). انحطاط و سقوط امپراطوری روم، پیشین، ص 57.

نیز از آثار مترتب براین سقوط مصون نمی‌ماندند؛ مثلا بعد از دفع فتنه و سرکوبی «اینژنوس» که علم طغیان برافراشته بود، گالیینوس دستورهایی خطاب به یکی از وزیران خویش صادر کرد که عین آن فرمان به غایت وحشیانه هنوز موجود است: «فقط اعدام

کسانی که سلاح به کف گرفتند، کفایت نمی‌کند ... افراد ذکور را از هرسن و سال باید معدوم کنید ... بگذارید هرکس یک کلام برضد من بر زبان آورد، یا در مقام مخالفت با من ... فکری به مخیله‌اش خطور کرده است، به خاک هلاک افتد. به یاد داشته باشید که اینژنوس را امپراتور کردند، افراد را بدرید، بکشید و تکه‌تکه کنید! من با دست خودم این کلمات را می‌نگارم و می‌خواهم احساساتم منبع الهامی از برای شما باشد.» درحالی‌که لشکریان مملکت این- سان برای حل منازعاتی خصوصی به جان هم افتاده بودند. ایالات بی‌محافظ در معرض تاخت‌وتاز هرمهاجمی قرار می‌گرفت ... این دوره المناک تاریخ با یک رشته سیلها، زلزله‌ها، و قحطیهای طویل و عمومی همراه بوده است. در نتیجه چپاول و جور که دسترنج برزیگر را به باد می‌داد، قحطی بروز می‌کرد، به دنبال قحطی، بیماریهای ساری که نتیجه خوراک کم و ناسالم است، شیوع می‌یافت ... در عرض چند سالی، نیمی از ابنای بشر بر اثر جنگ، طاعون، و قحطی به هلاکت رسیدند. «266»

گیبون در موارد مختلف، علل انحطاط و سقوط امپراتوری روم را شرح می‌دهد. به نظر وی: «... انحطاط روم نتیجه طبیعی و حتمی عظمتی برون از اندازه بود. در اوج کامرانی نهال انحطاط بارور شد. هرقدر دامنه فتوحات پیشتر رفت، علل انهدام فزونی گرفت ...» «267»

در جای دیگر گیبون ضمن توصیف حوادث بین سالهای 419- 455 چنین می‌نویسد:

... هر روزی که سپری می‌شد مهابت امپراتوری در نظر دشمنانش کاهش می‌گرفت و حکومت از دیده‌گاه رعایایش منفورتر و ظالمانه‌تر می‌شد؛ هرقدر فقر و استیصال مردم فزونی می‌یافت بر میزان مالیاتها افزوده می‌شد؛ هر اندازه صرفه‌جویی بیشتر ضرورت داشت، به‌همان درجه از آن غفلت می‌ورزیدند.

بر اثر اجحافات اغنیا بار غیر متناسبی بر دوش طبقه مستمند می‌افتاد و ایشان را از پاره‌ای از گذشتهایی که ممکن بود گاهی فشار بدبختی ایشان را تخفیف دهد، محروم می‌ساخت. دستگاه بازجویی بیرحمی که افراد را تحت شکنجه قرار می‌داد و اموالشان را ضبط می‌کرد، رعایای بیچاره «والنتیان» را طوری در مضیقه گذاشته بود که تحمل ستم ساده‌تر اقوام بربری، پناهنده شدن به بیشه‌ها و کوهستانها، یا هموار ساختن مشقات زندگی بنده مزدور بودن را، بر ماندن در قلمرو امپراتوری روم ترجیح می‌دادند. لقب شهروند رومی، که روزی مایه غبطه و رشگ جهانیان بود، اینک مایه اشمئزاز و نفرت می‌شد ... دیگر جمهوری سازمانی نبود که در آن

---

(266). همان، ص 128 به بعد.

(267). همان، ص 211 (دیباچه).

اثری از آزادی و فضیلت و شرافت برجای مانده باشد. «268»

گیبون نفع‌طلبی طبقات ممتاز و بی‌توجهی مردم را به مسائل فرهنگ و اصول عدالت و دادگستری یکی از عوامل انحطاط جامعه روم می‌شمارد. به نظر وی:

کتابخانه‌های مجلل و دیوانهای باشکوه دادگستری از برای نسل تن‌پروری که ابدا پایبند کتاب خواندن یا دادرسی و احقاق حق نبود، ساختمانهای بیفایده شد؛ بناهای فخیمی که به دست کنسولان و امپراتوران بزرگ پی‌ریزی شده بود، دیگر از یادگارهای باشکوه پایتخت محسوب نمی‌شد، سهل است، همگی مردم، اینگونه بناها را کان پایان‌ناپذیری از

مواد ساختمانی می‌دانستند که دسترسی به آنها آسانتر و ارزانتر از کانهای دوردست است. پی‌درپی درخواستهایی به- صاحب‌اختیاران سهلگیر روم احاله می‌شد و متقاضیان طی درخواستهای خود برای انجام دادن کار مفیدی خواستار مقادیری آجر یا سنگ بودند. بارها پاره‌ای از زیباترین ابنیه را به عذر تعمیراتی جزئی یا دروغی از رونق می‌انداختند ... به این ترتیب، رومیان منحط با دستانی پلید، ثمرات مساعی نیاکان خود را ویران می‌ساختند. «269»

گیبون با توجه به علل و عوامل مختلف سقوط و انحطاط امپراتوری روم می‌گوید: «به عوض آنکه سؤال کنیم چرا امپراتوری روم ویران شد، باید متعجب باشیم از اینکه چرا آنهمه دوام آورد.» «270»

اکنون که بطور اجمال، علل سقوط امپراتوری را متذکر شدیم برای وقوف بیشتر بر اوضاع اجتماعی آن روز روم، وضع گلادیاتورها و تفریح اشراف رومی را اجمالا یادآور می‌شویم:

تفریح طبقات ممتاز

عوام الناس و طبقه متوسط رومی هدفی جز تأمین زندگی مادی نداشتند و همواره می‌کوشیدند تا از تجاوزات اقتصادی و سیاسی طبقات ممتاز در امان باشند. ولی طبقه ممتاز رومی، که از لحاظ اقتصادی و سیاسی تأمین کافی داشت، به امور تفریحی علاقه فراوان نشان می‌داد. اشراف روم، برای تفریح خاطر خویش، تماشاخانه‌هایی بزرگ و مدور می‌ساختند و در آن، داستانهای قبیح و دور از عفت و اخلاق نمایش می‌دادند. در تماشاخانه‌های رومی پس‌ازآنکه امپراتور و سران دولت و اشراف وارد می- شدند، شیپور

شروع نمایش نواخته می‌شد، سپس از یک در، ستمکشان و بندگان سیه‌روز و از در دیگر جانوران درنده و گرسنه، نظیر شیر و ببر و پلنگ، پا به میدان می گذاشتند. همینکه بندگان در چنگال این حیوانات درنده گرفتار شده و فغان و ضجه سرمی‌دادند، صدای شوق و شعف اشراف نیز به گوش می‌رسید. علاوه‌براین، اشراف رومی تفریح دیگری داشتند و آن این بود که دو دسته از مردم بیگناه را با شمشیر برهنه به جان یکدیگر می‌انداختند. این غلامان را «گلادیاتور» می گفتند. «اگوست» در دوره امپراتوری خود 10 هزار گلادیاتور، و تراژان (ترایانوس) امپراتور دیگر، همین عده را در عرض 4 ماه به جان هم انداخت. معمولا اسرا بیش از سایر مجرومین با چنین سرنوشتی مواجه می‌شدند. چنانکه ترایانوس پس از بازگشت

(268، 269، 270). همان، ص 499 و 509.

از حوزه دانوب 10 هزار اسیر همراه خود آورد و آنان را در 123 جلسه برای تفریح خاطر خود و اشراف با تیغ برهنه بر جان یکدیگر انداخت. کسانی که به این سرنوشت شوم اعتراض می کردند، به دست سربازانی که گرداگرد میدان جمع شده بودند قطعه‌قطعه می‌شدند.

در مجالس بزم، تکیه‌گاه بزرگان، پستان و سینه کنیزکان جوان بود. آنها مجبور بودند در طول ساعتها چون بالش بیروحی از جای نجنبند. یکی دیگر از تفریحات این بزرگان اصیل! این بود که غلامان را مجبور کنند دست خود را در استوانه‌ای پر از زنبور و عقرب فروبرند تا اربابان از تشنجات چهره آنها مسرور و خندان گردند.

تمدن و فرهنگ رومیان

رومیان در رشته فلسفه، هنر و نمایش کم‌وبیش پیرو یونانیان بودند و بر مجموعه آثار فکری، ذوقی و هنری آنان چیز مهمی نیفزودند، ولی در طرز حکومت و اداره کشور و سازمانهای نظامی و تدوین قوانین و مقررات و در رشته مهندسی سرآمد ملل باستانی بودند. بطور کلی رومیان بمراتب بیش از یونانیان به جنبه‌های عملی زندگی توجه کرده‌اند و برای بهبود زندگی مادی و حسن جریان امور تدابیری به‌کار برده‌اند.

پس‌ازآنکه جمهوریت روم جای خود را به رژیم امپراتوری داد، مبارزات اقتصادی و اجتماعی با مداخله شمشیر سپری گردید. امپراتوران روم، برای آنکه مبارزات دوران جمهوریت بار دیگر تجدید نشود، دست به یک رشته اصلاحات زدند. مورخان، دو قرن صلح و آرامش دوران امپراتوری را «صلح رومی» «271» می‌خوانند. در این دوره به روش خودمختاری استانداران و اسلوب جابرانه اخذ مالیات کمابیش خاتمه داده شد. هر استاندار مکلف بود گزارش دقیقی از کارها و وضع زندگی مردم برای امپراتور تهیه کند. با آنکه در دوره امپراتوری نیز مالیاتها را به مقاطعه می‌دادند، عمل مأمورین جمع مالیات مورد نظارت قرار می‌گرفت و به کسی اجازه نمی‌دادند از راه گردآوری مالیات به چپاول مردم مبادرت ورزد.

امپراتوران روم، در موارد خاص، به مردم هراستان اجازه می‌دادند با ایجاد حکومت محلی، خود بر امور کلی شهر نظارت کنند و به این ترتیب، امپراتوران با پایان دادن به جنگهای خانگی و جلوگیری از تمرکز ثروت در دست عده‌ای معدود، زمینه را برای پیشرفت زندگی مدنی و اجتماعی فراهم کردند. با اینکه در این ایام هنوز در کشتزارها عده‌ای برده و کارگر فقیر مشغول کار بودند، در نتیجه تقسیم اراضی بزرگ و مبارزه با چپاول و

غارتگری اقلیت، در شهرها، طبقه متوسط رو به تزاید بود. حقوق مدنی و اجتماعی که در آن ایام به حقوق «شهریگری» تعبیر می‌شد، بتدریج آنقدر بسط یافت که در سال 122 م. همه مردم آزاد در سراسر امپراتوری حقوق قانونی یکسان پیدا کردند. «یک نفر شهری رومی می‌توانست بی‌آنکه خود را در کشوری بیگانه احساس کند، از لندن به مارسی و بعد به روم، و از آتن به اسکندریه و بابل مسافرت کند و هرکجا که قدم می‌گذاشت، فردی بود از همشهریان روم، و در پناه قوانین رومی می‌توانست از آن تمدنی که رومیان به جهان داده بودند، بهره گیرد.» از سده دوم میلادی

---

(271). Pax Romana

امپراتوری روم به بزرگی کشورهای متحده امریکای شمالی و جمعیت تقریبی آن بالغ بر 60 میلیون بود. شهر رم در آن روزگار قریب یک میلیون جمعیت داشت، ولی سایر شهرها چندان پرجمعیت نبود. مثلا اسکندریه و انطاکیه در حدود 500 هزار جمعیت داشت.
امپراتوری روم شبکه‌ای بود از شهرها که بر روی هم شاید شماره آنها به پنجهزار می‌رسید. در شهرها بناهای زیبای عمومی و خصوصی، راههای ارتباطی خوب، و ابنیه تاریخی، زیاد بود. چون شهر رم پایتخت و مورد توجه عموم بود، سکنه هرشهر کوشا بودند که محل سکونت خود را همانند آن بسازند. بطور کلی تفاوت شهرها با یکدیگر چندان محسوس نبود. در کلیه شهرها عمارات، حمامهای عمومی، تئاترها، آمفی تئاترها، قصرهای خصوصی، و غیره دیده می‌شد و تمام اینها به سبک معماری یونانی- رومی بود.

در طی این دو قرن، مسافرین با سرعت و آسایشی بیسابقه طی طریق می‌کردند.

مسافری که از بریتانیا به سوی شرق سفر می‌کرد، در طول سفر طولانی خود از هیچ مرز بیگانه‌ای گذر نمی‌کرد و به هیچ گذرنامه‌ای نیاز نداشت و در هیچ‌جا از بازرسی و سازوبرگ سفر رنج نمی‌دید و هیچگونه حقوق گمرکی نیز نمی‌پرداخت. در جاده‌هایی سفر می‌کرد که بی‌شباهت با جاده‌های امروزی نبود. در سراسر جاده‌ها سنگهای راهنما قرار داشت و در هرپنج یا شش میل راه یک کاروانسرا یا قرارگاه وجود داشت. یک پیک رسمی می‌توانست 18 روزه از رم به اسکاتلند برسد. در آن دوره اسب، قهرمان سرعت بود. حکومت رم برای آنکه مسافرین زودتر به مقصد برسند، حتی الامکان تپه‌ها را از میان می‌برد و در دره‌ها پلهای بزرگ می‌ساخت.

کشورهایی که زیر سلطه امپراتوری روم قرار داشتند، از لحاظ فرهنگ و تمدن یکسان نبودند. ممالک غربی یعنی سکنه اسپانیا، گل و بریتانیا در تمدن پایگاه فروتری داشتند، در حالی‌که ممالک خاوری یعنی مردم یونان، آسیای صغیر و سوریه و مصر وقتی که رومیان بر آنها دست یافتند، خیلی متمدنتر از رومیان بودند. به‌همین علت، کمتر تحت تأثیر تمدن و فرهنگ رومی قرار گرفتند و بیشتر حکومت غالب را محکوم فرهنگ و تمدن خود ساختند.

رومیان بیش از همه از منبع سرشار فرهنگ و تمدن یونانی کسب فیض کردند. پس از فتح یونان، هزاران هزار یونانی را به صورت برده به ایتالیا گسیل داشتند و از هنر و دانش آنها برای پرورش نسل جوان رومی استفاده کردند. عده‌ای از جوانان رومی برای درس خواندن به آتن و اسکندریه رفتند و به این ترتیب، مقدمات رسوخ تمدن و فرهنگ هلنی فراهم گردید. رومیها بیشتر در زمینه ادب و فلسفه از یونانیان استفاده کردند و با ترجمه کتابهای یونانی به لاتین با علوم و معارف و فلسفه یونانی آشنا گردیدند. رومیان از ممالک غربی

(اسپانیا، گل، و بریتانیا) چیزی نیاموختند ولی بدانان بسی چیزها آموختند. سکنه این نواحی، آداب‌ورسوم رومی را در طی دو قرن بتدریج فرامی‌گرفتند و به زبان لاتین سخن می‌گفتند و همواره می- کوشیدند تا درشمار رومیان محسوب شوند. زبان امروزی این ممالک که «رمانس» نامیده می‌شود، همه از زبان لاتین مشتق شده است. «272»

---

(272). بعضی از مطالب این بحث، مأخوذ است از: کارل بکر فردریک دنکاف، سرگذشت تمدن، ترجمه علی رهنما.

حقوق رومیان

«پایه‌های اولیه حقوق رومیان از قرن هشتم قبل از میلاد گذاشته شده و سیر تکاملی آن تا قرن ششم بعد از میلاد یعنی تا دوران امپراتوری ژوستی‌نین ادامه یافت. در طی این مدت طولانی برحسب تغییراتی که در اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم پدید آمد، قوانین نیز مانند کلیه شؤون مدنی دستخوش تغییر و تحول گردیده است. قوانین رومی جامد و تغییرناپذیر نبود و در راه تدوین آنها از تمام مقامات صلاحیتدار استمداد می‌کردند. «قوانینی که سنا وضع می‌کرد، مصوبات امپراتوران، تصمیمات قضات درجه‌یک (که پرتور «273» خوانده می‌شدند) و فلسفه رواقیان و عقاید و نظریات وکلای کارشناس، همه روی‌هم جزئی از قانون بودند ... وکلای کارشناس، مدام مورد شور قضات بودند، زیرا که خود قضات غالبا اطلاعات و شم قضائی ضعیفی داشتند. در دوره جمهوری، این وکلا شهرنشینان آزاد بودند، اما در دوره امپراتوری، دولت ایشان را رسما استخدام کرد و عنوان خبرگان قانون به ایشان داد. این خبرگان، قانون را با موارد خاص تطبیق و به رشد انصاف

کمک می‌کردند، به این معنی که در هرمورد حکم را مطابق مفهوم قانون صادر می‌کردند، نه طبق صریح آن.

خبره بزرگ قانون اولپیان «274»، آرمان عالی حرفه خود را بدین شرح تعریف کرده است:

قانون هنر مردمان خوب و منصف است ... ما عدالت را می‌پرستیم و مدعی اطلاع بر آنچه خوب و منصفانه است، هستیم و منصفانه را از غیر منصفانه جدا می‌کنیم و میان آنچه مجاز است و آنچه مجاز نیست، فرق قائل می‌شویم، و آرزومندیم که مردمان را نه فقط از بیم مجازات بلکه با تشویق و پاداش رو به خوبی سوق دهیم. اگر اشتباه نکنم ما مدعیان فلسفه حقیقی هستیم نه فلسفه ناراست.

روش قضایی روم معایبی نیز داشت. برخلاف آتن، در روم هیأت منصفه نبود ...

اما در کفه ترازو محسنات قانون روم برمعایب آن سنگینی می‌کند.» «275» قوانین رومی در عین‌حال که اختیارات دولت را تأیید می‌کرد، به حقوق متهمان نیز توجه داشت. با آنکه رسم بردگی در روم مانند کلیه کشورهای باستانی معمول بود، قانون رومی در مواردی از حق غلامان نیز دفاع می‌کرد. ملل تابعه روم مجبور نبودند که قوانین روم را به کار برند بلکه در حفظ دستگاه قضائی خود آزاد بودند. قوانین رومی در مورد عموم افراد آزاد یعنی کسانی که برده نبودند بطور یکسان اجرا می‌شد و بین شهرنشینان و سکنه سایر نقاط فرق و امتیازی قائل نبود.

رومیان پس‌ازآنکه قلمرو حکومت خود را به خارج از ایتالیا بسط دادند، عده‌ای قاضی به نام کنسول به نواحی تابعه گسیل داشتند تا با توجه به قوانین و عرف و عادت محلی،

اختلافات و دعاوی طرفین دعوی را حل‌وفصل کنند. گاه قضات پس از مدتی تحقیق و مطالعه در یک محل، بیانیه‌ای صادر می‌کردند و آنچه از قوانین و مقررات محلی را که به صواب و مصلحت عموم می‌دیدند، یادآور می‌شدند. از مجموع این نظریات قضائی آنچه که بیشتر به سود و

---

(273).Praetor

(274).Ulpian

(275). نقل و تلخیص از تاریخ تمدن غرب، پیشین، ص 93.

صلاح عموم بود گردآوری می‌شد. به این ترتیب می‌توان گفت حقوق رومی متضمن قوانین ملل تابعه روم نیز بوده است. به‌همین علت آن را قانون همه ملتها «276» نام نهادند. بسیاری از حقوقدانان روم سعی می‌کردند که قوانین امپراتوری با میزان منطق و عقل سلیم هماهنگ باشد و از برکت همین اندیشه عالی بود که هرگاه در مجموعه قوانین به مواد و مقرراتی غیر معقول و غیرانسانی برمی‌خوردند، بیدرنگ، در مقام تغییر آن برمی‌آمدند. مدتها وقوف به قوانین رومی کاری دشوار بود زیرا این قوانین در احکام کنسولها و آثار حقوقدانان در هزاران هزار جلد نوشته شده بود و بین آنها آراء و احکام ضد و نقیض زیاد دیده می‌شد. به‌همین علت، عده‌ای از خیرخواهان برآن شدند که توده انبوه و بینظم احکام و آراء و عقاید را به صورت یک قانون‌نامه منظم درآورند و چندین بار قدمهایی در راه انجام این کار بزرگ برداشته شد ولی سرانجام در ایام فرمانروایی «ژوستی‌نین» این امر

خطیر سامان گرفت، و در قرن ششم میلادی که مقارن ظهور اسلام است مجموعه قوانین رومی، مرتب و مدون گردید. ژوستی نین برای انجام این کار، عده‌ای از علما و اساتید حقوق را مأمور مطالعه و جمع‌آوری و جرح و تعدیل قوانین نمود. این هیأت پس از مدتها کاروکوشش، نتیجه بررسیهای خود را در دو هزار جلد کتاب که حاوی 3 میلیون سطر است، مدون و منتشر نمود. قانون‌نامه ژوستی نین، چنانکه اشاره کردیم، چکیده و جوهر اطلاعات و تجارب رومیان و ملل تابعه آنها در فن قضاوت و حکومت و دادگستری است.

پس از تنظیم و تدوین قوانین، ژوستی نین در راه اشاعه و انتشار آن در سراسر روم و مستعمرات آن سعی فراوان کرد و دستور داد مواد آن را در مدارس قدیم مخصوصا در دار العلم بیروت، اسکندریه، آتن، و قسطنطنیه تعلیم و تدریس نمایند. پس‌ازآنکه بیروت و اسکندریه در سده اول هجری جزو مناطق متصرفی مسلمین درآمدند، بین فقهای اسلامی و محققین و حقوقدانان رومی ارتباط و تماس نزدیک حاصل شد و همین تماسها سبب گردید که بعضی از مقررات و قوانین رومی در فقه اسلامی راه یابد. پس از برچیده شدن اصول فئودالیته در غرب با استقرار و رشد جنبش بورژوازی سازمانها و قوانین حقوقی و جزائی روم، مورد توجه حکومتهای جوان غرب قرار گرفت. نه تنها ملل لاتین اروپا یعنی ایتالیا، فرانسه، اسپانیا و پرتقال از منابع حقوق رومی کسب فیض کرده‌اند بلکه کشورهای جنوبی و مرکزی و بعضی از جمهوریهای آمریکای شمالی از قوانین و مقررات روم قدیم استفاده کرده‌اند و هنوز در دانشکده‌های اروپا حقوق روم که قدیمترین اصول حقوقی جهان است تعلیم و تدریس می‌شود.

نمونه‌ای از قوانین قدیم رومیان

در روزگار قدیم در روم و سایر کشورهای باستانی هرکس از دیگری صدمه و آزاری می‌دید، شخصا در مقام انتقام و کینه‌توزی برمی‌آمد.

به‌همین علت، غالبا بین طرفین، جنگ تن‌به‌تن رخ می‌داد و گاه اختلاف دو تن به جنگ دو خانواده یا دو قبیله پایان می‌یافت. در قوانین روم، حتی در الواح دوازدهگانه، که قدیمیترین قوانین این کشور است، حس انتقامجویی، شدت دیرین خود را از دست داده، و اقدام در قصاص و اخذ دیه و مطالبه ترمیم خسارت با شخص مدعی نیست بلکه

---

(276).Jus .Gentium

این کارها با نظر حاکم صورت می‌گیرد. عملیات تحقیقاتی و رسیدگی به دعاوی با قاضی و صدور حکم وظیفه حاکم بود. اکنون برای اطلاع خوانندگان، نمونه‌ای چند از قوانین رومی را نقل می‌کنیم:

1. «هرگاه در اجرای قصاص بیم مرگ باشد، قصاص به دیه اجباری تبدیل می‌شود.»

2. «هرگاه دزد در حین ارتکاب گرفتار شود در اختیار صاحب مال قرار می‌گیرد، ولی هرگاه بعد از ارتکاب گرفتار شود، فقط باید دوبرابر مال راپپردازد.»

3. «هرگاه مدیون از پرداخت دین امتناع کند، بستانکار می‌تواند با اطلاع حاکم او را تا شصت روز در خانه خود زندانی نماید. در این مدت اگر شخصی ثالثی برای تصفیه امر

مداخله نکند و یا ترتیبی در پرداخت بدهی فراهم نشود، بستانکار خواهد توانست مدیون را بکشد یا، بیرون از مرز کشور، بفروشد.»

در روم قدیم پدر، صاحب اختیار مطلق بود و زن و دختر تا آخر عمر تحت سرپرستی شوهر یا پدر خانواده قرار می‌گرفتند و از هرنوع حق تملک بی‌نصیب بودند و هرگاه از عمل آنان زیان مالی یا جانی به کسی وارد می‌آمد، پدر یا رئیس خانواده می‌توانست که زیان را ترمیم نکند و مرتکب را اگر غیر از زن و دختر بود، به مدعی خصوصی تسلیم نماید. ولی با گذشت زمان و تغییر اوضاع اجتماعی، ارزش و مقام انسانی بالا رفت و از تعداد کیفرهای وحشیانه قدیم اندکی کاسته شد و دیه و غرامت معمول گردید. حکام و داوران معتقد شدند که در اخذ غرامت باید مالداری یا بیچیزی متهم و اوضاع و احوال امر را در نظر گرفت و باید از صدور احکام ثابت و قطعی و یکسان، در مورد مجرمین خودداری کرد. به مرور زمان، در طرز دادرسی، تعداد جرایم و نوع کیفرها نیز تغییراتی پدید آمد؛ مثلا به موجب یکی از قوانین، از فاعل زیان سؤال می‌شد که عمل انتسابی را تصدیق دارد یا نه؟ هرگاه متهم ارتکاب عمل را تصدیق و ترمیم آن را می‌پذیرفت فقط یک مقابل، والا بایستی دو مقابل زیان را بپردازد.

علاوه‌براین، قضات غالبا شقوق و علل و عواملی را که موجب اضرار غیر می‌شد، در نظر می‌گرفتند و سپس به صدور حکم مبادرت می‌کردند. حاکم رومی می‌گوید: «من به اعمالی که تحت تأثیر اکراه یا تهدید انجام یافته باشد ترتیب اثر نخواهم داد.» علاوه‌براین، در مجموعه قوانین ژوستی نین حقوق را عبارت از فن عدل و پندار نیک می‌دانند که به قاضی رومی اجازه می‌دهد که دعوی را برطبق عدل و نصفت حل و تصفیه کند. اولپیان

می‌گوید: «اصول حقوقی عبارتند از زندگی کردن با شرافت، ضرر نرساندن به دیگری، رد کردن به هرکس آنچه را که به او تعلق دارد.»

به این ترتیب، دیدیم که قوانین رومی، در طی زمان، در راه کمال پیش رفته و برخلاف گذشته قاضی رومی کوشش کرده است تا در هنگام صدور حکم، به باطن امر، نیت فاعل، تقصیر و عدم تقصیر او توجه کند و با توجه به اوضاع و احوال برای گناهکار کیفر شایسته تعیین نماید.

مثلا در مجموعه قوانین ژوستی نین این نکته جالب ذکر شده است: «شخص دیوانه

و طفل نمی‌توانند تقصیرکار باشند و برای ترمیم زیان قابل تعقیب نخواهند بود.» «277»

رومیان بیشتر به فنون توجه می‌کردند

چنانکه دیدیم در قرون دوم و سوم قبل از میلاد مسیح، علم دنیای عتیق به سرحد کمال رسید. ارشمیدس در این سیر صعودی، نقطه اوج بود و بعد از مرگ او دوران انحطاط آغاز شد. قتل و غارت شهر «سیراکوز» نشانه عظمت آینده شهر روم قیصرها بود. و هرکس می‌توانست پیش‌بینی کند که آنان بزودی فنون عملی را بر معرفت مطلق ترجیح خواهند داد و اسلحه را جانشین نیروی تفکر خواهند نمود. شرایط اجتماعی و سیاسی که موجب پیدایش و شکفتگی علوم اسکندریه شده بود، از قبیل فعالیت در محیط آرام و خالی از دغدغه خاطر، و آزادیخواهی پادشاهان، بتدریج جای خود را به شرایط نامساعدتری داد ... چقدر تأسف‌آور است که یک قرن بعد از ارشمیدس، علوم پرافتخار یونانی دچار

سرگردانی شد و در منجلاب کیمیاگری افتاد و درحالی‌که این مرض مسری بسرعت پیشرفت می‌کرد، اهالی اسکندریه روشهای ارشمیدس را کنار گذاردند و دست به دامان هرمس (یکی از خدایان مصری) شدند ... علم در زیر ضربات این عوامل، کمر خم کرد و استقلال و حیثیت خود را از دست داد ... درحالی‌که تمدن یونانی قوس نزولی می‌پیمود، قدرت وحشیانه بزرگی در مجاورت آن ترقی می‌کرد ... «جمهوری روم»، بدون آنکه با مقاومت مهمی روبرو شود، مرتبا توسعه می‌یافت ... قوم رومی اصلا با نژاد یونانی شباهت نداشت؛ آنها در به کار بردن شمشیر و زوبین استادتر بودند تا در استعمال منطق و قواعد جدل. این قوم در نتیجه فتح و غلبه بر اقوام مجاور حتی در قلب تمدن دنیای عتیق راه یافتند و دسته‌های پیاده‌نظام آنها در کوچه‌های شهر آتن رژه رفتند؛ اما به هیچ‌وجه عشق به امور فکری را از آنان اقتباس نکردند. عموم مردم روم، چه اشراف و چه توده مردم، چه سربازان و چه نمایندگان سنا، از تحقیر معرفت مطلق خودداری نداشتند و فقط به صور عملی و به علمی که با منظور وسیع آنان توافق داشت علاقه‌مند بودند. عده‌ای از دانشمندان روم در زمینه طب، نبات‌شناسی، و تاریخ طبیعی کتب و آثاری از خود به یادگار گذاشتند؛ ازجمله پلین «278» حاصل دو هزار کتاب مربوط به نجوم، هواشناسی، جغرافیا، و حیوانشناسی و نبات‌شناسی و معدن‌شناسی را در کتاب دایرهٔ المعارفی جمع‌آوری و خلاصه نمود ولی این کتاب آنقدر بی‌ارزش است که به قول پیر روسو «بهترین کار این است که آن را در مستراح بگذاریم.» ولی رومیان در رشته‌های عملی، مخصوصا در معماری و ساختن جاده‌ها و سدها، پیشرفتهایی کردند و جراحان، انبرکها و گیره‌ها و ادوات دیگری برای جراحی ساختند و موفق شدند لوزتین و غده درقی و سنگ را با موفقیت بیرون بیاورند. ظاهرا جراحان رومی می‌توانستند برای تسهیل وضع حمل به دریدن شکم مبادرت ورزند، چنانکه در ولادت ژول سزار به این کار دست زدند. همراه لشکریان

رومی عده‌ای جراح برای زخم‌بندی حرکت می‌کردند. غیر از بیمارستانهای نظامی رومیان به تأسیس بیمارستانهایی جهت معاینه و معالجه بیماران عادی نیز مبادرت کردند.

رومیان به بهداشت و آسایش عمومی توجه خاص داشتند. استفاده از لوله‌کشی برای

---

(277). مطالب مربوط به قوانین رومیان، اقتباس است از: دکتر موسی جوان، مبانی حقوق، ج 1.

(278). Pline

رساندن آب گوارا به مردم و تهیه مجاری برای فاضل‌آب و ساختن حمامهای بزرگ و نظیف در شهر و ساختن پلهای بزرگ نظیر پون دوگار «279» در جنوب فرانسه که دارای 90 پا طول و 160 پا ارتفاع بود، از ابتکارات رومیان است.

مهندسی و معماری

در رشته ساختمان، مهندسین و معماران رومی به کشفیات جدیدی نایل آمدند و با ساختن ساروج و استفاده از آهک و شن و خاک به ایجاد بناهای بزرگ و پلها و جاده‌های عظیم توفیق یافتند. در ساختن جاده‌ها به حدی اصول فنی را رعایت می‌کردند که تعدادی از آنها هنوز باقی است. عرض جاده‌ها 15 تا 20 پا بود.

روی جاده‌ها را سنگفرش می‌کردند و با مراقبت دایمی از آنها برای حرکت کاروانها، نیروهای نظامی، و حمل آذوقه استفاده می‌کردند. در هرمیل یک سنگ کیلومترشمار

گذاشته بودند و اطلاعات لازم را در اختیار مسافرین قرار می‌دادند. برای تأمین آسایش مسافرین در فاصله‌های معین، تعدادی مهمانخانه، اصطبل و حمام ساخته بودند تا مسافرین و اسبهای آنها بتوانند رفع خستگی کرده استراحت نمایند.

رومیان مانند یونانیان در ساختن ستون مهارت چندانی نداشتند. هنر عمده آنان برپا داشتن طاقهای مدور بود. نمونه این هنر معماری رومیان را در پلهای عظیم، حمامها، آمفی‌تئاترها و طاقهای نصرت آنان می‌توان دید. رومیان در ساختن گنبد نیز مهارت داشتند. گنبد مشهور پانتئون «280» در روم 142 پا قطر و 142 پا ارتفاع دارد.

مجسمه‌سازان رومی مجسمه‌های نیمتنه و تمام تنه جالبی از خود به یادگار گذاشتند که در بعضی از این مجسمه‌ها، هنرمندان سعی کرده‌اند خلق‌وخوی اشخاص را در سیمای آنها مجسم سازند.

ادبیات رومیان

چنانکه گفتیم رومیان در طی کشورگشاییهای خود از غرب یعنی از سکنه اسپانیا و گل و بریتانیا چیزی نیاموختند ولی ضمن تماس با ممالک خاوری از خرمن فرهنگ و تمدن یونانیان و سکنه آسیای صغیر و سوریه و مصر خوشه‌ها چیدند و استفاده‌ها کردند. مخصوصا رومیان در زمینه ادب و فلسفه از یونانیان درسهای فراوان گرفتند و با ترجمه کتب ادبی و فلسفی یونانیان به زبان لاتین، افکار ادبی و فلسفی یونانیان را در کشور خود منتشر کردند و در عمل خود نشان دادند که شاگردان لایق و ورزیده‌ای هستند. بزرگترین نویسندگان رومی طی آخرین دوره جمهوریت و در سالهای نخستین دوره امپراتوری می‌زیستند (حدود 55 قبل از میلاد تا 116 بعد از میلاد) این دوره را عصر طلایی یا «عصر

آگوستوس» ادب لاتینی می‌نامند. نوشته‌های برخی از این نویسندگان را هنوز هم در مدرسه‌های متوسطه و عالی کشورهای اروپا و آمریکا می‌خوانند. شاگردانی که رشته زبان لاتینی را برمی‌گزینند، نخست سزار، یعنی همان یادداشتهایی را که این سردار شجاع درباره لشکرکشیهای خود در گل به زبانی روان و دقیق نوشته، می‌خوانند و سپس خطابه‌های آتشین «سیسرون» و نثر غنی و نافذ وی را مورد مطالعه قرار می‌دهند. در

---

(279).Pont du Gard

(280).Pantheon

میان آثار ادبی قدیم روم، اشعار «ویرژیل»، که به سبک حماسی نظیر ایلیاد همر به رشته تحریر درآمده و از وقایع قهرمانی تاریخ روم حکایت می‌کند، بسیار جالب است. محققین چهار حماسه بزرگ برای اروپا قائلند که یکی از آنها ویرژیل و سه دیگر عبارت است از: ایلیاد «همر»، کمدی الهی «دانته» و، بهشت گمشده «میلتون» است

عقاید مذهبی و نظریات فلسفی رومیان

رومیان در آغاز امر مانند کلیه اقوام ابتدایی مظاهر طبیعت را می- پرستیدند. بزرگترین خدای آنها ژوپیتر، خدای آسمان، بود و بزرگترین الهه آنها «جونو» نام داشت که نگهبان زنان بود. «سیرس»(Ceres که کلمه Cereal -از آن مشتق شده الهه خرمن بود. رومیان پس از تسخیر یونان بسیاری از خدایان قله آلپ را از آن خود شمردند، ولی هیچگاه در

دینداری و اجرای مراسم آن مانند یونانیان متعصب نبودند. دولت ارضاء تمنیات خدایان را در اوقات مقرر به عهده گرفته بود و راهب اعظم تشریفات آن را انجام می‌داد.

رومیان در دوران اوج قدرت خود اقوام گوناگون را در اقامه مراسم مذهبی آزادی کامل دادند. هرکس می‌توانست به آزادی، در شهر رم به پرستش خدای خود برخیزد. حکومت روم نیز برای راضی کردن همه مردم معبدی بزرگ بنا نمود و نام آن را «پانتئون» یعنی «همه خدایان» نهاد. در دوره امپراتوری، زمامداران، مردم را برآن داشتند که امپراتوران را خدای برترین به‌شمار آرند و از همه سکنه ایتالیا و ملل تابعه می‌خواستند که او را کرنش و نیایش نمایند. نفوذ تمدن و فرهنگ یونانی در روم، سبب سست شدن معتقدات مذهبی رومیان گردید.

دیگر مردم درس خوانده و جهاندیده خدایان را مورد پرستش قرار نمی‌دادند و مردم عادی را به علت داشتن عقاید مذهبی سرزنش می‌کردند ولی سیاستمداران و مأمورین دولتی بدون آنکه دربند عقاید مذهبی باشند مذهب را برای اکثریت، سودمند می‌شمردند. گیبون مورخ انگلیسی می‌نویسد، «همه صورتهای گوناگون مذهب را ... مردم به‌یکسان راست، و فیلسوفان به یکسان ناراست، و کلانتران سودمند می‌دانستند. فلاسفه و طبقه درس‌خوانده سعی می‌کردند فلسفه را جانشین افکار مذهبی سازند.»

فلسفه

بیشتر متفکرین و فلاسفه روم پیرو فلسفه رواقی و ابیقوری بودند و این دو مکتب فلسفی، چنانکه قبلا اشاره کردیم، از ترشحات فکر شرقی بود. اسکندر پس از پیروزیهای نظامی که در شرق به دست آورد، امیدوار بود که فکر یونانی را مانند امتعه و کالاهای یونانی در

سراسر شرق منتشر نماید ولی مقاومت فکر شرقی و عمق و عظمت آن سبب گردید که، برخلاف آرزوی فاتحین یونانی، موج عظیم فکر شرقی و روح لاقیدی و تسلیم مردم این قاره، در سرزمین یونان راه یابد و در اذهان و افکار یونانیان، که بر اثر خرابی وضع اقتصادی و اجتماعی آماده قبول این نظریات بودند، رسوخ کند. زنون و ابیقور، چنانکه دیدیم، نماینده این افکار در سرزمین یونان بودند. پس‌ازآنکه سرزمین یونان از طرف رومیها اشغال شد، تمدن «هلنی» و افکار و آراء فلسفی یونانیان بسرعت در روم انتشار یافت؛ مخصوصا منطق اجتماعی رواقیون به همت «سیسرون» (106- 43 ق. م.) و سنک «281»

---

(281).Seneque

(متوفی در 65 ق. م.) در روم طرفدارانی به دست آورد. معتقدین به این فلسفه می‌کوشیدند تا به افکار خود جنبه عملی بدهند، و نظریات خویش را در قوانین و مقررات و دستگاه دولتی منعکس سازند. سیسرون که در اواسط دوره اشکانیان می‌زیسته پس از مطالعه آراء فلاسفه، از هرباغ گلی چید و فلسفه «التقاطی» خود را که مجموعه‌ای از آراء حکمای قدیم بود پایه‌گذاری کرد. به نظر او بهترین قوانین از عقل سلیم سرچشمه می‌گیرد و باید ابدی و همه‌جایی باشد؛ یعنی عموم ملل و نحل عالم در هرزمان و مکان باید از مزایای آن بر- خوردار شوند. سیسرون مانند رواقیون معتقد و کوشا بود تا اجتماعی که متکی به عدالت و محبت باشد، به وجود آید.

وی می‌گفت که حقایق گرانبهای فلسفی، اجتماعی، و اخلاقی را نباید به ملتی خاص منحصر نمود، بلکه باید طرحی ریخت که این اصول، در سراسر گیتی بسط یابد و در قوانین و نظامات اجتماعی منعکس گردد.

در دوره‌ای که قیصرهای روم با استبداد مطلق حکومت می‌کردند، رواقیون با سر- سختی در راه آزادی عقیده و حفظ حقوق بشر مبارزه می‌کردند. سنک خطاب به دوستان خود می‌گوید: «اکنون وقت بحثهای دیالکتیکی سپری شده، باید به آنهایی که غرق می‌شوند، اسیرند، ناخوشند و یا سرشان زیر شمشیر جلاد است، کمک و یاری نمود؛ این وعده‌ای است که تو به آنها داده‌ای.» این فیلسوف و پیروان او چون در برابر استبداد مطلق قیصرها راه فراری نمی‌دیدند گاه مردم را به تسلیم و رضا دعوت می‌کردند. سنک می‌گفت:

«اگر به آنچه داری قانع نیستی با داشتن همه جهان باز بدبخت خواهی بود.»

سیسرون در کتاب وظایف که خطاب به پسر خود نوشته، می‌نویسد که:

انسان و حیوان هردو می‌کوشند که زندگی را از هرخطر زیانبخشی حفظ کنند و وسایل حیات و بقای نسل را فراهم سازند، ولی تفاوت عظیمی بین انسان و حیوان لایعقل موجود است؛ حیوان بالکل مطیع حواس و خواهشهای نفسانی است و نظرش دوخته به آن چیزی است که در مقابل چشم اوست و تنها در فکر زمان حاضر است و التفاتی به گذشته و آینده ندارد. درصورتی‌که انسان از برکت عقل و شعور، علت و معلول، هردو را می‌نگرد ... می‌تواند روابط و مناسبات امور را باهم مقایسه نماید و گذشته را به آینده پیوند دهد ... اما آنچه صفت بارز انسان است حقیقت‌پروری و میل به کشف حقیقت است و ازاین‌رو به محض اینکه ما فرصت و مجالی به دستمان می‌افتد، دلمان می‌خواهد ببینیم و بشنویم و بر

معلومات خود بیفزاییم، و بدین عقیده می‌رسیم که حصول سعادت، بدون علم به اسرار طبیعت و بدون معرفت به نعمات و مواهب آن، برایمان غیر مقدور خواهد بود ... انسان درمیان حیوانات جاندار تنها موجودی است که دارای حس انتظام و ترتیب و متانت است و در اعمال و اقوال خود از حد تعادل و اندازه بیرون نمی‌رود؛ و تنها اوست که در مقابل اجسام و اشیائی که چشمش می‌بیند به کمک حواس متوجه حسن و زیبایی و لطف و توازن آنها می گردد ... درستی و راستی و

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 374

شرافتمندی از چهارجا سرچشمه می گیرد: اول از ادراک و تشخیص حقیقت؛ دوم از تشخیص و تدقیق در قوانین و نوامیس اجتماعی و احترام نقض‌ناپذیر حقوق افراد و رعایت عقود و معاهدات از هرنوع و هرقبیل که باشد؛ سوم از علو و نیرومندی روح سربلند و شکست‌ناپذیر؛ و چهارم از اعتدال در گفتار و کردار ...

همانطور که افلاطون بطرز شیوایی فرموده: «زندگی را تنها به ما نداده‌اند، بر ما لازم است که قسمتی از زندگی خود را در راه وطن و دوستانمان وقف کنیم.» و نیز همانطوری که رواقیون معتقدند: «کلیه محصول زمین برای رفع احتیاجات عمومی است و خود انسان برای انسان خلق شده یعنی هرکس باید برای دیگران وجودش مفید باشد ...» پایه و اساس عدالت، حسن‌نیت محض است یعنی رفتار و گفتارمان باید راست باشد و به وعده و پیمان خود وفا نماییم ... ظلم بر دو قسم است: یکی ارتکاب عملی که ظالمانه باشد و دیگر جلوگیری نکردن از ظلم در موقع قدرت و توانایی ... وقتی عشق فرماندهی و جاه‌طلبی و شهرت‌جویی در روح کسی رسوخ نمود عموما چشم عدالت‌پروری و دادخواهی او کور

می‌شود و آن‌وقت است که این کلام انیوس «282» که فرمود «وقتی پای تقسیم تخت‌وتاجی درمیان باشد هیچ عهدوپیمانی مقدس و محترم نمی‌ماند.» مصداق پیدا می‌کند.

... انسان وقتی از مدافعه حقوق و حمایت همنوعان خویش خود- داری می‌کند، بدین طریق به طبقه خود خیانت می‌ورزد ... دسته دیگری از مردم، خواه در نتیجه علاقه شدیدی که به امور و منافع شخصی خود دارند و خواه به ملاحظه اینکه طبعا کناره‌گیر و از مردم گریزانند، عقیده‌ای به نوعپرستی ندارند و تمام همّ‌وغم خود را به کارهای خودشان مصروف می‌دارند و می‌گویند بدین ترتیب لااقل فرصت مردم آزاری برایشان باقی نمی‌ماند. این قبیل اشخاص اگر از جهتی مراعات عدل و انصاف را می‌نمایند از جهت دیگر بدان خیانت می- ورزند، زیرا در نتیجه همین دور ماندن از کارهای عمومی رفته‌رفته نسبت به مصالح و منافع هیأت جامعه بیعلاقه و بی‌اعتنا می‌شوند. «283»

اپیکتتوس

دیگر از حکما و متفکرین این دوره اپیکتتوس «284» فیلسوف رواقی روم است. او معتقد به رعایت اخلاقیات و مبارزه منفی است.

به نظر او انسان باید مهار فکر خود را در کف گیرد و بر نفس خویش حکومت کند و از اموال و اشخاص و غیره چشم بپوشد تا آسایش جهان نصیب او گردد و از هرحیث آزاد و مستقل باشد. او می‌گفت: «اگر بخواهم، همه‌چیز به نفع من سیر خواهد کرد؛ اگر بخواهم دیگر نگرانی و آلام برای من وجود نخواهد داشت؛ اگر بخواهم، به هیچ‌چیز و به هیچکس

---

(282). Ennius

(283). آزادی و حیثیت انسانی، پیشین، ص 278 به بعد.

(284).Epicetus

نیاز نخواهم داشت.» اپیکتتوس که زندگی را به غلامی می‌گذاشت، عملا از منطق خود پیروی می‌کرد. روزی خواجه بیرحم او پایش را با آلت شکنجه می‌فشرد، او با متانت گفت: «پایم را خواهی شکست» همینکه پای او بر اثر فشار خواجه شکست، اپیکتتوس با نرمی و ملایمت گفت: «نگفتم پایم را می‌شکنی!»

یکی دیگر از حکمای این عصر مارکوس اورلیوس «285» امپراتور فیلسوف رومی (121 تا 180 میلادی) است این پادشاه باوجود قدرت فراوان تحت تأثیر وضع رقت‌بار اجتماعی، متفکری ایده‌آلیست بود. او می‌گفت همانطور که درخت بدون توجه به مردم میوه می‌دهد، انسان نیز باید که بدون توجه و تعهد، وجودش منشأ خدمت مفیدی به ابناء نوع باشد.

او همواره خود را مخاطب ساخته می‌پرسید: «چه کردی، کدام عیب را از خود دور نمودی؟

چه دردی را درمان کردی؟ ... آیا بالاخره روزی آنقدر توانا خواهی شد که دیگر به هیچ‌چیز حسرت نبری و آرزویی نداشته باشی؟ اگر به وضع حاضرت خرسند باشی از آنچه اکنون وجود دارد لذت خواهی برد.» او می‌گفت: «وقتی که تو از وقوع پیشامدی آزرده

می‌گردی، این حادثه نیست که تو را آزار می‌دهد، بلکه قضاوتی که تو درباره آن می‌کنی، باعث ملال توست.»

افلاطون گمان می‌کرد که: «اگر فلاسفه پادشاه شوند یا پادشاهان فیلسوف گردند، وضع مردم اصلاح خواهد شد.» در دوران سلطنت مارک اورل آرزوی دیرین افلاطون تحقق پذیرفت، بدون آنکه هیچیک از دردهای اجتماعی درمان شود.

نمونه‌ای از تعلیمات او چنین است:

کاری که می‌کنی نباید از روی بیمیلی باشد، نباید بدون فکر و تأمل باشد، نباید از راه جبر و عنف و یا با حواس‌پرتی همراه باشد، نباید که در نفع و صلاح عمومی نباشد. فکر و اندیشه‌ات را بهتر از آنکه به حقیقت هست، وانمود نکنی، مرد حرف و سخن بسیار مباش و خود را به کارهای بیشماری مشغول مدار، با مسرت باش و احتیاج به کمک کسی نداشته باش و به آسایشی که دیگران بانی آن باشند پشت‌پا بزن؛ مختصر آنکه خود راست باش نه آنکه دست غیر ترا راست ساخته باشد. «286»

عقاید و افکار دوره امپراتوری

در دوره آخر جمهوری و اوایل دوره امپراتوری روم هیچگونه محدودیتی برای فکر و عقیده وجود نداشت ... در بین تمام بیدینان عهد عتیق، این نظر که: «یک مذهب کاذب برای اداره دستگاه اجتماع لازم است»، رواج کامل داشت. امروز هم به نحوی از انحاء این عقیده باقی است و از مذاهب لااقل نه به دلیل حقانیتشان بلکه به عنوان مفید بودن آنان، پشتیبانی می‌شود. چنین دفاعی از دین به علم سیاست «ماکیاولی» که تعلیم می‌داد: «مذهب

برای حکومت لازم است و یک فرمانروا ممکن است وظیفه‌دار باشد از مذهبی که خود آن را باور

---

(285).Marcus Aurelius

(286). آزادی و حیثیت انسانی، پیشین، ص 349.

ندارد، دفاع کند» تعلق دارد ... روش عمومی سیاست رومی این بود که به همه‌گونه مذهب و عقیده‌ای آزادی ترویج و اشاعه دهد و گفتن کفر را مجازات نکند. این اصل آزادی در گفته تیبریوس، امپراتور روم، چنین خلاصه شده است: «اگر خدایان مورد دشنام قرارگیرند تنبیه دشنام دهنده بر عهده خودشان است.» تنها استثنایی که در مورد آزادی مذهب پیش‌آمد در مورد فرقه مسیحیان بود و ممکن است گفته شود که طرز رفتار با پیروان این مذهب شرقی بود که موجب رواج شکنجه مذهبی در سراسر اروپا گردید. از دوره تراژان به بعد، مذهب مسیح، دینی غیرقانونی به‌شمار می‌رفت، ولی عملا قانون با شدت و بطور اعم اجرا نمی‌شد. امپراتوران روم مایل بودند تا آنجا که ممکن است مذهب مسیح را بدون خونریزی ازبین بردارند. تراژان مقرر داشت که نباید دنبال مسیحیان گشت و به اتهامات بی‌نام‌ونشان توجه کرد؛ و اگر کسی شخصی را متهم به مسیحی بودن می‌ساخت و نمی‌توانست اتهام خود را به ثبوت رساند، او را به موجب قانون به عنوان مفتری مورد تعقیب قرار داده مجازات می‌نمودند ... چون کسی را به اتهام مسیحی بودن می‌گرفتند، از او می‌خواستند که برای اثبات صحت یا سقم چنین ادعایی که علیه او تنظیم شده به خدایان یا به مجسمه امپراتورانی که به مقام خدایی ترقی یافته بودند، قربانی تقدیم کند و اطاعت

او دراین‌باره موجب تبرئه او می‌گردید. مخالفت مسیحیان با پرستش امپراتوران (تنها مسیحیان و یهودیان مخالف با این پرستش بودند) در نظر رومیان یکی از سهمناکترین علایم خطرناک بودن این فرقه بود ... در حقیقت می‌توان گفت که این پرستش بیشتر از هرچیز جنبه سیاسی داشت و منظورش تنها تأمین وحدت و وفاداری اتباع بود.

پس از صدور فرامین مربوط به اغماض مذهبی در سال 311 و 313 میلادی شکنجه و آزار مسیحیان پایان یافت. قسمتی از فرمان اول این بود:

ما می‌خواستیم که مسیحیان گمراه را که مذهب و تشریفاتی را که پدرانشان وضع کرده بودند انکار می‌نمودند ... به راه عقل و طبیعت هدایت کنیم ...

از آنجایی که فرامینی که به منظور پرستش خدایان صادر فرمودیم عده کثیری از مسیحیان را به خطر و مذلت دچار کرده و موجب قتل بسیاری از آنها شده و عده زیادتری را که هنوز در دیوانگی ضاله خود باقیند از اجرای هرگونه مراسم علنی مذهبی بازداشته است، ما نظر التفات و رحمت خود را شامل حال این مردمان بدبخت می‌نماییم و به موجب این فرمان، به آنها اجازه می‌دهیم که آزادانه عقاید خصوصی خود را ابراز کنند و در کلیساهای خود، بدون هیچگونه ترس از تعرض گرد آیند؛ مشروط بر اینکه همواره رعایت احترام لازم را نسبت به قوانین و حکومت مستقر، ملحوظ دارند.

گیبون می‌نویسد: «علیرغم بیدینی متداول در عهد آنتونینها به منافع و علایق کاهنان از یک طرف و خوشباوری مردم از طرف دیگر، بقدر کفایت، احترام گذاشته می‌شد. فلاسفه اعصار باستان در نوشته‌ها و گفته‌های خویش از حیثیت مستقل عقل با تأکید تمام سخن

می‌گفتند اما در اعمال خود کاملا مطیع قوانین و عرف بودند ... به این ترتیب در زیر طیلسان روحانی احساسات

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 377

یک نفر ملحد را پنهان می‌کردند، به حال این جماعت چندان تأثیری نداشت که حماقت عوام چه صورتی پیدا کند و به چه شکلی بروز نماید ... همه در نظر آنها یکسان بود و هرسه را به یک نوع، با تنفری باطنی و حرمتی ظاهری می‌نگریستند. «287»

بری «288» در کتاب آزادی فکر می‌نویسد:

اگر ما نظر اجمالی به تاریخ دوره عتیق بیفکنیم تقریبا می‌توانیم بگوییم که آزادی فکر برای مردم، بمنزله هوایی بود که استنشاق می‌کردند و آن را همه مردم جزو بدیهیات می‌شمردند و کسی درباره آن فکر نمی‌کرد و اگر هفت یا هشت‌نفر متفکر در آتن به عنوان مخالفت با عقاید عمومی مجازات شدند، در اغلب این موارد این مغایرت با عقاید عمومی، بهانه‌ای بیش نبوده است ... یونانیان تحصیلکرده معتقد به آزادی مذهب بودند، زیرا آنها دوستدار عقل بودند و هیچگونه منبع قدرتی را برای رد عقل به وجود نمی‌آوردند. عقاید صرفا در اثر بحث، بر مردم تحمیل می‌شد و کسی از مردم انتظار نداشت که ملکوت آسمانی را تعبدی و بدون تعقل بپذیرند و یا عقل خود را در مقابل مراجع تعبدی که خود را منزه از خطا می‌شمرد، مطیع و منقاد سازند. ولی این آزادی نتیجه یک سیاست مدبرانه یا یک اعتقاد قطعی نبود.

بنابراین، متزلزل و ناپایدار بود. «289»

(287). انحطاط و سقوط امپراطوری روم، پیشین، ص 32.

(288).Bury

(289). بری، تاریخ آزادی فکر، ترجمه حمید نیرنوری، ص 22 تا 30 (به اختصار).

فصل چهارم. حکومت هخامنشیان

ایران در عهد هخامنشیان

سرزمین ایران باستان از دوره کورش به بعد منحصر به خاک ایران کنونی نبوده است، بلکه شاهنشاهان هخامنشی از عهد کورش، مناطق وسیعی از کشورهای خاورمیانه و شرق نزدیک را در حیطه تصرف خود داشته‌اند. بنابراین، هنگام بحث در تاریخ اجتماعی ایران در این دوره، نمی‌توانستیم حدود تحقیقات و مطالعات خود را به چهاردیوار ایران کنونی محدود کنیم و از بیان تمدن و فرهنگ درخشان دیگر ممالک متمدن این منطقه سرباز زنیم.

به این ترتیب، مراد ما از تاریخ اجتماعی این عصر نشان دادن وضع عمومی تمام کشورهایی است که در آن روزگار چندی تحت تسلط سلاطین و امرای ایرانی بوده یا به مناسبتی با ایران کهن، مناسبات سیاسی و اقتصادی داشته‌اند. اتخاذ این روش از دو جهت سودمند است یکی از این لحاظ که خوانندگان به سازمانهای سیاسی و اجتماعی و اصول

عقاید و افکار و آداب و سنن و مظاهر زندگی هنری و ادبی متمدنترین ممالک باستانی واقف می‌گردند دوم اینکه پژوهندگان ضمن مطالعه در فصول گذشته این کتاب و دقت در پایه و حدود تمدن کشورهایی نظیر بابل، مصر، هند، چین، یونان و روم و مقایسه آنها با تمدن و فرهنگ باستانی ایران به ارزش و مقام واقعی قوم ایرانی در بنای تمدن و فرهنگ کهن، پی‌خواهند برد و هنگام داوری و مقایسه راه تعصب و اغراق نخواهند سپرد.

پس‌ازاین مقدمه، مطالعات اجتماعی و سیاسی خود را در ایران عهد هخامنشی دنبال می‌کنیم.

سلاطین و فرمانروایان

چنانکه قبلا گفتیم پارسیان، که از دیرباز در ساحل چپ دجله مستقر شده بودند، در حدود 700 ق. م. در ناحیه «پارسوماش» واقع در شرق شوشتر اقامت گزیدند و با استفاده از ضعف عیلام، تحت رهبری هخامنش، حکومت هخامنشیان را تأسیس کردند. چیش پیش، پسر و جانشین هخامنش، از محاربات خونینی که بین آشور و عیلام ایجاد شده بود به نفع خود استفاده کرد و حوزه متصرفی خود را وسعت بخشید و بتدریج از تابعیت عیلام سرباز زد. هنگام مرگ او، منطقه نفوذ پارسیان عبارت بود از پارسوماش، و انشان و پارس. وی قبل از مرگ قلمرو خود را بین دو پسر خود آریارمنه و کورش اول تقسیم کرد.

در این ایام، مادها هنوز مقتدر و توانا بودند. به‌همین مناسبت، کمبوجیه اول، با

دختر «استیاگس» (ایشتوویگو) پادشاه ماد که در حقیقت پادشاه متبوع او به‌شمار می‌رفت، ازدواج کرد. این وصلت به تحکیم قدرت هخامنشیان کمک کرد و فرزندی به وجود آورد که همان کورش کبیر، افتخار سلاطین و فرمانروایان ایران، است.

باوجوداین وصلت، دوستی و همکاری حکومت ماد با هخامنشیان دوام نیافت.

اتحاد و کمک کورش با پادشاه بابل موجب خشم استیاگس گردید. وی کورش را به همدان فراخواند، لکن دعوت او اجابت نشد و پادشاه ماد تصمیم به تنبیه کورش گرفت. ولی در طی جنگ، استیاگس مغلوب و اسیر کورش گردید و کورش با او به محبت و دوستی رفتار کرد و همدان را پایتخت و مرکز حکومت خود انتخاب نمود.

طبق نظر دکتر گیرشمن: «در آغاز دولت هخامنشی پارسیان تازه از حالت نیمه چادرنشینی به حالت قومی نیمه‌خانه‌نشین درآمده بودند. الفبای آنان که با علائم میخی نوشته شده معرف پیشرفت آنان در خط علامتی و هجایی است. کار مهمی که پارسیان به انجام آن توفیق یافتند این بود که زبان خود را با خط خود تعبیر و بیان نمودند.» «1» و این کاری است که سکنه اصلی نجد ایران در طی قرون در صدد انجام آن برنیامدند؛ و این می‌رساند که پارسیان از آغاز تمدن خود، ابتکار روح خلاق خویش را، که می‌توانست اندیشه‌های خارجی را اقتباس و بر اثر نبوغ خود آن را تغییر شکل دهد، نشان دادند.

قدیمیترین لوحه و یادگاری که از عهد هخامنشی به دست ما رسیده این است:

«این سرزمین پارسیان که من مالک آنم دارای اسبان نیک و مردان نیک است. خدای بزرگ اهورمزدا آن را به من داد. من پادشاه این سرزمینم.»

کشورگشاییهای کورش

چنانکه اشاره شد کورش به نحوی عاقلانه بر کشور ما دست یافت و بدون خونریزی همدان را پایتخت قرار داد و اسناد و سازمان حکومت خود را بدانجا منتقل کرد. فرمانروایان مادی را تغییر نداد بلکه عده‌ای از پارسیان را مأمور همکاری و نظارت در اعمال آنان نمود. انتقال حکومت ماد به دست هخامنشیان چنان ماهرانه و بی‌سروصدا صورت گرفت که در دنیای خارج، حکومت پارسیان همان حکومت «مادی» تلقی می‌شد. اتحاد دو مملکت تحت قیادت کورش، ایران را به صورت میانجی تمدن شرق و غرب درآورد. به نظر محققان شوروی:

کورش و اشرافیت او به منظور تحصیل غنایم می‌کوشند که همچنان مرزهای امپراتوری را وسعت بخشند. بر اثر جنگهایی که از زمان کورش انجام گرفت، ایران که خود از لحاظ اقتصادی عقب مانده بود و ساکنان آن را بیشتر قبایل چوپان تشکیل می- دادند، دولتهای متمدن‌تر از خود را که در پایان قرن هفتم و اوایل قرن هشتم بسب جنگهای خارجی و مبارزات اجتماعی تضعیف شده بودند، به اطاعت درمی‌آورد.

علاوه‌براین محافل بازرگانی و رباخواران بابل، آشور، و فنیقیه، و کشورهای دیگر

---

(1). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 110.

علاقه داشتند که در خاور نزدیک تنها یک امپراتوری با دولتی نیرومند وجود داشته باشد که بتواند شورشهای توده‌ای را سرکوب کند، اقتصاد را استحکام بخشد، و بازرگانی بین

کشورها را توسعه دهد. تجدید سازمان ارتش از جانب کورش اهمیت اساسی دارد، واحدهای منظم سواران به صورت نیروی اصلی ضربتی سپاهیان پارس در می‌آیند ...» «2»

کورش با وسعت نظری که خاص او بود تصمیم گرفت مغرب ساحل بحر الروم و جاده‌هایی را که به بنادر آن منتهی می‌شد به تصرف خود درآورد و آسیای صغیر و سرزمین لیدی را تسخیر نماید، و از سوی مشرق آرزوی او حفظ امنیت و تصرف حدود «سیحون» و «جیحون» بود و سرانجام جان خویش را در راه اجرای هدف اخیر از کف داد.

کورش پس از اشغال مناطق متصرفی فرمانروایان ماد و آشور و تسلط بر ارمنستان کنونی (اورارتور) و قسمتی از آسیای صغیر تصمیم به تصرف «لیدی» گرفت و پادشاه لیدی را به اطاعت خواند و به او اطمینان داد که تاج‌وتخت او را بازگرداند، ولی وی نپذیرفت و بالاخره بین طرفین جنگ درگرفت. پادشاه لیدی به تجهیز سواره‌نظام پرداخت و کورش با حرکت دادن شتران در پیشاپیش قوای خود به جنگ با دشمن پرداخت. اسبان لیدی از مشاهده حیوانی که تا آن زمان ندیده بودند، متوحش شده راه فرار پیش گرفتند و پس از مقاومت مختصری، ساردس، پایتخت لیدی، به تصرف کورش درآمد.

در این موقع کورش، کراسوس، پادشاه لیدی، را فراخواند و گفت: «چون مردم شهر ثروتی سرشار دارند می‌خواهد که سربازانش را هم سهمی از آن نصیب شود بدون اینکه خود شهر غارت شود. کراسوس از جانب کورش به مردم اعلام کرد که آنچه اشیاء نفیس و گرانبها دارند برای سردار فاتح بیاورند تا شهر غارت نشود و زنان و اطفال پایمان نشوند. کراسوس خود هر چه گنجینه داشت تسلیم کرد. مردم شهر خواه‌وناخواه چنین کردند و به این ترتیب مقصود کورش حاصل شد.» «3»

پس ازچندی کورش، تصمیم به تصرف شهرهای پرثروت یونان گرفت و از آنان در خواست تسلیم نمود. یونانیان که از برکت تجارت، غنی و ثروتمند شده بودند به پیشنهاد کورش جواب رد دادند ولی شهرهای یونان، یکی پس از دیگری، بر اثر اختلاف و تشتت و رشوه‌گیری مسئولین امر، تسلیم قوای کورش شدند و به این ترتیب، چند شهر ثروتمند که موقعیت نظامی مهمی داشت و دارای بهترین کارشناسان و سربازان بود مسخر حکومت جوان هخامنشی گردید.

پس از پایان فتح آسیای صغیر، قوای کورش متوجه سرحدهای شرقی گردید و پس از مدتی گرگان (هیرکانی) و پارت و سپس زرنگ، رخج، مرو و بلخ یکی پس از دیگری مسخر او شدند. کورش پس از رسیدن به سیحون و ایجاد شهرهای مستحکم دفاعی، خود را برای حمله

---

(2). تاریخ جهان باستان، ج 1، پیشین، ص 254.

(3). عهدنامه‌های تاریخی، گردآوری وحید مازندرانی، ص 4 (به اختصار).

به بابل آماده نمود. شهر بابل از لحاظ نظامی شهری مستحکم و غیرقابل تسخیر می‌نمود ولی سوء سیاست زمامداران و تن‌آسانی مردم و غرقه بودن طبقات مختلف در اوهام و خرافات به- پیشرفت کار کورش کمک کرد. بطوری که هرودت نوشته:

دیوار بابل 16 فرسنگ طول داشته و ارتفاع دیوار در حدود سیصد پا و قطر آن 75 پا بوده است. خندقی که خاک آن را برای ساختمان دیوار و تهیه آجر مصرف کرده بودند، دیوار

دفاعی را از خارج احاطه می‌نمود و ممکن بود هنگام محاصره به دریاچه‌ای تبدیل شود و از نزدیک شدن اقوام مهاجم جلوگیری نماید. «4»

با این‌حال تمام عوامل به نفع او در کار بود. کورش در کتیبه‌ای که در شهر بابل به دست آمده می‌گوید: «بابل را به آسانی گرفتم، بی‌جنگ‌وجدال درمیان سروروشادی مردم وارد شهر شدم.

اوضاع داخلی این شهر مرا متأثر کرد. از ویران شدن خانه‌های مردم جلوگیری کردم و نگذاشتم که دارایی آنها ناچیز شود. مردم بابل را گردآوردم و خانه‌های ویران‌گشته را از نو ساختم. «5»

کورش وقتی بابل را گرفت با بابلیها سازش کرد. در امور اجتماعی کشور تغییراتی نداد، مبانی اقتصادی کشور را محترم شمرد و دستگاه اداری و قضائی بابل را تغییر نداد و در جلب رضایت و محبت مردم کوشید.

بابل بر اثر ضعف پادشاه و عدم رضایت مردم از حکومت وقت، بزودی سقوط کرد و شاه محبوس گردید، ولی کورش با او محبت کرد و چون درگذشت، مرگ او را عزای ملی اعلام نمود و در مراسم عزاداری شرکت کرد. پادشاه سیاستمدار ایران پس از تسخیر بابل خود را فاتح آن سرزمین معرفی نکرد بلکه خود را جانشین قانونی تاج‌وتخت معرفی نمود و به تمدن و فرهنگ قدیم، و مقدسات مذهبی آنها احترام گذشت و مانند پادشاهان بابل، دست خدای بعل را لمس کرد و با این فتح بزرگ، خود را شاه کشورها خواند. کورش با تسخیر بابل در حقیقت به سوریه که سابقا در تصرف بابل بود نیز دست یافته بود. به‌همین

مناسبت به آنجا رفت و روش خیرخواهانه خود را آشکار ساخت. پادشاهان فنیقیه به خدمت او آمدند و ضمن اعلام وفاداری جهازات جنگی خود را در اختیار او گذاشتند.

کورش در نخستین سال فرمانروایی خود در بابل به اقدامی تاریخی دست زد و فرمانی مبنی بر آزادی یهودیان از اسارت و بازگشت آنها به موطن اصلی و تجدید بنای معبد در بیت المقدس صادر نمود و اجازه داد که ظروف زرین و سیمینی که از آنجا آورده‌اند بار دیگر به محل اصلی بازگردانند. در نتیجه این فرمان، چهل هزار یهودی راه وطن خویش پیش گرفتند و کورش را منجی خود خواندند. رفتار بزرگمنشانه کورش و داریوش نسبت به قوم

---

(4). علی سامی، تمدن هخامنشی، ص 42.

(5). نگاه کنید به داندامایف، ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ترجمه روحی ارباب، ص 144 به بعد.

یهود، روح حقشناسی آنها را نسبت به حکومت ایران برانگیخت؛ تا جایی که در کتب مذهبی و سرودهای شادی، که پس از سپری شدن دوران اسارت سرودند، از کورش و مردم ایران به نیکی یاد کردند. باوجود اقدامات احتیاطی که کورش انجام داده بود در سرحدهای شرقی حوادث و شورشهایی پدید آمد. در نتیجه شاه ایران پس‌ازاینکه فرزند خود کمبوجیه را مأمور تهیه مقدمات سفر جنگی به مصر کرد، خود عازم شرق گردید و ضمن محارباتی که برای فرونشاندن آتش انقلاب می‌نمود، درگذشت، و به این ترتیب،

چراغ عمر شریفترین سلاطین ایران خاموش گردید. جسد او را به «پاسارگاد» آوردند و در مقبره‌اش به خاک سپردند.

مقایسه کورش با دیگر پادشاهان

شهرت و نیکنامی فوق العاده کورش بیشتر به این جهت است که این شهریار بشردوست برخلاف اکثریت قریب به اتفاق سلاطین، به حقوق فردی و اجتماعی بشر معتقد بود، و برای نخستین‌بار در تاریخ به تمدن و عقاید و افکار و مذهب و سنن اجتماعی ملل مغلوب به دیده احترام می‌نگریست.

برای آنکه خوانندگان بهتر و بیشتر به ارزش اقدامات کورش واقف گردند، شمه‌ای از مظالم و بیدادگریهای کشورگشایان قبل از کورش را ذیلا نقل می کنیم:

1. «مانیشتوسو» مؤسس سلسله اکد در 2800 سال ق. م. پادشاه عیلام را به اسارت برد و مملکت او را بکلی غارت نمود.

2. در سال 2280 ق. م. «کودرنان خوندی» شهر «اور» پایتخت سومر را غارت کرد و سلسله پادشاهیشان را برانداخت و مجسمه ربهٔ النوع «ارخ» را به عیلام برد.

3. «شوتروک ناخون‌تا» پادشاه عیلام، در سال 1190 ق. م. در زمان حکومت سلسله «کاسیها» شهر بابل را غارت کرد و تمام اشیاء گرانبهای آنجا را به شوش برد.

4. آشوریها پس از جنگ و خونریزی و غارت، ساختمانها و آثار را نیز از بین می‌بردند. از قساوت و شقاوت «آشورنازیربال» می‌نویسند که حتی به اطفال اسرا، اعم از پسر یا دختر رحم ننموده و آنها را زنده‌زنده در آتش می‌انداخت.

«تکات فالازار اول» (1116- 1090 ق. م.) تنها به خراب کردن و سوزاندن شهرها و معابد اکتفا نمی‌نمود بلکه دوست داشت سر اسرا را درحالی‌که اسلحه به دست دارند، ببرد و از سرهای بریده آنها تلهایی بسازد.

«توکولتی نینورتای دوم» (890 تا 884 ق. م.) طبق کتیبه‌هایی که از او به جا مانده، مغلوبین را زنده‌زنده پوست می‌کند و پوستشان را از کاه پر می‌نمود و بر دیوار شهرها می‌آویخت، یا آنها را زنده‌زنده لای دیوار می‌گذاشت.

«اسارهاردون» آشوریهای یاغی را به دست خود گوش‌وبینی می‌برید.

آشورنازیربال شرح یکی از فتوحات خود را در سال 884 ق. م. اینطور نوشته:

به شهر حمله آوردم و به یک ضرب‌شست متهورانه آن را تسخیر نمودم. 60- هزار نفر از جنگیان دشمن را از دم شمشیر گذراندم و پوستشان را به دیوار شهر

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 385

آویختم. از «کنیا» به سوی «تلا» روان شدم ... به جنگ پرداختم و خونها ریختم و به شهر یورش بردم و آن را بگشادم و سه هزار سرباز را از دم تیغ گذراندم ... بسیاری را در آتش انداختم و اسرای زیادی زنده گرفتم و پاره‌ای را دست و انگشت بریدم و دیگران را گوش‌وبینی. بسیاری را از دیده محروم نمودم. از زندگان و از سرها پشته ساختم. سرها را به تاکهای بیرون شهر آویختم، جوانان و دختران را در آتش انداختم ... «6»

آشوربانی‌پال می‌گوید:

در مدت یک ماه سراسر کشور عیلام را به ویرانه مبدل ساختم. صدای مردم و صدای پای چهارپایان کوچک و بزرگ و هرنوع زمزمه و شادی و سرود را در مزارع و دشتهای آن خاموش کردم و آن را به صورتی درآوردم که گورخر و آهو و سایر حیوانات وحشی با آرامش خاطر در آن زندگی کنند. «7»

حکمیت تاریخ درباره کورش

کورش پس از تأسیس یک حکومت بزرگ، شامل ممالک متمدن و نیرومند شرق نزدیک و میانه، و تأمین حیثیت و افتخاری بزرگ برای خود و اعقاب خویش، در سال 520 قبل از میلاد پس از 70 سال عمر در کمال عزت و نیکنامی درگذشت. تقریبا تمام مورخان و سیاحان و خاورشناسان از این مرد بزرگ به نیکی یاد کرده‌اند.

هردوت کورش را پدری مهربان و رئوف می‌داند که برای رفاه مردم کار می‌کرد.

وی می‌نویسد: «کورش پادشاهی بود ساده، جفاکش، بسیار عالی‌همت، شجاع و در فنون جنگ ماهر، که ایالت کوچک فارس را یک مملکت بزرگ نمود. مهربان بود و با رعایا سلوک مشفقانه و پدرانه می‌نمود. بخشنده، خوش‌مزاج و مؤدب بود و از حالت رعیت آگاهی داشت.»

و در جای دیگر او را آقای تمام آسیا می‌خواند و می‌نویسد:

هنگام پادشاهی کورش و کمبوجیه قانونی راجع به باج و مالیات وضع نگردیده بود بلکه مردمان هدایا می‌آوردند. در نتیجه تحمیل باج و مالیات، که در زمان داریوش معمول گردید، پارسیان گفتند که داریوش تاجر و کمبوجیه، آقا و کورش پدر بود. اولین را به

جهت آنکه سودطلب بود، تاجر و دومین را چون سختگیر و بانخوت بود، ارباب و سومین را (کورش) بواسطه اینکه ملایم و رئوف بود و همیشه خیر و خوبی ملت خود را هدف قرار می‌داد، پدر می‌خواندند.

گزنفون می‌نویسد: «او سطوت و رعب خود را در تمام روی زمین انتشار داد، بطوری که همه را مات و مبهوت ساخت. حتی یک نفر جرأت نداشت که از حکم او سرپیچی کند، و نیز توانست دلهای مردمان را طوری با خود کند که همه می‌خواستند جز اراده او، کسی بر آنها حکومت نکند.» در جای دیگر می‌نویسد: «کورش خوشگل، خوش‌اندام، جوینده دانش،

(6 و 7). گزارشهای باستان‌شناسی، مجلد چهارم. ص 133 به بعد.

بلندهمت، با محبت و رحیم بود. شداید و رنجها را متحمل می‌شد و حاضر بود با مشکلات مقابله کند ... کورش دوست عالم انسانیت و طالب حکمت و قوی الاراده و راست و درست بود.

به قول گزنفون، کورش معتقد بود که «هیچکس لیاقت حکومت ندارد مگر اینکه از لحاظ خصال روحی و اخلاقی قادرتر از زیردستان خود باشد.» گزنفون در کتاب سیروپدی یا تعلیم و تربیت کورش می‌نویسد: «باید اذعان نمود که کورش فقط یک فاتح چیره‌دست نبود، بلکه رهبری خردمند و واقع‌بین بود و برای ملت خود پدری مهربان و گرانمایه به‌شمار می‌رفت.» «8»

به عقیده ریچاردن فرای:

... یک صفت دوران حکومت کورش همانا اشتیاق به فراگرفتن خویها و سنتهای مردم فرودست و فرمانبر شاهنشاهی، و سپاسداری دین و رسمهای ایشان و میل به آفریدن یک شاهنشاهی آمیخته و بی‌تعصب بود. یک صفت دیگرش ادامه سازمانها و سنتهای شاهان گذشته یعنی مادها بود، با این تفاوت که فقط کورش جانشین استیاک گشته بود، زیرا که بیگانگان، شاهنشاهی هخامنشیان را همان شاهنشاهی مادی و پارسی می‌دانستند. درست است که پارسیان جایگاهی برتر داشتند و اگرچه وضع مانند سلطنت دوگانه خانواده هابسبورک نبود، اما بسیاری از صاحبمنصبان عالی در اوایل دوران هخامنشی از مادها بودند ... فتوحات پارسیان واقعا بزرگتر از آن جهانگیران گذشته نبود ... آنچه در این میان تفاوت داشت سیاست آشتی‌خواهانه کورش بود ... برای رسیدن به این هدف، مردم فرودست می‌باید با شاهنشاه همکاری کنند ... «9»

اشیل شاعر بزرگ یونانی ضمن نوشته‌ای می‌گوید: «کورش یک فانی سعادتمند بود، به تبعه خود آرامی بخشید.»

پیشوایان یهود. کورش را منجی و مسیح موعود می‌خواندند و کتاب عزرا بابهای اول و دوم و کتاب اشعیا، فصل چهل و پنجم مؤید این معنی است.

خاورشناسان نیز جملگی از بزرگی و کفایت کورش سخن گفته‌اند و از متأخرین فضلا، مولانا «ابو الکلام آزاد» ضمن تفسیر چند آیه از سوره کهف معتقد است که ذو القرنین مذکور در قرآن همان کورش کبیر هخامنشی است.

در آرامگاه کورش این عبارت نوشته شده است: «ای انسان هرکه باشی و از هرکجا که بیایی، زیرا می‌دانم که خواهی آمد، من کورشم که برای پارسیها این دولت وسیع را بنا کرده‌ام. پس بدین مشتی خاک که تن من را می‌پوشاند، رشک مبر!» پلوتارک می‌نویسد:

«اسکندر پس از خواندن این جملات متأثر شد و چون دید که در آرامگاه کورش را گشوده و تمام اشیاء گرانبهایی را که با او دفن کرده بوده‌اند ربوده‌اند دستور داد مرتکب را بکشند.» «10»

---

(8). گزنفون، کورش‌نامه، ترجمه رضا مشایخی.

(9). میراث باستانی ایران، پیشین، ص 139.

(10). گزارشهای باستان‌شناسی، پیشین، ص 130 به بعد.

با مرگ کورش آتش انقلاب و ناامنی در سراسر شاهنشاهی هخامنشی افروخته گردید، روح آزادیخواهی و استقلال‌طلبی ملل مغلوب زنده شد، و جانشینان کورش را برآن داشت که در سیاست آزادمنشانه او تجدیدنظر کنند.

کمبوجیه، پسر ارشد کورش، که در حیات پدر مدت هشت سال به عنوان پادشاه بابل حکومت می‌کرد، پس از مرگ پدر نخست امنیت را در ایران برقرار ساخت و با کشتن برادر خود «بردیا» با خیال راحت به طمع کسب ثروت به مصر حمله برد و ظاهرا در این

حمله پیروز شد و حدود امپراتوری ایران را تا رود نیل پیش‌برد و پس از شکست فرعون و انتقال او به شوش با مردم مصر خوشرفتاری نمود و اصلاحاتی به نفع مردم آغاز کرد.

سپس کمبوجیه؛ برای آنکه تفوق پارسیان را به جهان آن روز تحمیل کند، تصمیم گرفت قوای خود را در سه جبهه برای جنگ گسیل دارد. در جنگ علیه قرطاجنه (کارتاژ) که در بحر الروم غربی تسلط داشتند؛ فنیقیان از به کار بردن نیروی نظامی علیه بستگان خود و مستعمره فنیقی سرباز زدند. در جبهه دوم پنجاه هزار قشونی که

پوشش عمومی یک نفر مادی

برای تسخیر واحه آمون فرستاده بود همه در بیابان تلف شدند. ظاهرا این شکستها در وضع روحی کمبوجیه تأثیر کرده و به او حال جنونی بخشید، تا جایی که می‌گویند با خنجر خویش گوساله مقدس مصریان «آپیس» را که می‌پرستیدند از پای درآورد و نعشهای مومیایی شده شاهان را از گور بیرون کشید. معابد را با پلیدیها آلوده کرد و به بت‌شکستن و بت‌سوزی پرداخت، و گمان می‌کرد با این اقدامات تند و ابلهانه می‌تواند تیشه به ریشه اندیشه‌های باطل زند، و مردم مصر را از قید اوهام و خرافات رها سازد؛ غافل از آنکه مصریان چون او را دچار بیماری صرع دیدند در صحت معتقدات خویش راسختر شدند و گمان بردند که بیماری او کیفری است که خدایان در حق او روا داشتند.

ویل دورانت می‌نویسد: «کمبوجیه برای آنکه زشتیهای حکومت مطلقه را هرچه بیشتر آشکار کند، همان‌کاری را کرد که ناپلئون بر اثر حمله‌های دل‌درد سخت خویش انجام

می‌داد؛ به این معنی که خواهر و همسر خود «روکسانا» و پسر پراکساسپس «11» را به تیر زد و 12 تن از بزرگان ایران را زنده‌به‌گور کرد و به کشتن کراسوس فرمان داد و پس از آن پشیمان شد، و چون دانست که حکم او را اجرا نکرده‌اند خوشحال شد ولی کسانی را که از اجرای آن تن زده بودند، کیفر داد.» «12» امستد می‌نویسد: «داستان دیوانه‌گریهای کمبوجی را در مصر باید گزافگویی شمرد. این دشنام، که بسیار بازگو شده که او یک گاو آپیس را کشت، دروغ است. در سال 524 زمانی که کمبوجی با لشکرکشی در اتیوپی از مصر دور بود، گاو مقدس مرد. گاو آپیس بعدی تا سال چهارم سلطنت داریوش زنده ماند.» «13» ریچاردن فرای نیز با امستد در این مورد همداستان است و می‌گوید چون کمبوجیه از درآمد معابد کاست، کاهنان بر او شوریدند و داستانهای دروغین درباره او پراکندند.

ظاهرا کمبوجیه پس از مراجعت به ایران خبر یافت که بردیا بر تخت و تاج او دست یافته و در اثر این نگرانی خودکشی کرده است. به عقیده امستد بردیا برادر تنی کمبوجیه است که در مارس 522 خود را شاه خواند و مردم زیردست، پادشاهی او را پذیرفتند زیرا او سه سال باجها و سربازگیری را معلق گذاشت ولی آزادگان شهرستانها به تحریک داریوش علیه او قیام کردند و به وی فرصت ندادند که اصلاحات اجتماعی خود را استوار کند. امستد می‌گوید: «داریوش فقط از راه یک شاخه فرعی با خاندان شاهنشاهی بستگی داشت. هیچ دلیلی نیست باور کنیم که او را پس از شاه وارث تخت‌وتاج می‌دانستند.»

هرودت می‌نویسد: «مغ ... به آسودگی در مدت هفت‌ماهی که تا پایان هشت سال سلطنت کمبوجیه باقی مانده بود، سلطنت کرد و در این مدت کارهای نیک فراوان برای تمام اتباع خویش انجام داد، بطوری که وقتی کشته شد، همه در آسیا دریغ خوردند (به استثنای خود

پارسیان). مغ برای تمام اقوام قلمرو پادشاهی خویش امریه‌ای فرستاد که از خدمت نظام و مالیات سه‌ساله معاف می‌باشند. این امریه را به محض جلوس بر تخت شاهی صادر کرد ولی در ماه هشتم از آن اطلاع یافتند.» داریوش پس‌ازآنکه قدرت را به دست گرفت، قلم نسخ بر کلیه اصلاحات گئوماتای کشید و بار دیگر سلحشوران و رؤسای دهکده‌ها را به مقام پیشین بازگردانید، چنانکه خود گوید: «من مرتعها و اموال منقول و کارکنان خانگی را به مردم سلحشور بازگردانیدم ... در پارس و ماد و دیگر کشورها، من آنچه را گرفته شده بود بازگردانیدم ...» البته در کتیبه بیستون که به امر قاتل گئوماتای نوشته شده است، فقط آن طبقه از مردم را که بر اثر اصلاحات گئوماتای زیان دیده بودند، جزء مردم به معنی وسیع کلمه، آورده است؛ و این شیوه کهنه مخالفان پیشرفت است که اکثریت مردم و عامه خلق را به حساب نمی‌آورند و فقط طبقات ممتاز را در شمار مردم می‌شناسند. با اینحال و با توجه به آراء و نظریات مختلفی که از طرف مورخان ابراز شده است دیاکونوف معتقد است که: «ما نباید گئوماتا را کمال مطلوب مردم‌دوستی بدانیم. وی البته درمیان عامه خلق متحدانی برای خود

---

(11).Praxaspes

(12). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 520.

(13). شاهنشاهی هخامنشی، پیشین، ص 123.

می‌جست ... از جهت دیگر نباید غلو کرد و پنداشت که گئوماتا پهلوانی انقلابی بود و بخاطر آزادی ماد مبارزه می‌کرده است. کودتای گئوماتا نهضت مردم نبوده، تحولی درباری بود.» «14» وی در جای دیگر کتاب خود می‌نویسد «گئوماتا که با یک کودتای درباری به قدرت رسیده بود، بر اثر کودتای درباری دیگری نابود شد.» «15»

«دکتر خنجی» طی رساله‌ای با توجه به ریشه‌های اقتصادی قیام گئوماتا می‌نویسد:

... در جریان کار گئوماتا، حوادث به انتقال قدرت از دستی به دستی و از خاندانی به خاندان دیگر منحصر نمی‌ماند و کار به مصادره اموال و مراتع و سوزاندن معابد و بخشودن مالیاتها و الغای بیگاری می‌کشد. آیا این

گئوماتا عامل کودتا علیه کمبوجیه

مطالب کافی نیست که ما را بر آن دارد تا مسائل حادی را که در آن زمان در جامعه ایرانی مطرح بود، بررسی نماییم و با تشخیص صحیح اینکه از مصادره اموال و اقدامات دیگرچه کسانی سود برده و چه کسان زیان دیده‌اند و اینکه نظامات گئومات پاسخ چه نوع ضروریاتی بوده است و نیز با توجه به نقش مالیاتها و خراجها و اهمیت اقتصادی- اجتماعی آنها در قالب نظام هخامنشی، معلوم سازیم که اگرچه گئومات با نهضت خلق هم بر روی کار نیامده و گرچه شکل کار در ظاهر یک کودتای درباری بوده باشد، ولی این جریان و اقدامات او، علامت و نشانه بروز حالت بحران در روابط اجتماعی- اقتصادی جامعه هخامنشی بوده است. «16»

داندامایف می‌نویسد: به حکایت منابع تاریخی در دوران سلطنت گئوماتا (بردیا) در کشور هیچگونه شورش و طغیانی به وقوع نپیوسته. هرودت می‌نویسد که در عهد بردیا آرامش

برقرار بود و وی در مدت 7 ماه سلطنت خود به الغاء بعضی عوارض دست زده، معافیت از مالیات در ایران عهد هخامنشی سابقه داشته و هربار شاهی که به تخت می‌نشست، بقایای مالیاتها را اخذ نمی‌نمود.» «17»

ریچاردن فرای می گوید:

برخی از تاریخ‌نویسان در این نکته اصرار دارند که داریوش مردی غاصب و دروغگو بوده است. برخی دیگر از او دفاع می کنند که بازگرداننده تخت شاهی به خاندان هخامنشی بود ... در هرحال، داستان گئوماتای مغ و به قدرت رسیدن داریوش، یکی از مهمترین داستانها و پرشورترین غوغاهای تاریخ باستان به‌شمار است.

(14 و 15). تاریخ ماد، پیشین، ص 529 تا 532.

(16). دکتر خنجی (مقاله)، راهنمای کتاب، شماره 3، ص 28.

(17). ایران در دوران نخستین شاهان هخامنشی، پیشین، ص 190 به بعد.

بطوری که داریوش در کتیبه‌ها با صراحت تمام نوشته، کمبوجیه، پسر کورش، برای آنکه با خیال راحت فرمانروایی کند، بردیا، برادر خود، را محرمانه کشت و این ماجرا را از مردم پنهان داشت. پس‌از چندی، مردی مغ به نام گئوماتای از موقع استفاده کرد و گفت من بردیا پسر کورش هستم. همه مردم پارس، ماد و دیگر استانها به هواخواهی او برخاستند و او به تخت نشست. بالاخره داریوش به کمک یاران خود علیه او توطئه‌ای می کند و او را

می‌کشد و به قول خودش، پادشاهی را که از دودمان او بیرون رفته بود بازمی‌ستاند. بطوری که از نوشته‌های هرودت برمی‌آید پس از پایان کار، هواداران داریوش راجع به طرز حکومت جدید باهم مشاوره می‌کنند. عده‌ای از حکومت خاندانهای اشرافی (اولیگارشی) و بعضی از دموکراسی و برخی از حکومت سلطنتی طرفداری می‌کنند، ولی سرانجام چنانکه بتفصیل خواهیم گفت، بنا به میل داریوش، حکومت فردی برقرار می‌شود.

داریوش بر اریکه سلطنت (هنگام بار عام)

مبارزات داریوش

پس از پایان کار گئوماتا (بردیا) داریوش مدت دو سال اسلحه به دست گرفت و طی نوزده جنگ، نه پادشاه را مغلوب کرد و کلیه جنبشهای استقلال‌طلبانه را سرکوب نمود. فرمانداران مصر و «لودیا» مغلوب شدند و مخالفتهایی که در شوش، بابل، ماد، آشور، ارمنیه، و سرزمین سکاها و سایر نقاط آغاز شده بود، با نهایت سختی و شدت منکوب گردید. در محاصره، بابل، داریوش فرمان داد سه هزار تن از بزرگان را به دار بیاویزند تا مایه عبرت و سبب فرمانبرداری دیگران شود، دیاکونوف در تاریخ خود با تفصیل بیشتری از جنبشهای خلق در آن دوران یاد می‌کند و می‌نویسد:

پس از پایان کار گئوماتا داریوش با قیامها و مخالفتهای زیادی روبرو شد؛ ازجمله شخصی به نام «فرورتیش فرائورت» که خود را از خاندان کیاکسار می‌شمرد، در رأس یکی از شورشها قرار گرفت. در صدر قیام دیگر، یک نفر پارسی به نام «وهیزداته» قرار داشت که خود را، مانند گئوماتا بردیه، پسر کورش می‌خواند ...

در این‌که هدف هردو قیام، احیای نظامات زمان بردیه دروغین! (نظاماتی که داریوش ملغی کرده بود) بوده، شکی نیست ولی ممکن است که قیام‌کنندگان از آن حدود هم تجاوز کرده بودند؛ زیرا که هردو شورش به صورت نهضت خلق درآمده بود ... شکی نیست که افراد آزاد عادی ماد نیز در عصیان همعنان فرورتیش بودند. برروی‌هم جنبه عمومی و ملی قیام علیه داریوش مورد تردید

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 391

نمی‌تواند باشد. مسلما قیام سوم که در «مرغیانا» (بخشی از ایالات باکتریا) به رهبری شخصی به نام «فرادا» صورت گرفت، نیز همگانی بود. داریوش پس از یک رشته جنگهای خونین با مخالفین خود و خاموش کردن شورش بابل، به سوی ماد روی‌آورد و سرانجام فرورتیش را شکست داد. داریوش پس از دستگیری این مرد درباره سرنوشت او در کتیبه بیستون چنین می‌گوید: «فرورتیش را دستگیر کردند و نزد من آوردند. من بینی و گوشها و زبان او را بریدم و چشمانش را درآوردم، او را به زنجیر در دربار من نگاه داشتند و همه مردم سلحشور او را دیدند. آنگاه فرمان دادم تا او را در اکباتانا بر نیزه نشاندند، و مردانی را که نخستین هواخواهان او بودند در اکباتانا درون دژ به دار آویختم. رفتار هخامنشیان با کسانی که خود را فرمانروای مستقل اعلام کنند چنین بود. «18»

به عقیده دیاکونوف: «در شرایط و اوضاع آن روز، تکامل همه‌جانبه شیوه تولید برده‌داری و بسط سطحی و عمقی آن و افزایش تأسیسات اقتصادی برده‌داری و تقسیم کار و همکاری اقتصادی آن سازمانها، گامهایی ترقیخواهانه بود. شیوه تولیدات برده‌داری در آن زمان، قوس صعودی را طی می‌کرد و با سطح تکامل نیروهای تولیدی مطابقت داشت. در آن زمان از ادوات آهنین استفاده می‌کردند و نیروی کار بردگان به مقدار فراوان در

دسترس بود. بزرگان عشیرتی، هم‌قبیلگان خویش را، چنانکه در دیگر کشورهای شرق قدیم متداول بود، به زیر بار قرض کشانده استثمار می‌نمودند، و قیود و بستگیهای نیمه‌پدرشاهی مزید بر عوامل دیگر بود. در نتیجه، سلطه بزرگان مزبور سدی در برابر ترقی و تکامل شیوه تولیدی برده‌داری و رونق و بسط آن شده بود. ولی حتی پیروزی عامه تولیدکنندگان خرده‌پا و آزاد در اوضاع و احوال امپراتوری پارس محال بود منجر به ایجاد یک دموکراسی بنده‌داری از نوع جامعه آن‌روزی یونان شود و به توسعه سریع آن شیوه تولید کمک کند ... این دوران، دوران رشد و رونق روابط طبقاتی بود و نهضتهایی نظیر نهضتهای یاد شده در آن زمان محکوم به شکست بودند ...

امپراتوری ایران در جنگهایی که با یونان می‌کرد با جامعه برده‌داری متکاملی روبرو بود.

یونان در فاصله قرنهای هفتم تا چهارم قبل از میلاد از سطح تولیدات برده‌داری که در شرق قدیم حکمفرما بود پا فراتر نهاد و از لحاظ تکامل اقتصادی کشوری پیشرو شمرده می‌شد.

گذشته از این سازمانهای سیاسی دولتهای یونانی که از سازمان اقتصادی جامعه منبعث بود، یک نوع دموکراسی برده‌داران و یا لااقل اولیگارشی یا حکومت خاندانهای متنفذ بود و این خود، افراد آن جامعه را ترغیب می‌کرد تا آگاهانه و با فعالیت تمام در زندگی اجتماعی شرکت کنند و جنگاورانی بهتر و آگاه‌تر و بیدارتر از لشکریان پارسی، که غالبا هخامنشیان بزور به میدان جنگ می‌کشاندند، باشند. «19»

داریوش پس از یک سلسله فتوحات و سرکوبی تمام نهضتهای استقلال‌طلبانه شرق-نزدیک، برای جلوگیری از جنبشهای احتمالی یونانیان، به یونان لشکر کشید. جواهر لعل نهرو

---

(18). تاریخ ماد، پیشین، ص 533 به بعد.

(19). همان، ص 542 (به اختصار).

درباره این مبارزات می‌نویسد:

نخستین حمله ایرانیها بر یونانیها با شکست مواجه شد، زیرا ارتش ایران بر اثر راه‌پیمایی دورودراز و بر اثر بیماری و کمبود آذوقه بشدت فرسوده شده بود. این ارتش حتی به یونان هم نرسید و مجبور شد بازگردد. بعد در سال 490 ق. م.

ایرانیها برای بار دوم به یونان حمله بردند. این‌بار ارتش ایران ... در سواحل یونان پیاده شد. آتنیها به وحشت افتادند، زیرا شهرت ارتش ایران خیلی زیاد بود.

بخاطر همین ترس‌ووحشت بود که آتنیها ناچار شدند با دشمنان قدیمشان یعنی اهالی اسپارت متفق شوند ... اما حتی پیش‌ازآنکه نیروی اسپارتیها به کمک برسد، خود آتنیها توانستند ارتش ایران را شکست بدهند. این شکست در نبرد مشهور «ماراتن» صورت گرفت، و در سال 490 ق. م. اتفاق افتاد. خیلی عجیب به نظر می‌رسد که یکی از دولتهای

شهری کوچک یونان بتواند ارتش یک امپراتوری بزرگ را شکست بدهد. اما این امر آنقدرها هم که به نظر می‌آید، عجیب نیست.

یونانیها در نزدیکی سرزمین و خانه‌های خودشان و برای دفاع از سرزمین خودشان می‌جنگیدند، درصورتی‌که ارتش ایران از کانون و سرزمین اصلی خود دور بود.

بعلاوه این ارتش یک نیروی مختلط و درهم بود که از سربازان نواحی مختلف امپراتوری ایران تشکیل می‌شد. آنها از آنجهت که مزدور بودند و پولی می‌گرفتند، جنگ می‌کردند و به تسخیر یونان علاقه زیادی نداشتند. در طرف مقابل آنها آتنیها بخاطر آزادی می‌جنگیدند. اینها ترجیح می‌دادند که بمیرند و آزادیشان را از دست ندهند. کسانی که خود را آماده می‌سازند در راه هدف و منظور خود بمیرند بندرت شکست می‌خورند. «20»

در جنگ ماراتن شاه قوی و توانای ایران مزه شکست را چشید و قبل از آنکه خود را آماده نبرد جدیدی با یونان کند در اثر بیماری سختی درگذشت.

فتح ماراتن از نظر یونان، حادثه‌ای بسیار مهم و عمده بوده است. اگر سپاهی کوچک مرکب از مردان مصمم به دفاع از آزادی و مملکت خویش به بهایی گران توانسته است مقاومت کند و دستگاه نیرومند شاه بزرگی را که متکی به جهازات بود، عقب براند، پس شاه بزرگ مغلوب ناشدنی نیست و یونان متحد شاید در آینده نیز بتواند فاتحانه مقاومت کند. «21»

این شکست برای ایرانیان نیز دشوار بود؛ نظم شاهنشاهی را مختل نمود و مصریان را بر آن داشت که در راه استقلال خود تلاش کنند. داریوش در 486 ق. م. درگذشت درحالی‌که ناظر شکست از یونان و اغتشاش مصر بود.

---

(20). نگاهی به تاریخ جهان، پیشین، ص 101- 102

(21). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 143.

جانشینان داریوش

سلطنت داریوش، درخشانترین ایام حکومت هخامنشیان به‌شمار می‌رود. پس از سپری شدن دوران سلطنت او بترتیب، خشایارشا، اردشیر، داریوش دوم، اردشیر دوم، اردشیر سوم، داریوش سوم به حکومت رسیدند ولی دیگر دوران پرافتخار کورش و داریوش تجدید نگردید.

«خشایارشا که مردی مستبد و جاه‌طلب بود، پس از فرونشاندن آتش انقلاب در مصر و بابل، برخلاف توصیه‌های عمویش «آرتابانوس»، تصمیم گرفت به یونان حمله کند. وی پس از آنکه ارتش عظیم خود را از آسیای صغیر و تنگه «داردانل» گذرانید، وارد اروپا شد. در جنگهای دریایی، بر اثر طوفانی مهیب، بیشتر کشتیهای ایران درهم شکست. در خشکی یونانیان وقتی که خود را با سپاه عظیم ایران مواجه دیدند، سخت به وحشت افتاده شروع به عقب‌نشینی کردند و برای مقابله با چنین دشمنی قوی، تصمیم گرفتند که کلیه اختلافات گذشته را فراموش کرده صف واحدی تشکیل دهند.» «22»

داریوش قبل از اعزام قوای نظامی به یونان، قاصدانی به آتن و اسپارت فرستاد و از آنان تقاضا کرد خاک و آب را به عنوان نشانه اطاعت تسلیم دارند، ولی هردو شهر قاصدان را کشتند. اسپارتیان پس از چندی از کرده خود نادم شدند و تصمیم گرفتند دو تن از اشراف‌زادگان را نزد خشایارشا، که پس از پدر به سلطنت رسیده بود، بفرستند تا او هرعملی شایسته است انجام دهد. به گفته هرودت: «خشایارشا با عظمت روحی واقعی و بینظیری جواب داد که وی حاضر نیست مثل اسپارتیان با کشتن فرستادگان، مقرراتی را که تمام افراد بشر مشترکا حفظ می‌نمایند، نقض کند ...» «23» سپس خشایارشا خود را آماده حمله به یونان می‌کند و پس از چهار سال در سال 481 ق. م. آماده حرکت می‌شود. به قول ویل دورانت:

تا قبل از عصر حاضر، شاید چنین لشکر عظیمی سابقه نداشته است. هرودوتوس به گزاف آن را دو میلیون و ششصد و چهل و یک هزار جنگجو و عده‌ای معادل آن، شامل مهندس، غلام، بازرگان، مأمورین تهیه آذوقه و فواحش دانسته و گفته است که اگر به یک چشم به‌هم زدن قشون خشایارشا آب رودخانه‌ای را می‌آشامیدند، فوری آن رودخانه خشک می‌شد. البته چنین عده زیادی مرکب از افراد مختلف پارسیان، مادیان، بابلیها، افغانیها و هندیها و باکتریها و سندیها و سکاها و آشوریها و ارمنیها و قریب بیست ملت دیگر بود. «24»

مدافعین یونانی، پس از عقب‌نشینی در محلی به نام «ترموپیل» که معبری بسیار تنگ بود، تصمیم به مقاومت گرفتند. در اینجا «لئونیداس» و سیصد نفر از اسپارتیها یکی بعد از دیگری

(22 و 23). تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش اول)، ص 399 به بعد.

(24). بنا بروایت هرودت، ترکیب این لشکرکشی که در تاریخ، معروف به قشون کبیر شده، از این قرار است: نخست پیادگان 1700000، دوم سواران 100000 نفر، سوم ملوانان و سپاهیان دریایی 510000؛ مجموع 000/ 310/ 2 تن. اگر قوای امدادی این عدد را به حساب آوریم از 5 میلیون تجاوز می‌کند. البته این عده را نمی‌توان باور کرد ولی چون ایرانیان به عدد و کثرت لشکر اهمیت می‌دادند شاید بتوان قبول کرد که مجموع نیروی زمینی و دریایی به 1 میلیون رسیده- سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه فخرداعی گیلانی، ص 262.

از پا درآمدند تا ارتش یونان فرصت عقب‌نشینی پیدا کند. این واقعه که در 480 ق. م.

اتفاق افتاد، یکی از حوادث هیجان‌انگیز تاریخی است. مسافرینی که امروز از ترموپیل می‌گذرند، می‌توانند پیام لئونیداس و همرزمان او را که بر سنگی نوشته شده بخوانند.:

«ای آنکه از اینجا می‌گذری برو به اسپارت بگو که ما بخاطر فرمانبرداری از او در اینجا خفته‌ایم.»

مقاومت اسپارتیها چندان دوام نیافت؛ آنها ناچار در خشکی از برابر ایرانیان عقب نشستند، ولی آتنیهای مغرور ترجیح دادند که شهر خود را خالی از سکنه و ویرانه به دشمن تسلیم کنند. ایرانیان نیز پس‌ازآنکه به شهر خالی وارد شدند آن را آتش زدند ولی کشتیهای جنگی یونان در سالامیس، دلیرانه مقاومت کردند و طی نبردهای سختی که بین طرفین

روی داد سرانجام کشتیهای ایرانی درهم شکست و خشایارشا درحالی‌که سخت نگران بود به ایران بازگشت. دکتر گیرشمن معتقد است که روش خشایارشا، که آلت دست درباریان خود بود، خودسرانه و دور از حزم و احتیاط بود. به عقیده این مورخ فرانسوی: «ایرانیان که تازه از دوره صباوت بیرون آمده بودند و بر مللی که دارای تمدنهای بسیار کهن بودند، فرمان می‌راندند، می‌بایست آنها را بیشتر در اداره امور شاهنشاهی شرکت دهند، اما به هیچ‌وجه این کار را نکردند بلکه بیش‌ازپیش به دو ملت کهنسال و متمدن مصر و بابل فشار آوردند و با این روشهای غیرعاقلانه به تزلزل امپراتوری کمک کردند.» هرودت، پدر تاریخ، می‌گوید که: «هر ملت سه مرحله دارد: موفقیت و بعد در نتیجه این موفقیت، نخوت و بیعدالتی و بعد در نتیجه اینها، سقوط.»

پس از شکست خشایارشا در یونان و مدتی بیش از یک قرن، هیچیک از شاهنشاهان هخامنشی بشخصه، سپاه خود را مانند کورش و داریوش رهبری نمی‌کردند. رقابتها، توطئه‌ها و نزاعها در اطراف تاج‌وتخت، کشتار خاندان سلطنتی که بر اثر جلوس هر پادشاهی به تخت سلطنت روی می‌داد، افراد این خاندان را چنان فصد کرد که بعنوان جانشینی پسر اردشیر سوم، جز خویشاوندی دور، داریوش سوم کدمان، «25» برای ادامه سلطنت خاندانی که ایران را مافوق همه ملل جهان قرار داده بود، کسی را پیدا نکردند.

فتوحات پر ولوله اسکندر تنها مدیون هنر نظامی وی یا شجاعت سربازان مقدونی و حتی فکر محرک آزاد کردن یونانیان از یوغ ایرانیان نبود. سلاطین هخامنشی، جانشینان داریوش، در تسخیر مجدد جهان توسط پادشاه مقدونی، خود عاملی مهم به‌شمار می‌روند. آنان بر اثر خودپرستی و فقدان روشن‌بینی و عدم شم سیاسی و ملی، تا حدی موجبات شکست خود را فراهم آوردند و عامل انحطاط خود گشتند ... هیچیک از کسانی که پس

از خشایارشا در کشور سلطنت می‌کردند از سیاست جوانمردانه کورش یا سیاست محکم و توأم با پیش‌بینی

Codoman.(25)

داریوش نمی‌توانستند الهام بگیرند ... جز قدرت تسلط چیزی را جستجو نمی‌کردند، و طلای خود را در خدمت فساد و خیانت به کار می‌بردند. اصولی که شالده بنای شاهنشاهی بود منحرف و منهدم گردید. شاهنشاهی بر سرپا بود و به نظر می‌رسید که از همه وقت مستحکمتر است، اما در داخل وی قوای انحلال به کار افتاده بود. تا وقتی که تهدیدی جدی در خارج ایجاد نشد و تا زمانی که وی می- توانست در لحظات مشکل بوسیله طلای خود از خویش دفاع نماید، زنده ماند و چنین وانمود کرد که دارای قدرتی است که در آغاز تأسیس شاهنشاهی داشته است. معهذا در برابر دیدگان خیره جهانیان متحیر، ایران با نخستین ضربات متعرضی مصمم، منهدم گردید ... سقوط شاهنشاهی برای ملت ایران آسیبی شدید بود، معهذا توانست بدون گسیختگی و با سر بلند کردن تدریجی، رو به ترقی گذارد و بزودی نشان دهد که چگونه ملتی مغلوب می‌تواند از راه صحیح، بر غالب پیروز شود. «26»

پس‌ازآنکه خشایارشا در کاخ مجلل خود به وجهی اسفناک کشته شد، اردشیر اول چندی با تزلزل بر اریکه سلطنت نشست. در این ایام هنوز زدوخورد بین ایران و یونان همچنان باقی بود. در این دوره، یونان یکی از درخشانترین ایام تاریخی خود را می‌گذرانید. «پریکلس» پیشوای آنها، چنانکه ضمن تاریخ اجتماعی یونان دیدیم، نه تنها در راه رشد

افکار دموکراتیک کوشش می‌کرد بلکه برای بهبود احوال اقتصادی مردم قدمهای مؤثری برمی‌داشت؛ در حالی‌که در همین ایام (نیمه قرن پنجم قبل از میلاد) وضع ممالک شاهنشاهی سخت آشفته بود. مردم بابل و مصر نه تنها در زیر بار مالیات خسته و فرسوده شده بودند، بلکه بر اثر حریقها و تخریبهای پیاپی و اهانت مکرر به مقدسات مذهبی، سخت ناراحت و ناراضی بودند و حاضر نبودند بیش از این، زمامداران و دادرسان پارسی بر آنان حکومت کنند. در این وضع آشفته، اردشیر در تعقیب سیاست کورش و داریوش نسبت به قوم یهود روشی توأم با رفق و مدارا پیش گرفت و با یونانیان روابط فرهنگی برقرار کرد. مورخان و دانشمندان یونانی در مصر، بابل، و ایران مسافرت می‌کردند و تاریخ مذاهب و علوم شرقی را فرامی‌گرفتند و به دیگران می‌آموختند. این دوره عصری است که هرودت کتاب گردش جهان خود را تألیف کرد، و تصور می‌رود ذیمقراطیس، اگر با دانشمندان بابل تماسی نداشت، نمی‌توانست «فرضیه اتم» خود را پدید آورد. دو جهان شرق و غرب در صدد مبادله معارف بودند، و اروپا درحالی که به مخالفت آسیا برخاست، باوجود جنگها، آشوبها و امراض ساری که شرق و غرب هردو را مبتلا کرده بود، ذخایری را که قاره اخیر در طی قرون گرد آورده بود، اخذ و اقتباس کرد.

پس از اردشیر اول، داریوش دوم سلطنت پرماجرای خود را آغاز کرد و از راه توطئه و صرف طلا در جنگهای آتن و اسپارت شرکت نمود و مدتی حکومت خود را بر یونانیان آسیا تحمیل کرد. دستگاه سلطنت، سخت متزلزل و آشفته بود. عصیان ماد و آشوب مصر و

---

(26). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 181 و 182.

مداخلات دایمی ملکه در دستگاه حکومت، وضع حکومت او را بیش‌ازپیش آشفته ساخت.

در اواخر عمر، سفر جنگی ضد «کادوسیان» را رهبری کرد ولی اندکی بعد درگذشت.

پس از وی، اردشیر دوم زمام امور را به دست گرفت. وی از ضرب خنجر کورش، برادر خود، جان سالم به‌دربرد و بر اثر مداخله مادر خود از تقصیر او درگذشت. در این دوره ارتش در اداره امور نقش مهمی نداشت. توطئه و پول ایران عامل اساسی بود. آتن و اسپارت به اغوای طلای ایران به جان هم افتاده بودند و هردو بر اثر جنگهای بیحاصل، چنان تحلیل رفته بودند که ناچار شدند شرایط صلح شاه ایران را بپذیرند. در همین ایام که ظاهرا حکومت ایران از خطر بزرگ استقلال‌طلبی یونانیان موقتا راحت شده بود، در ایالات غربی شاهنشاهی حکمرانان سر به عصیان و نافرمانی برداشته بودند. در این دوره چشمها و گوشهای شاه که مأمور مراقبت اوضاع محلی بودند، نقش مؤثری در اوضاع استانهای تابعه نداشتند. مناصب شهربانان موروثی شده بود و تحت مراقبت و تفتیش حکومت مرکزی نبودند. ملل تابعه برای نجات از بار مالیاتها و تحمیلات دیگر، گاه‌وبیگاه، عصیان می‌کردند. مصر که از جلوس این پادشاه اعلام استقلال کرده بود برای همیشه استقلال خود را حفظ کرد.

پس از مصر قسمتی از قبرس و سپس فینیقیه و سوریه استقلال خود را اعلام کردند.

شهربانان با حکومت مرکزی ارتباطی نداشتند، کشورهای تابعه را غارت و ویران می‌کردند.

مبارزات طبقاتی و جنبشهای اعتراضی مردم با بیرحمی سرکوب می‌شد. جنگ طبقاتی که توسط مزدوران گرسنه درمی‌گرفت با خشونت خفه می‌شد ولی آتش انقلاب و طغیان خاموش نمی‌شد، ملل تابعه یکی بعد از دیگری شورش می‌کردند. وحدت کشور و حیات شاه دایما در خطر بود.

جنگهای دایمی که در داخله هریک از ممالک شاهنشاهی بین اغنیا و فقرا درمی‌گرفت، به تجزیه شاهنشاهی کمک می‌کرد.

با درگذشت اردشیر دوم، اردشیر سوم زمام امور را به دست می‌گیرد. این مرد شقی با جلوس خود چندین تن از برادران و خواهران خود را به دیار نیستی فرستاد و با خشونت و اعمال سیاست قتل و تخریب، بسیاری از مناطق از کف رفته را بار دیگر به دست آورد، و یونانیان که بر اثر جنگهای داخلی خسته و فرسوده شده بودند، با تأثر ناظر آخرین موفقیتهای ناپایدار اردشیر سوم بودند. در سال 338 ق. م. اردشیر سوم مسموم می‌شود و یکی از خویشاوندان او به نام داریوش سوم جای او را می‌گیرد. شاه جوان که بازیچه درباریان بود، از نهضتهایی که در کشورهای دیگر، به خصوص در یونان، جریان داشت بیخبر بود. در همین ایام در سرزمین مقدونیه، فیلیپ (فیلقوس) به تخت سلطنت می‌نشیند و اتحادیه‌ای شامل یونان به وجود می‌آورد و سپاه مقدونیه را متحد می‌سازد، ولی او با دشنه مخالفان، که ظاهرا دربار ایران در آن بی‌دخالت نبود، از پای درمی‌آید و فرزند جوان و شجاعش به نام اسکندر کار پدر را دنبال می‌کند.

شاه جوان ایران، این مرد شجاع را به چیزی نمی‌گیرد و طی سه جنگی که بین او و اسکندر درمی‌گیرد، سراسر ایران به تصرف سردار مقدونی درمی‌آید. داریوش سوم که از پیش او می‌گریخت سرانجام در خاک خراسان کشته و سلطنت هخامنشی برچیده شد.

وضع اجتماعی و اقتصادی ملل در دوره هخامنشی

چنانکه دیدیم کورش در دوران زمامداری خود، از سیاست اقتصادی و اجتماعی عاقلانه‌ای که کمابیش مبتنی بر مصالح ملل تابع بود، پیروی می‌کرد. از این جمله او که می‌گوید: «رفتار پادشاه با رفتار شبان تفاوت ندارد، چنانکه شبان نمی‌تواند از گله‌اش بیش از آنچه به آنها خدمت می‌کند، بردارد، همچنان پادشاه از شهرها و مردم همانقدر می‌تواند استفاده کند که آنها را خوشبخت می‌دارد» «27»، و نیز از رفتار و سیاست عمومی او، بخوبی پیداست که وی تحکیم و تثبیت قدرت خود را در تأمین سعادت مردم می‌دانست و کمتر در مقام زراندوزی و تحمیل مالیات بر ملل تابع خود بود. او در دوران کشورگشایی نه تنها از قتل و کشتارهای فجیع خودداری کرد بلکه به معتقدات مردم احترام گذاشت و آنچه را که از ملل مغلوب ربوده بودند، پس داد. «موافق تورات، پنجهزار و چهارصد ظرف طلا و نقره را به بنی اسرائیل رد می‌کند، معابد ملل مغلوبه را می‌سازد و می‌آراید.» «28» و به قول گزنفون، رفتار او طوری بود «که همه می‌خواستند جز اراده او چیزی بر آنها حکومت نکند.» «29» کمبوجیه با آنکه از عقل و کیاست کورش نصیبی نداشت و از سیاست آزادمنشانه وی پیروی نمی‌کرد، در دوران قدرت خود به اخذ مالیات از ملل مغلوب مبادرت نکرد بلکه مانند کورش کبیر به اخذ هدایایی چند قانع بود، ولی این سیاست از آغاز حکومت داریوش تغییر کلی یافت و پس از سپری شدن دوران حیات داریوش، روزبروز، بر سنگینی مالیات افزوده شد و این روش دور از حزم و عقل تا پایان حکومت هخامنشی ادامه یافت.

ریچاردن فرای ضمن بحث در پیرامون اوضاع اقتصادی دوران هخامنشی می‌نویسد:

باجها و مالیاتهای حکومت هخامنشی بسیار فراوان بود. چنین می‌نماید که حقوق بندر و باج بازار و عوارض دروازه و راه و مرز به گونه‌های متعدد، و باج چهارپایان و جانوران خانگی که گویا ده درصد بود، و همچنین باجهای دیگری، برقرار بود. شاه در نوروز، پیشکش می‌گرفت و هرگاه سفری می‌کرد رنجی بیشتر بر مردم محل تحمیل می‌شد. بیشتر این پیشکشها و باجهای گوناگون به صورت پول و یا جنس پرداخته می‌شد. بیگاری برای ساختن و ترمیم راهها و ساختمانهای مورد استفاده عموم مردم، و مانند آنها به دست شهربانان و شاه بر مردم بفراوانی تحمیل می‌شد. پس چنین می‌نماید که زندگی برای مردم عادی بسیار دشوار بود. هزینه‌های عمومی محلی را، با باجهای مخصوص آن محل انجام می‌دادند، زروسیم چون سیلی گران به صندوقهای شاه می‌ریخت. هنوز سخنی از املاک و معدنها و تأسیسات آبیاری شاه نگفته‌ایم که درآمدهای کلان داشت. بیشتر طلاهای گرد آمده به هنگام جنگ یا همچون پیشکشی به مصرف می‌رسند. «30»

---

(27). ایران باستان، پیشین، ص 421.

(28 و 29). همان، ص 474 و 477.

(30). میراث باستانی ایران، پیشین، ص 186.

سیاست اقتصادی سلاطین هخامنشی

پس از پایان دوران نبرد و تحصیل امنیت و آرامش، داریوش لباس رزم از تن به‌در کرد و با تدبیر و کاردانی، سازمان اقتصادی و اداری کشور را سروصورتی بخشید. داریوش

امپراتوری خود را به بیست «ایالت» یا «ساتراپی» تقسیم کرد و در رأس هرایالت، فرمانروایی مقتدر قرار داد. وی به منظور توسعه بازرگانی و نزدیک ساختن روابط بین ایالات و نیز برای تأمین هدفهای سوق الجیشی خود به ساختن جاده‌های بزرگ اقدام کرد؛ ازجمله جاده شاهی افسوس «31» را به شوش متصل می‌کرد که از دجله و فرات می‌گذشت و طول آن نزدیک 2400 کیلومتر بود. جاده‌ای دیگر بابل را به هندوستان مربوط می‌کرد. داریوش شبکه جاسوسی وسیعی پدید آورد که مأمورین آنها کارهای ساتراپها و فرماندهان نظامی را زیرنظر می‌گرفتند. «32»

به عقیده امستد: «درمیان پادشاهان باستانی، کمتر فرمانروایی می‌یابیم که مانند داریوش به این خوبی دریافته باشد که کامیابی یک ملت باید بر بنیاد اقتصادی سالم گذاشته شود.» «33» براساس این فکر منطقی، وی کوشید تا آنجا که ممکن است به‌جای پیمانه‌ها و وزنهای گوناگون ملکداران، در سراسر شاهنشاهی پیمانه‌ها و اوزان جدیدی معمول دارد. او برای هماهنگ کردن وزنه‌ها، وزنه جدیدی به نام «کرشه» و پیمانه جدیدی به نام «پیمانه شاه» برقرار کرد.

از وزنه‌هایی که در گنجینه تخت‌جمشید، کرمان و جاهای دیگر پیدا شده معلوم می‌شود که وزنه‌ها به شکل هرم کوچکی بوده که یکی از آنها وزنش کمتر از 22 پوند یعنی صدوبیست کرشه است. وزنه‌ها ظاهرا پس از چندی در سراسر کشور تعمیم یافت. امستد می‌نویسد:

«جالب است که در آن سر دیگر شاهنشاهی در «الفانتین» در مرز جنوبی مصر، سربازان مزدور یهودی وام خود را از روی سنگ (وزنه) شاه می‌پرداختند. کوچکترین وزن «هلور» یا حبه بود که از بابل همزمان نیز با آن آشنا هستیم. ده هلور یک چارک می‌شد، چهار

چارک یک «شکل» و ده شکل یک کرشه بود (یک شکل تقریبا معادل یک دلار است.) سکه‌های داریوش از طلای ناب و به نام خود او «داریک» نامیده می‌شد. ضرب سکه طلا مخصوص شاهنشاه بود و شهربانها می‌توانستند برای انجام مخارج ضروری سکه نقره بزنند. «کارشا» یا کرشه هم واحد پول و هم واحد وزن بود و هرسکه طلا معادل 20 سکه نقره ارزش داشت و یک سکه نقره با بیست سکه مس برابر بود. ارزش مسکوکات با گذشت زمان نقصان یافت، بطوری که اگر در دوران کهن مزد یک کارگر در ماه یک «شکل» بود، با این وجه می‌توانست ضروریات زندگی خود را تأمین کند، ولی در دوره‌های اخیر حکومت هخامنشی ارزش پول کم شده بود و قوه خرید طبقات پایین اجتماع بیش‌ازپیش کاهش یافته بود.

تاکنون راجع به طرز تولید یعنی وسایلی که مردم آن روزگار برای تولید مایحتاج خود، از قبیل خوراک، پوشاک، منزل، سوخت و دیگر ضروریات زندگی به کار می‌بردند تحقیق کافی نشده

---

(31). Ephese

(32). نگاه کنید به: تاریخ جهان باستان، پیشین، ج 1، ص 256 به بعد.

(33). شاهنشاهی هخامنشی، پیشین، ص 251 به بعد.

است؛ آنچه مسلم است نیروهای تولیدی و افزارهای کار در این روزگار سخت ابتدایی بود و چیزهایی شبیه بیل و کلنگ و خیش در فعالیتهای تولیدی کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

بموجب الواح گلی تخت جمشید، دستمزد کارگران قصور و سایر کارکنان را قسمتی به پول و قسمت دیگر را به جنس پرداخت می‌کردند. در بابل، قبل از استقرار حکومت هخامنشیان، مسکوک نقره، سربی، و مسی بین مردم کمابیش رواج داشت. بطوری که از وندیداد و سایر منابع برمی‌آید، در ایران کهن دادوستد بیشتر با جنس صورت می‌گرفته، و در فقره 43 دستمزد پزشکی که بیماری درمان کند، چنین تعیین شده است: «بزرگ‌زاده را درمان کنند به ارزش بهترین ستور، بهترین ستور را درمان کنند به ارزش پست‌ترین ستور، ستور پست- ترین را درمان کنند به ارزش یک پاره گوشت.»

در تورات نیز از معامله و مبادله با نقره و کالا هردو سخن رفته است. بطوری که در باب بیست و سوم از سفر پیدایش نوشته شده است: «پس‌ازآنکه ساره زن ابراهیم در سن 127 سالگی در کنعان درگذشت ... ابراهیم در آنجا سرزمینی برگزید و 450 مثقال سیم با ترازو سنجید و آن زمین را خرید و ساره را به خاک سپرد.»

معمولا در کشورهای مختلف باستانی، کالا و جنسی که بیشتر مورد نیاز عمومی بود، وسیله دادوستد قرار می‌گرفت؛ ولی پس از روی کار آمدن حکومت هخامنشی و تثبیت اوضاع اقتصادی در عصر داریوش، در بیشتر نقاط امپراتوری سکه وسیله مبادله گردید و اندک‌اندک بانکها نقش مهمی در فعالیتهای اقتصادی ایفا کردند. دکتر گیرشمن از یک بانکدار یهودی در قرن هفتم ق. م. نام می‌برد که «امور رهنی، اعتبار متحرک و امانات را انجام می‌داد و سرمایه آن در مورد منازل، مزارع، غلامان، چهارپایان، کشتیهای مختص

حمل مال التجاره به کار می‌رفت. این بانک از عملیات مربوط به حساب جاری و استعمال چک اطلاع داشت.

بانک دیگری متعلق به موراشی ... وجه مال التجاره را اخذ می کرد. قنوات را حفر می‌نمود و آب را به کشاورزان می‌فروخت ...» «34»

ظهور بانکهای خصوصی، یکی از پدیده‌های جالب اقتصادی در این دوره است.

امستد می‌نویسد که کار وام دادن در دست پرستشگاهها بود که تنها واحد بزرگ اقتصادی بودند. وامهای کشاورزی ظاهرا بدون بهره بود ولی قید می کردند که اگر وام سر خرمن پس داده نشود صدی 25 بر آن افزوده شود. در وامهای غیر کشاورزی نرخ بهره صدی بیست بود.

اگر وام‌گیرنده شخص معتبری نبود جریمه‌ای سخت (درصورتی که وام در سر موعد پرداخت نمی‌شد) به آن افزوده می‌شد. یادداشت قرضه را ممکن بود شخص دیگر پشت‌نویسی کند که در صورت کوتاهی مدیون، او پاسخگو باشد.

در مورد اشخاص غیر معتبر معمولا وام‌دهنده، یک خانه، یک تکه زمین، یا یک برده بعنوان گروگان می گرفت. در این موارد، اجاره‌ای برای گروگان و بهره‌ای برای پول منظور نمی- شد. اگر بدهکار در پرداخت کوتاهی می کرد، بستانکار گروگان را به چنگ آورده بود.

---

(34). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 178.

وامهای دیگری بود که هم‌گرو و هم‌بهره می‌خواستند و قید می‌کردند: «هرچه که در شهر و بیرون شهر ازآن اوست، گرو است.»

در وامهایی که به قصد کارگشایی به بستگان و دوستان داده می‌شد، نه بهره و نه- گروی مطالبه می‌شد. پرداخت وام به قسط نیز معمول بود. امستد می‌نویسد:

هرچه بیشتر این سندها را بررسی کنیم بیشتر متوجه می‌شویم که در این دوره اعتبار تا چه‌اندازه زیاد به کار رفته است. زمین و ملک و خانه و چهارپایان، حتی بردگان نسیه خریده می‌شدند. با مطالعه مدارک به این فکر می‌افتیم که بالا رفتن غیرعادی قیمتها شاید تا اندازه‌ای بستگی به آن چیزی دارد که امروز تورم اعتبار می‌خوانیم. وقتی که می‌بینیم که قسط آخری یک کشتزار را نوه خریدار اولی پرداخت می‌نماید، درمی‌یابیم که خرید به قسط شاید همان دشواریهایی را پیش می‌آورد که در آخرین دوره رکود بازار در امریکا دست داد.

نرخ ربح در بعضی از ممالک شاهنشاهی سرسام‌آور بود. از مدارکی که در کاوشهای اخیر به دست آمده، چنین استنباط می‌شود که بانک برادران موراشی پول را به نرخ صدی چهل قرض می‌داده است.

از مدارک و اسناد گرانبهایی که به دست آمده بخوبی پیداست که از اواخر دوره داریوش به بعد، سلاطین هخامنشی فقط در اندیشه گردآوری مالیات و انباشتن شمشهای زر و سیم در گنجینه‌های خود بودند.

آنها از سیاست توأم با نرمش و گذشت کورش پیروی نمی‌کردند و مطلقا در فکر بهبود حیات اقتصادی کشاورزان و دیگر طبقات زحمتکش نبودند. درحالی‌که هزینه خوراک و پوشاک و مسکن و دیگر ضروریات زندگی از اواخر عهد داریوش قوس صعودی طی می‌کرد، درآمد و مزد طبقات مثمر و فعال جامعه همچنان ثابت بود و به این ترتیب روزبروز از قوه خرید اکثریت کاسته می‌شد. بدون تردید اگر سلاطین هخامنشی پولهای کلانی را که بزور به نام مالیات از ملل خاورمیانه گرفته بودند، در راه عمران و آبادی و کمک به طبقات فعال جامعه به مصرف می‌رسانیدند، مؤدیان مالیاتی مجبور نمی‌شدند با نرخ صدی چهل از بانکداران زالوصفت پول قرض کنند. ادامه همین سیاست غلط اقتصادی به شورش و قیام بابل و مصر و دیگر کشورهای خاورمیانه منتهی شد و زمینه را برای پیروزی سیاست اسکندر یا هرمتجاوز خارجی فراهم گردانید. داریوش سوم پس از نبرد «گوگمل» گفته بود: «بگذار این ملت حریص (مقدونی و یونانی) که از دیرگاهی تشنه خزاین من است در طلا تا گلو فرو رود.» «35» اگر داریوش سوم و پادشاهان پیش از او به‌جای گردآوری شمشهای طلا در خزانه‌های شوش، تخت‌جمشید، پاسارگاد، دمشق و هکمتانه، و ظلم و ستم بر ملل تابع، از سیاست ارفاق‌آمیز کورش پیروی می‌کردند، اسکندر فکر تجاوز به خاک ایران را به خود راه نمی‌داد. ولخرجی شاه و درباریان را حد و حدودی نبود. همینقدر یادآور می‌شویم داریوش که بیش از دیگر سلاطین

---

(35). تمدن هخامنشی، پیشین، ص 80.

هخامنشی فکر منظم اقتصادی داشت، پس‌ازآنکه دموکدس «36» پای او را درمان کرد دو زوج زنجیر طلا به او بخشید و بانوان حرم نیز هریک جامی از زر پر از مسکوک طلا به او بخشیدند. این مورخ می‌نویسد که اسکیتون «37» خدمتگزار دموکدس که با او بود از جمع‌آوری سکه‌های ریخته شده از سر جامها اندوخته حسابی جمع‌آوری نمود. «38»

بطوری که از کتیبه‌های میخی مکشوفه برمی‌آید، حکومت هخامنشی از دوره داریوش به بعد برای تأمین راحت و آسایش خود، اخذ مالیات و خراج نواحی مختلف کشور را به مقاطعه- کارانی نظیر «اگیبی و پسران و موراشو و پسران و عده‌ای دیگر» واگذار می‌کرد و این مقاطعه‌کاران تجارت‌پیشه، خراج هرمحل را به پول نقره گرد می‌آوردند و به خزانه شاهی تحویل می‌دادند.

ولی بندگان و مشتریان آن تجارتخانه‌ها نه تنها خراج از مردم می‌ستاندند، بلکه به معنی صحیح کلمه اهالی را لخت کرده به نفع خویش غارت می‌کردند و ایالتی را از هستی ساقط می‌نمودند. از کتیبه‌های میخی قرن پنجم چنین برمی‌آید که یکی از مأموران ایرانی علیه اعمال این تحصیلداران خراج، شکایت کرد و خطر محاکمه و محکومیت ایشان پیش‌آمد، ولی «موراشو و پسران» بهتر آن دیدند که رشوه کلانی به مأموران بدهند و از دادگاه و دادرسی نجات یابند.

رشوه مزبور عبارت بود از مقدار زیادی جو و گندم و چندین چلیک شراب و تعداد زیادی گاو و گوسفند و غیره. «39»

به قول یکی از صاحبنظران

... اگر ما در تاریخ بمثابه ساکنان این کشور، از اقوام دیگر تجاوز و ستم دیده‌ایم، بنوبه خود از شرکت در ستم و تجاوز به اقوام دیگر نیز مبری نیستیم؛ ولی هم در مورد دیگران، هم در مورد ما، گناه از مردم نیست، گناه از قشر فوقانی است که آزمندانه خواستار حفظ امتیازات خود بودند. غرور ما باید به چیزهای نجیب و شریف، به ابداعات و آفرینشها باشد نه به ستمها، تجاوزها، جهانگشاییها.

در ایجاد تمدنی که تمدن ایرانی نام دارد هم خلقهای ساکن فلات ایران و هم بسیاری از خلقهای دیگر از هند و چین گرفته تا اندلس و روم و صقلیه دخالت داشته‌اند لذا غرور میهن‌پرستانه ما باید با احساس انترناسیونالیسم و علاقه و احترام به سرنوشت و مدنیت دیگر خلقها، بویژه آن خلقهایی که با ما نزدیکترین تماس را داشته‌اند، همراه باشد. تنها چنین احساساتی واقعا انسانی و پیونددهنده است. «40»

---

(36).Democeds

(37).Skiton

(38). تاریخ هرودت، ج 3، دکتر هادی هدایتی، ص 222.

(39). پطروشفسکی و دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، ج 1، ترجمه کریم کشاورز، ص 7. برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به دادوستد و پول در ایران باستان رجوع کنید به:

لغتنامه دهخدا، حرف پ، ص 543.

(40). ویژگیها و دگرگونیهای جامعه ایران در پویه تاریخ، ص 11.

اصلاحات پولی داریوش در سراسر کشور عملی نشد بلکه در جاهای دورافتاده و مرزی، دادوستد، مانند روزگاران پیش با جنس، انجام می‌گرفت. گاه پیشه‌ورانی که در ساختمانهای شاه کار می‌کردند، با آنکه مزد آنها با پول حساب می‌شد، حق خود را با جنس می‌گرفتند. آنچه مسلم است رواج سکه‌هایی با وزن و عیار معین برای طبقه بازرگان بسیار سودمند بود ولی فرمانروایان مناطق مختلف برای نشان دادن استقلال محلی و فئودالی همواره مایل بودند که خودشان سکه بزنند.

ارزش فلزهای گرانبها و سکه‌های محلی را با سکه‌های رایج داریوشی می‌سنجیدند و این ارزش‌گذاری غالبا به زیان مالیات‌دهندگان و ملل تابعه پایان می‌یافت، یعنی خزانه، پولهای مالیاتی را با ارزش اظهار شده نمی‌پذیرفت بلکه آنها را مورد آزمایش قرار می‌داد و برحسب اینکه سیم ناب یا سفید، سیم درجه دو و سیم درجه سه باشد، ارزش آنها را معین می‌کرد. در دوره سلطنت داریوش، از برکت تمرکز و امنیت نسبی، دادوستد و فعالیتهای اقتصادی در سراسر شاهنشاهی گسترش یافت. بانکداران به تقاضای اشخاص وام می‌دادند.

مهمترین خانواده بانکدار بابل خانواده «اگیبی» (اژیبی) است که اصلا یهودی بودند و بنیانگذار این بانک شخصی به نام «یعقوب» بود. «مردوک نصیراپال» یکی از افراد سرشناس این خانواده برای دادوستد به دو تن وام می‌دهد، با این قید که هرسودی که به سیم ببرند نیمی برای او باشد. از دوره داریوش مداخله دولت در امور اقتصادی و میزان مالیاتها بتدریج فزونی می‌گرفت. سطح قیمتها که در آغاز شاهنشاهی بکندی و آرام بالا

می‌رفت، از آغاز پادشاهی داریوش بسرعت رو به افزایش نهاد و همین بالا رفتن قیمتها و پایین آمدن قدرت خرید مردم، به از هم‌پاشیدگی اقتصادی حکومت هخامنشی در دوره‌های بعد کمک فراوان نمود. بطوری که اشاره شد در دوره کورش و کمبوجیه قاعده ثابتی درباره پرداخت مالیات وجود نداشت و فقط ملل تابعه پیشکشهایی به پادشاه تقدیم می‌کردند ولی از دوره داریوش حصه مالیاتی هریک از ملل تابع مشخص گردید. به‌همین مناسبت، هرودت می‌نویسد که ایرانیان آن روز «داریوش را کاسب (خرده‌فروش) کمبوجیه را مستبد و کورش را پدر می- خواندند.» زیرا اولی در همه‌چیز چانه می‌زد، دومی خشن و بیقید بود و سومی اخلاقی ملایم داشت و خدمتگزار خلق بود.

بار سنگین مالیات

پس‌ازآنکه حوزه قدرت هخامنشیان وسعت گرفت، کم‌کم، پارسیان یعنی قوم فرمانروا از پرداخت باج معاف گردیدند؛ ولی به عوارض مالیاتی ملل تابعه، از دوره داریوش به بعد افزوده شد. به باج شهرستان پهناور ماد که به 450 قنطار «41» برآورده شده بود، صد هزار گوسفند و پنجاه هزار اسب نسائی (برای شاه) افزودند.

شوش و سرزمین کاشیها 300 قنطار می‌پرداخت، ارمنستان تا سرزمین کنار دریای سیاه 400 قنطار. این شهرستانها سالیانه 20 هزار کره اسب نسائی برای مهرگان نزد شاه می‌فرستادند. همچنین سایر شهرستانها برحسب وسعت و قدرت اقتصادی مالیات خود را می-

---

(41). واحد وزن.

پرداختند، بطوری که اگر مالیاتهای سنگین آن دوره را مورد مطالعه قرار دهیم به این نتیجه می‌رسیم که از شهرستانهای مختلف همواره نهری از سیم به مرکز امپراتوری روان بود که هرودت مبلغ آن را به 9880 «قنطار اوبویی» به شمار آورد. به عقیده امستد:

حساب کردن آن مبلغ به پول کنونی تا حدی غیر ممکن است ولی اگر آن را پیرامون 20 میلیون دلار بگیریم و ارزش خرید آن را چند برابر بیشتر، می- توانیم تصوری از ثروت پادشاه پارسی به دست آوریم. معمولا این زروسیمها را می‌گداختند و آنها را به صورت شمش درمی‌آوردند و قسمت ناچیزی از آن را سکه می‌زدند و آن سکه‌ها را برای خرید سربازان و یا سیاستمداران بیگانه مصرف می- کردند.

به این ترتیب چون مالیاتهای سنگین را از زروسیم می‌گرفتند، عده کثیری از ملکداران که قادر به پرداخت باج نبودند ناچار برای تهیه سیم و زر املاک خود را نزد وام‌دهندگان نابکار به گروگان می‌دادند. ادامه این سیاست ظالمانه از طرف سلاطین و زمامداران حکومت هخامنشی به عقیده امستد موجب پیدا شدن تورم و بالا رفتن قیمتها و فلاکت و بیچارگی مردم زیردست گردید. «42»

تخت جمشید. باج‌آوران سویه

یک سند مالیاتی در خزانه تخت جمشید پیدا شده که حاوی بقایای مالیاتی بانویی است که قسمتی از مالیات خود را پرداخت کرده و، بموجب این سند، تتمه آن را داده و مفاصا حساب گرفته است ... از مفاد این لوحه می‌توان دریافت که سکه یا قطعات نقره که

پرداخت شده سه‌درجه یا بیشتر بوده، و این درجه‌بندی برحسب خالص بودن یا خالص نبودن نقره بوده است که پس از محک به نقره خالص احتساب

---

(42). شاهنشاهی هخامنشی، پیشین، ص 456 به بعد.

و به پای بدهی مؤدی مالیاتی محسوب و سند صادر می‌گردیده است، و این اختلاف در عیار مسکوک شاید بواسطه این بوده است که کشورها و استانهای تابعه حق داشتند سکه بزنند و سکه‌های هرمحلی عیاری دیگر داشته است. «43»

در تخت جمشید نمایش رژه ملتهای زیردست که پیشکشهای خود را برای جشن سال نو نزد داریوش و خشایارشا می‌آوردند، به چشم می‌خورد. این پیشکشها به باجهای کمرشکن دیگر افزوده می‌شد و چنانکه اشاره کردیم، ملکداران برای دادن باج و پیشکش از وام‌دهندگان زالوصفت پول به نرخ صدی چهل در سال (دو برابر صدی بیست عصر حمورابی) وام می- گرفتند و درعین‌حال زمینهایی که نزد وام‌دهندگان گرو گذاشته بودند به دست آنان کشت می‌شد و سود آن را می‌بردند. در نتیجه همین مظالم و بیدادگریهاست که در سراسر این دوره علی الدوام ملل تابعه برای گسستن زنجیرهای اسارت اقتصادی و رهایی از ستمگری سلاطین هخامنشی سر به شورش برمی‌داشتند. در یهودا و بابل مدارک زیادی که مؤید ناراحتی و طغیان عمومی است، وجود دارد. تنها سهم مالیاتی بابل، به سیم، بالاترین پرداخت در شاهنشاهی یعنی هزار قنطار بود. علاوه‌براین از آنها پانصد غلام اخته مطالبه می‌کردند تا به صورت خواجه‌سرا در دربار خدمت کنند.

وضع مؤدیان مالیاتی

امستد می‌نویسد: «باجهای سنگین همان نتیجه‌ای را در یهود به بار آورد که پیش ازاین در بابل دیدیم. فریاد دردناک این یهودیها و زنهایشان در واقع فریاد همه مردمان شاهنشاهی پارسی بود.» «44»

باب پنجم کتاب نحمیا انعکاسی از وضع رقت‌بار اقتصادی مردم است:

و قوم و زنان ایشان بر برادران یهود خود فریاد عظیمی برآوردند و بعضی از ایشان گفتند که ما و پسران و دختران بسیاریم، پس گندم بگیریم تا بخوریم و زنده بمانیم؛ و بعضی گفتند مزرعه‌ها و تاکستانها و خانه‌های خود را گرو می‌دهیم تا به سبب قحط، گندم بگیریم؛ و بعضی گفتند که نقره را به عوض مزرعه‌ها و تاکستانهای خود برای جزیه پادشاه قرض گرفتیم، و حال جسد ما مثل جسد برادران ماست و پسران ما مثل ایشان و اینک ما پسران و دختران خود را به بندگی می‌سپاریم و بعضی از دختران ما کنیز شده‌اند و در دست ما هیچ استطاعتی نیست. زیرا که مزرعه‌ها و تاکستانهای ما از آن دیگران شده است. پس فریاد ایشان و این سخنان را شنیدم، بسیار غضبناک شدم و با دل خود مشورت کرده بزرگان و سروران را عتاب نمودم و به ایشان گفتم: شما هرکس از برادر خود ربا می‌گیرید ... کاری که شما می‌کنید خوب نیست ... و الان امروز مزرعه‌ها و تاکستانها و باغات زیتون و خانه‌های ایشان و صدیک از نقره و غله و عصیر انگور و روغن که برایشان نهاده‌اید، رد کنید. پس جواب

---

(43). تمدن هخامنشی، ج 2 پیشین، ص 70 و 71.

(44). شاهنشاهی هخامنشی، پیشین، ص 468.

دادند که رد خواهیم کرد و از ایشان مطالبه نخواهیم نمود ... پس دامن خود را تکانیده گفتم خدا هرکس را که این کلام را ثابت بنماید از خانه و کسبش چنین بتکاند و به این قسم تکانیده و خالی شود. پس تمامی جماعت گفتند آمین.

و در پایان باب نهم بار دیگر از مشکلات اقتصادی و اجتماعی قوم یهود سخن رفته است:

ای خدای عظیم و جبار و مهیب که عهد و زحمت را نگاه می‌داری، زنهار تمامی این مصیبتی که بر ما و برپادشاهان و سروران و کاهنان و انبیا و پدران ما و بر تمامی قوم تو از ایام پادشاهان آشور تا امروز مستولی شده است، در نظر تو قلیل ننماید ... تا امروز غلامان هستیم و در زمینی که به پدران ما دادی تا میوه و نفایس آن را بخوریم، اینک در آن غلامان هستیم ... مادر شدت و تنگی گرفتار هستیم.

این مدارک و اسناد بخوبی نشان می‌دهد که هدف دولتهای تجاوزکار عهد باستان، و حکومتهای امپریالیستی زمان ما، یکی است. از دیرباز منظور غائی این نوع دولتهای ستمگر، غارت منابع و ذخایر ملل مغلوب بوده است. مرحوم مشیر الدوله می‌نویسد:

اسکندر از شوش سه میلیارد ریال طلا و نقره و از تخت جمشید تقریبا دو برابر آن به چنگ آورد و در نتیجه بقدری طلا و نقره در یونان زیاد شد که ارزش آن به نصف تقلیل یافت و از این رهگذر آشفتگیهایی در اوضاع اقتصادی یونان پدید آمد. از این ارقام می‌توان به

عظمت ذخایر طلا و نقره‌ای که هخامنشیان به قیمت اسارت و بیچارگی ملل تابع گردآورده بودند پی‌برد و سیاست غلط اقتصادی آنان را دریافت. «45»

تجارت و بازرگانی

استقرار شاهنشاهی هخامنشیان در سراسر آسیای غربی و پایان دادن به قدرت فئودالها و سلاطین این منطقه، تمرکز بیسابقه‌ای به وجود آورد که عامل مهمی در پیشرفت فعالیتهای تجاری و بازرگانی بود. علاوه‌براین، سیاست اقتصادی داریوش و سعی او در تأمین راهها و وسایل ارتباطی و دخول مقیاسها و وزنه‌های جدید و رواج سکه و پول واحد در اقطار شاهنشاهی و نظارت دولت در امور اقتصادی، تحرک و جنبش بیسابقه‌ای در امور تجارت و بازرگانی ایجاد کرد. گیرشمن می‌نویسد:

با توسعه تجارت جهانی، سطح زندگی به‌طور محسوسی در ایران عهد هخامنشی بالا می‌رفت و مخصوصا در بابل، به قول اقتصادیون، سطح زندگی بالاتر از یونان بود ... روابط تجارتی بین نواحیی که سابقا وجود نداشت (مثلا بین بابل و یونان) ایجاد شد و توسعه یافت ... اروپای جنوبی داخل در روابط اقتصادی با آسیای غربی گردید. سابقا تجارت مستقیم از حدودی که در هزاره دوم ق. م.

صورت می گرفت بندرت تجاوز می‌نمود. در زمان هخامنشیان بر اثر رواج مسکوکات

---

(45). ایران باستان، ج 2، پیشین، ص 1478.

هم تجارت بری و هم تجارت بحری به نواحی بعید کشیده شد. این عهد، از جهت یک سلسله مسافرتها و اکتشافات بزرگ، شایان توجه است. چنانکه دیده‌ایم اسکیلاکس «46» از مردم کاریاندا «47» به امر داریوش به مسافرتی اقدام کرد که دو سال و نیم طول کشید و از دهانه رود سند تا مصر سفر کرد. یک فرمانده ایرانی به نام ستاسپه «48» در قرن 5 ق. م. با کشتی تا ماورای ستونهای هرکول (جبل الطارق) پیش راند. ملاحان یونانی، فنیقی و عرب ارتباط بین هند، خلیج‌فارس، بابل، مصر و بنادر بحر الروم را تأمین می‌کردند.

تجارت جهانی بیش‌ازپیش به نقاط دورتر کشانیده می‌شد و تا نواحی «دانوب» و «رن» رسیده بود و سکه‌های مکشوف، که در گنجینه‌ها موجود است، وسعت آن را نشان می‌دهد. حتی هندوستان و سراندیب در این عهد ادویه و پوستها و نباتات معطر و فلفل صادر می‌کردند. خمره‌هایی که در آنها شراب، روغن، دارو و عسل حمل می‌شد، و دلیل روابط تجارتی با غرب است، در خود ایران به دست آمده است. اشیاء مفرغی، ظروف، لوازم سفره، وسایل آرایش و مخصوصا قزنقفلی شعبه دیگر مبادلات آن عهد را تشکیل می‌دهد. اجناس تجملی متعدد و فراوان بود.

حجم تجارت در قرنهای ششم و پنجم ق. م. بیش‌ازپیش افزایش یافت. مبادلات بیشتر از محصولاتی بود که مورد استعمال یومیه بود و لوازم خانه و البسه در دسترس همه طبقات قرار می‌گرفت.

پارسیان که در آغاز امر تجارت را کاری پست و بازار را کانون فریب و دروغ می‌شمردند، به حکم تاریخ، پس‌ازآنکه زمام سیاست و اقتصاد دنیای قدیم را در دست گرفتند به تجارت و بازرگانی پرداختند. به گفته گزنفون: «پارسیان و مردمانی که تابع ایشانند امروز احترامشان به خدایان و والدین و انصافشان درباره خلق و دشمنانشان در موقع

جنگ خیلی کمتر از آن است که در سابق بود. حالا گناهکاران را مجبور می کنند که طلا داده مجازات خود را بخرند.»

از آنچه گذشت، بخوبی روشن است که از دوره پارسیان به بعد، در اثر توسعه سازمانهای اداری و افزایش روزافزون تجملات و تشریفات درباری و جنون زراندوزی سلاطین، اندک اندک بار دوش ملل تابعه سنگین‌تر گردید.

امستد پس‌ازآنکه با استادی تمام وضع اجتماعی و اقتصادی ملل تابعه شاهنشاهی را توصیف و احوال ملل خراجگزار و سنگینی بار مالیات و تحمیلات دیوانی را بر دوش آنها بیان می کند، می‌نویسد:

... فقط زمانی که نمودار قیمتها را فراهم کنیم، تمام اثر این مداخله دولت را در سوداگری درمی‌یابیم. این نمودارها نشان می‌دهد که در سراسر دوره کلدی، و

---

(46). Scylax

(47). Caryande

(48). Staspes

اول هخامنشی، سطح قیمتها آهسته بالا می‌رفت، ولی خیز بالا رفتن قیمتها در آغاز پادشاهی داریوش، به سطحی که ازاین‌پس برای بازمانده این دوره پایدار ماند، به اندازه‌ای

سخت و ناگهانی بود که دیگر نمی‌توان شک کرد که این «اصلاحات» که با نیت خوب انجام گرفته بود در از هم‌پاشیدگی اقتصادی آینده سهمی داشته است. «49»

کانال سوئز

یکی از اقدامات جالب داریوش که ارزش اقتصادی و سوق الجیشی دارد حفر کانال سوئز است. وی درباره این اقدام شگرف در کتیبه کانال می‌نویسد: «من پارسی هستم، به همراهی پارسیان مصر را گشودم، امر کردم این کانال را بکنند ...»

ترعه‌ای که داریوش حفر کرد، با ترعه کنونی که در سال 1869 توسط مون فردیناند دولسپس «50» حفر و به اتمام رسید، کمی اختلاف دارد؛ زیرا ترعه کنونی از «پرت سعید» شروع و به خلیج «سوئز» منتهی می‌گردد، ولی ترعه داریوش کبیر از قدری بالاتر از «بوباستیس» شروع و به رود نیل متصل و پس از عبور از وادی «تومیلیت» در نزدیکی سوئز به بحر احمر ملحق می‌گردیده است. «51»

تمدن ایران در عهد هخامنشیان

طرز حکومت و سازمان اداری

در عهد هخامنشیان، رژیم استبدادی مطلق حکومت می‌کرد. شاه خود را نماینده اهورامزدا می‌شمرد و چون شاهانی در زیر فرمان او بودند به نام شاه شاهان یا شاهنشاه خوانده می‌شد و ملل متنوعی که زیر یوغ او بودند (جز یونانیان) به این لقب اعتراضی نداشتند. کلام شاه قطعی و نافذ و لازم الاجرا بود و می‌توانست هرکس را بخواهد بدون محاکمه و رسیدگی به کشتن دهد. گاه شاه این حق را به مادر و یا زن سوگلی خود نیز می‌داد و آنان نیز در

صدور فرمان قتل اشخاص آزادی داشتند. از بزرگان مملکت، کمتر کسی را جرأت آن بود که از شاه خرده‌گیری کند.

درمیان سلاطین هخامنشی کورش و داریوش تنها به سلطنت دلخوش نبودند بلکه آنها بطور مؤثر در امور حکومتی مداخله داشتند ولی سلاطین متأخر این سلسله بیشتر کارهای مملکت را به اشراف و خواجگان حرمسرا واگذار کردند و خود به عشق‌بازی و قمار و شکار پرداختند؛ چنانکه فی المثل اردشیر سوم از 360 همخوابه‌ای که داشت، 150 پسر پیدا کرد.

کورش، بنیانگذار سلسله هخامنشی، مردی بزرگ و نابغه بود. «به گفته امرسون «52» همه از تاجگذاری او شاد شدند. روح شاهانه داشت و شاهانه به کار برمی‌خاست. در اداره

---

(49). شاهنشاهی هخامنشی، پیشین، ص 268.

(50).Mon Ferdinand de Lesseps

(51). تمدن هخامنشی، ج 1، پیشین ص 175.

(52).Emerson

امور به همان‌گونه شایستگی داشت که در کشورگشاییهای حیرت‌انگیز خود چنین بود. با شکست‌خوردگان به بزرگواری رفتار می‌کرد و نسبت به دشمنان سابق خود مهربانی می‌کرد.

پس مایه شگفتی نیست که یونانیان درباره وی داستانهای بیشمار نوشتند و او را بزرگترین پهلوان جهان پیش از اسکندر دانسته‌اند. او کشورهایی را که پیش از او در تحت تسلط آشور و بابل و لودیا (لیدی) و آسیای صغیر بود، ضمیمه ایران ساخت و از مجموع آنها یک دولت شاهنشاهی و امپراتوری ایجاد کرد که بزرگترین سازمان سیاسی پیش از دولت روم قدیم و یکی از بهترین ادوار حکومت و فرمانروایی، در همه دوره‌های تاریخی به‌شمار می‌رود.

کورش، کشورگشایی بود که بیش از هرکشورگشای دیگر او را دوست می‌داشتند.

پایه‌های سلطنت خود را بر بخشندگی و خوی نیکو قرار داده بود. دشمنان او از نرمی و گذشت او آگاه بودند، او می‌دانست که دین از دولت نیرومندتر است؛ به‌همین جهت است که وی هرگز شهرها را غارت نمی‌کرد و معابد را ویران نمی‌ساخت، بلکه نسبت به خدایان ملل مغلوب به چشم احترام می‌نگریست و برای نگهداری پرستشگاهها و آرامگاههای خدایان از خود کمک مالی نیز می‌کرد؛ حتی مردم بابل، که در برابر او ایستادگی کرده بودند، در آن هنگام که احترام وی را نسبت به معابد و خدایان خویش دیدند بگرمی گرد او جمع شدند. هر وقت سرزمینی می‌گشود با کمال تقوی و ورع قربانیهایی به خدایان محل تقدیم می‌کرد. مانند ناپلئون همه ادیان را قبول داشت و میان آنها فرقی نمی‌گذاشت و با مرحمتی بیش از ناپلئون به تکریم همه خدایان می‌پرداخت ... کورش و داریوش برخلاف امپراتوران روم سعی نمی‌کردند تا ملل مغلوب را به پایه فرهنگ و تمدن خود برسانند. آنها بخوبی از سابقه درخشان فرهنگ و تمدن بین النهرین و مصر و بعضی دیگر از کشورهای تابعه باخبر بودند» «53» و به قول دکتر گیرشمن: «اگر هخامنشیان این ممالک را با سطح تمدن مخصوص خود تطبیق می‌دادند، سیر قهقرایی به‌شمار می‌رفت.

کورش با حسن تدبیری که داشت استقلال داخلی وسیعی به کشورهای تابعه عطا نمود و داریوش از این سیاست زیرکانه تبعیت نمود.

در نتیجه‌این روش عاقلانه، ایرانیان کورش را پدر و یونانیان وی را «سرور» و قانونگزار و یهودیان به مناسبت محبت فراوانی که در حق آنان کرده بود وی را «ممسوح پروردگار» محسوب می‌داشتند.» نقص بزرگی که حیات افتخارآمیز او را لکه‌دار کرد آن بود که گاهی بر عقل خود چیره شده به کشتارهای بیرحمانه‌ای دست می‌زد؛ این قساوت و بیرحمی به فرزند نیمه‌مجنون او کمبوجیه به ارث رسید.» «54»

پروفسور ایلیف شرقشناس انگلیسی می‌نویسد:

گرچه بنابر تصور عمومی یونانیان، شاهنشاهان ایران، سلطان مستبد، «بازیلیوس» و نمونه کامل مطلق العنانی بودند، معهذا در حقیقت قدرت آنها بوسیله سنن و رسوم قدیمه تا اندازه زیادی محدود بود. فرمانها و دستورهای شاه که چنین امپراتوری

---

(53). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 518 به بعد (به اختصار).

(54). همان، ص 520 به بعد.

بزرگی را سرپا نگاه داشته بود، نمی‌توانست از ناحیه یک سلطان مستبد و بدون مسؤولیت باشد بلکه از طرف شورای سلطنتی صادر می‌شد. حکومت بطرز محسوسی نسبت به اقلیتهای مذهبی مدارا و اغماض می‌نمود. مذهب و رسوم ملی اینهمه اتباع با دقت بسیار

رعایت و اکثر بوسیله شخص پادشاه در کشورهای مربوطه تشویق و ترویج می‌شد ... گرچه ایرانیان بعضی اوقات بیرحم بودند ولی روی‌هم‌رفته نسبت به دشمنان مغلوب خود با رحم و عطوفت رفتار می‌نمودند و فقط با خائنین به خشونت و سنگدلی رفتار می‌شد. هیچیک از پادشاهان ایران دارای سبعیت محض، لذت بردن از قساوت و سابقه قتل عامهای دامنه‌داری که پادشاهان آسوری، بخاطر شخص خود و به هوای نفس خویش، می‌نمودند، نبودند؛ ولی استبداد شرقی در بعضی موارد در اعمالی نظیر کشتن بردیا به دست کامبوزیا قبل از نبرد مصر، نمایان شد. «55»

داریوش پس از زمامداری از روش آزادمنشانه کورش تبعیت نکرد، جنبشهای استقلال-طلبانه‌ای که درمیان ملل تابعه ظهور کرده بود، سبب گردید که داریوش به شدت عمل پردازد. برای آنکه خوانندگان بهتر به اوضاع و طرز فکر او و اشراف آن روزگار واقف شوند، قسمتی از مذاکراتی را که پس از پایان سلطنت بردیا (گئوماتا) بین هفت تن از بزرگان کشور، برای تعیین رژیم حکومت و تعیین زمامدار جدید، صورت گرفت از جلد سوم تاریخ هرودت نقل می‌کنیم:

پنج روز پس از استقرار آرامش، هفت نجیب‌زاده که قیام کرده بودند، شورایی برای بحث در پیرامون وضع آتیه کشور تشکیل دادند. نطقهای آنان به نظر بعضی یونانیها باورنکردنی می‌آید ولی این امر از حقیقت بودن آن چیزی نمی‌کاهد.

«اوتانوس» نجبای پارسی را تشویق کرد تا قدرت حکومت را در اختیار عموم مردم گذارند. وی اظهار داشت: به نظر من بعد ازاین نباید اداره کشور را به یک فرد واحد تفویض نمود. سلطنت مطلقه نه خوشایند و نه دلپذیر است.

بر شما معلوم است که کمبوجیه تا چه حد گستاخ شده بود و نیز گستاخی گئوماتای غاصب (بردیا) را خودتان آزموده‌اید. چگونه می‌توان سلطنت مطلقه را یک حکومت خوب دانست. سلطان مستبد هرچه می‌خواهد، می‌کند بدون اینکه درباره اعمال خود به هیچ مقامی گزارش دهد. با تقوی‌ترین مردم، اگر به این مقام عالی برسد، بزودی تمام صفات حسنه خود را از دست خواهد داد، زیرا هوس جاه‌طلبی نزد همه مردم به وجود می‌آید و امتیازاتی که سلطان مستبد از آن برخوردار است وی را به گستاخی می‌کشاند؛ ولی هرکس که این دو عیب یعنی جاه‌طلبی و گستاخی را داشته باشد، تمام عیوب را بالمجموع دارا خواهد بود؛

---

(55). میراث ایران، پیشین، ص 18.

گاهی در مستی و زمانی تحت تأثیر هوسهای جاه‌طلبانه بیرحمانه‌ترین اعمال را مرتکب می‌شود. ظاهرا یک سلطان مستبد، باید از هوس و حسد مبری باشد؛ لااقل به این دلیل که از انواع و اقسام نعم برخوردار است. ولی قضیه درست برعکس است و اتباع او به تجربه به صحت این امر پی‌می‌برند. وی از اشخاص شرافتمند متنفر است و از وجود اینگونه اشخاص رنج می‌برد، او فقط با پست‌ترین افراد روابط خوب دارد و گوش او همیشه برای شنیدن تهمتها آماده است و افراد خبرچین را به خود راه می‌دهد. تعجب‌آور این است که اگر از او با رعایت اعتدال ستایش کنند، آزرده خاطر می‌شود و اگر باصفا و صمیمیت به جانب او روند، می‌رنجد و فقط پست‌ترین تملق‌گوییها را می‌پسندد و به حساب می‌آورد. و بالاخره وحشت- آورترین مخاطرات این است که وی قوانین کشور را لگدمال می‌کند و

به شرافت زنان تجاوز می‌نماید و بدون رعایت هیچگونه تشریفاتی هرکس را، که مایل باشد، تسلیم دژخیم می‌کند، ولی در حکومت دموکراتیک چنین نیست؛ اولا آن را «ایزونومی» «56» می‌گویند که به معنی تساوی قوانین و توزیع مساوی عدل و داد است؛ این زیباترین نامهاست. ثانیا در حکومت دموکراتیک هیچیک از بینظمیهایی که با سلطنت مستبده ملازمه دارد بوجود نمی‌آید. قاضی در آنجا با قرعه انتخاب می‌شود. سازمانهای اداری باید حساب پس بدهند و همه محاسبات به نحو علنی به عمل می‌آید. بنابراین من عقیده دارم که حکومت دموکراتیک را برقرار نماییم، زیرا همه‌چیز ناشی از مردم است.

پس‌ازآنکه سخن اوتانوس به پایان رسید، «مکابیز» آغاز سخن نمود و نجبای پارسی را به انتخاب اولیگارشی (یعنی حکومت چند نفری) دعوت کرد. وی گفت: من با اوتانوس در مخالفت با حکومت استبدادی همداستانم و آنچه را وی دراین‌باره گفت تأیید می‌کنم ولی هنگامی که ما را تشویق کرد که حکومت را به دست مردم بسپاریم، از راه صواب خارج شد. هیچ‌چیز نامعقولتر و گستاختر از یک جمع مخرب و زیانبخش نیست. آیا چیزی تحمل‌ناپذیرتر از این وجود دارد که برای اجتناب از گستاخی یک سلطان مستبد، خود را تابع ظلم و استبداد مردمی لجام گسیخته سازیم! اگر شاه دست به اقدامی بزند، از روی اطلاع است؛ مردم برعکس، نه عقل دارند نه شعور. واقعا هم چگونه مردمی که نه تعلیماتی دیده و نه دارای قوه تمیز هستند، می‌توانند عقل و شعور داشته باشند. این مردم چشم و گوش بسته و بدون قضاوت خود را در هرامری وارد می‌کنند؛ مانند سیلی که هرچه را در مسیر خود می‌بیند با خود می‌برد. بهتر است توصیه کنیم دشمنان پارس، از حکومت دموکراسی استفاده کنند، ولی خودما بیاییم باتقوی‌ترین افراد را انتخاب کنیم و حکومت را به آنان بسپاریم. به نظر من، خود ما در زمره

---

(56). Isonomie

این قبیل افراد هستیم. مطمئنا مردان خردمند و روشن‌بین، مشورتها و اندرزهای عالی خواهند داد.»

پس از پایان سخن مکابیز، «داریوش» آغاز سخن کرد و چنین گفت:

نظریاتی که مکابیز برضد دموکراسی بیان کرد، به نظر من درست و پرمعنی بود ولی نظریاتی که بر له حکومت اولیگارشی بیان نمود، درست نیست. اگر هرسه نوع حکومت قابل پیشنهاد یعنی دموکراسی، اولیگارشی، و سلطنتی به حد کمال خود برسند، به نظر من، حکومت سلطنتی بر دو نوع حکومت دیگر بسیار مرجح است.

زیرا بطور قطع، هیچ حکومتی بهتر از حکومت فرد واحد نیست؛ درصورتی‌که آن فرد صالح و خیراندیش باشد. چنین فردی قادر است بر اتباع خود به نحوی حکومت کند که قابل ایراد نباشد. مذاکرات صورت مخفی دارد و دشمنان هیچگونه اطلاعی از آن حاصل نمی‌کنند، اما در حکومت اولیگارشی چنین نیست.

حتی اگر چنین حکومتی از چند نفر افراد ایجاد گردد، هرکدام از آنها می‌خواهد نفر اول باشد، هرکدام از آنها می‌خواهد عقیده خودش برتری یابد؛ و این امر باعث ایجاد تنفر متقابل و عصیان می‌گردد. عصیان به کشتار و کشتار معمولا به بازگشت حکومت سلطنتی مطلقه منجر می‌شود. از اینجا ثابت می‌شود که تا چه‌اندازه حکومت فرد واحد بر حکومت چند نفری ترجیح دارد.

از طرف دیگر هنگامی که حکومت و فرمانروایی با مردم باشد، محال است بینظمیهای بیشماری در کشور اتفاق نیفتد. همینکه فساد برقرار شد این امر هیچگونه کینه و نفرتی بین افراد رذل و شریر ایجاد نمی‌کند و برعکس، آنان را با رشته‌های، دوستی صمیمانه متحد می‌سازد. زیرا آنها که کشور را بر باد می‌دهند با هماهنگی کار می‌کنند و از یکدیگر متقابلا حمایت می‌نمایند. این افراد مرتبا به تبهکاری ادامه می‌دهند تا زمانی که شخصیتی بزرگ برخیزد و آنان را سرکوب نماید و سلطه خود را بر مردم مستقر سازد. چنین شخصیتی مورد تحسین و تمجید قرار می‌گیرد و این تشویق و تحسین او را به یک سلطان مستبد مبدل می‌کند. از اینجا باز معلوم می‌شود که حکومت سلطنتی از تمام حکومتها بهتر است. ولی در خاتمه، برای آنکه در یک جمله حق مطلب را ادا کنم، از شما سؤال می‌کنم: آزادی ما از کجا آمده است؟ این آزادی را از چه‌کسی گرفته‌ایم؟

از مردم، از اولیگارشی، یا از سلطان؟ بنابراین چون صحیح است که فرد واحد ما را از اسارت نجات داده، به عقیده من باید حکومت فرد واحد را بپذیریم. بعلاوه ما نباید قوانین کشور را هنگامی که این قوانین خردمندانه است، لگدمال کنیم.

این کاری است خطرناک.

به این ترتیب سه نظر پیشنهاد شد و نظر داریوش از طرف چهار نفر دیگر که تاکنون اظهاری نکرده بودند، تصویب شد. همچنین تصمیم گرفتند آنکه اسبش در طلوع خورشید زودتر شیهه بکشد، به پادشاهی برگزیده خواهد شد.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 412

ولی اوتانوس که از استقرار رژیم دموکراتیک مأیوس شده بود، از آزمایش بخت خود صرفنظر کرد، بشرط آنکه هریک از 6 نفر دیگر که به پادشاهی برگزیده می‌شود، به وی و تمام اعضای خانواده‌اش آزادی کامل اعطا نماید. داریوش به پادشاهی رسید، و به بهانه‌ای هریکی از هفت نجیب‌زاده را که از یاران سابق او بودند، تسلیم مرگ نمود تا حکومت مطلقه خود را ثابت نماید. «57»

بااینحال اگر به گفته‌های هرودت اعتماد کنیم باید قبول کنیم که در دوره هخامنشی سلاطین در موارد بحرانی مجلس مشاوره‌ای از اشراف و رؤسای قبایل تشکیل می‌دادند و راجع به امور مهم با آنها مشورت می‌کردند.

همو در جای دیگر می‌نویسد که کمبوجیه عشق شدیدی به یکی از خواهران خود احساس کرد. چون ازدواج با خواهر، معمول نبود قضات شاهی را دعوت کرد و نظر همه آنها را پرسید. قضات پس از مشاوره و مطالعه گفتند: «هیچ قانونی نیست که برادری را در زناشویی با خواهرش مجاز گرداند، اما قانون دیگری هست که به پادشاه حق می‌دهد هرچه دلخواه اوست بکند.» این جمله بهترین دلیل اختیارات نامحدود شاه است.

در کتاب ایران اقتصادی به نقل از جلد سوم تاریخ هرودت نوشته شده که: «بنادر یونانی که یک چند تحت تسلط ایران درآمد، غالبا توسط مستبدین اداره و رهبری می‌شد.

پس از شورش مردم در عهد داریوش، «مرداینوس» مستبدین یونانی را معزول و به مردم اجازه داد که سرزمین خود را با اصول جمهوریت اداره کنند و این سیاست درخشان شاهنشاه هخامنشی، موجب اعجاب مورخین گردید.» «58» هرودت دراین‌باره می‌نویسد:

«آنهایی که وجود عقیده دموکراسی را در بزرگانی مانند اوتانوس تردید دارند، آیا درباره این اقدام مرداینوس چه خواهند گفت؟» «59»

در کتب مذهبی قدیم ایران نیز همواره سلاطین به اجرای حق و عدالت دعوت شده‌اند. مثلا در دانای مینوگ خرد، پاسخ چهارده نوشته شده: «آن حکمران و پادشاهی، راست و درست است که در آبادی کشور کوشیده و بینوایان را آرامش و آسایش بخشد و آیین راست برپا دارد و بیداد و ستم را از خود و ملت خود دور سازد.» همچنین در پاسخ پانزده نوشته شده:

«یک دهخدای عادل و درستکار بهتر است از پادشاه ظالم یک مملکت.» زردشت در تعلیمات خود مردم را به مبارزه با سلاطین بیدادگر دعوت می‌کند و کسانی را که با ستمگران همکاری می‌کنند، مذمت می‌نماید. در یسنا 41 فقره 2 نوشته شده: «ای اهورامزدا بشود که ما جاودان از کشور نیک تو بهره‌مند شویم؛ بشود که شهریار نیک در هردو جهان چه مرد و چه زن به ما سلطنت کند. تو ای درمیان موجودات، خوبترین!» «60»

با این حال، سلاطین هخامنشی غیر از کورش برای حفظ مقام و موقعیت خود معمولا

---

(57). تاریخ هرودت، ج 3، ترجمه، دکتر محمد حسین تمدن.

(58). رحیمزاده صفوی، ایران اقتصادی.

(59). تاریخ هرودت، ج 3، پیشین.

(60). یشتها، گزارش ابراهیم پورداود، ج 1، ص 127.

شدت عمل نشان می‌دادند؛ چنانکه داریوش در آغاز کار برای فرونشاندن جنبشهای استقلال- طلبانه، مخالفین خود را بشدت سرکوب کرد؛ ازجمله پس‌ازآنکه بر شهر بابل دست یافت، برای عبرت مردم سه هزار تن از بزرگان را به دار آویخت. ولی وی، که شاهی مدبر و کاردان بود، همینکه دست مخالفان را کوتاه کرد دریافت، که ملت مخدوم نسبت به توده‌های مغلوب سخت در اقلیت است و باید سیاستی عاقلانه در پیش گرفت و کلیه ملل تابعه را در حفظ زبان و آداب و سنن و اقامه مراسم مذهبی و اداره مؤسسات اقتصادی و هنری آزاد گذاشت.

افلاطون در رساله قوانین خود راجع به طرز حکومت در ایران عهد هخامنشی مطالب جالبی نوشته که قسمتهایی از آن را نقل می‌کنیم؛ می‌گوید: «دو نوع حکومت وجود دارد یکی از آن دو، حکومت فردی و دیگری حکومت مردم (دموکراسی) است. مهمترین نوع اول را ایرانیان دارند و بهترین نوع دوم را ما یونانیها دارا می‌باشیم. تقریبا تمام انواع دیگر حکومت شاخه‌های این دو است. اما اگر بخواهیم آزادی و دوستی و خردمندی در کشور استوار باشد باید هریک از این دو را تا حدی دوست داشته باشیم. ادعای من این است که هیچ شهری را خوب نمی‌توان اداره کرد، مگر آنکه حکومت آن ترکیبی از این دو باشد.

حکومت فرد و حکومت مردم هریک بتنهایی از راه عدل منحرف شده‌اند ... روزگاری اساس حکومت ایران و آتن نیز بر عدل بود اما امروز در این حکومتها عدل کمتر است. آیا می‌خواهید دلیل آن را بدانید؟ زمانی حکومت ایران حدفاصل میان افسارگسیختگی و بردگی بود. هنگام پادشاهی کورش ایرانیان آزادی داشتند و همه مردان آزاد بودند و سرور و فرمانروای بسیاری از مردمان دیگر نیز بودند. فرمانروایان، رعایای خود را در

آزادی سهیم کرده بودند، چون سربازان و سرداران همه را به یک چشم می‌دیدند و با همه به برابری رفتار می‌کردند. سربازان در موقع خطر آماده جانفشانی بودند و در جنگ با جان می‌کوشیدند. اگر درمیان ایرانیان مرد خردمندی بود که می‌توانست اندرزی بدهد که مردمان را سودمند باشد، چنان می‌کردند که همه مردم از خردمندی او استفاده کنند. پادشاه بر کسی حسد نمی‌ورزید، اما به همه آزادی می‌داد تا آنچه می‌خواهند بگویند و آن‌کس را که اندرز بهتر می‌داد و رأی بهتر می‌نمود گرامیتر می‌داشت. این بود که کشور از هرلحاظ پیشرفت کرد و بزرگ شد، زیرا افراد آزادی داشتند و درمیان آنان محبت بود و نسبت به‌هم احساس دوستی و خویشاوندی می‌کردند. اما چه شد که از این نعمت هنگام پادشاهی کمبوجیه محروم شدند و دوباره زیر فرمانروایی داریوش آن را به دست آوردند. آیا می‌خواهید بدانید؟ عقیده من این است که کورش هرچند سردار خوبی بود ولی به تربیت فرزندان خود کم توجه کرد و به کارهای خانواده خود نپرداخت زیرا کورش از ابتدای جوانی سرباز بود و ناچار تربیت فرزندان خود را به زنان واگذاشت و آنان فرزندانش را در ناز و نعمت پروردند و به این شاهزادگان آموختند که چون فرزندان شاهند آنچه را که برای خوشبختی لازم است دارا هستند. این بود که خودخواه و خودسر بار آمدند و اجازه نمی‌دادند کسی برخلاف رأی آنان چیزی بگوید و همه معاشران خود را وادار کردند که جز تحسین و تملق و چاپلوسی چیز دیگری نگویند.

آری این، روش تربیت شاهزادگان بود. تربیتی بود که زنان، بخصوص شهبانوان تازه-

ثروت اندوخته به آنان داده بودند؛ زیرا مردان با جنگها و خطرها روبرو بودند و فرصت تربیت فرزندان را نداشتند.

کورش توجه نکرد که فرزندان او به نوعی دیگربار آمده‌اند و بدان سبب که از نعمت شاهزادگی بهره‌ور بودند به شیوه «مادی» نه به شیوه «پارسی» تربیت شده بودند؛ و مادیها فرزندان خود را توسط زنان و خواجه‌سرایان تربیت می‌کردند. این بود که وقتی که کورش درگذشت، پسران او که با عیش‌ونوش و لذت‌پرستی بارآمده بودند، اول یک برادر، برادر دیگر را بکشت و قاتل نیز خود در اثر افراط در خوشگذرانی و شراب‌نوشی و سفاکی پادشاهی را از دست بداد. این بود سرنوشت حزین کمبوجیه پسر کورش.

شاهنشاهی بار دیگر توسط داریوش و هفت سردار به پارسیان بازگشت.

پدران این شاهزادگان گله‌های بزرگ از گاو و گوسفند و دیگر حیوانات در اختیار داشتند و مردمان نیز زیر فرمان آنان بودند، اما توجه نکردند فرزندانی که اینهمه ثروت و نعمت به آنان خواهند داد، تربیتی را که خود ایشان یافته بودند دارا شده‌اند یا نه، و خوی ایرانی کسب کرده‌اند یا نه؟ ایرانیان فرزندان زمین سخت و ناهموارند و زمین سخت و ناهموار، مادر درشتی و سختی است و نژادی نیرومند و توانا می‌پرورد که می‌تواند در زیر آسمان زندگی کند و بی‌خواب و خورش روزها به سر برد و با دشمنان مردانه بجنگد. نباید فراموش کرد که داریوش فرزند شاه نبوده و نازپرورده بار نیامده بود.

وقتی به تخت نشست، چون یکی از هفت سردار بود کشور را به هفت بخش تقسیم کرد و هنوز آثار تقسیمات او بجاست. داریوش قوانینی وضع کرد بدان منظور که مساوات را میان همه افراد برقرار کند. در قوانین خود به آنچه کورش به مردم وعده داده بود صورت عمل بخشید. بدین ترتیب، میان افراد ایرانی حس برابری و دوستی و همبستگی ایجاد کرد و با بخشندگی خود مردمان را خوشدل ساخت. این بود که لشکریان او با شعف و طیب خاطر

کشورهایی را که در قلمرو کورش نبود، برایش به دست آوردند. اما خشایارشا که جانشین داریوش شد چنانکه وصف کردم، بار آمده بود و شاهزاده‌ای نازپرورده بود.

آیا حق نداریم به داریوش خطاب کنیم و بگوییم: «ای داریوش چگونه پسندیدی که فرزند تو بدانگونه بارآید که فرزند کورش بارآمده بود. چه شد که خطای کورش را ندیدی؟»

خشایارشا، که پرورده همان زینت شاهزادگان بود، به همان سرنوشت دچار شد که کمبوجیه. از آن زمان تاکنون واقعا درمیان ایرانیان شاه بزرگی پیدا نشده است، هرچند همه شاهان خود را بزرگ می‌خواندند.

انحطاط آنان به تصادف و سرنوشت مربوط نیست. اعتقاد من این است که انحطاط شاهنشاهی آنان در اثر تربیتی است که نصیب شاهزادگان و پسران توانگران است، زیرا هیچکس از کودک و مرد، از جوان و پیر، نمی‌تواند صاحب فضائلی شود که لازمه بزرگی است، اگر تربیت او بدانگونه باشد که وصف کردم. این است آنچه معتقدم قانونگزار باید در نظر گیرد و ما یونانیها باید در نظر گیریم.

ایرانیان روزبه‌روز بدتر شدند و به سوی زوال رفتند، و علت انحطاط آنان این بود که

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 415

آزادی فردی را پایمال کردند و ستمگری و خودسری را در مردمان فرمانروا ساختند و چون چنین کردند درمیان مردمان حس برابری و همبستگی و دوستی را تباه ساختند.»
«61»

هگل ارزش معنوی هخامنشیان را در هوشیاری تاریخی و پیام آزادی ملل و رسالت جهانی آن می‌بیند. از این نظر ایرانیان را نخستین ملت تاریخی می‌داند و تأسیس سلسله هخامنشی را نقطه شروع تاریخ جهانی می‌شمارد. می‌نویسد: «شاهنشاهی هخامنشی دولتی بود امپراتوری به مفهوم جدید آن ... مرکب از دولتهای گوناگون، اما هرکدام از آنها فردیت خود را از نظر بنیادهای سیاسی و سنن و نوامیس خویش محفوظ داشتند. همانطور که نور روشنی می‌بخشد و به هرچیز حیات مخصوص می‌دهد، فروغ شاهنشاهی ایران نیز بر ملل عدیده گسترده بود، و هریک شخصیت حاصل خود را نگاهداشته ... و آن ترکیبی بود از اقوام مختلف که همگی آزاد می‌زیستند.» «62»

برتری دموکراسی

به قول ویل دورانت:

... پس از همه قیاسها باید گفت که دموکراسی من حیث المجموع از هرشکل دیگر حکومت، تاکنون، متضمن زیان کمتر و سود بیشتر بوده است.

دموکراسی در زندگی انسان رغبت و مرافقتی به وجود آورد که از عیوب و خطرات آن بسیار مهمتر بود. به اندیشه و علم و کار آزادی داد و موجبات رشد و فعالیت آنها را فراهم کرد. دیوار امتیازات و طبقات را درهم فروریخت و در هر نسل و در هرمکان و مقام به استعدادها مجال بالیدن و رشد و کمال داد.

آتن و روم در پرتو دموکراسی خلاقترین شهرها در طول تاریخ شدند ...

امروز دموکراسی با عزمی راسخ هم خود را موقوف به گسترش تعلیم و تربیت و تطویل دوره آن و تأمین بهداشت عمومی کرده است. اگر فرصت برخورداری یکسان از تعلیم و تربیت برای همگان فراهم شود، دموکراسی واقعی و بحق خواهد بود؛ زیرا که در ورای شعارهای ظاهری آن، حقیقت اصلی این است که گرچه افراد انسان نمی‌توانند همه باهم برابر باشند، می‌توان دستیابی آنان را به تعلیم و تربیت و فرصتهای زندگی از آنچه هست بیشتر و حتی المقدور برابر کرد. حق انسان منصب و قدرت نیست، اما حق او هست که برای رسیدن بدانها از هرراه که به استعداد و شایستگی او مجال پرورش و آزمایش می‌دهد، گام بردارد.

حق عطیه‌ای از جانب خداوند یا طبیعت نیست بلکه امتیازی است که اگر به فرد داده شود به خیر و صلاح جمع است ... «63»

گزنفون مکرر در کورش‌نامه از روش دموکراتیک و سیاست آزادمنشانه کورش یاد می‌کند.

ازجمله وی در فصل پنجم خطاب به دوستان و همرزمان خود می‌گوید:

---

(61). افلاطون، قوانین، ترجمه دکتر محمود صناعی (مجله سخن، ص 1281).

(62). مأخوذ از: هگل، فلسفه تاریخ، به نقل از: فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص 154.

(63). درسهای تاریخ، پیشین. ص 116.

امروز که ما در بزرگترین نبردها فائق آمده‌ایم، من در اتخاذ روشی که مایه سعادت و رفاه اقوامی که ما ملزم به حفظ و نگهبانی آنان هستیم، هنوز مرددم. خواستم عقیده هریک از شما را به گوش خود بشنوم و از آنچه بیشتر مقرون به صلاح و خیر عام است، پیروی کنم تا مایه خرسندی و سعادت جملگی باشد ... «64»

در جای دیگر گزنفون از قول کورش می‌نویسد که غالب اشخاص تصور می‌کنند تفاوت اصلی بین زمامداران و رعایا این است که: «... زمامداران امور باید بهتر بخورند و صندوقهایشان پر از طلا باشد و بیش از دیگران بخوابند و روی‌هم‌رفته کمتر از مرئوسین زحمت بکشند و رنج ببرند و حال آنکه به نظر من ... تفاوت اصلی در اصابت نظر و پیش‌بینی امور و عشق به کار کردن است ...» «65»

هرودت، پدر تاریخ، برای آنکه ارزش تقوی و شرافتمندی را به پادشاهان و زمامداران جهان بیاموزد از قول سولون و کرزوس مطالبی می‌نویسد که هرچند ارزش تاریخی ندارد از لحاظ اخلاقی بسیار آموزنده است. هرودت می‌نویسد:

سولون پس از سیاحت و گردش در مصر به سارد نزد کرزوس رفت. او برای آنکه عظمت و توانگری خود را به سولون نشان دهد، دستور می‌دهد که او را درمیان گنجینه‌ها و خزائن فراوان خود گردش دهند؛ سپس خطاب به او چنین می‌گوید: «ای میهمان آتنی من، شهرت عقل و درایت و سیاحتها و جهانگردیهای تو به گوش ما نیز رسیده است ... آیا تاکنون کسی را می‌شناسی که خوشبخت‌ترین موجود جهان باشد.» کرزوس از آن جهت این سؤال را مطرح کرد که خود را خوشبخت‌ترین موجود جهان می‌دانست. «66»

ولی سولون صادقانه یکی از اهالی آتن به نام تلوس «67» را که فرزندانی لایق تربیت کرده و در جنگی، دشمن را به عقب رانده بود و خود با سربلندی کشته شده بود و مردم او را با احترام و تشریفات خاص در همان محل دفن کرده بودند، خوشبخت‌ترین مردم به‌شمار آورد.

کرزوس بار دیگر از دومین مرد خوشبخت جهان پرسید، به این امید که شاید سولون او را دومین مرد سعید جهان به‌شمار آورد، ولی این‌بار نیز سولون دو جوانی را که از برکت نیروی جسمانی به کسب افتخار نایل آمده و جان خود را در این راه از کف داده بودند، خوشبخت- ترین مردم معرفی می کند.

ارزش آزادی

«آنچه از مدارک تاریخی برمی‌آید، یونانیان بیش از ایرانیان برای حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی خود احترام قائل بودند. وقتی شهربان ایرانی از جلال و شکوه دربار خشایارشا برای دو نفر از اسپارتیها سخن می گوید، یکی از آنان به سرباز پارسی چنین می گوید: «تو اسارت را تحمل کرده‌ای ولی هرگز طعم

---

(64). کورش‌نامه، پیشین، ص 266.

(65). همان، ص 37.

(66). تاریخ هرودت، پیشین، ج 1، ص 85 به بعد.

(67).Tellos

آزادی را نچشیده‌ای و هنوز نمی‌دانی که آزادی تلخ است یا شیرین، اگر مزه آن را چشیده بودی امروز به ما توصیه نمی‌کردی که با نیزه به دفاع از آن بپردازیم، بلکه سفارش می‌کردی که حتی با تبر از آن دفاع کنیم.» «68»

دکتر گیرشمن انتظارات شاهنشاه را از ملل تابع و در معنی طرز حکومت پادشاهان هخامنشی را در یک عبارت بیان می‌کند: «... آنچه که پادشاه مقتدر از ملل خواستار بود، زیستن برای او، کار کردن برای او، و انجام دادن کوچکترین خواهشهای او و مردن برای او بود.» «69» با این‌حال و باوجود فقدان احزاب و اجتماعات و نبودن دموکراسی، گاه‌وبیگاه در منابع تاریخی جملاتی که منعکس کننده افکار عمومی است به چشم می‌خورد. هرودت می- گوید: «ایرانیان کورش را که مردی خیرخواه و بشردوست بود پدر، و داریوش را که مردی منظم و حسابگر و واضع مالیات در سراسر امپراتوری بود کاسب و تاجر، و کمبوجیه را به علت ستمگریهایی که کرده بود، مستبد می‌خواندند.» از این جمله کوتاه هرودت پیداست که باوجود استبداد مطلق سلاطین و مراقبت مأمورین مخفی، توده مردم‌خواه در بازارها و مراکز اقتصادی و خواه در آتشگاهها و محافل مذهبی، در پیرامون مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کشور و طرز کار و روش سلاطین و مأمورین حکومتی با یکدیگر گفتگو، و به نحوی عادلانه داوری می‌کردند و از زمامداران خیرخواه به نیکی و از رجال ستمگر به بدی یاد می‌کردند.

طرز اداره کشورها

به گفته هرودت، داریوش شاهنشاهی بزرگ خود را به 20 استان یا ایالت تقسیم کرد و در رأس آنها بیست شهربان یا استاندار قرار داد.

این صاحبمنصبان بزرگ، که جملگی از بستگان شاه یا افراد خاندانهای بزرگ بودند، مستقیما در مقابل شاه مسؤولیت داشتند.

برای جلوگیری از مخالفتها و شورشهای احتمالی در حوزه قدرت هرشهربان، فرماندهی برای کل قوای مقیم آن استان انتخاب نمود که او نیز مسؤول شخص شاه بود. علاوه‌براین، مأمور عالیرتبه‌ای برای هراستان جهت اخذ عوارض و تحصیل مالیات گسیل داشت. کلیه ممالک و مناطق تابعه شاهنشاهی مکلف بودند سالیانه مبلغی به خزانه تسلیم کنند که جمع آن به 14560 تالان نقره بالغ می‌شد که قریب ثلث آن بایستی از ناحیه هند تأدیه شود. دیون با فلزات گرانبها تسلیم می‌شد. هر استان مقداری هدایای جنسی از قبیل مواد خوراکی، اسب، دواب برای معیشت دربار که هزاران عضو داشت و برای تأمین معیشت سربازان هراستان تسلیم می‌کرد. هر شهربان دبیری داشت که ضمن مراقبت اعمال او، رابط بین وی و حکومت مرکزی بود. علاوه‌براین، مفتشانی که به عنوان «گوشهای شاه» نامیده می‌شدند، در ایالات مختلف گردش کرده و ناگهان خود را به مسؤولین امر نشان داده و به بازرسی اعمال آنها می- پرداختند و درصورتی‌که مقتضی می‌دیدند از نیروی سپاهیان استفاده می‌کردند. گاهی استاندار بدون محاکمه معزول می‌شد، و گاهی بدون سروصدا خدمتگزاران خود استاندار به فرمان شاه به او زهر می‌خوراندند و کارش را می‌ساختند.

---

(68). تاریخ هرودت، پیشین، ج 7، بند 125.

(69). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 159.

در زیردست استاندار و امین خصوصی شاه، گروه فراوانی نویسندگان بودند که امور اداری مملکتی را انجام می‌دادند؛ و این نویسندگان و مأمورین اداری با تغییر استاندار و حتی با تغییر شاه به کار خود ادامه می‌دادند. چه، شاه فانی ولی کاغذبازی دولتی جاودانی بود.

کارمندان اداری استانها از خزانه شاهی حقوق نمی‌گرفتند بلکه از استانی که در آن مشغول کار بودند حقوقهای گزافی دریافت می‌داشتند. غیر از مالیاتهای نقدی و جنسی، هراستان مکلف بود کالای مورد نیاز شاه را تهیه و تسلیم کند؛ مثلا مردم مصر غله‌ای که برای خوراک سالانه 120 هزار نفر لازم بود می‌فرستادند، و اهالی ماد دویست هزار گوسفند، و ارامنه 30 هزار کره اسب، و بابلیان 500 غلام اخته کرده تقدیم می‌داشتند. خزانه ایران به حدی غنی بود که اسکندر چون بر خزانه دست یافت، مبلغی معادل 180 تالنت، معادل 21 میلیارد ریال به دست آورد. به عقیده ویل دورانت: «این دستگاه شایسته‌ترین تجربه در سازمان حکومت امپراتوری است که خاورمیانه پیش از پیدایش امپراتوری رم شاهد آن بوده است. با اینکه بار مالیات بر دوش مردم بسیار سنگین بود حسن تدبیر اداره‌کنندگان و نظم و امنیتی که در سراسر شاهنشاهی سایه افکنده بود از تلخی بار مالیات می‌کاست. ملتهای متمدن نظیر بابل، فنیقیه و فلسطین که هریک زبان و قوانین و عادات و اخلاق و دین و سکه رایج مخصوص به خود داشتند، چون کمابیش از نعمت آزادی برخوردار بودند، از این وضع خرسند بودند و بیم آن داشتند که اگر کار به دست سرداران و تحصیلداران بومی بیفتد، بیش از مأمورین ایرانی بیرحمی و بهره‌کشی کنند.» «70» دکتر لمبتون «71» راجع به سازمان سیاسی عهد هخامنشی چنین می‌نویسد:

نخستین شاهنشاهی ایرانیان، یعنی هخامنشیان، که در حدود 550 ق. م. بر روی بقایای امپراتوریهای قدیم (یعنی امپراتوریهایی که مرکز آنها بین النهرین بود) پدید آمد، دست‌کم از بعضی روشهای فئودالی و ملوک الطوایفی آن ممالک پیروی کرد و شهرستانهایی که مرکز امپراتوریهای قدیم بود، پس از غلبه ایرانیان تا حدی سنن و آداب و عادات خود را حفظ کردند. در ضمن، همینکه حکام ولایات، جانشین رؤسای قبایل شدند، شاهنشاه ایران به صورت رئیس مملکت تجلی کرد و شهربانان، یعنی حکام محلی، جانشین رؤسای قبایل شدند. شهربان رئیس دستگاه اداری شهرستان خود بود، وی به جمع خراج و نظارت در کار مأموران محلی و عشایر و شهرهای تابع خویش می‌پرداخت و بزرگترین قاضی ولایت به‌شمار می‌رفت. وی مسؤول امنیت راهها بود و می‌بایست راهزنان و گردنکشان را سرکوب کند. شورایی از ایرانیان، که در آن عناصر محلی نیز حق شرکت داشتند، شهربان را در اداره امور یاری می‌کردند و یکی از منشیان دستگاه سلطنت و هیأتی که از طرف پادشاه اعزام می‌شدند در امور شورا نظارت داشتند. فرمان راندن بر قوای دائمی نظامی شهرستان و اداره کردن دژهای آن، خارج از حیطه قدرت شهربان

---

(70). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 536.

(71).Ann K .S .Lambton

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 419

بود و افسرانی که از طرف شاه تعیین می‌شدند بر سپاهیان و دژها فرمان می‌راندند.

با اینهمه شهربان اجازه داشت که قوای معینی در اختیار خود داشته باشد. مالیاتی که مردم می‌پرداختند نقدی و جنسی بود. هر فرد ایرانی که قادر به حمل سلاح بود مکلف بود که به شاه خدمت کند. عمده مالکان، سواره، و دیگران، پیاده در لشکر شاه خدمت می‌کردند. مردمان مستطیعی که شخصا حاجت به کشت زمین نداشتند، موظف بودند که هرچه بیشتر در دربار حضور یابند. اگر این نوع کسان دارای فرزندانی شایسته بودند به آنان مناصب عالی می‌دادند و غالبا به عنوان پاداش زمین می‌بخشیدند. ازاین‌گذشته پیوسته عده‌ای از ایرانیان را به ولایات می‌فرستادند تا در آنجا اقامت کنند و بدین منظور به آنان زمین عطا می‌کردند. این مهاجران، هسته اصلی قوای نظامی شهرستانها و همچنین شورای ایرانیان، که بدان اشاره شد، و خاندان شهربانان را تشکیل می‌دادند. اثرات این جنبش مهاجرت، که یکی از خصایص بارز تشکیلات دولت هخامنشی بود، این بود که مبانی قدرت خانواده‌های بزرگ را استوارتر کرد؛ و باید دانست که هخامنشیان به اتکای این خانواده‌ها روی کار آمده بودند. هخامنشیان پیش از روی کار آمدن از مردم فارس کسب قدرت کردند، اما پس از تشکیل سلطنت، سرچشمه قدرت آنان عبارت از املاک وسیعی شد که در سراسر امپراتوری هخامنشی وجود داشت.

با زوال شاهنشاهی هخامنشی، شهربانان عملا از استقلال برخوردار شدند؛ خاصه پس‌ازآنکه برخلاف قاعده اصلی چنین مرسوم شد که آنان را به سپهسالاری شهرستان خود نیز بگمارند. ظاهرا اسکندر که داریوش سوم را در 330 پیش از میلاد برانداخت و همچنین سلوکیها، آداب و سنن اصلی هخامنشی را ادامه دادند ...» «72»

تمام سلاطین خاندان هخامنشی از روش عاقلانه کورش و داریوش پیروی نکردند بلکه در ناز و نعمت و فساد و خودخواهی فرورفتند. امستد، ضمن توصیف زندگی مکابیزوس، می‌نویسد:

این مرد از روی خیرخواهی اردشیر را از چنگ یک شیر حمله‌ور رها ساخت، ولی اردشیر به‌جای سپاسگزاری گفت: «هیچ زیردستی نمی‌تواند حیوانی را پیش سرورش بکشد؛ کیفر چنین کاری مرگ است.» و فرمان داد که خطاکار را سر ببرند، ولی بانوان درباری به یاری او آمدند و این فرمان به تبعید در کورته در خلیج فارس تخفیف یافت و «ارتوکسارس» برای آنکه دلیری کرد و از مکابیزوس جانبداری کرد به ارمنستان تبعید شد:

ریچاردن فرای می‌نویسد:

پادشاه در ایران باستان نیز، مانند دیگر مردم هند و اروپایی، از یک خاندان خاصی که فره ایزدی داشت برگزیده می‌شد. پادشاه را مردم یا در بیشتر

---

(72). لمبتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، ص 52 تا 54.

موارد، جنگاوران برمی‌گزیدند. در ایران هخامنشی، پادشاه، شاه بسیاری از شاهان بود، وجود او مقدس و نژادش از خدایان بود ... او همچون هیربد، قربانی‌کننده و شرکت‌کننده عمده جشن نوروز بود و دستیاران دینی و تشکیلاتی بسیار داشت، روز تاجگذاری پادشاه، روز میلادش بود ... «73»

پروکوپ «74» می‌نویسد: «قاعده و رسم ایرانیان این بود که هرگز کسی را از طبقات عامه به سلطنت انتخاب نمی‌کردند جز آنگاه که خانواده شاهی یکباره منقرض شده باشد.» «75»

«راولینسن» محقق انگلیسی قرن نوزدهم، خصوصیات اخلاقی چهار تن از سلاطین هخامنشی را از قول هرودت چنین می‌نویسد:

صورتهای مختلف سیرت و اخلاق شرقی هرگز به این خوبی که هرودت از چهار تن اولین پادشاهان هخامنشی بیان نموده توصیف نشده است. کورش شخصی بود ساده، سخت، سردسته کوهستانیها، دارای حس جاه‌طلبی بسیار، با نبوغ عالی نظامی که چون بر وسعت امپراتوریش می‌افزود، به همان نسبت هم شاهنشاهی مهربان و پدری رئوف و خوشرفتار و با ذوق و با ملت خود مأنوس بود. کمبوجیه اولین نمونه پادشاهان ظالم شرقی است که قدرت فراوان و بسیاری از هنرهای پدرش را ارث برده بود، ولی بواسطه عواملی که در تولد و تربیت او اثر نمودند فاسد شده بود؛ تندخو، بیتاب، و عاجز از کف نفس، و هنگام روبرو شدن با مخالفت دیگران خشمگین و نه فقط سنگدل بلکه درنده‌خو بود. داریوش که نمونه بهترین شاهان شرقی است؛ دلیر، باهوش، زیرک و در فن جنگ و صلح هنرمند، مؤسس و استوارکننده و وسعت‌دهنده امپراتوری، وجودی خوشقلب، مهربان و علاقه‌مند جدی دوستان خود، خوشرفتار و حتی نسبت به دشمنان مقهور خود، نرم و باکرامت بود و فقط در مواردی که مصالح امپراتوری اقتضا داشت و لازم بود که رفتارش سرمشق باشد، سختگیر بود. خشایارشا پادشاه ستمگر، از زمره پادشاهان درجه دوم، کم‌قدر، ناتوان، طفل‌وار، بیرحم، خودخواه، سست‌عنصر، کمرو، شهوت‌پرست و تجمل‌دوست که به آسانی تحت نفوذ درباریان و زنان قرار می‌گرفت؛ بعلاوه لاف‌زن و فاقد هرقسم مزایای

اخلاقی بود. فقط گاهی برای ظاهرسازی در موقعی که چیزی احساساتش را برنمی‌انگیخت به کار کریمانه‌ای دست می‌زد. «76»

بطوری که گزنفون نوشته، کورش در طی یکی از سخنرانیها روش سیاسی و راه و رسم مملکتداری را برای رفقای خود تشریح می کند:

یاران و متحدین من ... ما امروز صاحب کشوری بزرگ و سرزمینهای حاصلخیز

---

(73). میراث باستانی ایران، پیشین، ص 155.

(74).Prokop

(75). پروکوپیوس، جنگهای ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی.

(76). تاریخ هرودت، ج 1، پیشین، ص 23.

عظیمی هستیم. کشاورزان متعدد در هرگوشه به کار خود مشغولند و احتیاجات ما را تأمین می کنند ... باید مطلقا از انهدام و نابود کردن مال و غنایم خودداری کنید و آنچه لازمه مروت و رأفت است در حق مغلوبین رعایت کنید. اما تکلیف و وظیفه‌ای که از امروز بر عهده عموم ماست این است که از تن‌پروری و کاهلی بپرهیزیم ... این اشخاص که امروز مغلوب و در دست شما اسیرند، کار کردن و زحمت کشیدن را عارونگ می‌دانستند ... اگر ما رفتارشان را برای خود سرمشق و نمونه بگیریم ... اسیر کسانی خواهیم شد که سعی و کوشش و کار و زحمت را پیشه خود قرار می‌دهند ... دست یافتن به سرزمینهای بزرگ

و ایجاد شاهنشاهی عظیم البته کار خطیری است، اما از آن بزرگتر و مهمتر، حفاظت و اداره آنهاست ...

نگهداری آنچه در میدان کارزار به دست‌آمده است جز با تدبیر و کیاست و حفظ اعتدال و کوشش مداوم میسر نخواهد شد ... ما باید در سرما و گرما، در خوراک و پوشاک، در خستگی و راحتی با اسیران و زیردستان خود شریک و سهیم باشیم.

این را بدانید که آدمی اگر از نعمت محروم بماند، بسیار خوشبخت‌تر است تا اینکه به نعمت برسد و از راه غفلت آن را از دست بدهد ... «77»

گزنفون در کتاب هشتم می‌نویسد:

کورش براین عقیده بود که مادام که خود نمونه‌ای از تقوا و پایداری و نیکی نباشد متابعین در وظایف خود، آن مراقبت و کوشش را که لازمه حسن اداره امور است به کار نخواهند برد و در نتیجه کارها مهمل خواهد ماند. یگانه راه تشویق زیردستان به نیکی و خیر، آن است که روش سلوک آنکس که در رأس دیگران قرار دارد نمونه‌ای از نیکی و زیبایی باشد ... یک شهریار نیک‌سیرت و عادل، قانون متحرک و مترقی و سرمشق کاملی است که خوب و بد همه‌چیز را می‌بیند و نیک را پاداش نیک و بد را به مجازات می‌رساند ... کورش عفاف و حرمت را به- منتها درجه رعایت می کرد. هیچگاه سخن ناشایسته به احدی از زیردستان نمی- گفت و پرده‌دری نمی کرد، و معتقد بود که حرمت نهادن به دیگران بر عزت و شرافت شخصی می‌افزاید. «78»

ولی این سیاست عاقلانه پس از دوره داریوش رو به تغییر نهاد.

بعضی از سلاطین هخامنشی، مانند حکومتهای امپریالیستی عصر حاضر، برای اجرای مقاصد سیاسی خود تنها به زور متوسل نمی‌شدند بلکه به کمک طلا و از راه جاسوسی مقاصد خود را عملی و در صف دشمنان رخنه می‌کردند. به قول ویل دورانت، تارگلیا «79» که ماتاهاری (جاسوسه آلمانی در جنگ جهانی اول) عصر خویش است، برای ایرانیان جاسوسی می‌کرد و هرشب با تعداد زیادی از سرداران و سیاستمداران آتنی همبستر می‌شد. بطوری که پلوتارک

---

(77). کورش‌نامه، پیشین، ص 270 به بعد.

(78). همان، ص 279 به بعد.

(79).Thargelia

نوشته است، گاه سلاطین ایران با پرداخت رشوه و تطمیع شخصیتهای سیاسی، بر مشکلات فائق می‌آمدند؛ چنانکه اردشیر برای اجرای برنامه‌های سیاسی خود بوسیله عمال خویش در یونان مقرریها و هدایای هنگفتی در اختیار رجال سیاسی و ازجمله دموستن «80» قرار می‌داد و به کمک طلا جنگهای داخلی را در یونان دامن می‌زد. پلوتارک ضمن توصیف زندگی دموستن می‌نویسد:

شهرت و نفوذ او به اندازه‌ای بلند و عالملگیر شده بود که حتی به دربار پادشاه بزرگ ایران راه یافته بود. پادشاه به مأموران و حکام خود دستور داده بود که با او با حرمت رفتار، و سعی کنند با هدایا و تحف، دل او را بیش از سایر زعما و کارگردانان یونان به دست

آورند؛ چه به عقیده پادشاه، او تنها کسی بود که می‌توانست فیلیپ را سرگرم کارهای داخلی یونان و در نتیجه تضعیف کند. این مطلب بعدها از روی نوشته‌های خود دموستن در شهر «ساردیس» به دست اسکندر کشف شد و در سایر نامه‌ها مبالغ خطیری که از طرف دربار یا دیگر مأمورین پادشاه به عنوان دموستن فرستاده شده بود، معلوم شد ... «81»

سیاست مذهبی

کورش و داریوش، برای آنکه بنیان حکومت و فرمانروایی خود را در کشورهای مفتوحه دوام و قوام بخشند، نسبت به ادیان و مذاهب ملل مختلف، روش عاقلانه و ارفاق‌آمیز پیش گرفتند. قبل از این دو شهریار خردمند و مال‌اندیش، اکثر کشورگشایان دنیای کهن یعنی عیلامیها، بابلیها، و آشوریها نسبت به خدایان پرستشگاهها و معابد دیگر ملل به دیده بغض و عناد می‌نگریستند و غالبا مجسمه خدایان را به غنیمت می‌بردند و مراکز مذهبی را یکسره ویران می‌کردند، ولی کورش با احترام فراوانی که برای معبد «مردوک» قائل شد محبت و علاقه فراوان بابلیها را به سوی خود جلب کرد.

و داریوش کبیر پس از رفتن به مصر، از معابد و خدایان آنان دیدن کرد و در برابر مقدسات مذهبی این قوم سر تعظیم فرود آورد. وی در نامه‌ای که به نماینده و استاندار خود در آسیای صغیر نوشته، وی را از این جهت که نسبت به خدایان احترام لازم را مرعی نداشته، مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد.

یکی از اقدامات مترقیانه داریوش این بود که حتی الامکان ملل تابعه را از اقدام به اعمال وحشیانه بازدارد. بطوری که آپیان «82» در سال 160 میلادی نوشته «داریوش به اهالی کارتاژ نوشت که انسانی را برای خدایان قربانی نکنند و گوشت سگ نخورند.»

ظاهرا خشایارشا تحت تأثیر تحریکات مغان و روحانیان زردشتی، از روش اسلافش منحرف گردید، و پس از فتح آتن دستور می‌دهد که بتکده‌ها را آتش زنند و مجسمه خدایان را درهم شکنند. در اواخر حکومت هخامنشیان، طبقه حاکمه، که در نتیجه چپاول ملل تابع در ناز و نعمت فرورفته و از باده پیروزی سرمست شده بودند، اندک‌اندک در سراشیبی فساد و تن- آسانی سقوط کردند تا جایی که گزنفون که روزی از خصال عالیه ایرانیان سخن می گفت در

---

(80).Demosthenes

(81). حیات مردان نامی، پیشین، ص 167 و 176.

(82).Appian

راحت‌طلبی طبقات مرفه چنین می گوید: «امروز آن خصال مردانگی و شجاعت که خمیره پارسیان قدیم بود (منظور عصر کورش و داریوش است) از میان رفته، در تن‌آسانی بقدری مبالغه می کنند که حتی مقیدند زیرپایه‌های تختخوابشان از فرش مستور باشد.» بطوری که دیدیم، تحمیل مالیاتهای سنگین به ملل تابع، عدم تحمل معتقدات مذهبی سایر ملل، و رعایت نکردن اصول دموکراسی، و ظلم و ستمگری مأموران دولتی، آتش اغتشاش و ناامنی را بتدریج در سراسر شاهنشاهی مشتعل کرد و زمینه را برای تسلط و نفوذ اسکندر فراهم ساخت.

برای حفظ ارتباط بین مراکز مختلف شاهنشاهی و پایتختهای آن، داریوش شبکه‌ای از منازل عرض راه تشکیل داد که وسعت و اهمیت آن چندان بود که مدتها پایدار ماند.

این جاده‌ها که در درجه اول برای امور اداری به کار می‌رفت، بازرسی و مراقبت می‌شد و کاروانهای مختلف از آن عبور می‌کردند و مبادلات تجاری بین دول مختلف را تسهیل می‌کرد.

ساختمان جاده‌ها به همان نسبت که بر امنیت می‌افزود سرعت حمل‌ونقل را نیز تأمین می‌کرد. در این عصر یک قسم جاده‌سازی توسعه یافت و آن عبارت بود از سنگفرش کردن قسمتهای نرمتر جاده‌ها و حتی ساختن رد چرخ در جاده‌ها برای وسایل نقلیه چرخ‌دار. از قرن چهارم، اختراع کفشکی برای چارپایان بارکش به منظور حمایت سم آنها در جاده‌های سخت صورت گرفت و آن را با مس، پوستین یا موی اسب می‌ساختند. نعل حقیقی اسب فقط در قرن دوم یا اول ق. م. اختراع گردید. «83»

پروفسور «ایلیف» شرقشناس انگلیسی می‌نویسد که امپراتوری ناهمرنگ باستانی ایران بوسیله ارتباط سریع و وسیع به‌هم پیوند داده می‌شد.

جاده‌های شاهی ایران، چندین قرن، از جاده‌های معروف رومی پیشتر و بهتر درست شده بود. در سراسر این جاده‌ها که از شوش پایتخت اداری مملکت منشعب می‌شد مأمورین پستهای شاهنشاهی پیوسته در رفت‌وآمد بودند، دستور و فرمانهای شاهنشاه را برای فرماندهان نظامی (ساتراپها) و استانداران می‌بردند و گزارشهای امور محل را به مرکز برمی‌گردانیدند. بدیهی است مردم عادی نیز (شاید با سرعت کمتری) به تمام جاهایی که

چاپارهای شاهنشاهی می‌رفتند می- توانستند آمدوشد کنند و به این ترتیب، دادوستد و بسط فرهنگ و مبادله افکار و عقاید نیز در سایه پرچم شاهنشاهی توسعه می‌یافت. «84»

در جلد پنجم تاریخ هرودت، از راه شاهی سخن رفته است. این راه از نقاط مسکون و امن می‌گذشته و در مسیر آن، کاروانسراهای عالی ساخته بودند. در هر 5 فرسنگ (یک منزل) یک کاروانسرا وجود داشت؛ یعنی جمعا از سارد، پایتخت لیدی، تا شوش، پایتخت هخامنشی، 111

---

(83). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 178 و 179.

(84). میراث ایران، پیشین، ص 17 به بعد.

کاروانسرا ساخته شده بود. هرودت می‌نویسد: «هیچ جنبنده‌ای از چابکسواران و چاپاران یرانی تندتر حرکت نمی‌کند. در منزلهای بین‌راه همیشه اسب برای ایشان مهیاست. هر چاپاری نامه‌های دولتی را از مرکز خود به نزدیکترین چاپارخانه می‌برد و تسلیم چاپار دیگری می‌کند و او نیز همچنان به چاپار دیگری، و بدین ترتیب، شب‌وروز چاپاران دولتی در حرکتند.» عباس اقبال، ضمن بحث در پیرامون خدمات ایرانیان به تمدن عالم، چنین می- نویسد: «در تمدن مادی آنچه اثر دست ایرانی در آن کاملا آشکار و دخالت استادانه این قوم در آن هویداست، سکه و خط و چاپار و راه‌سازی است.» اداره و نگهداری راه بزرگ‌شاهی در 25 قرن پیش، یکی از افتخارات ایرانیان است. این راه از مناطق صعب و کوهستانی نیز می‌گذشت و کاروان براحتی فاصله بین سارد و شوش را سه‌مامهه، و

چابکسواران که حامل پیک شاهی بودند، این فاصله 2500 کیلومتری را در 15 روز می‌پیمودند. «راه ابریشم» نیز یکی از شاهراههای اقتصادی قدیم است و از دو طریق تورفان (راه شمالی) و ختن (راه- جنوبی) به شهر کاشغر منتهی می‌شد و از آنجا پس از عبور از شهرهای سمرقند، مرو و بلخ از مناطق شمالی ایران به آسیای صغیر و روم منتهی می گردید. چینیها از دیرباز به امنیت و دوام و استقرار این راه مهم تجارتی علاقه زیاد نشان می‌دادند.

به عقیده ریچاردن فرای، وجود دو بیابان نمکزار، یعنی دشت کویر و دشت لوت که چون سدی شرق و غرب را از هم جدا کرده، سبب گردیده است که از دیرباز انبوه مهاجران و مهاجمان یا به سوی مشرق، یعنی سرزمین هندوستان و یا به سوی مغرب، یعنی بین النهرین روی آورند. بااین‌حال، یک راه بازرگانی از روزگار کهن از نزدیک تیسفون (بغداد کنونی) آغاز می‌شد و از شهرهای کرمانشاه، همدان، و تهران کنونی تا هرات ادامه می‌یافت. سپس،

یک راه به سوی شمال شرقی می گرایید و به مرو و بخارا و سمرقند می‌رفت و راه دیگر از سمت جنوب به سیستان و از سمت شرق به قندهار و از روی کوهها به دشتهای سند می‌رفت. این راهها نه تنها در آن زمان از نظر بازرگانی طرف توجه بودند بلکه از نظر نظامی و تهاجم هم پراهمیت بودند. راههای دیگر از تهران یا همدان از سمت شمال به آذربایجان و ارمنستان و دریای سیاه یا دریای خزر می‌رفتند یا از سمت جنوب به اصفهان و فارس. اما راه عمده تاریخی، راه مشرق به مغرب بود که در بالا به آن اشاره شد و آن را در قسمتهای مختلف به نام «راه بزرگ خراسان» یا «راه ابریشم به چین» یا به نامهای دیگر می‌خواندند. مردم به هنگام تاخت‌وتاز و نهب و غارت بیگانگان یا هنگام عبور سپاهیان بومی، به کوهستانهای دور از راهها پناهنده می‌شدند. «85»

ناگفته نماند که در منابع مذهبی نیز از راههای امن و آرام و رودهای قابل کشتیرانی به نیکی یاد شده است. در ادبیات مزدیسنا جلد دوم (دین یشت، کرده 1، فقره 3) چنین آمده است:

«بشود صلح (آشتی) نصیب ما گردد چنانکه راهها به مقصد خوب رساند و کوهها گذرهای

---

(85). میراث باستانی ایران، پیشین.

نیک بخشد و از بیشه‌ها بخوبی بتوان گذشت و از رودهای قابل کشتیرانی بخوشی گذر توان کرد؛ سود و شهرت و نیایش و قدرت از آن ما باد.»

در دوره هخامنشی، برافروختن آتش برفراز برجها برای اعلام خبر بسیار رایج بود، و این کار ظاهرا تا اختراع تلفن و تلگراف بین بسیاری از ملل دیگر معمول بود.

نیروی دریایی

حکومت هخامنشی تعدادی کشتیهای جنگی و تجاری داشت. سفینه- سازان کشتیهایی به سبکهای تازه بیرون دادند که می‌توانستند از 60 تا 80 میل دریایی در روز حرکت کنند. در آن زمان، کشتیهایی وجود داشت که از 200 تا سیصد تن ظرفیت داشتند، و معمولا صد تا دویست تن ظرفیت کشتیهایی بود که در شطوط بزرگ، مانند نیل، دجله، و فرات رفت‌وآمد می‌کردند. هم در آن عصر، ساختن بنادر آغاز شد، علائم بحری را مورد مطالعه

قرار دادند، اسناد و مدارکی برای کشتیها ترتیب دادند و تخصص را در خدمات بحری رعایت می‌کردند. (85)

پلوتارک از قول اشیل، شاعر یونان، می‌نویسد: «من می‌دانم که خشایارشا هزار کشتی به دریا افکند که 207 کشتی آن بی‌اندازه تندرو بود.» کشتیهای عصر هخامنشی از سه نوع بیرون نبود: یکی سفاین جنگی که سه ردیف پاروزن داشت؛ دوم کشتیهای درازی که مخصوص حمل‌ونقل اسبها و سوار نظام بود؛ سوم کشتیهای کوچکتر، برای بارکشی و حمل آذوقه و وسایل اردویی. ملوانان این کشتیها اغلب از فنیقیها و یونانیان، و افسران آنها از پارسیها و مادیها بودند.

ساختن گردونه و ارابه‌های جنگی نیز در عهد هخامنشیان، پیشرفت شایانی حاصل کرد؛ گزنفون می‌نویسد:

کورش در ساختن ارابه‌ها تغییراتی داد و برای اینکه ارابه تعادل خود را بهتر حفظ کند بر طول محور چرخها افزود تا دیرتر واژگون شود. چرخها را قویتر و محکمتر ساخت تا مقاومت بیشتر داشته باشد. برای راننده محل بهتر و مناسبتری تعبیه کرد. ارابه‌ران کلیه سلاحهای لازم را همراه داشت، و برای آنکه دشمن را از پای درآورد در دو انتهای محور چرخها دو قطعه داس آهنی برنده قرار داد ... بعضی از ارابه‌ها که برای حمل وسایل جنگی به کار می‌رفت بوسیله هشت جفت گاو حرکت می‌کرد و ارتفاع بعضی از این وسایل به هجده پا می‌رسید و از ارابه‌های قدیمی سهلتر کشیده می‌شد. «86»

سازمان ارتش

در حکومت هخامنشی، نیروی نظامی، اساس قدرت دولت و شخص شاه بود. کسانی که از نعمت سلامت برخوردار بودند و سنشان بین 15 تا 50 سال بود، در هنگام جنگ آماده

---

(86). کورش‌نامه، پیشین.

به خدمت می‌شدند، و این جریان از طرف مسؤولین امر با شدت و خشونت بسیار عملی می‌شد.

یک‌بار چنان اتفاق افتاد که پدر سه فرزند درخواست کرد که یکی از آنان را از خدمت سربازی معاف دارند؛ شاه در مقابل این درخواست فرمان داد تا هرسه پسر او را کشتند. پدر دیگری چهار پسر خود را به میدان جنگ فرستاد و از خشایارشا تقاضا کرد که پسر پنجم او را برای رسیدگی به کارهای کشاورزی نزد او بازگذارند؛ شاه دستور داد تا آن پسر را دوپاره کردند و هرپاره را در یک طرف راهی که قشون از آن می‌گذشت، آویختند. سپاهیان درمیان بانگ موسیقی نظامی و فریاد تحسین مردمی که سنشان از خدمت سربازی گذشته بود، به میدان جنگ رهسپار می‌شدند. «87»

به عقیده استاد فقید عباس اقبال:

لشکریان ایرانی را می‌توان در حکم مبلغین مذهبی تازه دانست. ایشان علاوه بر آنکه به دنیا طرز اداره و حکومتی جدید آموخته‌اند به انتشار دین نوینی پرداخته‌اند که از جهت کیفیت بر ادیان سابقه رجحان داشته و به گفته یکی از حکمای فرانسه، ارنست رنان «88»: دورترین مذاهب از شرک بوده است در دوره‌ای که عالم را شرک فراگرفته بود.

مزد سربازان جنسی بود؛ یعنی مایحتاج آنها ازجمله گندم و گوشت و شراب را شهربان هرمحل ناگزیر بود که به سربازان تسلیم نماید. استعمال سکه بسیار محدود بود و جز در فعالیتهای بازرگانی و گرفتن سرباز مزدور یونانی به کار نمی‌رفت.

سران سپاه و سربازان در صورت پیروزی و ابراز لیاقت مورد تقدیر قرار می‌گرفتند. سپاه بر دو صف پیاده و سوار تقسیم می‌شد. با گذشت زمان،

از وزن و اهمیت پیادگان بمراتب کاسته شده بود، و محتملا این پدیده را سبب آن بوده است که افراد صفی آزاد فقیر و ناتوان شده بودند. مثلا به گفته کورتسیا ... داریوش سوم در «ایسوس» 250 هزار پیاده و بیش از 50 هزار سوار، و در گئوگامل 200 هزار پیاده و 45 هزار سوار داشته که نسبت آن 1 به 5 و 1 به 4 می‌باشد، و حال آنکه 150 سال قبل از آن، در ارتش خشایارشا، به- تخمین هرودت، نسبت پیادگان و سوار یک به ده بود. «89»

پیاده نظام، مسلح به تیر و نیزه و کمان و خنجر و فلاخن و کمند و سپر بود و افراد این دسته کلاه‌نمدی گردی بر سر می‌گذاشتند. لباس آنها پیراهن چرمی بلندی بود که تا زانو می‌رسید.

افراد سوار زوبین کوچکی غیر از اسلحه پیادگان همراه خود داشتند. افراد سنگین اسلحه زره، کلاه‌خود، و ساقبند همراه داشتند و اسبان خود را با برگستوان یعنی زره اسب، مجهز می‌کردند.

---

(87). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 535.

(88). Ernest Renan

(89). تاریخ ماد، پیشین، ص 799 (حواشی).

تخصص و مهارت سربازان ایرانی در تیراندازی بود، درحالی‌که یونانیان در جنگ با شمشیر بیشتر مهارت داشتند.

سازمان لشکری در عهد داریوش، بیش‌ازپیش مرتب و منظم گردید. داریوش نیروی مجهزی به نام سپاه جاویدان که عده افراد آن ده هزار بود، تشکیل داد. این افراد همیشه آماده به خدمت و به بهترین سلاحها مجهز بودند.

قشون ثابت و فعال عهد هخامنشی از افراد پارسی و مادی تشکیل می‌شد که در مراکز مهم سوق الجیشی مستقر می‌شدند، ولی نیروی اساسی جنگی را اقوام تابع شاهنشاهی که هریک زبان و رسم جنگ‌آوری بخصوصی داشتند، تشکیل می‌دادند. اسب، فیل، و گاهی شتر در جنگها مورد استفاده قرار می‌گرفت.

با قشون، جارچیان و نویسندگان و خواجه‌سرایان و زنان روسپی و معشوقه‌ها نیز همراه بودند. ارابه‌هایی که همراه قشون بود با داسهای بزرگ مسلح بود. با این حال باید دانست که نیروی نظامی عهد هخامنشی، که در حمله خشایارشا به 1800000 نفر رسید، وحدت و هماهنگی کامل نداشت. به‌همین جهت، چون نخستین علامات شکست ظاهر می‌شد به صورت گروه پریشان و بیسامانی درمی‌آمد.

ارتش ایران چون با قشون منظمی روبرو می‌شد که افراد آن یک زبان داشتند و در تحت سازمان یکسان و منظمی می‌جنگیدند، ناچار شکست می‌خورد و راز شکست خوردن

ایرانیان در جنگهای ماراتن و «پلاتئا» همین بود. بااین‌حال نمی‌توان هنر جنگجویی و کشورگشایی ایرانیان آن عهد را نادیده گرفت. «90»

ارتش

لاکهارت «91» تحت عنوان «ایران در نظر مردم مغرب‌زمین» می‌نویسد: «با اینکه ایرانیان در نبردهای بزرگ ماراتن و سالامیس و پلاته شکست خوردن، هرودت آنان را در دلاوری هیچ کمتر از یونانیان نمی‌داند و فحوای گفته استیل نیز چنین است، ناکامی آنها مربوط به کمی شجاعت نبود، بلکه معلول پستی آلات حربیه و زره و جوشن و قلت تمرین بود ...» «92»

«ا. بنونیست «93» خاورشناس، روش جنگی پارسها را چنین توصیف می‌کند:

علت موفقیت نظامی پارسها در زمان مادها و بعد از آن در زمان سلسله هخامنشی، برتری سلاح و روش نظامی آنها بود. پارسها بخوبی می‌توانستند درآن‌واحد از استعمال چندین سلاح استفاده کنند؛ ابتدا دشمن را زیر ضربات پیکانهای خود می‌گرفتند و در نتیجه صفوف دشمن به‌هم می‌خورد و نامنظم می‌شد، در این موقع سوارنظام به دشمن حمله می‌کرد و چابکسواران با سرعت فوق العاده‌ای داخل در صفوف شکست-

---

(90). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 531.

(91).Lockhart

(92). میراث ایران، پیشین، ص 486.

E .Benveniste.(93)

خورده حریف می‌شدند و آنها را بکلی از هم متلاشی می کردند. بعلاوه پارسها از سرزمینهای فتح شده لشکریان بسیار، از قبیل کماندار و نیزه‌دار و چابکسوار، مجهز می‌نمودند. نظم واحدهای نظامی و استعمال دسته‌جمعی آنها علت عمده پیشرفت پارسها در میدان جنگ بود.

«در ایران قدیم، حق و قانون منحصر به اراده شاه و قدرت قشون بود و هیچ حقی در برابراین حق محترم شمرده نمی‌شد و هیچ سابقه و سنتی، بدون آنکه بر حکم شاه متکی باشد، ارزش نداشت؛ چه ایرانیان به آن فخر می کردند که قوانین ایشان تغییرناپذیر است و وعده یا فرمان شاه به هیچ‌وجه نباید نقض شود.» «94»

علاوه‌براین، در ارتش ایران عده‌ای افراد مزدور یونانی بودند که از حیث سلاح و تربیت نظامی بر دیگران برتری داشتند. این افراد با پول زیادی که به آنها داده می‌شد، در قشون شاهنشاهی وارد می‌شدند.

برای آنها فرقی نمی کرد که برای که می‌جنگند و با که می‌جنگند. گاهی نیز از خدمت شاه بیرون رفته داخل در خدمت مخالفین شاه می‌شدند و گاهی برضد هموطنان خود می‌جنگیدند. نتیجه این امر، این بود که یونانیان از بهترین مردان خود محروم می‌شدند. در نتیجه این آمدورفتها یونانیها ثروت سرشار و نقاط ضعف ایران را شناخته و فهمیدند که باوجود وسایل زیاد، وضعیت نظامی آنها درخشان نیست. «95»

در نتیجه این احوال، از ابتدای قرن چهارم قبل از میلاد، فکر جنگ یونان با ایران در بین زمامداران یونانی قوت گرفت و مبلغین برای تلافی بیحرمتیهای گذشته و به دست آوردن زمینهای وسیع و ثروت فراوان، دست به تبلیغات دامنه‌داری زدند. فیلیپ از این فکر استفاده کرد و پسرش، اسکندر، چنانکه خواهیم دید، این نقشه را عملی و شاهنشاهی ایران را مسخر نمود.

اسباب و وسایل جنگ

در روزگار قدیم، مهمترین اسباب دفاعی جنگ چهار سلاح بود:

سپر، زره، ساقبند، و خود:

1. سپر: یکی از سلاحهای دفاعی است که وضع و قطر انواع آن یکسان نیست؛ گاه آن را از چوب سبک و نازکی می‌ساختند و رویش را با پوستی که با روغن تدهین شده بود، می‌پوشانیدند.

گاه تمام سپر را از طلا یا مس می‌ساختند، و در بعضی موارد از فلزات مذکور پرده‌ای بر روی سپر می‌کشیدند. سپرها را با دست چپ می‌گرفتند و گاه به‌جای آنکه با دست بگیرند به گردن می‌آویختند. سطح خارجی سپر محدب بود تا نیزه آن را پاره نکند.

2. زره: با زره گاهی سینه و پشت و گاه شکم را نیز حفاظت می‌کردند و یکی از وسایل مهم دفاعی بود.

3. ساقبندها: دو پارچه از پوست یا آهن بود که برای حفاظت ساقها استعمال می- نمودند.

(94). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 531.

(95). مقاله آندره ایمارد A .Aymard در: هانری مارسه، رنه گروسه، تاریخ تمدن ایران، ترجمه دکتر جواد محیی، ص 75.

4. خود: وسیله پوشش سر بود. غالبا از برنج و گاهی از پوست ضخیم ساخته می‌شد و در قدیم صفحه‌ای برای حفاظت صورت برآن می‌افزودند.

اسباب هجوم عبارت بود: از شمشیر، نیزه، مزراق، تیروکمان، فلاخن، تبر و گرز.

اول. شمشیرهای قدیم کوتاه و دو دم بود و آن را در غلافی جا می‌دادند و بر کمر می‌آویختند.

دوم. نیزه و مزراق که هردو شبیه به یکدیگر بودند؛ لیکن نیزه از مزراق بلندتر بود.

بلندی نیزه یونانیان قدیم 25 قدم بود ولی نیزه اعراب از 15 قدم تجاوز نمی‌کرد.

سوم. تیر که معمولا آن را از کمان می‌انداختند و در جنگ و شکار به کار می‌رفت، و در ابتدای امر، تیر را از چوب گز و کمان را از چوب نرم یا برنج می‌ساختند و زه را از پوست یا موی اسب یا روده حیوانات درست می‌کردند. سر تیر را گاهی به زهر آب می‌دادند و گاه اخگر و آتشی به یک‌طرف تیر می‌بستند تا اسبابهای طرف مقابل را آتش زنند.

چهارم. فلاخن که به کمک آن، سنگ را به سوی هدف پرتاب می‌کردند.

پنجم. تبر یا تبرزین.

ششم. عصا یا گرز.

شرح لباس پارسیان

هرودت می‌گوید: «پارسیان کلاهی نمدین (که خوب مالیده بودند و آن را تیار «96» می‌گفتند) بر سر، قبایی آستین‌دار رنگارنگ دربر، زرهی که حلقه‌های آهنین آن به فلسهای ماهی شباهت داشت بر تن، شلواری که ساقها را می‌پوشید در پا می‌کردند و سپری از ترکه بید بافته و در زیر آن ترکشی می‌آویختند.

زوبینهایی کوتاه و کمانی بلند و تیرهایی از نی داشتند و قمه‌ای کوتاه از طرف راست به کمر بسته بودند. «97»

بطوری که گزنفون می‌نویسد:

کورش در دوران اقامت خود در ماد، دریافت که قشون او از جهت سوارنظام بسیار ضعیف است. به‌همین جهت، سوارهای ارتش خود را از دو هزار نفر به ده هزار نفر رسانید و برای سوارکاران حقوق و امتیازاتی قایل شد. علاوه‌براین، کورش با توجه به ارابه‌هایی که آشوریها و مادیها مورد استفاده قرار می‌دادند، دستور داد از نظر فنی تغییراتی در آنها پدید آورند تا از ارابه‌های پیشین محکمتر و برنده‌تر باشد؛ در دو انتهای محور این چرخها دو داس آهنی به پهنای دو «ارش» رو به بالا و دو داس دیگر رو به پایین نصب کرده بودند تا هنگام حمله و هجوم کلیه موانع را از سر راه بردارد. معمولا از این نیروی مؤثر نظامی در خط اول جبهه و در پیشاپیش پیاده‌نظام استفاده می‌کردند و با حرکت دادن ارابه‌ها نظم

صفوف و مقاومت دشمن را غیرممکن می‌ساختند. علاوه بر ارابه‌های داسدار، قشون کورش مجهز به گردونه و برجهای چوبی چند طبقه‌ای بود که بوسیله مال‌بند

Tiare.(96)

(97). ایران باستان، پیشین، ص 730.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 430

و هشت گاومیش حرکت می‌کرد. این گردونه‌ها که در پشت‌سر پیاده‌نظام قرار داشت، در صورت هجوم قوای حریف ماد، آنها را در زیر باران تیروکمان قرار می- داد تا پیاده‌نظام فرصت خودآرایی و حمله مجدد را به دست‌آورد ... در جنگ «تمبره» در جلو سپاه کورش یکصد ارابه داسدار قرارداشت. پیاده سنگین اسلحه در دوازده صف و سوار نظام در چهار صف قرار داشتند، زوبین‌اندازان در خط دوم و کمانداران در خط سوم و قوای احتیاط پیاده در خط چهارم قرارگرفته بودند. در زمان داریوش، ارتش ایران بیش‌ازپیش رو به کمال رفت. وی علاوه بر سپاه جاویدان، که به ده هزار نفر می‌رسید، پادگانهای ثابتی برای حفظ امنیت استانها و جلوگیری از تجاوز احتمالی همسایگان برقرار کرده بود.

گزنفون می‌نویسد که: «شاه به نیروی هرولایت و پادگانهای قلاع اهمیت بسیار می‌داد.

تدابیر جنگی

فرماندهان هخامنشی از دیرباز، اگر دشمن پیشروی می‌کرد، همه آبادیها و منابع غذایی مسیر او را از بین می‌بردند. ریچاردن فرای به استناد نوشته‌های گزنفون، می‌نویسد: «ایجاد

تباهی و سوختن همه آبادیها در برابر پیشروی دشمن یکی از روشهای نظامی رایج هخامنشیان بود.» «98»

قبل از آغاز جنگ، خواندن سرود و نواختن شیپور و طبل و دهل برای تحریک سربازان معمول بود.

ایجاد کومه‌های خاک، و ساختن برجها، و قطع ارتباط شهرهای محاصره شده با دهات، جلوگیری از رسیدن آذوقه به شهرهای محاصره شده، از تدابیر جنگجویان قدیم بود. هنگام تسخیر شهرها، از منجنیقها برای خراب کردن دیوار شهر، استفاده می‌کردند و با نردبان از در و دیوار شهر بالا می‌رفتند. دروازه‌ها را با آتش می‌سوزاندند و با تبر و نیزه به جنگ مدافعین می‌رفتند.

در این موارد، اهالی شهر نیز آرام نمی‌نشستند، آنها نیز با انداختن سنگهای بزرگ و کوچک بر سر دشمنان و ریختن روغن داغ و آب‌جوش و ریگ سرخ و قیر جوشان، دشمن مهاجم را ناراحت و گاه وادار به عقب‌نشینی می‌کردند. غیر از سپر و نیزه و تیر و کمان، ارابه‌های جنگی مخوفترین وسایل تهاجمی به‌شمار می‌رفت. به تحریک احساسات و تهییج قوای روحی نیز اهمیت می‌دادند و با خواندن خطبه‌ها، رجزها، و نواختن کرنای مقدس، روحیه سربازان را تحریک می‌کردند. اشعیا مانند بسیاری از بشردوستان عهد عتیق آرزوی صلح‌وصفا داشت و می‌گفت:

«وقتی خواهد آمد که شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه‌های خود را برای اره‌ها خواهند شکست و دیگر جنگ نخواهد بود.»

کندن خندق، و موضع گرفتن در بالای آن، و حفر جویی عمیق، از تدابیر جنگی بود و با این اقدام تا مدتی از حمله دشمن جلوگیری می‌کردند. در تاریخ هرودت و کورش‌نامه گزنفون به بسیاری از رموز و خصوصیات جنگهای عهد باستان اشاره شده است.

---

(98). میراث باستانی ایران، پیشین، ص 181.

گزنفون از قول پدر کورش می‌نویسد:

باید پیش از آنکه احتیاج را حس کنی رفع آن را در اختیار خود ببینی. باید در موقع فراوانی به فکر قحطی بود، زیرا هرقدر تو بی‌نیازتر بنمایی بیشتر به تو خواهند داد، و حرف تو وقتی مؤثرتر است که بتوانی به آن عمل کنی. بعد پدر کورش گفت: قبل از آرایش سپاه لوازم قشون باید آماده باشد. و سپس از اطاعت سپاهیان خدعه‌های جنگی و حفظ الصحه قشون حرف زد و یکایک نکات را به کورش تذکر داد و گفت: اطبا به رفوگرها شبیهند که لباس پاره را اصلاح می‌کنند.

آیا بهتر نیست که اصلا نگذاری سرباز ناخوش شود. برای این مقصود باید اردو را در جاهای سالم زد ... از رنگ‌وروی اهل محل معلوم است که کجا سالم است و کجا مضر؛ دیگر آنکه برای سالم بودن باید ورزش کرد ... باید لشکر را سیر و سالم نگاهداشت و به‌کار انداخت». «99»

سپس کورش از پدرش می‌پرسد که برای پیروزی بر دشمن چه تدابیری لازم است، وی جواب می‌دهد: «برای نیل به این مقصود باید شخص کمین کند، قوای خود را پنهان دارد، مزور باشد، فریب دهد، بدزدد، غارت کند و در هرچیز بر دشمن مزیت یابد» «100»

کورش با شگفتی می‌پرسد: «اگر چنین است پس چرا در کوچکی به ما یاد می‌دادید بکلی طور دیگر باشیم.»

– صحیح است حالا هم می‌گوییم باید چنین بود، ولی با کی؟ با دوستان و هموطنان. اما برای زیان رسانیدن به دشمنان باید هزار راه کج آموخت. اگر چنین نبود چرا تیر و زوبین‌اندازی یاد می‌گرفتی؟ «101»

وقتی که کورش از پدر خود، کمبوجیه، حق التدریس معلم خود را مطالبه می‌کند وی چنین می‌گوید:

پسرم آیا معلمی که اکنون دستمزدش را از من می‌ستانی، به تو یاد داده است که یکی از وظایف بزرگ فرماندهی سپاه، قناعت در خرج و جلوگیری از اسراف و تبذیر است ... آیا به تو آموخته است که یکی از وظایف بزرگ فرماندهی، حفظ صحت و عافیت و نیروی سربازان است ... آیا از حیله‌های جنگی شمه‌ای بیان نموده است یا نه؟ ... آیا به تو آموخته است چگونه جسارت و رشادت سربازان را تهییج کنی؟ آیا تعالیمی داده است که چگونه اطاعت افراد را نسبت به فرمانده می‌توان تأمین کرد؟ «102»

سپس کورش از پدر خود راجع به حیله‌های جنگی می‌پرسد، کمبوجیه در جواب می‌گوید:

سعی کن حتی المقدور با صفوف منظم بر دشمن، قبل از آنکه آرایش رزمی یافته باشد، بتازی و غافلگیرش سازی، با افراد مسلح خود به کسانی که هنوز اسلحه

(99 و 100). ایران باستان، پیشین، ص 299 تا 301.

(101). همان، ص 299 تا 301.

(102). کورش‌نامه، پیشین، ص 39 به بعد.

به دست ندارند حمله کن، سربازانت را هشیار و بیدار نگهدار تا بسهولت بر سربازان خمار و خواب‌آلوده حریف چیره شوند. سعی کن خود را از انظار دیگران پنهان داری ولی بخوبی دیگران را ببینی. موقعیت خوب زمین را تصرف کن و حریف را در زمینی که دارای موقعیتی نامناسب است بران، آنگاه بر او حمله کن ... باید سحرخیز بود. باید به نقاط ضعف خود واقف شوی و پیوسته مترصد باشی که آن را از دیگران بپوشانی و دریابی که ضعف حریف در چیست و بر آن حمله بری ... از حیله- های مؤثر یکی این است که حریف را در امری خاطرجمع سازی و چون دریافتی که اطمینان کامل یافته است ناگهان بر وی بتازی ... یا چنین وانمود کنی که در حال فرار هستی و کاری کنی که به تعاقب بپردازد و چون او را به محل مناسبی کشاندی یکباره بر سرش بتازی ... فرمانده لایق کسی است که به هنگام ضرورت، از این قبیل تدابیر از خود ابداع کند و در برابر دشمن صاحب ابتکار باشد ...

بپرهیز از اینکه آنی در کار خویش غافل باشی. شب در اندیشه آن باش که چون روز برآید سربازانت چه وظیفه‌ای را باید انجام دهند و روز به فکر شب آنان باش. باید بدانی که چگونه باید سپاهی را آرایش جنگی داد و در روز چگونه ستونها را حرکت داد و در راه‌پیمایی شبانه چه وضعی باید برگزید، راه‌پیمایی در مناطق کوهستانی به چه صورت و در مناطق صاف و هموار چگونه انجام می‌پذیرد، در جلگه یا کوه چه آرایشی باید انتخاب کرد، قراولان را در چه محلی باید گماشت تا شب‌وروز کشیک بدهند، حمله و عقب‌نشینی به چه تدبیر باید انجام یابد ... چگونه از رودخانه و جنگل باید افراد را عبور داد. در راه‌پیمایی به چه نحو می‌توان خود را از نظر سواره‌نظام حریف پنهان داشت. در مواقع مواجه شدن با تیراندازان و طلایه‌داران خصم چه آرایشی باید بالبداهه به افراد داد تا بیدرنگ برای مقابله با مهاجمین آماده شوند ... اگر از عقب یا جناحین حمله کردند چه باید کرد. باید از اسرار حریف آگاه شد و در پنهان داشتن اسرار خود سعی کرد. «103»

بطوری که گزنفون می‌نویسد:

کورش با همرزمان خود مشورت می‌کرد. در جریان تسخیر نینوا، کورش سرکردگان را به حضور طلبید و گفت: «متحدین من، ما اطراف شهر را بازدید کردیم و به نظر ما دیوارهایی به این ارتفاع و با این استحکام از راه حمله غیرقابل تسخیر است. به عقیده من هرچه تعداد سربازان داخل شهر زیادتر باشد، درصورتی‌که نخواهند از مواضع خود خارج و آماده کارزار باشند، تحت استیلای گرسنگی زودتر تسلیم می‌شوند. پس اگر کسی رأیی بهتر از من نداشته باشد من معتقدم که باید آنها را تحت محاصره قرار داد.

---

(103). همان، ص 47 به بعد.

بطوری که از نوشته‌های گزنفون و هرودت استنباط می‌شود در دوره کورش و داریوش کمابیش نظریات سران سپاه مورد توجه سلاطین قرار می‌گرفت، ولی در ارتش یونان، دموکراسی ریشه عمیقتری داشت و گاه انضباط و دموکراسی هردو حکومت می‌کرد. پس‌ازآنکه ارتش یونانی تصمیم گرفت به میهن خود مراجعت کند، سردار سپاه به سربازان دو پیشنهاد اساسی نمود و از آنان رأی موافق خواست، یکی آنکه جز وسایل ضروری زندگی چیزی همراه نیاورند دوم آنکه «اگر سربازی سرمویی نافرمانی کرد، کسی که فرمانده اوست وی را گوشمال دهد ...

همه سربازان دست بلند کردند و به هردو پیشنهاد رأی موافق دادند» «104»

اهمیت جاسوسی در نقشه‌های جنگی

مسأله جاسوسی و کسب اطلاعات گوناگون از کشورهای همجوار از دیرباز مورد توجه سلاطین و زمامداران ایران بوده است. به گفته هرودت در دوره هخامنشیان، وقتی که به داریوش پیشنهاد می‌کنند که به سرزمین یونان لشکرکشی کند وی در پاسخ می‌گوید: «چون عقیده داری که باید از یونان شروع کنیم، تصور می‌کنم قبل از هرچیز بهتر آن است که چندتن از پارسها را به همراه مردی که از او سخن گفتی (دموسد) به آنجا بفرستم تا اطلاعات دقیقی درباره این کشور به دست آورند؛ وقتی در مراجعت مرا در جریان آنچه دیده و شنیده‌اند گذاردند، من به قصد جنگ حرکت خواهم کرد ...» «105» همچنین در دوره کمبوجیه وقتی «ایختیوفاژها» نزد حبشیها رفتند تا در ضمن تقدیم هدایا جاسوسی کنند، نماینده کمبوجیه خطاب به پادشاه آن سرزمین چنین گفت:

کمبوجیه پادشاه پارسها مایل است دوست و متحد تو باشد و ما را به نزد تو فرستاده است تا دراین‌باره با تو سخن گوییم و این هدایا را که بیش از چیزهای دیگر دوست دارد به تو تقدیم کنیم. ولی حبشی که دانسته بود آنان به قصد جاسوسی آمده‌اند، جواب داد: نه، پادشاه پارسها شما را با این هدایا بخاطر دوستی با من نفرستاده است. شما راست نمی‌گویید زیرا شما برای جاسوسی به کشور من آمده‌اید؛ او مرد منصفی نیست، زیرا اگر مرد منصفی بود چشم طمع به سرزمین دیگران نمی‌دوخت و کسانی را که زیانی به او نرسانیده‌اند به اسارت دعوت نمی‌کرد ... باید خدا را سپاس گوید که به فرزندان حبشه این فکر را تلقین نکرده است که سرزمین دیگری به سرزمین خود بیفزایند. «106»

هدف لشکرکشیها

جنگهای عهد باستان اغلب توأم با خونریزی و عملیات تخریبی شدید بود. هرودت ضمن گفتگو از پادشاهی آلیات «107» و مناسبات او با «سیاگزار» و «دیوکس» پادشاه قوم ماد، از لشکرکشی او به ناحیه «ملط» سخن می‌گوید و می‌نویسد:

---

(104). گزنفون، بازگشت ده هزار یونانی، ترجمه منوچهر امیری، ص 59.

(105). کورش‌نامه، پیشین، ص 260.

(106). تاریخ هرودت، ج 3، پیشین، ص 126.

(107).Alyatte

... وقتی که آلیات به سرزمین ملط می‌رسید خانه‌های دهات را ویران نمی‌کرد و آنها را دستخوش شعله‌های آتش نمی‌ساخت، درهای خانه‌ها را از جا نمی‌کند و همه‌چیز را برجای خود باقی و برقرار می‌گذارد و فقط میوه‌های درختان و محصول زمین را دستخوش غارت می‌کرد و از همان راهی که رفته بود بازمی‌گشت ...

علت اینکه پادشاه لیدی خانه‌ها را ویران نمی‌کرد این بود که اهالی ملط پناهگاههای خود را از دست ندهند و به زراعت و بذرافشانی ادامه دهند تا پادشاه لیدی بتواند در مهاجمات بعدی حاصل رنج و نتیجه زحمت آنها را به یغما برد ... «108»

در جای دیگر هرودت می‌نویسد:

موقعی که کرزوس به امید شکست دادن کورش تصمیم گرفت به «کاپادوکیه» لشکرکشی کند، یکی از عقلای قوم به او چنین گفت: «ای پادشاه تو خود را برای جنگ با مردمی آماده می‌کنی که شلوارهای چرمی گشاد دربر دارند و بقیه لباس آنان نیز چرمی است؛ مردمانی که کشور آنان شنزار است و نمی‌توانند هرچه می‌خواهند برای روزی خود بیابند ... مردمانی که شراب نمی‌نوشند و به‌جای آن آب می‌آشامند و انجیر و دیگر چیزهای خوب برای خوردن ندارند. در این صورت اگر تو بر آنها چیره شوی از کسانی که هیچ‌چیز ندارند چه چیز می‌توانی به دست آوری؟ اگر برعکس تو مغلوب شوی، امتیازاتی را که از دست می‌دهی در نظر مجسم کن. وقتی آنها مزه لذایذ کشور ما را چشیدند به آن دل می‌بندند و دیگر نمی‌توان آنها را بیرون راند.» «109»

در جنگ با یونیها سران سپاه داریوش به یونیها چنین گفتند: «مردمان یونی! اکنون موقع آن فرارسیده است که شما خدمتی درخشان برای اجرای اراده پادشاه انجام دهید؛ هریک از

شما باید سعی کند همشهریان خود را از متحدین دیگر جدا کند» «110» سپس نمایندگان سپاه داریوش، خطاب به یونیها می‌گویند که اگر به‌جای نفاق‌افکنی و تسلیم در مقابل قوای داریوش راه جنگ پیش گیرند و مغلوب شوند «همگی به اسارت خواهند رفت، فرزندان آنان عقیم خواهند شد، دختران آنان به باختریان منتقل خواهند گردید و سرزمین آنان به ساکنان جدیدی تسلیم خواهد شد.» «111» ولی سران یونی پس از مشاوره و گفتگو حاضر به خیانت نشدند و به اندرز «یونیزوس» جنگ را بر قبول اسارت و بندگی ترجیح دادند. هرودت در صفحات بعد می‌نویسد پارسها پس از پیروزی «... زیباترین پسران را برگزیدند و آنان را عقیم کردند و از صورت مردانی بارور به صورت خواجگانی بی‌ثمر درآوردند. زیباترین دختران را به دربار پادشاه بزرگ انتقال دادند و شهرها و معابد را آتش زدند ...» «112»

---

(108). تاریخ هرودت، ج 1، پیشین، ص 74.

(109). همان، ص 121.

(110 و 111). همان، ج 5 و 6، ص 113.

(112). همان، ص 126.

راز موفقیت نظامی هخامنشیان در آغاز کار

برای آنکه به ارزش نظامی و سرّ موفقیت هخامنشیان آگاه شویم از قول هرودت داستان کروزس، پادشاه لیدی، را نقل می‌کنیم. این پادشاه که با دقت بسیار ناظر پیروزیهای کورش بود برآن شد که از نیروی پارسیان به هرتدبیر بکاهد. وی پس از مشورت و پرسش از پیشگویان پرستشگاهها و اطمینان از پیروزی خود با اسپارت و مصر اتحاد دفاعی بست و آهنگ جنگ نمود. در این موقع یکی از لیدیان که او را دانا می‌دانستند از سر خیرخواهی به کرزوس گفت: «ای پادشاه خود را آماده می‌کنی با مردمی درآویزی که پاپوشهای چرمین به پا می‌کنند و خوراک نه آنچنان‌که دلخواه آنان است بلکه از آنچه به دستشان برسد می‌خورند و در سرزمینی سنگلاخ و کوهستانی زیست می‌کنند و می نمی‌نوشند و جز به آب لب نمی‌زنند و پس از خوراک نه انجیر می‌خورند و نه خوراکهای خوب دیگر. اگر تو بر آنان پیروز شوی از ایشان چه خواهی گرفت؟ آنان چیزی ندارند. اگر آنان بر تو چیره شوند قیاس کن که چه چیزهای خوبی از دست می‌دهی. آنان چون از نعمتها برخوردار شوند بدانها سخت دلبسته خواهند شد و بیرون کردن ایشان کاری است دشوار ...»

سخنان او نتوانست کرزوس را قانع کند، زیرا که ایرانیان پیش از چیره شدن بر لیدیان هرگز مزه فر و شکوه و چیزهای نیکو را نچشیده بودند. پس‌ازآنکه جنگ درگرفت کرزوس سرانجام گرفتار شد، چون پارسیان او را به پیشگاه کورش بردند فرمان داد تا او را با غل و زنجیر، بالای انبوه هیزم برند و بسوزانند، دراین‌حال زار کرزوس به یاد گفته سولون افتاد که گفته بود: «هیچ زنده‌ای را نمی‌توان خوشبخت دانست.» چون نام سولون را بر زبان رانده بود کورش در مقام تحقیق برآمد. کرزوس پس از اصرار اطرافیان، داستان بازدید سولون را از دارایی او و داستان مرد خوشبخت را بیان کرد و گفت آنچه او گفت همه راست آمد و آنچه او گفته بود تنها به کرزوس مربوط نبود بلکه همه جهانیان را

دربرمی‌گرفت. بالاخره کرزوس از مرگ نجات یافت و جزو مصاحبان کورش قرارگرفت.

ما به قسمت اخیر داستان، کاری نداریم آنچه مسلم است پارسیان عهد کورش مردمی مبارز، مقتصد و سخت‌کوش بودند و از برکت همین مزایا بر دشمنان خود چیره شدند، ولی در دوران حکومت آخرین پادشاهان هخامنشی بکلی روح جنگجویی و سلحشوری از ایران رخت بربسته بود. گزنفون از فساد اخلاق رجال آن دوران سخن می‌گوید، و می‌نویسد:

«سابقا وقتی شاه یا یکی از کسان او قسم یاد می‌کردند، حتی نسبت به کسانی که مرتکب جنایتی بزرگ شده بودند سوگند خود را حفظ می‌کردند و اگر به کسی دست دوستی می‌دادند به قول خود وفا می‌کردند ولی حالا اشخاص جانی را برای این حبس می‌کنند که از آنها طلا رشوه بگیرند و مردم بیگناه را هم برای گرفتن رشوه زندانی می‌کنند. در نتیجه اشخاص متمول هم مانند اشخاص جانی به خود می‌لرزند. کسی نمی‌خواهد با دشمن جنگ کند و کسی نمی‌خواهد به قشون شاه ملحق شود ... بی‌شک این وضع، مجازات بیعدالتی آنها نسبت به مردم است.

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 436

این دلیلی است که روح آنها دیگر روح پارسیهای سابق نیست.» سپس گزنفون شرح مفصلی از تجمل‌پرستی و راحت‌طلبی مردم و علاقه آنها به خواب و خوراک عالی و لباسهای گرم و نرم بیان می‌کند و نشان می‌دهد که بین سربازان سلحشور عهد کورش، با مردم و سپاهیان زمان اردشیر دوم اختلاف فراوان وجود دارد.

قضا و دادرسی

«در جوامع اولیه انتقام تنها وسیله تشفی قلب بود و کسانی که از عمل دیگری رنج برده بودند، سعی می‌کردند به نحوی شدیدتر تلافی کنند. گذشت و بردباری و عفو، علامت نامردی و ضعف نفس شمرده می‌شد. اجرای انتقام، شدید و غیرانسانی بود و هیچگونه حد و حصر و قاعده‌ای نداشت. بین مسؤول و غیر مسؤول فرق گذاشته نمی‌شد و کسانی که به هیچ‌وجه وارد نزاع و مرافعه نبودند مثل پیرمردان و کودکان مجازات می‌شدند! حتی حیوانات و مردگان را نیز بی‌نصیب نمی‌گذاشتند و غالبا نعش مردگان را شلاق زده و می‌سوزاندند. بتدریج بزرگتران و ریش‌سفیدان قوم بر اثر تحولات اجتماعی درصدد برآمدند که هرعمل بدی را برحسب خصوصیات آن مجازات دهند و از حدود معینی تجاوز نکنند و بدین ترتیب قانون قصاص به وجود آمد و از اجرای انتقام فردی بطور مطلق جلوگیری به عمل آمد. بموجب قوانین موسی فرزندان را به گناه پدران کیفر می‌دادند. در سفر خروج باب 20 چنین نوشته شده است:

«فرزندان را عقوبت کنم به گناه پدران تا سه عقب و چهار، از بهر دشمنان من، و نعمت کنم بر هزار عقب از دوستان من.» قانون قصاص در قوانین رومی، یونانی، عبری، مصری، و اسلامی نیز وجود دارد. بطور کلی هرقدر جامعه تکامل‌یافته باشد از شدت انتقامجویی و خودخواهی جلوگیری می‌شود و هرقدر جامعه عقب‌مانده و بدوی است خصلت انتقامجویی شدیدتر است.

باگذشت زمان، در جوامع قدیم هند و مصر به رئیس خانواده حق داده شد از اجرای انتقام خودداری کند. در نزد رومیها و ژرمنها سنت نیکویی وجود داشت که آن را «کمپوزیسیون» می‌گفتند و آن عادت این بود که مرتکب جرم را وادار می‌کردند مبلغی

نقدی یا جنسی به مجنی علیه یا خانواده او بدهد، و این سنت عملا جلو بسیاری از خونریزیها و شقاوتها را می گرفت.» «113»

سازمان قضائی

در ایران عهد هخامنشی چنانکه دیدیم تمام قدرتها و اختیارات و ازجمله قوه قضائی زیر نفوذ شاه بود و هیچ حق و منطقی در برابر او عرض وجود نمی کرد. بااین‌حال،

شاه غالبا عمل قضاوت را به یکی از دانشمندان سالخورده واگذار می کرد. پس از آن، محکمه عالی بود که از هفت قاضی تشکیل می‌شد و پایین‌تر از محاکمه‌های محلی بود که در سراسر کشور وجود داشت. قوانین را کاهنان وضع می کردند و تا مدت زیادی کار رسیدگی به دعاوی در اختیار ایشان بود؛ ولی در زمانهای متأخرتر مردان

---

(113). دکتر احمد هومن، زندان و زندانیان (به اختصار).

و زنانی جز از طبقه کاهنان به این‌گونه کارها رسیدگی می کردند. در دعاوی، جز آنها که اهمیت فراوان داشت، غالبا ضمانت را می‌پذیرفتند و در محاکمات از راه‌ورسم منظم خاصی پیروی می کردند. محاکم همانطور که برای کیفر و جرایم نقدی حکم صادر می کردند پاداش نیز می‌دادند و در هنگام رسیدگی به گناه متهم، کارهای نیک و خدمات او را نیز به حساب می‌آوردند. برای آنکه کار محاکمات قضائی به درازا نکشد برای هرنوع مرافعه مدت معینی مقرر بود که باید در ظرف آن مدت حکم صادر شود؛ و نیز به طرفین دعوی پیشنهاد سازش از طریق داوری می کردند تا نزاعی که میان ایشان است بوسیله داور،

و به طریق مسالمت‌آمیز، حل شود. چون رفته‌رفته سوابق قضائی زیاد شد، و قوانین طول و تفصیل پیدا کرد گروه خاصی به نام سخنگویان قانون پیدا شدند که مردم در کارهای قضائی با آنها مشورت می‌کردند و برای پیش بردن دعاوی خود از ایشان کمک می‌گرفتند. در محاکمات، سوگند دادن، و واگذاشتن متهم به حکم الهی نیز مرسوم بود، و آن‌چنان بود که متهم را به کار سختی چون انداختن خویش در رودخانه یا نظیر آن وامی‌داشتند تا درصورتی‌که بیگناه باشد از خطر برهد وگرنه جان خود را از دست بدهد ... رشوه دادن و گرفتن را از جنایتهای بزرگ می‌شمردند و مجازات، دهنده و گیرنده رشوه، هردو، اعدام بود. کمبوجیه فرمان داد تا پوست قاضی فاسدی را زنده‌زنده کندند و بر حای نشستن قاضی در محکمه گستردند. آنگاه فرزند همان قاضی را بر مسند قضا نشانید تا پیوسته داستان پدر را به خاطر داشته باشد و از راه راست منحرف نشود. «114»

قوانین جزائی و انواع کیفر

دکتر گیرشمن می‌نویسد: «دانشمندانی که متون متعددی را که از داریوش در بیستون و تخت جمشید و شوش و نقش رستم باقی مانده، مورد مداقه قرار داده‌اند، وجود تشابهی بین فرمانهای او و قوانین حمورابی تشخیص می‌دهند. این قوانین مبنای کار مشاورین داریوش بود. این متون رسمی توسط الواح و پاپیروسها به کلیه مراکز ایالات شاهنشاهی فرستاده می‌شد. در روی کتیبه‌هایی که در آرامگاه داریوش است این جمله درخشان به چشم می‌خورد: «من دوست دوستان خود بوده‌ام.» و در حقیقت نیز چنین بود. داریوش مللی را که سر به فرمان او می‌نهادند مورد احترام قرار می‌داد و آنها را در اقامه کلیه رسوم و آداب و قوانین خود آزاد می‌گذاشت. وی در کتیبه بزرگی پس از ذکر کلیه ممالکی که

در زیر فرمان او هستند چنین می‌نویسد: «آنچه بدی به کار رفته بود، من به خوبی بدل کردم، نواحیی که بین آنها ...

و همدیگر را می‌کشتند، آن نواحی، به لطف اهورامزدا، دیگر همدیگر را نمی‌کشند و هریک را من به‌جای خود مستقر کردم و آنها تصمیمات مرا اجرا کردند، زیرا که قوی ضعیف را نمی‌زند و غارت نمی‌کند.» معلوم است که داریوش اهمیت بسیار به اجرای عدالت می‌داد و قوانین

---

(114). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، ص 532.

او مدتی دراز پس از پایان شاهنشاهی که وی ایجاد کرده بود، برقرار ماند. هرودت می‌گوید:

«قضات شاهی که از پارسیان انتخاب می‌شوند وظیفه خود را تا دم مرگ انجام می‌دهند، مگر آنکه بر اثر عدم اجرای عدالت از کار برکنار شوند. آنان در محکمه داوری می‌کنند، قوانین ملی را تعبیر و تفسیر می‌نمایند و در همه امور تصمیم می‌گیرند.» اما ملل مغلوب، مانند بابل، قوانین خاص خود را به موازات قوانین داریوش حفظ کردند. داریوش درعین‌حال که شدت عمل داشت طرفدار و جویای حقیقت و عدالت بوده» «115» در کورش‌نامه می‌خوانیم که کورش از قول استاد خود می‌گوید: «عدالت آن است که به مقتضای قانون و حق باشد و هرچه از راه حق منحرف شود ستم و بیعدالتی است و قاضی عادل آن است که فتوایش به اعتبار قانون و مطابق حق باشد.» «116»

در جای دیگر مادر کورش به او می‌گوید: «در نزد پارسیها مساوات در برابر قانون را عدالت می‌نامند. رفتار پدر سرمشقی است از این عدالت؛ آنچه را مملکت خواهان است همان می‌کند و هرچه نهی شده است از آن احتراز می‌جوید. او در کارها از قانون پیروی می‌کند نه از هوای نفس.» «117»

«بر دخمه داریوش در صخره نقش رستم نوشته شده است که: «آنچه حق است مورد پسند من است و آنچه ناحق از آن بیزارم.» او در کتیبه‌های عدیده از اهورامزدا و بغان استمداد می‌کند تا مملکت او را از هجوم دشمن، خشکسالی و از دروغ محفوظ دارد.» «118»

به عقیده امستد: «داریوش می‌خواست، در دادگستری و تنظیم قوانین همپایه حمورابی باشد و وقتی که قوانین عصر داریوش را با مجموعه عصر حمورابی مقایسه می‌کنیم، به اندازه‌ای آنها را در به کار بردن واژه و جمله‌بندی همانند می‌یابیم که به ما ثابت می‌شود که «کشوردار جوان از کشوردار کهن‌تر تقلید می‌کرد.»

امستد پس از مقایسه قوانین حمورابی با قوانین داریوش، به این نتیجه می‌رسد که:

«داریوش و اندرزگران حقوقیش یک نسخه واقعی از مجموعه حمورابی در پیش خود داشتند.» «119» داریوش مجموعه قوانین خود را نه تنها بر سنگ بلکه بر لوحهای پخته و بر چرمهای آماده نوشت و دستور داد نام و مهر او را در ذیل فرامین گذاشتند؛ آنگاه آن مجموعه را برای همه ملل تابعه و سرزمینهای دور و نزدیک فرستاد. داریوش تا پایان عمر به مجموعه قوانین خود می‌بالید و شهرت او همچون یک قانونگذار خوب پس از مرگ باقی ماند. امستد می‌نویسد:

«برای افلاطون، داریوش دادگزاری بود که دادهای او شاهنشاهی پارسی را تا زمان این فرزانه نگاه داشته بود، حتی تا 218 ق. م. در دوره سلوکی‌ها «داد» شاه هنوز همچو قانون فرمانروا، نقل می‌شد.» «120»

---

(115). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 145 و 146 (به اختصار).

(116 و 117). کورش‌نامه، پیشین، ص 116 به بعد.

(118). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 144 به بعد.

(119 و 120). شاهنشاهی هخامنشی، پیشین، ص 144 به بعد.

به عقیده ریچاردن فرای:

در دادگستری دوران باستانی بسیاری از اصول هند و اروپایی هنگام رسیدگی به دعاوی رعایت می‌شده است که از آن جمله سوگند را باید نام برد. داریوش‌شاه می‌گوید: «کسی که دیگری را متهم می‌کند برای اثبات دعوی خود باید سوگند بخورد.» و ظاهرا در ایران مردم به اهورامزدا سوگند می‌خورند. در منابع اکدی و آرامی از دو داور یعنی داور محلی و داورشاهی سخن رفته است. در منابع یونانی از سختی و قساوتی که در اجرای قوانین به کار می‌رفته گفتگو شده است و در منابع ایرانی همواره راستگویی و فرار از دروغ تأکید شده است. کیفرها معمولا بسیار سخت بود ازجمله کشتن، مثله کردن و نفی بلد بسیار رایج بود و ظاهرا در دادگستری اصل مسؤولیت خویشان اعمال می‌شد. «121»

پلوتارک ضمن توصیف زندگی اردشیر به قسمتی از فجایع، قتلها و شکنجه‌هایی که به دست اردشیر و مادرش صورت گرفته است اشاره می کند. «122»

ویل دورانت فهرست کوچکی از جرایم و مجازاتهای آن ایام به دست ما می‌دهد:

بزه‌های کوچک را با شلاق زدن از پنج تا دویست ضربه کیفر می‌دادند؛ هرکس سگ چوپانی را مسموم می کرد دویست ضربه شلاق مجازات داشت و هرکس دیگری را به خطا می کشت، مجازاتش 90 ضربه تازیانه بود. برای تأمین حقوق قضات غالبا به‌جای شلاق زدن جریمه نقدی گرفته می‌شد و هرضربه شلاق را با مبلغی معادل 6 روپیه مبادله می کردند. گناههای بزرگتر را با داغ کردن و ناقص کردن عضو و دست و پا، بریدن و چشم کندن و به زندان افکندن و کشتن مجازات می کردند.

قانون، کشتن اشخاص را در برابر بزه کوچک حتی بر شخص شاه ممنوع کرده بود ولی خیانت به وطن و هتک ناموس و کشتن و استمناء و لواط و سوزاندن یا دفن کردن مردگان، و تجاوز به حرمت کاخ شاهی و نزدیک شدن با کنیزان شاه، یا نشستن بر تخت وی، یا بی‌ادبی به خاندان سلطنتی، کیفر مرگ داشت.

در اینگونه حالات، گناهکار را مجبور می کردند زهر بنوشد یا او را به چهار میخ می کشیدند یا به دار می‌آویختند، سنگسارش می کردند یا جز سر، بدن او را در خاک می کردند، یا سرش را میان دو سنگ بزرگ می کوفتند. با قوانین و قشونی که یاد کردیم شاه ایران در پایتختهای خود که در پاسارگاد، پرسپولیس (تخت جمشید)، اکباتانا و بیشتر اوقات در شوش بود، استانهای بیستگانه کشور را اداره می کرد.

بعضی از این مجازاتهای وحشیانه در طول تاریخ بین ترکان و سایر اقوامی

(121). میراث باستانی ایران، پیشین، ص 172.

(122). حیات مردان نامی، پیشین، ص 497 تا 499.

که به ایران راه یافتند، معمول گردید و به عنوان میراثی برای بشریت برجای ماند. «123»

سرپرسی سایکس، محقق و مورخ انگلیسی، ازاین‌که در قوانین ثابت و لایتغیر ماد و پارس حتی برای جرمهای کوچک، مجازات اعدام منظور شده اظهار تعجب نمی‌کند و این روش را محصول فقدان زندانهای منظم و کمی رشد اجتماعی مردم آن ایام می‌داند و می‌گوید: «در کشور خودمان (مقصود انگلستان است) بعد از جلوس «ملکه ویکتوریا» نیز سرقت گوسفند مجازات قتل داشت.»

هرودت خود مدعی است که پارسها «محکومین را زنده و درحالی‌که سر آنها به پایین معلق بوده در قبر مدفون می‌کرده‌اند.» «124» در اینکه بعضی از سلاطین هخامنشی ازجمله کمبوجیه با نهایت استبداد و خودسری حکومت می‌کرده‌اند، هیچ شک‌وتردید نیست؛ ازجمله به قول هرودت، کمبوجیه، فرزند دلبند «پرگزاسپ» دوست مورد اعتماد خود را هدف گلوله قرار می‌دهد و این عمل سفیهانه را دلیل اصابت نظر خود می‌شمارد. «آنچه بین کمبوجیه و پرگزاسپ گذشته نظیر واقعه‌ای است که در گذشته بین آژیدهاک و سردار او هارپاک روی داد ... همانطور که آژیدهاک با قتل فرزند هارپاک و چشانیدن گوشت او به پدر انتقام نافرمانی او را گرفت در اینجا نیز کمبوجیه نافرمانی احتمالی

پرگزاسپ را با قتل فرزند او انتقام می‌کشد؛ با این تفاوت که گوشت فرزند را به خورد پدر نمی‌دهد ... «125»

به نظر داندامایف:

برای آگاهی نسبی از قوانین و نظامات عهد هخامنشی، مطالعه نامه‌هایی خطاب به ساتراپها، متضمن شکایات مردم، فرامین حقوقی، قوانین مربوط به آزادی برده‌ها، اسناد اداری، مکاتبات رسمی مأمورین و مقامات عالیرتبه ایرانی، مکاتبات جنگجویان مهاجر «الفانتین» به نامهای هرموپول، فیو، اسوان با یکدیگر و با حکام شهرستان یهودا، صورت‌مجلسهای مربوط به هبه و هدایا، قبوض مربوط به دیوان، قراردادهای مربوط به فروش اموال، گزارشهای کارکنان و مسؤولین معابد، عقدنامه‌ها، دستورهای مربوط به طرز اداره املاک و جمع‌آوری خراج و مالیات و طریقه معامله و سلوک با بردگان، اطلاعات و اخبار مربوط به مجازاتها و فرار و مرگ بردگان، فرامین پادشاهان و اوامر و دستورهای ساتراپها و قبوض مربوط به پرداخت خراج و فهرستهای مربوط به خدمات نظامی، کتیبه‌های تاریخی و کتب مذهبی و ادبیاتی که جنبه روایت و داستان دارد ضروری است. «126»

---

(123). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 532 تا 534.

(124). تاریخ هرودت، ج 3، پیشین، ص 63.

(125). همان، ج 1.

(126). ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، پیشین، ص 11.

وضع طبقات مختلف

بحث کلی در پیرامون طبقات

کریستن سن مستشرق نامدار دانمارکی در مقدمه کتاب خود می‌نویسد:

... از زمان بسیار قدیم، ایرانیان جامعه دودمانی تشکیل داده بودند که از حیث تقسیمات ارضی منقسم بر چهار قسمت بود؛ از این قرار: خانه، ده، طایفه و کشور. قوم ایرانی خود را آریا می‌نامید و اصطلاح نژادی و جغرافیایی ایران مشتق از آن است. در ایران غربی اساس و قاعده دودمانی تا حدی در زیر قشری که از تمدن بابلی اخذ و اقتباس شده بود، پنهان بود. شاهنشاهی هخامنشیان دنباله سلطنتهای آشور و بابل و عیلام به‌شمار می‌رفت. روش سیاسی این سلسله، همان بود که پادشاهان بابل و ماد داشتند و بعد در نتیجه کاردانی و کفایت و تدبیر سیاسی کورش و داریوش به کمال رسید. اما تشکیلات دودمانی معذلک از میان نرفته و در سرزمین مادها و نیز در پارس باقی بود. آثاری از آن در کتیبه مزار داریوش، در نقش رستم، پیداست که در آن داریوش خود را از حیث نسب، پسر «ویشتاسب» و از لحاظ دودمانی، هخامنشی و از جهت طایفه، پارسی و از حیث ملیت، آریایی می‌نامد.

ایران هخامنشی هفت دودمان ممتاز داشت که یکی از آنها نژاد سلطنتی بود. هرودت به خطا رفته است که امتیازات این دودمانها را اجر شرکت آنها در قتل گومات (بردیای دروغی) می‌داند.

علاوه‌براین حلقه، از بزرگان نسبی در شاهنشاهی هخامنشی، یک سلسله از گماردگان (گمارده، گماشته یعنی مقطع و تیولدار) نیز وجود داشتند. مثلا در آسیای صغیر خاندانهای کهنی از امرا تحت ریاست و فرمان شاه سلطنت می‌کردند، ولی شهربانان در کار آنها نظارت مؤثری داشتند. کسانی هم‌که به دودمانهای بزرگ منسوب نبودند از پارسی و مادی و حتی یونانیان تبعید شده از وطن ممکن بود بر اثر عطای شاهنشاه، صاحب اراضی و عنوان «امارت» شوند.

روابط این تیولداران با شهربانان برای ما واضح نیست، همینقدر معلوم است که کمابیش امتیازاتی داشته‌اند، چنانکه می‌توانسته‌اند مالیات رعایای خویش را پس از وصول به خود اختصاص دهند. «127»

زندگی اجتماعی در عصر ودایی

«عصر ودایی عصری است که آریاهای ایرانی و هندی باهم می‌زیستند و یا تازه از هم جدا شده و هنوز آداب‌ورسوم یکدیگر را فراموش نکرده بودند. این عصر را به نام کتاب ودا که قدیمترین کتب آریایی است عصر ودایی نامند ... آیین زندگی آریاها در عصر ودایی براساس

---

(127). آرتور کریستنسن ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص 29 و 30.

نقشه باستانشناسی آسیای غربی

خانواده و عشیره و قبیله بود ... خانواده هسته مرکزی تشکیلات اجتماعی آریایی بود که ریاست آن را پدر خانواده داشت که حامی و نگهبان اهل خانه خود بود و مادر بانوی خانواده شمرده می‌شد. پس از خانواده، عشیره یا گوترا «128» قرار داشت و گوترا به معنی محل حفاظت گاوهاست و چون آریاها در شرایط شبانی زیست می‌کردند خانواده‌هایی که برای نگاهداری گاوهای خود آغل مشترک داشتند جزو عشیره به‌شمار می‌آمدند. چند عشیره‌ای که یک چراگاه مشترک داشتند گشتی «129» نامیده می‌شدند. از اجتماع چند گشتی یک گرامه «130» تشکیل می‌شد که معنی آن «مجموعه» است. «ویسه» یا ویس از گرامه بالاتر است؛ چنانکه ساکنان چند ده را ویسه می‌گفتند و رئیس آنها را «ویس پاتی» می‌خواندند. مجموعه چند ویس را یک «جانه» یا قبیله بزرگ می‌خواندند و رئیس آن را «راجان» یعنی شاه می‌نامیدند. «131»

به عقیده شرق‌شناسان شوروی:

پیش از فتوحات پارس سازمان اجتماعی قبیله‌های ایرانی برپایه «جماعت عشیرتی» (ویس) قرار داشت که پیر عشیره در رأس آن بود. خانواده (که پدر رئیس آن بود) جزو جماعت عشیرتی شمرده می‌شد. دسته‌ای از جماعتهای عشیرتی «زانتو» را تشکیل می‌دادند و قبیله رئیس یا پیشوایی را شاخص می‌کرد. اتحاد قبیله‌ها نیز به نوبه خود واحدهای بزرگتر اجتماعی را تشکیل می‌داده که درآن‌باره در اوستا، کتاب مقدس دین زرتشتی، آمده است. در این دوران بود که در داخل عشیره قشرهایی به وجود آمد و از میان دیگر اعضای عشیره که عامه مردم را تشکیل می‌دادند کاهنان و اعیان که قشر علیای آن شمرده

می‌شدند، پدید آمدند. به اضافه شکی نیست که بردگان نیز وجود داشتند ولی عده آنان اندک بود و بیشتر کارهای خانگی را انجام می‌دادند. «132»

پس‌ازآنکه در دوره هخامنشیان حوزه قدرت پارسیان وسعت گرفت، وضع طبقات مختلف بیش از پیش مشخص گردید.

داریوش چه در امر تمرکز و اتحاد کشور خویش و چه در مورد سازمان دادن آن، به قشرهای عالیه، به توانگران و اعیان و روحانیان و کاهنان متکی بود ... در آن زمان روحانیان و کاهنان در جامعه از لحاظ سیاسی و اقتصادی نیروی بزرگی شمرده می‌شدند و داریوش به منظور جلب مساعدت ایشان، اقدامات فراوان برای حفظ مبانی رفاه و آسایش کاهنان به عمل آورد و املاک و عواید معابد را از ورشکستگی محفوظ می‌داشت؛ مثلا یکی از ساتراپهای آسیای صغیر را توبیخ کرد که چرا از زارعینی که منتسب به رب النوع «اپولون» بوده‌اند، عوارض دریافت داشته و امر کرده است که اراضی شخصی او را شخم بزنند. گواهی «اودزاگورسنت»

---

(128). Gotrat

(129). Goshti

(130). Grama

(131). ایران در عهد باستان، ج 1، پیشین، ص 58 به بعد.

(132). ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، پیشین، ص 7.

کاهن نیز درباره حمایتی که داریوش از وی و اموال معبدی که او اداره می‌کرده، نموده است در منابع موجود محفوظ مانده. پارسیان در دستگاه دولت و کشور وضع خاصی داشتند و خراج نمی‌پرداختند. در نظر پارسیان آزاد، حمل سلاح و یا اشتغال به کشاورزی و یا دامداری به یک اندازه موجب احترام و شرافتمندانه بود. در جامعه ایرانی کار اجباری بردگان وجود داشت و از آنان برای انجام امور گوناگون استفاده می‌کردند؛ مثلا پارسیان کار ساختمانی انجام نمی‌دادند ... شاه که به- لشکریان متکی بود ... کار ساده و ناچیز کشاورزی را تحقیر نمی‌کرد و از آن رویگردان نبود ...» «133»

اصول ملوک الطوایفی عهد هخامنشی و سازمان دودمانی آن، چنانکه خواهیم دید، در عصر اسکندر و سلوکیها و در عصر اشکانیان نیز محفوظ ماند و تغییر اساسی در آن پدید نیامد.

در طی این دوره طولانی رؤسای خانواده‌ها، رئیس تیره و رؤسای تیره، رئیس قبیله را انتخاب می‌کردند. زندگی مردم از راه شبانی و زراعت تأمین می‌شد و با تکامل وسایل تولیدی همراه با گله‌داری و زراعت زندگی شهری نیز آغاز گردید و کم‌کم بر قدرت و نفوذ رؤسای قبایل افزوده گردید و قدرت پول جای قدرت خون را گرفت و وضع ساده و بی‌آلایش قدیم رو به- فراموشی رفت. مطالعات گرانبهای دکتر گیرشمن در دوره ماقبل تاریخ ایران در تپه سیلک معرف تکامل تدریجی زندگی مردم در نجد ایران است. به عقیده باستان‌شناس نامبرده با هجوم اقوام خارجی در طرز زندگی بومی تغییرات شگرفی حاصل می‌شود.

استعمال متناوب آجر خام و سنگهای خشکی که با آنها دیوارها را می- ساختند، فنون ساختمانی است که تا آن زمان در نجد ایران شناخته نبود؛ فاتحان می‌بایست آن را از جای دیگر ... در طی مهاجرت بتدریج آموخته باشند. این طرز بنا کردن در زمینی مسطح، که روی آن باید قصر و اقامتگاههای نجبا ساخته شود، مستلزم گروهی کارگر، بنا، آجرچین، عمله و سنگ‌کن بود. بنابراین، امیر عده‌ای رعیت را استخدام می‌کرد که برای او، و بعضی نجبای ملتزم رکاب و نگهبانان خاص وی کار می‌کردند. «134»

سپس دکتر گیرشمن می‌گوید، در این جامعه، بموجب آثار و قبوری که از آنها به یادگار مانده، دو طبقه توانگر و فقیر زندگی می‌کردند. در قبور ثروتمندان زینت‌آلات سیمین با اسلحه و ابزار مختلف دیده می‌شود درحالی‌که در قبور طبقه دیگر تزیینات مختصر آهنی وجود دارد و حتی بعضی قبور، که شاید متعلق به سکنه بومی مغلوب بود، فاقد تحته‌سنگ و هر نوع آلات زینتی است.

در نتیجه مبارزه دایمی رؤسای قبایل جدید با یکدیگر و با امرای محلی، عده‌ای از امرا که مقام و موقعیت مهمتری به دست آورده بودند با بزرگان و ملتزمین خود به روستاییان حکومت می‌کردند و از آنها برای شکار کردن و صید ماهی و تربیت اغنام، مالیات می‌گرفتند

---

(133). همان، ص 32 به بعد.

(134). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 69.

و در زمینهای اختصاصی امرا عده‌ای کارگر برده مشغول کار بودند. علاوه‌براین، روستاییان مجبور بودند برحسب دستور امرا، برای ایجاد جاده‌ها، قنوات، پلها و استحکامات، بیگاری کنند. در مواردی که مالیات و عوارض، مخارج دستگاه امرا را تأمین نمی‌کرد آنها به جنگ و غارتگری می‌پرداختند و از این راه کمبود مخارج روزافزون خود را تأمین می‌کردند.

جامعه به چندین طبقه تقسیم می‌شد: امیر، نجبا، آزادمردان، مالک زمین و کسانی که چیزی نداشتند و در آخر بردگان. در این عهد از پیش نشانه‌هایی از ستیزه آینده بین طبقات غیر مالک و روستاییان برضد نجبا دیده می‌شود.

وضع ایران در طی سالهای نخستین هزاره اول ق. م. می‌بایست بسیار شبیه به وضع یونان، آنچنانکه «اومیروس» (هومر) شرح داده، باشد. در ایران در سرای امرا و بزرگان قرن نهم و هشتم ق. م. به نظر می‌رسد که غلامان و کنیزان (بردگان) و همه انواع پیشه‌وران که تمام چیزهای مورد احتیاج مخدوم خود را می‌ساختند، وجود داشته‌اند. محققا پیشه‌وران آزاد هم بودند ولی بسیار بندرت از آنان استفاده می‌شد. مازاد عواید محدود را می‌فروختند و آنها بدون شک در وهله اول عبارت بود از محصولات فلاحتی و تربیت اغنام بسیار.

همچنین آن زمان عهدی بود که ممالک کوچک شروع به توسعه نمودند و دانشمندان عموما متفقند که روستاییان این عصر از آزادی در ایران استفاده بیشتر می‌کردند تا در بین النهرین یا مصر. فلاحت تمایل به تقسیم املاک را به واحدهای کوچکتر و خرده مالکی که نشانه پیشرفت حقیقی در وضع موجود شرق قدیم در عهد مفرغ بود، نشان می‌دهد.

هنگامی که پارسیان قدم به خاک ایران گذاشتند با سازمان ملوک الطویفی وسیعی که در ایران بود، روبرو گردیدند. آنها ضمن فراگرفتن بسیاری از مظاهر تمدن ایران هنرهای خود را نیز به آنها آموختند. اقوام پارسی ضمن برخوردهای نظامی با آشوریان نه‌تنها در رشته معماری و ساختمان بلکه در عملیات آبیاری و حفر قنوات نیرومند نیز از همسایگان خود مطالبی آموختند.

مقارن تشکیل حکومت مادها، آهن بیش‌ازپیش در فعالیتهای تولیدی به کار می‌رود، شهرها وسعت می‌یابد و صنوف و پیشه‌وران هریک موقعیت خاص پیدا می کند.
روی‌کارآمدن حکومت هخامنشی و بسط قدرت فرمانروایان این سلسله در منطقه وسیعی از آسیای غربی، و ایجاد راههای امن در خشکی و دریا بیش‌ازپیش وضع طبقات و حدود قدرت و اختیارات سیاسی و اقتصادی آنها را مشخص نمود.

در حماسه ملی ایران، که مطلقا ارزش تاریخی ندارد، ضمن توصیف تاریخ افسانه‌ای «پیشدادیان» به وضع طبقات اشاره شده و بنا به مندرجات آن، «هوشنگ» پسر «کیومرث» از سنگ و فولاد آتش پدید آورد و «جشن سده» را به یادگار این کشف بزرگ برقرار داشت و پسرش

---

(135). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 71 و 72.

«طهمورث» دیوان را امنیت جانی داد؛ بدان شرط که فن نوشتن را به او بیاموزند.

نبشتن مراو را بیاموختند دلش را به دانش برافروختند

نبشتن یکی نه که نزدیک سی　　چه رومی چه تازی و چه پارسی

در شاهنامه «جمشید» پادشاه بزرگی است که آلت جنگ و فن نوشتن و بافتن را اختراع کرد، طرز استفاده از حیوانات را به مردم آموخت و طبقات چهارگانه روحانی و نظامی، فلاح، و پیشه‌ور را به وجود آورد. آقای علی پاشا صالح مترجم تاریخ ادبی ایران، توضیح می‌دهد که طبقات چهارگانه فوق را گروه کاتوزیان، گروه نیساریان، گروه بسودی یا نسودی (کشاورزان) و گروه اهنوخوشی یا اهتوخوشی (دست‌ورزان و کارگران) نیز نوشته‌اند. فردوسی گفته:

زهر پیشه‌ور انجمن گرد کرد　　بدین اندرون نیز پنجاه خورد
گروهی که کاتوزیان خوانیش　　به رسم پرستندگان دانیش
جدا کردشان از میان گروه　　پرستنده را جایگه کرد، کوه
صفی بر دگر دست بنشاندند　　همی نام نیساریان خواندند
کجا شیرمردان جنگ‌آورند　　فروزنده لشکر و کشورند
نسودی، سه دیگر گره را شناس　　کجا نیست بر کس از ایشان، سپاس
بکارند و ورزند و خود بدروند　　به گاه خورش، سرزنش نشنوند
چهارم که خوانند اهنوخوشی　　همان دست‌ورزان با سرکشی
کجا کارشان همگنان پیشه بود　　روانشان همیشه پراندیشه بود

بنا به حکایت افسانه‌های ملی ایران، جمشید در دوران سلطنت هفتصد ساله خود دیوان ناپاک را به کار ساختمان وادار کرد. از احجار کریمه، فلزات، و عطریات استفاده نمود. از

پزشکی و درمان دردمندان و کشتی‌سازی چاره‌ها کرد (و مانند حضرت سلیمان طبق افسانه‌های اسلامی) تختی هوایی بساخت.

که چون خواستی دیو برداشتی ز هامون به گردون برافراشتی
چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر آن شاه فرمانروا

و بدین طریق هرجا اراده می‌کرد با این تخت پرواز می‌کرد. وی سر سال نو جشن بزرگ ملی یعنی نوروز را در اعتدال ربیعی بنیان نهاد.

حدود و قیود طبقاتی از عهد کهن تا ظهور اسلام در ایران برقرار بود. «بلعمی» ضمن توصیف پادشاهی جمشید می‌نویسد: «و هم مردمان را به چهار گروه کرد، از این گروه دبیران و دانایانند و گروهی لشکریان و گروهی کشاورزان و گروهی پیشه‌وران و هرگروه را گفت که مبادا بجز کار خود هیچ کار کنند. «136»

استاد پورداود در بخش نخست از گاتها ضمن گفتگو از پیشه‌وران می‌نویسد: «پیشه در اوستا ... از برای گروه چهارگانه مردم که پیشوایان و رزمیان و کشاورزان و دستورزان

---

(136). مطالب این قسمت مأخوذ است از: ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ج 1، ترجمه علی پاشا. صالح، ص 173.

باشند، به کار رفته است.» «137»

در آغاز مردمان به سه گروه تقسیم شده بودند. بعدها دستورزان یا دستکاران را از کشاورزان جدا کردند. «پادشاه و همه سران و لشکریان از ارتشتاران، موبدان و پیشوایان و دبیران و دانایان از آرتوربانان، برزیگران و شبانان و همه دستورزان چون آهنگر و کفشگر و درودگر و جز آن از واستریوشان به‌شمار بودند.» «138»

پژوهندگان خارجی برای روشن کردن وضع اجتماعی و طبقاتی ایران تلاش بسیار کرده‌اند ازجمله ریچاردن فرای می‌نویسد:

... بسیاری از محققان موقع یا وضع اجتماعی را از لحاظ عمودی و افقی بررسی می‌کنند. از نظر عمودی، شخص را در واحدهای خانواده و کلان و ایل می‌سنجند و از نظر افقی، موقع او را در یک طبقه اجتماعی آنچنانکه از تولد و شغل او برمی‌آید؛ مانند طبقه پیشه‌وران یا اشراف پایین‌تر یا مانند آنها بررسی می‌کنند.

گویا تقسیم اخیر تنها در یک اجتماع روستانشین و با تمدن درست آید. چون بیابانگردان، که در راه‌پیمایی هستند، کمتر به تنظیم ساختمان طبقه می‌پردازند.

با پیشرفت کار هخامنشیان، ما به آستانه رشد سازمان افقی اجتماعی دست‌کم در بیرون ماد می‌رسیم. موضوع رواج بسیار مادرسالاری در جامعه هندواروپاییان یا آریاییان در اینجا به بحث ما مربوط نمی‌شود. با آنکه در منابع کهن از چیرگی زن و مرد در مشرق زمین سخن رفته ولی آثاری از این وضع درمیان ایرانیان قرن هفتم و ششم پیش از میلاد نمی‌توان یافت. کلان پدرسالاری که در آن مردان در مناسبات خویشاوندی مقام برتری داشتند واحد جامعه ایرانی بود اما اهمیت مرد در خانواده‌های کوچک و قبایل بزرگتر اندک بود.
می‌توان ساختمان عمودی جامعه ایرانی را به گونه زیر مجسم کرد (مقایسه دقیق نیست):

1. خانواده 2. کلان 3. قبیله 4. استان یا کشور 5. ملت یا مردم. با جستجو و بررسی بیشتر ... گفته می‌شود که در خانه، خانواده زندگی می کند و در جایگاه، کلان و در قلمرو، قبیله و مهمانان می‌زیند. این تحلیل مهمی است که مبتکر آن تیم «139» بود ... در اینجا دیگر نظام کاستی هند، یا نظام طبقاتی ساسانی که بعدها پیدا شد، وجود نداشت، ولی بندگان و خدمتکاران و نژادگان بوده‌اند ... دست‌ورزان شاید به دوگروه تقسیم می‌شدند: خدمتکاران بومی و بندگان بیگانه «140».

به نظر خاورشناسان شوری:

سازمان اجتماعی ماد را می‌توان سازمان عشیرتی در حال پاشیدگی شمرد.

توسعه دامدارای و زراعت موجب پیدایش کار بردگان گشته بود و نقل‌وانتقال

(137 و 138). پورداود، گاتها، بخش نخست، ص یط و یص.

(139). Thieme

(140). میراث باستانی ایران، پیشین، ص 84 به بعد.

توده‌های بزرگ مردم و لشکرکشی بمنظور تسخیر و تصرف اراضی دیگران و جهانگشایی سبب می‌شد که مردم کثیری به قید اسارت و بردگی درآیند. در سده هشتم پیش از میلاد بلاشک پیشه‌وران در ماد وجود داشتند، زیرا در کتیبه‌های شاهان آشور مذکور است که

در اثر پیروزی بر قبایل ماد، ایشان (شاهان آشور) توانستند عده کثیری پیشه‌ور را با خود به کشور خویش (آشور) ببرند. «141»

به عقیده اومستد، در سرزمین مادها و پارسها زندگی بسیار ساده بود. مهمترین فعالیت اقتصادی چرانیدن گله‌های بزرگ گوسفند و بز در دره‌های کوهستانها و نگهداری گله‌های گاو مقدس بود که به دست قبایل نیمه‌صحرانشین صورت می‌گرفت.

در جلگه‌ها عده‌ای سکونت اختیار کرده و با کمک آبیاری از قناتها، یک کشاورزی ابتدایی پیش‌گرفته بودند. پس از آنکه کورش عیلام و بابل را گشود با تمدن نوینی روبرو گردید که 25 قرن سابقه داشت. از مطالعه لوحهای گلی، که در این سرزمین به دست آمده است، می‌توان به درجه تمدن و خصوصیات زندگی اقتصادی و اجتماعی بابلیها و عیلامیها پی‌برد. اومستد می‌نویسد:

در میان این سندها، وامهای بذر، خوراک، و سیم، قراردادهای معمولی بازرگانی، فروش زمین و ملک یا خانه یا کشتزارها، اجاره‌نامه برای آنها و رسید پرداخت اجاره‌بها، فروش برده، صورت رعیتهای وابسته به ملکهای بزرگ و معاملات با آنها، صورت روستاییان آزادی که کار می‌کنند، قراردادهای شاگردان کارآموز، گزارش دادرسیها ... و غیره دیده می‌شود.

در میان جامعه بابلی غیر از شاه و اشراف و وابستگان آنها که طبقه ممتاز را تشکیل می‌دادند، بازرگانان، بانکداران و صاحبمنصبان طبقه متوسط بالا و پیشه‌وران یعنی نانواها، نوشابه‌سازها، قصابها، درودگران، رختشوها، مسگرها طبقه متوسط پایین را تشکیل می‌دادند.

به عقیده امستد، در نتیجه استقرار رژیم بردگی و مظالم اجتماعی و اقتصادی ناشیه از آن و بالا بودن نرخ بهره (صدی بیست در سال) روزبه‌روز بر تعداد بردگان افزوده می‌شد. بسیاری از مردم آزاد که قادر نبودند وامهای خود را در موعد مقرر بپردازند، به صورت برده درمی‌آمدند.

پدران گاه‌گاه فرزند دلبند خود را می‌فروختند. در میان الواحی که به ما رسیده اسناد زیادی که حکایت از فروش بردگان دارد به چشم می‌خورد. رعایای وابسته به زمین از لحاظ موقعیت اجتماعی پایین‌تر از کارگر آزاد بودند. پرستشگاهها عده زیادی از کارگران خوش‌نشین را که به عنوان مزد، نان بخور و نمیری دریافت می‌داشتند به کار می‌گرفتند. با این مزد کم، قیمت غلات بسیار گران بود و اگر کارگری نمی‌توانست با گرده نان شکم خود را سیر کند، می‌توانست با خرید خرما رفع گرسنگی کند. مردم بومی در تابستان با لباس کم کار می‌کردند و هنگام زمستان از سرما می‌لرزیدند. اسناد و مدارک بابلی بخوبی وضع اجتماعی طبقات زحمتکش را

---

(141). ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، پیشین، ص 13.

روشن می‌کند. امستد می‌نویسد:

... افزایش بیرون از اندازه جمعیت بردگان در این دوره سختیهایی بر سر طبقه میانه پایین‌تر آورد. بردگان جای زنان را در صنایع می‌گرفتند و اینسان سبب کاهش درآمدهای خانواده‌ها می‌شدند. شمار روزافزونی از این بردگان در داد و ستدهایی که در گذشته به

دست مردمان آزاد انجام می‌گرفت، شاگردی و کارآموزی می‌کردند. آرایشگران و نانوایان برده پدید آمدند. بردگان اجازه داشتند برای خودشان به سوداگری بپردازند ... بردگی پایین‌ترین پله نردبان اجتماعی بود. مردم آزاد ممکن بود برای وام یا کیفر جنایتی به بردگی درآیند. پدران ممکن بود فرزندانشان را در سختی بفروشند ... زناشویی بردگان برای فرزندکشی پرسود بود.

معمولا با برده خوب رفتار می‌شد مگر آنکه از پیش سرورش می‌گریخت یا به دروغ ادعای آزادنژادی می‌کرد. چه بسا کارهای با مسؤولیت به او سپرده می‌شد ... در حالی که رعیتهای وابسته به ملک اغلب با ملکهای بزرگ پرستشگاهی بستگی دارند، بردگان معمولا در دارایی طبقه‌های بالاتر یافت می‌شوند.» «142»

ژ. دومزیل «143»، خاورشناس، راجع به طبقات اجتماعی ایران قدیم می‌گوید:

طرز فکر نیاکان هندیها و ایرانیها و کسانی که طبق فرضیه‌ای (قوم هند و ایرانی) نامیده شده‌اند و حتی اجداد بالاترشان که به‌همین طریق به نام هندو اروپایی شناخته شده‌اند، در تمام امور به ترتیب بسیار ساده‌ای خلاصه می‌شد.

همه‌چیز اعم از قسمتهای مختلف دنیا و اصول مهم فعالیتهای زندگی سیاسی و اجتماعی و اصول مذهبی، مظهری از یکی از طبقات سه‌گانه مردم است. بین تمام طبقات، طبقه‌ای که حکومت را در دست داشت و کارش اداره عالم یا جامعه و افکار مردم، از راه اصول حقوقی یا مذهبی بود، بر طبقات دیگر برتری داشت. طبقات پایین‌تر مربوط به نیروی جنگی بود. سومین و آخرین طبقه، کار آبادانی و فراوانی را بر عهده داشت؛ بطوری که ممکن است این سه طبقه را به طریق زیر خلاصه نمود: طبقه روحانی، طبقه جنگی و طبقه

اقتصادی ... در ایران تقسیم‌بندی طبقات روی اصول قابل انعطافی قرار داشت و در این تقسیم‌بندی اصول طبقات سه‌گانه مختلط را پذیرفته‌اند و در حماسه‌های ملی از آن گفتگو شده است ... نه در ایران بسیار قدیم و نه در ادوار مختلف تاریخش هیچگاه چیزی شبیه به طبقات سه‌گانه هند (کاست) به وجود نیامده ... بزودی یک طبقه چهارمی به طبقات موصوف افزوده شد و آن طبقه صنعتگران یا تجار بود. «144»

این بود وضع عمومی طبقات در عهد باستان. اینک احوال یکایک طبقات را مورد مطالعه قرار- می‌دهیم:

---

(142). شاهنشاهی هخامنشی، پیشین، ص 105 به بعد.

(143).G .Dumesil

(144). تاریخ تمدن ایران، پیشین، ص 54 به بعد.

1. نجبا و اشراف

چنانکه گفتیم از عهد هخامنشی وضع طبقات بیش‌ازپیش مشخص گردید. شاه در عین حال که قدرت مطلق داشت کمابیش به نظر اعیان و فرمانروایان محلی احترام می‌گذاشت چنانکه داریوش پرآوازه‌ترین سلاطین هخامنشی برای شش خانواده‌ای که با او انقلاب کرده بردیا را از میان برداشتند، امتیازات خاصی قائل بود و در مهمات امور نظر آنها را می‌پرسید، در مجالس مشورتی که با حضور بزرگان در کاخ شاهی تشکیل می‌شد،

نظریات آنها مورد توجه قرار می‌گرفت. هرودت می‌نویسد: «از آن هفت تن ایرانی که علیه بردیا قیام کرده بودند یکی به نام «اینیتافرن» بر اثر یک حرکت جسارت‌آمیز به قتل رسید. وی خواسته بود داخل قصر شاهی شده با پادشاه در خصوص کاری مذاکره نماید، قانون هم مقرر داشته بود که همه آن چند نفری که در قیام شرکت کرده بودند، می‌توانستند بدون اجازه داخل قصر شوند، مگر اینکه شاه در مصاحبت با یکی از زنان خود باشد. بنابراین او انتظار اجازه از احدی نداشت و چون یکی از آن هفت نفر بود حق خود می‌دانست که به دربار داخل شود. باوجود این، سرایدار کل و دربان با ورود او مخالفت کردند و گفتند شاه با یکی از زنان خود خلوت کرده، ولی اینیتافرن تصور کرد اینها دروغ می‌گویند، پس خنجر برکشید و بینی و گوشهای آنها را برید و بر افسار اسبهای خود آویخت و افسار را هم بر گردن آنها پیچیده نزد شاه فرستاد. داریوش از دیدن این منظره متوحش شد و با خود گفت مبادا این عمل با جلب موافقت آن شش نفر صورت گرفته باشد. پس به ترتیب دنبال آنها فرستاد و همینکه فهمید عمل اینیتافرن با موافقت آنها نبوده فرمان قتل او و فرزندان و منسوبینش را صادر کرد.» از این مطلب حدود قدرت اشراف و ارزشی که سلاطین برای آنها قائل بودند، روشن می‌شود. شاه املاک اختصاصی بسیاری به بزرگان می‌داد و از آنها می‌خواست که در مواقع بحرانی فرمان بسیج دهند و سازوبرگ جنگی فراهم سازند. این فئودالهای بزرگ و اشراف در املاک خود تسلطی نامحدود داشتند، قانون می‌گذرانیدند، قضاوت می‌کردند، برای خود نیروی مسلح نگاه می‌داشتند و از رعایای خود مالیات می‌گرفتند. غیر از اشراف سابق الذکر مهمترین طبقات جامعه ایرانی در عصر هخامنشی طبقه مغان یا روحانیان، دهقانان، بازرگانان و پیشه‌وران، کشاورزان و بردگان قابل ذکرند.

وضع اجتماعی ثروتمندان و فئودالها

بعضی تصور می‌کنند که ضیاع و عقار و ثروت فراوان به سعادت و نیکبختی انسان کمک می‌کند درحالی‌که بسیاری از عرفا و صاحبنظران نظریات مخالفی ابراز کرده‌اند. گزنفون از زبان «فرولانس» از ناراحتیهای روحی و جسمی یکی از اشراف زمان سخن می‌گوید: «آیا خیال می‌کنی اکنون که دارای مکنتی فراوانم بیش از آن زمان که در فقر و تنگدستی بسر می‌بردیم، از لذت خوردن و نوشیدن و خواب و راحتی برخوردارم؟ نه چنین نیست، هرچه بر ثروتم افزوده می‌شود، بیشتر باید در حراست آن بکوشم و بیشتر جیره و مواجب بدهم و همّ خود را مصروف نگهداری آن نمایم. امروز باید یک‌دسته از خدمتکاران و بندگان را نان بدهم و پوشاک رسانم. عده‌ای مریض می‌شوند باید آنها را مداوا کنم. یک روز شبانم خبر می‌آورد که گرگ گله‌ام را زده و نیمی از گوسفندانم را کشته است، دیگری هراسناک می‌دود که گاوها به قعر دره پرتاب شده‌اند،

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 451

سومی خبر می‌آورد که بیماری در اسبها و استرها افتاده است. روزی نیست که این قبیل خبرها خاطرم را ملول نکند.» «145»

2. مغها یا روحانیان

این طبقه که همان کاهنان و مجریان مقررات مذهبی بودند مقام و موقعیت مهمی نداشتند، شغل آنها موروثی بود، در اجرای مراسم قربانی، تعبیر خواب و تعیین ایام سعد و نحس شرکت می‌کردند، گاه در فعالیتهای پزشکی و مداوای بیماران نیز دست در کار بودند. تا ظهور حکومت ساسانیان که مذهب زردشت رسمیت یافت روحانیان در امور مملکتی نفوذی نداشتند ولی با مردم کمابیش در تماس بودند.

«همه قربانیها می‌بایست با حضور مغان انجام گیرد ... ایشان بعضی از مزایای سیاسی و دینی را دارا بودند. اعمال مغان در زمان هخامنشیان که طبق همه قوانین و شواهد، روحانیت را از مادها به میراث برده‌اند، بسیار مهم بود. مغان همراه سپاه می‌رفتند تا قربانیها را اجرا کنند، آنان خواب را تعبیر می‌کردند و در تاجگذاری شاه جدید که تشریفات آن در معبد پازارگاد انجام می‌شد شرکت می‌نمودند. همچنین ایشان مسؤول تربیت جوانان و نگهبان مقابر شاهی مانند آرامگاه کورش بودند. درباره اصل آنان که با پارسیان فرق داشتند اطلاعات اندکی در دست است. آنان گروهی مجزا را تشکیل می‌دادند و ازدواج با محارم نزدیک را تجویز می‌کردند. در فلسفه عالم هستی به دو اصل خدا و اهرمن قائل بودند. در برابر پارسیان که مردگان خود را دفن می‌کردند، مغان اجساد را در معرض سباع یا طیور طعمه‌خوار می- گذاشتند تا آنها را پاره کنند. می‌دانیم که در آرامگاه کورش جسد حنوط شده شاه بزرگ را در تختی زرین خوابانیده بودند ... همچنین تهیه «هوم» که مشروبی سکرآور بود، به عهده مغان محول بود ... هرودت می‌گوید که پارسیان نه معبد داشتند و نه قربانگاه و نه مجسمه‌های خدایان؛ و از نظر یونانیان او راست گفته است، پارسیان معابدی دارای مذبح نداشتند ...

معهذا ایشان معابدی داشتند و ما سه تای آنها را که متعلق به عهد هخامنشی است، می‌شناسیم ...

در اینجا مغ، آتش مقدس را نگهبانی می‌کرد. تشریفات دینی را در هوای آزاد انجام می‌دادند ... همه نقوش برجسته بر فراز مقابر هخامنشی، شاه را، درحالی‌که برابر قربانگاهی که در آتش مقدس مشتعل است، نشان می‌دهد.» «146»

به عقیده محققان شوروی در عهد هخامنشی «روحانیان و کاهنان در جامعه از لحاظ سیاسی و اقتصادی نیروی بزرگی شمرده می‌شدند و داریوش بمنظور جلب مساعدت ایشان اقدامات فراوان برای حفظ مبانی رفاه و آسایش کاهنان به عمل آورد و املاک و عواید معابد را از ورشکستگی محفوظ می‌داشت.» «147»

نویسندگان پیشوای دین زرتشتی را مغ می‌خواندند.

---

(145). کورش‌نامه، پیشین، ص 301.

(146). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 148 تا 153 (به اختصار).

(147). ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، پیشین، ص 33.

رابطه روحانیان با فرهنگ

... «سیسرون» خطیب رومی که در یک قرن پیش از میلاد می‌زیسته، می‌نویسد: «مغان نزد ایرنیان از فرزانگان و دانشمندان به‌شمارند، کسی پیش از آموختن تعالیم مغان به پادشاهی ایران نمی‌رسد.» نیکولاوس «148» (از شهر دمشق) نوشته: «کورش دادگری و راستی را از مغان آموخت. همچنین حکم و قضاء در محاکمات با مغان بوده است ... در منابع خودمان هم همین مشاغل از برای آنان معین شده است. «موبد»، اسمی که امروزه هم به پیشوایان زرتشتی داده می‌شود، همان کلمه «مغ» است. غالبا در شاهنامه آمده که کار نویسندگی و

پیشگویی و تعبیر خواب و اخترشناسی و پند و اندرز با موبدان است و بسا هم طرف شور پادشاهند ...

افلاطون فیلسوف معروف یونانی که در سال 427 تولد یافت و در 347 پیش از مسیح درگذشت، زرتشت را مؤسس آیین مغ دانسته است. این آیین به عقیده او بهترین طرز ستایش پروردگاران و دارای افکار عالی است. «149»

مغ- مجسمه کوچک نقره قرن چهارم ق. م.

ا. ج. آربری «150» دانشمند انگلیسی می‌نویسد:

... در طی سلطنت هخامنشیان و تا آخرین روزهای پادشاهی ساسانی، ایران یک قدرت و دولت شاهنشاهی و یک نمونه کامل استبداد مشرق زمین بود که در آن ثروت بیکران در دست گروهی قلیل متمرکز شده و یک فرهنگ و مدنیت مادی قابل توجهی بر روی شانه‌های بیجان توده‌های مردم بومی به وجود آورده بود. این فرهنگ و مدنیت اصولا درباری بود و این حقیقت در هیچ رشته هنری بیش از فن نگارش جلوه‌گری نمی‌کند. گذشته از متون اوستایی که خود مذهبی به سود اشراف بود و فهم و تفسیر و تعبیر آن فقط در دست موبدان بود و به رسم الخطی ضبط می‌شد که درخور فهم مردم بیسواد نبود، بقیه ادبیات قدیم حول‌وحوش دربار سلطنتی دور می‌زد و کمربسته، برای حفظ منافع دربار بود. «151»

بطوری که از نوشته‌های آگاسیاس برمی‌آید دربار ایران حتی در زمان هخامنشیان روزنامه رسمی داشت و سلسله‌های بعدی نیز این سنت را ادامه دادند. عموما چنین تصور می‌شود که براساس این روزنامه‌های رسمی بود که در اواخر سلطنت ساسانیان مؤلف ناشناسی

کتاب خدای نامک را به وجود آورد که پس از ترجمه از پهلوی به عربی بوسیله ابن المقفع

---

(148).Nikolaus

(149). یسنا، گزارش پورداود، ج 1.

(150).A .J .Arberry

(151). میراث ایران، پیشین.

ایرانی (وفات 140 هجری قمری) و دیگران بالاخره بر اثر نبوغ فردوسی شکل جدیدی به خود گرفت و به صورت شاهنامه درآمد.

مسلما بین طبقات بالای اجتماع و توده کارگر زحمتکش، طبقات متوسطی وجود داشتند که ما از وضع زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها اطلاع دقیقی نداریم. ویل دورانت می‌نویسد: «چون دو نفر که از حیث رتبه با یکدیگر برابر بودند به‌هم می‌رسیدند یکدیگر را می‌بوسیدند و اگر کسی به بلند مرتبه‌تر از خود برمی‌خورد، پشت دو تا می کرد و به او احترام می گذاشت و در مقابل اشخاص کوچکتر گونه خود را برای بوسیدن پیش می‌آورد. برای مردم متعارفی تواضع مختصری کافی بود.»

3. کشاورزان

با آنکه برزگران مهمترین فعالیت اقتصادی را انجام می‌دادند، چون در عداد طبقات صاحب حق نبودند توصیف کاملی از وضع اجتماعی آنان در آثار آن روزگار به چشم نمی‌خورد. دکتر گیرشمن درباره این طبقه در عهد هخامنشی چنین می‌نویسد:

سیمای مغ

ملک بزرگ مبنای محصول فلاحتی در عصر هخامنشی بوده است و آن توسط رعایای وابسته به زمین که با خود زمین خرید و فروش می‌شدند و همچنین بوسیله غلامانی که بر اثر فتوحات همراه می‌آوردند کاشت می‌شد. فلاحت کلید صنعت کشور ایران بود و بمنزله مشغولیت طبیعی مرد آزاد تلقی می‌شد.

ملک کوچک وجود داشت اما محتملا نسبت به املاک بزرگ که دارای سیاست اقتصادی سختی بودند، کم‌اهمیت می‌نمود. این نوع املاک کوچک مخصوصا در فارس (کشور ملت مخدوم) که از مالیات و عوارض معاف بود و دهقانان آن آزاد و مالک زمین بودند، وجود داشت. گندم و جو و مو و زیتون کاشته می‌شد. گاو، گوسفند، بز و حیوانات مرکوب (خر و استر و اسب) را تربیت می‌کردند. تربیت زنبور عسل بسیار معمولی بود و عسل در این عهد به‌جای شکر به کار می‌رفت. «152»

رعایا تنها به کشت و زرع مشغول نبودند بلکه عده‌ای از آنها که در حقیقت رعایای کارگر بودند در حوزه قدرت فئودال به کارهای صنعتی می‌پرداختند.

داریوش شخصا به کاشت درختان علاقه‌مند بود. نامه‌ای قابل توجه

---

(152). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 175.

از او در دست است که به حاکم گداتس «153» فرستاده شده است. وی در این نامه دستور می‌دهد که در آسیای صغیر و روسیه گیاهان و درختان شرقی بکارند.

شاه می‌نویسد: «من نیت شما را در بهبود بخشیدن کشورم بوسیله انتقال و کشت درختان میوه‌دار در آن سوی فرات در بخش علیای آسیا تقدیر می کنم ...» «154»

این امر سیاست اقتصادی دولت ایران را که مبتنی بر توسعه فعالیتهای کشاورزی است، نشان می‌دهد. دولت از املاک، مزارع، باغها، احشام و معادن مالیات می گرفت.

دکتر لمبتون در کتاب خود اجمالا به وضع کشاورزی در ایران باستان اشاره می کند و می‌نویسد که در جامعه پدرشاهی که مبتنی براساس خانواده و ده و قبیله و کشور بود، بتدریج فعالیتهای کشاورزی توسعه یافت و بعضی خاندانها زمینهای وسیعی را به حیطه تصرف خود درآوردند.

رفته‌رفته از میان مردم رهبرانی برخاستند که منشأ قدرت و نفوذشان دو چیز بود: یکی قبایلی که بدان منسوب بودند، دیگر اراضی ملکی آنان؛ و این عده در زمان هخامنشیان تأثیر مهمی در اوضاع و احوال کشور داشتند. سپس محقق نامبرده به نکته جالبی اشاره کرده می‌نویسد که: «از روزگار قدیم در قسمت غربی ایران و در بین النهرین هرپادشاهی که می‌خواست به مأموران و لشکریان خود حقوق بدهد، مقداری زمین به آنان می‌بخشید. این زمینها در واقع متعلق به شخص شاه بود و آنها را به رسم بخشش و تیول به اطرافیان وفادار خود می‌داد و آنها حق نداشتند این زمینها را بموجب مواد 36 و 38 و 71 قوانین حمورابی به فروش برسانند ... و خریدار موظف است چنین زمینی را به فروشنده پس بدهد

... قانونا رعایایی که این زمینها به آنان سپرده می‌شد آنها را تصرف می- کردند نه تملک. هریک از رعایای شاه در ازاء استفاده از چنین زمینی مکلف به انجام دادن خدمت خاصی برای او بود اما حق نداشت که از خود سلب مالکیت کند یا ملک خود را به دیگری انتقال دهد؛ مگر به یکی از خویشاوندان بلافصل خود. «155»

بتدریج رسم تیول دادن برافتاد و مالکیت خصوصی با استفاده از کلاه شرعی و حیله قانونی عملا متداول گردید، یعنی شخص موردنظر را بدروغ به خویشاوندی یا فرزندی خود بر- می‌گزیدند و سپس به خرید و فروش املاک مبادرت می‌کردند بدون آنکه نص قانون نقض شده باشد. «طریقه معامله چنین بود که فروشنده خریدار را به فرزندی اختیار می‌کرد و یک قطعه زمین را به عنوان سهم الارث با قباله و سند به او هبه می‌کرد و در عوض خریدار یک «قسطو» یا هدیه‌ای به فروشنده می‌داد که عبارت بود از کالایی که مجموع آن برابر با

---

(153).Godates

(154). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 174.

(155). مالک و زارع در ایران، پیشین، ص 50 و 51.

بهای ملک بود.» «156» پس از روی کار آمدن حکومت هخامنشیان رؤسای قبایل قدرت دیرین خود را از کف دادند. حکام محلی یعنی شهربانان جانشین آنها شدند و همین

شهربانان مسؤول امنیت راهها، جمع‌آوری مالیات و اداره شهرستان خود بودند. مالیاتی که مردم می‌پرداختند قسمتی نقدی و قسمتی جنسی بود.

کشاورز ایرانی قرن پنجم ق. م. از: دیاکونف، «تاریخ ماد»

امستد در تاریخ شاهنشاهی هخامنشی مدارک و آمار جالبی از زندگی اقتصادی مردم و افزایش روزافزون هزینه زندگی در آن ایام به دست می‌دهد و به خوبی آشکار می‌سازد که از آغاز حکومت هخامنشی بتدریج اختلاف و فاصله طبقاتی بیشتر می‌شود و زندگی طبقات زحمتکش، بیش‌ازپیش، با رنج و محرومیت قرین می‌گردد. امستد می‌نویسد، از الواحی که به دست آمده پیداست که روستاییان از پشم گله‌های بزرگ گوسفند و بز، پوشاک زمستانی خود را تأمین می‌کردند.

در پادشاهی کورش، بیش‌ازپیش، گله‌های بزرگ در انحصار پرستشگاهها بود و آمار دقیقی از زایش، تلفات به دست جانوران وحشی، و از دزدی آنها می‌گرفتند.

در یک لوح، که سیاهه درآمد یک پرستشگاه را داده، از پنج تن پشم گوسفند و چند صد پوند موی بز یاد شده است. پرستشگاه دیگری نزدیک هفتهزار گوسفند یکجا دریافت داشت. انحصار پرستشگاهی قیمتها را نیز بالا برد. حتی در یک عمده- فروشی با یک شکل «157» فقط دو پوند پشم می‌شد خرید. توانگران پانزده شکل که بیش از درآمد یکساله یک روستایی بود، برای فقط یک پوند پشم که با رنگ گران ارغوانی رنگرزی شده بود می‌پرداختند. با این وضع اگر روستایی یک جامه نو در سال می‌خرید در واقع خوشبخت بود.

قبل از استقرار حکومت هخامنشی طبقات پایین با آشامیدن مقدار زیادی شیر و خوردن گوشت و پنیر زندگی بهتری داشتند ولی از دوره کورش به بعد، آثار یک جامعه طبقاتی بیشتر آشکار می‌شود که طبقات زحمتکش بیش‌ازپیش از خوراک و پوشاک کافی بی‌نصیب می‌شوند.

تقریبا همه چهارپایان بارکش، که برای شخم زدن کشتزارها لازم بود، از آن ملکهای بزرگ پرستشگاهی بود و با رعیت و آهن خیش به پیمانکاران وام داده می‌شد. معمولا برای هرورز گاو ... یک رعیت و یک خیش می‌دادند.

کشاورزان خصوصی ناچار بودند برای خود گاو بخرند ... به موازات چیزهای دیگر، در دوره هخامنشی قیمت گاو نیز بالا رفت. در اثر رقابت پرستشگاهها کشاورز مستقل

---

(156). همان، ص 51 و 52.

(157).Shekel : واحد پول و تقریبا معادل یک دلار است.

بیش‌ازپیش پریشان گردید. قیمت چهارپایان بالا رفت. یک‌بار از فروش یک اسب به بهای چهار پوند سیم سخن به میان آمده که برابر با مزد تقریبا ده سال یک کارگر عادی بوده. حتی یک خر را کمتر می‌شد با ده شکل خریداری کرد، و ممکن بود که قیمت آن تا 12 برابر یعنی به 120 شکل برسد. روی گوش گوسفندان و بزها و خرها را داغ می‌زدند. از داغ (ستاره اشتار اوروک) اغلب برای ثابت کردن مالکیت چهارپایان سخن رفته است. خانه‌ها اغلب خشتی بود، کاخها و پرستشگاهها را با آجر می‌ساختند. با اینکه فلزات را از

نقاط مختلف وارد می‌کردند قیمت آنها ارزان بود. فروش و اجاره زمین در طول زمان دگرگونیهای مهمی پیدا کرده است؛ در دوره کلدی حد وسط قیمت یک خانه با زمینش هرنی 15 شکل بود، در دوره پادشاهی داریوش حد وسط 40 شکل بود که نزدیک به سه برابر افزایش یافته بود. در زمان کلدیها یک خانه را می‌توانستند به 10 شکل کرایه کنند ولی در پادشاهی کورش کرایه 15 شکل بود و در زمان داریوش به 20 و بالاتر از آن رسیده بود. در زمان اردشیر اول به 40 شکل رسید. معمولا اجاره‌بها را در دو قسط و پیش می‌پرداختند، قسط اول در آغاز ماه و قسط دوم در آغاز ماه هفتم. مستأجر ناگزیر بود که پشت‌بام را تعمیر و شکافهای دیوار را پرکند و اگر منزل دری می‌خواست خودش فراهم کند. «158»

درحالی‌که طبقات محروم زندگی نکبت‌باری داشتند، طبقات بالای اجتماع در ناز و نعمت زندگی می‌کردند.

ویل دورانت زندگی اشراف عهد هخامنشی را چنین توصیف می‌کند:

... خانه‌های زیبا و باغهای عالی داشتند که گاهی به صورت شکارگاه و محل نگاهداری مجموعه‌های گوناگون جانوران درمی‌آمد. در خانه‌های خود اثاثه گرانبها جمع‌آوری می‌کردند، از قبیل میزهایی که روپوش طلا و نقره داشت یا با این دو فلز گرانبها منبت‌کاری شده بود و تختهایی که روپوش عالی آنها را از کشورهای دیگر می‌آوردند و فرشهای نرمی که ... کف اتاقهای خود را با آن مفروش می‌کردند. در جامهای زرین شراب می‌نوشیدند و میزها و طاقچه‌های اتاق را با گلدانهای ساخت بیگانگان می‌آراستند. آواز خواندن و رقصیدن را دوست می‌داشتند و از نواختن جاز و نی و طبل و دف لذت می‌بردند. گوهرهای گرانبها در نزد آنها فراوان بود و با آنها از تاج و گوشواره گرفته تا

دستبند و کفشهای مرصع می‌ساختند. مردان نیز به زیورآلات علاقه‌مند بودند و گوش و گردن و بازوهای خود را با آنها می‌آراستند. مروارید و یاقوت و زمرد و لاجورد از خارج وارد می‌کردند ولی فیروزه را از کانهای ایران به دست می‌آوردند و از همین سنگ گرانبها بود

---

(158). شاهنشاهی هخامنشی، پیشین، ص 111 به بعد.

که ثروتمندان مهرهای خود را تهیه می‌کردند. «159»

گزنفون در کتاب خود موسوم به اکونومیک می‌نویسد که هخامنشیان به دو چیز که یکی قوای جنگی و دومی آبادانی کشور است، توجه مخصوص داشتند.

شاه در بعضی قسمتهای مملکت بشخصه مسافرت کرده اوضاع را می‌بیند و به قسمتهایی اشخاص مورد اعتماد را می‌فرستد و اگر مشاهده کند که در ایالتی درختهای مثمر و زمینهای دایر زیاد است، به والی پاداش می‌دهد و کرسیهای ممتاز به او می‌دهد و ولایتی را به ایالت او می‌افزاید و اگر ایالتی را کم‌جمعیت و بایر ببیند و این وضع را نتیجه مسامحه و اخلاق بد والی بداند او را تغییر می‌دهد. در هرناحیه یکی به ساخلوی مسلح فرمان می‌داد و دیگری بر طبقه فعال حکومت می‌کرد و مالیات می‌گرفت. اگر در ناحیه‌ای امنیت نبود رئیس طبقه فعال و کارهای فلاحتی به مرکز اطلاع می‌داد که کار کردن ممکن نیست زیرا امنیت وجود ندارد و اگر، باوجود امنیت، زمینها آباد نمی‌شد، رئیس ساخلو اوضاع را اطلاع می‌داد.

مشیر الدوله در تاریخ خود می‌نویسد که کورش کوچک، خود شخصا در فعالیتهای کشاورزی شرکت می‌جست و این حقیقت از مطالبی که وی خطاب به «لیزاندر» (سردار قشون اسپارتی) گفته است استنباط می‌شود: «قسم به میتر وقتی که من سالمم هیچگاه تابه‌حال سر سفره ننشسته‌ام مگر اینکه آنقدر کار نظامی یا فلاحتی کرده باشم که عرق در من ایجاد شده باشد.»

به عقیده ایرانشناسان شوروی:

ایران یکی از کهنترین کانونهای زراعت در جهان است. حفاریهای باستانشناسی که در طی سی سال اخیر به عمل آمده نشان می‌دهد که ایران در چهارمین هزاره قبل از میلاد مسیح واجد سطح عالی زراعت بوده است. در ضمن حفاریهای یاد شده، دانه‌های گندم و جو که پنج تا شش هزار سال از عمرشان می‌گذشته، یافت شده است. بیشتر گیاهها و میوه‌های حوضه دریای متوسط (مدیترانه) و آسیای مقدم و میانه که اکنون می‌شناسیم در هزاره اول پیش از میلاد مسیح در ایران به عمل می‌آمده و کشت می‌شده؛ از آن جمله است: هلو، زردآلو، انجیر، انار، گلابی، درخت انگور و نخل خرما. در جنوب باختری، در دره رود کارون درخت زیتون غرس و پرورش می‌شده. در عهد ساسانیان ایرانیان به کشت نیشکر و برنج و دیگر گیاههای زراعی می‌پرداختند.

کمبود بارش و اینکه منابع آبیاری بطرز نامساوی تقسیم شده بود، موجب گشت که ساکنان فلات ایران از عهد باستان به آبیاری مصنوعی متوسل شوند. در آغاز تاریخ میلادی این شیوه آبیاری را ایرانیان به کار می‌بستند و بدین منظور از ترعه‌های متفرع از رودها و چشمه‌های کوهستانی و چاهها و

(159). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، ص 155.

کاریزها استفاده می‌کردند. دالانهای زیرزمینی که برای روآوردن آبهای تحت- الارضی حفر می‌شد، کاریز نامیده می‌شود. این کاریزها بوسیله چاههایی با سطح زمین مربوط بودند که برای تنقیه و پاک کردن کاریزها یا قناتها به کار می‌رفتند. «160»

پولیب در کتاب 10 بند 28 می‌نویسد: «شاهنشاهان هخامنشی برای تشویق فلاحت مقرر داشته بودند که هرکس زمینهای بیحاصل را بواسطه آبیاری آباد کند تا پنج پشت عایدات آن از آن او و اعقابش باشد.»

بطور کلی از نوشته‌های گزنفون چنین برمی‌آید که در آن ایام به فعالیتهای فلاحتی و عمرانی از جهت وصول شدن مالیاتها و آبادی خزانه و تدارک قوه و نیرو اهمیت زیاد داده می‌شد ولی باید توجه داشت که معتقدات مذهبی و تعلیمات آیین مزدیسنا نیز در تشویق مردم به این امور تأثیر داشته است.

در اوستا مکرر به عبارات مختلف، مردم به کارهای زراعتی ترغیب شده‌اند. «کسی که تخم زراعت می‌پاشد، اشویی می‌کارد و در ترویج آیین مردم می‌کوشد. پاداش چنین کسی با صد دعا و عبادت یکسان، و از هزار بار اداء مراسم مذهبی و صد هزار قربانی نیکوتر خواهد بود.» «161»

بطور کلی باید گفت عقاید زردشت یک عامل ترقی برای آن زمان بود و مردم را به زندگی دهقانی و شهرنشینی و محبت به حیوانات اهلی و گوسفند و سگ و گاو و احترام

به آب و درخت و زراعت دعوت می‌کرده است. احترام به سگ برای پاسبانی گله و احترام به گاو برای زراعت، صرفا برای رفع احتیاج و بهبود زندگی مادی است. در مذهب زردشت و آیین مزدیسنا برخلاف ادیان سامی، مخصوصا دین مسیح، به زندگی مجلل و مرفه توجه زیاد شده. آقای پورداود به این معنی اشاره کرده و می‌نویسد:

جهان و آنچه در آن است مقدس است. خوشی و خوبی از برای بشر موهبت ایزدی است و از آن نباید انسان را محروم ساخت. پریشانی و ذلت در این جهان سرمایه آبرو و اعتبار از برای جهان دیگر نخواهد شد.

آنکس که در پرتو کار و کوشش خود مایه خوشی و آسایش دیگران را فراهم آورد، خود نیز از کاروکوشش دیگران بهره‌مند گشته در خوشی و آسایش خواهد بود.

نظر به‌همین اصول است که غالبا در کتب دانشمندان و مستشرقین می‌خوانیم که مزدیسنا دینی است موافق زندگی عصر حاضر. «162»

در اوستا مکرر به فقراتی برمی‌خوریم که ثروت و خانواده بزرگ و خانه آباد و فرزندان فراوان و اسب و گردونه و گله و رمه و مزارع حاصلخیز حتی غذاهای گوناگون تشویق و تأیید شده است. آنچه مورخین قدیم یونان، مانند

---

(160). ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، پیشین، ص 6.

(161). وندیداد، فرگرد 3، فقره 31.

(162). ادبیات مزدیسنا، ج 1، پیشین، ص 32.

هرودت، گزنفون، کتزیاس و کورتیوس و غیره، راجع به جلال ایرانیها نوشته‌اند بخوبی ازیشتها هم پیداست؛ چه در این عصر تاریخی از قصرهای صد ستونی، شیرهای معطر، چرخهای درخشان، گردونه خروشنده و اسبهای شیهه‌زننده و تیغ و تبر و گرز و جوشن و لباسهای فاخر و زربفت و دستبند گوهرنشان سخن رفته است. طبیعی است در مذهبی که خوشی آینده را مشروط به بدبختی امروز نمی‌داند، باید از تمام لذایذ زندگی استقبال نمود. «163»

آیین مزدیسنا برای کار و کارگر احترام فراوان قائل است. در زامیادیشت، کرد 12 تاکرد 15، همواره کارگر را برتر از سایر آفریدگان می‌شمارد و به عناصر و افراد بی‌علاقه به کار، به چشم نفرت می‌نگرد. زمین به کسی که با دست چپ و راست در روی آن کشت و کار نکند، می‌گوید: «تو ای کسی که با دست چپ و راست و با دست راست‌وچپ در روی من کار نکردی تو باید در آتیه پشت در دیگران تکیه زده و روزی خود را از آنان گدایی کنی؛ آری خوراک پس‌مانده و ریزه‌هایی که از دهان دیگران افتاد نصیب تو خواهد بود.»

«اهورامزدا می‌گوید: کسی که گندم می‌کارد به این می‌ماند که راستی می‌افشاند و دین مزدیسنا را از پیش می‌برد.» «164»

در این آیین تنها با بزه‌کاران، زیانکاران، و راهزنان و دروغگویان مبارزه نشده بلکه مردم به مبارزه عملی با جانوران موذی، نظیر موش، وزغ، مار، کژدم، مگس و مورچه نیز تشویق شده‌اند. این دستور نیز، چنانکه می‌بینیم، ریشه مادی دارد؛ چه این جانوران برخلاف اغنام

و احشام به حال زندگی انسان زیانبخشند، به‌همین جهت مورد نفرت قرار گرفته‌اند. «چه بدحال است زمینی که زمان درازی بدون بذر و بذرافشان متروک و در انتظار کشاورز ماهری مانده است، مانند دوشیزه زیبایی که زمانی طولانی بی‌فرزند مانده و اشتیاق شوهر خوبی را دارد.» «165»

در جای دیگر نوشته شده است: «ای آفریننده جهان مادی، ای یگانه پاک، چهارمین کس که زمین را به کمال نشاط آورده کیست؟ اهورامزدا جواب می‌دهد: آنکس که بیشترین مقدار گندم کشت نماید، بیشترین سبزیها بکارد و بیشترین درختها غرس نماید، کسی که زمین خشک را آب دهد و زمین پررطوبت (باتلاق) را خشک و قابل کشت نماید.» «166»

توجه به دام‌داری

غیر از کشاورزی، تربیت حیوانات اهلی و استفاده از آنها از دیرباز در ایران مورد توجه بود. به گفته هرودت و پولیب در سرزمین ماد (قبل از هخامنشیان) اسبهای پرخون، ظریف و خوش‌اندام و پرجست‌وخیز تربیت می‌شدند و قرنها ایران یگانه مرکز نشوونمای اسبان و سوارکاران بوده است. علاوه‌براین در منابع مذهبی نیز حفظ و نگاهداری حیوانات اهلی و مبارزه با حیوانات زیانبخش تأکید شده است!

---

(163). همان، ج 1، ص 32 و 33.

(164). همان، ج 2، ص 306.

(165). وندیداد، فرگرد 3، قسمت 3، فقره 24.

(166). همان، فرگرد 3، فقره 23.

در بهمن یشت باب 22 فقره 61 به ارزش اقتصادی گاو اشاره شده است: «نیروی ما از گاو، اطمینان دل به گاو است، تفاخر به دارایی منوط به گاو است، چیرگی مرهون گاو است، خوراک از گاو است، شیار که در نتیجه آن غذا از زمین بیرون می‌آید بوسیله گاو انجام می‌گیرد.» چنانکه دیدیم در اوستا به دامپروری و گله‌داری اهمیت خاصی داده شده و همه‌جا مردم را به نگاهداری و پرورش دام تشویق می‌کند. در فروردین یشت چنین آمده است:

«روانهای چهارپایان اهلی را می‌ستاییم، خزندگان را می‌ستاییم، پرندگان را می‌ستاییم، جانوران بیابانگرد را می‌ستاییم، چرندگان را می‌ستاییم، فروهرهای این جانوران را می‌ستاییم.»

در وندیداد، فرگرد سوم، قسمت 1، فقره 6 چنین می‌خوانیم: «ای آفریننده جهان مادی پنجمین جایی که زمین به حداکثر شادمان است، کجاست؟ ... آنجایی که گله و رمه بیشتر باشد و بیشترین مقدار کود ریخته شود.»

همچنین در اردیبهشت یشت، فقره هفتم می‌خوانیم: «ناخوشیها فرار کنید، مرگ بگریز، دیوها بگریزید، پتیاره‌ها (یعنی نکبتها و زشتیها) فرار کنید، آموزگار دروغین کینه‌ور از آیین پاک بگریز، مرد ستمکار بگریز» «167» در جلد دوم کتاب یشتها، صفحه 305 چنین نوشته شده است: «... در کجا زمین بیش از همه‌جا شاد است؟ در آنجا که مرد پاکدینی خانه برپا کند و آن خانه از آتش و شیر و زن و فرزند و گله برخوردار باشد ... و گاو و

راستی و علوفه و سگ و آنچه از برای زندگی خوش باید در آنجا فراوان باشد. (فقره 4). در کجا زمین بیش از همه‌جا شاد است؟ در آنجایی که بیش از همه‌جا گندم و گیاه و درختهای میوه بکارند، در آنجایی که زمین خشک است، آب رسانند و در آنجایی که آبگیر است، خشک کنند ...

زمین ناشاد است اگر مدت زمانی شیار نشده بایر بماند.» «168»

علاوه‌براین در وندیشت کشتن حشرات موذی ثواب شمرده شده است نظیر «وزغ، مار، کژدم، مگس، مورچه، موش. عقیده ایرانیان راجع به حشرات موذی در قدیم در همه‌جا شهرت داشته، هرودت نیز در کتاب اول فقره 140 می‌نویسد: مغها کشتن مورچه و مار را ثواب بزرگ می‌دانند.» «169»

در جای دیگر تعلیم می‌دهد: «کوشا و مبارز باش و نانی خور که از راه نیک و با کار و کوشش به دست کرده باشی و بهره‌ای از آن برای خدا و نیکوکاران کنار نه. به خواسته دیگران چشم مدوز تا مال خود از دست ندهی. هرکه از دسترنج دیگری خورد چنان باشد که سر او را در کف گرفته مغز او می‌خورد.» «170» در یشتها که قسمتی از کتاب مقدس اوستاست در فقرات 6 تا 14 به مردم ایران تأکید شده است که در پناه کار و کوشش از انواع نعمتهای مادی و شکوه و آرامش و غذای فراوان و گوناگون و بوهای خوش و بسترها و بالشهای آراسته و خانه‌های خوب و زنان نیکو و انواع زینتها و اسبهای تندرو و گردونه‌های خروشنده و زروسیم و لباسهای فاخر و غیره برخوردار شوند.» «171»

---

(167). یشتها، ج 1، پیشین، ص 143.

(168). همان، ج 2، پیشین، ص 305.

(169). همان، ص 357.

(170). مینوی خرد، (نقل به معنی از دینشاه).

(171). یشتها، ج 2، ص 184.

در همین کتاب در بخش زامیادیشت ضمن ستایش از فرکیانی گیتی را «پیر نشدنی، نمردنی، نگندیدنی و نپوسیدنی، جاودان زنده و جاودان بالنده» «172» می‌خواند.

استاد پورداود در بخش نخست از گاتها یعنی سرودهای زرتشت، می‌نویسد: «پندار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک مایه رستگاری است؛ چنانکه پندار بد، گفتار بد، و کردار بد مایه تباهی است. دروغ سهمگین‌ترین دشمن مردمی است، باید از آن دوری جست و به راستی روی نمود. مزدا اهورا نیازمند قربانی و خون گاو و گوسفند نیست ... هرآنکه زمین آبادان کند و به کشت و زرع پردازد و از چهارپایان سودمند نگهداری کند خداوند را از خود خوشنود سازد ... در این جهان، بد در برابر نیک، و زشت در برابر زیباست. زندگی جنگی است میان این دو ...» «173»

حمایت از چهارپایان

در اوستا حمایت و نگهداری از چهارپایان تأکید و توصیه شده است:

«اهورمزدا نفرین می‌کند به کسی که کشتن چهارپایان را بیاموزد.»

(اوستا: گاتا 32)

حیواناتی که به دستور اوستا کشتن آنها منع شده است، عبارتند از: سگ، بره، بز، گاو، خرگوش، اسب، خروس، خفاش و کلیه حیوانات و چرندگان و پرندگان بی‌آزار.

دساتیر آسمانی- 77: «بدانید که زندبار (جانور بی‌آزار) کش به چشم یزدان و الا گرفتار آید.» از جمله عدل انوشیروان، در کتاب دبستان المذاهب، شیخ فانی می‌نویسد:

«... حیوانی مثل گاو، خر، و اسب را که در جوانی کار فرمودندی چون پیر شدی صاحبان ایشان به آسودگی آنها را نگاه داشتندی، و مقرر است که هر حیوانی را چه مایه بار کنند، هرکه از آن حد گذرانیدی او را تأدیب فرمودندی ...

در هرزمان حقوق حیوان را در نظر داشته و به کرات گفته و نوشته‌اند ولی بدون نتیجه مانده است. و اگر در قدیم عمل می‌شده امروز بکلی فراموش کرده‌اند.» «174»

«زرتشت چنانکه قبلا گفتیم در یکی از بخشهای وندیداد، در حمایت از کشاورزی و کشاورزان و در مقام مبارزه با تنبلی و تن‌آسانی چنین می‌گوید: ... کسی که زمین را با دست راست و با دست چپ و با دست چپ و با دست راست می‌کارد و بارور می‌کند ... صدچندان بهره خواهد برد ... و کسی که روی زمین کشاورزی نمی‌کند درمیان گدایان ولگرد ... خم خواهد شد.»

«در یکی دیگر از سرودهای زرتشت، روح گاو می‌غرد و از خدا درخواست می‌کند که:

به من رحمت زراعت ببخشای، و خداوندش پاسخ می‌دهد: آفریدگار ترا از بهر دامپروران

(172). همان، ص 334.

(173). گاتها، گزارش ابراهیم پورداود.

(174). صادق هدایت، نوشته‌های پراکنده (انسان و حیوان)، ص 285.

و کشتکاران آفریده است.» «175»

از آثار باستانی که جسته و گریخته در نقاط مختلف کشور به دست آمده است نیز توجه به فعالیتهای کشاورزی مشهود است:

در تپه «جری» مرودشت، 20 کیلومتری جنوب تخت جمشید، ظرف سفالینی در سال 1330 توسط بنگاه علمی تخت جمشید پیدا شد که درون آن شکل 15 مرد دهقانی در حال نشاط و رقص و اجرای مراسم جشن برداشت محصول طراحی گردیده است.

در دامغان ضمن کاوشهای باستانشناسان امریکایی در تپه حصار مجسمه کوچکی از برنز پیدا شده که شکل دو گاو بسته شده به گاوآهن و مردی که در پشت‌سر آنها را می‌راند، نمایانده شده است (2500 ق. م. موزه تهران گنجینه دامغان).

در همین تپه آسیاهای سنگی دستی که بعضی از کارشناسان مربوط به هزاره سوم پیش از میلاد می‌دانند، پیدا شده است.

غیر از مدارک و اسنادی که توسط باستانشناسان به دست آمده، نوشته‌های مورخان یونانی نظیر پولیب و گزنفون و دیگران مؤید توجه ایرانیان قدیم به امور کشاورزی است. در سفرنامه فیثاغورس، صفحه 35 آمده که باغهای باصفا که از چرخ آبهای بزرگ آبیاری می‌شود، قصر را احاطه کرده ... در یکی از این باغها کشتزاری است، شاه باید بیل برداشته چهارمین بخش یک ساعت را در آنجا کشاورز باشد.

در این بوستان کوچک کورش بزرگ به یاد می‌آورد که انسان است و در حوایج بشری با عموم مردم یکسان است. «176»

در ادبیات مزدیسنا در آخرین یشت (وندیشت) از مبارزه با حشرات موذی و کشتن جانوران زیان‌رسان سخن رفته است. استاد پورداود می‌نویسد:

کلمه‌ای که ما به حشره موذی ترجمه کرده‌ایم در اوستا «خرفستر» آمده که به معنی کلیه جانور موذی و درنده است. در گاتها این کلمه به صیغه جمع از برای بدخواهان مزدیسنا و دشمنان بیابان‌نورد و راهزنان و زیانکاران و نابکاران چادرنشین استعمال شده. در اوستا «خرفستر» به معنی جانوران اهریمنی زیان‌رسان و حشرات موذی استعمال شده و نابود کردن این قبیل موجودات زیانبخش نظیر مار، سنگ‌پشت، وزغ، مورچه، شپش، شپشه گندم، مگس، کژدم و موش، عملی نیکو و کاری ثواب خوانده شده است.» «177»

در منابع باستانی از انواع آفات نباتی و قحط و غلا و نحوه مبارزه پیشینیان با این پدیده‌ها سخنی درمیان نیست، فقط در تورات، کتاب یوئیل نبی به آفات کشاورزی آن دوران اشاره شده است:

... آنچه از سن باقی ماند، ملخ می‌خورد و آنچه از ملخ باقی ماند، لنبه می‌خورد و آنچه از لنبه باقی ماند، سوس می‌خورد. ای مستان بیدار شده گریه کنید، و ای

---

(175). میخائیل. ای. م. زند. نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران، ترجمه ح. پیرانفر، ص 13.

(176). تاریخ کشاورزی ایران، پیشین، ص 24.

(177). یشتها، ج 2، پیشین، ص 356 و 357.

همه میگساران بجهت عصیر انگور و لوله نمایید ... صحرا خشک شده و زمین ماتم می‌گیرد، زیرا گندم تلف شده و شیره خشک گردیده و روغن ضایع شده است.

ای فلاحان خجل شوید، و ای باغبانان و لوله نمایید بجهت گندم و جو، زیرا محصول زمین خشک شده، موها خشک و انجیرها ضایع شده، انار و خرما و سیب و همه درختان صحرا خشک گردیده؛ زیرا خوشی از بنی آدم رفع شده است ...

بهایم چقدر ناله می‌کنند و رمه‌های گاوان شوریده احوالند، چون که مرتعی ندارند و گله‌های گوسفند نیز تلف شده‌اند ... جویهای آب خشک شده و آتش مرتعهای صحرا را سوزانیده است.

امستد با توجه به مندرجات کتاب وندیداد یعنی (داد ضد دیوان) می‌نویسد:

مردم آن روزگار از چرم و پارچه‌های بافته، برای پوشاک و از چادرهای نمدین و خانه‌های چوبین و زاغه‌ها و خانه‌های خشتی برای مسکن استفاده می‌کردند.

سگ مورد علاقه عمومی بود و چون یک عضو خانواده بشری نگهداری می‌شد و مراقبت از خانه و گله را به عهده داشت. حفر قنات، ایجاد ترعه و سدبندی و آبیاری با اصول صحیح در ایران که از دیرباز به علت کمی آب، کشاورزان رنج می‌بردند، سابقه‌ای کهن دارد.

سد و بند بزرگی که توسط مهندسین و کارشناسان عهد باستان در حوالی سغد و خوارزم ایجاد شده است، مورد توجه هرودت پدر تاریخ قرار می‌گیرد.

وی پس از توصیف خصوصیات طبیعی دشت خوارزم و رود بزرگ آن‌که به نام «اکس» معروف بود، می‌گوید: «این شط درگذشته به پنج شعبه تقسیم می‌شد ...

اما از زمان تسلط پارتها ... به امر پادشاه بزرگ در هریک از گذرگاهها سدی بنا کرده‌اند و چون دیگر آب مخرجی ندارد، دشتی که بین این مرتفعات واقع شده به صورت برکه آبی درآمده است، زیرا آب شط پیوسته جاری است اما نمی‌تواند به خارج راه یابد. «178»

بطوری که از گفته هرودت برمی‌آید، پس از ایجاد سد، آب جیره‌بندی می‌شده و مأمورین دیوان، در مقابل اخذ پول، آب را به سوی دهات موردنظر روان می‌ساختند.

رابطه مالک با زارع

از روابط و مناسبات اقتصادی مالکان و کشاورزان در ایران قدیم و حصه هریک از آنها اطلاع دقیقی نداریم، ولی در باب چهل و هفتم سفر پیدایش پس از مقدمه‌ای نوشته شده

که مردم بینوای مصر ناچار زمین خود را به فرعون فروختند و فرعون به آنها بذر داد و آنها در زمین فرعون به کار زراعت مشغول شدند و یک‌پنجم به فرعون دادند و چهارپنجم آن را برای خود و خانواده خویش برداشتند. اینک عین عبارت تورات:

و در تمامی زمین نان نبود زیرا قحط زیاده سخت بود، و ارض مصر و ارض کنعان

---

(178). تاریخ هرودت، ج 3، پیشین.

به سبب قحط بینوا گردید و یوسف تمامی نقره‌ای را که در زمین کنعان یافته شد به عوض غله‌ای که ایشان خریدند بگرفت، و یوسف نقره را به خانه فرعون درآورد و چون نقره از ارض مصر و ارض کنعان تمام شد همه مصریان نزد یوسف آمدند، گفتند ما را نان بده چرا در حضورت بمیریم زیراکه نقره تمام شده. یوسف گفت اگر نقره تمام شده مواشی خود را بیاورید و به عوض مواشی شما غله به شما می‌دهم. پس مواشی خود را نزد یوسف آوردند و یوسف به عوض اسبان و گله‌های گوسفندان و رمه‌های گاوان و الاغان نان به ایشان داد، و در آن سال به عوض همه مواشی ایشان، ایشان را به نان پرورانید. و چون آن سال سپری شد، در سال دوم به حضور وی آمده گفتندش که از آقای خود مخفی نمی‌داریم که نقره ما تمام شده و مواشی و بهایم از آقای ما گردیده و جز بدنها و زمین ما به حضور آقای ما چیزی باقی نیست. چرا ما و زمین ما در نظر تو هلاک شویم؛ پس ما را و زمین ما را به نان بخر و با زمین ما مملوک فرعون شویم و بذر بده تا زیست کنیم و نمیریم و زمین بازنماند. پس یوسف تمامی زمین را برای فرعون خرید ...

گفت اینک امروز شما را و زمین شما را برای فرعون خریدیم، همانا برای شما بذر است تا زمین را بکارید، چون حاصل برسد یک خمس به فرعون دهید چهار حصه از آن شما باشد برای زراعت زمین و برای خوراک شما و اهل خانه شما و طعام بجهت اطفال شما. گفتند تو ما را احیا ساختی در نظر آقای خود التفات بیابیم غلام فرعون باشیم. پس یوسف این قانون را بر زمین مصر تا امروز قرار داد که خمس از آن فرعون باشد؛ غیر از زمین کهنه فقط، که از آن فرعون نشد ...

از این قصه تورات برمی‌آید که زمین در سرزمین مصر و کنعان نخست از آن رعایا و کشاورزان بود بعدها به حکم ضرورت زمین از کف آنان خارج شد و مزدور فرعون شدند.

کارگران و پیشه‌وران

غیر از فعالیتهای صنعتی محدودی که در حوزه قدرت امرا و فئودالهای بزرگ توسط رعایای کارگر صورت می‌گرفت و حوایج اولیه مردم آن ناحیه را تأمین می‌نمود، در قلمرو شاهنشاهی ایران مخصوصا در داخل شهرها، فعالیتهای صنعتی رو به وسعت نهاد. بیشتر فعالیتهای مهم اقتصادی در دست دولت و معابد بود، و دولت بخصوص، در دوران قدرت داریوش به کارهای یدی و صنعتی توجه مخصوص داشت.

دکتر گیرشمن می‌نویسد:

دولت به طبقه کارگر علاقه‌مند بود و تا آنجا که اصول آن عهد اجازه می‌داد کار و مزد افراد طبقه مزبور را تنظیم کرد. محققا نباید توقع داشت که قوانینی در مورد کارگران اجرا شده باشد، اما نشانه‌هایی از اقدامات مربوط به امور اجتماعی در الواح گنجینه تخت

جمشید منعکس است. در آنجا مزد هرطبقه از کارگران دقیقا تعیین شده و مزد یک کودک، یک زن، یک مرد و یا پیشه‌ور متخص، مشخص شده است و از این‌حد هم پیشتر رفته‌اند. بمنظور احتراز از تقلب، معادل پولی همه محصولاتی را که بمنزله مزد جنسی تأدیه می‌شده ذکر کرده‌اند و ما بدین وجه

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 465

می‌دانیم که یک خمره شراب یک «شکل» (تقریبا یک دلار) و یک گوسفند سه شکل ارزش داشته است. حتی مزد روحانیانی که در خدمت دین بودند تثبیت شده؛ بدین‌وجه که مزد یک مغ مأمور تهیه هوم و مشروبات بالغ بر 12 خمره شراب در سال بود.

در آن عهد می‌بایست مراکزی برای جمع‌آوری عمله وجود داشته باشد، زیرا در الواح تخت جمشید ذکر شده که کارگران از همه اقطار شاهنشاهی می‌آمدند ...

ساختمان شهرها، کارهای مربوط به دربار، و مخصوصا اداره تجارت شاهنشاهی و جهانی موجب رفت‌وآمد بسیار افراد خارجی در قسمتهای مختلف ایران می‌شد. «179»

ادامه و اجرای این نقشه‌ها، بدون وجود تشکیلات منظمی، در هریک از مراکز شاهنشاهی امکان‌پذیر نبود.

وجود مسکوکات در فعالیتهای اقتصادی، پیدایش بانک، و وجود راههای امن و آرام و تشویق دولت، به پیشرفت فعالیتهای صنعتی کمک شایان کرد. برای آنکه خوانندگان به تنوع مشاغل و حرفه‌های آن ایام و طرز عمل سلاطین بزرگ هخامنشی آشنا شوند، ترجمه

قسمتی از متن فارسی کتیبه گلی داریوش را که مربوط به کاخ این شهریار در شوش است، در اینجا نقل می‌کنیم:

... من در شوش کاخی ساختم، تزیینات آن را از جاهای دور آوردم. زمین را تا آنجا که به خاک سفت برسد، کندم. پس‌ازآنکه زمین کنده شد و شن بقدر کافی فراآورده شد ... گودبرداری زمین و انباشتن شن و قالب زدن خشت را مردم بابل انجام دادند. چوبهای سدر ... که در اینجا به کار رفته از کوهستانهای لبنان آمده. مردم آشور آنها را تا بابل و مردم بابل و «کرساد» و جزیره «ایونی» آنها را تا سرزمین شوش آوردند. چوب بلوطی که در اینجا به کار رفته از کوهستانهای هندوکش و ارمنستان آورده‌شده است. طلایی که در اینجا به کار رفته از سارد و باختر (آسیای صغیر و آسیای مرکزی کنونی) آورده‌شده و اینجا ساخته و پرداخته شده است. لاجورد و بدخشان و سنگهایی که در اینجا به کاررفته از سرزمین سغد آورده‌اند.

سنگ‌آهن گرانبهایی که در اینجا به کار رفته از خوارزم آورده‌اند. نقره‌ای که در اینجا به کار رفته از سرزمین مصر آورده‌اند. تزیینات آجری نقش برجسته دیوارهای این کاخ از سرزمین ایونی آورده‌شده است. عاجی که در اینجا به کار رفته از حبشه و هندوستان و سرزمین «رخج» (استان قندهار) آورده‌اند. ستونهای مرمری که در اینجا به کاررفته در شهر «آفرودیزیاس» درست کرده‌اند ... صنعتگرانی که به ترتیب کشورشان در ساختمان این کاخ کار کرده‌اند: مدیها و مصریها این تالار «بار» را درست کردند ... مردم بابل و ایونی کار آجرها را انجام داده‌اند.

مصالح نقوش برجسته کاشی‌کاری، سنگ، گچ و لعاب روی کاشی و برق

(179). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 179 و 180.

سرستونهای کاخ هخامنشی

و لعاب آن را از ایونی آورده صنعتگران مدی و مصری آن را درست کرده‌اند ... «180»

علاوه بر مدارک سابق الذکر، تعداد کثیری الواح گلی (در حدود سی‌هزار) در قسمت معروف به خزانه تخت جمشید به دست آمده که کمابیش معرف سازمان اداری و وضع امور مالی حکومت هخامنشی است. مفاد ترجمه لوحه شماره یک، به نحوی که قابل درک عموم باشد، از کتاب گرانبهای باستان‌شناسی ایران عینا نقل می‌شود:

آقای شاکا مدیر صندوق:

(180). گزارشهای باستانشناسی، مجلد اول (شهریور 29) ص 5.

آقای «بردکاما» گواهی می‌دهد که آقای «هردکاما» درودگر مصری سرکار صد نفر کارگر بطور روزمزد به ضمانت آقای «وهوکا» در ساختمان پارسه انجام وظیفه می‌کند، استحقاق دریافت مبلغ سه «کارشا» و دو شکل و نیم نقره به عنوان دستمزد خود دارد.»

توضیحا اضافه می‌نماید که علاوه بر پرداخت فوق که نقدی بوده، گوسفند و شراب هم داده می‌شد. یک گوسفند معادل سه شکل و یک کوزه شراب برابر یک شکل نقره تسعیر

می‌گردید. این پرداخت بابت کارمزد پنجماهه درودگر مزبور از ماه هشتم تا ماه دوازدهم سال 32 سلطنت داریوش به قرار ماهانه شش شکل و نیم نقره می‌باشد (محققین تاریخ لوح بالا را حدود سال 491 ق. م.

می‌دانند.)

در سال 483 ق. م. «اسپاتینس» مزدی را که برای پرداخت 313 کارگر برای شش ماه لازم است به برد کاما گزارش می‌دهد و بار دیگر برای 470 کارگر مزد یکماهه را گزارش می‌دهد. از این مزد به 66 تن یک شکل، به 112 تن، سه چهارم یک شکل و 292 تن، نیم شکل پرداخت شده است.

امستد پس از ذکر مزدهای مختلف کارگران می‌نویسد: پیداست که نسبت به پرداختهای بابل، کارگران در پارس مزدشان کمتر است، بویژه اگر به یاد بیاوریم که در پی کشورگشاییهای پارسی قیمت خوراک افزایش بسیار یافته و هنوز تعدیلی در آن راه نیافته بود. از مطالعه الواح گلی تخت جمشید نه تنها از مزد کارگران متخصص و عادی آن دوره اطلاعاتی به دست می‌آوریم بلکه تا حدی با سازمان اداری عهد هخامنشی نیز آشنا می‌شویم.

مفاد ترجمه لوحه شماره 1:

«بردکا» به «شاکا» خزانه‌دار اطلاع می‌دهد بایستی مبلغ سه کارشا و دو شکل و نیم نقره به یک نفر درودگر مصری موسوم به «هرد کاما» سرکار صد نفر کارگر که یکی از کارکنان روزمزد پارسه (تخت جمشید) بود، و ضامنش «وهوکا» ست پرداخته شود. این پرداخت به

صورت نقدی نیست بلکه گوسفند و شراب داده می‌شود؛ بدین قرار که یک گوسفند برابر سه شکل نقره و یک کوزه شراب برابر یک شکل نقره منظور می گردد.

مبلغ فوق شامل دستمزد خدمتی است که در طول ماههای هشتم تا دوازدهم سال سی و دوم سلطنت داریوش انجام گرفته است. دستمزد این مرد مصری در هرماه شش شکل و نیم نقره می‌باشد ... با مختصر توجه به ترجمه لوحه سابق الذکر بخوبی واضح می گردد که هرکارشا مشتمل بر ده شکل بوده است و چون مزد استاد درودگر مصری در مدت یک ماه شش شکل و نیم نقره تصریح گشته است، با توجه به اینکه هرشکل یکدهم کارشا یعنی 3/ 8 گرم می‌شود، دستمزد یکماهه این استاد قریب 54 گرم یا کمی بیشتر از 11 مثقال

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 468

و نیم نقره می‌شود و به حساب امروز (هر مثقال نقره بطور متوسط 10 ریال) مزد یک ماه استاد درودگر مصری در ساختمان کاخهای تخت جمشید، 115 ریال بوده است.

همچنین طبق ترجمه لوحه فوق، یک گوسفند را برابر سه شکل نقره و یک کوزه شراب را به‌جای یک شکل نقره محسوب می‌نمودند، بنابراین قیمت یک گوسفند در زمان داریوش کبیر به پول امروز در حدود 56 ریال بود و یک کوزه شراب تقریبا 19 ریال ارزش داشته است. «181»

آقای مهندس زاوش ضمن بحث در پیرامون موقعیت اقتصادی و اجتماعی طبقه کارگر در عهد هخامنشی چنین می‌نویسد: ... نیروی کار تشکیل می‌شد از بندگان، اسیران جنگی و کارگران آزاد. کارگران آزاد عموما سرپرستی و سرکارگری را برعهده داشتند. تعداد

کارگران آزاد نسبت به بنده و اسیر جنگی کم بود ... در دوره هخامنشی، بطوری که مورخین می‌نویسند، از اسیران جنگی در ارتش استفاده نمی‌شد بلکه آنها را به کارهای تولیدی و فعالیتهای ساختمانی می گماشتند و سخت‌ترین کارها به اینها واگذار می گردیده. بعضی از محققین عقیده دارند که وجود اسرای جنگی در شوش و تخت جمشید یکی از دلایل نفوذ هنر و تمدنهای مختلف در هنر و صنعت هخامنشی بوده است. اسرای جنگی بیشتر در دستگاههای دولتی به کار اشتغال داشته‌اند و مدارکی وجود ندارد که در مقابل کار به آنها مزد داده- شده باشد. کارگران آزاد عموما ایرانی بودند و معمولا به آنها دستمزد می‌دادند و این دستمزد ابتدا جنسی و سپس جنسی و نقدی و بعدا بطور نقدی پرداخت می‌شده است ...

اطلاعات زیادی درباره مبارزه طبقه کارگر برای افزایش دستمزد در دست نیست فقط دکتر گیرشمن می‌نویسد در اواخر دوره اردشیر دوم: «... وضع شاهنشاهی موجب بدبینی و یأس بود، مالیات بومیان را خرد می کرد و آنان را وادار به عصیان می‌نمود ... جنگ طبقاتی توسط مزدوران گرسنه درگرفت و آن را با خشونت خفه کردند.» «182»

زنان کارگر

زنان و اطفال در کارهای ساختمانی و تولیدی مثل مردان شرکت داشته‌اند ولی معلوم نیست حداقل سن چه میزان بوده است.

ظاهرا در مورد پسران و دختران مزد متناسب با سن آنها پرداخت می‌شده ... مثلا در لوح شماره 53 نصف دستمزد یک‌ماهه به شرح زیر ثبت شده است: «37 نفر مرد هرکدام 3 شکل و 3/ 4 شکل- 20 نفر پسربچه دو شکل و یک دوم شکل- 67 نفر زن دو شکل و

یک دوم شکل- 15 نفر دختر یک شکل و یک چهارم شکل ...» این مدارک می‌رساند که دختران و پسران بزرگسال همچنین دختران و پسران خردسال به کار اشتغال داشته‌اند و مزدهای مختلفی برای آنها در نظر گرفته شده بود و نسبت زنان کارگر به مردان خیلی بیش از امروز بوده است. درحال‌حاضر، تعداد زنانی که در فعالیتهای صنعتی و ساختمانی کشور شرکت دارند 11 الی 12 درصد کارکنان است؛ درحالی‌که طبق الواح ترجمه شده تعداد زنانی که در

---

(181). همان، ص 12 و 15.

(182). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 193.

دستگاه اقتصادی سلطنتی خدمت می‌کرده‌اند 40 الی 60 و با دختران جمعا 60 تا 70 درصد بوده است. این‌طور به نظر می‌رسد که مردها بیشتر در ارتش خدمت می‌کرده‌اند و قسمت عمده فعالیتهای صنعتی و ساختمانی دولتی به عهده زنان بوده است ... طبق نظریه امستد و گیرشمن در دوره خشایارشا در ایران سطح مزدها پایین آمد و قیمتها بالا رفت و در نتیجه قدرت خرید کارگران کاهش یافت ... بطور کلی مزد کارگران مرد بیشتر از کارگران زن، و مزد پسران، بیشتر از مزد دختران بوده است ... در بعضی موارد دستمزد بعضی زنان بیشتر از مزد مردان بوده و از این معلوم می‌شود تخصص هم تأثیری در میزان مزد داشته است. در بین صاحبان تخصص، یعنی کارکنان فنی کارگاهها، بزرگترین مزدها به زره‌ساز، زرگر و مس‌کار داده می‌شد. دستمزد کارگران ساختمانی کمتر از سایرین بوده است. دستمزد شراب‌سازان، و آبجوسازان نیز زیاد بوده. همچنین دستمزد کسانی که به

کارهای غیر صنعتی اشتغال داشته‌اند، مثل چوپان و خرکچی از دیگران زیادتر بود. معلوم نیست این افزایش دستمزد به علت زیادی ساعت کار بوده یا اینکه چون متصدیان کار اهل پارس بوده‌اند مزد بیشتری گرفته‌اند.

در الواح قرائت شده حداکثر مزد کارکنان تولیدی (غیر از کارمندان) 5/ 7 شکل و حداقل 1/ 4 شکل بوده، یعنی بالاترین مزد 30 برابر پایینترین مزد بوده است. (در سال 1343 طبق نشریه اداره کل نیروی انسانی وزارت کار حداقل مزد در کارگاههای کشور ساعتی چهار ریال و حداکثر ساعتی 141 ریال پرداخت شده یعنی حداکثر مزد 35 برابر حداقل مزد بوده است.) مورخان درباره ارزش «شکل» برحسب لیره و دلار نظریات مختلفی داده‌اند، بعضی شکل را معادل ربع دلار و برخی یک دلار و عده‌ای معادل یک شیلینگ دانسته‌اند و ارزش شکل به پول امروز تقریبا 36 ریال است. البته باید توجه داشت که قدرت خرید یک شکل در آن دوره خیلی بیشتر از قدرت خرید 36 ریال امروز بوده است. در دوره هخامنشی بین درآمد و مخارج طبقات مختلف اختلاف فراوان وجود داشت. امستد می‌نویسد: «توانگران 15 شکل را که بیش از درآمد یکساله یک روستایی بود برای خرید یک پوند پشم که رنگ ارغوانی داشت می‌پرداختند. کارمندان دولتی از خزانه شاهی حقوق نمی‌گرفتند بلکه حقوق و هزینه زندگی پرتجمل آنان به اهالی محل تحمیل می‌شد. حقوق سربازان بیش از کارگران بود.

حقوق ماهانه سربازان در دوره خشایارشا در حدود 20 شکل بوده است. با توجه به هزینه زندگی، قوه خرید کارگران بسیار ناچیز بود. یک گوسفند طبق الواح تخت جمشید 3 شکل (108 ریال) و قیمت یک کوزه شراب یک شکل بود.» به نظر امستد:

مزد یک کارگر در ماه کافی برای خرید دو بوشل جو و سه بوشل خرما بود. با این قیمتها فقط کسانی که وضع اقتصادی بهتری داشتند می‌توانستند برای خوراک از روغن استفاده کنند. شراب مخصوص توانگران بود و کارگران شرابی را که در ازای دستمزد می‌گرفتند، برای تحصیل ضروریات زندگی مبادله می‌کردند.

به این ترتیب طبقات پایین کمتر گوشت می‌خوردند. کرایه خانه در زمان کورش 15 شکل، در دوره داریوش 20 شکل بود و در زمان اسکندر به 40 شکل در سال رسید.

آقای مهندس زاوش در پایان مقاله تحقیقی خود در مقام مقایسه قدرت و درآمد

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 470

کارگران ایرانی و کارگران یونانی در حدود قرن پنجم و ششم قبل از میلاد برآمده و پس از تبدیل و تسعیر حقوق کارگران دو کشور به نقره و طلا به این نتیجه می‌رسند که قدرت خرید کارگران یونانی در آن دوران بیش از کارگران ایرانی بوده و اختلاف درآمد طبقات مختلف در یونان خیلی کمتر از ایران بوده است. «183»

به عقیده ریچاردن فرای، دست‌ورزان به دو گروه تقسیم می‌شدند:

خدمتکاران بومی و بندگان بیگانه یا خارجی ... از پاپیروسهای آرامی که در مصر یافته شده و از الواح گنجینه تخت جمشید چنین برمی‌آید که کارگرانی که در املاک شاهزادگان هخامنشی در مصر و در ساختمان تخت جمشید کار می‌کردند نه ایرانی بودند نه آزاد. ایشان گویا بندگان خارجی بیشماری بودند که بر آنان مردان آزاد متخصص یا مباشر و ناظر فرمان می‌راندند ... بگمان من در دوران آغاز هخامنشیان «گاردا» به بندگانی

اطلاق می‌شد که در املاک شاه یا شاهزادگان کار می‌کردند ... بی‌شک یک بنده در روزگار کهن در شرق به کسی گفته نمی‌شد که دست و پا در زنجیر داشته باشد. و با زور و ضربات تازیانه آسیاب سنگی را بگرداند. بعضی از بندگان، پیشه‌ورانی چیره‌دست یا دانشمندانی متبحر یا صاحبمنصبانی مسؤول مقامات خطیر بودند. «184»

به عقیده محقق مذکور: «همین بندگان پیشه‌ور در عصر ساسانیان طبقه چهارمی را که همان پیشه‌وران و بازرگانان باشند به وجود آورده‌اند.» «185»

تنوع حرفه‌ها

در گزارشهای باستانشناسی می‌خوانیم:

اکثر الواحی که به دست آمده به علت طول زمان و ساییدگیهایی که در سطح آنها پدید آمده بکلی لا یقرأ و یا بطور ناقص قابل مطالعه‌اند.

الواحی که قابل خواندنند عموما دارای مفاد و مفاهیم یکسانی هستند و از بررسی در آنها می‌توان به تنوع مشاغل و حرفه‌ها در آن دوران پی‌برد.

بطور کلی کسانی که خدمت آنها موردنظر قرار گرفته و در ازاء مدتی کار دستور پرداخت حقوق آنها صادر شده است، عبارتند از کارگران ساختمان کاخ پارسه، شبانان، زنان مأمور نگهبانی اسب، کشتکاران، یک نفر پیشوای مذهبی، مأمورین تنظیم محاسبات، منبت‌کاران، آهنگرانی که مشغول ساختن در کاخ هستند، کارمندان مخزن خزانه، کارگرانی که نقوش برجسته سنگ و منبت‌کاریهای چوبی را به عهده داشته‌اند، درودگران و پیکرسازان، کارگران حجار و سنگتراش، کارگران کارگاههای تزیین کاخ، کارگرانی

که به گرفتن شراب و آبجو مشغولند، زرگران، خرکچیها، زره‌سازان، مسکاران، پیشه‌وران و غیره.

ناگفته نماند که بین کارگران مزدبگیر آن عهد اسم کارگر زن، و پسربچه و دختربچه

---

(183). تلخیص از: مهندس زاوش، نگاهی به تاریخ صنایع ایران، (مقاله) در مجله اطاق صنایع، شماره 23، ص 80 تا 87.

(184). میراث باستانی ایران، پیشین، ص 88.

(185). همان، ص 88.

نیز به چشم می‌خورد. پیدایش و ترجمه نبشته‌های گلی نشان داد که برخلاف تصور بسیاری از مورخین و باستانشناسان، کاخهای عظیم باستانی تخت جمشید مولود بیگاری و زحمت بی‌اجر و مزد اسرا نبوده بلکه ظاهرا کارگران به فراخور سن و درجه تخصص و استادی خود از خزانه شاهی حقوقی می گرفتند.» «186»

سطحه مسجد سلیمان

قبل از آنکه به بحث خود در پیرامون احوال اقتصادی و اجتماعی طبقات مختلف در ایران باستان پایان دهیم، مقام و موقعیت زنان را، تا آنجا که مدارک و اسناد تاریخی و مذهبی اجازه می‌دهد، مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دهیم.

موقعیت اجتماعی زنان

با آنکه زنان بیش از نیمی از جمعیت آن روز ایران را تشکیل می‌دادند، اطلاعات کافی از فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی و حدود قدرت و اختیارات آنها نداریم. ویل دورانت درباره آنان می‌نویسد:

در زمان زرتشت پیغمبر، زنان همانگونه که عادت پیشینیان بود منزلتی عالی داشتند، با کمال آزادی و با روی گشاده درمیان مردم آمدورفت می- کردند و صاحب ملك و زمین می‌شدند و در آن تصرفات مالکانه داشتند و می- توانستند مانند اغلب زنان روزگار حاضر، به نام شوهر یا به وکالت از طرف او، به کارهای مربوط به او رسیدگی کنند. پس از داریوش مقام زن مخصوصا درمیان طبقه ثروتمندان تنزل پیدا کرد. زنان فقیر چون برای کار کردن ناچار از آمدوشد در میان مردم بودند آزادی خود را حفظ کردند ولی در مورد زنان دیگر گوشه‌نشینی زمان حیض که اجتناب‌ناپذیر بود، رفته‌رفته امتداد پیدا کرد و سراسر زندگی اجتماعی آنان را فراگرفت و این خود مبنای پرده‌پوشی درمیان مسلمانان به‌شمار می‌رود.

زنان بالای اجتماع جرأت آن نداشتند جز در تخت روان روپوش‌دار از خانه بیرون بیایند و هرگز به آنها اجازه داده نمی‌شد که آشکارا با مردان آمیزش کنند.

زنان شوهردار حق نداشتند هیچ مردی را، ولو پدر یا برادرشان باشد، ببینند. در نقشهایی که از ایران باستان برجای مانده هیچ صورت زن دیده نمی- شود ... کنیزکان آزادی بیشتری داشتند، چه لازم بود از مهمانان خواجه خود

(186). گزارشهای باستانشناسی، مجلد اول، پیشین.

پذیرایی کنند. زنان حرم شاهی حتی در دوره‌های اخیر نیز در دربار تسلط فراوان داشتند و در کنکاش کردن با خواجه‌سرایان و در طرح‌ریزی وسایل شکنجه با سینه‌بند زرین (موزه تهران)

پادشاهان رقابت می کردند. «187»

از فعالیتها و تکالیف روزانه زنان عهد هخامنشی اطلاع کافی نداریم، ولی گزنفون وظایف یک زن آتنی را تقریبا در همان دوران ضمن بیان نصایحی که شوهری به زن خود می‌دهد چنین روایت می کند:

نجابت زن در خانه‌نشستن است نه به در و بیرون رفتن، و روسیاهی مرد از دنبال کار نرفتن است و در خانه ماندن. پس تو باید در خانه بمانی، همراه خدمتکارانی که مأمور کارهای بیرون هستند کس بفرستی و بر آنها که در خانه کار می کنند مراقبت نمایی، هرچه می آید تحویل بگیری، آنچه مصرف شود قسمت کنی، هرچه زاید ماند مواظب باشی که اگر یکساله است در یک ماه خرج نشود. چون پشم آوردند، به جهت کسانی لباس تهیه کنی که لازم دارند.

بعلاوه باید مواظبت کنی که میوه‌های خشک خوراکی باشد ... اگر از بندگان تو کسی ناخوش شد و افتاد باید به مداوای او بپردازی. «188»

این بود وظیفه زن آتنی.

---

(187). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 522.

(188). تاریخ ملل شرق، پیشین، ص 257.

در ادبیات مزدیسنا (یشتها) به زنان و دختران و اخلاق و رفتار و راه‌ورسم خودآرایی آنان توجه مخصوص شده است. در «ارت اشی» مخصوصا در فقرات 57 تا 59 به وضع زنان و تکالیف اجتماعی آنان اشاره می‌کند ازجمله:

ایزد ارت خروش برآورده، گله‌مند است از زنی که فرزند نیاورد یا از زنی که فرزند سقط کند، و آمیزش با چنین زنی را نهی می‌کند.

از زن شوهرداری که از بیگانه آبستن است و از مردی که به زور دختری را از راه به‌در می‌برد، آبستن می‌کند اما او را به زنی نمی‌گیرد نیز گله‌مند است. «189»

دستبند زرین

در ارت یشت از زنان منعم و نیکبخت آن دوران توصیف شده است:

... زنان عزیزشان روی تختهای زیبا با بالشهای آراسته خود آرمیده و خود را زینت می‌کنند با دستبند و گوشواره چهارگوشه برای نمایش آویزان، و طوق زرنشان این‌چنین گویان:

چه وقت خانخدا به سوی ما خواهد آمد، چه وقت او از ما شاد گشته و از تن ما تمتعی خواهد داشت ... کنیزکان (دختران) نشسته خلخالها به پا کرده و کمربند به میان بسته با تن زیبا، انگشتهای بلند، بدن به اندازه‌ای زیبا که برای نظرکننده لذتی است ... «190»

به عقیده دکتر گیرشمن زنان عهد هخامنشی «خود را با جواهر زینت می‌دادند و همه قسم مواد تزیینی را به کار می‌بردند.» «191»

آویز زر

بطور کلی در مذهب زرتشت و ادبیات مزدیسنا، برخلاف مذاهب سامی، همواره برای مردم پارسا و زحمتکش، سعادت و خوشی دنیایی آرزو شده است؛ فی المثل «... غذای فراوان و گوناگون و آذوقه بسیار و بوهای خوش و بسترها و بالشهای آراسته و خانه‌های خوب و مستحکم و زنان و دختران نیکو با انواع زینتها مثل دستبند و خلخال

---

(189). یشتها، ج 2، پیشین، ص 185.

(190). همان، ص 188 و 189.

(191). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین ص 176.

و طوق و کمربند آراسته و اسبهای تیزتک» و دهها چیز دیگر برای مرد پرهیزکار و پارسا آرزو شده است.

در مورد ازدواج با محارم در ایران باستان اسناد و مدارک زیادی در دست است، ازجمله:

کمبوجیه دوم خواهر خویش یعنی «آتوسا» دختر کورش را به زنی گرفته بود و پس از او پی‌درپی، نخست بردیای دروغین و پس از سقوط او داریوش اول (که درعین‌حال «پارمیدا» دختر بردیا را به زنی داشت)، با آتوسای یاد شده ازدواج کردند. خشایارشا پسر داریوش بدان سبب پادشاه شد که فرزند آتوسا بود، و حال آنکه داریوش پسرانی بزرگتر از او نیز داشته. داریوش دوم با خواهر خود «پاریساتیدا» ازدواج کرده بود، فرزند ایشان اردشیر دوم پس از مرگ زن اول خود با دو دختر خود «آتوسا» و «آمستریدا» ازدواج کرد. «192»

نه تنها در بین آریاییان بلکه بین اقوام سامی نیز جماع و نزدیکی با محارم سابقه دارد و این عمل ظاهرا در بین ملل شرق نزدیک در دوران بردگی چندان قبیح نبود. در باب 19 از سفر پیدایش نوشته شده است که لوط با دو دختر خود در مغاره سکنی گزید در این هنگام،

دختر بزرگ به کوچک گفت پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که برحسب عادت کل جهان به ما درآید، بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهداریم ... روز دیگر بزرگ به کوچک گفت اینک دوش با پدرم همخواب شدم امشب نیز او را شراب بنوشانم و تو بیا با وی همخواب شو تا نسلی از پدر خود نگاهداریم ... پس هردو دختر از پدر خود حامله شدند و آن بزرگ، پسری زاییده او را «موآب» نام نهاد و او تا امروز پدر «موآبیان» است و کوچک نیز پسری بزاد و او را «بنی عمی» نام نهاد وی تا به حال پدر «بنی عمون» است.

اینک جمله‌ای چند از آثار مورخان خارجی را درباره مقام زن در ایران باستان نقل می کنیم:

فرزندان در حضور مادر بی‌اجازه او نمی‌نشینند (کورتیوس).

کورش هراحترامی که درخور مادری بود با آستیاژ روا داشت و هنگام مرگ به فرزندان وصیت کرد، در هر کار فرمانبردار مادر باشند (کتزیاس، به نقل دینشاه).

شاه در مجالس غیرعادی و عادی گاه خوردن، زیر دست مادر خود می- نشست. (پلوتارک، به نقل دینشاه).

با پدر و مادر خود مؤدب و فرمانبردار باش و به سخنان آنان گوش فرا ده زیرا تا پدر و مادر زنده‌اند، فرزند چون شیری است در بیشه که از هیچ نترسد ولی چون پدر و مادر درگذرند مانند بیوه‌زنی است که زیردست دیگران شود و هر چه از او بستانند دم نتواند زد (رساله اندرز آذرپاد مهرسپندان، به نقل دینشاه).

---

(192). تاریخ ماد (حواشی)، پیشین، ص 768.

زن و فرزند خود را از تحصیل دانش و کسب هنر بازمدار تا غم و اندوه بر تو راه نیابد و در آینده پشیمان نشوی (رساله اندرز آذرپاد مهرسپندان، به نقل دینشاه).

از حقوق و اختیارات زنان در دوره هخامنشی اطلاع کافی نداریم ولی می‌دانیم که قوانین و مقررات مدنی و جزائی ایران مخصوصا از دوره داریوش به بعد کمابیش تحت تأثیر

قوانین مدنی بابل قرار گرفته است. بنابراین بیمناسبت نیست اگر شمه‌ای از قوانین بابلیان را در این زمینه نقل کنیم:

مرد فقط می‌تواند یک زن داشته باشد. ولی اگر زن نازا باشد می‌توان زن غیر عقدی داشت. ازدواج بی‌قرارداد قانونی نیست. اگر آزاد کنیزی را ازدواج کند، آن کنیز مقام آزاد را می‌یابد. جهیز مال زن یا خانواده پدر اوست ولی شوهر می‌تواند از آن بهره بردارد. زن و شوهر مسؤول قروض یکدیگر که قبل از ازدواج حاصل شده، نمی‌باشند. اگر شوهر زنش را طلاق دهد باید جهیز او را رد کند و یک سهم پسری از مال خود به او ببخشد ولی اگر زن نازاست فقط جهیزش به او برمی‌گردد. در مورد خیانت زن، شوهرش او را اخراج یا برده می- کند. اگر مرد اسیر شد زن می‌تواند شوهر کند ولی اگر شوهر اول برگشت باید به خانه او برگردد.

در مورد بیوفایی زن یا شوهر نسبت به یکدیگر مجازات زن بمراتب شدیدتر است. در مورد زدن تهمت به زن، محاکمه خدایی می‌شود، یعنی زن خود را به رود می‌اندازد و اگر آب او را فرونگرفت بی‌تقصیری خود را ثابت کرده است.

مرد از زنش ارث نمی‌برد زیرا مال زن متعلق به اولاد اوست؛ ولی زن بعلاوه جهیز خود سهمی از مال شوهر متوفی را به عنوان هدیه دریافت می‌کند. زن می‌تواند اموالش را خودش اداره کند، اجاره بدهد، جهیز خود را پس بگیرد، مال خود را ببخشد، تجارت کند، کسبی پیش گیرد، در زمره روحانیان درآید ... از آنچه گفته شد قوانین حمورابی نسبت به زن از قوانین رومی خیلی مساعدتر و حقوق زنها موافق آن بیشتر بوده؛ زن پس از مرگ شوهر خود می‌تواند به دیگری شوهر کند و اگر اولاد او مانع شود محکمه دخالت کرده اجازه می‌دهد. هرگاه اولاد زن از شوهر اولی صغیر باشند محکمه قیم معین کرده و

صورتی از ترکه ترتیب داده به شوهر دوم می‌سپارد بی اینکه او حق فروش داشته باشد. اولاد از هرمادری که باشند در بردن ارث مساویند ولی پدر می‌تواند وصیت کند که مال غیر منقولش را به پسر محبوب او بدهند.

فرزندان جهیز مادرشان را بالسویه تقسیم می‌کنند ... دخترانی که جهیز گرفته‌اند از ارث محرومند ولی آنها که جهیز ندارند در بردن ارث با پسران مساویند ... «193»

مقام و ارزش خانواده

در مذهب زرتشت دوشیزگان و پسران عزب به ازدواج و تشکیل خانواده ترغیب شده‌اند، بنا به مندرجات اوستا: «مردی که

---

(193). ایران باستان، کتاب اول، پیشین، ص 121 به بعد.

زن دارد برآنکه چنین نیست فضیلت دارد، و مردی که خانواده‌ای را سرپرستی می‌کند بر آنکه خانواده ندارد فضیلت دارد و ثروتمند برتر از مردی است که ثروت ندارد.» زردشت از اهورامزدا می‌پرسد: دومین نقطه کجاست که زمین در آنجا خود را خوشبخت احساس می‌کند؛ اهورامزدا می‌گوید: جایی است که مؤمن در آن خانه‌ای بسازد و در آن کاهنی باشد و چهارپایان و زن و فرزندان و گله‌ای در آن باشد و چهارپایان زاد و ولد کنند و زن، فرزندان فراوان آورد و کودکان رشد کنند و آتش افروخته باشد و تمام پاکیزه‌های زندگی در حال ترقی باشد ...»

چون فرزندان به سن رشد می‌رسیدند پدرانشان اسباب زناشویی ایشان را فراهم می‌ساختند. دامنه انتخاب همسر وسیع بود زیرا چنانکه روایت شده ازدواج میان خواهر و برادر و پدر و دختر و مادر و پسر معمول بوده است.

کنیزک و همخوابه گرفتن عنوان تجملی داشت که تنها مخصوص ثروتمندان بود.

اعیان و اشراف چون برای جنگ به راه می‌افتادند پیوسته دسته‌ای از این همخوابگان با خود همراه می‌بردند. شماره کنیزکان حرم شاهی در دوره‌های متأخر شاهنشاهی را میان 329 و 360 گفته‌اند، چه در آن زمان عادت براین‌جاری شده بود که جز در مورد زنان بسیار زیبا هیچ زنی از زنان حرم دوبار همخوابه شاهنشاه نشود.

فرزند داشتن نیز مانند زناشویی از اسباب بزرگی و آبرومندی بود. پسران برای پدران خود سود اقتصادی داشتند و در جنگها به کار شاهنشاه می‌خوردند ولی دختران طرف توجه نبودند ...

شاهنشاه هرسال برای پدرانی که پسران متعدد داشتند هدایایی می- فرستاد تو گویی بهای خون آن فرزندان را از پیش می‌پرداخت. زنان شوهردار یا دوشیزگانی را که از راه زنا باردار می‌شدند و در صدد سقط جنین برنمی‌آمدند ممکن بود ببخشند، چه بچه انداختن در نظر ایشان بدترین گناه بود و مجازات اعدام داشت. «194»

همانطور که اکثر مستشرقین و ایران‌شناسان اظهارنظر کرده‌اند در ایران باستان غیر از زنان وابسته به طبقه اشراف، سایر زنان از قید حجاب آزاد بودند. مؤید این مطلب اینکه اخیرا در گورگانهای (مقبره‌های) پازیریک» (واقع در شوروی) قطعه‌فرش کوچکی مشتمل بر مربعهای کوچک به دست آمده که یکی از مستشرقین شوروی به نام «رودنکه» آن را

متعلق به عهد هخامنشی می‌داند. روی هرمربع صحنه‌ای مشتمل بر چهار زن که در مقابل آتشدان مشغول انجام مراسم مذهبی هستند دیده می‌شود. در این نقوش لباس زنان به رنگ زرد، قرمز و قهوه‌ای نشان داده شده است. بدنشان سفید، چشمها قهوه‌ای و موی آبی است و در روی لباس آنها تزییناتی دیده می‌شود. این فرش ظریف که در هرسانتیمتر مربع آن از یک‌طرف 22 گره و از طرف دیگر 24 گره زده‌اند، نشان می‌دهد که زنان عهد هخامنشی چهره خود را نمی‌پوشانیدند.

---

(194). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 551 و 552.

در کتاب مقدس نیز مکرر به ارزش اجتماعی و اقتصادی زنان پاکدل و نیکنهاد اشاره شده است. در کتاب امثال سلیمان آمده است: «زن نیکوسیرت عزت را نگاه می‌دارد، چنانکه زورآوران دولت را محافظت می‌نمایند ... زن جمیله بیعقل حلقه زرین است در بینی گراز ...»

«زن صالحه تاج شوهر خود می‌باشد، اما زنی که خجل سازد مثل پوسیدگی در استخوانهایش می‌باشد.» «195»

«هر زن حکیم، خانه خود را بنا می‌کند، اما زن جاهل آن را با دست خود خراب می‌نماید.» «196»

«هرکه زوجه یابد چیز نیکو یافته است و رضامندی خداوند را تحصیل کرده است ...

در زاویه پشت‌بام ساکن شدن بهتر است از ساکن بودن با زن ستیزه‌گر در خانه مشترک. دهان زنان بیگانه چاه عمیق است و هرکه مغضوب خداوند باشد در آن خواهد افتاد ... زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد، قیمت او از لعلها گرانتر است، دل شوهرش بر او اعتماد دارد ...

برایش تمامی روزهای عمر خود خوبی خواهد کرد و نه بدی. پشم و کتان را می‌جوید و به دستهای خود با رغبت کار می‌کند. او مثل کشتیهای تجار است که خوراک خود را از دور می‌آورد. وقتی که هنوز شب است برمی‌خیزد و به اهل خانه‌اش خوراک و به کنیزانش حصه ایشان را می‌دهد ... چرا چراغش در شب خاموش نمی‌شود، دستهای خود را به دوک دراز می‌کند و انگشتهایش چرخ را می‌گیرد، کفهای خود را برای فقیران مبسوط می‌سازد ... برای خود اسبابهای زینت می‌سازد، لباسش از کتان نازک و ارغوان است. شوهرش در دربارها معروف می‌باشد و درمیان مشایخ ولایت می‌نشیند. جامه‌های کتان ساخته، آنها را می‌فروشد ...

دهان خود را به حکمت می‌گشاید ... و خوراک کاهلی نمی‌خورد، پسرانش برخاسته او را خوشحال می‌گویند و شوهرش نیز او را می‌ستاید. دختران، بسیار اعمال صالحه نمودند، اما تو بر جمیع ایشان برتری داری، جمال فریبنده و زیبایی باطل است ...» «197»

در کتاب مقدس عهد عتیق مخصوصا در کتاب غزل غزلهای سلیمان مکرر از مسائل جنسی و عشقی و از محرومیتها و موانعی که در سر راه جوانان وجود داشته است سخن رفته است. در باب پنجم غزلهای سلیمان در وصف محبوب چنین می‌گوید:

... من برخاستم تا در را به جهت محبوب خود باز کنم ... اما محبوبم روگردانیده رفته بود. چون او سخن می‌گفت، جان از من به در شده بود. او را جستجو کردم و نیافتم. او را خواندم و جوابم نداد ... ای دختران اورشلیم شما را قسم می‌دهم که اگر محبوب مرا بیابید وی را گویید که من مریض عشق هستم ...

محبوب من سفید و سرخ‌فام است ... سر او طلای خالص است، و زلفهایش به‌هم پیچیده و مانند غراب سیاه فام است ... دستهایش حلقه‌های طلاست که به زبرجد منقش باشد و بر او عاج شفاف است که به یاقوت زرد مرصع بود. ساقهایش ستونهای مرمر ... سیمایش مانند لبنان و مانند سروهای آزاد برگزیده است. دهان

---

(195). عهد عتیق، کتاب امثال سلیمان، ص 961.

(196). همان، ص 963.

(197). همان، ص 969 تا 985.

او بسیار شیرین ... این است محبوب من و این است یار من ای دختران اورشلیم.

و در باب هفتم همین کتاب جمال دختری چنین توصیف شده است:

ای دختر مرد شریف، پایهایت در نعلین چه بسیار زیباست ... ناف تو مانند کاسه مدور است که شراب ممزوج در آن کم نباشد. بر تو توده گندم است که سوسنها آن را احاطه کرده باشد ... گردن تو مثل برج عاج ... این قامت تو مانند درخت خرما و پستانهایت مثل

خوشه‌های انگور می‌باشد ... من از آن محبوب خود هستم و اشتیاق وی بر من است. بیا ای محبوب من به صحرا بیرون برویم و در دهات ساکن شویم و صبح زود به تاکستانها برویم و ببینیم که آیا انگور گل کرده و گلهایش گشوده و انارها گل داده باشد. در آنجا محبت خود را به تو خواهم داد.

از زنان وابسته به طبقات متوسط و پایین اجتماع و راه و رسم عروسی و مناسبات آنها با شوهرانشان اطلاعی در دست نداریم.

ظاهرا در بین ملل شرق نزدیک رسم چنین بود که پدران نخست دختر بزرگتر و سپس دختران کوچکتر خود را، به ترتیب سن، به شوهر می‌دادند چنانکه در باب بیست و نهم سفر پیدایش می‌بینیم پس‌ازآنکه یعقوب به «راحیل» دختر کوچکتر «لابان» دل بست، باطوع و رغبت هفت سال خدمت لابان کرد و به قول کتاب مقدس: «بسبب محبتی که به وی داشت در نظرش روزی چند نمود.» پس از سپری شدن مدت، یعقوب زوجه خود را مطالبه کرد و لابان ضیافتی برپا و هنگام شب «لیه» را به یعقوب داد و «او به وی درآمد ... صبحگاهان دید که اینک لیه است. پس به لابان گفت این چیست که به من کردی، مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم، چرا مرا فریب دادی؟ لابان گفت: در ولایت ما چنین نمی‌کنند که کوچکتر را قبل از بزرگتر بدهند.» و به یعقوب پیشنهاد کرد که هفت سال دیگر خدمت او بکند تا راحیل را نیز به وی دهد و او چنین کرد «و دختر خود راحیل را به زنی بدو داد.» یعنی هردو خواهر به زوجیت او درآمدند.

بطوری که از مندرجات سفر پیدایش، باب 24، برمی‌آید، زنان و دختران قوم بنی-اسرائیل روی خود را نمی‌پوشانیدند و از گفتگو با مردی اجنبی ابا نداشتند. پس‌ازآنکه ابراهیم خادم خود را به یهوه قسم داد که برای پسر او دختری غیر کنعانی خواستگاری

کند، خادم دستور آقای خود را اجابت کرد و با ده شتر به سوی شهر «ناحور» رفت و برآن شد که از دختران این شهر که با سبو به سوی چاه آب می‌رفتند، یکی را برگزیند که ناگاه چشمش به «رفقه» دختر «بتوئیل» که سبویی بر کتف خود داشت، می‌افتد. پس‌ازآنکه رفقه سبوی خود را پر از آب کرد و مراجعت نمود، خادم به استقبال او شتافت و از او جرعه‌ای آب طلبید و او بیدرنگ به او آب داد و شترانش را نیز سیراب نمود. آنوقت خادم با ارائه «حلقه طلای نیم مثقال وزن و دو ابرنجین برای دستهایش که ده مثقال طلا وزن آنها بود گفت به من بگو دختر کیستی آیا در خانه پدرت جایی برای ما باشد تا شب را بسر بریم ...» دختر جواب مثبت می‌دهد و مقدمات خواستگاری این دوشیزه فراهم می‌شود. بطوری که از تورات استنباط می‌شود

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 479

تنها فواحش روی خود را می‌پوشانیدند «چون یهودا او را بدید وی را فاحشه پنداشت زیرا که روی خود را پوشیده بود.» «198»

مداخله زنان در کار جنگ

بطوری که دیاکونوف در فصل هفتم تاریخ ماد متذکر شده است در جنگی که بین آستیاگ با لشکریان کورش درگرفت، پارسیان شکست خوردند. وضع پارسیان چنان یأس‌آور و عقب‌نشینی ایشان چنان با بینظمی توأم بود که زنان از حصار قلعه بیرون آمده جنگاوران را به پیکار ترغیب و تحریص می‌کردند. «پوستین»، نقش زنان پارسی را در تحریص مردان به نبرد بهتر آشکار می‌کند: «در آن زمان که مردان در برگزیدن راه تردید

داشتند زنان همانجا برهنه در برابر ایشان ظاهر شدند و پرسیدند آیا می‌خواهند فرار کرده به بطن مادران و زنان خویش باز گردند؟» «199»

پیروان آیین مزدیسنا به دوشیزگانی که در اثر بحران جوانی آبستن می‌شدند، به دیده اغماض و تسامح می‌نگریستند و معمولا به جوانان تأکید می‌شد که پس از نزدیکی با دوشیزگان، آنان را به عقد ازدواج خود درآورند. ظاهرا در بین قوم بنی اسرائیل نیز در آغاز امر زناکاران کیفر سخت نمی‌دیدند ولی در قوانین موسی تأکید شده بود که چنین زنانی را سنگسار کنند. ولی این وضع دوام نیافت و با گذشت زمان از تعصبات خشک مذهبی کاسته شد و فکر انتقامجویی نقصان پذیرفت. بطوری که از عهد جدید برمی‌آید کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود پیش عیسی آوردند و گفتند موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند، تو چه می گویی:

... عیسی سر به زیر افکنده به انگشت خود بر روی زمین می‌نوشت، چون در سؤال کردن الحاح می‌نمودند ... بدیشان گفت هر که از شما گناه ندارد اول بر او سنگ اندازد؛ پس چون شنیدند ... یک‌یک بیرون رفتند و عیسی تنها ماند با آن زن که درمیان ایستاده بود. پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید بدو گفت:

ای زن آن مدعیان تو کجا شدند، آیا هیچکس بر تو فتوی نداد؟ گفت: هیچ کس ای آقا، عیسی گفت: من هم بر تو فتوا نمی‌دهم برو و دیگر گناه مکن. «200»

سیر علوم و افکار

از سیر علوم و افکار در دوران حکومت دویست ساله هخامنشیان اطلاع کافی در دست نیست.

بطوری که مورخان قبل و بعد از اسلام نوشته‌اند، حمله انتقامجویانه اسکندر عامل مهمی در محو آثار فرهنگ و تمدن کهن و باستانی ایران بوده است.

... اسکندر حکمای عجم را بیاورد و کتب حکمتشان جمع کرد و بنوشت

---

(198). عهد عتیق، سفر پیدایش، ص 59.

(199). تاریخ ماد (حواشی)، پیشین، ص 765.

(200). عهد جدید، انجیل یوحنا، ص 159.

و ترجمه کرد به زبان یونانی و به یونان فرستاد سوی ارسطاطالیس و سوی حکمای یونان و از عراق و موصل خراب نکرد و لیکن هرچه بتوانست از پارس خراب کرد و همه مهتران پارس بکشت و دیوانهای دارا همه بسوخت ... «201»

همچنین نظامی در اسکندرنامه می گوید:

خردنامه‌ها را ز لفظ دری به یونان زبان کرد کسوت گری

قبل از آنکه از فعالیت فرهنگی عصر هخامنشی سخن گوییم نخست با رعایت اختصار از خط و زبان و سپس از اندیشه‌های مذهبی و طرز جهان‌بینی ایرانیان آن عصر که خود یکی از پدیده‌های عقلی و فکری (ایده‌ئولوژیک) مردم آن دوران است، بحث‌وگفتگو خواهیم کرد.

ابن الندیم در کتاب الفهرست می‌گوید: «اسکندر پس از فتح استخر، پایتخت ایران، ابنیه آن را خراب کرد، نقوش آن را سترد و کتیبه‌ها را منهدم نمود. از علوم آنچه در دواوین و خزائن مجموع بود نسخه‌ها برگرفت و امر داد که آنها را به زبان یونانی و قبطی ترجمه کنند و پس‌ازآنکه از استنساخ آنها فراغت یافت آنچه را به فارسی بود ... بسوخت و بقدر حاجت از علم نجوم و طب ایرانی اختیار نمود و این کتب و سایر علوم و اموال و خزاینی را که به این ترتیب فراهم آورد، به مصر فرستاد.» «202» نسبت دیگری که از انهدام آثار ایران به اسکندر داده شده سوختن کتب مذهبی زردشتیها و تمام یا قسمتی از کتاب اوستای مقدس ایشان است.

به‌همین علت هم بود، که پارسیان قدیم او را اسکندر رومی ملعون می‌خواندند.

مسعودی در مروج الذهب می‌گوید: «اسکندر بعضی از قسمتهای اوستا را سوخته.» «203» حمزه اصفهانی براین عقیده داشت که: «علت مشوش بودن تاریخ ایرانیان قبل از ساسانیان این است که اسکندر کتب ایشان را آتش زده موبدان و هیربدان و علما و حکما را کشته و محفوظات علمی و تاریخی ایشان را از میان برده است.» «204»

همین مورخ بقدری از این عمل اسکندر در خشم بوده که پس از ذکر روایت دیگران در باب بنای دروازه اسکندریه بتوسط اسکندر می‌گوید که «این حدیث اصلی ندارد زیرا که اسکندر مخرب بوده نه بانی» «205»

زبان در ایران باستان

ظاهرا در ایران زبانهایی که همه از دسته زبانهای هند و اروپایی است، وجود داشته ولی این زبانها چون اثری از خود به یادگار نگذاشته دستخوش فنا و نیستی شده و جز چند کلمه و

چند اسم از آنها چیزی به یادگار نمانده است، از انواع زبانهایی که در سرزمین پهناور ایران معمول بود فقط زبان اوستا و زبان سلاطین هخامنشی (پارسی باستان) امروز باقی و مورد استفاده اهل تحقیق است. زبان عهد

---

(201). ترجمه تاریخ طبری، پیشین.

(202). محمد بن اسحق ابن الندیم، الفهرست، ترجمه رضا تجدد، ص 229 و ابن اصیبعهٔ، طبقات الاطباء، ج 1، ص 9.

(203). مسعودی، مروج الذهب، ترجمه پاینده، ج 1، ص 110.

(204). حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، ص 19.

(205). همان، به نقل از: مجله یادگار، سال 4، شماره 1 و 2، ص 104.

هخامنشی از روی آثار مهم تاریخی، نظیر بیستون و نقش رستم و کتیبه‌ها و سنگنبشه‌ها باقی مانده است. قدیمترین کتیبه‌ها متعلق به زمان کورش است که در اواسط قرن ششم ق. م. نوشته شده. با اینکه آشنایی و خواندن این کتیبه‌ها از قرنها پیش بکلی فراموش شده بود، نبوغ چند تن از مستشرقین و کار مداوم آنها تدریجا باعث کشف آنها گردید. از مطالعه و دقت در سنگنبشه‌های بیستون و تخت جمشید می‌توان به خویشاوندی و نزدیکی کلمات آن با زبان فارسی امروزی پی‌برد.

زبان اوستایی، همان زبان کتاب مذهبی زرتشت است که با پارسی باستان قرابت و نزدیکی دارد و بیشتر طبقه روحانیان با این خط و زبان آشنا بودند.

به عقیده استاد فقید عباس اقبال، اجداد آریایی ما وقتی که به نجد ایران آمدند، خط و کتابت نداشتند ولی پس از تشکیل دولت هخامنشی و تحت امر آوردن ملل صاحب خط، مثل آرامیها، آشوریها، بابلیها و اقوام مصری و یونانی و فنیقی، حکومت هخامنشی به حکم احتیاج پس از وارد کردن تغییراتی در بعضی از خطوط معموله، خط میخی و خط آرامی را بر- گزید. خط میخی از خطوط سومریهای قدیم و خط آرامی از جنس خط فنیقی بود. خط آرامی در معاملات تجارتی و برای نوشتن سکه‌ها و اسناد در روی کاغذهای پوستی به کار می‌رفت.

درصورتی‌که خط میخی فقط در نقش کتیبه‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت.» «206»

«زبان پهلوی از زبان پارسی باستان مشتق است یعنی در کلمات و ترکیب کلام پارسی باستان به مرور زمان تغییراتی روی داده و به صورت زبان پهلوی درآمده است. چنانکه پهلوی نیز بتدریج به فارسی کنونی تبدیل یافته و ازاین‌رو زبان ما را به‌جای پهلوی، پارسی میانه نیز نامند، زیرا حد وسط پارسی باستان و فارسی کنونی است.» «207»

خط ایران باستان، اوستایی و میخی

«ایرانیان باستان برای ضبط دقیق سرودهای دینی خود و نشان دادن جزئیات صداها خطی پرداختند که به نام دین‌دبیره به ما رسیده است.

این نوع خط که هرحرف آن نماینده یک صدای خاص است، خط حرفی یا خط الفبایی نامیده شده است.

تاریخ اختراع دین‌دبیره را در حدود دوهزار سال قبل از میلاد تعیین کرده‌اند.

دانشمندان زبانشناسی تصدیق دارند که دین‌دبیره از کاملترین الفباهایی است که تاکنون بشر اختراع کرده است.

الفبای دین‌دبیره که برای کتاب اوستا به کار رفته، عبارت از 44 علامت است که از راست به چپ نوشته می‌شود ... پس از خط دین دبیره، ایرانیان خط سومری و بابلی را تهذیب و تلخیص و به صورت خط ساده حرفی درآوردند و آن را برای کتابت زبان فارسی قدیم و نقش در سنگنبشه‌ها و غیره به کار بردند.

---

(206). اسرار خط میخی بوسیله گروتفندGrotefend آلمانی و سیلوستر دوساسی S .d Sacy. و عده‌ای دیگر از پژوهندگان غرب مکشوف و در دسترس عموم قرار گرفت.

(207). دکتر رضازاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، ص 22.

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 482

خط میخی ایرانی از چپ به راست نوشته می‌شود و دارای 36 حرف و یک علامت واژه جدا کن و 6 علامت واژه‌های مخصوص است.

زبان رسمی دوره شاهنشاهی اشکانیان و سامانیان به عنوان پهلوی خوانده شده است، و این زبان تا چند قرن پس از حمله عرب درمیان گروهی از ایرانیان متداول بوده است و به آن خط می‌نوشتند و آثار گرانبهایی به خط پهلوی باقی است.» «208»

معتقدات مذهبی

آیین مزدیسنا

در ایران باستان چون زندگی تخته‌قاپو و عشیره‌ای وجود داشت و اقوام و طوایف متعددی در آن زیست می‌کردند، معتقدات مذهبی واحدی حکومت نمی‌کرد؛ چنانکه به گفته هرودت، معتقدات «سکاها» با عقاید «پارسیها» اختلاف فراوان داشت.

همچنین بین مذهب پارسیها یعنی سکنه قدیمی ناحیه فارس با عقیده مذهبی سکنه شرقی ایران اختلاف فاحش وجود داشت و ما از جزئیات عقاید این اقوام اطلاع صحیحی نداریم.

چون خوشبختانه مجموع تعالیم آیین مزدایی و نظریات اصلاحی زردشت در کتاب اوستا مندرج است، ما می‌توانیم اطلاعات کافی از آیین مزدیسنا (مزدایی) کسب کنیم.

به عقیده عده‌ای از مستشرقین، مزدائیسم میراث عهد قدیم و دوره‌هایی است که هند و ایرانیان و حتی هند و اروپاییان زندگی مشترکی داشتند. دلیل این مطلب اینکه در ریگ‌ودا و در اوستا عقاید مشابهی پیدا می‌شود که بیشتر با عبارات مشابهی ذکر شده‌اند.

در آیین مزدیسنا ابتدا بیش از یک خدا که اهورامزدا نام داشت، وجود نداشت، و شاهان ایران برتری او را بر سایر خدایان تأیید می‌کردند و او در واقع خدای خرد بود و بر آسمانها و سراسر کاینات فرمان می‌راند. پس از اهورامزدا به خدایان کوچکتری نیز معتقد بودند که

آنها را ایزدان می‌نامیدند و مظهر قوای طبیعت یعنی آب، آتش، خورشید، باد، ماه، آسمان و زمین و غیره بوده‌اند. هریک از عناصر مقدس نامبرده به نحوی خاص مورد پرستش قرار می‌گرفت و با خواندن سرودهای مخصوص و اهدای قربانیها و ریختن شراب و شیره بعضی از نباتات معطر مهر و محبت آنان جلب می‌شد.

آیین مهر

درمیان خدایان قدیم در درجه اول مهر «209» که مالک چراگاهها و حافظ و نگهبان درستکاران و ناظر اعمال نیک و بد مردم بود بیشتر مورد توجه بود. زیرا مردم معتقد بودند که هرکس مهر یا میترا را مورد ستایش قرار دهد، از خیر و برکت و باران فراوان و محصولات زراعتی و سایر برکات برخوردار- خواهد شد. اسم این خدا از قرن چهارم پیش از میلاد در کتیبه‌های هخامنشی به چشم می‌خورد.

آنچه در مورد این خدا شایان دقت است نام و نشان و شهرت فراوانی است که در دنیای

---

(208). «مقاله خط» ایرانشهر، ج 1، (به اختصار).

(209).Mithra

متمدن قدیم کسب کرده است. استاد پورداود می‌نویسد: «چون پادشاهان ایران توجه مخصوصی به مهر داشتند و کلیه لشکریان، فتح و پیروزی خود را از او می‌دانستند ازاین‌رو ستایش مهر سراسر ایران را فراگرفت و از حدود ایران هم گذشته به تمام ممالکی که در

تحت استیلای شاهنشاهان بود، رسید.» دکتر احسان یارشاطر، ضمن بحث در پیرامون کتابی که دکتر «گرشویچ» درباره مذهب قدیم ایران و زبانهای ایرانی نوشته است، می‌نویسد:

مهر شاید بیش از هرخدای دیگر ایرانی موضوع اختلاف‌نظر قرار گرفته است. از مذهب باستانی هندیان که در سرودهای کهن ودا منعکس است گرفته تا آیین مهرپرستی که بخصوص میان رومیان رواج داشت و معابدی که حتی در انگلستان و شمال افریقا برپا بوده، همه‌جا مهر از قادرترین و برجسته‌ترین خدایان به شمار می‌رفت و بیش از هرخدای دیگر هند و ایرانی پرستش توسعه و نفوذ داشت.

با اینهمه بسیاری از نکات درباره این خدای توانای عام و شامل بدرستی روشن نیست و مثلا در رابطه با اهورامزدا، نظر زردشت درباره این خدای قدیم آریایی، ارتباط اهریمن با مهر و اختلاط بعضی از اعمال آنها، رابطه میان مهر بنحوی که از مذهب هندی و ایرانی برمی‌آید با مهری که در آیین مهرپرستی می‌بینیم ... و نیز درباره رابطه میان پرستندگان قدیم اهورامزدا و پرستندگان مهر و کیفیت سیر و نفوذ مهرپرستی میان رومیان و متصرفات آنها، میان دانشمندان اتفاق نظر کامل موجود نیست.

عقیده ه. شارل یونس

«مهر یا میترا از خدایان مشترک هند و ایران، خدای روشنایی، حافظ نظم جهان، مدافع حق و حقیقت و تضمین کننده معاهدات و سوگندهاست. «میترا» نگهبان جهان و حامی کاینات است، میترا در مبارزه انسان با «دوا» ها «دیو» ها و «دروج» ها یعنی در مبارزه بشر با

بی‌نظمی، ستمگری، بد- طینتی و دروغ یارویاور است. ازاین‌رو جنگجویی فاتح و درعین‌حال قاضی و راهنمای پس از مرگ است.

زرتشت بهنگام رفرم مذهبی، مقام مهر «میترا» را از صف خدایان پایین آورده و آن را همطراز یزدانها (یزته) ها یعنی فرشتگانی که مخلوق اهورامزدا هستند قرار داد. ازاین‌رو در زمان فرمانروایی هخامنشیان میترا از ردیف خدایان خارج شده و پس از سقوط امپراتوری داریوش بر حیثیت آن درمیان مجوسان، که در آسیای صغیر مأوی گزیده بودند، افزوده شد ...

در اواسط قرن اول پیش از میلاد، آیین مهرپرستی در ایتالیا نفوذ کرد و در دنیای غرب اشاعه یافت ... مهرپرست از نظر اخلاقی در انضباط سختی نظیر انضباط سربازی به سرمی‌برد. مرد مبتدی در مذهب میترایی خود را جلوه‌گاه حق دانسته و اوامر آن را از جان و دل پذیره می- گردد. مهرپرست، مرد مبارز و پاکدامن و جسور و پاکدل و از آلودگیها برکنار و به عهد خویش وفادار بود. او دشمن دروغ و تزویر بود و در برابر «شر» بخوبی ایستادگی می‌کرد. در نظر وی تمایلات گمراه کننده، پلیدیها و اعمال خلاف اخلاق و بیعدالتی مظهر حمله شر به‌شمار

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 484

می‌رفت. اخلاق پرهیزکارانه مهرپرستان عظمت و شکوه بینظیری بر آیین میترایی می‌بخشید. پاکی و پاکیزگی که مطلوب ایرانیان بود در مهرپرستی با ریاضت و انضباط آهنین مورد علاقه رومیان درهم آمیخته بود.

در حدود سال 67 پیش از میلاد، عرفان میترایی برای نخستین‌بار به دنیای غرب راه یافت. در انتقال اسرار میترا از آسیای صغیر به اروپا عده‌ای از اهالی «کلیکیه» که به دست «پمپه» شکست خورده و به اسارت رفته بودند عامل مهمی محسوب می‌شدند. مهرپرستان در نیمه دوم سده اول میلادی علنا به تبلیغ عقاید خود پرداخته مهرپرستی را بسرعت در هرطرف اشاعه دادند.» «210»

مشابهت میترائیسم با مسیحیت

مابین دو مذهب میترائیسم و مسیحیت، که مدت 5 قرن در روم معاصر بودند وجوه مشابهت بسیار است. پیروان میترا مانند مسیحیان معتقد بودند که زندگی این جهان آخرین مرحله وجود نیست ... در عالم دیگر آنکه نیکوکار است به بهشت و تبهکار به دوزخ می‌رود ... میتراپرستان و مسیحیان معتقد بودند که میترا واسطه فیما بین خلق و خالق است. مسیحیان مراسم تعمید، رسم خوردن آب و نان دسته‌جمعی (عشاء ربانی) و قاعده صیام (روزه) و روز تعطیل یکشنبه را از پیروان میترا یا (مهرپرستان) آموخته‌اند ... ظاهرا مسیحیت و میترائیسم قرنها (قریب پنج قرن) همزیستی مسالمت‌آمیز داشته و در یکدیگر تأثیر فراوان کرده‌اند ولی سرانجام علل و عوامل سیاسی موجب شکست قطعی آیین مهر گردید. «211»

ظاهرا آیین مهر، پس از چندی از بابل به آسیای صغیر و از آنجا به یونان راه یافت و با پروردگار محلی خورشید ساخته مورد توجه و محبت عموم قرارگرفت و پس از مدتی در هند، یعنی زادگاه اصلی خود، مورد ستایش واقع شد. لشکرکشیهای روم به ممالک شرقی سبب گردید که لشکریان روم مهر را از آسیا به اروپا منتقل کنند. در این سرزمین آیین جدید مخصوصا مورد استقبال سربازان و جنگجویان بود و مادام که عیسویت در روم

منتشر نشده بود، این آیین طرفداران بسیار داشت. پس از فتح کنستانتین، پیروان عیسی قدرت یافتند و مهرپرستان را به باد سخریه گرفتند. در عهد کنستانتین کسی جرأت نداشت که خورشید فروزان را هنگام برآمدن و در وقت فرورفتن نگاه کند و مورد پرستش قرار دهد، ولی پس از سالها زد و- خورد آیین مهر که بیش از سیصد سال در روم دوام یافته بود، با آیین جدید مسیحیت درهم آمیخت. رسوم و آداب مهر بسیار قدیمی بود درحالی‌که دین عیسی به هیچ‌وجه دستور و آداب و کتابی نداشت. به‌همین جهت پیشوایان این دین برآن شدند که شکل ظاهر دین جدید را از ادیان دیگر به عاریت بگیرند و با مهرپرستان از در دوستی درآیند. دیری نگذشت که پیروان هردو دسته به همکیش خود برادر می‌گفتند و هردو مذهب غسل تعمید می‌کردند و به یکدیگر آب مقدس می‌پاشیدند. هردو دسته مواعظ اخلاقی می‌کردند و از عذاب آخرت

---

(210). مأخوذ از: هانری شارل یونس، (مقاله) در: تاریخ تمدن ایران، پیشین، ص 154 به بعد.

(211). علی اصغر حکمت، تاریخ ادیان، ص 153.

سخن می‌گفتند. از اصول آیین مهر «فدیه، نیاز، رستاخیز، عقیده به پل طراط و برزخ و بهشت و جهنم و حساب و میزان و ثواب و گناه در دین عیسی باقی‌مانده است و بعلاوه بسا از آداب و رسوم آیین مهر داخل اعیاد و عادات اقوام عیسوی گردید.» «212» علاوه بر مهر، خدایان دیگری نظیر ورسراگنا خدای جنگ و پیروزی، هائوما خدای مشروبات سکرآور و آناهیتا و غیره وجود داشت که ذکر کلیه آنها در اینجا مناسب نیست.

در مقابل خداوند روشنایی و فراوانی، دنیای شر و تاریکی و بدخواهی نیز وجود دارد که نام پیشوای آن اهریمن است. در این عالم، دیوان حکومت می‌کنند و جادوگرها، گناهکاران، حیوانات موذی و کلیه عوامل شر و فساد جزو لشکریان اهریمن محسوب می‌شوند.

ا. بنونیست خاورشناس ضمن بحث پیرامون مذاهب قدیم ایران می‌نویسد:

مزدیسنی مذهبی است عملی و معنای حقیقی آن از مراسم مذهبی هم فراتر است. تعلیمات مذهبی لحن درسهای اخلاقی دارند و درعین‌حال با افسانه‌های اساطیری آمیخته‌اند. تصویری که خدایان برای زندگی و سرنوشت پیشنهاد می- کنند این مذهب را به صورت جدالی جلوه‌گر می‌سازد و این انعکاس از طریقه زندگی قبایلی است که دائما باهم در نزاع بودند و لازم بود که از املاک و زمینهای خود دفاع کنند یا برای دامهای خود مراتع تازه به دست آورند.

... اشکال ظاهری مذهب تا اندازه‌ای شباهت به مذهب ودا دارد.

عامل اساسی در اینجا آتش است یعنی پرستش شعله‌ای که دائما در آتشگاه می‌سوزد و دائما با تقدیم هدایای نو تقویت می‌شود. اگر قربانیهای خونین و هدایای مختلف و دسته روحانی را، که تشریفات لازم را انجام می‌دهند و سرودهای مذهبی را می‌خوانند، در نظر بگیریم شباهت به اشکال ظاهری مذهب ودا تکمیل می‌گردد. ولی در ایران به پرستش آتش بیشتر اهمیت می‌دهند.»

استاد پورداود می‌گوید: «به ملاحظه آنکه درمیان عناصر، آتش لطیف‌تر و زیباتر و مفیدتر است، بخصوص توجه اقوام روی زمین را به خود جلب نموده است ...»

بطور کلی آتش و دیگر عناصر طبیعی سخت مورد توجه مردم بود. «نصوص متعدد اوستا ثابت می‌کند که پرستش عناصر طبیعی از اصول دیانت زردشتی بود. چنانکه می- دانیم زردشتیان کمال مواظبت را مرعی می‌داشته‌اند که آب و آتش و خاک را آلوده نکنند ...

آگاسیاس گوید، ایرانیان احترام آب را بیش از هرچیز می‌شمردند؛ چنانکه حتی صورت خود را در آب نمی‌شستند و جز برای آشامیدن و آب دادن نباتات به این عنصر مقدس دست نمی‌زدند.

در کتاب وندیداد شرح مبسوطی راجع به آب و تأثیر آن در تطهیر مندرج است. فقط چیزی که در تطهیر مؤثرتر از آب محسوب می‌شد، بول گاو بود. اما آتش در این آیین خیلی مهمتر از سایر عناصر بوده است. اوستا آتش را پنج نوع می‌شمارد ... آتش معابد، آتشی که در استعمالات عادی به کار می‌رود ... آتشی که در جسم مردم و جانوران است، آتشی که در

---

(212). مأخوذ از: یشتها، پیشین.

نباتات پنهان است، آتشی که در ابر است یعنی صاعقه و آتشی که در بهشت در حضور اهورامزدا می‌سوزد؛ و این نوع پنجم مقام و منزلت بیشتری داشته است ...

در آتشکده‌ها روحانیون ادعیه مقرر پنج گاه روز و تمام اعمال مذهبی را به‌جا می‌آوردند. خصوصا هنگام اعیاد ششگانه سال که گاهان بار نامیده می- شد و در فصول معینی انجام می‌گردید، جشن جنبه باشکوهی می‌گرفت. اشخاصی که در زمره روحانیون نبودند

همچنین آنان که در آتشکده‌ها راه داشتند مکلف بودند به آن مقام رفته دعا و نیایش آتش را بخوانند. مردم معتقد بودند که هرکس در روز سه‌بار به آتشکده برود و دعای آتش و نیایش را بخواند صاحب ثروت و فضیلت می- شود. منظره اتاقهای تاریک که آتش در آتشدان افروخته بود و آلات فلزی در پهلوی آتش می‌درخشید و ظرفها و هاونها و انبرها و برسمدان در آنجا قرار داشت و آواز طولانی روحانیون که گاهی به صدای بلند و لحن دلکش و گاهی با آهنگ پست زمزمه می‌کردند و صورت ادعیه را به اندازه دفعاتی که برای هروقت مقرر بود تلاوت می‌نمودند، حضار و مؤمنان را مبهوت می‌کرد و به حال جذبه می‌افکند.

از آتشکده‌های کشور سه آتشکده محل ستایش مخصوص بود که در آنها سه آتش بزرگ قرار داشت، یکی آذر فرنبغ دیگر آذرگشنسب و دیگر آذر- برزین مهر.» «213»

در آثار پادشاهان هخامنشی در فارس می‌بینیم که پادشاه روبروی آتشدان ایستاده است و روی مسکوکات عهد هخامنشی نقش آتشکده دیده می‌شود. در دوره ساسانیان آتشدان علامت ملی گردیده و در روی سکه پادشاهان این سلسله نقش شده است. هنوز هم درمیان مسلمانان آثاری از عهد کهن باقی مانده و در شب چهارشنبه آخر سال در خانه‌ها و بازار و کوچه آتش می‌افروزند و از روی آن می‌گذرند و همیشه وقتی که چراغ روشن می‌شود بی‌اختیار به آن سلام و تعظیم می‌کنند و قسم «به سوی سلمان» که مقصد شعله آتش یا چراغ است، بسیار معمول است. با اینکه مزدائیسم در لفاف عبارات پیچیده و مبهم و مقررات سخت و دشوار پوشیده نیست و ضمن مدح خدایان، هدف اصلی آن زندگی و کار و کوشش است، معذلک از عقاید افسانه‌ای و اعمال دور از عقل و منطق مبری نیست.

زرتشت کسی است که تا آنجا که می‌توانسته به اصلاح آیین مزدیسنا و حذف پاره‌ای از مقررات ناصواب قدیم توفیق یافته است، ولی پس از او مخصوصا در دوره ساسانیان این آیین بیش‌ازپیش در منجلاب اندیشه‌های خرافی فرورفت. کریستن سن می‌نویسد:

از مطالعه در روایاتی که از نصرانیان به یادگار مانده چنین برمی‌آید که خورشید در آیین مزدیسنی ساسانیان مقام مهمی داشته است؛ چنانکه یزدگرد دوم به این عبارت سوگند یاد می‌کند: «قسم به آفتاب، خدای بزرگ که از پرتو خویش جهان را منور و از حرارت خود جمیع کاینات را گرم کرده است ...

---

(213). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 187.

حالا ببینیم این خدای خورشید کیست. در کتابهای اوستایی یکی از ایزدان هور «214» (هور، خور) یا هورخشیت «215» (خورشید که به معنی خور قادر و قاهر است) نام دارد.

پس در حقیقت مغان عهد ساسانی اگر آفتاب را می‌پرستیدند، مرادشان هور نبوده بلکه مهر را ستایش می‌کردند و این مهر همان میتراست که در یشتهای عتیق ذکر شده است و همان است که بابلیان آن را با شمس، خدای آفتاب خودشان یکی دانسته‌اند ... «الیزه» عبارت ذیل را از زبان رئیس خلوت پادشاه ایران نقل می‌کند: شما نمی‌توانید از پرستش خورشید امتناع بورزید زیرا که خورشید از پرتو خود عالم را روشن می‌کند و با گرمی خود غذای انسان و حیوان را می‌رساند و به سبب خوان نعمت بیدریغی که گسترده و سخای شاملی که

دارد او را خدای مهر نام نهاده‌اند زیرا که در ذات او نه مکر و تزویر است نه جهل و غفلت. مهر خدایی قادر است و پسر خدا و یاور دلیر خدایان هفتگانه است. «216»

زرتشت و اصلاحات مذهبی

از محل و زمان تولد و جزئیات زندگی زرتشت اطلاع دقیقی در دست نیست. با اینکه عده‌ای تاریخ حیات او را در حدود دو هزار سال ق. م. می‌دانند ولی مستشرقین از روی قراین، زندگی وی را بین قرنهای دهم و ششم ق. م. حدس می‌زنند. می گویند هنگام تولد برخلاف کودکان دیگر که می گریند با لبخند و شادمانی دیده بر جهان گشود. در مورد حوزه فعالیت و گسترش آیین او دارمستتر معتقد است:

... مرکز و گاهواره کیش زردشتی، خواه در آتروپاتن باشد و خواه ری، در هر صورت در ماد است. گمان می کنم حق آتروپاتن بیشتر محرز است و کیش زردشت از آنجا سیر خود را شروع نموده و از غرب به شرق رفته است. به‌هرحال آیین زردشتی مربوط به ماد است و اوستا نیز کار موبدان مادی است؛ بالنتیجه به شهادت کتب قدما که دلایل خارجی است و گواهی خود کتب زند که دلایل داخلی و ذاتی است و بنابر داستانهای باستان، اوستا کار مغان است و زند زبان ماد قدیم است و حقا بجای آنکه گفته شود «زبان زند» که لفظ نادرستی است، باید بگوییم «زبان مادی.» «217»

«جکسون» می گوید که:

1. زردشت شخصیتی است کاملا تاریخی و عضو یکی از طوایف ماد است که مغ یا مجوس نام دارد.

2. زمان او تقریبا در اواسط قرن هفتم قبل از میلاد یعنی در دوره فرمانروایی مادیها و پیش از نهضت و کسب قدرت هخامنشیان است. وفاتش در حدود 583 ق. م. و سن او 77 سال بوده است.

3. از اهل مغرب ایران (آتروپاتن یا ماد) است ولی نخستین کامیابی

---

(214).Hvar

(215).Hvare -Khshaeta

(216). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 164.

(217). تاریخ ادبی ایران، پیشین، ص 49.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 488

شایان وی در بلخ می‌باشد. در آنجا شاه ویشتاسب (گشتاسب) را به آیین خود درآورد.

4. گاتها (که قدیمترین قسمت اوستاست) جوهر مواعظ اولیه او در بلخ است که از روی امانت و صداقت در آن کتاب انعکاس یافته است.

5. کیش زردشت از ایالت بلخ قدیم بسرعت سراسر ایران را فراگرفت و در اواخر پادشاهی هخامنشیان در پارس (فارس) تسلط پیدا کرد، لکن مسلم نیست در چه تاریخ کیش زردشت به این قسمت از خاک ایران آمده و مردم و فرمانروایان فارس در چه تاریخ متابعت نموده‌اند. «218»

ژ. دومزیل درباره رفرم زرتشت می‌نویسد:

زرتشت که مرد روحانی دانشمندی بود در وضع قبلی توجیه جهان که اعتقاد به خدایان متعدد بر روی آن استوار بود، تغییری نداد، بنا به مصلحت بزرگتری ظاهرا سیستم هیرارشی عوامل و قوا را با سایه و روشن آن حفظ کرد ولی بجای خدایان خودمختاری که حتی گاهی در مقابل هم قرار می‌گرفتند، فقط به 6 جوهر مجرد که درعین‌حال مظاهر خدای واحدند قائل شد ... زرتشت کسی بود که در جامعه روحانی به دنیا آمده و در آن پرورش یافته بود و منافع صنفی او ایجاب می‌نمود که کوچکترین تغییر در آداب مذهبی، بخصوص در هدایای تراديسيونی وارد نسازد. با این‌حال زرتشت با تحیر شگفت‌آوری دست به عمل زد و آداب مذهبی را از اصل دگرگون ساخت. زرتشت نه تنها مراسم قربانی را منع کرد بلکه ریختن شراب بر خاک و رسم «سوما» را نیز حذف نمود. آیین زرتشت برپایه اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک استوار است. «219»

وی در جای دیگر می‌نویسد:

رفرم زرتشت جنبه اساسی و عمیقی دارد. گرچه ظاهرا زرتشت در صدد پیشنهاد تشکیلات اجتماعی نوینی نیست ولی مبنای اقتصادی نوینی را طرح‌ریزی می‌کند.

امروز همه دراین‌باره متفق القولند که زرتشت سیستم اقتصادی خود را در دورانی که گروهی از آرینها از کوچ‌نشینی به صورت تخته‌قاپو درمی‌آمدند، پیشنهاد نموده است و گروه مزبور از گله‌چرانی بطور ییلاق و قشلاق به دامپروری در نقاط محصور و معین پرداختند. درست به‌همین دلیل گاو به صورت وسیله پرارزش و قابل احترامی جلوه‌گر و از

نظر مذهبی اهمیت زیادی پیدا می کند ... زرتشت می گوید: «شراب سکرآور کثیف» چگونه می‌تواند به نیکی کمک کند؟

گاو مرد دهقان اگر در دست صاحبش باشد مفیدتر از آن نیست که در راه خدای بی‌نیاز ذبح شود؟

براستی که افکار و تعالیم زرتشت بسیار پیشرو و شجاعانه بوده است، ولی

---

(218). همان، ص 49.

(219). تاریخ تمدن ایران، پیشین.

پس از درگذشت وی ... تعالیم استاد به سرنوشت ادیان و مذاهب دیگر گرفتار آمد و تحت تأثیر سنن جاری و احتیاجات زندگی و تمایلات مؤمنین تغییر صورت داد. «220»

به نظر آقای تقی‌زاده: «در قرون هشتم و هفتم قبل از میلاد مسیح، اقوام دیگری از ایرانیان در مشرق فلات ایران و ماورای جیحون ... خود را از سنت و کیش پر از قیودات و موهومات و رسوم آیین مغان آزاد نموده و عقاید ساده‌تر و مجزا و منزه‌تری اتخاذ کردند که قسمت اول (یعنی عقاید قوم شرقی شمالی) نتیجه ظهور دین جدید اصلاحی زردشتی بود که مؤسس آن یعنی زردشت به ظن قوی در قرن هشتم ق. م. به دنیا آمد.» «221»

سپس آقای تقی‌زاده می‌نویسد: «... بر اثر انتشار تدریجی دین زرتشت، در ماوراء النهر و خوارزم و سیستان مصالحه و سازشی بین دین زردشتی و معتقدات مغان به عمل آمد. این

ترکیب و امتزاج در اواسط قرن پنجم ق. م. صورت گرفت و طرفین قسمتی از عقاید یکدیگر را پذیرفتند.» «222»

هرتسفلد در کتاب خود زرتشت و جهان او می‌نویسد:

زرتشت اصلا مردی سیاستمدار بود. وی دچار مشکلات بسیار شد. تنها هدف او از نظر سیاسی ترقی دادن وضع کشاورزان در ماد بود و می‌خواست برزگران را از یوغ بردگی نجات بخشد و بنابراین با طبقات حاکمه، مالکان عمده، نجبا و روحانیان وارد مبارزه شد. وی در «رغا» «223» (ری) مسقط الرأس خود بمنزله مردی انقلابی معرفی شد. «224»

هرتسفلد که برای قیام زرتشت ریشه‌های اقتصادی ذکر کرده است در جای دیگر کتاب خود می‌نویسد: «محکمه‌ای که زرتشت را تبعید کرد مرکب بود از نجبا و روحانیان ماد. وی ترک خانمان کرد و راه خراسان پیش گرفت.» «225»

دیاکونوف محقق شوروی راجع به زرتشت می‌نویسد:

تعالیم زرتشت نیز مانند دیگر معتقدات مشابه، با اینکه تا حدی آرزوهای مردم را منعکس می‌کرد (و نیرو و ضامن موفقیت آن‌هم همین بود)، ماهوا ضد پیشرفت به شمار می‌رفت. دین مزبور فقط مزدیسنایی مؤمن و زردشتی را بهدین می‌داند.

زرتشتیگری کینه و نفرت نسبت به اقوام غیر آریایی را به پیروان خود تلقین می‌کند. بیگانگان از نظرگاه این کیش «غیر آریایی» «ودوپا» ها و آدمهای «حشره صفت» نام برده می‌شوند ... اما علت عقب مانده بودن تعلیمات مزبور از آن جهت است که بجای مبارزه واقعی بخاطر بهبود وضع مردم، پیروان خود را به عدالت و اخلاق تشریفاتی و ظاهری

دعوت می‌کند، و این خود سرانجام به استواری نظامات موجود و کندی فعالیت اجتماعی مردم منجر می‌گردید. «226»

ویل دورانت می‌نویسد:

---

(220). همان، ص 91 به بعد.

(221 و 222). سید حسن تقی‌زاده، بیست مقاله، (دیباچه) ص 10.

(223).Raga

(224. و 225). مزدیسنا و ادب پارسی، پیشین، ص 99 و 95.

(226). تاریخ ماد، پیشین، ص 47 به بعد.

در زمانهای متأخر که دین از دست پیغمبران خارج شد و در اختیار سیاستمداران قرارگرفت، خدای بزرگ به صورت شاه عظیم الجثه‌ای درآمد که عظمت هولناکی دارد. بزرگترین کاری که به دست زردشت انجام گرفت، آن بود که خدای خود را به صورتی بیان می‌کرد که برتر از همه این چیزهاست و آنچه در کتاب وی آمده از حیث جلال و شکوه همسنگ نوشته‌های سفر ایوب است: «اینست آنچه از تو می‌پرسم ای اهورامزدا، خبر راست به من بده، کیست که خط سیر خورشید و ستارگان را رسم کرد، کیست که آن ماه را بزرگ و کوچک می‌کند؟ ...» «227»

این بود نظریات مختلفی که از طرف دانشمندان راجع به شخصیت و ارزش آراء و افکار زرتشت ابراز شده است:

تعلیمات اخلاقی زرتشت

ویل دورانت می‌نویسد:

... باید گفت که جنبه اخلاقی دین زردشت عالی‌تر و شگفت‌انگیزتر از جنبه دینی و الهی آن است. این طرز تصور به زندگی روزانه آدمی شرافت و مفهومی می‌بخشد ... انسان مطابق تعلیمات زردشت همچون پیاده صحنه شطرنج نیست که در جنگ جهانگیر دایمی بدون اراده خود در حرکت باشد بلکه آزادی اراده دارد؛ چه اهورامزدا چنان خواسته است که انسانها شخصیتهای مستقلی باشند و با فکر و اندیشه خود کار کنند و با کمال آزادی در طریق روشنی یا در طریق فروغ گام نهند؛ چه اهریمن خود دروغ مجسم و جاندار، و هردروغگو و فریبکار بنده و خدمتگزار وی به‌شمار می‌رود. از این طرز تصور کلی، قانون اخلاقی مفصل و درعین‌حال ساده‌ای به وجود آمد که براین قاعده طلایی تکیه داشت که: «تنها کسی خوب است که آنچه را بر خود روا نمی‌دارد بر دیگران نیز روا ندارد» به گفته اوستا: انسان سه وظیفه دارد: یکی آنکه دشمن خود را دوست کند، دیگر آنکه آدم پلید را پاکیزه سازد و دیگر آنکه نادان را دانا گرداند. بزرگترین فضیلت تقوی است و بلافاصله پس از آن شرف و درستی در کردار و گفتار نیک است. «228»

نمونه‌ای از تعلیمات مادی و اجتماعی او

«اهورامزدا گفت ای زردشت اسپیتمان، تو نباید عهد و پیمان بشکنی، نه آن عهدی که تو با یک دروغ‌پرست بستی و نه آن عهدی که تو با یک راستی‌پرست بستی؛ چه معاهده با هردو درست است، خواه موحد و خواه مشرک.» (مهر یشت فقره 2)

در آیین مزدیسنا قطع نظر از امتیازاتی که نام بردیم، اهمیت فراوانی به زندگی مادی انسان داده شده و به هیچ‌وجه سعادت و خوشی انسان در دنیا تعارضی با سعادت اخروی وی ندارد. کلیه مظاهر زیبا و مفید طبیعت در آسمان و زمین مورد تقدیس و احترام قرار گرفته و به مردم توصیه شده که برای نابود کردن بدیها و زشتیها کوشش کنند. در فقرات 7 تا 9 از

---

(227). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 540.

(228). همان، ص 543 به بعد.

اردیبهشت یشت آمده است: «ای باد طرف شمال نابود شو، ای ناخوشیها فرار کنید، ای دیوها بگریزید، ای آشوب و غوغا نابود شو، ای تب فرار کن، ای مرد ستمکار نابود شو ...»

در بهرام یشت کرده 20، فقره 61 نوشته شده: «نیرو برای حیوانات، درود به حیوانات، نوازش به حیوانات از برای خوراک و پوشاک، زراعت برای حیوانات؛ از برای معاش خودمان باید آنها را پرورش دهیم.»

در وندیداد، فرگرد 5، فقره 60 نوشته شده: «اهورامزدا اندک چیزی را برای اسراف نیافریده؛ دختری که پنبه می‌ریسد اگر ذره‌ای از آن تلف کند خطاست.»

«... هرکس چیزی خورد که از کار و کوشش خود به دست نیاورده باشد چنان نماید که سر دیگری را در کف گرفته مغز آن را می‌خورد.» در مینو خرد، پرسش 1 آمده: «کسی که نسبت به دیگران مطابق وظیفه خود رفتار ننماید دزد وظیفه باید خوانده شود، زیرا از آن خدمت که باید انجام دهد کوتاهی می‌ورزد.» در سروش یشت، هادخت، کرده 14 می‌گوید: «ما صلح و سلامتی را می‌ستاییم که جنگ و ستیز را درهم شکند.» همچنین در یسنا 12 و 13 نوشته شده: «ما می‌ستاییم آیین مزدیسنا را که طرفدار خلع‌سلاح و ضد جنگ و خونریزی است.» و نیز در اردیبهشت یشت 15 گفته شده است: «درمیان نزاع‌جویان آنکه نزاع جوینده‌تر است برخواهد افتاد.»

«تعالیم زردشت بدانگونه با علوم و صنایع امروزی موافق است که باید گفت برای دنیای متمدن کنونی یکی از بهترین ادیان است.»

سموئیل لنگ، به نقل دینشاه

«زردشت پیروان خود را از تقلید و متابعت کورکورانه بازمی‌دارد و تعلیم می‌دهد که آنچه را می‌شنوند با عقل سلیم و منش پاک و روشن بسنجند آنگاه بپذیرند.»

یسنا 30، قطعه 2 به نقل دینشاه

«راه جهان یکی است و آن راه راستی است.»

اوستا به نقل دینشاه

ای زردشت سپتمان، پاکی و راستی از آغاز آفرینش نیکوترین چیزهاست. آیین مزدا آیین راستی است. هرکس می‌تواند با اندیشه و گفتار و کردار نیک فروغمند گردد.

وندیداد، فرگرد 10، فقره 18، به نقل از کتاب اخلاق ایرانیان، دینشاه

«برطبق تعلیمات زرتشت خداوند با راستی یکسانست.»

فیثاغورس، به نقل دینشاه

«دروغ باید تباه گردد، دروغ باید سرنگون گردد، دروغ باید نابود گردد. در جهان مادی باید راستی بر دروغ چیره شود.»

اردیبهشت یشت به نقل دینشاه

«راه یکی است و آن، راه راستی است. آن، راهی است که از آغاز راه پیروان اولیه بود. پس تو همواره در راه راستی باش و هرگز از این شاهراه منحرف مشو، خواه در مواقع سختی و خواه در هنگام راحت. این را نیز بدان و آگاه باش گاوان و اسبان خاک گردند، زر و

سیم به خاک پیوندد و تن نیز مشتی خاک شود، اما آنکس نمیرد و به خاک نپیوندد و تباهی نپذیرد که راستی و درستی را بستاید و بدان رفتار کند.»

ارادای ویرافنامه، به نقل دینشاه

«و هومن» از اشو زرتشت پرسید: ای سپیتمان زرتشت، آمال و آرزوی تو چیست و از برای چه می‌کوشی؟

زرتشت پاسخ داد یگانه آرزوی من بخشش راستی و درستی است، کوشش و کار من برای راستی و درستی است، آرزویی که من دارم انتشار راستی و درستی است.»

دینکرد، باب 101، به نقل دینشاه

«به استعانت راستی و به دوستی راستی هرکس می‌تواند در دو جهان رستگار گردد.»

یسنا، به نقل دینشاه

«برای فرستادن پیغام، مرد راستگو برگزین، هنگامی که در انجمن می‌نشینی نزدیک دروغگو جا مگیر.»

پندنامه آذرباد، 60 به نقل دینشاه

«از اغنیا بینوا کسی است که به آنچه دارد خورسند نباشد و از بینوایان آنکس غنی است که به هرچه دارد سازگار و خورسند باشد.»

مینوخرد، به نقل دینشاه

«گوهر نیک و بد هرکس با خوردن می آشکار شود. منش پاک و خصلت هرکس آنگاه ظاهر شود که خواهش نفسانی و هوا و هوس با خشم و غضب او را به هیجان آرد و او بتواند با صفات نیک، خود را نگاه دارد.»

مینوخرد، به نقل دینشاه

«کسی که از اندک دانش برخوردار است و دیگران را آموزد نزد خدا پسندیده‌تر است از آنکه دارای علم بسیار باشد و از دیگران دریغ کند.»

شکندگمانیک ویچار، دینشاه

«همه اندیشه و گفتار و کردار نیک نتیجه دانش و شناسایی است و همه اندیشه و گفتار و کردار زشت، ثمره نادانی.»

وسپ هومتو، به نقل دینشاه

«کاهلی را از خود دور دار وگرنه او تو را از نیکی دور دارد.» مینو خرد، به نقل دینشاه از این سه نیکوترین چیز هرگز دوری مجوی: پندار و گفتار و کردار نیک و از این سه، همواره دوری گزین: اندیشه و گفتار و کردار زشت.

وندیداد، فرگرد 18 و 25 به نقل دینشاه

در حدود 6 قرن قبل از میلاد مسیح آریاییان ایران به کشف و تکامل فعالیتهای کشاورزی توفیق یافتند و با به کار بردن افزارهای جدید توانستند زائد بر احتیاج روزمره تولید کنند و مقدار معتنابهی از محصولات و فراورده‌های خود را ذخیره نمایند. با پیشرفت کشاورزی و گله‌داری، اصل مالکیت فردی، که سابق براین معنی و مفهومی نداشت، به وجود آمد.

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 493

در نتیجه پیشرفت کشاورزی و توسعه گله‌داری بسیاری از آریاییان از زندگی خانه‌بدوشی دست کشیدند و در حول‌وحوش مزارع و مراتع خود سکنی گزیدند درحالی‌که جمعی دیگر از آنان به زندگی خانه‌بدوشی ادامه دادند و گاه‌وبیگاه از راه جنگ و ستیز به تاراج زندگی ده‌نشینان پرداختند. در نتیجه این جنگ و تعارض، خدایان آریایی به دوگروه «دوا» ها و «اهورا» ها تقسیم شدند و از اینجا جدایی آریاییان به دو بخش آغاز می‌شود. به نظر اقبال لاهوری دانشمند پاکستانی تجزیه و جدایی آریاییان

... رفته‌رفته به استقلال آریاییان ایرانی و ظهور نظام دینی زرتشت پیغمبر بزرگی که در عصر سولون و طالس می‌زیست، انجامید.

در پرتو ناچیز خاورشناسی کنونی، ایرانیان باستان را می‌بینیم که به هنگام ظهور زرتشت به دو جناح پخش شده‌اند. پیروان نیروهای خوب خودی و هواداران نیروهای بد بیگانه.

زرتشت نیز پا در میدان این پیکار می‌نهد و با شور اخلاقی خود، پرستش دیوان بیگانه را منسوخ می‌کند، و شعائر دشوار کاهنان مغ را از رواج می‌اندازد. «229»

در نظام فکری زرتشت سه موضوع یعنی خدا، انسان و طبیعت مورد توجه قرارگرفته است و زرتشت کلیه ارواح و نیروهای نیک را در اهورامزدا و کلیه ارواح بد و زیانبخش را در اهریمن متجلی ساخت.

چون زرتشت درگذشت، درمیان پیروان او فرقه‌هایی پدید آمدند، یکی از آنها فرقه زندیکان بود. «هاگ»، «230» زندیکان را نسبت به تعالیم زرتشت منحرف و مرتد خوانده است، اما به نظر من، رأی زندیکان اصیلتر و سازگارتر از رأی مخالفان آنان است. این فرقه اعلام کرد که ارواح دوگانه از یکدیگر استقلال دارند، ولی فرقه مخالف یعنی فرقه مغان

از یگانگی ارواح دوگانه دم زد. وحدت- گرایان به راههای گوناگون با زندیکان معارضه کردند اما در برابر رأی استوار زندیکان به تزلزل افتادند. «231»

به نظر اقبال: «... زرتشت توانست درباره ذات نهایی هستی، رأی فلسفی ژرفی به میان گذارده ظاهرا در فلسفه دوره بعد رخنه کند. فلسفه باستان یونان از رأی او بهره برد و «گنوستیک» های عارف‌مشرب مسیحی از نفوذ او برکنار نماندند و حتی آن نفوذ را به برخی از نظامهای فلسفی مغرب‌زمین رسانیدند. زرتشت به عنوان یک حکیم درخور حرمت عظیم است، زیرا نه تنها با روح فلسفی به کثرت جهان عینی نگریست بلکه کوشید که ثنویت را در وحدتی والاتر فرونشاند ... ستیزه اساسی ارواح دوگانه، نیروهای جهان را دستخوش تضاد و تصادم می‌کند و طبیعت را صحنه و پیکار دائم نیروهای خیر و شر می‌گرداند ... از دیده زرتشت ...

انسان موظف است که جانب روشنایی را بگیرد، زیرا روشنایی بر حق است و سرانجام روح تاریکی را فرومی‌پوشاند و نابود می‌کند. بدین شیوه، فلسفه عمومی پیام‌آور ایرانی مانند فلسفه

(229 و 231). محمد اقبال لاهوری، سیر فلسفه در ایران، ترجمه ا. ح. آریان‌پور، ص 18 به بعد.

عمومی افلاطون به فلسفه اخلاقی کشانده می‌شود ...»

مذهب زرتشت

کرگ لینگر «232» در کتاب خود ضمن بحث در توسعه زندگی دینی می‌نویسد:

... در دین زرتشت مفهوم بزرگی وجود دارد که نه در آیین مصریان قدیم دیده می‌شود، و نه در اندیشه‌های بسیار عمیق هندو. جهان دارای تاریخ است و از قانون تحول پیروی می‌کند. وضع فعلی جهان را به مرحله نهایی رهبری می‌کند، همه نیروها در کار خود باید به آن راه بروند. در نظر زرتشت، دنیا از برنامه استمرار تاریخ پیروی می‌کند و میدان جنگ است. مبارزه‌ای پرشور نیروها را مقابل یکدیگر قرار داده است، و این امر واجب است و نتیجه آن تکامل مردم باتقوی و بهره‌مندی از زندگی جاویدان است ... هریک از افراد مردم باید در مبارزه‌ای سهیم گردند که نتیجه آن پیروزی نیکی در جهان است. وجود هرانسانی پرمعنی و بینهایت ارجمند است ... هرکس در طریق اهورامزدا قدم بردارد نیکوکار است، و هرکس موانعی ایجاد کند و یا کامیابی راه حق را به تأخیر اندازد، بدکار است ... هیچ قومی مانند پارسیان از دروغ نفرت ندارند. وظیفه دیگر «کار» است چون «انگرامینو» بدی را در جهان روزافزون ساخته است و به ویرانی پرداخته است، انسان باید با اهورامزدا همکاری کند، جهان را دوباره از نو بسازد و زمین را حاصلخیز و سعادتبخش گرداند. دین زرتشت ... به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی نیز توجه دارد، با چادرنشینی مبارزه می‌کند، و طرفدار اسکان مردم و خانه‌سازی است. تربیت چهارپایان اهلی و مراقبت از آنان در چراگاهها، زندگی خانه‌نشینی، داشتن خانه یا محل سکونت مناسب توصیه شده

است ... با قربانی کردن مخالف است. مؤمن حقیقی دهقانی است خدمتگزار واقعی و مربی چهارپایان و سرپرست خانه. انسان باید جسم خود را قوی سازد و تعداد آفریدگان اهورامزدا را افزایش دهد، با زنی نیکونژاد و دیندار ازدواج کند و کودکانی بارآورد که از دین زرتشت پیروی نمایند. ریاضت و محرومیت از زندگی زناشویی امری بیهوده است ... «233»

معتقدات دینی و دستورهای مذهبی

قدیمترین کتاب مذهبی زرتشتیان اوستاست؛ و زند که همان شرح و تفسیر اوستاست، بعدها به منابع مذهبی افزوده شده است. اوستا شامل 5 جزء است که قسمتهایی از آن منسوب به ادوار باستانی و قسمتهای دیگر جدیدتر است.

کتب مذهبی و معتقدات زردشتیان، چنانکه یادآور شدیم، در طول زمان تحت تأثیر سیاستمداران و روحانیان زرتشتی، دستخوش تغییراتی شده است. بعضی می‌گویند که در

---

(232).Krcglinger

(233). فلیسین شاله، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ترجمه خدایار محبی، ص 211 به بعد.

2500 سال پیش، کتاب مذهبی زردشتیان در 20 قسمت تدوین شده و شامل صد هزار آیه بود که مجموع آن را در 1200 قطعه چرم گاو نوشته بودند و در کاخ سلطنتی

نگاهداری می‌کردند و این آثار مذهبی ظاهرا در زمان حمله اسکندر در تخت جمشید دستخوش حریق شده است.

در مذهب زرتشت از دو خدا یعنی خدای خیر و خدای شر سخن رفته است و زرتشتیان معتقدند که در جنگی که بین اهورامزدا و اهریمن درگرفته است سرانجام اهورامزدا یعنی خیر و سعادت پیروز خواهد شد. در مذهب زرتشت انسان فاعل مختار است و می‌تواند از دو راه خیروشر، یکی را برگزیند. در این دین از توبه و کفاره و شفاعت سخنی درمیان نیست.

پس از مرگ هرزرتشتی را به پای حساب می‌آورند و اعمال و اقوال او را می‌سنجند، آنانکه نیکوکارند براحتی از پلی به نام «چینوات پهل» که باریکتر از موی و برنده‌تر از شمشیر است، می‌گذرند و به اهورامزدا می‌پیوندند درحالی‌که تبهکاران به دوزخ سقوط می‌کنند.

چینودپل یا پل صراط

پل صراط که در اسلام از آن سخن رفته، نخست در ادیان کهن نیز مورد بحث قرارگرفته است. طبق آیین زرتشت «چینود» پلی است که روان نیکان و بدان از آن می‌گذرد و نیکوکاران راه بهشت و بدکاران طریق دوزخ پیش می‌گیرند.

در بخشهای مختلف اوستا از این پل گفتگو شده است؛ ازجمله در بند 13 از هات 51 چنین است: «روانش در آن هنگام که کردارهای جهانی هویدا گردد در سر چینودپل به هراس افتد، چه در رفتار و گفتار خود از راه راستی دور گشت.» «234» ظاهرا این اعتقاد از دین زرتشت به دیگر ادیان سامی راه یافته است. در تلمود یهود درباره این پل می‌نویسد:

«... آنگاه باید مردمان از روی پلی بلند که بر بالای دوزخ برافراشته تا به سوی بهشت کشیده شده بگذرند. چون بیدینان به روی آن پل پای گذارند آن پل مانند نخی باریک شود و همه در تک دوزخ سرنگون گردند.» فردوسی درباره این پل در داستان شیرویه می‌گوید:

گذشتن چو بر چینودپل بود — به زیر پی اندر همه گل بود
سیه‌روی خیزد ز شرم گناه — سوی چینودپل نباشدش راه

از گرشاسبنامه اسدی طوسی

علاوه‌براین مسأله آخر الزمان و روز رستاخیز و برخاستن مردگان و میزان و بهشت و برزخ و دوزخ از آیین زرتشت به دیگر ادیان راه یافته است.

در کتاب وندیداد که بمعنی قانون علیه دیوان است ابوابی چند در زمینه اقسام نجاسات و طریقه ازاله آنها، انواع معاصی و راه توبه و کفاره، و مطالبی در باب تعدی و تجاوز و قتل موجودات اهورایی و طرز رفتار با مردگان دیده می‌شود. زردشتیان چنانکه اشاره شد برای آنکه از پلید شدن خاک جلوگیری کنند، اجساد مردگان را در برج فراموشی می‌گذاشتند تا طعمه حیوانات شکاری شود.

بطوری که از نصوص متعدد اوستا برمی‌آید پرستش عناصر طبیعی از اصول دین زردشت بود. برای آب آنقدر ارزش قائل بودند که حتی صورت خود را در آن نمی‌شستند و

---

(234). مأخوذ از: گاتها، پیشین.

جز به منظور آشامیدن و آب دادن حیوانات و نباتات از آن استفاده نمی‌کردند. هرودت می‌نویسد:

«ایرانیان درمیان رود بول نمی‌کنند، در آب تفو نمی‌اندازند، در آن دست نمی‌شویند و متحمل هم نمی‌شوند که دیگری آن را به کثافتی آلوده کند.»

در آیین زردشت روزه گرفتن، چون مولد ضعف و ناتوانی است، ممنوع گردیده و با رهبانیت و انزوا و عقایدی که با کار و کوشش سازگار نیست، مبارزه شده است. در وندیداد، فردگرد سوم فقره 33 نوشته شده: «... آن‌کس که سیر غذا می‌خورد، توانایی می‌یابد که عبادت بکند، زراعت نماید و فرزندان به وجود آورد. جاندار از خوردن زنده می‌ماند و از نخوردن می‌میرد.» سرپرسی سایکس می‌نویسد: «حال مقایسه کنید این دستور را با ضرورت روزه‌داری ایرانیان امروز که هرسال هزاران اشخاص سالم را به صف افیونیها ملحق و از نعمت سلامت محروم می‌کند.» «235»

دین زردشت را می‌توان دین توحیدی ناقصی دانست زیرا در یسنا 12- 1، اهورامزدا چنین توصیف شده:

من اهورامزدا را آفریننده همه‌چیز می‌دانم و استوارم بر اینکه او نیکی و راستی است، مقدس است، فروغمند است، دانا و تواناست، همه نیکیها از اوست، نظم و قانون طبیعت که در سراسر گیتی دیده می‌شود از او به وجود آمده و کره‌های خورشید از فروغ بیپایان او درخشانند. و نیز در گاتها اهورامزدا آفریننده کل خوانده شده: از تو می‌پرسم ای اهورامزدا، براستی مرا آگاه فرما، کیست نگهدار این زمین در پایین و سپهر در بالا، کیست

آفریننده آب و گیاه، کیست که به باد و ابر تندی آموخت، کیست ای مزدا آفریننده منش پاک، کیست آفریننده روشنایی سودبخش و تاریکی، کیست آفریننده خواب خوشی بخش و بیداری، کیست آفریننده بامداد و نیمروزوشب.»

چنانکه گفتیم زردشتیان به مبدأ و معاد و پل صراط عقیده داشتند و می گفتند که در آخر الزمان وقتی که منجی نهایی ظهور می کند، هرکس به سزای اعمال خود خواهد رسید، اهریمن الی الابد در ظلمت فرومی‌رود و صلح‌وصفا برای همیشه مستقر می‌شود.

عقیده به معاد

پیروان زردشت عقیده داشتند که روح بعد از جدا شدن از بدن تا سه روز در نزدیک سر متوفی می‌ماند و در این مدت برحسب استحقاق، لذات و دردها به منتها درجه بر وی روی می‌آورند. چون روز چهارم فرامی‌رسد، باد مشکبویی از جنوب می‌وزد و روح مؤمن در سر پل چینوات یعنی پل مفارقت، که بر قعر جهنم کشیده شده، با دختر سفیدبازویی که زیباتر از همه چیزهای دنیاست، ملاقات می کند و از او سؤال می‌نماید کیستی و جواب می‌شنود ای جوان نیک‌پندار و نیک گفتار و نیک کردار، من وجدان تو هستم؛ پس به هدایت این راهنما روح مؤمن به حضور اهورا می‌رود و به خوشی پذیرایی می‌شود. اما روح انسان شقی با زن زشتی روبرو می‌شود، و چون از پل نمی‌تواند عبور کند بنده اهریمن می‌شود.

---

(235). تاریخ ایران (سایکس)، پیشین، ص 141.

باید دانست که بین اوستای معروف به «قدیم» که گاتاها هسته و مغز آن را تشکیل می‌دهد و اوستای جدید، چه از لحاظ افکار دینی و چه از نظر مقام خدایان و ایزدان، فرق بارزی موجود است. چون پس از زردشت روحانیون نتوانسته‌اند خدایان و ایزدانی را که مقبول عامه بوده‌اند بکلی از میان ببرند، ناچار این ایزدان را در ردیف ایزدان مخصوص گاتاها قرار داده‌اند ... علاوه‌براین یشتهای جدیدی طبق آیین زردشت سرودند. «236»

دین زردشت ابتدا در نواحی شرقی ایران معتقدینی داشت. بعدها که این آیین به سرزمین ماد راه یافت، روحانیون یعنی «مغان» در اصول ساده و بی‌آلایش دین زردشت تغییراتی دادند «و در قالب اصول فقهی خشک و خسته‌کننده‌ای درآمد، دستورهای دینی برای تنظیم جزئیات زندگی مؤمنین وضع شد.»

از سرگذشت آیین زرتشت، پس از حمله اسکندر و استقرار حکومت سلوکیان و اشکانیان، اطلاعات کافی در دست نیست. اکثر دانشمندان معتقدند که اردشیر بابکان پس از تحکیم موقعیت سیاسی خود بر آن شد که دین زرتشت را آیین رسمی کشور قرار دهد و برخی دیگر، مانند دکتر گیرشمن، چنین نظری را با توجه به متون کتیبه‌ها و اسناد و قرائن تاریخی مقرون به حقیقت نمی‌دانند. در اینکه آیین مزدیسنی در عصر ساسانیان در فارس و دیگر نقاط ایران طرفدارانی داشته، تردید نیست ولی موبدان و پیشوایان مذهبی بجای آنکه آیین زرتشت را با شرایط جدید اجتماعی و اقتصادی به پیش برانند و از شاخ و برگها و لواحق خرافی آن بکاهند، فقط در فکر مال‌اندوزی و مبارزه با افکار نو بودند.
ریچاردن فرای می‌گوید:

دین زرتشت در پایان شاهنشاهی ساسانی حال دفاع به خود گرفته بود. دین زرتشت نه تنها از درون دستخوش ناتوانی و زبونی شده بود بلکه عوامل برونی برضد آن می‌کوشید. آیین

مانی هرگز کاملا برنیفتاده بود و موبدان نتوانسته بودند آن را از پای درآورند. علاوه‌براین گسترش مسیحیت سبب گردید که دستگاه روحانی نسطوری در همه‌جای شاهنشاهی اسقف‌نشین داشته باشند. منابع تاریخی نشان می‌دهد که بسیاری از ایرانیان به مسیحیت گرویدند و در این راه شربت شهادت نوشیدند. بعضی معتقدند که مسیحیت در آن دوره چنان ریشه دوانیده- بود که اگر اسلام نرسیده بود دین مسیح جایگزین آیین زردشت می‌شد.

پس از ظهور اسلام زرتشتیان به حکم سوره 22 (الحج) آیه 17، خود را درشمار «اهل الکتاب» شمردند: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ الصَّابِئِینَ وَ النَّصاری وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا، إِنَّ اللَّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ، إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ.»

یعنی آنان که به اسلام ایمان آوردند و کسانی که به آیین یهود گرویدند و صابئان و نصرانیان و مجوس و اهل شرک، خدا بین آنها در روز رستاخیز داوری خواهد کرد، همانا خدا بر همه‌چیز گواه است.

---

(236). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 50 و 51.

سیر علوم در عهد هخامنشی

پس از حمله اسکندر و تجاوز اعراب به ایران، نه تنها بسیاری از یادگارهای هنری بلکه قسمت اعظم منابع علمی عهد کهن که در انحصار روحانیان و طبقات ممتاز بود دستخوش فنا و نیستی گردید. بطوری که از اسناد تاریخی برمی‌آید از دیرباز در تخت جمشید و

«شیزگان» (نزدیک مراغه) و در هکمتانه یا همدان، مراکز علمی و دفاتر و اسناد فراوانی وجود داشته که فقط روحانیان و طبقات ممتاز می‌توانستند از آن بهره‌مند شوند.

ابن الندیم در کتاب الفهرست، در مورد حمله اسکندر به استخر چنین می‌نویسد:

«... از آنچه در خزینه‌ها و دیوانهای استخر بود رونوشتی برداشت و به زبان رومی و قبطی برگردانید و پس‌ازآنکه از نسخه‌برداریهای مورد نیازش فراغت یافت، آنچه به خط فارسی که به آن «کشتج» می‌گفتند آنجا بود در آتش انداخت. خواسته‌های خود را از علم نجوم و طب و طبایع گرفته و با آن کتابها و سایر چیزهایی که از علوم و اموال و گنجینه‌های علمی به دست آورده بود به مصر ارسال داشت. «237»

بطور کلی قرائن و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در دوره هخامنشی نهال علم در ایران بسیار ضعیف بود؛ تا جایی که به قول هرودت، کورش از پادشاه مصر می‌خواهد که بهترین پزشک را برای معالجه چشمان او بفرستد. همچنین مدارک تاریخی نشان می‌دهد که پیچ‌خوردگی پای داریوش به کمک دموکدس طبیب ایتالیایی معالجه شد و طبیب اردشیر دوم یک نفر یونانی به نام کتزیاس بود.

بدون شک اگر در ایران محدودیتهای طبقاتی حکومت نمی‌کرد و مردم این سرزمین مانند یونانیان از دموکراسی نسبی بهره‌مند بودند علوم و معارف در بین قشرهای وسیعتری از مردم گسترش می‌یافت و با نهب و غارت چند مرکز علمی یکباره سوابق علمی و فرهنگی این مملکت راه فنا و فراموشی نمی‌سپرد.

ژ. فیلیوزا «238» خاورشناس فرانسوی طی مقاله‌ای که تحت عنوان «علم یونانی» در زمان هخامنشیان نوشته است، می‌گوید:

از آثار و اشاراتی که از آن دوره به یادگار مانده نمی‌توان بطور تحقیق به حدود اطلاعات علمی و فرهنگی مردم آن دوران پی‌برد. بطوری که از مندرجات اوستا برمی‌آید «... پزشکان به سه دسته تقسیم می‌شدند: 1. آنها که با آهن سروکار داشتند: جراحان، 2. آنها که با گیاهان به تداوی می‌پرداختند: پزشکان، 3. آنها که از راه گفتار مذهبی بیماریهای عجیب را معالجه می‌کردند.» نکته‌ای که ذکر آن ضروری است اینکه چنین طبقه‌بندی بر سنن بسیار کهن یعنی سنن دوران زندگی مشترک (هند و اروپاییان) استوار است. دلیل این امر وجود چنین طبقه‌بندی در میان یونانیان است.

---

(237). الفهرست، پیشین، ص 436.

(238).G .Filliozat

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 499

در ایران باستان به شیوه قوانین حمورابی در بابل، به پزشکان پایمزد قابل ملاحظه‌ای پرداخت می‌گردید. اساطیر اولیه مبنای پیدایش پزشکان و گیاهان و نوشابه‌های دارویی را توجیه نموده است. از مقابله متون اوستا با متون ودای هند چنین برمی‌آید که برای عناصر آتش و باد و آب نقش مؤثری در زندگی بشر و کاینات قائل بودند.

... در وندیداد فصل 7 فقرات 41 تا 42، مزد پزشک و دامپزشک چنین تعیین شده است: «آتوربان (موبد) را درمان کنند برای یک آفرین نیک، خانخدای را درمان کنند به ارزش پست‌ترین ستور، دهخدای ده را درمان کنند به ارزش یک ستور میانگین، شهربان شهر را درمان کنند به ارزش بهترین ستور، شهریار کشور را درمان کنند به ارزش یک گردونه

چهار اسبه.» در فقره 42 از مزد پزشکانی که زن شهریار، زن شهربان، زن دهخدای و زن خانخدای (کدبانو) را معالجه و مداوا کنند، سخن‌رفته و مزد معالجه آنان به ترتیب چنین تعیین شده است: «یک ماده شتر، یک مادیان، یک ماده گاو و یک ماده خر» و در فقره 43 چنین نوشته شده است: «بزرگزاده را درمان کنند به ارزش بهترین ستور، بهترین ستور را درمان کنند به ارزش پست‌ترین ستور، پست‌ترین ستور را درمان کنند به ارزش پاره گوشت.» در این منابع از بیماریهای مختلف نام برده شده است ولی از علائم امراض و داروهایی که به کار می‌بردند سخنی به میان نیامده و به‌همین علت تشخیص حدود اطلاعات علمی آنها در زمینه پزشکی غیر- ممکن است.

گزنفون می‌نویسد که کورش: «پزشکان مجرب را گرد خود فراخواند و انواع معجونها و شربتها و دواها و عصاره‌های مفید را در جایی فراهم ساخت، هریک از رعایا که رنجور می‌شد، پزشکان خود را به مداوای مریض مأمور می‌کرد و چون شفا می‌یافت از طبیب معالج قدردانی می‌نمود ...» «239»

مدارک مستدل دیگری نیز در زمینه وجود تقویم و بررسی نظری زمان در ایران باستان موجود است ولی در اینجا نیز از جزئیات مفاهیم و معرفت آن دوران اطلاعی در دست نیست.

مبدأ تاریخ یا گاهشماری در ایران باستان

تقی‌زاده می‌نویسد:

در سالهای اول پادشاهی هخامنشیان شیوه گاهشماری به احتمال قوی مبتنی به گاهشماری بابلی بوده است و با گذشت زمان و پس‌ازآنکه کمبوجیه در 525 ق. م. به فتح مصر توفیق

یافت، خواه‌وناخواه، روابط فرهنگی بین ایران و مصر وسعت گرفت. داریوش همراه کمبوجیه به مصر رفته بود و قبل از رسیدن به سلطنت چند سال در آن سرزمین مانده بود. چندی بعد از پادشاه شدن باز مجددا در سال 517 ق. م. به مصر رفت و به تمدن و آداب مصری علاقه زیاد پیدا کرده بود و با مردم به مهربانی سلوک می‌کرد تا جایی که مردم مصر او را

---

(239). کورش‌نامه، پیشین، ص 292.

یکی از قانونگذاران خود می‌شناختند. احتمال دارد که وی همراه خود عده‌ای از نجیب‌زادگان و حکیمان و پیشوایان دین ایران را به مصر برده باشد. با استقرار روابط سیاسی و فرهنگی بین ایران و مصر بعید نیست که بزرگان جامعه زردشتی دستگاه گاهشماری مصری را پذیرفته باشند، و به این ترتیب دستگاه گاهشماری اوستایی جدید تأسیس شده باشد. «240»

تقی‌زاده در جای دیگر می‌نویسد:

ایرانیان در ادوار قدیمه و تا آخر دوره ساسانیان مبدأ تاریخی نداشته‌اند که وقایع و حوادث را با آن بسنجند. اگرچه در زمان اشکانیان باوجود استعمال رسمی همان تاریخ سلوکی یک تاریخی نیز به نظر می‌رسد که می‌توان آن را تاریخ «پارتی» نامید و مبدأ آن به ظن قوی از تأسیس دولت اشکانی و استقلال ایران و خروج از تابعیت سلوکیان در سنه 247 ق. م. بوده، معذلک استعمال این تاریخ ظاهرا محدود بوده مگر در اسناد بابلی ... ظهور

اردشیر هم بعدا در بعضی مواقع مبدأ تاریخی قرار داده شده بوده است. به‌هرحال بطور کلی در زمان ساسانیان هیچ مبدأ تاریخ مطردی وجود نداشته جز جلوس هریک از سلاطین که با جلوس خلف او تاریخ تجدید می‌شد ... «241»

بسیاری از اسناد و مدارک تاریخی و علمی ایران در نتیجه حوادث ازبین‌رفته است، ازاین‌رو از وسعت دامنه علوم در ایران دوره هخامنشی بیخبریم ... اما مدارک یونانی، که از مدارک ایران باستان محفوظتر مانده است، پرده از راز زندگی برمی‌دارد. این راز عبارت از آن است که سرزمین ایران باستان مرکز تبادل افکار و آراء علمی سراسر خاورمیانه بوده است. یونانیان مقیم آسیا، مصریان، بابلیها، هندوان غرب، همگی اتباع شاهنشاه ایران محسوب می‌شدند.

دانش اقوام مزبور در آن دوره در حال رونق و شکفتگی کامل بود. دربار شاهنشاهی ارزش زیادی برای دانشمندان قائل و درجه علاقه شاهان هخامنشی به رجال دانش به حدی بود که گاهی آنها را برخلاف میل باطنی خود، وادار به اقامت اجباری در دربار می‌نمودند.

«از عهد داریوش اول، دانشمندان یونانی به خدمت دربار شوش درآمدند، از آنجمله می‌توان از «اسکولاکس» اهل «کوریاند» که جغرافیدان و جهانگرد قابلی بود، نام برد. داریوش به سال 519 ق. م. به وی مأموریت داد تا حوزه سفلای «اندوس» را بررسی- کند ... «هکاته» اهل «میله» ... اطلاعات گرانبهایی از سیاحتهای خویش در امپراتوری هخامنشی به دست آورد. پس از داریوش جلب پزشکان به امپراتوری رواج کامل یافت.

نخستین پزشک خارجی «دموسدس» (دموکدس) نام داشت که پس از شکست اربابش به اسارت داریوش درآمد و پس از معالجه «آتوسا» ملکه ایران از بند و زنجیر رهایی یافت و

پس از چندی راه وطن پیش‌گرفت. علاوه‌براین طبق روایاتی که ظاهرا ساختگی است بقراط

---

(240). سید حسن تقی‌زاده، «گاهشماری قدیمی ایران»، از بیست مقاله، پیشین، ص 68 به بعد.

(241). همان، ص 495.

از پذیرفتن هدایای اردشیر سرباز زد و حاضر نشد که در دربار ایران به عنوان پزشک خدمت کند. پزشک دیگری به نام کتزیاس علاوه بر طبابت به تاریخ‌نگاری نیز پرداخته است. اصول پزشکی هند بوسیله ایرانیان به یونان رسیده است، و مؤلفین رسالات پزشکی بقراط درباره بیماریهای زنان اطلاعات مفیدی از آن به دست می‌دهند. همچنین پزشکان مصری بوسیله یکی از یونانیان به دربار داریوش اعزام شده‌اند ... گرچه مدارک دقیق و مسلمی از سهم خود ایرانیان در دانش امپراتوری هخامنشی در دست نیست، ولی نکته‌ای که نمی‌توان نادیده گرفت، این است که ایران باستان با قرار دادن دانش یونان در کنار علوم شرق، نقش بسیار مؤثری در تاریخ علوم بازی کرده است.» «242»

در منابع مذهبی جسته‌جسته مطالبی که حاکی از اندیشه‌های فلسفی و علمی و اخلاقی عهد باستان است، به چشم می‌خورد. ازجمله در یسنای 44 زرتشت گوید: «از تو می‌پرسم ای مزدا اهورا کیست پدر راستی، کیست نخستین کسی که راه خورشید و ستاره بنمود؟» از مطالب یسنا که قبلا ذکر کردیم، بخوبی پیداست که از دیرباز فکر پژوهش و تحقیق در

ماهیت زمین و آسمان، علل پیدایش آب و گیاه، و سبب طلوع و غروب خورشید در اذهان مردم روشن‌بین رسوخ کرده بود.

زرتشت از اهوامزدا می‌پرسد: «کیست که بامداد و نیمروزوشب قرار داد و دینداران را را به ادای فریضه گماشت؟ کیست آفریننده فرشته مهر و محبت ارمتی؟ کیست که از روی دانش و خرد احترام پدر در دل پسر نهاد؟» پس از این پرسشها زرتشت خود در پاسخ گوید: «من می‌کوشم ای مزدا ترا که بتوسط خرد مقدس آفریدگار کلی، بدرستی بشناسم.»

همچنین:

در اوستا، یشت شانزدهم که موسوم است به دین یشت، سراسر متعلق است به ایزد دانش که او را «چیستی» «243» یا «چیستا» نامند. علاوه بر معنی دانش دو واژه مزبور به معنی اندیشه و گاهی آیین و دستور دینی آمده است.

ایزد دانش مقامی بس ارجمند دارد. پیغمبر ایران تمام قوای مادی و معنوی خود را از او می‌طلبد. در بند دوم یشت مذکور زردشت به چیستا خطاب کرده گوید:

«ای علم راست‌ترین مزدا، آفریده مقدس، اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان و اگر در دنبال باشی به من برس. از چیستا مکرر در گاتها و یسنا و یشتها و وندیداد سخن رفته است.» «244»

بطوری که از مندرجات وندیداد و دیگر منابع مذهبی برمی‌آید، پزشکان محلی ایران بعضی از بیماریها را می‌شناختند و از خواص بعضی از گیاهان و معجونهای طبی باخبر

بودند و کسانی که می‌خواستند از راه پزشکی زندگی کنند، قبل از آغاز کار سه‌بار مورد آزمایش قرار می- گرفتند و اگر در سه مورد به نجات بیمار توفیق نمی‌یافتند برای همیشه از ادامه کار طبابت

---

(242). تاریخ تمدن ایران، پیشین، ص 100 به بعد (به اختصار).

(243).Cisti

(244). مزدیسنا و ادب پارسی، پیشین، ص 475 و 476.

محروم می‌شدند.

«... تأکید و توصیه‌ای که در اوستا نسبت به نگاهداری و معالجه و تکثیر حیوانات سودمند شده، موجب تربیت دامپزشک گردید. برای دامپزشک دستمزدی فراخور ارزش و سودمندی حیوان مورد معالجه تعیین گردیده است.» «245»

به عقیده ویل دورانت:

ایرانیان قدیم جز هنر زندگی هیچ هنری به فرزندان خود نمی‌آموختند.

ادبیات در نظر ایشان همچون تجملی بود که به آن کمتر نیازمند بودند و علوم را همچون کالایی می‌دانستند که وارد کردن آن از بابل امکان‌پذیر بود.

درست است که تمایلی به شعر و افسانه‌های خیالی داشتند، ولی این کار را بر عهده مزدوران و طبقات پست اجتماع می‌گذاشتند و لذت سخن گفتن و نکته- پردازی و لطیفه‌گویی در گفت و شنید را برتر از لذت خاموشی و تنهایی و مطالعه و خواندن کتاب می‌شمردند. شعر را بیش‌ازآنکه از روی نوشته بخوانند از راه آوازخوانی می‌شنیدند ... چون ایرانیان تمام همت خود را متوجه ساختن کاخ امپراتوری خویش ساخته بودند دیگر وقت و نیروی ایشان برای کاری جز جنگ و کشتار کفایت نمی‌کرد و به‌همین جهت در مورد هنر، مانند رومیان، قسمت عمده توجه آنها به چیزی بود که از خارج ایران‌زمین وارد می‌شد. البته ذوق زیبا- پسندی داشتند ولی ساختن چیزهای زیبا را بر عهده هنرمندان بیگانه یا بیگانگان هنرمندی که در داخل خاک ایشان به سر می‌بردند می‌گذاشتند. «246»

هنر و صنعت

از آثار هنری که از عهد هخامنشیان برجای مانده می‌توان به مظاهر هنر ملی پی‌برد. هنرمندان آن دوره نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند صحنه‌های مربوط به زندگی روزانه مردم را در آثار هنری خود منعکس سازند. به عقیده گیرشمن «هنر هخامنشی مقید و محبوس دربار بود و نمی‌توانست از آزادی تعبیر برخوردار باشد.» «247» پس‌ازآنکه حوزه قدرت سلاطین هخامنشی وسعت گرفت، تصمیم گرفتند برای خود دربارها و قصوری بسازند که برای کلیه ملل شگفت‌انگیز و اعجاب‌آور باشد. به قول گیرشمن:

از همه گوشه‌های جهان، طلا به سوی گنجینه شاهی روان بود. دیگر پادشاه هخامنشی زندگی خشن یک سرباز را ادامه نمی‌داد و به مسکنی که اندکی بزرگتر از منازل رعایای وی بود، قانع نمی‌شد. او در این زمان به پایتختها و قصوری وسیعتر و ظریفتر از آنها که به امر سلاطین مقتدر بابل و آشور ساخته شده بود، احتیاج داشت. عظمت مقر باشکوه وی به

منظور تولید اعجاب همه کسانی بود که از نقاط دورونزدیک برای تقدیم هدایا یا اظهار اطاعت بدانجا می‌آمدند. «248»

---

(245). تمدن هخامنشی، ج 1، پیشین، 290.

(246). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 553.

(247). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 167.

(248). همان، ص 157.

داریوش در دوران قدرت خود، شوش را پایتخت خود قرار داد و فرمان داد کاخ «آپادانا» و تالار بار را بنا کنند. داریوش برای بنای این کاخ عظیم و ملحقات آن از تمام ملل استعانت جست و از هنرمندان و کار- شناسان بابلی، ایونی، مادی و مصری و لبنانی و دیگر ملل کمک گرفت، و مواد خام و مصالح آن را نیز از مصر، بابل، ساردیس و بلخ و خوارزم و جبل لبنان و غیره با تحمل رنج بسیار به محل کاخ حمل می کردند.

گنجینه سقز، سروصله زرین اثاثه.

هنر معماری ایران در این عصر بیشتر جنبه تلفیقی داشت، یعنی معماران و هنرمندان ایرانی و خارجی ابنیه و آثاری پدید آوردند که کمابیش انعکاسی از آمیختن هنر بابلیان، مصریان و یونانیان با هنر خاص ایرانی بود. گیرشمن می‌نویسد:

«هنر هخامنشی کمتر به صحنه‌های مربوط به زندگی حقیقی توجه دارد. تصویر صفوف طویل خراجگزاران در پلکان تخت جمشید تا حدی کوشش به سوی واقع‌پردازی (رئالیسم) می‌باشد، آذربایجان، جام به شکل سر حیوان از گل پخته

زیرا هدف عمده آنها از یک‌سوی تجسم قدرت شاه بود و از سوی دیگر نشان دادن تنوع مللی که شاهنشاهی را تشکیل می‌دادند.» به عقیده پروفسور پوپ، تخت جمشید دل‌انگیزترین ویرانه دنیای کهن است.

«این بنا که به فرمان داریوش آغاز شد و پس از 150 سال ساختمان آن به پایان نرسید، شامل چندین کاخ و عبادتگاه بزرگ است که روی صفه‌ای عظیم به مساحت قریب دو کیلومتر مربع قرار گرفته و دیوارهای صفه که گاهی در سنگ تراشیده و گاهی بنایی شده است شامل خرسنگهایی به وزن 25 تن نیز هست. یکی از معابد، که تالار صد ستون خوانده می‌شود به آسانی گنجایش ده‌هزار نفر را دارد.

ستونهای «آپادانای خشایارشا» که دارای 20 متر بلندی است و در کمال زیبایی تراشیده شده و هرچه بالاتر می‌رود باریکتر می‌شود، دارای چنان ظرافتی است که پیش از آن در دنیای باستان مانندش نبوده است. سرستونها از یک جفت گاو

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 504

نر تشکیل می‌شد که پشت به‌هم داده بودند و شه‌تیرهای طاق میان آنها قرار داشت. پیکرسازیهای بزرگ باشکوه و سادگی و آراستگی خطوط اصلی ساختمان و تزیینات داخلی، به هیچ‌وجه از تأثیر زنده این حیوانات درشت‌پیکر نمی‌کاست.

ساختن کله شیر، که شاید هزار سال پیش از این در آذربایجان آغاز شده بود در دوره هخامنشی خاصه در فن سنگتراشی به کمال رسید ... تخت جمشید هیچگاه مقر سلطنتی دایمی نبود. غرض اصلی از این ساختمان آن بود که مرکز معنوی و سیاسی کشور و کاخ عظیم و باشکوهی برای مراسم نوروز باشد. در این مراسم نمایندگان ملتهای تابع گرد می‌آمدند و ارمغان می‌آوردند ... نقشها همه از روی نمونه واحدی ساخته و مکرر شده است. پیکرساز آزادی محدود در ابداع داشته- است. وظیفه او آن بود که مجلس را، چنانکه مقامات عالی تصور و مقرر کرده‌اند، با مهارتی دقیق بسازد. «249»

تخت جمشید، پلکان آپادانه

گیرشمن در تأیید این عقیده می‌نویسد:

«هنر مزبور هنری است در خدمت قدرت و مافوق همه، هنر تزیینی به‌شمار می‌رود.

در تعقیب این هدف، هنرمندان عصر در نقاشی حیوانات تفوق یافتند. سبک تزییناتی که در عهد داریوش به کار رفته، دارای مشخصات ذیل است: صراحت، تعادل، و قدرت استحکام که بر روی سنگ سجیه حقیقی عهد خود را تعبیر می‌کند.» «250»

ایرانیان از هنر پیکرتراشی یونانی الهام گرفته‌اند. ظاهرا خشایارشا بعضی از مجسمه‌های زیبای یونان را به سرزمین ایران منتقل کرد. پلوتارک می‌نویسد: «سربازان اسکندر پس‌ازآنکه به پایتخت دست یافتند، مجسمه بزرگ خشایارشا را سرنگون کردند.» از این خبر و قراینی که در دست است، می‌توان به این نتیجه رسید که در ایران آن عصر هنر مجسمه‌سازی

(249). شاهکارهای هنر ایران، پیشین، ص 22.

(250). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 250.

کلاردشت، جام زر (موزه تهران)

وجود داشته است ولی بدون شک از جهت ظرافت و دلنشینی با مجسمه‌سازی یونانی قابل قیاس نبوده است.

آثار هنری در عهد هخامنشیان

چنانکه گفتیم آثار هنری و معماریهای عهد هخامنشی تنها مولود فکر و محصول نبوغ هنری ایرانیان نیست بلکه در این کارها کلیه ملل متمدن خاورمیانه؛ بخصوص مصریان بابلیان و یونانیان سهمی بسزا داشته‌اند. «و. و. بارتولد» مستشرق و دانشمند روسی در سال 1926 بمناسبت تعریف و تمجید بیش از حد ایرانیها از دوران هخامنشی چنین نوشت: «بسیار اشتباه‌آمیز خواهد بود اگر که آثار دوران هخامنشی را تنها به ملت ایران منتسب نماییم و در آنها پیدایش ایده‌آل ملی ایران را ببینیم ... آثار باعظمتی که در آنها تجسم اندیشه و ایده‌آل ایرانی را دیده‌اند ... کار دستهای ایرانی نبود بلکه کار خارجیانی ازجمله نقاشان یونانی بود که در خدمت ایران بودند.» «251»

م. م. دیاکونف شرقشناس و متخصص در تاریخ ایران باستان نشان می‌دهد که گرچه منطقه فارس مرکز حکومت هخامنشیان بود ولی مراکز اقتصادی و فرهنگی این حکومت، عیلام،

ماد و بین النهرین بوده است. بنا به عقیده و. و. بارتولد و م. م. دیاکونف این نظر مورد تأیید قرار می‌گیرد که هنر هخامنشی «با دستهای نمایندگان ملتهای مختلف به وجود آمده و ایرانیها در آن نقش کمتری داشته‌اند. در این هنر بدون شک همراه با عناصر ایرانی عنصر مصری و یونانی را نیز می‌توان یافت.» «252»

شادروان اقبال آشتیانی ضمن گفتگو از تمدن هخامنشی با قبول این امر که تمدن

---

(251). و. و. بارتولد، بررسی تاریخی، تاشکند، 1926، ترجمه ابو الفضل آزموده، ص 17 و 18.

(252). م. م. دیاکونف، مختصری درباره تاریخ ایران باستان، ص 287.

ایالات شاهنشاهی پارس در عهد داریوش

هخامنشی پدیده‌های خوب و عناصر عالی فرهنگها و تمدنهای مختلف را جذب کرده است، به حکم تعصب ملی و علاقه فراوانی که به فرهنگ و تمدن ایرانی داشت تمدن و فرهنگ ایران باستان را از دیگر ملل ممتاز و مستقل می‌شمارد.» «253»

مواد اصلی ساختمانها

پروفسور هرتسفلد در کتاب تخت جمشید اثر «اشمیت» می‌نویسد:

«بیشتر بناهای عظیم عهد هخامنشی از تخته‌سنگهای بزرگی بدون ملاط ساخته شده بود که بوسیله سیمهای فلزی به‌هم پیوسته و سطوح جانبی آنها به وضعی شگفت‌آور حجاری شده و دارای دوره صاف و کمی برآمده است.» «254» ولی بناهای آن دوران را با آجر و خشت می‌ساختند. هرتسفلد ضمن توصیف حرمسرای خشایارشا می‌نویسد:

همه دیوارهای اقامتگاه کارکنان حرمسرا از خشت خام به ابعاد معمولی (درازی هرضلع 33 تا 34 سانتیمتر و ضخامت آنها تا 13 سانتیمتر) و ملاط گل ساخته شده است ... دیوارها با پوشش معمولی کاهگل به ضخامت 3 تا 5 سانتیمتر اندوده شده و روی آن گچ خاکستری سبز رنگ به ضخامت 5 میلیمتر از همان نوع که در تمام دیوارهای معمولی خزانه دیده می‌شود، کشیده‌اند.

در جای دیگر می‌نویسد:

دیوارها معمولا از خشت است و هرضلع خشتها در حدود 33 سانتیمتر و در نصب آنها ملاط گل به کار رفته. روی دیوار با اندود گچ و خاک بین سه تا 5 میلیمتر پوشیده شده است و پوشش نهایی با گچ خاکستری متمایل به سبز است. بطور کلی مواد ساختمان آن دوران عبارت بود از سنگ، آجر، خشت، گچ، قیر معدنی و آهک. «255»

کشفیات جدید مربوط به دوران قبل از هخامنشی

«مطالعات مداوم باستان‌شناسان در نقاط مختلف ایران هرروز اسرار تازه‌ای از هنر باستانی ایران آشکار می‌سازد. در نتیجه تحقیقات و کاوشهایی که بطور منظم در نقاط مختلف به عمل آمده است، در طی سی سال اخیر در نقاط مختلف ایران ازجمله در لرستان، کرمانشاهان، سقز، کلاردشت، گرگان و تپه تاریخی حسنلو و هرسین و الشتر و خرم‌آباد

جمعی از کشاورزان ضمن فعالیتهای روزانه خود، در قبور و گودالها به اشیاء مختلف و متنوع مفرغی و آهنی برخورده و آنها را جمع‌آوری و به اشخاص فروخته‌اند و امروز اکثر آنها زینت- بخش موزه‌های اروپا و امریکاست. درمیان اشیاء مختلفی که به دست آمده است شمشیرهای آهنی، قبضه خنجر مفرغی، کلنگ برنزی و سنجاقهای برنزی و انواع ظروف سفالین ارزش هنری دارد و کارشناسان پیدایش آنها را تا دو هزار سال ق. م. حدس می‌زنند. علاوه بر اشیاء

---

(253). نگاه کنید به کلیات تاریخ تمدن جدید، ص 23 (به نقل از: 7 مقاله از ایرانشناسان شوروی، ترجمه ابو الفضل آزموده، ص 262 و 163.)

(254 و 255). اشمیت، تخت جمشید، ترجمه عبد الله فریار و دیگران، ص 56 و 252.

زرین و سیمین که در سقز و مناطق جنوبی دریاچه ارومیه کشف شده در ناحیه کلاردشت در سال 1318 ه. ش. حین ساختن قصر ییلاقی تعدادی ظروف زرین و مقداری مفرغ‌آلات و ظروف سفالین به دست آمده است. در تپه تاریخی حسنلو واقع در 85 کیلومتری جنوب رضائیه اشیاء فلزی و سفالی گوناگونی کشف شده. همچنین در گورستان خوروین در 80 کیلومتری شمال‌شرقی تهران و در ناحیه گنج‌تپه از گور مردگان مقدار زیادی ظروف مختلف الشکل سفالین و اشیاء برنزی به دست آمده است. ظروف سفالین را با دست می‌ساختند و روی آن نقوش و خطوطی پدید می- آوردند. این ظروف به اشکال مختلف نظیر کوزه، قوری، نعلبکی، انواع کاسه، ظروف ساغری، ظروف کروی (دیگ) ساخته شده است.

درمیان اشیاء مکشوفه فلزی، اسلحه، اثاثه فلزی و زیورآلات جلب نظر می‌کند. غیر از انواع مختلف خنجر و پیکان و تبر، تعدادی ظروف فلزی، نظیر چراغهای فلزی سه‌پایه، چنگالها، چمچه‌ها، انبرهای برنزی و زیورآلات و اشیاء تجملی نظیر گردنبند، سنجاق زلف، حلقه‌های انگشتر، گوشواره و دستبندهای برنزی و سوزنها و آویزهای طلا دیده می‌شود که می‌توان آنها را از بسیاری جهات با آثار مکشوفه از تپه سیلک و تپه گیان و تپه حسنلوی سلدوز و حفاریهای طالش و کلاردشت مازندران و شوش و تخت جمشید مقایسه نمود.» «256»

لرستان، شیء نذری مفرغی

بطور کلی ظروف و اشیاء مختلفی که در طی اکتشافات سالهای اخیر به دست آمده از لحاظ ارزش هنری یکسان نیستند. به عقیده کارشناسان، ظروف لعابی از عهد هخامنشی در ایران رواج کامل یافته است. در نتیجه کشفیاتی که در ناحیه حسنلو به عمل آمده، ظروف و آلات و ادوات گلی و فلزی متعددی که ظاهرا قدمت آنها تا دو هزار سال ق. م. می‌رسد، و اطلاعات جدیدی از طرز تدفین اموات، به دست آمده است.

دفن اطفال شیرخوار و کودکانی که قوه تمیز نداشتند به این ترتیب بود که اجساد آنان را در کوزه‌های بزرگی به شکل خمره قرار می‌دادند و با یک قطعه سفال مسطح و مدور در آن را مسدود می‌کردند، سپس خمره را در خاک دفن می‌کردند.

همدان؟ طلای کار شد

اطفالی که به سن رشد رسیده بودند و نیز کسانی را که از جهت رشد کامل بودند، رو به آفتاب و به پهلوی چپ و راست در قبر می‌گذاشتند و برحسب موقعیت و اهمیت آنها

تعدادی ظروف سفالی محتوی غذا و اشیاء مفرغی و آهنی از قبیل دستبند و انگشتر و غیره به همان وضعی که در زنده بودن از آنها استفاده می‌کردند در قبر می‌نهادند، و گاه حیوان مورد علاقه

---

(256). گزارشهای باستان‌شناسی، مجلد چهارم، (مطالعات و اندنبرگ)، (به اختصار).

را خفه کرده در قبر می‌گذاشتند. بعضی حفاریها نشان می‌دهد که مردگان را با لباس دفن می‌کردند و این حقیقت علاوه بر تاروپود پارچه‌ها از وجود دکمه‌های طلا و مفرغ که در فواصل معین روی اسکلت مرده کشف شده، آشکار می‌گردد.

پس‌ازآنکه مرده را در طبقات محکم زمین دفن می‌کردند روی آن را شفته می‌ریختند که ضخامت آن برحسب اهمیت اشیائی که با او دفن می‌کردند کم یا زیاد بود، و مرادشان از این عمل جلوگیری از دستبرد احتمالی دزدان بود.

در قبری که به سال 1326 ه. ش. به کشف آن توفیق یافتند علاوه بر مقداری اسکلت حیوانات، تعدادی پیشانی‌بند طلا، گردن‌بند، مهره‌های مدور طلا، دستبند، انگشتر مفرغ و یک عدد گرز مفرغی و مقداری اشیاء دیگر یافته‌اند. این مراسم چنانکه کشفیات باستانشناسان نشان می‌دهد در بین بسیاری از ملل باستانی معمول بوده است و از بعضی جهات با گفته‌های هرودت تطبیق می‌کند.

هرودت در کتاب چهار، بند 29، طرز تدفین پادشاهان سکایی را اینطور بیان می‌کند:

شکم پادشاهی را که فوت نموده بود باز کردند و از ادویه معطر پر کردند. بعد بدن او را موم گرفتند ... سپس جسد را در مقبره پادشاهان سکایی دفن کردند و یکی از زنان غیر عقدی پادشاه را با شربت‌دار و آشپز و مهتر و خدمه نزدیک و پیک مخصوص او خفه کرده با او دفن می‌نمایند. پس از آن اسبها و نخستین زاده‌های حشم او را کشته با طلاآلات پادشاه دفن و تپه‌ای از خاک روی قبر می‌سازند ...»

اشیاء فلزی

اشیاء فلزی که در ناحیه حسنلو کشف گردیده از لحاظ ساخت و اسلوب بمراتب از مصنوعات مفرغی مکشوفه در لرستان و کردستان و کرمانشاهان جالبتر است. ازجمله آثار فلزی این ناحیه مجسمه‌های کوچک مفرغی، مجسمه شیر نشسته با دنباله آهنی و مجسمه‌هایی از حیوان خیالی و مجسمه اسب بالدار و سه‌پایه‌های آهنی و مفرغی و دستبند و النگوهای مفرغی و خنجر و کارد مفرغی و گوشواره و گردنبند و پیشانی‌بند طلایی و اشیاء دیگر جلب‌نظر می کند. علاوه‌براین از بین اشیاء مکشوفه، دکمه‌های مختلف استخوانی و مهره‌های سنگی، مینایی و شیشه‌ای قابل توجه است.

آثار عهد هخامنشی در دوره پازیریک

دانشمند روسی ا. رودنکو در سال 1303 ه. ش. ضمن مطالعاتی که در دره «پازیریک» (واقع در 79 کیلومتری مرز مغولستان خارجی) به عمل می‌آورد، از تپه‌های سنگی مصنوعی به محل قبر شاهان و بزرگان سکایی پی‌برد. ضمن حفاریهایی که در سال 1308 صورت گرفت مقدار زیادی از آثار صنعتی ایران کشف گردید که درمیان آنها فرش یکپارچه بسیار ظریف از نوع قالیچه به طول دو متر و عرض 83/ 1 متر و کلفتی 2 میلیمتر

وجود داشت و بطوری که در عکس فرش مزبور مشاهده می‌شود، بجز یک قسمت مختصر، بقیه فرش سالم مانده. پیدایش آن نه تنها مهمترین ثمر کاوشهای پازیریک است بلکه در دنیای باستانشناسی و بالاخص از لحاظ تاریخ صنعت فرش‌بافی ایران، در درجه اول اهمیت به‌شمار می‌رود ... یکی از مهمترین مطالب

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 510

قابل توجه درباره کشفیات پازیریک چگونگی حفظ آثار موجود در قبرهای آنجا بر اثر یخبندان دایم است ... دانشمند روسی چنین می‌نگارد:

عوامل موافق یعنی آب‌وهوا و وضع ساختمانهای گورگانهای بزرگ و انباشتن سنگ بر روی آنها باعث گردید که کمی بعد از دفن اجساد، یخبندان درون گورگانها را فراگیرد و در نتیجه نه فقط اشیاء فلزی یا شاخی خوب محفوظ می‌ماند بلکه اشیاء چوبی و چرمی و پوست و حتی پارچه هم باقی مانده است. و همچنین نه تنها اسکلت اجساد به جا مانده بلکه کالبد انسانی و اسبهایی که دفن کرده بودند عینا حفظ شده است.

«مجموعا در پنج مقبره بزرگ (گورگان) توانسته‌اند چهار بدن مومیایی، سه اسکلت، بیست کالبد انسان، 34 اسکلت اسب و همچنین وسایل پوشاک و تزیینات و پارچه‌های مختلف، لوازم خانه، اسباب هنری و مذهبی و لوازم مربوط به زین و برگ اسب را مورد بررسی قرار دهند.

جمعی از محققین علت انجماد دایمی یخ را در داخل قبور ناشی از سرقت دزدان می‌دانند و می‌گویند که چون دزدان به فاصله کمی بعد از دفن اجساد برای سرقت اشیاء سقف مقبره‌ها را بریده و اتصال و پیوستگی چوبهای سقف و دیوارها را از بین برده‌اند، شکافها و

حفره‌هایی در گورگانها پیدا شد و طولی نکشید که این حفره‌ها از آب پرشد و یخ بست و مدت 2400 سال آثار مدفون در دل چنین یخهایی محفوظ ماند.» «257»

«در گورگانهای بزرگ اجساد مردگان درون تابوتهای چوبی قرارگرفته سر آنها به سمت مشرق بود. تمام پیکرها آغشته به مواد عطری بود ... فقط اجساد گورگانهای شماره 2 و 5 مومیایی شده بود. تابوتهای گورگانهای شماره 1 و 2 با نقوش چرمی به شکل خروس و گوزن تزیین یافته بود. بدنه درونی اتاقهای چوبی محل قبر با نمد پوشیده شده بود. از جمله این نمدها نمد سفیدی بود که روی آن نقش شیر با بدن انسان و اشکال مرغان گوناگون قرار داشت. نمد مزبور با میخهای کوچک به دیوار متصل بود که دزدان آن را کنده و برده‌اند و قطعاتی از آن باقی مانده است. به عقیده دو دانشمند انگلیسی «بارنت» و «واتسون»:

تنوع و تعداد اشیاء مکشوفه مطالب بسیار جالب توجهی از تمدن و تاریخ عهد کهن را روشن می‌سازد که با قبور سلطنتی در چین و خاور نزدیک قابل قیاس بوده و ارتباط دارد. کیفیت دفن می‌رساند که در پازیریک هم عقیده معمولی کلی عهد قدیم مبنی بر بازگشت مجدد زندگی مادی رواج داشته است. درون اتاقهای آرامگاه، در اطراف تابوتهای چوبی که میان هریک از آنها مرد و زن دفن شده بودند، اثاثه شخصی از هرنوع پیدا شده است؛ از قبیل اغذیه در بشقابهای چوبین. گاهی هم اغذیه را بر روی میزهای چوبی می‌گذارده‌اند که پایه‌های میزها را به شکل شیر تراشیده بودند. لباسها و لوازم زین‌وبرگ اسبان که مزین به تصاویر عالی و شگفت‌آور حیوانات و نمونه‌هایی از اشکال شبیه گل زنبق و برگ خرما بود. بالش، اسلحه و در برخی قبور دهل به دست آمده است. در گورگان دومی، آلت موسیقی شبیه چنگ آشوریان به دست آمده

(257). این قسمت از گزارشهای باستان‌شناسی ایران، مجلد سوم، ص 31 به بعد، خلاصه شده است.

است. علاوه بر آنچه ذکر شد آقای رودنکو، در کتاب سابق الذکر خود از کشف اشیاء دیگری هم در قبر پازیریک صحبت می‌دارد؛ از قبیل میزهای کوچک، بالش چوبی، چاقوی آهنی، دو جلد چاقوی چوبی، یک چکش از شاخ گوزن، آیینه با جلد پوست ببر، کیسه‌های کوچک چرمی، نظر قربانی، ظرف گلی، سوزنی قرمز پشمی بسیار ظریف ...» «258»

صنایع ملی در عهد هخامنشی

در دوره هخامنشیان، مادام که سلاطین و زمامداران در سراشیبی فساد و خودپرستی سقوط نکرده بودند، وضع صنعت و تجارت تا حدی رضایت‌بخش بود و کشورگشاییهای کورش و داریوش و آشنایی ایرانیان با ملل متمدن و پیشرفته شرق نزدیک موجب ترقی فنون و صنایع گردید. و ظاهرا در ایران از هزاره دوم قبل از میلاد، یعنی قبل از روی کار آمدن حکومت هخامنشی، از طلا و نقره و مس و مفرغ استفاده می کردند و انواع سلاحها و وسایل دیگر از قبیل سپر، جوشن، ساقبند، خود، شمشیر، غلاف شمشیر، نیزه، خنجر، زره اسب، تبر، مته‌های قلعه‌کوب و غیره به دست هنرمندان ساخته می‌شد. سپر را از آهن و مفرغ و گاهی از چوب ولی شمشیر و نیزه و تبر را بیشتر از مفرغ می‌ساختند. بطوری که از مفاد لوحه گلی شماره 52 تخت جمشید برمی‌آید، منطقه «نیریز» یکی از مراکز مهم

زره‌سازی در دوره خشایارشا بوده و در لوحه مذکور حقوق 12 کارگر مرد، 18 پسربچه و 14 نفر زن و 11 دختر که مشغول خدمت بوده‌اند، ذکر شده است.

گیرشمن و «کنتنو» ضمن گزارشی که از حفاریهای شوش منتشر کرده‌اند، می‌نویسند بیشتر اشیاء مکشوفه افزار و آلاتی از قبیل کلنگ، داس، خیش، تبر، اره، مالبند اسب، دهنه، نعل و غیره بوده که از مفرغ ساخته می‌شد. نعل اسب را از مس و گاهی از پوستین و موی اسب می‌ساختند. نعل اسب به صورت امروزی از قرن دوم یا قرن اول قبل از میلاد ساخته شده است.

اشیاء زینتی از قبیل دست‌بند، انگشتر، سینه‌ریز، سنجاق گوشواره، بازوبند، و مجسمه‌های طلایی و نقره مورد استفاده مردان و زنان آن دوره قرارمی‌گرفته. صنعت جواهرسازی و سوار کردن سنگهای گرانبها روی فلزات معمول بود. علاوه بر آنچه گفتیم از ظروف فلزی از قبیل کاسه، بشقاب، فنجان، روغندان، جام، گلدان و غیره استفاده می‌کردند. طبقات ممتاز از ظروف طلا و نقره و تهیدستان از ظروف سفالین بهره‌مند می‌شدند. طبق نظریه دکتر گیرشمن، در املاک بزرگ رعایای کارگر مصنوعاتی نظیر کفش، نیمتنه، شلوار و لباس و اثاثه خانه برای خود و دیگر کشاورزان تهیه می‌کردند. علاوه بر فعالیتهای صنعتی محدودی که در عهد هخامنشیان در دهات صورت می‌گرفت، در شهرها فعالیتهای صنعتی وسعت گرفته بود.

معادن

مهندس زاوش می‌نویسد:

ایرانیان از دیرباز برای بهره‌برداری از معادن به حفر چاه و تونل و و گالری می‌پرداختند و قسمتهای کم استقامت را به کمک چوب‌بست آماده کار

---

(258). همان، ص 383، 46، 45 (به اختصار).

می‌کردند. برای روشن کردن معادن از پیه‌سوز و چراغهای روغنی استفاده می‌شد.

در ایران سنگ مس قبل از سنگهای دیگر مورد استفاده قرار گرفته است. طبق نظر محققین، استفاده از مس بوسیله چکش‌کاری مس ناتیف، اوایل هزاره پنجم ق. م.

شروع گردید و از اوایل هزاره چهارم مس ناتیف را ذوب کرده‌اند. تهیه آلیاژهای مس در نیمه دوم هزاره سوم حدود 2400 ق. م. شروع گردیده است. قدیمیترین این کوره‌ها به نظر متخصصین، کوره «تل ابلیس» در حوالی «بردسیر» کرمان و دومی «تل آتشی» نزدیک بم است. ذوب سنگهای سرب در هزاره سوم و شاید کمی قبل از آن در ایران شروع شده است. سرب در ایران زودتر از قلع شناخته- شده است و قسمتی از مفرغهای به دست آمده دارای مقداری سرب و نیکل است.

ذوب سنگهای آهن در ایران در هزاره اول قبل از میلاد شروع شده و به احتمال قوی اولین‌بار کوره‌های ذوب در «دلفارد» نزدیک جیرفت شروع به کار نموده است. صاحبان معادن اکثرا برده‌داران و یا رؤسای قبایل بودند و بردگان و اسرا در شرایطی دشوار و طاقت‌فرسا برای آنها کار می‌کردند. کارهای سبکتر بوسیله بچه‌ها انجام می‌شد و آنها

سنگهای استخراج شده را بوسیله زنبیلهایی که از الیاف و برگ خرما درست شده بود از زمین به بالا می‌آوردند. «259»

پارچه‌بافی در عهد باستان

«... پیدایش دوکهای نخریسی سنگی و سفالی در بسیاری از تپه‌های ماقبل تاریخ نقاط مختلف ایران نمایشگر آگاهی مردم به فن ریسندگی و بافندگی است. یک میله مسی در «تپه حصار» دامغان مربوط به حدود سه هزار سال پیش از میلاد پیدا شده که کاوشگران آن تپه، آن را میله مخصوص ریسندگی دانسته‌اند که با آن نخهای نازک را می‌تابیدند. آریاها نیز که در خلال هزاره دوم پیش از میلاد به این سرزمین آمدند و متوطن شدند خود از هنر پارچه‌بافی و قالی‌بافی اطلاع داشتند و کثرت دامهایشان بالطبع مواد اولیه کافی و خوب را برای این منظور فراهم ساخته بود.

در دوره هخامنشیان در رشته قالی‌بافی و پارچه‌بافی ایرانیان پیشرفت کردند. به قول گزنفون «پارسیها در لباس و تجمل و شکوه از مادیها پیروی کرده و قالیهای آنها را به کار می‌بردند.» «260» کاوش باستانشناسان شوروی در تپه پازیریک نشان داد که بافندگی و قالی‌بافی در عهد هخامنشی رو به پیشرفت بود. و این فن در دوره پانصد ساله حکومت اشکانی همچنان به حیات خود ادامه می‌داد. «پلین» تاریخنویس رومی می‌نویسد: «قالیچه‌های ایران از رنگهای مختلف به بهای گزاف فروخته می‌شد و زینت‌بخش کاخهای روم بوده است.» «261»

---

(259). تلخیص از: مهندس زاوش، معدن‌کاری و کان‌شناسی در ایران، نشریه کانون مهندسین سال 24، شماره 38 ص 44 به بعد.

(260). علی سامی، «بافندگی و بافته‌های ایران»، مجله بررسیهای تاریخی، ص 2 به بعد.

(261). ایران باستان، ص 2698.

اسناد و مدارک فراوان تاریخی نشان می‌دهد که در ایران از دوره مادیها به بعد صنعت نساجی وجود داشته است. گزنفون در کتاب تربیت کورش می‌نویسد: «پارسیها در لباس و تجمل و شکوه از مادیها پیروی کرده‌اند.»

لباس پارسیها و سربازان در حجاریهای تخت جمشید و شواهد فراوانی که مورخان یونانی در اختیار ما گذاشته‌اند، حکایت از توجه طبقات مرفه به لباس، در دوره هخامنشیان دارد. هرودت در قرن پنجم ق. م. از علاقه و توجه مادیها به انواع لباس و تزیینات سخن می‌گوید: «آریان» مورخ قرن دوم می‌نویسد: «بستر کورش از زر ناب است، به اضافه تابوتی زرین دارد. آرامگاه پوشیده از پارچه‌های گرانبهای ساخت بابل و قالیهای ظریف ارغوانی است. شنل شاهنشاه و البسه دیگر رنگارنگ و ساخت ماد بوده است.»

گفته‌های پلوتارک و گزنفون و دیگران جملگی از لباسهای مجلل و زیبای سلاطین هخامنشی حکایت می‌کند. متأسفانه از لباس و پوشاک طبقات متوسط و محروم جامعه ایرانی در آن دوران اطلاعی نداریم.

مواد اولیه صنعت نساجی غیر از الیاف کتان و پنبه، پشم گوسفند و شتر و موی بز بود. بعضی از مورخین با توجه به قطعه فرشی که اخیرا در پازیریک به دست آمده است، حدس می‌زنند که قالی برای نخستین‌بار در ایران و بین النهرین بافته شده است.

از صنایع چوبی در دوره هخامنشی اطلاع زیادی در دست نیست. بنا به گفته مورخان، علاوه بر کشتی و سورتمه و ارابه و منجنیق و قلعه‌کوب، که قسمت اعظم آن از چوب بود، سقف ساختمان کاخهای هخامنشی و در و پنجره قصور و عمارات نیز از چوب بود.

درها روی پاشنه‌های سنگی حرکت می‌کرد و بطوری که از ترجمه لوحه‌های گلی شماره 20 و 24 و 26 تخت جمشید برمی‌آید در آن دوره کارهای هنری روی چوب، نظیر منبت‌کاری معمول بوده است.

از عاج و استخوان و شاخ حیوانات اشیایی از قبیل دگمه، جعبه، گیلاس مشروب‌خوری و غیره می‌ساختند. پروفسور پوپ در کتاب شاهکارهای هنر ایران می‌نویسد: «حکاکی روی عاج ازجمله صنایع این عهد بوده و استوانه‌ای از عاج که روی آن حکاکی شده به دست آمده است که بسیار زیباست.»

«در مورد صنایع فلزکاری، استخراج معادن و ذوب فلزات، ایران در دوره هخامنشی و قبل از آن از نظر تکنولوژی کشوری پیشرفته بود و کیفیت این کالاها در ایران نسبت به کالاهای مشابه ساخت کشورهای دیگر مرغوبتر بوده است. تئودور ورتیم «262» معتقد است، مس را اهالی سیلک قبل از مصریان ساخته‌اند.» «263» بطور کلی باید قبول کرد که هنر و صنعت دوران هخامنشی از نفوذ تمدنهای مصر، بابل، آشور، کلده، اورارتو، ماد، عیلام، یونان متأثر بوده و قسمت زیادی از کارهای هنری و صنعتی تحت نفوذ این تمدنها قرار گرفته است ولی

---

(262). T .Wertime

(263). مهندس زاوش، «نگاهی به تاریخ صنایع ایران»، (مقاله)، در مجله اطاق صنایع، شماره 22، ص 103.

چیزی که همه متفق القولند این است که ایرانیان تقلید صرف نکرده‌اند، بلکه بنا به ذوق و سلیقه ایرانی خود، تغییراتی در اصل داده و اغلب زیباتر و ظریفتر ساخته‌اند.

درباره میزان تولیدات صنعتی و معدنی و تعداد کارگرانی که در صنعت به کار اشتغال داشتند، اطلاعات کافی نداریم. «اگر در جامعه‌ای طبقه صنعتگر را یک طبقه مشخص در کادر طبقات اجتماعی شناخته باشند تا حدودی می‌توان احتمال داد که اولا تعداد افراد وابسته به این طبقه قابل ملاحظه بوده و در نتیجه تولیدات صنعتی نقش بی‌اهمیتی در اقتصاد آن جامعه نداشته است.» «264»

اخلاق و عادات و رسوم مردم در عهد هخامنشیان

تغییرپذیری اخلاقیات

اخلاق و عادات و رسوم و مذهب و دیگر پدیده‌های فکری انسان در طول تاریخ، همواره در تغییر و تحول بوده است. به قول ویل دورانت:

... هر عمل که از لحاظ اخلاق زشت محسوب می‌شود، روزی در میدان تنازع بقا عنوان فضیلت داشته و آن روز که اوضاع و احوالی که آن را موجب می‌شده از بین‌رفته، این فضیلت هم عنوان رذیلت پیدا کرده است ... یکی از هدفهای اساسی قانونگزاری اخلاقی آن است که تمایلات طبیعی بشر را که تغییرناپذیر یا تقریبا تغییرناپذیر است با احتیاجات

زندگی اجتماعی که دایما در تغییر است متناسب و هماهنگ سازد ... بطور کلی باید گفت که بیشرافتی و خیانت با مدنیت متولد می‌شود؛ چه در این هنگام است که تردستی و چابکی مورد ستایش قرار می گیرد و چیزهای دزدیدنی فراوان می‌شود و تعلیم و تربیت نیروهای عقلی را به راههای خوب و بد مسلط می‌سازد. در همان حین که مالکیت، میان ملل ابتدایی پیش می‌رفت، دزدی و دروغ نیز پابه‌پا همراه آن بود. «265»

هرودت پدر تاریخ در حدود پانصد سال قبل از میلاد در اثر گرانقدر خود به نمونه‌هایی از عادات و رسوم بشر در عهد کهن اشاره می کند و ازجمله می‌نویسد: «اگر تمام مردم را آزاد گذارند و از آنها بخواهند که پس از دقت بهترین قوانین را انتخاب کنند، هرکس قوانین قوم خود را انتخاب می کند. تا این اندازه هرکس اطمینان دارد که قوانین کشور او بهترین قوانین است ...» برای تشخیص اینکه اینگونه احساسات نسبت به عادات و رسوم شخصی، تا چه‌اندازه در وجود مردمان ریشه‌دار است موارد زیادی را می‌توان شمرد، یکی از این موارد کثیر چنین است:

داریوش در زمان سلطنت خود، روزی اطرافیان یونانی خود را به حضور طلبید و از آنها

---

(264). مهندس زاوش (مقاله)، مجله اطاق صنایع، شماره 21، ص 54.

(265). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش اول)، پیشین، ص 380 به بعد.

پرسید که به چه قیمتی حاضرند پدر خود را پس از مرگ تناول کنند، آنها به اعتراض پاسخ دادند به هیچ قیمتی حاضر به انجام این عمل نمی‌باشند. پس داریوش هندوهایی را

که «گاتی» نام دارند و رسم آنها چنین است که پدر و مادر خود را می‌خورند، به حضور طلبید و از آنها پرسید که به چه قیمتی حاضرند جسد پدر خود را در آتش افکنند، هندوها از تعجب فریادی از حلقوم خارج کردند و مصرا از او خواستند که سخن کفرآمیز نگوید. «266»

قبل از آنکه از خصوصیات اخلاقی ایرانیان سخن گوییم نظری اجمالی به وضع اخلاقی و اجتماعی دیگر ملل می‌افکنیم:

هرودت در جلد پنجم و ششم تاریخ خود از اهالی «تراکیه» و آداب‌ورسوم آنها صحبت می‌کند و می‌گوید آداب‌ورسوم «تروسها» بجز در موضوع تولد و مرگ با آداب‌ورسوم دیگر مردمان تراکی یکی است.

... وقتی طفلی به دنیا می‌آید پدر و مادر و بستگان این مخلوق کوچک، گرداگرد او می‌نشینند و برای ناملایماتی که ازاین‌پس طفل باید بمحض تولد متحمل گردد، زاری می‌کنند و تمام دردها و رنجهای انسانی را برای او برمی‌شمارند.

آنان مردگان خود را با شادی و شعف به خاک می‌سپارند و عقیده دارند که آنها از چنگال مصائب نجات یافته‌اند و با سعادت و کامیابی مطلق قرین گردیده‌اند.

اما خصوصیات مردمانی که در شمال «کرستونی» سکونت دارند، چنین است که شرح می‌دهم: هریک از مردمان این اقوام چند زن انتخاب می‌کنند. وقتی یکی از این مردان بمیرد، بین زنان او برای تعیین آنکس که از همه بیشتر محبوب مرده بوده مشاجره شدیدی آغاز می‌شود و دوستان آنان با شور و اشتیاق فراوان در این بحث شرکت می‌کنند.
سرانجام آنکس را که بین آنان به این عنوان افتخار یابد بر روی قبر شوهر می‌برند و در

آنجا، درحالی‌که مردان و زنان از هرسو به او تبریک می‌گویند او را به دست آنکس که از همه به او نزدیکتر است به قتل می‌رسانند، جسد او را در کنار جسد مرد، در همان محل دفن می‌کنند. زنان دیگر که خود را مصیبت‌زده می‌دانند، سخت اندوهگین می‌شوند ... مراسم دفن مردگان در خانواده‌های ثروتمند چنین است که شرح می‌دهم: جسد را مدت سه روز در هوای آزاد قرار می‌دهند، در همان حال انواع و اقسام قربانیها ذبح می‌کنند و پس از زاری و شیون، ضیافت بزرگی ترتیب می‌دهند و آنگاه به مراسم دفن می‌پردازند. این مراسم گاهی به صورت دفن جسد در خاک است و گاهی به صورت سوزانیدن و جمع‌آوری خاکستر آن. آنگاه تلی از خاک برای مرده برپا می‌کنند و بازیهای متنوع ترتیب می‌دهند که بهترین جوایز آن پس از انجام یک نبرد

---

(266). تاریخ هرودت، ج 3، پیشین، ص 150.

شگفت‌انگیز اعطاء می‌شود. چنین است مراسم تشییع و دفن مردگان در تراکیه. «267»

هرودت در تاریخ خود ضمن توصیف خصوصیات اخلاقی «ناسامون» ها می‌نویسد: «وقتی یکی از مردان ناسامون برای بار اول ازدواج می‌کند، رسم چنین است که عروس او در شب اول به نوبت، به تمام میهمانان نزدیک می‌شود و هریک از میهمانان، پس‌ازآنکه کام دل از او برگرفت، هدیه‌ای را که با خود از خانه آورده است، تقدیم می‌کند.» «268»

هرودت در جای دیگر از خصوصیات اخلاقی «ژندان» ها سخن می‌گوید و می‌نویسد:

«... زنان آنان با رعایت ترتیب زیر، تعدادی حلقه چرم برپا می‌کنند: هریک از زنان به تعداد مردانی که با او رابطه دارند حلقه‌ای برپا می‌افکند. هرکس که حلقه‌های بیشتری برپا داشته باشد لایقتر از دیگران است، زیرا محبوب تعداد بیشتری از مردان بوده است.» «269»

همچنین هرودت ضمن گفتگو در پیرامون اخلاقیات افریقاییان صحرانشین درباره قوم «اوس» چنین می‌نویسد: «زنان بین آنان مشترکند، زیرا آنان ازدواج نمی‌کنند و با زنان مانند حیوانات مقاربت می‌کنند. هر وقت زنی بچه‌ای بزاید، سه ماه بعد از تولد، مردان قبیله را در محلی گرد می‌آورند و بچه را با آنان روبرو می‌کنند و به هرکس که شباهت داشته باشد، فرزند او شناخته می‌شود» «270»

در جای دیگر می‌نویسد: «صحراگردان افریقا، به استثنای ناسامونها در موقع دفن مردگان خود همان اعمالی را انجام می‌دهند که یونانیان انجام می‌دهند. ناسامونها مردگان خود را در حال نشسته دفن می‌کنند و مراقب هستند که محتضر را در لحظه مرگ بر روی پا بنشانند تا خوابیده به پشت نمیرد.» «271» اینها بود نمونه‌هایی از عادات و رسوم کهنترین اقوام در عصر هرودت. از اصول تعلیم و تربیت و اخلاق و عادات طبقه متوسط و محروم اجتماع ایرانی در عهد باستان اطلاع دقیقی نداریم. بطوری که از آثار مورخان یونانی استنباط می‌شود، طبقات ممتاز در سرزمین پارس تحت اصول و آیین خاصی تربیت می‌شدند. گزنفون مورخ و متفکر یونانی که در عهد هخامنشیان به ایران سفر کرده است، راجع به روش تعلیم و تربیت جوانان در آن دوره چنین می‌نویسد:

اطفال به مکتب می‌رفتند تا ادب بیاموزند و رؤسا و مراقبینشان اکثر اوقات روز مراقب حال آنان بودند و قضاوت و عدالت را میان آنها مجری می‌داشتند، زیرا در بین اطفال نیز مانند

اشخاص مسن همان اتهامات دزدی و خدعه و بیحرمتی و حیله و ناسزاگویی و این قبیل ذمائم اخلاقی وجود دارد، و اگر طفلی مرتکب این نوع تقصیرات می‌شد پس از ثبوت جرم، مجازات می‌شد. ولی اگر کسی بهتان ناروایی به دیگری وارد می‌ساخت و از عهده اثبات آن برنمی‌آمد، دچار مجازات می‌شد ... وقتی می‌دیدند طفلی در برابر احسان از حقشناسی و نگهداشتن حرمت ولینعمت خود سرباز زده است، سخت تنبیه می‌شد ... باید توجه داشت که

---

(267). همان، ج 5 و 6، پیشین، ص 7 و 8.

(268). همان، ج 4، ص 217.

(269). همان، ص 219.

(270 و 271). همان، ص 222 و 228.

حق‌شناسی پیوسته همراه با وقاحت و بیشرمی است ... اطفال را به اعتدال مزاج خو می‌دادند. علت توجه اطفال به این خصلت این بود که بزرگتران را بدین خصلت متصف می‌دیدند ... و طاعت و وظیفه‌شناسی منحصر به اطفال نبود، بلکه بزرگتران نیز موظف بودند که حرمت مهتران خود را نگه‌دارند ... به اطفال آداب غذا خوردن و نوشیدن می‌آموختند، آنان را به قناعت در مصرف خوراک تشویق می‌کردند. در واقع بزرگتران نیز بدون اجازه مربیان خود بر سر غذا نمی‌نشستند. علاوه‌براین اطفال مجاز نبودند با مادران خود غذا بخورند، بلکه در خدمت مربیان و در ساعاتی که مقرر نموده بودند صرف غذا

می‌کردند. اطفال از خانه خود نان و سبزی و همچنین ظرفی برای نوشیدن آب می‌آوردند. هر وقت تشنه می‌شدند آب از رودخانه می‌آشامیدند. علاوه‌براین تیراندازی و پرتاب نیزه اجباری بود. این بود مجملی درباره آداب و تعالیمی که اطفال از آغاز کودکی تا سن شانزده‌سالگی می‌آموختند و از این سن به بعد وارد جرگه بالغان می‌شدند. «272»

سپس گزنفون می‌نویسد:

اطفال پس از سن بلوغ به پاسداری و مراقبت بناهای دولتی و خدمات عمومی می‌پرداختند و هرماه چندبار در رکاب شاه حرکت می‌کردند. در این موقع کمان و ترکشی در کمر و شمشیری در غلاف یا خنجری همراه خود داشتند.

علاوه‌براین سپری از نی و دو نیزه با خود برمی‌داشتند که یکی را پرتاب کنند و دیگری را در صورت ضرورت به دست گیرند. شکار در نظر ایرانیان مکتب جنگ و میدانی برای فراگرفتن فنون حربی است. جوانان را عادت می‌دهند که صبح زود از خواب برخیزند، از تحمل سرما و گرما بیمی به خود راه ندهند، به پیاده‌روی عادت کنند، در اسب‌سواری ماهر باشند و بر گرده اسب تیراندازی کنند و در پرتاب نیزه در حین تاخت، جلد و چالاک باشند. جوانان چون به عزم شکار رهسپار می‌شدند دو نوبت غذا با خود برمی‌داشتند. گاه جیره یک روز خود را در ظرف دو روز صرف می‌کردند تا به پیشامدهای جنگی خو بگیرند و در صورت ضرورت بردباری و تحمل داشته باشند و برخلاف پارسیها که خود را به قناعت و تمرینهای دشوار عادت می‌دادند، طبقات مرفه و ممتاز در سرزمین ماد، عادت داشتند که لباس ارغوانی و ردای بلندی بر تن بپوشند و گردنبندهای متعدد بر گردن و دستبندهای مزین به دست بیاویزند. درصورتی‌که پارسیها ... دارای جامه‌هایی بغایت ساده

هستند و در رسوم و آداب صحبت خیلی ساده، و عاری از این قبیل تجملات می‌باشند. «273»

استرابون «274» ضمن گفتگو از خصوصیات اجتماعی و اخلاقی پارسیان می گوید:

... پارسیان را شاهانی که سلطنت‌شان ارثی است اداره می کنند. مجازات

---

(272). کورش‌نامه، پیشین، ص 6 به بعد.

(273). همان، ص 11.

(274).Strabo)36 ق. م. تا 20 ب. م.) جغرافیادان و مورخ یونانی.

عدم اطاعت این است که سر و دستهای مقصر را بریده بدنش را دور می‌اندازند.

جوانان قبل از طلوع آفتاب برمی‌خیزند ... آنها را به دسته‌های 50 نفری تقسیم می کنند و هردسته را به پسر یک پادشاه یا پسر یک والی می‌سپارند، و او به آنها تعلیماتی می‌دهد و از آنها می‌پرسد و آنها را به کارهای دشوار و تحمل مشکلات عادت می‌دهد.

غذای روزانه جوانان بعد از ورزش، نان و شیرینی و بولاق و نمک و عسلی است که می‌پزند و آشامیدنیشان همان آب است. هنگام شکار از پشت اسب زوبین را به طرف شکار پرتاب می کنند و یا تیر از کمان و یا سنگ از فلاخن رها می کنند.

عصرها با نشانیدن درختان تازه و بریدن شاخه‌ها و ریشه‌ها و آماده کردن سلاحها و صید و شکار، عمر خود را سپری می کنند.

این جملات افلاطون نیز حکایت از روش تعلیم و تربیت در ایران باستان دارد: «ایرانیان فرزندان زمین سخت و ناهموارند. زمین سخت و ناهموار، مادر درشتی و سختی است و نژادی نیرومند و توانا می‌پرورد که می‌تواند در زیر آسمان زندگی کند و بیخواب و خورش، روزها به سر برد و با دشمنان بجنگند.» «275»

نرمش و انعطاف‌پذیری ایرانیان از دیرباز نظر جهانیان را به خود جلب کرده است.

هرودت می‌نویسد: «ایرانیان خود را از هرحیث بهتر از همه ملل می‌دانستند و با اینهمه، از همه ملل بیشتر آداب خارجی را استقبال می کردند؛ چنانکه لباس پوشیدن مادیها را تقلید می کردند و به هنگام کارزار از مصریان زره را به عاریت می گرفتند. کارهای آنان در امور تجملی متنوع و همگی عاریه بود. و در این جمله‌ها بطرز لطیفی تحسین و سرزنش باهم آمیخته است.» «276»

گزنفون در کورش‌نامه می‌نویسد: «شما ایرانیان، بیش از همه مردمان دیگر، در اندیشه آن هستید که در هیچ لذتی افراط نکنید، و من این را از آن جهت می‌دانم که دیده‌ام.» «277» وی در جای دیگر می‌نویسد:

فرد ایرانی تربیت شده، با نگاه حسرت‌آمیز یا حرکت حاکی از ولع در برابر خوردنی یا نوشیدنی، هوسناکی یا هیجانی از خود نشان نمی‌دهد، بلکه حضور ذهن خود را چنان حفظ می کند که گویی اصلا بر سر سفره ننشسته است ... در سر سفره، تنها از مطالبی پرسش می کردند که دیگران پرسش درآن‌باره را درست می‌دانستند ... در مسخرگیهای

خود، از هراهانت و دشنام و هرحرکت نابجا و گفتن سخنهای تلخ نسبت به یکدیگر خودداری می کردند. «278»

هرودت می‌نویسد:

ایرانیان از پنجسالگی تا بیست‌سالگی به فرزندان خود جز سه چیز نمی‌آموزند؛

---

(275). قوانین، پیشین.

(276). میراث ایران، پیشین، (مقاله لاکهارت) ص 486.

(277 و 278). کورش‌نامه، پیشین، کتاب چهارم، فصل اول.

اسب‌دوانی، تیراندازی، راستگویی ... دروغگویی ننگین‌ترین عمل است. پس از آن دامداری ... هیچ فارسی نمی‌تواند در مقابل ارتکاب یک گناه خدمتگزار خود را چنان مجازات کند که قابل جبران نباشد، حتی شاه هم نمی‌تواند با یک گناه کسی را محکوم به‌مرگ کند. خطاهایی را که از کسی سرزده با خدمتهایی که کرده است می‌سنجند و آن زمان مجازات را مایه عبرت قرار می‌دهند که خطاها بر خدمتها فزونی داشته باشد. «279»

استرابون ضمن تأیید این مطالب می‌نویسد: ایرانیان همیشه سوار بر اسب با تیروکمان یا زوبین یا فلاخن شکار می کنند. بعدازظهرها را عموما به درختکاری، گیاه دارویی چیدن، سلاح و افزار شکار ساختن می گذرانند. «280»

گزنفون در مورد اشتهاری که درباره هخامنشیان و اتباع ایشان در لباس پوشیدن و خودآرایی مانند زنان داده بودند، حق مطلب را ادا می‌کند: «چشمان رنگ شده و چهره آراسته و کلاه‌گیس، همه از چیزهایی است که مخصوص مردم ماد است و نیز چنین است روپوشهای ارغوانی رنگ و قباهای آستین‌دار و گردنبند و بازوبند. در پارس (ایران) حقیقی لباسها ساده‌تر و زندگی قانعانه‌تر است.»

هرودت در کتاب اول، ص 71، چنین نوشته است: «راست است که پارسیان پیش از آنکه لودیا (لیدی) را به فرمان درآورند هیچ تحمل و تن‌آسایی نداشته‌اند؛ شلوارهای گشاد چرمی به پا می‌کردند چنانکه همه لباسهای آنها چرمی بود.» چهار قرن پس از هرودت، استرابون نیز چنین نوشت:

«اما لباس توده مردم عبارت است از روپوش دولایی که تا وسط ساق‌پا می‌رسید و پاره‌ای پارچه که برگرد سر می‌پیچیدند. «281»

شک نیست که این ترتیب مخصوص همه رعایای شاهنشاهی نبوده، بلکه خاص برگزیدگان اجتماع ایرانی بوده است. پارسیهای حقیقی در دستگاه سلطنتی هخامنشیان همان مقامی را داشتند که آتنیان در دموکراسی یونان، و چنانکه گزنفون گفته است شماره‌شان از صدوبیست هزار تجاوز نمی‌کرده است ... به همه پارسیها اجازه داده شده است که فرزندان خود را به مدارس عمومی بفرستند ولی تنها کسانی که می‌توانند کودکان خود را بی‌آنکه کار کنند خوراک و پوشاک بدهند، چنین می‌کنند. «282»

گزنفون در جای دیگر چنین نوشته بود: «ایرانیان امروز، زن‌منش‌تر از زمان کورشند، اکنون صفات مردانه پارسیها از دست‌رفته و تن‌آسانی مادها برجای مانده است.»

ولی هیچکس توجه به آن ندارد که این تن‌آسانیها یعنی تختخواب بر روی فرش گذاشتن و خوراکهای لذیذ دوست داشتن و سروتن را در زمستان پوشانیدن و دستکش به دست کردن

(279 و 280). امیر مهدی بدیع، یونانیان و بربرها، ترجمه احمد آرام، ص 52 و 54.

(281 و 282). همان، ص 55.

و پابرهنه راه نرفتن «283» و سایه را در جایی جز زیر درخت جستن، و بر اسب زین گذاشتن و از جنگ بیزار بودن، هم امروزه از اصول ابتدایی جامعه‌های پیشرفته و نشانه‌های ظاهری زندگی منظم و متمدن و حتی الفبای ادب و نزاکت و انسانیت است. چنان می‌نماید که هیچکس نمی‌خواهد بفهمد که آنچه در ایرانیان قدیم مایه عیبجویی و خرده‌گیری یونانیان شده است، همان چیزهاست که ملتهای محروم با بانگ بلند ملتهای مرفه را از داشتن آنها در معرض انتقاد قرار می‌دهند، و آن را «تجمل‌پرستی می‌خوانند، اما در حقیقت این تجمل‌پرستی غالبا چیزی جز وسیله تأمین رفاهیت آدمی نیست، وسیله‌ای است که بعضی به آن دسترسی دارند و بعضی دیگر ندارند، و اگر روزی فرارسد که هرکس آن را در اختیار داشته باشد دیگر نه تجمل است و نه علامت تن‌آسانی.» «284»

عروسی و عزا

استاد سعید نفیسی می‌نویسد:

در نخستین تمدن آریایی، مهمترین واقعه خانوادگی زناشویی بوده است که از مراسم دینی به‌شمار می‌رفت. زن و شوهر پیش از وقت یکدیگر را می- پسندیدند و سپس عقد زناشویی را بنابر آیین خاصی می‌بستند. نخست داماد جامه نو می‌پوشید و با دوستان و خویشاوندان به خانه عروس می‌رفت. عروس را به زیباترین وجهی می‌آراستند و داماد دست وی را می‌گرفت و باهم بر فراز تخته- سنگی می‌ایستادند. داماد به عروس می‌گفت: «من مردم، تو زن. من آسمانم، تو زمین. من و تو باهم در اینجا می‌نشینیم و از ما فرزندانی به جهان خواهند آمد.» سپس داماد عروس را بر اراده‌ای که گاوهای سفید بر آن بسته بودند و با گلهای خودرو آراسته بودند می‌نشاند و با ساز و سرود او را به خانه خود می‌برد. این آیین رفتن داماد به خانه عروس و آوردن او به خانه خود با ساز و آواز، در ایران نیز همیشه تا دوره بعد از اسلام رایج بوده و هنوز هم در برخی از نواحی ایران رواج دارد.

در آن زمان آریاییان تنها یک زن می‌گرفتند و تا دختر بزرگتر به شوهر نرفته بود، دختر کوچکتر را به شوهر نمی‌دادند. خانواده‌ای که پسر نمی‌داشت آن را سرشکستگی خود می‌دانست. زن را برای زندگی مرد واجب می‌دانستند و می- گفتند: همچنان‌که کمان به زه نیازمند است مرد هم به زن نیازمند است. «285»

پس از تشکیل حکومت هخامنشیان، در نتیجه تکامل طرز تولید و افزایش تولید اضافی و ظهور طبقات مختلف، رسم کهن رو به فراموشی رفت و تعدد زوجات در بین طبقات مرفه و ممتاز جامعه، مخصوصا در بین سلاطین و شاهزادگان، رواج فراوان یافت. در تاریخ هرودت وقتی که صحبت از دختر اوتان که زوجه بردیا بود به میان می‌آید، چنین می‌خوانیم «وقتی

(283). افلاطون در کتاب ضیافت از قول آپولودوروس چنین می‌گوید: «چون ناگهان سقراط را دیدم که با کفش چوبی از حمام بیرون می‌آمد، و این چیزی بود که هرگز به آن عادت نداشت، از او پرسیدم که قصد کجا دارد که چنین خود را زیبا کرده است.»

(284). یونانیان و بربرها، پیشین، ص 42.

(285). سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی ایران، ص 120،

نوبت به «فدیمه» رسید که با مغ همبستر شود ...» این امر حکایت از عادات و رسومی دارد که در حرمسرای مشرق‌زمینیان و اندرون اعیان آن زمان معمول بوده، چه زنان پادشاهان متعدد بودند و پادشاه، بنوبت هرشب با یکی از آنها همبستر می‌شده است.» «286»

از راه و رسم عروسی و مقررات و سنتی که در آن دوران در بین مردم عادی معمول بوده است اطلاعی نداریم و نمی‌دانیم در زناشوییهای آن دوره به رضایت زوجین تا چه‌اندازه توجه می‌کردند و مسأله مهریه و جهیزیه برای عروس و داماد و والدین آنها به چه صورت مطرح بوده است. طبق نظر هرودت پاره‌ای از عادات ناپسند مانند لواط را ایرانیان از یونانیان آموختند.

گزنفون در کتاب هشتم، فصل پنجم، از ملاقات کورش و سیاکزار سخن می‌گوید و می‌نویسد: «پس‌ازآنکه کورش هدایای فراوان به سیاکزار داد، سیاکزار هدایا را قبول کرد و به دست دختر خویش، تاجی از زرناب و دستبند و گردنبند و جامه فاخر مادی به کورش تقدیم کرد. چون دختر شاه تاج را بر فرق کورش نهاد، سیاکزار گفت: کورش، این دختر

من است و تمنایم این است که او را به زنی بپذیری. پدرت نیز دختر پدرم را به زنی گرفت و تو از بطن او به دنیا آمدی. این دختر همان طفلی است که چون تو کودک بودی با او بازی می‌کردی ...

کورش جواب داد: سیاکزار من به ارزش این موهبت و اهمیت این اتحاد و یگانگی بخوبی واقفم، اما قبل از اینکه جواب قطعی بدو بدهم، لازم می‌دانم رضایت خاطر پدر و مادرم را فراهم سازم. بااینحال به دختر سیاکزار تحفه و هدایای بسیار نفیس و زیبا داد ...» «287»

جشن تولد

برپاداشتن آیین جشن تولد یکی از رسوم دیرین ایرانیان است.

هرودت درباره این جشن و مراسم آن‌چنین می‌نویسد:

پارسها عادت دارند که روز تولد خود را چشن بگیرند. در آن روز آنها حق خود می‌دانند که غذایی مطبوعتر از غذای روزهای دیگر صرف کنند. اعیان و اغنیا گاو و یا اسب یا شتر و یا خری می‌کشند و آن را یکپارچه در اجاقهایی بزرگ کباب می‌کنند. اشخاص بی‌چیز و فقیر به حیوانات کوچکتر قناعت می‌کنند.

پارسها معمولا غذای مقوی سنگین کمتر می‌خورند و بیشتر به غذای سبک علاقه دارند ... پارسها به شراب بسیار علاقه دارند. آنها حق ندارند در حضور دیگری استفراغ و یا ادرار کنند ... وقتی درمیان مستی و میگساری تصمیمی درباره مسأله‌ای اخذ می‌کنند فردای آن روز صاحب‌خانه ... بار دیگر قبل از صرف غذا به حال گرسنه موضوع را مطرح و اخذ رأی می‌کند ... «288»

ظاهرا طبقات ممتاز روز تولد را همه ساله جشن می‌گرفتند. کورش ضمن گفتگو با استیاک به وی می‌گوید: «روزی که بمناسبت عید تولدت به دوستانت ضیافت دادی، من به خاطر دارم که ساکاس شراب می‌ریخت.» «289»

---

(286). تاریخ هرودت، ج 3، پیشین، ص 89.

(287). کورش‌نامه، پیشین، ص 316.

(288). تاریخ هرودت، پیشین، ج 1، ص 217.

(289). ایران باستان، پیشین، ص 252.

اگر نوشته‌های هرودت و گفته‌های «آمینتاس» را حمل به صحت کنیم باید قبول کنیم که پارسهای عهد هخامنشی در مهمانیها به معیت زنان خود شرکت می‌جستند.

فرستادگان داریوش خطاب به میزبان خود چنین می‌گویند: ای مقدونی که میزبان ما هستی در بین ما پارسها رسم چنین است که وقتی ضیافتی بزرگ می‌دهیم علاوه بر خدمتکاران زیباروی، زنان شرعی خود را نیز همراه می‌آوریم و در کنار خود می- نشانیم ... آمینتاس به این تقاضا چنین پاسخ داد: پارسها، در بین ما چنین رسمی که شما نقل کردید وجود ندارد ولی برعکس، زنان را دور از مردان نگه- می‌داریم، اما چون شما فرمانروایان ما هستید ... شما را از این حیث راضی خواهیم کرد ... «290»

ظاهرا مهمترین تفریحات و سرگرمیهای مردم مرفه آن دوره شکار و تیراندازی بود.

هرودت در جلد اول تاریخ خود می‌نویسد:

مردم لیدی برای آنکه از قحطی و گرسنگی رنج نبرند، راه چاره‌ای اندیشیدند. گویا در این زمان است که بازی نرد و بازی استخوان و بازی با توپ و دیگر انواع بازیها اختراع شده است، به استثنای بازی ورق که اهالی لیدی مدعی اختراع آن نیستند ... یک روز در تمام مدت روز به بازی سرگرم می‌شدند تا به فکر خوردن نیفتند، فردای آن روز بازی را قطع می‌کردند و به خوردن مشغول می‌شدند. «291»

مراسم عزاداری

از مراسم تدفین و عزاداری مردم آن دوران نیز جز اطلاعات مبهم و پراکنده خبری نداریم. گزنفون می‌نویسد:

پس‌ازآنکه «ابراداتاس» در جریان نبرد با مصریان کشته شد، زنش پس از وقوف از مرگ شوهرش بر سر نعش او شتافت، آن را از زمین برداشت، بر- روی ارابه خود قرارداد و به حوالی رود «پاکتول» برد. در آنجا چون خواجگان و نوکران مشغول حفر مزاری در بالای تپه برای او شدند، زن باوفایش سر آن دلاور را که با لباسهای فاخر پوشانده شده بود بر روی زانوی خود گذارد. کورش که این خبر را شنید آهی پرسوز کشید و با هزار نفر به آن محل ماتم‌زا، روآورد ... دستور داد مجللترین و فاخرترین تزیینات را با خود بردارند تا جنازه آن مرد شریف را که شجاعانه جان خود را فدا کرده بود، بپوشانند. کورش بمحض اینکه پانتئا را دید که بر خاک نشسته و سر شوهرش را بر روی زانوی غم نهاده است، اشک در چشمانش حلقه زد ...

آنگاه پانتئا خطاب به کورش گفت: «شوهرم مردانه مرد، ذره‌ای بیم و سستی در کارش نبود. من که او را تشویق و ترغیب می کردم، زنده‌ام.» کورش پس از ابراز حسرت و تأثر گفت: «بلی پانتئا شوهرت با افتخار شهید شد ... اجازه

---

(290). تاریخ هرودت، ج 5 و 6، پیشین، ص 15.

(291). همان، ج 1، ص 147.

بده جسدش را با احترام بپوشانم.» آنگاه پارچه و تجملات بسیار آوردند و جسد آن مرد دلیر را با احترام بسیار غرق زیور کردند. سپس پانتئا را مخاطب ساخت و گفت:
«افتخارات، و احترامات دیگری نصیب او خواهد شد، بر مزارش بنای مجللی که شایسته او و توست، برپا خواهند ساخت.» پس از اندکی زمانی پانتئا با خنجر خودکشی می کند و کورش با تأثر بسیار دستور می‌دهد برای هردو تشییع جنازه مجللی برپا سازند ... «292»

هرودت می‌نویسد: «وقتی «ماسیس تیوس» یکی از سرداران نامی ایران در پلاته کشته شد، تمام قشون ایران عزاداری کردند و علامت عزا چنین بود که سپاهیان موهای سر و صورت و یال اسبان را چیدند.» «293»

در مورد کورش نیز می‌نویسد:

چون مرگ خود را نزدیک دید، ساعتی چند با نزدیکان و دوستان خود سخن گفت و به آنان اندرزهای فراوان داد و در پایان گفت: «ای فرزندان چون من مردم جسد مرا در طلا یا

نقره و یا چیز دیگر مگذارید، زود آن را به خاک سپارید. واقعا چه چیز به‌ازآن است که شخص با این خاکی که بهترین چیزهای زیبا و خوب را بارمی‌آورد و می‌پرورد، مخلوط شود؟ من چون همیشه دوست انسان بوده‌ام، خود را سعادتمند خواهم دانست ... حس می‌کنم روحم بیرون می‌رود. من این حال را از علاماتی درک می‌کنم ... اگر کسی از شما می‌خواهد دستش را به من برساند و در چشمان من بنگرد پیش بیاید، ولی وقتی که من زیر نقاب رفتم خواستارم که کسی، حتی شما ای فرزندان من، بدن مرا نبینید ولی پارسیها و متحدین را دور قبر من جمع کنید تا به من تبریک بگویند از اینکه من از این به بعد در امنیت و آرامش خواهم بود، خواه درمیان خدایان باشم و خواه بکلی معدوم شوم ... آخرین حرف مرا فراموش نکنید، اگر می‌خواهید به دشمنانتان زیان برسانید در حق دوستان نیکی کنید ... «294»

در منابع غیر ایرانی نیز جسته‌جسته به راه و رسم عزاداری در عهد باستان اشاره شده است.

به حکایت کتاب مقدس، یکی از کهنترین عزاداریها، سوگواری و ماتمی است که پس از مرگ یعقوب «اسرائیل» بوسیله یوسف و فرزندان او صورت گرفته است. به حکایت عهد عتیق:

(سفر پیدایش)

... یوسف بر روی پدر خود افتاد، بر وی گریست و او را بوسید. یوسف طبیبان را که از بندگان او بودند امر فرمود تا پدر او را حنوط کنند و طبیبان، اسرائیل را حنوط کردند و چهل روز در کار وی سپری شد ... و اهل مصر هفتاد روز برای وی ماتم گرفتند ... پس یوسف روانه شد تا پدر خود را دفن کند و همه

(292). کورش‌نامه، پیشین، ص 252.

(293). ایران باستان، پیشین، ج 1، ص 22.

(294). همان، ص 468.

نوکران فرعون که مشایخ خانه وی بودند و جمیع مشایخ زمین مصر با او رفتند و همه اهل خانه یوسف و برادرانش و اهل خانه پدرش جز اطفال ... به خرمنگاه «اطاد» که آنطرف اردن است، رسیدند و در آنجا مدت هفت روز ماتمی عظیم برپا کردند و یوسف پس از دفن پدر با برادران و همراهان به مصر برگشت.

منابع تاریخی

تاریخ باستانی ایران منابع و مآخذ گوناگون دارد و در سایه کوششهای مداوم باستانشناسان در شرق نزدیک، هرروز در اثر حفریات، اسناد و مدارک جدیدی بر منابع موجود افزوده می‌شود. مهمترین و موثقترین منابع تاریخی باستانی ایران کتیبه‌های هخامنشی است که به زبان پارسی باستانی نوشته شده است. علاوه‌براین کتاب اوستا که حاوی تعالیم دین زرتشتی است، بسیاری از خصوصیات اجتماعی و اقتصادی سکنه نجد ایران را در عهد باستان روشن می کند. کتیبه‌های میخی آشوری و بابلی ضمن توصیف لشکرکشیهای سلاطین، جسته‌جسته مطالبی که نمودار اوضاع نظامی، اقتصادی و اجتماعی آن دوران است، به دست می‌دهد. از قرن پانزدهم سیاحان و جهانگردان اروپایی به ویرانه‌های تخت

جمشید و برجستگیها و نوشته‌های نقش رستم توجه کردند؛ حتی شاردن «295» نسخه‌ای از کتیبه‌های فارسی باستان را با خود به اروپا برد.

غیر از اسناد و مدارک سابق الذکر، نوشته‌های مورخان یونانی به روشن کردن مناظری از اوضاع سیاسی و اجتماعی آن دوران کمک می‌کند. عصر پریکلس درخشنده‌ترین دوران تاریخی یونان باستان است. در این دوره تحت شرایط خاص اقتصادی و اجتماعی، در تمام زمینه‌های علمی و فرهنگی شخصیتهای بزرگی در یونان ظهور کردند و جمعی شاعر، فیلسوف، دانشمند، مورخ، درام‌نویس و نویسنده آثار و افکاری از خود به یادگار گذاشتند که اکنون پس از گذشت دهها قرن هنوز تازگی و طراوت خود را از دست نداده است.

از حدود قرن پنجم قبل از میلاد به‌بعد، نه تنها در زمینه‌های علمی و فلسفی دانشمندانی چون طالس ملطی و فیثاغورس و سقراط و افلاطون و ارسطو پا به عرصه ظهور گذاشته‌اند بلکه مورخان زبردستی نظیر هرودت و توسیدید و کتزیاس و پلوتارک و گزنفون به توصیف اوضاع اجتماعی و شرح وقایع و لشکرکشیهای مهم آن دوران مبادرت کرده و از این راه به روشن کردن قسمتی از حیات سیاسی و اجتماعی مردم ایران‌زمین کمک کرده‌اند.

داندامایف در پیرامون منابع تاریخی هخامنشی تحقیقات گرانبهایی کرده است، به نظر او:

غیر از اسناد و مدارک اداری و اقتصادی عیلام، و اسناد بازرگانی و معاملاتی بابل، و نوشته‌های آرامی، و اخبار و اطلاعات تاریخی مصر و حدود دجله و فرات و یهود و کتیبه‌های شاهان هخامنشی و کتب مذهبی بنی اسرائیل و آثار و کتب تاریخی یونانیان، از نامه‌هایی خطاب به ساتراپها (متضمن شکایات مردم)، فرامین حقوقی، فرامین مربوط به

آزادی برده‌ها، اسناد اداری، مکاتبات رسمی مأمورین و مقامات عالیرتبه ایرانی، مکاتبات جنگجویان مهاجر الفانتین به نامهای

---

(295).Chardin

«هرموپول»، «فیو» و ... صورت‌مجلسهای مربوط به هبه و هدایا، قبوض مربوط به دیون قراردادهای مربوط به فروش اموال، گزارشهای کارکنان و مسؤولین معابد، عقدنامه‌ها، دستورهای مربوط به طرز اداره املاک و جمع‌آوری خراج و مالیات و طریق معامله و سلوک با بردگان، اطلاعات و اخبار مربوط به مجازاتها و فرار و مرگ بردگان و جز اینها که به زبانهای فارسی باستان و اوستا و عیلامی و اکدی و آرامی و عبری و مصری و فنیقی و یونانی باستان و لاتینی تنظیم گردیده است، می‌توان وقایع و حوادث تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و زندگی روزانه و طرز زندگی و عادات و رسوم را از راه مقایسه و تطبیق سنن و آداب ملل و نمایندگان طبقات مختلف اجتماع، مورد مطالعه و تحقیق قرارداد ... «296»

«کشف خط میخی سرانجام به دست گروتفند و راولینسون انجام پذیرفت. در سال 1802 گروتفند به نیروی پشتکار و به اتکای نظرات تیزبینایه خود موفق گردیده که قسمت فوقانی یک کتیبه پارسی زمان خشایارشا را که به سه نوع خط میخی نوشته شده بود ترجمه کند ... در سال 1850 راولینسون کتیبه عظیمی از داریوش را بر صخرهای بیستون کشف کرد که به سه زبان شوشی، پارسی قدیم، و بابلی نوشته شده بود و همین امر سبب شد که خط میخی بابلی نیز بطور قطع خوانده شود.» «297»

یکی از مشکلات تاریخ شرق، نبودن هیچگونه مبدأ و تاریخ مشترک است. «مردم مشرق‌زمین تاریخ حوادث و اتفاقات را برحسب سالهای سلطنت یا سایر اتفاقات، تعیین می- کردند، یعنی یک مبدأ تاریخی ثابت و تغییرناپذیر وجود نداشت.» «298»

---

(296). ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، پیشین، ص 11 به بعد.

(297 و 298). تاریخ جهان باستان، ج 1، ص 113 و 119.

فصل پنجم. حمله اسکندر

وضع ایران

مدتها قبل‌ازآنکه حمله نظامی اسکندر به ایران آغاز شود، موجبات و عوامل شکست ایرانیان در مقابل هرحمله خارجی فراهم شده بود. در حدود 150 سال، شاهنشاهی هخامنشی، بر اصولی که کورش و داریوش بنیان نهاده بودند، به زندگی افتخارآمیز خود ادامه داد. در طول این مدت، وضع زندگی اجتماعی ملل تابع شاهنشاهی تا حدی رضایت‌بخش بود.

کارمندان اعزامی حکومت مرکزی به وظایف خود عمل می‌کردند و مأمورین مخفی یعنی چشم و گوشهای شاه، ناظر اعمال آنها بودند. ولی کسانی که پس از خشایارشا در شوش سلطنت کردند به‌جای آنکه از سیاست خردمندانه کورش و داریوش الهام بگیرند و ارتباط

معنوی خود را با ملل تابع حفظ کنند، با تحمیل مالیاتهای سنگین و عدم توجه به مصالح آنها مقدمات تزلزل شاهنشاهی را فراهم کردند. رقابتها و توطئه‌هایی که در اطراف تاج‌وتخت برای کسب قدرت وجود داشت، غالبا منتهی به کشتار افراد خاندان سلطنتی می‌شد. دربار مرکز نزاعها و دسته‌بندیهای سیاسی شده بود و افراد برجسته حکومت پولها و طلاهایی را که از اقطار شاهنشاهی گردآوری شده بود، در خدمت فساد و خیانت مصرف می‌کردند.

درحالی‌که افراد خاندان سلطنتی بر اثر خودپرستی به جان‌هم افتاده و کوچکترین توجهی به مصالح ملل تابع شاهنشاهی نداشتند، در مصر، قبرس، فنیقیه، و سوریه فکر استقلال طلبی قوت می‌گرفت، و در همین ایام، مقدمات وحدت شبه جزیره یونان فراهم می‌گردید.

اقدامات فیلیپ

در شمال شبه جزیره یونان کشور کوچکی است به نام مقدونیه که در زمان داریوش به تصرف ایران درآمد. این کشور فلاحتی از جهاتی با پارس، که هسته مرکزی شاهنشاهی ایران بود، شباهت داشت. فئودالها و نجیب‌زادگان مقدونی مالک زمینهای وسیعی بودند و در فوق تمام طبقات، شخص پادشاه قرار داشت.

فیلیپ به کمک افسران و سربازانی که در اختیار داشت موفق گردید که نظم جدیدی در سرزمین مقدونیه برقرار سازد. فالانژ «1» یعنی گروه سربازان نیزه‌دار سنگین اسلحه، به معیت نجبا و سواره‌نظام جملگی تحت فرماندهی فیلیپ درآمده بودند. وی پس‌ازآنکه بر تخت نشست، اتحادیه‌ای شامل یونان به وجود آورد و از جهازات یونانی برای تقویت سپاه مقدونیه

---

(1). Phalange

استفاده کرد.

ولی دوران زمامداری فیلیپ چندان نپایید. وی ظاهرا به تحریک دربار ایران با دشنه یکی از یاغیان ازپا درآمد و پسر جوان و جاه‌طلب او به تعقیب کارهای پدر پرداخت.

فیلیپ پدر اسکندر، پادشاه شایسته‌ای بود و کشور کوچکش را بسیار نیرومند ساخت و ارتش مجهز و مؤثری به وجود آورد. اسکندر، کبیر لقب یافته و در تاریخ شهرت فراوان پیدا کرده است. اما بسیاری از کارهای او به علت اقدامات دقیق پدرش، فیلیپ که پیش از او انجام داده بود، مقدور و ممکن شد. این موضوع جای تردید است که آیا اسکندر مرد بزرگی بوده یا نبوده. در نظر من به یقین او یک قهرمان بزرگ نیست، اما درهرحال در دوران عمری کوتاه توانست خود را در دنیای زمان خودش مشهور سازد و تاریخ هم او را نخستین فاتح جهان می- شمارد و هنوز هم در سرزمینهای دوردست و در قلب آسیای میانه خاطرات و اسم او باقی است ... شهرهای متعددی به نام او نامیده شد که بسیاری از آنها هنوز هم باقی است، بزرگترین آنها شهر «اسکندریه» در مصر می‌باشد.

اسکندر فقط بیست سال داشت که پادشاه شد و با جاه‌طلبی فراوانی برای انجام کارهای بزرگ اشتیاق داشت ... یونانیها نه از فیلیپ خوششان می‌آمد نه از اسکندر، اما از قدرت و نیروی آنها ملاحظه می‌کردند. «2»

مردم شجاع و آزادفکر یونان وقتی دیدند که اسکندر خود را آماده انتقام و هجوم به ایران می‌کند، از وی تبعیت کردند. در این موقع، چنانکه اشاره کردیم، وضع داخلی ایران سخت آشفته بود و موفقیتهای قبلی حکومت ایران در جنگ با یونانیان بیشتر نتیجه نفاق و اختلافات داخلی یونانیان بود. ولی این نقص بزرگ جامعه یونانی به همت فیلیپ ازبین رفت و مخالفت دموستنس «3» و همفکران او با وحدت یونان و کوشش آنها در راه اتحاد ایران و یونان به جایی نرسید. فیلیپ به یاری پسرش اسکندر به استقلال یونان در سال 338 ق. م. خاتمه داد و اتفاقا در همان سال اردشیر سوم مسموم گردید. درباریان پس از مدتی جستجو یکی از خویشاوندان او به نام داریوش سوم (کدمان) را به جانشینی او بر گزیدند. در این موقع حکومت ایران ضعیف و ناتوان بود، بدبختیهای گوناگون، که در جنگهای مصر نصیب ایران شده بود، عدم قدرت سرداران ایران در جلوگیری از مراجعت گزنفون و ده‌هزار سرباز یونانی او، و شکستهای نظامی ایرانیان در قبرس ضعف شاهنشاهی ایران را نشان داده بود. دو مورخ یونانی پولیب و پلوتارک می‌گویند:

بازگشت این یک مشت مردم از «دم در قصر شاه»، چنانکه خودشان می‌گفتند، تا یونان بدون آنکه مانعی جلوشان را ببندد، عقیده‌ای را که یونانیهای آن زمان راجع به عظمت شاه ایران و شکست‌ناپذیری او داشتند، متزلزل کرد. «آژه زیلاس»

---

(2). نگاهی به تاریخ جهان، ج 1، پیشین، 115.

(3).Demosthens

پادشاه اسپارت به قصد ایران لشکر کشید و تا قلب کشور «فریگیه» هم رفت، منتهی پول ایران به یونان رسید و با ایجاد تفرقه و اختلاف کار آژه‌زیلاس را خراب کرد. چندی بعد اسکندر همان راه را پیش گرفت، ولی فاتح مقدونی از سرگذشت آژه‌زیلاس درس عبرت گرفته بود و تا از داخله یونان اطمینان نیافت به این کار نپرداخت و به این جهت به مقصود رسید و کامیاب شد. «4»

در این موقع در یونان بین متفکرین و زمامداران دو طرز فکر مختلف وجود داشت: عده‌ای یوغ پارسیان را بر تسلط مقدونیان ترجیح می‌دادند و می‌گفتند شهرهای یونانی آسیای صغیر از مرکز قدرت شاهنشاهی دور است و تحمل تسلط پارسیان برای ما بهتر است تا قبول تسلط مقدونیان.

ولی عده‌ای دیگر برخلاف، می‌گفتند نژاد عالی یونانی نباید از شاه پارس تبعیت کند و اگر یونان نمی‌تواند در راه وحدت و استقلال خود توفیق یابد چه ضرر دارد که مقدونیه یونانی شده در راه این مهم پیشقدم گردد.

بالاخره نظریه دوم حاکم گردید و اسکندر به قصد انتقامجویی خود را آماده تسخیر ایران نمود. وی قبل از حرکت با سران سپاه و دوستان نزدیک خود دراین‌باره گفتگو کرد و نظریه کسانی را که عمل اسکندر را عجولانه می‌شمردند، رد نمود.

وضع اجتماعی و سیاسی ایران

مورخان می‌نویسند:

اسکندر پس‌ازاینکه با حریفان یونانی خود تسویه حساب کرد، اردوکشی علیه پارس را که پدرش هوس آن را در سر می‌پرورانید، تدارک دید. سپاهی که اسکندر بر آسیا گسیل داشت (سال 334 ق. م.) چندان بزرگ نبود (سی هزار پیاده نظام و پنجهزار سوار و 160 کشتی)، اما پارس در زمان واپسین شاهان هخامنشی بحق می‌توانست به غولی با پاهای گلین مانند گردد. مردمی که از فشار مالیاتها و انواع عوارض (ازجمله خدمت سپاهیگری)، به جان آمده بودند و حکام ولایات به آنها ستم می‌کردند، به ضد یوغ پارس به‌پاخاستند. جنبش آزادی، بویژه در مصر، نیرو گرفت و سپاه پارس که نفرات آن بسیار زیاد بود، فاقد قدرت جنگی بود. این سپاه که از طرف ساتراپها (شهربانان) به خدمت گرفته شده بود، با بیمیلی می‌جنگید.

چریکهای مزدور یونانی که تعدادشان تا بیست‌هزار می‌رسید، بدون تردید نیرویی به شمار می‌رفت، ولی در جنگ با هموطنانشان نیرویی نبود که بتوان بر آن تکیه کرد. و بالاخره شهربانان پارس خود نیز در صدد بودند با شورش، خاندان سلطنت را براندازند. وانگهی آخرین شاهان هخامنشی قدرت و ارزش خود را بکلی از دست داده بودند. ملکه‌ها و سوگلیهای آنها در دربار نقشی مسلط بازی می‌کردند.

---

(4). بازگشت ده هزار یونانی، پیشین، ص 5.

یکی از این افراد خواجه «باگوآس» بود که با نقش خاص خود شهرتی یافت. وی سه پادشاه را به تخت رساند و همگی را بکشت ولی خود او نیز بنوبه خود به دست چهارمین آفریده خویش، داریوش سوم، به قتل رسید. «5»

درمیان شهرهای یونان تنها شهر «تبس» «6» در مقابل اسکندر پایداری نمود، ولی او با خشونت بر این شهر زیبا تاخت و تمام ساختمانهای آن را خراب کرد و بسیاری از مردم آن را کشت و هزاران نفر را به غلامی فروخت و با این حمله وحشیانه به یونانیان فهماند که باید از در اطاعت درآیند.

وی طی اعلامیه‌ای به یونانیانی که تحت نظر عمال پارسی کار می‌کردند، تذکر داد که باید وفاداری خود را به نظام جدید عملا نشان بدهند و در راه اجرای نقشه و کمال مطلوب او یعنی پان هلنیسم سعی و کوشش نمایند.

اسکندر برای تحقق بخشیدن به آرزوی خود با سپاهی اندک، که تقریبا همه از مقدونیان بودند، حرکت نمود و با کشتی از داردانل گذشت و شهر تروا «7» را تصرف کرد و خود را آماده تسخیر آسیا نمود.

داریوش سوم، که هنوز از قدرت نظامی اسکندر و یاران او غافل بود، دستور داد که اسکندر را دستگیر کرده به شوش ببرند و قوای خود را برای جلوگیری از اسکندر گسیل داشت. فرمانده یونانی که در خدمت ارتش ایران بود و بیش از شاه ایران به ارزش نظامی مقدونیان واقف بود، پیشنهاد کرد که با اجرای سیاست عقب‌نشینی، اسکندر را از مرکز قدرت خود دور ساخته به داخل ایران بکشانند و در عقب خود جز خاک سوخته چیزی باقی نگذارند.

ولی این پیشنهاد، رد شد و در نخستین تلاقی، سپاه ایران مغلوب شد. مزدوران یونانی محاصره شدند و به دستور اسکندر به عنوان خائن به وطن جملگی به قتل رسیدند. اسکندر ضمن عبور از آسیای صغیر با مقاومتهایی روبرو گردید، ولی جمله آنها را درهم شکست و

سرانجام وارد کلیکیه «8» شد. در اینجا بار دیگر اسکندر با سپاهیان داریوش روبرو گردید. شاه ایران به‌جای آنکه طبق توصیه یک نفر مقدونی فراری، خود را آماده دفاع کند، به مقابله با اسکندر شتافت و در مقابل ضربات نیروی او تاب نیاورده فرار اختیار نمود. در دمشق محمولات خانواده شاهی و زن و فرزندان او به دست اسکندر افتادند.

فتوحات اسکندر

اسکندر پس از آنکه یونانیان آسیای صغیر را آزاد کرد و قسمت غربی شاهنشاهی ایران را به تصرف درآورد، برای تأمین عقب جبهه به تعقیب داریوش نپرداخت بلکه به تسخیر شهرهای فنیقیه همت گماشت. شهر تیر «9» لجوجانه در مقابل قوای اسکندر مقاومت کرد ولی سرانجام سقوط نمود و تفوق دیرین خود را از دست داد و شهر جدید اسکندریه موقعیت بحری و تجاری کسب کرد. اسکندر پس از مدتی استراحت وارد مصر شد، ولی مردم این سرزمین که از تسلط ایرانیان سخت ناراضی بودند، در مقابل اسکندر بدون کمترین مقاومتی تسلیم شدند. اسکندر به دیدن معبد «آمن» رفت و خود را فرعون

---

(5). تاریخ جهان باستان، پیشین، ج 2، ص 176 به بعد.

(6). Thebes

(7). Troie

(8). Cliicia

(9). Tyr

قانونی مصر خواند، سپس به‌طرف بین النهرین حرکت نمود.

در طی این محاربات، دوبار داریوش به اسکندرنامه نوشت. در نامه اول به او پیشنهاد دوستی کرد ولی این پیشنهاد رد شد. اسکندر به شاه ایران تکلیف کرد که او را سلطان خود بشناسند. در ایامی که سکنه «تیر» در مقابل اسکندر شجاعانه مقاومت می‌کردند، دومین نامه داریوش به دست اسکندر رسید. در این نامه داریوش حاضر شده بود برای نجات خانواده اسیر خود فدیه کلانی بپردازد، دختر خود را به ازدواج اسکندر درآورد، و از مناطقی که تا رود «قزل ایرماق» ممتد بود صرفنظر کند، ولی این پیشنهاد نیز مورد موافقت اسکندر قرار نگرفت. پس‌ازآنکه قوای اسکندر از سواحل دجله و فرات گذشت، سومین نامه داریوش به دست اسکندر رسید. در این نامه پیشنهاد شده بود که فرات سرحد دو شاهنشاهی شناخته شود و این موافقت به عنوان جهیز دخترش باشد؛ همچنین داریوش موافقت کرده بود که پسرش به عنوان گروگان نزد اسکندر بماند و 30 هزار تالان برای رهایی مادر و دو دخترش بپردازد، و در نتیجه این قرارداد، اسکندر در سلطنت شریک ... داریوش گردد. برای سومین‌بار پیشنهادات داریوش مورد موافقت اسکندر واقع نگردید و جنگ بین طرفین آغاز شد. با اینکه در این جنگها داریوش در قلب قوای خود محاط بود و مزدوران یونانی و نجبای ایرانی شجاعانه مبارزه می‌کردند، نظر به عدم اطلاع سران سپاه ایران از فنون جدید، قوای جنگی ایرانیان و گردونه‌ها و فیلهای آنان در برابر نیروهای تازه نفس اسکندر تاب مقاومت نیاوردند و داریوش ناگزیر به‌طرف همدان فرار کرد و جنگ به پایان رسید. از این پس اسکندر برای فتح بقیه ایران سالها صرف وقت نمود ولی دیگر با مقاومت مؤثری مواجه نگردید.

«اسکندر طی سه سال، آرزوی اشرافیت یونان و مقدونی را، که تسلط بر کرانه شرقی مدیترانه بود، تحقق بخشید. کنفدراسیون آتن، رؤیای این واقعه را از زمان پریکلس در سر می‌پرورانید. دموستن در خطابه‌های خود، از سلطه جهانی هلاد متحد سخن می‌راند.

با اینهمه لازم بود که قدرت در سرزمینهای وسیعی که به تصرف درآمده، محکم و استوار گردد، و این امر به زمانی دراز احتیاج داشت. بی‌جهت نیست که «پامنیون» سردار کارکشته و همرزم پیر «فیلیپ» بعد از اطلاع از شرایط صلحی که شاه پارس، پس از نبردهای «ایسوس» پیشنهاد کرده بود به اسکندر چنین گفت: اگر من به‌جای اسکندر بودم این پیشنهاد را می‌پذیرفتم» ولی اسکندر به او پاسخ داد: من نیز آنها را می‌پذیرفتم اگر به‌جای پارمنیون بودم.» «10»

اسکندر پس از پایان کار داریوش به فتوحات خود ادامه داد و پس از عبور از دجله و فرات وارد شهر تاریخی بابل گردید. در آنجا مقدم او را گرامی داشتند. وی شهربان ایرانی بابل را در مقام خود ابقا کرد و برای تحبیب مردم، دستور داد علیرغم خشایارشا «معبد بعل» را بار دیگر بسازند. پس از تسخیر بابل، اسکندر راه شوش پیش‌گرفت. سکنه این شهر بدون مقاومتی تسلیم شدند. اسکندر دستور داد خانواده داریوش در قصر شوش مستقر گردند و

---

(10). تاریخ جهان باستان، ج 2، پیشین، ص 178.

خود به پیشرفت نظامی ادامه داده وارد تخت جمشید گردید. در اینجا مانند شوش اسکندر گنجینه‌ای گرانبها به دست آورد. چهار ماه در این شهر اقامت گزید و چند سفر جنگی برای سرکوبی کوهستانیان انجام داد و از مقر کورش دیدن نمود. اسکندر پس از آنکه به استخر پایتخت سلاطین هخامنشی وارد شد، «120 هزار تالان معادل با 28 میلیون و دویست و نود هزار پوند، و غنایم دیگر به دست آورد. بطوری که پلوتارک می‌نویسد ده هزار گاری قاطری و پنجهزار شتر برای حمل و نقل این خزاین لازم بود.» «11»

پس از آنکه پاسارگاد به تصرف قوای اسکندر درآمد، «قصور عالیه پرس پلیس طعمه حریق گردید و به قتل‌عام سکنه فرمان دادند. آریان می‌نویسد که این عمل تلافی خطاهایی بود که پارسیان در یونان بویژه در آتن مرتکب شده بودند ... عده زیادی از اسرای یونانی در استخر، حضور فاتح آمده و ناله‌های آنها برای انتقام، طبعا لشکریان را به این کار واداشته است.» «12» برخی از دانشمندان این حریق را غیر ارادی و نتیجه عدم احتیاط و باده‌نوشی وحشیانه اسکندر و یارانش دانسته‌اند، درحالی‌که «آندره‌گدار» و مرحوم پیرنیا این عمل سفیهانه انتقام‌آمیز را، تعمدی و محصول اراده اسکندر دانسته‌اند.

فجایع اسکندر در تخت جمشید

بطوری که از نوشته‌های امستد برمی‌آید:

اسکندر پس از آنکه به تخت جمشید راه یافت، گنجهای هنگفت زر و سیم سلاطین هخامنشی را به یغما برد. ارزش یکی از گنجها به 120 هزار قنطار سیم برآورد شده. اسکندر به بالشتگاه شاه روی آورد و پنجهزار قنطار زر بالای تخت شاه را ربود و سپس از زیرپایی شاه سه هزار قنطار زر به خزانه خود فرستاد. همچنین تاک زرین که خوشه‌های آن

از گرانبهاترین گوهرها ساخته شده بود به دست اسکندر افتاد. سربازان اسکندر، مانند پیشوای خود، به غارت سکنه تخت جمشید مشغول شدند. بنا به گزارشها و مدارک تاریخی، تخت جمشید، توانگرترین شهر در جهان بود؛ حتی خانه‌های خصوصی از چیزهای گرانبهایی که در دوران قدرت پارسیان گردآمده بود، پر بود. سپاهیان اسکندر مردم را بیرحمانه می‌کشتند، زنها را به بردگی می‌بردند، و مقدونیها بر سر تاراج گنجها و منابع گوناگون با یکدیگر می‌جنگیدند.

به قول امستد: «اسکندر برای آنکه به بدنامی خود بیفزاید در نامه‌هایش می‌بالید که چگونه فرمان کشتار عام اسیران پارسی را داده بود ...» در ایام اقامت در تخت جمشید اسکندر به «پارسه‌گرد» رفت و گنجهای کورش را ضبط نمود. سپس به بزرگترین تباهکاری تاریخی خود دست زد و اعلام کرد که تصمیم دارد ساختمان تخت جمشید را، به کینه‌توزی ویرانی آتن، خراب سازد. امستد می‌نویسد:

پارمنیون به این جهادگر جوان سفارش کرد که آنها را از آسیب نگهدارد. او پافشاری نمود که درست نیست اسکندر مال خود را تباه سازد، و گفت که اگر

(11 و 12). تاریخ ایران، پیشین، ص 349.

اسکندر اینگونه جلوه بدهد که او فقط رهگذر است و نمی‌خواهد فرمانروایی آسیا را نگاهدارد، آسیاییها با او همکاری نخواهند کرد. این به اندازه‌ای نزدیک به حقیقت و درست بود که اسکندر حتی از گوش کردن به آن سرباز زد. تاریخ‌نویسان بعد کوشیدند

که این جنایت را کم جلوه دهند و عذری بتراشند. برخی گفتند که اسکندر از پیش نیت این سوزاندن را داشت و نقشه آن را کشیده بود ولی بزودی از آن پشیمان شد و بیهوده فرمان داد که آتش را فرونشانند. بیشتر گناه را بر گردن زنی به نام «تائیس» دلبر سرکرده سپاه بطلمیوس گذاشتند که گفته می‌شد در یک مجلس میخوارگی اسکندر را بر آن داشت که شعله ویرانگر مرگ‌آور را بیندازد.

در تخت جمشید، ویرانه‌ها، بازمانده داستان را حکایت می‌کند. اثر تیرهای سوخته سقف، هنوز روی پلکانها و بر پیکرتراشیها دیده می‌شود ... صدها ظرف که از گوناگونترین و زیباترین سنگها تراشیده شده بود بیرون برده و عمدا خرد شده بود ... اسکندر نمی‌توانست از این روشنتر، نشان بدهد که روکش فرهنگ یونانی او، چه‌اندازه نازک بوده است. اسکندر کشورگشاییهای نخست خود را از روی نمونه شهرستانهای پارسی سازمان داده بود ... او بیش‌ازپیش زیر نفوذ عقیده‌های شرقی درآمد و بزودی جلال و شکوه پارسی را پیش گرفت. سرانجام او به خواب و خیال یکی کردن مردمان و فرهنگ پارسی و یونانی افتاد. شرق، کشورگشای خشمگین خود را مسخره کرد ... اگر آتش اسکندر نوشته‌های بس گرانبهای روی پوست را از میان برد، بیشتر آنها به‌هرحال، فقط با گذشت زمان نابود می‌شد. او بدون اینکه چنین نیتی داشته باشد این خدمت بزرگ را انجام داد که لوحهای گل خام را که به آسانی از هم پاشیده می‌شد در این آتش‌سوزی پخت. لوحهای سنگی را که باستانشناس از زیر خاک بیرون آورده بود، واژه‌شناس راز آنها را کشف کرد ... برای سراسر دوره شاهنشاهی باستانشناس و واژه‌شناس به یاری تاریخ‌نویس آمده‌اند. مانند تخت جمشید، در شوش نیز کاوش شده و ادبیات عیلامی شناسانده شده است. هرچند همدان هنوز در انتظار است که نوبه آن برسد، در پشته‌های شهرهای بابل، هزاران سند سوداگری به دست آمده که از زمان شهریاران پارسی است و برای نخستین‌بار وصف مختصر زندگی

اقتصادی شاهنشاهی آنها را امکان‌پذیر ساخته است ... نزدیک 23 قرن از زمانی که اسکندر تخت جمشید را سوزاند، گذشته است؛ اکنون سرانجام با کوشش باستانشناس، واژه‌شناس، و تاریخ‌نویس، که دست به دست یکدیگر داده‌اند، پارس هخامنشی از میان مردگان برخاسته است. «13»

«دیودور» مورخ سده اول میلادی راجع به شهر پرسپولیس چنین می‌نویسد:

در آن زمان شهری در زیر آفتاب، به ثروت این شهر پرسپولیس نبود. خانه اهالی

---

(13). شاهنشاهی هخامنشی، پیشین، ص 723 به بعد.

پر بود از ثروتی که در مدت سالیان دراز جمع کرده بودند.

طلا و نقره و پارچه‌های ارغوانی و اشیاء نفیس را کسی نمی‌توانست شماره کند. این شهر بزرگ و نامی شاهان، مورد توهین و غارت و خرابی گردید. یک روز غارت این شهر برای مقدونیهای حریص کافی نبود، اما برای اشیاء غارتی دست یکدیگر را می‌انداختند و حتی یکدیگر را می‌کشتند. اشیاء نفیسه را خرد می‌کردند ... اسکندر به ارک وارد شد و خزانه‌ای که از زمان کورش تهیه شده بود، به تصرف درآورد، مقدار طلا را اگر به قیمت تسعیر کنیم 120 هزار تالان نقره بود. اسکندر سه هزار شتر و عده زیادی قاطر از شوش و بابل خواست تا این ذخایر را حمل کند ... «14»

«کنت گورث» مورخ سده اول میلادی، ضمن بحث از حریق تخت جمشید از شهری که نزدیک تخت جمشید بود و با آن آتش گرفته، سخن می‌گوید: «قشون مقدونی که نزدیکی شهر اردو زده بود به تصور اینکه شهر از سانحه آتش گرفته، به کمک آمد تا حریق را خاموش کند ولی وقتی که دیدند خود اسکندر مشعلی به دست دارد، آبی را که با خود آورده بودند به کناری نهادند و مواد سوختنی در آتش انداختند. چنین بود فنای پایتخت تمام شرق و فنای شهری که هزار کشتی به قصد آتن حرکت داد، آنهمه قشون به اروپا ریخت، پل روی دریا زد، کوهها را سوراخ کرد تا آب دریا را به درون کوهها راند. از زمان خراب شدن آن قرنها گذشت و از میان خرابه‌ها دیگر کسی برنخاست. مقدونیها بعد از اینکه چنین شهری را درمیان عربده مستی نابود کردند، شرمسار شدند.

اسکندر باوجود پیروزیهای بزرگی که به دست آورده بود از تعقیب داریوش غفلت نورزید. به وی خبر دادند که نایب السلطنه بلخ او را محبوس کرده به سوی شرق می‌برد.

اسکندر ضمن تعقیب آنها در حدود دامغان به اردوی فراریان رسیده جسد نیمه‌جان داریوش را در ارابه‌ای دید که بدون راننده در حرکت بود.

به این ترتیب زندگی آخرین پادشاه سلسله‌ای که بیش از دو قرن در آسیا حکومت می‌کرد، با تحمل بدبختیهای فراوان سپری گردید.

کشته شدن داریوش به دست یک نفر ایرانی برای اسکندر خوشبختی بزرگی بود.

می‌گویند اسکندر جسد او را با جبه ارغوانی خود پوشانید و آن را به شوش نزد مادرش فرستاد و فرمان داد تا با ادای تشریفات لازم وی را در استخر دفن کنند.

پس از پایان کار داریوش، سربازان و یاران اسکندر، که چهار سال و نیم جلای وطن کرده به فتح شرق مشغول بودند، علاقه فراوان داشتند که با موافقت اسکندر بتوانند به وطن خود بازگردند، ولی اسکندر پس از وقوف بر نیت آنان، ضمن نطقی هیجان‌انگیز، آنها را از این کار بازداشت و ایشان نیز فسخ عزیمت کردند و تحت رهبری او به اشغال ایران شرقی ادامه دادند. اسکندر ضمن ادامه پیشرفت در هرات، زرنگ، رخج و غیره، شهرهای جدیدی

---

(14). ایران باستان، پیشین، ص 723 به بعد.

به نام خود بنا کرد. مقاومت و سرسختی سغدیان سبب گردید که اسکندر دو سال برای سرکوبی آنان مبارزه کند. در بهار سال 327 ق. م. اسکندر از هندوکش به سوی هند سرازیر شد و باوجود مقاومت هندیان به پیشرفتهایی نایل آمد.

در این موقع سربازان مقدونی که از دیرباز از ادامه جنگ خسته شده و از نزدیکی و تقرب ایرانیان در دستگاه حکومت اسکندر رنجیده‌خاطر بودند، دوری از وطن را بهانه کرده به شاه خود اعلام کردند که از این پس حاضر نیستند از او پیروی نمایند. اسکندر ناچار پس از عبور در طول سند سپاهیان خود را به دو قسمت تقسیم کرد و به آنها دستور داد در مراجعت به ایران طوری حرکت کنند تا در بهار سال 324 ق. م. به شوش برسند.

پایان لشکرکشی

بطوری که دیدیم اسکندر پس از عبور از ایران، پیشرفت خود را به طرف شرق ادامه داد و شهرهای هرات، کابل و سمرقند را تصرف نموده به دره علیای رود سند رسید، و در اینجا با نخستین حکمران هندی برخورد و برخلاف انتظار در نتیجه مقاومت دلاورانه هندیان، تلفات سنگینی بر قوای او وارد آمد. مقدونیها وقتی که شنیدند در سمت مشرق این مملکت پادشاهان مقتدر و توانایی هستند که فیلان جنگی، و سپاه فراوان دارند اجتماعاتی تشکیل داده، طی نطقهایی خستگی خود را از ادامه جنگ و علاقه خویش را به مراجعت به وطن اعلام کردند. نطق عالی اسکندر در انصراف آنان مؤثر نیفتاد. یکی از سرداران او خطاب به پادشاه مقدونی چنین گفت:

برای مقاصد و کارهای انسانی باید حدی تصور نمود. از لشکریانی که از یونان حرکت نموده‌اند قلیلی باقی مانده‌اند اگر اسکندر می‌خواهد تمام عالم را مسخر سازد اول باید به یونان مراجعت کند و فتوحات خود را در آنجا نمایش دهد و مجددا لشکری برای این کار تجهیز کند.

اسکندر از شنیدن این حقایق تلخ در خشم شده مجلس را متفرق ساخت و عده‌ای از یاران و همرزمان قدیم خود را که با او سر مخالفت داشتند کشت، و به امید اینکه لشکریانش از مخالفت منصرف شوند تا سه روز عزلت اختیار نمود. بالاخره چون اثری از پشیمانی آنها ظاهر نگردید او بوسیله قربانیها استخاره کرد تا معلوم دارد عبور به آن طرف «هیفاز» صلاح است یا نه؟ جواب مساعد نبود و بزرگترین سرباز دنیا با مقدونیها موافقت نمود، و مغلوب متابعان خود گردید و لذا فرمان مراجعت صادر نمود، و آن با نمایشات مسرت‌انگیز پذیرفته شد. «15»

در مراجعت، اسکندر و سربازان او با دشواریهای بسیار روبرو گردیدند. عده زیادی از آنها بر اثر نبودن آذوقه، آب، و سایر مایحتاج زندگی رنج بسیار بردند. از وقتی که اسکندر برای جنگ با ایران حرکت کرد دیگر به دیدن وطن خود، مقدونیه، توفیق نیافت. وی هنگام مراجعت در شهر بابل، به سال 323 ق. م. در سن 33 سالگی، درگذشت. به عقیده «گوتشمید»: «اسکندر خود بموقع مرد و در غیر این صورت شخصا ناظر اضمحلال و از هم‌پاشیدگی امپراتوری خود

---

(15). تاریخ ایران، پیشین، ص 367.

می گردید.»

بلافاصله پس از مرگ اسکندر، جنگهای داخلی که بدون وقفه مهمی 42 سال به طول انجامید، آغاز گردید. در اثر این جنگها نتیجه اقدامات اسکندر نقش بر آب شد و مقدونیان که چشم به راه احراز مقام فرمانروایی بر جهان بودند، امید و آرزوی خود را بر باد رفته دیدند. وارث طبیعی در کار نبود. بدوا فیلیپ که فرزند نامشروع فیلیپ بود (323 تا 317 ق. م.) به سلطنت رسید و بعد اسکندر دوم، پسر اسکندر، و «رکسانه» که پس از مرگ پدر به دنیا آمده بود، چندی زمام امور را به دست گرفتند. حمله اسکندر به شرق کمابیش به مبادله فرهنگی بین دو قاره کمک کرد و موجب بسط مناسبات اقتصادی گردید.

با اینهمه نباید فراموش کرد که پیروزی بر شرق در حقیقت نه تنها انهدام امپراتوری پارس را موجب گردید بلکه به استقرار سلطه جدیدی منجر شد که برپایه برده ساختن وحشیانه مردم بومی بوسیله یونانیان مبتنی بود. وقایعی که بر اثر سقوط پارس اتفاق می‌افتاد زندگی توده‌های مردم را بهبود نبخشید. بهره‌کشی ماهرانه و رنجبارتری که از جانب مهاجمان اعمال می‌شد جایگزین نوع پیشین امپراتوری پارس گردید. درعین‌حال امپراتوری وسیع اسکندر و پارسها در یک حقیقت با یکدیگر شباهت داشتند و آن این بود که هردو از طریق پیروزی بر دولتهای گوناگونی که در سطوح مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قرار داشتند، بوجود آمده بودند ... «16»

سلوکیان

با مرگ اسکندر نزاع بر سر جانشینی او آغاز گردید. سردارانی که در مکتب او و پدرش فیلیپ، به فنون جنگ آشنا شده بودند، هیچیک خود را کمتر از دیگری نمی‌دانست؛ به همین جهت، مدت چهل سال شاهنشاهی اسکندر دستخوش خونین‌ترین مبارزات بین مدعیان جانشینی او گردید. سرانجام در سال 301 ق. م. میراث اسکندر بر مبنای سه حکومت مستقل تثبیت گردید. مصر نصیب بطلمیوس شد و او در آنجا سلطنت بطالسه را پایه‌گذاری کرد. در این دوره شهر اسکندریه از برکت فعالیتهای علمی و فرهنگی که با تشویق بطلمیوس صورت می‌گرفت، مقام و موقعیت مهمی کسب کرد و چنانکه قبلا دیدیم، یکی از مراکز فرهنگی دنیای قدیم بود. ایران، بین النهرین، فلسطین، سوریه، و قسمتی از آسیای صغیر سهم سلوکوس، یکی دیگر از سرداران اسکندر، شد. آریان درباره او می‌گوید: «درمیان کسانی که بعد از اسکندر وارث تخت و تاج وی شدند، سلوکوس بزرگترین پادشاهان زمان خود گردید.

دارای افکار و خیالاتی فاتحانه بود و وسعت قلمروش بر تمامی آنها فزونی داشته است. او با دختری از نجیب‌زادگان ایرانی ازدواج کرد و با آمیختن خون ایرانی با مقدونی، کمابیش بنیان حکومت خود را استوار کرد. سلوکوس اول فرزند خود «انتیوخوس» اول را در اداره مملکت شریک خویش نمود و سلوکیه و ایالات شرقی را به او واگذار کرد. با این حال دیری نگذشت که مقدمات تجزیه شاهنشاهی فراهم گردید؛ ایالت بلخ در 250؛ و ایالت

---

(16). تاریخ جهان باستان، ج 2، پیشین، ص 181 و 182.

پارت و گرگان در حدود 248 ق. م. تجزیه شد. یونانیان بلخ پس از جدایی از شاهنشاهی سلوکی مدت دو قرن پایدار بودند و مبلغ تمدن یونانی در هند و آسیای مرکزی شدند.

سلوکوس دوم (266- 246 ق. م.) باوجود مقاومتی که در مقابل پارسیان نشان داد چون بر اثر اغتشاش انطاکیه به جانب سوریه رفت، پارسیان از موقع استفاده کرده ایالات شرقی را متصرف شدند. پس از مرگ سلوکوس دوم، انتیوخوس سوم (223 تا 187 ق. م.) زمام تاج و تخت انطاکیه را به دست گرفت. او پس از شکست مخالفین خود سفری هشت‌ساله به مشرق کرد و موفقیتهای نظامی و سیاسی چندی به دست آورد و سپس تصمیم گرفت مقدونیه را به شاهنشاهی منضم نماید، ولی در این مرحله از رومیان شکست خورده متصرفات آسیای صغیر را از دست داد و به پرداخت خراجی هنگفت محکوم گردید. انتیوخوس چهارم (175 تا 164 ق. م.) آخرین پادشاه سلوکی، از تجزیه شاهنشاهی سلوکی جلوگیری کرد، ولی با مرگ او تجزیه و انحطاط و رجعت هلنیسم از شرق بسرعت آغاز گردید. حکام دعوی استقلال کردند، سلطنتهای یونانی یکی بعد از دیگری

به تبعیت حکومت روم درآمدند و بتدریج، بساط حکومت سلوکیان برچیده شد. علت اساسی ناپایداری حکومت سلوکیان، نبودن نقطه اتکا بود.

چنانکه دیدیم، هخامنشیان بر قوم ایرانی (ماد و پارس) متکی بودند و قوای نظامی و اداری شاهنشاهی را از بین آنان انتخاب می‌کردند. اسکندر برای اداره امپراتوری خود به مقدونیان متکی بود و همواره می‌کوشید تا با آمیختن خون ایرانیان با مقدونیان و یونانیان، بنیان حکومت خود را استحکام بخشد، ولی سلوکیان برای اداره شاهنشاهی خود که شامل منطقه وسیع ایران و بابل قدیم و شهرهای فنیقیه و آسیای صغیر بود، نقطه اتکایی نداشتند و چون قومی بیگانه بودند نمی‌توانستند به عنصر ایرانی اعتماد کنند. به همین علت، برای تحکیم موقعیت خود به یونانیان و مقدونیان توسل جستند و آنها را در بخش وسیعی از ممالک متصرفی متمرکز ساختند.

زمامداران حکومت سلوکی بیشتر به شهرهای یونانی، مخصوصا شهرهای یونانی آسیای صغیر، اهمیت می‌دادند تا با کمک آنان بتوانند مناطق وسیعی را که در اختیار دارند، اداره کنند.

با این حال، حکومت سلوکیان بتدریج در نتیجه جنگهای دامنه‌داری که با مقدونیه و مصر و سپس با پارتیان و رومیان به عمل آوردند، رو به ضعف نهاد. رقابتهای مدعیان و توطئه‌های آنان برای احراز زمامداری، صرف طلا در راه فساد و رشوه دادن به سناتورهای رومی برای برانگیختن رومیان علیه دشمنان خود، نه تنها در تحکیم حکومت سلوکیان مؤثر نیفتاد، بلکه رومیان متجاوز به هرجا قدم می‌گذاشتند، دیگر حاضر به برگشت نبودند. به همین علت، سلوکیان ندانسته، راه را برای تجاوزات رومیان و شکست خود باز کردند. ولی خطرناکتر از رومیان، رشد تدریجی نهضتهای استقلال‌طلبی در داخل ایران بود که،

بیش از هرچیز اساس حکومت سلوکیان را متزلزل می‌کرد. ایرانیان، آرام‌آرام ولی مستمر، در نقاط مختلف علیه متجاوزین به کارشکنی و مبارزه مشغول شدند و سرانجام، چنانکه خواهیم دید، به کمک پارتیان به حکومت جانشینان اسکندر خاتمه دادند.

در دوره جانشینان اسکندر، مخصوصا در عهد انتیوخوس، وضع اقلیت یهودی رضایت‌بخش نبود. انتیوخوس فرمان داده بود که همه ساکنان قلمرو او باید به صورت ملتی واحد

درآیند و از قوانین جداگانه خود دست بردارند.

همه مردم غیر یهودی از این فرمان پیروی کردند و بسیاری از بنی اسرائیل هم ...

هرکس از این فرمان سرپیچی می‌کرد، می‌بایست مرگ را استقبال کند. با اینهمه گروه کثیری در برابر آن مقاومت کردند. زنان که کودکان خود را ختنه کرده بودند به قتل رسیدند، کودکان حلق‌آویز شدند، خانه‌ها به غارت رفت، و کسانی که عمل ختنه کردن را انجام داده بودند از دم تیغ گذشتند. معهذا بسیاری از مردم اسرائیل عزم خود را جزم کرده بودند که از خوردن چیزهای ناپاک اجتناب کنند و بدین سبب مرگ را بر آلوده شدن به گوشتهای ناپاک و زیر پا نهادن آیین مقدس رجحان نهادند و آنگاه کشته شدند. «17»

وضع سیاسی ایران از حمله اسکندر تا ظهور پارتیان

مرگ زودرس و نابهنگام اسکندر، مانع اجرای نقشه‌های سیاسی و اجتماعی او گردید. پادشاه جوان مقدونی، پس از ورود به کشور پهناور ایران، بزودی دریافت که اداره این ممالک وسیع به دست مشتی مقدونی امکان‌پذیر نیست و باید هرچه زودتر به عنصر ایرانی،

مقامی که شایسته آن است داده شود. وی در راه اجرای این نقشه، علیرغم مخالفت هموطنان خود، قدمهای عملی برداشت. عمال اداری و بسیاری از شهربانان ایرانی را در شغل خود باقی گذاشت، طبقه جوان ایرانی را به سوی خود جلب کرد و فرمان داد سه هزار تن از شایسته‌ترین آنان را فنون نظامی بیاموزند و به سبک ارتش غرب تربیت نمایند. او به ایرانیان وعده داد که اگر با او صمیمانه همکاری کنند در افتخارات آینده با مقدونیان شریک خواهند بود. یاران اسکندر که از هدف عالی پادشاه خود بیخبر بودند به ایرانیانی که تعداد آنان در دربار اسکندر رو به فزونی بود، حسادت می‌ورزیدند، حتی بعضی از آنان علم طغیان برافراشتند ولی این اقدامات تصمیم او را در اتحاد شرق و غرب راسخ‌تر نمود. بیش‌ازپیش نجبای ایرانی را در امور مداخله داد، با دختر داریوش ازدواج نمود، «هشتاد تن از فرماندهان و ده هزار سرباز یونانی را به ازدواج با دوشیزگان ایرانی واداشت و برای آنها جشنهایی منعقد ساخت که مدت 5 روز طول کشید.» «18» اسکندر و همراهان او ضمن برخورد با ایرانیان کمابیش تحت تأثیر تمدن ایرانیان نیز قرار می‌گیرند. مشیر الدوله در تاریخ خود می‌نویسد: «اسکندر با احترام به بعضی از عادات و اخلاق ایرانیان می‌نگرد و صریحا به مقدونیهای سرکش می‌گوید که ما نباید اخلاق و عادات خودمان را بر خارجیها تحمیل کنیم، بلکه باید بعضی اخلاق و عادات آنها را هم بپذیریم.»

روش سیاسی اسکندر

اسکندر در اداره امور کشور از روش کار و افکار شاهان هخامنشی تبعیت می‌کرد. هنگام تسخیر بابل و مصر به خدایان و مقدسات مذهبی مردم احترام گذاشت و با این سیاست، محبت مردم را به خود جلب نمود.

(17). تاریخ فلسفه غرب، پیشین، ص 601.

(18). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 211.

برای تنظیم امور خطه وسیع فرمانروایی خود، مانند هخامنشیان، مملکت را به ایالات (شهربانیها) تقسیم نمود. عده‌ای از فرمانداران و استانداران ایرانی را به شغل خود ابقا کرد و برای جلوگیری از فکر استقلال‌طلبی، غیر از ولات ایرانی، فرمانده قوایی از مردم مقدونیه برای هرناحیه برگزید.

وی ظاهرا پس از وقوف به مقام شامخ شاه در نزد ایرانیان، «الوهیت» شخص خود را اعلام داشت. نه بدین منظور که پرستش وی موضوع دینی رسمی گردد بلکه به منظور سیاسی، این کار را انجام داد تا برای او، در نظر مردم مداین یونانی، قدرتی ایجاد شود ... وی به سجده افتادن را به اتباع خود تحمیل کرد، و آن از مراسم دربار هخامنشیان بود که طبق آن هریک از تبعه ایرانی در حضور شاهنشاه بزرگ باید به جا آورد و مخصوصا اتباع شرقی او موظف به اجرای آن بودند. «19»

اسکندر با تعقیب سیاست خود روز به روز بر تعداد خدمتگزاران ایرانی می‌افزود. هنگامی که قشون او به سند رسید فقط یک چهارم از سربازانش مقدونی بودند. رفتار اسکندر با ایرانیانی که با او همکاری می‌کردند، به حدی دوستانه بود که به قول دکتر گیرشمن: «آنان خود را ملتی مغلوب که بر آن یک تن خارجی حکومت می‌کرد، احساس نمی‌کردند، بلکه هنوز خویش را سرور ممالک قبلی می‌دیدند.» هرودت گفته بود: «... پارسیان در تهور

و جسارت و روح سلحشوری هیچ دست‌کمی از یونانیها ندارند.» اسکندر نیز پس از آمدن به ایران به این حقیقت پی‌برد. او عده‌ای از شاهزادگان و نجبای ایرانی را در حلقه یاران صمیمی خود وارد نمود و دستور داد 30 هزار نجیب‌زاده ایرانی تحت نظر استادان یونانی، زبان و فنون نظامی یونانیان را فراگیرند. این اقدامات اسکندر و رفتار مستبدانه او و دعوی خدایی کردن برای یونانیان، که در مکتب سقراط و ارسطو تربیت شده و پیشوایانی چون سولون و پریکلس را در سرزمین خود پرورانده‌اند، قابل تحمل نبود. در مناطق نفوذ اسکندر اثری از آزادی فکر، بدانسان که در یونان وجود داشت، دیده نمی‌شد. شاه‌پرستی و کرنش در پیشگاه او برای آنها که در محیطی آزاد نشو و نما یافته بودند، نفرت‌انگیز بود. مورخان درباره شخصیت و مقام اسکندر وحدت نظر ندارند؛ ریچاردن فرای می‌نویسد:

درباره بزرگی اسکندر سخن بسیار گفته‌اند. برخی از نویسندگان او را همچون مظهر آزادی و دموکراسی یونان در برابر بیدادگری و خودکامگی مشرق ستوده‌اند ...

اما نباید از خاطر زدود که اسکندر در چشم بسیاری از یونانیان، جباری بزرگ و دشمن دموکراسی یونان شمرده می‌شد. اگر کسی استدلال کند که اسکندر براستی به دموکراسی ایمان داشت و می‌خواست آن را در مشرق نیز بگسترد، این سخن او بسیار از حقیقت دور می‌نماید. حتی اگر وی در یونان از دموکراسی پشتیبانی کرد می‌توان آن را از مقتضیات سیاسی شمرد. نمی‌توان پذیرفت که ارسطو استاد اسکندر را اعتقادی به دموکراسی بوده باشد؛ آنچنانکه شاگردش از آن پاسداری کند ... «20»

---

(19). همان، ص 216.

(20). میراث ایران، پیشین، ص 216.

ویل دورانت می‌نویسد: «تغییراتی که فتوحات اسکندر در این قاره به وجود آورده بود، بمراتب کمتر از تغییراتی بود که تمدن و رسوم آسیاییها در او ایجاد کرده بود.»

ارسطو به او گفته بود که با یونانیها چون آزادگان و با بربرها چون بردگان رفتار کند، ولی اسکندر در بین جوامع اشرافی ایران چنان درجه‌ای از ادب و فرهنگ و اصالت کردار مشاهده کرده بود که کمتر در جوامع پرآشوب دموکراسی یونان به چشم می‌خورد. اسکندر با اعجاب و تحسین به طرز تشکیلاتی که شاهان بزرگ هخامنشی در کشور داده و آن را اداره می‌کردند، می‌نگریست و نمی‌دانست چگونه مقدونیهای خشن و بدوی، می‌توانند به‌جای آن حکمرانان بنشینند، و بالاخره به این نتیجه رسید که تنها راه دوام دادن به فتوحات خود این است که نجیب‌زادگان ایران را با رهبری خود موافق سازد و از آنها در اداره امور مملکتی استفاده کند.

هرچه بیشتر می‌ماند، بیشتر مجذوب اتباع جدید خود می‌گشت؛ به حدی که کم‌کم اندیشه اینکه چون سلطان مقدونی بر ایران فرمانروایی کند، از سر به‌در کرد و به فکر افتاد که چون امپراتوری نصف ایرانی و نصف یونانی بر سرزمین ایران حکومت کند ... و امیدوار بود که این منازعه طولانی آسیا و اروپا در جشن عروسی به انتها برسد ... «21»

گوتشمید «22» می‌نویسد:

پس از آنکه اسکندر دعوی خدایی کرد و از مقدونیان خواست تا او را همچون خدا پرستش کنند از حیثیت و اعتبار او کاسته شد. «کالیستنیس» که تا آن زمان از مبشرین و مبلغین آتشین طبع عصر جدید به‌شمار می‌رفت، در این عمل دلگیر و سرخورده به خدمت

اسکندر رفت و پس از گفتگوی تندی که بین آن دو درگرفت، قربانی استبداد و خودسری بت مورد پرستش خود شد. اما خطاهای اسکندر از این حد هم فراتر رفت. اختلاط مقدونیان و ایرانیان بدین نتیجه منجر نشد که ایرانیان را دارای خلق‌وخوی مردم مقدونیه نماید، بلکه کار به این صورت درآمد که مقدونیان بسیاری از عادات شرقیان را پذیرفتند، فریفته تن‌آسانی و انواع قبایح رایج در مشرق زمین شدند ... شخص اسکندر هم جز این چیزی نمی‌خواست. هیچ چاپلوسی، به درگاه اسکندر از این مقبول‌تر نمی‌افتاد که کسی با جامه مخصوص ایرانیان به حضور او بار یابد ... پادشاه خود به جلال و جبروت شرقی و آداب و رسوم مشرق زمین دلبستگی خاص داشته است. میل به ستمگری، که در فرمانروایان بزرگ نادر نیست، سبب شده که امر حکمرانی، به عده‌ای فرمانبر بی‌اراده را بیشتر بپسندد، تا اینکه ناگزیر باشد برای هرعمل مهم دولتی با سرداران نجیب‌زاده مقدونی به جروبحث بپردازد. «23»

---

(21). تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش سوم)، پیشین، ص 125.

(22).Gutschmid

(23). آلفرد فون گوتشمید، تاریخ ایران و ممالک همجوار آن، ترجمه و حواشی از کیکاوس جهانداری، ص 18 به بعد.

برخلاف عقیده جمعی از مورخان غرب، یونانیان و شخص اسکندر ناشر فرهنگ، و مظهر تمدن و اخلاق، و ملل غیر یونانی نماینده بربریت و توحش نبوده‌اند بلکه مدارک تاریخی

بسیاری در دست است که خلاف این معنی را به ثبوت برساند، و نشان می‌دهد که هدف اسکندر انتقامجویی بوده است نه نشر فرهنگ و تمدن هلنی. وی مکرر گفته بود که از آن جهت به ایران می‌رود که انتقام توهینی را که شاه بزرگ به یونان روا داشته بود بگیرد. این مرد متجاوز و خودخواه در دامن پدر و مادری فاسد و ناپرهیزکار تربیت یافته بود.

مادر او «اولومپیاس» زنی بیرحم و متکبر و تیز خشم و کینه‌جو و حسود بود ... در بسیاری از آدمکشیها دستانش آلوده شد و نام خود را ننگین کرد. پدرش «فیلیپ» زنان و شراب و انواع خوشگذرانیها را دوست می‌داشت و مردی حیله‌گر و بی‌وجدان بود. در نظر او برای رسیدن به هدف، استفاده از هروسیله روا بود و پستی و خیانت را مشروع می‌دانست. بر فرض آنکه آسیا و ایران مکتب تعلیم رذیلت هم می‌بوده‌اند چیزی نمی‌دانستند که به پسر چنین پدر و مادری بیاموزند.

اسکندر به محض اینکه شاه شد، همه کسانی را که ممکن بود مایه گرفتاری و زحمت او شوند، کشت. شهر «تبای» (تبس) که یکی از پایتختهای یونان بود، در برابر وی قد علم کرد، و اسکندر با همان وحشیگری این شهر را پایمال ستم خویش کرد که مادرش هووی بیوه خود «کلئوپاترا» را از میان برده بود ... در کشتار شهر تبای بیش از شش هزار تن کشته شدند و بیش از سی‌هزار کس به اسارت درآمدند ... اسکندر پس از آن، شورایی تشکیل داد و از این شورا فرمانی صادر شد که شهر تبای با خاک یکسان شود و اسیران به مزایده در معرض فروش درآیند.

«کوئینتوس کورتیوس» در تاریخ اسکندر کبیر چنین نوشته است:

اسکندر شهر «غزه» را که حکومت آن با «بنتیس» بسیار وفادار نسبت به شاه خود بود ... در محاصره گرفت. او پس از آنکه با شجاعت جنگید و تنش از زخمهای فراوان خسته شد و از هرطرف زیر باران تیر و نیزه قرار گرفت ... زنده به دست دشمن افتاد. وی را نزد اسکندر بردند ... پاشنه‌های او را در آن حال که هنوز نفس می‌کشید، شکافتند و دوالی از آنها گذرانیدند و به ارابه‌ای بستند و او را با اسبها گرداگرد شهر راندند. شاه از اینکه بدینگونه از اخیلوس تقلید کرده است، بر خود می‌بالید. «24»

مونتنی «25» ضمن برشمردن پاره‌ای از مظالم و جنایات اسکندر، رقم عفو بر گناهان او می‌کشد و می‌نویسد:

---

(24). یونانیان و بربرها، پیشین، ص 39 به بعد.

(25).Montaigne

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 543

... راه بردن چنین جنبشهای عظیم با قوانین دادگری، امکان‌پذیر نیست.

چنین اشخاص را باید به صورت کلی و از طریق غایت اصلی اعمالشان مورد قضاوت قرار داد. ویران کردن تبای، کشتن «مناندر» و طبیب «هفاستیون» کشتن آنهمه اسیران ایرانی با یک فرمان، کشتن هندیان و کشتن مردم کوس لکه‌هایی هستند که بسختی می‌توان از آنها چشم پوشید ... اینکه کمی لافزن، و در شنیدن بدگوییهایی که از وی می‌کردند کمی ناشکیبا بود ... به نظر من همه اینها را می‌توان به کمی عمر و بلندی عجیب بخت او بخشید و عذرخواه او شمرد. «26»

جواهر لعل نهرو درباره او می‌گوید:

آیا این شخص به اصطلاح «کبیر» در دوران مختصر و کوتاه حکومتش چه کرد؟ آنچه مسلم است در چندین جنگ پیروزی درخشانی به دست آورد.

بدون تردید او یک سردار بزرگ بود، اما مردی فاسد و خودخواه و از خودراضی و بعضی اوقات هم بسیار خشن و بیرحم بود. او خود را تقریبا یک خدا می‌شمرد.

در لحظات خشم و یا بخاطر هوسهای زودگذر، بعضی از بهترین دوستانش را کشت و شهرهای بزرگی را با تمام ساکنینش ویران و نابود کرد. در امپراتوری وسیع خود هیچ‌چیز اساسی از خود باقی نگذاشت و حتی راههای خوبی هم نساخت.

او همچون یک شهاب درخشان آمدورفت و از خویش جز مشتی خاطره هیچ‌چیز باقی نگذاشت. «27»

اسکندر در دوره کوتاه فرمانروایی خود، به ساختن شهرها و مستعمراتی چند مبادرت کرد تا مقدونیان و یونانیانی که از وطن خود مهاجرت می‌کردند، در آنجاها مسکن گزینند و در نتیجه آمیزش و معاشرت با ایرانیان، تمدنی مختلط به وجود آورند. اسکندر در این شهرها برای جلوگیری از طغیانهای احتمالی، ساخلوهایی قرار داده بود. سلوکیان در دوران زمامداری خود سیاست شهرسازی اسکندر را تعقیب کردند و مستعمرات نظامی و غیرنظامی وسیعی در سراسر شاهنشاهی به وجود آوردند. آنها در مقام اختلاط دو نژاد ایرانی و یونانی برنیامدند بلکه برای آنکه نقطه اتکایی در سراسر شاهنشاهی داشته باشند، یونانیان و مقدونیان را بیش‌ازپیش در بخشهای مختلف شاهنشاهی متمرکز نمودند. این عناصر خارجی تنها فعالیت نظامی یا اداری نداشتند بلکه به فعالیتهای مختلف اقتصادی نیز

مبادرت می‌ورزیدند. یونان پرجمعیت و بدبخت از این سیاست سلوکیان استقبال کرد، و در طول قرن سوم ق. م. سکنه اروپای جنوب شرقی برای تحصیل قدرت و تأمین معاش به این خطه وسیع روی آوردند. عده‌ای از آنها که در خدمات نظامی و اداری وارد می‌شدند، رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند.

گیرشمن می‌نویسد:

بدین وجه در کشور ایران جامعه‌ای جدید تشکیل شد که به زندگی و کار پرداخت. عناصر مختلف این جامعه کمابیش بشدت در شهرها، قصبات و

---

(26). یونانیان و بربرها، پیشین، ص 88.

(27). نگاهی به تاریخ جهان، ج 1، پیشین، ص 118.

دهکده‌ها مخلوط شده بودند و اکثریت آنان ایرانی و اقلیت یونانی بودند. آینده شاهنشاهی سلوکی، مستقیما وابسته به توفیق استقرار سکنه یونانی و مقدونی در کشور بود. سکنه مزبور، قبل از هرچیز دارای سجیه سیاسی و اقتصادی بودند و اجبارا می‌بایست با مشاغل اجتماعی و اقتصادی مرتبط باشند ... یونانی کردن ایرانیان کاملا طبیعی صورت گرفته، چنانکه ایرانی کردن یونانیان هم‌چنین بوده است، و این مسأله برای دو گروه از اقوامی که مجاور یکدیگر زندگی می‌کردند، غیرقابل اجتناب بود. امر مزبور تحقق یافت ... شبکه مدینه‌هایی که توسط سلوکیان برپا شد، می‌بایست شاهنشاهی را به هم متحد سازد. «28»

در دوره سلوکیان، مانند عصر اسکندر، شاه فرمانروای مطلق و اوامر او در حکم قانون بود. شاه و ملکه مقام الوهیت داشتند. مقدونیان، سلاطین سلوکی را جانشین اسکندر می‌دانستند، ولی یونانیان آنها را فقط حامی مصالح خود می‌شمردند.

دیاکونوف مورخ شوروی در آغاز تاریخ اشکانیان راجع به سیاست اقتصادی و اجتماعی اسکندر و جانشینان او و نقش سیاسی شهرها (پولیسها) در آن دوران، مطالب جالبی نوشته است که بطور اختصار قسمتهایی از آن را نقل می‌کنیم:

طرز حکومت و نقش سیاسی و اقتصادی شهرها (پولیسها) در دوره اسکندر و جانشینان او

دیاکونوف در تاریخ اشکانیان می‌نویسد:

اسکندر نتوانست آرزوی خویش یعنی ایجاد قوم پارسی یونانی را تحقق بخشد. با این حال اقدامات وی به اعتلا و پیشرفت نیروهای تولیدی و پیدایش اشکال سیاسی نوینی که بیش از شیوه‌های پیشین مشرق زمین، با اوضاع ملایم و متناسب بود، یاری کرد و موجب انتشار فرهنگ یونانی در خاورزمین گشت و به رونق روابط اقتصادی و سیاسی شرق و غرب کمک کرد. اسکندر ساتراپهای پارسی را در مقامشان باقی گذاشت ولی در امور مالی و نظامی از ایشان خلع ید کرد و در کنار ساتراپ، رئیس نظامی ویژه‌ای نیز منصوب و مشغول خدمت شد.

وصول مالیاتها و امور مالی در دست مأمورینی بود که مطیع خزانه‌دار کل بودند، و شخص اخیر الذکر فقط در برابر شاه مسؤول بود. ساتراپها در عهد هخامنشیان حق ضرب سکه داشتند، ولی در عهد اسکندر این حق از ایشان سلب شد و در رأس حکومت مرکزی (پادشاه) قرار گرفت. فقط بابل و چند شهر دیگر اختیار ضرب سکه داشتند.

اسکندر، نقره را مبنای پول قرار داد و وحدت پولی، معاملات بازرگانی را آسانتر ساخت و «درهم، نقره اسکندری» قرنها در ایران رایج و متداول بود و بر تحکیم مناسبات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در بین بخشهای پهناور کشور کمک کرد.

---

(28). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 225 و 226.

اسکندر گنجینه بزرگ هخامنشیان را که در خزاین سلطنتی به صورت سرمایه مرده و راکد خفته بود، به کار انداخت و در سرزمینهای متصرفی شهرهایی بنا نهاد که اغلب شهرک یا قریه گونه‌هایی بودند که برای سکونت سپاهیان به کار می‌رفتند، ولی بعدها به عنوان شهر یا (پولیس) خوانده شدند. شهرهای یونانی از نظر سیاسی، واجد خود مختاری و امتیازاتی بودند. این شهرها بر سر راههای مهم سوق الجیشی و بازرگانی ساخته می‌شده و به منزله حلقه‌هایی بودند که ساتراپها را به یکدیگر متصل می‌نمودند. هدف سیاست شهرسازی اسکندر، بیشتر نظامی بود نه اقتصادی و دولتی، ولی جانشینان او با شدت و نظم بیشتری این سیاست را تعقیب کردند، بطوری که این شهرها بعدا به صورت تکیه‌گاه نیرومند دستگاه دولتی آنان بود.

لازم به تذکر است که هزاران بازرگان و پیشه‌ور یونانی، به امید نفع و انجام معاملات سودمندی در ممالک شرقی، به دنبال لشکر اسکندر در حرکت بودند.

بیشتر اینان، در شهرهای جدید سکونت گزیدند و رشته‌های نوی از فعالیت صنعتی و بازرگانی را در آن بلاد پدید آوردند و تجارب فراوان خویش را به دیگران منتقل کردند.

اینان با مراکز تجاری یونان روابط دیرین داشتند و این خود، توسعه مبادلات بازرگانی را میان سرزمینهای شرقی و یونانی آسانتر می‌ساخت. توسعه روابط اقتصادی به کشفیات جغرافیایی و نفوذ هنر و زبان و معلومات یونانی در مشرق زمین کمک کرد. امپراتوری اسکندر، در حین مرگ او عبارت بود از سرزمینهای مختلف القبیله و گوناگون که روابط بین آنها برخلاف آرزوی اسکندر بسیار ضعیف بود. به نظر اسکندر بین النهرین می‌بایست مرکز امپراتوری جدید، و بابل پایتخت آن باشد و حق با او بود. مسلما بین النهرین برده‌دار، بین النهرینی که مرکز قدیمی فرهنگ شرق نزدیک بود، سرزمینی که با جاده‌های کاروان رو با ایران و قفقاز و دریای متوسط (مدیترانه) مربوط بوده و از دریا با خلیج فارس و عربستان و اقیانوس هند رابطه داشته، در واقع مرکز طبیعی اقتصادی و سیاسی امپراتوری هخامنشیان و دیگر دولتهایی که بعدا تا قرون وسطی در شرق نزدیک پدید آمدند، به شمار می‌رفته است.

سلاطین سلوکی، کمابیش سیاست اقتصادی و نظامی اسکندر را تعقیب کردند. آنها نیز با شهرسازی و استوار کردن کلنیهای مقدونی برای خود نقاط اتکائی در سراسر مناطق متصرفی ایجاد کرده بودند. از نظر اداری دولت سلوکیه دارای 15 تا 28 ساتراپ‌نشین بود. ساتراپ‌نشینها به «اپارخی» و اپارخیها به «هیپارخی» و محتملا هیپارخیها به بخشهای کوچکتری منقسم می گردیدند.

در مرکز و پایتخت، ساتراپ‌نشینها ادارات مرکزی بود و خزانه و بایگانی و اسناد سیاسی و حقوقی در آنجا نگاهداری می‌شد. قدرت نظامی و امور مالی از هم تفکیک شده بود و هریک رئیس مسؤولی داشت. ساتراپ‌نشینها از

لحاظ اقتصادی و سیاسی به یکی از سه مرکز اصلی امپراتوری مربوط بودند. پادشاه در رأس اداره کشور قرار داشت. از جمله زیر که به سلوکوس اول نسبت می‌دهند:

هرچه رأی پادشاه باشد درست و عادلانه است، می‌توان به قدرت نامحدود سلاطین پی‌برد. نزدیکترین اطرافیان شاه یعنی خویشاوندان و دوستان شاه (هردو القابی افتخاری بود) زمامداران کشور را تشکیل می‌دادند. مأموران عالیرتبه دولتی، کارگزاران و رئیس دفتر شاهی و بازرس کل مالی که امر وصول مالیاتها را اداره می‌کرد، و دیگران نیز جزو اطرافیان نزدیک شاه بودند.

عایدات خزانه را تنها درآمد سالیانه اراضی تشکیل نمی‌داد بلکه انواع عوارض و مالیاتهای دیگر نیز تحت عنوان کلنی (مالیاتهای شاهی) از مردم اخذ می‌شد که مالیات تاج، مالیات نمک، مالیات سرانه از آنجمله بود. علاوه‌براین از راه عوارض گمرکی و مالیات بر معاملات و مالیاتی که از بردگان می‌گرفتند، مبالغی عاید خزانه می‌شد.» «29»

«در عهد سلاطین سلوکی، شهرسازی اهمیت فراوان یافت و اکثر آنها طبق نقشه معینی که «هیپودام» نامیده می‌شد بنا شده بود؛ به این ترتیب که شهردارای دو خیابان اصلی شمالی- جنوبی و شرقی- غربی بود که یکدیگر را قطع کرده زوایای قائمه تشکیل می‌دادند و کوچه‌ها و خیابانهای جنبی موازی با خیابانهای اصلی و یا عمود بر آنها بودند و بخشها و یا بلوکهای مربعی از منازل بدین طریق ایجاد می‌گشت. ساتراپ‌نشینهای ایرانی عهد سلوکیه نیز از این قاعده مستثنی نبودند. شیوه ساختمان شهرها، گوناگون بود. شهرهای سلوکیه دارای «مجمع ملی» مرکب از افراد کامل الحقوق جامعه و «شورای انتخابی شهر» و «دادرسان انتخابی» بودند.

جامعه شهر نه تنها حق داشت در حیات اجتماعی شهر شرکت کند، بلکه امتیاز دیگری را نیز دارا بود؛ یعنی می‌توانست اراضی ملکی داشته باشد. مردم روستایی این اراضی مرتبا به خزانه شهر خراج می‌دادند. بدین ترتیب افراد ممتاز شهرها، منافع سرشاری از بهره‌کشی مردم روستای اطراف و همچنین افراد مسلوب الحقوقی که در درون شهر می‌زیستند، به دست می‌آوردند. مدیران این شهرها نماینده قدرت حکومت بودند و سعی می‌کردند که منافع شاه در شهرها مراعات شود. شهرها بلاواسطه تابع پادشاه بودند و می‌توانستند مستقیما با شاه مکاتبه کنند و نمایندگان خود را نزد وی گسیل دارند. شاهان سلوکی ترجیح می‌دادند که نظر و خطمشی خود را بواسطه حزب شاهی، که در شهرها نیرومند بود عملی سازند. موقعیت اجتماعی و سیاسی شهرها یکسان نبود. برخی بلاد نظیر شهرهای یونانی آسیای صغیر و فنیقیه فقط خود را متحدان سلوکیه می‌شمردند و در زمینه استقرار رابطه با دیگر شهرها و مناسبات خارجی، آزادیهای فراوان داشتند و می‌توانستند خود به ضرب سکه اقدام کنند. از آنچه گفته شد، بخوبی پیداست که شهرها به‌جای دستگاه دولتی و اداری و به نفع حکومت سلوکی کار می‌کردند و غیر از نظارت سیاسی و بهره‌کشی از اراضی شاهی، امر خطیر وصول مالیات و تحویل

---

(29). دیاکونوف، اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، ص 23.

آن به خزانه حکومتی، نیز به کمک سازمانهای شهری یا پولیسها انجام می‌گرفت، و آنان ناگزیر بودند درآمدهای حاصله را با پادشاه سلوکی تسهیم کنند و در مقابل، پادشاه متعهد بود با حفظ جاده‌های تجاری و تأمین امنیت آنها، و ایجاد پولی واحد و جلوگیری از اخذ

عوارض گمرکی بی‌بندوبار و تکمیل دایم عده بردگان شهرها از محل اسیران جنگی، و اهداء اراضی، منافع اقتصادی شهرها را کاملا تأمین نماید. از آخرین تحقیقات مورخان شوروی چنین برمی‌آید که این شکل و شیوه سازمان شهر (پولیس) قبل از ورود ارتش اسکندر در مشرق زمین سابقه داشته است. سلاطین سلوکی مطلقا به تبعیض قومی و نژادی معتقد نبودند. آنها برای تأمین مصالح سیاسی خود به قشرهای متنفذ و مقتدر محلی متکی بودند و این سیاست را به کمک قشون در سراسر منطقه نفوذ خود اعمال می‌کردند.
لشکریان سلوکی همیشه یونانی و یا مقدونی نبودند ولی به شیوه مقدونی تعلیم یافته بودند. علاوه‌براین عده‌ای از مزدوران و داوطلبان قبایل ایران و آسیای صغیر نیز جزو لشکریان ایشان بودند. نیروی اصلی ارتش را پیادگان سنگین سلاح تشکیل می‌دادند. عده سواران اندک، ولی ارزش نظامی آنان بسیار بود و از امتیازاتی برخوردار می‌شدند. درمیان سواران واحدهایی که مرکب و راکب آنها زره‌پوش و مجهز بود، شهرت فراوان داشت. غیر از دو صنف پیاده و سوار، فیلان و ارابه‌های جنگی و واحدهای نقب‌زنی و بخشهای ویژه محاصره و دستجات کمکی دیگر، هریک، نقش مهمی در جنگها به عهده داشتند. در سراسر کشور، پادگانهایی مستقر بود و دستجات مخصوصی با مراقبت کامل به مرز- داری اشتغال داشتند. بر روی‌هم ارتش سلوکیه چندان بزرگ نبود. بعضی از صاحبنظران قوای نظامی حکومت سلوکی را در پایان قرن سوم ق. م. در حدود 20 هزار نفر تخمین زده‌اند.» «30»

زندگی اجتماعی و اقتصادی

وضع طبقات مختلف

اکثریت جمعیت ایران را از دیرباز روستاییان و ایلات و عشایر تشکیل می‌دادند. روستاییان وابسته به زمین بودند و نمی‌توانستند بدون اجازه ارباب، محل خود را ترک کنند، ولی ایلات و عشایر، چنانکه مورخ فقید مشیر- الدوله در تاریخ خود متذکر شده است، از روزگار قدیم آزادی بیشتری داشتند، زیرا طرز زندگی و طبیعت کار آنها طوری بود که نمی‌توانستند زیر بار قید بروند. آنها برای تحصیل مرتع و علفزار مناسب، غالبا تغییر مکان می‌دهند و گاه بر اثر سرما و بارندگیهای نابهنگام به گله و رمه و افراد ایلات و عشایر صدماتی می‌رسد. بعضی از آنها هنوز در جنگ و گریز و فعالیتهای نظامی مهارت دارند. ما از وضع کشاورزان آن عهد اطلاعات دقیقی نداریم. دکتر گیرشمن در باره این طبقه می‌نویسد:

شهرها دارای زمینها و املاکی بود که روستاییان در آنها سکونت داشتند و به کار کشاورزی مشغول و بدان املاک وابسته بودند. روستاییان گاه از سعه

---

(30). همان، ص 1 تا 28 (به اختصار).

صدر جوامع شهری استفاده می‌کردند و به توسعه اجتماعات خود می‌پرداختند و به صورت دهکده‌هایی که نوعی استقلال خارجی داشتند، درمی‌آمدند ... مستعمراتی در دهکده‌های بومی ایجاد می‌شد و یا زمینهایی در قرب بومیان به یونانیان می‌دادند و گاهی که قوم مزبور را برای نظام اجباری در شهرها مجتمع می‌کردند، به هرکس مقداری زمین، یک خانه، بذر و چهارپا داده می‌شد. همه زمینها به حکم فتوحات متعلق به شاه بود. معابد نیز دارای زمینهایی بودند و هرچند ما اطلاعی از املاک آنها در ایران نداریم، از پیش باید قبول کنیم

که معابد مهمی مانند هکمتانه (همدان) و کنگاور یا نهاوند می‌بایست دارای متصرفاتی بزرگ یا دهکده‌هایی باشد که رعایا و شاید بردگان، برای تغذیه آنهمه روحانیان مرد و زن، مغنیان و مغنیات، مطربان، غلامان معابد و خدمتکاران به کشت و زرع مشغول بودند ... زمینهای دیگر به- افراد خانواده شاهی، درباریان، صاحبمنصبان و شهرها داده می‌شد و قسمتی را هم فروخته بودند. زمینهای مزبور، مانند عهد هخامنشیان در دست فئودالهای بزرگ ایرانی یا یونانی اداره می‌شد ولی رعایا که جزو لاینفک اراضی بودند از نوعی آزادی برخورداری داشتند ... از میان همه روستاییان، آنان که در املاک متعلق به شهرها کار می‌کردند، محققا از مزایای زندگی بهره‌مند بودند ... توده عظیم ایرانی، قومی که در نواحی اطراف یعنی در دیه‌ها و قصبات زندگی می‌کردند، درهرحال خارج از حیطه تأثیر یونانیت باقی ماندند. تضادی که بین جامعه شهر- نشین و جامعه روستایی وجود داشت، شکافی بین ایشان پدید آورد، و از همان دوران، پایه‌های دشمنی آینده گذاشته می‌شد. در نظر ملت، تغییر سلسله‌ها مفهومی جز تغییر مخدومان، که همه مانند هم بار مالیات را تحمیل می‌کردند و بیگاری می‌گرفتند، نداشت. «31»

ملت به دیدن خارجی در مملکت معتاد شده بود، و با این طبقه حاکمه که دارای طرز زندگی خاصی بود و خدایانی جز مغان ایرانی می‌پرستید، مخالفت نمی‌ورزید.

عهد سلوکی، با توسعه بسیار کاشت همه اقسام نباتات، ممتاز است. این عهد دوره‌ای است که در اروپای جنوبی، مخصوصا در ایتالیا، تحت تأثیر شرق، مقداری از نباتات و حیوانات تازه‌وارد را پرورش دادند. شرق مغلوب، اروپا را مقهور کرد. پنبه، لیمو، خربزه، حب کنجد، جوز شرقی، زیتون، خرما، انجیر، اردک و گاو آسیایی موجب انقلاب حقیقی در فلاحت و گله- پروری ایتالیا گردید.

سلوکیان با آماده کردن زمینهای زراعتی و زهکشی نواحی جدید، اراضی بایر را قابل کشت کردند. احتیاجات بازار مستلزم اعمال روشهای معقول و مبانی عملی بود. فن فلاحت بشدت توسعه یافت تا حدی که حتی در قرون وسطی و عهد اسلامی نیز از آن حد تجاوز نکرد. روشهای جدید در مواظبت مو به کار برده شد،

---

(31). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 228.

گاوآهن جدیدی معمول گردید، سه دوره برداشت محصول، از زمینهای زراعتی عملی شد، و طرق جدیدی در آبیاری و احداث جنگل و پرورش میوه‌ها و باغها مجری گردید.

سلوکیان تشکیلات فلاحتی را، که در ایران عهد هخامنشی وجود داشت، تصعیف کردند. عده‌ای از املاک بزرگ شاهی و خصوصی یا املاک متعلق به معابد را تقسیم نمودند و آنها را هدیه دادند. زمینها را بین مداین و شهرها توزیع کردند و یا در آنها مستعمره‌نشینان نظامی را مستقر ساختند. این تغییرات موجب تعدیلاتی در وضع روستاییان، که در جنب یونانیان قرار داشتند و از ایشان روشهای جدید فلاحت را آموختند، گردید و در مدت چند قرن پایدار ماند و عمل شد.

در املاک دیگر، رعایا نوعی مستأجر به‌شمار می‌آمدند، اما هرجا که ملک بزرگ تقسیم نشده بود، وضع رعایا تابع انتظاماتی بود که تا حدی سرنوشت آنها را تعیین می‌کرد. روستاییان وابسته به زمینهای مدینه‌ها، به نوبت خویش، تقریبا آزاد گردیدند. سلوکیان با

تحولات فلاحتی، مقامی مهم به دست آوردند و آزاد کردن طبقه روستاییان در ایران، از جهت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، کاری بزرگ به‌شمار می‌رفت.» «32»

متأسفانه زیانهای مادی که از حمله اسکندر و ترکتازی جانشینان او در ایران ایجاد شده بود، چنانکه انتظار می‌رفت، با نفوذ علوم و افکار یونانی در ایران جبران نگردید. ایرانیان بالاختصاص سکنه پارس، خصوصیات اجتماعی و اقتصادی خود را حفظ کردند و کمتر با آراء و افکار عالی فلسفی و اجتماعی یونانیان آشنا شدند.

در مدینه‌ها و شهرها در نتیجه آمیزشها و ازدواجهای فراوان، اختلاف بین نژاد ایرانی و یونانی بسرعت از بین می‌رفت و کمابیش طبقات متوسط و بالای جامعه ایرانی با خصوصیات مدنی و اجتماعی یونانیان آشنا گردیدند. فراگرفتن زبان یونانی یعنی زبان طبقه فرمانروا، سخت معمول شده بود. مزاوجتهای فراوان بین دو ملت و مناسبات روزافزون تجاری و اجتماعی سبب گردید که قسمتی از سکنه شهرنشین ایران به زبان یونانی آشنا شوند. مبادلات تجاری از یونان تا بلخ به زبان یونانی انجام می‌شد و همه مرافعات بین ایرانیان و یونانیان توسط قضات یونانی، طبق قوانین مدنی یونانی، حل‌وفصل می‌شده است. بومیان از قوانین یونانی اطلاع به‌هم رسانیدند و حتی در روابط بین خود آن را پذیرفتند.

جامعه شهرنشین جدید در فوق ایرانیان قرار داشت و به منزله رابط بین آنان و مقام سلطنت به‌شمار می‌رفت. جامعه مزبور نیز شامل تعدادی از عمال عالیرتبه، اطرافیان شاه و دربار و دوستان و ندمای وی بود. در درجه پایین‌تر عمال ادارات و سپس تجار قرار داشتند.

همچنین باید از قشون یاد کرد که ساخلوی همه نقاط را مخصوصا در پایتختها یا قلاع، اداره می‌کرد. همان منظره اجتماعی در نواحی خارج دیده می‌شود؛ در جنب املاک

بزرگ ایرانیان، زمینهای فئودالهای یونانی یا مقدونی وجود داشته است ... بر سکنه قدیم اشرافیتی

---

(32). همان، ص 236 و 237.

جدید و بورژوا افزوده گردید و آن عبارت بود از مهاجران یونانی و مقدونیه، استادان، فلاسفه، تجاری که در جستجوی شغلی بودند. همه قراین دال براین است که سلوکیان با طبقه عالی ایرانیان روابطی نیکو داشتند ...

مملکت سلوکی، با سجیه خاص خود، کشوری است سرمایه‌دار با تشکیلات بیت المالی قوی. شاه انحصارهای محصولات یا کارخانه‌ها را تکثیر می کند و عملا همه منافع مملکت را در دست خود متمرکز می‌سازد. طبق عقیده بعضی از دانشمندان، سیاست او عالیترین درجه ظرافت طرح اقتصادی است که دنیای جدید پیش از قرن بیستم شناخته است.
باوجوداین خوشبختی، عوارض، کمر ملت را خرد می کرد، زیرا فقط عده‌ای معدود از افراد جامعه از ثروت برخوردار- بودند. آنها عبارت بودند از شاه با خانواده خود، دربار او، عمال، دارندگان انعامات و امتیازات، کسانی که به تجارت بین المللی مشغول بودند و به درجه‌ای کمتر، نظامیانی که در املاک مستقر بودند.

اما دستگاه بیت المال موحش می‌نمود، زندگی بسیار سخت بود، تحت چنین شرایطی مردم بیش‌ازپیش به افکار نجات و استخلاص، که موفقیت آنهمه ادیان مسیحیت، مانویت و بودایی وابسته بدان بود، پناه می‌بردند.

مالیاتها و عوارض به افراد، منازل، چهارپایان، مزرعه، باغ، تولد و ازدواج و مرگ تعلق می‌گرفت. مملکت برای زندگی شاه سلوکی و دربار او و نگاهداری قشون و جهازات و جریان امور معابد و روحانیان آنها و حمایت هنرها و علوم به پول احتیاج داشت. تشکیلات بیت المالی متمرکز شد، ادارات ممیزیها برقرار گردید و نخستین مبانی آمارگیری بنیاد نهاده شد و انتظاماتی برای محصولات کارخانه‌ها، نمک، عطریات، مبادلات تجاری، حرکت روی شطهای بزرگ وضع گردید ... «33»

اما در تعقیب اینها، حکومت اصول دموکراسی را فراموش کرد و از منافع رعایای خود غافل گردید.

وضع بندگان

ریچاردن فرای ضمن بحث در پیرامون کشاورزی دوران سلوکیان به افزار کشاورزی و وضع بردگان در آن عصر توجه می‌کند. به نظر وی: «شاید سلوکیان هم مانند فرمانروایان مصر پشتیبان بزرگ دانش و فرهنگ و اختراع و پیشرفتهای مادی بودند. شاید در این زمان بود که اختراع آسیا با چرخ آبگردان از مغرب نجد ایران در جهان پراکنده شد. شک نیست که سلوکیان مانند بطلمیوسیان در پیشرفت کار آبیاری و کشاورزی در قلمرو خود، کارهای نمایانی کرده‌اند. گسترش بسیار بهره‌برداری از پنبه در پیرامون مدیترانه شاید نتیجه جهانگشایی اسکندر بوده باشد، و نیز ابریشم چینی هم در این زمان به مقدار فراوان به بازارهای خاور نزدیک ریخته شد.

---

(33). همان، ص 237 و 238.

... یک مطلب جالب که درباره خاور نزدیک در این دوران باید گفته شود، موضوع بندگی است که کاملا با آنچه در امپراتوری روم و یا کشورهای متحد امریکا، پیش از جنگهای خانگی، رواج داشت متفاوت بود ... در سراسر تاریخ خاور نزدیک، کشاورزی به دست کشاورزان اجاره‌دار آزاد و کشاورزانی که از محصول زمین سهم می‌بردند، اداره می‌شد، پیشه‌ها و صنعتها در دست پیشه‌وران آزاد یا کارگران کاردان و ماهر بود ... بندگان در خاور نزدیک از همان نژاد دارندگان خویش بودند و با ایشان همزبان بودند. بندگی اصلا نتیجه تنگدستی بود و انتقال از بندگی به آزادی و بالعکس، چندان دشوار نبود. هرکس می‌توانست خود یا بستگان خویش را در برابر پول یا وام بفروشد. البته بندگی نیز انواع بسیار داشت ... لوحهای میخی بین النهرین پر است از قوانینی که برای برده‌داری گذاشته‌اند؛ و تضمین در برابر گریز بنده و رفتاری که باید پس از مرگ برده یا برده‌دار پیش گرفته شود.

بنده را می‌شد به فرزندی پذیرفت یا آزاد ساخت، یا آنکه خود بنده می‌توانست آزادی خویش را بخرد. بندگی تنها با پول رابطه داشت. بندگان را از اموال منقول می‌شمردند، ایشان را همچون پول می‌توانستند به کار برند و دادوستد کنند و در برابر وام به گرو بگذارند؛ با آنکه بیشتر بندگان خدمتکار خانه بودند و درمیان بنده خانه‌زاد یا آنکه از بازار خریداری شده بود و نیز میان بنده و آزاد مرز چندان برجسته و نمایانی دیده نمی‌شد. در زمان هخامنشیان به بندگانی برخورد می‌کنیم که دارای املاک بودند و خود نیز بندگانی داشتند و مهر خاص داشتند و به‌جای خدمت، به دارنده خویش باج سرانه یا پاره‌ای از سود حاصل از تجارت خود را می‌دادند. ارزش بنده در زمان هخامنشیان و سلوکیان تا آنجا بالا

رفت که مزدور گرفتن از بنده گرفتن ارزانتر بود. کار بندگان در ملکها نمی‌توانست با کشاورزی اجاره‌داری رقابت کند ...

همواره از رسم پیشکش کردن کودکان یا بندگان خانه‌زاد برای کار پرستشگاهها پیروی می‌کردند ...

از منابع باستانی یونان و روم چنین برمی‌آید که اسیران جنگی را غالبا به پرستشگاهها می‌دادند، بطور کلی اسیران، بندگان حکومت می‌شدند یا به ملکیت پادشاه درمی‌آمدند. برای شاه از بازار بنده می‌خریدند. در اجرای طرحهای حکومت، مانند ساختن راهها غالبا از بیکاران یا اسیران جنگی بهره‌گرفته می‌شد. بندگان و مردان آزاد، هردو ناچار از دادن بیگاری بودند.

در زمان سلوکیان به هنگام فروش بنده می‌بینیم که در پیمان شرطی نوشته شده که بنده خدمت بیگاری خویش را انجام داده است. از وجود بندگان، مخصوصا در کار مهم استخراج معدن، که کاری خطرناک و دشوار بود، بهره‌گرفته می‌شد. در این کار، از اسیران جنگی نیز بهره فراوان می‌بردند ... در ایران بنده‌داری همچنان ادامه یافت اما کمتر به وجود انبوهی از بندگان آنچنان‌که در روم بود، برمی‌خوریم.» «34» در دوره قدرت سلوکیان، اظهار عقاید و سنن ملی آزاد بود. در بعضی نقاط، مختصات تمدن یونانیان با سنن محلی مخلوط شد و بطور کلی آمیختگی و اختلاط تمدن شرق و غرب کاملا طبیعی و بدون مداخله زور صورت گرفت، و در این جریان سکنه دهات و قصبات کمتر از شهرنشینان تحت تأثیر مدنیت یونانی قرار گرفته‌اند. ویل دورانت

---

(34). میراث ایران، پیشین، ص 231 به بعد (به اختصار).

ضمن بحث در پیرامون تأثیر متقابل تمدن شرق و غرب در یکدیگر می‌نویسد: «آسیا مغلوب غرب نشد. تمدن آن قدیمتر و عمیقتر از آن بود که روح خود را تسلیم کند.

توده‌های مردم به زبانهای مادری خود حرف می‌زدند و خدایان اجدادی خود را می‌پرستیدند ...

آن اختلاط و پیوند نژادی و فرهنگی که رؤیایش را اسکندر در سر می‌پرورانید بوجود نیامد ...

خواص فرهنگ یونانی در روح شرقی نفوذ نکرد. تازه‌طلبی، اشتیاق به مادیت و تمایل به کمال ...

و استقلال فردی یونانی تغییری در خواص شرقیها ننمود. برعکس با گذشت زمان نحوه اندیشه و احساس شرقی از داخل به قشر یونانیان حاکم، نفوذ کرد و بتوسط آنها به مغرب رفت. در بابل، تاجر شکیبای سامی و بانکدار یهودی بر یونانی سبک‌مزاج تفوق یافت. خط میخی را حفظ کردند و زبان یونانی را در دنیای تجارت در درجه دوم اهمیت قرار دادند. ستاره‌شناسی و کیمیاگری جای هیأت و فیزیک را گرفت.

سلطنت استبدادی شرقی نشان داد که از دموکراسی یونانی نیرومندتر است ... شاهان یونانی و امپراتوران رومی بر نسق سلاطین شرقی تبدیل به خدایان روی زمین شدند و فرضیه حقوق آسمانی شاهان از طریق روم به قسطنطنیه و بعد به اروپای جدید منتقل شد ...

یونانیان به شرق فلسفه دادند و شرق به یونان، مذهب. عاقبت مذهب بر علم فاتح شد ...

دنیای استثمار شده و خسته از جنگ با خوشحالی آن را پذیرفت تا امید از دست‌رفته را بیابد.

نامنتظره‌ترین و عمیقترین اثر فتح اسکندر، شرقی شدن خاک اروپا بود.» «35»

ویل دورانت ضمن بحث در پیرامون فرمانروایی سلوکیان، به وضع رقت‌بار کشاورزان مصری اشاره می‌کند و می‌نویسد، در زمان سلطنت بطلمیوس اول و دوم، وضع کشاورزان مصر و سایر طبقات تا حدی رضایت‌بخش بود ولی پس از «فیلادلفوس» دستگاه سلطنتی بطالسه به فساد گرایید. «کارشان خوردن و نوشیدن و شهوترانی شد و اداره دولت را به دست ناکسانی سپردند که تا می‌توانستند مردم فقیر را می‌دوشیدند ... سهم کشاورز مصری از محصول خویش آنقدر بود که زنده بماند نه آنقدر که در کارش تشویق شود یا اینکه بتواند خانواده‌ای تشکیل دهد ... دولت به دهقان تخم می‌داد که بکارد، سپس او را به زمین می‌بست تا موعد خرمن برسد. هیچ کشاورزی حق نداشت یک ارزن از محصول خود را به میل خویشتن مصرف کند ... در قرن دوم مقدار زیادی از زمینهای حاصلخیز متروک ماند، زیرا هیچ کشاورزی حاضر نبود در آن شرایط کارکند ... در معادن طلای نوبیا «36» غلامان در زیر فشار زنجیر و شلاق و در شرایط فلج‌کننده، با بدنهای عریان، کار می‌کردند، غذایشان آنقدر نبود که زنده بمانند، هزاران نفر از بیغذایی و خستگی از پا درمی‌آمدند ...

کارگر عادی روزی یک «اوبول» (نه سنت) مزد می‌گرفت و کارگر فنی دو یا سه اوبول. هر ده روز یک روز استراحت داشتند ... اعتصاب بین معدنچیان، قایقرانان، کشتی‌بانان، دهقانان، کارگران، کاسبان، حتی ناظران دولتی و پلیس شیوع یافت ... در گزارشی که از یکی از این

(35). تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش سوم)، پیشین، ص 163 و 164 (به اختصار).

(36).Nubia

اعتصابها مانده، می‌نویسد: «ما خسته شده‌ایم ما فرار خواهیم کرد» (مقصود این است که در معبدی متحصن خواهیم شد). تقریبا تمام استثمارگران، یونانی و تمام استثمارشدگان، مصری یا کلیمی بودند ..» «37»

در دوره سلوکیان غیر از کشاورزان، که طبقه مثمر و فعال جامعه را تشکیل می- دادند، در داخل دهات و شهرهای ایران عده‌ای به نام پیشه‌ور به کارهای یدی و فعالیتهای کوچک صنعتی مشغول بودند و ما از موقعیت اجتماعی و اقتصادی آنان اطلاعی نداریم. غیر ز پیشه‌وران و خرده‌مالکان که زندگی معتدل و مناسبی داشتند، فئودالهای بزرگ، درباریان، صاحبمنصبان شاهی، مأمورین عالیرتبه و روحانیان از حقوق و اختیارات فراوانی برخوردار بودند. در شهرهای جدید البنا و شهرهای قدیمی، که بوسیله سکنه بومی و مهاجرین اشغال شده بود، اداره امور به کمک توده ملت و شورا و عمال دولتی که سالیانه تعیین می‌شد، صورت می گرفت. مردم و بعضی از سلاطین در راه یونانی کردن ملل تابعه به ظلم و زور متوسل می- شدند؛ آنتیوکوس سوم، پس‌ازآنکه سرزمین یهود را به تصرف خود درآورد، بیهوده سعی می کرد که کشورهای تابعه خود را در تحت قانون و مذهب و زبان واحدی متشکل کند و برای اجرای این نقشه، عمال یهودی خود را که طرفدار یونانی کردن قوم یهود بودند به آزار و اذیت یهودیان برانگیخت. به‌همین علت همینکه خبر کشته شدن

آنتیوکوس بر سر زبانها افتاد، یهودیان، عمال حکومت یونانی را کشتند و معابد خود را به صورت دیرین درآوردند.

آنتیوکوس پس از وقوف از این ماجرا به اورشلیم شتافت، «هزاران نفر زن و مرد یهودی را کشت و به معبد آنها بیحرمتی نمود و آن را غارت کرد، قربانگاه طلای آن را ربود و ثروت و گنجهای آن را ضبط نمود ... و فرمان داد که یهودیان را بزور یونانی کنند ... ختنه را جرم بزرگی اعلام کرد ... هر کلیمی که از خوردن گوشت خوک ابا می‌کرد و یا کتاب مقدس همراه داشت، زندانی یا کشته می‌شد ... شهر اورشلیم را آتش زد و جمعیت یهودیش را به بردگی فروخت.» «38» ولی یهودیان با تحمل مشکلات فراوان، سرانجام در این نبرد پیروز شدند و از قبول آیین و تمدن یونانی با دادن تلفات و خسارات فراوان خودداری نمودند و با این دلاوریها نشان دادند که سلوکیها، که خود را دوستدار مدنیت یونان می‌شمردند، دشمن سرسخت آزادی هستند.

ویل دورانت ضمن بیان تاریخ تمدن اسپارت می‌نویسد:

... تمدن ایران از برخی جهات برتر از تمدن یونان آن عصر بود.

بزرگمردانی که در ایران پرورش می‌یافتند، از همه حیث، مگر از لحاظ حدت ذهن و آموزش و پرورش، بر یونانیان رجحان داشتند. نظام اداری شاهنشاهی ایران هم، سخت بر فرمانروایی خام آتن و اسپارت فائق می‌آمد و فقط در عرصه آزادیخواهی بود که ایران به گرد یونان نمی‌رسید ... «39»

---

(37). همان. ص 188 به بعد (به اختصار).

(38). همان، ص 169 به بعد (به اختصار).

(39). تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش اول)، پیشین، ص 125.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 554

آلفرد فن گوتشمید، ضمن بحث در پیرامون دوره مقدونی می‌نویسد:

وضع اقتصادی و بازرگانی

... وقتی که مرگ اسکندر را دربربود، در خزانه مملکت پنجاه هزار تالان نقدینه بود (گوتشمید این مبلغ را به 230 میلیون مارک پول رایج زمان خود تخمین زده است.) و میزان خراج دریافتی سالانه به سی‌هزار تالان بالغ می گردید. این امر بیش از همه حائز اهمیت بود که ذخایر مشرق زمین دیگر به تبعیت از آداب‌ورسوم این ناحیه عاطل و مدفون نماند بلکه این ذخایر به دست مردمی افتاد که به استعانت آن، به اقدامات وسیع و خطیری که برای تأمین برقراری مواصلات و ارتباطات جهانی دارای اهم فواید بود، دست زدند. از این قبیل است تحقیق و مطالعه درباره مسیر و مصب رود سند توسط بحریه اسکندر، سفر دریایی «نئارک» که بر اثر آن، رابطه بحری بین سند و فرات کشف شد، تنظیم ترعه‌های متروک بابل از طریق دور کردن گل‌ولایی که مانع عبور کشتیها می- شد، پاک کردن ترعه‌ها، تأسیس و ترتیب بندها و سدهای بزرگ بر ترعه «پالاکوپاز» (از متفرعات رود فرات)، از آن گذشته کوشش و تلاش برای کشف راه دریایی دورادور عربستان که هرچند اجرا نشد اما نتیجه آن مطالعه دقیقی بود در سواحل شرقی عربستان، و سرانجام آغاز به مطالعه و تحقیق در بحر خزر توسط هراکلیوس ...» «40»

دکتر گیرشمن نیز معتقد است که اسکندر در دوره کوتاه زمامداری خود در راه بهبود زندگی اقتصادی سکنه شاهنشاهی که از شبه جزیره بالکان تا سند امتداد داشت، قدمهایی بر داشت. نخست در تعقیب نقشه‌هایی که برای اداره خطه فرمانروایی خود داشت طرق ارتباطی را در خشکی و دریا وسعت بخشید. امیر البحر خود نئارخوس «41» را مأمور کرد که سواحل عربستان و بحر خزر را مورد اکتشاف قرار دهد و سعی کند که با بهبود جاده‌ها و ایجاد امنیت عده‌ای از تجار یونانی را به آسیای غربی بکشاند.

بازرگانان یونانی ضمن فعالیتهای تجاری عملا مشاهده کردند که غیر از نظامیان و عمال غربی، ایرانیان نیز با علاقه فراوان خریدار کالاهای آنها هستند. در نتیجه گرمی بازار تجارت، مراکز تجاری بیش‌ازپیش در داخل شاهنشاهی تأسیس گردید، ولی مرگ نابهنگام اسکندر، فترت و گسستگی غیر منتظره‌ای در مناسبات اقتصادی شرق و غرب ایجاد کرد.

اسکندر برخلاف شاهنشاهان هخامنشی، علاقه‌ای به گردآوردن گنجینه‌ها و خزائن نداشت، بلکه او برای بهبود زندگی مقدونیان و ملل تابع خود خزینه‌هایی را که در پایتختهای شاهنشاهی یافت، تبدیل به پول متحد الشکلی کرد. این پول بزودی جانشین مسکوکات متنوع ایالات شاهنشاهی گردید. در نتیجه روابط اقتصادی قسمتهای مختلف و کار دادوستد بهبود یافت. او عملا کاری کرد که یونانیان به‌جای مزدوری در ارتش شاهنشاه، به کسب‌وکار و

---

(40). تاریخ ایران و ممالک همجوار آن، پیشین، ص 12 به بعد.

(41). Neaarchus

فعالیتهای مفید اقتصادی در شهرهای مختلف مشغول شدند و عاملی برای انتقال تمدن و فرهنگ یونانی به ممالک آسیایی گردیدند.

سلوکیان کمابیش از سیاست اقتصادی اسکندر پیروی کردند. رواج سکه واحدی در سراسر شاهنشاهی و ثروتهایی که بر اثر فتوحات اسکندر و جانشینان او به بازارهای جهان آمده- بود، به رشد و توسعه فعالیتهای اقتصادی افزود. از ارزش طلا و نقره 50 درصد کاسته شد، تعادلی بیسابقه بین مزد و قیمت ایجاد گردید. کسب و تجارت در سایه امنیت و حمایت دولت رواج فراوان یافت. پولهایی که به دست اسکندر و فاتحین مقدونی به اروپا منتقل شده بود، در نتیجه استقرار مناسبات تجاری، بار دیگر به ایران برگشت. با جنبشهای استقلال‌طلبانه پارتیان و دخالتهای خشونت‌آمیز روم، گاه‌وبیگاه بحران اقتصادی جای فعالیتهای ثمربخش را می- گرفت؛ معذلک سلوکیان از هرفرصتی برای حفظ آرامش و امنیت در جاده‌های تجاری و ایجاد ایستگاههای نظامی برای جلوگیری از اغتشاش و تأسیس آب‌انبارها و کاروانسراها و قنوات در جاده‌های کاروان‌رو استفاده می‌کردند. در این دوره «سرعت ارتباطات و حمل‌ونقل به عالیترین درجه خود رسید. جز عهد اختراع ماشین بخار، هیچ عهدی از این جهت نمی‌توانست با آن دوره رقابت کند ...» «42»

جهازات مهمی بین خلیج‌فارس و بحر احمر در گردش بود و مبادلات اقتصادی بین هند و غرب را تأمین می‌کرد. پس‌ازآنکه روم در جریان تجارت جهانی شرکت کرد مبادلات تجاری بین شرق و غرب فزونی گرفت. «مواد اولیه مانند چوب و فلزات، که ایران و هند تهیه‌کنندگان مهم آن بودند، بسیار مورد تقاضا بود. مبادلات شامل اشیاء ذیل بود: احجار کریمه و جواهر که روی آنها بطور برجسته کار کرده بودند، داروهایی که از هند تا حدود

برتانی «43» (واقع در غرب فرانسه) صادر می‌گردید؛ نباتات، مرهمها، روغنها، عطریات، ارغوان، گلاب، ظروف سفالین، شیشه، منسوجات، اشیاء هنری، پاپیروس و غلامان. این تجارت با کالایی که وارد می‌شد، موجب تشکیلات جدید اقتصادی و تولید افکار نو و مبانی تازه در مبادلات ایران گردید. ایران البسه و زینت‌آلات، داروها، احجار کریمه، فرشها، بذر گندم، سرب و سگهای اصیل النسب صادر می‌کرد. فراوانی مواد اولیه موجب توسعه صنعت ایران گردید، مخصوصا صنایع نساجی و قالی‌بافی و قلمزنی و فلزات که در آن هنرمندان و پیشه‌وران ایرانی شهرتی بسزا دارند، رونق گرفت. همچنین کشور ایران درصدد برآمد که بازار را از بعضی محصولات وارداتی نجات بخشد؛ مثل پاپیروس که مصر انحصارا آن را در دست داشت، و کوشیدند با نباتات محلی آن را بسازند یا پوست (پارشمن) را به‌جای آن به کار برند. حیوان در آسیا جانشین انسان گردید. صنعتگر محصول خود را افزایش داد. انواع ظروف سفالین، پیکرسازی و حکاکی روی استخوان، کنده‌کاری و ساختمان تابع جریان عهد شده، توسعه یافتند ... مصرف فلزات، و مخصوصا فلزات قیمتی، بسیار زیاد بود. سلوکیان طلا را

---

(42). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 235.

(43).Bretagne

از هند، شمال غربی بلخ، ارمنستان و قفقاز وارد می‌کردند. ایران به نوبه خود، آهن، مس و سرب که استخراج آن تحت مراقبت صاحبمنصبان شاهی افزون می‌گردید، صادر می‌کرد.

همه معادن و استخراجات تحت انحصار بود و ملک شاه محسوب می‌شد.

مختصات هنر ایران در فاصله میان سقوط حکومت هخامنشیان و تصرف مجدد ایران بوسیله پارتیان که قریب دو قرن طول کشیده است کاملا روشن نیست. از آثار هنری این دوره بالنسبه طولانی چیز جالبی باقی نمانده است. قسمتی از آثار هنری این عصر صرفا رنگ ایرانی دارد؛ مانند معبد «نورآباد» که معماری آن از معابد هخامنشی تقلید شده است.

قسمت دیگر از آثار هنری این عصر نمودار تلفیق هنر یونان و ایرانی در یکدیگر است. مظهر این نوع آثار هنری بقایای معابدی است که در استخر باقی مانده است.

قسمت سوم هنرهایی است که بیشتر صبغه یونانی دارد؛ نظیر معبد کنگاور که در ساختمان آن از طرحهای یونانی تقلید شده است.

قسمتی از آثار هنری که از این عصر باقی مانده است مشکوک است و معلوم نیست که آنها را از خارج وارد کرده‌اند یا محصول کار هنرمندان ایرانی است. آنچه مسلم است شاه و درباریان و کسانی که به آنها وابسته بودند بیشتر علاقه به هنر یونانی داشتند و هنرمندان ایرانی و یونانی همواره می‌کوشیدند تا آثار هنری خود را با سلیقه و نظر آنها هماهنگ سازند.» «44»

---

(44). همان، ص 236 به بعد (به اختصار).

علل سقوط سلوکیان

شاهنشاهی سلوکی یعنی مناطق وسیعی که شامل ایران و بابل قدیم و شهرهای فنیقیه و بلاد آسیای صغیر بود، سرانجام مانند حکومت هخامنشیان، در نتیجه اختلافات طبقه حاکمه و عدم رضایت عمومی، راه انحطاط و انقراض پیمود. کوششی که سلوکیان باوجود تنوع ملل و تمدنها در راه وحدت شاهنشاهی سلوکی به عمل آوردند به نتیجه نرسید. جنگهایی که آخرین سلاطین این سلسله با حکومت مقدونیه، مصر، و پارتیان و رومیان به عمل آوردند، تلاش آنها را در راه خاموش کردن تمایلات تجزیه‌طلبی ممالک تابع، توطئه‌های دایمی درباریان، رقابتهای مدعیان تاج و تخت و صرف دارایی مملکت در راه فساد و تحریک، و رشد روزافزون افکار استقلال‌طلبانه در ممالک تابع، بنیان حکومت سلوکیان را متزلزل گردانید و بنیه نظامی و مالی آنان را تحلیل برد.

در دوران سلطنت آنتوخیوس آثار تجزیه آشکار شد، ایالت بلخ که شامل دشت شمالی افغانستان امروزی و از سوی شمال به جیحون و آمودریای کنونی محدود بود، در 250 ق. م.

تجزیه گردید. این ایالت که در منطقه سرحدی، برای دفع خطر بدویان به دست اسکندر ایجاد شده بود و دارای قوای مسلح یونانی بود، وقتی که ضعف حکومت سلوکی آشکار شد، تحت رهبری دیودوتوس «1» که حاکمی یونانی بود، اعلام استقلال نمود و دولتی بالنسبه قوی تشکیل داد تا بتواند در مقابل خطر بدویان پایداری کند.

هنوز دوسه سال از قیام مشترک ایرانیان و یونانیان، در بلخ نگذشته بود که پارت، ایالت مجاور آن، مستقل گردید. مقصود از پارت یا «پارتیا» قسمت شرقی گرگان و خراسان کنونی است که داریوش در کتیبه‌های بیستون و نقش رستم آن را «پرثو» خوانده است. این قوم که مجموعه‌ای از قبایل سکایی بود، در دشتهای بین بحر خزر و دریای ارال به صورت چادرنشین زندگی می‌کردند. دیاکونوف راجع به آغاز کار اشکانیان و علل پیروزی آنان می‌نویسد:

در حدود سال 160 ق. م. بخش اعظم ساتراپ‌نشینهای شرقی بکلی از دست سلوکیه به دررفته به دولتهای کوچک تقسیم شده بود. نیرویی که این پادشاهیها و

---

(1). Diodotus

امارتهای کوچک و متفرق و پراکنده را متحد و یکپارچه کرد، همانا پارتها بودند که در عهد «میتریدات» اول به همسایگان خود حمله‌ور گشته و در حدود سال 155 ق. م. سرزمین ماد را تصرف کردند. تسخیر ماد، راه را برای تصرف بین النهرین به روی پارتها گشود. بنا به اطلاعات موجود، در برخی موارد مردم محلی، مقدم پارتها را با شادی و درود پذیره می‌گشتند. ازجمله مادها که از بهره‌کشی سلوکیه رنج می‌بردند و از اقامت لشکریان آن دولت در سرزمین خویش سخت ناراضی و عصبانی بودند، جانب پارتها را که از لحاظ زبان و نژاد به ایشان نزدیک بودند، نگاه می‌داشتند. در ایامی که قوای انتیوکوس در دهات پراکنده بود مادها به صورت متشکل و متحد در تمام نقاط مسکونی و

دهکده‌هایی که مقر پادگانهای مسکونی بود علم طغیان برافراشتند و سرانجام به یاری پارتها انتیوکوس را مقتول و ارتش سلوکیه را تارومار کردند. «2»

به عقیده دیاکونوف:

تأسیس شاهزاده‌نشینهای سکایی و پادشاهی «کوشانیان» در شرق و زوال آخرین دولتهای یونانی؛ همه این وقایع مراحلی بوده از جریانی واحد، یعنی مبارزه اقوام ایران و آسیای میانه علیه بیگانگان. در سرزمین پارت نیز جریانات متشابهی وجود داشته. نخستین علامات، نهضت روزافزون ضد یونانی و تقویت عناصر ملی بود. بتدریج نوشته‌های یونانی بر سکه‌ها متروک می‌شد و جای آن را زبان پارتی می‌گرفت و کتب مقدس زرتشتی، مدون و شریعت آن کیش در حدود قرن اول و دوم میلادی منتظم گشته بود. «3»

به عقیده «آ. ایمار» ایرانشناس معروف، یکی از علل اساسی پیروزی و موفقیت سیاسی پارتها حمایت مللی بود که در سرزمین سلوکیها سکونت دارند.

پارتها یا از نژاد خالص ایرانی و یا قومی ایرانی مآب با زبان و آداب ایرانی بوده و از آیین مزدایی پیروی می‌کرده‌اند. آنها به عنوان اخلاف و کین‌خواهان پارسها قدم به میدان نهادند و ایرانیانی را که پایبند آداب‌ورسوم ملی بودند به سوی خویش جلب نمودند. به علت نفوذ قشری و محدود آداب یونانی در ایران، اکثریت توده مردم که دوستدار سنن ملی خویش بود، به سوی پارتها گرایش یافت.

پارتها، درعین‌حال از تعصب بیجا بسیار به دور بودند؛ ازاین‌رو ساکنین شهرهای یونانی، هنگام تسلط پارتها، تغییری جز تعویض حکمران احساس نکردند. «4»

بعضی از پژوهندگان ضمن بحث از آغاز سرکشی پارتیان می‌نویسند که «ارشک» نخستین فرمانروای پارتی از شهربانان یونانیان باختری بود که شورید و به سوی مغرب گریخت و

---

(2). اشکانیان، پیشین، ص 47.

(3). همان، ص 100.

(4). تاریخ تمدن ایران، پیشین، ص 141.

دستگاهی مستقل برای خود ترتیب داد.

سواران پارتی که در جنگ و گریز مهارت داشتند، مرگ در میدان جنگ را افتخاری بزرگ می‌دانستند. ارشک و تیرداد به کمک پارتیان موفقیتهایی کسب کردند و چند ناحیه را به تصرف خود درآوردند. سلوکوس دوم برای جلوگیری از این نهضت با قوای خود حرکت کرد، ولی تیرداد با سواران سکایی عقب‌نشینی کرد. اغتشاشات و آشفتگی اوضاع انطاکیه سبب گردید که پادشاه سلوکی قبل از پایان کار تیرداد، عملیات جنگی را ترک گفته راه سوریه را پیش گیرد. پارتیان از این پیشامد به نفع خود استفاده کردند و غیر از نواحی قبلی، گرگان و مناطق واقع در جنوب بحر خزر را ضمیمه متصرفات خود ساختند.

تیرداد با استفاده از حمایت معنوی سکنه بومی ایران، سی و هفت سال سلطنت نمود، قوای نظامی خود را تقویت کرد و از هرفرصتی برای تقویت و توسعه حوزه قدرت خود استفاده نمود. پایتخت خود را از ارشک به شهر صد دروازه (در جنوب غربی دامغان) انتقال داد.

این شهر یونانی در کنار جاده تجارتی بین مغرب و مشرق قرار داشت. پس از تیرداد، «اردوان» اول جانشین او شد. زمامداری او مصادف با ایامی بود که انتیوخوس سوم گردش مسلحانه خود را در شرق برای تأمین وحدت شاهنشاهی آغاز کرده بود. پادشاه سلوکی در طی سفر جنگی هشت ساله خود مخالفان و سرکشان را موقتا برجای خود نشاند؛ ازجمله اردوان را شکست داد و او ناچار شد که حکومت سلوکی را به رسمیت بشناسد، ولی پارتیان که منتظر فرصت بودند همینکه از شکست انتیوخوس سوم از رومیان باخبر شدند از موقع استفاده کردند و به تسخیر ایالات جنوب بحر خزر مبادرت کردند.

مهرداد اول پس از اردوان پسر او «فری یاپیت» 15 سال پادشاهی کرد و پس از او فرزندش فرهاد اول به زمامداری رسید. جانشین فرهاد، برادر او «مهرداد اول» بود که با روشی عاقلانه بر وسعت شاهنشاهی اشکانی افزود. به‌همین مناسبت، او را پایه‌گذار و مؤسس حقیقی این سلسله می‌دانند. در ایامی که حکومت سلوکی بر اثر ادامه سیاست تجاوز-کارانه روم سخت ضعیف شده بود، تنها پارتیان دعوی استقلال نکردند بلکه ماد (آذربایجان)، بابل، پارس، اصفهان، خرسن (خوزستان) و سایر متصرفات شرقی سلوکیان خواهان آزادی بودند، ولی مهرداد با تدبیر و جنگ کلیه ایالات شرقی و غربی را بین سنوات 160 و 140 ق. م. به تصرف خود درآورد و شاهنشاهی هخامنشی را تجدید کرد. وی که پادشاهی شجاع و خیرخواه بود پس از تصرف منطقه وسیعی که از فرات تا هرات امتداد داشت، خود را «دوستدار یونانیان» «5» معرفی کرد؛ معذلک یونانیان ساکن مدینه‌ها و سکنه سلوکیه و برخی بلاد دیگر علیه او قیام کردند. «دمتریوس» دوم در این موقع برای تسخیر مجدد نواحی از دست رفته حرکت نمود ولی در جنگ پیروزی نیافت و به دست مهرداد اول گرفتار شد. این پادشاه شجاع با کسب افتخارات بسیار در سال 137 ق. م.

درگذشت و فرزندش فرهاد دوم جانشین او شد. در دوران سلطنت او برادر دمتریوس، موسوم به انتیوخوس هفتم، برای نجات برادر

---

(5).Philhelene

و تصرف ایالات از کف‌رفته و احیاء مجدد سلسله سلوکی تشبثاتی نمود و در آغاز امر موفقیتهایی نیز کسب کرد، ولی سرانجام با حمله ناگهانی پادشاه پارت مواجه گردید و بساط حکومت سلوکیان برچیده شد. در همین اوان حمله طوایف زردپوست آسیای مرکزی به مساکن اقوام سکایی که در حدود رودهای سیحون و جیحون می‌زیستند، آغاز گردید و سبب شد که اقوام مزبور به مشرق ایران روی آورند. «این قبایل در آغاز قرن اول ق. م. برفراز خرابه‌های آخرین امرای یونانی و بلخی، حکومتهایی ایجاد کردند که عنصر پارتی با آنها روابط بسیار نزدیک- هم از جنبه سیاسی و هم از لحاظ فرهنگی- داشته است.» «6»

در حدود 115 ق. م. هیأتی از جانب امپراتور چین به دربار مهرداد دوم اعزام شدند تا با کشور ایران، که از لحاظ موقعیت جغرافیایی کشوری ترانزیتی به‌شمار می‌رفت، درباره تسهیل امور تجارت بین‌المللی مذاکراتی به عمل آورند.

از دوره خاندان هان، دولت چین تصمیم گرفت هیأتی با طراف و جوانب، ازجمله سرزمین پارت، اعزام دارد. هیأت مزبور پس از بازدید از ایران، شرحی راجع به اوضاع این مملکت به دولت متبوع خود گزارش می‌دهند، ازجمله می‌گویند که در ایران، برنج، گندم و مو

زیاد کشت می‌شود، و در دور شهر دیوار کشیده شده است و نیز از سکه‌های نقره پارتی و اوراق پوستی (پارشمن) که برای کتابت استفاده می‌شده، سخن می‌گویند.

به عقیده دکتر گیرشمن:

در تشکیل شاهنشاهی پارت، مهرداد اول نقش کورش را ایفا کرد و مهرداد دوم نقش داریوش را. پادشاه نخستین، شاهنشاهی مزبور را از نظر متصرفات ارضی تشکیل داد، و پادشاه اخیر آن را تثبیت کرد و انتظام بخشید، وی ایران را به صورت قدرتی جهانی درآورد. تماسهای او با روم در مغرب و با چین در مشرق، اهمیت کشور و عظمت نقش او را در حیات سیاسی و اقتصادی دنیای آن روز نشان می‌دهد؛ و همین موجب شد که وی را به لقب شاهنشاه بخوانند. «7»

زمانی که مهرداد در شرق با اقوام سکایی در جنگ بود، پادشاه ارمنستان با وی از در مخالفت درآمد. مهرداد پس‌ازآنکه در مشرق کامیاب شد، به ارمنستان تاخت و پادشاه ارمنستان را به اطاعت خود درآورد و مناسبات دوستانه‌ای با دولت روم برقرار کرد. مهرداد پس از 48 سال سلطنت در 76 ق. م. درگذشت.

پس از او دولت اشکانی با کشمکشها و اختلافات بسیار روبروگردید و طی سی سال، چند تن به تخت سلطنت نشستند و با جنگهای داخلی به ضعف حکومت کمک کردند.

«تیگران» پادشاه ارمنستان از موقع استفاده کرده چند ایالت را به تصرف خود درآورد.

این وضع آشفته تا جلوس ارد به تخت شاهی دوام یافت. در دوره فرمانروایی ارد، کراسوس سردار رومی، که از قدرت دفاعی پارتیان بیخبر بود، آهنگ ایران کرد و در

آغاز کار موفقیتهایی کسب نمود ولی ارد پس‌ازآنکه از مبادله سفرا، برای طرد متجاوزین، نتیجه‌ای

---

(6). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 248.

(7). همان، ص 248.

نگرفت قسمتی از سپاه خود را به ارمنستان فرستاد و این منطقه را به تصرف خود درآورد و نگذاشت پادشاه ارمنستان به کراسوس یاری کند. سپس سورن بزرگترین سپهسالار ایران را مأمور دفع کراسوس نمود. در جنگ سختی که بین طرفین درگرفت، رومیان با دادن تلفات زیاد شکست خوردند. در نتیجه بین النهرین تا رود فرات به تصرف ایران درآمد. در این ایام سورن در نتیجه شجاعت و کاردانی بسیار مورد حسادت ارد قرار گرفت و به فرمان او به قتل رسید و «پاکر» فرزند ارد، مأمور تسخیر متصرفات آسیایی روم گردید؛ ولی شاه بر اثر سوءظنی که به او پیدا کرد وی را احضار کرد و جنگهای ایران و روم مدت 9 سال موقوف گردید. در این ایام، حکومت روم دچار اختلافات و کشمکشهای داخلی گردید. «پمپوس» و قیصر به جان هم افتادند و پس‌ازآنکه پمپوس قیصر را شکست داد، خود کشته شد و جنگهای داخلی در این کشور آغاز گردید. ارد از وضع آشفته روم استفاده کرد و پسر خود، پاکر، را با یکی از سرداران رومی، که در ارتش ایران خدمت می‌کرد، مأمور تسخیر سوریه نمود. سپاهیان پارتی موفقیتهایی کسب کردند و پس از تسخیر سوریه و قسمتی از فنیقیه تا داردانل پیش‌رفتند، ولی در این جریان یکی از سرداران آزموده رومی به مقابله آنان شتافت و سپاه ایران مجبور عقب‌نشینی گردید و پاکر در این

جریان کشته شد. ارد پس از مرگ پاکر از سلطنت کناره گرفت (37 ق. م.) و سلطنت را به پسر خود «فرهاد چهارم» سپرد.

پادشاه جدید پس از زمامداری، پدر و تمام برادران خود را هلاک کرد و جمعی از بزرگان حکومت را که با خود مساعد نمی‌دید، کشت. رفتار او سبب عصیان گروهی از فئودالها و بزرگان کشور گردید؛ ازجمله یکی از آنها به آنتونیوس سردار رومی پناه برد و او را به جنگ با اشکانیان برانگیخت. وی این پیشنهاد را پذیرفت و به کمک پادشاه ارمنستان وارد خاک آذربایجان گردید، ولی طی جنگهایی که بین طرفین درگرفت ناگزیر با فرهاد صلح کرد. پس از این جریان، زدوخوردها و اختلافات چندی بین دو حکومت درگرفت ولی عاقبت بین فرهاد و حکومت روم روابط دوستانه برقرار شد و تا یک قرن دوام یافت.

سیاست جدید روم

گیرشمن می‌نویسد:

در این هنگام سیاست روم در مسأله شرق تغییر کرد.

افکار عامه روم در خصوص پارتیان تغییر یافت. قدرت دفاعی اینان شناخته شده بود.

رومیان دانستند که تمایلات تعرضی آنان خطا و سیاست کسانی که در صدد فتوحاتی در شرق فرات بودند، بر باطل بوده است. اگوست «8» که شاید در آغاز اندیشه مطیع کردن آسیا را داشت، تغییر عقیده داد و در صدد مصالحه برآمد. پارت نمی‌توانست برای روم تهدیدی به‌شمار رود. تشکیلات اجتماعی، اغتشاشات متعدد در کاخ، منازعات بین

خاندانها، تمایلات تجزیه‌طلبی اتباع، فقدان نیرو در قدرت مرکزی پارت، موجب آن بود که رومیان با کشور مزبور رفتاری دوستانه داشته باشند.

---

(8).Auguste

این تغییر روش ثمراتی به بارآورد. فرهاد چهارم عقابهای لژیونهای گراکوس را به اگوست بازگردانید و بعدا از بیم خطر قتل فرزندان خویش، آنان را به روم فرستاد تا تحت حمایت قرارگیرند، و نیز بدین وسیله می‌خواست روش خیرخواهانه خود را نسبت به امپراتور روم به قیصر ثابت کند. «9»

دولتین ایران و روم پس از یک دوره زدوخورد، مصلحت خود را در توسعه مناسبات بازرگانی دیدند و با ایجاد حکومتهای پوشالی در سرحدات شرقی سعی کردند هرگونه خطری را از مرزهای خود دور سازند.

گیبون می‌نویسد:

کشورگشاییهای مهم رومیان تحت لوای جمهوریت میسر شده ... هفتصد ساله اول عمر امپراتوری مشحون از یک رشته پیروزیهای سریع پی‌درپی بود، اما در اجرای امری به غایت خطیر، چون مطیع ساختن مردم تمامی جهان و ترویج روحیه اعتدال در مجالس شورای همگانی، قرعه توفیق به نام اگوست (اوگوستوس) افتاد. از آنجا که اگوست به حکم مشرب و مقتضیات عهد، گرایش به صلح داشت، به سهولت دریافت که در قمار جنگ برای کشور بلندپایه‌ای چون امپراتوری روم بیم باخت بمراتب زیادتر از امید برد

است و دانست که به دنبال جنگ در نقاط بعیده جهان رفتن، روزبه‌روز امری دشوارتر و تحصیل پیروزی مشکوکتر و کشورگشایی کاری مخاطره‌آمیزتر و کم‌سودتر می‌شود. تجربه اگوست این تراوشهای فکری سودمند را تأیید کرد و به طرز مؤثری وی را مجاب ساخت که در پرتو نیروی دوراندیشی مشاوران خویش، تحصیل هرنوع امتیازی که برای امنیت یا حیثیت روم ضروری باشد از نیرومندترین اقوام بربری کاری آسان است.

به عوض آنکه وی سینه خویش و لژیونهایش را آماج تیرهای پارتها بسازد با عقد پیمانی شرافتمندانه استرداد درفشها و اسیرانی را که در شکست کراسوس از دست رفته بود ممکن ساخت. «10»

دولت روم برای ارمنستان از نظر سوق الجیشی ارزش فراوان قایل بود و هیچیک از دو دولت مایل به استقلال ارمنستان نبودند، مخصوصا رومیها سعی کردند حکومتی که دست‌نشانده آنها باشد در ارمنستان روی کارآورند. فرهاد از زنی رومی پسری داشت که سرانجام پس از قتل فرهاد چهارم به سلطنت رسید. این پادشاه برای جلب موافقت روم از ارمنستان چشم پوشید ولی این اقدام او با مخالفت شدید بزرگان مواجه گردید و به خلع و مرگ او منتهی شد. سیاست عاقلانه اگوست پس از وی دنبال نگردید. امپراتور جدید روم بار دیگر دعوی کرد که ارمنستان ایالتی از روم محسوب شود. پارتیان که گرفتار اختلافات داخلی بودند به تحولی که در سیاست روم پیدا شده بود توجه نکردند. رومیان از وضع آشفته به سود

---

(9). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 254.

(10). انحطاط و سقوط امپراطوری روم، پیشین، ص 17.

خود استفاده کرده موفقیتهای نظامی بزرگی کسب کردند و تیسفون پایتخت پارت را متصرف شدند، ولی عصیان ممالکی که در حوزه شرقی بحر الروم قرار داشتند به پارتیان فرصت داد که با جنگهای پارتیزانی، رومیان را از مناطق اشغالی بیرون رانند. به این ترتیب، رومیان باوجود موفقیتهایی که به دست آوردند، شکست خوردند و پارتیان باوجود اختلافات داخلی و نزاع دایمی بین شاهزادگان، مهاجم را طرد کردند.

اختلافات داخلی و محاربه بین بلاش دوم و خسرو سالها دوام یافت. با جلوس بلاش سوم بار دیگر فکر مقاومت در مقابل تعرضات دایمی روم تجدید گردید. بلاش با تسخیر سوریه موفقیتی نسبی کسب کرد، ولی با هجوم رومیان نه تنها مناطق اشغالی را از کف داد بلکه تیسفون برای دومین‌بار تسخیر، و کاخ شاهی از طرف رومیان طعمه آتش شد. شیوع بیماری مهلک طاعون در تیسفون و انتشار آن در تمام ممالک آسیای غربی و پیدایش جنگهای داخلی در روم، بار دیگر فکر انتقامجویی را در بلاش سوم و قشون پارت زنده کرد. رومیان بابل و چند ایالت دیگر را تخلیه کردند ولی این وضع نیز دوام نیافت. امپراتور جدید روم بار دیگر سیاست تجاوزکارانه گذشته را تعقیب کرد و تیسفون برای سومین بار طعمه غارت و حریق شد، ولی وضع آشفته مناطق تسخیر شده، امپراتور روم را وادار به عقب‌نشینی نمود. در دوران زمامداری اردوان پنجم، «کاراکالا» که مردی متکبر و سبک‌مغز بود، به امپراتوری روم رسیده بود. وی پس از خدعه و خیانتی که به اردوان روا داشت به دست یکی از سربازان خود کشته شد. «11» اردوان که پس از مرگ کاراکالا درصدد انتقام بود چون نتوانست با مذاکرات اصلاحی با ماکرینوس «12» جانشین

کاراکالا، کنار بیاید به جنگ پرداخت. دوبار اردوان پنجم بر امپراتور غلبه کرد، سرانجام سرحد قدیمی ایران در کنار فرات تعیین گردید.

به این ترتیب، دو قرن و نیم تلاش رومیان برای تسلط بر شرق بی‌نتیجه ماند.

اشکانیان تا حدی قدرت یافتند و غرامتی هنگفت بر رومیان تحمیل کردند. ولی این پیروزی سطحی نمی‌توانست حکومت پارتیان را که در نتیجه اختلافات و فشار داخلی متزلزل شده بود، در مقابل نهضت نوینی که به همت ساسانیان در فارس (مرکز دولت هخامنشی) ایجاد شده بود، حفظ و نگهداری نماید و چنانکه خواهیم دید، اردشیر بابکان طی سه جنگ حریف خود اردوان را شکست می‌دهد و دولت اشکانی را منقرض می‌نماید.

مناسبات پارتیان با یونانیان و کوشانها

قوم بدوی چادرنشین و دور از تمدن پارت، پس‌ازآنکه در نتیجه پیروزیهای تدریجی بر مناطق نفوذ سلوکیها دست یافتند، در مقابل میراثی از تمدن شرق و غرب قرار گرفتند. اسکندر و جانشینان او طی دویست سال حکومت در ایران، آثار زیادی از فرهنگ و تمدن خود را در مناطق نفوذ،

---

(11). توضیح آنکه Caracalla نمایندگان خود را با مقداری هدایا نزد اردوان پنجم می‌فرستد و دختر پادشاه را خواستار می‌شود. اردوان که به فریبکاریهای کاراکالا واقف بود، درخواست او را رد کرد؛ ولی امپراتور بار دیگر سفرایی نزد او فرستاد و اطمینان داد که از این ازدواج جز تحکیم مناسبات دوستانه هدفی ندارد. اردوان ناچار راضی شد ولی

امپراتور روم که سوء نیت داشت با سپاه فراوان به ایران آمد و چون اردوان با همراهان به استقبال او رفتند، سپاهیان برسر آنها ریختند. در این معرکه جز اردوان کسی جان به سلامت نبرد.

(12).Macrinus

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 565

نقشه شاهنشاهی پارت

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 566

بخصوص در شهرها و بلادی که ایجاد کرده بودند، برجای گذاشتند و در نتیجه تماس نزدیک با ایرانیان شهرنشین، خواه‌وناخواه، از تمدن شرقی و ایرانی نیز متأثر گردیدند.

پارتیان پس‌ازآنکه استپها و مساکن قدیم خود را ترک گفتند، از راه رزمجویی به فرمانروایی ایران رسیدند. در کشور اخیر با سازمان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جدیدی مواجه گردیدند که برای آنها تازگی داشت. سکنه مستعمرات یونانی در طول دو قرن با شهرنشینان و بورژوازی ایرانی مأنوس و ممزوج شده و نظم جدیدی برقرار کرده بودند. اغلب این بلاد، از برکت موقعیت جغرافیایی خود، نقش مهمی در تجارت بین المللی ایفا می‌کردند. عده‌ای از ایرانیان یونانی شده پس از ورود پارتیان، به آنها نزدیک شده مقامات مهمی کسب کردند و در جمع‌آوری مالیات و فعالیتهای سیاسی و اقتصادی به نفع طبقه فرمانروا فعالیت می‌کردند.

شهرها و مدینه‌های ایرانی و یونانی تنها مرکز فعالیتهای اقتصادی و تجاری نبود بلکه این بلاد در حیات سیاسی شاهنشاهی اشکانی نقش مهمی داشتند. «زیرا اغلب همانجاها بود که افکار عمومی تشکیل می‌شد و حتی می‌توانست درباره سرنوشت شاه تصمیم بگیرد ...

پارتیان ارزش تمدن یونانی را می‌دانستند ... برهم زدن وضع موجود و برگشت به وضع پیش از اسکندر یا ایجاد وضع جدید، برخلاف منافع دولت بود. بنابراین، پارتیان این مدینه‌های یونانی را، که به شکل سنگرهای ثروت و سعادت مخدومان جدید درآمده بودند، به وضع خود باقی گذاشتند. حکام از افراد خاندانهای محلی و از جانب شاه یا مدینه انتخاب می‌شدند و شهربان (والی) بر او نظارت می‌کرد. قضات از میان همین خاندانها برگزیده می‌شدند. شهرها اجتماعات خود را حفظ کردند ...» «13»

بااین‌حال و باوجود تفاهم و همکاری ایرانیان و یونانیان، گاه‌وبیگاه، بین آنان اختلافات و کشمکشهایی روی می‌داد و بین اشراف بر سر انتخابات محلی، تعیین قضات یا سلطنت فلان و بهمان، موافقت نمی‌شد. ما نمونه‌ای از همکاری یونانیان مستعمرات را با حکومت یونانی بلخ، علیه پارتیان و به نفع سلوکیان که مدت 7 سال به طول انجامید، سابقا گفتیم ولی برروی‌هم، موارد اختلاف اندک بود و نه تنها مصلحت پارتیان در همکاری با یونانیان بود بلکه مصلحت مستعمرات یونانی نیز در تبعیت از مخدومان جدید یعنی پارتیان بود.

پارتیان که خود را بناچار دوست یونان می‌خواندند برای اداره شاهنشاهی خود نه تنها از مترقی‌ترین قشر اشراف ایرانی و یونانی استفاده کردند بلکه زبان و خط یونانی را، که جنبه بین المللی پیدا کرده بود، حفظ کردند و در کارهای سیاسی و اقتصادی مورد استفاده قرار دادند. حکام و افسران و مأمورین مالی و دولتی و حتی سلاطین کمابیش به زبان و خط یونانی آشنا بودند. از مسکوکات و آثار هنری چندی که از آن روزگار به یادگار مانده،

نفوذ هنرمندان یونانی و حمایت حکومت از آنها آشکار می‌شود. با این‌حال چنانکه می‌بینیم، نفوذ تمدن و فرهنگ یونانی در ایران چندان عمیق نبود و بعد از برچیده شدن بساط حکومت اسکندر و جانشینان او و پس از خاتمه حکومت پانصد ساله اشکانی، بتدریج ایرانیان ثابت کردند

---

(13). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 226 به بعد (به اختصار).

که می‌خواهند ایرانی بمانند. ظهور تمدن نوین ساسانی که با طرد عناصر خارجی تحقق پذیرفت، مؤید این معنی است.

کوشانها

پارتیان در دوران زمامداری خود، تنها با رقیب زورمندی مانند حکومت روم، در غرب، مواجه نبودند بلکه در شرق نیز کوشانها، که یکی از شعب اتحادیه «طخارها» بودند و با قبایل سکایی نیز ارتباط داشتند، از نیمه اول قرن یکم میلادی تحت قیادت سلطان خود «کوجولا» بتدریج مقام و موقعیت مهمی کسب می‌کنند. کوشانها، پس از موفقیتهای مقدماتی، ایالت حاصلخیز بلخ و ناحیه کابل را اشغال کردند. پس از کوجولا جانشین او از ضعف پارتیان و مبارزات دایمی آنها با حکومت روم استفاده کرد، و در مغرب، هرات و سیستان و رخج و سراسر هند غربی و مصب سند را به تصرف خود درآورد. کشور کوشانها که در دوران سلطنت کنیشکا «14» به اوج قدرت خود رسیده بود ظاهرا با در

دست داشتن قسمتی از هند زرخیز، زیاد توجهی به بیابانها و مناطق متصرفی پارتیان نشان نداده و زدوخوردهای مهمی بین کوشانها و پارتیان صورت نگرفته است.

آنچه مسلم است کشور کوشانها، مانند مناطق متصرفی پارتیان، ارزش ترانزیتی داشته و زمامداران کشور مزبور می‌توانستند، علی‌رغم حکومت پارت، کالاهای تجارتی شرق و غرب را از جاده‌های خود عبور دهند. باید دانست که در این ایام، بازرگانان با استفاده از بادهای موسمی، سرویس حمل‌ونقل مهمی بین بحر احمر و هند برقرار کرده بودند.

مال التجاره‌هایی که از مصر و حوزه شرقی بحر الروم، که در تصرف رومیان بود، در بنادر بحر احمر بارگیری و حمل می‌شد به مصب رود سند می‌رسید؛ سپس آنها را از روی این شط تا «پیشاور» کنونی می‌رسانیدند. آنگاه بوسیله کاروانها از هندوکش و پامیر عبور داده، پس از گذراندن از ترکستان چین، به چین حمل می‌کردند. بدین وجه کوشانها، از آغاز قرن دوم، سه قطعه عمده از جاده بزرگ ابریشم را در قبضه خود گرفتند: اول جاده بین دو دریا، دوم جاده‌ای که از راه مرو به سوی شهر صددروازه و هکمتانه (همدان) می‌رفت و پس از عبور از فرات به بنادر بحر الروم می‌رسید، سوم طریق بحری بین هند و بحر احمر. «15»

کوشانها با در دست داشتن قسمتی از سه جاده نامبرده، می‌توانستند مبادلات تجاری بین روم، چین و هند را تأمین کنند. به این ترتیب شاهنشاهی کوشانها با موقعیت ترانزیتی خاص خود خطری بزرگ برای ایران بود و هروقت، می‌توانست با سد کردن راه تجارتی، وضع اقتصادی و سیاسی ایران را متزلزل سازد؛ به‌همین مناسبت، ساسانیان در دوره قدرت شاپور اول با فتح مملکت کوشان به این خطر پایان دادند و با تصرف خطوط ترانزیتی، تجارت شرق و غرب را به اختیار خود درآوردند.

تمدن کوشانها از تمدن هندی، ایرانی و چینی متأثر بود. کوشانها مانند اشکانیان

Kanishka.(14)

(15). ایران از آغاز تا اسلام، ص 260

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 568

تعصب مذهبی نداشتند و در حوزه قدرت آنان، ملل و نحل مختلف از آزادی مذهبی برخوردار بودند.

ناگفته نماند که پس از طایفه کوشان، طایفه دیگری روی‌کار آمدند که رومیان آنها را «افتالیت» یا «هونهای سفید» و ایرانیان هیاطله می‌گفتند. این طایفه زورمند در 425 میلادی از سیحون گذشته به خاک ایران تاختند و چنانکه خواهیم دید هجوم آنها مشکلات سیاسی و اقتصادی عظیمی برای ایرانیان فراهم آورد.

وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در دوره پارتیان

تشکیلات سیاسی

حکومت پانصد ساله قبایل صحرانورد و چادرنشین پارت، بطور مستقیم، کمکی به رشد تمدن و فرهنگ اقوام تابعه آنها ننمود، ولی مقاومت پارتیان در مقابل حملات قبایل وحشی شرق و پایداری آنان در برابر سیاست تجاوزکار روم و طرد سلوکیان از سراسر ایران، بطور غیرمستقیم، به رشد سیاسی و اجتماعی ایران کمک کرد و زمینه را برای موفقیتهای بعدی در عهد ساسانیان فراهم ساخت.

پارتیان پس از تصرف هرناحیه یا استانی، غالبا اداره آن را به سلطان یا والی محل وامی‌گذاشتند و مادام که زمامداران محلی در پرداخت مالیات و اجرای دستورهای آنها تعلل و تسامحی نشان نمی‌دادند، در مقام خود باقی بودند. بااین‌حال تحمل پیروزی ایرانیان شمالی، یعنی پارتیان اشکانی، برای ایرانیان جنوبی که وارث تمدنی کهنسال بودند سخت دشوار بود و باوجود روش عاقلانه و احتیاط‌آمیز پارتیان، غالبا پادشاهان و ملل تابعه از هر فرصتی برای مخالفت با حکومت پارتیان استفاده می‌کردند. حتی گاه با سلوکیان و حکومت روم، علی‌رغم سلطان متبوع خود، همکاری می‌کردند و حکومت پارت کاملا متوجه این موضوع بود و همینکه خطری بزرگ حکومت اشکانی را تهدید می‌کرد به‌جای آنکه از سلاطین تابعه استمداد جویند، دست یاری به سوی سکنه استپهای شرقی خزر یعنی خویشاوندان دیرین خود، دراز می‌کردند و از آنان کمک می‌خواستند. شاید ضبط نشدن اسناد و مدارک تاریخی مربوط به حکومت پانصد ساله اشکانی، به دست ایرانیان متمدن جنوبی، محصول همین جدایی و افتراقی است که بین ایرانیان این دو منطقه وجود داشته است. فردوسی طوسی تاریخ 475 ساله اشکانی را در 18 بیت برگزار می‌کند و ازجمله چنین می‌گوید:

پس‌از روزگار سکندر، جهان — چه گوید، که را بود تخت مهان
چنین گفت گوینده، دهقان چاچ — کز آن پس کسی را نبد تخت عاج
به گیتی به هرگوشه‌ای هریکی — گرفته ز هرکشوری اندکی
چه بر تخت‌شان شاد بنشاندند — ملوک الطوایف همی خواندند
بدین‌گونه بگذشت سالی دویست — تو گفتی که اندر جهان شاه نیست

فردوسی پس از اشاره به رواج ملوک الطوایفی و فئودالیسم در عصر پارتیان، از 9 تن سلاطین این سلسله نام می‌برد که فقط پنج نفرشان در تاریخ اشکانیان شناخته شده‌اند و سپس می گوید:

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان نگوید جهاندیده تاریخشان

از ایشان بجز نام نشنیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام

فردوسی دوران زمامداری اشکانیان را دویست سال ذکر می کند و سایر مورخین و راویان از 260 سال تا 523 سال ذکرکرده‌اند. مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف به نکته‌ای اسرارآمیز اشاره می کند و می گوید که: «من پس از ملاقات با علمای مجوس دریافتم که زرتشت در اوستا گفته است که سیصد سال دیگر حادثه بزرگی روی می‌دهد ولی به دین من خللی راه نمی‌یابد؛ ولی چون هزار سال سپری شود، دین و دولت ما یکباره راه افول خواهد سپرد؛ و چون در زمان اردشیر از هزار سال مسطور در اوستا دویست سال باقی بود، اردشیر برای آنکه مردم دستخوش یأس و ناامیدی نشوند از تاریخ بعد از اسکندر تا اردشیر کاست، و انتشار داد که این مدت 260 سال است.» این اقدام باعث اختلال تاریخ گردید و کتابها را هم موافق آن نوشتند. «16»

با اینکه گفته مسعودی مبنا و مستند تاریخی ندارد، قابل توجه و شایان دقت است.

به عقیده مشیر الدوله (پیرنیا): «ممکن است بواسطه خصومت ساسانیان با اشکانیان، صاحب خدای‌نامه یا امثال او نخواسته باشند طول مدت سلطنت اشکانیان را موافق حقیقت نوشته و تاریخ این مدت را ذکر کنند؛ و الا دولت پارت دولتی بزرگ و نیرومند جلوه می کرد ...»

در مورد علل فقدان اسناد و مدارک تاریخی مربوط به حکومت پانصد ساله اشکانیان، باید گفت که نه تنها سلاطین ساسانی بلکه شاهنامه‌نویسها، مغها و پیشوایان مذهب زردشت که طبقه روشنفکر و دبیر و دانشمند کشور را تشکیل می‌دادند جملگی به جهات زیر، با پارتیان سر مخالفت و دشمنی داشتند:

1. در دوره هخامنشیان مخصوصا از عصر داریوش به بعد، وضع ملل تابع شاهنشاهی از جهات اجتماعی و طبقاتی مشخص و معین گردید و بین طبقه نجبا و اشراف و روحانیان با توده‌های زحمتکش، مغاکی عمیق پدید آمد. با حمله اسکندر و جانشینان او، موقعیت اجتماعی طبقات فرمانروا سستی گرفت و اشکانیان در دوران حکومت طولانی خود، در راه احیاء قدرت روحانیان و طبقات ممتاز قدم مؤثری برنداشتند.

2. حمله اسکندر و جانشینان او قطع نظر از تلفات انسانی و خسارات مادی و معنوی دیگر، سبب گردید که افکار و نظریات فلسفی و اجتماعی جدیدی در زمینه‌های مختلف در بین ملل شرق نزدیک منتشر گردد. ادامه و انتشار این افکار، در دوره حکومت پارتیان، موجب عدم رضایت محافظه‌کاران و بخصوص پیشوایان مذهب گردید.

3. پارتیان تعصب مذهبی نداشتند و به ادیان و معتقدات ملل مختلف به دیده تسامح و تساهل می‌نگریستند؛ به‌همین مناسبت، مغها و روحانیان زرتشتی با آنان دشمنی و عنادی عمیق داشتند.

مجموع این عوامل سبب گردیده که سلاطین ناسیونالیست ساسانی و موبدان زردشتی

---

(16). این قسمت از: ایران باستان، پیشین، ص 2541 به بعد، تلخیص شده است.

نه تنها در مقام تدوین و گردآوری سرگذشت حکومت پارتیان برنیامده‌اند بلکه عامل مؤثری در محو روزنامه‌های رسمی و مدارک تاریخی این دوره بوده‌اند.

براون می‌نویسد:

هنگامی که اردشیر بابکان سلسله ساسانیان را در 226 میلادی بنیاد نهاد، در ایران عموما پیشگویی می‌کردند که هزار سال پس از زرتشت، کیش او و شهنشاهی ایران هردو سقوط خواهند کرد. در آن موقع ... از هزار سال تقریبا 850 سال گذشته بود. ظاهرا از ترس اینکه مبادا پیشگویی مزبور تحقق یابد و برای اینکه دودمان وی بیشتر بماند اردشیر عالما عامدا سه قرن از مدت مزبور را زد ... چنین وانمود ساخت که فقط 566 سال از هزار سال گذشته است و بنابراین، امید داشت که خاندان او 434 سال دیگر بماند و در واقع همینطور هم شد، زیرا یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در سال 2- 651 بعد از میلاد، به قتل رسید ... «17»

سلاطین اولیه اشکانی چندان به شکوه‌وجلال درباری پایبند نبودند و به نازونعمت علاقه نداشتند، ولی با گذشت زمان، وضع دگرگون گردید. فساد و تعیش و نفاق دورویی در خانواده اشکانی نیز راه یافت. به علت ولخرجی شاه و درباریان، میزان مالیاتها و عوارض گمرکی فزونی گرفت. از عهد فرهاد پنجم به بعد، پایه‌های حکومت سستی گرفت و کار

به جایی رسید که در اواخر حکومت اشکانی، در هرگوشه مملکت یک نفر ادعای سلطنت و فرمانروایی داشت. پارسیان که خود را از دودمان هخامنشیان می‌شمردند و از جهت تمدن و رشد اجتماعی برپارتیان رجحان داشتند، از آشفتگی اوضاع استفاده کردند و به نام احیاء دین زردشت، پارسیان را متحد و متشکل کردند و علیه پارتیان علم طغیان برافراشتند.

مغها و پیشوایان مذهب زرتشت که از دیرباز با روش آزادمنشانه اشکانیان نسبت به ادیان و مذاهب مختلف، سر دشمنی داشتند از ضعف حکومت اشکانی استفاده کردند و با پارسیان و اردشیر (که خودش مغ بود) برای شکست قطعی سلسله اشکانی همکاری و همقدمی کردند. علاوه‌براین، شورش اهالی گرگان و استقلال‌طلبی مردم آن حدود، دیگران را نیز به طغیان علیه حکومت محتضر پارت برانگیخت. به عقیده مشیر الدوله، پارتیان تا آخرین سالهای زمامداری، قدرت نظامی و نیروی سلحشوری خود را حفظ کردند. فرق اساسی بین اردشیر و اردوان در این بود که اردشیر از حمایت جدی قوم پارس و مغها و پیشوایان مذهب زرتشت برخوردار بود درحالی‌که اردوان به‌عکس، گرفتار منازعات و اختلافات داخلی و از پشت جبهه ناایمن بود.

به‌هرحال، این دولت نیرومند بزرگ که نامش دولت پارت است، از صحنه ایرانبانی بیرون رفت ولی یادگارهای بزرگی هم از خود گذاشت. او در مدت تقریبا پانصد سال، حمایت ایران را به عهده گرفت، و انصاف گوید که مأموریت خود را خوب انجام داد. اگر هم از نفاق درونی سقوط کرد، باز برای

---

(17). تاریخ ادبی ایران، پیشین، ص 183.

او این سقوط دیرتر از همه روی داد. دولت ماد به قول هرودت، 150 سال حکمرانی کرد؛ دولت هخامنشی از کورش بزرگ تا فوت داریوش سوم 220 سال؛ دولت ساسانی، چنانکه بیاید، 420؛ اما دولت اشکانی چهارصد و هفتاد و پنجسال حکومت کرد. بنابراین، میان تمام سلسله‌هایی که در ایران سلطنت کرده و رفته‌اند از حیث طول مدت حکمرانی نظیر ندارد ... این نکته را هم باید در نظر داشت که پارتیان برخلاف دولت هخامنشی، ایران را به ایرانی سپردند و در مقابل خارجی سر فرود نیاوردند ...» «18»

در شاهنامه، فردوسی طوسی همکاری ایرانیان را با اردشیر برای پیروزی به اردوان شرح می‌دهد:

وزین سو به دریا رسید اردشیر — به یزدان چنین گفت: کای دستگیر
تو کردی مرا ایمن از بدکنش — که هرگز نبیناد نیکی تنش!
ز هرشهر فرزانه و رایزن — به نزد جهانجوی گشت انجمن
زبان برگشاد اردشیر جوان — که: ای نامداران روشن روان
کسی نیست زین نامدار انجمن — ز فرزانه و مردم رایزن
که نشنید، کاسکندر بد نهان — چه کرد از فرومایگی در جهان
نیاکان ما را یکایک بکشت — به بیدادی آورد گیتی به مشت
چو من باشم از تخم اسفندیار — به مرز اندرون، اردوان را چه کار؟
هرآنکس که بود اندر آن انجمن — ز شمشیر زن مرد و از رایزن
چو آواز بشنید برپای خاست — همه راز دل باز گفتند، راست

تن و جان ما سربسر پیش تست | غم و شادمانی به کم‌بیش تست
به دو گوهر از هرکسی برتری | سزد بر تو شاهی و گندآوری
به فرمان تو کوه، هامون کنیم | به تیغ، آب دریا همه خون کنیم

تشکیلات دولتی اشکانیان

کریستن سن می‌نویسد: «اطلاعات قلیلی که راجع به تأسیسات و تشکیلات دولت پارت، از منابع یونانی و رومی به دست می‌آید، با مطالبی که مورخان ارمنی راجع به تشکیلات مملکت خود نقل کرده‌اند، تکمیل می‌شود. چون ارمنستان از سال 66 بعد از میلاد تحت تسلط شاخه‌ای از شجره سلاطین اشکانی قرارگرفت، ازاین‌رو تشکیلات حکومت پارت در آن استقرار یافت. «موسی خورنی» این تغییرات را، که به فرمان اولین پادشاه اشکانی ارمنستان موسوم به ولرشک «19» رخ داد، به طریق جالب توجهی نقل کرده است.

این پادشاه نخست به ترتیب و تنظیم دودمان سلطنتی پرداخت. رئیس خانواده «باگراتونی ...» رسما به ریاست دودمان نصب شد و حق نهادن تاج بر سر پادشاه و فرماندهی «سواره‌نظام» یافت، و این دو مقام در خانواده او موروثی شد. سایر مقامات از قبیل میرشکاری

---

(18). ایران باستان، پیشین، ص 2539 به بعد.

(19).Valarshak

پادشاه، مباشرت انبار گندم، ریاست تشریفات، امانت خلوت و ریاست ساقیان و اداره امور قربانی و شغل بازارداری و نگاهبانی اقامتگاه تابستانی و نگهداشتن رایت و علم در پیشاپیش پادشاه در روز جنگ، به افراد خانوادههای دیگر تفویض شد. چنین پیداست که همه این خانوادهها و طوایف در آن موقع از دودمانهای درجه اول نبودهاند و ولرشک آنها را به این مقامات رسانیده است ... ولرشک پس‌ازآنکه دربار خویش را به این ترتیب منظم کرد، حکومت و اقطاعات وسیع به بزرگان دولت عطا نمود ... قشون را به چندین طبقه تقسیم کرد و ساعات بار و تشکیل شوراها و مواقع تفریح را در دربار معین کرد. دو خبرگزار نصب کرد، یکی مأموریت داشت که شاه را کتبا از کار های نیکی که باید انجام دهد آگاه سازد، و دیگری یادآوری کند که کشیدن انتقام را به خاطر داشته باشد، و نیز شخص نخستین موظف بود که مواظبت کند مبادا پادشاه در حال غضب فرمانی خارج از عدالت صادر نماید. ولرشک قضاتی در شهرها و دهات برگماشت و شهرنشینان را فرمان داد تا رتبهای فوق رتبه روستاییان بگیرند و اینان را فرمود که به روستاییان کبر و غرور نفروشند. باری تمام این تأسیسات و مقررات ارمنستان بدون شبهه تقلید از ایران بوده است.» «20»

مجسمه پادشاه اشکانی هاترا ص 148

طرز اداره کشور

چنانکه اشاره شد، در دوره اشکانیان، مرکزیت به معنی واقعی کلمه وجود نداشت. در دوره هخامنشیان، پادشاهان دست‌نشانده ناگزیر بودند تحت نظارت ولات و نمایندگان

مرکزی به فعالیتهای مختلف ادامه دهند، ولی در دوره اشکانیان، سلاطین به اطاعت ظاهری و گرفتن سرباز راضی و دلخوش بودند. به عقیده مشیر الدوله، عدم تمرکز عهد اشکانیان میراثی بود از دوره سلوکیها؛ زیرا سلاطین سلوکی در دوران ضعف و انحطاط، چاره‌ای جز مدارا با استانهای تابع خود نداشتند و برای آنکه ایالات مختلف از آنها جدا نشوند با فرمانروایان سازش می‌کردند؛ بخصوص که پارتها با اصول تمدن و راه‌ورسم مملکت‌داری آشنایی نداشتند. بطوری که گیبون در کتاب انحطاط و سقوط امپراطوری روم متذکر شده است، سازمان فئودالی آن دوران از بعضی جهات شبیه به اوضاع اجتماعی اروپا در قرون وسطی است.

از 18 مملکتی که تابع پارتیان بودند یازده‌تای آنها که از حقوق و امتیازات بیشتری

---

(20). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 33 به بعد (به اختصار).

برخوردار بودند، ممالک برتر و هفت مملکت دیگر را ممالک فروتر می‌خواندند. مثلا ماد، آذربایجان، خوزستان، فارس و «الیمایی» هرکدام سلطانی از خود داشتند و در ضرب مسکوک آزاد بودند. فقط تعدادی سرباز و مقداری هدایا به پادشاه اشکانی می‌دادند؛ درحالی‌که ایالات دیگر به دست رؤسای خاندانهای بزرگ فئودال پارت اداره و رهبری می‌شدند و این مقام را بطور موروثی حفظ می‌کردند. شهرهای یونانی‌نشین نیز از خودمختاری و حقوق و امتیازاتی که از قدیم داشتند، استفاده می‌کردند؛ ازجمله شهر سلوکیه در کنار دجله که در حدود 600 هزار نفر جمعیت داشت اعضای انجمن شهر یا سنای آن به سیصد نفر می‌رسید، که از بین تربیت شدگان و عقلای قوم انتخاب می‌شدند.

این قبیل شهرها در موقع مقرر، باج‌وخراج می‌پرداختند و در امور داخلی آزاد بودند و هروقت نزاعی روی می‌داد نیروی نظامی پارت وارد میدان می‌شد و به هرنحو مقتضی می‌دانست، به اختلافات پایان می‌بخشید. با اینکه ظاهرا مناسبات پارتها با شهرهای یونان، که بعضی مورخین تعداد آنها را تا 60 نوشته‌اند، بسیار دوستانه بود و شاهان اشکانی با نوشتن عبارت «دوست یونان» در روی سکه‌ها سعی می‌کردند محبت آنان را به خود جلب کنند، با این حال سکنه این بلاد، گاه در مواقع بحرانی با سلوکیها و رومیها روی موافق نشان می‌دادند. اقوام وحشی و نیمه‌وحشی نظیر «کوسیان» و اعراب، استقلال خود را حفظ کرده بودند.

سیاست پارتیها

گوتشمید، در مورد سیاست پارتیها می‌نویسد «... همین‌که پارتیها دست مقدونیان را از ایران کوتاه کردند، این دول کوچک، یا به- اختیار یا به اجبار، اظهار انقیاد نمودند. هرگاه پارتیها در وضع خوبی بودند عنان را محکمتر می‌کشیدند و هرگاه در اثر اغتشاشات داخلی دچار ضعف می‌شدند، تفوق آنها جز عنوانی واهی نبود و اوضاع و احوال این ممالک دچار تغییر و تحول می‌شد و زیرورو می‌گردید. در این نواحی همواره وضعی متزلزل و غیر ثابت وجود داشت و قدرت پارتیها که بر چنین مبنایی استوار بود، به هیچ‌وجه شباهتی به وضع استوار حکومت ساسانی، که بعدها روی‌کار آمد، نداشت.

اشک تیرداد نیز همچون هخامنشیان، خود را شاه بزرگ نامید و اخلاف او نیز از وی سرمشق گرفتند. مهرداد که خود را از همه برتر می‌دانست، لقب شاهنشاه بزرگ را اختیار کرد ... در طول 70 سال تا زمان فرهاد سوم، هیچیک از اخلاف او خود را شاهنشاه ننامید.

نجبا و اعیان ... ذی نفوذ بودند. پس از شاه مهمترین منصب و مرجع مملکتی، سنا به‌شمار می‌رفت و تمام مناصب حکومتی و لشکری مختص اعضای سنا بود. اعضای سنا یعنی مشاوران شاه، همه از اعضای خانواده او و بدون شک از سپاهیان و جنگاوران قدیم پارتی بودند. غیر از این سنا، سنای دیگری هم بود که اعضای آن را مغان و خردمندان تشکیل می‌دادند.

این دو سنا متفقا شاه را منصوب می‌کردند. پارتیها مردمی خداترس و سخت معتقد به احکام دینی بودند، حتی مشکلترین قسمت قابل اجرای احکام دین زردشت، یعنی مقررات مربوط به تدفین مردگان، را با دقت بسیار به موقع اجرا می‌گذاردند.

اشکانیان در پیروی از اصول هلنیسم تعصب نداشتند. گوتشمید در جای دیگر می‌نویسد:

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 574

... تسامحی که در نوشته‌های یونانی روی سکه‌ها مشهود است، نشانه بارزی است که هلنیسم در دوره پارتیها، در اواسط قرن اول میلادی، در قبال عکس العمل خاص شرقی، رو به ضعف می‌رود. این عارضه بخوبی از درهمهای اشکانی که سکه‌های رسمی و مستقل اشکانیان است، آشکار است و از دوره اردوان سوم آغاز می‌شود و رو به افزایش می‌گذارد. از دوران بلاش اول، خط پهلوی نیز در جوار خط یونانی به چشم می‌خورد و از زمان مهرداد ششم معاصر «تراژان» برتری با خط پهلوی می‌شود ...» «21»

دکتر لمبتون در پیرامون سازمان سیاسی و اجتماعی پارتیان، چنین می‌نویسد:

... پس از روی کارآمدن اشکانیان، قبایل بیابانگرد سکایی طبقه حاکمه را تشکیل دادند و اصول ملوک الطویفی پیش از اسلام به منتها درجه تکامل خود رسید. سکاها دارای املاک و اراضی وسیع بودند و شورای سلطنتی از آنان تشکیل می‌شد. در ایران هفت خانواده بزرگ بودند که طبقه فئودالهای بزرگ را تشکیل می‌دادند و هرگاه اراده می‌کردند رعایای خویش را به هواداری از شاه برمی‌انگیختند یا برضد او می‌شورانیدند. بین آنان و روستاییان، طبقه متوسطی از تیولداران جزء وجود داشت و حلقه‌ای که اینان را به تیولداران بزرگ می- پیوست محکمتر از رشته‌ای بود که شاه را به تیولداران بزرگ متصل می‌کرد. و باید دانست به موجب آنچه مورخان قدیم نوشته‌اند، میان تیولداران بزرگ و شاه، عناد و لجاج وجود داشته است. شاهنشاهی ایران تقسیم می‌شد میان شهریارانی که تابع شاهنشاه بودند و ولایاتی که تحت حکومت مستقیم شهربانان اداره می‌شد. در هر شهربان‌نشین، یک یا چند خانواده وجود داشت که حکومت در دست آنان بود و رؤسای این خانواده‌ها عبارت بودند از ملوک الطوایفی که هرکدام صاحب دهات و شهرهای بسیار بودند. قشون اشکانی مرکب بود از خدم و حشم ملوک الطوایف، و ازاین‌رو طبعا شاهان اشکانی می‌بایست سران طوایف نیرومند را به حکومت ممالک عدیده خود بگمارند و بدین‌سان موجب شوند که تقریبا مقام شهربانان موروثی شود. به قول راستفتزف «22» بارزترین جنبه زندگی اقتصادی و اجتماعی شاهنشاهی اشکانی چنین بود: «حیات اقتصادی و اجتماعی این دوره دارای ماهیت ملوک الطویفی بود و در رأس کارها تیولداران عمده قرار داشتند و تیولداران جزء مالک شهرها و دهات بودند. خرده‌مالکان مستقلا زمین خود را کشت و زرع می‌کردند و بردگان هم برای عمده مالکان کار می‌کردند و هم برای خرده- مالکان.» «23»

(21). تاریخ ایران و ممالک همجوار آن، پیشین، ص 88 به بعد.

(22).Rotsovtzeff

(23). مالک و زارع در ایران، پیشین، ص 54 به بعد.

چنین می‌نماید که خصایص عمده روش ملوک الطوایفی اشکانیان به سلسله ساسانیان که در 226 میلادی تأسیس شد، به ارث رسیده باشد.

به عقیده مشیر الدوله:

پارتیها دارای بعضی عادات بودند که آنها را مانند مردمان متمدن کنونی می‌نماید: اولا داشتن مجلس اعیان و مجلس مهستان، دوم رفتار خوب با اسرا، سوم پناه دادن به اشخاصی که به پارتها پناه می‌آوردند، چهارم نگاهداشتن قولی که می‌دادند. در مقابل این صفات خوب، بعضی عادات نیز داشتند که دلالت بر پستی تمدن آنها می‌کرد؛ مثلا زجر در موقع استنطاق برای اینکه متهم یا مقصر را به اقرار بیاورند، ناقص کردن بدن دشمنان خونی، به کار بردن شلاق برای تنبیه در موقع تقصیرات جزئی یا بی‌اهمیت. عقیده‌ای که از نویسندگان یونانی و رومی حاصل می‌شود این است که پارتیها از حیث تمدن خیلی پست‌تر از یونانیها و رومیها بودند: ولی اگر باید با دلیل و موافق انصاف حرف زد، باید نیز گفت که این پستی، به‌هرحال، نه به آن اندازه‌ای است که آنها می‌خواهند بنمایند. حتی در یک مورد پارتیها از رومیها بمراتب بالاترند زیرا می‌بینیم که در ایران نظر دولت پارت به مذهب مسیح غیر از نظری است که در زمان بعضی قیاصره در روم مشرک پیدا شد و

باعث تعقیب عیسویان و افنای آنهمه مردم گردید؛ آنهم با زجرهایی که تاریخ بشر کمتر نظایرش را یاد دارد. «24»

دیاکونوف، محقق شوروی، ضمن بحث در پیرامون سازمان حکومتی اشکانیان، چنین می‌نویسد: «در دوره سلوکیان شهرهایی از نوع «پولیس» در ایران بنا شد که خصوصیات و ارزش نظامی، سیاسی و اقتصادی آنها را قبلا بیان کردیم. تعداد این شهرها در دوره اشکانیان رو به فزونی نهاد، ولی سازمان داخلی شهرهای مزبور برما مجهول است. از میان بلاد آن دوران، وضع شهر «نسا» که در زمان اشکانیان ترقی وافر کرده بهتر از شهرهای دیگر معلوم است. باستان‌شناسان شوروی مرتبا در آن شهر (که در 18 کیلومتری شمال غربی عشق‌آباد کنونی قرار دارد) مشغول حفاری هستند. بطوری که از مدارک موجود استنباط می‌شود، شهر مرکب از سه بخش بوده و قسمت اصلی شهر در نقطه مرتفعی قرار داشت. در زمان پارتها شهر توسعه یافت و به دور آن حصار بلندی کشیدند که بتوسط یک دروازه با خارج مربوط بود.

در این قلعه که مصرف آب آن از داخل تأمین می‌شد، سربازخانه‌ها، ادارات، کاخ فرمانروا و معبد قرار داشت. خانه‌های مسکونی شهر گرداگرد این بخش مرکزی قرار داشت و این قسمت نیز با حصار قطوری که برجهایی بر آن تعبیه شده، محصور گشته بود. و این حصار جز یک دروازه نداشت که درست در مقابل دروازه قلعه بود؛ بطوری‌که بین دو دروازه معبری وجود داشت که شارع شهر شمرده می‌شد. در این بخش مسکون شهر، خانه‌های بزرگان پارت،

---

(24). ایران باستان، پیشین، ص 2695.

بازرگانان و کویهای ویژه پیشه‌وران قرار داشت. بیرون این حصار دوم حومه شهر که جنبه کشاورزی داشت و با حصاری گلی (چینه‌ای) به طول هفت کیلومتر محصور بوده، قرار داشت.

در جنوب شرقی نسا، بلافاصله پشت حصار حومه شهر، قلعه منفرد و عظیم «مهرداد- کرت» که یکی از اقامتگاههای شاهان پارت و آرامگاه خانوادگی ایشان به‌شمار می‌رفت، برپا بود ... در این قلعه بایگانی کاملی از اسناد اقتصادی پارتی به دست آمده که تاکنون فقط بخشی از آن منتشر شده است. چنانکه اشاره کردیم، شهرهایی از نوع پولیس که از روزگار پیشین باقی مانده بود در عهد پارتیان، سازمان داخلی و خودمختاری خود را حفظ کردند. از جمله، حفریات «دورا- اوروپوس»، در کنار فرات، نشان داد که دوران شاهان پارت، درخشانترین مرحله زندگی آن شهر بود. گرچه زبان اصلی اداری و دفتری شهر دورا- اوروپوس کماکان یونانی بود، ولی اسناد و نوشته‌های فراوانی که به زبانهای آرامی و از آنجمله به لهجه سریانی و ایرانی تنظیم گشته نیز در آنجا پیدا شده است. بطوری که از مدارک مکشوفه برمی- آید در عهد پارتیان در این شهرها حکومتی متمرکز، تحت نظر پادشاه، برقرار بود. در نامه‌ای که اردوان سوم در سال 21 میلادی به حزب شهری شوش نوشته انتخاب مجدد شخصی به نام گستیا «25» را که از اتباع شوش بوده و به مردم خدمات شایانی کرده بود، به سمت خزانه‌دار تأیید می‌کند و تعقیب امر را ممنوع می‌سازد و این جریان نشان می‌دهد که مسائل متنازع فیه بوسیله مکاتبه سیاسی شاه با شهرها پایان می‌یافته است.» «26»

به عقیده دیاکونوف:

موضوع سازمان دولتی ایران عهد پارتها را نمی‌توان جدا از ساختمان اجتماعی و اقتصادی دولت مزبور تحت مطالعه قرارداد، و مدارک موجود درباره روابط اجتماعی و اقتصادی در ایران آن دوران، عجالتا بسیار قلیل است. گذشته از آن، چنانکه بارها گفته شده نواحی مختلف ایران در سطوح تکامل متفاوت قرار داشتند و بدین سبب استنتاجی که در مورد یکی از این نواحی درست بوده در مورد ناحیه دیگر ممکن است ناصحیح و بیجا باشد.

منابع اصلی ما درباره سازمان اجتماعی و اقتصادی ایران دوران پارتها اولا عبارت است از گواهیهای پراکنده و جسته گریخته مؤلفان باستان و دیگر اسناد اقتصادی و تجاری عهد پارتها به شرح زیر: چرم نبشته‌های مکشوف در اورامان و دورا- اوروپوس، بایگانی مکشوف در نسا و همچنین مجموعه قوانین عهد ساسانیان. این مجموعه با اینکه مربوط به دوران متأخرتر است ولی پدیده‌ها و حوادثی که قبل از تدوین آن وقوع یافته در آن منعکس شده است. «27»

راجع به نحوه وصول مالیات در عهد پارتیان، اطلاعات کافی نداریم. صاحبنظران حدس می‌زنند که چون وضع سیاسی پولیسها (شهرها) ی دولت اشکانی با بلاد عهد سلوکیه مشابهت

---

(25). Gestia

(26). اشکانیان، پیشین، ص 63 به بعد (به اختصار).

(27). همان، ص 69.

داشته است، ممکن است روش اخذ مالیات نیز همانند عهد سلوکی باشد.

ادارات عهد اشکانی

مشیر الدوله با استفاده از قرائن و سوابق تاریخی در مورد سازمان اداری عهد اشکانی می‌نویسد که شاه شخص مورد اعتماد را به عنوان وزیر اعظم برمی‌گزید و او با تصویب شاه وزراء و کارگزاران مهم دولت را انتخاب می‌کرد:

... اما اینکه رشته‌های امور دولت از چه قرار بود، نمی‌توان چیزی گفت.

برحسب طبیعت امور، می‌بایست این ادارات وجود داشته باشد: دفترخانه سلطنتی، اداره جنگ، اسلحه‌خانه، مالیه یا خزانه، چاپارخانه، ضرابخانه، ریاست تجار و کسبه و اداره گمرک. در باب امور خارجه بطوری که از مدرک تاریخی استنباط می‌شود، شاهان هنگام جلوس قیاصره روم سفرایی برای تبریک به روم می‌فرستادند، نمایندگان خارجی را با احترام می‌پذیرفتند، زبان گفتگوهای سیاسی یونانی و رومی بود. احترام نمایندگان سیاسی موردنظر شاهان اشکانی بود. مهرداد دوم سفیرش را کشت چون جای خود را به «سولا» مأمور سنای روم داد و مقدم بر او ننشست. «28»

سازمان ارتش

پارتیان که در آغاز امر در ایالتی کوچک خارج از محیط قدرت سلوکیان مستقر شده بودند، چنانکه گفتیم، بتدریج از فرصتهای مناسبی که روی می‌داد برای گسترش نفوذ خود استفاده کردند و سرانجام در غرب با حریف زورمندی چون روم روبرو گردیدند. دو ملت ایران و روم که میراث مادی و حتی معنوی یونانیت را بین خویش قسمت کرده بودند،

خود را در مقابل یکدیگر در ساحل فرات مشاهده کردند؛ یکی حق وراثت هخامنشیان و سلوکیان را برای خود قائل بود، دیگری خود را وارث اسکندر می‌دانست و مایل بود به تمام آسیا ازجمله هندوستان استیلا یابد. در مدتی قریب سه قرن، ایران به عنوان مدافع، در مقابل روم با شدت مقاومت کرد.

پارتیان نه تنها در مقابل روم متجاوز، بلکه در مقابل حملات بدویان، که گاه‌وبیگاه از شمال‌شرقی و معابر قفقاز متوجه ایران می‌شدند، پایداری کردند و با هنر دفاعی مخصوص خود تمدن آسیای غربی را از خطر انحطاط و زوال رهایی بخشیدند.

اکنون ببنیم روش جنگی و سازمان نظامی پارتیان چگونه بوده است. جنگاوران اشکانی در جنگهای تعرضی مهارت چندانی نداشتند. آنها غالبا در برابر دشمن عقب می‌نشستند و او را به داخل کشور خود مخصوصا به مناطق بی‌آب و علف می‌کشیدند و همینکه ارتباط دشمن را با مراکز اصلی قطع می‌کردند و راه رسیدن آذوقه و مهمات را بر او می‌بستند، با حملات پیاپی، سواران سبک اسلحه او را از پا درمی‌آوردند. از جنگهای دریایی و جنگ در مناطق کوهستانی اطلاعی نداشتند و در قلعه‌گیری و فن محاصره چندان زبردست نبودند.

سپاه دایمی اشکانی اندک بود. همینکه جنگی روی می‌داد به گردآوری سپاه می‌پرداختند و آنها را، برحسب استعداد، بین دو صنف پیاده و سوار تقسیم می‌کردند. در جنگها، پیاده‌نظام نقش مهمی نداشت و افراد آن غالبا در عقب جبهه به حفظ و حراست اردو مشغول بودند، در

---

(28). ایران باستان، پیشین، ص 2662.

حالی که رومیان برای پیاده‌نظام خود ارزش بیشتری قائل بودند و از آنها برای جنگهای تن- به تن (با شمشیر) و پرتاب زوبین استفاده می کردند. سوارنظام پارتی دست کمی از سوار- نظام رومی نداشت و از بعضی جهات بر آنها برتری داشت. سوارنظام پارت بر دو قسم بود:

سبک اسلحه و سنگین اسلحه. سواران سبک اسلحه فقط به تیروکمان مجهز بودند و از زره و کلاهخود استفاده می کردند؛ به‌همین علت چست‌وچالاک بودند و پیش‌ازآنکه دشمن در مقام دفاع برآید او را در زیر باران تیر می گرفتند و با جنگ‌وگریز خسته می کردند؛ درحالی که سواران سنگین اسلحه، فاقد نرمش و انعطاف بودند. افراد این دسته زرهی تا زانو دربر می کردند، کلاهخودی از آهن یا پولاد بر سر می گذاشتند، و شلوار چرمی فراخی می‌پوشیدند. سلاح آنان نیزه‌ای بلند و تیروکمان و شمشیر بود. اسبان را نیز در هنگام جنگ با زره و بر گستوان چرمی می‌پوشانیدند. سواران سبک اسلحه اشکانی چنان در میدان کارزار هنرمندی نشان می‌دادند که حتی در اشعار «هوراس» مورد تعریف و ستایش قرارگرفتند.

آنها بر روی اسب ضمن تاختن با دقت تمام تیراندازی می کردند و عجب اینکه هنگام عقب‌نشینی نیز تیرهای آنها غالبا به هدف می‌خورد و سوارنظام رومی را به حیرت می- انداخت. «ویرژیل» می گوید: «ایرانی اشکانی اعتماد به گریز دارد و از پشت برگشته تیراندازی می کند.»

آلفردفن گوتشمید می‌نویسد:

... پارتیها به مرور زمان، در پارت، جامه‌های شبانی بومی خود را تبدیل به لباسهای مادی کردند، اما سلاحهای آنها تغییری نکرد. زره‌های پولکداری که مرد سپاهی و اسب او را می‌پوشانید، بهترین نمونه و معرف آن سلاحها به شمار می‌رود. مؤسس سلسله (و بعدها مهرداد دوم) با چنین زرهی درحالی‌که شنلی کوتاه به روی آن افکنده، روی سکه‌ها ظاهر می‌شود؛ فقط دستها و پاها آزاد مانده‌اند. شاه کفش هم به پا دارد که با بند بدان استوار شده است، و کلاهخودی مخروطی شکل، با برگه‌هایی که از طرفین برای محافظت گوش و گلو فرو افتاده، بر سر شاه دیده می‌شود. برای نخستین‌بار مهرداد اول این پوشش را به جامه پادشاهان بزرگ ایرانی تبدیل کرد.

فاتحان پارت همچنان قومی سوارکار و دلیر باقی ماندند. پیاده راه رفتن دون شأن آزادگان به‌شمار می‌رفت. تیروکمان، سلاح ملی بود. خصوصیت جنگی آنها در حمله و گریز حیله‌گرانه بود. سوار در حین گریز ناگهان به عقب برمی‌گشت و به دشمن تیر می‌انداخت و پس از مدتی کوتاه بار دیگر حمله را آغاز می‌کرد.

در آداب‌ورسوم آنها بعضی از خصایص شبانی باقی ماند و پارتیها و بیش‌ازهمه فرمانروایان آنها تماس خود را با اقوام بدوی و چادرنشین هم‌مرز موطن خود، حفظ کردند ... معدودی از آزادها بر جمع کثیری از بندگان حکومت می‌کردند. آزاد کردن بردگان ممنوع و یا درست بگوییم غیرممکن بود، زیرا تفاوت موجود بین مشاغل، مبتنی بر تمایزی بود که بین حسب‌ونسب اشخاص

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 579

وجود داشت. لشکر و متابعان سورنا «29» در جنگ بالغ بر ده هزار سوار بودند که همه از غلامان و خدمه او بودند، و بین 50 هزار سواری که با آنتونیوس مقابله کردند فقط 400 تن آزاد وجود داشت ... «30»

سلاطین و سران سپاه اشکانی هنگام جنگ، شخصا داخل گیرودار جنگ می‌شدند و عده‌ای از آنها مراقبت می‌کردند. بعضی از سلاطین اشکانی از روش سلاطین هخامنشی تقلید می‌کردند و در مواردی خود را وارث آن سلسله می‌شمردند.

گوتشمید در تاریخ خود ضمن گفتگو از حمله ارد به ارمنستان، تا حدی، روش جنگی پارتیان را توصیف می‌کند: «... ارد به ارمنستان حمله برد تا «اوتاوازوس» پادشاه آن دیار را، که به رومیان وعده مساعدت و همراهی داده بود، گوشمالی دهد و مانع شود که قول او از قوه به فعل آید؛ و بدین کار نیز توفیق یافت. در بهار سال 53 قبل از میلاد مسیح، کراسوس به همراه هفت فوج، تقریبا چهار هزار سوار و به‌همین اندازه سربازان سبک اسلحه، مجموعا چهل و دو الی چهل و سه هزار تن، از گذرگاه رود فرات گذشت و به توصیه ابگر «31» دوم شاه «اورهونه» که به اردوی او آمده بود از رود دور شد و به خط مستقم، به‌طرف مشرق، از دشت گذشت و به جانب «سورنا» روی آورد.

هنگامی که رومیان ... با لشکر سورنا مصادف شدند ... در بدو امر فقط سواران زره‌دار پارتی، که تعدادشان چندان زیاد نبود، خود را نشان دادند. قسمت اعظم لشکر را سورنا در پشت ارتفاعی مستور از جنگل پنهان کرده بود. کار جنگ چنان شد که دیگر رومیان نمی- توانستند از آن دست بکشند. «پوبلیوس کراسوس» فرزند کنسول «سوری» برای آنکه از محاصره- شدن لشکریانش جلوگیری کند، با سواران رومی حمله را آغاز کرد و از گریز محیلانه پارتیها که از حیله‌های جنگی آنان بود، فریب خورد و تا فاصله‌ای بعید به

تعقیب آنان پرداخت. بدین ترتیب دسته او از سایر سپاهیان جدا ماند و به سوی تپه‌ای رانده شد و در آنجا از اطراف به محاصره در آمد و از همه جوانب بر او تیر باریدن گرفت. قسمت اصلی لشکریان رومی تحت فرمان کراسوس (پدر) از رسیدن این خبر جرأت و جسارت خود را از دست داد. اینها قبلا ضرباتی از دست سپاهیان پارتی خورده بودند. غلامان سوار سبک اسلحه پارتی بلا انقطاع از اطراف بر آنان هجوم می‌آوردند و از فاصله‌ای که بدانها دسترس نبود آنها را به باد تیرهایی می گرفتند که هرگز خطا نداشت. هرگاه اینان می کوشیدند با تنگ کردن صفوف و نگاهداشتن سپرها به نزدیک هم، پوششی در برابر خصم درست کنند، سواران زره‌پوش آزاده پارتی که مسلح به نیزه‌های بلند و سنگین بودند واحد آنان را درهم می‌شکستند ... کراسوس با به جا گذاشتن کلیه کسانی که زخم سخت برداشته بودند، به هنگام شب، آهنگ بازگشت کرد.

لشکریان رومی بکلی مأیوس شده و روحیه خود را از دست داده بودند. نخستین کوشش برای فرار، به علت روشن بودن هوا در اثر تابش ماه شب چهارده، عملی نگردید.

---

(29). Surenas

(30). ایران و ممالک همجوار آن، پیشین، ص 48 به بعد.

(31). Abgar

هنگامی کراسوس عزم بازگشت کرد که ماه در محاق بود ... کراسوس ... بیشتر در اثر روحیه بسیار خراب و مأیوس لشکریان و به علت خوشباوری خود، پیشنهادهای صلح سورنا را پذیرفت و بار دیگر به دشت فرودآمد.

کراسوس را بر اسبی که قرار بود او را به میعادگاه برساند، نشاندند. حرکات سپاهیان پارتی که او را احاطه کرده بودند ملازمان او را به این فکر واداشت که پارتیها می‌خواهند شخص کراسوس را در اختیار خود داشته باشند و کوشیدند تا بلکه او را از چنگ پارتیها خارج کنند. کار به مجادله کشید و ضمن آن بود که کراسوس به دست یکی از پارتیها کشته شد.

از مجموع لشکریان کراسوس تعداد کسانی که توانستند جان سالم به‌در برند و از طریق ارمنستان به سوریه برسند، بزحمت به ده هزار تن رسیدند. در حدود بیست‌هزار تن در جنگ کشته شدند و ده‌هزار تن دیگر به اسارت پارتیها درآمدند ... سورنا سر و دست کراسوس را به نزد ارد به ارمنستان فرستاد ... مصیبت بزرگی که لشکریان رومی بدان دچار شدند در وهله اول مانند نبرد آلیا «32» در سالیان پیش، معلول آن بود که با قومی طرف بودند که تدبیر و حیله‌های جنگی آنها برایشان کاملا مکتوم و ناشناخته بود، و در وهله دوم می‌توان آن را گناه ضعف هدایت لشکر دانست.» «33»

طبقات اجتماعی

در دوره اشکانیان نیز اصول و مبانی طبقاتی رعایت می‌شد. «رژیم فئودالی پادشاهان پارت مبنی بر قدرت هفت خانواده بزرگ ازجمله اشکانیان بود. بعد از آنها نجبا و اشراف کوچکتر (شوالیه‌ها) «34» قرار داشتند که روابط بین مخدومان بزرگ و اتباع کوچک آنان محکمتر از روابط نجبا با پادشاه بوده است.» «35»

شاه در رأس طبقه ممتاز قرار داشت. در دوره اشکانیان سلطنت موروثی نبود بلکه رأی اعضای ذکور خاندان سلطنتی که به حد بلوغ رسیده بودند و نظر مجلس سنا که از نجبای سالخورده و کارآزموده و روحانیان بزرگ تشکیل می‌یافت، در انتخاب شاه اهمیت فراوان داشت. فئودالهای بزرگ و نجبای پارت، وقتی که قدرت شاه را معارض منافع خود می‌دیدند، با وسایل گوناگون و گاه با توسل به اجانب، بخصوص رومیان، موجبات عزل و طرد او را فراهم می‌کردند و شاهان معزول و فراری نیز گاهی برای اعاده قدرت از دست‌رفته به بدویان یا رومیان متوسل می‌شدند و از آنان برای تجدید قدرت خود کمک می‌خواستند. بااین‌حال بعضی از سلاطین پارت قدرتی نامحدود داشتند؛ چنانکه فرهاد چهارم 39 تن از برادران خود را کشت تا مبادا مدعی او شوند.

سلاطین پارت، مانند پادشاهان هخامنشی، که به اقتضای فصل از شوش به پرسپولیس و از آنجا به اکباتان تغییر مکان می‌دادند، پایتخت معین و ثابتی نداشتند. هنگام زمستان دربار

---

(32). Allia

(33). ایران و ممالک همجوار آن، پیشین، (به اختصار).

(34). Chevaliers

(35). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 264 (به اختصار).

آنها در تیسفون، در ساحل یسار دجله قرار داشت. چون هوا معتدل می‌شد، به اکباتان می‌آمدند، و تابستان در هکاتم پیلس «36» و گاه در ری مستقر می‌شدند. کاخها و قصور آنان مجلل بود.

در وصف یکی از آنها سرپرسی سایکس می‌نویسد:

سقف کاخ از الواح مفرغ زینت یافته که بغایت شفاف و درخشان بودند.

در این ساختمان اتاقهایی مخصوص زنان و اتاقهایی مخصوص مردان و سالنها و ایوانهایی وجود داشت که تمام دیوارهای آن با خشتهای جواهرنشان زروسیم و با تصاویر و نقوشی از زر ناب مزین بوده است.

سلاطین اشکانی پس از آشنایی با تمدن و تنعم، به هوسرانی و خوشگذرانی پرداختند. موی سر و چهره خود را با آب و رنگ زینت دادند، و هنگام سفر هزاران سوار خاصه، باروبنه و لوازم مسافرت آنها را همراه خود می‌بردند. سلاطین غیر از زن اصلی یعنی ملکه، عده کثیری متعه و کنیز، که اغلب آنها یونانی بودند، در حرمسرا داشتند، اما خواجه‌سرایان و ملکه‌های پارت برخلاف دوره هخامنشی در دستگاه حکومت و امور سیاسی مداخله نداشتند.

اشراف و فئودالها

«... وقتی که اشکانیان به یاری و معاضدت بزرگانی، که مانند خود آنها از قوم ایرانی شمالی داه «37» بودند، با سربازگیری و لشکرکشی، نخست بر ولایت پارت چیره شده و پس‌ازآن به تسخیر سراسر ایران پرداختند و دولت ایرانی جدیدی تشکیل دادند، باز اصول

و سنن سیاسی عهد هخامنشی را حفظ کردند ... بوسیله اشکانیان قدرت سلطنت از مغرب ایران به شمال این کشور انتقال یافت و مردم آنجا صفات ایرانی را پاکتر نگاهداشته بودند. بنابراین، دولت اشکانی، باوجود رنگ یونانی که داشت، از حیث ایرانیت پاکتر از دولت هخامنشی بود. قریب دو قرن پایتخت شاهان اشکانی، شهر صددروازه، واقع در ولایت پارت بود، تا اینکه تحولات تاریخی آنان را مجبور کرد که پایتخت خود را به تیسفون در کنار دجله انتقال دهند. با تسلط ایرانیان شمالی بر سراسر کشور، تشکیلات دودمانی قدیم هم جانی تازه گرفت ... در کتب پهلوی مکرر ذکر فرماندهان چهارگانه رفته است، از این قرار: رئیس خانه، رئیس ده، رئیس طایفه و رئیس کشور ...

اما در حقیقت، مدتی بود که از چهار فرماندهی سابق الذکر، دو فرماندهی از میان رفته و دولت جانشین آنها شده بود و وظایف رئیس طایفه و رئیس کشور را انجام می‌داد ... اشکانیان و رجالی که از آغاز کار با آنها یار شدند و بعدها چشم و چراغ دولت پارت به‌شمار آمدند، عینا مانند داریوش و یارانش همه از رؤسای دوده‌های بزرگ بودند. دوباره تکرار می‌کنیم که رؤسای دوده‌ها طبقه اعلای جامعه اشرافی را تشکیل می‌دادند که اقتدارش مبتنی بر تملک اراضی موروثه بود. بنابراین مقدمات، همینکه دولت پارت به وجود آمد، اصول ملوک الطوایفی براین اساس بسط و توسعه یافت.

عده خاندانهای بزرگی که در دوره اشکانیان مقام اول را داشتند ظاهرا هفت بود.

از میان آنها دو خاندان بعد از دودمان شاهی صاحب قدرت محسوب شدند؛ یکی خاندان

---

(36).Hecatompylos : صد دروازه.

Daha.(37)

سورن «38» و دیگر خانواده قارن. «39» شغل موروث سورنها تاجگذاری سلاطین بود. این عدد هفت، گویا یادگاری از سنن عهد هخامنشی است.

در این طبقه یعنی نزد «ویس بذان»، مرکز ثقل دولت قرار داشت که گماردگان (تیولداران) بزرگ و معتبر شاهنشاه به‌شمار می‌آمدند و اتباع خود را برای درافتادن با خود او مسلح می‌ساختند. مثلا سورن ده‌هزار سوار، که همه از بندگان او بودند، به جنگ کراسوس برد. ازاین مطلب چنین برمی‌آید که در آنوقت کشاورزانی که موظف به خدمت جنگی بودند در تحت تسلط صاحبان مقتدر تیول و اقطاعات به نوعی بندگی دچار بودند. اما در بین این طبقه بردگان و طبقه کشاورزان یک صنف دیگر از اصیلزادگان و اساوره موجود بود که آنها را اعیان درجه دوم باید خواند. این اعیان مقداری زمین مالک بودند ... شباهتی که میان این اوضاع و ترتیب ملوک الطویفی اروپا در قرون وسطی دیده می‌شود، غالبا مورخان را متعجب کرده است. چه در جامعه ملوک الطوایفی ایران و چه در اروپا، این نکته مسلم است که رابطه تیولداران بزرگ با رعایای خود خیلی محکمتر از رابطه‌ای بوده است که شاهنشاه، که اعظم تیولداران بود، با تیولداران بزرگ داشته است. در این عهد هرگز مقام سلطنت کاملا تابع طرز ملوک الطویفی نبود. سلطنت حق انحصاری خاندان اشکانی محسوب می‌شد؛ با این قید که لزوما سلطنت از پدر به پسر نمی‌رسید. پس از مرگ پادشاه، بزرگان جانشین او را به دلخواه خود معین می‌کردند و اگر اختلافی می‌افتاد، شمشیر در میانه حکم می‌شد. هر طایفه یکی از شاهزادگان اشکانی را اختیار کرده برای رسانیدن او به مقام شاهنشاهی مجاهده می‌نمود.

درست معلوم نیست که حکام ایالات چه ارتباطی با تیول و اقطاعات داشته‌اند.

احتمال می‌توان داد که تیولداران بزرگ غالبا به حکومت آن ایالتی منصوب می‌شده‌اند که خود در آنجا دارای آب و خاک بوده‌اند. درهرحال، حکومتهای ولایات به افراد شش خاندان ممتاز و دودمان سلطنتی اختصاص داشته است. برای سنجش این حکام با شهربانان دوره هخامنشی، گوییم که قلمرو حکام اشکانی خیلی کمتر از ساتراپهای هخامنشی بود، ولی قدرت و استقلال حکام نسبت به شهربانان بیشتر بوده است. چنین به نظر می‌رسد که نه تنها ولاتی که از تخمه شاهی انتخاب می‌شدند، عنوان شاه داشتند، چنانکه همیشه در ایران مرسوم بود، بلکه هریک از ایالات هیجده‌گانه اشکانی را یک پادشاهی می‌خواندند ...

قدرت سیاسی تیولداران بزرگ در شورای اشرافی تجلی می‌کرد که حدودی به اختیارات شاهنشاه می‌گذاشت. «یوستی نوس» این مجلس شوری را سنا خوانده است و ما می‌دانیم که سرداران و حکام از میان اعضای این مجلس انتخاب می‌شده‌اند. بنابراین حکومت و سرداری شغل موروث نبوده است ... همچنین قراینی در دست است که انجمن دیگری هم برپای بوده و آن را مجمع دانایان و مغان می‌توان نامید. سلاطین اشکانی رأی آنان را در امور، محل اعتنا و توجه قرار می‌داده‌اند و ظاهرا در حوادث مهمه بوسیله فتوای دینی مداخلاتی می- نموده‌اند ... ولی قدرت آن فقط مشورتی بوده است برخلاف مجلس سنا، که در کشور قوه حقیقی

Suren.(38)

Karin.(39)

محسوب می‌شده است.

عده قلیلی از اشراف درجه اول، که عضو مجلس سنا بودند، حق اشتغال همه مقامات مهمه، مثل مشاغل درباری و سایر کارهای عمومی را به خود اختصاص داده بودند. از این معلوم می‌شود که نجبا و ملوک الطوایف درعین‌حال حائز مقامات درباری و قضایی نیز بوده‌اند «40» مرحوم مشیر الدوله در تاریخ اشکانیان، اجمالا به وضع طبقات و قدرت اعیان در این دوره اشاره می کند و می‌نویسد:

هرکدام از آنها عده‌ای سوار و اشخاص جنگی نگاه می‌داشت، و این سوارها در موقع جنگ مورد استفاده می‌شدند. راست است که شاه هم دسته‌ای برای حفاظت خود داشت و مسستحفظین و قراولان او می‌توانستند از عهده سواران و طرفداران اعیان و اشراف برآیند ولی در این موارد اعیان به کمک یکدیگر می‌آمدند تا حقوق و منافعشان محفوظ بماند. این ترتیب را نه در دوره مادی می‌بینیم نه در دوره هخامنشی و نه در ادوار دیگر تاریخ ایران؛ چه قبل و چه بعد از اسلام. «41»

برخلاف تصور مورخ فقید، مشیر الدوله، هماهنگی طبقات مختلف برای حفظ منافع خود نه تنها در دوره اشکانیان بلکه در تمام ادوار تاریخی، چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام، سابقه‌ای کهن دارد. به عنوان مثال در دوره هخامنشیان، پس‌ازآنکه گئوماتا زمام امور را در دست گرفت و مالیات سه ساله را بخشید و مورد محبت مردم قرارگرفت، نمایندگان طبقه ممتاز یعنی هفت جوان از هفت خاندان نجیب آن عهد با داریوش ائتلاف کردند و از طریق کودتا، گئوماتا پادشاه و زمامدار وقت را اسیر و اعدام کردند و از اقدامات او که

ظاهرا می‌خواست قدمهایی به نفع اکثریت و در راه اصلاح دین بردارد، جلوگیری کردند. همینطور در دوره ساسانیان پس‌ازآنکه به کمک مزدکیان بنیان قدرت دیرین موبدان و طبقه اشراف درهم ریخت، طبقات ممتاز و متنعم آن عصر، دست اتحاد به‌هم دادند و به کمک خسرو انوشیروان، چنانکه خواهیم دید، قدرت از کف رفته را بازیافتند.

در دوران بعد از اسلام نیز، چه در دوره خلفای اموی و عباسی و چه در دوران استقرار سلسله‌های ملی، همواره قشرها و طبقات متحد المنافع برای تأمین و حفظ موقعیت خود و یا برای کسب حقوق و امتیازات جدید در مقابل جریانات مخالف، دست اتحاد به یکدیگر می‌دادند. جنبش سنباد، مقنع، بابک و نهضت اسماعیلیه و حسن صباح کمابیش جلوه‌هایی از مبارزات طبقات مختلف المنافع در دوران بعد از اسلام به‌شمار می‌رود.

کریستن سن، ضمن توصیف وضع اجتماعی و طبقاتی عهد اشکانیان می‌نویسد:

اگر عطف نظر به جانب تشکیلات دولت پارت در ایران بکنیم، می‌بینیم آنچه مورخان یونان و روم قدیم در آن باب می‌نویسند بی‌شباهت به تشکیلات دولت ارمنستان نیست. از مختصات آن، تضادی است که میان قدرت شاهنشاه

---

(40). ایرانیان در زمان ساسانیان، پیشین، ص 30 به بعد (به اختصار).

(41). ایران باستان، پیشین، ص 2685.

با قدرت نجبای ملوک الطوایفی که درعین‌حال از عمال دولت هم به‌شمار می- آمدند، موجود بود. نمونه کامل امرای دولت اشکانی، سورن است که خصم کراسوس رومی بود، و پلوتارخس (پلوتارک) در حق او می‌نویسد: «سورن در ثروت و بزرگی و افتخار بعد از شاهنشاه، شخص اول ایران بود، از حیث فضیلت و لیاقت، سرآمد پارتیان به‌شمار می‌آمد، از لحاظ بلندی بالا و حسن اندام، مانند نداشت.

هنگام لشکرکشی، هزار شتر باروبنه او را می‌برد و دویست ارابه، مخصوص حمل همسران و همخوابگان او بود. هزار سوار زره‌پوش و عده بیشتری سرباز سبک اسلحه در رکاب او می‌رفت، زیرا روی هم ده‌هزار سوار داشت که قسمتی از گماردگان و قسمتی از بندگان او بودند.» در روز نبرد خود را می‌آراست و زینت می‌کرد و در پیشاپیش سپاه خود قرار می‌گرفت. دلیری او به حدی مشهور بود که با زیبایی زنانه او نمی‌ساخت، زیرا سورن بنابر رسم مادها روی خود را غازه می‌بست و آرایش می‌کرد و گیسوان خود را به دو قسمت می‌نمود، اما سایر پارتها گیسوان را به رسم «سکها» بلند و ژولیده می‌گذاشتند تا هیبتی وحشتناک داشته باشند.» سورن حرم خود را همراه می‌برد و در عین جنگ شبها را به عیش‌ونوش و شرابخواری و استماع موسیقی و آواز و عشقبازی می‌گذرانید.

عاقبت شاه از قدرت سورن به رشک آمد و باوجود قدرتی که داشت بر او غلبه کرد، زیرا شاه با هریک از بزرگان که درمی‌افتاد هرگاه بزرگان متحد نبودند بر وی چیره می‌شد، اما اگر بزرگان یار می‌گشتند غالبا او را خلع و دیگری را نصب می‌نمودند. «42»

در دوره پارتیان نیز طبقات ممتاز زندگی مرفه و آسوده‌ای داشتند. شکار حیوانات مانند فعالیتهای جنگی مورد علاقه و توجه آنان بود. در مجالس جشن و سرور شراب می‌نوشیدند.

می‌گویند برخلاف رومیان به عهد و پیمان خود عمل می‌کردند، و با غلامان و کنیزان ظلم و ستم روانمی‌داشتند.

آلات موسیقی آنها عبارت بود از فلوت، نی‌لبک، طبل و دهل. در ضیافتها و اعیاد اغلب مجلس، به رقص پایان می‌یافت.

مشیر الدوله پیرنیا در تاریخ خود می‌نویسد:

پارتیها، زنان خود را به جنگ می‌بردند ولی برخلاف، پارسیها زنان عقدی در خانه‌ها می‌ماندند. زنانی که با اردوها حرکت می‌کردند غالبا زنهای یونانی سلوکیه یا سایر شهرهای یونانی و مقدونی بودند. رومیان این نوع زنان را همخوابه می‌نامیدند. بنا به گفته پلوتارک 200 دستگاه تخت روان، زنان غیرعقدی سورنا را حمل می‌کردند که بعضی از آنها بدعمل و عده‌ای از آنها خواننده یا سازنده بودند.

---

(42). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 39 و 40.

بردگان کشاورزان و پیشه‌وران

از خصوصیات زندگی طبقات مختلف در عهد پارتیان اطلاعات دقیقی در دست نیست. دکتر گیرشمن می‌نویسد:

اطلاعات بسیاری در خصوص تحولاتی که در این عهد در جامعه ایرانیان شهرنشین رخ داد، در دست نیست، اما می‌توان قبول کرد که افکار آزادیخواهانه که توسط هلنیسم رایج

شده و در روم بسیار توسعه یافته بود، در ایران نیز مؤثر افتاد. همطرازی محسوسی در ایران مانند روم به وجود آمد و نسبت به غلامان روشی دیگر اتخاذ گردید ... در ایران کنیزی که روم به فرهاد چهارم اهدا کرد، ملکه شد و او در زمان فرهاد پنجم که بعدها شوهرش گردید، نقشی مهم در امور دولتی داشت. «43»

به عقیده دیاکونوف، «در عهد اشکانیان وضع اجتماعی و طبقاتی در سراسر کشور به علت اختلاف فراوانی که در سطح تکامل اجتماعی هرمنطقه وجود داشت، یکسان و هماهنگ نبود.

در سرزمین بین النهرین و ماد استفاده از کار بردگان در امور اقتصادی متداول بود.

برده را «بندک» و گاه آنشهریک «44» و رسیک «45» می‌خواندند. بردگان را در امور خانگی و کشاورزی و معاون شاهی و اقتصاد داخلی معابد مورد استفاده قرار می‌دادند. درمیان بردگان، آنشهریکان مقام خاصی داشتند؛ با اینکه آنان بخشی از اموال مالک محسوب می‌شدند از آزادی نسبی برخوردار بودند و به میزان یک دهم یا یک چهارم از ثمره زحمت خویش استفاده می کردند و می‌توانستند این حق را به اخلاف خود منتقل کنند. مالک می‌توانست آنشهر یکان را به رسم هدیه یا گروگان یا وجه الضمان به کسی بدهد. همچنین مالک می‌توانست در مقابل پرداخت مزد، او را برای کارهای فصلی به اشخاص بسپارد (مزد استفاده از برده به صاحب او پرداخت می‌شد). زمینها با بردگان آن خرید و فروش می‌شدند. ممکن بود زمین را با دوسه برده یا مثلا با 500 برده فروخت. تعداد بردگان کشور تنها از راه تولید مثل زیاد نمی‌شد، بلکه با اعزام اسیران جنگی بر تعداد بردگان و نیروهای فعاله کشور می‌افزودند. علاوه‌براین، افراد آزاد در اثر عدم پرداخت قروض خود به صورت برده درمی‌آمدند. بااین‌حال در ایران و دیگر کشورهای

شرق قدیم، تولید نعمات مادی بیشتر توسط افراد عضو جماعات روستایی صورت می‌گرفت. عضو جماعت روستایی مجبور بود در قطعه زمین خود زراعت کند و زراعت زمین مزبور وظیفه وی در برابر دولت شمرده می‌شد و اگر از این کار خودداری می‌کرد و سهم خراج خویش را نمی‌پرداخت، دولت او را مجبور می‌کرد که جریمه‌ای معادل هفت برابر قیمت فروش زمین مزبور بپردازد که نیمی از آن عاید خزانه شاهی و نیمی دیگر ظاهرا به صندوق جماعت روستایی پرداخت می‌شد. دولت با کمال دقت و سختی در امر وصول مالیات ارضی نظارت می‌نمود و مالیاتهای گردآوری‌شده در دفترخانه‌ها ثبت و بایگانی می‌شد. ظاهرا سیاست مالیاتی اشکانیان از جهاتی مشابه سیاست مالیاتی سلوکیه بوده است. در دوره اشکانیان فعالیتهای پردامنه‌ای در زمینه آبیاری انجام می‌شده، چه، در فلات ایران زراعت به مدد

---

(43). همان، ص 287.

(44).Anshahrik

(45).Rasik

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 586

آبیاری مصنوعی مقدور بود و کاریز (قنات) بیش از روشهای دیگر متداول بود.

ثروتهای کانی کشور و حق استخراج آن به پادشاه پارت تعلق داشت. طبق مندرجات نامه «پلین اصغر» به تراژان، در معادن مزبور از کار بردگان شاهی استفاده می‌شد.» «46»

بطور کلی با تتبعات جدیدی که در زمینه وضع اجتماعی و وضع فرهنگی و مادی دوره اشکانی به عمل آمده است، می‌توان پنج طبقه در جامعه پارتیان تشخیص داد:

1. فئودالهای بزرگ و درباریان و خاندان سلطنتی که سیاست داخلی و خارجی مملکت در دست آنها بود.

2. صاحبمنصبان و مأمورینی که مشاغل نظامی و کشوری را در دست داشتند.

3. مغان و روحانیان.

4. طبقه متوسط که شامل مردم آزاد شهرها و پیشه‌وران و خرده‌مالکین می‌شد.

5. روستاییان و بردگان.

از وضع اجتماعی پیشه‌وران و حقوق و اختیارات آنها اطلاعی در دست نیست؛ آنچه مسلم است در این دوره در ایران و روم، پیشه‌وران و صنعتگران فعالیتهایی داشتند و در کارهای آنها نظیر نساجی، اسلحه‌سازی و ساختن شیشه و ظروف سفالین و چرم‌سازی بهبود محسوسی پیدا شده بود.

به نظر گیرشمن، وضع کشاورزی و کشاورزان که در دوره اسکندر و سلوکیان بر اثر ترقی نسبی تکنیک و وسایل کار و رعایت حال کشاورزان رو به بهبود رفته بود، در عهد اشکانیان راه انحطاط سپرد.

در این دوره «دهگانان و خرده‌مالکین استقلال خود را از دست می‌دهند و بیش از پیش تحت فشار مالکان عمده قرار می‌گیرند. آنها رسما آزاد بودند ولی آزادی آنها نسبی بود.»

«47» مالکان بزرگ با استفاده از وسایل علمی و فنی جدید به کار زراعت مشغول شدند و در میدان رقابت، خرده‌مالکین را که فاقد قدرت مساوی بودند، شکست دادند. به این ترتیب بخشی عظیم از مالکین کوچک، آزادی و استقلال خود را از دست داده ناچار به خدمت فئودالها مشغول شدند و یا راه شهر پیش می‌گرفتند.

روستاییان و شهرنشینان، که هریک قسمتی از حیات اقتصادی را در دست داشتند، دارای دو طرز زندگی خاص بودند.

به این ترتیب، همانطور که در روم ثروتمندان و نظامیان قدرتمند با خرید خالصه‌های دولتی به قیمتی ارزان املاکی وسیع برای خود ترتیب داده بودند، در ایران نیز با تحولاتی که نام بردیم، اراضی به صورت خالصه‌های دولتی و املاک وسیع فئودالها درآمد و طبقه کشاورزان بیش‌ازپیش تحت فشار قرار گرفتند. در این دوره،

پرورش حیوانات اهلی و مخصوصا پرندگان که در بازارهای خارجی مشتری بسیار داشت، ترقی کرد. در تعقیب نخستین سفارتهایی که چین به ایران فرستاد، اسپست،

---

(46). اشکانیان، پیشین، ص 69 به بعد (به اختصار).

(47). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 286.

مو، و سپس خیار، پیاز، زعفران و یاسمن در شاهنشاهی آسمانی (چین) وارد شد و در آن کشور شروع به کاشت آنها کردند. در عوض، ایران از چین، زردآلو و هلو و سپس کرم

ابریشم وارد کرد. نیشکر از هند وارد می‌شد و در همان عهد شروع به کشت آن کردند. «48»

وضع اجتماعی زنان

قبل‌ازآنکه به بحث خود در پیرامون طبقات پایان دهیم موقعیت زنان را مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

تعدد زوجات در نزد پارتیها متداول بود، و لیکن بیش از یک زن عقدی نمی‌توانستند داشته باشند (ژوستن، کتاب 41 بند 3). تعدد زنان غیرعقدی درمیان آنها و بخصوص در خانواده سلطنتی از زمانی متداول شده بود که به ثروت رسیده بودند، زیرا زندگانی صحراگردی مانع از داشتن زنهای متعدد است. شاهان اشکانی زن عقدی خود را از شاهزاده‌خانمها یا لااقل زنان پارتی انتخاب می‌کردند. زن قبل از فوت شوهرش نمی‌توانست شوهر دیگری انتخاب کند، یعنی طلاق جایز نبود و لیکن زن محترمه، در صورت عدم رضایت، از شوهر خود به آسانی طلاق می‌گرفت.

مرد فقط در چهار مورد می‌توانست زن خود را طلاق بدهد:

1. وقتی که زن عقیمه بود 2. اگر به جادوگری می‌پرداخت 3. هرگاه اخلاقش فاسد بود 4. اگر ایام قاعده را از شوهر پنهان می‌کرد.

بعضی از مورخان خارجی ازدواج شاهان اشکانی را با اقوام و خویشان نزدیک با نهایت نفرت ذکر می‌کنند؛ چنین نسبتی را نیز هرودت، به کمبوجیه و پلوتارک، به اردشیر دوم هخامنشی داده‌اند. بعضی از نویسندگان پارسی زرتشتی این نسبت را رد کرده می‌گویند

کلمه «خواهر» را در مورد اشکانیان نباید به معنی حقیقی فهمید. کلیه شاهزاده‌خانمها را شاهان پارتی خواهر می‌خواندند، زیرا از یک دودمان و خانواده بودند و دختر عمو و نوه عمو و غیرها نیز در تحت این عنوان درمی‌آمدند. ولی چون در تاریخنویسی باید حقیقت را جستجو کرد و نوشت، حاق مسأله این است که ازدواج با اقربای خیلی نزدیک در ایران قدیم موسوم به «خوتک‌دس» پسندیده بود، و ظاهرا جهت آن را حفظ خانواده و پاکی نژاد قرار می‌دادند. ولی معلوم است که زرتشتیهای ازمنه بعد آن را مثل سایر ملل، فوق العاده مذموم دانسته‌اند؛ چنانکه امروزه هم از چنین نسبتی کاملا منزه می‌باشند.

زنهای پارتیها با مردها خلطه و آمیزش نداشتند و لیکن بعضی از ملکه‌ها بطوری که از سکه‌های شاهان اشکانی و بعضی آثار دیگر معلوم می‌شود، در مجالس جشن حاضر می‌شدند؛ چنانکه فرهاد پنجم با مادر خود به تخت نشست

---

(48). همان، ص 287.

و سکه‌های او صورت مادر و فرزند را داراست ... قاعده عمومی بر جدا بودن زنها از مردها بود، زیرا اندرون نجبای پارتی از بیرونی جدا بوده و زنها در زندگانی خارجی مردها شرکت نمی‌کردند. مقام زنها نزد پارتیها پست‌تر از مقام آنها نزد مادیها و پارسیها بود. یکی از خصایص دوره اشکانی عدم مداخله زنها در امور دولتی؛ است. که برخلاف بعضی از شاهان هخامنشی در این دوره نفوذ حرمسرا و خواجه‌سرایان در امور درباری و دولتی هیچ دیده نمی‌شود. جنایاتی که در خانواده واقع می‌شد مثل قتل زن به دست شوهر یا پسر و دختر به دست پدر و یا خواهر به دست برادر و یا جنایتی مابین پسران و برادران، به عدلیه

رجوع نمی‌شد و بایستی خود خانواده قراری در موارد اینگونه جنایات بدهد، زیرا به عقیده پارتیها این نوع جنایات به حقوق عمومی مربوط نبود و تصور می‌کردند که فقط به حقوق خانواده خلل وارد می‌آورد. و لیکن اگر دختر یا خواهر شوهردار موضوع چنین جنایتی واقع می‌شد، امر به عدلیه محول می‌گشت، زیرا زنی که شوهر می‌کرد جزو خانواده شوهر محسوب می‌شد. از مجازاتهای این دوره اطلاعاتی در دست نیست، همینقدر معلوم است که مجازات خیانت زن به شوهر خیلی سخت بود.

و مرد حق کشتن زن را داشته، و دیگر اینکه اگر کسی مرتکب عمل شنیعی برضد طبیعت می‌شد، بایستی خودکشی کند، و در این باب پارتیها به اندازه‌ای سخت بودند که هیچ استثنایی را روانمی‌داشتند. این است مختصر اطلاعاتی که از اخلاق پارتی به ما رسیده است. «49»

در مورد فعالیت سیاسی زنان درباری در عصر اشکانیان باید گفت هروقت که پادشاهی ضعیف زمامدار بود، مداخله زنان در کارهای سیاسی بیشتر بود. مشیر الدوله در تاریخ اشکانیان می‌نویسد:

ملکه از حیث مقام، خیلی پست‌تر از شاه نبود. تاج یا نیمتاج بر سر می‌گذارد، گردنبندهای متعدد ظریف و زیبا به خود می‌آویخت. زنان عقدی شاه از ملکه جدا و هریک قصری جداگانه داشتند. قصور را بر بلندی می‌ساختند و با پلکان وارد آن می‌شدند. به قول «دفیلوسترانوس» شیروانی قصر در بابل از مفرغ بود و اشعه آفتاب و ماه از آن منعکس می‌شد. رواقها و چهارطاقیها را با سیم‌وزر زینت می‌دادند.

به موجب بعضی مدارک، زنان شاه از مردان جدا بودند و در امور مملکت مداخله‌ای نداشتند؛ فقط «موزا» مادر فرهاد پنجم با پسرش بر تخت سلطنت می‌نشست و زمام امور را در دست داشت.

ظاهرا ارزش اقتصادی و اجتماعی زنان در نقاط مختلف کشور اشکانی یکسان و همانند نبوده است. بطوری که گوتشمید در تاریخ خود متذکر شده است سکنه فرغانه، باکتریه، و پارت نه تنها از نظر قیافه و خصوصیات بدنی بلکه از لحاظ آداب و عادات نیز با یکدیگر شباهتهایی

---

(49). ایران باستان، پیشین، ص 2693 به بعد.

داشتند. «به زنان احترام بسیار می‌گذاشته‌اند، چندان‌که مرد مطیع اراده زنش بوده است.

باردزانس «50» از مقام آزاد زنان، نزد قوم کوشانی در باکتریه زمان خودش، سخن می‌گوید.

در مورد پارتیها کاملا برعکس این بود، زیرا در مستور نگاهداشتن زنان که از رسوم شرقی است، افراط می‌کردند.» گوتشمید در جای دیگر از کتاب خود نمونه‌ای از ازدواج با محارم را در عصر پارتیان ذکر می‌کند و می‌نویسد:

... فرهاد مادر خود «ته‌آموزا اورانیا» را به زنی گرفت و از سال دوم میلادی نقش زن و شوهر توأما به روی سکه‌ها دیده می‌شود. چنین ازدواجی که اوستا بخصوص آن را تجویز

کرده است، بطور حتم باعث ناراحتی و عدم رضایت زیردستان و افراد ملت نشده بلکه پا را از این هم‌فراتر می‌توان گذاشت و پیش‌بینی می‌توان کرد که فرهاد با این اقدام می‌خواسته دل روحانیان متنفذ را به دست بیاورد، زیرا این پادشاه جوان، منفور ملت (مراد از ملت در اینجا نجیب- زادگان است) بود. «51»

مشیر الدوله در تاریخ خود به روش انزواطلبی مغها در عصر اشکانیان اشاره می‌کند و ازجمله می‌نویسد:

مغها لباس سفید دربر می‌کردند و به سه درجه تقسیم می‌شدند. آنها که در درجه اول قرار داشتند، جانداری را نمی‌کشتند و غذای حیوانی نمی‌خوردند. «کلمان اسکندرانی» می‌گوید: «درمیان مغها فرقه‌ای بود که زواج را ممنوع می‌دانست.» از این اطلاعات، اگر صحیح باشد، برمی‌آید که مذاهب هندی در دوره اشکانیان به ایران سرایت کرده بود، زیرا احتراز کردن از کشتن جانداران مخالف دین زرتشت است، و موافق تعلیمات آن باید جانوران موذی یا مخلوقات اهریمن را نیست و نابود کرد. دیگر آنکه در مذهب زرتشت ترک دنیا و احتراز از زناشویی کاری است نکوهیده و کسی که این کار کند دوست هرمز نیست؛ پیرو هرمز کسی است که خانواده تأسیس کند، زمین را شخم بزند، حشم تربیت کند، کاریز بکند، زمین موات را احیاء دارد و غیره و غیره (سعی و عمل با درستی و راستی.) «52»

ما از وضع اجتماعی زنان ایران از حمله اسکندر به بعد، اطلاع کافی نداریم، ولی در شهر اسکندریه که در حدود دویست سال قبل از میلاد یک شهر بین المللی بود و در آن در حدود پانصد هزار نفر از ملل و نژادهای مختلف یونانی، مصری، ایرانی، یهودی،

سوریه‌ای، عرب و سیاهپوست به فعالیتهای مختلف بازرگانی و دادوستد سرگرم بودند، زنها از آزادی نسبی برخوردار بودند.

«پولی بیوس» شکوه می‌کند که بهترین خانه‌ها متعلق به زنان روسپی بود. زنهای

Bardesanes.(50)

(51). تاریخ ایران و ممالک همجوار آن، پیشین، ص 98 به بعد.

(52). ایران باستان، پیشین، ص 2692.

تمام طبقات آزادانه در خیابانها می‌گشتند و از دکانها خرید می‌کردند و با مردها آمیزش داشتند. بعضی از آنها در ادبیات و دانشجویی شهرت یافتند.

ملکه‌ها و خانمهای درباری مقدونی، از آرسنو ملکه بطلمیوس دوم تا «کلئوپاترا» معشوقه «آنتونی»، عملا در سیاست دخالت می‌کردند ... «53»

به عقیده پروفسور «مینورسکی» و عده‌ای از صاحبنظران، منظومه ویس و رامین در حدود نه قرن پیش، یعنی پنجاه سال پس از آنکه فردوسی شاهنامه را به پایان رسانیده، پرداخته شده است. اصل پهلوی، و زمینه جغرافیایی داستان، اسامی شخصیتها و اماکن، طرز حکومت و اوضاع کلی جامعه، طرز عشق‌بازی و ازدواج (زناشویی خواهر و برادر) بطوری که در ویس- و رامین توصیف شده با هیچیک از ادوار تاریخی ایران جز دوره اشکانیان قابل انطباق نیست.

«تعیین دقیق اینکه ویس و رامین به چه زمانی مربوط است امری دشوار است. اشکانیان در حدود پنج قرن (247 پیش از میلاد تا 224 میلادی) بر ایران فرمانروایی کردند.

جانشینان آنها یعنی ساسانیان بیش از آنچه عباسیان با امویان کردند در از میان بردن خاطره و تاریخ آنان کوشیدند.» «54»

فخر الدین اسعد گرگانی در باب اوضاع و احوالی که او را به تنظیم این داستان برانگیخته، چنین می گوید:

مرا یک روز گفت آن قبله دین:
»چه گویی در حدیث ویس و رامین؟«

بگفتم: «کان حدیثی سخت زیباست
ز گردآورده شش مرد داناست

و لیکن پهلوی باشد زبانش
نداند هرکه برخواند بیانش

...کجا آن لفظها منسوخ گشتست
ز دولت روزگارش درگذشتست«.

در این داستان، بسیاری از خصوصیات اجتماعی زنان در ایران باستان، محرومیتهای جنسی، عدم رعایت تناسب سنی، مداخله نامحدود پدر و مادر در امر ازدواج جوانان، رابطه محرمانه زنان درباری و زنان وابسته به طبقات مرفه با مردان دیگر، در تلو منظومه منعکس شده است.

در این داستان، ویس دختری است پاکیزه‌دامن، شرمگین و زیبا که با رعایت جانب عفت در جستجوی کام و مراد است. نخست دل به مهر برادر می‌بندد ...

اما تقدیر بازی دیگری در پیش دارد، پیرمردی به عنف او را از مادر و برادر جدا می‌کند و به کاخ خود می‌برد. شاهزاده زیبا که از قاتل پدر خود نفرتی فراوان دارد، جامه ماتم به‌بر می‌کند ... اما آنچه به این غم جانشکر نیرو می‌بخشد، فروریختن کاخ امید و آرزوی اوست. وی عروسی است که سرنوشت در شب زفاف او را از کنار داماد مهربان ربوده و به چنگ مردی فرتوت و نفرت‌انگیز و ناشناس که دست به خون پدرش آلوده دارد، افکنده است. «55»

---

(53). تاریخ تمدن (کتاب دوم- بخش سوم)، پیشین، ص 185.

(54). ویس و رامین، به اهتمام دکتر محجوب، ص 55.

(55). همان، ص 76.

«سرانجام ویس، با پایمردی دایه خود، به رامین دست می‌یابد و عاشق و معشوق به‌هم می‌رسند.

وقتی شوهر سالخورده از این ماجرای غم‌انگیز آگاه می‌شود او را سرزنش می‌کند، اما ویس که از شور عاشقی سر از پای نمی‌شناسد، خطاب به شاه می‌گوید:

مر او را گفت: «شاها کامکارا — چه ترسانی به پادافراه ما را
سخنها هرچه گفتی راست گفتی — نکو کردی که آهو نانهفتی
کنون خواهی بکش خواهی برانم — و گر خواهی برآور دیدگانم

وگر خواهی به بند جاودان دار　　وگر خواهی برهنه کن به بازار

که رامینم گزین دو جهانست　　تنم را جان و جانم را روانست«.

علت دادن این جواب تلخ، علاوه بر عشق شدیدی که ویس به رامین می‌ورزد، قصد تلافی است، می‌خواهد قاتل پدر را برنجاند و از او حتی به قیمت رسوایی و برهنه گشتن خویش انتقام بگیرد ... ویس مرتکب بزرگترین گناهان می‌شود، بارها به شوهر خود دروغ می‌گوید و قسم ناحق می‌خورد، شب از خانه‌ای که موبد درهای آن را بسته است، بیرون می‌آید و به کنار رامین می‌رود و چون موبد فرامی‌رسد و رامین می‌گریزد، می‌گوید که از ستمهای شوهر با یزدان رازونیاز می‌کرده است ... ویس و رامین کارنامه عاشقی مردی است که قریب دو هزار سال پیش از این می‌زیسته و از نازک خیالیهای فیلسوفان آگاهی درستی نداشته ... عاشق و معشوق در این منظومه همسر و همشأنند، هیچ اثری از نیاز و کوچکی فوق العاده عاشق و ناز بیپایان معشوق در آن هویدا نیست. «56» ویس و رامین داستانی است که قهرمانان آن از طبقه فرمانروا انتخاب شده‌اند ... زنی که نامش در منظومه بیش از هرکس دیگر با احترام و همدردی یاد می‌شود، «شهرو» مادر ویس است که زنی نژاده و از نسل جمشید است، اما همین زن چندین شوهر کرده و از هریک فرزندان آورده است و معلوم نیست به چه مناسبت تعهد می‌کند که دختر نازاده خویش را به موبد فرتوت بدهد. سپس قول خود را از یاد می‌برد و بی‌آنکه به تشریفات مذهبی اعتنا کند، داد از داور را گواه می‌گیرد و دختر را به برادرش می‌دهد و مهر موبد را نیز در پای عقدنامه لازم نمی‌شمارد. و سرانجام همین شهر و در مقابل مال و خواسته فراوانی که موبد بدو می‌دهد، دختر عقد کرده خود را به موبد یعنی به قاتل پدر می‌سپارد و برادر جوانش را ناکام و محروم می‌کند ... در سراسر منظومه، دروغ، ریا، فریب، بیوفایی، پیمان‌شکنی جایی ممتاز

دارد. عشرت‌طلبی و کامجویی و بی‌بندوباری شاهزادگان و فرمانروایان این دوران با توصیفی که پلوتارک از سورنا کرده است، بی‌تناسب نیست چه او؛ «هرزمان که تنها و محرمانه سفر می‌کرد، هزار شتر زیر بار داشت و دویست ارابه زنان و کنیزان او را می‌بردند ... در دنباله زنان بی‌بندوبار ... با قاشقک و عود در ارابه‌ها بودند ...»

«استاکلبرگ» مانند مینورسکی این داستان را مربوط به قبل از اسلام می‌داند و

---

(56). همان، ص 81 به بعد (به اختصار).

می‌گوید: «عقاید پارسی زرتشتی، مانند ازدواج خواهر و برادر و تأثیر ستارگان در سرنوشت انسان، در منظومه فراوان است. نامهای فارسی و عربی ستارگان به تناوب ذکر می‌شود. عقاید زردشتی جای‌جای در منظومه به چشم می‌خورد؛ مانند «خون گشادن از ویس و ناپاک شدن او در شب زفاف و محروم ماندن ویرو از وی» و جز اینها، قراینی است که ارتباط داستان را به عهد اشکانیان می‌رساند.

وضع اقتصادی

در دوره تاریخ باستانی ایران، هروقت پادشاه مقتدری زمام امور را در دست گرفته و فئودالها و یاغیان را به‌جای خود نشانده است، وضع اقتصادی ایران و ملل تابع در پناه امنیت و ثبات سیاسی کمابیش به خوبی گراییده است، و در ادواری که حکومت مرکزی رو به ضعف رفته و اصول فئودالی بر کشور سایه افکنده است، بحران اقتصادی به فقر و فلاکت اکثریت کمک کرده است. بطور کلی تا قبل از ظهور تمدن جدید و پیدایش حکومتهای

ملی و دموکراتیک، سلطنت فردی، با تمام جنبه‌های ارتجاعی آن، نسبت به فئودالیسم قدمی به جلو محسوب می‌شد. در دوره هخامنشی، مادام که سلاطین لایق و کاردانی نظیر کورش و داریوش زمام امور را در دست گرفته بودند، وضع اقتصادی و اجتماعی مردم تا حدی رضایت‌بخش بود. پس از حمله اسکندر در سایه تمرکزی که ایجاد شد بار دیگر جنبش اقتصادی بین شرق و غرب ایجاد شد، ولی با مرگ او بار دیگر انقلابات و آشفتگیهایی در حوزه بحر الروم و سراسر ایران پدید آمد؛ محصول کم گردید، با کثرت راهزنان در جاده‌ها و دزدان دریایی در دریاها، اشکالات مبادلات و حمل‌ونقل فزونی گرفت. به عقیده دکتر گیرشمن:

... این عصر را، از لحاظ محاربات و غارتها، با تاریکترین اعصار سابق نمی‌توان مقایسه کرد؛ غارت کاروانها و مخصوصا سرقتهای دزدان دریایی چندان شدید شده بود که حکومت روم مجبور گردید به قدرت آخرین شاهان کوچک سلوکی، سلاطین خیمه‌شب‌بازی، خاتمه دهد و سوریه را بمنظور تصفیه آن گنداب شرارت منطقه بحر الروم توسط پمپئوس «57» به متصرفات خود ملحق سازد (64 ق. م.). «58»

از قرن اول قبل از میلاد، تمایلی شدید و متزاید نسبت به صلح ایجاد شد. نه تنها رومیان بلکه تمام اقوام و ملل جهان از سیاست صلح طرفداری می‌کردند. اگوست کمابیش از این سیاست پیروی نمود. در نتیجه ادامه این سیاست تا حدی وضع عمومی تثبیت شد. مردم که خود را از خطر جنگهای دایمی در امان دیدند، دست به فعالیتهای اقتصادی زدند، قیمتها تثبیت شد، پولهایی که در اثر فتوحات رومیان در بین طبقه فرمانروا پخش شده بود به کار افتاد، فعالیتهای صنعتی و تجاری رو به فزونی نهاد، از برکت امنیت و آرامش، کاروانهای

تجاری از اروپا تا آسیای مرکزی و چین و هند به حرکت درآمد. روم از کشورهای اخیر، ابریشم،

Pompee.(57)

(58). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 283.

ادویه، عاج و عطریات و احجار کریمه وارد می‌کرد و در مقابل مصنوعات خود نظیر شیشه، اشیاء هنری و مفرغ‌آلات، طلا و شراب و روغن به آن کشورها صادر می‌نمود. ایران در تجارت جهان نقش میانجیگری داشت.

در سرزمین ایران مراکزی برای متخصصان تجارت ترانزیت، دلالان، عمال همه نوع حمل‌ونقل، رهبران کاروانها و تشکیلات دریانوردان برای حمل‌ونقل بحری تشکیل گردید. اعزام سفرا از چین به دربار اشکانی موجب شد که روابط مستقیمی بین دو شاهنشاهی ایجاد شود. تشکیلات جاده‌ها بهتر و مبادلات بین آن دو کشور منظم گردد. از قرن اول مسیحی مال التجاره‌ها پس از عبور از سرزمین ایران وارد منطقه کوشان می‌شد. قسمتی از آنها از راه پامیر و ترکستان چین به سرحد چین حمل می‌شد و قسمت دیگر از طریق معابر هندوکش در طول دره کابل به سوی هند فرستاده می‌شد. هرگز پیش از عهد اگوست، موج مال التجاره‌هایی که در دو جهت جریان داشت، بدین‌وجه نیرومند نگردیده بود.

از لحاظ اقتصادی، ایران، بابل، سوریه و فلسطین از عهد هخامنشی به‌هم مرتبط شده بودند، و اگرچه نقشه قیاصره، مبنی بر الحاق ایران و بین النهرین، صورت تحقق نگرفت، معهذا این روابط همچنان ادامه یافت و تقویت گردید.

فلزات ایران و چین و هند در دنیای آن روز خریدار داشت؛ مخصوصا فولاد چین و هند معروف بود. «59»

کالاهای دیگر ایران، نظیر پوست، منسوجات، برنج، ادویه، اشیاء چوبی، قیر و روغن معدنی در هند و چین و امپراتوری روم به فروش می‌رسید و اشیاء مفرغی و پاپیروس، شیشه و ظروف و اشیاء فلزی آن کشورها به ایران وارد می‌شد و در بازارها، که معمولا در محلات مخصوص قرار داشت، در دسترس مشتریان قرار می‌گرفت.

در عهد پارتیان جاده‌ها و وسایل حمل‌ونقل بیش‌ازپیش منظم گردید. پارتیان برای اخذ عوارضی که از کالاهای مختلف می‌گرفتند، نه تنها به امنیت جاده‌ها توجه داشتند بلکه بوسیله مأمورین خود در اصلاح معابر و جاده‌ها نیز می‌کوشیدند. در بیابانها برای تأمین آسایش کاروانسراها، چاههای آب ایجاد کرده بودند. در شهرهایی که سر راه بود و موقعیت بازرگانی داشت، تجار برای مبادله کالاها گرد می‌آمدند.

دکتر گیرشمن می‌نویسد: «اسنادی که در دورا «60» کشف شده وجود دستگاه پلیس سوار بیابان را اثبات می‌کند.»

پارتیان مانند هخامنشیان در منازل بین راه، اسبان یدکی داشتند تا با استفاده از آنها در کار حمل‌ونقل تسریع شود. «هم در این عهد نعل یا کفشک اسب، اختراع شد اما معلوم نیست که منشأ آن شرق یا غرب بوده است.» «61»

(59). همان، ص 286.

(60).Dura

(61). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 286.

دیاکونوف محقق شوروی، نیز در تاریخ اشکانیان اطلاعاتی در پیرامون وضع وصول مالیاتها و سیاست اقتصادی دولت در آن دوره به دست می‌دهد: «راجع به نحوه وصول مالیات در عهد پارتیان اطلاعات کافی نداریم. صاحبنظران حدس می‌زنند که چون وضع سیاسی پولیسها (شهرها) ی دولت اشکانی با بلاد عهد سلوکیه مشابهت داشته، سیاست مالیاتی اشکانیان نیز در شهرها تقریبا با سیاست مالیاتی سلوکیه مطابق بوده است و شاید پادشاهیهای تابع، خراج مقرر سالیانه را به خزانه اشکانیان می‌پرداخته‌اند. ولی عجالتا برای اثبات قطعی این نظر مدارک مثبتی در دست نداریم. چون حکومت پارت میانجی تجارتی شرق و غرب بود و از حقوق گمرکی سود کلانی تحصیل می کرد، از گسترش روابط بازرگانی حمایت می کرد و برای توفیق در این راه دو جاده مهم تجاری آن عصر را تحت نظارت دقیق خود گرفته بود.

جاده اول از آسیای صغیر آغاز می‌شد و از سوریه و شمال بین النهرین می گذشت و به خلیج فارس منتهی می‌شد و دیگری جاده شمالی بود که از فرات آغاز می‌شد و پس از عبور از خاک ماد و پارت، به سوی شرق و ترکستان چین می‌رفت و به جاده معروف ابریشم چین می‌پیوست.

شاخه دیگری از این جاده، سرزمین پارت را به هندوستان (از طریق کابل) متصل می‌کرد. در این دوره راهها نگهداری می‌شد و چاههایی برای رفع احتیاج کاروانیان حفر می‌گردید. در منزلگاههای بزرگ کاروانسراهایی احداث کرده بودند، برای تأمین جان‌ومال کاروانیانی که از بیابان عبور می‌کردند، دستجات انتظامی سوار مراقبت می‌کردند، دولت اطلاعات لازم درباره وضع راهها و منازل در اختیار بازرگانان می‌گذاشت. از مشرق ابریشم و آهن و چرم و عاج و مصنوعات پارچه‌ای و اشیاء طرفه و روغنهای معطر و سنگهای قیمتی و غیره حمل می‌کردند و از مغرب، کالاهای مصنوع، از قبیل آبگینه و مفرغ و پارچه و سفالینه و پاپیروس و دیگر امتعه صادر می‌کردند. مصنوعات پارتی نیز در میان امتعه مذکور دیده می‌شد و در دورترین نقاط از ساخته‌های عهد پارتها کشف شده است.» «62»

گوتشمید می‌نویسد:

هنگامی که در سال 105 ق. م. اولین کاروان بازرگانان چینی به «آن‌سی» آمد، از مرز شرقی این مملکت تا پایتخت آن، که در قرن اول قبل از میلاد مسیح «فان‌تو» نام داشت، به ده- دوازده شهر، که همه دارای حصار بود، برخوردند و بین فاصله دو شهر بزحمت آبادی قطع می‌شد. از اینجا می‌توان فهمید که سکنه آن ناحیه چقدر زیاد بوده‌اند که همه در جوار یکدیگر می‌زیسته‌اند (ظاهرا این راه از میان سرزمین پربرکت خراسان می‌گذشته است.)

بازرگانان آن‌سی با ارابه و کشتی به ممالک مجاور تا فاصله یک هزار «لی» مسافرت می‌کردند. در آن‌سی سکه‌های نقره‌ای با نقش شاه رواج داشته و هنگامی که شاه درمی‌گذشته، تصویر شاه جدید را به‌جای شاه متوفی می‌گذاشته‌اند.

مردم این ناحیه برای نوشتن کتاب، از پوست حیوانات استفاده می‌کردند و

(62). اشکانیان، پیشین، ص 74 به بعد، (به اختصار).

حروف را به صورت افقی می‌نوشته‌اند. هرچند بدون تردید از شرح سکه‌ها برمی‌آید که سخن از پارتیها در میان است، اما از طرف دیگر نمی‌توان به قوم پارتی، که بنا به شهادت مورخین کلاسیک دارای جامعه‌ای طبقاتی بوده و اشراف مغرور و خودخواهی داشته است، نسبت داد که اینقدر به افراط پایبند بازرگانی و دادو- ستد باشند. «63»

«مسکوکات دولت اشکانی از نقره و مس است. از مفرغ هم سکه‌هایی دیده شده ولی نادر است. جنس این سکه‌ها برنجی بود و لعابی از مس روی آن می‌دادند. از طلا سکه نمی‌زدند. سکه‌های نقره دو قسم بود: قسمی را «دراخم» می‌نامیدند و آن اصلا پول یونانی بود و قسمی دیگر را چهار دراخمی (دراخم در قرون بعد درهم گردید). دراخم گاه چهار گرم وزن داشت و گاهی کمتر. از نسبت طلا به نقره اطلاع صحیحی نداریم. پول مسین اشکانی تقریبا 11 گندم وزن داشته است و ارزش آنها مشخص نیست. زبان و خط مسکوکات اشکانی ابتدا یونانی بود، ولی در اواخر عهد اشکانی، نوشته‌های آرامی نیز دیده می‌شد. اکثر شاهان اشکانی اسم خودشان را بر مسکوکات، نقر نمی‌کردند بلکه به نام ارشک قناعت می‌کردند.

فقط در برخی سکه‌ها اسم شخصی شاه ذکر شده است. در اغلب سکه‌ها عبارتی قریب به این مضمون نوشته شده است: شاه ارشک نیکوکار دوست یونان. به عقیده مشیر الدوله: «سلاطین اشکانی چون بعد از سلوکیها زمام امور را به دست گرفتند، حس کردند که با

بودن شهرهای یونانی و داشتن تماس دایم با یونانیها و رومیها زبان و خط و پول عهد هخامنشی چنانکه باید به حال آنها سودمند نیست.» «64»

«نیلسون دوبواز» می‌نویسد:

منازعات طولانی بر سر تاج‌وتخت، که مدت نیم قرن در کشور پارت جریان داشت، آن کشور را بطوری قرین آشفتگی و اختلال ساخته بود که ... این اوضاع ناهنجار حتی در مسکوکات آن زمان نیز انعکاس یافته است؛ زیرا که از ابتدای قرن اول میلادی تا سنه 40 میلادی کرارا ملاحظه شده که اصلا و ابدا مسکوکی در دار الضرب شاهی به ضرب نرسیده است و نمونه‌ای از آن در دست نیست یا بقدری دولت بی‌پول و تهیدست بوده که استطاعت ضرب سکه را نداشته است یا پادشاهان بر شهرهایی که مرکز ضرابخانه بوده، دارای قدرت و استیلا نبوده‌اند. و اگر در آن زمان امرار حیاتی می‌شده و تجارت مختصری جریان داشته بیشتر از آن سبب بوده است که امرای داخلی صاحب قدرت محلی، در بعضی بلاد وجود داشته‌اند و در شهرها و بلاد قدیمه هنوز مختصر نیروی حیاتی در جریان بوده است. «65»

---

(63). تاریخ ایران و ممالک همجوار آن، پیشین، ص 101 به بعد.

(64). ایران باستان، پیشین، ص 2674.

(65). نیلسون دوبواز، تاریخ سیاسی پارت، ترجمه علی اصغر حکمت.

به عقیده اولیری:

رومیان مانند اسکندر آهنگ جهانگشایی نداشتند، بلکه دموکراسی روم تنها این را می‌خواست که به آسانی بتواند به کار تجارت بپردازد و از شر حمله دشمنان در داخل خاک خود در امان بماند. رومیان برای حفظ و تحکیم موقع خود، بتدریج همه ایتالیا را تسخیر کردند و پس از آن کوشیدند که همه بلاد واقع در اطراف مدیترانه را تحت حمایت خویش قرار دهند، و نیز هردولتی را که موجب ناراحتی ایشان می‌شود یا در کار بازرگانی آنان دخالت می‌کند، بر سر جای خود بنشانند. «66»

اوضاع و احوالی که پیش آمد رومیان را ناگزیر از آن ساخت که قلمرو خویش را توسعه بخشند و سرزمینهای تازه را بگشایند.

رقابتهای تجارتی مردم کارتاژ (قرطاجنه) و نیز دزدیهای دریایی ... آنان را به جنگ با موانع و مشکلات برانگیخت. دولت روم بزودی دریافت که برای حفظ تسلط و موقعیت اقتصادی و سیاسی خود در مدیترانه باید نیروی دریایی خود را تقویت کند و راههای ارتباطی بین شرق و غرب را در امنیت و آرامش نگاه دارد. در دوره پارتیان روابط تجاری بین ایران و روم رو به افزایش می‌رود. به گفته فیلوسترانوس: «در سرحد، گمرکخانه‌ای بود که امتعه وارداتی و صادراتی را ثبت می‌کردند. نه تنها آمدورفت بازرگانان بلکه ورود اشخاص را نیز گزارش می‌دادند.» «67»

منسوجات گوناگون، ادویه، قالی و قالیچه، و پارچه‌های ابریشمی مخصوص بانوان به کشور روم صادر می‌شد. به گفته پلین قالیچه‌های ایران در روم به قیمت گران به فروش می‌رسید و زینت‌بخش قصور رومی بود. مصنوعات و آثار هنری رومیان نیز در ایران

خریدار داشت. در منابع چینی نیز در یک مورد اشاره به روابط سیاسی و اقتصادی بین ایران و چین شده است.

مدارک تاریخی نشان می‌دهد که پارتیان اصرار و علاقه فراوان داشتند که واسطه تجارت بین شرق و غرب باشند و این موقعیت اقتصادی را از کف ندهند.

ریچاردن فرای، ضمن بحث از اوضاع اقتصادی عصر اشکانی، می‌نویسد: «سکه‌های چهار دراخمی که در دوران سلوکی، بویژه در قلمرو یونانیان باختری، خواهان بسیار داشت در سده اول پیش از میلاد ارزش آن از یک دراخم آن روزگار هم کمتر شده بود. بهای کالا همچنان رو به افزایش بود تا آنکه در پایان فرمانروایی پارتیان اوضاع اقتصادی رو به تباهی گذاشت. دادوستد برده با آنکه در گذشته نیز چندان سودی نداشت باز کاهش یافت و با آنچه در روم آن زمان رخ می‌داد، برابر شد. به‌جای آن، بر اهمیت سرفها یا کشاورزان دامدار افزوده شد ... اگر کسی بخواهد به قیاس از آنچه در مدارک آغاز دوران ساسانی آمده است داوری کند، دوگونه برده در آن روزگار بوده است: یکی آنان که در جنگ از سپاهیان بیگانه گرفتار

(66 و 67). د. اولیری انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ترجمه احمد آرام.

گشته بودند، دیگر بومیانی که خویشتن را می‌فروختند یا در برابر بدهی خویش، بنده بستانکار می‌شدند. شاید بتوان گفت که رسم املاک اجاره‌ای رایج در قلمرو روم، به مرزهای پارتیان در پایان فرمانروایی ایشان نیز گسترانیده شده بود.»

سپس درباره باجهای حکومت پارت سخن می‌گوید و می‌نویسد: «در بین النهرین دو نوع باج بود: یکی باج زمین و دیگر مالیات سرانه که در دوره اسلامی به خراج مبدل شد. هرکس نامش در دفتر مالیاتی ثبت می‌شد، از مردم شهر محسوب می‌شد و اگر قادر به پرداخت مالیات نبود ملک او را به شاه بازپس می‌دادند، زیرا همه زمینها را ازآن شاه می‌دانستند. هرکس می‌توانست خود و خانواده خویش را به کسی که پرداختن خراج او را تعهد کرده بود بفروشد. طبقات ممتاز و روحانیان از پرداخت مالیات معاف بودند. برای اجرای طرحهای عمرانی دولت، بیگاری معمول بود. علاوه‌براین از حمل‌ونقل، فروش نمک، و کالاهای وارداتی، باجهایی می‌گرفتند.

گلدان نقره‌ای که در شمال دریای سیاه کشف شده (موزه لنینگراد).

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 598

فرهنگ ایران در عهد پارتیان

به عقیده دیاکونوف: «ورود یونانیان به سرزمینهای شرقی و تأسیس دولتهای هلنی، ترقی و رونق مبادلات بازرگانی میان شرق و غرب، شرایط و موجبات بسیار مساعدی برای نزدیکی میان این دو منطقه و نفوذ متقابل فرهنگهای متفاوت یونانی و فرهنگ اقوام شرقی به وجود آورد. تماس دو تمدن شرقی و یونانی در زمینه مؤسسات سیاسی و زندگی اجتماعی و تولیدات و بخصوص تولیدات صنعتی، نتایج نیکویی به‌بارآورد.

از آغاز لشکرکشی اسکندر، بسیاری از استادان صنعتگر به دنبال لشکریان او به مشرق هجوم آوردند و در شهرهای مشرق‌زمین مؤسسات صنعتی جدید تأسیس کردند، و بی‌شک تجارت فنی و موازین هنری ایشان مورد تقلید و تأسی استادان و پیشه‌وران محلی

قرارگرفت. در عین‌حال، سنن و رسوم محلی نیز در تازه‌واردان تأثیر داشته است. با زبان یونانی که زبان رسمی و دولتی بود، کمابیش قشرهای عالیه محلی و بزرگان برده‌دار آشنا شدند و تئاتر و هنر و ادبیات و علوم و معماری یونانیان مورد توجه طبقه مرفه قرارگرفت. در نتیجه معاشرت و ازدواجهای فراوانی که بین دو قوم به وقوع پیوست، فرهنگ هلنی یعنی فرهنگ التقاطی نوینی به وجود آمد که کاملا از فرهنگ اصیل یونانی متمایز بود. بااین‌حال نباید تصور کرد که فرهنگ هلنی در قلمرو خویش تنها فرهنگ رایج بوده بلکه باید دانست که آثار این تمدن و فرهنگ التقاطی، فقط در شهرها و آن هم در بین قشرهای حاکمه آن زمان دیده می‌شد.

در دوره اشکانیان غیر از زبان رسمی یونانی، زبان پارتی که یکی از لهجه‌های شمال غربی ایران بود، بسیار رایج بود. در تحریر زبان پارتی، خط آرامی مورد استفاده قرارمی‌گرفته و تعداد کثیری «اندیشه‌نگاری یا هزوارش» در آن به کار رفته ولی هنگام خواندن به ایرانی قرائت می‌کردند. از قرن اول میلادی، زبان یونانی از سکه نبشته‌های پارتی رخت بربست و زبان پارتی (به خط آرامی) جانشین آن شد. ظاهرا علت این پدیده همانا آغاز نفوذ فئودالیزم در کشور بوده که بتدریج از اهمیت و نفوذ شهرها (پولیسها) ی برده‌دار و فرهنگ هلنی، که با مراکز مزبور رابطه نزدیک داشته، می‌کاسته است. التقاط فرهنگی در زمینه کیش نیز به وقوع پیوست. در دوره اشکانیان، کیش رسمی واحد دولتی وجود نداشت، سلاطین پارت و توده مردم زرتشتی نبودند و پرستش اهورامزدا و وجود کاهنان مغ را نمی‌توان دلیل زرتشتیگری به صورت کیش دولتی دانست. «زروانیسم» در ایران و بعضی نقاط رایج بود. پیروان کیش زروان معتقد بودند که اورمزد و اهریمن، منشأ خیر و شر، دو برادر متساوی القوه و فرزندان پدر و خدای اولین یازروان (زمان بیکران) می‌باشند.

منسوب به عهد پارتیان

موضوع هنر پارتی نیز بسیار جالب است و نه تنها حاکی از نفوذ عظیم هنری یونان در هنر پارت می‌باشد بلکه گواه بر پیدایش هنری کاملا نوین و مستقل است که سنتهای هنری هخامنشیان و موضوع و روش تزیین صحرانشینان شمال ایران را فراگرفته و جذب کرده است. ما از هنر نیرومند و متنوع پارتی، بقایای ناچیزی در دست داریم و به دشواری می‌توانیم سیر اصلی تکامل آن را تشخیص بدهیم. هنر ایران در عصر پارتیان نیز مانند دیگر مآثر و افکار و معتقدات آن زمان التقاط و تلفیق پیچ‌درپیچی بوده از خصوصیات محلی ایرانی با ویژگیهای هنر دیگر کشورهای باستانی.» «68»

علوم و معارف در شرق نزدیک

چنانکه گفتیم ارتباط ایرانیان با تمدن و فرهنگ یونانی از دوره هخامنشیان آغاز گردید، ولی این ارتباط ضعیف پس از حمله اسکندر و روی کارآمدن سلوکیان بسرعت رو به افزایش نهاد. در دوره حکومت سلوکیان در کارهای عمومی و رسمی از زبان یونانی استفاده می‌کردند و کلیه ایرانیان و مللی که می‌خواستند در ادارات دولتی وارد شوند یا در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی شرکت جویند ناگزیر بودند که زبان یونانی را فراگیرند.

یک مجسمه خیالی از یک حیوان، از بلخ (باکتری)

---

(68). اشکانیان، پیشین، ص 118 به بعد (به اختصار).

پس‌از یونانیان، رومیان فرهنگ جدیدی با خود نیاوردند بلکه در تقویت فرهنگ یونانی کوشیدند و کلیسای مسیحی بیش از رومیان در اشاعه فرهنگ یونانی تلاش کرد.

در دوره پارتیان که خود را دوست یونانیان می‌شمردند، زبان و خط یونانی قرنها ارزش و موقعیت سیاسی خود را حفظ کرد، ولی هیچگاه در قلب مردم نفوذ نکرد. از اواخر دوره اشکانیان در نتیجه توسعه نفوذ پارسها و رشد آیین زردشت، زبان پهلوی و خط آرامی بتدریج جای زبان و خط یونانی را می گرفت.

فرهنگ یونانی که از دوره بطالسه در آسیا راه یافت، یک فرهنگ خالص نبود بلکه عصاره فرهنگ کهنسال مصر و بابل و هند و دیگر ملل متمدن شرق، در این فرهنگ جدید راه یافت.

مجسمه طلایی در موزه لنینگراد

اسکندریه از دوره بطالسه یعنی جانشینان بطلمیوس (سردار معروف اسکندر) مقام و مرکزیت علمی بزرگی کسب کرد و جانشین آتن شد. به عقیده اولیری:

علم و فلسفه اسکندریه جنبه جهانوطنی پیدا کرد و تمایل شدیدی نسبت به افکار مشرق‌زمین در آن پیدا شد. فرهنگ یونانی باآنکه ادعای اصالت و انحصارا یونانی بودن داشت، کاملا از تأثیر شرق برکنار نمانده بود و ریشه بسیاری از مسائل یونانی را می‌توان به مصر و بابل رسانید. دوباره یادآور می‌شویم که با آنکه اسکندریه در پراکندن طرز فکر

دوره متأخر یونان برجستگی پیدا کرد، تنها به انتشار علم یونانی تعلق نداشت. فرهنگ اسکندرانی نه محلی بود و نه ملی بلکه جنبه جهانوطنی داشت. «69»

حوزه علمی اسکندریه مهمترین مرکز برخورد افکار و اندیشه‌های فلسفی، علمی، و عرفانی شرق و غرب بود. دانشپژوهان از اساتید زبردست، از کتابخانه‌ها و رصد- خانه‌ها برای مطالعات علمی و تجربی استفاده می‌کردند. در نتیجه همین موجبات و عوامل مساعد، دیری نگذشت که نوابغ بزرگی در زمینه‌های مختلف دانش بشری پا به عرصه وجود گذاشتند. اقلیدس از اساتید حوزه علمی اسکندریه بود، ارشمیدس بزرگترین ریاضیدان و مکتشف دنیای قدیم نیز از تربیت‌شدگان مکتب علمی اسکندریه به‌شمار می‌رود.
علاوه‌براین «آبولونیوس» ریاضیدان، «اراتوستن» فیلسوف و ریاضیدان، و «ابرخس» منجم بزرگ و عده‌ای دیگر، افتخارات و شهرت علمی خود را از برکت وجود این حوزه علمی به دست آوردند.

اسکندریه در این دوران تنها مرکز ریاضیدانهای بزرگ نبود، بلکه عده‌ای در رشته‌های مختلف، نظیر طب و نجوم و کیمیا و جغرافیا و فلسفه، شهرت و اهمیت بسیار کسب کردند. «70»

تقویم

«تقویم شاهان اشکانی دو ترتیب داشت: یکی ترتیب سلوکی دیگری روش پارتی. مبدأ تاریخ اولی از 312 ق. م. یا ابتدای تأسیس دولت سلوکی بود. سال موافق این تقویم، قمری است، یعنی دارای 12 ماه است و چون با سال شمسی مطابقت ندارد هرسه سال عده ماهها را به‌جای 12 ماه 13 ماه حساب می‌کردند تا با سال شمسی مساوی گردد. معلوم

است که تقویم سلوکی تقلید از تقویم یونانی و مقدونی است، که نیز سالش سال قمری است. مبدأ تاریخ پارتی ابتدای سلطنت تیرداد اول یا 247 ق. م. است. سالها شمسی است و اسامی 12 ماه همان اسامی اوستایی است که اکنون نیز معمول است: فروردین، اردیبهشت الخ ... بر سکه‌ها هردو تاریخ ذکر می‌شد، ولی در میان مردم تنها تاریخ پارتی رواج داشت.

در مورد کبیسه کردن سالهای شمسی پارتی، به احتمال قوی، اشکانیان نیز مانند

---

(69). انتقال علوم یونان به عالم اسلامی، پیشین، ص 33.

(70). دکتر ذبیح الله صفا، علوم عقلی در تمدن اسلامی ص 8 به بعد (به اختصار).

ساسانیان عمل می کردند، یعنی هر 120 سال، سال را به‌جای 12 ماه 13 ماه حساب می کردند و ماه سیزدهم را بنوبت بعد از ماهی افزوده و مثلا می گفتند فروردین اول، فروردین دوم یا اردیبهشت اول اردیبهشت دوم.» «71»

مذهب

باوجود مطالعات مداوم باستان‌شناسان، هنوز خصوصیات مذهبی ایرانیان عهد اشکانی، مانند بسیاری دیگر از مسائل اجتماعی و اقتصادی آن عهد، روشن نگردیده است. ظاهرا اشکانیان در آغاز امر، مانند کلیه اقوام بدوی، عناصر طبیعی مانند آفتاب و ماه و ستارگان را مورد ستایش قرار می‌دادند. پارتیان پس از ورود به ایران به مذهبی خاص نگرویدند.

تحقیقات جدید تقریبا ثابت کرده است که این پارتیان، مانند هخامنشیان، زردشتی نبوده به احتمال قوی: «تثلیث اهورمزدا، مهر، «72» ناهید «73» که درزمان هخامنشیان پرستش می‌شد، در زمان پارتیان مورد توجه عمومی و یحتمل، دین رسمی هم بوده است.» «74» مدارک مثبتی که دلیل وجود این مذهب در ارمنستان است، به دست آمده است. بعدها از میان این سه رب النوع، ناهید اهمیت بیشتری کسب کرده است.

در دوره هخامنشیان و پارتیان، سلاطین پرستش ناهید را تشویق کردند؛ تیرداد در شهر ارشک مراسم تاجگذاری خود را در یک معبد ناهید عملی نمود. در همدان، مقر سلاطین پارت، معبدی برای ناهید برپا شده بود که انتیوخوس سوم سلطان سلوکی، آن را غارت کرد. در معبد کنگاور و در خوزستان و شوش معابدی برای ناهید برپا کرده بودند. در استخر نیز اجداد خاندان ساسانی نگهبانی معبد ناهید را به عهده داشتند.

پرستش ناهید بعدها در ناحیه لودیا (لیدی)، بلخ، کاپادوکیه و ارمنستان منتشر گردید و مهرپرستی، توسط دزدان دریایی، به سرزمین روم راه یافت و با ارتش روم بتدریج نیایش مهر تا نواحی رن «75» و دانوب و سرزمین انگلستان نیز رسید.

در ناحیه تخت سلیمان، مرکز دینی آذربایجان، معبد ناهید قرار داشت که در آن عده‌ای از مغان زندگی می‌کردند که ظاهرا بعضی از اصول دین زردشت را پذیرفته بودند.

قرار دادن جسد میت در هوای آزاد (تا طعمه مرغان لاشخور شود) ظاهرا در عهد هخامنشی در بعضی نقاط شمالی معمول بوده است، ولی این سنت مذهبی در عهد پارتیان کمتر مورد توجه بوده است. تفحصات باستان‌شناسان نشان می‌دهد که در گورستانهای اشکانی اموات را با لوازم تدفین، در تابوتهای سفالین دفن می‌کردند. به عقیده دکتر

گیرشمن: «در پایان قرن اول یا در آغاز قرن دوم مسیحی، تغییری نسبتا مهم در عملیات تدفین سکنه شوش پدید آمد.

مقابر افراد و دخمه‌های خانوادگی جای خود را به گورستان مشترکی داد ... جسد میت را روی نیمکتی دربرابر مدخل می‌گذاشتند تا کاملا پوسیده شود ... این طرز جدید دفن، بدون شک با طرز تدفین مغان شمال ایران که مستلزم عرضه داشتن اجساد، در هوای آزاد روی کوهها یا

---

(71). ایران باستان، پیشین، ص 2683 به بعد.

(72).Mithra

(73).Anahita

(74). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 269.

(75).Rhin

(برج خاموشی) بود، وجوه اشتراکی دارد، اما به عقیده ما، طرز تدفین شوش درجه‌ای است از انتقال بین عرضه داشتن در هوای آزاد و دفن.» «76»

بطورکلی حکومت اشکانی به کلیه ادیان و مذاهب خارجی به دیده اغماض می‌نگریست؛ حتی ادیان خارجی را با تعدیل و تغییری می‌پذیرفت. یهودیان، اشکانیان را مانند

هخامنشیان مدافع حقیقی دین خود می‌دانستند، درحالی‌که به سلوکیان و رومیان که به آنها ظلم‌وستم رواداشته بودند، به دیده نفرت می‌نگریستند.

در دوره پارتیان، مغان تنها به امور دینی سرگرم نبودند بلکه فعالیتهای علمی و پزشکی نیز به عهده آنان بود. تعلیم و تربیت نجیب‌زادگان و معالجه آنها و تعیین سعد و نحس کواکب و نگارش سالنامه از وظایف آنان بود و از لحاظ موقعیت اجتماعی، مغان به سه طبقه تقسیم می‌شدند. باید متذکر بود که تحقیقات جدید نه تنها اسکندر را معدوم کننده اوستا نمی‌داند بلکه بلاش اول را نیز جمع‌آوری کننده اوستا، کتاب مقدس زردشتیان، نمی‌شناسد و به این دو شایعه به دیده تردید می‌نگرد.

آثار هنری

در عهد پارتیان، هنر ایران کم‌کم صبغه یونانی خود را از دست می‌دهد و در طریقی ملی و ایرانی سیر می‌کند.

چون سلاطین اشکانی و اطرافیان آنها زیاد به امور هنری توجه نداشتند، در این دوره طولانی، در رشته‌های هنری اثر بدیعی برجای نمانده است. هنرمندان این عهد، به اقتضای زمان، کم‌کم آثار هنر یونانی را که محصول حکومت اسکندر و جانشینان او بود، از خاطرها بردند و هنری نو و ایرانی به وجود آوردند، ولی آثار هنری و صنعتی این عهد، به علت عدم توجه و بیذوقی طبقه حاکمه، کمابیش منحط و از نظر فنی بی‌ارزش است. از روی ابنیه و آثاری که از این دوره برجای مانده و از مجموعه نقوش برجسته سنگی، می‌توان به ضعف تکنیکی هنرمندان پی‌برد.

اجرای تشریفات مذهبی در برابر آتشگاه، اعطای منصب، محاربه سواران، و شکار، صحنه‌هایی هستند که مورد تقدیر هنر ایرانی در این عهد بود، و در نواحی، دور از سرحدهای خاص ایران، نیز پرتوافکن گردید ... این هنر توسط ایرانیان بدوی استپهای اوراسی «77» اقتباس شد و توسط آنها تا حدود چین رسید؛ چه در چین ابنیه هان ثابت می‌کند که هنر چینی از تأثیر هنر ایرانی بیگانه نمانده است.

هنر پارتی الهام‌بخش دیگران شد و به نوبه خود، از آنان ملهم گردید.

وی در عوض از بدویان مذکور سلیقه جواهرسازی رنگارنگ و پرزرق‌وبرق را که از آن کوشانها و سرمتها بود، اقتباس کرد. همین نوع جواهر است که گتها «78» و ژرمنها بعدها خود را بدان مزین ساختند و به ساحل اقیانوس اطلس، آنجا که

---

(76). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 271 (به اختصار).

(77).Eurasian

(78).Goths

مرونژیان «79» آن را اقتباس کردند، نیز نفوذ نمود. «80»

از کوزه‌ها، ظروف و مجسمه‌های سفالین، که در شوش و سایر نقاط به دست آمده است، می‌توان به نقش مهمی که ظروف سفالین در حیات روزمره مردم آن عهد داشته است، پی‌برد.

بعضی از این ظروف ساده و برخی دارای لعاب آبی و خاکستری بودند. در نقوش برجسته پارتی که نمونه‌های آن در بیستون حجاری شده، کمتر تأثیر هنر غربی دیده می‌شود.

از معماری و خانه‌سازی در دوره پارتیان اثر زنده‌ای برجای نمانده. ظاهرا در این دوره نیز عمارتها دارای حیاط و گاه دارای ایوان بوده و اتاقها در اطراف حیاط قرار داشته‌اند.

دیوارها را معمولا با قلوه‌سنگهایی که از دریا یا رودخانه گردآوری می‌شد، می‌ساختند.

استفاده از سنگهای تراشیده کمتر معمول بود، فاصله بین سنگها را با ملاط پر می‌کردند.

دیوارهای ابنیه‌ای که با سنگ و آجر ساخته می‌شد، غالبا گچ‌بری و نقاشی می‌شد و نمونه‌هایی از این نوع ابنیه در بابل و آشور و سیستان دیده شده است. آثار منقوشی که از کوه «خواجه» (واقع درمیان دریاچه هامون) پیدا شده است، مربوط به قرن اول میلادی و از لحاظ موضوع و طرز رنگ‌آمیزی جالب و غنی است.

شهر تیسفون و «هتره» (در بین النهرین) و دارابگرد، گور، و فیروزآباد، در عهد اردشیر ساسانی ساخته شد. طرز ساختمان و طرح عمومی شهرهای عصر پارتیان، از عدم ثبات سیاسی حکایت می‌کند و طوری ساخته می‌شد که بتواند در مقابل دشمن مهاجم مقاومت و پایداری کند. شهرها دایره‌وار ساخته می‌شد و موقعیت نظامی آنها طوری بود که در صورت بروز حمله و تعرض، از طرف خانهای فئودال یا قبایل و طوایف وحشی، دفاع از شهر امکان‌پذیر بود.

به عقیده دکتر گیرشمن «وضع ایران از این عهد از نظرهای مختلف می‌بایست شبیه به وضع اروپای قرون وسطی بوده باشد.» «81»

از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که «ایران پارتی که سنتهای کهن و نیرومندی دارد، خود را از قید هلنیسم رها می‌سازد و در بافتهای ویژه هنری خود را از فرات تا چین، از سیبری تا هند، و از فلاتهای مرتفع مغولستان، تا بسفور می‌گستراند ...

به نظر گیرشمن، در هنر هخامنشی بزحمت می‌توان تصویر دنیای مردگان و دنیای خدایان را یافت، و دنیای زندگان که منحصر به زندگی رسمی است تقریبا تنها دنیایی است که به ما سخن می‌گوید. در دوران پارتی این افق تنگتر می‌شود، و دیگر نه از دنیای مردگان و نه از دنیای خدایان، هیچکدام خبری نیست و در ناحیه فلات بخش، چیزی از دنیای زندگان به چشم نمی‌خورد.

موج یونان‌گرایی که در نتیجه پیروزیهای اسکندر به وجود آمد آسیای پیشین را تا هند فرامی‌گیرد و دوره نوی را می‌گشاید. مدتی نزدیک دو سده ایران تحت سلطه بیگانگان یونانی باقی می‌ماند، ولی این تسلط عمق چندانی ندارد. «82»

---

(79).Merovingiens

(80). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 281.

(81). همان، ص 273 به بعد.

(82). گیرشمن، هنر ایران در دوران پارتی و ساسانی، ترجمه دکتر بهرام فره‌وشی، ص 289 به بعد.

(به اختصار).

فصل هفتم. حکومت ساسانیان

ساسانیان

پنج قرن و نیم پس از سقوط حکومت هخامنشی، بار دیگر پارسیان شاهنشاهی جدیدی به وجود آوردند که از حیث قدرت با امپراتوری روم برابری می‌کرد. ساسانیان که خود را وارث هخامنشیان می‌دانستند، برخلاف عهد اشکانیان، قدرتی متمرکز به وجود آوردند و زمام اختیار فئودالها و اشراف ملوك الطوایف را بیش‌ازپیش در دست خود گرفتند و آنان را وادار کردند که به اوامر حکومت مرکزی گردن نهند. آیین زردشت که ظاهرا از اواخر حکومت اشکانیان در سراسر ایران بسط و توسعه یافته بود، در آن دوره به صورت دین ملی و رسمی کشور درآمد.

در عصر ساسانیان بسیاری از عناصر تمدن یونانی که با محیط اجتماعی ایران سازگاری نداشت طرد گردید و برخی از خصوصیات فرهنگ و تمدن یونانی با تمدن ایرانیان درهم آمیخت و رنگ ایرانی به خود گرفت. در سایه تمرکز و آرامشی که پدید آمده بود، سازمان اداری شاهنشاهی بیش‌ازپیش منظم گردید و تحت نظارت دستگاه مرکزی قرارگرفت و در زمینه اقتصادیات پیشرفتهایی حاصل شد. اگر طی چهار قرن فرمانروایی ساسانیان محاربات دایمی آنها با رومیان و کوشانیان و هیاطله و بدویان شمالی نبود، شاید بنیه مالی دولت و ملت ایران ضعیف نمی‌شد و زمینه برای رشد نهضت مزدکی فراهم نمی‌گردید، ولی چنانکه خواهیم دید، ادامه این جنگها و اختلاف شدید طبقاتی و

ستمگری هیأت حاکمه و نجبا و پیشوایان مذهبی بر توده مردم، بنیه مالی اکثریت را تحلیل برد. آبادیها و شهرهایی که در معبر نظامیان بود، دستخوش تباهی گردید و وضع عمومی کشور آشفته شد. فئودالها بار دیگر درصدد برآمدند که قدرت دیرین را تجدید کنند، درباریان به جان هم افتادند و در راه ربودن تاج‌وتخت، به قتل و کشتارهای جمعی دست زدند. استبداد و مظالم سلاطین و افراد هیأت حاکمه، به عدم رضایت عمومی کمک کرد و زمینه را برای فتح و پیروزی اعراب فراهم نمود.

آغاز کار

ساسان نام مغی بود از دودمان نجبای فارسی، و در معبد ناهید استخر موقعیت ممتازی داشت. چون درگذشت، بابک به جانشینی او رسید.

وی پس از ازدواج با دختر یکی از امرای محلی، وضع سیاسی خود را استحکام بخشید و پس از آنکه بر کلیه فئودالها و امیران و شاهکهای محلی فارس چیره شد، از اردوان پنجم، سلطان متبوع خود، خواست که حکومت فرزند او را به رسمیت بشناسد، ولی شاه بزرگ تقاضای او را

نپذیرفت و رابطه بین آنها قطع گردید. پس از مرگ بابک و درگذشت نابهنگام فرزند بزرگ او شاپور، اردشیر، پسر دوم بابک، خود را شاه پارس خواند. وی پس‌ازآنکه ناحیه فارس را مسخر کرد اصفهان و کرمان را نیز ضمیمه متصرفات خود نمود. اردوان پنجم از پیشرفتهای او نگران گردید و به پادشاه اهواز دستور داد به فعالیتهای او خاتمه دهد، ولی او در این کار توفیق نیافت. ناچار اردوان خود با دشمن تازه به دوران رسیده به جنگ

برخاست. طی سه جنگی که بین طرفین درگرفت نه تنها اردوان شکست خورد بلکه به دست پایه‌گذار و مؤسس واقعی سلسله ساسانی کشته شد. با غلبه بر اردوان پنجم، جاده سلطنت اردشیر هموار گردید. برای احیای حکومت شکست خورده اشکانی، خسرو اول، پادشاه ارمنستان که خود او هم از سلسله اشکانی بود، کوششهای فراوان نمود. وی سکاییان و رومیان و کوشانیان را به یاری طلبید و از آنان در طرد حکومت جوان اردشیر مدد خواست. درمیان خاندانهای بزرگ پارت تنها خاندان قارن به مخالفت اردشیر برخاستند و بقیه با سلطان جدید از در دوستی درآمدند.

اردشیر تکیه بر شجاعت خود کرد و کلیه مخالفان را مغلوب نمود. عده‌ای را با طلا و جمعی را با شمشیر برجای خود نشاند. پس‌ازآنکه پادشاه ارمنستان خود را تنها دید با تمام قوا آماده مبارزه گردید، ولی او نیز پس از ده سال جنگ مغلوب، و اردشیر، فرمانروای بلا منازع شاهنشاهی گردید. وی نقشه‌های خود را به یاری ارتشی منظم تحقق بخشید و در طی قریب به نیم قرن، دشمنان و مخالفان خود را، یکی بعد از دیگری، از پای درآورد و منطقه نفوذ خود را از فرات تا مرو و هرات و سیستان وسعت بخشید و با تسخیر دو شهر مهم نصیبین و حران، قدرت خود را به تنها حریف زورمند یعنی رومیان نشان داد.

زمامداری شاپور

اردشیر قبل از مرگ، فرزند خود، شاپور را در سلطنت شریک خود نمود. شاپور در دوران زمامداری، انضباط بیشتری در ارتش و سازمان اداری کشور پدید آورد. او نیز مانند پدر با مشکلات و مسائل خارجی چندی مواجه بود؛ شاهنشاهی کوشان در شرق، مشکل ارمنستان، تهدید و فشار بدویان بر معابر قفقاز، و قدرت رومیان در غرب، شاپور را مجبور می‌ساخت که همواره آماده نبرد باشد.

شاهنشاهی کوشان، که در سایه تجارت بین‌المللی ثروتمند شده بود، در مقابل قدرت نظامی شاپور به زانو درآمد و سرانجام بر اثر فتوحات پی‌درپی این پادشاه جوان، سلسله کوشان منقرض گردید و شهر پیشاور و دره سند و ایالت بلخ و سمرقند و تاشکند به تصرف ایرانیان درآمد.

در جبهه غرب نیز شاپور پس از سالها نبرد، سرانجام به پیروزی عظیم و پرسروصدایی توفیق یافت و پس از فتح سوریه و انطاکیه و رها، والرین امپراتور روم، را با 70 هزار لژیونر رومی و فرماندار شهر و سناتورها و اشراف و بزرگان روم اسیر کرد. و آنان را به ایران فرستاد و آنها در شهرهایی که خود به سبک اردگاههای نظامی رومی بنا کرده بودند مستقر شدند. امپراتوری روم چنین پیکاری را به خود ندیده بود. پیروزی شاپور اول نشانه‌ای از نیرو و همبستگی دولت نوبنیاد ساسانی بود.

«لوکونین» علل و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی این شکست را چنین توصیف می‌کند:

... در آن روزگار روم از نظر اقتصادی و سیاسی وضعی بسیار درهم و

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 608

آشفته داشت. با بحران عمومی نظام برده‌داری و انحطاط اقتصادی شدیدی که کشور روم را فراگرفته بود، همواره شورش و قیام سربازان و هجوم نیروهای وحشی، آن سرزمین را به لرزه افکنده بود ... همه‌چیز دستخوش انحطاط گشته بود، کیپریانوس که در این دوران می‌زیست چنین نوشته است: «در کشتزارها برزگر، در دریا ملوان، در سپاه سپاهی، در مجلس، شرف و وجدان و در دادگاهها دادگر بقدر کفایت نیست ...» «1»

گیبون می‌نویسد: «ندای تاریخ که اکثرا چیزی جز پیک تنفر یا چاپلوسی نیست، شاپور را سرزنش می‌کند که از سر کبر، استیلای بر دشمن را وسیله سوء استفاده قرار داد. می‌گویند والرین را با جبه و پیرایه‌های امپراتوری زنجیر کرد و در معرض تماشای خلایق گذاشت ... و هرگاه که شهریار ایران می‌خواست بر مرکب خویش سوار شود، پا بر گردن والرین می‌گذاشت.

علیرغم تمام نکوهشهای متفقینش که کرارا شاپور را از فرازونشیبهای بخت و اعاده قدرت امپراتوری روم برحذر می‌ساختند و به وی تذکر می‌دادند که آن اسیر عالیقدر را گروگان صلح سازد ... شهریار ساسانی حاضر به هیچگونه گذشت نبود. چون والرین سرانجام، در زیر بار سنگین شرمساری و اندوه، جهان را بدرود گفت، پوستش را از کاه پرکرده به شکل پیکره آدمی، در مشهورترین پرستشگاههای ایران حفظ کردند.» «2» سپس گیبون می‌نویسد: «این داستان آموزنده و حزن‌انگیز است اما به اغلب احتمال در صحت آن باید تردید داشت ...

نمی‌توان تصور کرد پادشاهی، از سر رشک، حتی در مقام معامله با رقیب خویش، شأن پادشاهان را علنا چنین خوار سازد ...» «3»

حکومت ایران از متخصصین و کارشناسان مختلفی که در بین این عده بودند برای اجرای نقشه‌های وسیع عمرانی استفاده کرد و به کمک معماران و مهندسین رومی، پلها، سدها، شهرها و طرق ارتباطی بسیاری ساخته شد که آثار برخی از آنها هنوز باقی است. شاپور این اسرای دانا را که در بین آنها عده‌ای مهندس، معمار، پزشک و مساح بود، در پیروی از آداب و رسوم خود آزاد گذاشت و در همان ایامی که امپراتور روم پیروان مسیحیت را اعدام می‌کرد، شاپور به مسیحیان اجازه داد برای خود کلیسا بسازند.

شاپور دستور داد غلبه او را بر «والریانوس» بر روی صخره‌ای در فارس منقوش سازند. در دوره سلطنت این پادشاه، امور اقتصادی و اجتماعی شاهنشاهی بیش‌ازپیش منظم گردید. آثار علمی یونانیان و رومیان در رشته فلسفه، نجوم، طب، ترجمه شد و در دسترس اهل علم قرار گرفت. شاپور، مانی را در اشاعه دین خود آزاد گذاشت، ولی چنانکه بتفصیل خواهیم دید، بهرام اول با وی از در دشمنی درآمد و به دستور او مانی را اعدام کردند.

شاپور در دوران زمامداری خود، غیر از پیروزیهای نظامی، به فعالیتهای عمرانی وسیعی دست زد که از آنجمله است، سد نزدیک شوشتر که به بند قیصر معروف است و شهر شاپور در نزدیکی

---

(1). ولادیمیر گریگورویچ لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه دکتر عنایت الله رضا، ص 95.

(2 و 3). انحطاط و سقوط امپراتوری روم، پیشین، ص 125.

کازرون فارس و شهر جندیشاپور (بین شوشتر و دزفول) قابل ذکر است. شهر اخیر از مراکز مهم علوم و فنون ایران در آن دوره بوده است، و بیمارستان بزرگ این شهر و پزشکان عالیقدری که در آن کار می‌کردند شهرت جهانی داشتند. وفات شاپور اول در سال 271 میلادی اتفاق افتاد.

جانشینان شاپور

پس از شاپور بازماندگان او، هرمز اول، بهرام اول، بهرام دوم، و بهرام سوم هریک مدتی کوتاه سلطنت کردند. بهرام، به شرحی که خواهیم دید، مانی را به دار آویخت. پس‌ازآنکه نرسی پسر شاپور به سلطنت رسید، تصمیم گرفت حکومت ارمنستان را، که متمایل به رومیان بود، گوشمالی دهد. امپراتور روم برای جلوگیری از این نقشه یکی از سرداران خود را به جنگ نرسی فرستاد، ولی نتیجه جنگ به سود نرسی پایان یافت.

اما سال بعد، سردار رومی از جانب ارمنستان حمله کرد و ایرانیان را شکست داد و به موجب معاهده‌ای پنج ولایت ایران در ساحل راست دجله به تصرف رومیان درآمد. با مرگ نرسی در 310 میلادی، هرمز دوم مدت 9 سال با عدل و رأفت سلطنت کرد. چون او در جنگ با اعراب درگذشت، آذر نرسی، که مردی خونریز و سفاک بود، زمام امور را به دست گرفت؛ ولی وی به علت سوء سیاست، از سلطنت خلع شد و فرزندش کور گردید. چون کسی از خاندان شاهی باقی نبود افسر شاهی را بر فراز خوابگاه زن هرمز دوم، که آبستن بود، آویختند و کودک نازاده این بشقاب که از طلا و نقره ساخته شده نموداری از هنر ساسانیان است (موزه لنینگراد).

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 610

را به پادشاهی ایران برگزیدند.

شاپور دوم

مادام که این کودک (شاپور دوم) به حد رشد و کمال نرسیده بود، بزرگان ایران با بی‌نظمی و هرج‌ومرج مملکت را اداره می‌کردند، ولی شاپور پس از رسیدن به سن بلوغ به تنظیم امور داخلی و خارجی کشور پرداخت. در جنگ بر ضد کوشانیان نه‌تنها این قوم

مزاحم را شکست داد، بلکه سرزمین آنها را، به عنوان ایالتی جدید، ضمیمه ایران کرد؛ بطوری که حاکم آن ناحیه از بین شاهزادگان ساسانی انتخاب می- شد. در جبهه غرب نیز شاپور، برای پاک کردن لکه ننگ سلاطین نالایق پیشین، به جنگ با رومیان پرداخت. نخست به پیشنهاد رومیان، اقداماتی برای استقرار صلح صورت گرفت ولی نتیجه‌ای به دست نیامد. شاپور در سال 356 میلادی سفیری با هدایا و نامه به جانب کنستانس «4» قیصر روم فرستاد که مضمون آن این بود:

... شاهپور، شاه شاهان، قرین ستارگان، و برادر مهر و ماه برادر خود قیصر کنستانس را سلام می‌رساند و خوشوقت است از اینکه امپراتور بر اثر تجربه به راه راست بازگشته. اجداد او (شاپور) تسلط خود را تا رود استریمون «5» و حدود مقدونیه بسط داده بودند و خود او که بدون قصد خودستایی، از حیث جلال و کثرت فضایل بر تمام اجدادش برتری دارد، موظف است که ارمنستان و بین- النهرین را که به حیله و تزویر از کف او جدا و به‌در کرده‌اند، بازستاند. ما هرگز این عقیده شما را قبول نخواهیم نمود که گستاخانه گفته‌اید هرپیشرفتی در جنگ، اعم از آنکه نتیجه شجاعت و دلاوری یا معلول حیله و تزویر باشد، شایسته مدح و تحسین است. همچنانکه پزشکان گاهی بعضی از اعضای بدن را می‌سوزانند و قطع می‌کنند تا استفاده از سایر اعضا ممکن شود، به همان طریق نیز امپراتو باید اراضی کوچکی را، که فقط موجب نفاق و خونریزی است، تسلیم نماید تا بر بقیه قلمرو خویش سلطنت کند. اگر سفرای ایران بدون اخذ نتیجه مراجعت کنند شاهنشاه پس از موسم استراحت زمستان با تمام نیروی لشکری خود به امپراتور خواهد تاخت. «6»

در جوابی که کنستانس فاتح بر و بحر، صاحب فروشکوه جاودانی، به برادرش شاپور نوشت از قبول تقاضای او صریحا امتناع کرد و پادشاه را از حرص و طمع روزافزونش ملامتها نمود.

مضمون نامه ازاین‌قرار بود که «اگر رومیان گاهی دفاع را بر حمله ترجیح می‌دهند از ترس و کم‌دلی نیست بلکه از راه مداراست. اگرچه رومیان گاهی در جنگ پیروز نشده‌اند لکن نتیجه قطعی از جنگ هرگز به ضرر آنان خاتمه نیافته است.» «7»

چون از طریق دوستی اختلافات حل نشد، ناچار بین دو کشور جنگ شروع شد.

قبل‌ازاینکه نتیجه اولین تصادمات بین قوای ایران و روم کاملا روشن شود، مهاجمه هیاطله

---

(4).Constance

(5).Strymon

(6 و 7). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 262 و 263.

جنوبی با هفتالیتها «8» سبب گردید که شاپور قبل از پایان جنگ با رومیان به مبارزه با آنان برخیزد. نتیجه این مبارزات به نفع شاپور دوم بود و بین شاه و هیاطله دوستی برقرار شد و شاه با استفاده از قوای نظامی آنها به جنگ نهایی با رومیان مشغول شد. ارمنستان بار دیگر به تصرف ایرانیان درآمد و دولت برای جلوگیری از تشبثات بعدی رومیان، این ناحیه را مانند کوشان، به صورت ایالتی از ایران درآورد و مأموری برای اداره آن گسیل داشت.

با این پیروزی، مشکل ارمنستان حل نشد. از سکنه این سرزمین آنها که به دین عیسی گرویده بودند، هواخواه رومیان بودند و عده دیگر از بزرگان و مردم این سرزمین ادامه حکومت ایرانیان را ترجیح می‌دادند. گیبون می‌نویسد: «عیسویان ایران به هنگام جنگ در مظان اتهام بودند که دین را بر میهن مرجح می‌شمرند.» «9»

به‌همین مناسبت جانشینان شاپور دوم بار دیگر بر سر ارمنستان با حکومت روم اختلاف پیدا کردند. شاپور سوم که مردی صلحدوست بود، به تقسیم ارمنستان رضایت داد و مقرر گردید قسمت اعظم ارمنستان به ایران واگذار شود و قسمت غربی سهم دولت روم باشد.

با این قرارداد، تا پایان سلطنت یزدگرد اول، صلح بین ایران و روم تأمین گردید.

شاپور دوم که او را شاپور ذو الاکتاف نیز می‌گویند، مدت 70 سال با قدرت فرمانروایی کرد. هرچند منابع و روایات تاریخی درباره او قضاوت واحدی ندارند، می‌توان او را برروی‌هم پادشاهی قوی، شجاع و آشنا به فنون جنگی شمرد. گاه شخصا مناطق جنگی را از نزدیک مطالعه می‌کرد و به فرماندهان دستور می‌داد. در موقع فتح بلاد، بیجهت دستور قتل عام نمی‌داد، زیاد تعصب دینی نداشت و پیروان مسیح را در اقامه مراسم مذهبی آزاد می‌گذاشت.

«بسیار جاه‌طلب و خودخواه بود. وقتی یک نفر عیسوی را به حضور او آوردند خطاب به شاپور گفت: بر شهادت همکیشان خود غبطه می‌خورد و به عظمت شاه وقعی نمی‌گذارد. شاه از اینکه به جلالت شاهانه او وقعی ننهاده بود سخت برآشفت و دستور داد زبان او را از پشت‌سر برآوردند تا دیگران عبرت گیرند» «10»

جانشینان شاپور دوم

پس از مرگ شاپور دوم، در مدتی متجاوز از یک قرن، زمام امور در دست سلاطین بی‌شخصیت افتاده بود. فئودالها و روحانیان زردشتی که از دوران قدرت اردشیر و شاپور مطیع اوامر سلطان و حکومت مرکزی بودند، بار دیگر از آشفتگی اوضاع به نفع خود استفاده کردند و در عزل و نصب سلاطین و اداره امور کشور مداخله کردند. نخستین شاهان ساسانی در سایه قدرت و نفوذی که داشتند، بدون مداخله طبقه ممتاز، جانشین خود را تعیین می‌کردند. ولی پس از مرگ شاپور دوم، بار دیگر نجبا و اشراف قدیم در مقام احیای قدرت دیرین برآمدند و با همکاری روحانیان مقتدر زردشتی در عزل و نصب سلاطین و اداره امور شاهنشاهی، به نحوی مؤثر، مداخله کردند؛ چنانکه پس از مرگ شاپور دوم برادر خردسال او را، که اردشیر دوم نام داشت، به سلطنت اختیار کردند،

---

(8).Hephtalites

(9). انحطاط و سقوط امپراطوری روم، پیشین، ص 304.

(10). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 275 (به اختصار).

نقشه شاهنشاهی ساسانی

ولی پس‌از چهار سال چون او را مجری نیات خود ندیدند از سلطنت خلع و در سال 383 میلادی شاپور سوم فرزند شاپور دوم را به تخت سلطنت نشاندند. در این دوره نیز بین ایران و روم، بر سر تجزیه ارمنستان، موافقت حاصل شد.

در سال 388 میلادی سلطنت ایران به بهرام چهارم رسید. این پادشاه که برادر شاپور سوم بود، مانند اسلاف خود نسبت به مسیحیان روشی ارفاق‌آمیز پیش‌گرفت و آنان را در اقامه مراسم مذهبی آزاد گذاشت. ولی چنانکه خواهیم دید، مسیحیان از آزادیهایی که به آنان داده شده بود سوء استفاده کردند و نسبت به زردشتیها و معابد آنان روشی خشونت‌آمیز پیش گرفتند. ناچار شاه بر اثر فشار روحانیان زردشتی، تغییر سیاست داد و نسبت به مسیحیان وضعی جدی اتخاذ نمود. خسرو، پادشاه ارمنستان را که به امید کمک امپراتور روم سر از اطاعت او پیچیده بود مغلوب و در قلعه فراموشی (نزدیک شوشتر) محبوس کرد.

از وقایع مهم تاریخی این عصر، تجزیه امپراتوری بزرگ روم به دو قسمت شرقی و غربی است که در سال 395 میلادی اتفاق افتاد. از این تاریخ، روم شرقی به عنوان بیزانس خوانده شد و پایتخت آن را قسطنطنیه قرار دادند و بخش غربی را روم غربی خواندند و مرکز آن شهر روم بود.

پس از کشته شدن بهرام، یزدگرد اول به سلطنت رسید. او چون مایل به تجدید قدرت بزرگان و اتخاذ سیاست ملایمی نسبت به مسیحیان نبود، مورد مخالفت طبقه ممتاز قرار-گرفت و پس از مرگ او رقابت شدیدی بر سر جانشینی او درگرفت، و بالاخره بهرام پنجم، در نتیجه مساعدت نظامی امیر عرب حیره، پیروز شد. این پادشاه که از سرگذشت اجداد خود باخبر بود برای آنکه بتواند در مقام سلطنت باقی بماند با طبقه ممتاز از در

دوستی درآمد و قسمتی از حکومت را به آنان واگذاشت. وی در مبارزه با هونهای وحشی (هپتالیتها) پیروز شد و با حکومت روم قراردادی، مبنی بر دفاع مشترک در مقابل هونها، منعقد نمود. بهرام خوشنامترین سلاطین ساسانی است. عشق او به شعر و موسیقی و شکار بر شهرت او افزوده است.

بعد از بهرام، یزدگرد دوم زمام امور را به دست گرفت. وی در دوران سلطنت خود هپتالیتها را، که از سمت خاور بنای تجاوز گذاشته بودند، برجای خود نشاند و ارمنستان را، که بر اثر اختلافات مذهبی آشفته شده بود، موقتا آرامش بخشید. مسیحیان با آنکه در آغاز امر مورد توجه یزدگرد دوم بودند، پس از چندی مورد بغض و عداوت او قرار گرفتند. این پادشاه، پس از مطالعه در ادیان مختلف، آیین زردشت را برگزید و بر آن شد که این مذهب را به زور بر مسیحیان و یهودیان تحمیل کند. وی، برای اجرای این نقشه، شدت عمل به خرج داد ولی نتیجه اساسی نگرفت. یزدگرد در سال 457 میلادی وفات یافت. او دو پسر داشت: پیروز و هرمز. پیروز پسر بزرگتر چون خبر یافت که برادر کوچکتر به تخت سلطنت نشسته، به کمک هپتالیان به جنگ او شتافت و برادر را شکست داد (458 م.).

وضع شاهنشاهی در دوران سلطنت پیروز نیز وخیم بود. غیر از مشاجرات مذهبی و قحطی، کم‌آبی نیز به خرابی وضع اقتصادی مملکت کمک کرد. پیروز مجبور بود که از مالیات صرفنظر کند و برای جلوگیری از مرگ‌ومیر به توزیع گندم بپردازد. جنگهای سبکسرانه او

با هیاطله وی را به پرداخت خراجی هنگفت به آنها ملزم نمود و مجبور شد پسرش قباد را قبل از پرداخت خراج به عنوان گروگان نزد آنها بگذارد. حکومت روم از سیاست غیرعاقلانه پیروز خرسند بود و میل داشت که در ایران حکومتی پوشالی و ضعیف وجود داشته باشد تا ضمن جلوگیری از حملات احتمالی وحشیان، هیچگاه به متصرفات امپراتوری روم تجاوز ننماید.

پیروز همینکه وضع مالی خود را مرمت کرد بار دیگر با هیاطله درافتاد و جان خود را از دست داد. در نتیجه این شکستها، هیاطله که به گفته «پروکوپیوس» مورخ رومی، قومی نیمه‌متمدن بودند بر اوضاع سیاسی ایران مسلط شدند و در مدتی متجاوز از نیم قرن، پادشاه هیاطله در مشاجراتی که بین مدعیان تاج و تخت روی می‌داد و در توطئه‌های درباری بطور مؤثر مداخله می‌کرده است؛ چنانکه قباد چندسالی نزد آنان بود و چنانکه خواهیم دید به کمک آنان به سلطنت ایران رسید (488).

قباد

قباد که پس از پیروز به زمامداری رسید، وارث وضعی آشفته بود.

چند سال قحطی، و جنگهای بیمورد پیروز با هیاطله، حملات دایمی بدویان و عصیان ملل تابع، وضع شاهنشاهی را سخت آشفته کرده بود. خزانه مملکت بکلی خالی بود و کوشش سفرای قباد برای گرفتن پول از دربار قسطنطنیه به نتیجه نرسید. در این دوره مزدک و پیروان او به سرعت به تبلیغ نظریات مذهبی و اجتماعی خود در بین توده بینوا مشغول بودند، و نجبا نیز به تحدید قدرت سلطنت و بهره‌کشی از اکثریت مردم مشغول بودند. در چنین شرایطی، شاه مصلحت خود را در تقویت ملت و سرکوبی اقویا دید. مزدک ضمن

تبلیغ مردم به صلحجویی، از نظر اجتماعی، خواهان مساوات بین افراد بشر بود. این نظریات در جامعه عصر ساسانی که اختلاف طبقاتی شدیدی بین افراد مردم وجود داشت، بسرعت نفوذ کرد.

«بعضی دانشمندان این نهضت را به منزله عکس العمل بردگان و روستاییانی که نیمه‌برده شده بودند، و همچنین سکنه «سابقا آزاد» شهرها و حومه آنها، ضد فئودالیسم و دستگاه «برده‌سازی» آن می‌دانند که به صورت جدال طبقاتی درآمد، و علیه حرمسراهای اغنیا که در آنها زنان متعدد محبوس بودند، اعتراض کرد.

قباد بر اثر توطئه‌ای، مخلوع و محبوس و محاکمه گردید ولی جان خود را نجات داد و اندکی بعد فرار کرد و به دربار هیاطله پناه برد و در سال 499 م. در رأس سپاهی از آن قوم به ایران آمد و به کمک آنان، برادر خود «زاماسب» را خلع کرد و مقام خود را به دست آورد.

از این زمان به بعد، سیاست وی تغییر یافت و با مزدکیان به سردی رفتار نمود. در این موقع پیروان مزدک، که در بین آنها عده‌ای افراطی و خرابکار نیز وجود داشت، به غارت املاک و ربودن زنان و ضبط زمینها مبادرت کرده بودند. خسرو بشدت با آنها مخالف بود و چون مزدکیان او را دشمن خود می‌دانستند با جانشینی او مخالف بودند. قباد و پسرش خسرو درصدد برآمدند با ایجاد توطئه و تشکیل مجلس بحث و مناظره مزدکیان را قتل عام کنند، و چنانکه خواهیم دید، به این کار توفیق یافتند.» «11»

---

(11). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 304 (به اختصار).

طبری می‌نویسد: «... چون ده سال از سلطنت قباد بگذشت، موبد موبدان و بزرگان کشور بر عزل وی متفق شدند. او را خلع نمودند و به زندانش افکندند، زیرا وی از مردی مزدک نام و پیروان او متابعت می‌نمود. مزدک و مزدکیان می گفتند: «خداوند ارزاق را در بین مردم قرار داد تا مردم آنها را مابین خود به مواسات قسمت کنند ...» «12»

خسرو انوشیروان

پس از مرگ قباد، طبقات ممتاز و روحانیان، که از نهضت مزدکی سخت هراسناک شده بودند، برخلاف گذشته خسرو اول (531 تا 579 م.) را تقویت کردند و شاه با کمک آنها موفق گردید املاک را بار دیگر به صاحبان آنها بازگرداند، وضع زنان و فرزندان آنها را روشن کند و به دهت و جاده‌ها و پلها و قنواتی که در جریان این جنبش وضع آشفته‌ای پیدا کرده بود، سروسامان بخشد. دولت به موجب قوانینی به حساب همه اراضی رسیدگی کرد و قرار شد که مالیات بر طبق اصول و روش جدیدی تعیین گردد.

خسرو در سازمان ارتش نیز تغییراتی داد و به‌جای یک فرمانده، چهار فرمانده نظامی برای چهار بخش شاهنشاهی تعیین نمود. وی برای تکمیل نیروی جنگی خود به سربازگیری از طبقه روستاییان پرداخت و برای جلوگیری از حملات دشمنان، قبایل مطیع سلحشور را در سرحدات متمرکز نمود و استحکامات قوی برای جلوگیری از حملات احتمالی بدویان به وجود آورد.

خسرو با اینکه پیمان صلح دایمی با حکومت بیزانس امضا کرده بود، در سال 540 به سوریه حمله برد، انطاکیه را تسخیر کرد و شهر را سوزانید و سکنه آن را در شهری نزدیک

تیسفون جای داد. خسرو پس از آنکه کاملا خود را قوی دید از پرداخت خراج به هیاطله سرباز زد و بیست سال بعد هیاطله را به سختی شکست داد و سرزمین آنها را بین ایران و ترکان تقسیم نمود. موفقیتهای نظامی ایران در عهد خسرو حکومت بیزانس را نگران نمود.

دولت روم برای مقابله با این حریف قوی و توانا از ترکان غربی و سایر اقوام آسیای مرکزی و حبشیان و اعراب استمداد نمود ولی تشبثات او به نتیجه نرسید.

بر اثر ناامنی ارمنستان، و سایر اختلافاتی که بین ایران و روم وجود داشت، بین النهرین به فرمان خسرو مورد تهاجم و غارت قوای ایران واقع شد. هنگامی که مذاکرات برای انعقاد صلح ادامه داشت، شاه پیر، پس از قریب نیم قرن حکومت و فرمانروایی، درگذشت.

مسعودی می‌نویسد: انوشیروان به معنی شاه نو است «وی مردم مملکت را بر دین مجوس هم سخن کرد و تأمل و اختلاف و مباحثه درباره ادیان را ممنوع داشت.» «13»

دوران سلطنت و فرمانروایی خسرو یکی از درخشانترین ادوار حکومت ساسانیان است. تدبیر و کاردانی و حسن تشخیص این پادشاه سبب گردید که بسیاری از مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران کمابیش از بین برود و حکومتی مقتدر و متمرکز به وجود آید. فعالیت این پادشاه برخلاف توصیف بعضی از مورخین ایرانی و عرب، مبتنی بر تأمین منافع رعایا و طبقه سوم نبود بلکه او می‌کوشید نظام اجتماعی سابق را تجدید کند. حکایاتی

---

(12). تاریخ طبری، پیشین، ص 167.

(13). مروج الذهب، پیشین، ص 258.

از این قبیل که کسری زنجیری در بیرون بارگاه شاهی آویخته بود تا مظلومان دست بر آن زنند و با صدای زنگ شاه را به داوری فراخوانند، با توجه به سجایای انوشیروان، باورکردنی نیست. بعید نیست طبقه حاکمه وقت به پاس خدمات گرانبهایی که خسرو با طرد مزدکیان به آنها کرده بود، داستانها و حکایاتی به نفع خسرو جعل کرده باشند.

به گفته کریستن سن:

اصلاحات خسرو در امور مالیه، بی‌شبهه، بیشتر به نفع خزانه دولت بوده تا به نفع رعیت. طبقه عامه، مثل قرون گذشته، با نادانی و تحمل مصائب می‌زیست. فیلسوفان رومی، که به ایران پناه آوردند، بزودی آزرده شدند. مقام این اشخاص در حکمت به پایه‌ای نبود که بتوانند بیطرفانه به عادات و رسوم یک قوم بیگانه نظر کنند.

انتظار داشتند که در کشور پادشاهی فیلسوف، چون انوشیروان، چیزهای دیگر ببینند ... طبعا از بعضی رسوم ایرانیان مثل قواعد ازدواج و معامله با اموات، رنجیده‌خاطر شده‌اند. اما تنها این علت نبود که زندگی در ایران را برای آنها ناگوار کرد، بلکه بیشتر از اصول طبقاتی ایران و فاصله‌ای که درمیان طبقات موجود بود، و تنگدستی عامه منزجر شدند. صاحبان قدرت به زیردستان ستم می‌کردند و اعمال دور از انصاف و انسانیت مرتکب می‌شدند.

نجبا و اشراف، که از بحرانی سخت بیرون آمده و گروهی از آنان عرضه هلاک شده بودند، در پرتو حمایت شاهنشاه، جانی تازه گرفته مطیع و آرام گشتند، فقط تا حدی از فکر تندخوی تجددپرور خسرو نگرانی داشتند. نجبای درجه دوم در املاک خود روزگار

می‌گذاشتند و تمشیت امور اداری محلی را به عهده داشتند و ظاهرا آسوده و متنعمتر از دیگران بودند.

می‌توانیم بگوییم که مصائب عمومی و بدبختیهای اجتماعی در عهد انوشیروان کمتر از ادوار سلف بود، ولی مردم بیشتر آن را حس می‌کردند زیرا که بیشتر فکر می‌نمودند. «14»

خصال خسرو

منابع و روایات شرق و غرب درباره شخصیت خسرو یکسان نیست.

مورخان شرقی او را پادشاهی نمونه عدل و نصفت معرفی می‌کنند، درحالی‌که منابع غربی برخلاف، او را شهریاری طماع و بیدادگر می‌شمرند.

ازجمله نظام الملک، طی حکایت مفصلی، می‌نویسد که والی آذربایجان که از حیث مال و منال بینظیر بود، با پیرزنی ستم کرد. او پس از تحمل مشکلات بسیار خود را به خسرو رسانید و از او استمداد کرد. شاه بوسیله یکی از غلامان محرمانه شکایت پیرزن را مورد رسیدگی قرار داد و چون به صحت گفتار او پی‌برد، دستور داد پوست والی آذربایجان را بکنند و گوشت او را به سگان دهند و پوست را پر از کاه کنند و بر در سرا بیاویزند و هفت روز منادی کنند که هرکه بعد از این ستم کند با او همان کنند که با این کردند.

---

(14). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 460؛ و نگاه کنید به: ترجمه تاریخ طبری، پیشین، ص 170 و 171.

همچنین مسعودی و ثعالبی و دیگر مورخان و ادبای ایران، در وصف دادخواهی او سخنها گفته‌اند، ولی گفته آنها با روش عملی او در حکومت و فرمانروایی به هیچ وجه قابل انطباق نیست. او به افکار و تقاضاهای عمومی و نظریات مردان مطلع و کارشناس احترام نمی‌گذاشت و برای حفظ موقعیت خود از هیچ عمل نامشروعی ابا نداشت، چنانکه «کاوس» و «ژم» و سایر برادران و پسرانشان را جملگی هلاک کرد.

مورخان غربی ازجمله پروکوپیوس، خسرو (انوشیروان) را نه تنها پادشاهی عادل نمی‌شمارد بلکه وی را مردی حریص، جاه‌طلب و عوامفریب معرفی می‌کند و در حق او می‌نویسد: «خسرو در کتمان حقیقت و منتسب ساختن جرایم و گناهان خویش، به کسانی که دچار ظلم و آزار خود او شده بودند، از تمام مردم ماهرتر و زبردست‌تر بود. بعلاوه برای انجام هرکاری با کمال سهولت قسم یاد می‌کرد و بعد به همان آسانی عهد و پیمان خود را می‌شکست و کاری را که تعهد کرده بود بزودی فراموش می‌نمود. حرص پول در او بقدری بود که برای به دست آوردن آن از مبادرت به هرعمل زشت و ناشایستی دریغ نمی‌کرد. بهترین نمونه اخلاق و روحیه عجیب او را در واقعه‌ای که در شهر «سورا» اتفاق افتاد، می‌توان به دست آورد.

پس از آنکه شهر مزبور را با خدعه و فریب متصرف گردید و اهالی را به هلاکت رسانید، در موقع قتل و غارت شهر، یکی از سربازان ایرانی را دید که دست زن ظاهرا متشخصی را گرفته بشدت می‌کشد و زن نیز کودک خردسال خود را با دست دیگر گرفته و چون نمی‌تواند به پای آنها برسد، ناچار او را بر روی زمین می‌کشاند و بطرز رقت‌آوری در پی سرباز می‌دود. می‌گویند چون خسرو این طفل را مشاهده نمود ناله‌ای مصنوعی از ته دل برآورد و در حضور «آناستاسیوس» سفیر روم و سایر کسانی که در آنجا حضور داشتند

شروع به گریستن کرد و از خدا مسألت نمود که مسبب این مصائب و بدبختیها را به کیفر اعمال خود برساند. البته مقصود او «ژوستینین» امپراتور روم بود، درصورتی که همه‌کس می‌دانست که مسؤول این مصائب و بلایا خود اوست. وی نیز متذکر شده که در هنگام تصرف انطاکیه و چند شهر دیگر، پس از آنکه خسرو با لشکریان خود شهر و کلیسا را غارت و مقدار زیادی طلا و نقره و مجسمه و سنگهای گرانبها به دست آوردند، برخلاف تعهد قبلی دستور داد شهر را بسوزانند.» «15»

ادوارد براون در مورد نسبت عدلی که به انوشیروان می‌دهند چنین می‌نویسد:

اقدامات شدیدی که بر ضد زنادقه به عمل آورد، موافقت و ستایش موبدان مجوس را جلب نمود و تواریخ ملی نیز به دست همین موبدان تنظیم شد. نام یزدگرد از آن جهت لکه‌دار و معروف به بزهگر شده است که نسبت به سایر ادیان به دیده گذشت و اغماض می‌نگریست و به موبدان زردشتی اعتنایی نداشت و شهرتی که به بزهکاری پیدا کرد، نه از آن‌رو بوده است که در زندگانی خود شرارت خاصی مرتکب شده باشد. فعالیت زنادقه خیر و صلاح و رفاه کشور را تهدید می‌کرد و بدین سبب انوشیروان نسبت به آنان روشی سخت اتخاذ نمود ولی با این وصف

---

(15). جنگهای ایران و روم، پیشین، ص 153 (به اختصار).

به هیچ‌وجه متعصب نبود و بالعکس نسبت به ادیان و مذاهب فلسفی خارجی علاقه بسیار داشت. این صفت انوشیروان نام خلیفه مأمون و اکبر امپراتور هند را به خاطر می‌آورد. خلیفه و اکبر هردو از مجادلات و تفکرات فلسفی مانند انوشیروان لذت می‌بردند. «16»

از آن گذشته در روایات مورخین شرقی نیز به بعضی نکات مزورانه (ماکیاولیست) برمی‌خوریم که به انوشیروان نسبت داده‌اند. بلاذری گوید: «خسرو خواهان دوستی خاقان ترک «سینجیبو» بود و قرار براین شد که خسرو دختر او را به زنی بگیرد و خاقان دختر خسرو را، اما خسرو یکی از کنیزان را به‌جای دختر خویش از برای خاقان فرستاد. دو پادشاه ملاقات کردند و بمناسبت دوستی خود ضیافتی برپا نمودند، اما خسرو بعضی از مردمان خود را دستور داد که هنگام شب به خیمه‌های ترکان آتش درافکنند و چون خاقان شکایت کرد خسرو اظهار بی‌اطلاعی نمود. این کار را شب دیگر تکرار کردند و نتیجه همان شد. در شب سوم خسرو به خیمه خود آتش درافکند و به خاقان شکایت برد، چنانکه گویی او را مسبب این واقعه می‌دانست و چون خاقان قسم یاد کرد که از این واقعه باخبر نیست، خسرو طریقی به او پیشنهاد نمود تا از اینگونه حوادث جلوگیری شود، از این قرار که خاقان به خسرو اجازه دهد تا دیواری بین دو مملکت برآورد، خاقان رضا داد و به کشور خود بازگشت. پس به امر خسرو دیواری بسیار استوار بنا کردند.

چون خاقان ترک دریافت که خسرو او را فریب داده و زوجه‌اش نیز کنیزی بیش نیست دیگر قادر به کشیدن انتقام نبود. «17»

نولد که مستشرق معروف، در حق او چنین قضاوت می‌کند:

روی‌هم‌رفته خسرو (انوشیروان) مسلما از بزرگترین و بهترین پادشاهان ایران است، ولی در ظلم و ستم بی‌پروا بود و مانند حتی بهترین افراد ایران، که عادتا توجهی به حقیقت ندارند، او نیز بیش از دیگران به حقیقت عنایتی نداشت. اقدام او در قلع‌وقمع و سرکوبی مزدکیان و جنگهای پیروزمندانه او با رومیان (اهالی بیزانس) و قوانینی که از روی عقل و خرد وضع کرد و توجهی که نسبت به دفاع ملی داشت، رونق و پیشرفتی که در عهد سلطنت او (531 تا 578 میلادی) نصیب کشور شاهنشاهی ایران شد، اینهمه سبب شهرت نیکو و نام بلند وی در مشرق زمین گردید؛ تا آنجا که او را هنوز مثل اعلی و کمال مطلوب پادشاهی دانند. پذیرایی از حکمای هفتگانه یونان، که به علت تعصب و عدم تحمل ژوستینین امپراتور از وطن خود تبعید شدند و ماده مخصوصی که به نفع آنان پس از پایان جنگ فاتحانه خود با اهالی بیزانس در پیمان صلح گنجاند (و بموجب آن ماده آزادی

---

(16). تاریخ ادبی ایران، پیشین، ج 1، ص 246.

(17). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 403.

آنها تضمین، و مقرر گردید پس از بازگشت به میهن خود هیچکس متعرض افکار و عقاید آنها نشود و درباره آنها تحمل روا دارند و مداخله نکنند) و سرپرستی وی از دانشمندان و تأسیس مدرسه بزرگ در جندی‌شاپور و ترجمه‌های متعددی که از یونانی و سانسکریت به زبان پهلوی به فرمان وی تهیه شده، نمونه‌ای از عشق و علاقه او به علم بود. اینهمه سبب شد که حتی در مغرب زمین نیز معتقد شدند که یکی از شاگردان افلاطون بر اورنگ شهنشاهی ایران تکیه زده است. «18»

دکتر «لاکهارت» محقق انگلیسی می‌نویسد:

اخبار راجع به معلومات خسرو انوشیروان در مسائل فلسفی، به صورت مبالغه‌آمیزی به مغرب‌زمین رسید، و این نتیجه را بخشید که در پاره‌ای محافل تصور کردند که در مشرق زمین پادشاهی حکیم به جمهوری افلاطون صورت خارجی داده است.

ازجمله کسانی که این تصور باطل را کردند هفت فیلسوف نامی بودند که پس از بسته شدن مدارس معروف آتن به امید پیدا کردن کمال مطلوب خود، راه ایران پیش گرفتند. انوشیروان به عطوفت، آنها را پذیرفت و در باب آثار افلاطون و ارسطو و منشأ موجودات با آنها بحث کرد. متفکرین مزبور بزودی دریافتند که انوشیروان نمی‌تواند مسائل فلسفی را عمیقا درک کند و او بیشتر پادشاهی مستبد است نه حکیم.

در سال 579 هرمزد چهارم به جانشینی انوشیروان انتخاب شد.

کریستن سن درباره او می‌نویسد: «اگر درست ملاحظه شود او بیش از انوشیروان مستحق لقب عادل بود. بلعمی صراحتا می‌گوید: در عدالت از انوشیروان برتر بود. همه تواریخ شرقی آن عهد در این معنی متفقند که هرمزد نسبت به ضعفا و مظلومین خیرخواه و نسبت به بزرگان سختگیر بود ... مثلا طبری ... گوید: هرمزد، پسر خسرو، پادشاهی باادب و احسان و دوستدار ضعیفان و فقیران بود و بر اشراف سخت می‌گرفت. پس در کین او ثابت شدند و او نیز کین آنان در دل گرفت ... حس دادگری او در حق رعیت فوق العاده بود.» «19»

بلعمی درباره هرمز می‌نویسد: «... چون انوشیروان بمرد، هرمزد ملک بگرفت و همه کارها بر وی راست شد، و درویشان و ضعیفان را نیکو داشتی، و قوی را شکسته داشتی، تا قوی و

ضعیف همه راست شدند و قوی بر ضعیف ستم نیارست کردن، و جهان از داد وی پر شد ...» «20» سپس می‌نویسد: «... و لیکن آن عیب بودش که مردمان بزرگ را خرد داشتی و حق ایشان نشناختی و درویشان و حقیران را برکشیدی به مرتبه بزرگ و گفتی که بر ضعیفان ستم نکنند، و هرکه بر ضعیفی ستم کردی او را بکشتی تا به‌شمار آمد که سیزده هزار مهتران و بزرگان عجم کشته بود و بدین سبب درویشان او را دوست و مهتران او را دشمن داشتند ... «21»

رفتار عادلانه هرمزد نسبت به مظلومین و امتناع او از آزار عیسویان و سایر ادیان و مذاهب، کینه روحانیان زردشتی را علیه او برانگیخت و سبب گردید که غیر از نجبا و

---

(18). تاریخ ادبی ایران، پیشین، ص 247.

(19). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 462 و 463 (به اختصار).

(20 و 21). ترجمه تاریخ طبری، پیشین، ص 176.

شهریاری اشراف، روحانیان بزرگ زردشتی نیز با او از در دشمنی درآیند. «22» هرمزد غیر از مشکلات داخلی مجبور بود با هونها در شمال و ترکان در شرق، و حکومت بیزانس در غرب، دست و پنجه نرم کند. در جنگ با هونها و ترکان، بهرام چوبین فرمانده بزرگ نظامی هرمزد توفیق یافت. ولی در جنگ با رومیان مواجه با شکست گردید و مورد بیمهری شاه قرار گرفت.

در نتیجه بهرام که مورد علاقه نظامیان بود راه عصیان پیش گرفت. با اینکه بهرام چوبینه از طرف مورخان و تنظیم‌کنندگان روایات، که وابسته به طبقات ممتاز بودند، مردی بدنهاد و نابکار معرفی شده است ولی فردوسی او را سرداری لایق و دادخواه معرفی می‌کند:

به لشکر چنین گفت پس پهلوان — که ای نامداران روشن‌روان
چو خواهید کایزد بود یارتان — کند روشن این تیره بازارتان
کم‌آزار باشید و هم کم زیان — بدی برنبندید هرگز میان

بهرام برای بیداری و انتباه سربازان خود چون شنید که یکی از همراهانش از پیرزنی کاه خریده ولی بهایش را نداده است بیدرنگ او را از کمر به دو نیمه کرد.

بطوری که از تاریخ بلعمی برمی‌آید: همینکه ده سال از پادشاهی هرمزد گذشت، مخالفان از هرطرف سر به طغیان برداشتند. بهرام در جنگ با ترکان پیروز شد و بار دیگر یاغیان از در سازش درآمدند، و چون ارکان حکومت ساسانیان را متزلزل دید، بعد از پیروزی بر ترکان، دعوی سلطنت کرد و خود را از دودمان اشکانی معرفی نمود و به یاری سربازان، که هواخواه او بودند، پیروزیهایی کسب کرد و آشکارا گفت:

چو آزرمها بر زمین برزنیم — همه بیخ ساسان زبن برکنیم

نجبا و اشراف که موقع را مناسب دیدند، شاه را دستگیر و کور کردند و پسرش خسرو دوم را در 590 میلادی به جانشینی او برگزیدند. اما بهرام چوبین که خود را از دودمان اشکانی می‌دانست، پایتخت را محاصره کرد و تاج شاهی بر سر نهاد و به نام خود سکه زد.

خسرو دوم ناچار به امپراتور روم «موریکیوس» پناه برد و از وی استمداد نمود. امپراتور خواهش او را پذیرفت و خسرو با کمک سپاهیان روم، بهرام چوبین را از میان برداشت.

در نتیجه این کمک همه ارمنستان از دست ایران خارج شد و سرحد شمالی به دریاچه وان و تفلیس رسید، ولی این وضع دوام نیافت و با مرگ امپراتور روم، خسرو در مقام انتقام برآمد.

غیر از ارمنستان، رها، کاپادوکیه، قیصریه و بعدا سوریه، انطاکیه، دمشق و بیت المقدس را تصرف نمود. در سال 616 پس از تصرف غزه، قاهره و اسکندریه را نیز تسخیر کرد و به حدود حبشه رسید و سپس با تسخیر آنقره (آنکارا) و قسطنطنیه و شکست هیاطله، موفقیت نظامی عظیم و بیسابقه‌ای به دست آورد. اما حکومت بیزانس آرام ننشست، امپراتور جدید «هرقل» (هراکلیوس) در ظرف چند سال نه تنها مناطق از دست داده را تسخیر کرد، بلکه تیسفون را محاصره نمود. خسرو که در جبهه داخلی پشتیبانی نداشت به دست نزدیکان خود گرفتار و مقتول گردید و چراغ عمر شهریار ستمکاری که در وصف خود می‌گفت «انسانی جاویدان درمیان خدایان، و خدایی بسیار توانا درمیان آدمیان؛ صاحب شهرت عظیم،

---

(22). همان، ص 176؛ و تاریخ الرسل و الملوک، پیشین، ص 211.

که با خورشید طالع می‌شود و دیدگان شب عطا کرده اوست» «23» برای همیشه خاموشی گرفت.

در ایامی که نهضت اسلامی در خاک عربستان راه رشد و کمال می‌پیمود، در سرزمین ایران ظلم و بیدادگری به حد اعلای خود رسیده بود. خسرو دوم که سلطانی حریص بود، کمر مردم را زیر بار مالیاتهای سنگین خرد کرد. «اگر هرمزد چهارم به بزرگان سختگیری می‌کرد و رعیت را می‌نواخت، خسروپرویز بالعکس، برای آکندن گنج، هم رعایا را می‌آزرد و هم بزرگان را رنجیده‌خاطر می‌کرد.» «24» این پادشاه صمیمی‌ترین همکاران خود را به دیار نیستی فرستاد.

ثعالبی می‌گوید: «خسرو را گفتند که فلان حکمران را به درگاه خواندیم و تعلل ورزید، پادشاه توقیع فرمود که اگر برای او دشوار است که به تمام بدن نزد ما آید ما به جزئی از تن او اکتفا می‌کنیم، تا کار سفر بر او آسانتر شود، بگویید سر او را به درگاه ما بفرستند ... ظلم او نسبت به فقرا و اغنیا حدودی نداشت، وی در دوران سلطنت 38 ساله خود گنجها و تجملات بسیار فراهم نمود.» «25»

در سال هجدهم سلطنت، مالی که خسرو به گنج جدید خود در تیسفون نقل کرد، قریب 468 میلیون مثقال زر بود، که اگر هم درهم ساسانی را یک مثقال بگیریم تقریبا معادل 375 میلیون فرانک طلا می‌شود. از این گذشته مقدار کثیری جواهر و جامه‌های گرانبها داشت که بیشتر از عجایب روزگار بود ... بعد از سیزده سال سلطنت، در گنج او 800 میلیون مثقال نقود جمع شده بود، و چون پادشاهی او به سی سال رسید باوجود جنگهای طولانی و پرخرجی که کرد، میزان نقود او به 150 میلیون مثقال بالغ گردید که تقریبا معادل 1300 میلیون فرانک طلاست؛ و این علاوه بر غنایم جنگ بود. افزایش ثروت او در سالهای اخیر به سبب وصول بقایای مالیاتی بود که بدون اندک ترحم و رعایتی از مردم

می‌گرفتند. از این گذشته مبالغی کثیر به عنوان غرامت اموالی که از خزانه او سرقت شده و به طرق مختلف تلف گشته بود، از مردمان گرفت. «26»

موافق روایات بی‌پیرایه طبری، خسرو دوم در حرم خویش سه هزار زن داشته است؛ غیر از دخترانی که خدمتکار یا مغنی و مطرب او بوده‌اند. سه هزار خادم مرد و 8500 مرکب و 76 فیل و دوازده هزار قاطر برای حمل بنه داشته است. خسروپرویز تنها از لحاظ اقتصادی کشور را فقیر نکرده بلکه بر اثر جنگهای فراوان او عده کثیری از جوانان و طبقه فعال کشور، که در خدمت نظام بودند، از بین رفتند. در سالهای آخر سلطنت، خسرو با قهر طبیعت روبرو شد: طغیان عظیم دجله، تنها قسمتی از اراضی حاصلخیز را به باتلاق تبدیل نکرد بلکه قسمتی از کاخ شاهی را نیز از بین برد. وی در سالهای آخر سلطنت با طغیان نجبا و فرماندهان قسمتها مواجه گردید و عاقبت به دست یکی از پسران خود که از شاهزاده خانم رومی متولد شده بود، کشته شد. در دوره طولانی سلطنت خسرو دوم بزرگترین تحمیلات برای تأمین جاهطلبیهای این پادشاه بر مردم وارد آمد. دوازده چیز شگفت‌انگیز از دستگاه خسرو

(23 و 24). ایران در زمان ساسانیان، ص 471 به بعد.

(25). همان، ص 471 به بعد.

(26). همان، ص 474.

حکایت کرده‌اند که از آنجمله است: قصر تیسفون، درفش کاویانی، زن او شیرین، رامشگران و مغنیان دربار: سرکش و باربذ، ریذک خوش‌آرزو، شبدیز، فیل سفید. «27»

دیگر از عجایب دستگاه خسرو پرویز:

... یکی شطرنجی بود که مهره‌هایش را از یاقوت و زمرد ساخته بودند؛ دیگر نردی از بسدّ و فیروزه؛ دیگر قطعه زری به وزن 200 مثقال که چون موم نرم بود و می‌توانستند به اشکال مختلف درآورند؛ دیگر دستاری که شاه دست را با او پاک می‌کرد و چون چرکین می‌شد در آتش می‌افکندند آتش چرک را پاک می‌کرد ولی آن را نمی‌سوخت (ظاهرا این دستار از پنبه کوهی بود). خسرو تاجی داشت که شش من زر خالص در آن به کار برده بودند و مرواریدهای آن تاج هریک به مقدار بیضه گنجشک بود، یاقوتهای رمانی آن در شب چون چراغ روشنایی می‌داد ... و آن را در شبان تار به‌جای چراغ به کار می‌بردند. زمردهایش دیده افعی را کور می‌کرد؛ زنجیری به طول 70 زرع از سقف آویخته و تاج را به قسمی بر آن بسته بودند که بر سر پادشاه قرار می‌گرفت و از وزن آن آسیبی به او نمی‌رسید. «28»

ثعالبی تخت طاقدیس را چنین توصیف می‌کند:

این سریری بود از عاج و ساج که صفایح و نرده‌های آن از سیم و زر بود. 180 ذراع طول و 150 ذراع عرض داشت، روی پله‌های آن را با چوب سیاه و آبنوس زرکوب فرش کرده بودند. آسمانه این تخت از زر و لاجورد و صور فلکی و کواکب و بروج سماوی. و هفت کشور و صور پادشاهان و هیأتهای آنان را در مجلس بزم و رزم و هنگام شکار بر آن نقش کرده بودند، و در آن آلتی بود برای تعیین ساعات روز. چهار قالی از دیبای بافته

مرصع به مروارید و یاقوت در آن تخت گسترده بودند که هریک مناسبت با یکی از فصول سال داشت. «29»

مرحوم مشیر الدوله می‌نویسد:

خسرو پرویز بعد از انوشیروان معروفترین شاهان ساسانی است. از قصور عالی و حرمسرا و تجملات دربار او حکایتها مانده و از او شعرای دوره اسلامی داستانها گفته یا سروده‌اند. خزانه و گنجها و تجملات او را احدی از شاهان سابق ساسانی نداشته؛ عده زنان این شاه را مورخین سه‌هزار نوشته‌اند. علاوه بر اینها چند هزار کنیزک برای سرودن و نواختن، جزو حرمسرای او بودند. از اینجا می‌توان فهمید مخارج دربار ایران در آن زمان چه بود، و اگر در نظر آوریم که خسرو پرویز در مجلس محاکمه، در مقام مدافعه از خود می‌گفته که موجودی خزانه ایران را چهار برابر کرده، و مخارج جنگهای 25 ساله او را با بیزانس علاوه کنیم به آسانی

---

(27). نگاه کنید به: ترجمه تاریخ طبری، پیشین، ص 221.

(28 و 29). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 487 و 488.

می‌توان دریافت چه تحمیلاتی در زمان او به مردم ایران شده است.

با مرگ خسرو پرویز، بار دیگر فئودالیسم در سراسر ایران سایه افکند. در طی چهار سالی که بین مرگ خسرو دوم و جلوس یزدگرد سوم، آخرین شاه ساسانی، فاصله است، دوازده

پادشاه بر تخت سلطنت جلوس کردند، که جملگی آلت دست قدرتمندان و فئودالهای بزرگ بودند، و به قول دکتر گیرشمن: «تاج بر سر می‌گذاشتند تا چند ماه بعد کشته شوند. چون مرد کم آمد، زنان را بر تخت نشاندند؛ چنانکه دو دختر خسرو، پوران و آذرمیدخت به سلطنت رسیدند.»

عاقبت در سال 632 م. شاهزاده‌ای را که از ترس جان به استخر پناه برده بود پیدا کردند و تاج شاهی بر سر او نهادند. این شاهزاده نگونبخت یزدگرد سوم بود. با اینکه در زمان سلطنت این پادشاه ظاهرا همه ایران زیر فرمان پادشاه واحدی درآمد ولی در حقیقت، سرداران لشکر، یعنی سپاهیانی که در نتیجه سیاست نظامی انوشیروان هریک بر خطه‌ای از ایران فرمانروایی داشتند، حاضر نبودند از حکومت مرکزی اطاعت کنند. آنها منطقه نفوذ خود چون تیول و اقطاعی که از پدر به آنها رسیده است تصور می‌کردند. ولی این ملوک- الطوایفی جدید در مقابل اعراب بادیه‌نشین که جز تعصب مذهبی و فکر غارتگری سرمایه‌ای نداشتند تاب مقاومت نیاورد. به فرمان عمر بن الخطاب حمله نظامی اعراب آغاز گردید.

دوران شکست

رستم که در این موقع فرمانده کل قوا بود، باوجود شجاعت فراوان، در سال 636 میلادی در قادسیه با سعد بن وقاص سردار عرب جنگ کرد. پس از سه روز زدوخورد فتح نصیب اعراب شد. درفش کاویانی که مظهر قدرت و افتخار ایرانیان بود، به دست اعراب افتاد. این پرچم، که غرق زروسیم و گوهر و مروارید بود، پس از آنکه با سایر خزاین و جواهرهای سلطنتی نصیب مسلمانان شد به دستور عمر پاره‌پاره گردید و میان مسلمانان قسمت شد.

برای آنکه به فساد دربار ایران در آن دوره واقف شویم، کافی است به خاطر آوریم که پس از فتح عظیم اعراب، یزدگرد با درباریان و حرمسرای خود راه فرار پیش‌گرفت و در حالی که «هزار نفر طباخ، هزار تن رامشگر، هزار تن یوزبان، هزار تن بازبان و جماعتی کثیر از سایر خدمه همراه او بودند. شاهنشاه این گروه را هنوز کم می‌دانست.» «30»

سپاهیان عرب تحت رهبری سعد بن ابی وقاص، علی‌رغم کوشش ایرانیان، با موفقیت وارد پایتخت شدند و در برابر ایوان کسری اردو زده متوقف شدند. سعد و یاران نزدیک او، داخل کاخ شاهی، سبدها و خزاین فراوانی از زر و سیم و جامه‌ها و جواهرات گوناگون به دست آوردند. آنچه سلاطین ساسانی با مکیدن خون ملل تابع و چپاول ممالک همجوار گرد آورده بودند، به دست مشتی عرب بی‌ذوق افتاد.

شمشیرهای خسرو و نعمان را با تاج خسرو نزد خلیفه عمر فرستادند. عمر تاج را در کعبه آویخت. قالی معروف «بهار کسری» هم در جزو غنایمی بود که نزد عمر فرستادند. عمر گفت تا آن را قطعه‌قطعه کرده میان اصحاب رسول تقسیم کردند.

---

(30). همان، ص 528 و 529.

علی علیه السلام سهم خود را به بیست هزار درهم فروخت. سپس خمس غنایم را که به خلیفه تعلق داشت جدا کرده باقی را بین 60 هزار تن سپاهیان سعد تقسیم نمودند. گویند به هرتن دوازده هزار درهم رسید. «31»

کوشش شاه و سرداران او برای نجات شاهنشاهی به جایی نرسید. «پیروزان» سردار سالخورده ایرانی در سال 642 م. در جنگ نهاوند شکست خورده مقتول گردید. از این تاریخ به بعد مقاومت منظم و مؤثری در برابر اعراب وجود نداشت. یزدگرد ضمن عقب‌نشینیهای پی‌درپی خود با بانوان حرم و همراهان بسیار به مرزبان مرو پناه برد، ولی او این مهمان ناخوانده را گرامی نداشت و به تحریک او فوجی برای دستگیری یزدگرد آمدند.

پادشاه برگشته‌بخت شتابان رو به فرار نهاد و تنها در تاریکی شب با جامه زربفت و زیور شاهوار گریزان شد. چون زمانی سرگردان و حیران به هرسوی رفت، خسته و درمانده شده به آسیابی درآمده از آسیابان خواست که مکانی برای گذراندن شب به او بدهد. آسیابان او را نمی‌شناخت اما از دیدن جامه‌های زیبا و گرانبهای آن مرد غریب به طمع افتاد و چون شاه به خواب رفت، او را به قتل رسانید. «32»

بنا به روایت دیگر مرزبان مرو که در جستجوی او بود یزدگرد را در آسیاب یافت و هلاکش کرد و در رود مرو انداخت. به این ترتیب آخرین پادشاه ساسانی مانند آخرین پادشاه هخامنشی در حوالی مرو به قتل رسید و شاهنشاهی باستانی ایران سقوط کرد.

وضع اجتماعی و طبقاتی در ایران

در دوره ساسانیان، مانند قرون گذشته، در جامعه ایران اختلاف شدید طبقاتی حکومت می‌کرد.

چون با حمله اسکندر و جانشینان او مقررات و سنن طبقاتی اندکی سستی گرفته بود، ساسانیان پس از آنکه بنیان حکومت خود را استوار کردند برای حفظ موقعیت هریک از

طبقات، سیاست نوینی پیش گرفتند و سعی کردند مقام و موقعیت هریک از طبقات مشخص گردد و نجبا و اشراف کاملا از طبقه متوسط و توده مردم مجزا گردند.

اردشیر بابکان پایه‌گذار اصلی این سلسله، پس از آنکه مخالفین خود را از پای درآورد، برای تأمین منافع طبقات ممتاز به آزادیهای نسبی که متعاقب حمله اسکندر در ایران برای طبقه محروم و مخصوصا کشاورزان پیدا شده بود، خاتمه داد و سعی کرد حتی الامکان از تغییر وضع طبقات جلوگیری کند. او در وصیتنامه خویش به جانشینان خود می‌گوید، از تغییر وضع طبقات از مرتبه خویش به مرتبه دیگری جلوگیری کنید، زیرا منتقل شدن مردم از مراتب خویش، سبب سرعت انتقال شاهی از پادشاه است؛ خواه به خلع خواه به کشتن.

بنابراین نباید از هیچ چیز چندان ترس داشته باشید که از:

سری که دم گشته یا از دمی که سرگشته ... زیرا از گردیدن مردم از حالی به حال دیگر، نتیجه آن می‌شود که هرکس چیزهایی نه درخور او و برتر از پایه

---

(31). همان، ص 528 و 529.

(32). همان، ص 531.

منزلت او می‌جوید و چون به آنچه جست، برسد چیزهایی برتر از آن می‌بیند و آرزوی آن می‌کند و در طلب آن قدم می‌گذارد، و معلوم است که درمیان عامه کسانی هستند که به شاهان نزدیکتر از دیگرانند و انتقال مردم از حالات خویش باعث می‌شود که آنها که در

پایه تالی شاهند طمع در شاهی می‌بندند و آنانکه پس از ایشانند، هوس مقام ایشان می‌کنند.
«33»

در قوانین مملکت مواد و مقرراتی وجود داشت تا خون خاندانهای بزرگ با خون خاندانهای پست درهم نیامیزد و اموال غیرمنقول همواره در خاندانهای کهن باقی ماند. نام خانواده‌های بزرگ و شجره نسب آنها در دفاتر مخصوص ثبت می‌شد. با این حال و با تمام مراقبتی که در حفظ سنن قدیم به عمل می‌آمد، گاه به علل مختلف، خانواده‌های اشراف منقرض یا مطرود می‌شدند و یا در بین آنها افرادی پیدا می‌شدند که با پشت‌پا زدن به رسم معمول زمان، با طبقات پایین آمیزش می‌کردند و از طریق ازدواج و توالد و تناسل به اساس اشرافیت قدیم لطمه می‌زدند.

در دوره ساسانیان، در ایامی که بازار دین و تعصبات مذهبی گرم بود هرکس از دین رسمی (مذهب زردشتی) برمی‌گشت از ارث محروم و از حق مالکیت بی‌نصیب می‌شد و اموال او به نزدیکترین خویشاوندانش می‌رسید.

مهمترین منبعی که وضع طبقاتی ایران را در عهد ساسانیان بیان می‌کند نامه تنسر است که بوسیله ابن مقفع، در قرن نهم میلادی، از زبان پهلوی به عربی ترجمه شده است.

ترجمه‌های متعددی که از این نامه به عمل آمده سبب شده است که مندرجات آن تغییر کند و ارزش واقعی آن از دست برود. با اینکه در نامه تنسر قید شده است که مقامات مهم مملکتی باید ارثی باشد، بعضی منابع دیگر نشان می‌دهد که شاه به میل خود اشخاص را به مقامات مختلف می‌گماشته؛ ولی این عمل سلاطین نیز غالبا با عکس العمل شدید نجبا و روحانیان، که سعی داشتند نفوذ و موقعیت خود را در دستگاه حکومت حفظ کنند، مواجه

می‌گردیده است. چنانکه می‌دانیم تثبیت وضع طبقاتی در ایران، بطور کامل از دوره داریوش کبیر آغاز گردید، و این وضع با نوسانات و تغییرات ناچیزی تا عهد ساسانیان دوام یافت.

هدف نامه تنسر این بود که پس از طوفان جنبش مزدکی بار دیگر سنتهای طبقاتی احیا شود و حقوق و امتیازات خانواده‌های کهن، که بر اثر جنبش طبقات مظلوم اندکی متزلزل شده بود، بار دیگر تجدید گردد.

مسعودی گوید:

اردشیر پسر بابک پیشقدم تنظیم طبقات بود و ملوک و خلیفگان بعد پیروی او کردند. خواص اردشیر سه طبقه بودند: نخست اسواران و شاهزادگان بودند و جای این طبقه طرف راست پادشاه بود و ده ذراع از او فاصله داشت و اینان نزدیکان و ندیمان و مصاحبان شاه بودند و همه از اشراف و دانشوران بودند.

---

(33). نامه تنسر، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، 1311، ص 56.

طبقه دوم به فاصله ده ذراع از طبقه اول جای داشت و اینان مرزبانان و شاهان ولایات مقیم دربار و سپهبدان بودند که به دوران اردشیر ملک نواحی داشتند. جای طبقه سوم نیز ده ذراع دورتر از جای طبقه دوم بود و اینان دلقکان و بذله‌گویان بودند ...» «34»

اردشیر افراد طبقه سوم نظیر جولا و حجامتگر را پست و فرومایه می‌شمرد و می‌گفت: «برای نفس شاه و رئیس و دانشور فرزانه چیزی زیان‌آورتر از معاشرت مردم پست و آمیزش اشخاص فرومایه نیست ...» «35»

در شاهنامه در پایان پندنامه انوشیروان، به نظام غلط اقتصادی و طبقاتی عهد ساسانیان اشاره شده است.

یکی مرد بینی که با دستگاه — رسیده کلاهش به ابر سیاه
که او دست چپ را نداند ز راست — ز بخشش فزونی نداند ز کاست
یک از گردش آسمان بلند — ستاره بگوید که چونست و چند
فلک رهنمونش به سختی بود — همه بهر او شوربختی بود

در جای دیگر می‌فرماید:

چنین بود تا بود و این تازه نیست — گزاف زمانه بر اندازه نیست
یکی را برآرد به چرخ بلند — یکی را کند زار و خوار و نژند
نه پیوند با آن نه با اینش کین — که دانست راز جهان‌آفرین

در ایران قبل از اسلام، ظاهرا برای حفظ وضع طبقات مختلف، ازدواج بین خویشان و بستگان نزدیک معمول بوده است (خویتودس). «بعد از اسلام نیز از ازدواج بین اقوام نزدیک نزد ایرانیان پسندیده است و می‌گویند که عقد پسرعمو و دخترعمو در آسمان بسته شده. این اعتقادات از اهمیت دادن به تخمه و نژاد سرچشمه می‌گیرد ... محتمل است که در زمان باستان این عادت نزد اشراف و بخصوص شاهان معمول بود ...» «36»

کریستن سن می‌نویسد:

جامعه ایرانی بر دو رکن قایم بود: مالکیت و خون. بنابر نامه تنسر، حدودی بسیار محکم نجبا و اشراف را از عوام الناس جدا می‌کرد. امتیاز آنان «به لباس و مرکب و سرای و بستان و زن و خدمتکار بود.» و در جای دیگر گوید:

«اشراف را به لباس و مراکب و آلات تجمل از محترفه و مهنه ممتاز کردند و زنان ایشان همچنین به جامه‌های ابریشمین و قصرهای منیف و رانین و کلاه و صید و آنچه آیین اشراف است. و مردمان لشکری به آسایش و رفاهیت آمن و مطمئن به خانه‌ها به معاش، بر سر زن و فرزند فارغ نشسته.» در شاهنامه فردوسی از خسروانی کلاه و زرینه کفش بسیار سخن رفته است که مایه امتیاز اشراف بزرگ بوده است.

بعلاوه طبقات از حیث مراتب اجتماعی درجاتی داشتند. هرکس را در جامعه، درجه و مقامی ثابت بود، و از قواعد محکم سیاست ساسانیان یکی این را

(34 و 35). مروج الذهب، پیشین، ص 239.

(36). نوشته‌های پراکنده، پیشین، ص 506.

باید شمرد که هیچکس نباید خواهان درجه‌ای باشد فوق آنچه به مقتضای نسب به او تعلق می‌گیرد. «سعد الدین وراوینی» در مرزبان‌نامه حکایتی نقل می‌کند که هرچند در صورت فعلی افسانه‌آمیز است، لکن در این باب خالی از فایده نیست:

صاحب اقبالی از خسروان پارس یک روز بفرمود تا جشنی بساختند و اصناف خلق را از اواسط و اطراف مملکت شهری و لشکری، خواص و عوام، عالم و جاهل، جمله را در صحرایی به یک مجمع جمع آوردند ... و همه را علی اختلاف الطبقات صف در صف بنشاندند ... «37»

قوانین مملکت حافظ پاکی خون خاندانها و حفظ اموال غیرمنقول آنان بود. راجع به خاندان سلطنتی در فارسنامه، عبارتی است که ظاهرا مأخوذ از آیین‌نامک عهد ساسانیان است: «عادت ملوک فرس و اکاسره آن بودی کی از همه ملوک اطراف چون چین و روم و ترک و هند، دختران ستدندی و پیوند ساختندی و هرگز هیچ دختر را بدیشان ندادندی. دختران را جز با کسانی که از اهل بیت ایشان بودند مواصلت نکردندی.» نام خانواده‌های بزرگ را در دفاتر و دواوین ثبت می‌کردند. دولت حفظ آن را عهده‌دار بود و عامه را از خریدن اموال اشراف منع می‌کرد. باوجود این قهرا بعضی خانواده‌های نجیب به مرور زمان منقرض می‌شدند ... در بعضی ادوار عهد ساسانی برگشتن از دین رسمی مملکت موجب حرمان از ارث می‌شده و مرتد از حق مالکیت بی‌نصیب و املاک او به نزدیکترین خویشاوندانش می‌رسیده است. «38»

ابن المقفع ضمن نقل مطالبی از «بهرام بن خورزاد» و اجداد خویش، در وصف جهانگشایی اسکندر، از مساعی شهنشاه برای تثبیت موقعیت اجتماعی طبقات ممتاز و جلوگیری از آمیزش طبقات بالا با طبقات محروم، سخن می‌گوید و می‌نویسد:

شهنشاه ... میان اهل عامه و اهل درجات تمیزی ظاهر و عام پدید آورد و به مرکب و لباس و سرای و بستان و زن و خدمتکار تفاوت آشکار کرد، و بعد از آن، میان ارباب درجات هم تفاوت نهاد: «و من باز داشتم از آنکه هیچ مرد مزاده زن عامه نخواهد تا نسب مصون

ماند و هر که خواهد، میراث بر آن حرام کردم و حکم فرمودم تا عامه مستغل املاک بزرگان نخرند ... تا هریک را درجه و مرتبه معین ماند» و به کتابها و دیوانها مدون گردانید ... و حکم فرمود که هر که از این سنت بگذرد مستحق وضع درجه باشد ...» «39»

ابن المقفع در جای دیگر به طبقات و اعضای اربعه اشاره می کند و می‌نویسد:

سر آن اعضا پادشاه است، و عضو اول اصحاب دین، و این عضو دیگر

(37 و 38). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 339 به بعد.

(39). نقل از: روزنامه آسیایی که دارمستتر آن را بعد از مقابله دو نسخه تاریخ طبرستان ابن اسفندیار منتشر کرده است؛ و در صفحه 1627 امثال و حکم دهخدا نقل شده است.

باره در اصناف است: حکام و زهاد و سدنه «40» و معلمان. و عضو دوم مقاتله یعنی مردان کارزار، و ایشان بر دو قسمند: سوار و پیاده و بعد از آن به مراتب و اعمال متفاوت. عضو سوم کتاب، و ایشان بر طبقاتند و انواع کتاب رسایل و کتاب محاسبات و کتاب اقضیه و سجلات و شروط و سیر و اطبا و شعرا و منجمان داخل طبقات ایشان. عضو چهارم را مهنه «41» گویند، و ایشان بازرگانان و اعیان و تجار و سایر محترفه‌اند، و آدمی را به این چهار عضو در روزگار صلاح باشد.» «42»

جاحظ گوید: «اردشیر بن بابک بندگان درگاه را سه طبقه تقسیم کرد: نخستین در ایام رسمی ده ذرع از پادشاه فاصله داشت و طبقه دوم و سوم نیز هریک ده ذرع از دیگری دور

بودند. بعد مردمان را به چهار گروه کرد: منتسبین به سلطنت، روحانیان، دانایان، برزیگران و پیشه‌وران، و نیز در رامشگران و مطربان طبقاتی منظور بود که هرون الرشید آن را متداول داشت.» به گفته جاحظ: «چون شاه عطری به کار برد ندیمان را استعمال آن جایز نباشد.» وی در جای دیگر می‌نویسد که: «در عصر اردشیر بابکان هیچکس نمی‌توانست تاجی شبیه تاج شاه و جامه‌ای مانند وی و مهری چون مهر شاه داشته باشد.»

کریستن سن می‌نویسد:

«همچنین درمیان طبقات عالیه تفاوتهای بارزی بود. هریک از افراد مقامی ثابت داشت و کسی نمی‌توانست به حرفه‌ای مشغول شود، مگر آنچه از جانب خدا برای آن آفریده شده بود.»- در مینوگ خرد، که مؤلفش معلوم نیست، آمده است که پیشه‌وران باید: «در کارهایی که نمی‌دانند وارد نشوند. آنچه مربوط به پیشه آنهاست بخوبی انجام دهند و مزد آن را به نرخ عادله بگیرند، چه هرکس به کاری مشغول شود که از آن آگاه نیست، آن کار را ضایع و بیفایده کرده است.» «ابو الفداء» گوید، پادشاهان ایران هیچ کاری را از کارهای دیوانی به مردم پست‌نژاد نمی‌سپردند. فردوسی حکایتی نقل کرده است که حاکی از همین ممنوعیت عوام الناس است؛ در زمانی که انوشیروان به روم لشکر می‌کشید. به سیصد هزار دینار برای تأمین مخارج لشکر نیازمند بودند، تصمیم گرفتند از بازرگانان یا دهقانان شهر، این مبلغ را به وام بگیرند، در انجمنی که بدین منظور تشکیل شد، کفشگری داوطلب پرداخت این پول شد و پس از تقدیم وجه به فرستاده و مأمور سپاه گفت که فرزند مستعدی دارم، با اجازه شاه می‌خواهم که او را به فرهنگیان بسپارم، باشد که روزی به مقام دبیری برسد.

یکی پور دارم رسیده به‌جای به فرهنگ جوید همی رهنمای

اگر شاه باشد بدین دستگیر که این پاک فرزند گردد دبیر...

شاه با این پیشنهاد موافقت نمی‌کند و می‌گوید:

---

(40). سدنه، جمع سادن: پرده‌دار و دربان.

(41). مهنه، جمع ماهن: خادم.

(42). از: روزنامه آسیایی که دار مستقر آن را بعد از مقاله نسخ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار منتشر کرده است و در صفحه 1627 امثال و حکم دهخدا نقل شده است.

چو بازارگان‌بچه گردد دبیر هنرمند و با دانش و یادگیر
چو فرزند ما برنشیند به تخت دبیری بیایدش پیروزبخت
هنر یابد از مرد موزه‌فروش سپارد بدو چشم بینا و گوش
به دست خردمند مرد نژاد نماند جز از حسرت و سرد باد
به ما بر، پس مرگ، نفرین کند چو آیین این روزگار این بود
هم‌اکنون شتر بازگردان ز راه درم خواه، از موزه‌دوزان مخواه
فرستاده برگشت و شد با درم دل کفشگر زان درم پر ز غم

بطور کلی بالا رفتن از طبقه‌ای به طبقه دیگر مجاز نبود، ولی گاهی استثناء واقع می‌شد و آن وقتی بود که یکی از آحاد رعیت اهلیت و هنر خاصی نشان می‌داد. در این صورت بنابر نامه تنسر «آن را بر شاهنشاه عرض کنند بعد تجربت موبدان و هرابذه و طول مشاهدات، تا اگر مستحق دانند به غیر طایفه الحاق فرمایند.» اگر آن شخص در پارسایی آزموده بود، او را وارد طبقه روحانیان می‌کردند و اگر قوت و شجاعت داشت او را در طبقه جنگیان داخل می‌نمودند و اگر در عقل و قوه حافظه ممتاز بوده در طبقه دبیران ... درهرحال در جامعه آن روز مردمان شهر نسبتا وضع خوبی داشتند. آنان هم مانند روستاییان مالیات سرشماری می‌پرداختند ولی گویا از خدمات نظامی معاف بودند و بوسیله صناعت و تجارت صاحب مال و جاه می‌شدند. «43»

به عقیده محققان شوروی، در دوره ساسانیان طبقات و دسته‌های اجتماعی از لحاظ شرایط اقتصادی یکسان نبودند و

... در حدود هردسته درجات و اختلافات مالی وجود داشت، و این دسته‌ها از لحاظ اقتصادی یک واحد اقتصادی مشخص را تشکیل نمی‌دادند و نمی‌توانستند تشکیل دهند. عملا چهارچوبه و حدودی که در عهد ساسانیان برای این دسته‌ها وجود داشت، آنها را به صورت کاست یا صنف محدود درنمی‌آورد؛ بطوری که واجد یک نوع آزادی نسبی بودند و افراد یک دسته می‌توانستند تا اندازه‌ای به دسته دیگر منتقل شوند. ولی این رسته‌ها معرف تقسیم‌بندی طبقاتی نبود.

در ایران، تقسیم جامعه به طبقات، به وضع بارزی وجود داشت، بهره‌کشان بطور کلی صاحبان اراضی بودند و استثمار شوندگان، مردم روستا؛ که از لحاظ وضع مالی و میزان تابعیتشان در مقابل صاحبان اراضی متفاوت بودند.

در زندگی ایران عهد ساسانی، برده‌داری نیز مقام مهمی داشت. ایران در آغاز قرون وسطی اندک‌اندک به سوی روابط فئودالی می گرایید و این روابط در قرن پنجم به نحوی بارزتر نمایان شد. تکوین روابط فئودالی خیلی زودتر آغاز شد و نهضت مزدکیان، که بر ضد استقرار تابعیت فئودالی روستاییان بود، در پاشیدگی و نابودی روابط دوران برده‌داری تا اندازه‌ای مؤثر بوده است. «44»

---

(43). ایران در زمان ساسانیان، ص 343 و 344.

(44). تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، پیشین، ص 92.

وضع طبقات مختلف

«چنانکه قبلا اشاره کردیم از عهد اردشیر (224 میلادی) اصول ملوک الطوایفی قدیم کمابیش متزلزل گردید و حکومت مطلقه دیوانی تحت فرمان شاهنشاه، جای آن را گرفت. در طول چهار قرنی که ساسانیان حکومت می کردند، همواره تضاد و تعارض و مبارزه فئودالهای ملوک الطوایف با حکومت مطلقه دیوانی بطور نهان و آشکار به چشم می‌خورد؛ منتها در دوره سلاطین بی کفایت این اختلاف و مبارزه بیشتر محسوس است.

در دوره ساسانیان، چهار طبقه در جامعه دیده می‌شد که تشخیص حدود قدرت و اختیارات آنها بسیار پیچیده و دشوار است:

1. شاهزادگان و امرا و فئودالهای بزرگ و روحانیان، 2. جنگیان، 3. دبیران، 4. توده ملت یعنی روستاییان و شهریان. هریک از این طبقات خود به دسته‌های دیگری تقسیم می‌شدند و نماینده یکی از مشاغل اجتماعی به‌شمار می‌رفتند. برای حسن جریان امور، هریک از طبقات برای خود رئیسی داشت. رئیس روحانیان موبذان موبذ، رئیس جنگیان، ایران سپاهبذ و رئیس دبیران، ایران دبیربذ خوانده می‌شد.

شاهزادگان و امرای بزرگ و کوچکی که با داشتن تیول و اقطاعات در نقاط مختلف کشور فرمانروایی می‌کردند جملگی تحت الحمایه شاهنشاه بودند. مخصوصا شاهزادگانی که احتمال می‌رفت روزی بر اریکه سلطنت نشینند، مجبور بودند با قبول فرمانفروایی ایالات خود را برای مقام پادشاهی مهیا و آماده کنند ... بزرگان وقتی که خواستند و هرام پنجم را از حق پادشاهی محروم کنند، این بهانه را پیش کشیدند که هنوز فرمانفروایی ایالتی نیافته است و لیاقت او معلوم نیست، اما سیاست شاهنشاه اقتضا نمی‌کرد که مقامات عالیه فوق را بطور موروث به آن شاهزادگان واگذارد، زیرا که شاهنشاه می‌خواست هرطور منافع مملکت اقتضا کند، آن فرمانفرمایان را تغییر بدهد. برای این مرزبانان و شاهزادگان، عنوان شاهی لقبی بیش نبود و تنها این فایده را داشت که آنها را در صف نخستین طبقات عالیه اجتماعی قرار می‌داد. شاهزادگان مکلف بودند که جمله به درگاه بنوبت ملازم باشند و تکالیف خود را بجا آورند. اما نبایستی در آنجا شغل معینی داشته باشند، زیرا که بنابر مندرجات نامه تنسر اگر مرتبه‌جویی کنند به منازعات و جدال و قیل و قال افتند، حشمت ایشان بشود و به- چشمها حقیر گردند.» «45»

اهلیت و شایستگی شرط سلطنت است

به موجب کتاب دینکرت: «هرگاه تنگی و خواری در همه‌جا پدید آید و پادشاه را آن شایستگی نباشد که به نیروی خویش بر آن غلبه یابد، یا خود اندیشه تیمار خلق ندارد و چاره درد را نتواند یافت، چون توانایی ندارد که بر درد چیره شود و درمان آن را نیز نداند، پس بی‌گمان خود به داد و عدل فرمانروایی نتواند کرد، ازین‌رو بر دیگران واجب است که به پاس داد و عدل با او در آویزند.»

---

(45). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 112 به بعد (به اختصار)

یکی از شرایط احراز مقام سلطنت، غیر از فره ایزدی، برخورداری از سلامت عقل و خرد و داشتن بدن و اندامی سالم بود. به همین مناسبت، اغلب پادشاهان ساسانی نه تنها رقبا و مدعیان، بلکه فرزندانی را که در مظان تهمت یا مورد سوءظن قرار می‌گرفتند، یا می‌کشتند یا به صورت انسانی ناقص العضو درمی‌آوردند تا روزی مدعی تاج و تخت نشوند؛ چنانکه قباد پس از آنکه برای دومین‌بار به تخت سلطنت نشست، جاماسب را که در غیاب او به مقام سلطنت برگزیده شده بود، کور کرد و انوشیروان عادل پس از رسیدن به پادشاهی دو برادر خود را کشت و فرزند خود «انوشگزاد» را کور کرد و شیرویه تمام برادران خود را به دیار نیستی فرستاد.

در دوره ساسانیان، تشریفات درباری بیش‌ازپیش رعایت می‌شد. هرکس به حضور شاه بار می‌یافت ناگزیر بود به خاک بیفتد و در همان حال باقی بماند تا از طرف شاهنشاه اجازه برخاستن داده شود. هر وقت پادشاهی بیکفایت به زمامداری می‌رسید، نفوذ و قدرت فئودالها و فرمانروایان استانهای مختلف فزونی می‌گرفت. به عقیده استاد سعید نفیسی:

ایران در دوره ساسانیان، یک قسم دولت متحد یا کنفدراسیونی تشکیل می‌داد که نخست از دو قسمت ممتاز تشکیل می‌شد: یکی ایران یا ایرانشهر، که شامل سرزمین قدیم و همیشگی نژاد ایرانی بود و دیگر انیران، یعنی بجز ایران که شامل نواحی وسیعی بوده است که ساسانیان گرفته و به کشور خود افزوده‌اند.

هر ناحیه‌ای که نژاد دیگر داشته یا مرزهای طبیعی آن را از ناحیه دیگر جدا می‌کرده، شهرستان جداگانه‌ای به‌شمار می‌رفته که حکمران جداگانه و اغلب موروث از خانواده معینی داشتند و در کار خود بیشتر مستقل و مختار بودند؛ منتها مکلف بودند در سال مقدار معینی پول به خزانه‌داری شاهنشاهی و مقداری هدایای نوروز و مهرگان به دربار بفرستند و در موقع جنگ عده معینی سرباز پیاده به میدان جنگ روانه کنند و لباس و سلاح آنها را تهیه کنند و حتی در میدان جنگ خرج آنها را بدهند و گاهی هم خود فرمانده آنها باشند.

حکمرانان نواحی بزرگ غالبا عنوان شاه را به سرزمین یا قبیله خود اضافه می‌کردند؛ مانند کوشانشاه، گیلانشاه، میشانشاه (حکمران دشت میشان). پسران شاه و شاهزادگانی که ممکن بود روزی به مقام سلطنت برسند مجبور بودند با قبول فرمانروایی ایالات بزرگ، خود را برای قبول مقام سلطنت آماده کنند.

حکومت ساسانیان که وارث رژیم ملوک الطوایفی عصر اشکانیان بود سعی کرد از قدرت سلسله‌های محلی بکاهد. از هفت دودمان ممتازی که در این دوره موقعیت مهمی داشتند سه خانواده قارن و سورن و اسپاهبذ از دودمان اشکانی بودند. کریستن سن می‌گوید: «ما اطلاعات صحیحی در باب امتیازات صاحبان تیول و اقطاعات نداریم؛ مثلا نمی‌دانیم آیا حکام شاهی نسبت به اقطاعاتی که در قلمرو آنها واقع می‌شده اختیاراتی داشته‌اند یا خیر ... در عهد ساسانیان مجددا به آن عادت باستانی برمی‌خوریم که بعضی مشاغل و مناصب ارثا

به رؤسای هفت دودمان نخستین رسیده است.» یکی از این خانواده‌ها عهده‌دار نهادن تاج بر سر شاه بود و دیگری امور لشکری را نظارت می‌کرد و خانواده دیگر کارهای کشوری را تحت نظر

می‌گرفت و خانواده‌ای در دعاوی مردم حکمیت می‌کرد. ساسانیان بدون آنکه بنیان ملوک- الطوایفی را از بیخ و بن براندازند، سعی فراوان کردند تا از نفوذ و قدرت آنها، که مانع استحکام بنیان شاهنشاهی بود، بکاهند و چنانکه دیدیم تا مرگ شاپور دوم کسی از خاندانهای قدیم مزاحم مقام سلطنت نبود. ولی با مرگ این پادشاه تا جلوس خسرو اول، یعنی مدت 125 سال، بار دیگر فئودالها نیرو گرفته و در مقام تجدید قدرت دیرین برآمدند، ولی خسرو اول با استفاده از نهضت مزدکی، بار دیگر آنها را برجای خود نشاند. ولی اقدامات ضد فئودالی خسرو اول نیز ریشه‌دار نبود و چنانکه دیدیم، یکی از علل اساسی سقوط ساسانیان همین جدالها و ختلافات فئودالهای بزرگ با مقام سلطنت بود.

بزرگان و نجبا و دهقانان

شاهنشاه برای تثبیت موقعیت خود از یک طرف به بزرگان و نجبا و از طرف دیگر به قشون خود متکی بود. به عقیده دکتر گیرشمن:

«عمل طبقه‌ای که به عنوان بزرگان و نجبا خوانده می‌شود، در حقیقت عبارت بود از تضعیف قدرت متجاوز سرورانی که از خانواده‌های بزرگ بودند. این طبقه شامل صاحبمنصبان کشور و وزراء و رؤسای ادارات و مرتبه‌داران سلطنتی بود ... پادشاهی

ساسانی در حالی‌که از یک‌سوی بدین طبقه و از سوی دیگر به قشون متکی بود، توانست مجددا مملکت را نظم دهد و به آن نیرویی بدهد که در عهد اشکانی سابقه نداشت.» «46»

پایین‌تر از نجبا و بزرگان، نجبای درجه دوم یا آزادان قرار داشتند که تعداد آنها زیاد و مالک اراضی و رئیس دهکده‌ها به‌شمار می‌رفتند و آنها را کدخدایان یا «کذگ خوذایان» و دهقانان یا «دیهگانان» نیز می‌گفتند. اداره امور دهکده‌ها بطور موروث به آنها می‌رسید.

عامل و نماینده دولت و در واقع رابط بین روستاییان و حکومت مرکزی به‌شمار می‌رفتند.

به عقیده کریستن سن اقتدار نجبای درجه دوم (کدخدایان) و دهگانان یا دهقانان ناشی از این بود که:

اداره امور محلی ارثا به آنها می‌رسیده است. دهقانان بمنزله چرخهای ضروری دولت بوده‌اند. اگرچه هنگام حوادث عظیم تاریخی تظاهری نمی‌کردند لکن از جهت اینکه بنیان استوار کشور و تاروپود دولت محسوب می‌شده‌اند، آنان را باید دارای اهمیت فوق العاده دانست.

دهقانان پنج صنف بوده‌اند که به جامه‌های مختلف متمایز می‌شده‌اند.

بنابر تعریفی که در مجمل التواریخ می‌بینیم، دهقان «رئیس و مالک اراضی و قری» بوده است، اما اراضی مزروعی که ارثا به دهقانان می‌رسید چندان وسعتی نداشت؛ چنانکه از این لحاظ در اکثر نقاط شخص دهقان با سایر آحاد رعیت یکسان بود و دهقان کشاورز درجه اول در دیه خود محسوب می‌گردید. پس دهقان، در مقابل زارعین، دارای آن موقع و مقامی که نجبای ملاک داشته‌اند نبوده است.

از لحاظ دیگر، می‌توان دهقانان را نماینده دولت درمیان رعیت خالصه گفت.

---

(46). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 312 به بعد.

وظیفه عمده او در این صورت وصول مالیات بوده است. نظر به اطلاعات محلی که دهقانان از اوضاع زمین و نفوذ رعایا داشتند، دولت ایران موفق می‌شد که با وجود لم یزرع بودن اغلب نقاط کشور، مصارف فوق العاده جنگها و هزینه گزاف دولتی را تحمل نماید و از عهده برآید. پس از فتح عرب نیز باوجود خشونتی که فاتحین در اخذ مالیات به خرج می‌دادند، مادام که با دهقانان متحد نشدند، نتوانستند عایدات خود را به میزانی برسانند که شاهنشاهان ساسانی رسانده بودند. «47»

پیشه‌وران

محققان شوروی می‌نویسند:

شهرهای ایران عهد ساسانی مرکز پیشه‌ها و بازرگانی بود. بازار قلب این شهرها را تشکیل می‌داد و کالاها و مصنوعات گوناگون از اکناف کشور به آنجا حمل می‌شد. منابع موجود از روابط تجارتی سخن می‌گویند که از طریق آسیای میانه یا خاور دور و هندوستان و جزیره سیلان و عربستان جنوبی و نوبی برقرار بود. در آن عهد، شهرهای ایران مراکز پرجوش و خروش دادوستد و بازرگانی بود و دروازه آنها به روی کاروانهایی که ابریشم را از آسیای میانه و عاج را از هند و پشم را از نواحی دامداری کوهستانی و غلات و

سبزیجات و میوه و انگور و خرما و روغن زیتون و شراب را از سرزمینهای زراعتی به آنجا حمل می‌کردند، گشوده بود.

در میدانهای شهر، همیشه، هیجان و جوش‌وخروش حکمفرما بود و مردم بسیار با یکدیگر برخورد می‌کردند، می‌فروختند، می‌خریدند و از آخرین اخبار مطلع می‌شدند و به آنچه تازه و غیر منتظره بود می‌نگریستند، و با ترس و وحشت در بازار یونجه‌فروشان تیسفون که میدان اعدام نیز به‌شمار می‌رفت، گرد می‌آمدند.

ترقی فراوان حرف و پیشه‌ها و رونق روابط بازرگانی به سازمانی متکی بود که منابع موجود به وجود آن گواهی می‌دهند. از مجامع روحانیان نسطوری که در قرنهای پنجم و ششم بارها در ایران با اجازه شاه منعقد شد، صورت مجلسهایی باقی مانده است. قطعنامه‌های مجامع مزبور را، که به زبان سریانی تنظیم شده، نه تنها روحانیان امضا کرده‌اند بلکه امضای عده‌ای ... که نماینده گروهی از پیشه‌وران عضو صنف یا دسته‌ای بودند نیز دیده می‌شود. مصنوعات فلزی در ایران مقام بلندی داشت، بدین سبب جای شگفتی نیست که به نام رئیس جواهریان، رئیس نقره‌سازان و غیره برمی‌خوریم. «48»

راجع به تشکیلات پیشه‌وران شهری «هوتوخشان» در قرنهای چهارم و پنجم در ایران به سبب قلت منابع به دشواری می‌توان سخن گفت:

همینقدر می‌دانیم که پیشه‌وران یک حرفه در شهرها در کویهای معینی منزل داشتند. شکی نیست که در قرن ششم، اصناف و پیشه‌وران وجود داشته‌اند.

---

(47). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 132.

(48). تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، پیشین، ص 142.

در تاریخ زندگی اوستافیای متسختی (منبع گرجی قرن ششم میلادی) آمده است که پیشه‌وران ایرانی تشکیلات صنفی و جشنهای صنفی داشتند (به ویژه کفشدوزها) و پیشه‌وران جزء قشر خراج‌دهنده بودند. «49»

روحانیان

در دوره ساسانیان طبقه روحانیان در رأس طبقات ممتاز قرار داشتند و رؤسای آنها از میان طبقه مغان انتخاب می‌شدند. روحانیان زردشتی مانند ساسانیان که نسب خود را به سلاطین هخامنشی می‌رسانیدند، برای خود شجره نسبی ساخته بودند و خود را از سلسله پیشدادیان می‌شمردند. مغان در آغاز امر در بین قوم ماد مقام روحانی داشتند. پس از آنکه دین زرتشت گسترش یافت، مغان رهبری و پیشوایی مذهب جدید را به عهده گرفتند.

از میزان قدرت و نفوذ معنوی روحانیان در بین قشرهای مختلف اجتماع در دوره هخامنشیان، سلوکیان و اشکانیان اطلاعات دقیقی در دست نیست؛ آنچه مسلم است پس از روی کار آمدن سلسله ملی ساسانیان و به رسمیت شناختن مذهب زرتشت، نفوذ و قدرت معنوی روحانیان فزونی گرفت تا جایی که به قول کریستن سن، هرفردی از گهواره تا گور در تحت نظارت و سرپرستی روحانیان بود.

عموم مردم، مغان را مقدس می‌شمردند و احترام می‌کردند. امور عامه خلق بر طبق نصایح و موافق پیش‌بینی مغان، ترتیب و تمشیت می‌گرفت و مخصوصا در دعاوی اشخاص، دقت

می‌کردند و با نهایت مواظبت، جریان وقایع را مدنظر گرفته فتوی می‌دادند و ظاهرا هیچ چیزی را مردمان درست و قانونی نمی‌دانستند مگر آنکه به تصدیق مغی رسیده باشد (آگاسیاس، کتاب 2، بند 26). اسباب قدرت روحانیان فقط این نبود که از جانب دولت حق قضاوت داشتند و ثبت ولادت و عروسی و تطهیر و قربانی و غیره با آنان بود، بلکه علت عمده اقتدار آنان داشتن املاک و ضیاع و عقار و ثروت هنگفت بود، که از راه جرایم دینی و عشریه و صدقات عاید آنان می‌شد. در عمل، این طایفه استقلال تام داشتند و می‌توان گفت که دولتی در دولت تشکیل داده بودند؛ حتی در زمان شاپور دوم کشور ماد و خصوصا ایالت آتروپاتن (آذربایجان) را کشور مغان می‌شمردند. در آن نواحی املاک حاصلخیز و ییلاقات و ابنیه عالی داشتند ... «50»

«روحانیان زرتشتی سلسله‌مراتبی داشتند که بسیار منظم بود .. رئیس همه موبدان که منزلت پاپ زردشیان را داشت موبدان موبد بود ... وی در جمیع مسائل نظری دین و اصول و فروع عملی آن فتوی می‌داد و سیاست روحانی را در دست داشت. بی‌شبهه، موبدان موبد حق عزل و نصب مأمورین روحانی را دارا بود ولی بنابر ظواهر امور، شخص او را پادشاه به این مقام نصب می‌کرده است. در محاکمات مذهبی و در جمیع اموری که با مذهب تماس داشت، سلطان رأی موبدان موبد را می‌خواست و چون مشاور روحانی سلطان بود در تمام شؤون

---

(49). تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، پیشین، ص 142.

(50). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 137 و 138.

کشور نفوذ فوق العاده داشت» «51»

«یکی از شخصیتهای برجسته مذهبی در عصر ساسانیان کرتیر «52» است که در زمان اردشیر موقعیت مهمی نداشت، ولی در عهد شاپور اول وی سرپرست انجمن مغان شد. در سنگنبشته‌ای که از آن دوران به یادگار مانده، نام کرتیر پس از نام نایب السلطنه (بدخش) و پیش از نام شهربان (ساتراپ) بیشابور و 15 درباری دیگر ذکر شده است. در زمان هرمزد موقعیت اجتماعی کرتیر ارتقا یافت و به فرمانروایی مغان کشور منصوب شد و به دریافت «کمر و کلاه» توفیق یافت. پس از آن همچنان مقام اجتماعی و مذهبی کرتیر در ترقی بود تا درگذشت.» «53»

«... یکی از هیربذان معروف تنسر است که در تأسیس و تشکیل دین رسمی زردشتی با اردشیر بابکان همدست بود ... روحانیان در روابط خود با جامعه وظایف متعدد و مختلف داشته‌اند؛ از قبیل اجراء احکام طهارت و اصغای اعترافات گناهکاران و عفو و بخشایش آنان و تعیین میزان کفارات و جرائم و انجام دادن تشریفات عادی هنگام ولادت، و بستن کستیگ (کمربند مقدس) و عروسی و تشییع جنازه و اعیاد مذهبی. اگر در نظر بگیریم که دیانت زردشتی در کوچکترین حوادث و وقایع دخالت داشته و هرفردی در مدت شبانه‌روز بر اثر اندکی غفلت دستخوش گناه و گرفتار پلیدی و نجاست می‌شده است، آنوقت آشکار می‌گردد که روحانیان طبقه بیکاری نبوده‌اند و هریک از این طبقه که ارثا ثروتی نداشت، بسهولت می‌توانست از راه مشاغل گوناگونی که داشت توانگر شود.»

روزی چهاربار بایستی آفتاب را ستایش و ماه و آب را نیایش نمود. هنگام خواب و برخاستن و شستشو و بستن کمربند و خوردن غذا و قضای حاجت و زدن عطسه و چیدن ناخن و گیسو و افروختن چراغ و امثال آن بایستی هرکس دعایی مخصوص تلاوت کند.

آتش اجاق هرگز نبایستی خاموش شود و نور آفتاب نباید بر آتش بتابد و آب با آتش نبایستی ملاقات نماید و ظروف فلزی نبایستی زنگ بزند، زیرا که فلزات مقدس بودند. اشخاصی که به جسد میت و بدن زن حایض یا زنی که تازه وضع حمل کرده، مخصوصا اگر طفل مرده از او به وجود آمده باشد، دست می‌زدند بایستی در حق آنها تشریفاتی اجرا کنند که بسی خستگی‌آور و پرزحمت بود.

ارداى ویراز «54» که از اولیای دین زردشتی است هنگام مشاهده جهنم درمیان معذبین، مثل قاتل و لواط و کافر و جانی، افرادی را هم دید که به سبب استحمام در آب گرم و آلودن آتش و آب به اشیاء پلید و سخن گفتن در حین تناول طعام و گریستن بر اموات و راه رفتن بدون کفش، در ردیف سایر گناهکاران معذب بودند.

روحانیان نه فقط مأمور اجراء تشریفات مذهبی بودند بلکه هدایت معنوی قوم و تهذیب نفوس نیز به عهده آنان بود. تعلیمات بطور کلی اعم از ابتدایی یا عالی به دست

---

(51). همان، 9 ص 138 و 13 (به اختصار).

(52).Karder

(53). دکتر رجبی، «پیرامون کرتیر و سنگنبشته او در کعبه زرتشت»، (مجله بررسیهای تاریخی). ص 27 به بعد.

(54).Ardayviraz

روحانیان اداره می‌شد، زیرا که فقط این طایفه همه رشته‌های علوم زمان را در دست داشتند.

علاوه بر کتب مقدسه و تفاسیر آن، ظاهرا کتب بسیار در الهیات و قضائیات وجود داشته است. «الیزه» نام یک نفر موبد را ذکر کرده است که به سبب احاطه بر علوم معقول به لقب افتخاری همگ‌دین (یعنی کسی که تمام احکام دین را می‌داند) ملقب شده است.» «55»

رابطه شاه با نجبا و اشراف

منابع تاریخی راجع به حدود قدرت و اختیارات شاه و نجبا نظریات واحدی ابراز نمی‌کنند. در نامه تنسر گفته شده است که حق حکومت برای نجبا ارثی است، درحالی‌که سایر منابع نشان می‌دهد که در ایران ساسانی شاهنشاه شخصا وزراء و حکام و امرای لشکر و غیره را منصوب می‌کرده است.

عده‌ای از محققین بر این عقیده‌اند که در دوره ساسانیان این تناقضات غالباوجود داشته و گاه منشأ گفتگوها و اختلافات بزرگ شده است و در مواردی از این حد گذشته و به جنگهای خونین منجر شده است. روحانیان زرتشتی و نجبا که اصرار داشتند قدرت دیرین خود را حفظ کنند قباد اول را وادار کردند که به مزدک روی آورد و به کمک او و یارانش به اقداماتی برای تحدید قدرت روحانیان و نجبا دست بزند.

انوشیروان به طرزی بیرحمانه نهضت مزدکی و آثار اجتماعی آن را از بین برد، ولی این تمایلات بار دیگر در زمان هرمزد چهارم شدت گرفت، چه نجبا می‌کوشیدند برای تجدید قدرت دیرین به کمک روحانیان بزرگ، بنیان تمرکز و وحدتی را که به دست انوشیروان

پایه‌گذاری شده بود، درهم بریزند و قدرت موروثی خود را که یادگار دوره اشکانی بود بار دیگر به کف آورند.

برخلاف نامه تنسر که چندان ارزش تاریخی ندارد، منابع دیگر نشان می‌دهد که مقامات مهم مملکتی ارثی نبوده و شاه برحسب میل و اراده خود آن مقامات را به اشخاص موردنظر واگذار می‌کرده است. در مواردی که شاه بدون مشاوره با نجباء و بزرگان از این قدرت استفاده می‌کرده، غالبا با عکس العمل و کارشکنی روحانیان و نجبا مواجه می‌گردیده است.

می‌گویند «مهرنرسی» که از نجیب‌زادگان بود، چند پسر داشت که از میان آنها پسر بزرگتر موقعیت روحانی مهمی داشت. پسر دوم او به امور حسابداری وارد بود و در مالیه مملکت دست داشت. پسر سوم او که به کارهای رزمی وارد بود سرکرده سپاه شد. این حکایت که مربوط به قرن پنجم میلادی است، نشان می‌دهد که نجبا می‌توانستند فرزندان خود را در رشته‌های مختلف به کار بگمارند. برای احراز مقام وزارت و فرماندهی سپاه غیر از مزایای طبقاتی باید داوطلبان، اهلیت و شایستگی داشته باشند. در قرن چهارم و پنجم میلادی شهرداران و مرزبانان دارای مقام و موقعیت مهمی بودند و در عین‌حال که خود را شاه می‌خواندند و قشونی در اختیار داشتند در زیر لوای شاه بزرگ جمع می‌شدند. چهار مرزبان بزرگ دارای عنوان شاهی بودند که از آنجمله مرزبان ارمنستان و گرجستان را باید نام برد.

پس از طوفان جنبش مزدکی که کلیه حدود و قیود قدیم را درهم ریخت، نامه تنسر سعی کرده است که سنتهای دیرین طبقاتی را بار دیگر زنده کند و حقوق و امتیازات نجبا

(55). ایران در زمان ساسانیان، ص 140 به بعد (به اختصار).

و روحانیان قدیم را یادآوری نماید.

باوجود مطالعات مداوم محققین، هنوز بطور قطع معلوم نیست که شاه در مسائل مهم مملکتی مشورت می‌کرده است یا خیر؟

در اکثر منابع تاریخی نوشته شده است که شاه در مواقع حساس شورای بزرگان را تشکیل می‌داد و با آنان مسائل مهمه مملکتی را مطرح می‌نمود، ولی درهرحال، مقامی که تصمیم او در سرنوشت مملکت مؤثر بود، شخص شاه بود.

موقعی که انوشیروان می‌خواست سیستم جدید مالیاتی را عمل کند جلسه مشورتی تشکیل داد و نیز هنگامی که خسرو دوم می‌خواست به اراضی روم شرقی لشکرکشی کند به منظور جلب نظر امرای لشکر و نجبا جلسه مشورتی تشکیل داد. تکیه‌گاه عمده حکومت ساسانی طبقه کثیر مالکین آزاد بود و استثمار طبقه عظیم کشاورزان بوسیله این طبقه و عمال و دست‌نشاندگان آنها عملی می‌شد. همین مالکین آزاد هسته اصلی سپاه ایران را تشکیل می‌دادند. این قشر پس از قیام مزدک زیاد مورد توجه دربار قرار گرفتند و به آنها برای خرید اسلحه و تجدید قدرت پیشین کمک فراوان شد و عده‌ای از آنها از حقوق اصیلزادگان نیز برخوردار شدند.

دهقانان که پست‌ترین طبقه نجبا به‌شمار می‌رفتند، در املاک خود زندگی می‌کردند و تنها از حیث تربیت و لباس با بزرگان امتیاز داشتند. این طبقه مؤثر، پس از غلبه عرب بر ایران،

در نواحی مختلف مملکت ماندند و طبقه ملاک ایران را تشکیل دادند و بسیاری از بزرگان محلی و رجال سیاسی ایران که از نسل ایشان بوده‌اند بدین نژاد فخر می‌کرده‌اند، و دهقانزادگی را علامت نجابت می‌دانسته‌اند و حتی در زبان فارسی، دهقان را در مقابل تازی برای امتیاز ایرانی از عرب استعمال می‌کرده‌اند.

حکمرانان بلوک، که آن را شهر می‌گفته‌اند، از میان دهقانان انتخاب می‌شدند و آنها را شهریک می‌گفتند. مأموریت عمده دهقانان، وصول مالیات بود و مقامی داشتند شبیه به مقام کدخدایان امروز. در زمانی که اعراب بر ایران غلبه کردند.

چون برای وصول خراج به آنها محتاج بودند، تنها طبقه‌ای بودند که آزار ندیدند و یگانه طبقه‌ای که در ایران ماند و کشته نشد یا مجبور به هجرت نبود، همین طبقه دهقان بود و به همین جهت، عقاید و افکار ایرانیان قدیم را در خاندانهای خود نگاه داشته و مقدمات نهضتهای ملی و قیام بر ضد عرب را ایشان فراهم کردند و داستانهای ایرانی، که فردوسی آنها را گرد آورده است، درمیان همین دهقانان مانده بود و فردوسی خود از آنها بوده. «56»

«جهان ایرانی، به صورتی‌که مورخان غرب، مثل «آمیانوس مارسلینوس» و «پروکوپیوس» آن را شناخته و با جنبه‌های نیک و بدش وصف کرده‌اند، به نظر ما جامعه اشرافی محض می‌آید و فقط طبقات عالیه معرف این جامعه محسوب می‌شده‌اند ... توصیفی که آمیانوس مارسلینوس

---

(56). سعید نفیسی، تاریخ تمدن ساسانی.

از ایرانیان کرده ... فی الحقیقه مبین احوال طبقه اعلاست. وی گوید همه ایرانیان تقریبا قامتی رسا و رشید و رنگی گندمگون یا سبز روشن و نگاهی تند مانند نگاه بز و ابروانی کمانی و به‌هم‌پیوسته و ریشی زیبا و مویی بلند و ژولیده دارند، بی‌اندازه بدگمان و محتاطند ...

اهتمام دارند برخلاف ادب کاری نکنند. خیلی کم ایرانیان را می‌توان دید که ایستاده ادرار کنند، یا برای قضای حاجت به جانبی بروند ... ذره‌ای از بدن آنان را برهنه نمی‌توان دید.

بازوبند و طوق زرین مرصع به مروارید و جواهر می‌بندند و پیوسته شمشیری حمایل دارند ...» «57»

از دیرباز مردم ایران، چه مرد و چه زن، به موضوع خودآرایی توجه و عنایت خاصی داشته‌اند؛ گزنفون در کتاب خود موسوم به اکونومیکوس از گفتگوی کورش کوچک با لیزاندر «58» سخن می‌گوید و می‌نویسد: موقعی که لیزاندر در باغ زیبای کورش گردش می‌کرد از زیبایی و عطر لباسها، و جلال و شکوه گردنبند و النگو و جواهرات دیگر او در شگفتی فرورفته بود.

«ایرانیان کلمات بیهوده و بیمعنی بسیار دارند ... چه در نیکبختی چه در شوربختی بیم خود در دل خصم جای می‌دهند، حیله‌گر و مغرور و کمرحمند. رفتاری آزاد دارند، با ناز قدم برمی‌دارند، چنانکه شخص از ظاهر حکم می‌کند که این قوم چون زنان سست و ضعیفند، در صورتی‌که حقا دلیرترین اقوام روی زمینند؛ اگرچه خدعه آنان بر تهور و شجاعتشان می‌چربد ... ایرانیان از لواط بی‌اطلاعند، قناعت و صبر آنان در مقابل لذات طعام قابل

ستایش است. جز پادشاه، هیچیک از ایرانیان وقت معینی برای صرف غذا ندارند. هر وقت گرسنه شوند بر خوان می‌نشینند، هرگز معده را انباشته نمی‌کنند ...» سیاح بودایی «هیون تسیانگ» رسوم ایران را موافق ذوق خویش نیافته و گفته است: «بالطبع تندخو و پرخشمند و در رفتار خود رعایت ادب و انصاف نمی‌کنند.» روی‌هم‌رفته بزرگان ایران زندگی پرمشغله و پرهیجانی داشته‌اند. وقت خود را میان تمرینات جنگی و به کار بردن سلاح و شکار و عیش و عشرت لطیف تقسیم کرده بودند. دین زردشتی که با زهد و ترک مخالف است هیچ مانعی در برابر آنان قرار نمی‌داد ...» «59»

در کارنامک اردشیر بابکان، به ورزشها، بازیها و سرگرمیهای طبقه مرفه و ممتاز آن دوران اشاره شده است. پس از آنکه اردوان به شایستگی اردشیر پی‌برد نامه‌ای به بابک نوشت و او را نزد خود فراخواند:

... اردوان چون اردشیر را دید شاد گردید و او را گرامی داشت و فرمود هرروز با فرزندان او و بزرگان به نخجیر و چوگان‌بازی برود و اردشیر همچون کرد.

به یاری یزدان در چوگان‌بازی و سواری و شطرنج (شترنگ) و نبرد و دیگر فرهنگها بر همه ایشان چیره بود «60» ...

---

(57). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 533 (به اختصار).

(58).Lysander

(59). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 53 به بعد (به اختصار).

(60). کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه احمد کسروی، ص 9.

کشاورزان

از وضع کشاورزان که اکثریت سکنه ایران را تشکیل می‌دادند، اطلاعات پراکنده‌ای در دست داریم. کریستن سن می‌نویسد که کشاورزان مانند مردم شهری مالیات می‌دادند ولی وضع مردم شهری تا حدی رضایت‌بخش بود.

گویا از خدمات نظامی معاف بودند و بوسیله صناعت و تجارت صاحب مال و جاه می‌شدند. اما احوال رعایا بمراتب از آنان بدتر بود؛ مادام العمر مجبور بودند در همان قریه ساکن باشند و بیگاری انجام دهند و در پیاده‌نظام خدمت کنند. به قول آمیانوس مارسلینوس: «گروه گروه از این روستاییان پیاده از پی سپاه می‌رفتند، گویی ابد الدهر محکوم به عبودیت هستند. به هیچ‌وجه مزدی و پاداشی به آنان نمی‌دادند.» بطور کلی قوانین مملکت برای حمایت روستاییان مقررات بسیاری نداشت و اگر هم پادشاهی رعیت‌نواز مانند هرمزد چهارم، لشکریان خود را از اذیت رسانیدن به روستاییان بی‌آزار منع می‌کرد، شاید بیشتر مقصود او دهقانان بود تا افراد رعیت. در باب احوال رعایایی که در زیر اطاعت اشراف ملاک بوده‌اند، اطلاع بیشتری نداریم. آمیانوس گوید: «اشراف مزبور خود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایا می‌دانستند.» وضع رعایا در برابر اشراف ملاک به هیچ‌وجه با احوال غلامان تفاوتی نداشت. نمی‌دانیم که حکام پادشاه نسبت به اقطاعاتی که در قلمرو آنها بود، قدرتی داشته‌اند یا نه، و آیا این اقطاعات دارای مصونیت تام یا نسبی

بوده است یا خیر؟ قدر مسلم این است که رعایا گاه به دولت و گاه به اشراف مالک، و گاه به هردو مالیات می‌داده‌اند و مجبور بوده‌اند در ظل رایت ارباب خود به جنگ بروند.

زندگی مادی کشاورزان

در شاهنامه فردوسی در حکایت «بهرام و مراجعت او از شکارگاه» ضمن توصیف از مهمان‌نوازی زن و شوهری کشاورز، زندگی مادی آنها را چنین بیان می‌کند: پس از آنکه زن کشاورز بهرام را (که به نظر او مردی عادی بود) به خانه خود خواند، پس از مشورت با شوهر خود حصیری گسترد و بالشی نهاد و چون موقع غذا فرارسید:

بیاورد خوانی و بنهاد راست — برو تره و سرکه و نان و ماست

زن از شوهر خود خواست بره‌ای برای مهمان بکشد ولی مرد از سر خیرخواهی گفت:

نداری نمک سود و هیزم نه نان — نه شب دوک ریسی تو همچون زنان

بره کشتی و خورد و رفت این سوار — تو شو خور، به انبوهی اندر گذار

زمستان و سرما و باد دمان — به پیش آیدت بی‌گمان یک زمان

بره کشت شوهر به فرجام کار — به گفتار آن زن ز بهر سوار

چو شد کشته دیگی هریسه بپخت — پرید آتش از هیزم نیم سخت

بیاورد خوانی بر شهریار — بر او خایه و تره جویبار

یکی پای بریان ببرد از بره — همه پخته چیزی که بد یکسره

ظاهرا این وصفی است از زندگی کشاورزان میانه حال وگرنه اکثریت قاطع کشاورزان

از چنین امکاناتی برخوردار نبودند.

باوجود این، نظر به اهمیت فوق العاده‌ای که زراعت در شریعت زردشتی داشته، کتابهای مقدس در ستایش این کار مبالغه کرده‌اند. مسلم است که حقوق قانونی زارعین از روی کمال دقت معین بوده است. چند نسک از نسکهای اوستا خاصه «هوسپارم» و «سکاذم» محتوی قواعد و احکامی در این خصوص بوده‌اند:

مسأله آبیاری که مبنای زراعت مملکت در سابق بود و امروز نیز هست، به تفصیل معین شده بود. راجع به اقسام مختلف قنوات و جداول آب و اسلوب سدبندی و بازرسی قنوات و نگاهداری و شرایط استفاده از آنها و امثال آن، احکامی موجود بود. «61»

بطوری که از تذکره شوشتر برمی‌آید در زمان قدرت شاهپور به کمک مهندسان و کارشناسان رومی سد شوشتر بسته شد؛ به این ترتیب که «... ابتدا رودخانه کرکر را از زیر کوهی که الحال بقعه سید محمد گیاه‌خور بر آن واقع است، الی بند قیر حفر نمودند و هنوز آثار کلنگ بر بعضی اطراف آن نمایان است و آب را به اطراف سر داده این طرف را خشک نمودند و به سنگ و ساروج بند زیر پل را بساختند. و قیصر بفرمود که هرروز پس روز دو هزار گوسفند و هرشب هزار گوسفند می‌رسید و به شیر گوسفند نوره و گل تر می کردند و به کار می‌بردند و سنگهای بسیار بزرگ که جز به جرالثقیل حرکت نتوان داد، دودو، به یکدیگر می‌بستند و به طوقهای آهنین و سرب به‌هم می‌چسبانیدند و در کار می‌نهادند. بعد از آن رود کرکر را که شکافته بودند به همان دستور مسدود نمودند ...» «62»

در دوره ساسانیان «نسبت به‌شماره گوسفندان و احوال شبانان و لزوم نگاهداری سگان گله نیز قواعد ثابتی وضع کرده بودند. چنانکه معلوم است زرتشتیان سگ را بسیار محترم می‌شمردند و قسمتی از نسک دزد سر نزد راجع به محافظت قانونی سگان گله بوده است.» «63»

«در این دوره، مأموری که در رأس دستگاه وصول مالیات قرار داشت «و استریوشان سالار» (یعنی رئیس کشاورزان) خوانده می‌شد. گویا وی در امور کشاورزی و آبیاری نیز نظارت می‌کرده و برای اداره این قبیل امور مقرراتی وجود داشته است ... چنین می‌نماید که تا روزگار شاهنشاهی قباد (متوفی در سال 531 میلادی) مالیات ارضی متناسب با میزان محصول تقویم می‌شده و نرخهای مالیاتی باهم تفاوت داشته و برحسب نوع کشت و جنس محصول تعیین می‌شده است.» «64» برای آنکه به ستمگری مأمورین وصول خراج در آن روزگار واقف شویم، کافی است که سطری چند از جلد دوم تاریخ طبری را به یاد آوریم: «قباد روزی به حکم

---

(61). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 344 و 345.

(62). تاریخ کشاورزی ایران، پیشین، ص 30 به بعد (به اختصار).

(63). ایران در زمان ساسانیان، ص 344 به بعد.

(64). مالک و زارع در ایران، پیشین، ص 58 (به اختصار).

تصادف طفلی را دید که خوشه انگوری از درخت مو چیده است و مادرش او را کتک می‌زند.

چون از مادر علت را پرسید. وی پاسخ داد چون هنوز سهمیه شاه معین نشده است جرأت دست زدن به درخت را ندارد.» «65» ظاهرا پس از مشاهده این منظره دلخراش، قباد فرمان می‌دهد که:

میزان خراج را برحسب زمین تعیین کنند نه به نسبت «میزان محصول» (مقاسمت).

اما پیش از آنکه به نیت خود جامه عمل بپوشاند درگذشت، و انوشیروان که فرزند و جانشین او بود قصد پدر را اجرا کرد و بر املاک و مزارع و باغها و بستانها و تاکستانهای سراسر کشور خراج بست و جزیه وضع کرد و تنها معدودی را از آن معاف کرد. «66»

قراینی در دست است که طبقات صاحب‌قدرت به زیردستان تعدی و تجاوز می‌کردند. در مرقوع 6 از توقیعات کسری چنین آمده است: «ملک‌زاده نرسی املاک و مزارع بسی از دهقانان را که در جوار ضیاع و عقار او بودند از روی غصب و جور به تصرف درآورد.» «67» کسری دستور می‌دهد: «بمجرد ورود منشور عدالت سطور، تمامی اراضی مذکوره را از آن سست خرد مسترد نموده به ارباب آن رد نمایند.» «68» فردوسی نیز به این معنی اشاره کرده است:

یکی گفت کای شاه، کهتر پسر — نگردد همی گرد داد پدر
بریزد همی بر زمینی درم — که باشد فروشنده او دژم
چنین داد پاسخ که این نارواست — بها و زمین هم فروشنده راست

دکتر گیرشمن راجع به طبقه عظیم کشاورزان می‌نویسد: «روستاییان بزرگترین توده ملت ایران را تشکیل می‌دادند و قانونا آزاد بودند، ولی عملا به صورت بردگانی وابسته به زمین درآمده بودند و با اراضی و دهکده‌ها فروخته می‌شدند.» وی ضمن بحث در احوال اقتصادی و اجتماعی عصر ساسانی می‌نویسد:

املاک بزرگ عموما دارای زارع، نجار، آهنگر، نساج، نانوا، آسیابان، روغنگیر مخصوص به خود و همچنین آسیاب بودند. آسیاب اختراعی تازه به‌شمار نمی‌رفت، بلکه از قرن چهارم میلادی مورد استعمال بود.

محصولات کشاورزی حفظ می‌شد و توسعه می‌یافت. در این قسمت کارهای جدیدی انجام شد؛ ازجمله کاشت درخت توت و تربیت کرم ابریشم. و آن برای کشوری که منسوجات ابریشمی در آن بسیار مصرف می‌شد، مهم بوده است.

املاک عظیم دولت و بزرگان، کماکان طبق روشهای قدیم زراعت می‌شد، و اگر تکاملی مشهود بود، فقط در املاک متعلق به دولت صورت می‌گرفت، زیرا آزادی اقتصادی در امور کشاورزی بسیار محدود بود و با اقدامات انفرادی نمی‌توانستند آن را توسعه دهند.

---

(65). تاریخ طبری، ج 2، ص 152، این مطلب در تاریخ بلعمی نیز آمده است.

(66). مالک و زارع در ایران، پیشین، ص 58.

(67 و 68). توقیعات کسری، ترجمه جلال الدین سید محمد زواری، ص 17.

درحالی‌که حیات اقتصادی جمعا تا حدی سعادت‌آمیز بود، سرنوشت دهگانان بدتر شده بود. سیرت روشن‌بینانه‌ای که روستاییان در دوره یونانیت از آن برخوردار بودند، از میان رفت. آنان مورد تعدی قرار می‌گرفتند، استقلال نداشتند، و هرگز از تعلیم و تربیت برخوردار نمی‌شدند. ایشان به استثنای چند مورد نادر که استقلالی کمابیش بی‌ثبات درمیان آنها دیده می‌شد، به دولت یا یکی از بزرگان تعلق داشتند. زارعان وابسته به اراضی و املاک دولت و یا آتشگاهها بودند. مالکان بزرگ اراضی بیش‌ازپیش مقتدر گردیدند و مالکان کوچک مجبور بودند که برای رفع بحران اقتصادی و تعدیات دولت، خود را تحت حمایت مالکان بزرگ قرار دهند. چون بزرگان مزبور می‌بایست مالیات را جمع‌آوری کنند، تعداد کسانی که تحت نظارت آنان بودند، افزایش یافت. دولت که بدین‌وجه جمع‌آوری مالیاتها و عوارض برای وی تسهیل شده بود، تا حدی به فئودالها وابسته گردید و مساعی وی برای پایان دادن نفوذ اینان، منجر به شکست شد و قدرت بزرگان بدان حد رسید که پادشاه از نظر مالی و نظامی وابسته آنان به‌شمار می‌رفت. «69»

«... املاک بزرگ به صورت مؤسسات محدودی درآمدند و قسمت اعظم آنها به اجاره واگذار می‌شدند. در این املاک، گروهی از روستاییان به کار می‌پرداختند و هرچه را که مصرف اعیان و بزرگان بود، عمل می‌آوردند؛ از قبیل گندم، روغن، شراب، انواع میوه و گوشت. دستمزد را جنسی می‌پرداختند، و همچنین عواید زمین جنسی بود. جریان مسکوکات در مناطق روستایی به حداقل تخفیف یافته بود. مالکان دیگر در شهرها سکونت نمی‌کردند، بلکه در املاک خود در مواضع مستحکم مسکن می‌گزیدند و از آنجا زراعت املاک خود را به وجهی معقول و منظم اداره می‌کردند. کاخهای آنها همه نوع تجملات را که در آن عهد میسر بود، دارا بود، و سربازان خاص ایشان از آن قصرها دفاع می‌کردند و همواره آماده حمایت آنان، یا خانواده، دوستاران و خدمتکاران ایشان،

در مقابل اغتشاشاتی که رخ می‌داد، بودند. در آن عهد یک روش اقتصادی ثابت، ولی دور از عواطف انسانی، مبتنی بر فلاحت در جهان ایجاد شد و در طی قرون برقرار ماند ... کلیه کسانی که به طبقه ممتاز متعلق نبودند، مجبور بودند به هرقسم خدمت تن دردهند؛ در ساختمان کاخ شاهی شرکت کنند، در تهیه مواد بکوشند و کار صنعتگران را انجام دهند، ایستگاههای چاپار را حفظ کنند، از سپاهیان پذیرایی نمایند، اغنام و احشام شاه را بچرانند. روستایی موظف بود اسبان خود را برای چاپار حاضر کند. کاروان- سالار، ارابه‌ران، و قایقران می‌بایست ستوران گردونه و قایق خویش را برای حمل و نقل آماده سازند ... آزادی انفرادی بسته به اراده دولت بود، و در حدود دو هزار سال در ایران اثری از آن نبود. بدبختیی که ملت در آن غوطه‌ور بود، مانع از آن می‌شد که به تفکر پردازد و عدم عدالت اجتماعی را احساس کند.» «70»

---

(69). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 345 و 346.

(70). همان، ص 346 تا 348 (به اختصار).

اگر مطالبی را که فردوسی به اردشیر نسبت می‌دهد، مقرون به حقیقت بدانیم باید معتقد شویم که سیاست اقتصادی اردشیر در مورد کشاورزان به مراتب از روش انوشیروان به عدل و انصاف نزدیکتر بود، زیرا اردشیر بوسیله بازرسان و کارآگاهان به وضع عمومی کشاورزان رسیدگی می‌کرد، و در مواردی که زمین، به علت بی‌آبی یا کمی استعداد، محصول کافی نمی‌داد و کشاورز به حکم تنگدستی قادر به عمران زمین نبود، دولت نه‌تنها

از گرفتن خراج خودداری می‌کرد بلکه با دادن پول و وسایل کار و چارپای، به بهبود و تجدید فعالیت کشاورزان کمک می‌کرد:

فرستاده بودی به گرد جهان — خردمند بیدار کارآگهان
به جایی که بودی زمین خراب — و گر تنگ بودی به رود اندر آب
خراج اندر آن بوم برداشتی — زمین کسان خوار نگذاشتی
گر ایدون که دهقان بدی تنگدست — سوی نیستی گشته کارش زهست
بدادی ز گنج آلت و چارپای — نماندی که پایش برفتی ز جای

ولی انوشیروان در دوران زمامداری، در روش اخذ مالیات تغییراتی داد و به مأمورین دستور داد که برای هرمنطقه مالیاتی مقطوع تعیین کنند، و چون یکی از دبیران با توجه به آفات نباتی، خشکسالی، هجوم ملخ و دیگر بلیات نقطه ضعف کار او را گوشزد کرد، به دستور خسرو آنقدر به سر و مغز آن بیچاره کوفتند تا جان سپرد.

بطوری که فردوسی یادآور شده است انوشیروان نیز بعدا مناطق آفت‌زده را از پرداخت باج معاف کرد:

به جایی که باشد زیان ملخ — و گر تف خورشید تابد به شخ
و گر برف و باد از سپهر بلند — بدان کشتمندان رساند گزند
همان گر نیاید به نوروز نم — ز خشکی شود دشت خرم، دژم
مخواهید باژ اندر آن بوم و رست — که ابر بهاران و باران نشست
نباید که آن بوم ویران شود — که در سایه شاه ایران بود

از اسناد و مدارک تاریخی و اشعار فردوسی بخوبی پیداست که در ایران مسأله خشکسالی یک پدیده جدید نیست بلکه از عهد هخامنشیان، گاه در اثر تأثیر عوامل طبیعی، مناطقی از ایران دستخوش قحطی و خشکسالی می‌شده است.

اگر داستان انوشیروان را با وزیر خود، بطوری که در مخزن الاسرار نظامی آمده است، مقرون به حقیقت و مربوط به عهد ساسانیان بدانیم، قرینه و نشانه دیگری از وضع بد روستاها و مظالم مأمورین به دست آورده‌ایم. بنابراین داستان، «جغدی برای کابین دختر خود چند ده ویران می‌خواهد، جغد دیگر نوید می‌دهد که با ستم خراج‌بگیران جای نگرانی نیست، به او صدها ده ویران خواهد داد:

گر ملک این است نه بس روزگار زین ده ویران دهمت صدهزار

بلعمی مظالم مأمورین دیوانی را طی حکایتی بیان می کند و می گوید: در سرزمین عجم از «شکال» بانگی سهمناک به گوشها می‌رسید؛ بطوری که مردم، موبدان و انوشیروان بترسیدند.

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 644

شاه موبد موبدان را فراخواند و علت این امر را پرسید. وی گفت: «... چون ملک بیداد و ستم کند، از آسمان بانگ آید ... ایدون گمان برم، کاین کارداران خراج بر رعیت همی ستم- کنند و چیزی بیش همی ستانند از آنک ملک فرموده است ...» سرانجام انوشیروان بنابه اندرز موبد، در مقام چاره‌جویی برمی‌آید، «انوشیروان پس از اصلاحات ارضی دستور می‌دهد که از مزارع آفت‌زده و خشکسالی‌دیده خراج نگیرند ... خراج از مردگان را حذف می کند: «فرمودم که مردمان خراج را در محضر قاضی به عامل بپردازند و در مقابل

خراج برات بستانند و خراج از متوفی ساقط شود، و همچنین خراج از اراضی آفت‌زده ساقط شود.» «71»

این امر پس از سرشماری بوده است ... احتمالا پیش از این سرشماری، «افراد» برای اخذ خراج در نظر گرفته نمی‌شدند، بلکه گروههای اجتماعی، واحدهای مالیاتی محسوب می‌شدند، و مالیات بین آنها سرشکن می‌شد ... پس از سرشماری جزیه را به نسبت درآمد سالانه افراد می‌گرفتند و میزان آن 12 یا 8 و یا 6 درهم تعیین گردیده بود.

بنابر روایت بلعمی: «پیش از قباد در جهان خراج نبود و نسبت به آبادانی زمین و دوری و نزدیکی آن به آب، ده یک، پنج یک، چهار یک، و بعضی جاها بیست‌یک گرفتندی.

قباد دستور داد تا همه مملکت را مساحت کردند، و خراج معمول شد و خمس و ربع و عشر برداشتند.» «72»

فردوسی در پیرامون خراج آن دوران می‌گوید:

سه‌یک بود یا چاریک بهر شاه — قباد آمد و ده یک آورد راه
زده یک بر آن بود کمتر کند — بکوشد که کهتر چو مهتر کند

در اواخر دوره ساسانیان، مخصوصا در دوره خسروپرویز، ستمگری مأمورین بالا گرفت تا جایی که به قول بلعمی: «مردی ظالم را برگماشت بر رعیت تا بقایای خراج بیست‌ساله و سی‌ساله به زخم شکنجه بستد.» «73» و «74»

ثروت فئودالها

نظام الملک نیز در سیاستنامه به دارایی نامحدود فئودالها و اشراف قدیم اشاره می‌کند، و ضمن بیان دادرسی انوشیروان در حق پیرزنی، ثروت امیر آذربایجان را از قول مطلعین چنین نقل می‌کند: «زر نقد مگر دوبار هزارهزار دینار باشد که او را بدان حاجت نیست؛ پادشاه بازپرسید، مجلس و متاع، گفتند پانصد هزار دینار از زرینه و سیمینه دارد؛ گفت از جواهر، گفتند ششصد هزار دینار دارد؛ گفت: ملک مستغل و ضیاع و عقار، گفتند در خراسان و عراق و پارس و آذربایجان به هیچ ناحیت و شهری نیست که او را از سراها و کاروانسرا و دخل و مستغل نباشد؛ گفت اسب و استر، گفتند سی‌هزار دارد؛ گفت بنده درم خریده، گفتند هزار و هفتصد غلام دارد ترک و رومی و حبشی و چهارصد کنیزک؛ پادشاه گفت کسی که چندین نعمت دارد و هرروز بیست گونه طعام و بره و حلوا و قلیه چرب و شیرین خورد ...»

---

(71). تاریخ طبری، پیشین، ص 251.

(72). تاریخ بلعمی، تصحیح بهار، ص 97.

(73). همان، ص 162.

(74). خسرو خسروی، نظامهای بهره‌برداری از زمین، ص 320 به بعد.

سلاطین ساسانی تا مرگ شاهپور دوم، با نهایت قدرت فرمانروایی می‌کردند. با مرگ این پادشاه، بار دیگر فئودالهای بزرگ در مقام تجدید نفوذ قدیم برآمدند و در مدت 125 سال، بنیان تمرکزی که به همت اردشیر ایجاد شده بود، متزلزل گردید.

بطور کلی، سلاطین مقتدر ساسانی بر کلیه سازمانهای کشوری و لشکری و قضایی تسلط داشتند و اوامر و فرامین آنها بدون چون‌وچرا اجرا می‌شد. طبق رسوم درباری، شاه خود را به مردم نشان نمی‌داد و حتی مهمترین رجال حکومت حق دیدن شاه را نداشت. بین شاه و نزدیکان او پرده‌ای آویخته بودند و مراقبت و پاسبانی این پرده به یکی از نجیب‌زادگان به نام خرم‌باش واگذار شده بود. هر وقت شاه اجازه ملاقات می‌داد به دستور خرم‌باش، یک نفر بالای بام می‌رفت و فریاد می‌کرد: «زبان خود را نگهدارید، زیرا که در برابر شاهید.» در مجالس جشن و آواز نیز درباریان و اطرافیان شاه اجازه سخن گفتن نداشتند. پادشاه جز در موارد خاص در انظار مردم پدیدار نمی‌شد و به کسی اجازه سخن گفتن نمی‌داد. با اینکه طبق مندرجات کتاب دینکرد، برای پادشاهی شرایط و تکالیف و وظایفی نظیر رعایت مقررات مذهبی، عقل سلیم، اخلاق نیکو، قوه عفو و اغماض، محبت نسبت به رعایا، تذکر دایم به اینکه جهان گذران است، تشویق مستعدان و کاردانان، تنبیه نالایقان، حسن سلوک با رؤسای کشور، صدور دستورهای عادلانه، ایفای رسم بار عام، سخا، دفع آز، بی‌بیم کردن مردمان، تشویق نیکان و اعطاء مقامات درباری و مناصب دولتی به آنان، و غیره تعیین شده بود، ولی عملا پادشاهان به رعایت این اصول پای‌بند نبودند. پادشاهان اوایل سلسله ساسانی جانشین خود را شخصا معین می‌کردند و با قدرت فرمان می‌راندند، ولی پس از آنکه قدرت سلطنت ضعیف گردید، نفوذ روحانیان و نجبا افزایش یافت. بهرام پنجم چون در امور سیاسی مداخله نمی‌کرد و عمر خود را در عیش و عشرت سپری می‌نمود، مورد محبت روحانیان و طبقات ممتاز بود. در دوره ضعف سلطنت، دیگر پادشاه

جانشین خود را انتخاب نمی‌کرد بلکه پادشاه از میان دودمان ساسانی، طبق نظر عالیترین نمایندگان طبقات روحانی و جنگیان و دبیران، انتخاب می‌شد و در صورت بروز اختلاف، نظر موبدان موبد قطعی بود.

در مواقع رسمی، شاه به تخت می‌نشست و لباس بسیار فاخر به تن می‌کرد، و بالای سر او تاج گرانبهایی جواهرنشان به زنجیری زرین آویخته بودند که از سقف آویزان بود (زیرا این تاج آنقدر سنگین بود که سر شاه قادر به نگهداری آن نبود). سفرا و نمایندگان خارجی با تشریفات مخصوصی پذیرفته می‌شدند. هنگامی که سفیری به سرحد می‌رسید، حکمران سرحدی از مأموریت او می‌پرسید و به شاه اطلاع می‌داد. شاه پس از وقوف بر موضوع مسافرت، عده‌ای را مأمور می‌کرد که سفیر را به مقر شاه برسانند و مراقبت کنند که او در طی مسافرت به نفع دولت متبوع خود جاسوسی نکند؛ درحالی‌که معمولا نمایندگان سیاسی ایران در خارج مکلف بودند در باب اوضاع نظامی و سیاسی و اقتصادی همسایگان اطلاعات سودمندی کسب و به شاه گزارش دهند.

همینکه سفیر به دربار می‌رسید، شاه با لباس رسمی مجللی بر تخت می‌نشست و در

حضور درباریان و بزرگان او را می‌پذیرفت و از اسم و علت مسافرت و وضع کشور متبوع سفیر سؤالاتی می‌نمود. سپس سفیر را به قصر خود می‌برد و با او غذا می‌خورد و گاه او را همراه خود به شکار می‌برد و با خلعت، طی تشریفات مخصوص او را به کشور خود بازمی‌گردانید. شاه به کسانی مأموریت سیاسی می‌داد که سه‌بار از بوته آزمایش بیرون آمده و کاملا شایستگی داشته باشند.

در اعیاد نوروز و مهرگان و هنگام طرح مسائل مهم مملکتی و موقع رسیدگی به دعاوی، شاه در انظار خلق پدیدار می‌شد. در این مواقع باز طبقات ممتاز و نظامیان شاه را احاطه و مواظبت می‌کردند و هیچکس اجازه سخن گفتن با شاه را نداشت. وقتی که خسرو اول (انوشیروان) در اصول مالیاتی تغییراتی داد، بزرگان را برای شور و اظهار نظر دعوت کرد و دوبار از آنها پرسید که نظر خود را نسبت به مقررات جدید اعلام کنند. برای سومین بار یکی از حاضران با ادب از شاه سؤال کرد آیا در نظر دارد این مالیاتها را دایمی کند یا خیر، زیرا اگر دایمی کند بیم آن می‌رود که در اثر خشکسالی، قنوات خشک شود و کشاورزان محصولی به دست نیاورند. در چنین شرایطی اگر مالیات مقطوع مطالبه شود ظلم خواهد شد. انوشیروان بدون اینکه به پرسش این مرد جواب دهد گفت: «ای مرد ملعون گستاخ از کدام طبقه‌ای؟

آن مرد گفت از طبقه دبیرانم. شاه دستور داد آنقدر دوات بر سر او بکوبند تا بمیرد. این فرمان اجرا شد. آن‌وقت حاضران منظور شاه را از مشورت درک کردند و جملگی گفتند: «ای شاه تمام مالیاتهایی را که تو وضع کرده‌ای ما عادلانه می‌دانیم!»

در دربار ساسانی، دادن انعام و لقب و منصب معمول بود؛ مثلا اگر تاج به کسی می‌دادند حق داشت بر سفره پادشاه بنشیند و در مجلس مشاوره او شرکت کند.

وقتی که جنگ درمی‌گرفت مهمانیها و تشریفات درباری نقصان می‌یافت. بر سر سفره شاه، غیر از موبدان موبد و «ایران دبیربد» و رئیس اسواران کسی حاضر نمی‌شد و پس از صرف غذایی ساده، به کار می‌پرداختند. ولی پس از پایان جنگ، ضیافتها و تشریفات درباری بار دیگر عملی می‌شد. اگر کسی از غضب شاه نسبت به خود باخبر می‌شد هیچ

راه گریزی نداشت بلکه موظف بود بر سه پایه آهنی در مقابل قصر بنشیند تا شاه درباره او حکم کند.

حکم اعدام در میدان وسیعی اجرا می‌شد و معمولا سر و دست‌وپای مقصرین را می‌بریدند.

در مجالس جشن و ضیافت، دو غلام هشیار موظف بودند گفته‌های شاه را هنگام مستی یادداشت کنند و در موقع مناسب فرامین او را بار دیگر بخوانند تا اگر دستوری به غلط صادر شده، اجرا نشود.

در مجالس رسمی، چه در حضور و چه در غیاب شاه، عده‌ای جاسوس مراقب اعمال حاضران بودند. هیچکس از خط سیر و خوابگاه شاه اطلاع نداشت، و احدی حتی فرزند شاه نمی‌توانست به اتاق مخصوص او قدم گذارد.

در دربار سلاطین ایران، از عهد هخامنشیان، جاسوسانی که به عنوان چشمهای پادشاه، در نقاط مختلف مملکت مراقب اوضاع بودند، نقش مهم و حساسی به عهده داشتند.

در دوره ساسانیان نیز چنین سازمانی وجود داشته و شاید این نقش به عهده مدیران پست یا

رؤسای محاکم واگذار می‌شده است. ظاهرا از عهد خسرو اول سازمان جاسوسی در ایران وسعت یافته «بنابر نامه تنسر، بزرگان در عهد خسرو اول سنگینی بار مراقبتهای خفیه را احساس می‌کردند.» در زمان خسروپرویز، یکی از وظایف این جاسوسان این بود که دوشیزگان و بیوگان، حتی زنان زیبای صاحب اولاد را نیز به حرم می‌آورند. تنها زنان

خوبرو و خوانندگان و نوازندگان زبردست مورد علاقه شاهنشاهان نبودند بلکه بنا به نوشته کریستن سن:

در قصر شاهنشاه، غذاهای مطبوع و گوارا بسیار مورد توجه بود. ازجمله طعامهایی که برای پادشاه مهیا می‌کردند یکی «خورش شاهی» نام داشت که مرکب بود از گوشت گرم و گوشت سرد، و برنج فشرده، برگ معطر و مرغان مسمن و خبیص و طبرزد؛ دیگر از طعامها «خورش خراسانی» بود که از گوشت کباب شده به سیخ، و گوشت پخته در دیگ، و کره و عصارات ترکیب می‌یافت؛ دیگر «خورش رومی» که گاه با شیر و شکر و گاه با تخم و عسل، و گاه با برنج و شکر و شیر ساخته می‌شد؛ دیگر «خورش دهقانی» که عبارت بود از گوشت گوسفند نمک سود و نارسود (گوشتی که در رب انار بخوابانند) و تخم پخته «75» ...

«لذیذترین غذاهای سرد، آنهایی هستند که از گوشت گورخر و شتر یکساله و گاومیش و خوک ساخته باشند. ازجمله غذاهای سرد بسیار مطبوع و لذیذ، خورشی است که از گوشت گورخر اهلی، که ینجه و جو خورده باشد، ساخته می‌شود. این گوشت را در ماست می‌خوابانند و انواع ادویه بر آن می‌پاشند. از غذاهای مطبوع قیمه‌های مختلف است که با گوشت خرگوش و سینه اسب و سمور و سر تذرو می‌سازند و بهترین نوع آن را از گوشت آهوی ماده سترون پیه‌دار، که منجمد شده باشد، تهیه می‌کنند ... پرواضح است که ظروف و اوانی هم کاملا شایسته غذاهای لذیذی بوده است که بر خوان شاهنشاه می‌نهادند.

در روسیه، مقدار کثیری از ظروف نقره ساسانی کشف شده ولی در ایران چیز قابل توجهی به دست نیامده است ... در این عهد همچنانکه ذائقه را با خوراکهای لذیذ و شرابهای گوارا

و شامه را با بوهای خوش می‌پروردند، سامعه را نیز با الحان دلکش موسیقی که با مهارت و استادی ترکیب یافته بود پرورش می‌دادند.» «76»

جنبش مزدکیان

ریشه اجتماعی قیام مزدکیان

بطوری که ضمن مطالعه در اوضاع اجتماعی و طبقاتی دیدیم، جامعه ایرانی در عصر ساسانیان بر دو رکن مالکیت و خون استوار بود و حدود و مقرراتی معین، نجبا و اشراف را از عامه مردم جدا می کرد.

زندگی اشراف از جهت لباس و خوراک و مسکن و مرکب و زن و خدمتکار، با توده مردم، یعنی طبقه عظیم کشاورزان، که تقریبا 80 درصد از سکنه کشور را تشکیل می‌دادند، قابل قیاس نبود. قوانین و نظامات مملکتی حافظ پاکی خون خاندانها و حفظ اموال و حقوق

---

(75). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 499.

(76). همان، ص 500. به بعد (به اختصار).

نامشروع آنها بود و کسی نمی‌توانست از طبقه پایین به طبقه بالا قدم بگذارد و از پیشه و حرفه خود عدول کند و راه و رسم و شغل جدیدی اختیار نماید. درمیان طبقات مختلف جامعه، چنانکه دیدیم، روستاییان در بدترین شرایط زندگی می کردند و از کلیه حقوق

بشری محروم بودند. به گفته آمیانوس، اشراف خود را صاحب اختیار غلامان و رعایا می‌دانستند.

شاید در آن دوره بین غلامان و روستاییان از نظر حقوق اجتماعی و اقتصادی فرقی وجود نداشته.

کریستن سن می‌نویسد: «مردمان شهری نسبتا وضع بهتری داشتند. آنها هم مانند روستاییان مالیات سرشماری می‌پرداختند، ولی گویا از خدمات نظامی معاف بودند ... اما رعایا مجبور بودند مادام العمر در همان قریه ساکن باشند و بیگاری انجام دهند و در پیاده نظام خدمت کنند.»

درست معلوم نیست قبل از جنبش مزدکیان در ایران، نهضتها و قیامهایی علیه طبقات ستمگر صورت گرفته است یا خیر. بعید نیست که جنبش مزدکی بیسابقه نباشد، و قبل از این جریان، در گوشه و کنار مملکت از طرف کشاورزان بی‌پناه علیه فئودالها و اشراف و هیأت حاکمه شورشها و اعتصابهایی صورت گرفته باشد، ولی مورخان و وقایع‌نگاران آن دوره که بیشتر موبدان عصر بودند، به حکم منافع طبقاتی خود، از این جنبشهای اعتراضی سخنی نگفته‌اند.

دکتر گیرشمن می‌نویسد: «تعدی و جهل که مردم در آن غوطه‌ور بودند آنان را به اعتصاب برمی‌انگیخت. اعتصاب امری جدید در جهان قدیم محسوب نمی‌شد و حملات آن در مصر، یونان و روم مشهود شده بود ... جنبش مزدکی که رنگی دیگر داشت، مبتنی بر مبنای اجتماعی و اقتصادی بود و به همین دلیل است که آن را کمونیسم نامیده‌اند.» «77»

مقارن جنبش مزدکیان، اختلاف طبقاتی شدیدی در جامعه ایران حکومت می‌کرد.

محتملا طبقات محروم کمابیش متشکل و متحد و آماده بودند تا زیر پرچم پیشوایی به جنگ ستمگران برخیزند. شاید اگر مزدک زمام امور را به دست نمی‌گرفت، شخص دیگری رهبری خلق را به عهده می‌گرفت. فردوسی اصول عقاید مزدکیان را چنین توصیف می‌کند:

زن و خواسته باید اندرمیان — چو دین بهی را نخواهی زیان
بدین دو بود رشک و آز و نیاز — که با خشم و کین اندرآید به راز
همی دیو پیچد سر بخردان — بباید نهاد این دو اندرمیان

در جای دیگر می‌گوید:

همی گفت هرکو توانگر بود — تهیدست با او برابر بود
نباید که باشد همی برفزود — توانگر بود تار و درویش پود
زن و خانه و چیز بخشیدنی است — تهی‌دست کس با توانگر یکی است

«ابن بطریق» درباره آیین مزدک مطالبی می‌نویسد که تقریبا با گفته‌های فردوسی یکسان است:

خداوند ارزاق را در روی زمین آفرید که مردم آنها را میان خود بطور برابری

---

(77). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 348.

قسمت کنند و کسی از دیگری بیشتر نداشته باشد، ولی مردم بین خود ظلم می‌کنند و هرکسی نفس خودش را به برادرش ترجیح می‌دهد. ما می‌خواهیم در این کار نظارت و وارسی کنیم و مال فقرا را از دولتمندها گرفته و از توانگران به تهیدستان بدهیم و از هرکس که مال و خدم و امتعه زیادی داشته باشد، گرفته و بین او و غیر او مساوات بکنیم تا آنکه احدی را بر دیگری امتیاز نماند.

نظام الملک در سیاستنامه می‌نویسد:

مزدک گفت: مال بخشیدنی است میان مردمان، که همه بندگان خدای تعالی و فرزندان آدمند ... باید مال یکدیگر را خرج کنند تا هیچکس را بی‌برگی نباشد و درماندگی، و متساوی الحال باشند و به اباحت مال راضی شد. آنگاه گفت زنان شما چون مال شماست باید که زنان را چون مال یکدیگر شناسید تا هیچکس از لذت و شهوت دنیا بی‌نصیب نماند و در مراد بر همه خلق گشاده بود.

شخصیت مزدک

بنابر بعضی روایات، پایه‌گذار اصلی جنبش مزدکی شخصی به نام «بوندس» از پیروان مذهب مانی بوده و به عقیده بعضی دیگر، زردشت نام آورنده اصلی این دین است و برخی بوندس و زردشت را نام شخص واحدی می‌دانند و می‌گویند، دعوت این شخص در آغاز امر بیشتر جنبه نظری داشته ولی پس‌ازآنکه اداره جمعیت به دست مزدک افتاد، رفته‌رفته نام مؤسس اصلی یعنی زردشت رو به فراموشی رفت و پیروان این راه به اسم فرقه مزدکیه معروف شدند. براون می‌نویسد: «به عقیده مزدک همه شرور را باید منتسب به دیوهای رشک و خشم و آز دانست، زیرا این دیوها مساوات بشر را، که حکم خدا و میل

خداست، نابود ساخته‌اند و مزدک می‌گفت که هدف او این است که مساوات را بار دیگر برقرار کند. زهد و پرهیزکاری شدید ... از اوصاف ممیزه مانویان بود که زرتشتیان قویا بر آن اعتراض داشتند و این صفات در کیش مزدک هم به صورت منع خونریزی و گوشتخواری جلوه‌گر است ...» «78»

بسیاری از معتقدات مزدکیان با عقاید مانویان درباره خیر و شر و نور و ظلمت یکی است و این جماعت نیز مانند فرقه مانویان معتقد به پرهیزکاری و ترک علایق دنیوی بودند.

بعید نیست که مزدکیان خود یکی از شعب و فرق مانویان باشند و شاید برگزیدگان این جمعیت نیز مانند برگزیدگان جامعه مانوی برای خود محدودیتهایی قائل بودند، ولی پیشوایان مزدکیه در عمل مشاهده کردند «که مردمان عادی نمی‌توانند از میل و رغبت به لذات و تمتعات مادی، از قبیل داشتن ثروت و تملک زنان و یا دست یافتن به زن مخصوصی که مورد علاقه است، رهایی یابند؛ مگر اینکه بتوانند این امیال خود را به آزادی و بلامانع اقناع کنند.

پس این قبیل افکار را مبنای عقاید و نظریات اجتماعی خود قرار دادند و گفتند که خداوند کلیه وسایل معیشت را در روی زمین در دسترس مردمان قرار داده است تا افراد بشر آن را به تساوی بین خود قسمت کنند؛ به قسمی که کسی بیش از دیگر همنوعان خود چیزی نداشته

---

(78). تاریخ ادبی ایران، پیشین، ص 252 به بعد.

باشد. نابرابری و عدم مساوات در دنیا به جبر و قهر به وجود آمده است. هرکس می‌خواسته تمایل و رغبتهای خود را از کیسه برادر خود اقناع کند. اما در حقیقت هیچکس حق داشتن خواسته و مال و زن بیش از سایر همنوعان خود ندارد. پس باید از توانگران گرفت و به تهیدستان داد تا بدین وسیله مساوات را دوباره در جهان برقرار نمود. زن و خواسته باید مانند آب و آتش و مراتع در دسترس همگان بالاشتراک قرار گیرد. این عمل خیری است که خداوند فرموده و نزد او اجر و پاداشی عظیم دارد. گذشته از تمام اینها دستگیری مردمان عملی است قابل توصیه و باعث خشنودی خداوند ... خلاصه بر اثر افکار و اندیشه‌های اخلاقی و نوعدوستی، زردشت و مزدک به این نتیجه رسیدند که به تبلیغ یک انقلاب اجتماعی بپردازند.

زردشت و مزدک هردو تأکید می‌کردند که انسان مکلف به عمل خیر است و در اصل شریعت آنان، نه تنها قتل بلکه اضرار بغیر هم ممنوع بود. در مهمان‌نوازی می‌گفتند که هیچ‌چیز را نباید از مهمان دریغ داشت. از هرطایفه و هرملتی می‌خواهد باشد. حتی نسبت به دشمنان هم بایستی به مهربانی و عطوفت رفتار کرد.» «79»

نزدیکی قباد با مزدک

راجع به چگونگی و علل نزدیکی قباد با مزدک، مدارک موثقی در دست نیست. بعضی می‌گویند که قباد از روی اعتقاد تام از مزدک پیروی می‌کرد و برخی مانند «ابو ریحان بیرونی» که از قول بعضی از ایرانیان نوشته معتقد است «گرویدن قباد به آیین مزدک از راه اضطرار بوده چه قدرت سلطنت در مقابل نفوذ پیروان این آیین اثری نداشت.» فردوسی گوید:

بیامد یکی مرد مزدک به نام — سخنگوی و بادانش و رای و کام
گرانمایه مردی و دانش‌فروش — قباد دلاور بدو داد گوش
به نزد شهنشاه دستور گشت — نگهبان آن گنج و گنجور گشت

نلدکه، مستشرق معروف، گرویدن قباد را که پادشاهی نیرومند و با اراده بود به آیین مزدک نتیجه ضعف و اضطرار او نمی‌داند، بلکه معتقد است که گرویدن او به مذهب مزدکیان فقط برای درهم شکستن قدرت اشراف و روحانیان زردشتی بوده است.

آنچه مسلم است اگر مزدک بدون تکیه به مردم ناراضی، افکار خود را با قباد درمیان می‌نهاد، بیشک قباد با افکار شخص مزدک با توجه به نفوذ روحانیون و بزرگان که در تمام شؤون اجتماعی و اقتصادی و نظامی نفوذی عمیق داشتند، از در مخالفت درمی‌آمد. آنچه به قباد نیرو و شجاعت بخشیده و یا او را از مزدک مرعوب ساخته است مردمی بودند که از مزدک و نظریات او پیروی می‌کردند.

قیام مزدکیان

«ثعالبی» راجع به قباد و آشنایی او با مزدک چنین می‌نویسد:

این پادشاه تا ظهور مزدک پسر بامداد، اهل نساء، با اسلوب پسندیده حکمرانی کرد. مزدک دیوی بود به صورت مردی، با صورت زیبا و سیرتی زشت، گفتارش دلنشین و کردارش ناپسند. قباد فریفته سخنان چرب وی شد

---

(79). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 367 (به اختصار).

و گمراه گردید. بهنگام خشکسالی بزرگ، که بسیاری از مردمان از گرسنگی بمردند، مزدک از قباد پرسید: «اگر کسی را تریاق باشد و از مارگزیده‌ای دریغ دارد، سزای او چیست؟» قباد گفت: «مرگ». دیگر روز قباد گدایان و مستمندان را برابر کاخ شاهی گردآورد و به ایشان وعده داد که آنچه برایشان لازم باشد فراهم آورد. سپس از قباد پرسید: «چیست سزای کسی که بیگناهی را در خانه محبوس و خوردنی از وی مضایقه کند؟» فرمود «مرگ». مزدک به دریوزگان دستور داد که انبارهای غلات را غارت کنند و می‌پنداشتند که امر شاه را که بوسیله مزدک ابلاغ شده، اجرا می‌کنند. شاه از این کار متعجب شد و از مزدک توضیح خواست. مزدک گفت شاه در جوابی که به پرسشهای وی داد خود تقسیم آذوقه را اجازه فرمودند. طبقات پست مردم، مزدک را چون پیغمبری گرامی می‌داشتند و او کار را به جایی رسانیده بود که می‌گفت: «خدا وسایل زندگی را آفریده تا همه به تساوی از آن بهره‌ور بشوند. اختلاف بر اثر زور و بیداد پیدا شده، هیچکس را بر زن و خواسته بیشتر از دیگری حقی نیست ...» قباد از این تجاوزات چشم می‌پوشید، چه مزدک را گرامی می‌داشت و هم وی را آن توانایی نبود که از بدکاران جلوگیری کند.

فردوسی نیز جریان گفتگوی قباد را با مزدک کمابیش مانند ثعالبی بیان می‌کند؛ با این اختلاف که مزدک خطاب به مردم گرسنه می‌گوید: «بروید هرجا گندم پنهان است بیرون بیاورید و بهای آن را زر بسپارید.» و در جواب اعتراض قباد می‌گوید: «ای شهریار، در نزد مردم گرسنه نان درشمار پادزهر است.»

اگر دادگر باشی ای شهریار در انبار گندم نیاید به کار

بسیاری از مردمان مردند که جان آنها را انبار مردمان آسوده گرفته است. قباد از گفتار او تنگدل و آشفته شد، پرسشهایی کرد و پاسخهایی شنید و مزدک را مردی روشندل و بیداردل یافت. کریستن سن می‌نویسد:

«اصلاحاتی که این پادشاه به اشاره مزدک برای رفع قحط و غلا کرد، همه برای اصلاح رعیت و از روی محبت و غمخواری نسبت به رعایای ناتوان بود و نیز اصلاحی که قباد راجع به خراج در نظر گرفت و عاقبت جانشین او موفق به انجام آن شد، مبتنی بر عدل و احسان و رحم و شفقت بوده است.»

در جای دیگر کریستن سن می‌نویسد «... البته این پادشاه کاملا پیرو حکمت عملی مزدکیان نبوده است، چنانکه قسطنطین بزرگ هم کاملا تابع اخلاقیات دین مسیح نشد، لیکن از رفتار قباد نمایان است که تا حدی اخلاق و انسان‌دوستی مزدکیه در او مؤثر گردیده است.» «80»

اقدامات گواد (قباد) از جهات مختلف با منافع روحانیان و بزرگان سازگار نبود.

---

(80). نگاه کنید به: ترجمه تاریخ طبری، پیشین، ص 143 به بعد.

روحانیان با هرچیزی که بوی عقاید مانویه می‌داد، مخالف بودند. سرانجام طبقه اشراف و روحانیان به کمک مزدوران خود، قباد را خلع کردند، ولی همه بزرگان در این توطئه دست نداشتند؛ چنانکه پس از تشکیل شورای عالی تحت ریاست پادشاه جدید، زاماسب، یکی پیشنهاد قتل شاه مخلوع را نمود، اما اکثر حضار این پیشنهاد را رد کردند و به حبس

قباد رأی دادند و وی را به قلعه «فراموشی» که جایگاه متهمین سیاسی بود، روانه کردند. ولی قباد پس از چندی به کمک سیاوش، که از بزرگان و متنفذین بود، فرار کرد و به دربار هیاطله پناه برد و به یاری آنها بدون جنگ، بار دیگر به سلطنت رسید. ولی این‌بار، قباد نسبت به مزدکیان روشی احتیاطآمیز پیش‌گرفت و فرزند بزرگ خود «کاوس پذشخوارگرشاه» را که علنا پیرو کیش مزدک بود، از حق قانونی خود محروم و خسرو فرزند کوچک خود را به ولیعهدی برگزید و برای تحکیم بنیان پادشاهی او ضمن پیشنهاد صلح قطعی با «ژوستین» خواهش نمود خسرو را به فرزندی بپذیرد و وی را در موقع لزوم در مقابل مدعیان سلطنت یاری کند، ولی این پیشنهاد، باوجود مذاکراتی که سیاوش بزرگترین مرد سیاسی ایران با مقامات رومی به عمل آورد، به نتیجه قطعی و نهایی نرسید و به همین علت سیاوش که متهم به دوستی با مزدکیان بود از نظر افتاد. قباد که مدتها با مزدکیان سر رفق و مدارا داشت، سرانجام تسلیم نظر روحانیان زردشتی شد و به حمایت آیین زردشت برخاست و حتی گرجیان را که عیسوی بودند، مجبور به قبول دین و آیین زردشتی کرد و آنان را از دفن اموات خود ممنوع داشت. در نتیجه گرگین از امپراتور روم استمداد کرد و جنگ ایران و روم تجدید گردید.

این جریانات نشان می‌دهد که قباد پس از رهایی از زندان روشی تازه مبتنی بر تأمین منافع روحانیان زردشتی و طبقه اشراف پیش‌گرفته است. کریستن سن می‌نویسد:

چون منابع موجود تاریخی را بدقت مطالعه کنیم و کیفیت دعوت مزدکیه را تحقیق نماییم، تقریبا آگاه می‌شویم که دامنه این دعوت در طول مدت سلطنت قباد تا چه‌اندازه وسعت پیدا کرده است. شریعت مزدکی بلاشک در آغاز جنبه دینی داشته و بانی آن شخصی بوده عاشق اصلاحات نظری (ایده‌آلیست) و طالب بهبود احوال زندگی مردم و به هیچ‌وجه

افکار او مشوب به غرضی نبوده است. جنبه اجتماعی این دعوت از حیث اهمیت در درجه دوم بوده و فرمانهایی که گواد (قباد) در دوره اول پادشاهی خود برای اجرای مرام دنیوی مزدکیان صادر کرده، هرچند انقلابی محسوب می‌شده، ولی آنقدرها که مبلغان خارجی مبالغه- کرده‌اند، تازگی نداشته است. در زمان خلع قباد و عهد سلطنت زاماسب، مزدکیه ظاهرا چندان پیشرفتی نداشته‌اند و محدود بوده‌اند. معذلک افکار کمونیستی این فرقه در عامه، رفته‌رفته رسوخی پیدا کرد و در آغاز به آهستگی و پس از چندی بسرعت انتشار گرفت. پس مبلغین و سردسته‌هایی قیام کردند که نه ایمان و خداترسی داشتند و نه مثل مزدک بیغرض و اصلاح‌طلب محسوب می‌شدند. چون توده را از انبوه جماعت خود تهور زیادت گشت، به اعمال زور و تعدی دست زد و اگر بگوییم که عبارت ذیل در نامه تنسر اشاره به این اوضاع است، چندان از

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 653

طریق صواب دور نرفته‌ایم: «حجاب حفاظ و ادب مرتفع شد، قومی پدید آمدند نه متحلی به شرف هنر و عمل و نه ضیاع موروث، و نه غم حسب و نسب و نه حرفت و صنعت، فارغ از همه اندیشه، خالی از هرپیشه، مستعد برای غمازی و شریری و انهاء اکاذیب و افترا، و از آن تعیش ساخته و به جمال حال رسیده و مال یافته.» پس در هرسو دست تطاول دراز شد؛ شورشیان داخل خانه بزرگان و نجبا می‌شدند و دست به غارت اموال و تصرف زنان می‌زدند. در گوشه و کنار، املاک و اراضی را به تملک گرفته ویران کردند، زیرا که این نودولتان از کار فلاحت وقوفی نداشتند. «81»

واقعه قلع‌وقمع مزدکیان در آخر سال 528 یا اوایل سال 529 م. رخ داد. علت آن نقشه‌ای بود که مزدکیان راجع به ولیعهدی کاوس پذشخوار پسر بزرگ قباد کشیده بودند و

می‌خواستند علی‌رغم تصمیم شاهنشاه بوسیله توطئه و تحریک این شاهزاده مزدکی را بر تخت ایران جای داده خسرو را از سلطنت محروم کنند.

سرکوبی مزدکیان

نظام الملک نیز در کتاب سیاستنامه خود قتل‌عام مزدکیان را مولود نقشه زیرکانه انوشیروان می‌داند و می‌گوید: «انوشیروان به دروغ خود را مزدکی خواند و کلیه پیروان این مذهب را برای شرکت در ضیافت بزرگی در باغ سلطنتی دعوت کرد. مزدکیان بی‌خبر همینکه وارد باغ می‌شدند سربازان و سلاخان انوشیروان بیدرنگ آنها را دستگیر و سرنگون به خاک می‌سپردند بطوری که پایشان از خاک بیرون بود. پس از آنکه همه را بدینسان دستگیر و نابود کردند. فردوسی گوید:

نگون‌بخت را زنده بر دار کرد — سر مرد بددین نگونسار کرد
وز آن پس به کشتش به باران تیر — تو گر باهشی راه مزدک مگیر

انوشیروان مزدک را که بطور خصوصی بار داده بود دعوت نمود که قبل از شرکت در جشن در باغ گردش کند و محصولات آن را ببیند. چون مزدک قدم در باغ نهاد و آن منظره هولناک را دید انوشیروان به او گفت: این است میوه عقاید سخیف تو، سپس دستور داد مزدک را دستگیر و چون اتباع او سرنگون زنده به گور ساختند.» «82» «عده‌ای از ناظران خارجی منجمله یک نفر مطران مسیحی به نام بازانس «83» که این منظره هولناک را دیده است، افتخار این سلاخی را به انوشیروان می‌دهد. تعداد کشتگان هرقدر باشد نمی‌توان گفت که کلیه معتقدین این افکار در یک روز کشته شدند، زیرا پس از استقرار سلطنت انوشیروان بار دیگر پیروان آراء مزدک مورد تعقیب قرار می‌گیرند. در نتیجه فشار

دستگاه، مزدکیان ناچار به فعالیتهای مخفی مشغول شدند و حیات سیاسی و مذهبی خود را ادامه دادند.

بنا به روایتی دیگر، دولتیان طریقی را که بارها تجربه شده بود، پیش گرفتند. انجمنی از روحانیان دعوت کردند و اندرزگر مزدکیان (یعنی رئیس آنها) را با سایر رؤسای فرقه به آنجا

---

(81). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 381 و 382.

(82). خواجه نظام الملک، سیاستنامه، ص 229 (با تصرف و اختصار).

(83).Bazanes

خواندند و گروهی عظیم از آن طایفه را دعوت و جلب کردند تا در مجلس مباحثه رسمی حاضر باشند. قباد شخصا مجلس را اداره می‌کرد، اما خسرو که به ولایتعهدی معین شده بود و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته‌بندی مزدکیان و کاوس می‌دید، تمام همت و همگی جهد خود را مصروف داشت تا کار طوری به پایان برسد که ضربتی هولناک و قطعی به فرقه مزدکی وارد آید ... طبعا مدافعین کیش مزدکی مجاب و مغلوب شدند و در این اثنا افواج مسلحی که پاسبان میدان مخصوص مزدکیان بودند، تیغ در کف بر سر آن طایفه ریختند.

اندرزگر (که ظاهرا خود مزدک بود) به هلاکت رسید. عده حقیقی مزدکیان، که در این دام مقتول شدند، معلوم نیست. اعدادی که مورخان ایران و عرب آورده‌اند، مبنای صحیح ندارد، ولی ظاهرا همه رؤسا در این مکان عرضه هلاک شدند؛ چنانکه بعد از این واقعه که حکم کشتار عموم مزدکیان صادر شد، افراد این فرقه چون رئیس مطاع نداشتند پراکنده گشتند و در مقابل دشمنان خود طاقت ایستادگی نیافته همه مضمحل شدند و دارایی آنها ضبط و کتب دینی آنها سوخته شد ... اندکی بعد از جلوس خسرو، کاوس به هلاکت رسید؛ به این ترتیب آخرین خطری که از جانب مزدکیان ممکن بود کشور را تهدید کند، برطرف شد. از این وقت به بعد مزدکیه حکم فرقه سری پیدا کرد و به این صورت حیات خود را دوام داد و بعد از ساسانیان هم در عهد اسلامی بارها خودنمایی کرد.» «84» در پایان سرگذشت مزدکیان، بی‌مناسبت نیست که نگاهی به تلاشهای سوسیالیستی در دیگر کشورهای جهان بیفکنیم:

تلاشهای سوسیاستی در طول تاریخ

ویل دورانت می‌نویسد: «از ده دوازده کشور خبر داریم که در طول قرون مختلف به تجارب سوسیالیستی دست زده‌اند. در تاریخ سومر، در حوالی سال 2100 قبل از میلاد می‌خوانیم: اقتصاد کشور سازمان دولتی داشت. بیشتر اراضی قابل زرع خالصه سلطنتی بود، و رعایا از غله‌ای که در انبارهای شاهی تحویل می‌شد حصه‌ای می‌بردند. برای اداره این اقتصاد ارضی وسیع، سلسله‌مراتب بسیار مشخصی پدید آمده بود، و از همه تحویلها و توزیعها، گزارشهایی ثبت می‌شد. دهها هزار لوحه گلی، حاوی گزارشهایی از اینگونه، در اور پایتخت کشور و در شهرهای «لاگاش» و «اوما» پیدا شد ... تجارت خارجی نیز به نام

حکومت مرکزی انجام می‌شد. در بابل حوالی 1750 ق. م. قوانین حمورابی کارمزد شبانان و صنعتگران و حق الزحمه جراحی پزشکان را معین می کرد.

«در مصر دوره بطالسه (323 پیش از میلاد) دولت مالک اراضی بود و کشاورزی را اداره می کرد. به روستایی گفته می‌شد که چه زمینی را شخم بزند و چه بذری بکارد.

خرمنش نخست اندازه‌گیری می‌شد و در دفتر منشیان دولتی به ثبت می‌رسید. سپس در خرمنگاه دولتی کوبیده می‌شد و توسط قطاری از باربران به انبارهای غله شاهی منتقل می گشت؛ معدن و سنگ معدن به دولت اختصاص داشت، تولید و فروش روغن و نمک و پاپیروس و منسوجات همه توسط دولت ملی شده بود. تجارت در دست دولت بود، و با مقررات دولتی اداره می‌شد.

---

(84). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 384 تا 386 (به اختصار).

خرده‌فروشان اغلب از عمال دولت بودند و کالاهای ساخت دولت را می‌فروختند. بانکداری نیز در انحصار دولت بود، اما گاه تجارتخانه‌های خصوصی به نمایندگی عمل می کردند.

بر هرشخص و هرگونه صنعت و فراورده و محصول و فروش و ستد، مالیات بسته بودند. دولت برای آنکه از معاملات و عایدات قابل مالیات مردم آگاه باشد، گروه کثیری کاتب و دفتردار با دستگاهی مفصل برای ثبت احوال اشخاص و مایملک آنها داشت. درآمد این نظام اقتصادی دولت، بطالسه را غنیترین دولت عصر خود کرده بود. طرحهای عظیم

مهندسی عملی می‌شد، کشاورزی توسعه می‌یافت و سهم بزرگی از عواید حاصل برای آبادی و آرایش کشور و رونق حیات فرهنگی آن مصرف می‌شد. در حدود سال 290 ق. م. موزه و کتابخانه مشهور اسکندریه تأسیس شد، علم و ادب رونق گرفت ...» ولی این دوران رونق اقتصادی در نتیجه جنگهای پرخرج و عیاشی و فساد زمامداران و اخاذی و فساد مأمورین، چندان نپایید.

در کشور روم در عهد دیوکلسین به علت بینوایی و بیقراری توده‌ها و خطر حمله قریب الوقوع بربرها قدمهایی در راه سوسیالیسم برداشته شد. دولت در سال 301 بعد از میلاد فرمان قیمتها را صادر کرد، در این فرمان برای کالاهای تجملی و خدمات مهم، قیمت و کارمزد گزاف تعیین شده بود. به محتکران اخطار شده بود که به منظور بالا بردن قیمتها اجناس را در انبار نگه ندارند. برای آنکه بیکاران به کار گمارده شوند کارهای عام المنفعه بزرگ برعهده گرفته شد و ارزاق عمومی را به رایگان یا به قیمت تقلیل یافته، در اختیار بینوایان گذاشتند. دولت، که پیش از آن مالک بیشتر معادن نمک و سنگ و کانیهای دیگر بود، تقریبا همه صنایع و اصناف بزرگ را تحت نظارت دقیق درآورد. نوشته‌اند که «در شهرهای بزرگ، دولت خود کارفرمای مقتدری شد ... و از همه صاحبان صنایع خصوصی، که سرانجام بر اثر مالیات کمرشان شکست، یک سروگردن بلندتر بود.» اگر بازرگانان لب به شکایت می‌گشودند و از تباهی کار خود می‌گفتند، دیوکلسین اشاره می‌کرد که بربرها در پشت دروازه‌های روم به کمین نشسته‌اند و می‌گفت تا تأمین آزادی جمعی باید موقتا از آزادی فردی چشم پوشید. سوسیالیسم دیوکلسین نوعی اقتصاد جنگی بود ناشی از تهدید حمله خارجی ... کار نظارت و رسیدگی به امور اقتصادی در روم در اثر گسترش سازمانها و افزایش روزافزون مالیاتها، پس از چندی برافتاد و نظام سرف‌داری جانشین آن شد.

چین نیز در زمینه سوسیالیسم دولتی تابه‌حال چندین‌بار اقدام کرده است ...

امپراتور ووتی «85» (سلطنتش در 140 تا 87 قبل از میلاد) منابع ارضی را ملی کرد، نظارت حکومت را بر حمل‌ونقل و بازرگانی تعمیم داد، بر درآمدها مالیات بست و مشاغل عمومی به وجود آورد؛ ازجمله به احداث ترعه‌هایی فرمان داد که رودها را به‌هم می‌پیوستند و مزارع را آبیاری می‌کردند. دولت جنس و کالا را انبار می‌کرد، هروقت که قیمتها بالا می‌رفت از انبار به بازار می‌فروخت و هروقت که تنزل قیمتها بیش از معمول بود از بازار می‌خرید و به انبار می‌فرستاد. به این ترتیب، به قول «سزوماچین»، «بازرگانان قدرتمند و سوداگران کلانفروش نمی‌توانستند سودهای بیحساب ببرند و قیمتها در امپراتوری تثبیت می‌شد.» به قراری که گفته‌اند

---

(85) Wu Ti.

یکچند کشور چین به رونقی بیسابقه رسید، اما پس از درگذشت امپراتور، سیل و خشکسالی و عوامل نامساعد دیگر وضع نامطلوبی پیش آورد.

بار دیگر در چین، «وانگ مانگ» (سلطنتش در 9 تا 23 بعد از میلاد) که مردی دانشمند و عدالت‌دوست بود، در دوران قدرت، اراضی را ملی کرد و به قطعات مساوی تقسیم کرد و در اختیار روستاییان گذاشت. بردگی را برانداخت، مانند «ووتی» با گردآوردن کالا در انبارهای دولتی و توزیع به موقع آنها، بر قیمتها نوعی نظارت برقرار کرد. به سوداگران و پیشه‌وران با رنج کم وام داد. گروههایی که اقدامات او به زیانشان تمام شده بود، متحد

شدند و برای سقوط او توطئه کردند. سیل و خشکسالی و تهاجم دشمن خارجی نیز به آنان کمک کرد.

خاندان ثروتمند لیو «86» رهبری شورش عمومی را به عهده گرفت، «وانگ» را کشت و مقررات او را لغو کرد و بار دیگر همه‌چیز به صورت نخستین برگشت.

هزار سال بعد، «وانگ آن‌شیه»، در مقام صدر اعظمی، سلطه وسیع دولت را بر اقتصاد چین برقرار کرد. معتقد بود که «دولت باید اداره کلیه امور صنعتی و کشاورزی و بازرگانی را در دست خود داشته باشد و درعین‌حال به احوال طبقات کارگر و زحمتکش توجه کند و با دستگیری از ایشان، نگذارد که لگدکوب اغنیا شوند.» با دادن وامهای کم‌ربح به روستاییان آنان را از چنگ نزولخواران رها کرد. برای تشویق کشاورزان به آباد کردن زمینهای بایر به آنان مساعده و بذر داد و مقرر کرد که این روستاییان، پس از برداشت محصول، بدهی خود را بپردازند. برای مبارزه با بیکاری به ساختن سیل‌بندهای بزرگ فرمان داد و در هرناحیه کشور هیأتی را منصوب کرد تا به مزدها و قیمتها رسیدگی کنند. برای سالخوردگان و مستمندان و بیکاران حقوق و وظیفه مقرر کرد، نظام تعلیم و تربیت و امتحان (که ضابطه‌ای برای ورود در خدمت دولت بود) اصلاح شد و چنانکه یکی از مورخان چینی می‌گوید: «شاگردان مدارس کتابهای معانی و بیان را دور انداختند و به‌جای آن به تحصیل مقدمات تاریخ و جغرافی و اقتصاد سیاسی پرداختند.»

اما چه چیز پایه‌های این نظام را سست کرد؟ نخست مالیاتهای سنگین بود که برای تأمین هزینه و حقوق کارمندان رو به تزاید دولت بر دوش همگان سنگینی می‌کرد؛ دیگر به سربازی گرفتن جوانی از هرخانواده بود، که برای تأمین نیاز ارتشهای کشور لازم بود، تا بتوانند در برابر هجوم بربرها ایستادگی کنند؛ سوم فساد دستگاههای اداری بود.

محافظه‌کاران از این وضع و خشکسالی و سیل و دیگر عوامل نامساعد استفاده کردند و به فرمان امپراتور، «وانگ آن‌شیه» را برکنار کردند. «87»

قانون اساسی سوسیالیستی اسپارت «88»

نخستین مثال برقراری سوسیالیسم تجربی مربوط به قرن نهم قبل از میلاد مسیح است. لیکورگ «89» ایتالیایی پادشاه و قانونگذار اسپارت در این دوران، هنگام سلطنت خود یک قانون اساسی

---

(86).Liu

(87). درسهای تاریخ، پیشین، ص 82 تا 90 (به اختصار)

(88). نقل از:Luciano Pasetti ,Per Capire il Communismo ، ترجمه دکتر محمد حسین تمدن.

(89).Lyccurgue

تدوین و اجرا نمود که آن را می‌توان به منزله مرحله جنینی جامعه آینده پرولتاریایی دانست.

با این قانون اساسی، آن انقلاب اقتصادی که افکار جدید آن را تبلیغ می‌کند یعنی سلب مالکیت (از بازرگانان عمده، از سازندگان اسلحه و کشتی و غیره) بوسیله ملی کردن، جامه عمل پوشید.

قانون اساسی لیکورگ چنین مقرر داشت:

1. اتباع کشور باید منافع خود را تابع منافع کشور و دولت بدانند.

2. اتباع کشور نباید طلا و نقره تملک نمایند زیرا دولت است که امانتدار آن می‌باشد.

3. اتباع کشور باید بطور مشترک غذا مصرف نمایند.

4. اتباع کشور باید کودکان خود را به تعلیم و تربیتی بسپارند که دولت آن را اداره می‌کند.

قانون اساسی لیکورگ کلیه قوا را در دست دولت متمرکز ساخت و برای جامعه بر پایه یک طبقه واحد، برنامه‌ریزی کرد و تملک طلا و نقره را ممنوع ساخت.

این یک تجربه بود و واقعیات باید بگویند که نتیجه آن مثبت یا منفی بود.

در حقیقت، یک قسمت از جمعیت که فقیرترین آنها بودند در اثر ملی کردن موفق شدند حداقل تأمین را، که در غیر این صورت فاقد آن بودند، به دست آورند. ولی این امر کافی نبود تا قانون اساسی لیکورگ را نجات دهد. ملی کردن، که بر یک ملت غیر آماده وارد گردید، صاحبان کسب و کار را (گرچه باعث مرگ و بدبختی غلامان خود می‌شدند ولی تنها آورندگان فکر نو و ابتکار بودند،) دچار خفقان کرد و باعث خشک شدن نهال ابتکار

آزاد و نیز باعث کند شدن تولید کشاورزی و پیشه‌وری گردید. پس از مرگ لیکورگ این قانون اساسی متروک گردید.

نتایج اجتماعی قیام مزدکیان

به نظر محققان شوروی:

نهضت مزدکیان به خاندانهای قدیم و نیرومند و به وضع مالی و سنتهای ایشان، ضربه‌های جبران‌ناپذیر وارد آورد. تا حدی، این وضع با منافع شاه که از بسط قدرت و نفوذ آنان در رنج بود، مطابقت داشت.

سیاست خسرو متوجه احیای آن خاندانهایی از بزرگان بود که ضعیف و فقیر شده بودند. ولی وی اعیان قدیمی را، که فرمانبرداری ایشان در برابر مقام شاهی ناچیز بود، احیا نکرد، بلکه از قشر تازه‌ای پشتیبانی نمود که می‌بایست تکیه‌گاه وی گردد و مستقیما وابسته و گوش به فرمان شاه باشد. خسرو خاندانهای نجبا را از لحاظ مادی تأمین کرد، ولی از آنها خواست که از دربار دور نشوند. به دختران اعیان درباری جهیزیه می‌داد و زندگی جوانان خاندانهایی را که فقیر و ناتوان شده بودند تأمین می‌نمود. بدینطریق قشری از بزرگان خدمتگزار درباری و مالک زمین پدید آمد که مستقیما فرمانبردار و وابسته به شخص شاه بودند.

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 658

وی مشاغل موجود را به نمایندگان این دسته می‌داد و کارمندان خویش را از میان ایشان انتخاب می‌کرد: «قشر مالکین متوسط یا خداوندان ده که از مولدین مستقیم مزروعات

اراضی بهره‌کشی می‌کرد، پس از نهضت مزدکیان، نیز تکیه‌گاه دولت ساسانیان بود. وابستگی فئودالی «نجبا» به شاهنشاه بمراتب افزایش یافت.

تغییراتی که در دسته‌بندی نیروهای اجتماعی پدید آمد، موقع اعیان و روحانیان را ضعیف کرد، ولی بخشی از خاندانهای اعیان و بزرگان کماکان وضع ممتازی داشت و روحانیان نیز تا حدی نفوذ سیاسی خویش را حفظ کردند. این گروهها، اهمیت فراوان داشتند.

درعین‌حال، نهضت مزدکیان موجب تقویت نیروهای نوین اجتماعی شده بود که مورد استفاده دولت قرار گرفتند. خسرو اصلاح مهم دیگری نیز به عمل آورد و آن اصلاحات نظامی بود. لشکریان از دستجات سوار، که از میان آزادگان انتخاب می‌شدند، تشکیل می‌گشتند. بسیاری از این دستجات به اعیان و بزرگان تعلق داشتند و بدین سبب رابطه ایشان با شاه ضعیف بود. خسرو می‌کوشید ارتشی به وجود آورد که مستقیما مطیع وی باشد و بشدت به تسلیح قشر مالکین متوسط پرداخت و به ایشان سلاح و اسب داد. «90»

وضع اجتماعی ایران پس از شکست مزدکیان

پس از سرکوبی مزدکیان، هیأت حاکمه آن دوره قدم مؤثری در راه بهبود زندگی اکثریت مردم برنداشتند. به احتمال قوی اگر مزدکیان خود زمام امور را در دست می‌گرفتند یا موفق می‌شدند کاوس پسر بزرگ قباد را، که تمایلات بشردوستانه داشت، به زمامداری برسانند، ممکن بود وضع دگرگون شود و قوانین و نظامات جدیدی به نفع ستمکشان عملی و اجرا گردد. ولی انوشیروان که نماینده جبهه ارتجاعی و سرآمد محافظه‌کاران عصر بود، پس از قلع‌وقمع مزدکیان به ریشه انقلاب و علت اصلی جنبش مزدکی توجه نکرد و در مقام اصلاح وضع اقتصادی هشتاد درصد سکنه ایران، یعنی کشاورزان بینوا،

برنیامد و بار دیگر نظام طبقاتی قدیم را احیا کرد. همانطور که کریستن سن متذکر شده است: «اصلاحات خسرو در امور مالیه بی‌شبهه به نفع خزانه دولت بوده تا به نفع رعیت. طبقه عامه، مثل قرون گذشته با نادانی و تحمل مصائب می‌زیست. فیلسوفان رومی که به ایران پناه آوردند ... بیشتر از اصول طبقاتی ایران و فاصله‌ای که میان طبقات موجود بود و تنگدستی عامه منزجر شدند. صاحبان قدرت به زیردستان ستم می‌کردند و اعمال دور از انصاف و انسانیت مرتکب می‌شدند.» «91»

حقایق اوضاع اجتماعی آن دوره را می‌توانیم از زبان یکی از بزرگترین مغزهای متفکر آن دوران یعنی برزویه طبیب در کتاب کلیله و دمنه بخوانیم. این مرد دانشمند با اینکه

---

(90). تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، پیشین، ص 121.

(91). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 460 (به اختصار).

خود از طبقات متنعم و فرمانروا بود از فساد اجتماعی و ظلم و بیدادگری شدیدی که در آن دوران در محیط اجتماعی ایران وجود داشته است شکایت می‌کند و ازجمله می‌نویسد:

... در این روزگار تیره، که خیرات، بر اطلاق، روی به تراجع نهاده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته ... می‌بینم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی و افعال ستوده و اقوال پسندیده مدروس گشته و عدل، ناپیدا و جور، ظاهر و لؤم و دنائت، مستولی و کرم و مروت، متواری و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی و نیکمردان، رنجور و مستذل، و شریران، فارغ و محترم و مکر و خدیعت

بیدار و وفا و حریت، در خواب و دروغ مؤثر و مثمر و راستی، مهجور و مردود و حق منهزم، و باطل مظفر و مظلوم محق، ذلیل، و ظالم مبطل، عزیز؛ و حرص غالب و قناعت، مغلوب و عالم غدار و زاهد مکار بدین معانی، شادمان و به حصول این ابواب، تازه‌روی و خندان ...

پس از مرگ انوشیروان، چنانکه دیدیم، هرمزد چهارم در سال 579 م. جانشین او شد.

به گفته بلعمی و طبری و عده‌ای دیگر از مورخان، این پادشاه علی‌رغم انوشیروان حمایت و جانبداری از طبقات محروم را وجهه همت خویش قرار داد. طبری، ضمن توصیف روش ارفاق‌آمیز او در حق ضعیفان، می‌گوید: «... اما عیب او آن بود که مردمان بزرگ را خرد داشتی و حق ایشان نشناختی و درویشان و حقیران را برگزیدی و هرکس که بر ضعیفی ستمی کردی او را بکشتی تا به‌شمار آمدی سیزده هزارکس از بزرگان و مهتران بدین سبب کشته بود.» «92»

معلوم نیست کشاورزان و آن دسته از مزدکیان، که از دم شمشیر خسرو اول جان به سلامت برده بودند، با هرمزد همکاری و از سیاست وی پشتیبانی می‌کرده‌اند یا خیر، در هر حال، سیاست هرمزد نسبت به روستاییان و روش عاقلانه او در حق رعایای عیسوی سبب گردید که نه تنها نجبا و اشراف بلکه روحانیان نیز علیه او برخیزند و با شورش و انقلاب حکومت او را سرنگون سازند. کریستن سن می‌نویسد «... نجبا را باید محرک اصلی این شورش دانست. انوشیروان این طبقه را در قید اطاعت بسته بود و تا حدی هم حس غرور و کبر اشراف را راضی نگاه می‌داشت، ولی هرمزد از این تدبیر غفلت کرد و عداوت آن طایفه موجب بدبختی او شد.» «93»

سرانجام طبقات ممتاز آتش فتنه را از هرسو مشتعل کردند و به کاخ شاهی درآمدند و هرمزد را از مقام سلطنت خلع کرده و به زندان افکندند و پس از چندی او را هلاک کردند. خسرو دوم پس از خاموش شدن قیام بهرام چوبین به مقام سلطنت رسید. وی برخلاف هرمزد، سیاستی ضد ملی در پیش‌گرفت و بطوری که اشاره کردیم، در دوران سلطنت 38 ساله خود گنجها و تجملات فراوان برای خود فراهم آورد و مردی سریانی به نام «یزدین» را به مقام «واستریوشان سالار» برگزید و وصول عشریه را به او محول کرد. «هنگام جنگ و لشکرکشی همراه سپاه می‌رفت تا از غنیمت جنگ و خراج رعیت پیوسته خزانه را سرشار بدارد.

(92 و 93). همان، ص 463 و 464.

گویند هربامداد هزار سبیکه زر به خزانه می‌فرستاد.» پس از سالها ستمگری و دوشیدن مردم، سرانجام «خسرو فرمان داد، یزدین را کشتند و زنش را در شکنجه نهادند، شاید زنش بگوید که شوهر او گنجهای گردآورده را در کجا نهفته است.» «94»

شرح اجمالی مظالم و بیدادگریهای خسرو دوم را ضمن توصیف وقایع تاریخی آن ایام یادآور شدیم. وی به‌جای آنکه از وقایع گذشته عبرت بگیرد و در راه رفاه و آسایش روستاییان قدمی بردارد، شخصی را به نام «فرخزاد» به گردآوری خراج پس‌افتاده برگماشت.

او ظلم بی‌پایان می کرد و اموال رعیت را می گرفت. این قبیل کارهای خسرو که موجب دشواری زندگی مردم شد، خلق را بر او بددل کرد. طبری گوید: «خسرو مردمان را حقیر می‌شمرد و چیزهایی را خوار می‌داشت که هیچ شهریار عاقلی خوار نمی‌دارد ... به رئیس نگهبانان خاصه «95» خود «زادان‌فرخ» فرمان داد تا همه زندانیان را که عددشان به 36 هزار تن می‌رسید، هلاک کند.» «96»

درحالی‌که اکثریت مردم در آتش فقر و فلاکت می‌سوختند، این پادشاه کوردل بر تعداد خزاین و گنجینه‌های خود می‌افزود، به قول کریستن سن، اگر بخواهیم بدرستی سنگینی بار رعیت را بدانیم، کافی نیست که خرمنهای زروسیم و جواهر را در گنجهای خسرو بنگریم، بلکه باید مبالغ هنگفتی را که در راه عیش و عشرت خود و درباریانش به مصرف می‌رسانید در نظر بگیریم. برای آنکه خوانندگان به درجه نفرت مردم از این پادشاه متجاوز پی‌ببرند، کافی است یادآور شویم که پس از دستگیری، موقعی که او را می‌خواستند در خانه‌ای پنهان سازند «کفشگری ... شاه را در زیر روپوشی که بر او افکنده بودند، شناخت و با قالب کفاشی که در دست داشت ضربتی بر او نواخت ... در روایات ساسانی کفشگر نمونه پست‌ترین افراد طبقه عامه محسوب می‌شده است.» «97» بطوری که از بعضی منابع تاریخی برمی‌آید، شیرویه، قبل از آنکه پدر خود را بکشد، از او سؤالاتی به شرح زیر نمود: 1. علت قتل هرمزد شاه، سختگیری خسرو نسبت به فرزندانش، بدرفتاری با زندانیان سیاسی، رفتار مستبدانه خسرو به زنانی که آنها را جبرا از محل خود آورده و در حرمخانه نگاه می‌داشت، ظلم و تعدی به رعایا، وضع خراجهای گزاف، جمع خزاین از مال رعیت، جنگهای بی‌پایان و بیوفایی نسبت به قیصر روم. می گویند شاه مخلوع به این سؤالات پاسخ مفصلی می‌دهد.

کسانی که پس از خسرو زمام امور را به دست گرفتند، نیز مطلقا در اندیشه اصلاحات اجتماعی نبودند، و به شرحی که گذشت، کشتارهای فجیع برای تصاحب تاج و تخت و تجاوز به حقوق مردم همچنان ادامه یافت. در نتیجه این سیاست مستبدانه و غیر ملی، ساسانیان تقریبا به همان سرنوشت شوم سلاطین هخامنشی مبتلا شدند؛ یعنی همانطور که هخامنشیان ذخایر ملی ایران را به اسکندر تسلیم کردند، پادشاهان ساسانی نیز در نتیجه سیاست غلط اقتصادی و اجتماعی و ستمگری به مردم غارت شده، حمایت و پشتیبانی خلق را از دست دادند

---

(94). همان، ص 472.

(95). نگاه کنید به: تاریخ طبری پیشین، ص 232 به بعد.

(96). ایران در زمان ساسانیان، ص 470.

(97). همان، ص 516.

و بطوری که خواهیم دید، مشتی عرب وحشی، کاخ پوشالی و پرزرق‌وبرق ساسانیان را به آسانی سرنگون کردند و کلیه گنجینه‌ها و شاهکارهای هنری را به یغما بردند.

قبل از آنکه به بحث خود در پیرامون طبقات پایان دهیم وضع عمومی زنان را مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

وضع عمومی زنان

موقعیت اجتماعی و حقوقی زنان

درباره وضع اجتماعی زنان، که بیش از نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، اطلاعات پراکنده‌ای در گوشه و کنار منابع تاریخی به چشم می‌خورد. ظاهرا زنان وابسته به طبقات متوسط و محروم، برای امرار معاش و تأمین زندگی، دوشادوش مردان در کارهای کشاورزی و دیگر امور اقتصادی شرکت مؤثر داشتند و جز زنان وابسته به طبقات ممتاز، دیگر زنان اسیر حجاب و پرده‌پوشی نبودند. کریستن سن با استفاده از منابع اوستایی و غیره به قسمتی از حقوق مدنی و اجتماعی زنان عهد ساسانی اشاره می‌کند: «... اصل تعدد زوجات اساس تشکیل خانواده به شمار می‌رفت ... عده زنانی که مرد می‌توانست داشته باشد بستگی به استطاعت او داشت.

ظاهرا مردمان کم‌بضاعت بطور کلی بیش از یک زن نداشتند. رئیس خانه (کذگ خوذای- کدخدا) از حق ریاست دودمان بهره‌مند بود. یکی از زنان سوگلی و صاحب حقوق کامله محسوب می‌شد و او را زن ممتاز می‌خواندند. از او پست‌تر زنی بود که عنوان خدمتکاری داشت و او را زن خدمتکار می‌گفتند. حقوق قانونی این دو نوع زوجه مختلف بود. ظاهرا کنیزان زرخرید و زنان اسیر به عنوان چاکرزن خوانده می‌شوند. معلوم نیست که عده زنان ممتاز یک مرد محدود بوده است یا خیر. اما در بسی از مباحث حقوقی، از مردی که دو زن ممتاز دارد سخن به میان آمده است. هر زنی از این طبقه عنوان بانوی خانه (کدبانو) داشته- است و گویا هریک از آنها دارای خانه جداگانه‌ای بوده‌اند. شوهر مکلف بود مادام العمر زن ممتاز خود را نان دهد و نگاهداری نماید. هر پسری تا سن بلوغ و هردختری تا زمان ازدواج، دارای همین حقوق بوده‌اند.

اما زوجه‌هایی که عنوان چاکرزن داشته‌اند فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدری پذیرفته می‌شده است ... نصاری به زردشتیان خرده می‌گرفتند که به آسانی مزاوجت می‌کنند و به آسانی طلاق می‌دهند، ولی این ایراد مبنای صحیحی ندارد.»

اهتمام در پاکی نسب و خون خانواده، یکی از صفات بارز جامعه ایرانی به‌شمار می‌رفت؛ تا به حدی که ازدواج با محارم را جایز می‌شمردند ... (و می‌گفتند) مزاوجت بین برادر و خواهر بوسیله فره ایزدی روشن می‌شود و دیوان را به دور می‌راند ... و هرام چوبین خواهر خود «گردیک» (گردیه) را گرفت ... «بطریق ماربها»، معاصر انوشیروان، در کتاب حقوق سریانی که راجع به ازدواج است، گوید: «... مرد مجاز است با مادر و دختر و خواهر خود مزاوجت کند» ... ازدواج با اقارب به هیچ‌وجه زنا محسوب نمی‌شد، بلکه عمل ثوابی بوده که از لحاظ دینی اجری عظیم داشته است. محتمل است که قول «هیون تسیانگ» چینی

در اوایل قرن هفتم که گوید: ازدواج ایرانیان معاصر او بسیار آشفته است»، ناظر به همین رسم باشد. هنگام تولد طفل باید شکر خدای را با انجام مراسم دینی خاص و دادن صدقات به‌جای آورد؛ صدقه پسر بیش از دختر بوده. بعد از آن، مراسم نامگذاری کودک فرامی‌رسید ...

باید طفل خردسال را از آسیب چشم بد محفوظ بدارند و مواظبت کنند تا زن حایض نزدیک او نشود ... شیطان را بوسیله آتش و روشنایی دور می‌کردند. خصوصا در سه شب اول تولد طفل، عصاره نبات هوم به طفل می‌دادند و روغن بهاری به او می‌چشانیدند.

پرستاری از طفل و شیردادن و در قنداق پیچیدنش، می‌بایستی مطابق آداب مذهبی به عمل آید. قواعدی نیز برای نخستین سرتراشی طفل مقرر بود.

تربیت طفل به عهده مادر بود و در صورت احتیاج، پدر، خواهر یا دختر بزرگ خود را به تربیت کودک می‌گماشت. اگر پسری پدر را، چنانکه سزاوار شأن اوست، حرمت نمی‌گذاشت قسمتی از ارث پدر او به مادر تعلق می‌گرفت؛ مشروط بر اینکه مادر بیش از فرزند شایستگی و اهلیت می‌داشت. تعلیم مذهبی دختر را مادر به عهده می‌گرفت، لکن حق شوهر دادن او به پدر اختصاص داشت. اگر پدر در قید حیات نبود شخص دیگری اجازه شوهر دادن دختر را داشت؛ این حق نخست به مادر تعلق می‌گرفت و اگر مادر مرده بود متوجه یکی از اعمام یا اخوال دختر می‌شد. دختر خود مستقلا حق اختیار شوی نداشت. از طرف دیگر پدر یا شخص دیگری که ولی دختر به‌شمار می‌رفت، مکلف بود به مجرد رسیدن به سن بلوغ، او را به شوهر دهد، زیرا که منع دختر از توالد، گناه عظیمی به‌شمار می‌آمد. مراسم نامزدی غالبا در سن طفولیت به عمل می‌آمد و ازدواج در جوانی صورت می‌گرفت. در پانزده‌سالگی، دختر باید شوهردار می‌شد. معمولا وصلت بوسیله یک نفر واسطه به عمل می‌آمد. مهر را معین می‌کردند، پس آنگاه شوهر مبلغی به پدر آن دختر می‌پرداخت، لکن می‌توانست آن پول را در بعضی موارد مجددا مطالبه کند؛ مثلا اگر بعد از عروسی معلوم می‌شد که زن ارزش آن مبلغ را ندارد (ظاهرا مقصود از این عبارت این است که زن عقیم باشد). پدر نمی‌توانست دختر را مجبور به اختیار شوهری که خود تعیین کرده، بنماید و اگر دختر ابا می‌کرد، پدر حق نداشت او را بدین سبب از ارث محروم کند. پس از عقد و ازدواج، اجر اعمال خیر زن متوجه شوهرش می‌شد. اگر دختر جوانی که در موقع مناسب او را به شوهر نداده بودند ارتباط غیر مشروع پیدا می‌کرد، حق نفقه از پدر داشت و از بردن ارث محروم نمی‌شد؛ بشرط آنکه آن ارتباط را قطع کند، و

حتی اطفالی که از این پیوند غیرمشروع به دنیا می‌آمدند نفقه‌شان به عهده پدر آن دختر بود.

شوهر می‌توانست بوسیله یک سند قانونی، زن را شریک خویش سازد. در این صورت زن شریک المال می‌شد و می‌توانست مثل شوی خود، در آن تصرف کند. فقط بدین طریق زوجه می‌توانست معامله صحیحی با شخص ثالث به عمل آورد، زیرا در این قبیل امور و در عواقب قانونی آن، زن را شخص مستقل می‌دانستند، نه عضو یک خانواده (و الا بموجب قانون زناشویی، فقط شوهر شخصیت حقوقی داشت). در این مورد مدعی زوجه می‌توانست، بدون اینکه احتیاجی به رضایت شوهر باشد، بر ضد زن اقامه دعوی نماید. داین در آن صورت

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 663

می‌توانست حقوق خود را خواه از زن مطالبه کند و خواه از شوهر. شوهر می‌توانست با دو زوجه ممتاز خود «اشتراک منفعتی» برقرار کند. در این صورت، نفع هریک از آن دو زوجه با شوهر مشترک بود؛ اما فیمابین خودشان هریک از زنان جداگانه مالک نفع خود بود.

مرد می‌توانست در هرموقع این شرکت را به‌هم زند، ولی زنان از این حق محروم بودند؛ اما در شرکتی که میان دو مرد برای منفعتی می‌شد، هریک از آنها می‌توانست به میل خود قرارداد را لغو نماید. احکامی موجود بود که حقوق زن ممتاز را، راجع به تصرف در اموال شوهری که مجنون شده باشد، تعیین می‌نمود.

معمولا پدر خانواده که صاحب‌اختیار همه خانواده بود، در عواید اموال خاص زوجه و غلامان خود تصرف می‌کرد، با این تفاوت که اگر مرد زن را طلاق می‌داد مکلف بود عواید خاص زن را به او بدهد، لکن اگر بنده زرخریدی را آزاد می‌کرد آن بنده حق مطالبه از آقای خود نداشت. در مورد طلاقی که با رضای زوجه واقع می‌شد زن حق نداشت اموالی را که شوهر در موقع عروسی به او داده بود، نگاه دارد. مفهوم مخالف این حکم آن است که زن می‌توانسته است در موقع طلاقی که بی‌رضایت او واقع شده باشد همه مال یا قسمتی از آن را نگاه دارد.

هرگاه شوهری به زن خود می‌گفت: «از این لحظه تو آزاد و صاحب اختیار خود هستی» زن بدین وسیله از نزد شوهر خود طرد نمی‌شد، ولی اجازت می‌یافت که به عنوان زن خدمتکار، شوهر دیگری اختیار کند ... در صورتی‌که شوهری زن خود را طرد می‌کرد، بی‌آنکه صریحا اختیار او را به خود او بسپارد، زن شوهر دیگری اختیار می‌کرد. فرزندانی که در ازدواج جدید در حیات شوهر اولش می‌زایید، از آن شوهر اولش بود، یعنی زن تحت تبعیت شوهر اول باقی می‌ماند.

شوهر حق داشت یگانه زن خود را یا یکی از زنانش را (حتی زن ممتاز خود را) به مرد دیگری، که بی‌آنکه قصوری کرده باشد محتاج شده بود، بسپارد تا این مرد از خدمات آن زن استفاده کند (رضایت زن شرط نبود). در این صورت، شوهر دوم حق دخل و تصرف در اموال زن را نداشت و فرزندانی که از این ازدواج متولد می‌شدند متعلق به خانواده شوهر اول بودند و مانند فرزندان او محسوب می‌شدند.

... این عمل را از اعمال خیر می‌دانستند و کمک به یک همدین تنگدست می‌شمردند ...

کریستن سن می‌نویسد: «توصیفی که ما در نتیجه تحقیقات «بارتلمه» از احوال حقوقی زنان، در عهد ساسانیان نمودیم، تضاد بسیار نشان می‌دهد. سبب این تضاد آن است که احوال قانونی زن در طول عهد ساسانیان تحولاتی یافته است. بنابر قول بارتلمه از لحاظ علمی و نظری، زن در این عهد حقوقش به تبع غیر بود و یا به عبارت دیگر، شخصیت حقوقی نداشت.

اما در حقیقت، زن در این زمان دارای حقوق مسلمه‌ای بوده است. در زمان ساسانیان، احکام عتیق در جنب قوانین جدید باقی بود و این تضاد ظاهری از آنجاست ...

پس از نهضت مزدکیان، آشفتگیهایی در وضع حقوقی و اجتماعی زنان پدید آمد.

بنابر مقرراتی که خسرو وضع کرد، اگر زن ربوده شده از طرف مزدکیان، بی‌شوهر بود یا

شوهرش مرده بود، در صورتی که از لحاظ طبقاتی اختلافی بین زن و مرد نبود، مرد مکلف بود که او را به عقد خود درآورد و یا او را رها سازد و دو برابر مهر معمولی به خانواده زن بپردازد.

اگر شوهر سابق زن حیات داشت، زن نزد او می‌رفت و مرد غاصب ناگزیر بود معادل مهریه‌ای که شوهر قانونی داده بود، به زن بپردازد. به دستور خسرو، به خانواده‌های بی‌سرپرست قوت لایموتی می‌دادند و از کودکان بی‌سرپرست نگهداری می‌کردند و بموقع، مقدمات ازدواج آنها را با افراد همطبقه فراهم می‌کردند و دولت مهر و جهیزیه آنان را می‌پرداخت.

یکی از مقررات خاصه فقه ساسانی ازدواج ابدال است که نویسنده نامه تنسر به شرح آن پرداخته است: در ترجمه فارسی این نامه ذکر این قسم مزاوجت را به اختصار می‌بینیم و تفصیل آن در کتاب الهند بیرونی است ... یعنی اگر مردی بمیرد و پسری نداشته باشد، باید دید اگر زنی دارد، او را به نزدیکترین خویشاوندان متوفی بدهند و اگر زن ندارد، دختر یا نزدیکترین بستگان او را با نزدیکترین خویشان باید نکاح ببندند؛ ولی اگر هیچ زنی از بستگان او موجود نباشد، از مال شخصی متوفی باید زنی را جهیز داده به یکی از مردان خویشاوند متوفی بدهند. پسری که از این ازدواج حاصل می‌شود فرزند آن مرد میت محسوب می‌شود. کسی که از ادای این تکلیف سر باز زند سبب قتل نفوس بیشمار شده است؛ زیرا که نسل میت را قطع و نام او را تا آخر دنیا خاموش نموده است.»

کریستن سن از انواع پسرخواندگی که برای نگاهداشتن آتش مقدس خانه معمول بوده سخن می‌گوید و می‌نویسد: «نوع دیگری هم از فرزندخواندگی متداول بود و آن همین است که ما معمولا آن را «تبنی» می‌گوییم. در این صورت پدر و مادر که طفلی را به فرزندی می‌پذیرفتند، حق ارث بردن از او نداشتند ... در باب ارث، مقرر بود که زن ممتاز و پسرانش یکسان ارث ببرند، اما دختران شوهر نکرده را نصف سهم می‌دادند. چاکرزن و فرزندان او حق نداشتند، ولی پدر می‌توانست قبلا چیزی از دارایی خود را به آنان ببخشد یا وصیت کند که پس از مرگ به آنان بدهند. برای مراقبت در اجرای قوانین ارث، نظاری معین می‌کردند.

چون کسی بدرود حیات می‌گفت، بایستی موبدان مطابق مقررات وصیتنامه، به تقسیم اموال او بپردازند، و اگر میت چیز نداشت مصارف تجهیز جنازه و نگاهداشت فرزندان او را هم موبدان کفایت می‌کردند. چنین مقرر بود که «ابدال ابناء ملوک همه ابناء ملوک باشند و

ابدال خداوند درجات هم ابناء درجات.» اگر کسی در وقت مردن قسمتی از اموال خود را به اشخاص بیگانه می‌داد و وارث قانونی خویش را محروم می‌کرد، این عمل او صورت قانونی نداشت، مگر برای تأدیه دینی یا نفقه زنی یا پرستاری اولاد و پدر یا پیرمردی که در ظل حمایت او بوده، داده شده باشد. اگر کسی در زمان ابتلاء به مرضی که چندان خطر نداشته وصایایی می‌کرد، چون شفا می‌یافت، صورت قانونی داشت؛ به شرط آنکه وصیت را در حال شعور کرده و نقصی در قوای او نبوده باشد. چون کسی وصیت می‌کرد، مکلف بود که سهمی به هریک از دختران بی‌شوهر و دو سهم به زن ممتاز خود بدهد.» «98»

---

(98). از «وضع عمومی زنان» تا اینجا تلخیصی است از: ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 346 تا 357

از تصاویری که به روشن شدن وضع اجتماعی زنان کمک می‌کند دو «مینیاتور مانوی لوکوک، خوچو» است که بر روی علم (پرچم) معبد نقش شده است. کریستن سن می‌نویسد: «تصویر اول شاهزاده خانمی است به نام بسوسک، «99» بر علم دیگر دو تن از نیوشگان؛ یکی زن یکی مرد، نقش شده ... زن در حال عبادت است، کف دستها را به‌هم چسبانیده و در پیش سینه نگاه داشته است.» «100» همچنین در توصیف منظره «شکار گوزن خسرو دوم در طاق بستان» قیافه عده‌ای از زنان رامشگر را نشان می‌دهد؛ کریستن سن می‌نویسد:

پادشاه سوار بر اسب است ... زنی در بالای سر او چتری را برافراشته است که علامت قدیمی شوکت سلطنتی است و در پشت‌سر او صفی از زنان هستند. بعضی در حال احترام

ایستاده و برخی مشغول رامشگری هستند. دو تن از آنان شیپور در دست دارند و یکی طنبور می‌نوازد. بر روی چوب‌بستی که نردبانی بر آن قرار داده‌اند زنانی نشسته‌اند که بعضی چنگ می‌نوازند و برخی کف می‌زنند. «101»

در جانب دیگر این نقش، عده زیادی از بانوان که بعضی به خواندن و کف زدن و برخی به قایق‌رانی و پارو زدن مشغولند، نشان داده شده است.

کریستن سن می‌نویسد: «در نقش شکار طاق بستان، فقط چند تن از سه هزار زنی که خسرو در حرم داشت می‌بینیم. این شهریار هیچگاه از این میل سیر نمی‌شد. دوشیزگان، بیوه‌گان و زنان صاحب اولاد را در هرجا نشانی می‌دادند، به حرم خود می‌آورد. هرزمان که میل تجدید حرم می‌کرد نامه‌ای چند به فرمانروایان اطراف می‌فرستاد و در آن، وصف زنان کامل عیار را درج می‌کرد، سپس عمال او هرجا زنی را با وصف نامه مناسب می‌دیدند به خدمت می‌بردند. گویا وصفی که از زنان تمام عیار در نامه‌های عجیب خسروپرویز درج بوده شباهتی با بیانات «ریدک» دارد؛ آن غلامی که گفتگوی او را با پادشاه، در یک رساله پهلوی درج کرده‌اند و امروز در دست است ... و می‌گوید:

بهترین زن آن است که پیوسته در اندیشه عشق و محبت مرد باشد، اما از حیث اندام و هیأت، نیکوترین زنان کسی است که بالایی میانه و سینه‌ای فراخ و سر و سرین و گردنی خوش‌ساخت و پاهایی خرد و کمری باریک و کف پایی مقعر و انگشتانی کشیده و تنی نرم و استوار دارد. باید که پستانش چون به، و ناخنش چون برف سفید و رنگش سرخ چون انار و چشمش بادامی و نرم، مانند کرک بره و ابروانش چون کمان و مرواریدهایش (یعنی دندانهایش) سفید و ظریف و گیسوانش دراز و سیاه و مایل به سرخی باشد و هرگز گستاخ سخن نراند ... «102»

از حدود مداخله زنان در فعالیتهای سیاسی اطلاعی نداریم، آنچه مسلم است سلطنت و فرمانروایی زنان اشکال قانونی نداشته است؛ چنانکه پس از مرگ یزدگرد در سال 447 بین فرزندان او بر سر جانشینی جنگ درگرفت.

در مدت جنگ این دو شاهزاده، مادرشان که دینگ نام داشت، در تیسفون

---

(99).Bosusk

(100). ایران در زمان ساسانیان، ص 228.

(101 و 102). همان، ص 491 و 496.

سلطنت می‌کرد. اکنون مهری موجود است که صورت این ملکه با اسم و لقبش:

ملکه ملکه‌ها به حروف پهلوی در آن کنده شده است. این بانو تاجی بر سر دارد که بر فراز آن، گیسوانش به شکل گویی با نوار کوچکی بسته شده است؛ گوشواره‌ای که دارای سه مروارید است در گوش، و گلوبند مرواریدی در گردنش دیده می‌شود و گیسوان مجعدش به چندین رشته بافته و فروهشته است. «103»

در منابع داستانی، جسته‌جسته مطالبی از محرومیتهای جنسی و مشکلات عشق و عاشقی و تعصبات جاهلانه آن ایام به چشم می‌خورد؛ ازجمله در داستان بیژن و منیژه که یکی از شاهکارهای ادبی ایران است، سخن از عشق‌ورزی بیژن با منیژه، دختر افراسیاب، به میان

آمده است. پس از آنکه مقدمات دوستی و آشنایی آن دو با پایمردی و وساطت دایه منیژه فراهم شد، بیژن به خیمه منیژه روی آورد و دو دلداده به‌هم رسیدند:

منیژه بیامد گرفتش به بر — گشاد از میانش کیانی کمر
بپرسید از راه و از کارساز — که با تو که آمد به جنگ گراز
بشستند پایش به مشک و گلاب — گرفتند از آن پس به خوردن شتاب
نهادند خوان و خورش گونه‌گون — همی ساختندش فزونی فزون
نشستنگه و رود و می‌ساختند — ز بیگانه خرگه بپرداختند
می سالخورده به جام بلور — برآورده با بیژن گیو زور
سه روز و سه شب شاد بوده به‌هم — گرفته برو خواب و مستی ستم

*

جو بیدار شد بیژن و هوش یافت — نگار سمنبر در آغوش یافت

پس از چندی راز دلباختگی آنان به گوش افراسیاب رسید و او به دستیاری برادر خود گرسیوز، بیژن را دستگیر و در چاهی زندانی کرد. شهریار ایران نیز، چون در مقام رهایی بیژن بود، رستم را از سیستان فراخواند، و وی پس از تجهیز قوا به جنگ افراسیاب شتافت.

در این نبرد، رستم پیروز شد و با بیژن و منیژه راه ایران پیش‌گرفت و دو دلباخته، پس از ماجرای دردناک و تحمل مشکلات گوناگون، دست همسری به یکدیگر دادند. فردوسی طوسی با استادی تمام، از نیرنگ گرسیوز و دستگیری بیژن و رنجها و مشقات او سخن می‌گوید:

وفا کرد با او به سوگندها | به خوبی بدادش بسی پندها
به پیمان جدا کرد از او خنجرا | به چربی کشیدش به بند اندرا
سراپای بستش به کردار یوز | چه سود از هنرها چو برگشت روز
چو آمد به نزدیک شاه اندرا | گو دست بسته برهنه سرا
بدو آفرین کرد کای شهریار | سزد گر کنی راستی خواستار
گناهی مرا اندرین بوده نیست | منیژه بدین کار آلوده نیست

افراسیاب به گفته‌های بیژن وقعی نمی‌گذارد و فرمان می‌دهد که او را به دار آویزند ولی

---

(103). همان، ص 313.

سرانجام با پایمردی «پیران ویسه» بیژن را در چاهساری زندانی می‌کنند.

چند فرگرد (فصل) از ارداویرافنامه از کیفر زنانی که به شوهر خود خیانت کرده یا وی را رها کرده یا به شوی خود دشنام داده‌اند، سخن می‌گوید: «فرگرد 24: دیدم روان زنی که به پستان آویخته ... پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان اینگونه بادافره (کیفر) برد؟ سروش پاک و ایزد آذر گفت که: این روان آن بدکار زن است که به گیتی شوهر خود را رها کرد و تن به مرد بیگانه داد.»

«فرگرد 26: دیدم روان زنی که زبان به گردن همی کشید و در هوا آویخته بود، پرسیدم: این روان از که است؟ سروش پاک و ایزد آذر گفتند که: این روان آن بدکار زن است که

به گیتی شوی و سردار خود، پست انگاشت و نفرین کرد و دشنام داد و پاسخگویی کرد ...»

استاد «بارتلمه» خاورشناس شهیر آلمانی ضمن بحثی در پیرامون بهبود وضع حقوقی زنان در زمان ساسانیان، می‌نویسد: «زنان و کودکان و حتی بردگان در امپراتوری ساسانی بدون تردید وضعشان در حال ترقی و تحول از پایین به بالا بود. آنان در راه استقلال و رهایی از بردگی جسمانی و عقلانی سیر می‌کردند.»

در منابع اوستایی، مکرر از زنان نیکوخصال به خوبی یاد شده است.

از داتستان مینوک خرت: «بهترین آرامش، زن نیک خوب طبیعت است.» «از زنان آن بدتر که با او به آرامش نشاید زیست.» باز از همین کتاب: «پرسید دانا از مینوی خرد که کرا بیشتر مراقبت باید کرد؟ مینوی خرد پاسخ کرد که: پسر برنا، زن مستور، آتش.»

«زن گوهردار (اصیل) گزین، چه آن بهتر و سرانجام نیکنامتر بود. به زن جوان گوهردار نیکنام خوب طبیعت، خانه‌افروز که او را شرم و بیم، نیک باشد و پدر و نیا و شوی و سردار خویش را دوست دارد.» ... برای زناشویی تناسب سن را میان زن و شوهر رعایت می‌کردند. از یک پیربچه طبیعت که زن برنا به زنی گیرد و یک مرد جوان که زن پیر به زنی کند، به بدی یاد کرده‌اند. زن جوان به زنی کن. «چیزهای گیتی به 25 بهر نهاده است:

پنج چیز به بخت، پنج به کردار، پنج به خوی، پنج به گوهر، پنج به ارث. زندگی و زن و فرزند و فرمانروایی و خواسته به بخت است.» «... خوب طبیعت و درست و کارآگاه مرد، اگرچه درویش است، پس به دامادی گزین که خواسته از یزدان رسدش». «دخت خود به

زیرک و دانامرد ده، چه زیرک و دانامرد چنان چون زمین نیک است که تخم اندر آن افکنده شده است، خواربار گوناگون از او فراز آید.» «104»

در کتاب خسرو قبادان و ریدکی، در توصیف زن خوب و خوشگل چنین نوشته شده:

«زن آن بهتر که به منش، مرددوست باشد. برش پهن، پایش کوچک، میان باریک، زیر پای گشاده، انگشتان دراز، اندامش نرم و پیچیده، به پستان، (مانند به) ناخنش برقین، گونه‌اش

---

(104). مأخوذ از: ارداویرافنامه، ترجمه دکتر عفیفی ص 43 به بعد، به نقل از: تمدن ساسانی، پیشین، ص 90 به بعد.

انارین، چشمش بادامین، لب بسّدین، ابروطاق، دندان سپید و تر و خوشاب، گیسو سیاه و دراز و به بستر مردان، سخن بیشرمانه نگوید ...»

در اوستا وصف فرشته آناهیتا، که به شکل زن نمودار شده، چنین نوشته شده است:

... خوش اندام، کمر بالا بسته، راست بالا، باشکوه، آزاده، بازوان او زیبا و سپید و بزور اسب است. او میان می‌بندد تا پستانهایش مناسب شود تا او خود پسندیده آید، پیراهن گرانبهای پرچین زرین دربر، برسم در دست، گوشواره چهار کنار زرین در گوش، گردنبند در گردن زیبا دارد. بر سر تاجی بسته است صد ستاره، زرین، هشت ترک،

چرخ‌دار، نوارهای زیبا که چیزکی پیش‌آمده دارد. جامه‌ای از پوست سفید ببر بر تن دارد، فروتر از قوزک، یا چکمه‌ای (کفش) پوشیده است زرین‌بند و درخشنده. «105»

وضع اقتصادی

مهمترین فعالیت اقتصادی ایران در دوره ساسانیان نیز کشاورزی بوده است. ما مختصات زندگی اجتماعی و محرومیتهای طبقه وسیع روستاییان را ضمن بحث در پیرامون طبقات، قبلا متذکر شدیم.

فعالیتهای صنعتی و تجارتی نیز در این دوره، هم در داخل شهرها و هم در حوزه قدرت فئودالها صورت می‌گرفت؛ یعنی در داخل املاک بزرگ، غیر از کشاورزان عده‌ای نجار و آهنگر و نساج و غیره برای تأمین احتیاجات ارباب و سایرین مشغول کار بودند. غیر از این نوع صنایع کوچک که معمولا در منطقه نفوذ فئودالها تهیه و فراهم می‌شده است، در داخل شهرها غالبا تحت نظارت دولت، کارگاهها و کارخانجات یدی بزرگی برای دربار، قشون و مردم شهری مشغول کار بودند.

بطوری که مسعودی در مروج الذهب نوشته، در زمان شاپور دوم، عده‌ای از کارگران رومی را برای بافندگی به ایران آوردند و به همت آنان، صنعت بافندگی در ایران ترقی کرد؛ بطوری که دیباها، پرده‌ها و تافته‌ها و فرشهای ایران آن دوره در داخل و خارج ایران خریداران بسیار داشته است. مدارک تاریخی نشان می‌دهد که ایران در دوره ساسانی تنها از موقعیت ترانزیتی استفاده نمی‌کرد، بلکه خود در بافتن و تهیه و صدور پارچه‌های ابریشمی و پشمی و زربافت و قلابدوزی در جهان قرن چهارم و پنجم سهم کلانی داشته

است. چون ابریشم چین و هند در انحصار ایران بود، کلیه ابریشمهای مصرفی روم از ایران صادر می‌شد.

منسوجات ایران نه تنها در روم بلکه در اروپا تا حدود گل (فرانسه کنونی) خریدار داشته. در حدود شصت قطعه از پارچه‌های نفیس آن ایام در موزه‌های مهم جهان نظیر موزه ارمیتاژ لنینگراد و موزه برلن و موزه آلبرت ویکتوریا در لندن موجود است. در آن ایام، معمول بود که اشیاء نفیس و گرانبها را در پارچه‌های نفیسی می‌پوشانیدند و به دربار سلاطین یا

---

(105). دکتر صادق کیا (مقاله)، مجله دانشکده ادبیات، به نقل از: تمدن ساسانی، ص 95.

معابد و کلیساها می‌فرستادند. در این پارچه‌ها غیر از نقش و نگارها بعضی از جانورهای افسانه‌ای را منقوش می‌ساختند.

در دوره ساسانیان، در ایران و روم، طبقات ممتاز پارچه‌های مختلف برای هرفصل به کار می‌بردند. ثعالبی در کتاب خود می‌نویسد که: «خسرو از غلام محبوب و خوش سلیقه خود سؤال می‌کند، بهترین جامه کدام است، او در جواب می‌گوید: در بهار، شاهجانی و دبیقی و در فصل تابستان، توزی و شطوی و در پاییز، منیر رازی و ملحم (به ضم اول نوعی پارچه ابریشمی است) مروزی و در زمستان، خز و حواصل و در سرمای سخت، خز آستردار که میان آن را از قز (یعنی ابریشم خام) انباشته باشند.»

مسافر معروف چین «هیوان تسانگ» که در 630 میلادی به ایران آمده، درباره جامه‌های ایران می‌گوید: «ایرانیان لباسهای خود را از پوست و پشم و نمد یا ابریشم درست می‌کنند.»

تجارت خارجی در دوره ساسانیان نسبت به قرون گذشته، رونق و رواج بیشتری داشت و مهمترین کالاهای تجاری مصنوعات مخملی بود. برای دولت و بازرگانان با وسایل حمل و نقل آن روز ممکن نبود کالاهای مورد نیاز عمومی را از نقطه‌ای به نقطه دیگر منتقل کنند و به قیمت ارزان بفروشند. در این دوره تجارت بیش‌ازپیش تحت نظارت دولت بود و دولت نه تنها به امنیت و آرامش معابر توجه داشت بلکه جاده‌های کاروان رو و وسایل حمل و نقل و ایستگاهها و کاروانسراها و سایر احتیاجات بازرگانان را مورد بازرسی و مراقبت قرار می‌داد و عده‌ای از عمال خود را برای نظارت در کارهای تجاری و اقتصادی به مناطق سرحدی و بنادر می‌فرستاد.

مسکوکات طلا و نقره و مس در مبادلات تجاری جریان داشت. بعضی از سکه‌هایی که از آن دوره به دست آمده دارای نقشی واضح و استادانه است. خصوصیات صورت شاه در یک سوی سکه و در سوی دیگر آتشدان و دو هیربدی که در حال عبادتند، دیده می‌شود و در برخی دیگر از سکه‌های آن عهد، صورت پادشاه و سایر تصاویر به خوبی دیده نمی‌شود و فقط چند خط در روی سکه مشهود است.

دکتر گیرشمن می‌نویسد:

... این عهد دوره پیدایش حقیقی برات است و بانکداران یهودی بابل و مؤسسات مشابه ایرانی، در جریان دادن برات نفوذ عمده داشتند. برات محققا از هزاره دوم ق. م. شناخته شده بود، اما جریان آن محدود بود، و در حقیقت جز شناسایی قرضی یا تثبیت تاریخ

تأدیه، چیزی دیگر نبود. از دوره ساسانی برات به صورت سند تملک درآمد و رسما آن را می‌شناختند. بانکهای شاهنشاهی که تحت اداره ایرانیان یا یهودیان بودند، مبادلات پولی را بوسیله اسناد مکتوب به کثرت انجام می‌دادند.

گروهی اندک از متخصصان مالی می‌دانند که کلمه «چک» با اصطلاح تضمین سند از زبان پهلوی (به زبانهای اروپایی) رفته و آنها از ابداعات مؤسسات بانکی ایران در اوایل قرون وسطی می‌باشد. بازرگانان مسیحی سوریه بعدها برات را از

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 670

ایران اقتباس کردند و به مغرب رسانیدند. در آنجا برات مخصوصا از عهد مروونژی شناخته شده است.

در شهرها استعمال سکه وسعت یافت و تعداد فراوانی از درهمهای سیمین ساسانی در ایران یا در ممالک مجاور به دست آمده است. در مناطق روستایی غالبا مزد زارعان، سربازان، کارگزاران و حتی مالیات هم جنسی پرداخت می‌شده، و این سنت در بعضی نواحی تا عهد ما هم ادامه یافته است. اما تجارت خارجی کاملا برپایه اقتصاد مبتنی بر مسکوکات، مستقر بوده است. تجارت خارجی بطرز محسوسی نسبت به قرون گذشته افزایش یافته است. «106»

«... مبادله منسوجات و تجارت البسه بسیار قابل توجه بود. عنبر را از بحر اسود وارد می‌کردند. پاپیروس، که بیش از پیش جانشین پارشمن (پوست) شده بود، همواره خریدار داشت ... ادویه معطر را از چین و عربستان به عنوان ترانزیت می‌آوردند. ناردین و فلفل را

از ماد صادر می‌کردند ... بازرگانان یهودی و سریانی در نواحی دوردست نظیر هند، ترکستان، برتانی و سواحل بحر سیاه مستعمرات بازرگانی ایجاد کردند.» «107»

تولید منسوجات پشمی و ابریشمی و صنعت شیشه‌سازی و قالی‌بافی وسعت یافت، باارزشترین کالاهای شرق، ابریشم بود. ابریشم چین از ایران به بیزانس و اروپا می‌رسید.

به قول آمیانوس مارسلینوس، در قرن چهارم، عموم طبقات مرفه از آن استفاده می‌کردند و توانگران و اربابان لباس ابریشمین می‌پوشیدند. به نظر دکتر گیرشمن: «ابریشم از اختراعات چینی است؛ چینیان راز پرورش کرم ابریشم را قرنها پنهان نگاه داشتند و صدور ابریشم خام در انحصار قطعی آنها باقی ماند. اجناس ابریشمی اندکی پیش از میلاد مسیح در روم پدیدار می‌شود و چنان رایج و مورد توجه قرار می‌گیرد که شاعران و هجوسرایان عاقله زنانی را که شیفته این پارچه لوکس شده بودند، مورد تمسخر قرار می‌دهند.

جاده ابریشم که از ترکستان چین آغاز می‌شد، از ایران می‌گذشت و به شهرهای بندری سوریا می‌رسید؛ و مراکز بزرگ نساجی که در آنجا تأسیس شده بود. اما زدوخوردها و جنگهای ایران و روم و نیز حق ترانزیتی که کشورهای بین راه می‌گرفتند، رومیان را بر آن داشت که در پی یافتن راههای تازه‌ای برای ورود ابریشم برآیند. کشف باد موسمی اقیانوس هند، از نخستین قرن میلادی موجب بسط و توسعه راه بحری ابریشم گشت. این راه ساحل غربی هند را به بنادر مصری دریای سرخ می‌پیوست ...

درباره نخستین کارگاههای نساجی ابریشم در ایران تقریبا چیزی نمی‌دانیم؛ معهذا چنین به نظر می‌رسد که روش فنی نساجی سوریایی برتر بود، زیرا شاپور دوم پس از فتوحاتش در

سوریا اندیشید که می‌بایست صنعتگران سوریایی را برای ایجاد کارخانه‌هایی در خوزستان و ایوان کرخه و گندی‌شاپور و شوشتر به ایران انتقال دهد.

در دوران قباد، در ابتدای قرن ششم، و احتمالا در دوران خسرو اول، متخصصان این

---

(106). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 343 و 344.

(107). همان، ص 344 (به اختصار).

فن زیاد گشتند. این صنعت در ایران چنان توسعه یافت که ایرانیان که تا آن وقت به اجازه عبور دادن ابریشم خام قناعت می‌کردند، مصمم شدند که خود مصنوعات ابریشمین صادر کنند. رواج تجارت این کالای تجملی از اواخر قرن چهارم، جنگ ابریشم را بین ایران و روم که مالیات و انحصار آن را معمول کرده بود برپا کرد. از سوی دیگر جلوه و رواج شگفت‌انگیز اجناس ابریشمی ایرانی کلیسای بیزانس را نگران ساخت، و کلیسا به کار بردن پارچه‌های نفیس و بافته شده از ابریشم ایرانی را ناروا اعلام داشت.» «108»

دیدیم در هنگامی که شاپور دوم در جنوب غربی ایران مرکزهای بافندگی تأسیس کرد، هنر نساجی ساسانی تا چه پایه ترقی کرد، و همچنین می‌دانیم که در پی این پیشرفت، محصولات ایرانی از آغاز سده پنجم، در تمام مغرب زمین بطور وسیعی پخش گردید. این بافته‌ها، که بطور وسیعی صادر می‌گشت، ممکن نبود که در تخیل هنرمندان تأثیری باقی نگذارد ولی تنها بافته‌ها برای مدلل ساختن مناسبات بین هنر ساسانی و هنر رومی کافی نیستند و اشیاء هنری کوچک و قابل حمل برخی جاهای خالی را پر می‌کنند. «109»

«... وقتی کشور مصر در قرن هشتم میلادی مسلمان گشت، در آنجا قبطیها به فن بافندگی اشتغال داشتند و مهارت فنی آنان، از دیرباز شناخته شده بود. روزی که بافندگی ایرانی تأثیر هنری خود را به کشورهای همجوار گسترش داد هنر بافندگی قبطی نیز تحت این تأثیر قرار گرفت. بنابراین، جای شگفتی نیست که در بعضی پارچه‌های قبطی پاره‌ای از نقوش زینتی ساسانی مخلوط با عناصر هنری بومی و بیزانس را مشاهده می‌کنیم. ما برخی از این عناصر هنری را می‌شناسیم؛ مانند اصراری که بافندگان در ایجاد چهارخانه‌ها یا دایره‌های قاب مانند دارند و در آنها نقش خود را محصور می‌کنند ...» به نظر دکتر گیرشمن: «با بررسی این آثار و با درنظر گرفتن اصل قرینه‌سازی دقیق و جزئیات تصویرشناسی، روشن می‌شود که هنر امپراتوری قرون وسطای اروپا تا حد زیاد و مدتها تحت نفوذ هنر ساسانی بوده است.

بنابراین، محقق است که مدت چندین سده پس از انقراض شاهنشاهی ساسانی کارگاههای اعراب در بغداد و کارگاههای یونانی در قسطنطنیه از نمونه‌ها و نقشهای کهن هنر ساسانی استفاده می‌کردند ...» «110»

«... بافته‌های ساسانی در دوران «نارا» به مقدار زیاد به ژاپن صادر می‌شده است ...

به همین طریق، نقشهای گل و برگی مشتق از تزیینات برگ خرمایی ایرانی درمیان دایره‌ها در حاشیه برخی از نقاشیها دیده می‌شود. شکی نیست که در اینجا هنر آمیخته‌ای وجود دارد که شبیه است به هنری که در آسیای مرکزی بتدریج به وجود آمده بود ...» «111»

صنعت شیشه‌سازی

شیشه‌سازی در ایران سابقه‌ای دراز داشته است. ما نمی‌دانیم صنعت شیشه‌سازی مصر و سوریه تا چه حد در شیشه‌سازی ایران

---

(108). هنر ایران در دوره پارتی و ساسانی، پیشین، ص 226 (به اختصار).

(109). همان، ص 298.

(110). همان، ص 315.

(111). همان، ص 329.

مؤثر افتاده است. در آن روزگار کارشناسان قادر بودند ظروف شیشه‌ای دمیده و قالبی و یا تراش‌دار بسازند و نمونه‌ای از این نوع شیشه‌ها در موزه‌های پاریس و برلین و دیگر کشورها موجود است. «در ناحیه دیلمان، در جنوب غربی دریای قزوین، چندین جام پیدا شده است که انواع گوناگون فنون شیشه‌گری را نشان می‌دهد ...» «112»

کریستن سن می‌نویسد:

برای وارد کردن سایر رشته‌های صنعتی در کشور و برای کشت و زرع در صحاری لم یزرع، از قدیم الایام، عادت بر این جاری بود که اسیران جنگ را به چند گروه تقسیم کرده در قسمتهای مختلف کشور ساکن می‌نمودند. بدین طریق، داریوش اول بسیاری از مردم «ارتری» را به خوزستان کوچانید. و «ارد» اسیران رومی را در حوالی مرو جایگزین ساخت. شاپور اول، نیز اسرای رومی را در گندیشاپور سکونت داد و در آنجا از مهارت

رومیان در کار مهندسی استفاده کرد و بند معروف «قیصر» را برآورد. شاپور دوم اسیرانی را که در شهر آمد دستگیر کرده بود بین شوش و شوشتر و سایر بلاد اهواز جای داد و این مردم انواع جدید ابریشم‌بافی و زری‌بافی را در آنجا رواج دادند. «113»

تجارت خشکی در طرق و شوارع کاروانرو قدیم صورت می گرفت. شاهراه بزرگ از تیسفون در کنار دجله، که پایتخت بود، شروع می‌شد از حلوان و کنگاور به همدان می‌رسید. در همدان شوارع مختلف منشعب می‌شد: یکی به سمت جنوب از خوزستان و فارس گذشته به خلیج می‌پیوست، دیگری به ری می‌رفت و از آنجا از راههایی از کوههای گیلان و البرز گذشته به بحر خزر منتهی می‌شد، یا از راه خراسان و دره کابل به هندوستان اتصال می‌یافت، راهی هم از ترکستان و حوزه تاریم به چین می‌پیوست. «114»

در مرفوع 132 از توقیعات کسری خطاب به موبد موبدان، از سدی به نام «دربند خزر» سخن رفته و درباره محل سد و مواد اصلی ساختمانی و ارزش اقتصادی آن مطالبی جالب نوشته شده است: «از محل انقطاع جبال لزکیان تا دریای خزر هرجا رخنه‌ای و گذرگاهی بود، با الواح سنگ رخام تراشیده برآوردند و ساروج آن را به ادویه لازقه مخلوط و ممزوج ساخته، الواح را به میخهای آهنین گرانسنگ برهم دوختند و جابجا ارزیز و سرب گداخته نیز به کار بردند و اساس سد را به آب رسانیده ...» «115» سپس می‌نویسد که این سد دروازه‌ای آهنین دارد که به مجرد رسیدن قافله‌ای از دشت ترکان و بلاد تاتار و سایر نقاط، دروازه را می گشایند و پس از عبور قافله آن را مقفل می کنند.

دکتر تقی نصر در کتاب علم اقتصاد می‌نویسد: «ایرانیان از پیمانهایی که با روم بسته‌اند، پیداست که متوجه تعیین گمرکها و خطوط تجارتی به صرفه کشور بوده‌اند؛ بعلاوه

ساسانیان یک نیروی دریایی تجاری تأسیس نمودند و رفته‌رفته نیروی دریایی رومیها و حبشیها

---

(112). همان، ص 238.

(113). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 147.

(114). همان، ص 148.

(115). توقیعات کسری، پیشین، ص 104.

را از دریاهای خاور دور ساختند.

دریانوردان این دوره با استفاده از بادهای موسمی کشتیهای خود را به دریا می‌انداختند؛ مثلا ملاحان رومی در اواسط تابستان، که باد مغرب می‌وزید، رو به هندوستان بادبان کشتی را بلند می کردند. این طرز استفاده از کشتیرانی، تا کشف قوه بخار در غالب ممالک معمول بود.»

روابط سیاسی و اقتصادی ایران و چین در دوره ساسانیان قابل توجه است. بطوری که سرپرسی سایکس نوشته، بین سالهای 455 تا 531 میلادی در حدود ده سفارت بین چین و ایران آمدورفت کرده است. از گفته آنها برمی‌آید که تیسفون، پایتخت مملکت، دارای صدهزار خانوار بوده است و مهمترین محصول ایران را طلا، نقره، مرجان، عنبر و مروارید اعلا، اشیاء زجاجی، آبگینه، آلات بلور، الماس، مس، شنجرف و جیوه و گرانبهاترین؛

مصنوعات ایران را حریر گلدار، گلدوزی یا ملیله‌دوزی، فرش و پرده قلابدوزی معرفی می‌کند. همچنین می‌گویند، آب و هوای ایران گرم است و در منازل یخ نگه می‌دارند؛ برای تهیه آب، حفر قنوات معمول است؛ غلات و حبوبات، طیور و اسبان عالی‌نژاد ایران معروف است.

شهرهای ایران در دوره ساسانیان مرکز تجارت و صنعت بود. بازار معمولا در مرکز شهر قرار داشت و از راههای مختلف سیل انواع و اقسام کالاها و صنایع دستی به آنجا سرازیر می‌شد. در میدانهای شهر و بازارها همیشه فعالیت و جنب‌وجوش وجود داشت. توده مردم در آمدورفت بودند و ضمن خریدوفروش، آخرین اخبار و اطلاعات را در زمینه‌های مختلف به دست می‌آوردند.

در بازار تیسفون مردم ناظر مجازاتهایی بودند که در ملاء عام صورت می‌گرفت.

تشکیلات اداری و خصوصیات دیوانها

با اینکه سازمان اداری ساسانیان براساس تشکیلات عهد اشکانیان پی‌ریزی شده است، قدرت و تمرکزی که نخستین سلاطین ساسانی پدید آوردند، با تشکیلات حکومتی اشکانیان، که بیشتر رنگ ملوک الطوایفی داشت، قابل قیاس نیست. اردشیر و جانشینان او سازمان اداری مملکت را قوام و ثبات بخشیدند. حکام ولایات در دوره قدرت آنان برخلاف عهد اشکانی، کاملا تحت اوامر شاهنشاه بودند. اداره امور کشوری در مناطق کوچکتر (شهرستان و دهستان) به دست نجبای درجه دوم، یعنی دهقانان سپرده شده بود و حکام در کار آنان دخالت چندانی نداشتند. شبکه وسیعی از جاسوسان و کارآگاهان مراقب بودند که مأمورین از حدود وظایف خود تجاوز نکنند و منطقه نفوذ خود را اقطاع

و تیول موروثی نپندارند. از برکت این تشکیلات، اردشیر و شاهپور توانستند که جانشین خود را شخصا انتخاب کنند.

اردشیر پیش‌ازآنکه بدرود حیات گوید، برای استواری مبانی حکومت، به فرزند خود شاهپور چنین اندرز می‌دهد:

سر بخت شاهان بپیچد سه کار — نخستین ز بیدادگر شهریار
دوم آنکه بیمایه را برکشد — ز مرد هنرمند برتر کشد

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 674

سه‌دیگر که با گنج خویشی کند — به دینار کوشد که بیشی کند
کجا گنج دهقان بود، گنج اوست — و گرچند بر کوشش و رنج اوست
نگهبان بود شاه گنج ورا — به بارآورد شاه رنج ورا
نگهدار تن باش و آن خرد — چو خواهی که روزت به بد نگذرد

– فردوسی

پس از مرگ شاهپور، کسانی که زمام امور را به دست گرفتند، لیاقت کافی نداشتند و در یک دوره 125 ساله، شاه و بزرگان بر سر حکمرانی باهم در کشمکش بودند و اشراف و روحانیان بزرگ دست به دست هم داده به قدرت مطلقه پادشاه پایان دادند. در دوران ضعف، انتخاب پادشاه به دست نمایندگان طبقات ممتاز یعنی روحانیان، جنگیان و دبیران

صورت می‌گرفت، و اگر بین آنان اختلافی درمی‌گرفت رأی موبدان موبد قاطع بود. بطوری که از منابع مختلف استنباط می‌شود، «در دوره ساسانیان، رئیس تشکیلات مرکزی وزیر بزرگ بود که در آغاز هزاربذ لقب داشت. در عهد هخامنشیان «هزارپتی» به مقام نخستین شخص کشور رسید و پادشاه به دست او امور مملکت را تمشیت می‌داد. این نام در زمان سلطنت اشکانیان باقی ماند و به عهد ساسانیان رسید ... وظیفه او اداره کردن کشور، در تحت نظارت پادشاه بود ولی اکثر امور را بنابر رأی خود انجام می‌داده است و از این گذشته، هنگامی که پادشاه در سفر یا در جنگ بود وزیر اعظم، نایب السلطنه هم محسوب می‌شده است و مذاکرات سیاسی تکلیف او بود ... خلاصه کلام آنکه چون مشاور خاص شاهنشاه بود همه شؤون کشور را در دست داشت و در هرباب می‌توانست مداخله کند. قاعدتا بهترین وزرگ فرمذار بایستی شخصی باشد دارای خرد کامل و رفتار بی‌نقص که در هرباب سرآمد اقران و جامع خصال حمیده و نیز صاحب احتیاط و تدبیر وافر و دارای عقل نظری و عملی کافی باشد، تا چون سر و کارش با پادشاهی عیاش و نکوهیده خصال افتد، بتواند وی را به راه راست هدایت کند.» «116»

از فهرستی که یعقوبی و مسعودی از صاحبان مناصب به دست می‌دهند، می‌توان کمابیش به سازمانهای اداری عهد ساسانیان پی‌برد: به موجب مندرجات کتاب التنبیه مسعودی که نقل از گاهنامک است و تقریبا حاکی از اوضاع ایران در عهد یزدگرد ثانی است، وضع مراتب در اواسط قرن پنجم از اینقرار بوده است: 1. موبذان موبذ (که معاون او هیربذان هیربذ بوده) 2. وزرگ فرمذار 3. سپاهبذ 4. دبیربذ 5. هتخشبذ که او را «واستریوش بذ» نیز می‌خوانده‌اند (یعنی محافظ و رئیس همه کسانی که کار دستی می‌کنند؛ از قبیل صنعتگران و کشاورزان و تجار و غیره). این پنج نفر رئیسان و هادیان دولت و واسطه بین شاه و رعیت بودند که ما هیأت وزرای کشور می‌نامیم. اینان نمایندگان طبقات چهارگانه بودند، به

اضافه وزیر اعظم (وزرگ فرمذار) که نماینده شاه بود. مسعودی از میان سایر صاحبان مناصب، مرزبانان را ذکر کرده که فرماندهان ولایات سرحدی بودند. شماره آنان به نسبت جهات اربعه چهار بود. در این فهرست که مسعودی نقل نموده، موبدان موبد قبل از وزرگ فرمذار ذکر

---

(116). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 114 (به اختصار).

شده است. بنابراین، موبذان موبذ درمیان رؤسای کشور حائز مقام نخستین بوده است. پس از آنکه آقای «ارنست اشتاین» در یک مقاله انتقادی نظریات خود را راجع به سازمان دولتی عصر ساسانیان اعلام کرد. کریستن سن با توجه به دلایل جدید، با ایشان همرأی شده در کتاب خود راجع به مراتب و درجات آن دوره، نخست نظریه یعقوبی را ذکر می‌کند؛ بدین ترتیب:

«وزرگ فرمذار (وزیر اعظم) موبذان موبذ (روحانی اعظم) هیربذان هیربذ (حافظ آتشکده) دبیربذ (رئیس دبیران) سپاهبذ (فرمانده لشکر) که در زیر حکم خود یک نفر «پاذگوسپان» داشت. فرمانروای ایالت را مرزبان می‌گفته‌اند.» «117»

بنا به نظریه مسعودی در کتاب التنبیه، مراتب بدین قرار است:

«موبذان موبذ (هیربذ در زیر فرمان موبذ بوده است).

وزرگ فرمذار، سپاهبذ، دبیربذ، هتخش‌بذ، که او را و استریوش‌بذ هم می‌گفته‌اند (این شخص رئیس همه مردمانی بوده که اعمال یدی می‌کنند؛ چون غلامان و کشاورزان و سوداگران و غیره). ازجمله صاحبان مناصب عالیه مرزبانان بوده‌اند که فرمانده سرحدات محسوب می‌شده‌اند و عده آنان چهار بوده است؛ برحسب جهات اصلیه ...» «118» آقای اشتاین در پایان بحث خود می‌نویسد:

«سپاهبذ تا زمان خسرو اول فقط یک تن بوده و انوشیروان چهار تن را رتبه سپاهبذ داد ...» «119»

ظاهرا انوشیروان در دوران زمامداری با توجه به نظریات کارشناسان و قوانین روم و هند در سازمانهای اداری و دیوانی و مقررات کشوری و لشکری تغییراتی می‌دهد.

بیشاپور کاخ ساسانی، شاه‌نشین با گچ‌بری

مساعی خسرو

در توقیعات کسری چنین آمده است: «چون از اصلاح کار خواص و عوام، بدین دو رکن استوار که مأمورین خراج و جنگجویان باشند، فراغت یافتیم و کار لشکریان و اهل خراج را به گستردن داد، محکم ساختیم، به بنیان نهادن آیینها و قانونها روی آوردیم ... در آیینهای پدران خویش، از عهد گشتاسب تا زمان شهنشاه قباد که نزدیکترین پدران ما به ما بود، نظر کردیم و در آن میان هیچ کار نیکی نماند که نگرفتیم و پیروی نکردیم و هیچ کار زشتی نماند که روی از آن نگردانیدیم ... و چون از نظر کردن در سیرت پدران خود بپرداختیم، در آیین و سنت اهل روم و هند نگه کردیم و از آن آنچه پسندیده بود، برگزیدیم ... و نفس خویش را به خود نگذاشتیم تا بدانچه ما را هوی و هوس بکشد،

بگراید ... هیچکس را بر دین و ملتی غیر دین و ملتش اجبار نکردیم و از اینکه به کیش ما درآیند، مانع نشدیم و دریغ نکردیم و نه با این حال از آموختن آنچه نزد

---

117 و 118 و 119. همان، ص 542 و 543.

ایشان است ابا کردیم؛ زیرا که اقرار به شناسایی حق و دانش و پیروی کردن از آن، یکی از بزرگترین آرایشهای شاهان است و از چیزهایی که برای شاهان بزرگترین زیان را دارد یکی سرباز زدن از آموختن است و خود را برتر از آن شمردن که در جستجوی دانش برآیند؛ و آن‌کس که علم نیاموزد دانا نخواهد بود.»

عباراتی که نقل شد از سخنان خسرو اول شهنشاه ساسانی بود و قسمتی است از کتابی که آن شهنشاه در باب کار و رفتار و سرگذشت خویش انشاء کرده بوده است و ترجمه آن کتاب به زبان عربی در قرن چهارم هجری در دست بوده است و مبلغ معتنابهی از آن را «ابو علی مسکویه» در تجارب الامم نقل کرده است ...» «120»

اطلاع دقیقی راجع به تعداد دیوانها و حدود اختیارات آنها در دست نیست؛ «همینقدر می‌دانیم که پادشاه چند مهر مختلف داشت: یکی برای دفترخانه سری، دیگر برای دبیرخانه، دیگر برای محکمه جنائی، دیگر مخصوص توزیع نشان و اعطای منصب و دیگر متعلق به امور مالیه؛ و از این‌رو می‌توانیم حدس بزنیم که به همین اندازه هم دیوان وجود داشته است؛ از قبیل امور نظام و پست و ضرابخانه و اوزان و شاید خالصجات سلطنتی و غیره. و مشکل به نظر می‌رسد که مهمترین شعب تشکیلات کشور یعنی مالیه‌داری چندین

دیوان متمایز نبوده باشد؛ چنانکه بعد در عهد خلفای اموی و عباسی دارا شد. در کتاب بلاذری، نکاتی راجع به طرز کار دیوانها، خاصه در شعب مالی مسطور است؛ مثلا مبلغ پول وصول شده را به صدای بلند در حضور شاه می‌خواندند. «واستریوشان» سالار همه‌ساله صورتی از عایدات مالیاتهای مختلف و وضع خزانه به حضور شاه عرض می‌نمود و پادشاه آن را مهر می‌فرمود ...

وقتی پادشاه فرمانی صادر می‌کرد، دبیر سلطنتی امر مزبور را در حضورش انشاء می‌کرد، و بعد برای بازرسی، مستخدم دیگری آن را در دفتر روزانه خود ثبت می‌نمود. این دفتر روزانه را هرماه مرتب و به مهر شاه ممهور می‌کردند و نزد کسی می‌فرستادند که مأمور اجرای آن بود ... در اطراف شاه، درباریانی بودند دارای القاب و مناصب عالیه از قبیل دربذ یا رئیس دربار، تگربذ، اندیمان‌کاران سردار یا حاجب بزرگ و رئیس تشریفات، خرم‌باش یا پرده‌دار ...

بعد نوبت می‌رسید به ناظران قصر سلطنتی و پیشخدمتان و ساقیان (می‌بذ) و چشندگان، و رئیس کل مطبخ (خوانسالار) و عمله خلوت و بازداران (میرشکار) و رئیس کل اصطبل (اخوربذ) و رئیس دربانان و امثال اینها. علاوه‌براین، جماعتی برای نگهبانی و حراست شاه در دربار انجام وظیفه می‌کردند و عده‌ای ستاره‌شمار و غیبگو، به تقلید اشکانیان، مورد مشورت شاه قرار می‌گرفتند ... بلاشبهه خود روحانیان هم وارد فن پیشگویی بوده و جانشین کهنه بابل شده بودند. دیگر از طبقات متنفذ، پزشکان درباری را باید شمرد ... شعرای درباری را نیز از طبقات ممتازه باید به حساب آورد ... رئیس خواجگان را ظاهرا مردبذ می‌گفته‌اند.» «121»

(120). مجتبی مینوی، مقدمه توقیعات کسری، به اهتمام حسین نخجوانی، ص الف و ب (به اختصار).

(121). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 416 و 417.

وزیر دارایی

در تشکیلات اداری عهد ساسانی و استریوشان سالار یا واستریوش‌بذ، رئیس مالیات ارضی و رئیس کشاورزان کشور بود. این شخص بوسیله عمال و مأمورین خود در باب محصول هرمنطقه و خصوصیات زمین و طرز آبیاری آن، مطالعه و میزان خراج را با توجه به حاصلخیزی زمین و خوبی و بدی محصول معین می‌کرد.

علاوه‌براین، او رئیس صنعتگران کشور یعنی رئیس همه مردانی بود که کار دستی انجام می‌دادند. بنابراین، و استریوشان سالار بر تمام غلامان، دهقانان و تاجران ریاست داشته؛ یعنی هم وزیر مالیه و هم وزیر فلاحت و صناعت و تجارت بوده است. ازجمله مأمورین عالیرتبه آن دوره، رؤسای محاسبات و مأمورین وصول و رئیس محاسبات دربار یا اقامتگاه شاهنشاهی و مأمورین وصول عایدات ایالات قابل ذکرند. خزانه‌دار سلطنتی گویا لقب گنجور داشته است. به عقیده آقای هرتسفلد، نگهبان مسکوکات دارای لقب گهبذ بوده است.

مهمترین درآمد دولتی خراج ارضی و باج شخصی بود. باج شخصی بدین طریق وصول می‌شد که مبلغ وصولی را دفعتا در اول سال تعیین می‌کردند و مأمورین این مبلغ را به

بهترین اسلوب که ممکن بود، درمیان مؤدیان توزیع می‌نمودند ... به این ترتیب که پس از تقویم محصول هربلوکی، به نسبت حاصلخیزی زمین، از یک‌ششم الی یک‌سوم حاصل را دولت می‌گرفت.

اندرز شاپور به فرزند خود

شاپور، فرزند اردشیر، به فرزند خود وصیت و تأکید می‌کند که:

... استواری کار تو به سرشار بودن مالیات، و سرشاری مالیات به آبادانی کشور بستگی دارد. رسیدن به این هدف بسته به آن است که مالیات‌دهندگان را از راه عدل و کمک به ایشان به سوی خود جلب کنی. بعضی کارها اسباب و علت برای کارهای دیگرند. عوام ابزار کار خواصند و هرصنف به صنف دیگر نیازمند است. درمیان منشیان خود، بهترین را برگزین ... خائن را کیفر ده. برای زمینی که مالیات آن زیاد است شخص خوشنام و شرافتمندی را بگمار و هیچیک از فرماندهان قشون خود را به کار مالیاتی مگمار؛ چه ممکن است بعضی از آنها در اموال خیانت کنند ... هیچ‌چیز بدتر از نادانی پادشاه و بی‌اطلاعی او از وضع ایشان و خودداری وی از دادن پاداش به نیکوکار و تنبیه بدکار نیست. در مورد مأمورین مالیات و روش و رفتار آنان دقت زیاد به کار ببرد، و بازرسان طرف اعتماد برای این منظور بگمار.

بدان‌که درمیان بدهکاران مالیات و خراج اشخاصی هستند که قسمتی از زمین و ملک خود را در حمایت کسان و نزدیکان شاه می‌گذراند و این کار را به یکی از دو علت که تو خوش نداری، انجام می‌دهند: یا برای جلوگیری از تجاوز عمال و ستم فرمانداران و یا به

منظور کسر حقوقی که باید بدهند؛ این ... رعیت را فاسد می‌کند و از اعتبار شاه می‌کاهد. از این وضع برحذر باش و حمایت‌شدگان و حمایت‌کنندگان را مجازات بکن ... «122»

---

(122). جهشیاری، کتاب الوزراء و الکتاب، ترجمه ابو الفضل طباطبایی (مقدمه)، ص 33.

معذلک مأمورین وصول در هنگام توزیع خراج و وصول آن، اجحافات بسیار می‌کردند و چون مطابق این روش، سال به سال، درآمد دولت تغییر می‌پذیرفت ممکن نبود پیشاپیش، وضع مالیه را معلوم و مصارف را تخمین نمود. علاوه براین، بازرسی آن هم اشکال فراوان داشت و اکثر نتیجه این می‌شد که چون جنگی فرا می‌رسید پول در خزانه نبود. آن وقت وضع خراجهای فوق العاده ضرور می‌شد و این قبیل خراجهای فوق العاده، تقریبا به طریق انحصار بر ایالات ثروتمند غربی، خاصه ایالت بابل، تحمیل می‌گردید. در کتب، اشارات بسیار هست که پادشاهان، هنگام جلوس، رعایا را از بقایای مالیاتی دوره سلف خود معاف می‌کردند و این خراج بخشی برای شاه جدید وسیله جلب قلوب عامه بود. و هرام پنجم چون بر تخت نشست، فرمان داد که از مالیاتهای معوقه که میزان آن به هفتاد میلیون درهم بالغ می‌شد، صرفنظر کنند و مالیات ارضی سال جلوس او را هم یک ثلث تخفیف دهند. فیروز در ایام قحط و غلا ملت را عموما از ادای خراج ارضی و باج شخصی و مالیاتهای مخصوص خیریه و بیگار و سایر تحمیلات و عوارض معاف کرد.

علاوه بر مالیات، رسم بود که هدایایی هم به نام آیین می‌گرفتند؛ از این جمله است تحفه‌هایی که در عید نوروز و مهرگان جبرا اخذ می‌شد. تصور می‌کنم در اقلام عایدات دولت، قلمی که مخصوص درآمد املاک خالصه سلطنتی و حقوق خاصه شاهی بود از

همه بیشتر اهمیت داشته است. یکی ازجمله حقوق شاهی معادن طلای «فارانژیون» ... بوده است.

غنایم جنگی نیز ازجمله عواید غیر منظم بود. خسرو دوم در ضمن تفاخری که به مناسبت غنایم جنگ کرده، گوید: «زر و سیم و همه قسم گوهر و مفرغ و پولاد و ابریشم و اطلس و پارچه‌های زربفت و چارپا و سلاح و زن و کودک و مرد اسیر» به دست آمد.

از شرایط صلح خسرو اول و یوستی نیانوس قیصر روم در سال 561 چنین استنباط می‌شود که در آن وقت، عوارض گمرکی نیز معمول بوده است. ماده سوم عهدنامه مزبور چنین مقرر می‌داشت که تجار ایرانی و رومی، همچنانکه از اعصار قدیم تا آن تاریخ به سوداگری مشغول بوده‌اند، از آن پس هم می‌توانند به تجارت هرقسم متاع بپردازند. اما کالای آنان باید از دوایر معمول گمرک بگذرد. در ماده چهارم آن عهدنامه مقرر شده بود که نمایندگان و رسولان رسمی هریک از متعاهدین در سرزمین طرف دیگر حق استفاده از اسبان چاپار دارند و می‌توانند، بلامانع و بی‌پرداخت عوارض گمرکی، تمام اجناسی را که همراه دارند، وارد خاک دیگری بنمایند.

مخارج و مصارف دولت بیشتر عبارت بود از هزینه جنگ و مخارج دربار و حقوق مستخدمین و سایر مصارفی که برای گردانیدن چرخ دولت و انجام امور عام المنفعه و آبادانی کشور و بنا و تعمیر سد و ترعه و غیره ضرورت پیدا می‌کرد. اما در خصوص امور عام المنفعه، غالبا و شاید همیشه مالیاتهای فوق العاده نیز از مردم ایالتی که آن امور به نفع آنان تمام می‌شد، می‌گرفتند ... پادشاهان ایران عادت داشته‌اند که تا می‌توانند گنج خود را از زر و سیم و اشیاء گرانبها توانگر سازند.

بنابر روایت مؤلفان ارمنی، در موقع جلوس پادشاه، همه مسکوکات خزانه را

گداخته و با تمثال شاه نو ضرب می‌کردند. اسنادی نیز که در گنجها ضبط بود، پس از تغییرات ضروری که در آن به عمل می‌آمد، به نام شاهنشاه جدید رونویس می‌شد.» «123»

درباره اصلاح مالیاتی خسرو، چند تن از دانشمندان بحث کرده‌اند که از آن جمله «التهایم» چندین شاهد به دست می‌دهد که سرمشق نظام نوین مالیاتی ایران همان نظامی بود که در امپراتوری شرقی روم برپایه اصلاح امپراتور دیو کلسین پدید آمده بود. شورشها و آشفتگیها و دگرگونیهای اجتماعی روزگار مزدک وضع مقررات نوی را برای مالیات ایجاب می‌کرد. نمی‌توان گفت که اوضاع پیش از دوران خسرو چگونه بود؛ آنچه نویسندگان پایان فرمانروایی ساسانیان گزارش کرده‌اند همه مربوط است به زمان بعد از خسرو. می‌توان پنداشت خسرو در پی وصول خراجی ثابت بود که بر میزان زمین تکیه داشت و روش کهن را، که هرسال میزان محصول را برآورد می‌کردند و به نسبت آن خراج می‌گرفتند، نمی‌پسندید. برآوردی از مساحت زمینها به عمل آمد، که در آن آماری از درختهای خرما و زیتون گرفته شد. خراج سرانه ساسانی نیز مانند خراج سرانه رومیان با فعالیت تولیدی مردم بستگی داشت. در هردو دولت، گماشتگان وابسته به دستگاه دولت از پرداخت خراج سرانه معاف بودند. در ایران مجوسان و سپاهیان و بزرگان نیز از این مالیات معاف بودند. خسرو می‌کوشید تا درآمدی ثابت برای خزانه حکومت دست‌وپا کند. از تلمود چنین برمی‌آید که رسمهای کهن پرداخت باج، در زمان خسرو نیز همچنان معتبر بود. اگر کسی نمی‌توانست خراج زمین خود را بپردازد و دیگری آن را می‌پرداخت، زمین

از آن خراج‌دهنده می‌شد و صاحب‌زمین رهی و بنده خراج‌دهنده می گشت. علاوه‌براین، مالیاتی بر اقلیتهای مذهبی نظیر یهودیان و عیسویان تعلق می گرفت.» «124»

قبل از آنکه رفرم مالیاتی قباد توسط انوشیروان عملی شود مالیات از محصول به نسبت 3/ 1 یا 4/ 1 یا 5/ 1 یا 6/ 1 وصول می‌شد. تفاوت نرخ مالیاتی بستگی به طرز آبیاری و خوبی یا بدی زمین داشته. «ابوحنیفه دینوری» نزدیکی و دوری زمین را از شهرها در نرخ مالیات مؤثر دانسته است. به قول بلعمی، تفاوت نرخ مالیات «به تناسب آبادانی و نزدیکی آب بود.» به قول نولدکه آلمانی، میزان مالیات سرانه یک مبلغ ثابت بوده است.

به دستور انوشیروان، تمام زمینهای مزروعی کشور ممیزی وعده درختان، از قبیل خرما و زیتون و غیره، تعیین شد و از کلیه مردان بین 20 تا 50 سال مشمول مالیات سرانه، سرشماری به عمل آمد. مالیاتی که به دستور انوشیروان تعیین گردید بر مواد غذایی انسان و دام تعلق گرفت. مالیات گندم و جو و برنج

---

(123). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 143 به بعد (به اختصار).

(124). میراث باستانی ایران، پیشین، ص 1125.

و انگور و یونجه برحسب عده درختان تعیین گردید. مالیات سرانه بنا به استطاعت مؤدیان 12 یا 8 یا 6 یا 4 «درهم» مقرر شد. «125»

طبری می‌نویسد:

انوشیروان دبیران را فرمود تا مجموع هریک از اقسام مختلف مالیات را معین کردند، و بارعام داد و فرمان داد مقرراتی را که جهت دریافت انواع مالیات منظور گردیده است بر آنان بخوانند ... پس گفت به نظر ما چنان رسید که به جریبهای نخل و زیتون و مالیات سرانه وجوهی مقرر نماییم که سالیانه در سه نوبت انجام گیرد و درآمدهای تحصیل شده در خزاین خود بپا کنیم ... حال بر آنچه در نظر گرفته‌ایم همرأی هستید؟ هیچکس در آن انجمن چیزی بر زبان نیاورد، انوشیروان این گفتار را سه مرتبه بر حاضران تکرار کرد، سرانجام یک نفر از بین مردم از جای برخاست و به کسری گفت شهریارا عمرت دراز باد، آیا تو این مالیات دایمی را بر تاکستانی که نابود می‌گردد و کشتزاری که به خشکی می‌گراید، ورود خانه‌ای که می‌کاهد و چشمه یا قناتی که آبش قطع می‌شود نیز مقرر می‌داری؟ کسری به او گفت: ای بد نفس لئیم تو از کدامین طبقه مردم هستی؟ گفت من یکی از دبیرانم. کسری گفت: بقدری قلمدانش را بر سرش بزنند تا بمیرد.

دبیران برای تقرب به نوشیروان چنان کردند و آنقدر او را زدند تا جان سپرد.

در این هنگام حضار گفتند: شهریارا مالیاتی که ما را به پرداخت آن مکلف نموده‌ای با طیب خاطر می‌پردازیم ..» «126»

این بود نمونه‌ای از عدل و روش آزادمنشانه انوشیروان!

در مقدمه کتاب الوزراء جهشیاری راجع به کیفیت اخذ مالیات در عهد قباد و انوشیروان چنین می‌خوانیم: «پیش از انوشیروان پادشاهان ایران در درآمد محصول و غله با مردم شریک بودند، و حداکثر سهم ایشان یک‌سوم و حداقل آن یک‌ششم بود و به همین میزان نیز حق آبیاری و مسکن می‌گرفتند. آنگاه قباد فرزند «فیروز» دستور داد زمینها را ممیزی و

درختان میوه و خرما را شماره کنند و مردم را سرشماری نمایند، و تصمیم گرفت سهم شاه را از محل خراج و به میزان ده‌یک تعیین کنند.

چون انوشیروان به سلطنت رسید، کار ممیزی املاک و آمارگیری و سرشماری انجام یافت و او در اجتماع عمومی مردم حاضر شد و به نویسندگان خود دستور داد تا جمع آمار را معلوم نمایند. ایشان چنین کردند. سپس نظر خود را در مالیات‌گذاری زمین بطور جریبانه (برحسب جریب) و اندازه‌گیری اراضی و آمارگیری از درختان میوه و خرما و سرشماری، به مردم اعلام نمود و گفت مالیات و خراج به سه قسط در هرچهار ماه یک‌سوم دریافت خواهد شد و نظر ایشان را در این باب خواست. هیچکس چیزی نگفت، آنگاه بیانات خود را سه‌بار تکرار

---

(125). ایرانشهر، ج 2، ص 1125؛ نگاه کنید به: ترجمه تاریخ طبری، پیشین، ص 171.

(126). تاریخ طبری، پیشین، ص 199.

کرد، و مردم همچنان ساکت ماندند. سپس یکی از آنها به‌پا خاست و گفت: شاها! تو مالیات پایدار را بر انسان فناپذیر و بدن مردنی و به زراعت خشک‌شدنی، و آب جاری چشمه که به زمین فرو می‌رود، می‌بندی. خسرو (کسری) گفت: ای سیاه تیره‌بخت! تو از کدام طبقه از مردم هستی؟ گفت: من مردی از طبقه نویسندگانم. خسرو به دبیران خود گفت او را آنقدر با دوات بزنید تا بمیرد. ایشان برای تبرئه خود نزد خسرو، و در اجرای دستور وی، آنقدر او را زدند تا جان سپرد، و گفتند ما از کرده شاه خشنودیم.

سپس خراج سهم شاه، روی غله و خرما و درخت تقسیم‌بندی شد.» «127»

محققان شوروی می‌نویسند، غیر از پرداخت مالیات «... مردم استثمار شونده دایما برای انجام کارهای ساختمانی دولتی، از قبیل ساختمان حصار، شهرها و مجاری آبیاری و جاده‌ها و پلها و نگهداری سیستم پیچیده ترعه‌های آبیاری جلب می‌شدند. «بهره- مالیات» را مأموران اداره مالیاتها یا به قول یکی از دانشمندان، مأموران اداره غارت اموال ملت از روستاییان وصول می‌کردند.» «128»

با پولهایی که از راههای گوناگون گردآوری می‌شد مخارج سنگین هزاران درباری و مأمور دولت و سازندگان و نوازندگان و هزینه سازمانهای نظامی و امور عام المنفعه تأمین می‌شد. علاوه بر آنچه گفتیم از راه کشورگشایی و غارت معابد و شهرهای آباد و ممالک همجوار، گاه خزانه تهی کشور پر می‌شد. خزانه مملکت با خزانه پادشاه یکی بود و شاه بدون احساس کمترین مسؤولیتی، بیت المال و مالیه مملکت را حیف‌ومیل می‌کرد. اردشیر اول برای قدردانی از موبدی، فرمان داد دهان او را از یاقوت و سکه زر و مروارید پر کنند.

به عقیده دکتر گیرشمن:

دولت در امور مالی فاقد عاطفه بود ... برای زمین و افراد نرخی تعیین می‌کرد که از استعداد مردم خارج بود و برای اخذ آن به قوه قهریه متوسل می‌شد.

مالیات غیرمستقیم که به گمرک، نواقل و راهداری وضع شده بود، موجب تحمیلات بیشتری بر مردم گردید. کلیه کسانی که به طبقه ممتاز متعلق نبودند، مجبور بودند به هرقسم خدمت تن در دهند: در ساختمان کاخ شاهی شرکت کنند، در تهیه مواد بکوشند، کار صنعتگران را انجام دهند، ایستگاههای چاپار را حفظ کنند، از سپاهیان پذیرایی کنند،

اغنام و احشام شاه را بچرانند. روستایی موظف بود اسبان خود را برای چاپار حاضر کند؛ کاروان سالار، ارابه‌ران و قایقران می‌بایست ستوران، گردونه و قایق خویش را برای حمل و نقل آماده سازند. دولت محصولات را در بازار از کسانی که به دادوستد می‌پرداختند به قیمتی نازل می‌خرید. «129»

نجبا، سربازان، روحانیان، دبیران و عموم عمال دولت از پرداخت مالیات معاف بودند.

سلاطین

---

(127). کتاب الوزراء و الکتاب، پیشین، ص 31 به بعد.

(128). تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، پیشین، ص 89.

(129). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 347 و 348.

ساسانی، مانند شهریاران عهد هخامنشی، از خزاین و گنجینه‌های خود به نفع اکثریت و در راه عمران و آبادی کشور استفاده نمی‌کردند، زیرا اساسا در آن روزگار برای اکثریت زحمتکش و طبقه فعال کشور ارزش و مقامی قایل نبودند. نه تنها در ایران بلکه در یونان و روم نیز رژیم بردگی با تمام خشونتهای آن حاکم و فرمانروا بود و قیام غلامان را به وضعی فجیع سرکوب می‌کردند. قیام مزدکیان یک پدیده تصادفی نبود بلکه محصول ظلم و بیدادگری طبقه فرمانروا بود. مسلما اگر زمینه اجتماعی وجود نداشت، و مردم احساس ناراحتی شدید نمی‌کردند، کسی دنبال نظریات مزدک نمی‌رفت و آن قیام دامنه‌دار علیه نظام اجتماعی، اقتصادی و مذهبی عصر ساسانی صورت عمل نمی‌گرفت. برای آنکه

خوانندگان بهتر با اوضاع مالی و دیوانی آن ایام آشنا شوند، سطری چند از توقیعات کسری را در اینجا نقل می‌کنیم.

در مرفوع 9 از توقیعات کسری چنین نوشته شده است:

همارود ناظر عمال فارس به درگاه نوشته که عامل اهواز، در سال بیست و نهم جلوس، دوباره سیصد هزار درهم و کسری زیاده بر مال واجبی همه سال از محال تحصیل کرده و همگی در خزانه عامره فرود آورده. خسرو در پاسخ به این عمل اعتراض می‌کند و دستور می‌دهد اموال مذکوره را به صاحبان آنها رد کنند و می- گوید این کار ... بمنزله اندودن بام منازل است به خاک و کندن اساس چهار دیوار ... «130»

در مرفوع 28 از توقیعات کسری می‌پرسند:

سبب مرحمت اقطاع ابد و سیور غال سرمد به هریک از پرستاران خاص باوجود تواتر انعام عام و جریان مرسوم مقرر، چیست. کسری در جواب می‌گوید: تا در نفوس همگنان جای گیرد که اولاد و اعقاب ایشان را در حیطه حمایت و حوزه رعایت خواهیم داشت ... «131»

در مرفوع 142 از توقیعات کسری می‌بینیم که:

«جرداد بن نرسی» پدر برادران رضاعی قباد معروض می‌دارد که مرسوم من از دیوان عطاء قباد دفعه نخست هفتصد درهم مقرر افتاد و به اضافه چندین کرت تا فرجام روزگارش بر چهار هزار درهم قرار گرفت. و از اینکه مستمری او نقصان یافته گله می‌کند؛ در جواب

خسرو انوشیروان دستور می‌دهد: ... آنچه به صیغه تقلیل از قلیل و کثیر ازو بازداشتند آن را بی‌کسر و قصر بدو رسانند و بر جاری استمراری او دوازده هزار درهم بیفزایند .... «132»

راههای ارتباطی

چنانکه قبلا اشاره کردیم بین ممالک آسیای غربی و سرزمین هند، از دیرباز از راه خشکی و دریا مناسبات بازرگانی و فرهنگی برقرار بوده است.

کورش کبیر برای نخستین‌بار موانعی را که در راه ارتباط با هند وجود

---

(130). توقیعات کسری، پیشین، ص 20.

(131 و 132). همان، ص 32 و 142.

داشت، از بین برد و پس از او داریوش به شمال غربی هند نفوذ کرد و در حدود سال 510 ق. م.

«سکولاکس» را مأمور کرد که کوتاهترین راه دریایی میان خلیج فارس و دهانه رود سند پیدا کند و پس از پیدا شدن و کشف این راه، داریوش ناوگانی به اقیانوس هند گسیل داشت.

پس از حمله اسکندر و روی کار آمدن جانشینان او و ایجاد شهرهایی به نام اسکندریه، روابط بازرگانی بین شرق و غرب همچنان ادامه یافت. مستعمره‌های یونانی فراوانی که

متعاقب حمله اسکندر در آسیای غربی ایجاد شد تنها منبع انتشار فرهنگ و تمدن یونانی نبود، بلکه از لحاظ اقتصادی و مبادلات بازرگانی نیز حایز اهمیت بود؛ و این مستعمرات صدها سال باقی ماند.

اشکانیان نیز در دوره طولانی فرمانروایی خویش، کمابیش به دوام و استقرار مناسبات بازرگانی بین شرق و غرب علاقه‌مند بودند. مهمترین راه بازرگانی میان امپراتوری روم و خاور دور از مرزهای سوریه تا مرو امتداد داشت. اشکانیان این شهر را به صورت بازاری درآوردند که کالاهای رومی و چینی باهم مبادله می‌شد. بدون شک در سالهایی که بین روم شرقی و اشکانیان حالت جنگ برقرار بوده، مناسبات اقتصادی بین شرق و غرب با اشکالات فراوان روبرو می‌شده است. پس از روی کارآمدن حکومت ساسانیان،

تجارت در خشکی از راههای کاروان‌رو قدیم صورت می گرفت. شاهراه بزرگ از تیسفون در کنار دجله که پایتخت بود، شروع می‌شد و از حلوان و کنگاور به همدان می‌رسید. در همدان راهها منشعب می‌شد، یکی به سمت جنوب از خوزستان و فارس گذشته به خلیج می‌پیوست و دیگری به ری می‌رفت و از آنجا راههایی از کوههای گیلان و البرز گذشته به بحر خزر منتهی می‌شد، یا از راه خراسان و دره کابل به هندوستان اتصال می‌یافت. راهی هم از ترکستان و حوضه تاریم به چین می‌پیوست. از لحاظ ارتباط با دولت روم، شهر نصیبین مرکز مهمی به شمار می‌رفت.» «133»

در دوره ساسانیان، فعالیتهای بازرگانی بیش از ادوار پیش تحت مراقبت و نظارت جدی دولت قرار گرفته بود.

«... این امر دولت را مجبور کرد برای وسایل متزاید حمل‌ونقل در جاده‌ها، شطوط و انهار، ایستگاهها و کاروانسراها و آب‌انبارها بسازد. عمال مخصوص برای این خدمت معین شده بود و ایستگاههای سرحدی و بنادر دریایی را مراقبت و نظارت می‌کردند.» «134» تجارت دریایی نیز در دوره ساسانیان اهمیت داشت. اردشیر اول پس‌ازآنکه بر «مسن» و «خاراسن» دست یافت، در عمران بنادر و ایجاد بندرگاههای جدید سعی کرد. به گفته رینو: «135»

ایرانیان رفته‌رفته نیروی دریایی قابل توجهی به وجود آوردند، کشتیهای ایران متوالیا در همه دریاهای شرق سیر می‌کرد. در آغاز کار کشتیهای رومی

---

(133). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 148 به بعد.

(134). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 344.

(135).Reinaud

و حبشی با آنها رقابت می‌کردند، لکن بعدها صاحب اختیار آن دریاها شدند و و نفوذ و قدرت دیرین آنها رو به فراموشی رفت. استفاده از بادهای موسمی در بحر پیمایی قرون وسطی اهمیت فراوان داشت، و ظاهرا رومیان قبل از دیگران دریافتند که ممکن است از بادهای موسمی که مدت 6 ماه از سال در یک جهت و شش ماه دیگر در جهت مخالف آن می‌وزد، استفاده کنند.

مراحل مختلف راه دریایی را «پلینی» در تاریخ طبیعی، در فصلی بیان کرده است ...

از گزارش پلینی چنان آشکار می‌شود که با پیروی از بادهای موسمی، راه کوتاهتر می‌شده و باد موسمی جنوب غربی سبب آن بوده است که کشتیها بسرعت در تابستان به هند رهسپار شوند و هنگام برگشتن نیز چنان سرعتی داشته باشند؛ به شرط آنکه «مالابار» را ... به موقع ترک کنند. به این ترتیب، مسافران می‌توانند در ظرف مدت یک سال به هند مراجعت کنند. «136»

دادگستری

در ایران باستان، مخصوصا در دوره ساسانیان برای، جلوگیری از هرنوع اقدامی علیه دین و دولت و مصالح طبقات فرمانروا، قوانین و مقررات شدیدی وجود داشت. شاه در رأس قوه قضائیه بود و عمل داوری و دادرسی را معمولا طبقه روحانیان انجام می‌دادند.

«روحانیان همه علوم را به خود تخصیص و انحصار داده بودند. قضات (داذوران) را در ردیف دستوران و موبدان و هیربذان نام برده‌اند. رئیس کل داذوران را قاضی دولت یا شهرداذور یا داذور داذوران می‌گفتند ... محاکم هرناحیه را یک نفر قاضی روحانی اداره‌می‌کرد، و بطور کلی مراقب بود که احکام و اعمال رؤسای غیر روحانی ناحیه نیز موافق عدالت باشد ... هر قریه یک مرجع قانونی فروتری داشته که ریاست آن با دهقان یا قاضی مخصوصی بوده که به آن قریه می‌فرستاده‌اند ... راجع به عمل و حدود اختیارات این مأمورین، اطلاعی نداریم. به موجب کتاب اوستایی سکاذوم نسک، بین قضاتی که ده، یازده، دوازده، سیزده، چهارده، پانزده سال علم فقه تحصیل کرده باشند، امتیازی قائل شده‌اند؛ ظاهرا تصمیمات و احکام حقوقی هریک از آنان برحسب درجه اعتبار مختلفی داشته است.

قوه قضایی لشکری به یک قاضی مخصوص ملقب به سپاه داذور محول بود. از آن گذشته، می‌توان حدس زد که بسیاری از مأمورین قضایی، که مناصب مخصوصی داشتند، موبد یا هیربد بوده‌اند. چنانکه می‌دانیم، هیربذان گاهی به عنوان قضاوت فتوایی می‌داده‌اند.

روایات و داستانهایی وجود دارد که شاه شخصا به دعاوی اشخاص رسیدگی می کرده است. با توجه به اوضاع اجتماعی و دیوانی آن دوره، نمی‌توان به صحت چنین روایاتی اعتماد کرد.

همچنین می گویند سالی دوبار، در اعیاد نوروز و مهرگان بارعام می‌دادند تا طرفین دعوی در حضور شاه، اقامه دعوی نمایند. ظاهرا در همین روز اگر کسی به طرفیت شاه دعوایی داشت،

---

(136). انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، پیشین، ص 158.

اعلام می کرد و موبذان موبذ رسیدگی می‌نمود، اگر به قصور شاه حکم صادر می‌شد بایستی جبران و تدارک کند وگرنه شاکی بیچاره را حبس می کردند و او را مجازاتی عبرت‌انگیز نموده اعلام می کردند که این است سزای کسی که خواسته است به شاه نسبت ظلم بدهد! ...» «137»

کتاب اوستا و تفاسیر آن و مجموعه فتاوی علمای روحانی، مبانی حقوقی عهد ساسانیان را تشکیل می‌دهد. قطعاتی که از کتاب فقهی ماذیکان هزار داذستان در دست است و «بارتلمه» بخشی از آن را ترجمه و شرح کرده است، در امور تملک و ازدواج و حقوق خانوادگی بطور کلی بحث می‌کند. مؤلف آن کتاب گفته است که در دعاوی حقوقی، رأی موبذان موبذ بر دیگران تفوق داشته و از این عبارت استنباط می‌شود که رأی او در حقوق جنایی نیز، که در اینجا مورد بحث ماست، فایق بوده و در این مورد هم فتوای موبذان موبذ بیش از سوگند تأثیر داشته و غیرقابل نقض بوده است. در نکاذوم نسک ... ذکری از محاکم مختلطی شده که مرکب از قضات مختلف الدرجه بوده است. قانون برای احضار شهود مهلتی معین می‌کرد و مدت دعوی بوسیله نظامنامه ثابتی محدود بوده است. مقرراتی نیز برای جلوگیری از مردمان دغل و ستیزکار، که دعاوی را به درازا می‌کشانیدند و کارها را آشفته می‌کردند، وضع شده بود. و نیز ممکن بود که شخص از قاضی، که محض اجرای غرضی، امور مشکوک را یقین و امور یقین را مشکوک جلوه داده باشد، شکایت کند. در صورتی‌که نسبت به تقصیر یا بی‌تقصیری متهم شکی واقع می‌شد، کار را به امتحان محول می‌کردند ... امتحان گرم عبارت بود از عبور از میان آتش که در داستان سیاوش، پسر کیکاوس و داستان ویس و رامین وصف آن بطور شاعرانه آمده است ... امتحان سرد ممکن بود بوسیله شاخه‌های چوب مقدس به عمل آید ... یک نوع دیگر از امتحان بسیار قدیم که در ضمن ایراد قسم اجراء می‌شد، نوشیدن آب گوگردآلود بوده؛ این رسم حتی در کتاب وندیداد هم ذکر شده ...

انواع جرایم

بطوری که از مندرجات نامه تنسر برمی‌آید، سه نوع جرم اساسی وجود داشته است: یکی میان خدا و بنده‌ای که از دین برگردد و بدعتی در شریعت ایجاد کند؛ دیگری گناهانی که میان برادران دنیا واقع می‌شود و یکی بر دیگری ظلم و ستم روا می‌دارد. در قرون نخستین عهد ساسانی، کیفر جرمهای نخستین و دومین؛ یعنی کیفر و عصیان و خیانت و فرار، اعدام عاجل بود و مجازات جرایم نسبت به برادران دنیا از قبیل دزدی و راهزنی و هتک ناموس و جور و غیره جزای بدنی سخت یا اعدام بود. بنا به گفته‌های «آمین مارسلن» مجازاتهای تأدیبی آن وقت خیلی سخت بوده است.

وی می گوید: ایرانیان از قانون هراس بسیار در دل دارند؛ قوانینی که مخصوصا برای کیفر خیانت پیشگان و فراریان جنگ وضع شده بسیار سخت است.

انواع کیفر

«ازجمله قوانین بسیار ناهنجاری که جاری است اینکه جنایت یک فرد موجب هلاک همه خویشانش می‌شود. در نکاذوم نسک، راجع به اشخاصی که متهم به بعضی گناهان شده‌اند و طرز تعقیب آنان، سخن رفته است؛ مثل

---

(137). رجوع کنید به: جاحط، تاج، ترجمه حبیب الله نوبخت، ص 202 به بعد.

سرقت و راهزنی و خسارات مختلف و قتل و زنا و تهدید به زنا و توقیف غیرقانونی و محروم نمودن از خوراک و کاستن مزد کارگران برخلاف قانون، و خساراتی که بر شخص، از جادوگران و غیره برسد. مسائل حقوقی دیگری، از قبیل حدود مسؤولیت طفل

و تحریک به قتل اجنبی و غیره در این نسک مورد بحث قرار گرفته است. لکن در خلاصه دینکرد فقط اشاراتی مختصر دیده می‌شود. از این خلاصه معلوم می‌شود که چون سارقی را در حین ارتکاب جرم دستگیر می‌کردند، او را به محکمه می‌کشیدند و شیء دزدیده را به گردن او می‌آویختند و او را به زنجیر می‌بستند و به زندان می‌افکندند. عده زنجیر برحسب شدت جرم، تغییر می‌نمود و اعضایی از بدن را که مرتکب آن جرم شده بود بیشتر مقید می‌کردند. تحقیقا این زنجیرها برای جلوگیری از فرار محبوسین نبود، بلکه نشانه اجرای عدالت محسوب می‌شده است. به موجب خلاصه نکاذوم نسک، مرسوم نبوده که بعلت ارتکاب جرایم دینی، به دست مجرمین خارجی یعنی غیر زردشتی، دستبند ببندند. احتمال می‌رود که این فتوای شخصی بعضی از مفسرین باشد نه قانون عام. به‌هرحال، در اعمال شهدای عیسوی غالبا مذکور است که دستبند و زنجیر و کند بر دست و پای محبوسین عیسوی می‌نهاده‌اند. قاضی تحقیق هنگام استنطاق گفتاری فریبنده به کار می‌برد تا مجرم را به اعتراف وادار کند. اگر کسی نام شرکاء جرم خود را افشا می‌کرد پاداش می‌یافت. کسی که شیء مسروق را پنهان می‌کرد کیفر او معادل کیفر سارق بود. با سارقین بومی و بیگانگان، چه از حیث لباس در موقع سرما و چه از حیث دوا در موقع مرض، به یک نهج رفتار نمی‌شد. در نکاذوم نسک از تعقیب قضایی و امتحان و اعدام جادوگران بحث شده است.

معلوم نیست که در حقوق ایران، حبسهای با موعد معین وجود داشته است یا خیر، اما توقیف مقدماتی ممکن بود تا مدت غیر محدودی دوام پیدا کند. به موجب نکاذوم مقصرین را در مکانی غیر مطبوع حبس می‌نمودند و برحسب مورد، عده‌ای از جانوران موذی را در آن مکان رها می‌کردند. تئودوره «138» اسقف «سور» در تأیید این مطلب، روایت می‌کند که عیسویان را گاهی در سیاهچال می‌انداختند و عده‌ای موش با آنها

همراه- می‌کردند و دست‌وپای محبوسین را می‌بستند ... و آن جانوران گرسنه محکومین را پس از آزار و رنج متمادی پاره می‌کردند. بعلاوه حبس وسیله از میان بردن بیسروصدای اشخاص بلند مرتبت بوده که وجودشان برای کشور و شاه خطر داشت. قلعه مستحکمی در خوزستان ...

یک نوع «قلعه باستیل» محسوب می‌شد و آن را انوشبرد یا قلعه فراموشی نیز می‌خواندند؛ زیرا که نام زندانیان و حتی نام آن مکان را کسی نبایستی بر زبان براند ... یکی از مجازاتهای بسیار معمول آن زمان، که خصوصا درباره شاهزادگان عاصی مجری می‌شد، کوری بود، به این ترتیب که میل سرخ در چشم محکوم فرو می‌بردند، یا روغن گداخته در دیده او می- ریختند. حکم اعدام را معمولا بوسیله شمشیر اجرا می‌کردند. مرتکبین بعضی از جرایم را، از قبیل خیانت به دین و دولت، مصلوب می‌کردند. آمیانوس حکایت می‌کند که از عادات ایرانیان بود که تمام یا قسمتی از پوست بدن مجرمین را می‌کندند ... گاهی بزرگان مسیحی

---

(138).Theodoret

را رجم (سنگسار) می‌کردند. در زمان یزدگرد دوم، دو راهبه مسیحی را مصلوب و بر دار سنگسار کردند، چند نفر از عیسویان را زنده در دیوار نهادند. مجازات باستانی مبنی بر ساییدن تن مجرمین در زیر پای پیل، که نمونه‌هایی از آن در ازمنه اسلامی نیز دیده شده، در عهد ساسانیان رواج داشت. به موجب نکاذوم‌نسک، اشخاصی را که مستحق اعدام بودند ممکن بود برای مقاصد طبی زنده نگاه دارند. در اعمال شهدای عیسوی ... مذکور

است که برای ترسانیدن متهمین، آلات و ادوات مختلف شکنجه را در برابر چشم آنها می‌گستردند. زندانیان را گاهی با انگشت می‌آویختند و گاهی واژگون و گاهی با یک پا سرنگون بر دار می‌کردند و با تازیانه‌هایی بافته از پی گاو می‌زدند. در زخمها سرکه و نمک و انقوزه می‌ریختند، اندام آن بینوایان را یک یک قطع می‌کردند و پوست سرشان را می‌کندند. گاهی پوست چهره را از پیشانی تا چانه بر- می‌داشتند و گاهی پوست دست و پشت آنها را می‌بریدند و سرب گداخته در گوش و چشم می‌ریختند و زبان را می‌کندند. گردن یکی از شهدای عیسوی را سوراخ کردند و زبان او را از آن سوراخ بیرون کشیدند. جوالدوز در چشم و در تمام بدن فرومی‌کردند و دایم سرکه و خردل در دهان و چشم و منخرین آنها می‌ریختند تا مرگ فرارسد. یکی از ادوات کثیر الاستعمال شانه آهنین بود که گوشت تن محکوم را با آن می‌کندند. برای افزایش درد و شکنجه بر استخوانهایی که نمایان شده بود، نفت می‌ریختند و آتش می‌زدند. شکنجه چرخ و اعدام بر روی خرمن هیزم، که بر آن نفت ریخته و مهیای آتش گرفتن بود، در ردیف شکنجه‌های ایران ذکر شده است و از آن گذشته اکثر این شکنجه‌ها را در حقوق جزای هند باستانی می‌توان دید.

دهشتناک‌ترین شکنجه‌ها، شکنجه معروف به نه مرگ بود که تفصیل آن از این قرار است: جلاد به ترتیب، انگشتان دست و انگشتان پا و بعد دست را تا مچ و پا را تا کعب و سپس دست را تا آرنج و پا را تا زانو و آنگاه گوش و بینی و عاقبت سر را قطع می‌کرد. اجساد اعدام‌شدگان را نزد حیوانات وحشی می‌افکندند. گاهی محبوسین عیسوی را به وعده آزادی یا استرداد اموال مضبوطه وادار به اعدام همکیشان خود می‌کردند. مجازاتهای دیگری نیز وجود- داشت؛ از قبیل توقیف اموال شخص مقصر و اعمال شاقه که عبارت بود از راهسازی و سنگ- شکنی و درخت‌بری و قطع چوب برای آتش مقدس و غیره ...»
«139» سپس کریستن سن می‌نویسد:

«صرف‌نظر از مبالغه‌گوییهایی که می‌توان در اینگونه روایات حدس زد باید دانست که این مجازاتها مخصوص سیاستهای مذهبی بوده و بنابراین آن بیرحمیها نتیجه اختلاط تعصب و غیرت دینی با مفاسد شهوانی است که در اعمال محاکم مذهبی اروپا نیز در چند قرن مکرر مشاهده شده است.» «140»

نکته شایان دقت اینکه از آغاز دولت ساسانیان اتحاد و دوستی و همکاری بین اصحاب دین و دولت برقرار بود و پیشوایان دین جنبه قدوسی خود را شامل حکومت دنیوی نموده بودند و خود نیز از برکت حمایت دیوانیان در تمام شؤون و احوال مهم زندگی مردم

(139 و 140). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 323 به بعد (به اختصار).

مداخله می کردند.

روحانیان زرتشتی

براون در تاریخ ادبی خود می‌نویسد: «موبدان زردشتی و کشیشان مسیحی از جهت گذشت و اغماض هیچکدام بر دیگری برتری نداشتند. برای اینکه معلوم شود صرفا ملاحظات مذهبی تا چه درجه در تشخیص مورخین و نظر آنان درباره منش رجال مؤثر بوده است، مقایسه اقوال مختلفی که در احوال یزدگرد اول (399 تا 420 بعد از میلاد) در دست است، مثال خوبی تواند بود. تاریخ‌نویسان عرب اطلاعات و نظرهای خود را بالمال از کتب پهلوی (خدای‌نامه) می گرفتند، و خدای‌نامه تحت تأثیر و نفوذ موبدان مجوس تدوین شده بود.

اگر شرحی را که تاریخ‌نویسان عرب نوشته‌اند با شرحی که به زبان سریانی درباره سیرت همان پادشاه به خامه یک نویسنده معاصر عیسوی نوشته شده است مقایسه کنیم، اغراض مذهبی روشن می‌شود.

نویسندگان طبقه اول یزدگرد را گنهکار (بزهکار) می‌خوانند و خبث نفس و عصیان و ستمگری او را فوق طبیعت بشر می‌دانستند. نویسنده سریانی بالعکس یزدگرد را پادشاهی نیکوسرشت و رحیم و مسیحا مشرب و درمیان شهریاران دیگر وجودی سعید و مبارک می- شناسد و در حق او دعای خیر می‌کند، که نامش همیشه به نیکی یاد شود، و آینده‌اش فرخنده‌تر باشد، و همه روزه با بینوایان و مستمندان خوبی کند.»

به همین منوال، خسرو اول (531 تا 578 بعد از میلاد) لقب انوشیروان (انوشک‌روبان، انوشه‌روان یا صاحب روان جاوید) یافت، و هنوز هم وی را مظهر واقعی پرهیزکاری و تقوی و عدل‌وداد شاهانه یاد می‌کنند و روش قاهرانه وی در قلع‌وقمع مزدک، و ابطال بدعتی که مزدک بوسیله مسلک اشتراکی خود در دین و آیین گذاشت، در نظر موبدان بی‌گذشت مجوس، دلیل عمده خلود و ابدیت روان اوست. تصویب و تصدیق موبدان چنان خدمتی در حق انوشیروان کرد که سعدی باوجود شوری که از اسلام در سر داشت، می‌گوید:

زنده است نام فرخ نوشیروان به عدل
گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند«141»

همکاری دین و دولت

آگاسیاس (معاصر ساسانیان) در پیرامون این همکاری می‌نویسد:

حالا دیگر همه‌کس ایشان (یعنی مغان) را تمجید و تجلیل می‌کنند و با احترامی زایدالوصف بدیشان می‌نگرند. همه امور مملکتی به مشورت و پیش‌بینی ایشان ترتیب داده شده است؛ علی الخصوص کفایت مهمات همه کسانی که معامله و محاکمه‌ای دارند، به دست ایشان است و هرچه می‌شود در تحت نظارت ایشان و به موجب رأی و قراری است که آنها می‌دهند، و هیچ امری به زعم ایرانیان وجهه شرعی ندارد مگر اینکه یک مغ آن را تصدیق و تصویب کند. آری

---

(141). تاریخ ادبی ایران، ج 1، پیشین، ص 201.

مغان اقتدار روحانی داشتند. دولت، ایشان را حاکم بر جان و مال و عرض مردم کرده بود. اجرای عقد ازدواج و صحت طلاق عنوان حلالزادگی و صدق تملک و سایر حقوق، در ید قدرت ایشان بود. همه این حقوق باعث نفوذ کامل ایشان شده بود. «142»

از آنچه گذشت بخوبی پیداست که سران دین و دولت در گمراهی و استثمار اکثریت توافق و هم‌آهنگی کامل داشتند. فردوسی طوسی نیز به این حقیقت اشاره می‌کند:

چنان دین و دولت به یکدیگرند — تو گویی که در زیر یک چادرند

نه بی‌تخت شاهی بود دین به‌جای — نه بی‌دین بود شهریاری به پای

قوانین حقوقی

در نتیجه تحقیقات و مطالعات گرانبهای بارتلمه بسیاری از مقررات و قوانینی که مبین حقوق مدنی و اجتماعی زنان عهد ساسانی است، روشن و معلوم گردیده است و ما ضمن توصیف وضع اجتماعی و حقوقی زنان، به تفصیل از اختیارات و حقوق آنان سخن گفتیم.

در کتاب داتستان دینیک در ضمن پاسخ و پرسشها به یک رشته از قوانین حقوقی آن دوران برمی‌خوریم از آنجمله در فصل 53 گوید:

مرد ناخوشی که مشاعر خود را باخته نمی‌تواند دارایی خود را با وصیت یا به شکل دیگری به کسی انتقال دهد. درصورتی می‌تواند چنین کاری بکند که هنوز حافظه و هوش وی سرجا باشد ... مالی که از روی وصیت باید به زن و دختر و پسر برسد نخست باید از آن دارایی، وام مرد درگذشته (متوفی) پرداخته شود، و باقیمانده میان آنان تقسیم گردد. در فصل 62 آمده اگر مردی دارایی خود را با وصیت مخصوصی به زن و دختر و پسرش انتقال نداد، هریک از آنها حصه مقرر خود را می‌برند، اما اگر یکی از آنها از دو چشم کور باشد یا از دو پا لنگ یا از دست چلاق، قسمت او دو برابر آن وارثی است که تندرست و بی‌عیب و نقص است، زیرا او از کار عاجز است و از پیدا کردن مایه زندگی ناتوان. اگر مرد درگذشته از برای تقسیم اموال خویش وصیتی نکرده باشد، به زن دو بهره، به پسرش یک بهره (سهم) می‌رسد. اگر از مرد درگذشته فقط دخترانی بجا مانده باشند، به هریک از آنان که شوی نکرده باشد، یک بهره و به زن دو بهره می‌رسد. مخارج خواهران مرد درگذشته که هنوز شوهر نکرده‌اند باید از درآمد دارایی او داده شود ... پارسیان هند درباره مسائل دینی از زردشتیان ایران پرسشهایی می‌کردند و فتوا و رأی دستوران ایرانی را

درخواست می‌کردند، پرسش و پاسخ درمیان پارسیان هند و زردشتیان ایران تقریبا سیصد سال دوام داشت. (از 1478 تا 1773 میلادی)

«... در کتاب ماتیکان هزار داتستان به یک رشته قوانین قدیم برمی‌خوریم؛ از آنهاست:

---

(142). ایرانشهر، ج 2، پیشین، ص 960.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 690

قوانین در ازدواج و طلاق و فرزندخواندگی و قوانین ارث و گواهی و سوگند و جز اینها. از این قوانین بخوبی پیداست که قرنها پس از تاخت‌وتاز اعراب، قوانین باستان همچنان درمیان پیروان آیین کهن رواج داشت، و این قوانین چنانکه مکرر در خود روایات یاد شده از سرچشمه اوستا و تفسیر پهلوی آن بویژه تفسیر پهلوی وندیداد و نوشته‌های دینی پهلوی چون شایست نه‌شایست و بندهشن و نیرنگستان و داتستان دینیک و دینکرد و جز اینهاست.

درمیان قوانین بسیاری که از روایات به دست آمده، از برای نمونه به ذکر چند فقره درباره فرزندخواندگی می‌پردازیم ... در دین ایران فرزند داشتن ستوده است و هرکس فرزند نداشته باشد باید فرزندی برگزیند تا در روز پسین در سر پل چینوت (صراط) دستگیر و راهنمای پدر و مادر باشد ... کسی که به سن 14 سال و سه ماه رسیده درگذرد، باید از برای او «ستر» «143» (فرزندخوانده) برگزینند. این ستر اگر به سال کوچکتر یا بزرگتر از درگذشته (متوفی) باشد رواست.

باز در روایات آمده، کسی که فرزند ندارد و خویشان هم ندارد، باید کسی را به فرزندی خود بپذیرد؛ از کسی که نزدیکتر به اوست. از دو برادر که پدر و مادرشان مرده و کسانی هم ندارند، رواست که مرد بی‌فرزند یکی از آن دو برادر را به فرزندی خود برگزیند.

اگر فرزندخوانده کسی مرد، رواست به‌جای او فرزندخوانده دیگر پذیرفته شود؛ فقط دستور می‌تواند با مشورت خویشاوندان از برای کسی که درگذشته، فرزند برگزیند. اگر کسی پسر نداشته باشد، اما دختر داشته باشد، در روز پسین از پل چینوت تواند گذشتن و نیازمند فرزندخوانده نباشد، و زن او که دیگری برگزیند، اگر از شوی دومی پسر آورد باید او را پسرخوانده شوی نخستین خود کند. فرزندخواندگی باید از سوی پدر انجام گیرد ... ماتیکان هزارداتستان با اینکه دارای هزار قانون نیست یکی از بزرگترین نامه‌های پهلوی است، که از دست حوادث روزگار رهایی یافته و به ما رسیده است. بدبختانه بخشی از آغاز و انجام کتاب و مقداری از میان آن از دست رفته است ... ماتیکان هزار داتستان همه قسم قانون مندرج است: زناشویی، ارث، طلاق، دادوستد، حق مالکیت، فرزندخواندگی، خریدوفروش، دزدی، قتل، سزا و جز اینها ... از این قوانین به خوبی می‌توان به پایه تمدن ایرانیان پی‌برد و با مقایسه با قوانین روم در آن زمان، دانست که اخلاق پاک اساس قوانین ما ایرانیان بوده است. «144»

«از مادیکان هزاردادتستان می‌توان مسائل بسیاری راجع به حقوق مالکیت استخراج کرد. در این کتاب راجع به عقود شفاهی و اقسام قراردادهای مربوط به هبه و بخشیدن زمین یا حق استفاده از قنوات و هبه‌های موقت و رهن املاک و وقف املاک (به شرط آنکه متصدی وقف دعاهایی برای راحت روح واقف بخواند) مبحث قسم خوردن برای قطع

دعوای ملکی، قاعده قرضی که به چند نفر بالاشتراک داده شده باشد و تدابیری که در مورد ضمان و کفالت

Star.(143)

(144). استاد پورداود، «حقوق در ایران باستان»، (مجله سخن، خردادماه 1322) ص 9 به بعد.

باید گرفت، و امثال اینها مطالبی هست. اگر قیم پسر صغیری، قسمتی از دارایی خانواده را به مصرف پرداخت دینی می‌رسانید، چون پسربچه به رشد می‌رسید، می‌توانست اعتراض کند ...

بعلاوه سکاذوم نسک قواعد مبسوطی راجع به مالکیت و دین و ربح و توقیف چارپایان و حیوانات اهلی، مثل اسب و غیره و مسؤولیتی که برای توقیف‌کننده پیش می‌آید، دربرداشت.

همچنین از توقیف مدیونین و ضبط لباس و نظایر آن سخن می‌راند. مسائلی هم در خصوص یافتن گنج و غیره حاوی بود.

اطلاعاتی که راجع به جامعه ایرانی می‌توانیم از منابع قدیمه استخراج کنیم، هرچند ناقص و پراکنده است ولی ما را با جامعه‌ای آشنا می‌کند که نیروی ذاتی و استحکام باطنی آن مبتنی بر علاقه عمیق و عتیقی بود که پیوند خلل‌ناپذیر دودمانی داشت. قوانین را برای

پاسبانی خانواده و دارایی وضع کرده بودند و به این وسیله می‌خواستند امتیاز طبقات را با دقت هرچه تمامتر حفظ کنند و هرفردی را در درجات اجتماعی به مقامی معلوم تخصیص دهند.» «145»

بطور کلی قوانین عهد ساسانی برای حفظ حقوق طبقه حاکمه آن دوره بود و ظاهرا کشاورزان و دیگر طبقات محروم جز کارکردن و مالیات دادن و جنگ کردن برای حفظ حدود و ثغور امپراتوری و کشته شدن در راه حفظ منافع طبقه فرمانروا حق دیگری نداشتند و بدون تردید همین مظالم و قوانین یکطرفی، چنانکه دیدیم، به پیشرفت نهضت مزدکی کمک فراوان کرده است. انوشیروان پس از کشتار مزدکیان بر آن شد که تعدیلی نسبی در قوانین کشور پدید آورد؛ ازجمله مقرر گردید از این پس مرتدین را بیدرنگ نکشند بلکه آنان را مدت یک سال زندانی کنند و گاه بوسیله علمای دین به آنان اندرز دهند، اگر استغفار کردند رهایی بخشند و درصورتی‌که از عقیده و ایمان خود دست برنداشتند به قتل رسانند. «اما کسانی که جرایم سیاسی مرتکب می‌شوند مثل شورش یا ترک صفوف جنگ، جماعتی از آنان را هلاک می‌کردند تا سایرین عبرت بگیرند و مجرمین عادی را به جزای نقدی و قطع عضوی از بدن محکوم می‌نمودند و از قطاع الطریق چهاربرابر سارق غرامت می‌ستاندند.

برخلاف معمول ازمنه سابق، عضو مجرم را بطوری قطع می‌کردند که او را از کار باز ندارد؛ مثلا زانی را بینی می‌بریدند. اگر مجرم محکوم به جزای نقدی، پس از پرداخت جریمه، مجددا مرتکب جرم سابق می‌شد، بینی و گوشهایش را می‌بریدند ... در آثار پروکوپیوس مذکور است که در چندین مورد به امر خسرو (انوشیروان) بعضی از مجرمین را پوست کندند و به کاه انباشتند ...» «146»

در شاهنامه فردوسی گاه به اشعاری برمی‌خوریم که از نظامات کیفری آن روزگار حکایت می‌کند؛ ازجمله فردوسی از قول هرمزد، عادلترین پادشاهان ساسانی، چنین می‌گوید:

هرآنکس که او پر کاهی ز کس — ستاند نیایدش فریادرس
میانش به خنجر کنم بر دو نیم — بخرند چیزی که باید به سیم

---

(145). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 357 (به اختصار).

(146). همان، ص 401.

اگر اسب در کشتزاری کند — ور آهنگ بر میوه‌داری کند
ز زندان به سالی نیابد رها — سوار سرافراز یا بی‌بها

در جای دیگر می‌گوید:

سر بیگناهان نباید برید — ز خون ریختن دست باید کشید
چو نیکی کند کس، تو پاداش کن — و گر بد کند نیز، پرخاش کن
هرآنکس کزو در جهان جز گزند — نبینی، مر او را چه بهتر ز بند

برای آنکه خوانندگان بیشتر به اوضاع قضایی آن دوران آشنا شوند، جمله‌ای چند از توقیعات کسری را نقل می‌کنم:

«علت استحسان امر نافذ به اخراج لسان از قفای فلان چیست؟» جواب: «باعث آن است که از زبان ما نقل نموده آنچه ما نگفته‌ایم از آن سخنان که در آن ضرر عالم و فساد رعیت است ...» «147»

از انوشیروان می‌پرسند که «چرا صاحب دیوان مظالم را در نزد خاص و عام مورد سرزنش قرار داده است.» در جواب می‌گوید: «به ما رسیده که آن مدبر به فریادرسی متظلمان اصلا اقبال نمی‌نماید، بلکه دادخواهان را خواه‌ناخواه بر درگاه خود نگاه داشته نزد خویشتن راه نمی‌دهد ...» «148» همچنین در توقیعات کسری چنین آمده است: «مرزبان صفاهان معذرت خواهان به درگاه آمده برائت ذمه خود از سایر گناهان که بدان مؤاخذ و مطالب است، دعوی می‌نماید، هرآنچه از نیک و بد بدو نسبت می‌دهند از منسوبان و کارکنان خود می‌داند.» جواب: «عذر او به وجوه عدیده غیرموجه و ناپسندیده است و چگونه معذرت قاتل در باب مقتول به حوالت فعل خود به آلت قتل، مقبول ارباب عقول تواند بود ...» «149»

دبیران

بعد از روحانیان و جنگیان، مستخدمین ادارات (دبیران) در دستگاه حکومت ساسانی، مقام و موقعیت ممتازی داشتند و کسانی که به این شغل گماشته می‌شدند غیر از اطلاعات ادبی باید در مسائل اجتماعی و سیاسی زمان خود نیز مطالعات کافی داشته باشند.

کریستن سن می‌نویسد: «ایرانیان همیشه آراستگی صورت ظاهر امور را مهم می‌شمردند.

اسناد رسمی و نامه‌های خصوصی همیشه می‌بایست به صورت مصنوع و سبک مقرر تحریر- گردد. در این نامه‌ها نقل قول بزرگان و نصایح اخلاقی و پندهای دینی و اشعار و

معمیات لطیفه و امثال آن وارد می‌شد و مجموعه بسیار ظریفی تشکیل می‌داد. مقام و رتبه مخاطب و نویسنده را در طرز استعمال کلمات کاملا رعایت می‌نمودند. همان عبارت‌پردازی و تصنعات ادبی که در اغلب کتب پهلوی و در اکثر بیانات پادشاهان هنگام جلوس می‌بینیم در مکاتباتی که زمامداران بزرگ دولت ساسانی فیمابین خودشان یا با دولت خارجه می کرده‌اند، آشکار است؛ نظامی عروضی در چهار مقاله گوید:

---

(147). توقیعات کسری، پیشین، مرفوع 63، ص 58.

(148). همان، مرفوع 148، ص 114.

(149). همان، ص 38.

پیش‌ازاین درمیان ملوک عصر و جبابره روزگار پیش چون پیشدادیان و کیان و اکاسره و خلفا رسمی بوده است که مفاخرت و مبارزت به عدل و فضل کردندی و هر رسولی که فرستادی از حکم و رموز و لغز مسائل با او همراه کردندی ... دبیر عاقل و فاضل مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین رفعتی است از ترفع پادشاهی.

دبیرخانه دول اسلامی نیز، مانند صدارت عظمی، تقلید کاملی از ساسانیان است و وضعی که نظامی عروضی در قرن دوازدهم میلادی از دبیرخانه عهد خود می کند بطور کلی با تکلیف و وظایف دبیران زمان ساسانیان تطبیق تواند شد ... زبردست‌ترین منشیان و بهترین خطاطان در دربار استخدام می‌شدند و سایرین را به حکام ولایات می‌سپردند.

پس دبیران سیاستمداران حقیقی به‌شمار می‌رفتند. همه قسم اسناد را ترتیب می‌دادند و مکاتبات دولت را در دست می‌گرفتند، فرمانهای سلطنتی را انشاء و ثبت می‌کردند و جزء جمع هزینه‌ها را مرتب می‌نمودند و محاسبات دولت را اداره می‌کردند. در مکاتبه با دشمنان و معارضان پادشاه بایستی به مقتضای مقام، گاهی عادلانه و مسالمت‌آمیز چیز بنویسند و زمانی به تهدید و تخویف بپردازند. اما اگر در مصافی خصم برتری می‌یافت، حیات دبیران بر باد می‌رفت؛ چنانکه شاهپور پسر اردشیر اول «داذبنداذ» منشی آخرین پادشاه اشکانی را به دست خود هلاک کرد، زیرا که از جانب پادشاه خود نامه اهانت‌آمیز به اردشیر نوشته بود. پوتیمکن «150» محقق شوروی ضمن بحث در پیرامون مناسبات سیاسی بین ایران و روم، می‌نویسد: «در دوره خسرو اول، هنگام عقد یک قرارداد سیاسی بین ایران و روم، نمایندگان دو کشور با عده‌ای مترجم (6 نفر مترجم برای هرسفیر) شروع به مذاکره کردند. پس از پایان مذاکرات موافقتنامه در دو نسخه به دو زبان به رشته تحریر درآمد و بین دولتین رد و بدل گردید.» «151»

فردوسی طوسی نیز به مقام و موقعیت ممتاز طبقه دبیران در دربار ساسانیان اشاره می‌کند و می‌گوید:

بلاغت نگه داشتندی و خط — کسی کو بدی چیره بر یک نقط
کسی را که کمتر بدی خط و ویر — نرفتی به درگاه شاه اردشیر
سوی کارداران شدندی به کار — قلمزن بماندی بر شهریار
ستاینده بد شهریار اردشیر — چو دیدی به درگاه مرد دبیر
نویسنده گفتی که گنج آکند — هم از رای او رنج بپراکند
بدو باشد آباد شهر و سپاه — همان زیردستان فریادخواه

دبیران که پیوند جان منند همه پادشا بر جهان منند

رئیس طبقه دبیران ایران دبیربذ یا دبیران مهست نامیده می‌شد و گاهی نام او در زمره مقربان پادشاه ذکر شده و پادشاه احیانا مأموریتهای سیاسی هم به او محول می کرده است.

---

(150).Potiemkine

(151). پوتیمکن، تاریخ دیپلماسی، ترجمه دکتر محمد علی حکمت (قبل از انتشار).

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 694

«خوارزمی دبیران دولتی را چنین می‌شمارد: 1. داذ دبیر (دبیر عدلیه) 2. شهر آمار دبیر (دبیر عواید دولت شاهنشاهی) 3. کذگ آمار دبیر (دبیر عایدات دربار سلطنتی) 4. گنج آمار دبیر (دبیر خزانه) 5. آخور آمار دبیر (دبیر اصطبل شاهی) 6. آتش آمار دبیر (دبیر عایدات آتشکده‌ها) 7. روانگان دبیر (دبیر امور خیریه) ...» به قول طبری: همه وزیران و دبیران هنگام جلوس شاهنشاه جدید، تغییر و تبدیل می‌یافته‌اند ... گاهی در تعداد وزراء و در مشاغل آنان تبدیلی حاصل می گشته است. اشخاصی که همواره جزء این طبقه به حساب می‌آمده‌اند از این قرارند: وزرگ فرمذار، موبذان موبذ، ایران سپاهبذ، ایران دبیربذ و استریوش بذ؛ و در بعضی ادوار هیربذان هیربذ (رئیس کل آتشکده‌ها) نیز عضو هیأت وزراء بوده و ممکن است در قرون آخر دوره ساسانی «استبذ» (رئیس تشریفات) هم در زمره آنان به شمار آمده باشد.» «152»

حکام ایالات

حکام ایالات، ساترابها یا مرزبانان نیز از مستخدمین عالیمقام دولت محسوب می‌شده‌اند. در ردیف مرزبان و شهرداران که لقب شاه داشته‌اند مرزبانانی فروتر نیز بوده‌اند که بر ولایات داخلی فرمانروایی می کرده‌اند.

آمیانوس، ولایاتی را که در زمان او تحت حکمرانی پادشاهان جزء و ساترابها اداره می‌شد، نام برده است که از آن جمله آشور، خوزستان، ماد، پارس، پارت، کرمان بزرگ، هیرکانی (گرگان)، مرو، بلخ، سغد، سگستان، هرات، زرنگ، رخج را نام می‌بریم. علاوه بر آنچه ذکر شد، ولایات کوچکتری نیز بوده است. ظاهرا حدود حکمرانی هرفرماندار یا استانداری معین و مشخص نبوده و در دوره ساسانیان، مانند عهد هخامنشی، شاهنشاه برحسب مقتضیات سیاسی، منطقه نفوذ حکمرانان را بزرگ یا کوچک می کرده است. مرزبانان از میان نجبای درجه اول انتخاب می‌شده‌اند. یکی از افتخارات مرزبان این بود که بر تختی سیمین می‌نشست.

«ایالات را به اجزایی چند تقسیم می کردند که هریک را یک استان می گفته‌اند. حاکم یک استان را استاندار می‌خوانده‌اند ... نلدکه گوید که هریک از بخشهای کوچک (که آن را شهر، و کرسی آن را شهرستان می گفته‌اند) در تحت حکومت یک نفر شهریگ بود و این شهریگ را از میان دهقانان برمی گزیدند. در رأس دیه و مزارع تابع آن روستاگ (رستاق) یک نفر دیهیک (ظاهرا به معنی دیه‌سالار است) قرار داشت.» «153»

در مرفوع 16 از توقیعات کسری چنین آمده است:

«در این ولا، امر والای شهریار صدور یافته که بجهت تولیت امر سیاست اشرار و پاسبانی شهر و دیار، مردی معامله فهم کاردان اختیار نموده حقیقت او را معروض دارند. اکنون

همگی مردم روزگاردیده فلان‌ستوده مردآزموده را پسندیده تصدی شحنگی می‌دانند.» پاسخ خسرو چنین است: «کارگذار این شغل نازک را از چهار امر کمیاب ناگزیر و ناچار است: اول دشمنی بالذات با اشرار، دوم رسایی طبع به غور هرامر و کاوش کنه حقیقت هرکار، سوم نهایت شدت ذاتی و درشتی

---

(152). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 153 به بعد (به اختصار).

(153). همان، ص 157 (به اختصار).

طبع بر مردم ستمکار، چهارم نرمی و تنگدلی جبلی به ضعیفان نزار و زیردستان کم‌آزار، و این آرمیده مرد سنجیده شایسته کارپردازی دیگر اشغال سرکار است نه امر این دشوار.» «154»

اداره پست و سازمانهای جاسوسی

کریستن سن درباره سازمان پست می‌نویسد:

خلفا آن را به صورتی از ایران تقلید کردند که چندان با تشکیلات عهد هخامنشی، که در کتب مورخان یونانی ضبط است، تفاوتی نداشت. پس یقین می‌توان نمود که در عهد ساسانیان هم بطور کلی همین تشکیلات وجود داشته است. اداره چاپار مختص کارهای دولت بود و با مردم سروکاری نداشت و فایده آن اساسا این بود که میان مرکز و ولایات ارتباط سریع و منظمی برقرار کند.

اداره چاپار اشیاء و اشخاص و مراسلات را از شاهراههای معمور و مهیا حرکت می‌داد، و به همین جهت، در منازل بین راه به نسبت اهمیت آنها عده‌ای ملازم و اسب نگاه می‌داشت؛ گویا در آن زمان قاصد سوار و شاطر پیاده وجود داشته است. چنین معلوم می‌شود که شاطرها مخصوص ولایات ایرانی‌نشین بوده‌اند، چون فاصله منازل در این ولایات خیلی کمتر از فاصله منازل در سوریه و نواحی عرب‌نشین بوده است، و چاپاری نواحی اخیر را غالبا به عهده قاصد شترسوار واگذار می کرده‌اند. «155»

عنوان وازاربد (بازاربد، رئیس بازار) در کتیبه کعبه زردشت دیده می‌شود.

نمی‌توان بطور تحقیق معین کرد که آیا مدیران پست مانند زمان خلفا مکلف بوده‌اند در امور ولایات مراقبت نموده به دربار گزارش بدهند یا خیر. مراقبتی نظیر این، که تا اندازه‌ای مخفی بوده، در بعضی ادوار، از وظایف رؤسای محاکم محسوب می‌شده است؛ ولی بعید نیست که به صورتهای دیگر هم مراقبتهای سری در امور معمول بوده باشد. ایران از زمانهای بسیار قدیم، دایره جاسوسی بسیار منظمی داشته است. بنابر نامه تنسر، بزرگان در عهد خسرو اول، سنگینی بار مراقبتهای خفیه را احساس می کردند. عین عبارت چنین است: «اما دیگری که نبشتی شهنشاه منهیان و جواسیس برگماشت بر اهل ممالک، مردم جمله از این هراسانند و متحیر شدند. از این معنی اهل برائت و سلامت را هیچ خوف نیست، که عیون و منهی پادشاه را تا مصلح و مطیع و تقی و امین و عالم و زاهد در دنیا نبود، نشاید گماشت تا آنچه عرض دارد، از تثبیت و یقین بود. چون تو بایسته- نفس و مطیع باشی و راست، از تو به پادشاه همین رسانند؛ ترا شادی باید فرمود که اخلاص عرض دارند ... جهالت پادشاه و بی‌خبر بودن از حال مردم دری است از فساد؛ اما شرط آن است که از کسانی که نامعتمد و بی‌ثقت بود زنهار

(154). توقیعات کسری، پیشین، ص 25.

(155). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 149 و 150.

سخن نشنود.» از این عبارت معلوم می‌شود که دولت خواسته است تأسیس این دایره را به نحو خوبی جلوه دهد، اما اصطلاح عیون پادشاه به معنی چشمهای پادشاه، که بر این جاسوسان اطلاق می‌شده، خیلی قدیم است و در زمان هخامنشیان هم معمول بوده است. «156»

در توقیعات کسری نیز جسته‌جسته مطالبی، که مبین نقش سیاسی منهیان و جاسوسان است، به چشم می‌خورد:

به موجب توقیعات کسری، مرفوع 39 از انوشیروان پرسیده‌اند: «موجب امر به نهی و نفی فلان منهی، از شغل انها و اخبار و قرب دربار، چیست؟» جواب: «باعث آن است که اسماع ما را به حرف سعایت‌آمیز در تعب استماع انداخت و نیتهای ما را بر مردم فاسد ساخت ... چندانکه از تواتر استماع خرافات بیحاصل و ترهات باطل در حق دور و نزدیک و بد و نیک، کار بدان حد کشیده بود که خدا نخواسته نیت خیر بنیاد ما را درباره بلاد و عباد از صلاح به فساد بازآرد.» در جای دیگر از توقیعات کسری، مرفوع 47 نوشته شده است:

«فلان درون خراب بیرون آباد، که از درگاه ما برای تحقیق حقیقت تظلم دادخواهان به نواحی بلاد رفته بود، به موجب شهادت ثقات، به تحقیق پیوسته که به علت قلت دیانت و کثرت اخذ رشوت، اغماض عین از ذلت ظلمه نموده و بسبب خفای ستمهای گوناگون،

اینگونه بیداد ظاهر بتازگی بر مظلومان روا داشته ... آن سست- دین بیدیانت در دار دنیا از طرف ما به کشتن سخت سزاوار است ...»

همچنین در مرفوع 103 از توقیعات، چنین آمده است:

«به چه رو فرمودند که فلان منهی که انهاء اخبار و ابلاغ وقایع فلان ناحیت بدو مفوض بود، شگفت نباشد که در این زودی محتاج بدان شود که دیگری در بارگاه ما نام او برده خبر او به عرض ما رساند؟» جواب: «از این راه که طریق اخبار از ما مسدود ساخته ... چنانکه رفته‌رفته سررشته آمدوشد روزنامه‌های اخبار آن سمت انقطاع پذیرفته؛ چندانکه کارش بدان مقام کشید که به‌جای او منهی دیگر باید تا مگر خبر او به درگاه و الا ابلاغ نماید.»

همچنین از انوشیروان می‌پرسند: «باعث امر به اخراج فلان از زمره خواص درگاه اولیاء دولتخواه چیست؟» جواب: «سر این معنی آن است که نفایس جواهر اسرار نهانی ما را به خسایس اموال دنیای فانی به دشمنان دینی و جانی ما فروخته.» «157»

مراقبت در احوال فرستادگان سیاسی کشورهای خارجی

بطوری که از فحوای شاهنامه و دیگر اسناد تاریخی برمی‌آید، نمایندگان سیاسی از آغاز ورود به خاک ایران، مورد مراقبت شدید مرزبانان و مأمورین ایرانی قرار می‌گرفتند و نمی‌توانستند با تماس با اشخاص مختلف و مسافرت به نقاط گوناگون اطلاعاتی به نفع دولت متبوع

(156). نامه تنسر، دارمستتر، ص 226 و 532، به نقل از: ایران در زمان ساسانیان، (پاورقی) ص 150.

(157). توقیعات کسری، پیشین.

خود کسب نمایند. فردوسی به این معنی اشاره کرده است:

ز جایی که آمد فرستاده‌ای ز ترک و ز رومی و آزاده‌ای
از او مرزبان آگهی داشتی چنین کارها خوار نگذاشتی
...چو آگه شدی زان سخن کاردار که بر او چه آمد بر شهریار
هیونی سرافراز و مردی دبیر برفتی به نزدیک شاه اردشیر
...فرستاده را پیش خود خواندی به نزدیکی تخت بنشاندی
به پرسش گرفتی همه راز اوی ز نیک و بد و نام و آواز اوی
ز داد و ز بیداد وز کشورش ز آیین و از شاه و از لشکرش

نظر به اهمیت فراوانی که گزارش مأمورین سیاسی داشت، حکومت ساسانی قبل از اعزام سفیر ارزش و اهلیت او را بارها مورد آزمایش قرار می‌داد و به قول نویسنده کتاب تاج:

... اگر سخن براستی گفته و کار بدرستی کرده و در انجام وظیفه خود رستگار شده بود، شاهنشاه او را از جانب خود سفیر می کرد ... اردشیر بابکان را درباره سفیران و نمایندگان سیاسی سخنی است و از آنجمله گوید: چه خونها که بناروا ریخته و چه پیمانها که از بن گسیخته و چه سربازها که از جنگ برتافته‌اند و چه عزتها که به خواری پیوسته و چه مالها

که به غارت رفته و چه عهدها که نقض گردیده؛ و این جمله در اثر خیانت سفیری یا دروغ پیکی به وقوع پیوسته است. «158»

فردوسی در جای دیگر به فعالیتهای جاسوسان اشاره می‌کند؛ ازجمله می‌بینیم که در داستان بیژن و منیژه، رستم برای رها ساختن بیژن از زندان افراسیاب تصمیم می‌گیرد که به خدعه و نیرنگ توسل جوید و در لباس بازرگانان به توران‌زمین سفر نماید:

چنین گفت رستم به شاه جهان — که بپسیجم این کار اندر نهان
کلید چنین بند باید فریب — نباید بر این کار کردن نهیب
به کردار بازارگانان شدن — شکیبا فراوان به توران شدن
فراوان گهر باید و زر و سیم — برفتن به امید و بودن به بیم
همه جامه برسان بازارگان — بپوشید و بگشاد بند از میان
سوی شهر توران نهادند روی — یکی کاروانی پر از رنگ‌وبوی
ده اشتر همه بارشان گوهرا — صد اشتر همه جامه لشکرا
چو پیران ویسه ز نخجیرگاه — بیامد، تهمتن بدیدش به راه
بدو گفت رستم ترا کهترم — به شهر تو کرد ایزد آبشخورم
به بازارگانی از ایران به تور — بپیمودم این راه دشوار و دور
چو پیران بر آن گوهران بنگرید — کز آن جام رخشنده آمد پدید
بر او آفرین کرد و بنواختش — بر تخت پیروزه بنشاختش

رستم با این تدابیر به توران‌زمین راه می‌یابد و با تمهید مقدماتی چند به رها ساختن

(158). تاج، پیشین، ص 156.

بیژن موفق می‌شود.

نیروی لشکری

دولت شاهنشاهی ساسانی برای حفظ سرحدات و جلوگیری از تجاوزات همسایگان، و ادامه سیاست کشورگشایی و توسعه‌طلبی و حفظ نظام طبقاتی و فرونشاندن نهضتهای استقلال‌طلبی و آزادیخواهی، مانند حکومت هخامنشیان، احتیاج به نیروی نظامی مجهزی داشت. کریستن سن می‌نویسد: «... در تشکیلات لشکری عهد ساسانیان، مقتضیات ملوک الطوایفی سابق با احتیاجات سیاست جدید وفق داده، شد. قشون چریکی ملوک الطوایفی را داخل صفوف سپاه منظم کردند ... نخبه سپاه عهد ساسانی، مانند دوره اشکانیان، عبارت بود از سوارنظام زره‌پوش و سنگین اسلحه که از سواران نژاده تشکیل می‌یافت. سوارنظام در صف جنگ، مقام اول را حایز و فتح و ظفر منوط تقویت و شجاعت آنها بود. ایرانیان افواج منظم سوار نظام زره‌پوش را با صفوفی چنان انبوه به مقابله رومیان می‌فرستادند که از برق زره و سلاح آنان چشم دشمنان خیره- می‌شد. افواج سوارگویی یکپارچه آهن بود؛ تن افراد بکلی از صفحات آهن پوشیده شده بود ...

برای محافظت چهره، نقابی بر رخ می‌افکندند و بدین جهت، هیچ تیر ممکن نبود بر بدن کارگر شود، مگر در سوراخهای کوچکی که در مقابل چشم و شکافهای باریکی که زیر منخرین تعبیه- کرده بودند؛ و از آنجا با کمال صعوبت نفس می کشیدند ... در پشت‌سر

سوارنظام فیلها قرار می‌گرفتند. نعره و بوی و منظره وحشت‌آور آنها اسبهای دشمن را می‌ترسانید. پیلبانان بر پشت آنها نشسته هریک کاردهای دسته‌بلند به دست راست می‌گرفتند تا اگر گاهی فیلی در اثر حمله دشمن ترسیده و در صفوف لشکر افتد، پیلبان کارد را در فقرات پشت گردن حیوان فرو- برده و از پایش درآورد.» «159»

در آن دوره، به جیره افسران و سازوبرگ سربازان و آذوقه آنها و علیق اسبان توجه می‌شده. در زمان صلح اسلحه و ادوات جنگی را در مخازن و در قورخانه انبار می‌کردند.

و مدیر مخازن و انبارها یعنی ایران انبار گبذ موظف بود که در تنظیم اسلحه و توزیع آن بین سربازان مراقبت لازم به عمل آورد. پس از پایان جنگ، سلاحها را پس می‌دادند. اسبان لشکر را مواظبت و تیمار مخصوص می‌کردند و ستور پزشک (بیطار) از اشخاص مهم به‌شمار می‌رفت و بوسیله گیاهان مخصوصی اسبان را علاج می‌کرد. گرفتن اسب اشخاص غیرجنگی مجاز نبود؛ مگر در صورتی که جنگ فوری پیش می‌آمد و اسب بموقع نمی‌رسید. برای معاش لشکر هرروز گوشت و شیر و نان را وزن کرده به قطعات مساوی بین جنگیان توزیع می‌نمودند.» «160»

در عقب جبهه، صف پیاده موضع می‌گرفت که سلاح و تجهیزات خوبی نداشت و از لحاظ نظامی عامل مؤثری در جنگ نبود و افراد آن را روستاییان تشکیل می‌دادند. قبل از شروع جنگ، معمولا فرمانده سپاه افراد خود را به جنگ ترغیب می‌کرد.

در سپاه ایران، قوای کمکی ملل تابع، که اغلب در سرحدهای ایران قرار داشتند،

---

(159). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 233 به بعد (به اختصار).

(160). همان، ص 241 (به اختصار).

نقش مهمی ایفا می‌کردند و از لحاظ روح جنگجویی بر دیگر افراد قشون مزیت داشتند که از آنجمله البانیان، کوشانیان، هیاطله و سوارنظام ارامنه قابل توجه بود. در فن محاصره در دوره ساسانیان پیشرفت محسوسی پیدا شده بود و گویا این فن را از رومیان آموخته بودند. در ایجاد خندق نیز ایرانیان ماهر بودند و ظاهرا پس از گرویدن به آیین اسلام، سلمان فارسی فن ساختن خندق به دور شهر را به اعراب آموخت. فرماندهان ساسانی در استعمال قلعه‌کوب، خشت‌انداز و منجنیق برای حمله به قلعه‌ها و حصارها آزموده بودند.

پروکوپیوس «161» پاره‌ای از خصوصیات نظامی و اجتماعی ایران را در عهد ساسانیان بیان کرده است. چون این مورخ ناظر عینی وقایع بوده گفته‌های او تا حدی قابل دقت است.

وی در مقدمه کتاب خود، ضمن مقایسه وسایل جنگی عصر خود (530 میلادی) با دوره همر چنین می‌نویسد:

«کمانداران عهد هومر نه سوار اسب می‌شدند و نه نیزه و سپری برای حفظ و حراست خود داشتند و به هیچ‌وجه پیکر آنها از حملات دشمن حفاظت نمی‌شد. سربازان پیاده، در موقع جنگ، به وسایل دفاعی مجهز نبودند و در موقع خطر فقط می‌توانستند زیر سپر رفیق خود پناه ببرند. قوت و وسایل زندگی خود را از راه دزدی تأمین می‌کردند، در فن تیراندازی مهارت نداشتند، زه کمان را فقط تا سینه می‌کشیدند و به این جهت خدنگ آنها به علت کمی قدرت به هدف نمی‌رسید؛ درحالی‌که کمانداران امروز همه با خود و جوشن کاملی

که سر تا پای آنها را می‌پوشاند، مسلح هستند و در طرف راست، ترکش پر از تیر و در سمت چپ، شمشیر برنده‌ای آویخته‌اند و برخی از آنها نیزه‌ای در کمر و سپر کوچکی هم بر شانه دارند که سر و گردن آنها را کاملا پوشانیده و از اصابت تیر محفوظ نگاه می‌دارد. مهارت و چالاکی آنها در سواری بقدری است که حتی در حین تاخت می‌توانند، بدون هیچ زحمت و اشکالی، با کمان خویش نشانه بگیرند و خواه در حال حمله و خواه در حین فرار، دشمن را از دور هدف قرار دهند. زه کمان را امروز تا نزدیک گوش راست می‌کشند و چنان با قوت رها می- کنند که به هرکس اصابت نماید فورا او را هلاک می‌نماید و سپر و خود و مغفر هرگز تاب جلوگیری و مقاومت ندارد. با این حال بعضیها چنان شیفته ادوار قدیم هستند که مزایای امروز را در نظر نمی‌آورند و اصلاحات جدید را قابل اعتنا نمی‌شمرند.» «162»

چون دو کشور ایران و روم از جهت تجهیزات نظامی تقریبا باهم برابر بودند، وقوف بر امکانات جنگی آن روز روم کمابیش نیروی نظامی ایران را نیز مشخص می‌کند.

«... تیراندازی از کمان از دیرترین روزگاران گذشته جزو بارزترین صفات مختصه ایرانیان بود. هرودت (136/ 1) می‌گوید که سوارکاری و تیراندازی یکی از مهمترین مواد تربیتی ایرانیان در دوره قدیم بود. استرابون نیز (در کتاب 15، فصل 3، صفحه 18) نیز همین مطلب را گفته است. به قول او بهترین مواد تربیتی ایرانیان از پنجسالگی تا 24 سالگی عبارت از تیراندازی و نیزه‌پرانی و سوارکاری بود. آموزگاران اطفال را برای تمرینهای نظامی

---

(161). Procopius

(162). جنگهای ایران و روم، پیشین، ص 16 به بعد (به اختصار).

در نقطه معینی جمع می‌کردند و آنها را تعلیم می‌دادند ...» «163»

نکته دیگری که از کتاب پروکوپیوس استنباط می‌شود تدابیر جنگی معمول در آن ایام است.

ازجمله هیاطله، هنگام جنگ با فیروز، برای اغفال او راه فرار پیش- گرفتند و چنان وانمود کردند که در مقابل نیروی نظامی ایران تاب مقاومت ندارند؛ درحالی‌که در معنی فقط یک دسته کوچک از لشکریان هیاطله در مقابل قوای فیروز فرار می‌کردند و قسمت اعظم قشون در کوههای اطراف مخفی شده و از پشت سر سپاه ایران آهسته حرکت می‌کردند و قصد آنها این بود که قشون فیروز را به میان دامی که درمیان کوهها برای او گسترده بودند، بکشانند و راه مراجعت را بر او ببندند و بالاخره به مقصود خود نایل آمده فیروز را وادار به عذر- خواهی و استغفار کردند.

در جنگ دیگری که بین هیاطله و فیروز روی داد، بار دیگر هیاطله تدبیری به کار برده و در دشتی که معبر قشون فیروز بود، خندقی عمیق حفر کردند و روی آن را با نی و خاک پوشانیدند و سطح خندق را با سطح طبیعی زمین یکسان کردند. قشون ایران پس از عبور از شهرها و آبادیهای بسیار به تعقیب هیاطله ادامه داد، چون به خندق رسیدند، بی‌خبر از نقشه دشمن یک‌یک با اسبها و وسایلی که داشتند بر سر یکدیگر غلتیدند و فیروز و کلیه همراهانش در این واقعه به هلاکت رسیدند.

قباد در موقع محاصره «آمد» چند قسم منجنیق برای منهدم ساختن حصارها و استحکامات همراه خود آورده بود ولی اهالی شهر از فراز برجها الوار بزرگ به‌طرف منجنیق مذکور پرتاب می‌کردند و دشمن را می‌کشتند. قباد برای انجام نقشه خود امر به احداث تپه مصنوعی بزرگی در نزدیکی شهر داد و قصد داشت از فراز این تپه به شهر حمله کند. لیکن همینکه اهالی از نقشه باخبر شدند از داخله شهر تا پای آن نقبی زدند و بتدریج خاک زیر آن را کشیدند تا میان تپه بکلی تهی گشته و فقط قشری از خاک به شکل اولیه آن باقی ماند. ایرانیها که از کار دشمن بی‌خبر بودند به قله تپه شتافتند و خواستند اهالی شهر را از بالای آن تیرباران کنند، لیکن همینکه سنگینی آنها بر قشر میان‌تهی تپه زیاد شد، ناگهان خاکها فروریخت و سپاهیانی که بر فراز آن بودند، به زمین افتاده هلاک گشتند. «164»

همچنین پروکوپیوس نمونه‌ای چند از نامه‌هایی که بین سلاطین با سران سپاه برای تأمین صلح ردوبدل می‌شده نقل می‌کند. ما برای نمونه خلاصه نامه‌ای را که «بلزاریوس و هرموزن» به یکی از سرداران ایرانی نوشته و جوابی را که او داده است، نقل می‌کنیم:

---

(163). اینوسترانتسف، مطالعاتی درباره ساسانیان، ترجمه کاظمزاده، ص 76 به بعد.

(164). جنگهای ایران و روم، ص 38.

«هر مرد خردمندی تصدیق دارد که نخستین مایه آسایش و نیکبختی انسان، صلح و سلم است و بنابراین، هرکس موجبات اختلال صلح و آرامش را فراهم آورد، نه تنها مسؤول

بستگان و نزدیکان خود خواهد بود بلکه در مقابل تمامی ملت خویش نیز گرفتار مسؤولیت شدید خواهد شد.

بهترین سردار هرقوم کسی است که بهتر بتواند اساس صلح‌وصفا را استحکام بخشد، لیکن متأسفانه شما، موقعی که اختلافات مابین ایران و روم حل شده طرفین حاضر به قبول مصالحه گردیده بودند، بدون هیچ دلیل معقولی، جنگ را بر صلح ترجیح داده و این کشمکش خونین را برپا نمودید ...

جواب سردار ایرانی: اگر این مراسله از طرف رومیها، که بستن عهد برای آنها کاری آسان و نگهداری و انجام آن برایشان بسی مشکل است، نوشته نشده بود، من از مطالب آن اطمینان حاصل کرده و حاضر به قبول مندرجات آن می‌گردیدم ... اینک ای رومیان عزیز، چاره دیگری باقی نیست جزآنکه برای جنگ با ایرانیها حاضر شوید زیرا ما مجبوریم که آنقدر در اینجا بمانیم تا شما را وادار به احقاق حق نماییم و یا در راه همین مقصود کشته شویم ...» «165»

فرماندهی قشون

کریستن سن می‌نویسد: «تا زمان خسرو اول، سپاه ایران در زیر فرماندهی یک نفر سردار بزرگ موسوم به ایران سپاهبذ بود. این سردار اختیاراتش به مراتب بیش از یک نفر ژنرال فعلی بود. وی در عین حال وزیر جنگ و فرمانده کل نیرو محسوب می‌شد و در عقد صلح اختیار وافی داشت ... معذلک باید به خاطر داشت که اختیارات وزرگ فرمذار محدود نبود و همواره می‌توانست در کارهای لشکری دخالت کند و شخص شاهنشاه نیز در امور وزارت جنگ، که از ادارات مهم دولت بود، غالبا دخالت مستقیم می‌کرد ... از این جهت

می‌توان فرض کرد که ایران سپهبذ در زمان پادشاهانی که خود طبع سلحشوری داشته‌اند، چندان قدرت و استقلالی دارا نبوده است.» «166»

خسرو اول برای جلوگیری از تمرکز قدرت در دست شخص واحدی مملکت را به چهار قسمت نمود و برای هرقسمت فرماندهی تعیین کرد، ولی این سیاست نیز به حال حکومت مفید نبود و بعدها برای حکومت ساسانی ایجاد اشکالاتی نمود. سلاحهای جنگی در این دوره نیز مانند ادوار قبل بود.

ناگفته نماند که مانی در یکی از کتب خود، ضمن بحث از جنگی که بین فرشتگان با جبّارها درگرفته، می‌گوید: «از آتش و گوگرد و نفت به عنوان وسیله جنگی استفاده می‌کردند.» «167»

در شاهنامه، ضمن بیان سلطنت اردشیر، فردوسی طرز سربازگیری را در آن دوره چنین بیان می‌کند:

به درگاه چون گشت لشکر فزون فرستاد بر هرسویی، رهنمون

---

(165). همان، ص 67 به بعد.

(166). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 101.

(167). حسن تقی‌زاده، مانی و دین او، ص 62.

که تا هر کسی را که دارد پسر — نماند که بالا کند بی‌هنر
سواری بیاموزد و رسم جنگ — به گرز و کمان و به تیر خدنگ
چو جنگ آمدی نورسیده جوان — برفتی ز درگاه با پهلوان

ظاهرا در جنگها پس از کسب پیروزی، به سران سپاه و رزمندگان برحسب ارزش سربازی، هدیه و انعامی عطا می‌کردند. در داستان بیژن و منیژه فردوسی به این معنی اشاره می‌کند و می‌فرماید:

یکی دست جامه بفرمود شاه — به زر بافته با قبا و کلاه
یکی جام پرگوهر شاهوار — صد اسب و صد اشتر به زین و به بار
همه رستم زابلی را سپرد — زمین را ببوسید و برجست گرد
بزرگان که بودند با او به‌هم — به رنج و به جنگ و به شادی و غم
براندازه‌شان یک‌به‌یک هدیه داد — از ایوان خسرو برفتند شاد

فردوسی طوسی، ضمن بیان جنگ ایرانیان و تورانیان، به طرز جنگ و نحوه صف‌آرایی در آن عصر اشاره می‌کند:

برآمد خروشیدن دادوگیر — درخشیدن خنجر و زخم تیر
دو لشکر به یکدیگر آویختند — تو گفتی به‌هم اندر آمیختند
غریویدن مرد و غرنده کوس — همی‌کرد بر رعد غران فسوس
زمین کرده بد سرخ، رستم به جنگ — یکی گرزه گاو پیکر به چنگ

به شمشیر بران چو بگذاشت دست — سر سرفرازان همی کرد پست
چو شمشیر بر گردن افراختی — چو کوه از سواران سرانداختی
همه روی صحرا سر و دست و پای — به زیر سم اسب جنگ‌آزمای
به روز نبرد آن یل ارجمند — به شمشیر و خنجر، به گرز و کمند
برید و درید و شکست و ببست — یلان را سر و سینه و پا و دست
هزار و صد و شصت گرد دلیر — به یک زخم شد کشته در جنگ شیر
شکسته سلیح و گسسته کمر — نه بوق و نه کوس و نه پای و نه پر

اسدی طوسی نیز ضمن توصیف رزم گرشاسب با ترکان، طرز نبرد و صف‌آرایی و برخی از سلاحهای جنگی آن دوران را بیان می‌کند:

چو زد روز بر تیره شب دزدوار — سپیده برآمد چو گرد سوار
دو لشکر به پرخاش برخاستند — برابر صف کین بیاراستند
برآمد دم «168» مهره گاودم «169» — خروشان شد از خام رویینه خم «170»
سرنیزه را شد ز دل مغز و ترگ — زبان گشته شمشیر و گفتار، مرگ
به هرگام بد مغفری زیر پی — پر از خون چو جامی پر از لعل می
شده تیغ در مغز سر زهرسای — سنان از جگر بر دل اکحل «171» گشای
همی تاخت گرشاسب بر زنده پیل — همی دوخت دلها به تیر از دو میل

بدش پنجه بر نیزه آهنین شدی درمیان سواران کین

---

(168). فریاد

(169). کرنا و بوق

(170). طبل رویین

(171). رگ دست

سوی قلب ترکان به پیکار شد به کین جستن هردو سالار شد

همی هرسو از حمله بر پشت پیل بینباشت از چینیان رود نیل

چنین بود تا روز بیگاه شد ز شب دامن رزم کوتاه شد«172»

در کارنامک اردشیر بابکان به بعضی از سلاحهای آن دوران اشاره شده است. پس‌ازآنکه کنیزک تصمیم گرفت که با اردشیر راه فارس پیش گیرد.

... شب چون اردوان به خواب رفت، از گنجینه وی شمشیری هندی و زینی زرین و کمر و افسر زرین درآورد و جامی از گوهر و درهم و دینار آکنده، و زره و زین‌افزار پیراسته استواری با دیگر چیزهای بسیار برداشته پیش اردشیر آورد. اردشیر هم دو اسب از اسبهای

اردوان، که روزی 70 فرسنگ راه رفتندی، زین کرد؛ یکی خویشتن و دیگری آن کنیزک برنشسته راه فارس برگرفتند. «173»

به‌طوری که از مرفوع 38 از توقیعات کسری برمی‌آید، در مواردی که یکی از لشکریان در نتیجه دلاوری در میدان کارزار کشته می‌شد، برای تأمین معاش بازماندگان او، مبلغی به عنوان مستمری از خزانه دولت پرداخت می‌شد.

«فلان لشکری که از غایت دلاوری در کارزارهای مخوف خویش را بر قلب صفوف دشمن زده آثار تجلد به ظهور می‌آورد ... در معرکه حرب اتراک به مظان هلاک رفته به قتل آمد.» جواب: «نخست مبلغ پنجاه هزار درهم نقد، به رسم اقامت ماتم، به ایتام او رسانند و مرسوم مستمر او را برایشان مقرر دارند، اگر از اولاد و احفاد مانده باشد؛ و الا به خویشان و پیوستگان او واصل سازند.»

فردوسی این معنی را به صورت دیگر نقل می‌کند و به‌جای پنجاه هزار درهم، چهار هزار درهم می‌نویسد:

دگر گفت جنگی سواری بخست — بدان خستگی دیر ماند و برست
به پیش صف رومیان حمله برد — بمرد او وزو کودکان ماند خرد
بفرمود کان کودکان را چهار — ز گنج درم داد باید هزار
هرآنکس که شد کشته در کارزار — وزو خرد کودک بود یادگار
چو نامش ز دفتر بخواند دبیر — درم پیش کودک برد ناگزیر
چنین هم به سال اندرون چاربار — درم باید از گنج دادن هزار

در مرفوع 2 از توقیعات کسری چنین آمده است: «در جمیع اسیران روم بسی کودکان بی‌دایگانند؛ در این باب فرمان خدایگان چیست؟» خسرو دستور می‌دهد که بوسیله شخص مورد اعتمادی «... همه نارسیدگان را ... به مادران و خویشان ایشان رسانند.» فردوسی طوسی نیز به این توقیع اشاره می‌کند و می‌فرماید:

دگر گفت کای شهریار بلند — انوشه بدی وز بدی بی‌گزند

---

(172). اسدی طوسی، گرشاسبنامه.

(173). کارنامک اردشیر بابکان، پیشین، ص 17.

اسیران رومی که آورده‌اند — بسی شیرخوار اندر او بوده‌اند

به توقیع گفت آنچه هستند خرد — ز دست اسیران نباید شمرد

سوی مادرانشان فرستید باز — به دل شاد و وز خواسته بی‌نیاز

نوشتند کز روم صد مایه‌ور — همی بازخرند خویشان به‌زر

اگر باز خرند گفت از هراس — به هرنامداری یکی باده کاس

فروشید و افزون مجویید نیز — که ما بی‌نیازیم از ایشان به چیز

به شمشیر خواهم از ایشان گهر — همان بدره و برده و سیم و زر

در مرفوع 25 از توقیعات کسری چنین نوشته شده است: «به چه وجه، سمت مقصد را در جملگی لشکرکشیها و نهضتها از همگی معتمدان نهفته می‌دارند.» پاسخ کسری:

«به جهت آنکه ماده خوف و رجا در همگی اطراف و ارجا از جمیع وجوه و جهات زیاده گردد.

سیر افکار و علوم

اندیشه‌ها و افکار مذهبی

قبل‌ازآنکه از سیر علوم و افکار فلسفی در دوره ساسانیان سخن گوییم، عقاید مذهبی مردم آن دوران را (که خود یک پدیده فکری است) مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

چنانکه دیدیم، آیین مزدیسنا و مذهب زرتشت که مذهبی مادی و مشوّق کار و کوشش بود، در حدود قرن هفتم ق. م. در ایران ظهور کرد. در این دوره مردم این سرزمین از راه زراعت و گله‌داری زندگی می‌کردند. سطح زندگی مادی مردم تقریبا یکسان و نظام بردگی در حال رشد بود و مبارزات طبقاتی هنوز آشکار نشده بود و دولت برای سرکوبی طبقات محروم و تأمین منافع طبقه فرمانروا، آماده کار نبود. در چنین شرایطی زرتشت مردم را به سعی و عمل برانگیخت و تنبلی و تن‌آسانی و عقاید خرافی و ذبح و قربانی جانوران و روزه- گرفتن و هرگونه عقاید و اندیشه‌های عرفانی را ناصواب و زیانبخش شمرد، ولی با گذشت زمان و تکامل طرز تولید، اختلاف طبقاتی فزونی گرفت و از دوره داریوش به بعد بنیان دولت و حکومت هخامنشی استوار گشت و فشار فئودالها و سران سپاه و عشیره‌ها بر طبقات زحمتکش بیشتر شد. پس از حمله اسکندر و استقرار حکومت سلوکیان و اشکانیان وضع اکثریت مردم بهبود نیافت و با روی‌کار آمدن حکومت

ساسانیان و ایجاد تمرکز نسبی در کشور و رسمی شدن آیین زرتشت، بیش‌ازپیش، طبقات مثمر و زحمتکش و فعال مملکت زیر فشار هیأت حاکمه قرار گرفتند و در نتیجه این احوال، در این دوره برخلاف عهد زرتشت، زمینه برای ظهور و گسترش افکار عرفانی فراهم شد. مانی در دوره‌ای که ظلم و استبداد و اختلاف شدید طبقاتی و تجاوز و زورگویی و تعصبات و اختلافات مذهبی در ایران سایه افکنده بود، چون در خود قدرت مبارزه مثبت با زورمندان را نمی‌دید، ناچار به مبارزه منفی توسل جست و برای آنکه از تعصبات و جنگهای مذهبی و اختلافات طبقاتی بکاهد، مذهبی تلفیقی و جهانشمول به مردم دنیا عرضه کرد و خلق را به زهد و پرهیزکاری و قناعت دعوت کرد.

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 705

مذاهب مختلف در عهد ساسانیان

هنوز مشخصات مذهبی مردم در عهد ساسانیان روشن نیست. بعضی از پژوهندگان معتقدند که اردشیر بابکان پس از تحکیم موقعیت سیاسی خود بر آن شد که دین زرتشت را آیین رسمی کشور قرار- دهد و برخی دیگر، مانند دکتر گیرشمن، چنین نظری را با توجه به متون کتیبه‌ها و اسناد و قراین تاریخی مقرون به حقیقت نمی‌دانند. در اینکه فارس در عصر ساسانیان نگهبان سنن دین ایرانی و یکی از مهمترین مراکز آیین مزدیسنا بود تردید نیست. اجداد خاندان ساسانی محافظ آیین آناهیتا در معبد استخر بودند و در بین هیربدان و روحانیان آتشگاه مقام و موقعیت مهمی داشتند. در همین ایام در شمال غربی ایران در اطراف معبد شیز، مغان به انجام مراسم مذهبی مشغول بودند و ظاهرا روحانیون این سرزمین، ضمن حفظ سنن مذهبی خود، در تاریخ نامعلومی، مقررات مذهبی زردشتیان را نیز پذیرفته‌اند. بعضی از محققین برآنند که آیین زردشت پس از استقرار حکومت

هخامنشیان، در ایران منتشر شده و هدف زردشت این بود که صفای قدیمی مذهب را تجدید کند و آیین مزدیسنا را از لوث خرافات و اعتقاد به جادوگری و نفوذ ارواح خبیثه پاک گرداند. بطور کلی، آیین زردشت در آغاز امر یک عامل ترقی و پیشرفت بوده و بطوری که قبلا متذکر شدیم، در این آیین، فعالیتهای کشاورزی تأکید و توصیه شده و مردم را به زندگی دهقانی و کار و کوشش و محبت به حیوانات اهلی و مفید تشویق کرده‌اند.

مذهب زردشت در آغاز امر بیشتر جنبه مادی داشت و اثری از عناصر عرفان در آن دیده نمی‌شد؛ ولی این دین مانند سایر ادیان جهان، دستخوش حوادث تاریخی گردید؛ بطوری که دین زردشتی پیش از ساسانیان با این دین در دوره ساسانیان تفاوت بسیار داشته است.

پیشوایان مذهب زرتشت بنا به مصلحت خود، بتدریج، برای آیین زرتشت، اصول و فروع و احکام کمرشکنی تدوین کردند؛ بطوری که مردم از گهواره تا گور اسیر مقررات دینی بودند؛ ازجمله، گذاشتن اموات در دخمه بین همه ایرانیان و همیشه معمول نبوده است.

احمد شهرستانی متوفی به سال 548 قمری در کتاب ملل و نحل خود زردشتیان را به سه فرقه قسمت می کند:

یک فرقه که همان پیروان زردشت باشند؛ فرقه دوم زروانیان که معتقد- بودند اهورامزدا و اهریمن از موجود دیگری پدید آمده‌اند که پیش از آنها بوده و بر آنها برتری داشته و آن زروان یعنی زمان لایتناهی است، و این مطلب را از این جمله زروان اکه‌رنو که در اوستاست و معنی آن زمان بیکران است، استنباط می کنند.

گروه سوم کیومرثیان بوده‌اند که عقیده داشتند اهریمن از شک اهورامزدا پدید آمده است و در این صورت، وجود مستقلی نیست بلکه چون اهورامزدا در وجود خود شک کرد، اهریمن پدیدار شد.

در دوره ساسانیان، بطوری که ضمن مطالعه در اوضاع اجتماعی آن عصر دیدیم، حقوق و حدود اجتماعی و اقتصادی هریک از طبقات معین گردید و به آزادیهای نسبی، که مولود حمله اسکندر و نفوذ تمدن یونانی بود، پایان داده شد. جنگهای سلاطین ساسانی در جبهه‌های مختلف،

و گرفتن مالیاتهای سنگین از طبقه فعال کشور، بخصوص طبقه کشاورزان، به خرابی وضع اقتصادی و اجتماعی اکثریت مردم کمک کرد. کشاورزی که در مذهب زردشت تشویق شده- بود، در نتیجه فشار روزافزون فئودالها و روحانیان زردشتی برای طبقه فعال کشاورزان نتیجه‌ای نداشت؛ چه حاصل کار آنها به جیب طبقه فرمانروا می‌ریخت و روستاییان جز حصه ناچیزی به دست نمی‌آوردند. در چنین شرایطی نه تنها جنبه‌های عرفانی به مذهب زردشت راه یافت، بلکه زمینه برای رشد مذهب مانی که آن نیز رنگ عرفانی داشت، فراهم گردید. در دوره شاپور اول، بنیان شاهنشاهی ساسانی از لحاظ داخلی و بین‌المللی مستحکم گردید. ملل تابع حکومت ساسانی اغلب پیرو آیین زردشت و برخی عیسوی و بعضی یهودی و عده‌ای بتازگی به دین مانی گرویده بودند. بعید نیست شاپور اول که در جبهه داخلی و خارجی پیروزیهایی به دست آورده بود، با درک نقاط ضعف مذهب زردشت در برابر عیسویت، تصمیم گرفته باشد که مذهب مانی را تقویت کند و به صورت دین رسمی شاهنشاهی درآورد. دکتر گیرشمن می‌نویسد:

آیا شاپور اول درحالی‌که نیکخواهی خود را نسبت به مانی ابراز کرد و او را در وعظ و تبلیغ و گردآوردن پیروان آزاد گذاشت، در صدد بود که روزی مانویت را دین کشور خود قرار دهد؟ آیا وی ملاحظه می‌کرد که سلسله جدید، که توانسته است شاهنشاهی قوی به وجود آورد، مجبور است آن را با معنویات جدید مجهز کند و این دین را، که در سرزمین ایران ظهور کرده و توسط یک ایرانی تبلیغ می‌شود و با توحید عقاید گوناگون توأم با اغماض، منطبق با تمایلات عصر است، بپذیرد؛ درحالی‌که آیین معمول در استخر حتی از عهده دفاع خود در مقابل پیشرفت ادیان بزرگ، مخصوصا مسیحیت، برنمی‌آمد. دین مانی شاید می‌توانست توقعات او را برآورد. «174»

دین و دولت

اردشیر به فرزند خود شاپور چنین گفت: «بدان، دین و شاهی برادرانی توأمان‌اند و بی‌تخت شاهی، دین نمی‌پاید و شهریاری بی‌دین برجای نمی‌ماند. دین بنیاد شاهی است و شاهی ستون دین.» «175» در دوران اردشیر، «کرتیر» با عنوان بزرگ مربی دینی، شاهنشاه، موبدان موبد و رئیس دادگاه عالی کشور و دیگری مانی، آورنده آیین نو و پیامبر یکتا خدای جهان خودنمایی می‌کردند. در عهد شاپور یکم پیروان آیین مسیح و هواداران اندیشه‌های فلسفی گوناگون و پیروان آیین زرتشت و یهود در برابر هم قرار- داشتند و هریک دین خود را دین مهین و هادی بشر می‌انگاشتند.

شاپور شاهنشاه ایران در روز تاجگذاری خود، که ماه آوریل 243 میلادی بود، مانی، بنیانگذار «آیین جهانی» مانی‌گری را به حضور پذیرفت. در آن زمان مانی 25 ساله بود.

در این زمان. پایان دهه چهارم سده سوم میلادی، او سفرهایی به شرق کرد و در آنجا با آیین بودا

---

(174). ایران از آغاز تا اسلام، پیشین، ص 320.

(175). تمدن ایران ساسانی، پیشین، ص 112 به بعد.

و برهمن و باورهای محلی آسیای میانه آشنا شد.

شاپور مانی را که مبلغ آیین جهانی بود و پیروان و حامیان نیرومند داشت، مورد حمایت قرار داد، ولی این سیاست دوام نیافت.

با مرگ شاپور اول، وضع دگرگون گردید. روحانیان مزدایی مخصوصا مغان شمال، تحت رهبری «کرتیر» در زمان جانشینان شاپور، عکس العمل شدید نشان دادند. در این موقع، مزداپرستی در شرق توسط بوداییان تهدید می‌شد و در بین النهرین شمالی و مغرب با مسیحیت و یهودیت، و در داخل ایران با مانویت در جنگ بود.

بهرام دوم، چنانکه دیدیم، به تشویق روحانیان زردشتی مانی را محاکمه و اعدام کرد. «کرتیر در سه کتیبه بزرگ که روی صخره‌ها و ابنیه فارس حک شده، افتخار می کرد که مسیحیان، مانویان، و برهمنان را مورد اذیت و آزار قرار داده است» «176» اما با مرگ کرتیر وضع عوض شد. چون نرسی پسر شاپور اول، به تخت نشست با مانویان رفتاری

ارفاق‌آمیز پیش گرفت و زمینه برای رشد مجدد مانویت و تا حدی عیسویت فراهم گردید. دکتر گیرشمن می‌نویسد:

فقر منابع ما اجازه نمی‌دهد بدانیم که چه حوادثی جریان امور را تغییر داد و موجب تجدید حیات مزدیسنا گردید، اما محقق است که عاملی مهم در اتخاذ سیاست دینی ایران، تبدیل آیین قسطنطین کبیر بوده که متعاقب آن مسیحیان در زمان شاپور دوم مورد اذیت و سوءظن قرار گرفتند؛ همچنانکه مانویان در نظر رومیان عمال ایرانی محسوب می‌شدند. این جنبش مزدیسنا را به حالت اولی برگرداند و اتحاد آن با مقام سلطنت بوسیله تبعیت روحانیت از آن تقویت شد. «177»

پس از آنکه در نتیجه عوامل داخلی و خارجی، آیین زردشتی به صورت دین ملی رسمی درآمد، روحانیان برای آنکه بتوانند در مقابل ادیانی که مبتنی بر توحید است مقاومت و پایداری کنند، ایمان به اهورامزدا را حفظ کردند و او را چون خدای واحد معرفی کردند و خدایان قدیم یعنی اناهیتا (ناهید) و میترا (مهر) را در درجه دوم اهمیت قرار دادند و برای تثبیت دین به گردآوری اوستا مشغول شدند.

این بود مختصری از سیر مذهب زردشت در دوره ساسانیان. حال، مذاهب مختلفی را که در آن عصر پیروانی داشته است اجمالا مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

مذهب و شخصیت مانی

مانی از نجیب‌زادگان ایران بود که در سال 215 میلادی در یکی از دهات بابل (بین النهرین) متولد شد. می گویند در 13 سالگی نخستین وحی به او رسید و در 25 سالگی وحی دیگری به وی شد که موید الهام اولی بود؛ و به وی مأموریت داده شد که دین حق

و رسالت خود را به جهانیان اعلام دارد. ظاهرا مانی پس از مطالعاتی که در اطراف دین زردشت و مذهب عیسی و آیین بودایی نمود، به دعوت مردم پرداخت و خود را «فارقلیط» که مسیح ظهور او را خبر داده-

---

(176 و 177). ایران از آغاز تا اسلام، ص 320 و 321.

بود، معرفی کرد و گفت: «در هرزمانی انبیاء حکمت و حقیقت را از جانب خدا به مردم عرضه کرده‌اند؛ گاه در هندوستان بوسیله پیغمبری بودا نام و گاهی در ایران بوسیله زردشت پیغمبر و زمانی در مغرب‌زمین بوسیله عیسی. عاقبت من که مانی پیغمبر خدای حق هستم، مأمور نشر حقایق در سرزمین بابل گشتم.»

مانی خود را مبلغ مذهبی جهانی می‌شمرد و می‌گفت ندای من را به همه زبانها در شرق و غرب عالم خواهند شنید و سراسر شهرها از آن خبر خواهند یافت. «کلیسای من بر تمام کلیساها و جوامع قبلی برتری دارد، زیرا دیانتهای پیشین مختص ممالک و یا شهرهای معین بود، ولی آیین من در اقصای عالم اشاعه یافته و انجیل من به همه ممالک خواهد رسید.» مانی به‌زعم خود، حقایقی که در ادیان بودا و مسیحیت و زردشت وجود داشت، یکجا جمع کرد و در قالب و صورت دیگری به گوش مردم رسانید.

او چون می‌خواست دینی جهانشمول پدید آورد، به صمیمی‌ترین پیروان خود دستور داد که گرد عالم بگردند و مردم را به اغماض و خویشتنداری و ترک دنیا تبلیغ کنند. مبلغین

مذهب مانی همواره به مردم گوشزد می‌کردند که مواظب اندیشه و گفتار و کردار خود باشند، زیرا با زبان و دست و دل می‌توان مرتکب گناه شد.

پیشوایان سعی می‌کردند به اقتضای زمان و مکان، دین جدید را با عقاید و احوال ملل متنوع سازگار کنند؛ به همین علت، آراء مانویه به صور گوناگون در جهان منتشر شده است؛ بطوری که طی 12 قرن از قرن سوم تا 15 میلادی، آیین مانوی سراسر نیمکره شمالی را، از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام، تحت نفوذ خود گرفت.

گسترش دین مانی

پس از نفوذ مذهب مانی در آسیای مرکزی و شرقی، در سال 832 از طرف امپراتور چین فرمان آزادی مذهب مانی صادر شد و کار تبلیغ دین مانی به جایی رسید که خاقان معتقد به آیین جدید گردید. با حمله چنگیز خان، ضربه سختی بر پیروان مانی وارد شد، ولی تشکیلات مخفی این جماعت قرنها دوام یافت. در غرب نیز مبلغین مذهب مانی موفقیتها و ناکامیهای بسیار دیده‌اند. مانویان دین خود را از راه بین النهرین به فلسطین، مصر و افریقای شمالی و امپراتوری روم رسانیدند و دامنه تبلیغ آن به آسیای صغیر، یونان، ایتالیا و کشور گل و اسپانیا رخنه کرد. ولی امپراتوران روم بسختی، قانون اعدام پیروان مانی را به موقع اجرا گذاشتند و مانویت از این‌پس راه اختفا سپرد.

... یکی از پیروان نامدار مانی، سنت اوگوستین بود که از آباء دین مسیح بود. از سال 372 تا سال 382 میلادی به آیین مانی گروید. اوگوستین در آن زمان جوانی بود دانشمند که فلسفه و ادبیات باستان را نیک فراگرفت و به آموختن دانشهای فلسفی زمان خودش شوقی وافر داشت، و در «جستجوی حقیقت» به مطالعه نوشته‌های انجیل مقدس پرداخت. در

اعترافهای او چنین آمده است که وی به هنگام مطالعه این کتاب از همان برگ نخست درنگ کرد. سبب بیزاری او این بود که نوشته‌های انجیل «امر» داشت نه «اقناع». شیوه نگارش کتاب به گونه‌ای بود که خواننده را راغب نمی‌کرد ... آموزشهای «خشن» مسیحی در آن روزگار یارای رقابت با فلسفه گنوستیک و دیگر آموزشها را نداشت.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 709

سازمان تبلیغاتی مانویان بسیار جالب و دقیق بود، آنها ملزم بودند که با صبر و حوصله به سؤالات مردم پاسخ بدهند. درمیان مبلغین این مذهب، عده زیادی زن نیز به فعالیت مشغول بودند که از آن میان «ژولیا» شهرت بیشتری کسب کرده است. «178»

دکتر مشکور در پیرامون گسترش آیین مانوی می‌نویسد:

مذهب مانی در چین تا قرن چهاردهم میلادی، در کنار مذهب تائو و بودا بطور پنهان در ناحیه «فوچئه» و «فوکین» به حیات خود ادامه می‌داد، و حتی پس از این تاریخ نیز در ناحیه «یانگ‌تسه» جنوبی پیروان این دین می‌زیستند. در دوره اسلامی مذهب مانوی بطور مخفی شیوع فراوان داشت ... تعقیب و قلع‌وقمع مانویان که در عصر اسلامی از آن تعبیر به زنادقه می‌شد، در عهد عباسیان شدت یافت.

این سختگیریها باعث مهاجرت مانویان به ماوراء النهر گردید، ولی به قول ابن ندیم (در کتاب الفهرست) در قرن چهارم هجری هنوز گروه بسیاری مانوی در بغداد می‌زیستند و وی قریب سیصد تن از آنان را در عهد معز الدوله می‌شناخته- است ... دین مانوی بسرعت در روم و مغرب‌زمین رواج یافت؛ چنانکه در قرون وسطی حتی در ناحیه «لانگدوک» در فرانسه نفوذ کرد ... توسعه روزافزون آیین مانی روحانیون مسیحی را به رشک آورد و

مراکز دین مسیحی درصدد دفاع برآمدند. فرمان امپراتور دیوکلسین، که در 31 مارس 279 صادر شد، پیشوای مانویه را در روم محکوم به‌مرگ کرد. «179»

در ایران در زمان شاپور اول مذهب مانی به آزادی رشد و توسعه یافت و چنانکه گفتیم شاهنشاه به پیشوا و پیروان دین تازه روی خوش نشان می‌داد.

مانی و شاهپور

با اینکه تعلیمات مانی منفی بود و با سیاست توسعه‌طلبی شاهپور سازگاری نداشت، معذلک بطوری که از منابع مانوی برمی‌آید او «تحت تأثیر پیامهای مانی قرار گرفت و به او اجازه داد که در سرتاسر امپراتوری آزادانه فعالیت مذهبی نماید. مانی خودش می‌گوید که حتی شاه دستور داد که متنفذین محلی هریک به نوبه خود، در گسترش و حمایت دین جدید تسهیلاتی فراهم سازند. در شرح زندگی خود، مانی می‌گوید من نزد شاهپور شاه آمدم، او مرا در نهایت احترام پذیرفت و به من اجازه داد که در سراسر کشورش «کلام زندگی» را تعلیم دهم. من چند سال جزو ملازمان او بودم.» (کفالایا، ص 15 تا 31 و 33)

مانی و بهرام

با اینکه در عهد شاهپور، مانی و کرتیر غالبا در ملازمت شاه بودند در دوران قدرت بهرام مناسبات آن دو به تیرگی گرایید و کرتیر به کمک همفکران خود، مانی را عنصری زیانبخش به حال مملکت معرفی کرد تا جایی که بهرام مانی را نزد خود خواند و خطاب به او چنین گفت: به تو خوش‌آمد نمی‌گویم. اما رسول خدا

---

(178). تمدن ایران ساسانی، پیشین، ص 124.

(179). مأخوذ از: دکتر مشکور (تتبعات) در مجله وحید.

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 710

جواب داد: چرا؟ آیا از من بدی سرزده؟ شاه گفت: قسم خورده‌ام نگذارم تو در این سرزمین بمانی. و در نهایت غضب به رسول خدا چنین خطاب کرد: از وجود تو چه کاری ساخته است وقتی که نه به جنگ می‌روی نه دنبال شکار می‌روی؟ اما شاید از جهت حذاقتت در دوا و طبابت مفید باشی؟ نه، حتی از این جهت هم نه. و رسول خدا جواب داد: من هرگز به تو بدی نکرده‌ام و همیشه به تو و فامیلت نیکی نموده‌ام و بسیاری از خدمتگزارانت را از روح شیطانی دروغ رهایی بخشیده‌ام و بسیاری را باعث شدم از بستر بیماری رهایی یابند و بسیاری را از بت نجات دادم و بسیاری را که به‌مرگ رسیده بودند دوباره حیات بخشیدم. در این ملاقات مانی از محبتهای شاهپور و هرمزد یاد کرد و به بهرام گفت: هرطور که می‌خواهی با من رفتار کن.

بطوری که می‌بینیم، با مرگ شاهپور و هرمزد، جانشین او، وضع دگرگون گردید. بهرام اول که پادشاهی ضعیف بود، تحت تأثیر موبدان قرار گرفت و با مانی و پیروان او بی‌اعتنایی کرد. مانی که مورد بیمهری قرار گرفته بود، راه سفر پیش‌گرفت ولی دیری نگذشت که شاه دستور احضار او را داد و با وی به تندی سخن گفت و فرمان محاکمه و حبس او را صادر کرد. به گفته «یعقوبی» مجلس مباحثه عمومی تشکیل شد. مانی با موبدان موبد، که هم مدعی و هم قاضی بود، به گفتگو پرداخت و در این محاکمه یکطرفی، مانی را به عنوان خروج از دین به زندان افکندند. مانی 26 روز در حبس بود، رفتار با او سخت و وحشیانه بود، پای او را با زنجیر بستند، زنجیر را آنقدر تنگ کردند تا جان دهد. مانی در دوران حبس گفتگوی خود را با پیروان و یاران قدیم ترک نکرد و در آخرین ایام عمر،

تعلیماتی به منظور تبلیغ آیین خود به یاران داد. ظاهرا دو نفر از نزدیکترین اصحاب، تا دم مرگ با او ملاقات و گفتگو می‌کردند. پس از مرگ، پوست او را کندند و پر از کاه کرده از دروازه جندی‌شاپور آویختند. همین دروازه در عهد اسلامی به دروازه مانی معروف بود. مانویان به یادگار این شهادت، روزی را معین کرده و جشن گرفتند.

پس از مرگ مانی، حکومتهای بعد، به دستور مبلغین، مجوس بارها به کشتن مانویان و سوزاندن کتب و آثار آنها مبادرت کردند، ولی دعات و مبلغین از اشاعه افکار خود منصرف نشدند؛ بطوری که در حدود 300 مسیحی (میلادی) یعنی قریب یک ربع قرن بعد از وفات مانی، دین وی در سوریه و مصر و افریقای شمالی تا اسپانی و ممالک گال گسترش یافت.

در سنه 372 مسیحی، قانون معروف قسطنطین برضد اهل بدعت (مانویان) را نیز دربر گرفت.

آنها بموجب مقرراتی چند، از حق شهادت دادن در محاکم و ارث بردن محروم شدند و برای برگزیدگان آنها جزای اعدام مقرر گردید و حکم به تبعید همه مانویان داده شد. ولی این اقدامات شدید مانع تبلیغ افکار و عقاید آنها نشد. پیروان متعصب مانی، که پیغمبر خود را خاتم الانبیاء می‌دانستند، برای آنکه این مذهب برای ملل و نحل مختلف قابل درک باشد، اصطلاحات خود را با اصطلاحات دیگر ملل هماهنگ می‌کردند و مبلغین را در استعمال هر زبانی برای بیان عقیده خود آزاد می‌گذاشتند.

مانی در شاهنامه

فردوسی ضمن بیان وقایع سلطنت شاپور از مانی چنین یاد می‌کند:

بیامد یکی مرد گویا ز چین — که چون او مصور نبد در زمین
بدان چربدستی رسیده به کام — یکی پرمنش مرد، مانی به نام
به صورتگری گفت: «پیغمبرم — ز دین‌آوران جهان برترم»
ز چین نزد شاپور شد بارخواست — ز پیغمبری شاه را یار خواست
سخن گفت مرد گشاده‌زبان — جهاندار شد زان سخن بدگمان
سرش تیره شد موبدان را بخواند — زمانی فراوان سخنها براند
کزین مرد چینی چیره‌زبان — فتادستم از دین خود در گمان
بگویند و هم زو سخن بشنوید — مگر خود به گفتار او بگروید
بگفتند کاین مرد صورت‌پرست — نه برپایه موبدان موبد است
زمانی سخن بشنو او را بخوان — چو بیند ترا کی گشاید زبان
بفرمود تا موبد آمدش پیش — سخن گفت با او ز اندازه بیش
فروماند مانی میان سخن — ز گفتار موبد ز دین کهن
بدو گفت: «کی مرد صورت‌پرست — به یزدان چرا آختی خیره‌دست
کسی کاو بلند آسمان آفرید — بدو در، مکان و زمان آفرید
کجا نور و ظلمت بدو اندر است — ز هرگوهری گوهرش برتر است

در ایران باستان مخصوصا تا قبل از استقرار حکومت ساسانیان، پیروان ادیان و مذاهب گوناگون در امر آموزشهای دینی و انجام آداب و مراسم مذهبی، از آزادی کامل برخوردار بودند، ولی در دوره ساسانیان از بیم مداخلات روم و ارمنستان و دیگر مناطق

مسیحی‌نشین، نسبت به پیروان مذهب مسیح سختگیری می‌شد. به قول لوکونین، پس‌ازآنکه حکومت ساسانیان قوام گرفت آیین زرتشت و آتشکده‌ها چون پایگاهی برای حکومت ضرورت یافت؛ به همین مناسبت، تساهل جای خود را به سختگیری داد.

... انهدام نفوذ دین یهود، مسیحیت، بوداییگری، برهماییگری و مزداییگری، و نیز از میان برداشتن ارتداد در آیین زرتشت و پایان دادن به نهضت مانی و مانویان در ایران، لازم می‌نمود. پس از مرگ شاپور یکم، زمانی که نفوذ کرتیر بر شاهنشاه ایران فزونی گرفت و کرتیر نزدیکترین رایزن شاهنشاه شد و به پایه موبد اهورامزدا رسید ... تعصب و آزار مانویان آغاز شد ...

محتملا اگر مذهب مانی از جنبه‌های منفی و غیر فعل عاری بود سلاطین ساسانی به تقویت آن همت می‌گماشتند، ولی چون مانویان این جهان را خوار می‌شمردند و مردم را از کارهای تولیدی و ثمربخش بازمی‌داشتند دولتها ممکن نبود با چنین مذاهبی روی موافق نشان بدهند. «180»

عقاید و افکار و آثار مانی

چنانکه اشاره شد، مانی می‌کوشید که دین او سراسر عالم را فراگیرد.

وی برای اجرای این نقشه عقاید خود را با عقاید ملل و نحل مختلف وفق می‌داد و از اصطلاحات و تعبیرات مذهبی آنها برای

---

(180). همان، ص 158.

جلب قلوب عموم ملل استفاده می کرد. بنابراین، مانی از عیسویت و طریقه مرقیون، و مذاهب زروانی، زردشتی و بودایی و فلسفه یونانی و غیره برای بیان عقاید مذهبی خود استفاده کرد و درمیان هر قوم و ملتی، رنگی خاص به اقوال و آراء خود داد تا بیشتر بتواند در اذهان عمومی نفوذ کند. این مرد قسمتی از کتب خود را به لغت پهلوی ساسانی و قسمتی دیگر را به زبان پهلوی اشکانی به رشته تحریر درآورد، و در خط و زبان ایرانیان اصلاحاتی کرد و موفق شد که خط پهلوی را که بسیار پیچیده و مشکل بود، به خطر سریانی، که سهلتر و آسانتر بود، تبدیل کند.

از مهمترین کتب او شاپورگان، کنز الاحیاء، سفر الجبا بره، سفر الاسرار و فرقماطینا معروف است.

علاوه‌براین، مجموعه‌ای از تصاویر زیبا و جالب ارتنگ یا ارژنگ از او باقی مانده که از کتاب اخیر نسخه‌ای تا عهد غزنویان و سلاجقه در غزنه وجود داشته است. بطوری که آقای تقی‌زاده در تتبعات خود راجع به مانی متذکر شده‌اند: «شرح عقاید و بیان سیستم فکری و مذهبی مانی فوق العاده عجیب و دشوار و در مواردی متناقض و غیرقابل درک است. مخصوصا موقعی که وی از ده آسمان و هشت زمین و هفت ستون و سه چرخ و دیوهای دریا و قسمتهای آسمان سخن می گوید و ضخامت هرفلک را ده هزار فرسنگ می‌خواند، درک و توجیه مطلب بسی دشوار می‌شود. اساس دین مانی بر دو اصل خیر و شر و نور و ظلمت و سه دور یعنی ماضی و حال و استقبال مبتنی است. منشأ کل وجود یا خدای بزرگ دوتاست که یکی را نور و دیگری را ظلمت می‌نامیم. قبل از حدوث خلقت، این دو اصل مجزا و مستقل از یکدیگر وجود داشته؛ مقر نور در بالا و مقر ظلمت در پایین

بود. در قلمرو نور نظم و آرامش و صلح و سعادت حاکم بود، درحالی‌که در منطقه ظلمت، اغتشاش و ظلم و کثافت فرمانروایی داشت. مانی اولی را درخت حیات و دومی را درخت مرگ نامیده است. (شبیه شجره طیبه و شجره خبیثه در قرآن).» «181» در قلمرو نور، پدر عظمت و در قلمرو ظلمت، پادشاه تاریکی، اهریمن حکومت می‌کند. پس از آنکه سپاه ظلمت به قلمرو عالم نور نزدیک شدند و به داخل آن راه یافتند، جنگ بین نور و ظلمت آغاز شد.

جامعه مانوی از 5 طبقه مشخص تشکیل می‌شد:

طبقه اول، دوازده رسول، طبقه دوم 72 اسقف، طبقه سوم 360 تن شیوخ، طبقه چهارم برگزیدگان، طبقه پنجم سماعون یا نیوشگان که عده افراد آن محدود نبود و در حقیقت کلیه مؤمنان و کسانی که طاقت اجرای تعالیم دشوار طبقه برگزیدگان را نداشتند، در این صف وارد می‌شدند.

حکمت عملی فرقه مانویه مبتنی بر قواعد و اصولی است که از آنجمله 7 مهر (به ضم میم) مربوط به امور اعتقادی و رفتار و کردار اشخاص بود، و از این هفت مهر، مهر دهان عبارت از احتراز از گفتار بد و کفرآمیز، مهر دست خودداری از اعمال زشت، و مهر دل، خودداری از شهوات و آرزوهای پلید بود.

این مهرها برای عامه مؤمنان و طبقه برگزیدگان مفهوم واحدی نداشت. برگزیدگان

---

(181). مانی و دین او، پیشین، ص 37، (به اختصار).

نبایست پیشه‌ای اختیار کنند که موجب زیان عناصر شود، یا در پی تحصیل آسایش مادی باشند. خوردن گوشت حیوانات و آزار رسانیدن به ذرات نور و خوردن شراب بر آنها ممنوع بود؛ بیش از غذای یک روز و لباس یک سال، از مال دنیا نباید چیزی داشته باشند؛ باید بدون زن و هرگونه تعلقی برای نشر پاکی به اقطار جهان سفر کنند. ولی عامه مؤمنان یعنی نیوشگان از این قواعد سخت معاف بودند و می‌توانستند به مشاغل عادی خود ادامه دهند، گوشت بخورند بدون اینکه به دست خود حیوان را بیجان کرده باشند، می‌توانستند زن بگیرند و به زندگی ساده‌ای، بدون دلبستگی زیاد به دنیا، ادامه دهند. بر طبقه نیوشگان فرض بود که نذر کنند غذای گزیدگان را فراهم آورند و به آنان تقدیم کنند.

دادن زکوۀ و روزه گرفتن و نمازگذاشتن تکلیف عمومی بود. هر ماه هفت روز روزه می‌گرفتند. در 24 ساعت چهار دفعه نماز می‌خواندند. پیش از شروع نماز با آب وضو می‌گرفتند و در صورت فقدان آب با خاک و چیزهای دیگر تیمم می‌کردند و در نماز 12 دفعه به سجده می‌افتادند. صدقه دادن واجب بود (شبیه به مقررات و مقالم اسلام).

از تکالیف منفی سماعین یا نیوشگان، نپرستیدن بت، دروغ نگفتن، بخل نکردن، نکشتن، زنا نکردن، دزدی نکردن، فریب ندادن، خودداری از سحر، و احتراز از شک در دین و مسامحه در اعمال مذهبی بود.

پس از مانی یکی از پیروان وفادار او به نام سیس، بنابر وصیت و تعیین او، به عنوان خلیفه کل مانویان در بابل اقامت گزید. چون او را مصلوب کردند اینایوس نامی به خلافت رسید. درباره اخلاق و روش زندگی مانویان، اظهارنظرهای مختلفی دیده می‌شود. اخلاق مانویان به گواهی دوستان و دشمنان این جماعت، بسیار عالی و آمیخته با صفا و صمیمیت بود؛ بطوری که سنت اگوستین خصم بزرگ آنها ضمن مباحثه با اسقف مانوی افریقایی

«به اخلاق بی‌عیب مانویان شهادت می‌دهد.» و علمای عالیقدری نظیر محمد بن زکریا و ابن المقفع مجذوب عقاید و تعلیمات آن جماعت شده‌اند. بر اثر اکتشافات گرانبهایی که در آسیای مرکزی به همت شرق‌شناسان روسی و آلمانی به عمل آمده، کتب و اوراق خطی بسیاری از مانویان به دست آمده که بعضی از آنها به زبان ترکی و برخی به زبان دری است. از برکت این اسناد می‌توان بیشتر در صحت و سقم اطلاعاتی که مؤلفین مسلمان و نصاری درباره دین مانی و پیروان او داده‌اند، تحقیق و مطالعه نمود.

چنانکه اشاره کردیم، با مرگ مانی و خلفای او مذهب مانوی و راه و رسم آن از بین نرفت بلکه در ایران بطور مخفی، در بسیاری نقاط آشکارا، اصول مذهبی مانی تبلیغ می‌شد. پس از ظهور اسلام، از فعالیت مانویان کاسته گردید. بعضی می‌گویند چون بسیاری از تعالیم صوفیه شباهت به آداب مانویان دارد، بعید نیست که راه و رسم مذهبی آنها به رشد تصوف در ممالک اسلامی کمک کرده باشد. ادوارد براون در مقام مقایسه کیش زردشتی با آیین مانویان می‌نویسد:

بطور کلی دین زردشتی ... از جهت اینکه پیروان خود را تشویق می‌کند که وجودشان مثمر ثمر باشد و زمین را بارور سازند و اراضی حاصلخیز را توسعه دهند و

دانه بیفشانند و محصول آن را درو کنند و در این راه از رنج کار روگردان نباشند، اساسا مذهبی مادی است. از طرف دیگر، طبق نظر مانویان، امتزاج نور و ظلمت که دنیای ماده را به وجود آورده اصلا شر بوده ... هرچیزی که سبب شود امتزاج نور و ظلمت ادامه یابد از قبیل زناشویی و توالد و تناسل، در نظر مانی و اتباعش شر و نکوهیده است. در اینجا متوجه

مقصود هرمز می‌شویم که گفته بود: «این مرد آمده است و مردم را به نابود کردن دنیا دعوت می کند.»

مذهب زردشت مذهبی بود ملی و مبارز و مادی و جهانگشا. مانویت برعکس به همه عالم ناظر بود، یک نوع تفکر عارفانه را برای اعتلاء روح و نقس لازم می‌شمرد و به زهد و ریاضت و انزوا و انقطاع از امور دنیا توجه داشت. «182»

ارزش اجتماعی مذهب مانی

با اینکه مذهب مانی واکنشی علیه مظالم و بیدادگریهای طبقات ممتاز در آن دوران بود ولی در عمل، تعلیمات مانی برای مبارزه با اشرافیت و زندگی پرتجمل آنان مفید نبود، زیرا مانی هیچ راهی عملی برای پایان دادن به ستمگری اشراف و فئودالها نشان نداد، بلکه برعکس، با اجرای تعالیم او یعنی با اعراض از مادیات و امور دنیوی و خودداری از زناشویی و امساک در غذا و روزه‌گرفتن و تحمل محرومیتهای گوناگون طبعا اکثریت مردم یعنی طبقه وسیع کشاورزان و پیشه‌وران ضعیف و ناتوان می‌شدند، و فکر مقاومت و نیروی پایداری و مبارزه در برابر ستمگران را از کف می‌دادند. به این ترتیب می‌بینیم مذهب مانی برخلاف آیین زرتشت مذهبی سازنده نبود و مردم را به سعی و عمل و کار و کوشش تبلیغ و تحریص نمی‌نمود بلکه جامعه بشری را به سوی ضعف و فتور رهبری می کرد.

در پهنه پیکار بین نیکی و بدی «... آنچه انسان را پیروزی می‌بخشد میانه‌روی است؛ هم زهد و ترک دنیا ناپسند است و هم لذت‌جویی مفرط. زندگی در نظر زرتشتی مانند یک اسارت ممتد طولانی همراه با درد و اشک و آه نیست. زرتشتی در این جهان خود را چون

بیگانه مهجوری که از یار و دیار خود جدا مانده و پیوسته مشتاق بازگشت به مبدأ خویش است نمی‌داند، بلکه شادخواری و خوشدلی را تکلیف مقدس خویش می‌داند؛ تکلیف مقدس خویش در برابر خدایی که نیکیها و زیباییها را برای او آفریده است، کسی که دست از شادیها و لذتهای جهان بشوید در واقع نسبت به آفریننده نیکیها، که اهتمام در آبادی جهان بهترین ستایش اوست، عصیان و ناسپاسی کرده است و از این روست که مانویان و بوداییان در نظر پیروان زرتشت، تا بدان حد گمراه و ریاکار شناخته آمده‌اند ... در نظر پیروان زرتشت، جسم و ماده به هیچوجه منشأ اثر نیست بلکه آفریده خیر است و از اینجاست که ثنویت زرتشتی منشأ فکر زهد و ریاضت، چنانکه در آیین عیسی و بودا پدید آمده است، نشده است ... از این‌رو تعلیم زرتشت رنگی از شادی و خوش‌بینی دارد و این مایه خوش‌بینی و شادمانی نیز نه در اعتقاد زروانیان که مبتنی بر

---

(182). تاریخ ادبی ایران، ج 1، پیشین، ص 238.

جبر است دیده می‌شود و نه در ثنویت مانی که خیر واقعی و خیر روحانی را بکلی با آنچه در این جهان به خطا خیر خوانده می‌شود، مغایر می‌بیند! ...» «183» پس‌ازآنکه تلاش مزدک در راه از بین بردن اختلافات طبقاتی بجایی نرسید یأس و حرمان بیش‌ازپیش در بین مردم راه یافت و زمینه برای انتشار آیین زروان فراهم گردید.

«... در رساله مینوک خرد که در واقع یک رساله زروانی به‌شمار است، جبر با صورتی یأس‌انگیز جلوه دارد؛ یک‌جا می‌گوید: «با نیروی خرد و دانش نیز از دست قضا نمی‌توان حذر کرد و چون قضای نیک یا بد دررسد، آنکه خردمند است در کار خویش فروماند و

آنکه فرومانده است توانایی یابد؛ قضا ناتوان را توانا می‌کند و توانا را ناتوان، غافل را کوشا می‌کند و کوشا را غافل ...!» «184»

این تعالیم مردم را از تلاش و کوشش و مبارزه بازمی‌دارد و با تعالیم زرتشت، که در آن آدمی فاعل و مختار و سازنده سرنوشت خویش است، تفاوت بارز دارد. اشاعه این افکار به زیان مردم و به نفع طبقات فرمانروا بود، زیرا مردم را از تلاش و مبارزه با ستمگران بازمی‌داشت و وضع طبقات حاکم را تأیید و تثبیت می‌کرد. آگاسیاس وضع اسفبار مردم را در آن روزگار چنین توصیف می‌کند: «اقویا به ضعیفان تعدی می‌کردند و اعمال دور از انصاف و انسانیت مرتکب می‌شدند.»

به عقیده محققان شوروی، مانی و پیروان او اصولا با نابرابری و اختلاف عظیم طبقاتی و ظلم و ستم روحانیان و فئودالها و نظام بردگی مخالف بودند. گرایش توده‌های کثیر خلق در سراسر آسیای میانه و شرق نزدیک به این مذهب، نشان‌دهنده اعتراض توده‌های مردم علیه تجمل و ثروت هیأت حاکمه و طبقه فرمانروا بود. و چون در معنی، تعالیم مانی مخالف با سیاست اقتصادی و اجتماعی دولت ساسانی بود، وی را به شرحی که گفتیم به محاکمه دعوت و اعدام کردند.

عیسویان ایران

چنانکه دیدیم در شاهنشاهی ساسانی، مذاهب مختلفی وجود داشت که اهم آنها مذهب زرتشتی، بودایی، مانوی، عیسوی، یهودی و مزدکی بود.

کریستن سن می‌نویسد: «روحانیان زردشتی بسیار متعصب بودند و هیچ دیانتی را در داخل کشور تجویز نمی‌کردند، لیکن این تعصب بیشتر مبتنی بر علل سیاسی بود. دین زردشت

دیانت تبلیغی نبود و رؤسای آن داعیه نجات و رستگاری کلیه ابنای بشر را نداشتند، اما در داخل کشور مدعی تسلط تام و مطلق بودند. پیروان سایر ادیان را که رعیت ایران به‌شمار نمی‌آمدند، محل اطمینان قرار نمی‌دادند؛ خاصه اگر همکیشان آنها در یکی از ممالک خارجه دارای عظمتی بودند. این طبقه روحانی خطر وجود مانویان را در داخل دولت شاهنشاهی دفع کردند. فرق یهودی بابل برای آیین زردشت و دولت ایران، موجب خطری محسوب نمی‌شدند. هرچند اردشیر اول چندان روی خوشی به یهود نشان نداد و یهودیان به یاد آزادیی که در زمان اشکانیان داشتند، حسرت می‌خوردند، و در دوره اول عهد ساسانی گاهگاه تحت فشار واقع می‌شدند، خاصه وقتی که می‌خواستند از زیر بار مالیات شانه خالی کنند، با این حال

---

(183). تاریخ ایران بعد از اسلام، پیشین، ص 210.

(184). همان، ص 214 به بعد.

روی‌هم‌رفته این طایفه بطور کلی، تحت حمایت شاهنشاه ایران، به صلح و آرامش می‌زیستند. اما وضع عیسویان با آنان بسیار اختلاف داشت ... تا زمانی که دولت امپراتوری روم دیانت رسمی نداشت، عیسویان ایرانی در آرامش می‌زیستند، اما چون قسطنطین، امپراتور روم، به عیسویت گروید، وضع تغییر کرد. عیسویان ایران ... مجذوب و فریفته دولت مقتدری شدند که همکیش آنان بود. ازاین‌پس زمامداران ایران به پیروان مذهب مسیح به دیده یک قوم طرفدار اجنبی می‌نگریستند و همواره مراقب اعمال آنان بودند. شاهپور دوم به شاهزادگان کشور آرامی نوشت که سیمون، رئیس عیسویان، را دستگیر

کنند و مالیات سرشماری و خراج این قوم را دوبرابر وصول کنند، زیرا آنان در ناز و نعمت به سرمی‌برند و دوستدار دشمن ما قیصرند.

پس از وصول این دستور، سیمون را زندانی کردند ولی او به فرمان شاه وقعی ننهاد. شاهپور چون از جریان اطلاع یافت در خشم شد و فریاد برآورد و گفت: سیمون می‌خواهد پیروان خود را به شورش برانگیزد و مملکت را به همکیش خود قیصر بسپارد.» «185»

از این تاریخ، کشتار و تبعید عیسویان به علل سیاسی آغاز گردید. در سال 362 میلادی یک نفر اسقف با نه هزار عیسوی ساکن شهر فنک «186» پس از یک شورش، به خوزستان تبعید شدند. یک منبع تعداد مقتولین عیسوی عهد شاپور را به شانزده هزار نفر بالغ دانسته- است. پس از شاپور، اردشیر دوم هم نسبت به عیسویان خوش‌بین نبود. ولی شاپور سوم، و و هرام چهارم با امپراتوری روم مناسبات خوبی داشتند. یزدگرد اول نیز به جهات سیاسی و برای تحکیم سلطنت و فرمانروایی خود، با حکومت روم و عیسویان، روشی ملایم پیش- گرفت؛ نسبت به قوم یهود نیز خوشرفتاری کرد، ولی این وضع دوام نیافت. عیسویان از روش ارفاق‌آمیز یزدگرد سوء استفاده کردند و در یکی از شهرهای خوزستان، یک نفر روحانی عیسوی با رضایت اسقف، آتشکده‌ای را، که نزدیک کلیسای عیسویان بود، ویران کرد.

شاه شخصا رسیدگی کرد و روحانی عیسوی به عمل خود اعتراف نمود و به دیانت زردشتی اهانت و بدگویی کرد. شاه به اسقف مسیحی فرمان داد آتشکده را مجددا بسازد ولی او امتناع کرد و با این عمل متهورانه محکوم به اعدام گردید.

عیسویان، در چند مورد دیگر، به چنین اعمال کودکانه‌ای دست زدند، در نتیجه، حسن ظن یزدگرد به بدبینی شدیدی تبدیل یافت و فرمان زجر آنان صادر شد، و «مهر شاپور» موبدان موبد، مأمور اجرای دستور شد. درمیان مناطقی که عیسویان در آن زیست می‌کردند ارمنستان بیش از همه سبب اضطراب و ناراحتی حکومت ایران را فراهم می‌کرد، زیرا عیسویت در این ناحیه به سرعت پیشرفت می‌کرد، و زمامداران ایران می‌دانستند که با ارتباطی که بین عیسویان این منطقه و امپراتوری روم وجود دارد، تصاحب این منطقه امری ناپایدار و بی‌ارزش است.

---

(185). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 290 و 291 (به اختصار).

(186).Phenek

گفتگوها و مشاجرات مذهبی

پس از شور و گفتگوی بسیار، «مهرنرسی» به نام شاه برای حل مشکلات مذهبی، اعلامیه زیر را به نجبای ارمنستان ابلاغ کرد:

«... اصول دیانت خود را که متکی بر حقیقت و مبتنی براساس و قواعد محکم است، نوشته و برای شما فرستادیم. میل داریم شما که وجودتان برای کشور ما تا این اندازه مفید و برای ما تا این حد عزیز است، کیش مقدس و حقیقی ما را بپذیرید و دیگر در آن دیانت، که همه می‌دانیم باطل و بیفایده است، باقی نمانید. بنابراین، پس از استحضار از این فرمان، بدون اینکه خیالات دیگری در خاطر خطور دهید، باید اصول دیانت ما را به طیب خاطر

بپذیرید. ما در راه موافقت، تا آنجا پیش آمدیم که به شما اجازه دادیم که دیانت موهوم خود را که تا امروز موجب خرابی کار شما شده است، برای ما بنویسید. اگر شما با ما هم اعتقاد شوید گرجیان و آلبانیها یارای آن نخواهند داشت که از فرمان ما سرپیچی کنند.»

می‌توان حدس زد که منضم به این فرمان ورقه‌ای بوده است حاکی از اصول مهمه دیانت مزداپرستی. باری اساقفه عیسوی و معاریف روحانیان ارمنی مجتمع شدند تا در این باب رأی بزنند. «لازار» نام حضار این مجلس را ذکر کرده و معلوم می‌شود مأخذ معتبری در دست داشته است. جوابی که از روی کمال وقاحت و جسارت به این نامه داده‌اند، در کتاب لازار درج شده، و ما بعضی مطالب آن را ذیلا می‌آوریم: «ما هنگامی که در حضور شاهنشاه بودیم مغان را که مقنن شما به شمارند، مورد استهزاء قرار می‌دادیم؛ حال نیز اگر ما را مجبور کنید نوشته‌های آنان را بخوانیم و گفتاری را بشنویم که ابدا قابل توجه و شایسته تفکر ما نتواند- بود، همچنان به استهزاء مغان می‌پردازیم. ازاین‌رو محض حفظ احترام شما آن نامه را که موجب استهزاء می‌شد، بازنکردیم و دست‌خط شما را نخواندیم. دینی که می‌دانیم تحقیقا باطل است و نتیجه اوهام مشتی مجانین و ابلهان بیش نیست و بعضی موهومات آن را علمای مزور شما شرح داده‌اند، هرگز قابل پیروی نشناخته و اصول آن را شایسته استماع و قرائت نمی‌دانیم. درهرحال خواندن شرایع شما موجب خنده ما می‌شود. هم قانون، هم قانونگذار و هم پیروان قانون در نظر ما شایسته استهزاء هستند. از اینجاست که ما برخلاف امری که کرده‌اید، اصول دیانت خود را ننوشته و نزد شما نفرستادیم. شریعت ناپاک شما را لایق خواندن و اندیشیدن ندانسته‌ایم و به حکم عقل کاملی که شما دارید، حق این بود که قبلا این نکته را در نظرگرفته و نیز استهزاء ما را به جانب خود سرنمی‌دادید. ما چطور می‌توانیم دین حق و شریعت الهی خود را در برابر جهل شما عرضه کنیم و آن را هدف استهزاء و دشنام شما قرار دهیم. اما راجع به اصل دین

خود، اجمالا گوییم که مانند شما عناصر و خورشید و ماه و باد و آتش را نمی‌پرستیم و این‌همه خدایانی که شما در زمین و آسمان دارید ستایش نمی‌کنیم، بلکه یکتا خدایی را

عبادت می‌نماییم که آسمان و زمین و هرچه در آنهاست آفریده اوست. «187»

یزدگرد پس از وصول جواب اساقفه، رؤسای خاندانهای بزرگ ارمنی را طلب کرد، همه را به زندان فرستاد. جواهر لعل نهرو در کتاب معروف خود، نگاهی به تاریخ جهان، می‌نویسد:

در قرن سوم میلادی، یک نوع احیا و رنسانس در ایران صورت گرفت و سلسله تازه‌ای به قدرت رسید. این سلسله تازه خاندان ساسانیان بود که یک ناسیونالیسم شدید و متجاوز داشت و مدعی بود که جانشین پادشاهی هخامنشی می‌باشد.

همچنان‌که در مورد تمام نهضتهای ناسیونالیستی می‌توان دید، این ناسیونالیسم خشن ساسانی هم، کوته‌بین بود و نسبت به دیگران مدارا نداشت.

شاید این امر نتیجه آن بود که این دولت در فاصله دو حکومت بزرگ و متجاوز قرارگرفته بود. در سمت مغرب آن، امپراتوری روم یعنی امپراتوری بیزانس روم شرقی قرار داشت و در طرف شرق آن، قبایل متجاوز ترک دایما در حال پیشرفت بودند. در زمان ساسانیان، روحانیان زردشتی قدرت فوق العاده داشتند و دولت ساسانی را کنترل می‌کردند و نسبت به عقاید مخالف بسیار سختگیر بودند ...

بطورکلی، سیاست مذهبی سلاطین ساسانی یکسان نبود؛ اردشیر اول در راه پیشرفت مذهب زرتشت کوشش فراوان کرد. تعقیب و آزار عیسویان از سال 339 تا هنگام فوت شاهپور دوم دوام داشت و در طول این مدت زجر و آزار عیسویان بشدت ادامه یافت. پس‌ازآنکه شاهپور سوم و وهرام چهارم به سلطنت رسیدند سیاست مودت‌آمیزی با امپراتوری روم درپیش گرفتند؛ در نتیجه مسیحیان مقیم ایران از آرامشی نسبی برخوردار شدند. همچنین مسالمتی که یزدگرد اول در روابط خود با عیسویان اظهار می‌کرد، بلاشک، معلول جهات سیاسی بود، زیرا که با استوار کردن بنیان صلح ایران و روم می‌توانست مساعی جمیله در تحکیم اقتدار سلطنت خویش به کار برد. علاوه‌براین ضرورت سیاسی، می‌توان گفت که طبعا یزدگرد مایل به مسامحه در امور دیانتی بوده است. «الیزه» در مورد یزدگرد، نکته جالب توجهی ذکر می‌کند و می‌نویسد:

یزدگرد تمام ادیان کشور خود را مطالعه کرد و آنها را با دیانت زردشتی سنجید و آیین عیسویان را نیز فراگرفت. از کلمات اوست: «بپرسید، دقت کنید، ببینید هرکدام بهتر بود ما آن را اختیار می‌کنیم.» بنا به عقیده این نویسنده متعصب ارمنی، پادشاه این سخن را به قصد فریب و بنابر دورویی می‌گفت، ولی به عقیده ما اگر این روایت صحیح باشد، کار این شهریار اقدامی بسیار مستحسن برای کشف حقیقت ادیان آن عصر بوده است.

این قبیل کارها در تاریخ پادشاهان ساسانی سابقه دارد. چنانکه دیدیم شاهپور اول و هرمزد اول به کیش مانی علاقه پیدا کردند و بعدا آیین مزدک در گواذ تأثیر کرد. «188»

انوشیروان نسبت به پیروان ادیان مختلف، روشی مسالمت‌آمیز پیش‌گرفت و مثل اکثر سلاطین

(187). همان، ص 308 و 309.

(188). همان، ص 307.

ساسانی تحت‌تأثیر تحریکات و تعصبات روحانیان زردشتی قرارنگرفت. هرمزد، پسر انوشیروان، که عادلترین و رعیت‌نوازترین سلاطین ساسانی است، مانند کورش، نسبت به پیروان ادیان مختلف با رفق و مدارا رفتار می کرد؛ وی می گفت:

همچنانکه تخت ما نمی‌تواند فقط بر دو پایه پیشین بایستد و از دو پایه پسین بی‌نیاز باشد، دولت ما نیز با رنجش و انزجار رعایای عیسوی و سایر ملل متنوعه برپای نتواند ماند. پس باید از آزار عیسویان دست بردارید و در کارهای نیکو کوشا باشید تا نصاری و پیروان سایر ادیان اعمال نیک شما را ببینند و به دین شما روی آورند. «189»

در اعمال شهدای ایران، که به زبان سریانی است، قسمتی از گفتگوهای قلمی و مناظرات بین زردشتیان و عیسویان قابل توجه است؛ ازجمله زردشتیان می گفتند: «این عقیده نصاری خطاست که گویند خیرات و شرور عالم از یک فامیل است، و خدا غیور و حسود است و برای یک دانه انجیر که از درختی کنده شد، مرگ را آفرید و نوع بشر را گرفتار آن نمود. این قسم حسد حتی درمیان بشر هم وجود ندارد تا چه رسد به روابط خداوند و خلق. یکی دیگر از خطاهای عیسویان این است که گویند خدا، یعنی خالق آسمان و زمین، به این عالم آمده و از دوشیزه‌ای «مریم» نام که شوهرش یوسف بود متولد شده، در صورتی که عیسی مسیح در حقیقت پسر «فانتور» بوده است و بنابراین از طریق نامشروع به وجود آمده

است. ازجمله تناقض‌گوییهای عیسویان اینکه: رؤسای روحانی آنان گویند خوردن گوشت گناه نیست ولی خودشان از خوردن آن امتناع می‌کنند؛ و گویند زن گرفتن مباح است اما خود از نظر کردن به نسوان احتراز می‌کنند؛ گویند جمع‌آورنده مال گناهکار است و در مدح فقر راه مبالغه می‌پیمایند؛ مصائب روزگار را دوست دارند و از رفاه و نعمت گریزانند.» از این مدارک پیداست که از مدتها پیش بین پیشوایان این دو مذهب، مباحثات و مجادلاتی برای به کرسی نشاندن عقاید خود وجود داشته است. پس از وصول جواب اعتراض‌آمیز اساقفه، یزدگرد ناچار روشی تند پیش‌گرفت و عده‌ای را حبس و توقیف نمود. از طرفی رقابت و اختلاف شدیدی که بین خاندانهای بزرگ ارمنی وجود داشت، مانع وحدت و یگانگی آنها در مقابل دشمن بود. به‌همین علت، عده‌ای از آنها به دین قدیم باقی ماندند و از امپراتور روم استمداد کردند. ولی امپراتور روم، که گرفتار جنگ بود، نتوانست به یاری آنها برخیزد. بالاخره یزدگرد آنها را بسختی شکست داد.

با مرگ یزدگرد، بار دیگر آزادی مذهب در ارمنستان برقرار گردید. به حکایت بعضی منابع، عیسویت در عهد ساسانی همیشه، حتی در سخت‌ترین دوره‌های زجر و تعدی، مجاز بوده است؛ اگرچه گاهی بعضی از جوامع عیسوی در شهرها و دهات دستخوش آزار عمال ایرانی می‌شدند.

عیسویان اصول دینی خود را در انجمنهایی که در سنوات 410 و 420 در پایتخت کشور ایران تشکیل یافت، با دو نفر نماینده دولت امپراتوری بیزانس برقرار نمودند. فشار همیشه متوجه علمای دین مسیح بود، اما هیچ گفته نشده است که عامه عیسویان را زجر یا مجبور به ارتداد نموده باشند. کشتارهای بزرگ ندرتا اتفاق می‌افتاد و غالبا عیسویان می‌توانستند

(189). همان، ص 463.

به آرامی در تحت هدایت معنوی جاثلیقان و اسقفان خود زیست کنند.

بطوری که اولیری، در کتاب انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، متذکر شده است:

«کلیسای نسطوری در شرق با مسیحیت یونانی در امپراتوری روم فرق بسیار داشت. ظاهرا «بارسوما»، یکی از پیشوایان کلیسای نسطوری، برای‌آنکه مسیحیت را با مذهب زردشت آشتی دهد و از وحشت و نگرانی سلاطین ساسانی بکاهد، کلیسای نسطوری را به رنگ ایرانی درآورد. بارسوما برای تأمین استقلال کلیسای نسطوری، نمازها و دعاهای خاصی برای پیروان مسیحی خود فراهم کرد و برای آنکه از جدایی و افتراق کلی بین مسیحیت و آیین زرتشت بکاهد، ازدواج را در بین مردان کلیسا تشویق کرد. با اینکه در آغاز امر مقرر شده بود که عمل ازدواج قبل از احراز مناصب دینی صورت گیرد، بارسوما پس از چندی، برای آنکه کلیسای ایران را از کلیسای روم کاملا متمایز سازد و موجبات خشنودی پادشاه را فراهم کند، موافقت کرد که اسقفها حتی پس از انتخاب هم می‌توانند همسری برای خود برگزینند.

به این ترتیب از 482 تا آن زمان، که این قوانین لغو شد، کلیسای ایرانی نسطوری کاملا رنگ ایرانی داشت و مسیحیان متعصب آن را شعبه منحطی از مسیحیت می‌شمردند.» «190» «مرگ بارسوما از ایرانی شدن کلیسای نسطوری چیزی نکاست و شورای دینی

منعقد در سلوکیه به سال 499 رسما ازدواج جاثلقیها و اسقفها و کشیشها را مجاز شناخت.» «191»

سیر دانش و تعلیم و تربیت در عهد ساسانیان

از سیر علوم و پایه فرهنگ مردم ایران در این دوره اطلاعات کافی نداریم. بدون شک، اکثریت قاطع مردم، یعنی طبقه عظیم کشاورزان، بیسواد بودند، ولی به احتمال قوی، دهقانان یا «دهگانان» که طبقه‌ای میانه حال و صاحب زمین بودند و مقام سرپرستی کشاورزان را به عهده داشتند، به اقتضای شغل، مختصر سوادی داشتند و همین طبقه، که آزادگان نیز خوانده می‌شدند، مستقیما و بلاواسطه از روستاییان بهره‌کشی می‌کردند و به حکم بصیرتی که به اوضاع محلی داشتند به دولت ساسانیان در وصول مالیاتها و گردآوری سربازان، کمک شایان می‌کردند.

ظاهرا علوم و دانشهای زمان، بیشتر در انحصار مغان و پیشوایان مذهبی بوده. به عقیده «ا. ا. استاریکف» دانشمند شوروی، «... می‌توان گفت که در دوره ساسانیان، خاصه در دو سده آخر آن دوره، ادبیات به نحو درخشانی راه ترقی و تکامل را پیموده است. از آن زمان، گذشته از یادگارهای نوشته‌های پهلوی، یادگارهای ادبی هم به ما رسیده و بسیاری از آنها در ترجمه‌های عربی و سریانی باقی مانده است ... درمیان یادگارهای پهلوی، نمونه‌های ادبی و مضامین حماسی وجود داشته که مقدار بسیار قلیلی از آنها محفوظ مانده است.»

داستان زریر (از اوایل سده 6 میلادی) داستان قهرمان مبارزات مذهبی با ارجاسب و در عین‌حال قهرمان یکی از داستانهایی است که بیش‌ازهمه جنبه رمانتیک دارد؛ و آن مربوط به زمان

(190). انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، پیشین، ص 92 به بعد (به اختصار).

(191). همان. ص 100.

هخامنشیان است که یونانیان نقل کرده‌اند ... و کارنامه اردشیر بابک که می‌توان گفت داستان تاریخی است ... و کتاب چترنگ (درباره بازی شطرنج) تمام اینها قسمتهای بسیار قلیلی است که از ادبیات بسیار وسیعی باقی مانده است.» «192»

به عقیده ریچاردن فرای «... دانش در دوره ساسانی گویا بیشتر گردآوری مطالب بود (ترجمه از یونانی به پهلوی) تا نوآوری و تجدید حیات ادبی. در دوران خسرو بیشتر در کار به کتابت سپردن داستانهای گوناگون، افسانه‌ها و غیره مشغول بودند.» «193»

جمالزاده می‌نویسد:

داوری دیگران

دانشمند معروف انگلیسی «ژ. راولینسون» در کتاب معروف خود سلطنتهای پنجگانه بزرگ عالم مشرق‌زمین، درباره ایرانیان قدیم گفته است: «ایرانیان قدیم ابدا کمکی به ترقی علم و دانش ننموده‌اند. روح و قریحه این قوم هیچوقت با تحقیقاتی که مستلزم صبر و حوصله باشد، با تجسسات و تتبعات و کاوشهای پرزحمتی که پایه ترقیات علمی است، میانه نداشته است.

ایرانیان که طبعا مردمی سبک و جلف و بازیگوش و زیاد تند و هوسران هستند، برای اینگونه کارها ساخته نشده‌اند و به صداقت طبع، اینگونه کارهای علمی را به بابلیهای پرحوصله و پرکار و به یونانیان صاحب‌نظر و فاضل واگذار می‌کردند چنانکه دار العلمهای مشهوری مانند الرها و پورسیپا و میلطوس با آنکه هرسه در قلمرو خاک ایران و مرکز علم و مقصد دانشمندان جهان بود، خود ایران را جذب نمی‌ساخت و نه تنها اسباب تحریص به فضل و کمال نگردید، بلکه مورد توجه آنها به هیچ‌وجه قرار نگرفت. ایرانیان از آغاز تا پایان سلطنت باعظمتشان، ابدا التفاتی به تحصیلات علمی نداشتند و تصور می‌نمودند که برای ثبوت اقتدار معنوی خود، همانا نشان دادن کاخ شوش و قصرهای تخت‌جمشید و دستگاه عظیم سلطنت و جهانداری آنها کافی خواهد بود.» «194»

دانشمند فرانسوی گوستاولوبون در کتاب تمدنهای قدیمی خود درباره ایرانیان چنین آورده است: «اهمیت ایرانیان در تاریخ سیاست دنیا خیلی بزرگ بوده است، ولی برعکس، در تاریخ تمدن خیلی ناچیز. در مدت دو قرن، که ایرانیان قدیم بر قسمت مهمی از دنیا سلطنت داشتند ... در علوم و فنون و صنایع و ادبیات ابدا چیزی ایجاد نکردند و به گنجینه علوم و معرفتی که از طرف اقوام دیگری که ایرانیان جای آنها را گرفته بودند، چیزی نیفزودند ... ایرانیان خالق نبودند بلکه تنها رواج‌دهنده تمدن بودند و ازاین‌قرار از لحاظ ایجاد تمدن، اهمیت آنها بسیار کم بوده است و سهم آنها در آنچه سرمایه ترقیات بشر را تشکیل می‌دهد خیلی ناقابل بوده است.» «195»

---

(192). ا. ا. استاریکف، فردوسی و شاهنامه، ترجمه رضا آذرخشی، ص 17 (به اختصار).

(193). میراث باستانی ایران، پیشین، ص 370.

(194). محمد علی جمالزاده، خلقیات ما ایرانیان، ص 81.

(195). همان، ص 93.

هرودت که او را ابو المورخین خوانده‌اند، 24 قرن پیش در حق ایرانیان چنین گفته است: «ایرانی مجاز نیست از چیزی که عملش قبیح و غیرمجاز باشد سخن براند و در نظر آنها هیچ‌چیز شرم‌انگیزتر از دروغ‌گفتن نیست. از دروغ گذشته، قرض کردن هم در نزد آنها بغایت زشت و مکروه است و برای این زشتی، علتی که بیان می‌کنند این است که می‌گویند آدم مقروض گاهی مجبور می‌شود دروغ بگوید.» همین مورخ در جای دیگر می‌گوید که پارسیان به فرزندان خود قبل از هرچیز راستگویی، اسب‌سواری و تیرانداختن را می‌آموزند.

«پلوت» شاعر رومی، در حدود دو قرن ق. م. در حق ایرانیان گفته است: «در عمل بنده و اسیرند و در قول و حرف آزاد.»

آمین مارسلین مورخ رومی در قرن چهارم میلادی، در حق ایرانیان چنین داوری می‌کند: «... خیلی پرگو و خودستا هستند ... مکار و متکبرند ... بهترین جنگجویان دنیا هستند، ولی در کار جنگ خدعه و مهارتشان بیشتر از شجاعتشان است ... نسبت به غلامان و زیردستان و مردم خرده‌پا به استبداد رفتار می‌کنند و خود را مالک و صاحب‌اختیار جان‌ومال آنها می‌دانند. نوکران و گماشتگان حق ندارند در حضور آنها لب به سخن بگشایند. در زمینه عیش‌ونوش و رابطه با زنان، هیچ حد و اندازه نمی‌شناسند، بزرگانشان عمر خود را به سواری و جنگ و شکار و عیش‌ونوش و نشست‌وبرخاست با زنان می‌گذرانند ...» «196»

آنچه مسلم است علوم و دانشهای عهد ساسانیان، به حکم حدود و قیود طبقاتی در انحصار طبقات مرفه و ممتاز جامعه بوده و جنبه عمومی و همگانی نداشته است. کریستن سن می‌نویسد: «جماعت بسیاری از تجار شهرها، لااقل قرائت و کتابت و حساب را می‌دانستند، ولی عامه مردم از حیث ادب و سواد بضاعتی نداشتند.»

در ایران باستان طبقات ممتاز به آموزش‌وپرورش فرزندان خود دلبستگی داشتند.

در یسنا 62 فقره 5 می‌خوانیم:

«ای اهورامزدا، به من فرزندی عطا فرما که از عهده انجام وظیفه نسبت به خانه، شهر، مملکت من برآمده و پادشاه دادگر را یاری کند.»

همچنین در آتش نیایش 62- 5 چنین آمده است:

«ای اهورامزدا فرزندی به من عطا فرما که با تربیت و دانا بود. که در هیأت اجتماعی داخل شود و به وظیفه خود رفتار نماید.

فرزند رشید و محترمی که احتیاج دیگران را برآورد.

فرزندی که بتواند در ترقی و سعادت خانواده و شهر و مملکت خود بکوشد.»

برای آنکه فرد بتواند در جامعه مفید واقع شود به تربیت جسمی او نیز اهمیت می- دادند و به جوانان طبقات ممتاز اسب‌سواری و تیراندازی نیز می‌آموختند. «197»

---

(196). همان، ص 67.

(197). علیرضا حکمت، آموزش‌وپرورش در ایران باستان، ص 79.

«اما راجع به تعلیم کودکان و جوانان طبقات، عالیه اطلاعات دقیقتری در دست داریم.

عده‌ای از نجیب‌زادگان، مانند عهد هخامنشی، در دربار، با جوانان خاندان سلطنت به قسمی از تعالیم نایل می‌شدند و در تحت ریاست آموزگار اسواران تعلیم می‌یافتند. خواندن و نوشتن و حساب و چوگان‌بازی و شطرنج و شکار در آنجا فرامی‌گرفتند ... پانزده‌سالگی سن ختم تربیت بدنی و اخلاقی بود ... هر جوانی بایستی در این سن، اصول دیانت را از روی اوستا و زند بداند و سرنوشت و تکالیف آدمی را بشناسد. جوان در بیست سالگی مورد امتحان دانشمندان و هیربدان و دستوران قرارمی‌گرفت. غلامی از خدمتگزاران دربار خسرو اول، تفصیل تعلیماتی را که آموخته بوده است، بدین طریق شرح می‌دهد: «در سن مقرر او را به- مدرسه گذاشته‌اند و قسمتهای مهم اوستا و زند را مانند یک هیربد در آنجا ازبر کرده، سپس در تعلیمات متوسطه، ادبیات و تاریخ و فن‌بیان و اسب‌سواری و تیراندازی و نیزه‌بازی و به کار بردن تبرزین را آموخته، موسیقی و سرود و ستاره‌شناسی را فراگرفته، در شطرنج و سایر بازیها به حد کمال رسیده است. آنگاه غلام، معلومات دیگری را که در طباخی و لباس‌پوشی و غیره داشته، به پادشاه عرضه می‌کند.» «198»

«از روش تعلیم و تربیت دختران، اطلاعی نداریم. ظاهرا بیشتر به امور خانه‌داری اشتغال داشته‌اند. بعضی مدارک نشان می‌دهد که گاهی زنان خانواده‌های ممتاز تعلیمات عمیق در علوم کسب می‌کردند. یک منبع باستانی می‌گوید یک قاضی موقعی که به محکمه

می‌رفت پنج زن او را احاطه کردند؛ یکی از آنها از قاضی در باب گرو و ضمانت سؤالاتی نمود، همینکه به آخرین سؤال رسید، قاضی جوابی نداشت. در این موقع زنی خطاب به قاضی می گوید: ای استاد، مغزت را از این بابت خسته مکن و بی‌تعارف بگو نمی‌دانم. ما خود جواب آن را در شرحی که مگوگان اندرزبذ نوشته است، خواهیم یافت.» «199»

فردوسی نیز اطلاعات مختصری از روش تعلیم و تربیت کودکان آن دوره به دست می‌دهد:

همان کودکش را به فرهنگیان — سپردی، چو بودی از آهنگیان
به هربرزنی بر دبستان بدی — همان جای آتش‌پرستان بدی

در پندنامه آذرباد ماراسپند راجع به آموختن دانش چنین نوشته شده:

زن و فرزند خود را از تحصیل دانش و کسب هنر بازمدار تا غم و اندوه بر تو راه نیابد و در آینده پشیمان نگردی. اگر تو را فرزندی خردسال است (خواه پسر و خواه دختر) او را به دبستان فرست، زیرا فروغ دانش دیده دل روشن و بینا کند. دختر خود را شوهری ده که هوشیار و دانا باشد، چه مردم هشیار و دانا چون زمین باروری است که هرتخمی در آن کشته شود، نیکو و فراوان بار آورد.» «200»

استاد پورداود می‌نویسد:

---

(198). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 438 تا 440 (به اختصار).

(199). همان، ص 440 (به اختصار).

(200). تمدن ساسانی، پیشین، ص 129.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 724

طب و پزشکی در ایران باستان

در اوستا آمده است که اولین طبیب «تریته‌پد گرشاسب پهلوان» بود، و او کسی است که برحسب عقیده زرتشتیان مرض و مرگ و زخم نیزه و تب لرزان را از بدن آدمیان برطرف نموده است. از آن گذشته طبیب بزرگ که در طب زرتشت به نام «تراتااونا» می‌باشد، کسی است که در حقیقت مخترع علم طب و کشنده روح خبیث است که انگیره مینو باشد. بعلاوه دهنده هوم و سازنده تریاق است. غیر از «تراتااونا» یک‌تن طبیب دیگر در تاریخ پزشکی ایران (دوران آریا و اوستا) دیده می‌شود به نام یما که بیماران مبتلا به امراض پوستی و استخوانی و دندانی را از افراد سالم مجزی داشته است.» «201»

... امر بهداشت از وظایف بزرگ مذهبی زرتشتیان بود؛ در فروردین یشت باب بیست و نهم، فقره 141 علیه بیماریهای جرب و تب و امثال آنها از فریدون کمک خواسته شده است.

همچنین درباره بهداشت آب و حمام و تغسیل و شستشوی لباس و بدن و بهداشت زمین و مسکن و غذا و دفن مردگان و خوراک و آشامیدنها و گوشت حیوانات و انتقال بیماریها و ناپاکی و تجزیه بیماران و تشریح و وظایف اعضا (فیزیولوژی) و بیماریها و مبارزه با فحشا و پیشگیری بیماریها و ضدعفونی و حشره‌کشی و داروها و درمان بیماریها و امثال آنها در کتب مقدس زرتشتیان مطالبی ارزنده آمده است ... در مورد آب زلال و آلوده نبودن به کثافات تأکید شده است. در اوستا از بیماری تب و تب گرم و دیوتب (یعنی تبهای بسیار

شدید) و سردرد و تب‌لرز، و پیسی و کچلی و جرب و آماس و ورم و گندیدگی و کثافت و بیماریهای پلید، و سوختگی و بیماریهای خارجی (مانند شکستگیها و در رفتگیها و زخمها) و مارگزیدگی و مرگ بی‌هنگام و هاری و کوژپشتی و کوژسینه‌ای و بیماریهای چشم و سوختگیها و چند بیماری دیگر سخن رفته است. علاوه‌براین، در کتب مذهبی زرتشتیان درباره زایمان، سقط جنین و بیماریهای زنان و بهداشت آنها، و در باب مبارزه با فحشا و توجه به ازدیاد نفوس مطالبی آمده است.

در ایران باستان (در دوران هخامنشی و ساسانی) طبق روایات اوستایی، پزشک به سه دسته تقسیم گردیده بود: اول طبیب روانی؛ دوم گیاه‌پزشک که درمانها را با گیاه می- نمود؛ سوم جراح یا کاردپزشک. از آنها گذشته چشم‌پزشک، دامپزشک. کارپزشکی و طبابت بیشتر با روحانیان (موبدان) بود.

درباره حق العلاج و حق الزحمه در وندیداد آمده است که اگر طبیب یک رئیس روحانی را درمان می‌نمود، پاداشش دعای خیر موبد بود و برای درمان پادشاه، یک گردونه چهارچرخ و برای درمان فرماندار یک استان بزرگ، چهار گاو نر و برای معالجه حاکم شهر یک حیوان اهلی درجه اول (مانند شتر) و به‌همین نحو برای افراد دیگر به تناسب مقام و موقعیت اجتماعی‌شان حق العلاجی معین شده است.

گیاههای دارویی

بطوری که از کتب مذهبی زرتشتیان و دیگر منابع برمی‌آید، در دوران قبل از اسلام از گیاهان زیر استفاده طبی می‌شده است:

(201). یادداشتهای شادروان پورداود به نقل از: دکتر سهراب خدابخشی، پزشکی در ایران باستان.

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 725

آویشن، انقوزه، اوراسنا، اشترک، بنگ، روغن بادام شیرین، زعفران، زیتون سینه، سداب، سوسنبر، شاه اسپرغم، قطران، کاسنی، کندر، کنجد (روغن)، مورد و تعداد زیادی میوه که از آب و خود آنها استفاده می کردند.

در منابع زردشتی، مکرر از گیاه طبی هوم که گلهایی زرد دارد، گفتگو شده و دم کرده و عصاره آن را برای درمان به کار می‌بردند.

اگر جراحی می‌خواست اهمیت و شایستگی معالجه مزداپرستان را کسب کند، ناگزیر بود که سه تن از کفار یا به دیگر سخن، سه نفر از دوپرستان را جراحی کند. اگر از عهده بر- می‌آمد، می‌توانست مزداپرستان را دارو دهد و جراحی نماید، ولی اگر هرسه کافر را می کشت دیگر حق پزشکی نداشت.

برای بیهوشی از بنگ و شراب استفاده می کردند.

پس از حمله اسکندر و استقرار حکومت پانصدساله اشکانیان ظاهرا طب ایرانی با طب یونانی درهم آمیخت و دو کشور از تجارب پزشکی یکدیگر سودها برده‌اند؛ ولی از منابع تاریخی ناچیزی که در دست داریم، نمی‌توان به سرگذشت علم طب و دیگر دانشهای آن دوران پی‌برد.

در دوره ساسانیان، شاهنشاهان ساسانی دانشگاه و بیمارستان جندیشاپور را بنیان نهادند. این بنگاه علمی در حقیقت میراث دانش کهن ایران و یونان و اسکندریه و هند و انطاکیه و مرو بود و عده‌ای از دانشمندان ایرانی و سریانی در این مرکز بزرگ به تدریس اشتغال داشتند. ازآن‌گذشته، چنانکه معروف است، برزویه طبیب به امر انوشیروان به هندوستان رفت و کتاب کلیله و دمنه و شطرنج و بعضی گیاهان طبی را با خود به دربار انوشیروان آورد. محتمل است چند طبیب هندی را نیز به ایران آورده باشد.

ازجمله اطبای آن دوران «سرجیس رأس العینی» که ترجمه بسیاری از کتابهای طبی سقراط و جالینوس را نموده و «تریبونوس» که طبیب انتخابی انوشیروان بود و برزویه و «بیارق» بودند که هرکدام به کاری اشتغال داشتند.

در دوره انوشیروان، کنگره یا مجلس مباحثه و مناظره طبی، با شرکت عده‌ای از اطبای بزرگ عصر، زیر نظر «جبرئیل» شروع به کارکرد و حاصل مطالعات و مباحثات خود را به صورت کتابی درآورد. به گفته فردوسی، مشاوره در امور پزشکی در ایران باستان سابقه داشته است:

پزشکان فرزانه گرد آمدند — همه یک‌به‌یک داستانها زدند
ز هر گونه نیرنگها، ساختند — مرآن درد را باز نشناختند

در جندیشاپور، خاندان «بختیشوع» از لحاظ خدمت به دانش طب، مقام ممتازی داشتند. داروشناسی و داروسازی در این دوره پیشرفت شایان کرد. «جرجانی» در کتاب ذخیره خوارزمشاهی و «انصاری» در کتاب اختیارات بدیعی، از نسخه‌ها و داروهای آن دوره مطالبی ذکر کرده‌اند.

چنانکه قبلا اشاره کردیم، در دینکرت از پنج وسیله درمانی گفتگو شده است که اول کلام مقدس، دوم آتش، سوم گیاه و چهارم کارد (مقصود جراحی است) و پنجم داغ کردن

ست. از گیاهها و میوه‌های طبی، غیرازآنچه گفتیم، از میوه‌ها و گیاهان زیرین نیز برای علاج بیماران استفاده می‌شده است: انار و آب آن، بادام، باقلای معطر، بلسان، گل بنفشه، تره (گندنا) ترنج، ترنجبین، جو، خردل، خرما، خیری، دارچین، زاج، زنجبیل، زیره، سیر، شراب، نیشکر، صبرزرد، صندل، عسل، عنبر اشهب، عود، فلفل، کاسنی، کافور، کتیرا، کرچک و (روغن آن) کندر، گردو، گل‌سرخ، گلاب، شاهسپرم، گوگرد، لاجورد، لادن مرکلی (برای التیام زخمها) مشک، مورد، موم، نارگیل، نرگس، نمک، نوشادر، نیلوفر.

در دانشگاه جندی‌شاپور با همکاری پزشکان ایرانی و نسطوری و هندی، علم طب، در زمینه‌های مختلف، پیشرفتهایی حاصل کرد. پس از حمله تازیان، این دانشگاه یکباره تعطیل نشد و کمابیش موقعیت و ارزش علمی خود را حفظ کرد و این وضع تا قریب دو قرن بعد از هجرت دوام یافت. پس‌ازآنکه بغداد مرکزیت علمی یافت، طب و طبابت نیز از جندی‌شاپور به بغداد منتقل گردید و بسیاری از دانشمندان راه بغداد پیش گرفتند که از سرآمد آنان، فرزندان و بازماندگان بختیشوع و شاپور فرزند سهل قابل ذکرند «202»

علم طب

«با مطالعه اوستا نیز می‌توان تا حدی به اطلاعات علمی و طبی عهد باستان پی‌برد. پیشوایان مذهبی به استناد اوستا می‌گفتند:

«اهورمزد برای «خواباندن» هر مرض لااقل یک نبات خلق کرده است.» برای مزد پزشکان قواعدی مقرر بود، که قبلا شرح دادیم.

یک نوع شهادتنامه و اجازه‌ای به اطباء می‌دادند، لیکن ممکن نبود کسی همیشه به یک طبیب مجاز و صاحب شهادتنامه دسترس پیدا کند. اگر کسی به جستجوی پزشک ایرانی می‌رفت و او را نمی‌یافت، در بعضی موارد مجاز بود که به یک طبیب خارجی رجوع کند. اما اگر کسی با اینکه به طبیب ایرانی دسترس داشت، به یک نفر طبیب بیگانه رجوع می‌نمود، گناهی مرتکب شده بود. معذلک پادشاهان ساسانی غالبا اطبای عیسوی، یونانی یا سریانی را بر اطبای محلی ترجیح می‌داده‌اند.

در این منابع اوستایی از کحال و دامپزشک، طرز معالجه حیوانات اهلی و سگ هار سخن رفته است. در این دوره مانند عهد بطالسه در مصر، کسانی را که مستحق کیفر اعدام بودند، برای مطالعات طبی زنده نگاه می‌داشتند.

در کتاب دینکرد از سلامت جسم و روح و طبیب روحانی و جسمانی گفتگو شده است. در کتاب وندیداد آثاری از نفوذ طب یونانی به چشم می‌خورد و معالجه را از سه راه:

کارد، نبات، کلام مقدس میسر می‌داند. در بعضی منابع، از معالجه با آتش و داغ نیز گفتگو شده است. مقصود از داغ شاید دودادن عضو بیمار با گیاههای معطر بوده است، معالجه با کلام یعنی خواندن اوراد و ادعیه را مؤثرترین وسیله مداوا می‌دانستند.

بهترین طبیب کسی را می‌دانستند که کتاب زیاد خوانده و مریض را بدقت معاینه

(202). دکتر محمود نجم‌آبادی، «سیر و تحول علوم طبیعی در ایران باستان»، در: گوشه‌ای از سیمای تاریخ تحول علوم در ایران، (نشریه وزارت علوم)، ص 31 به بعد (به اختصار).

کند و اعضای بدن و مفاصل و دواها را بشناسد، شیرین‌سخن و شکیبا و مهربان باشد و در معالجه یک نفر کافر، کامیاب شده باشد تا بتواند به معالجه یک نفر مؤمن بپردازد.

بهترین طبیب کسی بود که برای رضای خدا، مردم را معالجه کند. بعد از او بهترین پزشک کسی بود که دلبستگی او به پول کمتر باشد و پست‌ترین پزشک کسی را می‌شمردند که جز به مال، به چیزی دلبستگی نداشته باشد.

در یکی از منابع قدیم، عده امراض انسان را 4333 شمرده و امراض جسمانی و روحانی را یکجا ذکر کرده است؛ مانند جهل، مکر، خشم، غرور، شهوترانی، سردی، خشکی، تعفن، جوع، عطش، پیری و غیره. مؤلفین قسمتهای مختلف اوستا، ضمن بحث در پیرامون مباحث طبی، چهار طبع ابقراطی یعنی برودت، حرارت، رطوبت، یبوست را با تحریفاتی در طب ایرانی وارد کرده‌اند.» «203»

در مدرسه طب گندی شاپور که پس از انقراض ساسانیان در دوره اسلامی نیز مدتها مهمترین مراکز اشاعه علم طب بود. طب ایرانی با طب یونانی و هندی درهم آمیخت و دانش طب در ایران از برکت همکاری دانشمندان، رو به توسعه و کمال رفت. از میان اطبای بنام عصر خسرو اول، برزویه شهرت و مقام بزرگی دارد. وی که رئیس اطبای شاهی بود و ظاهرا در فلسفه و سایر رشته‌های علمی عصر خود وارد بود، آثاری از خود به یادگار

گذاشت که از آنها فقط شرح‌حالی که خودش نوشته و ابن المقفع در مقدمه نسخه عربی کلیله و دمنه نقل کرده است، اکنون باقی است و ما قسمتی از آن را عینا نقل می کنیم:

پدر من از لشکریان بود و مادر من از خاندان علمای دین زرتشت بود، و اول نعمتی که ایزد، تعالی و تقدس، بر من تازه گردانید دوستی پدر و مادر بود و شفقت ایشان برحال من؛ چنانکه از فرزندان دیگر مستثنی بودم و به مزیت تربیت و ترشح مخصوص شدم. و چون سال عمر به هفت رسید، مرا برخواندن علم طب تحریض نمودند و چندانکه اندک‌مایه وقوف افتاد و فضیلت آن را بشناختم، به رغبتی صادق و حرصی غالب در تعلم آن می کوشیدم تا بدان صنعت شهرتی یافتم و در معالجه بیماران آمدم. آنگاه نفس خویش را میان چهار کار، که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت، مخیر گردانیدم: وفور مال و لذات حال و ذکر سایر و ثواب باقی. و پوشیده نماند که علم طب به نزدیک همه خردمندان و در تمامی دنیا ستوده است. و در کتب طب آورده‌اند که فاضلترین اطبا آن است که بر علاج از جهت ذخیرت آخرت، مواظبت نماید که به ملازمت آن سیرت، نصیب دنیا هرچه کاملتر بیابد و رستگاری عقبی مدخر گردد؛ چنانکه غرض کشاورز در پراکندن تخم، دانه باشد که قوت اوست، اما کاه، که علف ستوران است، بتبع آن هم حاصل آید. در جمله براین کار اقبال تمام کردم و هرجا بیماری نشان یافتم، که در وی امید صحت بود، معالجه او بر وجه حسبت بر دست گرفتم ... تا به میامن آن،

---

(203). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 242 به بعد (به اختصار).

درهای روزی بر من گشاده گشت و صلات و مواهب پادشاهان به من متواتر شد، و پیش از سفر هندوستان و پس‌ازآن، انواع دوستکامی و نعمت دیدم و به‌جاه و مال از امثال و اقران بگذشتم. «204»

درجای دیگر می‌گوید:

در کتب طب چنین یافته می‌شود که آبی که اصل آفرینش فرزندان است چون به رحم پیوندد، با آب زن بیامیزد، تیره و غلیظ ایستد و بادی آید و آن را در حرکت آرد تا همچون آب پنیر گردد. پس مانند ماست شود، آنگه اعضا قسمت پذیرد و روی پسر سوی پشت مادر و روی دختر سوی شکم باشد، و دستها بر پیشانی و زنخ بر زانو، و اطراف چنان فراهم و منقبض، که گویی در صره‌ای بستستی. نفس به حیلت می‌زند. ازبرا و گرمی و گرانی شکم مادر و زیر، انواع تاریکی و تنگی، چنانکه به شرح حاجت نیست. و چون مدت درنگ وی سپری شود و هنگام وضع حمل و تولد فرزند باشد، بادی بر رحم مسلط شود و قوت حرکت در فرزند پیدا آید تا سر سوی مخرج گرداند و از تنگی منفذ، آن رنج بیند که در هیچ شکنجه‌ای صورت نتوان کرد. و چون به زمین آید، اگر دست نرم و نعیم بدو رسد یا نسیمی خوش خنک بر او گذرد، درد آن برابر پوست بازکردن باشد، در حق بزرگان. «205»

این بود اطلاعات پراکنده و مختصری که معرف حدود علم طب در ایران قبل از اسلام است.

برزویه پس از مراجعت از هند بازی شطرنج و کتابهای سانسکریت مانند افسانه بیدپای و نوشته‌های پزشکی همراه خود آورد، که بعدها به زبان پهلوی ترجمه شده است.

بطوری که «القفطی» در اخبار العلماء باخبار الحکما نوشته است:

ایرانیان در علوم پیشرفتهای سریع کردند و روشهای جدید برای معالجه بیماریها و اصول تداوی به وجود آوردند تا جایی که معالجات آنان بالاتر از معالجات یونانیان و هندیان شناخته شد. بعلاوه پزشکان جندی‌شاپور روشهای علمی اقوام دیگر را می‌پذیرفتند و آنها را با تجربیات و اکتشافات خود تلفیق می کردند.

برای حق طبابت مقرراتی وضع کردند و کارها و مطالعات علمی خود را یادداشت و ثبت می کردند ... «206»

مراکز علمی در عصر ساسانیان

«در عصر ساسانیان در سرزمین سوریه و نواحی غرب فرات آرامیان، که از اقوام سامی آن حدود بودند، زندگی می کردند. مرکز تجمع این قوم دانشدوست در بلاد نصیبین، رها، آمد و قنسرین «207» بود. این بلاد که گذشته از مقام علمی، ارزش اقتصادی و سوق الجیشی نیز داشتند، غالبا بین ایرانیان و رومیان دست‌به‌دست می گشتند. پس از حمله اسکندر و استقرار حکومت سلوکیان،

---

(204). کلیله و دمنه، ترجمه نصر الله بن عبد الحمید منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، باب برزویه طبیب.

(205). همان.

(206). تمدن ساسانی، پیشین، ص 114.

Kennesrin.(207)

دانشمندان این بلاد بزودی با فرهنگ و تمدن یونانی آشنا و مأنوس شدند و بعد از قبول آیین مسیح، به ترجمه کتب مذهبی همت گماشتند و دیری نگذشت که دانشمندان سورئی یا سریانی توجه خود را به علوم و ادبیات و فلسفه یونانی و شرقی معطوف داشتند و با ترجمه گنجینه‌های فرهنگی شرق و غرب به زبان آرامی، به نهضت علمی و فرهنگی شرق نزدیک کمکی شایان کردند. در حدود قرن چهارم در شهر دانشپرور رها دبستان جدیدی به نام دبستان ایرانیان شهرت یافت. در این دبستان و در مدرسه نصیبین، ضمن تعالیم مذهبی، آثار و افکار ارسطو و علم خطابه و جغرافیا و طبیعیات نیز تدریس می‌شد و هدف بنیانگذاران این مدارس این بود که دانشجویان در علوم عقلی و استدلالی ورزیده و زبردست گردند.

پیشوایان مذهبی و مدیران این مدارس اکثر ایرانی و هواخواه حکومت ساسانی بودند.

مدرسه نصیبین یک‌بار بسته شد و برای دومین‌بار به دست بارسوما یکی از اسقفان ایرانی‌نژاد، در اواسط قرن پنجم فعالیت نوین خود را ازسرگرفت. این مدرسه که از مدارس معتبر است، 800 تن دانشجو داشت. دانشمندان سریانی‌زبان، در عین اثبات اصول معتقدات دینی و مذهبی خود به علوم یونانی از قبیل منطق و ریاضیات و طبیعیات و الهیات و نجوم و کیمیا و طب سرگرم بودند و به ترجمه کتب معتبر یونانی، خاصه آثار ارسطو و افلاطون و افلاطونیان جدید، به سریانی توجه بسیار داشتند و از کتب پهلوی نیز ترجمه می‌کرده‌اند (مانند کلیله و دمنه، منقول از سانسکریت و اسکندرنامه، منقول از یونانی به

پهلوی و سندبادنامه). مدارس سریانی تا مدتی در دوره اسلامی با رونق پیش از اسلام باقی مانده بود، و این قوم واسطه نقل علوم یونانی به عربی شده و تقریبا همه کتب فلاسفه و اطبا و ریاضیون و منجمین یونانی و اسکندرانی و سریانی را به عربی ترجمه کرده یا عامل این امر بوده‌اند.

مراکز علمی در ایران

«علوم یونانی و اسکندرانی در پیشرفت خود در مشرق اندک‌اندک به کشورهای شاهنشاهی ساسانی راه جست و به ایران وارد شد و در مداین و گندی‌شاپور و «ریو اردشیر» و دیگر مواضع مراکز علمی جدید و مهمی به وجود آورد.

این نکته را فراموش نمی‌کنیم که ملت ایران تا این هنگام یعنی دوره ساسانی از ترقیات در علوم برخوردار شده بود و در موسیقی و طب و ریاضیات، بر اثر ارتباطی که از مشرق و مغرب با ملل بزرگ، مانند هندوان و بابلیان و ملل آسیای صغیر یافته و با اطلاعاتی که خود از قدیم الایام گردآورده بود، پیشرفتهایی داشت و نیز این مطلب را از نظر دور نمی‌داریم که در ایران دوره ساسانی کتابخانه‌هایی شامل کتب پهلوی در آتشکده‌ها و یا در خارج از آنها وجود داشت و اینها همه به انضمام کتب متعددی که از پهلوی به عربی درآمد، دلیل توجه ایرانیان به علوم مختلف می‌باشد ... بنا به روایات عرب و ایرانی، پادشاهان ساسانی از اردشیر بابکان و شاپور به بعد، وسایل آشنایی ایرانیان را با علوم مختلف مهیا می‌کردند. ابن الندیم می‌گوید که اردشیر برای گردآوردن کتب از هند و روم و جست‌وجوی بقایای آثاری که در عراق مانده بود کسان بدان ناحیتها فرستاده و از آنها هرچه را متفرق بود گردآورد و آنچه را متباین بود تألیف داد، و پسرش شاپور نیز این کار را دنبال کرد؛ چنانکه همه این کتب به

پهلوی ترجمه شد و حتی مسعودی آشنایی با مذهب سقراط و افلاطون را به تنسر، روحانی معروف عهد اردشیر بابکان، نسبت می‌دهد. نسبت به شاپور، پسر اردشیر، هم برخی مانند «ابن العبری» گفته‌اند که او پزشکان یونانی را برای تعلیم طب به ایران خواست و در دینکرت نسبت ترجمه بعضی کتب هندی و یونانی به شاپور داده شده. در تاریخ ابی الفداء هم این نسبت تکرار گردیده و آمده است که شاپور فرمان داد تا کتب یونانی به پهلوی درآید و در جندیشاپور نگاه داشته شود ... در همان اوان که دبستان ایرانیان در رها تشکیل می‌یافت، گروهی از ایرانیان که قبول عیسویت کرده بودند، در کلیساهای الجزیره و سواحل فرات اهمیت یافتند و تألیفات مشهور به وجود آوردند؛ ازجمله یکی «فرهاد» رئیس دیر «مارمتی» در موصل است که در قرن چهارم میلادی می‌زیست و تألیفات او به سریانی شهرت دارد و دیگر «مارأبای» اول که در آغاز امر زردشتی بود و بعد از قبول دین مسیح کسب شهرت کرد و در سال 536 به مقام جاثلیقی ارتقا یافت. یکی دیگر از مشاهیر عیسویان ایرانی این عهد «بولص» ایرانی رئیس حوزه روحانی نصیبین است که کتابی مشتمل بر بحث درباره منطق ارسطو به سریانی، برای خسرو انوشیروان نوشت و در آن، نسبت به اثبات وجود واجب و توحید و سایر نظرهای فلسفه به برتری روش حکما بر روش اهل ادیان اشاره کرد.

از ایرانیان معروف دبستان رها ... آگاسیاس آرامی، بارسوما، معنی بیت اردشیری، یوحنا بیت گرمایی، میکا، بولص پسر کاکی کرخه‌ای، ابراهیم مادی، نرسی مجذوم، و عده‌ای دیگر را می‌توان نام برد. پس از بسته شدن مدرسه ایرانیان رها، گردانندگان این دبستان به کشور خود ایران بازگشتند و در بلاد مختلف چندین دبستان گشودند و با همان اصول و

روش دبستان رها، به تعلیم و تربیت و اشاعه افکار فلسفی مشغول شدند و بسیاری از کتب علمی و فلسفی و منطقی را هم به پهلوی ترجمه نمودند.

دیرها و مدارس و محافل علمی ایران در عهد ساسانیان بسیار است، ولی از آن میان، گندیشاپور بیش از همه کسب اهمیت کرده است. در این شهر به فرمان شاپور، طب یونانی تدریس می‌شد و بهترین اطبای زمان، به کار تدریس و ترجمه منابع یونانی سرگرم بودند و علاوه‌براین عده‌ای از علمای هندی و زردشتی به کارهای علمی و بخصوص به مطالعات پزشکی مشغول بودند. در این شهر دانشها و تجارب اطبای ایرانی، هندی، یونانی و اسکندرانی و سریانی درهم‌آمیخت و سرانجام مکتب طبی ایرانیان در گندی‌شاپور، به قول قفطی، از طب یونانی کاملتر گردید. شهرت این مدرسه و بیمارستان تا مدتها پس از ظهور اسلام همچنان باقی بود تا جایی که منصور دوانیقی برای معالجه خود به اساتید این بیمارستان توسل جست و سرانجام جورجیس راه بغداد پیش‌گرفت و خلیفه را از بیماری معده رهایی بخشید.» «208»

در دوره انوشیروان، مخصوصا پس از پناهنده شدن هفت تن از دانشمندان یونانی به ایران، بیش‌ازپیش گندیشاپور و دیگر مراکز علمی ایران در راه رشدوکمال پیش‌رفت.

اولیری، ضمن بحث در پیرامون انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، می‌نویسد:

---

(208). علوم عقلی در تمدن اسلامی، پیشین، ص 12 به بعد (به اختصار).

دانشگاه جندیشاپور در دوره انوشیروان جانشین دار العلم اسکندریه گردید و کتابهای جالینوس در اینجا نیز مورد مطالعه پژوهندگان قرارگرفت و مدرسان و دستیاران ایشان بر همان اسلوب اسکندریه در جندیشاپور نیز عمل می‌کردند.

انوشیروان پزشکی مسیحی را به نام «بذ» برای گردآوری گیاهان طبی به هند فرستاد و وی کتابی درباره مطالعات خود نوشت. و نیز می‌گوید انوشیروان پزشکی هندی را به ایران آورد تا علم طب را به روش هندیان تدریس کند. «209»

اولیری در جای دیگر می‌نویسد:

رئیس آکادمی آتن، داماسکیوس «210»، چنانکه از نامش برمی‌آید، از مردم دمشق بود ولی در اسکندریه و آتن تربیت یافته بود. وی بدون بیم و هراس، بسیاری از نظریات ارسطو را رد کرد و مطالبی گفت که با معتقدات مسیحیان سازگاری نداشت. امپراتور روم از روش او و همفکرانش سخت ناراضی بود. این عدم رضایت حکومت از طرز تفکر فیلسوفان سبب شد که در سال 528 م. بسیاری از فلاسفه رنج و شکنجه ببینند و مدرسه آتن بسته شود و موقوفات آن را مصادره کنند. هفت تن از استادان این مدرسه ازجمله داماسکیوس از شغل خود برکنار شدند و به ایران مهاجرت کردند، و خسرو ساسانی (انوشیروان) که نسبت به علم و فلسفه یونانی توجه فراوان داشت، مقدم آنان را گرامی شمرد. این حکمای هفتگانه چنان می‌پنداشتند که در ایران دولتی مطابق کمال مطلوب و به فرماندهی پادشاهی فیلسوف خواهند یافت ولی بزودی به اشتباه خود پی‌بردند و دانستند که استبداد شرقی از شدت و قساوت یوستینیانوس سخت‌تر است و مصرانه درخواست کردند که به آنان اجازه بازگشت داده شود. خسرو کوشید که آنان را از مراجعت بازدارد ولی دراین‌باره پافشاری و خشونت نکرد. این بازگشت به سال 533 م. صورت گرفت.

با اینکه مدرسه آتن بسته شده بود، فیلسوفانی که در آن تربیت یافته بودند به تدریس خود ادامه می‌دادند و ایشان و شاگردانشان آثار و کتبی از خود برجای گذاشتند. «211»

اولیری می‌نویسد: «در زمان سلاطین ساسانی در ایران رسم چنان بود که ستارگان را رصد می‌کردند و این رصدها را در جداولی ثبت می‌کردند و شک نیست که غرض از این کار اعلام احکام نجومی بود. این جداول منظما به عنوان ... زیج شهریاری منتشر می‌شد. فتح اعراب مانع تهیه این زیجها نشد، و نیز در شکل آنها تغییری پدید نیامد و در آنها تا مدت چند قرن همان زبان فارسی به کار می‌رفت و زبان عربی جای آن را نگرفت و حتی پس از تغییر زبان هم تاریخها را با گاهشماری قدیم ایرانی معین می‌کردند، نه به سال عربی اسلامی. رصدخانه‌ای در جندیشاپور وجود داشت و شک نیست که در آن رصدخانه و رصدخانه‌های دیگر ایران

---

(209). انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، پیشین، ص 108.

(210).Damascius

(211). انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ص 167 به بعد.

رصدهایی می‌شده و تمام این کارها منحصرا در دست خود ایرانیان بوده است. بعدها اعراب ظاهرا درصدد برآمدند که بدانند این رصدها چگونه انجام و ثبت می‌شود و برای این منظور کتاب سند هند تألیف شد و درمیان مسلمانان رواج یافت. این نخستین کتاب نجوم بود که به جهان عرب داخل شد و در آن علاوه بر اطلاعات نجومی، مطالب ریاضی

لازم برای استفاده از آن وجود داشت و بیشتر، بحث ریاضی آن در مثلثات کروی بود ... ریاضیات و نجومی که مسلمین از آموزگاران هندی خود و به میانجیگری ایرانیان تعلیم گرفتند، اصل یونانی داشته و از اسکندریه به شمال غربی هند رسیده بوده است ... چون نجوم مسلمین دنباله کارهای پیشرفته رصدخانه‌های ایرانی بود و این کارها تنها با استفاده از ریاضیات هندی امکان داشت، بحق می‌توان گفت که مسلمین از علم یونانی، که از طریق هند به ایشان رسیده، استفاده کرده‌اند.

کارهای دانشمندان هند به علمای نجوم و ریاضی ایران رسیده بود، ولی آن کتابهای فارسی که وسیله انتقال به مسلمین شد، اکنون در دسترس نیست ...» «212»

علاوه بر آنچه گفتیم، بلاد مرو و بلخ و سغد و فرغانه از دیرگاه یعنی از آغاز تسلط یونانیان به بعد، موقعیت علمی پیدا کرده بود و در دوره ساسانیان نیز عده زیادی از علمای ریاضی و نجوم در این شهرها به تحقیقات علمی مشغول بودند.

به این ترتیب می‌بینیم که در دوره ساسانیان، در نقاط مختلف ایران، عده‌ای در ریاضیات و نجوم و علم طب و فلسفه مهارت و استادی داشتند و بدون شک اگر این خمیرمایه علمی و فرهنگی وجود نداشت، پس از ظهور نهضت اسلامی، پیشرفتهای خارق العاده ایرانیان در زمینه‌های علمی و فلسفی امکان‌پذیر نبود.

در زمینه طب و نجوم و ریاضیات نیز دانشمندان با استفاده از تجارب و مطالعات چینیان، هندیان، کلدانیان و یونانیان پیشرفت شایانی حاصل کردند تا جایی که «صاعد اندلسی» در طبقات امم، ایرانیان را در رشته نجوم و ریاضیات، سرآمد ملل می‌شمارد و زیج «ابو معشر بلخی» را یکی از دقیقترین زیجها برای تنظیم ادوار عالم دانسته است.

نظری کلی به سیر فلسفه و تفکر در عهد باستان

در ایران باستان به علت ابتدایی بودن طرز تولید، جامعه ایرانی در زمینه‌های فکری، رشد و تکامل شایانی حاصل نکرد. علاوه بر این، استبداد مطلق سلاطین و همکاری دین و دولت در تحدید عقاید و افکار به جمود فکری مردم کمک می‌کرد. حقوق و آزادیهای دموکراتیک، و امکان بحث‌وگفتگو در زمینه‌های مختلف فلسفی، مذهبی و اجتماعی، بدانسان که در یونان و هندوستان و چین وجود داشت، در هیچیک از ادوار تاریخ باستانی، در ایران سابقه ندارد. به‌همین علت، نهال ظریف و گرانمایه اندیشه‌های فلسفی، در ایران کمتر مجال رشد و بلوغ یافته است؛ درحالی‌که در سرزمین هندوستان، چین و یونان، به علت مساعد بودن محیط اقتصادی و اجتماعی، فلاسفه و پژوهندگان، برای رخنه و نفوذ در اسرار وجود و ترکتازی در میدان مجهولات با هیچ سد و مانعی روبرو نمی‌شدند. به‌همین علت، در

---

(212). همان، ص 47 (به اختصار).

این کشورها، چنانکه ضمن مطالعه در احوال اجتماعی آنان دیدیم، خداپرستان و منکران وجود خدا، ایده‌آلیستها و ماتریالیستها و پیروان دیگر مکاتب فلسفی، با آزادی، اندیشه‌ها و افکار خود را به مردم اعلام و با اظهار نظریات و عقاید گوناگون، به رشد علوم و افکار کمک می‌کردند. برای آنکه خوانندگان از راه مقایسه، بهتر به اوضاع اجتماعی و سیر تفکر در ایران باستان آشنا شوند، با نهایت اختصار، نظری کلی به اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی ملل بزرگ باستانی می‌افکنیم. تقریبا در همان ایامی که زرتشت (در حدود قرن هفتم قبل

از میلاد) در ایران با تبلیغ مذهبی مثبت، مردم را به کاروکوشش و فعالیتهای اقتصادی دعوت می‌کرد و اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک را شرط موفقیت و رستگاری می‌شمرد و با قربانی کردن، روزه گرفتن و انزوا و رهبانیت، بسختی مبارزه می‌کرد «213»،

در هندوستان پیروان مکاتب مختلف فلسفی یعنی شکاکان، ایده‌آلیستها، زندیقها، سوفسطاییان و ملحدین با آزادی تمام در خیابانها و میدانهای عمومی، عقاید خود را برای مردم تشریح می‌کردند و هیچکس سد و مانعی در برابر آزادی فکر و اندیشه مردم ایجاد نمی‌کرد؛ ازجمله چارواکاس یکی از متفکران هندی می‌گفت، آنچه بوسیله حواس دیده نمی‌شود وجود ندارد؛ نیروهای مافوق الطبیعه در کارهای جهان کمترین مداخله‌ای ندارند؛ تمام نمودها طبیعی است؛ فقط ساده‌لوحان به اجنه و ارواح و خدایان عقیده دارند؛ و عقل چیزی جز ماده متفکر نیست. همچنین بودا (متولد در 563 قبل از میلاد) نیز مرد متفکر و خیراندیشی بود که هرگز دعوی پیغمبری و ادعای وحی و الهام نمی‌کرد. او نیز مانند زرتشت و کنفوسیوس با اوهام و خرافات و الهیات و رسم قربانی کردن حیوانات و ریاضتها و عبادتها بشدت مخالفت می‌کرد و مردم را به روشن‌بینی و نیکوکاری دعوت می‌کرد. یک‌بار خطاب به برهمنی که می‌خواست با غسل در «گایا» از گناهان پاک شود، گفت: ای برهمن، غسلت را در همین‌جا بکن، آری در همین‌جا نسبت به جمیع موجودات مهربان باش. اگر تو دروغ نگویی، کسی را از حیات محروف نکنی، و چیزی را که به تو تعلق ندارد نستانی، هرآبی برای تو گایا خواهد بود. «214»

در سرزمین چین، نیز متفکران با آزادی تمام عقاید خود را اظهار می‌کردند؛ از جمله کنفوسیوس (متولد 551 ق. م.) بدون اینکه ادعایی داشته باشد، می‌کوشید تا پرده اوهام و خرافات را از برابر چشمان مردم بردارد. او مردم را از خودخواهی و تصدیق بلاتصور

برحذر می‌داشت و در حدود 5 قرن قبل از میلاد مسیح با زرتشت همصدا شده و می گفت: آنچه را به خود نمی‌پسندی به دیگران مپسند.

و برخلاف مسیح می گفت که نباید بدی را با نیکی پاسخ گفت بلکه می گفت که

---

(213). رجوع کنید به: «زرتشت و اصلاحات مذهبی»، در صفحات گذشته.

(214). تاریخ تمدن (کتاب اول- بخش دوم)، پیشین، ص 626.

مهربانی را باید با مهربانی و آزار را با عدالت جواب داد. او با فرومایگی، بهتان، و هرنوع سازش دور از شرف مخالف بود و از جمهوریت جهانی سخن می گفت و خواهان روزی بود که مردم زمام کارهای خود را به دست اشخاص شایسته و بافضیلت بسپارند و صلح و آرامش عمومی چنان تعمیم یابد که مردم تنها در فکر کودکان و والدین خود نباشند بلکه به تمام افراد بشر به دیده مهر و عطوفت بنگرند؛ همه به فعالیتهای تولیدی بپردازند و از کاهلی و اسراف بپرهیزند.

او معتقد بود که فرزندان باید از گفته‌های ناصواب پدران سرپیچی کنند و ملتها نیز باید در مقابل فرامین ظالمانه سلاطین بسختی مقاومت ورزند. «215»

در حدود قرن ششم و پنجم قبل از میلاد، یعنی در آغاز حکومت هخامنشیان، در ناحیه ایونی (واقع در آسیای صغیر) از برکت بهبود و شکفتگی اوضاع اقتصادی، تفکر علمی و فلسفی آغاز شده بود. عده‌ای از پژوهندگان این منطقه، در اثر مسافرت به کشورهای

متمدن همجوار و آشنا شدن با سنن و عقاید گوناگون، به این نتیجه رسیدند که اخلاق و دین و مذهب امور نسبی و تبعی هستند و عادت و تعبد و تقلید از روش گذشتگان، بدون تعقل و تحقیق موجب رواج و ادامه اندیشه‌های خرافی می‌شود. اگر یک نفر زرتشتی به‌جای ایران در هندوستان متولد شده بود و نیز اگر یک نفر بودایی به‌جای هندوستان در سرزمین یونان دیده به‌جهان می‌گشود، به‌جای پیروی از دین زرتشت یا بودا به افکار و عقاید دیگری آشنا و مأنوس می‌شد. بنابراین، برای کشف حقیقت باید از تعصب و جمود دست کشید. هر فرد ایرانی، یونانی یا هندی به‌جای پیروی بی‌چون‌وچرا از عقاید اجداد و نیاکان خود باید دنبال کشف حقیقت برود و آنچه را که با علم و عقل سازگاری دارد، بپذیرد.

«آناکساگوراس» از فلاسفه ایونی که برای تعلیم به آتن آمده بود، در دوره زمامداری پریکلس که مردی مترقی بود، به ارباب انواعی که مورد پرستش مردم بود حمله کرد و خطاب به مردم گفت: «خدایان شما تصوری و خیالی هستند و حقیقتی ندارند و خورشید (که آتنیهای آن عصر همه‌روزه صبح و شام بدان نماز می‌گذاشتند) چیزی جز یک جسم مادی مشتعل و سوزان نیست.» بعد از او پروتاگوراس، یکی از سوفسطاییان در وجود خدایان تردید کرد.

در همان ایام، پیروان اصالت عقل در نمایشنامه‌ها و اشعار خود به عقاید خرافی عامه مردم حمله می‌کردند و بالاخره سقراط که با عقاید جزمی و خرافی مخالف بود، در محاکمه تاریخی خود برای نخستین‌بار از آزادی عقیده و وجدان بشری دفاع کرد و خطاب به دادرسان گفت:

«اگر شما مرا به این شرط می‌خواهید تبرئه کنید که من دست از جستجوی حقیقت بردارم، پاسخ من به شما ای مردم آتن، آن است که من از حقیقتجویی و تعلیم فلسفه دست برنخواهم داشت و پس از رهایی از زندان بار دیگر مردم را به تفکر و تعقل دعوت خواهم کرد.

به این ترتیب، می‌بینیم که در آتن در نتیجه آزادی سیاسی، نخست سقراط و سپس افلاطون و ارسطو و رواقیان و اپیکوریان و شکاکان افکار و نظریاتی اظهار کردند که حتی امروز پس از

---

(215). تاریخ تمدن، پیشین، ص 926. (کتاب اول- بخش سوم)

گذشت 25 قرن هنوز آموزنده و قابل مطالعه و دقت است.

برتراندراسل می‌نویسد: «ریاضیات و علم و فلسفه را یونانیان پدید آوردند.

تاریخنویسی متمایز از وقایع‌نگاری محض را آنها آغاز کردند؛ آنها بودند که بی‌آنکه پایبند زنجیر تعصبات موروثی باشند، آزادانه درباره جهان و مقاصد حیات به تحقیق پرداختند.» «216» درحالی‌که در ایران در تمام دوره حکومت دویست‌ساله هخامنشیان، به علت فقدان رشد اقتصادی و اجتماعی و نبودن آزادیهای سیاسی، اثری از اندیشه‌های فلسفی نمی‌توان یافت. با اینکه پس از حمله اسکندر تا حدی اوضاع دگرگون شد و افکار تازه توسط مهاجرین یونانی در طبقات بالای اجتماع نفوذ کرد، معهذا چه در دوره سلوکیان و چه در دوران حکومت پانصد ساله اشکانیان، به علت آشفتگی اوضاع اقتصادی

و ادامه حکومت فئودالی و فقدان امنیت و آرامش کافی، نام و نشانی از متفکران و فلاسفه نمی‌بینیم و اگر به فرض، در این دوره طولانی، شخصیتهای علمی و فرهنگی در ایران ظهور کرده باشند، اکنون از آثار و افکار آنان چیزی در دست نیست؛ درحالی‌که در یونان، در قرن سوم قبل از میلاد، یعنی در آغاز کار اشکانیان، مردانی چون اپیکور پرچم اصالت عقل و ماده را در دست داشتند.

این متفکر مادی جهان را بوسیله فرضیه اتمی توجیه می‌کرد و ترس را موجد اصلی معتقدات مذهبی می‌شمرد. وی منکر حکومت خدا بر جهان بود و می‌گفت وجود این‌همه مظالم و بیدادگریها و مفاسد دلیل بارزی بر عدم وجود خداست. در قرن اول قبل از میلاد (اواسط عهد اشکانیان) لوکرسیوس شاعر رومی:

اپیکور را نجات‌دهنده نسل بشر می‌شمرد و از این‌رو تصمیم گرفت که پیامهای مسرت‌بخش فلسفه او را در منظومه‌ای تحت عنوان در وصف طبیعت عالم به جهانیان عرضه کند. وی با شدت دست رد بر سینه مبلغین مذهب می‌زند ... و با کلماتی سوزان، جنایاتی را که انسان به تحریک مذهب مرتکب آنها شده است، نشان می‌دهد. همچون سردسته و فرماندهی، در جلو همراهان خدانشناس خود به باورهای عالم علوی حمله می‌برد و مسائل علمی را چنان تشریح و استدلال می‌کرد که گویی الهامات درخشان عصری جدید است ... گرچه کار اصلی را متفکرین یونانی انجام نداده بودند. «217»

فلسفه رواقیون، چنانکه ضمن مطالعه تاریخ اجتماعی یونان دیدیم، نقش مؤثری در راه تأمین حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی مردم ایفا کرد. «218» افکار فلسفی چنانکه اشاره شد از یونان به روم راه یافت و در ایتالیا مخصوصا در بین طبقات بالای جامعه مؤثر افتاد. عناصر روشنفکر روم نیز به بیپایگی معتقدات مذهبی مردم پی‌بردند؛ منتها

سیاستمداران و بعضی از متفکرین ایتالیا مانند سیسرون معتقد بودند که یک مذهب کاذب برای اداره دستگاه اجتماع لازم است. ولی روی‌هم‌رفته سیاستمداران رومی به کلیه ادیان و مذاهب کمابیش اجازه رشد

---

(216). تاریخ فلسفه غرب، پیشین، ص 28.

(217). تاریخ آزادی فکر، پیشین، ص 22.

(218). رجوع کنید به: «فلسفه اپیکور» در صفحات گذشته.

می‌دادند. تیبریوس، امپراتور روم، گفته بود. که «اگر خدایان مورد دشنام قرار گیرند تنبیه دشنام‌دهنده بر عهده خودشان است.» در روم تنها مسیحیان مورد شکنجه و آزار قرار می‌گرفتند و زمامداران روم با اشاعه این مذهب شرقی موافقت نمی‌کردند، ولی این وضع با صدور فرامین اغماض مذهبی که در سالهای 311 و 313 میلادی صادر شد، پایان یافت.

افکار فلسفی در ایران

آنچه گفتیم، مختصری از سیر تفکر و اندیشه‌های فلسفی و جهان‌بینی متمدنترین کشورهای باستانی بود؛ اکنون نگاهی به ایران بیفکنیم:

در ایران غیر از علل و عوامل اقتصادی و سیاسی، یعنی ابتدایی بودن وسایل تولید و استبداد مطلق سلاطین، روش خصمانه اسکندر و جانشینان او، و دوام فئودالیسم در دوران حکومت

اشکانیان و سیاست ارتجاعی اردشیر در مورد بعضی آثار کهن و سال‌شماری عهد اشکانی و بیش از همه حمله اعراب و اصرار آنها در محو آثار تمدن و فرهنگ دیگر ملل مجموعا سبب گردیده است که از عهد باستان اثر جالبی که معرف حیات فکری و فلسفی ایران باشد به یادگار نماند؛ با این حال با مطالعه متون مذهبی و ادبیات مزدیسنا و آثار پراکنده‌ای که از عهد باستان به یادگار مانده می‌توان کمابیش به زمینه فکری ایرانیان پی‌برد.

یادگار جاماسب یا جاماسب‌نامه که نسخ متعددی از آن به فارسی و پازند و پهلوی وجود دارد کتابی است که در آن، گشتاسب شاه پرسشهایی راجع به مسائل گوناگون دینی و تاریخی و جغرافیایی و غیره از جاماسب می‌کند و او پاسخ می‌دهد ...

«1. گشتاسب شاه پرسید که: این دین اویژه چند سال روا (رایج، برقرار) باشد، پس از آن‌چه هنگام و زمانه رسد؟

2. جاماسب بیتخش گفتش که: این دین هزار سال روا باشد، پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه به مهر دروجی (پیمان‌شکنی) ایستند؛ با یکدیگر کین و رشک و دروغ کنند و به آن چیم (سبب) ایرانشهر (مملکت ایران) را به تازیان بسپارند و تازیان هر روز نیرومندتر شوند و شهر شهر فراز گیرند.

3. مردم به اوارونی (نابکاری- فساد) و دروغ گروند و هرآنچه گویند و کنند به سود خودشان باشد. از ایشان روش فرارون (کردار نیکو) آزرده شود. فرمانروایان از راه بیدادگری بس گنج و خواسته انبار کنند و این گنجها سرانجام به دست دشمنان افتد. مرگهای ناگهانی بسیار باشد. ایرانیان با بیگانگان درهم آمیزند. زندگی تمام طبقات از درویشان و بزرگان و آزادگان جملگی به تباهی کشد. مردان پست به زمامداری رسند و

بازار زورگویی و گواهی نادرست و دروغ رواجی تمام گیرد. زمین‌لرزه و بارانهای نابهنگام به مردم زیان رساند. دلقکی و مسخرگی زینت و پیرایه مردمان باشد. مالها و خواسته‌ها به دست سرداران فرومایه افتد ...» سپس جاماسب حکیم مفاسد و انحرافات اخلاقی طبقات مختلف مخصوصا زمامداران را یکی‌یکی برمی‌شمارد.» «219»

---

(219). نوشته‌های پراکنده هدایت، پیشین، ص 392 به بعد (به اختصار).

قطعات پهلوی

«بدرد است آنکو خرد ندارد، رنجور است آنکو زن ندارد، ابی نام (گمنام) است آنکو فرزند ندارد، دش‌ارز (بی‌بها) است آنکو خواسته ندارد، سست است آنکو کس ندارد، از اینهمه آن سری‌تر (بدتر) کی روان ندارد فرجفت.» «220»

اندرزهای آذرپاد مارسفندان از پهلوی به پارسی

به نظر استاد ملک الشعرای بهار: «اندرزهای این مرد بزرگ که بایستی وی را از روی حقیقت بزرگترین مجدد دین مزدیسنا شمرد و درشمار سقراط یونان و لقمان عرب و کنفوسیوس چین دانست مکرر به پارسی ترجمه شده، لیکن غالبا این ترجمه‌ها درست و مطابق با متن نیست.»

اینک قسمتی از ترجمه استاد بهار:

پسر من! گرفک (گرفه مقابل گناه) اندیش بوی نه گناه‌اندیش؛ چه مردم تا جاودان زمان زنده‌نی. چه چیز آن مینوی، پایستنی‌تر (یعنی پاینده‌تر).

گذشته فراموش کن و ناآمده را غم و تیمار مبر.

هرچه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران مپسند.

اندر خدایان و دوستان یگانه باش.

خویشتن به بندگی به کس مسپار.

هرکه او با تو به خشم و کین رود هرآینه از وی دور باش.

همواره امید بر یزدان دار و دوست آن گیر که تو را سودمندتر بود.

راز بر زنان مگو.

زن و فرزند خویش را جدا از فرهنگ مهل، تا تو را غم و تیمار نرسد و پشیمان نشوی.

به بیگانه مخند و پیش و پس پاسخ به پیمان (اندازه) گیر.

به هیچکس افسوس (استهزاء) مکن.

با مردم نادان همراز مباش.

با مردم خشمگین همره مباش.

با مردم پست هم‌مشورت مشو.

با مردم متمول همخورش مباش.

با مست‌مرد همخورش مشو.

از مرد بدگوهر وام مستان و به او وام مده که ربح بسیار باید دادی و همه گاه به در خانه خود بایستد و همیشه پیامبر به درگاه تو فرستد و تو را زیان گران از وی رسد مرد بدچشم به یاری مگیر.

بر مرد حسود خواسته منمای.

نزد پادشاهان سخن به دروغ مگوی.

از مرد خبرچین و دروغگوی سخن مشنو.

---

(220). ملک الشعراء بهار، ترجمه چند متن پهلوی، ص 111.

در کیفر گناهان شتاب مکن.

با مرد نجیب و کارآگاه و زیرک دوستی و آمیزش کن.

هنگام نبرد بیندیش که بار گران با تو نباشد.

با مرد یاوه‌گوی راز خود آشکار مکن.

مرد دانا را گرامی دار و از وی سخن بپرس و سخنش بشنو.

به هیچکس دروغ مگوی.

از بیشرمان وام و خواسته مگیر.

نه به راست و نه به دروغ سوگند مخور.

به دلخواه خود زنی اختیار کن.

اگر خواسته داری آب و زمین بخر، چه اگر بر ندهد خود باقی باشد.

مردم را به زبان میازار.

با خواسته و دارایی خود، هرچه توانی رادی و جوانمردی کن.

مردم را مفریب.

جز از خویشاوندان و دوستان وام مگیر.

شرمگین زن اگر با تو دوست بود وی را، به زنی، بر زیرک مرد دانا ده، چه زیرک و دانا مرد همانا چنان چون زمین نیکوست که تخم بر وی پراکنی و گونه‌گونه خواربار از وی برآید.

آشکاره گوی و صریح باش و جز به اندیشه سخن مگوی.

مرد خوب و درستکار را، اگرچه درویش باشد، به دامادی بگیر.

مرد آبرومند را زندانی مکن و جوان بدکار را زندانبانی مفرمای.

پسر خود را در برنایی به دبیرستان فرست.

هنگام سخن تأمل کن. بسی سخنها که نباید گفت و بسی گفتنیها که نباید نهفت.

مرد راستگوی به پیامبری فرست.

فروتن باش که بسیار دوست شوی، بسیار دوست باش که نیکنام شوی، نیکنام باش که خوش‌زیست شوی.

زن کسان مفریب.

با خشم و کین، روان خود تباه مساز.

به خواسته و مال دنیا گستاخ مباش.

فرمانبردار پدر و مادر خویش باش، تا پدر و مادر زنده‌اند، مرد چون شیری در بیشه است و او را که پدر و مادر نیست چون زن بیوه است.

دخت خود را به زیرک و دانامرد ده، چه زیرک و دانامرد چون زمین نیکوست.

اگر خواهی از کسی دشنام نشنوی به کس دشنام مده.

شبخیز باش که کامروا باشی.

زن بکر و جوان به زنی بگیر.

چون نیکویی به تو رسد بسیار شادی مکن و چون سختی و بدبختی رسد بسیار به غم مباش.

کارنامه اردشیر پاپکان

«کارنامه ارتخشیر پاپکان (کارنامه اردشیر) نام رساله معروفی است به پهلوی و آن سرگذشت اردشیر بابکان است.» «221»

شادروان صادق هدایت در مقدمه ترجمه کارنامه اردشیر می‌نویسد:

«کارنامه اردشیر بابکان بازمانده یکی از کهنه‌ترین متنهای پهلوی است که پس از تاراج کتابهای پیش از اسلام ایران، هنوز در دست مانده است. البته هرکس با شاهنامه فردوسی سروکار داشته کم‌وبیش از موضوع این کتاب آگاه است. داستان مزبور یک تکه ادبی شیرین و دلچسبی است که حکایت از گزارش دوره پادشاهی پرگیرودار اردشیر می‌نماید و با زبان ادبی ساده و گیرنده‌ای به رشته نگارش درآمده و تاکنون نظیر آن در ادبیات فارسی دیده نشده است.

برخلاف کلیه افسانه‌ها و حکایاتی که راجع به اشخاص سرشناس تاریخی نوشته شده که دور سر آنها هاله تقدس گذاشته و جامه زهد و تقوی به آنها پوشانیده‌اند، بطوری که از جزئیات زندگی آنها پند و اندرز و سرمشق زندگی برای مردمان معمولی استخراج کرده‌اند (مانند اسکندرنامه و غیره)، نویسنده آن داستان با نظر حقیقت‌بین و موشکافی استادانه‌ای، پهلوانان خود را با احساسات و ضعفهای انسانی، بدون شاخ و برگ، برای ما شرح می‌دهد و پیشامدها بقدری طبیعی است که خواننده به دشواری می‌تواند شک و تردید به خود راه بدهد؛ همانطوری که امروز نیز نویسندگان زبردست اروپا همین رویداد

را در شرح زندگی اشخاص معروف دنبال می‌کنند (مثل شکستها و سرگردانیهای اردشیر، عاشقیها ... بی‌اعتنایی اردشیر به پند و نصایح بابک و غیره) که به هیچ‌وجه در کتب قدما سابقه ندارد ... در اینکه نگارنده در به‌هم انداختن وقایع دخل و تصرف کرده و به صورت رمان درآورده نیز تردیدی نیست ...

کارنامه فعلی بیشک از ادبیات اصیل دوره ساسانیان به‌شمار می‌رود و قطعا بعد از سقوط یزدگرد و یا در دوره اسلامی تنظیم نشده است.» «222»

اکنون جمله‌ای چند از این کتاب را نقل می‌کنیم: «پس بابک به پاسخ به سوی اردشیر نوشت که تو نادانیها کردی، چونکه به چیزی که از آن زیان نشایست بودن با بزرگان ستیزه بردی، و سخن درشت و ناگفتنیها بدو گفتی؛ اکنون پوزش گوی و به پشیمانی گرای؛ چه دانایان گفته‌اند که دشمن به دشمنی آن نتواند کردن که از نادان مرد به سبب کرده خویش بدو رسد.» «223»

بطوری که جسته‌جسته از آثار مورخان بعد از اسلام برمی‌آید بزرگمهر (بزرجمهر) وزیر با تدبیر انوشیروان با بسیاری از اقدامات انوشیروان روی موافق نشان نمی‌داد و شاید همین

---

(221). مقدمه. کارنامه اردشیر بابکان، (به اختصار).

(222). برهان قاطع، مصحح دکتر محمد معین (حاشیه لغت کارنامه).

(223). به نقل از: ملک الشعراء بهار، سبک‌شناسی، ج 1.

ستقامت و مخالفت او با بعضی از کارهای خسرو سبب عزل و حبس او شده باشد. اینک نمونه‌ای چند از آراء و عقاید این حکیم: بطوری که از شاهنامه برمی‌آید پس از آنکه بزرگمهر به زندان افتاد انوشیروان کسی را نزد او فرستاد که:

بگویش که چون بینی اکنون تنت که از میخ تیز است پیراهنت

بزرگمهر به‌جای آنکه سر عجز و انکسار فرود آورد، شجاعانه:

چنین داد پاسخ به مرد جوان که روزم به از روز نوشیروان

بزرگمهر از اینکه «مردم نادان در نعمت و دانایان در ذلت» بسر برند، رنج می‌برد و شاید با بعضی از آراء و نظریات مزدکیان و مانویان موافق بود و به همین جهت از طرف خسرو به حبس و مرگ محکوم گردید. وی با ظلم و ستمگری نظامیان بر توده مردم موافق نبود و از اینکه سپاهیان «بر ولایت ملک مهربان نباشند و بر مردم ولایت رحمت و شفقت ندارند، و همه در آن کوشند که کیسه خویش پر کنند و غم ولایت نخورند و رعیت را نیکو ندارند» «224» رنج می‌برد و برای قوام و دوام مملکت، از روی کمال خیرخواهی، به انوشیروان می‌گفت «رضا نباید داد که لشکر را این قدرت و تمکین باشد.» «225» وقتی که از بزرگمهر می‌پرسند چه‌چیز است که کار مردم پارسا تباه کند، می‌گوید: ستودن ستمکاران.

بزرگمهر به گفته بیهقی مردی مقاوم و ثابت‌قدم بود، زیرا وقتی که او را نزد انوشیروان بردند تا از گفته‌ها و کردارهای خود اظهار ندامت کند، گفت: «زندگی ملک دراز باد، مرا مردمان، حکیم و دانا و خردمند روزگار می‌گویند پس چون من از تاریکی به روشنایی آمدم به تاریکی باز نروم که نادان بیخرد باشم» «226» وقتی که او را به زندان می‌بردند، مردم درباره وی چنین گفتند «... ما را از علم خویش بهره دادی و هیچ‌چیز دریغ نداشتی

تا دانا شدیم، ستاره روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی و آب خوش ما بودی که سیراب از تو شدیم و مرغزار میوه ما بودی که گونه‌گونه از تو یافتیم ... و تو نیز از آن حکیمان نیستی که از راه راست بازگردی.» «227»

شادروان اقبال آشتیانی ضمن بحث در پیرامون «معارف ایران در عهد انوشیروان» می‌نویسد: «از زمان اردشیر به بعد، چنانکه پیش هم اشاره کردیم، پادشاهان ساسانی به حکمت یونانیان توجه کرده بودند، مخصوصا اردشیر و شاپور اول و دوم بعضی از کتب یونانیها را به پهلوی ترجمه نموده بودند. انوشیروان به مدد سریانیهای شام، و عیسویان ایران، که پهلوی و یونانی را هردو می‌دانسته‌اند، دامنه این کار را توسعه داد. اگر- چه بعضی از مورخین نوشته‌اند که ایرانیهای عهد ساسانی تمام تألیفات ارسطو و افلاطون را به پهلوی ترجمه کرده بودند، لیکن این امر قدری مستبعد به نظر می‌آید. چیزی که مسلم است اینکه، کتب منطقی ارسطو و عده‌ای از تألیفات افلاطون به پهلوی ترجمه شده بود و در نهضت اسلامی اولین کتب حکمتی و منطقی که لباس عربی پوشیده همین کتب ارسطوست که ابن- مقفع آنها را از پهلوی به عربی نقل کرده است.

(224 و 225). سیاستنامه پیشین، ص 202.

(226 و 227). همان، ص 335 و 334.

انوشیروان غالبا کتب قوانین و تواریخ ایران و دستور و اندرزها و تألیفات اردشیر بابکان و نوشته‌های حکمتی یونانیان را قرائت می‌کرد. مخصوصا در تواریخ مورخین قدیم مذکور

است که پادشاه مزبور از تألیفات افلاطون، کتب فدون «228»، و گرجیوس «229» و ثیماخوس ...

را در لغت پهلوی مطالعه کرد. انوشیروان با حکمای سبعه مزبور مباحثاتی داشته ... از جمله در خصوص مبدأ و اصل عالم، باقی ماندن یا فانی شدن آن، واحد بودن علت پیدایش اشیاء یا متعدد بودن آنها ...» به نظر استاد فقید، انوشیروان در دوران حیات سه اقدام اساسی کرد: اول، مجالس مناظره و مباحثه انوشیروان با فلاسفه و حکما و خطبا در دربار سلطنتی ایران؛ دوم، پذیرایی او از برزویه طبیب و احتفال رسمی برای آمدن کلیله و دمنه از هند؛ سوم، معاهده سال 549 م. با ژوستی نین امپراتور روم شرقی.

انوشیروان، نظر به اینکه خود ذوق علمی یا حکمتی یا سودای تحقیق و تجسس داشت، به شهادت فردوسی و مورخین دیگر، همه وقت پس از صرف غذا با بزرگان اهل علم و فضل و موبدان و حکما و فلاسفه مجالس انسی ترتیب می‌داد که فردوسی از آنها به «بزم» تعبیر می‌کند. در این قبیل مجالس، انوشیروان مسائل مهم فلسفی و سیاسی و علمی طرح می‌کرد و با دانشمندان حضرت خود، به مناظره و مباحثه می‌پرداخت و فضلای مخاطب انوشیروان بقدری در مباحثات آزادی نطق و بیان داشتند که در صورت بروز اختلاف با پادشاه، صریحا رأی انوشیروان را رد می‌کردند و عقیده خود را به کرسی اثبات می‌نشاندند.

مباحثه انوشیروان با فلاسفه سبعه یونانی در خصوص مبدأ عالم و علل وجود اشیاء و فنا و بقای دنیا و بحث او با «حارث بن کلده» در خصوص مسائل طبی و مناظره او با «نعمان بن منذر» و خطبای مشهور قبایل عرب از این قبیل است ... یکی از مفاخر عهد انوشیروان وجود حکیم بیمانند بزرگمهر یا بزرجمهر، پسر بختکان، است که، نظر به کمال دانش و حکمت، انوشیروان سمت وزارت خود را به او داده بود ... فردوسی و مسعودی هریک

شرح مجالسات انوشیروان را با بزرگمهر و هفت نفر از دیگر حکمای ایران، یعنی موبدان، با مسائلی که انوشیروان رأی ایشان را در خصوص آنها استفسار کرده، در کتاب خود ضبط نموده اند ... فردوسی گوید:

دل شاه کسری پر از داد بود — به دانش دل و مغزش آباد بود
به درگاه بر، موبدان داشتی — زهر دانشی بخردان داشتی
همیشه سخنگوی هفتاد مرد — به درگاه بودی به خواب و به خورد
هرآنگه که پردخت گشتی ز کار — ز داد و دهش، و ز پی کارزار
ز هرموبدی نو سخن خواستی — دل خود به دانش بیاراستی
بدانگه که نو بود بوزرجمهر — سراینده و زیرک و خوب‌چهر
به تدبیر و آرایش و رای نیک — ازو بود گفتار هرجای نیک
چنان بد که یک روز بنهاد خوان — بفرمود کان موبدان را بخوان

---

(228).Phedon

(229).Gorgius

که باشند دانا و دانش‌پذیر — سراینده و باهش و یادگیر

چونان خورده شد جام می‌خواستند | به می‌رای روشن بیاراستند
نه‌چندان که آید به کاهش خرد | می آن مایه باید که جان پرورد
به دانندگان شاه بیدار گفت | که دانش گشاده کنید از نهفت
هر آن‌کس که دارد به دل دانشی | بگوید مرا زان بود رامشی
...بگفتند هرکس ز هردر سخن | جوان جهاندیده، پیر کهن

... بعد بزرگمهر و حکمای دیگر به سخنرانی می‌پردازند و داد حکمت می‌دهند.

... برزویه پس از آنکه در سفر هند مشقات بسیار تحمل کرد و بالاخره به انواع تدابیر کتاب بر کلیله دست یافت و با گنج مقصود به ایران برگشت ... انوشیروان به افتخار آوردن کلیله و دمنه جشن گرفت ... بعد از اجرای مراسم جشن، برزویه از آن مقام خواست که در طلب خواهشی از انوشیروان مجاز شود. انوشیروان گفت هرچه خواهی از ما طلب کن ... که در انجام آن قصور روا ندارم؛ اگرچه بخواهی با من در سلطنت شرکت کنی ... برزویه به انوشیروان گفت در مقابل تمام این خدمات و زحمات، منتهای آرزوی من این است که پادشاه ایران به وزیر بلندمرتبه خود دستور دهد تا شرح سفر مرا به هند با تفصیل آوردن کلیله و دمنه از آن مملکت در بابی علیحده به قلم آبدار خود بنویسد ... تا به این ترتیب، نام من بر صفحه روزگار بماند و مرا اجر حقیقی حاصل شود. تمام بزرگان علو نظری برزویه را تقدیس کردند و پادشاه به انجام مطلب او امر داد.» «230»

کریستن سن، ایران‌شناس دانمارکی، معتقد است نفوذ فکرهای یونانی و مسیحی و هندی در ایران ساسانی نوعی حالت عرفانی به اندیشه این دوران بخشیده است. وی در کتاب خود، عبارتهایی از بعضی رساله‌های این دوره نقل کرده است ... از آنجمله است: «غم و شادی جهان شایسته اعتنا نیست. جهان را چون کاروانسرایی باید دانست که مردمان را

بدان راهگذر افتد. هرچند توانگری مطلوب است، فقر شرافتمندانه بر ثروتمندی غیر عادلانه ترجیح دارد.»

کریستن سن می‌نویسد: «تحت تأثیر افکار جدید، آن خوش‌بینی نخستین که بنیان دین زردشتی و محرک مردمان به کار و کوشش بود، پژمرده و گسیخته شد. میل زهد و ترک، که در فرقه‌های ایرانی مخالف آیین زردشت رواجی بسزا داشت، رفته‌رفته وارد آیین زردشتیان نیز شد و بنیان دین و دیانت را برانداخت.»

وی راجع به تعالیم زروانیان چنین می‌نویسد: «در این وقت عقیده زروانیان که در عهد ساسانی شیوعی یافته بود، موجب شد که مردمان اعتقاد به جبر پیدا کردند و این اعتقاد به منزله زهری جانگزای بود که روح مزدیسنی قدیم را از پای درآورد.»

آنگاه از رساله مینوگ خرد این عبارت را نقل می کند:

«خرد آسمانی یا روح حکمت چنین فرماید: مرد هرچند صاحب عقلی قوی و دوستی نیرومند باشد با قضا برنتواند آمد، زیرا چون قضای محتوم مردی را سعید یا شقی کند، دانا

---

(230). اقبال آشتیانی، مجموعه مقالات، به اهتمام دکتر دبیر سیاقی، ص 135 (به اختصار).

از کار فروماند و نادان بداندیشه در کار چست و چالاک گردد. کمدلان دلیر و دلیران کمدل شوند و مردم کوشا کاهلی گیرند و کاهلان به کوشش درآیند.» «231»

اکنون ببینیم که معتقدات زروانیان چه بوده است؟

«می‌دانیم که آیین زردشتی مبتنی بر گوهر دوگانه است: آهورامزدا و اهریمن یا روشنایی و تاریکی و نیکی و بدی که پیوسته باهم در نبردند. بنابراین، مرد زردشتی باید بکوشد تا نیکی بر بدی پیروز گردد ... به عقیده «زنر» استاد دانشگاه اکسفورد، که تحقیق مفصلی درباره زروانیان کرده، آیین زروانی شعبه‌ای از دین زردشتی بوده است و برای آن پدید آمده تا به نبرد پایان‌ناپذیر میان اهورامزدا و اهریمن خاتمه دهد. این آیین راه میانه و سازش است.

زروانیان چنین ادعا می‌کردند که نیکی و بدی (اهورامزدا و اهریمن) دو گوهر توأمانند و زروان (زمان نامتناهی) پدر آنهاست؛ بدین‌گونه به‌جای گوهر دوگانه که خاص آیین زردشتی بود، گوهر سه‌گانه عنوان شد، که به معنی خوبی، بدی و داور (زروان) بود.

... در نظر مزداییان، مسؤولیت رستگاری یا گمراهی انسان با خود اوست. بشر در برابر خوبی و بدی و ثواب و گناه مختار است و نباید اراده آفریدگار را مسؤول نیک و بد خویش بشمارد. در آیین زروان، برعکس، بشر بازیچه دست روزگار است و از خود اراده‌ای ندارد.» آنچه مسلم است در ایران زمان ساسانیان، جامعه طبقاتی با تمام تبعیضات و اختلافات مادی و معنوی حکومت می‌کرده است. در این جامعه اقلیت صاحب‌امتیاز از مزایای بیشماری بهره‌مند می‌شدند درحالی‌که اکثریت زحمتکش و فعال از نعم گوناگون مادی و معنوی نصیبی نداشتند.

در چنین جامعه‌ای، محال است که تمام مردم یک نوع فکر کنند و جهان‌بینی واحدی داشته باشند. به قول یکی از دانشمندان، کلبه‌نشینان و کاخ‌نشینان دارای دو طرز فکر

مختلف و متمایز هستند. به احتمال قوی طبقات متوسط و محروم بیشتر به اندیشه‌های زروانی تمایل داشتند و طبقه حاکم و فرمانروا بیشتر طرفدار افکار مزدایی بودند.

به نظر ریچاردفرای:

در زمان ساسانیان، زروانیت و آیین مزدایی، در عمل از هم جدا نبودند، دو طریقه بودند که تشکیل یک دین می‌دادند. درمیان زردشتیان، خاصه در دستگاه حاکمه و دربار، بوده‌اند کسانی که تمایل به طریقه زروانی داشته‌اند. به عقیده فرای، پس از آمدن اسلام به ایران، دهقانان و بعضی از موبدان زردشتی چون برای حفظ منافع خود به دین تازه گرویدند، معتقدات زروانی را درباره حاکمیت سپهر و چیرگی زمان به اسلام داخل کردند و این در اندیشه‌ها و عقاید اسلامی دوران عباسی تأثیر بسیار نهاد.

در شاهنامه به چند پهلوان نیمه عرفانی برمی‌خوریم؛ مانند ایرج و سیاوش و کیخسرو.

ایرج از همان آغاز جوانی به ترک دنیا و صلح متمایز است. هنگامی که پدرش فریدون او را به جنگ با برادران نابکار راهنمایی می کند، پاسخ می‌دهد این دنیا چه اعتباری دارد؟

---

(231). دکتر اسلامی، زندگی و مرگ پهلوانان، ص 87 به بعد (به اختصار).

سرانجام باید رفت. تاجداران دیگری نیز چون ما بودند و رفتند، پس بهتر است که من با برادران مدارا کنم.

نه تاج کیی خواهم اکنون نه گاه نه نام بزرگی نه ایران سپاه

من ایران نخواهم، نه خاور نه چین　　نه شاهی، نه گسترده روی زمین
بزرگی که فرجام او تیرگی است　　بدین برتری بر بباید گریست

سپس می گوید:

بسنده کنم زین جهان گوشه‌ای　　به کوشش فراز آورم توشه‌ای

همین روحیه بیش و کم در سیاوش نیز دیده می‌شود ... وی عقیده دارد:

که

»ز گیتی همه زهر باید چشید«

یا

درختی است این برکشیده بلند　　که بارش همه زهر و برگش گزند

و از اغتنام وقت یاد می کند:

بیا تا به شادی دهیم و خوریم　　چو گاه گذشتن بود بگذریم
چه نازی به گنج و چه نالی ز رنج　　چه‌بندی دل اندر سرای سپنج
«232»

استاد «آربری» دانشمند انگلیسی، ضمن بحث در پیرامون ادبیات ایران می‌نویسد:

«در طی سلطنت هخامنشیان تا آخرین روزهای پادشاهان ساسانی، ایران یک دولت و قدرت شاهنشاهی و یک نمونه کامل استبداد در مشرق زمین بود که ثروت بیکران در

دست گروهی قلیل متمرکز شده بود و یک فرهنگ و مدنیت مادی قابل توجهی بر روی شانه‌های بیجان توده‌های مردم بومی به وجود آورده بود. این فرهنگ و مدنیت اصولا درباری بود، و این حقیقت در هیچ رشته هنری بیش از فن نگارش جلوه نمی‌کند. گذشته از متون اوستایی که خود مذهبی همیشه به سود اشراف بود و فهم و تعبیر و تفسیر آن فقط در دست موبدان بود و به رسم الخطی ضبط می‌شد که درخور فهم مردم بیسواد نبود، بقیه ادبیات ایران قدیم حول‌وحوش دربار سلطنتی دور می‌زد و کمر بسته برای حفظ منافع دربار بود. بطوری که از نوشته‌های «آگاسیاس» برمی‌آید دربار ایران حتی در زمان هخامنشیان روزنامه رسمی داشت و سلسله‌های بعدی نیز این کار را ادامه دادند. عموما چنین تصور می‌شود که براساس این روزنامه رسمی بود که در اواخر سلطنت ساسانیان، مؤلف ناشناسی کتاب خداینامک را به وجود آورد که پس از ترجمه از پهلوی به عربی بوسیله ابن المقفع ایرانی (وفات 140 هجری/ 757 م.) و دیگران بالاخره در اثر نبوغ فردوسی (وفات 411 هجری) شکل جدیدی به خود گرفت و به صورت شاهنامه درآمد که یکی از بزرگترین منظومه‌های حماسی جهان است. گرچه نسخه اصلی خداینامک از میان رفته و از ترجمه عربی هم فقط قطعات محدودی برجای مانده است، باز آنچه در دست داریم سبک حماسی و بلاغت داستان را بخوبی می‌رساند، و جای تعجب نیست که این اثر در اعراب، که خودشان تاریخ مدونی نداشتند و یا از تاریخ‌نویسانی مانند «توسیدید» بی‌خبر بودند، نفوذ فراوان گذاشته و به عنوان نمونه‌ای بر تاریخ‌نویسی به‌جای مانده است.

---

(232). همان، ص 91 به بعد (به اختصار).

دومین اثر بزرگ دربار ساسانی یعنی آیین نامک- که مسعودی مورخ عرب می گوید هزارها صفحه بوده است و آن هم توسط ابن المقفع به عربی ترجمه شده بود و مانند گاهنامک دستخوش نابودی گردید و فقط گاهی از آن مطلبی نقل شده است- مکمل روزنامه رسمی دربار بوده و در آن جزئیات نظامنامه‌ها و مقررات شاهنشاهی را درج کرده بودند، و در ضمن این مقررات، ضمایمی هم در باب لشکرکشی، تیراندازی، پیشگویی و فنون نجیبانه دیگر داشته است. در این بخش خاص، موسوم به گاهنامک، سلسله مراتب 600 نفر از اشراف ذکر شده است. هرچند از دست رفتن این تألیف عظیم که نفوذ آن در یک سلسله کتابهای فارسی و عربی کاملا مشهود می‌باشد، اسباب تأسف است، خوشبختانه در تنسرنامه نشانه‌هایی از سبک و اختصاصات این کتاب موجود است ... مسعودی مورخ چنین می گوید که به سال 915 در تیسفون در خانه یکی از اعیان ایرانی، کتابی عظیم دیدم که حاوی بسیاری از علوم ایران، تاریخ پادشاهان آن سامان، ساختمانها و شرح تأسیسات سیاسی بود. در این کتاب صورت 27 نفر از شاهنشاهان ساسانی که 25 مرد و دو زن بودند نقاشی شده بود ... در همین کتاب طرز رفتار هریک از شاهان، هم در برابر صاحب‌منصبان خویش و هم در برابر رعایا و نیز وقایع و پیش‌آمدهای مهم دوره سلطنت او شرح داده شده بود. تاریخ کتاب سال 731 م. از روی منابعی که در خزینه شاهی بود، تنظیم گردیده و برای خلیفه «هشام» از فارسی (پهلوی) به عربی ترجمه شده است. برای نخستین‌بار گوتشمید حدس زد که این کتاب بسیار جالب باید همان تاگ‌نامک باشد که فقط به اسم معروف بوده است. مستشرقین دیگر مانند اینوسترانتسف «233»، شدر «234» و کریستنسن نیز نظر گوت‌شمید را تأیید کردند. بیشک نام این کتاب را مؤلف کتاب عربی موسوم به کتاب التاج که شاید جاحظ باشد اقتباس کرده است، گذشته از این آثار،

که می‌توان آنها را کم‌وبیش راهنمای دربار شاهنشاهی دانست، در ایران قدیم عده‌ای از افسانه‌های تاریخی نیز موجود بود که ازجمله کتاب کارنامک اردشیر بابکان است که بعد از ساسانیان تألیف شده و پروفسور براون قسمتی از آنها را با قسمتهای مشابه آن در شاهنامه فردوسی مقایسه کرده است. و دیگر شرح تأسیس و ایجاد شهرها و انواع تألیفات کوچک در باب رسوم و اخلاقیات زمان است، که معروف به ادبیات «اندرز» و پاره‌ای از آنها به‌جای مانده است. این ادبیات «اندرز» که معروفترین نمونه آن پندنامک وزرگمهر (پندنامه بوزرجمهر وزیر دانشمند انوشیروان) است یکی از محصولات خاص نبوغ ایرانی است که در ادبیات اسلامی دوره‌های بعد تأثیر بسزایی کرد، و گذشته از اشعار و ادبیات بیشماری که از قرن دهم میلادی تا امروز براساس پندنامه سروده شده بسیاری از کتب اخلاقی از قابوسنامه گرفته، تا گلستان سعدی تا حد زیادی از این پندنامه سرمشق گرفته‌اند.» «235»

در دیباچه کتاب عهد اردشیر ضمن انتقاد و بررسی کارهای نیک و بد اردشیر چنین می‌خوانیم:

«... از کارهای بد اردشیر، که نمی‌توان از آن گذشت، حذف بیشتر رویدادهای شهریاری چهارصد و هفتاد و پنج ساله خاندان اشکانی از سالنامه‌های رسمی کشور است و مختصر کردن

---

(233). Lnostrantzev

(234). Schaeder

(235). میراث ایران، پیشین، ص 323 به بعد (به اختصار).

تاریخ این روزگار دراز که سراسر آن پر از پهلوانیهای افتخارآمیز مردم ایران است در چند سطر.

همین کار کینه‌توزانه سبب شده است که نویسندگان شرقی از روزگار دراز شهریاری اشکانیان و دلاوریهای افتخارآمیز ایشان در جنگ با سلوکیان و رومیان ناآگاه مانند و چنین پندارند که ایران در زمان اشکانیان به دست ملوک الطوایف افتاده بوده و شهریاری متمرکزی نداشته است.

دیگر از کارهای زشت اردشیر دستبردی است که به فرمان او، به خاطر کم‌اثر کردن یک باور عامیانه در دل مردم، به سالشماری ایران زده‌اند. این دستبرد سبب شده است که میان نسخه‌های خداینامه، به گفته حمزه‌پور حسن اصفهانی، چندان اختلاف پدید آید که هیچکدام با دیگری برابر نشود، و همه آنها با حساب برجهای فلکی و جدولهای ستاره‌شناسی نیز ناجور گردد.

با آگاهیی که از این کار اردشیر داریم، چگونه بدگمان نشویم هنگامی که به فرمان او خواسته‌اند متن اوستای اشکانی را مرتب سازند و شرح کنند برخی از بخشها و یا عبارتهایی از آن را که شامل اندیشه‌های دینی و فلسفی ناهماهنگی با روش حکومت جدید بوده است، نینداخته یا دیگرگون نساخته‌اند؟

چیزی که این بدگمانی را هرچه بیشتر نیرومند می‌سازد آن است که از روزگار اشکانیان آثار نوشته‌ای از دانش و فرهنگ و حکمت ایران بازنمانده است و در این بخش از تاریخ ما، یک بریدگی آشکار دیده می‌شود. ابن ندیم تنها از چند داستان روزگار اشکانی

(ملوک الطوایف) نام می‌برد که در آغاز روزگار اسلامی از پهلوی به عربی ترجمه شده است؛ تا آنجا که گویی هرچه از آثار مدنی و فرهنگی داریم همه از آن روزگار ساسانی است و در آن دوره پدید آمده است. درحالی‌که در لابلای همین اندرزنامه سخنانی می‌بینیم که از بودن کتابهایی در زمینه اخلاقی و حقوق و کشورداری پیش از روزگار ساسانیان، ما را آگاه می‌سازد و نیز در لابلای کتابهایی که از نویسندگان روم درباره تاریخ روزگار اگاه بازمانده است نشانه‌هایی از وجود اندیشه‌های بلند علمی و فرهنگی در ایران زمان اشکانی دیده می‌شود.

آنچه این حدس را نیرو می‌بخشد، برخاستن دانشمندان و فرزانگانی است مانند «دیصان» و «مرقیون» و جرجیوس و مانی. برخاستن اینان در این زمان نشان می‌دهد که در روزگار اشکانی بویژه در دوره اخیر آن، بازار فلسفه و دانش گرم بوده و قطعا برای بحث و گفتگوهای علمی آموزشهایی در شهرهای بزرگ وجود داشته است؛ بویژه که در این روزگار آزادی عقیده، حتی در کار دین رواج داشت و در هرجا آزادی روان باشد، زمینه برای پیشرفت کارهای علمی و فرهنگی آماده‌تر است.

ایرانیان در روزگار اشکانی با مردم آسیای باختری و رومیان، در زمانی که تمدن و فرهنگ روم دارای درخشندگی بود، خواه در زمان صلح و خواه در زمان جنگ، رابطه داشتند.

چگونه می‌توان پذیرفت که «آیین مهری» و اندیشه‌های اخلاقی و فلسفی آن از ایران به روم رفته و تا جزیره انگلیس گسترده شده، لیکن از اندیشه‌ها و دانش و فرهنگ

رومی پرتوی به ایران نتابیده است؟

قطعا در ایران عهد اشکانی، کتابهای بسیاری در زمینه اخلاق و سیاست مدن و اقسام دیگر حکمت بوده، و اندرزنامه اردشیر فشرده‌ای از کتابهای پیشین در زمینه کشورداری و اخلاق است که اردشیر حاصل آزمونهای خود را بر آنها افزوده است. بهترین دلیل بر اثبات این نظر، سخن خود اردشیر است که در چند جای اندرزنامه از زبان شاهان پیشین و پیشینیان ما برای استوار کردن رأی خود، سخنان ارجداری را بازگو کرده است. «236»

دلیل دیگری که از عناد و دشمنی اردشیر با یادگارهای عهد اشکانی خبر می‌دهد گفته مسعودی است؛ وی می‌نویسد: «اردشیر همه رفتارها و گفتارها و رویدادها و جنگهای زمان خود را می‌نگاشت و آنچه را مربوط به پیش از او بود به دور ریخت تا فراموش گردد و تنها یادگارها و رویدادهای زمان او در کتابها بازماند.» «237» یکی از اندیشمندان عصر ساسانی مانی است.

مانی

اقبال لاهوری ضمن بحث در پیرامون آراء و افکار مانی می‌نویسد: مانی می گوید که «همه چیزها از آمیزش دو اصل جاویدان، نور و ظلمت فراهم می‌آیند. نور و ظلمت از یکدیگر جدا و مستقلند ... ظلمت که به منزله اصل مادینه هستی است، پناهگاه عناصر شر است. این عناصر به مرور زمان، تمرکز می‌یابند و موجد شیطان زشت‌پیکر می‌شوند ... چون یورش ظلمت عناصر نور را با عناصر ظلمانی آمیخته و آلوده کرده است خطه نور نیازمند رهایش یا فلاح است. در اینجاست که جهان‌شناسی مانی به مفهوم فلاح مسیحی می گراید؛ چنانکه جهان‌شناسی هگل از مفهوم تثلیث مسیحی مایه می گیرد. اما فلاح مانوی مستلزم قطع نسل است. تولید نسل دوره اسارت نور را استمرار می‌بخشد و این به زیان نور است.

... مانی نخستین حکیمی است که جهان را معلول فعالیت شیطان و اساسا بد می‌دانست. به نظر من، نظامی که ترک دنیا را هدف زندگی شمارد جز این نمی‌تواند بود.

عصر ما نیز از این اندیشه بیگانه نیست؛ «شوپن هوئر» نیز چنین می‌اندیشد. سپس اقبال از مزدک مردم‌گرای (کمونیست) سخن می‌گوید و می‌نویسد: وی مانند مانی بر آن شد که گوناگونی اشیاء نتیجه آمیزش دو اصل مستقل جاویدان ... روشنایی و تاریکی است. مزدک برخلاف پیشینیان، باور داشت که آمیزش یا جدایی نهایی این دو به عمد و اختیار مقربان نیست، بلکه محصول تصادف است. خدا در نظام فکری مزدک از احساس برخوردار است و در حضور سرمدی خود، چهار نیروی اصلی دارد: تمیز، حافظه، فهم و سرور ... ممتازترین جنبه تعالیم مزدک، مردمگرایی اوست و بیگمان گرایش مانویان به «جهان میهنی» در این مردمگرایی مؤثر بوده است. مزدک می‌گفت که همه افراد انسان برابرند ولی دیوان بدخواه که می‌خواهند جهان خدایی را صحنه رنج بیپایان گردانند با جعل مفهوم مالکیت انفرادی، مردم را به نامردمی می‌کشانند ... چنین می‌نماید که تفکر ایران باستان اساسا ناظر به جهان عینی بود و دیدگاهی مادی و دوگرای داشت، ولی در پرتو آیین اخلاقی زرتشت به رنگی معنوی درآمد ..» «238»

---

(236). احسان عباس، عهد اردشیر، ترجمه محمد علی امام شوشتری، ص 10 به بعد.

(237). همان، ص 18.

(238). سیر فلسفه در ایران، پیشین، ص 26 به بعد (به اختصار).

علاوه‌براین در ادبیات مزدیسنا به مطالبی برمی‌خوریم که رنگ و بوی فلسفی دارد، مثلا در گاتها که تاریخ تدوین آن دقیقا معلوم نیست، چنین می‌خوانیم:

از تو می‌پرسم ای اهورا، براستی مرا از آن آگاه فرما، کیست آن کسی که در روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید؟ کیست آن کسی که به خورشید و ستاره راه سیر بنمود؟ کیست آن کسی که ماه از او گهی پر است و گهی تهی؟ ای مزدا، این و بسا چیزهای دیگر را می‌خواهم بدانم؟

از تو می‌پرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه فرما.

کیست آفریننده روشنایی سودبخش و تاریکی، کیست آفریننده خواب خوشی‌بخش و بیداری، کیست آفریننده بامداد و نیمروز ... «239»

بطوری که از مندرجات اندرز یوتکیشان، یعنی نخستین دینداران، برمی‌آید در ایران باستان فرزندان را تا قبل از 15 سالگی به تفکر و مطالعه در پیرامون جهان و وظایف و تکالیف آدمی برمی‌انگیختند. اینک جمله‌ای چند از این متن را نقل می‌کنیم:

هر مردم که به داد (یعنی به سن) پانزده‌ساله رسید پس او را این چندین چیز بباید دانستن که: کیم؟ و خویش کیم و از کجا آمدم و باز به کجا شوم؟ ... از مینو آمدم یا به گیتی بودم؟ خویش هرمزدم یا اهریمن؟ خویش یزدانم یا دیوان؟

خویش بهانم یا بدان؟ مردمم یا دیو؟ راه چند و دینم کدام؟ و چیم سود و چیم زیان؟ و کیم دوست و کیم دشمن ...

سپس چنین پاسخ می‌دهد:

... به بیگمانی سزد دانستن که از مینو آمدم نه به گیتی بودم، آفریده هستم نه بود. خویش هرمزدم نه اهریمن ... پدر و مادر فرزند خویش را باید این چند کار و کرفه پیش از 15 سال بیاموختن، و چون این چند بیاموزند، هرکار و کرفه که فرزند کند، پدر و مادر را بود و چونش نیاموزند هرگناه که فرزند به نابخردی کند، همه پدر و مادر را بود.

«آز به خرسندی و خشم به سروش و رشک به نیکچشمی و نیاز به کمخواهی و جنگ به آشتی و دروغ به راستی بزنید. تا می‌توانید بدان را به فرمانروایی مستایید، چه از ستایش نابجا، بدی به تن (اندر) شود و بهی راه خویش گیرد.» «240»

قطع نظر از متون مذهبی در ایران، از عهد ساسانیان به همت دانشمندان سریانی، کتب علمی و فلسفی شرق و غرب به زبان آرامی و پهلوی ترجمه و در شهر رها و نصیبین و غیره مراکز علمی و تحقیقی تأسیس شد، و اندک‌اندک گلچینی از علوم و اندیشه‌های گوناگون به ایران راه یافت. از دوره اردشیر بابکان و شاپور تلاشهایی در راه ترجمه و انتقال علوم و

---

(239). گاتها پیشین، ص 71.

(240). دکتر ماهیار نوابی، (مقاله) در مجله دانشکده ادبیات تبریز، شماره 4، سال 12، ص 139 به نقل از:

تمدن ساسانی، پیشین.

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 749

معارف شرق و غرب به ایران آغاز شده بود. در همین ایام بود که مانی مذهب تلفیقی خود را که ترکیبی از تعالیم زرتشت، عیسی و بودا بود، به ایرانیان عرضه کرد و مذهب جدید او، بشرحی که دیدیم، مورد توجه شاپور اول قرار گرفت. این مذهب برخلاف آیین زرتشت قوم و ملت معینی را دربر نمی‌گرفت، بلکه مانند مسیحیت، عموم ملل و نژادها را به امساک و احتراز از دروغ و آزمندی دعوت می‌کرد. تلاشی که از عهد اردشیر و شاپور اول در راه آشنایی با علوم زمان آغاز شده بود در عهد انوشیروان رشد و گسترش یافت و ظاهرا این پادشاه به مسائل فلسفی علاقه و دلبستگی داشت.

در دورانی که هفت تن حکیم یونانی در ایران اقامت داشتند، انوشیروان از یکی از آنان به نام پریسین «241» سؤالاتی می‌کند بدین قرار:

1. ماهیت روح چیست؟ آیا روح در تمام موجودات یکسان است؟ آیا اختلاف ارواح است که سبب اختلاف ابدان می‌شود یا بالعکس اختلاف ابدان باعث اختلاف ارواح است؟

2. خواب چیست؟ آیا فراهم آورده همان روحی است که در بیداری عمل می‌کند، یا اینکه فراهم آورده روح دیگری است؟ آیا با اصل گرمی و سردی مزاج مناسبت دارد؟

3. قوه مخیله چیست و از کجا می‌آید؟ اگر یکی از مدارک روح است آیا خدایان آن را تولید می‌کنند یا ارواح ضاره؟

4. چرا در تمام اقالیم، سال تابع چهار تکامل بهار و تابستان و پاییز و زمستان است؟

5. چرا طبیبانی که در نوع مرض موافقت دارند در داروی همان مرض موافقت ندارند؛ تا حدی که همان دارویی را که بعضی زیان‌آور می‌شمارند بعضی دیگر سودمند می‌دانند و از آن بهبودی می‌آید؟

6. چرا بحر احمر هرروز مد و هرشب جزر دارد؟

7. چگونه می‌شود که اجسام ثقیل در هوا خود را نگاه می‌دارند، ولی مکمن آتش، همچنان‌که در آثار جوی مشهود است، جز در رطوبت نیست؟

8. چرا انواع مختلف حیوانات و نباتات را چون از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر برند، پس از زمانی معین و بعد از چندبار که نسل پذیرد و روییده شود، اشکالی به خود می‌گیرد که مختص آن ناحیه است که آن را بدان برده‌اند، و اگر خاصیت هوا و زمین است که در آن تغییر می‌آورد چگونه است که تمام اشخاص از یک نوع که دایما در تضاد همین آثار بوده‌اند یک سیما و یک قیافه ندارند ... «242»

از این هشت سؤالی که انوشیروان از این حکیم یونانی کرده است می‌توان تا حدی به پایه

---

(241). Priscian

(242). سعید نفیسی (مقاله) در مجله مهر، شماره 1، خرداد 1312، ص 38، به نقل از: تمدن ساسانی، ج 1، پیشین، ص 104.

تفکرات علمی و فلسفی قشرهای مترقی و پیشرفته مردم آن دوران پی‌برد.

خسرو اول به اقتضای زمان، به ادیان و مذاهب و مکاتب فلسفی تا حدی آزادی داد. عیسویان در اقامه مراسم مذهبی آزادی یافتند و عده‌ای از کارشناسان و علمای عیسوی در مؤسسات عام المنفعه به کار گماشته شدند. جمعی از پژوهندگان به ترجمه و انتشار آثار علمی و فلسفی یونان و هند مشغول شدند. یک نفر عیسوی ایرانی موسوم به پولوس پرسار «243» (پولص)

... مختصری از منطق ارسطو را برای شاه به زبان سریانی ترجمه کرد. وی عقاید مختلفی را که راجع به خدا و عالم هست، به طریق ذیل بیان نموده است: بعضی به یک خدا قائلند و برخی به خدایان بسیار عقیده دارند. جماعتی گویند خدا صفات متضاد دارد و برخی منکر آن صفات در خدا هستند. جمعی معتقدند که خدا بر همه چیز قادر است و گروهی انکار می‌کنند که بر همه چیز قادر باشد.

جماعتی گویند دنیا و مافیها را او آفریده و بعضی انکار می‌کنند که او خالق تمام چیزها باشد. برخی معتقد به حدوث و گروهی معتقد به قدم عالمند ... «244»

اورانیوس «245» طبیب و حکیم سریانی معلم فلسفه انوشیروان بود ... او گوید انوشیروان موبدان را جمع می‌کرد تا در تکوین جهان و نظایر آن معنی بحث کنند؛ مثلا: آیا عالم نامتناهی و ابدی است، آیا جهان را علتی یگانه است و مانند اینها. پس از آنکه مدرسه فلسفه آتن به سال 529 میلادی به حکم قیصر روم بسته شد، چنانکه گفتیم هفت تن از فیلسوفان به تیسفون آمدند و مورد محبت شاه ایران قرار گرفتند. این متفکرین که ایران را محیطی آزاد و آباد تصور می‌کردند پس از آنکه به سرزمین ایران آمدند از کرده خود نادم شدند «... ولی خسرو نسبت به این حکما کمال علاقه و محبت خود را نشان داد و به

حمایت آنان برخاست و در عهدنامه‌ای که با قیصر روم بست، شرط کرد که این فضلا را از بازگشت به وطن خویش منع نکنند.» «246»

به این ترتیب در دوره ساسانیان بوسیله مانویان و مزدکیان افکار و نظریات مذهبی و اجتماعی جدیدی در بین مردم پراکنده شد و در عصر اردشیر و شاپور و خسرو اول با ترجمه آثار فکری یونانیان و دیگر ملل، مردم تا حدی به فرهنگ و جهان‌بینی یونانی و رومی آشنا شدند و محصول تمدن هندی نیز با ترجمه کتب دانشمندان آن سرزمین در بین مردم منتشر گردید.

بازی شطرنج از هند به ایران آمد و کتاب گرانبها و پرارج کلیله و دمنه به همت برزویه طبیب از اصل سانسکریت به پهلوی ترجمه شد و در دسترس ایرانیان قرار گرفت و بعدها ابن المقفع این شاهکار بشری را به زبان عربی درآورد (و ترجمه حال برزویه را به قلم

Paulus Persa.(243)

(244 و 246). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 449 و 450.

Uranios.

خود، به صورت دیباچه بر آن افزود) و در دوره سامانیان رودکی آن را به نظم کشید. در کتاب کلیله و دمنه، «بیدپای» حکیم عالیمقام هندی چون نمی‌توانست آشکارا اعمال سلاطین و زمامداران را مورد انتقاد قرار دهد برای انتباه و بیداری آنان و روشن شدن افکار

عمومی از زبان حیوانات سخن گفته و بدین وسیله در راه هدایت افکار عمومی سعی و تلاش کرده است.

اگر جملات زیر را منسوب به برزویه بدانیم باید قبول کنیم که از اواخر حکومت ساسانیان کمابیش افکار گوناگون فلسفی یونانی و هندی در بین خواص ایران منتشر شده و پایه معتقدات مردم روشن‌بین را نسبت به مندرجات اوستا و قوانین خشک آن زمان سست گردانیده است.

عقاید و افکار

برزویه طبیب در مقدمه کلیله و دمنه می‌نویسد:

خلاف میان اصحاب ملتها هرچه ظاهرتر؛ بعضی به طریق ارث دست در شاخی ضعیف زده، طایفه‌ای از جهت متابعت پادشاهان و بیم جان پای بر رکنی لرزان نهاده و جماعتی از بهر حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان، دل در پشتیوان پوده‌ای بسته و تکیه بر استخوانهای پوسیده کرده و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتدای خلق و انتهای کار بینهایت، و رأی هریک براین مقرر که من مصیبم و خصم مخطی؛ با این فکرت در بیابان تردد و حیرت یکچندی بگشتم و در فرازونشیب آن لختی پویید. البته نه سوی مقصد پی بیرون توانستم برد و نه بر سمت راه حق دلیلی نشان یافتم. بضرورت، عزیمت مصمم گشت بر آنکه علمای هرصنف را ببینم و از اصول و فروع معتقد ایشان استکشافی بکنم و بکوشم تا به یقین صادق، پای جای دلپذیر به دست آرم. این اجتهاد هم به‌جای آوردم و شرایط بحث اندر آن تقدیم نمود. و هرطایفه‌ای را دیدم در ترجیح دین و تفضیل مذهب خویش سخنی می‌گفتند و گرد تقبیح ملت و نفی مخالفان می‌گشتند.

به هیچ تأویل، درد خویش را درمان نیافتم و روشن شد که پای سخن ایشان بر هوا بود و هیچ‌چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آن را قبول کردی.» 247«

برزویه پس از اینگونه تفکرات گوید: رأی من بر عبادت قرار گرفت لکن با خود گفتم که اگر بر دین اسلاف، بی‌ایقان و تیقن، ثبات کنم، همچون آن جادو باشم که بر آن نابکاری مواظبت همی نماید و به تبع سلف، رستگاری طمع می‌دارد و اگر دیگربار در طلب ایستم، عمر بدان وفا نکند که اجل نزدیک است و اگر در حیرت روزگار گزارم فرصت فایت گردد و ناساخته رحلت باید کرد. و صواب من آن است که بر ملازمت اعمال خیر، که زبده همه ادیان است، اقتصار نمایم.» 248«

برزویه پس از مطالعه در ادیان و مذاهب مختلفه به این نتیجه می‌رسد که پیروان ادیان و مذاهب، جملگی در آتش جهل و تعصب می‌سوزند و پیشوایان هریک از ادیان مذهب خود را حق و پیروان دیگر مذاهب را گمراه می‌خوانند. از این‌رو جنگ هفتاد و دو ملت را محصول جهل و بیخبری می‌داند و بهترین راه رستگاری را کار خیر تشخیص می‌دهد. این نتیجه‌گیری

---

(247). کلیله و دمنه، پیشین، باب برزویه طبیب، ص 48.

(248). همان، ص 50.

عالی و ممتاز، بیشک، تنها محصول فکر و مطالعه شخص برزویه نبوده است. به احتمال قوی در عصر او عده‌ای از مردم روشن‌بین که با آثار و افکار خارجی آشنایی داشتند با

جهان‌بینی برزویه موافقت داشتند و الا او در آن ایام جرأت ابراز چنین نظریاتی را نداشت. با مطالعه کتاب داذستان مینوگ خرد، ارداى ویراف‌نامه و کتب مذهبی دیگر، می‌توان بیشتر به طرز فکر و عقاید مردم آن روزگار پی‌برد. اینک جملاتی چند از کتب مذکور را از کتاب ایران در زمان ساسانیان ذیلا نقل می‌کنیم:

تعلیمات اجتماعی و اخلاقی

«فضیلت در معرفت است، زیرا که خرد و دانش منشأ صفات حسنه بشرند. درمیان فضایل، احسان حائز نخستین مرتبه است.

با دشمنان که با ما در حال مبارزه هستند باید به عدالت رفتار کرد.

باید مالی را که از راه نیکو و کار شریف به چنگ آمده است، به مستحقان انفاق کرد. نیکی به حیوانات سودمند یکی از اصول باستانی مزدیسنان است. ارداى ویراف در سفری که به جهنم کرد، مردی را دید که همه تن دچار شکنجه است مگر پای راست؛ پرسید، گفتند: این مرد در مدت عمر هیچ کار نیکی نکرده مگر روزی که با این پای راست دسته گیاه به نزد گاو ورزا افکند.

فعالیت و مراقبت دو فضیلت است که مخصوصا مورد سفارش قرار می‌داده‌اند. مردی که در کارها کوشا و دقیق است غریق افتخارات می‌شود. هر روز بامداد بسیار زود باید برخاست و به کار روزانه پرداخت. چابکی و هوشیاری وسیله توانگری است و باید مالی را که از این طریق به دست می‌آید برای سود ابنای نوع به کار برد. خانه‌ها و تنورها و کاروانسراها ساخت. اما هرچند توانگری مطلوب است فقر شرافتمندانه بر ثروتی غیر عادلانه ترجیح دارد. کسی که آرزوهای نفس را به قوه عزت نفس می‌کشد و خشم را با

صبر، و حسد را با بیم و زشت‌نامی و شهوت را با خرسندی و خوی ستیزه‌جوی را با انصاف و عدالت فرومی‌نشاند سزاوار تمجید است. باید پیوسته به مهربانی سخن گفت و در برابر مخاطب چهره را دژم نکرد. تهمت بدتر از جادوگری است. هرکه دامی نهد نخست خود در دام افتد.

باید در غذا حد اعتدال را نگاه داشت تا تن سلامت ماند و از گفتار، در حین خوردن و آشامیدن، خودداری کرد. شراب اگر به اندازه خورند تن را بسی سود دهد، آنکس که بدخصلت است چون شراب نوشد، تندخو و شریر و ستیزه‌کار شود. افراط در شراب موجب سستی تن و جان است.

هرگز نباید راز خود را به زنان گفت و با احمقان بحث کرد و نباید چیزهای شنیده را چنان بازگوییم که پنداری دیده‌ایم. و در موقع نامناسب نباید خندید. پیش از گفتار باید اندیشید. نباید دشمن قدیم را چون دوست جدید پنداشت.

غم و شادی جهان شایسته اعتنا نیست.»

سپس کریستن سن می‌نویسد: «... شیوع این رسالات بمنزله آغاز آزادی افکار است و چندان برای روحانیان قشری مفید واقع نشده است. روحانیان زردشتی هرروز قدمی واپس رفتند و دیگر قدرت سابق را نداشتند که بتوانند در برابر جریانهای جدید، سدی بکشند. تعدیات دیانتی تا حدی تخفیف یافت. در محافل دانشمندان حکمت عملی بر احکام دینی پیشی گرفت.

با توسعه افق و انبساط افکار جدید، رفته‌رفته دامنه شک وسعت یافت. سادگی افسانه‌های باستانی که در اجزا و کیش مزدیسنا وارد بوده، تدریجا حتی علمای دین را هم ناراحت و مشوش نمود. ناچار تأویلات استدلالی برای حکایات مزبور پیش آوردند و از راههای عقلی در اثبات آنها کوشیدند.

در مباحثه‌ای که یکی از مغان با گیورگیس «249» عیسوی کرده چنین گفته است: «ما به هیچ وجه آتش را خدا نمی‌دانیم، بلکه بوسیله آتش، خدا را می‌ستاییم؛ چنانکه شما بوسیله خاج او را عبادت می‌کنید.» گیورگیس، که خود از مرتدان ایرانی بود در پاسخ، چند عبارت از اوستا برخواند که در آنها آتش را چون خدایی نیایش کرده‌اند. آن مغ پریشان شد و برای اینکه مغلوب به‌شمار نیاید، گفت: «ما آتش را می‌پرستیم از این رو که با (اوهرمزد) از یک طبیعت است.» گیورگیس پرسید «آیا هرچه در اوهرمزد هست در آتش هم موجود است؟» مغ جواب داد «بلی». گیورگیس گفت: «آتش نجاسات و مدفوع اسب و هرچه را بیابد می‌سوزاند. پس اوهرمزدهم، که از همان طبیعت است، این چیزها را می‌سوزاند.» چون سخن به اینجا رسید، مغ بیچاره از جواب عاجز ماند.

در تحت تأثیر افکار جدید آن خوش‌بینی نخستین، که بنیان دین زردشتی و محرک مردمان به کار و کوشش بود، پژمرده و گسیخته می‌شد. میل به زهد و ترک، که در فرقه‌های ایرانی مخالف آیین زردشت رواجی بسزا داشت، رفته‌رفته وارد آیین زردشتیان نیز شد و بنیان این دیانت را برانداخت ... به این ترتیب، عقیده جبری رواج گرفت، و جبر موجب سستی اعتقاد شد و این نکته را در رساله موسوم به شکند گمانیک‌ویژار (توضیحی که شک و گمان را براندازد) که بعد از ساسانیان نوشته شده، به طریق ذیل بیان کرده‌اند:

طایفه موسوم به دهری، که منکر وجود خدای تعالی هستند، برآنند که هیچ تکلیف دینی بر آنان وارد نیست و مکلف به عمل خیر نیستند ... گویند این عالم با حوادث گوناگونی که در آن رخ می‌دهد و ترکیب اجسام و ترتیب اعمال و تضاد اشیاء و اختلاط عناصر با یکدیگر، همه ناشی از تحولات زمان نامتناهی است، و مدعیند که نه برای عمل نیک پاداشی هست، و نه برای گناه کیفری و نه بهشتی هست نه دوزخی، نه چیزی که انسان را به عمل نیک یا کار زشت بکشاند، و نیز گویند که جز مادیات چیزی در عالم نیست و روح وجود ندارد.

براون درباره کتاب شکندگمانیک ویژار می‌نویسد:

کتابی است جدلی که در اواخر قرن نهم، در دفاع از ثنویت زردشتی در برابر فرضیه‌های یهود و نصاری و مانوی و اسلام، درباره اصل و ماهیت شر، تنظیم شده است. «وست» در وصف این کتاب گوید: «نزدیکترین گامی است که در ادبیات پهلوی به سوی یک رساله فلسفی برداشته شده و برجا مانده است. «250»

بطوری که گفتیم دین زرتشت با گذشت زمان و رسوخ افکار و عقاید جدید در ایران، مقام

Giwargis.(249)

(250). تاریخ ادبی ایران، پیشین، ص 160.

و موقعیت قدیم خود را از دست داد. سست شدن عقاید عمومی درباره صحت و اصالت مندرجات اوستا به نفوذ دین اسلام در بین ایرانیان کمک کرد.

روحانیان زردشتی پس از سقوط حکومت ساسانیان برای حفظ دین خود از زوال قطعی، در مقام اصلاح آن برآمدند. عقیده به زروان و اساطیر کودکانه مربوط به آن را حذف- کردند. نظریاتی که راجع به تکوین جهان و پرستش خورشید و مقام مهر داشتند، تغییر دادند و این شریعت اصلاح شده را چنان وانمود کردند که از دیرباز بین ایرانیان برقرار بوده است. به این ترتیب و با اصلاحاتی که به عمل آمد، دین زردشت با سلاحهای استدلال جدید مجهز گردید و بیش‌ازپیش در مقابل سایر ادیان، آماده دفاع شد.

از پندنامه منسوب به بزرگمهر، وزیر انوشیروان، که یکی از پندنامه‌های پهلوی است می‌توان تا حدی به سیر افکار و اندیشه‌ها و معتقدات و خلقیات مردم آن دوران پی‌برد ... و اینک چند اندرز برگزیده از این پندنامه:

برای مردمان از هنرها چه بهتر؟ دانایی و خرد.

گوهر کدام به؟ فروتنی و چرب‌آوازی (زبانی).

خوی چه به؟ سازش و آشتی‌خواهی.

مردمانی که اندر گیتی‌اند از چه بیشتر باید اندیشند؟ از زمانه بد و کنش بد و دولت فریبکار و فرمانروای بیدین ناآموزگار.

دوست کدام به؟ آنکه فریادرس‌تر و اندر سخن یارتر.

دوست که بیش؟ آنکه فروتن‌تر و بردبارتر و چرب‌زبان‌تر.

دشمن که بیش؟ برمنشان (متکبران) ... خرده‌بینان و درشت‌آوازان.

فضیلت در معرفت است زیرا که خرد و دانش منشأ صفات حسنه بشرند.

باید مالی را که از راه نیکو و کار شریف به چنگ آمده است به مستحقان انفاق کرد.

حیاتی که با اعمال نیکو زینت یافته باشد با بهجت و آسایش به فرجام خواهد رسید.

مردی که در کارها کوشا و دقیق است غریق افتخارات می‌شود.

کسی که آرزوهای نفس را به قوه عزت نفس می‌کشد و خشم را با صبر، و حسد را با بیم، و زشت‌نامی و شهوت را با خرسندی، و خوی جنگجویی را با انصاف و عدالت فرومی‌نشاند، سزاوار تمجید است. «251»

«از پندنامه آذرپاد ماراسپند:

محسن عادل است و می‌داند که اجرای تنبیه و سیاست جایز نیست، مگر آنگاه که حقیقت جرم ثابت شده باشد.

هر روز بامداد زود باید برخاست و به کار روزانه پرداخت.

---

(251). دکتر ماهیار نوابی، (مقاله) پیشین.

کف نفس تنها وسیله‌ای است که شخص را به کسب فضایلی می‌رساند که زیور حیات بشری محسوب می‌شود.

باید پیوسته به مهربانی سخن گفت و در برابر مخاطب چهره را دژم نکرد.

هرگز نباید به فکر انتقام بود و به کسی بدی روا داشت.

هرکه دامی نهد نخست خود در آن افتد.

هرگز نباید راز خود را به زنان گفت و با احمقان بحث کرد، و نباید چیزهای شنیده را چنان بازگوییم که پنداری دیده‌ایم.

در موقع نامناسب نباید خندید.

خواسته خویش را در برابر مردمان حسود نباید عرض کرد.

پیش از گفتار باید اندیشید، زیرا که سخن نیندیشیده گفتن چون آتش است که ویران کند.

در اندرز آذربد ماراسپندان که منسوب به موبد بزرگ زمان شاپور دوم است نیز اندرزهای گرانبهای اجتماعی به چشم می‌خورد:

آنچه گذشت فراموش کن و برای آنچه نیامده است تیمار و رنج مبر.

هرچه به تو نه نیکوست تو نیز به دیگر کس مکن.

خویشتن به بندگی کس مسپار.

دوست آن گیر که به تو سودمندتر است.

پس‌وپیش پاسخ را بسنج.

با خشمگین‌مرد همراه مشو.

با مرد هرزه نیز همسگال مشو.

از بدگهر مرد و بدنژاد مرد وام مگیر و مده، چه سود گران باید دادن و همه‌گاه به در تو ایستد، و همیشه پیغامبر به در تو دارد و به تو زیان گران رسد.

شرمگین‌زن دوست باش و به زنی، به زیرک و دانامرد ده، چه زیرک و دانامرد همانا چنان زمین نیک است که اگر تخم اندر افکنده شود، خواربار گوناگون ازش آید.

در مینوخرد نیز به تعالیم اجتماعی برمی‌خوریم:

درمیان فضایل، احسان حائز نخستین مرتبه است ... تهمت بدتر از جادوگری است.

باید در غذا حد اعتدال را نگاه داشت تا تن سالم بماند.» «252»

جملات زیر را که منسوب به استاد و معلم بوزرجمهر است، مترقی‌ترین افکار و اندیشه‌های عهد باستانی را نشان می‌دهد:

ابوذر جمهر گفت از استاد خود استفادت می‌نمودم و او جواب می‌گفت.

گفتم: «ای استاد، از خدای عز و جل چه خواهم که همه نیکوییها خواسته باشم.» گفت: «سه چیز: تندرستی، و ایمنی و توانگری.» گفتم که: «کارها به که سپارم؟» گفت: «به آنکس که به کار خویشتن شایسته باشد.» گفتم: «از که ایمن باشم؟»

---

(252). تمدن ساسانی، پیشین، ص 151 و 154 (به اختصار).

گفت: «از دوستی که فاسد نباشد.» گفتم: «چه چیز است که به همت سزاوار باشد؟» گفت: «علم آموختن، و به جوانی به کار حق مشغول بودن.» گفتم: «کدام عیب است که نزدیک مردم معتبر نماید؟» گفت: «هنر خود گفتن.» گفتم: «چون دوست ناشایست پدید آید چگونه از وی بباید برید؟» گفت: «به سه چیز: به زیارتش کم رفتن، از حالش ناپرسیدن، و از وی حاجت ناخواستن.» گفتم: «کارها به کوشش بود یا به قضا؟» گفت: «کوشش قضا را سبب است.» گفتم: «از جوانان چه بهتر و از پیران چه نیکوتر؟» گفت: «از جوانان شرم و دلیری و از پیران دانش و آهستگی.» گفتم: «حذر از که باید کرد تا رستگار باشم؟» گفت: «از مرد چاپلوس و خسیس که توانگر شده باشد.» گفتم: «سخی کیست؟» گفت: «آنکس که سخاوت کند و دلشاد شود.» گفتم: «چه چیز است که مردم جویند و کسی تمام درنیافت؟» گفت: «سه چیز: تندرستی و شادی و دوست مخلص.» گفتم: «نیکویی بهتر یا از بدی دور بودن؟» گفت: «از بدی دور بودن سر همه نیکوییهاست.» گفتم:

«هیچ هنر باشد که عیب شود؟» گفت: «سخاوتی که با منت بود.» گفتم: «چه‌چیز است که دانش را بیفزاید؟» گفت: «راستی.» گفتم: «چه چیز است که بر دلیری نشان است؟» گفت: «عفو کردن چون قادر شود.» گفتم: «از کارها که عقلا کنند چه نیکوتر؟» گفت: «آنکه بد

را ز بدی نگاه دارند.» گفتم: «از عیبهای مردم کدام زیانکارتر است؟» گفت: «آن عیب که از مردم پوشیده نباشد.» گفتم: «از زندگی کدام ساعت ضایعتر است؟» گفت: «آن ساعت که نیکویی در حق کسی تواند کرد و نکند.» گفتم: «از فرمانها کدام فرمان را خوار نباید داشت؟» گفت: «سه: اول فرمان خدای عز و جل، دوم فرمان عاقلان، سوم فرمان پدر و مادر.» گفتم: «بهترین زندگانی چیست؟» گفت: «فراغت و ایمنی.» گفتم: «بدترین مرگ چیست؟» گفت: «مفلسی.» گفتم: «چه چیز است که مودت را خراب کند؟» گفت: «چهار چیز:

بزرگان را بخیلی، و دانشمندان را عجب و زنان را بیشرمی و مردان را دروغ گفتن.» گفتم: «چه چیز است که کار مردم را خراب کند؟» گفت: «ستودن ستمکاران.» گفتم: «دنیا به چه در توان یافت؟» گفت: «به فرهنگ سپاسداری.» گفتم:

«چه کنم که به طبیب حاجت نباشد؟» گفت: «کم‌خوردن و کم به خواب رفتن و کم-گفتن.» گفتم: «از مردمان که عاقلتر است؟» گفت: «آنکه کم گوید و بیش شنود و بسیار داند؟» گفتم: «خواری از چیست؟» گفت: «از کاهلی و فساد.» گفتم: «رنج از چیست؟» گفت: «از تنهایی.» گفتم: «چیست که حمیت را برد؟» گفت: «طمع.» گفتم: «در جهان چه نیکتر است؟» گفت: «تواضع بی‌منت و سخاوت نه از بهر مکافات.» گفتم: «در جهان چه زشتتر؟» گفت: «دو چیز: تندی از پادشاهان و بخیلی از توانگران.» گفتم: «اصل تواضع چیست؟» گفت: «روی تازه داشتن و به آخر از خود خوش بودن.» گفتم: «تدبیر از که پرسم؟» گفت: «آنکس که سه خصلت، در وی باشد: دین پاک و محبت نیکان و دانش تمام.» گفتم: «نیکویی به چند چیز

تمام شود؟» گفت: «به تواضع بی‌توقع و سخاوت بی‌منت و خدمت بی‌طلب مکافات.» گفتم: «چیست که دیگری از آن مستغنی نیست؟» گفت: «سه چیز: خردمندان را مشاورت با دانایان؛ و مرد حرب را، اگرچه نیرومند بود از حیلت و بازی؛ و زاهد را، اگرچه پرهیزکار بود، از عبادت.» گفتم: «چیست که مردمان او را بدان دوست دارند؟» گفت: «سه چیز: در معامله، ستم ناکردن و دروغ ناگفتن و به زبان، کسی را نرنجانیدن.» گفتم: «اگر علم آموزم، چه یابم؟» گفت: «اگر خرد باشی بزرگ و نامدار گردی، اگر مفلس باشی توانگر گردی و اگر معروف باشی معروفتر گردی.» گفتم: «مال از بهرچه باشد؟» گفت: «تا حقهای مردم از گردن خویش بگزاری و ذخیره از برای پدر و مادر بفرستی و توشه عقبی از بهر خود برداری و دشمن را دوست گردانی و با دوست و دشمن مواسا کنی.» گفتم: «هیچ باشد که نخورند و تن را سود دارد؟» گفت: «صحبت نیکان و دیدار یار و جامه نرم و حمام معتدل و بوی خوش.» «253»

هنر ساسانی

هنر ساسانی ریشه‌ای کهن دارد و در دوران رونق و شکفتگی خود، در هنرهای اقوام مجاور نفوذ کرده و آثاری از خود به یادگار گذاشته است. حتی معماران و طراحان بیزانسی نیز از هنر ساسانی الهام گرفته‌اند.

ایران مانند پلی تمدنهای قدیمی آسیای غربی را به ممالک متمدن آسیای مرکزی منتقل نمود. در این دوره غیر از مبادلات اقتصادی، فرهنگی و هنری گرانبهایی که بین ایران و هند صورت گرفته است، ظاهرا هندیان با کمک و وساطت ایرانیان به منابع فرهنگی یونانیان در رشته پزشکی، نجوم، هندسه و منطق آشنا شده‌اند.

بیشابور تالار بزرگ کاخ ساسانی

در آثار هنری متنوعی که از آن دوره به دست آمده، ظرفهای نقره بیش از هرچیز جلب توجه می‌کند. این ظرفها که اکثر، نقره و نقوش و تصاویر آن از طلاست، بیشتر نمونه‌های آن در جنوب روسیه به دست آمده و در موزه ارمیتاژ لنینگراد نمونه‌های بسیاری از آن موجود است. دولت شوروی در سال 1313 هنگام جشن هزاره فردوسی 15 قطعه از آنها را به دولت ایران ارمغان داد و اکنون در موزه ایران باستان موجود است. روی قابهای نقره‌ای این دوره که قسمتی از آنها مطلاست، صورت سلاطین و نقش قوچ، گورخر، آهو، و گوزن و شیر و غیره در حال شکار شدن دیده می‌شود. علاوه‌براین، گلدانهای متعدد دسته‌دار، کاسه‌ها، پیه‌سوزها، جامها و قابهای نقره‌ای گوناگون متعلق به این عهد در موزه‌های مهم جهان موجود است.

---

(253). ترجمه از پهلوی، نقل از کریستومائی شفر.

غیر از این ظروف نقره‌ای، مقدار زیادی، ظرفهای برنجی متعلق به این دوره که دارای همان نقوش و ریزه‌کاریهاست در موزه‌های مهم جهان وجود دارد.

بطری سیمین مطلا (موزه تهران)

غیر از سکه‌ها و مهره‌هایی که از این دوره به یادگار مانده و بر روی آنها تصاویر سلاطین، حیوانات و اشکال هندسی دیده می‌شود، گچبری و سفالسازی این دوره نیز جالب است.

بطوری که می‌دانیم سفالسازی ایران بسیار قدیمی است و به عقیده دکتر گیرشمن این صنعت از ایران به سایر کشورهای خاورمیانه منتقل گردیده است.

در دوره ساسانیان، به علت توجه بسیار به صنایع فلزسازی، به سفالکاری توجه چندانی نشده است. این صنعت ظاهرا در دوره اشکانیان ترقی کرد و انواع ظروف سفالی لعاب‌دار و اقسام کاشی در ایران معمول شد.

گچبری در دوره ساسانیان در شهرها ترقی فراوان کرد. غیر از نقش انواع برگها و گلهای مختلف، هنرمندان انواع پرندگان، جانوران، سرهای درندگان و حیوانات شکاری را استادانه بر روی گچ منقوش می‌کردند و گاه داستان شکار بهرام- گور و نظایر آن را بر روی گچ مجسم می‌کردند.

هنرمندان برای دوام آثار هنری خود بر روی گچبری، ماده لعابداری، مانند کتیرا و نشاسته و حتی شیر، می‌مالیدند.

دوری سیمین مطلا پادشاه ساسانی در حال شکار

«هنر ساسانی هنر ایرانی نو است که سنتهای هخامنشی و پارتی را در خود جای می‌دهد. طاق، گنبد و ایوان از مختصات معماری آن است (کاخ و معبد). تزیینات معماری در آن به صورت روکش بنا به کار می‌کرد. گچبری و نقاشی دیواری در تزیین داخلی بناها به کار می‌بردند (تیسفون، ایوان کرخه). موزائیک «روم و سوریایی» با ذوق و سلیقه ایرانی اقتباس می‌گردد (بیشاپور).

نقوش برجسته بزرگ صخره‌ای، تجلیلی از پادشاهی است و در فارس و نزدیک کرمانشاه، نمونه‌های آن دیده می‌شود.

در تصویرشناسی این دوره، صحنه‌های بزم، شاه بر تخت نشسته یا رزمجو، و شکار پیاده یا سوار بر حیوانات وحشی موضوعاتی هستند که در هنرهای تزیینی ساختمان و اثاث خانه

دائما به کار می‌بردند.

جام زرین و مینایی موسوم به تاس سلیمان، شاهکار هنر زرگری ساسانی است. کار این جام یک کار استثنایی است، زیرا فلز مورد استفاده زرگران، بیشتر نقره بوده که با زر برجسته‌کاری می‌شده است.

هنر برنزسازی، که نمونه‌های اندکی از آن باقی است، و هنر بافندگی، صنعت شیشه‌سازی، هنر حکاکی روی سنگ و نگینهای نقشدار، و سکه‌شناسی چهره‌های گوناگون هنر عهد ساسانیان را همدان؟ طلای کار شده

نشان می‌دهد. فن کنده‌کاری در جریان چهار قرن، دگرگونیهای عمیقی می‌پذیرد. این فن در ابتدای کار زیباست، نمونه بدن انسانی بدقت ساخته می‌شود و در ساختن تصویر اشخاص یک نوع رئالیسم وجود دارد، ولی با گذشت چند قرن، این هنر رو به انحطاط می‌رود ...» «254»

«عصر ساسانی (226 تا 637 م.) یکی از درخشانترین ادوار صنایع ایران است. در این دوره تحت حمایت شاهان ساسانی، هنر و صنایع به اوج کمال رسید. کاملترین تجلی

اسلوب ساسانی «سنگتراشی و نقوش بر صخره است که بمظور تجلیل پادشاهان ساسانی و نمایاندن پیروزی آنان بر سلاطین روم به کار رفته است ...» برگ نخل یکی از تعبیرات عمده آرایش و تزیین ساسانی است ... ظروف نقره دوره ساسانی از عالیترین نمونه‌های فلزکاری خاورمیانه است.

تزیین مخصوص ظروف نقره ساسانی، مناظر شکار حیوانات و پرندگان است. یک ظرف نقره مطلای عالی در موزه متروپولیتن وجود دارد که فیروز اول پادشاه ساسانی را نشان می‌دهد که با تیر و کمان به شکار بز کوهی مشغول است. پادشاه لباسی فاخر در بر و تاج کنگره‌دار بر سر دارد ...

ایرانیان در دوره ساسانی، انحصار تجارت ابریشم بین چین و مغرب‌زمین را در دست داشتند و خود دستگاههای بافندگی پارچه ابریشمی ایجاد کردند که بزودی در تمام خاور میانه شهرت و رواج یافت. مراکز عمده ابریشم‌بافی و پارچه حریر در استان خوزستان (شوش سابق) قرار داشت. در شوشتر و شوش و جندی‌شاپور، انواع مختلف حریر و پارچه‌های ابریشمی بافته می‌شد، که هم به مصرف داخلی می‌رسید و هم به کشورهای دیگر صادر می‌شد.» «255»

کارشناسان بعضی از پارچه‌های ابریشمی کلیساهای اروپا و پارچه‌های ابریشمی مکشوف در «شیخ عباده» و «اخمیم» مصر را یادگار عهد ساسانی می‌دانند.

معماری

از بناها و قصور عهد ساسانی، اثر مهم و جالبی برجای نمانده است، تا بتوان به خصوصیات ساختمانهای آن عهد پی‌برد. آنچه مسلم است، مهمترین مصالح ساختمانی در آن دوره،

سنگ، آجر، آهک، و گچ بود. دیوارها را که عرض آنها گاه به هفت متر می‌رسید، از سنگهای بزرگ می‌ساختند و با آهک و گچ بندکشی

---

(254). هنر ایران در دوران پارتی و ساسانی، پیشین، ص 252 تا 254 (به اختصار).

(255). م. س. دیماند، راهنمای صنایع اسلامی، ترجمه دکتر عبد الله فریار، ص 33 به بعد (به اختصار).

می‌کردند. در آتشکده فیروزآباد و در کاخ فیروزآباد و بنای قصرشیرین و نظایر آنها به دیوارهای کلفت سنگی برمی‌خوریم که بر روی آنها طاق ضربی می‌زدند. در کاخ اردشیر که در بیرون شهر فیروزآباد ساخته شده، عرض سراسر بنا 56 متر و طول آن در حدود 102 متر است.

ایوانی که در جهت شرقی ساختمان ساخته بودند طاقی ضربی به پهنای 13 متر و سی سانتیمتر داشته است.

در کاوشهایی که اخیرا به همت دکتر گیرشمن صورت گرفته، مرمرهای رنگین پیدا شده. این آثار نشان می‌دهد که هزاره‌های بنا را با مرمرهای رنگین می‌پوشانیدند. علاوه‌براین، در گچبریها، علاوه بر شاخ و برگ و گل، اشکال جانوران و نقش سلاطین دیده می‌شود.

مهمترین خاصیت معماری ایران در زمان ساسانی، همان گنبدهای بسیار باشکوه و بلند است و آن طاقهای سر به فلک افراشته که نمونه‌ای از آن در خرابه‌های تیسفون (پس از

آنکه بیش از 1400 سال از ساختمان آن می‌گذرد) هنوز نمایش عجیبی دارد. تفاوت فاحشی که معماری ایران در آن زمان با معماری رومی و بیزانسی آن عصر دارد، این است که ایرانیان با مهارتی خاص می‌توانستند گنبدی رفیع را روی چهار جرز بسازند، ولی رومیان تنها می‌توانستند گنبد را روی ساختمان گرد یا هشت گوش بزنند.

از دوره ساسانی، در رشته سنگتراشی نیز آثاری به یادگار مانده که بسیار گیرنده و جالب است ولی از جهت طراوت و صیقل دادن و نمودن خطوط و نقوش به پایه عهد هخامنشی نمی‌رسد.

سلاطین ساسانی غالبا در دامنه‌های کوه، هرجا مناسب بوده، صحنه‌ای از فعالیتهای نظامی خود را نشان داده‌اند؛ چنانکه در نقش رستم غلبه شاهپور بر والرین امپراتور روم نشان داده شده. سنگتراشیهای طاق بستان نزدیک کرمانشاه، دقیقترین و جالب‌ترین آثار سنگتراشی دوره ساسانی است.

مختصات صنعتی و هنری عصر ساسانی، قرنها پس از نهضت اسلامی در ایران و ممالک خاورمیانه باقی مانده و سبک ساختمان آتشکده‌ها، در مسجدهای ایران به کار رفت؛ بطوری که باید گفت: معماری اسلام دنباله معماری عصر ساسانی است.

از نظر تاریخ هنر، میراث ایران برای دنیای بیزانس دارای اهمیت فوق العاده است و حتی می‌توان از خود پرسید که اگر تأثیر نفوذ ایران در روزگار قدیم نبود آیا سبک معماری روم شرقی که آنطور پیشرفت و ترقی کرد، هرگز صورت خارجی به خود می‌گرفت؟

پارچه‌های بیزانس و در دوره‌های بعد، سفال و کاشی‌سازی آن، در طی دوره‌های مقطع ولی طولانی، تقریبا بکلی رنگ و بوی ایرانی دارد. حجاری بیزانس تحت این تأثیر درآمد،

و منبت‌کاری روی عاج و نیز فلزکاریهای روم شرقی گاه‌وبیگاه آثار نفوذ ایران را می‌رساند. تاریخ فرهنگ نیز نظیر همین ارتباط را نشان می‌دهد و هرچه بیشتر از شرایط اجتماعی زندگی در دنیای روم شرقی و ایران باخبر شویم، بیش‌ازپیش، متوجه نفوذ ایران در این زمینه خواهیم

شد و هرچه بیشتر تاریخ تجارت خاورمیانه با نظر دقیقتری مطالعه شود، به این نتیجه خواهیم رسید که رابطه ایران و بیزانس در این زمینه نه تنها عظیم بلکه کم‌وبیش دایمی بوده است. به این ترتیب، سبک قدیم تاریخ‌نویسی که فقط به جنگها اهمیت می‌داد و وقایع جالب را ضبط می‌کرد، تصویر ناقصی از روابط امپراتوری به جهان عرضه می‌کند. زیرا جنگ اثری موقتی و محدود در روابط فرهنگی دارد. مبادلات در زمینه‌های بازرگانی، هنری و افکار، علی‌رغم جنگها ادامه داشته و با مطالعه عمیقتر این جنبه‌های دایمی‌تر زندگی در دنیای گذشته است که می‌توانیم صحنه کلی و دقیقی از آن مجسم سازیم ...» «256»

در دوره ساسانیان، مسأله شهرسازی مورد توجه بود. شاهپور اول دستور داد شهر بیشاپور را به سبک شهرهای غربی بنا کنند. تمام سلاطین ساسانی به مسأله شهرسازی توجه داشتند، ولی ما از طرح و نقشه کار آنها اطلاع دقیقی نداریم.

موسیقی در عهد باستان

با اینکه سکنه باستانی ایران، خواه‌وناخواه، با هنر موسیقی آشنایی داشته‌اند، مدارک تاریخی گویایی در این زمینه در دست نداریم ...

هرودت در تاریخ خود، درباره مراسم مذهبی ایرانیان می‌نویسد: «ایرانیان برای تقدیم نذر و قربانی به خداوند و مقدسات خود آتش مقدس برمی‌افروزند و بر قبور شراب می‌پاشند و یکی از موبدان حاضر می‌شود، سرودی مذهبی می‌سراید.» همچنین گزنفون در کتاب خصال کوروش شرح می‌دهد:

کوروش هنگام حمله به سپاه آشور، به عادت خود، سرودی آغاز نمود که جمله سپاهیان آن را می‌سرودند. نیمه‌شب که صدای کوس رحیل برخاست، کورش سردار سپاه را بخواند و بدینسان فرمان داد: چون سپاه دشمن نزدیک شود، سرود جنگ خواهیم خواند و سپاه ما بیدرنگ مرا با سرود خود پاسخ گویند ... «257»

از این قراین پیداست که آهنگهای موسیقی در زندگی مذهبی و رزمی عهد هخامنشی کمابیش نفوذ داشته.

علاوه بر این گاتهای زرتشت نیز مجموعه‌ای است از سرودهای مذهبی به نثر مسجع، که با آهنگهای خاص خوانده می‌شد.

«برخلاف دوره هخامنشی و اشکانی، مدارک بسیاری در دست است که از رشد و نفوذ موسیقی ایرانی در عهد ساسانیان حکایت می‌کند. در آیین مزدک موسیقی به عنوان یکی از نیروهای معنوی شناخته شده است، و این می‌رساند که موسیقی در زندگی اکثریت مردم نیز کمابیش نفوذ داشته است.

علاوه بر این، موسیقی در دربار و نزد طبقات ممتاز مقام ارجمندی داشته. از استادان

---

(256). تالبوت رایس، (مقاله) ترجمه عزیز الله حاتمی، در میراث ایران، پیشین.

(257). ایرانشهر، ج 1، پیشین (موسیقی).

بنام این عهد، رامتین، بامشاد، نکیسا، آزاد در چنگی، سرکش و باربد قابل ذکرند. در آثار ادبی بعد از اسلام، نظیر دیوان منوچهری و خسرو و شیرین نظامی، نام بسیاری از آوازها و قطعات موسیقی موجود است که تشخیص خصوصیات هنری آن ممکن نیست؛ نظیر قطعه یزدان- آفرید، کین سیاوش، کین ایرج، تخت اردشیر، باغ شیرین، باغ شهریار، تخت طاقدیس، هفت- گنج، گنج باد آورد و نظایر اینها، که هریک برای تجسم موضوعی خاص سروده شده است. ظاهرا باربد بزرگترین آهنگساز عصر خود بود و بعضی دستگاههای موسیقی قدیم ایران را به او نسبت می‌دهند، ولی در حقیقت، این دستگاهها قبل از باربد نیز وجود داشته ولی وی در تکمیل آنها کوشیده است ..» «258»

کریستن سن راجع به موسیقی عهد ساسانی، می‌نویسد که در این عهد همچنانکه ذائقه را با خوراکهای لذیذ و شرابهای گوارا و شامه را با بوهای خوش می‌پرورانیده‌اند، سامعه را نیز با الحان دلکش موسیقی، که با مهارت و استادی ترکیب یافته بود، پرورش می‌دادند.

مکرر اشاره به مقام عالی رامشگران و خنیاگران در بارگاه شاهان ساسانی کرده‌ایم. در بزمهای خاصی رئیس تشریفات (خرم‌باش) به استادان موسیقی دستور می‌داد که فلان لحن و فلان مقام را بنوازند. مسعودی نام آلات موسیقی ایرانیان را چنین آورده است: عود، نای، طنبور، مزمار، چنگ؛ و گوید: «مردم خراسان بیشتر آلتی را در موسیقی به کار می‌بردند که هفت تار داشت و آن را زنگ (زنج) می‌خواندند. اما مردم ری، طبرستان و دیلم طنبور را دوست‌تر داشتند و این آلت نزد همه فرس مقدم بر سایر آلات بوده است. مهمترین آلات

موسیقی غیر از آنچه یاد کردیم عبارت بود از عود هندی و عود متداول و بربط و چنگ و تنبور و سنتور و نای و قره‌نی و طبل کوچکی موسوم به دمبلگ. معروفترین موسیقی‌دانان دربار خسرو- پرویز سرکش و باربذ بوده‌اند. می گویند سرکش ابتدا مقام اول را داشت ولی باربذ، که استعدادی بینظیر داشت، آواز خود را به گوش خسرو رسانید و مقام شایسته خود را به دست- آورد. وی سی لحن برای مجالس بزم خسروپرویز ساخته و بنا به روایت دیگر، وی 360 دستان برای هرروز از سال ساخته بود.» «259»

اخیرا در ویرانه‌های کاخ شاپور اول، نقوشی در روی موزائیک سنگی کشف شده که معرف قسمتی از امور اجتماعی و هنری عهد ساسانی است. در این تصاویر وضع زنی نشان داده- شده که بر بالشی تکیه کرده و بادزنی در دست دارد؛ و نیز بانویی که در حال نواختن چنگ است، و نیز تصاویر دیگری از بانوان رامشگر عهد ساسانی دیده شده است که برخی از آنها در موزه ایران باستان و بعضی دیگر در موزه‌های اروپا و امریکا محفوظ است. در این تصاویر سه آلت موسیقی یعنی بربط، سرنا؛ و قاشقک نشان داده شده است.

در این دوره غیر از شطرنج، چند بازی مجلسی دیگر، نظیر «اشتپذ» (هشت‌پا) و نیواردشیر یا نرد، که نوعی از تخته نرد فعلی بوده و آن را با 15 مهره سفید و 15 مهره سیاه بازی می کردند، وجود داشته است.

---

(258). همان، (به اختصار).

(259). ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص 505 تا 506 (به اختصار).

پس از استقرار خلافت عباسی و نفوذ ایرانیان در دستگاه حکومت، بتدریج، خلفا در شؤون مختلف از سلاطین ساسانی تقلید کرده و روش ساده قدیم را فراموش کردند. خلفای عباسی، به تقلید ساسانیان، بین خود و ندما پرده‌ای کشیدند که 20 ذرع از آنها فاصله داشت.

خلیفه به هرنغمه‌ای که علاقه داشت به حاجب یعنی پرده‌دار می‌گفت، و او به خنیاگران دستور می‌داد. جاحظ می‌گوید:

از اسحاق بن ابراهیم پرسیدم که «آیا خلفای بنی امیه با ندیمان و مغنیان خود بدون پرده می‌نشستند؟» در پاسخ من گفت: «معاویه و مروان و عبد الملک و ولید و سلیمان و هشام در پس پرده می‌نشستند و به غناء موسیقی گوش می‌دادند و هروقت به نشاط می‌آمدند کسی از حرکات آنها باخبر نمی‌شد.» گفتم: «خلفای بنی عباس چطور؟» گفت: «ابو العباس سفاح در سال اول خلافت بدون پرده با ندیمان می‌نشست، لیکن پس از یک سال به اشاره یکی از نزدیکان پس پرده نشستن را معمول کرد. از خصوصیت او اینکه صله و جایزه مغنی را به نقد ادا- می‌کرد و می‌گفت این اشخاص ما را به نقد مسرور می‌سازند روا نیست که پاداش آنها را به نسیه بدهیم.»

دیگر از بزرگان فن موسیقی در عصر ساسانیان، فهلبد و ریذک خوش‌آرزو است. این شخص در چنگ زدن و بربط و تنبور و کنار و هرگونه سرود و چکامه دست داشته و نیز در پا بازی، یعنی رقص، استاد بوده است.

اعیاد باستانی ایران

قدمت اعیاد و جشنهای باستانی ایران بطور صریح معلوم نیست.

ظاهرا از عهد ساسانیان جشنهای سالانه‌ای در میهن ما معمول بود که بیشتر مربوط به امور دهقانی بوده و هریک از آنها یادگار یکی از وقایع تاریخی یا پهلوانی عهد قدیم به‌شمار می‌رفته است.

در این اعیاد، مخصوصا در عید نوروز و مهرگان، ضمن اجرای تشریفات مذهبی، مردم به خوشی و شادمانی مشغول می‌شدند و با نواختن آهنگهای نوروز بزرگ و نوروز کیقباد و نوروز خردک و ساز نوروز و باد نوروز و غیره و خواندن آوازها، جشنی بزرگ برپا می‌کردند.

عید نوروز

از دوره ساسانیان کلمه نوروز متداول شده است و تنها عیدی است که از دیرباز تاکنون مورد علاقه و استقبال مردم بوده است.

عید نوروز که آن را «نوک‌روز» می‌گفتند، مدت شش روز متوالی دوام داشت. در این مدت، زحمتکشان دست از کار می‌کشیدند و به شادی و طرب می‌پرداختند. در روز اول، مالیاتهای وصول شده را نزد شاه می‌آوردند. شاه به عزل و نصب حکام می‌پرداخت و سکه می‌زد، و آتشکده‌ها را پاک و طاهر می‌کردند و هرکس خانه و کاشانه خود را آراسته می‌نمود. مردم صبح زود، برمی‌خاستند و به کنار نهرها و قناتها می‌رفتند و پس از شستشو، به یکدیگر آب می‌پاشیدند و شیرینی تعارف می‌کردند و صبحگاهان، قبل از آنکه کلامی ادا کنند، شکر می- خوردند و برای حفظ سلامتی به بدن روغن می‌مالیدند. اغلب شعرا و مورخین راجع به این عید و مراسم آن مطالبی ذکر کرده‌اند و اغلب تصور می‌کنند که از قدیم این عید به روز اول

بهار اطلاق می‌شده درحالی‌که بعضی معتقدند که عید نوروز از عهد ساسانی متداول شده و از آغاز امر به روز اول بهار اطلاق نمی‌شده و محل ثابتی در سال شمسی نداشته است؛ بلکه مانند محرم سال عربی با گذشت زمان در فصول اربعه سیر می‌کرده است. لیکن بعدها برای اینکه مبداء ثابتی به دست آید، روز اول فروردین را نوروز خواندند، و این کار ظاهرا به امر ملکشاه سلجوقی در سال 467 هجری قمری پس از مشاوره با منجمین زمان صورت گرفته است؛ و از این پس مقامات رسمی دولتی اول بهار را نوروز خوانده‌اند. نکته دیگری که توجه به آن ضروری است، اینکه طبق نظر محقق معاصر آقای تقی‌زاده:

در ایران قبل از اسلام، سال جلوس هرپادشاهی مبدأ و آغاز تاریخ بود و پس از مرگ او سال جلوس شاه جدید مبدأ تاریخ می‌شد و چون پس از یزدگرد کسی به پادشاهی ساسانی نرسید، جلوس او مبدأ تاریخ زردشتیان گردید و به همین علت، تاکنون زردشتیان تاریخ خود را با همان تاریخ یزدگردی حساب می‌کنند که سال اول آن با 16 ژوئن 632 مسیحی مطابقت دارد.» «260»

جشن مهرگان

جشن مهرگان یا عید مهر، که در 16 مهرماه مراسم آن برگزار- می‌شد، عیدی بزرگ بود و در روزگار قدیم این عید روز اول سال بود. عید مهرگان، مانند عید نوروز، به یادگار حوادثی که در تاریخ داستانی ایران رخ داده، به وجود آمده است.

طبق بعضی منابع تاریخی، جشن مهرگان مولود پیروزی و غلبه ملت ایران بر ستمگری ضحاک است. مردم ایران در روز مهر از ماه مهر به بیدادگری او پایان بخشیده‌اند. طبری می‌نویسد:

گویند روزی که در آن فریدون بر ضحاک غالب آمد، روز مهر از ماه مهر بود. مردم این روز را عید گرفتند و مهرگانش نامیدند؛ چون رفع بلای ضحاک واقعه بزرگی بود.

در ایام مهرگان و نوروز، معمولا پارسیان مشک و عنبر و عود هندی به یکدیگر هدیه می‌دادند و به شادی و سرور مشغول می‌شدند. از الحان و آهنگهای آن دوره اکنون جز اسامی «الحان مهرگانی»، «مهرگان بزرگ» و «مهرگان خردک» چیزی باقی نمانده است.

چون ایرانیان باستان معتقد بودند که در روز مهرگان، خورشید در جهان آشکار شد، شاه نیز در این روز تاجی که صورت آفتاب بر خود داشت، بر سر می‌نهاد و در مراسم جشن شرکت می‌جست.

ابو ریحان بیرونی محقق عالیقدر ایرانی می‌نویسد:

روز بیست و یکم که رام روز نام دارد، مهرگان بزرگ است. علت برپا داشتن این عید، پیروزی فریدون بر ضحاک است که مردم از شر او خلاص شدند و عید گرفتند و فریدون آنان را گفت کستیج (کمربندی مخصوص است) بر میان بندند و زمزمه کنند و به هنگام غذا از سخن گفتن بازایستند؛ شکرانه آنکه پس از هزار سال

---

(260). مأخوذ از: تتبعات آقای تقی‌زاده.

ترس و هراس اکنون می‌توانستند به آسودگی بزینند، و این سنت عادی شد و باقی ماند.

همین دانشمند در جای دیگر می‌گوید: «مردم ایرانشهر از اول مهرگان تا 30 روز تمام جشنها برپا می‌کردند و طبقات مختلف مردم، همچنانکه در ذکر نوروز گذشت، عید می‌گرفتند و در این مدت هرطبقه‌ای پنج روز عید داشت.»

پس از حمله عرب، باز کم‌وبیش مراسم جشن مهرگان صورت می‌گرفت، لیکن پس از حمله مغول، یکباره این جشن ملی از خاطره‌ها رفت تا در سالهای اخیر بار دیگر ملت ایران به اقامه این جشن قیام کردند و این سنت دیرین ملی را به یاد آوردند.

جشن سده

جشن سده یا عید سذک که در روز دهم بهمن‌ماه صورت می‌گرفته، جشن خاص آتش بود. ایرانیان در شب این عید، دود می‌کردند تا رفع مضرات کند. از مراسم این جشن برافروختن آتش و راندن حیوانات وحشی و پرانیدن مرغان درمیان شعله آتش و نوشیدن شراب و تفریح و بازی در گرد آتش بود.

غیر از اعیاد مهمی که نام بردیم، ایرانیان در بعضی از روزهای سال به مناسبتی جشن می‌گرفتند که از آن جمله جشن تیرگان بود که در آن روز آب‌تنی می‌کردند و گندم و میوه می‌فروختند؛ و عید آذرخش که در طی آن ضمن برافروختن آتشی بزرگ، خدا را ستایش و تفریح و شادی می‌کردند.

در عید وهارجشن، مردم به مناسبت سپری شدن فصل زمستان و نزدیک شدن گرما جشن گرفته شادمانی می‌کردند.

در جشن خرم‌روز که ظاهرا در روز اول ماه دی انجام می‌گرفته، شاه از تخت به زیر می‌آمد و با لباسی سفید در چمنی بر فرشهای سفید می‌نشست. در این جشن عمومی، شاه با کشاورزان و مخصوصا با دهقانان که مباشرین املاک بودند، می‌خورد و می‌آشامید و خود را چون یکی از آنها می‌شمرد و می‌گفت: «من با شما برادرم زیرا قوام جهان به آبادی است که در دست شماست و قوام آبادی به پادشاه است. هیچیک از این دو از دیگری بینیاز نیست.»

در جشن سیرسور که در روز 14 دی‌ماه برگزار می‌شد، مردم با خوردن سیر و نوشیدن شراب، آفات شیطانی و امراض را از خود دور می‌کردند.

در روز 30 وهمن، جشن آبریزکان یا آب‌ریزان را برپا می‌کردند و مردم با آبپاشی، نزول باران را طلب می‌کردند.

روز اسپندارمذ که پنجمین روز از ماه اسپندارمذ بود، عید زنان را برقرار می‌کردند و آن را مزدگیران می‌گفتند. در این روز ضمن تقدیم تحفه‌هایی به زنان، مراسمی برای دفع نیش عقرب به عمل می‌آوردند.

روز نوزدهم اسپندارمذ را عید نهرها و آبهای جاری می‌خواندند و در نهرها عطر و گلاب می‌ریختند.

علاوه بر آنچه گفتیم، در ایران عیدی بود به نام جشن «هلاک موجودات ضاره» که در آن روز مردم با کشتن حشرات و خزندگان موذی از سپاه اهریمن می‌کاستند.

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 766

منابع تاریخی این دوره

راجع به سلسله ساسانی، که از قرن سوم تا اواسط قرن هفتم میلادی در ایران حکومت کردند، منابع و مآخذ متعددی وجود دارد که از آن جمله کتیبه‌های پهلوی که به دو زبان یونانی و پهلوی نوشته شده است، به روشن کردن قسمتهایی از تاریخ زندگی اردشیر اول و شاپور اول و دوم کمک می‌کند.

علاوه‌براین، از سکه‌هایی که از آن دوره به یادگار مانده است می‌توان به نام شاه و سال ضرب سکه پی برد.

همچنین از سالنامه‌هایی که از آن دوره به یادگار مانده می‌توان به بسیاری از وقایع و جریانات سیاسی آن دوره پی‌برد، و به عقیده استاریکف، نه تنها در دوره ساسانیان بلکه از عهد مادها و هخامنشیان و پارتها در دربار ایران، عده‌ای به نام وقایع‌نگار مهمترین وقایع و رویدادها را در الواح یا پوستها ثبت و ضبط می‌کردند. درباره وقایع‌نگاری در عهد ساسانیان، مدارک و شواهد بیشتری در دست داریم؛ ازجمله «گواهی آگاسیاس مورخ و شاعر درباری سده شش بیزانس (روم شرقی) قابل توجه است. او نه تنها از ثبت رسمی وقایع درباری در زمان خسرو اول سخن گفته بلکه درباره مجموعه مدون ثبت وقایع اسلاف ساسانیان، یعنی کتاب خوتای- نامک یا کتاب سلاطین و فرمانروایان نیز مطالبی

نوشته است.» «261» و همین کتاب است که برای اولین‌بار، به همت یک نفر ایرانی پاکنهاد و ایران‌دوست به نام ابن المقفع به زبان عربی ترجمه شده است.

علاوه‌براین، در آثار نویسندگان لاتینی و یونانی اطلاعات فراوانی درباره امپراتوری ساسانی محفوظ مانده است؛ ازجمله آمین مارسلون، که در لشکرکشی ژولین در سال 363 شرکت داشت، مطالب جالبی درباره اوضاع آن دوره نوشته است. از آثار «تئودوریت»، سقراط و «اوکرای» و پروکوپ قیصری، که تاریخ جنگهای رومیان و ایرانیان را نوشته‌اند، مطالب جالبی از تاریخ این دوره به دست می‌آید. آثاری که از منابع ارمنی به دست ما رسیده است نیز در روشن کردن تاریخ عهد ساسانیان بسیار مؤثر است؛ چه تاریخ ایران عهد ساسانی با ملت ارمنستان پیوند و نزدیکی فراوان دارد. از میان آثار فراوانی که از مورخان و نویسندگان ارمنی باقی مانده است، تاریخ «موسی خورنی» (قرن پنجم میلادی) اهمیت و ارزش بیشتری دارد.

علاوه‌براین، آثار مورخان سوریه، که در دو کشور ایران و روم هردو سکونت داشتند، حاوی مطالب مهمی است و به روشن کردن تاریخ ایران کمک می‌کند. از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که:

جامعه ایرانی در طول تاریخ چند هزار ساله خود، از اشکال و سازمانهای اجتماعی مختلفی نظیر زندگی ابتدایی و اشتراکی اولیه و نظام دودمانی و سازمان فئودالی گذشته و اکنون در آستانه نظام سرمایه‌داری قرار دارد. این سیر تکاملی از زندگی ابتدایی اولیه تا نظام سرمایه‌داری در ایران و اروپا و بطور کلی در شرق و غرب کاملا یکسان و هماهنگ نیست. اگر نظام بردگی و فئودالیسم را در ایران با کشورهای اروپایی مقایسه کنیم، به احتمال قوی، وجوه

(261). فردوسی و شاهنامه، پیشین، ص 20 به بعد (به اختصار).

اشتراک فراوانی خواهیم دید، ولی وجوه افتراق نیز بین نظام بردگی و فئودالیسم ایران با کشورهای اروپایی کم نیست. بدون شک، شرایط زندگی اجتماعی و اقتصادی بردگان در ایران به مراتب بهتر از یونان و روم بوده و فئودالیسم ایران از جهت وجود راههای امن و ترانزیتی و شهرهای آباد و پرجمعیت با فئودالیسم اروپا در قرون وسطی قابل قیاس نیست.

اکنون دوران قبل از اسلام را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. این دوره، که از قرن هفتم قبل از میلاد تا سال 652 بعد از میلاد ادامه داشته است، قریب 1500 سال را در برمی‌گیرد ... در این دوران، دین مزدایی کهن زوال می‌یابد و دین اصلاح شده زرتشت به نام «مزده‌یسنه» که در آغاز هزاره پیش از میلاد در شرق ایران پدید شده بود، در سراسر ایران رخنه می‌کند، و کیش جهانگیر مهرپرستی، که ریشه‌های کهن داشته، رنگ و جلائی می‌گیرد، و در اوایل حکومت ساسانیان دین زرتشت به دین رسمی دولتی ساسانیان مبدل می- گردد.

در این دوران است که مانیگری و مزدکیگری ظهور می‌کند، و کیش کهن زروانی بار دیگر رواج می‌یابد. در این دوران است که ایران با هند و چین و قلمرو کوشانیان در خاور، و یونان و روم و بیزانس و سوریه و مصر در باختر، روابط وسیعی دارد و مانند موجودی دو چهره، رویی به سوی باختر و رویی به سوی خاور کرده از هردو فیض گرفته، به هردو فیض می- رساند ... در این دوران است که دین زرتشتی با دین یهودی، بودایی و عیسوی دست و پنجه نرم می‌کند. الهیات و فقهیات خود را منظم می‌سازد، احتجاجات خود را

عرضه می‌دارد ... و فرزانگان فراوانی در این مرزوبوم ظهور می‌کنند و داستانهای حماسی و غنایی متعددی نوشته می‌شود، و زندگی معنوی و فرهنگی ویژه و جالبی بسط می‌یابد.

ایران قبل از اسلام در طی 1500 سال بلاتغییر نمانده، در افزارها و شیوه تولید و مناسبات تولیدی، نظام طبقاتی و رژیم دولتی و سطح تکامل فرهنگی آن و غیره تحولاتی در جهت تکامل رخ می‌دهد؛ یعنی به تدریج نظام دودمانی یا نظام «ویس»، که مبتنی بر رسوم پدرسالاری بود، رو به زوال می‌رود و بجای آن، نظام طبقاتی و دولتی متمرکز تحت قیادت شاه پدید می‌آید. شهرها، بازارها، پیشه‌وران، بازرگانی و روابط پولی، بردگی ظاهر می‌شود و با گذشت زمان در همین جامعه. آثار یک جامعه اشرافی فئودال و راه و رسم تیولداری ظهور می‌کند و همه این پدیده‌های اجتماعی در کنار هم، تا دیری پس از استقرار اسلام، دوام می‌یابد.

... تمدن هخامنشی مقارن با یکی از ادوار جهانی اوج مدنیت است. در اثر رام کردن ستور و از آنجمله گاو و اسب، بسط فلاحت و باغداری، استخراج معدنیات، مانند آهن و طلا و نقره، استفاده از چرخ و عرّابه، ارتباط اقوام کوچنده و آرمنده و گسترش بازرگانی و مبادله و رواج سکه پول بغرنجتر شده است. تقسیم کار در صنعت و کشاورزی و دست‌به‌دست شدن تجارت مدنیتها و دولتهای مختلف در این دوره تحقق یافته است.

در این دوران، جامعه‌ای متمرکز، که در رأس آن شاهی مستبد قرار دارد، با اختیارات نامحدود به کمک طبقه اشراف و هیأت حاکمه و سیستم اداری منظم برای گرفتن خراجها و عوارض مختلف از کشاورزان، پیشه‌وران و غیره، به وضع خود ثبات و دوام بخشیده است ...

امپراتوری وسیع هخامنشی، در عین‌حال که اسارتگاه اقوام مختلف تحت سیطره پارسیها بود، بر یک انبیق عظیم اختلاط مدنیتها مبدل گردید. بازرگانی داخلی و خارجی در این دوران بر یک انبیق عظیم اختلاط مدنیتها مبدل گردید. بازرگانی داخلی و خارجی در این دوران بسط یافت، در زمینه کشاورزی و صنایع دستی و معدنیات اطلاعات جدیدی از طریق تجارت و تماس اقتصادی از قومی به قوم دیگر و از سامانی به سامان دیگر منتقل می‌گردید.

در اثر حفر قنوات و بستن سدها، باغداری و فلاحت بسطی شایان یافت. دهقانان آزاد در پارس و دهقانان وابسته به زمین در اراضی اقوام دست‌نشانده، کثیر العده‌ترین مولدان این جامعه را تشکیل می‌دادند.

... خراجهای سنگین؛ غارت متصرفات غنی، مانند مصر، سوریه، لیدی، یونان، هند، و غیره؛ اخذ مالیاتهای گوناگون از معابد ثروتمند بابل و اورشلیم؛ عوارض کمرشکن از مردم؛ استفاده از کار غلامان؛ غنایم سرشار غارتهای جنگی- همه و همه بخش فوقانی جامعه هخامنشی، خاندان سلطنتی، اشراف، شهربانها، عمال دولتی، مغان و خدمه آتشکده‌ها را در ثروت و تجمل و تن‌پروری و فساد ناشی از طفیلیگری فرو برد ... به همین جهت، هنگامی که اسکندر مقدونی با سپاهیانی با رنج خو گرفته به این امپراتوری فراخ تاختن آورد، همان فاجعه‌ای روی داد که هزار سال بعد برای امپراتوری ساسانی رخ داد.

هیأت حاکمه‌ای پرزرق‌وبرق، ولی از درون پوسیده، بر رأس انبوهی از اقوامی که پیوند اقتصادی و فرهنگی میان آنها بسیار سست و نزدیک به هیچ بود، با سپاهیانی غالبا مزدور، با

دهقانان و پیشه‌ورانی سخت ناراضی، علی‌رغم صلابت برونی خود، ناگهان فرو- پاشید و مقهور یک سردار جوان حادثه‌جو شد.

تمدن هلنی در دوران سلوکی، جهات مثبت رشد اقتصادی اجتماعی دوران هخامنشی را تشدید کرد. در نتیجه اختلاط تمدنها و تبادل فرهنگی، در پیشه‌وری، شهرسازی، بازرگانی، کشاورزی، راهسازی، استخراج معدن و غیره دگرگونیها و پیشرفتهایی پدید آمد. تمدن یونانی و شرقی، در نتیجه آمیزش و اختلاط، غنا و وسعت بیشتری پیدا کرد. بخشهای خاوری و سرانجام سراسر ایران بتدریج از زیر نفوذ سیاسی سلوکیها و یونانی مآبی بیرون آمد. جامعه پارتی از لحاظ رشد اجتماعی به دموکراسی قبیله‌ای نزدیکتر بود؛ لذا اختیارات شاه در حکومت پارتها محدودتر است. مجلس مهستان در تعیین شاه و عزل و نصبش تأثیر دارند. جهت نظامی و رزمی حکومت قویتر و جهت تسامح مذهبی بیشتر است ... اگر روایت دینکرت را باور کنیم و آن را ساخته موبدان دوران ساسانی ندانیم، از زمان بلاش اول یا سوم، گردآوری اوستا و احیاء کیش مزده‌یسنه به شکل سنتی آن انجام می‌پذیرد، و اوستا در این دوران سینه به سینه منتقل می‌گردد. بیهوده نیست که مینوگ خرت نسیان را برای موبدان زرتشتی بدترین گناه می‌شمرد، زیرا حفظ متون اوستایی و ادعیه فراوان، وظیفه آنان بود. احتمال می‌دهند که اوستا با خط پهلوی اشکانی در این دوران به شکل مکتوب نیز وجود داشته است.

در جامعه ساسانی، روش حکومت و دولتداری، قدرت نامحدود شاهنشاه، نقش دین، بغرنجی دستگاه دولتی، وابستگی به سنتها، آن را به جامعه هخامنشی بیش از جامعه اشکانی شبیه می‌کند و تقریبا بمثابه دنباله آن دوران است ... در حقیقت، جامعه ساسانی وارث فرهنگ مادی و معنوی

بغرنجتر دوران هلنیسی و اشکانی است که به نوبه خود، این فرهنگ مادی و معنوی را در همه زمینه‌ها بازهم پیش می‌برد. تکامل تولید کشاورزی، پیشه‌وری، بسط شهرها، پیدایش شهرهای نوین، همراه با گسترش جاده‌های ارتباطی و تشدید جریان تقسیم کار در صنعت و کشاورزی و دامنه وسیع مبادله بازرگانی داخلی و خارجی و رواج مسکوکات زر و سیم و مس در آن و ظریف شدن شیوه‌های ارتباطات و معاملات بازرگانی که در دوران اشکانی آغاز شده بود، در دوران ساسانی به اوج می‌رسد. آن رونق اقتصادی، که دو قرن پس از سیطره عرب در خراسان و ماوراء النهر پایه مادی پیدایش یک تمدن درخشان شد، نظیرش در ادواری که جامعه ساسانی دچار بحرانها و اختلالات درونی است، مشاهده می‌گردد.

جامعه در اثر وجود یک سیستم کاست مانند و تناقض موحش فقر و ثروت، در اثر وجود استبداد شاه، در اثر رقابت دایمی درونی اشرافیت، در اثر سنگینی خراج و اشتهای پایان‌ناپذیر خزانه شاهی و دیگر خزانه‌ها، در اثر سیطره خشن آتشکده و رقابت آتشکده و تخت در اثر هجومها و جنگهای پایان‌ناپذیر با همسایگان شرقی و غربی، هرچند یکبار دچار بحرانهای لرزاننده، قیام مردم، و به ویژه در دوران جنبش مانی و مزدک، مواجه با قحطیها و هرج و مرجهای شدید می‌گردد، و معمولا سلاطین با توسل به خشونت خونین بر آن غلبه می‌کنند. در این جامعه، دهگانان و شبانان عملا بندگان و رعایای محکوم بزرگان، آزادان، دیهگانان و موبدان و هیربدن‌اند. مخارج سنگین دربار، جنگ، آتشکده، مخارج زندگی سراپا تجمل و عیش یک اشرافیت فوق العاده مغرور و فاسد و خودخواه بر دوش روستاییان و شبانان و پیشه‌وران تیره‌روز است که از یکسو باید سفره‌های اشراف را با

محصول کار خود رنگین کنند و از سوی دیگر می‌باید خود در میدان جنگ، طعمه شمشیر دشمن قرار بگیرند. در درون این تناقض موحش طبقاتی، فرهنگ مادی و معنوی از معماری، رقص، جامه و غذا گرفته تا مدارسی که در آن پزشکی، منطق، نجوم، فلسفه و دین تدریس می‌شده است، بیش‌ازپیش بسط می‌یابد. این سیر مباین، ویژه جامعه ساسانی نیست. در آن شکفتن و پوسیدن، هردو، مشاهده می‌شود و سرانجام پوسیدگی سازمان اجتماعی، آن را در قبال ضربت تازیان به مغاک زوال می‌افکند، ولی عوامل شکوفنده آن، حتی پس از این ضربت به تکامل و تجلی خویش ادامه می‌دهد و نه فقط در ایران بلکه در تمدن اسلامی، اثرات ژرف درجه اول باقی می‌گذارد.

اینک پس از مطالعه اجمالی در جوامع هخامنشی، سلوکی و اشکانی و ساسانی، ساختمان طبقاتی، شکل مالکیت، تأثیر تکامل عوامل اجتماعی و طبیعی، تضادهای درونی جامعه و نظایر آن را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

درباره جامعه ایران، در دوران طولانی پیش از اسلام، می‌توان مشخصات زیرین را یاد کرد: در آغاز ما با نظام دودمانی یا نظام ویس روبرو هستیم؛ مجموعه‌ای از «نمانا» (خانه) «ویس»، مجموعه‌ای از ویسها «زنتو»، و مجموعه‌ای از زنتوها «دهیو» را به وجود می‌آورد. این اصطلاحات را می‌توان با خانواده، طایفه، قبیله، و قوم که امروز به کار می‌بریم، تقریبا معادل و یکسان گرفت. بر رأس هریک از آنها نمان‌پد، ویسپد، زنتوپد، و دهیوپد قرار دارد. ویسپدها و زنتوپدها اشرافیت ایلاتی را تشکیل می‌دادند و مانند خانهای دورانهای

بعدی هستند. البته این نظام دودمانی پدرسالاری، درمیان اقوام آریایی چادرنشین و گله‌دار بود. در شهرها و آبادیهای بومیان غیرآریایی، نظام اجتماعی از دین جلوتر بود، و از ترکیب این نظامات است که نظام اجتماعی دوران ماد و هخامنشی پدید می‌شود. مزده‌یسنه در این مقطع پدید می‌آید؛ مقطعی که در آن، خیش گاو، اسب، آبادیهای بزرگ، شکوه و ثروت جای زندگی فقیر شبانان را می‌گیرد. مزده‌یسنه ایده‌ئولوژی انتقال از نظام ویس به آیین مزدایی کهن آن، که دین کاملا ناتورالیستی بود و نظام مختلط بردگی و پاتریارکالی است که شاهی مستبد بر رأس آن قرار داشت. بدین سبب مزده‌یسنه، اهورمزدا، خدای واحد را جانشین بس خدایی (پلی‌تئیسم) دین کهن مزدایی می‌کند. ولی نظام ویس، نظام ایلاتی، به برکت شرایط جغرافیایی خاص فلات ایران، به برکت مهاجرت بعدی اقوام تازه‌به‌تازه، حتی تا عصر ما، خود را با شرایط دگرگون شونده تطبیق می‌دهد و باقی می‌ماند. باید توجه داشت که مبارزه کوچنده و ساکن، گله‌دار و کشاورز، و تضاد آنها از تضادهای مهم جامعه ایرانی است.

ایران در سر راه قبایل کوچنده است و این امر در سرنوشت او از آمدن آریاییها تا آمدن اقوام تازی ترک و مغول تأثیر عمیق داشته است.

مسأله مهم در ایران مسأله آب است. ایران جزو آن بخش عظیم کم‌آب جهانی است که از صحرای افریقا گرفته تا صحاری چین ممتد است؛ لذا برای حفظ کشاورزی، باید همیشه شبکه منظم آبیاری مصنوعی ایجاد کرد؛ و آن‌هم کار روستاییان فقیر و یا حتی تیولداران و بازرگانان نبود. برای این کار می‌بایست «کورپوراسیونهای» بزرگی از کارگران با انضباط سخت بکوشد و سدها، آبدانها، کاریزها بسازد و ترعه‌ها و جویها حفر کند. علت رشد تکنیک کهن آبیاری در ایران، همین ضرورت عینی است. اسناد متعددی از مداخله مستقیم

دول هخامنشی، اشکانی، ساسانی برای ساختن سیستم مصنوعی آبیاری در دست است. رسم سدسازی در دوران پس از اسلام نیز از طرف شاهان ایرانی دنبال شده است.

به گفته یکی از متفکرین بزرگ: «... شرایط اقلیمی، وضع زمین، فضای عظیم، بیابانی که از صحرای افریقا از طریق عربستان و ایران و هندوستان و تاتارستان تا ارتفاعات فلات آسیا ممتد است، سیستم آبیاری مصنوعی را به کمک ترعه‌ها و تأسیسات آبیاری، پایه زراعت شرقی کرده است و ضرورت بدیهی استفاده صرفه‌جویانه از آب ... در شرق ناگزیر مداخله دولت را می‌طلبد.»

تسلط حکومت هخامنشی بر سیستم آبیاری و املاک وسیع، استبداد سلطنتی را به حد اعلا رسانید. این استبداد خشن و خونین به ویژه در دوران ساسانیان شدت بیشتری پیدا کرد و شاه به موجودی ماوراء طبیعی بدل گردید. در اطراف شاه مستبد، دربار و دستگاه دولتی، دیوانها و دستگاه جاسوسی و ارتش وسیع که از زمان داریوش شکل گرفته بود، در دوران ساسانی به ویژه در عهد خسرو انوشیروان، به اوج خود رسید. در دوران ساسانیان، شاه از همه شهریان و روستاییان به وسیله آمارگران و تحت نظر «واستریوشپد» خراج می‌ستاند و گنج او و خزینه دولت یکی بود.

رشد و پیدایش شهرهای تازه، توسعه بازرگانی داخلی و خارجی، بسط سریع تولید پیشه‌وری، افزایش تعداد فعالیتهای پیشه‌وری و تقسیم کار بین آنها سبب گردید که در دوره

ساسانیان، بیش‌ازپیش نظام طبقاتی شکل گیرد و موقعیت طبقات مشخص گردد.

بردگی در این دوره وجود داشت و بطور عمده خانگی بود. در بعضی از منابع از وجود بردگان سخن رفته است، ولی چنین به نظر می‌رسد که بردگی هرگز در ایران مانند یونان و روم بسط و وسعت نیافته است. بردگان در شرق، مانند کارکنان و چاکرانی هستند که در تمام جوامع طبقاتی دیده می‌شوند.

«درباره وجود برده‌داری در جامعه ساسانی، خواه از منابع ایرانی (و از آنجمله و به ویژه از روی مجموعه قوانین موسوم به ماتیکان هزار داتستان که در آن حتی بخشی به قواعد برده‌داری اختصاص دارد) و خواه از منابع خارجی همعصر، می‌توان اطلاعات بسیاری به دست آورد؛ بهای متوسط یک برده پانصد درهم بود و خواجه می‌توانست برده را به گرو بدهد یا نذر آتشکده کند. امکان معامله با بردگان در فقه زرتشتی تصریح شده است؛ مانند اسلام که برده و آنچه در ید تصرف او است، از آن مولایش می‌داند (العبد و ما فی یده لمولاه).

مسلم است که بردگی تنها خانگی نبود و در کشاورزی از کار برده استفاده می‌شد.

و در این حالت به هنگام فروش ملک، برده‌ها نیز به هنگام فروش زمین فروخته می‌شدند.

پروکوپیوس از مردم «کیساریه» در کتاب خود موسوم به جنگ با ایران (فصل یک بند 7) نقل می‌کند که کوات «قباد» ساسانی به سربازان خود دستور داد که در صورت فتح از کشتن اهالی خودداری کنند ولی غارت آبادیها و اسیر کردن و به غلامی گرفتن اهالی را مجاز شمرد. مهرنرسی وزیر معروف بهرام پنجم و یزدگرد دوم ساسانی لقب هزار بندک داشت، لذا روشن است که داشتن بردگان بسیار از علایم شکوه و احتشام بود.

روابط پولی، چنانکه به موقع خود یاد کردیم، از بسیار قدیم، در جامعه ایرانی مشاهده می‌گردد. این روابط از جامعه رشد یافته آشوری، بابلی و عیلامی سرایت کرده بود.

راجع به نحوه ملکداری در اسناد دوران هخامنشی از ده‌ها یا آبادیهایی سخن به میان است که در آن برزگران با اقتصاد طبیعی یعنی صنعت و فلاحت از هم جدا نشده، مالکیت مشترک و مشاع، و موازین و مقررات پدرسالاری و دودمانی زندگی می‌کردند ... وقتی جریان تجزیه کمونها و بسط قدرت دیهگانان آغاز می‌شود و قدمهای عملی به سوی فئودالیزاسیون برداشته می‌شود، واکنش دهقانان به صورت گروش به آیین مزدک درمی‌آید؛ چه مزدکیان آرزوی بازگشت به مساوات دهقانی را در سر می‌پرورانیدند. ظاهرا در دوره ساسانیان، آثار فئودالیسم با مفهوم اقتصادی آن یعنی استثمار مالک فئودال از رعایای وابسته از طریق گرفتن بهره مالکانه بیش‌ازپیش نضج گرفته بود. با این حال، درباره فئودالیسم ایرانی باید تصریح کرد که مسأله «زمین بستگی» دهقان مطرح نبوده است و منظره فئودالیسم با همان رژیم ارباب و رعیتی که ما با آن در عهد خود روبرو بودیم، تفاوتهای مهمی نداشته است. در عهد ساسانیان غیر از خرده‌مالکان و دیهگانان، که مالک خصوصی زمین خویش بودند، طبقه ممتاز یعنی بزرگان و اعضای خاندان سلطنتی مسلما دارای اراضی وسیع، نخلستانها، و باغهای میوه بودند، و خود شاه اراضی «مفتوح العنوه» را در اختیار داشت (یعنی زمینهایی را که به زور از این و آن گرفته بود) و به نوکران وفادار خود به رسم اقطاع می‌داد، تا آنها از این «نان پارک»

تاریخ اجتماعی ایران، ج 1، ص: 772

امرار معاش کنند. و این واگذاری زمین، یا موقت و یا مادام العمر و یا موروثی بود.»
«262»

«دین ایده‌ئولوژی مسلط یا شکل مسلط ایده‌ئولوژیک است که در دوران اشکانی به صورت تثلیث اورمزد، ناهید، مهر درمی‌آید و سرانجام در دوران ساسانی به شکل آیین زرتشتی یکتاپرستانه و این‌بار مجهز به قواعد فقهی و شرعی، اصولی و کلامی پایه معنوی دولت قرار می‌گیرد. ولی بین تخت و آتشکده پیوسته نبرد سختی در جریان است، و شاهان اشکانی و به ویژه شاهان ساسانی، گاه با تکیه به شورشها گاه با تکیه به طبقات ناراضی، می‌کوشند تا از قدرت موبدان و هیربدان بکاهند. درمیان شاهان این دوران هزار و پانصد ساله، کورش و داریوش هخامنشی، مهرداد اول و دوم و ارد و بلاش اشکانی، اردشیر، شاپور و خسرو اول ساسانی نقش ویژه‌ای در تشکیل قدرت هیأت حاکمه زمینداران و منصبداران و روحانیان بزرگ و سپهسالاران و رؤسای قبایل و خاندانهای اشرافی دارند.» «263»

---

(262). ویژگیها و دگرگونیهای جامعه ایرانی در پویه تاریخ، ص 12 تا 23 (به اختصار).

(263). همان، ص 23 به بعد (به اختصار).

فهرست راهنما

آبها، هواها، مکانها، 320

آپادانا، 138، 503

آپولون، 7، 88، 91، 443؛ معبد 88

آپولونیوس، 256، 317، 601

آپیان، 422

آپیرون، 325

آپیس، 76، 387 گاو- 388

آپی‌ین، 357

آترگا، 256

آتروپاتن، 487، 634

آتن، 93 تا 96، 130، 259، 266، 286، 289، 291، 293، 294، 297، 301، 306، 307، 310، 323، 324، 327، 329، 333، 365، 367، 368، 370، 393، 395، 396، 413، 415، 416، 422، 532، 533، 535، 552؛ 731، 734؛ مشروطیت- 294، هنر- 303، حقوق- 95

آتنیون، 356

آتوسا، 474، 500

آتنه‌تروا، 157

آثار الباقیه، 3

آخیلیوس، 87

آداب‌نامه، 264

آدمیان نخستین، 23

آدمیت، فریدون، 415

آدریاتیک، 121

آذر، 189

آذربادمار اسپند، 723

آذربایجان، 142، 160، 424، 503، 504، 560، 573، 602، 634، 644؛ جنوب شرقی- 142

آذربرزین مهر، 486

آذرخشی، رضا 721

آذر فرنبغ، 486

آذرگشنسب، 486

آذرمیدخت، 623

آرام، احمد، 25، 328، 519، 596

آربری، ا. ج، 452

آرتابانوس، 393

آرته‌میس، 87، 287

آرسنو، 590

آرکئوزوئیک، دوران 10

آرگوس، 290

آریابهاتا، 256

آریامنه، 380

آریان، قمر، 38، 513، 533، 537

آریانپور، ا. ح، 16، 87، 493

آریستاک، 319، 321

آریستوفانس، 312

آزادی و حیثیت انسانی، 300، 302، 374، 375

آزموده، ابو الفضل، 505، 507

آژه‌زیلاس، 529، 530

آژیدهاک، 440

آستیاگ، 479

آسوان، آبشار، 188، 440

آسیا، 36، 48، 63، 100، 108، 111، 122، 124، 213، 280، 281، 334، 388، 395، 454، 484، 500، 530، 534 تا 536، 541، 552، 555، 577، 600؛ جنوب غربی-، 48، 108، 111، دولتهای باستانی- 100

آسیای صغیر، 26، 118، 120، 124، 135، 137، 164، 322، 358، 366، 371، 382، 393، 408، 422، 424، 441، 443، 465، 483، 484، 530، 531، 537، 538، 546، 547، 558، 594، 729، 734

آسیای غربی، 63، 101، 120، 135، 147، 405، 445، 564، 682، 683؛ تاریخ- 135

آسیای مرکزی، 66، 124، 133، 134، 465، 538، 561، 592، 615، 671، 708، آسیای میانه، 101، 130، 148، 149، 258، 529، 559، 663، 707، 708، 715، آشور، 43، 69، 79، 113، 119، 121، 124، 130، 142، 145، 148، 153، 154،

157 تا 159، 164، 167، 169، 173، 183، 186، 259، 313، 381، 390، 405، 408، 441، 448، 465، 502، 513، 604؛ تاریخ- 142، قوانین- 173، امپراتوری- 186

آشور بانیپال، 109، 139، 183، 184، 385

آشور آسارحادون، 80

آشوکا، 243، 247، 248، 252

آشور نازیربال، 384

آفرودیزیاس، 465

آکروپولیس، 313

آگاسیاس، 452، 634، 688، 714

آگاممنون، 87

آگبرن و نیمکف، 15، 16 نظر- درباره تکامل فرهنگ و تمدن بشری 15

آگستوس، 371

آلاسکا، 30

آلام- عیلام

آلبرت، دریاچه 189

آلبرت ویکتوریا، موزه، 668

آلپ، قله 372

آلپ، خدایان 345

آلمان، 54

آلیا، 580

آلیات، 434

آمستریدا، 474

آمیالوس، مارسلینوس، 637، 639، 648، 670، 686

آمن، 531

آمودری، 221

آموزش بزرگ 263

آموزش و پرورش در ایران باستان، 722

آموریا، 135، 558

آمیت، پیر، 140

آمینتاس، 522

آمین مارسلن، 685

آمی نیدا، 147

آناتولی، 166

آناستاسیوس، 617

آناکساگوراس، 69، 95، 303، 304، 327، 337، 734

آناکسیمن، 325، 337

آناکسیمندر، 325، 337

آناهیتا، 485، 705

آنتونی، 590

آنتیوخوس، 537، 559، 562، 579

آنتیوخوس سوم، 538، 553، 560، 602

آنتیوخوس چهارم، 538

آنتیوخوس هفتم، 560

آنتیوکوس- آنتیوخوس

آن‌سی، 594

آنکارا، 112، 620

آنقوره- آنکارا

آنو، 258

آنیتوس، 307

آیا انسان زاده میمون است؟ 4، 11

آیین نامک، 627

ابراداتاس، 522

ابراهیم [حضرت] 84، 399

ابرخس، 601

ابشالوم، 209

ابقراط، 315، 321، 320؛- پدر علم طب، 319، 320

ابگردوم، 579

ابن ابی صیبعه، 480

ابن اسفندیار، 627، 628

ابن المقفع 452، 457، 627، 713

ابو العلای موصلی، 208

ابن الندیم، 480، 498، 729

ابن طریق، 648؛ گفته- درباره مزدک 648

ابو الفداء، 627

ابیقور- اپیکور

اپیکتتوس، 359، 374، 375

اپیکور، 96، 97، 342، 344، 372، 735، فلسفه- 200، 239، 342، 343

اتروسکی، تمدن، 346

اتیوپی، 388

اخبار العلماء به اخبار الحکما 728

اختیارات بدیعی، 725

اخلاق ایرانیان، 491

اخیلوس، 54

ادبیات مزدیسنا 424، 458، 459

ادریسی، 131

ادیسه، 286

اراتوستن، 316، 601

اراسیسترات 321

ارامنه، 418

ارال، دریا 558

ارباب، روحی، 383

ارتمبار، 152

ارتوکسارس، 419

ارتری، 672

ارد، 561، 579، 580، 672

ارداویر افنامه، 667

ارداى ویراز، 635

اردشیر، 393، 395، 419، 422، 433، 456، 497، 500، 501، 564، 569 تا 571، 604، 606، 624، 625، 627، 630، 635، 643، 645، 646، 673 677، 681، 683، 706، 715، 718،

اردشیر (پسر بابک)، 607

اردشیر دوم، 138، 396، 436، 468، 474، 587، 611، 716

اردشیر سوم، 393، 394، 396، 529

اردن، 214، 524

اردوان 560، 570، 571، 638

اردوان پنجم، 606، 607، 564

اردوان سوم، 576، 574

ارسطاطالیس، 480

ارسطو، 9، 91، 96، 129، 256، 295، 302، 305، 312، 323، 328، 330، 333، 335 تا 342، 524، 540، 729 731، 740؛ نظر- درباره حرکت ماه و زهره و مریخ 9، اندیشه‌های خرافی- 91،- و دفاع از بردگی، 129، ارزش آثار- 337 دولت از نظر- 339، بهترین نوع حکومت از نظر-، 340، نظریات اقتصادی- 340 مقام زن از نظر- 341، اندیشه‌های ارتجاعی- 341

ارسطو، 336

ارشک، 559، 560، 602

ارشمیدس، 256، 317 تا 319، 321، 322، 370، 601

ارغنون، 245، 335، 337

ارمنستان، 159، 184، 209، 359، 382، 390، 402، 419، 424، 465، 556، 561 تا 563، 571، 579، 580، 583، 602، 607، 609 تا 611، 613، 620، 636، 711، 716، 719

ارمیا، 209

ارمیتاژ، موزه 668

اروپا، 25، 36، 56، 61، 63 تا 65، 101، 111، 112، 124، 151، 167، 184، 188، 219، 251، 257، 259، 264، 270، 275، 277، 281، 368، 372، 393، 395، 405، 484، 541، 548، 555، 572، 582، 582، 592، 604، 668، 670، 687؛ تاریخ- 61، - در قرون وسطی 65، 605 باستانشناسان- 111، جنگهای- 184، دوران روشنگری- 264

اروپای جنوب شرقی، 543

اروپای جنوبی، 548

اروپای غربی، 63

اریستوفان 303

اریستوکراسی، 283

ازیریس، 76، 201

اژرتو، امانوئل، 77؛ نظر- درباره عقاید مصریان پس از مرگ، 76، 77

اژه‌اید، جزایر، 111

اسارهادون، 384

اسپاتینس، 467

اسپارتاکوس، 355 تا 357؛ قیام- 356، 357

اسپارت، 286، 288، 289، 297، 323، 392، 395، 396، 435، 553؛ حکومت- 288، تاریخ تمدن- 553

اسپاسیا، 303

اسپانیا، 22، 112، 187، 188، 207، 259، 358، 366، 368، 371، 708

اسپینوزا، 207، 211

استاریکف، 101، 720

استاکلبرگ، 591

استخر، 74، 157، 498، 556، 602، 606، 706

استر، 220

استرابو، 220

استرابون، 517، 519

استرووه، و 153

استریمون، 157، 610

استیاک، 147، 148، 381، 386، 521

استیل، 427

اسرائیل، 523

اسکاندیناوی، شبه جزیره، 25؛ ممالک- 63،

کشورهای- 114

اسکولاستیک، فلسفه، 337

اسکولاکس، 500

اسکولوس- آشیل

اسکیتون، 401

اسکیلاکس، 406

اسکندر، 89، 96، 138، 246، 252، 257، 316، 334، 341، 342، 372، 386، 396، 405، 408، 418، 422، 423، 428، 444، 479، 480، 498، 504، 528، 530 تا 544، 547، 549، 550، 552، 554، 558، 564، 566، 569، 577، 586، 589، 592، 596، 598، 601، 603، 604، 624، 627، 660، 683، 725، 728، 735؛ فتوحات- 96، 531، حمله- 498، 549، 592، 725، روش سیاسی- 539، فجایع- در تخت جمشید، 533

اسکندر دوم، 537

اسکندرانی، کلمان 589

اسکندرنامه، 480، 739

اسکندریه، 76، 316، 317، 319، 321، 365، 366، 368، 370، 480، 529 تا 531، 537، 589، 601، 620، 655، 683، 725، 731، 732؛ موزه- 655

اسلام، 166، 241، 244، 281، 497؛ ظهور- 497

اسماعیلیه، نهضت، 583

اشتاین، ارنست، 675

اشعیا، 208، 218، 220، 226، 386، 430

اشکانیان، 544، 546، 547، 559، 576، 586، 588، 594؛ اشکانیان، دوره- 186، 373، 575، 594، سازمان حکومتی- 575، سیاست مالیاتی- 594

اشک تیرداد، 573

اشمیت، آکادمیسین، 5، 507

اشیل، 303، 386، 425

اصفهان، 424، 560، 607

اصفهانی، حمزه، 480

اصول حکومت آتن، 302، 305، 341

اطاد، 524

اطاق صنایع (مجله)، 470، 513، 514

اطلس، اقیانوس، 603، 708

افراسیاب، 666

افراییم، 212

افریقا، 63، 100، 122، 124، 187 تا 189، 285، 213، 350، 483، دولتهای باستانی- 100

افسوس، 398، معبد- 131

افغانستان، 36، 124، 166، 558

افلاطون، 91، 92، 96، 291، 301، 311 315، 319، 328، 330، 331، 333 341، 374، 375، 413، 438، 452 518، 520، 524، 724، 730، 740؛ نظریات اجتماعی- 330

افیالت، 301

اقبال، عباس، 424، 426، 418، 505، 742

اقریطون، 310

اقبال لاهوری، محمد، 493، 747

اقلیدس 316، 301

اکباتان، 154، 176، 439، 580، 581

اکباتانا- اکباتان

اکبر، امپراتور هند، 201، 618

اکد، 66، 79، 135، 136، 167، 169، 183، 384

اکسفرد، دانشگاه، 170

اکسی، رود 463

اکونومیک، 457

اکونومیکوس، 638

اگ، وارت، 271

اگوست، 358، 364، 562، 563، 592، 593، 708، 713

اگیبی، 401، 402

البرز، کوه، 150، 683

الجزیره، 730

الشتر، 507

الفانتین، 398، 440

المپ، قله، 131، 91، 313

الهیات، 244

الهیات یا فلسفه اولی، 335

الیزه، 487، 636

الیگارشی، 302، 339، 390، 410

الیمالی، 573

امپراتوری روم شرقی، 362، 615، 670، 718

امثال سلیمان 220

امثال و حکم 627، 628

امرسون، 407

امریکا، 99، 132، 167، 168، 259، 281، 299، 349، 368، 400، 551؛
کشورهای- باستانی- 99

امریکای شمالی، 30، 366، 368

امستد، 28، 29، 72، 77، 80، 106، 388، 398، 399، 403، 404 406، 438،
448، 449، 455، 463، 467، 469، 533؛ مطالعه- در مورد دین ایرانیان دوره باستان
72،- و داوری یونانیان نسبت به اعتقادات مصریان، 77

امیدنیک، دماغه، 188

امیری، منوچهر، 419، 433

اموی، خلفا 583

انتقاد تاریخی از کتاب عهد قدیم، 212

انتقال علوم یونانی به عالم انسانی، 596، 601، 684، 730، 731

انجیل مرقس 213

انحطاط و سقوط امپراتوری روم، 218، 230، 362 تا 364، 563، 572، 608، 611

اندرز آذرپاد مهرسپندان، 475، 475

اندولس، 401، 500

اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، 415

انزان، 135، 138 زبان- 138

انسان دوران نوسنگی، 25

انسان نئاندرتال؛ 28،- اولیه، 67- بدوی 67- متمدن 68- قدیم 68- ماقبل تاریخ 68 و 74

انشان، 164، 380

انصاری، کاظم، 8

انطاکیه، 366، 538، 607، 615، 617، 620، 725

انقلاب صنعتی، 219، 233

انگلس، 323

انگلستان، 25، 55، 63، 78، 187، 188، 196، 213، 349، 358، 366، 371؛ موزه- 78، 196، 213

انوشبرد- قلعه فراموشی

انوشگزاد، 631

انوشیروان، 583، 607، 615 تا 619، 623، 626، 631، 636، 637، 641، 644، 646، 647، 653، 654، 658، 659، 661، 675، 676، 678 تا 680، 688، 718، 725؛ نظر مورخین درباره- 618 خصال- 616، 617

انونیت، 173

اوپانیشاد، 285

اوپانیشادها، 23

اوتان، 520

اوتانوس، 410، 412

اوتاوازوس، 579

اودزاگورسنت، 443

اور، 66، 71، 108، 111، 112، 114، 153، 233، 384، 654

اوراتی، 166

اورارتو، 99، 141، 147، 148، 157، 159، 382، 513

اوراسی، 135، 603

اوران، 21

اورامان، 576

اوران‌گور، 285

اورشلیم، 116، 211، 220، 227، 228، 553

اورل، مارک، 359، 375

اورمزد، 598

اورمیه- دریاچه رضائیه

اوروک، 136

اوروکاژنیا، 171

اورهونه، 579

اوس (قوم)، 516

اوستا، 133، 143 تا 145، 251، 443، 458، 460 تا 462، 474، 482، 485، 490، 494، 495، 501، 502، 524، 569، 602، 668، 685، 723، 724، 726، 727

اوفولویوس، 354

اوکام، 341

اوکتاویوس، 353

اوکتاو، 358

اولپیان، 369، 367

اولبری، د، 596، 601، 720، 730، 731

اولر، 256

اولومپیاس، 542

اوما، 114، 654

اونتاش هوبان، 136

اهواز، 138، 167، 607، 672، 682

اهورامزدا، 72، 74، 156، 381، 407، 412، 437، تا 439، 459، 476، 482، 483، 486، 490، 494، 496، 501، 598، 602، 705، 711، 722

ایتالیا، 97، 101، 188، 276، 345، 346، 350، 352، 355 تا 359، 368، 372، 548، 596، 735

ایخاتون، 201، 202

ایران، به سبب کثرت اسم و موضوع از استخراج آن خودداری شد.

ایران باستان، 80، 88، 138، 178، 397، 429، 431، 475، 512، 521، 523، 535، 569، 571، 575، 577، 583، 588، 589، 595، 602

ایران از آغاز تا اسلام، 25، 48، 52، 54 تا 57، 66، 67، 70، 71، 74، 118، 130، 135، 136، 138، 142، 144، 146، 151، 152، 154، 164، 381، 395، 392، 399، 423، 438، 417، 444، 445، 451، 453، 454، 468، 473، 502، 504، 539، 544، 548 تا 550، 555، 556، 561، 563، 566، 567، 580، 586، 587، 592، 602 تا 604، 614، 632، 642، 670، 681، 683، 706، 707

ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم- تاریخ ایران (از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی)

ایران اقتصادی، 412

ایران در زمان ساسانیان، 75، 441، 486، 487، 497، 572، 583 تا 585، 610 611،
616، 619، 618، 621 تا 624، 627، 629، 630، 633 تا 636، 638، 640، 647،
650، 653، 658 تا 660، 664 تا 666، 672، 674 تا 676، 679، 683، 687، 716،
723، 727

ایران در دوران نخستین شاهان هخامنشی، 383، 389، 440، 525

ایران در عهد باستان، 3، 443

ایران و ممالک همجوار آن- تاریخ ایران و ممالک همجوار آن

ایرانشهر، 140، 150، 482، 631، 680

ایزاک، ژوال، 88

ایسوس، 426، 532

ایلیاد، 486، 532

ایلیاد، 286، 372

ایلیف، 39، 408، 423

ایمار، آندره، 428، 559

اینانوس، 713

اینژنوس، 363

اینسی، 80

اینوس، 474

ایوب، 45

ایونی، جزیره 314، 465، 466، 734

بابک، 583، 606، 607؛ جنبش- 583

بابل، 6، 29، 64، 66، 69، 79، 99، 106، 112، 115، 116، 118، 121، 124، 130 تا 132، 136 تا 139، 142، 144، 147، 157، 167، 169، 173 تا 179، 181، 183، 186، 205، 211، 213، 214، 227، 242، 252، 259، 286، 313، 365، 380، 381، 383، 384، 390، 393 تا 395، 398 تا 402، 406، 408، 413، 418، 438، 441، 448، 465، 484، 499، 502، 503، 513، 532، 535، 536 تا 539، 552، 558، 560، 588، 593، 600، 601، 604، 654، 669، 676، 678، 713، 715؛ ستاره‌شناسان- 6، حکومت- 66، کتابخانه- 79، قوانین- 115، برج- 132 تاریخ- 142، امپراتوری- 186،- قدیم 538

بارتلمه، 663، 667، 685

بارتولد، و. و 505

باراس، 653

باردراس، 589

بارسوما، 720

بازگشت ده هزار یونانی، 433، 530

بازیلیوس، 408

باستانشناسی ایران، 28، 466

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم 303، 305

باستیل، قلعه 686

باکتریا، 391، 588

باگوآس، 531

باغ عدن، 78

بالتیک، دریا، 25، 55

بالکان، 112، 135، 554

بامداد، 650

بامداد، 650

بتوئیل، 478

بحر احمر- دریای سرخ

بحر خزر- دریای خزر

بحر احمر، 203

بحر اسود، 670

بحر الروم، 382، 387، 406، 564، 567، 592

بخارا، 130، 424

بخت النصر، 137، 147، 175، 176، 211

بختیاری، سلسله جبال، 138، 164، 167

بدره‌ای، فریدون، 23

بدیع، امیر مهدی، 519

براون، ادوارد، 446، 570، 617، 649، 688، 713؛ قضاوت- درباره انوشیروان، 617

برتانی، 112، 555، 670

بردیا- گئوماتا

بردسیر 512

بردکاما 466

بررسیهای تاریخی، 505، 512، 635

برگسن 240، 331

برلن، 139، 668، 672

برمانید، 327

برینتون، ک، 297

برهماگوپتا، 256

برهان قاطع، 3، 739

بری، 377

بریتانیا- انگلستان

بری هاسپاتی، 237

بسفور، 135، 604

بطالسه، 189، 316، 601، 654، 655

بطحائی، سید احمد، 29

بطریق ماربها، 661

بطلمیوس، 9، 316، 534، 537، 552، 590، 601

بعلبک، 119

بغداد، 624، 671، 726

بقراط، 281، 500، 501

بکر، کارل، 366

بلاذری، 618

بلاش اول، 574، 602

بلاش دوم، 564

بلاش سوم، 564

بلخ، 81، 382، 424، 503، 535، 549، 556، 558، 566، 567، 602، 607 732

بلعمی، 3، 4، 619، 643، 644، 659، 679

بلوچستان، 251

بم، 512

بنارس، 266

بنتیس، 542

بندهشن، 2

بنونیست، ا. 427، 485

بنی اسرائیل، قوم، 83، 118، 204، 205، 208، 211، 214، 215 تا 218، 221 227، 397، 479

بنیاد انواع، 12

بنی عمی، 474

بوئثیوس 226

بودا، 199، 218، 239، 234 تا 236، 240، 242 تا 244، 276، 281، 285، 706، 709، 733؛ آیین- 241، 242، مذهب- 243، 281، بودیسم 238

بوسوئه، 226

بوفون، 12

بولونی، 131

بوندا ستریت، 233

بوندس، 649

بهار (استان) 238

بهار، ملک الشعراء 737

بهرام اول، 608، 609، 613، 620، 710

بهرام دوم، 609

بهرام سوم، 609

بهرام چهارم، 613

بهرام پنجم، 613

بهرام بن خورزاد، 627

بهرام چوبین، 620، 659، 661

بهزاد، دکتر محمود، 4

بهشت گمشده، 372

بهمنش، احمد، 36

بهنام، عیسی، 140

بیت المقدس، 219، 383، 620

بیت لحم، 225

بیزانس- امپراتوری روم شرقی

بیژن و منیژه، 666

بین النهرین، 26، 29، 32، 36، 39، 43، 57، 61، 63 تا 65، 71، 104، 109، 110، 119، 124، 130، 131، 135، 146، 153، 154، 164 تا 167، 169، 175، 185، 204، 205، 234، 258، 284، 312، 313، 319، 408، 418، 445، 424، 454، 505، 513، 522، 537، 545، 551، 559، 562، 585، 593، 594، 597، 604، 610، 615، 707، 708؛ فعالیتهای کشاورزی مردم- 64، فرهنگ- 65، امپراتوری- 205- شمالی و غربی 29

بیرشک، احمد، 104

بیروت، 368

بیرونی، 3، 650، 664

بیست مقاله 489، 500

بیستون، 31، 142، 481، 525، 558، 604

بیسمارک، 271

بیشونیان، 186

بیکن، 269، 334، 341، 359

بیهقی، 740

پارت، 382، 538، 558، 561، 564، 574، 576، 578، 580، 581، 586، 588، 594، 597؛ 599 سلاطین- 580، طبقات جامعه- 586، هنر- 599

پارس، 38، 42، 56، 124، 164، 380، 388، 390، 391، 440، 410، 443، 480، 528، 530، 537، 607، 626، 644؛ امپراتوری- 124، 391- قدیم 38

پارتنون، 313

پارمیدا، 474

پارمینون، 532، 533

پارنت، 510

پازیریک، تپه، 71، 476، 509 تا 513

پارو، آندره، 131

پاریساتیدا، 474

پارسه‌گرد 533

پارسوماش 164، 380

پاریس، 22، 276، 672، نمایشگاه بین‌المللی- 22، موزه- 672، کتابخانه- 276

پارینه سنگی، دوران، 60

پاسارگاد، 384، 400، 439، 451، 533

پاستور، لوئی، 11، 14، 281

پاسکال، 266

پاکتول، 522

پالاکوپاز، ترعه، 554

پالئوزوئیک، دوران 10

پالئولیتیک، 15، 38

پالمیر، 119

پامیر، 134، 567، 593

پانتئا، 522، 523

پانتئون، گنبد، 371، 372

پان‌هویان، 283

پان هلنیسم، 531

پتاخ هوتپ، 191، 199

پترا، 119

پذشخوارگرشاه، 652

پراکساسپس، 388

پراکساگورا، 303

پرتغال، 368

پرسپولیس، 43، 352، 510

پرگزاسپ، 440

پرت سعید، 407

پروتاگور، 303

پروتاگوراس، 96، 239، 736

پروتروزوئیک، دوران 10

پروکوپ، 420

پروکوپیوس، 420، 614، 617، 637، نظر- درباره انوشیروان 617

پریکلس، 120، 280، 291، 295، 297، 303، 304، 310، 313، 395، 524، 540

پزشکی در ایران باستان، 724

پشتکوه، 138، 167، 195

پطروشفسکی، 401، 443

پکن، 279

پلاتئا، 427

پلوتارک، (پلوتارخس، پلوتارخوس، پلوتارکوس) 89، 93، 144، 287، 291، 293، 353، 354، 355، 357، 386، 422، 425، 439، 474، 504، 513، 524، 529، 533، 584، 591، 587؛ شرح سرگذشت کراکوس از زبان- 354

پلوت، 722

پلوپونز، جزیره، 69

پلین اصغر، نامه، 585

پلینی، 198، 684

پمپوس، 562، 592

پمپه، 484

پمپی، 319، 358

پنجاب، 134، 252، 211، 233

پندیشیر 135

پوپ، پروفسور، 53، 63، 503، 513 نظر- درباره هنر ایران، 53

پورداود، استاد محمد ابراهیم 59، 412، 446، 452، 458، 461، 462، 483، 485، 723

پورهورن، 345

پوستکیت، ریموند، 6

پولیب 462، 458، 529

پولی بیوس 589

پولینزی، 213

پون دوگار، پل، 371

پیرانفر، ح، 462

پیران ویسه، 667

پیروز، 613

پیروزان، 624

پیرروسو، 31، 32، 50، 63، 64، 68، 71، 108، 112، 120، 130، 131، 304، 316، 321، 330، 334، 370؛- و بیان خصوصیات شهر موهنجوداروِ، 130، 131، عقیده- درباره وضع اقتصادی مردم یونان، 120، تحقیقات- درباره سیر فنون و اختراعات ملل شرق، 112

پیرنظر، هوشنگ، 89

پیرنه، 358

پیرنیا، حسن، 80، 88، 533

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 784

پیشاور، 567، 607

پیشدادیان، سلسله 634

پیندار 313

تائیس 534

تاتارها 273

تائو 281، 709؛ آیین- 281

تاج، 685

تأثیر علم بر اجتماع، 15، 91

تارگه‌لی 87

تارگلیا 420

تاریخ آزادی فکر، 735

تاریخ، 264

تاریخ اجتماعی، 134، 520

تاریخ اجتماعی ایران باستان، 78 تا 80، 185، 213

تاریخ اجتماعی یونان، 96

تاریخ ادبی ایران، 446، 487، 488، 570، 618، 619، 649، 688، 714

تاریخ ادبیات ایران، 481

تاریخ ادیان، 218، 219، 484

تاریخ الامم و الملوک، 3

تاریخ ایران بعد از اسلام، 715

تاریخ ایران، 393، 496، 533

تاریخ ایران و ممالک همجوار آن، 541، 554، 574، 579، 580، 589، 595

تاریخ ایران، (از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی) 401، 443، 444، 447، 448، 451، 458، 629، 633، 634، 658، 681

تاریخ تمدن، 25، 48، 49، 81، 87 تا 89، 97، 99، 127، 128، 139، 155، 156، 167 تا 169، 171، 172، 177، 179، 182، 183، 186، 188، 190 تا 192، 194، 200، 203، 207، 209، 227، 228، 233، 236، 239، 240، 244 تا 246، 248، 249، 255 257، 259، 261 تا 263، 266 تا 269، 271، 275، 277، 278، 282 تا 284، 287، 290، 292، 295، 296، 298، 303، 305، 326، 333، 367، 388، 393، 418، 426 تا 428 437، 440، 457، 472، 476، 490، 502، 514، 552، 553، 590، 733، 734

تاریخ تمدن ایران، 428، 449، 484، 488، 489، 501، 559

تاریخ تمدن غرب، 297، 313، 357

تاریخ تمدن ساسانی، 637

تاریخ جهان باستان، 34، 39، 91، 100، 102، 122، 125، 136، 176، 179، 182، 194، 239، 265، 279، 281، 291، 294، 301، 303، 324، 355 تا 357، 382، 398، 525، 531، 532 537

تاریخ چیست؟ 84

تاریخ الرسل و الملوک، 620

تاریخ روم، 349

تاریخ زندگی اوستافیای مستختی، 634

تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا، 480

تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، 77، 80، 455

تاریخ صنایع و اختراعات، 32، 44، 47، 50، 64، 71، 108، 109، 112، 121، 131، 133، 305، 351

تاریخ طبرستان، 627، 628

تاریخ طبری، 4، 615، 640، 641، 644، 660، 680

تاریخ طبیعی، 334، 684

تاریخ علوم، 32، 68، 321، 330

تاریخ فلسفه، 330

تاریخ فلسفه غرب، 47، 338، 345، 359، 539، 735

تاریخ کشاورزی ایران، 149، 462، 640

تاریخ ماد 44، 80، 108، 142، 145، 146، 150 تا 152، 154 تا 159، 161، 389، 391، 426، 474، 479، 489

تاریخ مالکیت 211، 332

تاریخ مختصر ادیان، 75، 212، 494

تاریخ ملل شرق، 88، 116، 206، 472

تاریخ هرودت، 147 تا 149، 409، 412، 416، 417، 420، 423، 430، 433،

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 785

234، 440، 462، 515، 516، 520 تا 522

تاریخ یهود ایران، 84

تاریم، حوضه 672، 683

تاسیت 358

تاشکند، 607

تانگ، 273، 264

تاهارکا، 132

تای تسونگ، 273

تئودوره، 676

تئوفراستوس، 97

تبای- تبس

تب، 112، 130، 131

تبت، 64، 213، 234

تبس، 531، 542

تپه‌حصار، 43، 142، 462، 512

تجارب الامم، 676

تجدد، رضا 480

تحولات، 264

تخت‌جمشید، 398 تا 400، 403 تا 405، 437، 439، 462، 464، 466، 467 تا 471، 498، 503، 504، 507، 511، 513، 524، 533، 534، 602، 721

تذکره شوشتر، 640

تراتااونا 724

ترابی، دکتر علی اکبر، 218

تراژان، 362، 574، 586

تراکیه، 515

ترایانوس، 364

تربیت کورش، 512

ترجمه چند متن پهلوی، 737

ترجمه تاریخ طبری، 4، 480، 616، 619، 622، 651، 680

ترخوسکی، مارتین 11

ترکستان، 63، 273، 670، 672، 683

ترکیه، 36

ترموپیل، 393

تروا، 286، 531

تریجان، 37

تسای لون، 275

تسه‌کونگ، 263

تسه‌لو، 262

تفضلی، محمود، 38، 252، 263

تفلیس، 620

تقی‌زاده، سید حسن، 489، 499، 500، 712

تکات فالازار اول، 384

تلا، 385

تل آتشی، 512

تل ابلیس، 512

تلمود، 214، 215، 495

تلوس، 416

تمدن، دکتر محمد حسین، 412

تمدن ایران ساسانی، 608، 667، 668، 706 709، 728

تمدن قدیم، 86، 87، 89، 90، 91 تا 94، 96، 289، 312

تموز 168

تمدن هخامنشی، 383، 400، 404، 407، 502

التنبیه و الاشراف، 569، 674، 675

تورات- کتاب مقدس

تورفان، 424

توسیدید 300، 524؛ دفاع- از جمهوری آتن 300

توفیق الحکیم، 206

توقیعات کسری، 641، 672، 672، 675، 676، 682، 683

توکولتی نینور، 384

تولستوی، 270

تومسن، 33

تومیلیت، 407

ته‌آموزا اورانیا، 589

تهران، 70، 424، 462، 508

تیبر، رودخانه، 115، 346

تیبریوس 351 تا 353، 376، 736؛ نطق تاریخی- 352

تیتوس لیوسوس، 93

تیر، 531، 532

تیرداد، 560

تیسفون 424، 564، 581، 604، 615، 620 تا 622، 633، 672، 673، 683

تیکران 561

تیگلاتپالاسار، 153

تیل، 144

ثعالبی 621، 622، 650، 651، 669

جاحظ، 628، 685

جامع، 208

جالینوس، 735

جبل الطارق، 188، 406

جبرئیل، 208

جکسون، 487

جمال‌زاده، سید محمد علی، 300، 721

جمشید، 56، 446

جمهوریت، 321، 322

جندی‌شاپور، 609، 619، 670، 710، 725، 726، 728، 731؛ دانشگاه- 726

جنگهای ایران و روم، 420، 617

جبونو، 372

جوان، دکتر موسی 78، 370

جهانداری، کیکاوس 541

جهشیاری، 677

جیرفت، 512

جیحون، رود، 65، 122، 135، 382، 489، 512، 558، 561؛ ماورای- 489

جیور دانوبرونو، 10

جینیسم، 338

چارواکاس، 237، 238، 244، 733

چاندراگوپتا، 253، 247

چایلد، گوردون 35، 36، 52، 72، 107، 113، 115؛ نظر- درباره اضافه محصول در هزار و پانصد سال پیش از میلاد، 35، عقیده- درباره هدف مذهب در شرق 72

چترنگ، 731

چکامه‌ها، 264

چگونه انسان غول شد، 16

چو، 85، 281

چوانگ‌تزه، 266، 269، 270

چوشی، 269

چیش‌پیش، 164، 380

چی، 262

چین 6، 39، 56، 63، 64، 101، 107، 110، 112، 124، 210، 234، 235، 254، 257 تا 259، 264، 269، 273، تا 285، 349، 380، 424، 567، 586، 587، 592 تا 596، 604، 627، 655، 656، 668، 670، 672، 673، 718، 732؛ ستاره‌شناسان- 6 رنسانس- 101، گذشته- 59، 257،- قدیم 259 دیوار بزرگ- 273، خاقانهای- 274، ادبیات- 275 سلاطین- 276، سفالگری- 277 طبقات مختلف مردم- 279، 280، انگشت‌نگاری در- 284، فولاد- 593، روابط سیاسی و اقتصادی بین ایران و- 596

حام، 213

حبشه، 433، 465

حبیب السیر، 4

حتی، فیلیپ، 38، 221

حران، 607

حزقیال، 218

حسنلو، تپه، 507 تا 509

حقوق سریانی، 661

حماسه هومری، 613

حکمت، علیرضا، 722

حکمت، علی اصغر، 484، 595

حلوان 683

حمورابی، 42، 95، 112، 115، 120، 131، 136، 165، 170، 173، 175 تا 177، 182، 185، 186، 214، 285، 404، 437، 438، 454، 475، 499؛ 654؛ قوانین- 42، 95، 115، 182، 185، 214، 437، 438، 454، 475، 499، 654؛ قانون‌نامه- 170، 177 دوره- 175، عصر- 404

حورام، 222

حواه، 4

حیات مردان نامی، 355، 422، 439

حیره، 612

خاراسن، 683

خانلری، دکتر پرویز ناتل 53

خاورمیانه، 26، 53، 63، 132، 166، 186، 241، 266، 286، 380، 400، 550، 551، 663

خایلدالو، 138

خئوپس، هرم، 112، 132 تا 133، 192 تا 194، 271

ختن، 424

خدایار، دکتر، 75

خدای‌نامه، (خدای نامک) 452، 569، 688

خراسان، 396، 424، 558، 594، 644، 672، 683

خرده اوستا، 148

خرسن- خوزستان

خرم‌آباد 151

خشایارشا، 157، 310، 311، 323، 393 تا 395، 414، 416، 420، 422، 425، تا 427، 469، 474، 504، 507، 525، 528، 532

خسرو پرویز، 75، 564، 620، 621 تا 623، 637، 644، 647، 659، 660، 664، 665 669، 678؛ دوازده چیز شگفت‌انگیز- 622

خسرو دوم- خسرو پرویز

خسرو قبادان ریدکی، 667

خسروی، خسرو، 644

خط آرامی، 598

خط آشوری، 59

خط بابلی، 481

خط پارسی باستان، 158

خط تصویری، 278

خط چینی، 278

خط فارسی، 60

خط سومری، 481

خط عیلامی، 59، 65

خفاجه، 114

خلف تبریزی، محمد حسین، 3

خلقیات ما ایرانیان، 721، 722

خلیج فارس 65، 121، 174، 406، 407 419، 545، 555، 594، 683

خنجی، دکتر، 389

خواجه، کوه، 604

خواجه نظام الملک، 653

خوارزم، 124، 130، 463، 465، 489، 503

خواندمیر، 4

خورساباد، 112

خوردین، 508

خوزستان، 138، 560، 573، 670، 672، 683، 686، 716

خوفو- خئوپس

خویتودس، 624

خیو، 44

دارابگرد، 604

دارمستتر، 73، 74، 487

داردانل، تنگه، 393، 531، 562

داروین، 11، 12، 14، 17، 20؛ نظریه- درباره تکامل انواع داستان مذهبی گیلگمش، 181، 11، 12 تعبیر غلط از داروینیسم، 14

داماسکیوس، 731

دامغان، 43، 56، 142، 513، 535

دامون 304

داناسرشت، اکبر 3

دانای مینوگ خرد، 412

دانته، 372

دانداماییف 383، 389، 440، 524

دانوب، 360، 365، 406

داود، 206، 209، 222، 226

داوینچی، لئوناردو، 198

داریوش 138، 164، 186، 251، 252، 323، 385، 383، 388، 390، 392 تا 395، 398 تا 402، 405، 407، 409، 411 تا 414، 417، 419 تا 421، 423، 427، 430، 432 تا 434، 437 تا 439، 441، 443، 450، 451، 453، 456، 464، 465، 467، 468، 471، 474، 483، 499، 500، 503، 511، 514، 525، 528، 532، 535، 539، 558، 561، 569، 581، 583، 592، 625 672، 683؛ جانشینان- 392، 393، سیاست اقتصادی- 405، سیاست

مذهبی- 432، کتیبه گلی- 465

داریوش دوم، 393، 395، 474

داریوش سوم، 393، 396، 400، 419، 426، 531، 571

داریوش، پرویز، 297

دایرة المعارف طبی، 256

دجله، رود، 63، 75، 79، 100، 114، 121، 122، 130، 141، 146، 167، 173، 174، 380، 398، 425، 524، 532، 573، 581، 609، 620، 672، 683

دراکو 95، 292، با قوانین- 292

درباره مفهوم انجیلها 231، 232

درسهای تاریخ، 290، 294، 415، 656

در وصف طبیعت عالم، 735

دریابندری، نجف، 47

دریاچه رضائیه، 43، 70، 142، 143، 160، 508

دریاچه موریس، 189

دریای اژه، 63

دریای خزر، 135، 232، 424، 558، 560، 672، 683

دریای سرخ، 189، 194، 555، 567، 214، 670

دریای سیاه، 121، 166، 187، 404، 424، 670

دریای مانش، 358

دریای مدیترانه، 46، 187، 188، 196، 457، 532، 545، 596

دزفول، 609

دفیلوسترانوس، 588

دکارت، 318

دلفارد، 512

دمشق، 188، 205، 400، 452، 600

دموستن 92، 130، 305، 396، 422، 529 532

دموسد، 433

دموکریت، 327، 328، 337؛- و فرضیه اتم 328

دموکدس، 401، 498، 500

دن، 360

دنکاف، فردریک، 366

دنیستر، رود 81

دو آنتونین، 362

دوبواز، نیلسون، 595

دورا، درویوس، 576، 593

دورانت ویل، 18، 25، 31، 41، 49، 51، 52، 61، 69، 81، 87، 89، 118، 127، 138، 155، 156، 166، 172، 177، 182، 186، 188، 192، 194، 197، 198،

202، 204، 206، 207، 213، 215، 219، 226، 227، 232، 239، 244، 255،
260، 266، 270، 273، 275، 276، 287، 290، 292، 293، 323، 330، 335،
338، 342، 387، 393، 415، 418، 421، 439، 453، 456، 471، 489، 502،
514، 541، 552، 553، 654؛ نظر- درباره تکامل مغز انسان 18، عقیده- درباره
نخستین مصنوعات 49، تحول خانواده از دیدگاه- 127، نظر- درباره تمدن و فرهنگ
عیلام 138، خصوصیات فرهنگ و تمدن ملل از نظر- 166، فرهنگ بابلی از نظر- 182

طبقات مردم، مقررات و قوانین مدنی و جزائی از نظر- 186، هنر و فلسفه در مصر باستان
از نظر- 198، 199، اهمیت مصر باستان از نظر- 198، 199، اهمیت و احترام خانواده از
دیدگاه- 219، نظر- درباره فن چاپ 275، اوضاع و احوال پیشه‌وران در عصر پهلوانی از
نظر- 292، نظر- درباره برتری دموکراسی 415، نظر- درباره زندگی اشراف در عهد
هخامنشی، 456

دوکولانژ، فوستل، 289؛ مختصات جنگهای داخلی از نظر- 289

دو مزیل، ژ، 449، 488؛ نظر- درباره رفرم زرتشت 488

دومینیاتوس، 362

دومیسین، 359

دیاکو 145، 146، 160، 161

دیاکونوف، و، 38، 43، 44، 108، 142، 143 145، 147، 150، 152 تا 154، 156، 157، 388، 390، 391، 479، 489، 505، 544، 546، 558، 576، 558، 559، 574، 585، 594، 598؛ نظر- درباره زندگی اقتصادی مادها 150، پویش

- درباره وضع بردگان درمیان مادها 152، تمدن و فرهنگ مادیان از نظر-، 156، جنبشهای خلق از نظر- 390، آغاز کار اشکانیان و علل پیروزی آنان از نظر- 558

دیلمان، 672

دینشاه 491، 492

دینکرد (ت) 630، 645، 686، 725، 726، 730

دینگ، 665

دین و اندیشه کهن، 27

دینوری، ابو حنیفه، 679

دیودور، 534

دیودوتوس، 558

دیوره، 220

دیوژن، 342

دیوکلسین، 360، 361، 679، 655؛ سوسیالیسم- 655.

دیوگنس، 246

دیولافوا، 131، 138

ذخیره خوارزمشاهی، 725

ذو القرنین، 386

ذیمقراطیس، 245، 328، 395

راستفتزف، 574

راسل، برتراند، 14، 15، 46، 47، 338، 359، 735؛ اخلاق ارسطویی از نظر- 338

رافائل، 17

رامسس، 203

راولینسون. ژ. 420، 525، 721

راهنمای کتاب، 389

رجب‌نیا، مسعود، 6، 134

رحیم‌زاده صفوی، 412

رخج، 382، 465، 535، 567

رستم، 666

رستم قلعه، 27، 28

رضا، عنایت اللّه 608

رضازاده شفق، 481

رضائیه، 142

رفقه، 43

رم- روم

رن، رود، 64، 406

رنان، ارنست، 426

رنسانس، 101

رنون، 342

رنه‌ته و نن، 44

روابط هند و ایران، 252

روبن، لئون، 335

رودبار، 149

رودس، 131، 188

رودنکو، س، آ، 71، 476، 509

روسو، ژان ژاک، 261، 269، 331

روضهٔ الصفا 45، 208

روکسانا، 388، 537

روزنامه آسیایی، 627، 648

روسیه- شوروی

روم 39، 69، 86، 90، 10، 119، 124، 125، 130، 139، 166، 182، 189، 196، 259، 260، 272، 280، 305، 345، 346، 350، 352، 355، 357، 360، 361، 364 تا 370، 372، 376، 380، 401، 415، 418، 424، 484، 538، 551، 552، 555، 560 تا 563، 567، 568، 574، 577، 583، 585، 586، 592، 593، 596، 602، 606، 608، 611، 613، 614، 627، 637، 648، 652، 655، 660، 668، 670، 675، 678، 682، 683؛ امپراتوری- 119، 361، 366، 376، 551، 563، 593، 606، 613، 653، 716، 735؛ تجزیه امپراتوری- 613، آیین سنت و اهل- و هند 675، تمدن قدیم- 90، زندانهای- 305، برده‌داری در جمهوری- 355، سیاست- 563 روابط تجاری ایران و- 596، جنگهای ایران و- 562، صلح بین ایران و- 611،

حکومت- 562، 567، 613، 614، سیاست جدید- 562- عصر نوما 260،
دموکراسی- 596- شرقی 637

رها، 620

رهنما، علی 366

ری، 487، 581، 683

ری، آبل، 314

ریبو، 32

ریدک، 665

ریگ‌ودا، 482

رینو، 683

زاگرس، 152، 153

زاماسب، 614، 652

زامیادیشت، 459، 461

زاوش، مهندس، 468 تا 470، 511 تا 513

زبان پارتی، 598

زبان پارسی باستان، 480، 481، 524

زبان پهلوی، 2، 481، 452، 600، 619، 625، 669، 712، 721

زبان خلدی، 29

زبان خوزی، 29

زبان سامی، 29، 111

زبان سانسکریت، 248

زبان سریانی، 633

زبان عربی، 452

زبان فارسی، 251، 637

زبان فرانسوی، 251

زبان لاتین، 358

زبان مادی، 487

زبان یونانی، 549، 598، 618

زرتشت، 3، 144، 157، 235، 382، 412، 451، 452، 458، 461 471، 473، 476، 482، 483، 486 تا 491، 493، 494، 496، 497، 501، 569، 570، 589، 600، 602، 606، 613، 649، 650، 652، 705، 706، 708، 711، 714، 724، 733؛ آیین- 488، 489، 496، 497، 600، تعلیمات اخلاقی- 490، سرودهای- 144 مذهب- 473، 494، قیام- 489

زرتشت و جهان او، 489

زرنگ، 535

زریاب خوئی، عباس، 18

زردشت- زرتشت

زروانیسم، 598

زواری، جلال الدین سید محمد، 641

زند، میخائیل. ای. م، 462

زند، 3، 494، 723

زندان و زندانیان، 436

زمینه جامعه‌شناسی، 16، 24، 65

زمین و آسمان، 8، 9

زنون، 372

زهره، 9، 181

زینوس، 313

ژاپن، 259، 266، 671

ژرمن، 360، 361؛ قبایل- 360

ژوپیتر، 372

ژوزوئیت، 180

ژوزفین، 180

ژوستن، 567

ژوستن، 567

ژوستی‌نین، 367 تا 369، 741؛ مجموعه قوانین- 369، امپراتوری- 367

ژولیا، 709

ژولیوس سزار، 111

سارتن، جرج، 104، 106، 107؛ نظر- درباره تاریخ علم 104، نظر- درباره پیروزیهای علمی ملل شرق، 106

سارد، 423، 424، 465

ساردنی، 188

ساردیس، 422، 503

سارگون، 109

ساره، 220

ساری، 28

ساسان، 606

ساسانیان، 457، 486، 497، 625، 626، 631، 684؛ دوره- 486 عصر- 497.

عهد- 626، دادگستری- 684.

ساسی، سیلوستر دو، 481

سافو، 313

ساکاس، 521

سالامیس، جزیره، 93، 394، 427

سالنامه بهار و خزان، 264

سالوست، 356

سام، 213

سامره، 212

ساموس، 235، 314، 319

سامی، علی، 383، 512

سانکیها، 245

سایکس، سرپرسی، 393، 440، 496، 581، 673

سبک‌شناسی، 739

ستاسپه، 406

ستی‌اول، 115

سخن (مجله) 415

سدوم، 218

سزار- قیصر

سزوستریس 132

سزوماچین، 655

سراندیب، 406

سرگذشت تمدن، 366

سرگذشت علم، 104، 106، 107

سروه، میشل، 321

سعد بن وقاص، 623

سعدی، 688

سغد، 463، 465

سطور ممتاز تاریخ درباره امریکا، 248

سفر الاسرار، 712

سفر الجبابره، 712

سفر تثنیه- کتاب مقدس

سفرنامه فیثاغورس، 462

سقراط، 89، 96، 199، 256، 261، 285، 295، 302، 303، 305، 306، 309، 310، 312، 328، 329، 520، 524، 540، 725، 730، 734؛ محاکمه- 305، دفاع- 306، حکمت- 310، عصر- 328

سقز، 151، 503، 507، 508

سقوط و انحطاط امپراتوری روم، 377

سکاها، 258

سکولاکس، 683

سلت، 358

سلدوز، 70

سلطنتها پنجگانه بزرگ عالم مشرق‌زمین، 721

سلوکوس اول، 537، 546

سلوکوس دوم، 538، 560

سلوکیان، 538، 568

سلوکیه 573، 594؛ سیاست مالی- 594

سلیمان، 206، 222، 226

سلیمان و ملکه سبا، 206

سلیمانیه، 142

سمرقند، 524، 536، 607

سموئیل 205، 209

سند، رود، 57، 64، 110، 130، 134، 233، 251، 252، 406، 424، 536، 540، 554، 567، 607، 683؛ دره- 57، 607 ایالت- 251

سناخریب، 109، 183

سنک 372، 373

سنوسرت، 189

سنیک، 342

سورا، 579، 617

سوئد، 107

سوئیس، 47

سور، 686

سورن، 562، 582، 584، 631

سورنا، 578، 580، 591

سوریه، 113، 119، 164، 184، 188، 199، 366، 371، 381، 396، 528، 537، 538، 560، 562، 564، 580، 592 تا 594، 607، 615، 620، 669، 671، 683، 728

سوفوکل، 303، 311

سوکالماهو، 139

سوگندنامه ابقراط، 320

سولا، 577

سولون، 93، 95، 293، 296 تا 298، 303، 312، 416، 435، 540؛ عصر- 95، قوانین- 298، 312، اصلاح اجتماعی- 297

سومر، 79، 108، 113، 136، 139، 141، 167 تا 170، 183، 184، 234، 254، 384، 654

سونگ، 274 تا 277؛ عصر- 277

سه‌چوان، 275

سیاستنامه، 644، 649، 653

سیاسیات، 335

سیاگزار، 433، 521

سیاوش، 652

سیبری، 604

سیت، 81

سیحون، رود، 65، 122، 382، 561، 568

سیراکوز، 317، 370

سیر تاریخ، 36، 52، 73، 108، 113 تا 115، 119، 121

سیر تمدن 41، 42، 49، 51، 58، 86، 252، 253، 270، 271، 284

سیر حکمت در اروپا، 330، 340

سیر فلسفه در ایران، 493

سیروپدی، 386

سسیس، 713

سیستان، 424، 489، 567، 604، 607، 666

سیستم علوم، 322

سیسرون، 353، 357، 371 تا 373، 452

سیسیل، 188، 303، 355، 357

سیلان، 241، 633

سیلک، تپه، 43، 52، 53، 56، 62، 63، 65، 70، 112، 130، 137، 141، 142، 149، 444، 508، 513

سیمون، ریشارد، 212

سینا، شبه جزیره، 50

سینجیبو، 618

شاپور، 567، 606 تا 608، 610، 640، 673، 677، 706، 707، 709؛ شهر- 608

شاپور دوم، 613، 618، 632، 645، 671، 672، 707، 718

شاپور سوم، 611، 613، 718

شاپورگان، 712

شاردن، 524

شاکا، 466

شاله، فلیسین، 75، 211، 212، 332، 494،

شام، 203، 222

شامپولیون، 189

شانگ، دوره، 85

شاؤل، 207

شاهکارهای هنر ایران، 53، 504، 513

شاهنامه، 446، 453، 571، 639

شاهنامه ابو منصوری، 4

شاهنشاهی هخامنشی، 29، 72، 107، 388، 403، 404، 407، 438، 449، 456، 534

شرق نزدیک در تاریخ، 38، 111

شلیمان، 286

شوان، 269

شوتروک ناخونته، 136، 384

شوپنهاور، 200

شوروی، 21، 25، 34، 91، 166، 257، 265، 281، 349، 647؛ محققان- 10، 381، 443، 447، 451، 457، 530، 547، 629، 633، 681، 714، 720، باستانشناسان- 21، 512، 575، نظر محققان- درباره طبقه‌بندی تاریخ اولیه 34، نظر محققان- درباره معتقدات مذهبی یونانیان 91، پیدایش برده‌داری از نظر محققان- 124، نظر محققان-

درباره ایران در دوره نوسنگی 136، وضع اقتصادی سومریان از نظر محققان- 170، نظام سولون از نظر محققان- 294

شوش، 63، 65، 66، 110، 135 تا 139، 149، 173، 176، 183، 258، 384، 390، 398، 402، 405، 423، 425، 437، 439، 465، 468، 500، 503 511، 528، 531 تا 533، 535، 536، 576، 580، 602، 604، 672؛ 721 جواهرسازی- 66، تمدن- 66

شوشتر 25، 164، 380، 608، 609، 613، 640، 672

شوشینگ، 268

شون‌تزه، 266، 269

شهرو، 591

شی، 262

شیخ‌فانی، 461

شیرگان، 498

شیرین، 622

شیلی، 3

شی‌لینگ، 279

شیلهاک- اینشوشیناک، 136

شی‌هوانگ‌تی، 267، 270 تا 272

صالح، علی پاشا، 446

صاعد اندلسی، 732

صباح، حسن، 583

صد دروازه، شهر، 560

صدوقی، فرقه 219

صدیقی، غلامحسین 302، 341

صفاری، حسن، 32

صفینای نبی، 158

صقلیه، 401

صناعی، دکتر محمود، 415

صنوعیان، جماعت، 210

صور، بندر، 187، 205، 222

صهیون، 220

ضیافت، 520

طاق بستان، 665

طالس، 313، 314، 319، 337، 325، 524؛

کشف احکام هندسی- 314

طالش، 508

طاهری، ابو القاسم، 215، 218

طباطبائی، ابو الفضل، 677

طبری، محمد بن جریر، 3، 614، 621، 659، 660، 680

طبقات الاطباء، 480

طبقات، امم 732

طبیعیات یا فلسفه سلفی، 335

طخارها 567

طهمورث 446

عاموس، 208، 210

عدن، 187

عراق، 167، 480، 644

عربستان، 29، 119، 187، 195، 234، 545، 554، 621، 634؛- شمالی 29،- جنوبی 633

عزرا، 219

عشق‌آباد، 575

عصر انقلاب صنعتی، 280

عصر ایمان، 215

عصر پارینه سنگی، 25

عصر حجر، 137، 138

عصر آهن 130

عصر حجر صیقلی، 32، 44، 50، 54، 64، 109

عصر حجر قدیم، 130، 142

عصر نوسنگی، 26، 41، 42، 233

عصر مفرغ، 63، 150

علم اقتصاد، 672

علی (ع) 624

علی تپه، غار، 27

علوم عقلی در تمدن اسلامی 601، 730

عمادی، کاظم 336

عمالقه 84

عمر بن خطاب 331، 623

عموره 218

عهد عتیق- کتاب مقدس

عهدنامه‌های تاریخی، 382

عیسی (ع) 97، 222 تا 224، 23، 231، 479، 610

عیلام، 32، 38، 40، 63، 66، 133، 135 تا 139، 145، 147، 158، 164، 167، 183، 184، 285، 380، 385، 441، 448، 505، 513، 524

فارس، 385، 424، 452، 481، 486، 488، 497، 505، 564، 573، 606 تا 608، 672، 682، 683

فارسنامه، 627

فارقلیط، 707

فارو، جزیره، 131

فخر داعی گیلانی، 393

فرات، رود (شط)، 63، 79، 100، 111، 112، 114، 122، 131، 135، 141، 146، 167، 173، 174، 176، 398، 425، 454، 524، 532، 554، 560، 562، 564، 576، 579، 604، 607

فرادا، 391

فرانسه، 12، 22، 55، 264، 314، 320، 368، 371، 426، 668، 709؛- جنوبی 22، انقلاب کبیر- 264

فراموشی، قلعه، 613، 652

فرای، ریچارد. ن، 134، 159، 160، 165، 386، 389، 419، 424، 430، 439، 447، 470، 497، 550، 596، 721؛ عقیده- درباره مهاجرت آریاها 134، مقام فرهنگی ملل شرق نزدیک از نظر- 165، وضع اجتماعی و طبقاتی ایران از نظر- 447،

فردوسی، 56، 446، 495، 568، 569، 571، 590، 620، 626، 627، 637، 641، 643، 644، 648، 650، 651، 653، 666، 710، 722، 725، 741؛- و اصول عقاید مزدکیان، 648

فردوسی و شاهنامه، 721

فردیناند دولسپس، 407

فرعون، 191، 194، 463، 531

فرغانه، 731

فرقماطینا، 712

فرورتیش خشترینه، 147

فروژیه، 108

فروغی، محمد علی، 310، 330، 340

فرولانس، 450

فروید، 331

فرهاد اول، 560

فرهاد دوم، 560

فرهاد سوم، 573

فرهاد چهارم، 562، 563، 580، 585

فرهاد پنجم، 570، 585، 587، 588

فرهنگ ایران باستان، 59

فرهنگ معین، 72، 222

فره‌وشی، بهرام، 604

فری، پاپیت، 560

فریار، عبد اللّه، 507

فریسی، فرقه، 219

فلاسفه بزرگ، 214

فلسطین، 111، 184، 176، 204، 205، 211، 214، 222، 418، 537، 593

فلسفه‌های بزرگ، 428

فلسفه تاریخ، 415

فلسفی، نصر اللّه، 86

فنک، 716

فنیقیه، 59، 111، 183، 184، 288، 381، 396، 418، 528، 531، 538، 546، 558، 562

فوچئه، 709

فوکین، 709

الفهرست، 480، 498، 709

فیثاغورس، 9، 95، 235، 256، 314، 315، 325، 491، 524؛ قضیه- 256

فیدیاس، 131، 191، 303، 304

فیروزآباد، 604

فیروز (پدر قباد)، 680

فیلادلفوس، 552

فیلادلفیا، 27

فیلسوفان بزرگ، 243

فیلیپ مقدونی، 333، 396، 422، 428، 528، 529، 537، 542

فیلیوزا، ژ، 498

قادس، 188

قادسیه، 623

قارن، 582، 607، 631

قاضی، محمد، 231

قانون‌نامه بزرگ تاریخی، 173

قانون‌نامه مانو، 148، 254 تا 256

قاهره، 620

قباد، 614، 636، 640، 641، 644، 651 تا 654، 658، 680

قبرس 180، 188، 528

قبلای قاآن، 279، 282

قرآن، 206، 215

قرطاجنه- کارتاژ

قزل ایرماق، رود، 532

قسطنطنیه، 180، 251، 360، 362، 368، 552، 613، 614، 620، 651، 671

قفقاز، 36، 124، 140، 143، 545، 556، 707، 710

قوانین، 413، 415، 518

قندهار، 424، 465

قنسرین، 728

قیصر، 358، 370، 371، 562، دوران- و جانشینان او، 358

کابل، 135، 176، 251، 536، 567، 593، 594، 670، رودهای- 135 دره- 593

کاپادوکیه، 434، 602، 620

کاپوا، غار، 21

کاپیدا، 245

کادوسیان، 396

کار، ای. اچ، 84، عقیده- درباره مورخ، 84

کاراکالا، 564

کارتاژ، 89، 188، 387، 422، 596

کارلایل، 226

کارناک، 132، 152؛ معبد مقدس- 152

کارنامک اردشیر بابکان، 638، 721، 739

کارون، رود، 133، 136، 167، 457

کاریاندا، 406

کازرون، 609

کاسه، پیردو، 328

کاسیان، 136

کاشان، 52، 63، 142، 149

کاشغر، 424

کالانوس، 246

کالیستینس، 541

کامشاد، دکتر حسن، 84

کانادا، 245

کاناندا، ویو، 99

کانال سوئز، 407

کانون مهندسین، 512

کاوس، 653، 658

کاوه، 271

کائوتسو، 273

کتاب ارمیا، 83، 116

کتاب ایوب- کتاب مقدس

کتاب مقدس، 3، 4، 45، 45 تا 47، 82، 83، 111، 116، تا 118، 203، 205 تا 207، 209، 211، 212، 215 تا 217، 221، 224، تا 228، 316، 399، 436، 463، 464، 477 تا 479، 490، 523، 553

کتاب الوزراء و الکتاب، 677، 680، 681

کتاب الهند، 664

کتاب هوشع، 83، 84

کترياس، 459، 501، 524

کراسوس، 347، 355، 382، 388، 561 تا 563، 579، 580، 582، 584

کرت، 64، 87، 110، 167، 286

کرج، 70

کرخه، 136، 138

کردستان، 152، 160، 509

کرزوس، 88، 242، 416، 435

کرساد، 465

کرسون، آندره، 214، 336

کرگ لینگر، 497

کرمان، 398، 607

کرمانشاه، 151، 424

کرمانشاهان، 507، 509

کره، 273

کریستن سن، 75، 441، 486، 571، 583، 619، 626، 628، 631 تا 634، 639، 647، 648، 651، 652، 658 تا 661، 663 تا 665، 672، 675، 687، 715، 722، 742

کریتاس 89

کریتر، 635، 706، 707، 709

کریستوفر، 297

کریلوف، 197

کسنوفان، 326

کشاورز، کریم، 44، 545

کشتیریتی، 80

کفالایا، 709

کلاردشت، 28، 507، 508

کلئوپاترا، 358، 542، 592

کلده، 79، 166، 167، 314، 513

کلدی، دوره، 456

کلره، 27

کلمب، کریستف، 9

کلیات تاریخ، 6، 7، 20، 26، 27، 61، 69، 70، 85، 303، 304، 317، 334، 507

کلیکیه، 484

کلیله و دمنه، 197، 725، 727، 729، 741

کمبوجیه 203، 380، 384، 385، 387، 388، 390، 402، 408، 409، 412، 413، 417، 431 تا 433، 437 440، 474، 499، 587؛ حیله‌های جنگی- 431، 432

کمدی الهی، 372

کمربند، غار، 27، 28

کنت، گورث، 535

کنتنو، 511

کنز الاحیاء، 712

کنفوسیوس 101، 199، 210، 218، 235، 239، 260، 261 تا 266، 269، 270، 272، 274، 276، 281، 283، 284، 285، 733، 737؛ آثار و افکار- 263، سیاست و مملکت‌داری- 265، فلسفه- 266، آیین- 281، عصر- 281

کنگاور، 548، 558، 602، 672، 683

کنعان، 221

کوپرنیک، 6، 10، 321

کوتیان، 153

کوتیرناخونته، 136

کوجولا، 567

کورته، 419

کورتسیا، 426

کورتیوس، 459، 542

کورس، 188

کورش، 88، 147، 148، 164، 154، 198، 211، 242، 251، 380 تا 385، 390، 394 تا 397، 400، 402، 407، 409، 413، 414، 416، 419، 423، 425، 429 تا 434، 441، 448، 451، 452، 455، 457، 474، 479، 481، 499، 511، 521 تا 523، 528، 561، 571، 592، 638، 719

کورش‌نامه 386، 415، 416، 421، 425، 430 تا 433، 438، 451، 499، 517، 518، 521، 523

کودرنان خوندی، 384

کوریانه، 500

کوشان، 593

کوشانشاه، 631

کولانژ، فوستل دو، 81، 86، 89، 90؛ تحقیقات- و عقاید خرافی در غرب 86،
اندیشه‌های خرافی یونانیان از نظر- 89

کومودس 359، 362

کونتز، ژرژ 109، 110

کون، کارلتون س 27

کوندرسه 359

کیا، صادق 668

کیاک، 158

کیان، 43

کیاکسار، 147، 155، 390

کیپریانوس، 608

کیت، سرآرتور، 150

کیش 170، 174

کیشاسو 80

کیشکا، 567

کیومرث، 3، 4، 74، 445

گاتها 134، 143، 144، 446، 447، 461، 462، 488، 495

گاپو، 357

گاثاها- اوستا

گادیسون، 157

گالسریوس، 360

گالیله، 6، 9، 318، 321

گاندی 239

گاهنامک 674

گایا، 240

گالینیوس، 362، 363

گراکوس، 351، 358، اصلاحات برادران- 358

گران کولی، سد 132

گردش جهان، 395

گرجستان، 636

گریشویج، 483

گرگان 382، 507، 538، 558، 570

گرگانی، فخر الدین اسعد 456

گرگین، 652

گرگوار، پاپ، 111

گروتفلد، 481، 525

گروسه، رنه، 428

گزارشهای باستانشناسی، 385، 386، 466، 468، 471، 508، 511، 510

گزنفون، 152، 291، 385، 386، 397، 406، 415، 416، 420 تا 422، 425، 429 تا 433، 435، 450، 457، 459، 462، 499، 512، 513، 516 تا 519، 521، 522، 524، 529، 638؛ تعلیم و تربیت در دوره هخامنشیان از نظر- 516، 517

گل، 112، 366، 371، 668، 708

گنج‌تپه، 508

گنگ، رود، 122، 243

گوآ، 244

گواتما، 245

گوبلو، 322

گوتاما- بودا

گوتشمید، آلفردفن، 536، 541، 554، 573، 578، 579، 588، 589، 594

گوشه‌ای از سیمای تاریخ تحول در ایران 736

گوستاولوبون، 721

گوگمل، 400

گوی‌تپه، 43، 142

گوماتا، 243

گیان، تپه، 70، 137، 142، 508

گیاه‌خور، سید محمد، 640

گیبون، 218، 219، 359، 362 تا 364، 372، 376، 563، 572، 608، 611

گیرشمن، 24، 25، 28، 52، 54 تا 58، 62، 65 تا 67، 70، 74، 112، 118، 130، 135، 137، 139، 140، 144 تا 146، 152، 154، 164، 381، 394، 399، 405،

408، 417، 437، 444، 453، 464، 468، 469، 473، 497، 502، 504، 511، 540، 543، 547، 554، 561، 562، 585، 586، 592، 593، 602، 604، 623، 632، 641، 648، 669، 670، 671، 681، 705، 706؛ نظر- درباره دوران ماقبل تاریخ در ایران 24 عقیده- درباره شش زن در جامعه انسان- های ماقبل تاریخ 28، عقیده- درباره خصوصیات زندگی ایرانیان در هزاره چهارم قبل از میلاد 56، عوامل تغییر تمدن ایران در آغاز هزاره سوم از نظر- 62، نظر- درباره ایران در هزاره سوم 65، عقیده- درباره تدفین مردگان 70، نظر- در مورد دین باستانی ایرانیان 74، وضع اقتصادی ایران در عهد مفرغ از نظر- 137 نظر- درباره وحدت مادها 146، وضع طبقات ایران از نظر- 154، نظر- درباره طبقه کشاورز در عهد هخامنشی 453، وضع کشاورزان از نظر- 548

گیلان، 682

گیلانشاه، 631

گیلگمش، 8

گئوماتا، 387 تا 390، 409، 441، 450، 583

لابان، 46، 478

لاپلاس، 245

لازار، 717

لافونتن، 197

لامارک، 12

لاک، جان 97، 359

لاکهارت، 427، 619؛ نظر- درباره انوشیروان، 619

لاگاش، 114، 654

لانارد، 78

لانگدوک، 709

لایب نیتس، 97، 270، 321، 318

لایوتزه، 235، 239، 260، 264، 266

لبنان 188، 465

لذات فلسفه، 18

لزکیان، سلسله جبال 672

لغتنامه دهخدا، 3

لرستان، 110، 138، 142، 151، 167، 507، 509

لمبتون، 418، 419، 454، 574؛ سازمان سیاسی عهد هخامنشی از نظر- 418 سازمان اجتماعی و سیاسی پارتیان از نظر- 574

لندن، 113، 365، 668

لنینگراد، موزه، 609

لو، 262، 270

لوتر، 171

لودیا- لیدی

لوط، 209

لوکوسیوس، 68، 96، 357، 361، 735

لوکونین، ولادیمیر کریگورویچ، 607، 608، 711

لونهوک، 11

لوی، 14

لوور، موزه 110، 131، 132، 190، قصر- 131

لویانگ، 266

لوئیس، جبال، 98، نظر- علمای مادی و علیه ایده‌آلیستها، 98

لئونیداس، 393، 394

لیدی، 88، 119، 180، 242، 382، 390 408، 423، 434، 519، 522، 602

لی‌دولف، 297

لیژاندر، 457، 638

لیسه، 334

لیکته، 74

لیکورگ، 656، 657

لینتون، رالف، 41، 42، 51، 57، 85، 252، 253، 264، 270، 271؛ عقیده- در باره اهلی کردن جانوران 41، نظر- در باره استخراج فلزات 51، عقیده- در باره مذهب در چین 85 تحقیق- درباره دموکراسی در هند 253، علت ظهور متفکرین از نظر- 270، عقیده- در باره هدف از ساختن دیوار چین 271

لین‌چیو، 261

لیه، 220، 478

لی‌هوجو، 278

ماتاهاری، 421

ماد 43، 124، 145 تا 147، 150، 159، 184، 381، 388 تا 391، 395، 418 433،
440، 459، 505، 513، 517، 559، 560، 571، 573، 585، 594، 670؛ جامعه- و
خصوصیات اجتماعی آن 145، پادشاهی- 147

ماداکتو، 138

ماذیکان هزار داذستان، 685

مازندران، 27، 28

ماژلان، 9

ماراتن، 392، 427

ماردوک، 136

مارسه، هانری، 428

مارسی، 365

مارسیلین، آیین، 722

مارکس، کارل، 303

مارکوپولو، 254، 275، 279، 282

مارکوس اورلیوس، 359، 379

مارلیک، 149

ماریوس، 358

ماسیس تیوس، 523

ماکیاولی، 375

ماکرینوس، 564

مالت، 188

مالک و زارع در ایران، 419، 454، 574، 640، 641

ماله، آلبر، 88، 115، 349

مانا، 154، 157، 160، 161

مانو، قانون، 148 قانون‌نامه- 254 تا 256

مانی 608، 609، 706، 708، 709، 711، 713

مانی و دین او، 712

مانیشتوسو، 384

مانیفست، 291

ماوراء النهر، 135، 140، 489

ماهاویرا، 238

مأمون 618

مبانی حقوق، 370

مبشری، اسد اللّه، 243

متانی، 29

مثنوی معنوی، 238

مجتبائی، فتح اللّه، 89، 290

تاریخ اجتماعی ایران، ج1، ص: 799

مجمل التواریخ، 632

محبی، خدایار، 212، 494

محبی، دکتر جواد، 428

مختصری درباره تاریخ ایران باستان، 405

مخزن الاسرار، 643

مدکتو، 183

مداین، 729

مدی، 466

مذاهب بزرگ، 77

مذهب و سیاست، 211

مراغه، 498

مرزبان، پرویز، 42

مرزبان‌نامه، 627

مرغیانا، 391

مرو، 130، 382، 424، 607، 624، 683، 725، 732

مروج الذهب، 480، 615، 624، 668

مرونژی، 604، 670

مریم، 220، 222

مریخ، 9

مزدک، 606، 614، 615، 636، 637، 648، 653، 657، 679، 682، 688 715؛
نهضت- 606 شخصیت- 649، نزدیکی قبادبا- 650، سرکوبی پیروان- 653، نتایج
اجتماعی قیام پیروان- 657، نظریات 682

مزدیسنا، آیین، 2، 285، 458، 479، 482، 486

مزدیسنا و ادب پارسی، 73، 74، 144، 489، 490، 501

مسکو، 8

مسکویه، ابو علی، 676

مسعودی، 480، 568، 615، 617، 625، 668، 674

مسن، 683

مسیح، 229، 239، 246؛ تعلیمات- 229

مشایخی، رضا، 355، 368

مشکور، محمد جواد، 3، 709

مشیانگ، 2، 74

مشیر الدوله 177، 405، 457، 539، 547، 569، 570، 572، 575، 576، 583، 584، 588، 589، 595، 622

مصر 26، 29، 36، 37، 44، 53، 56 تا 59، 63، 64، 69، 75، 77، 88، 99، 104، 106، 109، 111، 112، 115، 116، 118، 119، 120، 197، 130 تا 132، 138، 139، 146، 154، 164 تا 167، 170، 176، 183، 124، 186، 188، تا 192، 194، 195، 199، 203، 205 213، 215، 233، 234، 254، 271، 284، 286، 288،

313، 316، 322، 358، 366، 371، 380، 387، 388، 390 تا 400، 406 تا 409
418 435، 436، 445، 464 تاد 466 498، 499، 500، 503، 513، 523 524،
528 تا 530، 537، 539، 550، 555، 558، 568، 600، 601، 654 671، 726؛
اهرام- 106، 194، 271- قدیم 75، 77 امپراتوری- 186، 205 خزانه- 203، قوانین-
115، تاریخ- 179، صنعتگران- 466

معین، محمد، 40، 73، 739

مغولستان، 258، 604

مقدونیه، 358، 396، 528، 536، 538، 540

مقنع، 583

مکابیز، 41، 411، 419

مکالمات، 330

مکزیک، 213

مگنسیا، 188

ملط، 313، 324، 433، 434

ملکه ویکتوریا، 192، 420

ملل و نحل، 705

ملوس 188

ممفیس، 130، 199

مناندر، 543

منچوری 273

منسیوس، 266، 268، 270، 272

موآب، 474

موتولیه، 290

موتی، 266، 267

موراشی، 399، 400، 401؛ بانک برادران- 400

مورگان، 30، 31، 34؛ تحقیقات و مطالعات-

در مورد خانواده 30، طبقه‌بندی- در مورد تاریخ اولیه 34

موزون، 313

موریتانیا، 359

موریکیوس، 620

موزا، 588

موزولوس، 131

موزه ایران باستان، 28

موسی، 4، 26، 83، 203، 207، 213، 215، 216، 218، 219، 479؛ احکام عشره- 216، شریعت- 219، قوانین- 79

موسی خورنی، 571

موصل، 111، 131، 480

مولوی، 238

مولیر، 320

مونتنی، 542

موهنجودارو، 130، 233

مهاباد، 250

مهاویرا، 235

مهر، 72، 482، 483، 485، 602

مهرداد اول، 358، 560، 561، 578

مهرداد دوم، 561، 577، 578

مهرداد ششم، 574

مهرداد گرت، قلعه، 576

مهرنرسی 236، 716

مهرین، مهرداد، 81

میتانی، 121

میترا- مهر

میترادات، 152

میراث ایران، 40، 130، 159، 161، 409، 427، 518، 540، 551

میراث باستانی ایران، 134، 386، 397، 420 423، 424، 430 439، 447، 470، 679، 721

مینوگ خرد، 628، 667، 714

میلان، 360

میلتوس، 307

میلتون، 372

مینگ، 269

مینگ هوانگ، 274

مینورسکی، پروفسور، 590، 591

مینوی مجتبی، 625، 728

نائوم، 158

ناپلئون، 111، 180، 184، 191، 387، 408

ناپیرازو، 136

ناحور، 478

ناسامون، 516

ناظمی، فخری، 211، 332

ناهید، 606

نامه تنسر 625، 626، 629، 630، 636، 647، 652، 685

نئارخوس، 554

نئارک، 553

نبوکد نصر- بخت النصر

نبونید، 147، 243

نپال، 243

نعیما، 404

نروا، 362

نرسی، 609، 707

نرسی، جردادبن، 682

نساء، 576، 575، 650

نصر، تقی، 672

نظام الملک 644، 649، 653

نصیبین، 607، 683، 628 تا 630

نظامی، 480

نظامهای بهره‌برداری از زمین در ایران، 644

نعمان، 623

نفیسی، سعید، 134، 520، 631

نقش رستم، 437، 438، 441، 481، 558

نگاهی به تاریخ جهان، 41، 272، 392، 529 543، 718

نوبخت، حبیب اللّه، 685

نوبه، 195

نورآباد 556

نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران، 462

نوردیک 70، 141

نوشته‌های پراکنده، 461، 626، 736

نولدکه، 618، 650، 679؛ قضاوت- درباره انوشیروان 618

نهاوند، 142، 548، 624

نهرو، جواهر لعل، 39، 234، 241، 249، 252، 272، 391، 543، 718

نیروانا، 239

نیکولادس، 452

نیپرآزو 139

نیل، رود، 26، 32، 50، 64، 114، 121، 122، 130، 141، 146، 188، 194، 197، 203، 358، 387، 407، 425،

نینوا 75، 130، 131، 145، 147، 152 157، 158، 183، 185، 205، 432

نیوتن 318، 321

نیویورک 113

واتسون، 510

واسکودوگاما، 188

والرین، 607

والکوف، آ، 8

و اندنبرگ 508

وانگ آن شیه، 274، 275، 656

وانگ مانگ، 273، 656

واویلوف، ن، ای، 35

وایت، آن‌تری، 20، 22، 33؛ وصف انسان میمونی از نظر- 20، نظر- درباره بزرگترین موفقیت انسان 22، زندگی اشتراکی انسانهای نخستین از نظر- 33

وایز، پل ب 4، 11؛ نظر- درباره تکوین حیات 11

وایزمن، 256

وحید، 709

وحید مازندرانی، 382

ودا، 255، 236، 257، 441، 485؛ دوران- 257، مذهب- 485

ودیتم، تئودور، 513

وزان، 321

وظایف، 373

ولتر، 213، جهان‌بینی تورات از نظر- 214

ولز، ه. ج 6، 19، 25، 26، 60، 69، 242، 248، 270، 271، 303، 316، 334؛ عقیده- درباره زمین و کرات آسمانی 766، نظر- درباره اصل و تبار انسان 19، نظر- در مورد انسان نئاندرتال 19، نظر درباره انسان نوسنگی 25 26 عقیده- درباره اختراع خط 60، نظر- درباره آدمیان دوران پارینه‌سنگی 69، عقیده- درباره بودا، 242

ولف کری، 231، نظر- درباره اشاعه مسیحیت 231

ولگا، رود، 81

وندیداد، 81، 399، 458، 460، 491، 495، 496، 485، 499، 724

ونواک، 246

ووتی، 273، 655، 656

وولی، 71

وهوکا، 467

وهیرداته، 390

و الوهیم، 312

ویژگیها و دگرگونیهای جامعه ایران در پویه تاریخ، 401

ویس، 145

ویس و رامین، 590، 591، 685

ویس‌بذان، 582

ویشتاسب، 441

هابسبورگ، 386

هابس، 269

هاتف دلف، 80، 88

هاتی، 121

هاجر، چاه، 225

هارپاک، 440

هارون، 215

هاروی، ویلیام، 198، 257

هاگ، 493

هامون، 604

هان، دوره، 273، 561، 603

هانیبال، 89، 350

هتره، 604

هخامنشی، دوره، 71، 397، 425، 455، 468، 476، 480، 508، 580، 582، 604، 643

هدایت، صادق، 461، 739

هرات، 176، 424، 535، 536، 560، 567، 607

هراکلیتوس، 325، 326، 337

هراکلیوس، 240، 554، 620

هراکلید، 14، 319،

هرتسلفد، ارنست، 43، 150، 489، 507، 677

هرتل، 157

هروس، 77

هردکاما، 467

هرمس، 91، 370

هرمسین، 151، 507

هرودت، 85، 132، 145 تا 147، 150، 152، 168، 179، 188، 189، 192، 193، 194، 251 تا 253، 299، 301، 303، 383، 385، 388، 390، 393، 395، 402، 410 تا 412، 416، 417، 420، 426، 429، 433، 434، 438، 440، 441، 450، 451، 459، 460، 463، 482، 498، 508، 513، 514 تا 516، 518، 521 تا 524، 540، 571، 587، 722

هرمزد، 2، 589، 609، 620، 635، 713

هرمزد دوم، 609

هرمزد چهارم، 619، 636، 639، 659

هروفیل، 321

هرون، 317

هژیر، داریوش، 88

هفاستیون، 89، 543

هفت مقاله از ایرانشناسان شوروی، 507

هکاته، 500

هکمتانه- همدان

هگل، 344، 5، 4

هلنیسم، 366، 538، 573، 598، 604

هلتماش، 183

هلیل، 219

هلیوس، 9

هماتیت، 111، 112

همدان، 144، 152، 381، 400، 424، 498، 532، 548، 567، 602، 672، 683

هند، 30، 39، 56، 63، 69، 72، 81، 91، 99، 101، 104، 112، 119، 124، 137، 138، 148، 164، 166، 167، 170، 176، 201، 213، 232 تا 240، 242 تا 249، 251 تا 253، 257، 272 380، 406، 417، 436، 439، 449، 465، 483، 484، 555، 556، 567، 587، 592، 593، 600، 604، 627، 633، 668، 670، 675، 681، 683، 725، 729

هندوچین، 273، 401، 593

هندوکش، 465، 536، 567، 593

هنر ایران در دوران پارتی و باستانی، 604، 671، 672

هنر و مردم، 140

هوتو، غار، 27، 28

هوتوفشان، 633

هوراس، 578

هوشع، 209

هوشنگ، 445

هومر، 15، 286، 291، 292، 372، 445، 613

هوموپل، 440

هونان، 258

هونگ‌وو، 269

هیاطله، 568، 606، 610، 611، 614، 620 652

هیتی، 124، 166

هیپارک، 319

هیربد، 420

هیروگلیف، خط، 59، 63

هیفاز، 536

هیمرا، 89

هیوم، 237

هیون تسیانگ، 638، 661، 669

یادگار، 480

یارشاطر، احسان، 483

یاسپرس، 243

یاسمی، رشید، 75، 441

یافث، 213

یانگ تسه، 709

یانگ چو، 267

یزدگرد اول، 75، 611، 613، 624، 665، 688، 716، 718

یزدگرد دوم، 613، 674

یزدگرد سوم، 570، 623

یزدین، 659

یسنا، 412، 452، 491

یشنا، 412، 459، 460، 462، 473، 485

یعقوب، 46، 82، 220، 225، 402، 478، 523

یعقوبی، 674، 675، 710

یما، 724

یمن، 124

یوان چونگ، 255

یوستی نیانوس، 678

یوستی نوس، 582

یوسف، 221، 464، 523، 524

یونان، 39، 69، 86 تا 88، 90، 92، 97، 111، 120، 121، 124، 139 166، 188، 189، 196، 199، 213، 232، 234، 254، 255، 260 270، 286، 288، 289، 290، 295، 301، 302، 304، 305، 309 311، 314، 316، 323، 324، 328 تا 330، 334، 337، 340، 345 356، 358، 366، 372، 380، 382، 391، 392، 394 تا 396، 405، 422، 425، 428، 433، 445، 458، 470، 480، 504، 513، 528 تا 530، 536، 540 تا 542، 545، 549، 552، 583، 595، 600، 618، 648، 682، 731، 735؛ تمدن قدیم- 90، تغییر قوانین و مقررات اجتماعی- 92، علم- 255، عصر سولون، 260، طرز داوری و انتخاب قضات در- 305، مظاهر تمدن و فرهنگ- 311، تئاتر- 311، مقررات مذهبی و اجتماعی- 311، 312

یونانیان و بربرها، 519، 520، 542، 543

یونس، ه. شارل، 483، 484

ییتزی، فلیندرز- 70